۲۹۷/۲۱۸
۲۸۱۴م
۱۳۱۷
اهدائی بنیاد شهید
به کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی
کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی
کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی
۱۸۱۲۶

هو الله تعالی

در زمان
سعادت اقتران دولت
ابد آیت شاهنشاه اسلام
پناه الناصر لدین الله ناصر الدین شاه
خلد الله ملکه که ساعات اهل مملکت
بواسطه آن فیوضات بمراتب اعلی رسید این
کتاب عین الحیوة بسعی و اهتمام
عالیحضرت آقا مشهدی حسن و مشهدی
ابراهیم خوانساری

کارخانه

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی
شماره ثبت موقت ۲۸۳۷۰
تاریخ ۷۸

باسمه تعالی
فهرست برگه منابع چاپ سنگی - اداره مخطوطات
شماره ثبت: ۲۴۶۸۷
رده‌بندی دیویی: ۲۹۷/۲۱۸ ۲۸۱۴م ۱۲۸۶ مرجع ☐
سرشناسه: مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، ۱۰۳۷ - ۱۱۱۱ق
عنوان قراردادی:
عنوان: عین الحیوة
شرح پدیدآور:
کاتب: تاریخ کتابت:
محل نشر: ناشر: ساهر استاد. تاریخ نشر: ۱۲۸۶ق
صفحه شمار: صفحه شمار ندارد. مصور☐ درسی☐ گراور یا افست☐
زبان: فارسی ابعاد: ۲۱×۳۴ نوع خط: نسخ
روش تهیه: وقفی☑ اهدایی☐ خریداری☐ ارسالی☐
واقف: بنیاد شهید تاریخ ثبت:
یادداشتها:
عنوان دیگر: عین الحیاة
موضوع(ها): ۱. احادیث اخلاقی ۲. اخلاق اسلامی
۲. احادیث شیعه _ قرن ۱۲
شناسه(های) افزوده: الف. بنیاد شهید ب. عنوان
فهرستنگار: عظیمی تاریخ فهرستنگاری: ۸۶/۸/۱۹

۲۹۷/۲۱۸
۲۸۱۴م
۱۳۱۷
کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی
اهدائی نبیل شهید
به کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی
کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی
۱۸۱۲۶

هو الله تعالی

در زمان
سعادت اقتران دولت
ابد آیت شاهنشاه اسلام
پناه الناصر لدین الله ناصرالدین شاه
خلد الله ملکه که سعادت اهل مملکت
بواسطه این فن شریف بمراتب اعلی رسید
کتاب عین الحیوة بسعی و اهتمام
عالیجناب آقا مشهدی حسن و مشهدی
ابراهیم خوانساری

کارخانه

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی
شماره ثبت موقت ۲۸۳۷۰
تاریخ ۷۸

سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی
اداره مخطوطات

نام کتاب: عین الحیوة
مؤلف: محمد باقر بن محمد تقی مجلسی
موضوع: محمد، پیامبر اسلام احوال — زبان: فارسی
سال چاپ: …… محل چاپ: ……
شماره عمومی: ۲۴۶۸۷ — کتابخانه / بخش: ……
وقفی / خریداری: بنیاد شهید — تاریخ: ……
طول ۳۴ عرض ۲۱ شماره صفحه ها: فاقد صفحه شمار
مصور ☐ درسي ☐ گراوري ☐ افست ☐
ملاحظات: ……

من تالیفات المرحوم
المغفور ملا محمد باقر مجلسی علیه
اعلی الله مقامه و نور الله مرقده
المسمی بکتاب عین الحیوة
و به نستعین

بسم الله الرحمن الرحیم

لآلی حمد و جواهر ثنا تحفهٔ بارگاه جلال کبریا حکیمی که الواح ارواح قابلهٔ نوع بشر را که مظهر غرایب صنع و قضا و قدر است بصیقل مواعظ دلپذیر و حکمتهای بی نظیر جلا داده عکس پذیر صفات کمال و چهره گشای نعوت جلال خویش گردانید و چشمهای حقایق را از لسان معجز بیان انبیا و اصفیا بر ریاحین قلوب صافیه و مزارع صدور زاکیهٔ ارباب فطنت و ذکا جاری ساخته الوان ریاحین محبت و انواع گلهای معرفت رویانید و صلوات نامحدود بر زبدهٔ عالم وجود و صاحب مقام محمود و باعث ایجاد سبع طباق و متمم صحیفهٔ مکارم اخلاق مقدس جنابی که از حضرت فیض ازلی بتشریف انک لعلی خلق عظیم سرافراز است و امت نوازی که از وفور شفقت و مرحمت بمنقبت حریص علیکم بالمؤمنین رؤف رحیم ممتاز است اعنی سید المرسلین و فخر العالمین و شفیع المذنبین و رحمة الله علی الاولین و الاخرین محمد بن عبد الله خاتم النبیین و درود نامعدود بر آل اطهار و اهلبیت اخیار او که بنور تولای ایشان دلهای محبان روشنی بخش زمین و آسمان گردیده و از شعشعهٔ خورشید محبت ایشان مقتضای سیماهم فی وجوههم من اثر السجود صبح صادق یقین و ایمان از جبین شیعیان دمیده خصوصا سید اوصیا و امام اتقیا و فرمان ده درون حرم و محرم سرادق لو کشف الغطاء باب مدینهٔ علم و لنگر سفینهٔ حلم اعنی ولی الله المرتضی و سیف الله المنتضی امیر المؤمنین و یعسوب المسلمین اسد الله الغالب و شهاب الله الثاقب سید الوصیین علی بن ابی طالب صلوات الله علیهم اجمعین و لعنة الله علی اعدائهم ابد الآبدین اما بعد مستمند فیوض نامتناهی محمد باقر بن محمد تقی عفی الله عن جرائمهما بموقف عرض برادران ایمانی و دوستان روحانی میرساند که چون حکیم علیم نفوس بشر را بنور حکمت کامله و مصلحت شامله بعیوب غفلات و جهالات و شهوات مبتلا گردانیده حیرت زدگان بوادی بیخبری و جهالت و مدهوشان شراب بغی و ضلالت را از مواعظ حسنه و نصایح جمیله چاره نیست که شاید از خواب غفلت بیدار و از مستی حیرت هشیار گردند لاجرم حکیم علی الاطلاق کلام معجز نظام خویش را بنصایح شافیه و امثال و حکم وافیه مشحون گردانید و پیشوایان راه دین و رهنمایان مسالک یقین را باین شیوهٔ کریمه امر فرموده کما قال تعالی ادع الی سبیل ربک بالحکمة و الموعظة الحسنة و جادلهم بالتی هی احسن و در کلام وافی هدایت جناب مقدس رسالت پناهی و اهلبیت کرام او صلوات الله علیهم اجمعین خطب و مواعظ و وصایا فوق حد و احصا وارد شده و اکثر طالبان هدایت باعتبار عدم انس بلغت عرب از فواید و منافع آنها محروم میمانند لهذا این بی بضاعت را بخاطر فاتر رسید که وصیتی که حضرت سید المرسلین ببرگزیدهٔ اصحاب و زبدهٔ اتباع خود ابوذر غفاری رضوان الله علیه فرموده اند چون جامع ترین اخباریست که در این باب بنظر رسیده و الهام

نموده

در ذکر بعضی از فضایل ابی ذر علیه الرحمه

ماثور گردیده و بر اکثر مکارم اخلاق حسنه و محاسن و صفات جمیله اشتمال دارد ترجمه نمایم و مقید برنگینی عبارات و حسن استعارات نگردیده بعباراتی قریب بفهم مضامین آنرا اداکنم و آنچه محتاج بتفسیر و تبیین باشد و اشکال آن منحصر در عدم فهم لغت نباشد بر وجه ایجاز متوجه حل آن شوم تا کافهٔ مؤمنان و عامهٔ شیعیان از این مائدهٔ سبحانی و عایدهٔ ربانی بهرهٔ فاضل و نصیب کامل بوده باشند چون از فضل شامل سبحانی امیدوارم که موجب حیات قلوب و ارواح مرده دلان صحرای غرور گردد آنرا بعین الحیوة مسمی گردانیدم ملتمس از ناظران در این رساله آنکه چون بقدر استعداد ناقص این عبد علی حسب الاستطاعة بقلم آمده بدیدهٔ عیب جوئی نظر ننمایند و در حیات و ممات این تیره روزگار را بدعای خیر یاد فرمایند حسبنا الله و نعم الوکیل مقدمه در ذکر بعضی از فضایل و احوال ابوذر رضی الله عنه

ابوذر کنیت او است و اسم او بر قول اصح جندب بن جناده است و اصل او عرب بود از قبیلهٔ بنی غفار و از اخبار خاصه و عامه مستفاد میشود که بعد از رتبهٔ معصومین صلوات الله علیهم در میان صحابه کسی بجلالت قدر و رفعت شان سلمان فارسی و ابوذر و مقداد بن الاسود الکندی نبود و از بعضی اخبار ظاهر میشود که سلمان را بر او ترجیح داده و او بر مقداد و احادیث بسیار از ائمهٔ اطهار وارد شده است که جمیع صحابه بعد از وفات حضرت رسول مرتد شدند از دین برگشتند مگر سه کس سلمان و ابوذر و مقداد که ایشان اصلا تزلزلی و شکی در خاطر بهم نرسید و قلیلی از سایر صحابه برگشتند و با حضرت امیر المؤمنین بیعت کردند و باقی بر کفر ماندند و منقولست از حضرت صادق که حضرت امیر المؤمنین بسلمان گفت که یا سلمان برو بخانهٔ حضرت فاطمه و بگو تحفه از تحفهای بهشت که از برای او حق سبحانه و تعالی فرستاده بتو عطا فرماید سلمان چون نزد آن حضرت آمد دید سه سبد نزد حضرت فاطمه گذاشته گفت ای دختر رسول تحفهٔ من کرامت فرما حضرت فرمود که این سه سبد را سه حور از بهشت بجهت من آورده اند اسم ایشان از ایشان پرسیدم یکی از ایشان گفت که من سلمی نام دارم خدا مرا از جهت سلمان خلق کرده و دیگری گفت که من ذره نام دارم خدا مرا از جهت ابوذر خلق کرده و سیم گفت که من مقدوده نام دارم خدا مرا از برای مقداد خلق کرده سلمان گفت که حضرت فاطمه قدری از آن تحفه بمن کرامت فرمود و بهر قومی که میگذشتم از بوی خوش آن متعجب میشدند از حضرت امام موسی کاظم مرویست که در روز قیامت منادی از جانب رب العزة ندا کند که کجایند حواری و مخلصان محمد بن عبد الله که بر طریقهٔ آن حضرت مستقیم بودند و پیمان آن حضرت را نشکستند پس برخیزند سلمان و ابوذر و مقداد و مرویست از حضرت صادق که حضرت پیغمبر فرمود که خدا امر کرده است بدوستی چهار کس صحابه گفتند که یا رسول الله کیستند این جماعت فرمود علی بن ابی طالب و مقداد و سلمان و ابوذر باسانید بسیار در کتب شیعه و سنی مرویست که حضرت رسول فرمود که آسمان سایه نکرده بر کسی و زمین بر نداشته کسی را که راستگوتر از ابوذر باشد و ابن عبد البر که از اعاظم علمای اهل سنت است در کتاب استیعاب از حضرت رسالت روایت کرده است که ابوذر در میان امت من بزهد عیسی بن مریم است و بروایتی شبیه عیسی بن مریم است در زهد ایضا روایت نموده است که حضرت امیر المؤمنین فرمود که ابوذر علمی چند ضبط کرد که مردمان از حمل آن عاجز بودند و گره بر آن زد که هیچ از آن بیرون نیامد ابن بابویه علیه الرحمه بسند معتبر از حضرت صادق روایت کرده که روزی ابوذر بر در خانهٔ حضرت رسالت پناه گذشت و جبرئیل بصورت دحیهٔ کلبی در خدمت آن حضرت بخلوت نشسته بود و سخنی در میان داشتند ابوذر گمان کرد که دحیهٔ کلبی است و با حضرت حرفی دارد بگذشت جبرئیل گفت یا محمد اینک ابوذر بر ما گذشت و سلام نکرد اگر سلام میکرد هر آینه جواب سلام میگفتیم بدرستیکه او را دعائی هست که در میان اهل آسمانها معروفست چون من عروج نمایم از او سؤال کن چون جبرئیل برفت ابوذر بیامد حضرت فرمود که ای ابوذر چرا بر ما سلام نکردی ابوذر گفت چنین یافتم که دحیهٔ کلبی نزد تو بود و برای امری او را بخلوت طلبیده نخواستم کلام شما را قطع نمایم حضرت فرمود که جبرئیل بود و چنین گفت ابوذر بسیار نادم شد حضرت فرمود چه دعا است که خدا را بآن میخوانی که جبرئیل خبر داد که در آسمانها معروفست گفت میگویم اللهم انی اسئلک الایمان بک و التصدیق بنبیک و العافیة من جمیع البلاء و الشکر علی العافیة و الغنی عن شرار الناس و روایت کرده از حضرت امام رضا و از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که حضرت رسول فرمود که بهشت مشتاق است بسوی تو یا علی و بسوی عمار و سلمان و ابوذر و مقداد و بسند معتبر از آن حضرت روایت کرده که حضرت رسول فرمود که ابوذر صدیق این امت است و بسند معتبر از حضرت صادق روایت کرده که آن حضرت فرمود که ولایت و محبت جمعی از مؤمنان که بعد از حضرت رسالت بر دین حق ماندند و تغییر و تبدیل امام بحق و احکام دین نکردند واجبست مثل سلمان فارسی و ابوذر غفاری و مقداد بن اسود کندی و عمار بن یاسر و جابر بن عبد الله انصاری و حذیفة بن الیمان و ابو الهیثم بن التیهان و سهل بن حنیف و ابو ایوب انصاری و عبد الله بن الصامت و عبادة بن الصامت و خزیمة بن ثابت ذی الشهادتین و ابو سعید خدری و امثال ایشان در حدیث دیگر مثل این از حضرت امام رضا منقولست و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر منقولست که ابوذر از خوف الهی چندان گریست که چشم او آزرده شد باو گفتند که دعا کن که خدا چشم ترا شفا بخشد گفت مرا چندان غم آن نیست گفتند چه غم است که ترا از چشم خود بیخبر کرده گفت دو چیز عظیم که در پیش دارم که بهشت و دوزخ است ابن بابویه از عبد الله عباس روایت کرده که روزی رسول خدا در مسجد

قبا

تا نشسته بود و جمعی از صحابه در خدمت او بودند فرمود اول کسیکه از این در درآید در این ساعت از اهل بهشت باشد چون صحابه این را شنیدند
جمعی خواستند که شاید مبادرت بدخول نمایند پس فرمود که جماعتی الحال داخل شوند که هر یک بر دیگری سبقت گیرند هر که در میان ایشان
مرا بشارت دهد به بیرون رفتن آن ماه او از اهل بهشت است پس ابوذر با آن جماعت داخل شد حضرت با ایشان گفت که ما در کدام ماهیم از ماههای
رومی ابوذر گفت که آذر بدر رفت یا رسول الله حضرت فرمود که من میدانستم ولیکن میخواستم که صحابه بدانند که تو از اهل بهشتی
و چگونه چنین نباشی و حال آنکه ترا از حرم من بسبب محبت اهل بیت من و دوستی ایشان بیرون خواهند کرد پس تنها در غربت زندگانی خواهی
کرد و تنها خواهی مرد و جمعی از اهل عراق سعادت تجهیز و دفن تو خواهند یافت آن جماعت رفیقان من خواهند بود در بهشتی که خدا پرهیزکاران را
وعده فرموده و بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق منقول است که ایمان ده پایه دارد مانند نردبان که بر او بالا روند و سلمان در پایه
دهم است و ابوذر در پایه نهم است و مقداد در پایه هشتم بدانکه در کیفیت اسلام ابوذر در طرق عامه احادیث مختلفه وارد شده و ذکر آنها
موجب تطویل است و محمد بن یعقوب کلینی باسناد معتبر از حضرت امام جعفر صادق روایت کرده است که آنحضرت بشخصی از اصحاب فرمود که
میخواهید که شما را خبر دهم که چگونه بود مسلمان شدن سلمان و ابوذر آن شخص گفت کیفیت اسلام سلمان را میدانم مرا خبر ده بکیفیت اسلام ابو
ذر حضرت فرمود که ابوذر در بطن مر که محلی است در یک منزلی مکه معظمه گوسفند خود را چرا
میداد که گرگی از جانب راست متوجه گوسفندان او شد ابوذر عصا بر او حواله نمود و گرگ از جانب چپ متوجه شد ابوذر عصا بر او حواله نمود و گفت
من گرگی از تو خبیث تر و بدتر ندیده‌ام آن گرگ باعجاز حضرت رسالت پناه بسخن آمد و گفت که والله که اهل مکه از من بدترند خداوند عالم
پیغمبری را فرستاده و او را مبعوث نموده است و ایشان او را دشنام میدهند و ناسزا میگویند ابوذر چون این سخن را شنید بزن خود گفت که توشه و
عصای مرا بیاور پس پیاده روانه شد تا خبر گرگ را معلوم نماید و طی مسافت نموده در ساعتی
که هوا بسیار گرم بود و تشنگی بر او غالب گردیده بود نزد چاه زمزم آمد و دلوی از آب برکشید چون نظر کرد دید
شیر است پس داخل مکه شد و تعب بسیار کشیده بود پیغمبر را نمی‌شناخت پس باشارت گرگ بکنار مسجد
آمد دید که جماعتی از قریش گرد یکدیگر نشسته‌اند و نزد ایشان ناسزا بحضرت رسالت میگویند چنانکه گرگ او را خبر داده
بود و پیوسته در این کار بودند تا آخر روز ناگاه حضرت ابوطالب پیدا شد چون نظر ایشان بر او افتاد بیکدیگر گفتند که خاموش شوید که عموی او آمد
پس زبان از مذمت آنحضرت کوتاه کردند چون ابوطالب پیدا شد با او مشغول سخن گفتن شدند تا آخر روز ابوطالب از نزد ایشان برخاست من از پی
او روان شدم رو بجانب من کرد و گفت حاجت خود را بگو گفتم بطلب پیغمبری آمده‌ام که در میان شما مبعوث شده است گفت با او چه کار داری
گفتم میخواهم که باو ایمان آورم و آنچه فرماید بر استی او اقرار نمایم و خود را منقاد او کردانم و آنچه فرماید او را اطاعت نمایم گفت البته چنین
خواهی کرد گفتم بلی گفت فردا این وقت نزد من بیا که ترا باو برسانم من شب در مسجد بروز آوردم چون روز شد در مجلس آن کفار بنشستم
و ایشان زبان بناسزا گشودند بر منوال روز گذشته چون ابوطالب پیدا شد زبان از آن قول ناشایست برکشیدند و با او مشغول سخن شدند و
چون از نزد ایشان برخاست از پی او روان شدم باز سؤال روز گذشته را اعاده فرمود و من همان جواب گفتم و تاکید فرمود که البته آنچه میگو
خواهی کرد گفتم بلی پس مرا بخود بخانه برد که در آنجا حمزه بود بر او سلام کردم و نشستم و از حاجت من پرسید همان جواب گفتم گفت گواهی میدهی که خدا
یکیست و محمد فرستاده او است گفتم اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله پس حمزه مرا بخانه برد که حضرت جعفر طیار در آنجا بود سلام
کردم و نشستم از مطلب من سؤال کرد همان جواب گفتم و تکلیف شهادتین کرد بر زبان راندم پس جعفر بردم مرا بخانه که حضرت امیر المؤمنین
علی بن ابی طالب در آنجا بود بعد از سؤال شهادتین آنحضرت مرا بخانه بردند که حضرت رسالت تشریف داشتند سلام کردم و نشستم و آنحضرت
من سؤال نمودند و کلمه شهادت تلقین فرمودند چون شهادتین گفتم فرمودند که ای ابوذر بجانب وطن خود برو و تا رفتن تو پسر عمی از تو مرده
شده خواهد بود که بغیر از تو وارثی نداشته باشد مال او را بگیر و نزد اهل و عیال خود باش تا امر نبوت ما ظاهر گردد ابوذر گفت پس برگشتم ابوذر
بوطن خود باز آمد پسر عمش فوت شده بود مال او را متصرف شد و در آن دیار مکث نمود تا هنگامیکه حضرت بمدینه هجرت فرمود و امر اسلام
رواج گرفت و در مدینه بخدمت حضرت مشرف شد حضرت صادق فرمود که این بود خبر مسلمان شدن ابوذر و خبر اسلام سلمان اگر شنیده
باشی آن شخص گفت التماس دارم که آنرا نیز بفرمائید حضرت نفرمود و لیکن ابن بابویه علیه الرحمه بسند معتبر از
حضرت موسی بن جعفر روایت نموده که شخصی از آنحضرت سؤال نمود از سبب اسلام سلمان فارسی رحمة الله علیه آنحضرت فرمود که خبر داد مرا پدرم
که روزی حضرت امیر المؤمنین و سلمان و ابوذر و جماعتی از قریش نزد قبر رسول جمع بودند حضرت امیر المؤمنین از سلمان پرسید که یا ابا عبد الله
مارا از اول کار خود خبر نمیدهی که اسلام تو چگونه بود سلمان گفت والله که اگر دیگری میپرسید نمیگفتم و لیکن اطاعت فرمان تو لازم است من

ابوذر گفت چون

مردی بودم از اهل شیراز و از دهقان زادها و بزرگان آنجا بودم و پدر و مادرم را بسیار عزیز و گرامی داشتند روز عیدی با پدرم بعیدگاه میرفتم
بصومعه رسیدم که در آن صومعه مردی بآواز بلند ندا میکرد که اشهد ان لا اله الا الله و ان عیسی روح الله و ان محمدا حبیب الله چون این ندا
شنیدم محبت محمد در گوشت و خون من جا کرد و از عشق آنحضرت خوردن و آشامیدن بر من گوارا نبود مادرم گفت که امروز چرا آفتاب را سجده نکردی
و پرستش ننمودی بسیار ابا کردم و چندان مضایقه نمودم که او ساکت شد چون بخانه برگشتم نامه دیدم در سقف خانه آویخته بود مادر خود گفتم این چه نامه
است مادر گفت که چون از عیدگاه برگشتیم این نامه را چنین آویخته دیدیم نزدیک این نامه مرو که پدرت ترا میکشد من هیچ نگفتم تا شب شد و انتظار بردم
تا شب شد و مادر و پدر در خواب شدند برخاستم و نامه را گرفتم و خواندم نوشته بود که بسم الله الرحمن الرحیم این عهدیست از خدا بحضرت
آدم که از نسل او پیغمبری بهم رسد محمد نام که امر نماید مردم را باخلاق کریمه و صفات پسندیده و نهی و منع نماید مردم را از پرستش غیر خدا و عبادت
بتان ای روزبه تو وصی عیسی پس ایمان بیاور و مجوسیت و کبری را ترک کن چون این را خواندم بیهوش شدم و عشق آنحضرت زیاده شد چون پدر
و مادر بر این حال مطلع گردیدند مرا گرفتند و در چاه عمیقی محبوس ساختند و گفتند اگر از این امر برنگردی ترا بکشیم گفتم با شما آنچه خواهید
بکنید محبت محمد از سینه من هرگز بیرون نخواهد رفت سلمان گفت که من پیش از خواندن نامه عربی را نمیدانستم و از آن روز عربی را بالهام
الهی فهمیدم پس مدتی در آن چاه ماندم و هر روز یک گرده نان کوچک در آن چاه برای من فرو میفرستادند چون حبس و زندان بسیار بطول
انجامید دست بسوی آسمان بلند کردم و گفتم الهی بحق محمد و وصی او علی بن ابی طالب که محبوب من گردانیدی بحق وسیله و درجه آنحضرت که فرج
مرا نزدیک گردان و مرا خلاص بخش از این محنت پس شخصی نزد من آمد جامهای سفید در بر و گفت برخیز ای روزبه و دست مرا گرفت و نزد صومعه
آورد من گفتم اشهد ان لا اله الا الله و ان عیسی روح الله و ان محمدا حبیب الله دیرانی مرا از صومعه بیرون کرد گفت تو روزبه گفتم بلی
مرا نزد خود برد و دو سال تمام او را خدمت کردم چون هنگام وفات او شد گفت من این دار فانی را وداع میکنم گفتم مرا بکه میسپاری گفت کسی را
گمان ندارم که در مذهب حق با من موافق باشد مگر راهبی که در انطاکیه میباشد چون او را دریابی سلام من باو برسان و لوحی بمن داد که این را
باو برسان و بعالم بقا ارتحال نمود من او را غسل دادم و کفن کردم و دفن کردم و لوح را برگرفتم و بجانب انطاکیه روان شدم چون با نطاکیه در
آمدم بآن صومعه آن راهب آمدم گفتم اشهد ان لا اله الا الله و ان عیسی روح الله و ان محمدا حبیب الله پس راهب از دیر خود فرود آمد و گفت تو
روزبه گفتم بلی گفت بیا بالا بنزد او رفتم و دو سال دیگر او را خدمت کردم چون هنگام رحلت او شد خبر وفات خود بمن گفت من
گفتم مرا بکه میگذاری گفت کسی گمان ندارم که در مذهب حق با من موافق باشد مگر راهبی که در شهر اسکندریه است چون او را دریابی سلام مرا
باو برسان و این لوح را باو برسان چون وفات کرد او را غسل و تکفین و دفن کردم و لوح را برگرفتم و بشهر اسکندریه نزد او آمدم و بصومعه
او رسیدم و شهادتین خواندم راهب سؤال نمود که تو روزبه گفتم بلی مرا نزد خود برد و دو سال او را خدمت کردم تا هنگام وفات
او شد گفتم مرا بکه میسپاری گفت کسی گمان ندارم که در مذهب حق با من موافق باشد و محمد بن عبد الله بن عبد المطلب نزدیک شده است که عالم را
بنور وجود خود منور گرداند و چون بخدمت آنحضرت مشرف شوی سلام مرا برسان و عرض کن و این لوح را بده و سپاس چون او غسل
و کفن و دفن او فارغ شدم لوح را برگرفتم و بیرون آمدم با جمعی رفیق شدم و با ایشان گفتم که شما متکفل نان و آب من شوید و من خدمت
کنم در این سفر قبول کردند چون هنگام طعام خوردن ایشان شد بستند گفار قریش گوسفندی را و بچوب برانی زدند که بهر دو پاره
کباب کردند و مرا تکلیف خوردن نمودند چون میته بود من ابا کردم باز تکلیف کردند گفتم من مرد دیرانی ام و دیرانیان گوشت تناول نمیکنند مرا چندان
زدند که نزدیک شد که مرا بکشند یکی از ایشان گفت که دست از او بدارید تا وقت شراب شود اگر شراب نخورد او را بکشیم چون شراب بیاوردند
مرا تکلیف کردند گفتم من راهبم و اهل دیر شراب خوردن شیوه ما نیست چون این بگفتم در من آویختند و عزم کشتن من کردند با ایشان گفتم
لیکن مرا مزنید و مکشید که من اقرار به بندگی شما میکنم و خود را به بندگی یکی از ایشان دادم مرا بیاورد و به مردی یهودی بسیصد درهم بفروخت
و یهودی از قصه من سؤال کرد قصه خود باز گفتم و گفتم من گناهی بجز این ندارم که دوست محمد و وصی او هستم یهودی گفت من بغض تو و محمد را هردو
دشمن میدارم و مرا از خانه بیرون آورد و در در خانه او ریگ بسیاری بود گفت والله ای روزبه اگر صبح شود و تمام این ریگها را از اینجا بدر نبرده
باشی ترا بکشم من تمام شب تعب کشیدم چون عاجز شدم دست بسوی آسمان برداشتم و گفتم ای پروردگار من تو محبت محمد و وصی او را در دل من جا
داده پس بحق درجه و منزلت آنحضرت که فرج مرا نزدیک گردان و مرا از این تعب راحت بخش چون این بگفتم حق تعالی بادی برانگیخت که تمام ریگها را
بمکانی که یهودی گفته بود نقل کرد چون صبح شد یهودی بیامد و احوال را مشاهده کرد گفت تو ساحر و جادوگری من چاره کار تو را نمیدانم تو را
از این شهر بیرون می باید کرد که مبادا این شهر را خراب کنی پس مرا از آن شهر بیرون آورد و بزنی سلیمیه بفروخت و آن زن مرا بسیار دوست
داشت و باغی داشت گفت این باغ بتو تعلق دارد هر چه خواهی از میوه آن تناول نما و هر چه خواهی تصدق نما پس مدتی در این حال ماندم روزی در آن باغ بودم

تعریف کردن سلمان آنچه بر سر آنحضرت آمده

معتبر نشاهده نمودم که می اید و ابر بر سر ایشان سایه انداخته کفتم والله که ایشان همه پیغمبر نیستند و لیکن در میان ایشان پیغمبر هست پس امدند
تا بباغ داخل شدند چون مشاهده کردم حضرت رسول صلی الله علیه و آله بود با حضرت امیرالمؤمنین ع و حمزه بن عبدالمطلب و زید بن حارثه و عقیل بن ابی طالب و ابوذر
و مقداد پس خرماهای از بوستان تناول میفرمودند و حضرت رسول ص با ایشان میکفت که بخرماهای بوستان قناعت نمائید و میوه باغ را ضایع مکنید پس نزد مالکه
خود امدم و کفتم یکطبق از خرماهای باغ بمن ببخش کفت ترا رخصت شش طبق دادم امدم و طبقی از رطب بر کرفتم و در خاطر خود کذرانیدم که
در میان ایشان پیغمبر هست از خرماهای تصدق تناول نمیفرماید و هدیه را تناول مینماید پس طبق را نزد ایشان اوردم و کفتم این خرماها تصدق است
حضرت رسول ص و امیرالمؤمنین و حمزه و عقیل چون از بنی هاشم بودند صدقه بر ایشان حرام بود تناول ننمودند و ان سه نفر دیکر بخوردن مشغول
شدند بخاطر کذرانیدم که این یک علامت است از علامات پیغمبر اخر الزمان که در کتب خوانده ام پس رفتم و رخصت یکطبق دیکر از ان زن
طلبیدم ان رخصت شش طبق داد پس یکطبق دیکر رطب نزد ایشان حاضر ساختم و کفتم این هدیه است حضرت رسول ص دست دراز فرمود و کفت
بسم الله همکی تناول نمائید پس همکی تناول نمودند در خاطر خود کفتم که این نیز یک علامت دیکر است و من مضطرب بر کرد سر انحضرت میکشتم
و در عقب انحضرت میکردیدم انحضرت بجانب من التفات نمودند و فرمودند که مهر نبوت را طلب میکنی کفتم بلی پس دوش مبارک خود را کشودند دیدم
مهر نبوت را که در میان دو کتف انحضرت نقش کرفته و موئی چند بر ان سبز شده بر زمین افتادم و قدم مبارکش را بوسیدم فرمودند که ای روزبه برو
نزد خداوند خود و بکو محمد بن عبدالله میکوید که این غلام را بما بفروش چون ادای رسالت نمودم کفت نفروشم مکر بچهارصد درخت خرما که زرد
در خرما زرد باشد و دویست درخت خرما سرخ چون بحضرت عرض نمودم فرمودند که چه بسیار است انچه او طلبیده پس کفتند که ای
علی دانه‌های خرما را جمع نما پس حضرت رسول ص دانه‌ها را در زمین میبرد و امیرالمؤمنین ع اب میداد چون دانه دویم را میکشتند دانه اول سبز شده
بود همچنین تا هنکامیکه فارغ شدند همه درختان کامل شدند بمیوه امده بود پس حضرت پیغام داد که بیا و درختان خود را بکیر و غلام را
بما بسپار چون ان زن درختان را بدید کفت والله نفروشم تا همه درختان خرمای زرد نباشد در ان حال جبرئیل نازل شد و بال خود بر درختان مالید همه
خرماهای زرد شد پس ان زن بمن کفت که والله یکی از این درختان نزد من بهتر است از محمد و از تو من کفتم یکروز خدمت انسرور نزد من بهتر است از تو و از انچه
داری پس حضرت مرا ازاد فرمود و سلمان نام نهاد علی بن ابرهیم علیه الرحمه روایت کرده که در جنک تبوک ابوذر سه روز در عقب ماند بجهة انکه
شترش لاغر و ناتوان بود پس دانست که شتر بقافله نمیرسد شتر را در راه بکذاشت و رخت خود را بر پشت بست و پیاده متوجه شد چون روز بلند
شد و افتاب کرم شد نظر مسلمانان بر او افتاد حضرت رسول ص فرمود که ابوذر است که میاید تشنه است اب نزد او ببرید رسانیدند اب با او بود
تناول ننمود و بخدمت حضرت شتافت و مطهره پر از اب در دست وی بود حضرت فرمود که ای ابوذر تو اب داشتی چرا تشنه بودی کفت یا رسول الله
بسنکی رسیدم باران بار ان جمع شده بود چشیدم شیرین و سرد بود با خود قرار کردم که تا حبیب من رسول خدا از این اب نخورد من نخورم
حضرت فرمود که ای ابوذر خدا ترا رحم کند تو تنها در غربت زندکانی خواهی کرد و تنها خواهی مرد و تنها مبعوث خواهی شد جمعی از اهل عراق
بتو سعادتمند خواهند شد که متوجه غسل و تکفین و دفن تو خواهند شد و ارباب سیر معتمده نقل کرده اند که ابوذر در زمان عمر بولایت شام
رفت و در انجا بود تا زمان خلافت عثمان چون قبایح عثمان علیه اللعنه بسمع او رسید خصوصا اهانت و ضرب عمار زبان بطعن و مذمت بر
عثمان بکشاد و عثمان را اشکارا طعن میفرمود و قبایح اعمال او را بیان مینمود چون از معویه لعنه الله اعمال شنیعه مشاهده مینمود او را توبیخ و
سرزنش مینمود و مردم را بولایت خلیفه بحق امیرالمؤمنین ع ترغیب مینمود و مناقب انحضرت را باهل شام میکفت و بسیاری از ایشان را بتشیع
مایل کردانید و چنین مشهور است که شیعیانی که در شام و جبل عامل اکنون هستند ببرکت ابوذر است معاویه حقیقت این حال را بعثمان نوشت
و اعلام نمود که اکر چند روز دیکر در این ولایت بماند مردم این ولایت را از تو منحرف میکرداند عثمان در جواب نوشت که چون نامه من بتو رسد البته
باید که ابوذر را بر مرکبی درشت و ناشایست و دلیلی عنیف با او فرستی که ان مرکب را شب و روز براند تا خواب بر او غالب شود و ذکر من و ذکر ترا از خاطر
او فراموش کرداند ابوذر مردی دراز بالا و لاغر بود و در وقت شیب و پیری اثری تمام در او کرده بود و موی سر و ریش او سفید کشته ضعیف و نحیف
شده دلیل شتر را بعنف میراند و شتر چهار لنک داشت از غایت سختی و ناخوشی که ان شتر میرفت رانهای ابوذر مجروح کشت و کوشت ان بریخت و کو
و بخون بمدینه داخل شد چون او را نزد عثمان اوردند و انملعون در او نکریست کفت هیچ چشم بد نبیند تو را روشن مباد ای جندب ابوذر کفت پدر
من مرا جندب نام کرد و مصطفی ص مرا عبدالله نام نهاد عثمان کفت تو دعوی مسلمانی میکنی و از زبان ما میکوئی که خدا کفته است درویشی است و ما
توانکریم لکن من کی این سخن کفته ام ابوذر کفت این کلمه بر زبان من نرفته است ولیکن کواهی میدهم که از حضرت رسول ص شنیدم که او کفت که چون پسران
ابی العاص سی نفر شوند مال خدا را دولت و وسیله دولت و اقبال خویش کنند و بندکان خدا را چاکر و خدمتکاران خود کردانند و در دین خدا
تغییر ایجاد کنند پس از ان خدا بندکان خود را از ایشان خلاص دهد و باز ماند علی بن ابرهیم علیه الرحمه این ایات کریمه را در تفسیر خود ایراد

نوشتن عثمان بمعویه که ابوذر را بفرستند

نموده وَاِذْ اَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ وَلَا تُخْرِجُونَ اَنْفُسَكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ ثُمَّ اَقْرَرْتُمْ وَاَنْتُمْ تَشْهَدُونَ ثُمَّ اَنْتُمْ هٰؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ
اَنْفُسَكُمْ وَتُخْرِجُونَ فَرِيقًا مِنْكُمْ مِنْ دِيَارِهِمْ تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِمْ بِالْاِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَاِنْ يَأْتُوكُمْ اُسَارٰى تُفَادُوهُمْ وَهُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ
اِخْرَاجُهُمْ اَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذٰلِكَ مِنْكُمْ اِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ الْقِيٰمَةِ يُرَدُّونَ اِلٰى
اَشَدِّ الْعَذَابِ وَمَا اللّٰهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ که ترجمه‌اش موافق قول اکثر مفسرین اینست که یاد کنید وقتی را که پیمان از شما یا پدران شما
کرفتیم که نریزید خونهای خود یعنی خون یکدیکر را و بیرون مکنید ایشان را بظلم و ستم از خانها و شهرهای خود و قبول نمودید این عهد و
پیمان را و حال انکه میدانید این معنی را و کواهی میدهید بحقیقت این پس شما ان کروهید که پیمان را شکستید میکشید کسانی از خود را
و بیرون میکنید کروهی را از خانها و شهرهای خود و یاری یکدیکر میکنید در بیرون کردن ایشان بتعدی و ستم و اکر ایند نزد شما اسیران که
در دست دشمن افتاده اند باز میخرید اسیران را و بر شما حرام است بیرون کردن ایشان و فدیه که میدهید خوبست ایا میکروید بپاره از احکام
کتاب خدا فدیه اسیران دادنست و کافر میشوید ببعض دیکر که ان حرمت کشتن و بیرون کردنست پس نیست مکافات انکس که چنین نافرمانی کند
از شما مکر خواری و رسوائی دنیا و در روز قیامت باز کردانند بسخت‌ترین عذابها که اتش جهنم است و خدا غافل نیست از انچه میکنند ایشان
علی بن ابرهیم ذکر کرده است که این ایات در باب ابوذر و عثمان نازل شده باین سبب که چون ابوذر بمدینه داخل شد علیل و بیمار و تکیه بر عصا داده
نزد عثمان امد و در انوقت صد هزار درهم از مال مسلمانان از اطراف اورده بودند و نزد ان ملعون جمع بود و منافقان اصحاب دور کرد او
نشسته نظر بر ان مال داشتند که بر ایشان قسمت نماید ابوذر بعثمان کفت که این چه مالست کفت صد هزار درهم است که از بعضی نواحی
برای من اورده اند و انتظار میبرم که مثل ان بیارند و با او ضم نمایم و انچه خواهم بکنم و بهر که خواهم بدهم ابوذر کفت که ای عثمان صد هزار درهم
بیشتر است یا چهار دینار کفت بلکه صد هزار درهم ابوذر کفت بیاد داری که من و تو در وقت خفتن نزد حضرت رسول ص رفتیم دلکیر و محزون
بود و با ما سخن نکفت چون بامداد بخدمت انحضرت رفتیم او را خندان و خوشحال یافتیم کفتیم پدران و مادران ما فدای تو باد بسبب چه بیت(?)
کدورتی چنین مغموم بودی و امروز چنین شادمانی فرمود که دیشب چهار دینار از مال مسلمانان نزد من جمع شده بود و هنوز قسمت ننموده بودم
ترسیدم که مرا مرک دررسد و ان نزد من مانده باشد و امروز بر مسلمانان قسمت نمودم و راحت یافتم و خوشحال شدم عثمان بجانب کعب
الاحبار نظر کرد و کفت چه میکوئی در باب کسیکه زکوه واجب مال خود را داده باشد ایا دیکر بر او چیزی لازم است و بروایت دیکر کفت که
ای کعب چه حرج باشد امامی را که بعضی از بیت المال را بمسلمانان بدهد و بعضی دیکر را حفظ نماید که تا مرو ایتام(?) بهر که مصلحت داند صرف نماید
کعب کفت که اکر یکخشت از طلا و یکخشت از نقره بسازد بر او چیزی لازم نیست ابوذر عصای خود را بر سر کعب زد و کفت ای یهودزاده ترا چه کار است
که در احکام مسلمانان نظر نمائی کفته خدا راست‌تر است از کفته تو خداوند عالم میفرماید که اَلَّذِيْنَ يَكْنِزُوْنَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنْفِقُوْنَهَا
فِي سَبِيْلِ اللّٰهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ اَلِيْمٍ يَوْمَ يُحْمٰى عَلَيْهَا فِيْ نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوٰى بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوْبُهُمْ وَظُهُوْرُهُمْ هٰذَا مَا كَنَزْتُمْ لِاَنْفُسِكُمْ
فَذُوْقُوْا مَا كُنْتُمْ تَكْنِزُوْنَ ترجمه‌اش بقول مفسرین اینست که انانکه جمع میکنند و کنج مینهند طلا و نقره را و در راه خدا نفقه نمیکنند بشارت
ده ایشان را بعذابی دردناک در روزی که انچه بکنج نهاده اند در اتش جهنم سرخ کنند پس داغ کنند بدان پیشانیهای ایشان را که در وقت دیدن
فقرا کره بر ان زده اند و پهلوی ایشان را که از اهل فقر تهی کرده اند و پشتهای ایشان را که بر درویشان کردانیده اند و کویند بایشان که اینست
ان کنج که نهاده بودید برای خود و کمان نفع از ان داشتید پس بچشید وبال انچه ذخیره میکردید برای خود چون ابوذر این ایات بخواند عثمان کفت
که تو پیر و خرف شده و عقل از تو زایل شده است اکر نه این بود که تو صحبت رسول را دریافته هر اینه ترا میکشتم ابوذر کفت که دروغ میکوئی
ای عثمان و قادر بر قتل من نیستی حبیب من رسول خدا مرا خبر داده که ای ابوذر ترا از دین بر نمیکردانند و ترا نمیکشند و اما عقل من انقدر
مانده است که یکحدیث در شان تو و خویشان تو از حضرت رسالت پناه بخاطر دارم کفت چه حدیث است کفت ابوذر که شنیدم که انحضرت فرمود
که چون ال ابی العاص بسی تن برسند مال خدا را بناحق تصرف نموده در میان خود بنوبت بکیرند و قران را باطل و تاویل نمایند و مردمان را بندکی
خود بکیرند و فاسقان و ظالمان را یاور خود کردانند و با صالحان در محاربه و منازعه باشند عثمان کفت ای کروه صحابه هیچیک از شما این حدیث را
از پیغمبر شنیده اید همه در خروش امدند و کفتند نشنیده ایم عثمان کفت که حضرت علی بن ابی طالب را بخوانید چون حضرت امد عثمان کفت ای ابوالحسن
ببین که این پیر دروغ کو چه میکوید حضرت فرمود که بس کن ای عثمان او را بدروغ نسبت مده که من شنیدم که حضرت رسول ص در حق او فرمود که
اسمان سبز سایه نیفکنده بر کسی و زمین تیره بر نداشته سخن کوئی را که راستکوتر از ابوذر باشد جمیع صحابه که حاضر بودند کفتند که والله
که حضرت امیرالمؤمنین ع راست میفرماید ما این حدیث را از پیغمبر شنیده ایم پس ابوذر بکریست و کفت وای بر شما همه کردن کشیده این مال دراز
کرده اید و مرا بدروغ نسبت میدهید و کمان میبرید که من بر پیغمبر دروغ می بندم پس ابوذر رو بان منافقین کرد و کفت که کی در میان

کیفیت رفتن و گفتگوی ابوذر با عثمان

شما بهتر است عثمان گفت که تورا کافی است که تو از ما بهتری گفت بلی از دیروز که از حبیب خود رسول خدا جدا شده ام تا حال همین جبه را پوشیده ام و دین را بدنیا نفروخته ام و شما بدعتها در دین پیغمبر احداث کرده اید و برای دنیا دین را خراب کرده اید و در مال خدا تصرفهای ناحق کرده اید و خدا از شما سؤال خواهد کرد و از من سؤال نخواهد کرد عثمان گفت بحق رسول ترا سوگند میدهم که از آنچه میپرسم جواب بگوئی ابوذر گفت که اگر قسم ندهی هم بگویم عثمان گفت که بگو کدام شهر را دوست تر میداری گفت شهر مکه را که حرم خدا و حرم رسول است میخواهم که خدا را در آنجا عبادت کنم تا مرا مرگ در رسد گفت ترا بآنجا نفرستم و ترا نزد من کرامتی نیست پس ابوذر ساکت شد عثمان گفت که کدام شهر را دشمن تر میداری گفت ربذه که در حالت کفر در آنجا بودم عثمان گفت که ترا بآنجا خواهم فرستاد گفت ای عثمان تو از من سؤال کردی و من راست گفتم اکنون من از تو سؤالی دارم تو نیز راست بگو مرا خبر ده که اگر لشکری بجانب دشمن فرستی و مرا در میان آن لشکر کافران بأسیری بگیرند و گویند که او را باز نمیدهیم تا ثلث مال خود را ندهی چه خواهی کرد گفت بلی اگر نصف مال را خواهند میدهی گفت بلی اگر تمام مال ترا طلبند میدهی گفت بلی ابوذر گفت الله اکبر حبیب من رسول خدا روزی بمن گفت که ای ابوذر چگونه باشد حال تو در روزی که از تو بپرسند بهترین بلاد را و تو مکه را گوئی و بتو سکنی ندهند در آنجا و بپرسند بدترین شهرها را از تو و تو گوئی ربذه و ترا بآنجا فرستند گفتم یا رسول الله چنین خواهد بود فرمود که آری بحق آن خدائی که جان من در قبضه قدرت او است که این امر خواهد بود گفتم یا رسول الله در آن روز شمشیر بردوش بگیرم و مردانه در راه خدا با ایشان جهاد کنم حضرت فرمود که نه بشنو و خاموش باش و متعرض کسی مشو اگرچه غلام حبشی باشد و بدرستیکه حق تعالی در ماجرای تو و عثمان آیه چند فرستاده و آن آیات که گذشت حضرت بخواندند و انطباق جمیع آن آیات بر این قصه بر خبیر پوشیده نیست از بیرون کردن ابوذر و قصه فدا که ابوذر از او سؤال کرد و جواب گفت و خود در دنیا که بحال اسکان کشته شد و عذاب آخرت که ابد الآباد معذب است پس مروان بن حکم علیه اللعنه را حکم کرد که ابوذر را با عیال از مدینه بیرون فرستند بجانب ربذه و تأکید کرد که کسی از صحابه بمشایعت او بیرون نرود ولیکن اهل بیت رسالت با جمعی از خواص که عثمان را اطاعت نکرده بمشایعت بیرون رفتند و او را وداع نمودند چنانچه محمد بن یعقوب کلینی ره روایت نموده که چون ابوذر از مدینه بیرون رفت حضرت امیر المؤمنین ع و امام حسن و امام حسین ع و عقیل برادر حضرت امیر المؤمنین ع و عمار بن یاسر بمشایعت او بیرون رفتند و در هنگام وداع حضرت امیر المؤمنین فرمود که ای ابوذر تو از برای خدا غضب کردی امید بدار از آن کسی که از برای او غضب کرده شده ای این گروه ترسیدند که مبادا تو در دنیای ایشان ضرر رسانی و تو ترسیدی که بر دین خود از ایشان پس گذاشتی و حفظ کردی پس تو را از بلاد خود بیرون راندند و بلاها امتحان ساختند والله که اگر راهها و آسمانها و زمین را بر کسی ببندند و او پرهیزکار باشد البته حق تعالی بدر راه برای او مفر میفرماید مونس تو نیست مگر حقیقت تو و وحشت و تنهائی و دوری تو از باطل است پس عقیل گفت که ای ابوذر تو میدانی که ما اهل بیت ترا دوست میداریم و ما میدانیم که تو ما را دوست میداری بسبب خوشی و حرمت ما را بعد از پیغمبر نگاه داشتی و دیگران ضایع کردند مگر قلیلی از اهل حق پس ثواب تو بر خدا است و بجهت محبت اهل بیت ترا آواره شهرها و دیار میکنند خدا مزد ترا دهد بدانکه از بلا گریختن جزع است و عافیت را بزودی طلب نمودن از ناامیدی است در خدا توکل کن و بگو حسبی الله و نعم الوکیل پس حضرت امام حسن ع فرمود که ای عمو این گروه با تو کردند آنچه میبینی و خداوند عالمیان بر جمیع امور مطلع و شاهد است یاد دنیا را بیاد مفارقت دنیا از خاطر محو نما و سختیهای دنیا را بامید راحتهای عقبی آسان کن و بر بلاها صبر نما تا پیغمبر را ملاقات نمائی و از تو خوشنود و راضی باشد پس حضرت امام حسین ع فرمود ای عمو خداوند عالمیان قادر است که بدل نماید این حالت شدت را بحالت رخاء و خدا را هر روز حکمت و مصلحتی و هر روز تقدیری و کاری است این گروه دنیای خود را از تو منع کردند و تو دین خود را از ایشان منع کردی و تو چه بسیار بی نیازی از آنچه ایشان از تو منع کردند و ایشان بسی محتاجند بآنچه تو از ایشان منع نمودی بر تو باد بصبر که عمده خیرات در شکیبائی است و شکیبائی از صفات کرم است و جزع را بگذار که نفعی ندهد پس عمار گفت که ای ابوذر خدا بوحشت و تنهائی مبتلا کند کسی را که ترا بوحشت انداخت و خدا بترساند کسی را که ترا ترسانید والله که مردم را باز نداشت از گفتن سخن حق مگر میل بدنیا و محبت آن والله که اطاعت الهی با جماعت اهل بیت است و پادشاهی دنیا از آن کسی است که بزور و منصب شود این گروه مردم را بسوی دنیا خواندند مردم ایشان را اجابت نمودند و دین خود را بایشان بخشیدند پس زیان کار دنیا و آخرت شدند و اینست خسران عظیم پس ابوذر رضوان الله علیه در جواب ایشان گفت که بر شما باد سلام و رحمت و برکتهای الهی پدر و مادرم فدای این روها باد که میبینم بدیدن که مرا که شما را میبینم حضرت رسول را بخاطر میآورم و مرا در مدینه کاری و دلتنگی و انسی بغیر شما نیست و بودن من در مدینه بر عثمان گران آمد هم چنانکه بودن من در شام بر معاویه دشوار بود عثمان سوگند خورد که مرا از مدینه بشهری از شهرها فرستد از او درخواستم که مرا بکوفه فرستد ترسید که من مردم کوفه را بر برادرش بشورانم قبول نکرد و قسم یاد کرد که مرا بجائی فرستد که در آنجا مونسی نباشد و از او دستی بگوش من نرسد والله که من بغیر خدا انیسی و مصاحبی نمیخواهم و چون خدا با منست از تنهائی پروا ندارم و مرا در جمیع امور کافیست و خداوند بجز او نیست

وداع کردن امیر مومنین و حسنین علیهم السلام

بر او توکل دارم و اوست خداوند عرش عظیم و بر همه چیز قادر و توانا و صلوات و درود بر محمد و اهل بیت طاهرین و طیبین او باد و علی ابن ابراهیم روایت کرده که ابوذر را پسری بود ذر نام و در ربذه وفات یافت ابوذر چون او را دفن کرد بر سر قبر او ایستاد پس دست بر قبر وی نهاد و گفت ای ذر خدا ترا رحم کند بدرستیکه خوش خلق و نیکوکردار بودی با پدر و مادر چون از دنیا رفتی من از تو راضی بودم والله بر من از رفتن تو نقصی راه نیافت و مرا بغیر خدا حاجتی نیست و از دیگری امید نفعی ندارم که از رفتن تو دلگیر باشم و اگر نه اهوال بعد از مرگ میبود آرزو داشتم که بجای تو باشم و مرا اندوه بر تو مشغول ساخت است از اندوه از برای تو والله که گریه از برای تو نکردم بلکه برای تو گریستم کاشکی میدانستم که چه با تو گفتند و تو چه جواب گفتی خداوندا حقی چند از برای خود بر او واجب کرده بودی و حقی چند برای من فرض کرده بودی الهی من حقوق خود را باو بخشیدم تو نیز حقوق خود را باو ببخش و از او عفو فرما که تو سزاوارتری بجود و کرم از من ابوذر را گوسفندی چند بود که معاش خود و عیال بآنها میگذرانید آفتی در میان ایشان بهم رسید و همگی تلف شدند و زوجه اش نیز در ربذه وفات یافت و همین ابوذر ماند بود و دختری که دختر ابوذر گفت که سه روز بر من و بر پدرم گذشت که هیچ بدست ما نیامد که بخوریم و گرسنگی بر ما غلبه کرد پدرم بمن گفت که ای فرزند بیا با این صحرا رویم شاید گیاهی بدست آوریم و بخوریم چون بصحرا رفتیم چیزی بدست نیامد پدرم ریگی جمع نمود و بر سر آن گذاشت نظر کردم چشمهای او دیدم میگردد و بحال احتضار افتاده گریستم و گفتم ای پدر من با تو چکنم در این بیابان با تنهائی و غربت گفت ای دختر مترس که چون من بمیرم جمعی از اهل عراق بیایند و متوجه امور من شوند بدرستیکه حبیب من رسول خدا مرا در غزوه تبوک چنین خبر داده ای دختر چون من بعالم بقا رحلت نمایم عبا را بر روی من بکش و بر سر راه عراق بنشین چون قافله پیدا شود نزدیک برو و بگو ابوذر که از صحابه حضرت رسول است وفات یافته دختر گفت که در این حال جمعی از اهل ربذه بعیادت پدر آمدند و گفتند ای ابوذر چه آزار داری و از چه شکایت داری گفت از گناهان خود گفتند چه چیز خواهش داری گفت رحمت پروردگار خود میخواهم گفتند آیا طبیبی میخواهی که برای تو بیاوریم گفت طبیب مرا بیمار کرده طبیب خداوند عالمیان است درد و دوا از او است دختر گفت که چون نظر وی بر ملک موت افتاد گفت مرحبا بدوستیکه در هنگامی آمده است که نهایت احتیاج باو دارم و رستگار مباد کسیکه از دیدن تو نادم و پشیمان گردد خداوندا مرا زودتر بجوار رحمت خویش برسان بحق تو سوگند که میدانی همیشه خواهان لقای تو بوده ام و هرگز کراهت مرگ نبوده ام دختر گفت که چون بعالم قدس ارتحال نمود عبا بر روی او کشیدم و بر سر راه قافله عراق نشستم جمعی پیدا شدند بایشان گفتم که ای گروه مسلمانان ابوذر مصاحب حضرت رسول وفات یافته فرود آمدند و بگریستند و او را غسل دادند و کفن کردند و بر او نماز گذاردند و دفن کردند و مالک اشتر در میان ایشان بود و روایت است که مالک گفت کفن او را در حله کردم که با خود داشتم و قیمت آن حله چهار هزار درهم بود و دختر گفت که من چنین بر سر او میبودم و نمازی که او میکرد میکردم روزه که او میداشت بجا میآوردم شبی نزد قبر او خوابیده بودم او را بخواب دیدم که قرآن در نماز شب میخواند چنانچه در حال حیات میخواند با او گفتم که ای پدر خداوند با تو چه کرد گفت ای دختر نزد پروردگار کریمی رفتم و از من خوشنود شد و من از وی خوشنود شدم کرامت فرمود و مرا گرامی داشت و عطاها بخشید اما این خبر علی بن ابراهیم مشهور و اکثر ارباب تواریخ بجای دختر او زن او را نقل کرده اند احمد بن اعثم کوفی نقل کرده است که جمعی که در تجهیز ابوذر حاضر بودند احنف بن قیس تمیمی و صعصعة بن صوحان العبدی و خارجة بن الصلت التمیمی و عبدالله بن مسلم التمیمی و هلال بن مالک المزنی و جریر بن عبدالله البجلی و اسود بن یزید النخعی و علقمة بن قیس النخعی و مالک اشتر بودند چون از نماز ابوذر فارغ شدند مالک اشتر بر سر قبر او ایستاد و بعد از حمد و ثنای پروردگار گفت بار خدایا ابوذر غفاری از صحابه رسول تو بود و بکتابها و رسولان تو ایمان آورد و در راه دین جهاد کرده و بر جاده اسلام ثابت قدم بود و تبدیل و تغییر شعایر دین را که دید که چیزی چند بدعت بر طریق سنت و جمله آنها انکار کرده بود بزبان و دل بدان سبب او را حقیر شمردند و محروم گردانیدند و از شهر بیرون کردند و ضایع گذاشتند تا در غربت او را وفات رسید بار خدایا ایشان از بهشت مومنان را وعده کرده محظوظ دار آن مومن گردان و جزای آنکس که او را از مدینه که حرم رسول تست بیرون کرد و ضایع گذاشت چنانچه مستوجب آنست برسان پس مالک را در دعا بگفت و حاضران آمین گفتند و ابن عبدالبر که در کتاب استیعاب ذکر کرده که وفات ابوذر در سال سی و یکم یا سی و دوم هجرت بود و عبدالله مسعود بر او نماز گذارد و بعضی گفته اند که سال بیست و چهارم هجرت بود و قول اول اصح است بدانکه ذکر احوال و شناخت و یاد مصایب و محنتهای ایشان متضمن فواید بسیار است و سبب آنست که بی اعتباری دنیا و باطل بودن اهل دنیا بر مومن بوجوه ظاهر گردد و موجب عبرت کسانی است بطور ایشان و باعث این میشود که اگر اهل حق در دنیا مغلوب و منکوب باشند راضی باشند و بدانند که بزرگواران دین در دنیا همیشه ممتحن بوده اند لهذا در ذکر احوال این بزرگوار بعضی از تطویل نمود اکنون شروع در مقصود مینمائیم بدانکه این وصیت از جمله اخبار مشهور است شیخ ابوعلی طبرسی ره در کتاب مکارم الاخلاق مسنداً ایراد نموده و در امالی ابی فراس بن جامع مرسل روایت کرده و اجزای آن در کتب حدیث متفرق ایراد نموده و هر مضمونی از مضامین آن در اخبار بسیار وارد است چنانچه بعد از هر فقره اشاره خواهد شد و ما بنا بر نقل آن میگذاریم شیخ طبرسی ره روایت کرده یقول مولای اطال الله عمره الفضل

لحسن هذه الاوراق من وصیة رسول الله لابی ذر الغفاری التی اخبرنی بها الشیخ السعید ابو الوفا عبد الجبار بن عبد الله المقری الرازی و الشیخ
الاجل الحسن بن الحسین بن الحسن بن بابویه رضی الله عنهما اجازة قال املی علینا الشیخ الاجل ابو جعفر محمد بن الحسن الطوسی قدس الله روحه و اخبرنی
بذلک الشیخ العالم الحسین ابن الفتح الواعظ الجرجانی فی مشهد الرضا قال اخبرنا الشیخ الامام ابو علی الحسن بن محمد الطوسی قال حدثنی ابی الشیخ ابو
جعفر قدس الله روحه قال اخبرنا جماعة عن ابی المفضل محمد بن عبد الله بن محمد بن المطلب الشیبانی قال حدثنا ابو الحسین رجاء بن یحیی الکاتب سنة
اربع عشرة و ثلثمائة و فیها مات قال حدثنا محمد بن الحسن بن میمون قال حدثنی عبد الله بن عبد الرحمن الاصم عن الفضیل بن یسار عن وهب بن عبد الله قال
حدثنی ابو حرب بن ابی الاسود الدیلی عن ابی الاسود قال قدمت الربذة فدخلت علی ابی ذر جندب بن جنادة رضی الله عنه فحدثنی ابو ذر قال دخلت
ذات یوم فی صدر نهاره علی رسول الله فی مسجده فلم ار فی المسجد احدا من الناس الا رسول الله و علی الی جانبه فاغتنمت خلوة المسجد فقلت
یا رسول الله بابی انت و امی اوصنی بوصیة فاحفظها فانها جامعة لطرق الخیر و سبله کانک ان حفظتها کان لک بها کفلان ابو الاسود دیلی روایت
میکند که وارد ربذه شدم در هنگامی که ابوذر علیه الرحمه در آنجا متوطن بود و خدمت ابوذر رفتم مرا خبر داد که در اول روزی داخل مسجد
مدینه شدم در مسجد کسی را ندیدم بجز حضرت رسالت پناه و حضرت امیر المؤمنین که در پهلوی وی نشسته خلوت مسجد و تنهایی آنحضرت را
غنیمت شمرده گفتم یا رسول الله پدر و مادرم فدای تو باد وصیتی کن مرا و موعظه بگو بوصیتی که خدا مرا بآن وصیت نفع دهد یعنی بتوفیق
الهی بآن عمل نمایم حضرت رسالت فرمود که بلی ترا وصیت میکنم و چه گرامی و پسندیده تو نزد ما ای ابوذر تو از ما اهل بیتی و بدرستیکه
ترا وصیت میکنم بوصیتی عظیم پس حفظ کن آنرا و عمل نما بآن بدرستیکه جامع جمیع مسالک خیرات و طریق نجاتست و اگر بخاطر داری و عمل
نمائی بآن ترا بهرهء عظیم از رحمت الهی خواهد بود یا اباذر اعبد الله کانک تراه فان کنت لا تراه فانه یراک ای ابوذر خدا را چنان عبادت کن که
گویا او را می بینی پس اگر تو او را نمی بینی او ترا می بیند چنین گوید مترجم این حدیث شریف که این مضمون بسندهای معتبر از آنحضرت منقول است
چنانچه نقل کرده اند که پرسیدند از حضرت رسالت که معنی احسان که خداوند عالمیان امر فرموده بآن چیست حضرت این کلام را در جواب
فرمودند و باید دانست که کلمات معجز آیات حضرت رسالت پناه بمقتضای حدیث اعطیت جوامع الکلم در هر کلمه از آنها با نهایت ایجاز
انواع حکم و حقایق بی نهایتی مندرج و منطوی است و هر کس در خور قابلیت و استعداد خود از آن بهره و نصیبی دارد و اگر در هر فقره ای بخواهیم
بضاعت خاطر کردن بد استیفا کنیم برای هر یک کتابی میباید نوشته شود ولیکن بمقتضای ما لا یدرک کله لا یترک کله اکتفا بمحض ترجمه نموده بقدر
تفصیل و تبیین قلیلی از آنها مینمائیم و تبیین این فقره علیه موقوف بر چند فصل است **فصل اول** بدانکه رؤیت را بر دیدن بچشم اطلاق
میکنند و بر نهایت انکشاف و ظهور نیز اطلاق میکنند که بچشم دیده نشود و ضروری مذهب شیعه است که خدا را بچشم نتوان دید زیرا که جسم
و جسمانی نیست و در جهت و در مکان نیست و چیزی که چنین باشد محالست که بچشم دیده شود و آنچه در آیات و اخبار در شان باریتعالی
بلفظ رؤیت واقع شده مراد از آن معنی دوم است زیرا که ظهور آن نزد عارفان زیاده از ظهور امری است که بچشم دیده شود چنانچه باسانید معتبره
از حضرت امام العارفین و یعسوب الدین امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که از او پرسیدند که یا امیر المؤمنین آیا خدای خود را دیده فرمود که آیا خدا را
ندیدم هرگز او را عبادت نکردم سائل پرسید که خدا را چگونه دیدی فرمود که خطا کردی بچشم او را نتوان دید لیکن دل او را بحقیقت ایمان
و یقین دیده است و بروایت دیگر مثل این سؤال از حضرت مبین الحقایق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام نمودند و آنحضرت چنین جواب فرمود و جناب نبوی
در این عبارت باین معنی اشاره فرموده اند که گویا او را می بینی یعنی او را نتوان دید اما در مقام عبادت از باب کسی باش که شخصی را ببیند و
در حضور او خدمت کند و در مرتبه یقین خود را بدرجه عارفان که اقوی از مشاهده و عیانست برسان و ممکن است که معنی دیدن دوم
مراد باشد و مراد غایت مرتبه انکشاف باشد چون این قسم از انکشاف مخصوص انبیا و ائمه است و از ابوذر و مثل او منصور نیست فرمود که
چنان عبادت کن که گویا بآن مرتبه رسیده چنانچه در دیدن در شهر سخن همین معنی است زیرا که خدا اشیا را بچشم نبیند و از جارحه و عضو منزه است
و باید دانست که عبادت عبارت از نهایت مرتبه خضوع و شکستگی و فروتنی است و لهذا از برای غیر معبود حقیقی که بخشنده وجود و حیات و جمیع
کمالاتست سزاوار نیست چون خدمت و عبادت باید که در خور معبود باشد هر چند مخدوم بزرگوارتر است خدمت او را با شرایط بجا آوردن
دشوارتر است چنانچه اشرف مکونات اقرار بعجز نموده میفرماید که ما عبدناک حق عبادتک یعنی الهی عبادت نکرده ایم ترا چنانچه تو سزاواری
و اعلای مراتب عبادت عابدان اقرار ایشانست بعجز از عبادت با نهایت سعی و بذل طاقت چون حق سبحانه و تعالی میدانست که عقول خلایق از ادراک
و چگونگی عبادت او قاصر است آداب عبادت تعلیم نفرمود تکلیف ننمود و جمعی را که بلطف کامل خود از جمیع گناهان معصوم گردانید از محرم اسرار
کبریای خود گردانید و در علم و عمل بدرجه قصوی رسانید و بزبان مکالمه و مناجات تعلیم ایشان نمود ایشان را بتکمیل خلایق فرستاد که راه بندگی
تعلیم ایشان نمایند چنانچه بلا تشبیه اگر بیگانه را که از طور و آداب مجالس ملوک اطلاع نداشته باشد بمجلس پادشاه ندا و زند و کسی از مقربان

که آداب

که آداب شناس این درگاه است تعلیم او نباشد البته از دور کسی خیزد که آداب حضار خواهد شد که لایق آن مجلس شریف نباشد و مستوجب ملامت بود
باشد پس کسی را بخاطر نرسد که بمجلس قرب ملک الملوک بدون پیروی طریق شرع مقدس پی توان برد یا بهر عبادات اختراعی که بخاطر
او رسد یا ناقصی مثل او که بوحی الهی بدانکه رسیده باشد مقرب این جناب میتوان گردید اگر دیده بنور ایمان روشن سازند و در دقایق
ادابی که در هر عبادتی مقرر ساخته اند تفکر نمائی میتوانی دانست که سر هر یک حواس و اوهام و کمند نارسای عقل تو با این قصر رفیع
بر نتواند آمد بدون متابعت این جناب بکمال ایشان نتوان رسید **فصل دوم** بدانکه از آیات بسیار و احادیث بیشمار مکشوف و ظاهر است که غرض
از خلق آسمان و زمین و عرش و کرسی و جمیع مخلوقات معرفت و عبادتست و هر دو بیکدیگر مرتبطست نه معرفت کامل و علم نافع بدون عبادت حاصل
میشود و نه عبادات شایسته بدون معرفت و علم میسر میگردد چنانچه تمثیل کرده اند علم را بچراغ و عبادات را بر پیمودن راه اگر چراغ در دست داشته
باشی و بر یک مقام ایستاده باشی بقدر ربع مسافت را نمی بینی و هر چند بیشتر میروی پیشتر ظاهر میگردد بلکه عمل روغن این چراغ است اگر چراغ را
مدد روغن نرسد زود منطفی میشود بدانکه هر عملی را روحی و بدنی میباشد بدن عمل عبادات اصل اعمالیست که نام آن عبادات را بر آن اطلاق
میکنند و روح عبادات از آداب و شرایط و کیفیاتیست که کمال آن عمل بآنهاست مانند اخلاص و حضور قلب و سایر شرایطی که در قبول نماز در
کار است پس نماز بدون این شرایط از باب جسد بی روح است چنانچه قالب بی روح کاری از او نمی آید همچنین نماز بی شرایط چندان ثمره نمی بخشد
نمی بینی که خداوند عالمیان وصف نماز میفرماید که ان الصلوة تنهی عن الفحشاء و المنکر یعنی نماز نهی و منع میفرماید از بدیها و اعمال ناشایسته
پس نماز من و تو که ما را از بدیها باز نمیدارد از نقصان شرایط و آداب است **فصل سیم** بدانکه شرایط اعمال را در این رساله احصا نمیتوان نمود
ولیکن اشاره ببعضی از شرایط که این کلمهء جامعه بآن اشاره دارد مجملا مینماید از جمله ارواح عبادات نیت است که بسبب آن موجب ثمرات میشود و از عادات
امتیاز هم میرسانند و نیت است چنانچه منقولست از رسول خدا که انما الاعمال بالنیات یعنی عمل نیست عمل مگر بنیت و کلینی بسند معتبر از حضرت
صادق روایت نموده که رسول خدا فرمود که نیت مؤمن بهتر است از عمل او و نیت کافر بدتر است از عمل او و هر عمل کننده موافق نیت خود عمل میکند و ایضا
از آنحضرت روایت نموده در تفسیر این آیه لیبلوکم ایکم احسن عملا یعنی تا بیازماید شما را که کدام یک از شما نیکوکارترید که حضرت فرمود مراد این
نیست که هر یک عمل بیشتر کرده باشد بلکه مراد اینست که هر که عملش درستتر و بصواب مقرون نزدیکتر باشد و عمل ثواب است که بخوف الهی
و نیت صادق و درست باشد و باقی ماندن بر یک عمل و سعی نمودن که از برای خدا خالص گردد بهتر است از اصل عمل و عمل خالص آنست که نخواهی که
کسی غیر خدا ترا بر این کار مدح و ستایش نماید و نیت بهتر است از عمل بلکه همین نیت عمل است پس بعد از آن فرمودند که قل کل یعمل علی
شاکلته یعنی بگو ای محمد که هر کس کار میکند بر شاکله خود حضرت فرمود که شاکله نیت است و در معنی نیت اشتباه بسیار واقع شده و اکثر باصل
حقیقت آن راه نیافته اند بعضی از عوام را گمان اینست که نیت آن لفظیست که بآن تلفظ مینمایند در هنگام شروع کردن بوضو و نماز و غیر
آن هر چند در خاطر آن الفاظ معنی نیت نباشد و این بالاجماع لغو و بیفایده است بعضی که از این درجه ترقی نموده اند بخاطر گذرانیدن آن الفاظ و تعقل
معانی آنها مایل شده اند و این نیز خطا است زیرا که ثمره نیت اخلاص بوده در عمل و علاوه از شرک و ریا بیرون آوردن و ظاهر است که این معنی باعث اخلاص
نمیشود مثلا اگر شخصی تارک الصلوة باشد و هرگز نماز نکند و در وقت که بزرگی بمسجد آمده و در پی صلحا قیام مینماید از برای همین غرض وضو
بسازد و بمسجد بیاید و برابر آن بزرگ بهمین قصد متوجه نماز شود و در خاطر بگذراند که نماز واجب پیشین میگذارم از برای رضای خدا جمیع
اعمال نماز را بجا آورد با آنکه نیت بآن معنی را بالجمیع افعال صلوة بجا آورده البته نماز او باطل است پس معلوم شد که این نیت نیست و نفعی ندارد
بلکه تحقیق معنی نیت آنست که بر دو معنی اطلاق میتوان کرد که هر دو در کار است و یکی در غایت آسانیست و یکی در نهایت دشواری اما اول
عبارت از آنست که مقارن فعل قصد کردن خصوص آن فعل داشته باشد و از روی سهو و غفلت بجا نیاورد مثل آنکه شخصی بقصد غسل
جنابت بحمام رود و در حمام فراموش کند که جنب است و بقصد دیگر سر را بآب فرو برد و بیرون آید این شخص نیت غسل نکرده و آن سر بآب فرو بردن
او غسل جنابت نیست و اگر بخاطر داشته باشد این مطلب را فرو برده و غسل کرده و نیت کرده شد هر چند بلفظ در نیاورد و آن معانی بخاطر نگذرانده
نیت باین معنی بسیار نادر است که کسی از آن خالی باشد چنانچه بعضی از محققین گفته اند که اگر ما را تکلیف میکردند که افعال بی نیت بکنیم تکلیف
ما لا یطاق بود و اما دوم پس آن عبارتست از غرض و علت و باعث که آدمی را محرک در این فعل است و اعمال اختیاریه عقلا از این خالی
نمی باشد مثل آنکه شخصی متوجه بازار میشود از او می پرسی که بکجا میروی میگوید که ببازار میروم این نیت یعنی اول است که در نفس او است و بعد
از سؤال اظهار مینماید و اگر بگوید که بجای دیگر میروم دروغ گفته و از خلاف نیت خود خبر داده و بعد از آن که از او می پرسی که چرا ببازار میروی میگوید
میروم که متاع بگیرم این نیت یعنی دوم است زیرا که چیزی که باعث حرکت او شده است همین امر است و اصل این نیت مشکل نیست اما
در این نیت رعایت صعوبت است و مدار کمال و نقص و زیادتی و نقصان عبادات بر اخلاص این نیت است و این اخلاص را در وقت نماز بچشم بر

فصل سیم

کذاشتن و حرکات و سوسها کردن تحصیل نمیتوان نمود بلکه در مدت متمادی بر ریاضات و مجاهدات و تفکرات صحیح بعد از توفیق الهی ملکه
از آن تحصیل میتوان نمود زیرا که این نیت تابع حالت دلی است تا حال خود را مبدل نسازی نیت مبدل نمیشود چنانچه در حدیث سابق حضرت
صادق باین اشاره فرموده که شاکله یعنی طریقه و حالت دل را به نیت تفسیر فرمود و توضیح این معنی موقوف بر ذکر بعضی از مراتب نیت
باید که بنای این عالم بر عشق و محبت است و هر کسی را معشوق و مقصودی هست که از مطلب و منظور اعظم است و سایر اشیا را بتبعیت آن
میطلبد و تحصیل آن مطلوب در جمیع اعمال نیت او است و آن مطلوب غرض صحیح میباشد و غرض فاسد میباشد اما اغراض فاسده او را
بسیار است مثلا یکشخص در نظر او مال دنیا عظیم بزرگ است و شیطان از برای در نظر او زینت داده و محبت آن در صمیم قلبش جا کرده
فکر و خیال او متوجه آنست اگر بشنود که نمازی هست که هر که میکند مالش زیاد میشود البته آن نماز را بجا میآورد و اگر بشنود که نمازی هست که هر که
میکند صد هزار درجه بهشت باو میدهند مطلقا رغبت نمینماید و اگر نماز شب را بجا میآورد از جهت این میکند که مبادا مردم باو بی
اعتنا شوند و مالش را بگیرند یا خدا مالش را از او سلب کند صاحب این حالت این حال با او هست تا البته معبود او مال است و نیت او
تحصیل مال است در جمیع مراتب اشاره باین معنی است آن حدیث نبوی که فرمود که ملعونست هر که بپرستد درهم و دینار را زیرا که هیچکس دینار و
درهم را سجده نکرده است بلکه این پرستیدن مراد است و اگر غرض او محض این مطلب خسیس باشد عبادات او باطلست و اگر این مطلب نیز با
نفس او مستقر شده باشد و مطلب اخروی هم منظور او باشد در بطلان عبادتش اشکالی هست و مشهور بطلانست و یکشخص در نظر
او مال اعتبار ندارد جاه و اعتبار میطلبد و این معشوق خود ساخته و از پی معشوق خود میگردد هر جا که آن را میبابد باین میل میکند و در جمیع اعمال
خود ملاحظه مینماید که اگر موجب اعتبار دنیا او هست میکند و الا ترک میکند و پیوسته منقص عبادتیست که در ثواب آن نوشته باشند که
نظر او اعتبار باشد ترک میشود از جای دور و اگر صاحب منصبی را در غیر منصبی ببیند چون جائی که معشوق او است را در او میبیند باو میل میکند
و از صاحب منصب فریب خورده و گمان میکند که عاشق کمالات او است چون او از درجه اعتبار ساقط شد و مطلوب او از آن مفارقت کرده و بجانب دیگر
پیوست بجانب دیگری میل میکند لهذا الحقیقه ... اینکه خدا پرست و جاه پرست و دنیا پرست از یکدیگر ممتاز شوند اهل حق را در
غالب احوال فقیر و منکوب میبابد و مال و جاه با اهل باطل میباشد چنانچه در هنگام استیلای دولت اسلام چون دنیا و دین هر دو یکجا مجتمع
بود اعوان و انصار بسیار داشتند و بعد از وفات حضرت رسالت که پادشاهی بدشمنان دین رسید و دین و دنیا از یکدیگر جدا شده دین
طلب و دنیا طلب جدا شدند و قلیلی بجانب حق ماندند و هم چنین در زمان استیلای حضرت امیر المؤمنین و در زمان ابتلای حسنین صلوات
این مرتبه نیز مثل مرتبه سابقست و اغراض فاسده دنیوی بی نهایت است و این دو فرد بر سبیل مثال مذکور شد و اعظم آفات عبادات
این نیات فاسده است و در مرتبه شرک بخدا است چنانچه از یزید بن معاویه بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق روایت کرده که رسول خدا
فرمود که اجتناب کنید از ریا بدرستیکه او شرک است بخدا و ریا کار را در روز قیامت بچهار نام میخوانند ای کافر ای بدکردار ای مکار ای زیانکار
ثواب اعمال تو برطرف شد و مزد تو باطل شد و تو را امروز بهره نیست برو مزد خود را طلب از کسیکه از برای او کاری کردی و بسند صحیح از
حضرت موسی بن جعفر روایت کرده که حضرت رسالت پناه فرمود که در روز قیامت جماعتی را حکم فرماید که بجهنم برند پس خطاب فرماید
بمالک که بگو باتش که قدمهای ایشانرا نسوزاند که ایشان پیاده بمساجد میرفتند و روهای ایشانرا نسوزاند که وضو را تمام و کامل بجا
میآوردند و دستهای ایشانرا نسوزاند که بدعا بدرگاه من برمیداشتند و زبان ایشانرا نسوزاند که بسیار قرآن میخواندند پس خازن جهنم
بایشان گوید که ای اشقیا چکرده اید که با این اعمال مستحق جهنم شده اید ایشان گویند که ما کارهای خود را از برای غیر خدا میکردیم و در این روز
بما گفتند که مزد خود را از کسی بگیرید که کار از برای او کرده اید و بسند معتبر از حضرت صادق روایت کرده که لقمان فرزند خود را وصیت کرد
که ریا کننده را سه علامت است چون تنها است در عبادت کسل و سستی مینماید و در نزد مردم مردانه بعبادت می ایستد و هر کاری که میکند دوست
دارد که او را بر آن کار ستایش کنند و علی بن ابراهیم بسند خود روایت کرده است از حضرت امام محمد باقر که حضرت رسول فرمود که کسیکه
برای مردم نماز کند اراده او شرک است و کسیکه زکوة برای مردم دهد او مشرکست و کسیکه روزه برای مردم گیرد مشرکست و کسیکه حج برای مردم
کند مشرکست و هر که فرموده خدا را برای مردم کند مشرکست و خدا قبول نمیکند عمل ریا کننده را و کلینی باسانید خود از حضرت صادق روایت
کرده که هر ریائی شرکست بدرستیکه هر که از برای مردم کار کند مزدش با مردم است و هر که از برای خدا کار کند مزدش بر خدا است و بسند معتبر
از آنحضرت روایت کرده که هر بنده که باطن خود را نیکو کند و نیت خود را درست کند نکند بنده در هیچ چند مگر آنکه خدا نیکی او را بر خلق ظاهر گرداند
و هر که باطن خود را بد کند نکند در هیچ چند مگر آنکه بدی او را ظاهر گرداند و در حدیث دیگر فرمود که هر که اندکی از عمل را از برای خدا از ماد
از آن بر خلق ظاهر سازد و کسیکه بسیاری از اعمال را با تعب بکند و بیداری شبها بقصد ریا بکند این عمل او را در نظر اهل عقل کم ... ایشان را

تحصیل

چندا

منظور داشته سهل و اندک نماید و آیات و اخبار در این باب بسیار است و علاج ریا باین نحو میشود که اغراض فاسده و مطالب دنیه که در
نفس او مستقر گردیده قلع نماید بتوسل بجناب اقدس ربانی و تفکر در فنای این نشأه فانی و بی اعتباری مال و جاه و اعتبار آن و اینکه
بدون اعانت الهی قادر بر نفع اینکس نیست و تفکر در عظمت عقوبات و وسعت رحمت و مثوبات الهی تا آنکه آن مطالب عظیمه در نظرش عظیم
شود و مطالب سهل بدی و حقارتش بر او منکشف گردد و الا با وجود این شهوات در نفس اخلاص میسر نیست چنانچه نقل کرده اند که شخصی
در پای درختی نشسته بود و میخواست که مشغول ذکر باشد و با حضور قلب عبادت کند جانوری چند بر درخت جمع شدند و آواز ها بلند کردند
از حضور قلب باز ماند برخاست و متوجه دفع ایشان شد چون مشغول شد باز جمع شدند چند آنکه ایشانرا میراند فایده نمیکرد شخصی رسید
و گفت ای برادر تا این درخت باقیست از این جانوران خلاص ممکن نیست و اگر خلاصی میخواهی درخت را بکن چنین کرد فارغ شد هم چنین در دل
آدمی تا درخت محبت دنیا و غیر آن ریشه دارد مرغان خواهشها و خیالات دفع نمیتوان کرد و اما اغراض صحیحه یکدرجه در درجه اوسط ناس است و
نهایت مرتبه اخلاص ایشان آنستکه عمل خود را از ملاحظه زید و عمرو و تحصیل مال و منصب منزه سازند غرض اخروی منظور ایشان باشد و گاه در
مقام خوف و خوف عظیم برایشان غالبست و عبادات را از ترس جهنم بجا میآورند و گاه رجا بر ایشان غالبست و برای طمع بهشت عبادت
میکنند اگر چه خلافی هست در اینکه آیا عبادت ایشان با این نیت صحیح است یا نه اما حق اینستکه صحیح است خصوصا وقتیکه منضم باشد
با یکی از معانی که بعد از این مذکور خواهد شد و بنا بر تحقیقی که گذشت که بمحض خطور بال نیت درست نمیشود و معلوم است که تکلیف
گذشتن از این مرتبه نسبت بغالب ناس تکلیف ما لا یطاق است اما این عبادات در درجه نقص است زیرا که این مرتبه خود را پرستیده فی الحقیقه
نه خدا را زیرا که مطلبش دفع ضرر از خود است و جلب نفع بسوی خود بسیار است که عمل را میشنوند که احادیث بسیار وارد شده است
که باعث قرب بخدا میشود یا باعث خوشنودی خدا میگردد مطلقا تحرکی در نفس ایشان بهم نمیرسد و اگر بشنوند که هر که فلان عمل را بجا
آورد کاسه در بهشت باو میدهند با نهایت رغبت بجا میآورند و اگر کسی را حضرت حق تعالی از این مرتبه نجات بخشد درجات مختلفه از برای او
برتر از این هست اول عبادات شاکرانست که ملاحظه نعمتهای غیر متناهی الهی باعث عبادت ایشانست چه عقل حکم میکند که شکر منعم واجبست
خصوصا چنین منعمی که جمیع نعمتها منتهی باو میشود و اصل نعمتها که وجود است از وست و جمیع اعضا و جوارح و قوی از عطایای اوست و جمیع
آسمان و زمین و کواکب و آفتاب و ماه و عرش و کرسی و ملک و جن و وحوش و طیور را از برای منفعت بنی آدم خلق کرده و در هر لحظه بر بدن هر
فردی از افراد بشر در حفظ و تربیت و تغذیه و تنمیه چندین هزار نعمت دارد و بر روح محبان و دوستان در هر آنی صد هزار نوع لطف و رحمت
از افاضات و هدایات و توفیقات میفرماید که گویا بغیر این بنده ندارد و هزار گونه احتیاج باو دارد با آنکه خالق جمیع بندگان و بی نیاز
از عالمیانست و بنده با خداوند بنوعی سلوک مینماید که گویا خدایان دیگر دارد و باو هیچ احتیاج ندارد با اینکه خدا و تکیه گاه او ندارد و
مالک ضرر و نفع او بغیر او نیست و از حضرت امیر المؤمنین منقولست که جمعی که عبادت الهی کردند برای رغبت در ثواب این عبادت تاجرانست
و جمعی که عبادت الهی کردند از ترس عذاب این عبادت غلامانست و جمعی که عبادت خدا کردند برای شکر او این عبادت آزادانست و بسند
معتبر از حضرت امام رضا منقولست که اگر خدا مردم را امید وار نمیگردانید به بهشت و دوزخ هر اینه بر مردم واجب بود
که او را اطاعت کنند و عصیان او ننمایند برای تفضل و احسانی که نسبت بایشان کرده است و برای این نعمتها که پیش از استحقاق بایشان
کرامت فرموده و تفکر در آلاء و نعمای الهی نهایت ندارد کما قال تعالی و ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها و این تفکر از اعظم عبادات است و موجب مزید
محبت و قرب و دلجوئی و باعث بر فعل عبادات و صارف از منهیات و محرمات است دویم عبادت جمعیست که باعث ایشان بر عبادت تحصیل
قرب حضرت باری جل شانه است و مراد از قرب نزدیکی زمانی و مکانی نیست زیرا که خداوند عالمیان از مکان و زمان منزه است قرب الهی را
معانی بسیار است بیان دو معنی در این رساله مختصر اکتفا مینماید یکی قرب بحسب مرتبه و کمالست یعنی که چون حضرت واجب الوجود
کامل من جمیع الجهاتست و نقص در ذات و صفات او بهیچ وجه راه ندارد و ممکن تمام نقص و عجز و ناتمامیست و از این جهت نهایت تقابل
و تباین در میان واجب و ممکن حاصل است و هر چند یک نقص از نقایص خود را ازاله مینماید و از فیاض علی الاطلاق کمالی از کمالات بر
او فایض میگردد او را فی الجمله نزدیکی معنوی بهم میرسد چنانچه اگر دو کس با یکدیگر در اخلاق تضاد و تباین داشته باشند میگویند که از
یکدیگر بسیار دورند و اگر یکی از ایشان اخلاق دیگری را کسب کند میگویند که او بآن نزدیک شد اگر چه صفات واجب و ممکن را با یکدیگر
ربطی نیست و کمالات ممکن بصد هزار نقص آمیخته است اما بلا تشبیه نوع اشتراک و ارتباطی بهم میرساند که از آن بقرب تعبیر میتوان
نمود چون عبادات ظاهره لطف است در عبادات باطنه و هر عبادتی موجب تکمیل کمالیست در نفس پس ممکن است که در عبادت
منظور آدمی تحصیل این امر باشد و درجات مراتب این قرب نامتناهی است و تفصیل این معنی انشاء الله در مقام دیگر بیان شود و معنی دیگر قرب

بسبب ذکر و محبت و مصاحبت معنویست چنانچه اگر کسی در مشرق باشد و دوستی او در مغرب باشد هر دو بهم پیوسته‌اند این دوستان
ذکر محبوب خود باشد و از خواطر او محو نشود و زبان او شکر کمالات او نماید و با اعضا و جوارح مشغول کارهای او باشد بحسب قرب
معنوی با او نزدیکتر است از بیگانه‌ای که پهلوی او نشسته باشد و ظاهر است که ذکر عبادت و ذکر این معنی مجهول نیست و این
سیم عبادت جمعی است که باعث ایشان حیا از خداوند عالمیانست و این درجه کسی است که بنور ایمان دل او منور شده و حسن طاعات
و قبح سیئات کناهان برو ظاهر کردیده و در مقام معرفت بدرجه کمال رسیده پیوسته نزد خداوند خود است و همیشه متذکر
این معنی هست که خداوند عالمیان بر دقایق امور و ضمایر نهان او مطلع است و عظمت و جلال او پیوسته بر دل او جلوه‌گر است و این معنی
باعث او است بر فعل طاعات و ترک منهیات چه ظاهر است که اگر کسی ملازمی یا غلامی داشته باشد که از او هیچ باک نداشته باشد
و خوف ضرری و توقع نفعی از او نداشته باشد در حضور بسیاری از معاصی او را شرم میکند که بجا آورد پس چنین کسی در مقام مراقبه چون
خداوند را حاضر داند و پیوسته در یاد او باشد چگونه معصیتی یا ترک طاعتی از او صادر تواند شد مگر اینکه از این مرتبه باز ماند و
غفلت بدیدهٔ بصیرتش راه یابد و کور کرداند چنانچه منقولست که حضرت لقمان بفرزند خود فرمود که ای فرزند اگر خواهی معصیت خدا کنی مکانی
پیدا کن که خدا در آنجا نباشد و بأسانید معتبره از حضرت رسول منقولست که فرمود از خداوند خود حیا کنید چنانچه حق حیای او
است صحابه گفتند که چکار کنیم که حیا بعمل آمده باشد فرمود که اگر خواهید که چنین باشید باید که اجل شما همیشه در برابر دیدهٔ
شما باشد و سر را و آنچه در سرست از چشم و گوش و زبان و غیر اینها از معصیت الهی باز دارید و شکم را از حرام باز دارید و فرج را از
محرمات منع نمائید و یاد کنید قبر را و پوسیده شدن و خاک شدن در قبر را و کسیکه آخرت را خواهد باید که زینت زندگانی دنیا را
ترک نماید و عبارت این حدیث ابوذر برابر این معنی بسیار منطبق است هرچند بر معانی دیگر نیز منطبق میشود چهارم عبادت جمعی است
که لذت عبادت را یافته‌اند و کمال بندگی را فهمیده‌اند و عقل ایشان مصفی و نفس ایشان نور یافته با عقل موافق کردیده و شهوات
نفسانی منکسر و شکسته کشته هیچ لذتی را بر طاعت و فرمان برداری ترجیح نمیدهند و هیچ المی نزد ایشان بدتر از ارتکاب معصیت
نیست و … آنچه باید … بعد از عبادت مزد خود را می‌یابند و لذت خود را میبرند و سختیها و مشقتهای عبادت
بر ایشان گوارا است و بهشت خود را عبادت میدانند و جهنم خود را معصیت و از هر عبادتی لذتی میبرند که فوق لذات عالمیانست
و در هر قطره از قطرات آب دیده بهره میبرند و از یکقطره لذت خوف می‌یابند و از یکقطره لذت شوق و از قطرهٔ دیگر لذت رجا و امید
بی‌نهایت چنانچه بسند صحیح از حضرت امام … جعفر بن محمد الصادق ع مرویست که حضرت رسالت پناه فرمود که بهترین مردمان کسی
است که عاشق عبادت شده باشد و دست در گردن آن در آورده باشد و بجان او را در بر گرفته باشد و محبت بندگی در دل او جا کرده باشد
و بجمیع بدن و اعضا و جوارح مباشر آن شده باشد و بسبب عبادت خود را از جمیع کارهای دنیا فارغ ساخته باشد و بسبب آن پروا نداشته
باشد که روزگار او بآسانی بگذرد یا بدشواری و صاحب این مرتبه را از لذات جسمانی چندان لذتی نباشد بلکه در بهشت نیز عمده لذت
او از عبادت و قرب باشد چنانچه از حضرت جعفر بن محمد منقولست که خداوند عالم میفرماید که ای بندگان من بسیار تصدیق کنید
که تصدیق پیغمبران من چنانچه باید کرده اید و فرمان مرا قبول نموده اید تنعم نمائید و لذتها ببرید از عبادت من در دنیا بدرستیکه بیابید
تنعم خواهید کرد در آخرت ای عزیز چنانچه در بدن آدمی حواس جسمانیه هست که بآن تمیز در میان محسوسات مینماید در روح آدمی نیز مثال آن
هست که بآن تمیز میان حقایق و معانی میکند و چنانچه حواس جسمانی بآفتها از کار باز میمانند حواس روحانی نیز از آفتها میباشد مثل آنکه
ذائقه صحیح نیک و بد مطعومات را میشناسد و چون بیمار شد و مزاج او از اعتدال منحرف شد شیرین در ذائقه او تلخ مینماید و بر
ذائقه او اعتماد نمیماند همچنین روح و عقل آدمی تا از شهوات جسمانی آفت نیافته در ذائقه او اعمال نیکو و اخلاق پسندیده لذیذ و خوش
آینده است و اطوار قبیحه و اعمال شنیعه بذائقه در کام او ناگوار است و چنانچه دیده سر تا صحیح است بر آن اعتماد میتوان کرد و چون بعلل
بر آن پرده افتاد نیک و بد را نمیشناسد همچنین دیدهٔ جان تا بنور ایمان روشن است حق را چنانچه باید می‌بیند و باطل را میشناسد
و چون بسبب معاصی و بدیها نور از او مستور کردید بد را نیک می‌بیند و نیک را بد میداند و نیک و بد را بشهوتهای نفس میشناسد لهذا
از طاعت کریزانست و معصیت را خواهانست و همچنین نظیر هر حاسه از حواس در روح آدمی هست و صحت و بیماری میدارد و … در محل دیگر
تحقیق معنی ظلمت و نور و ظلمت آن و کوری و بینائی آن بیان خواهد شد پنجم عبادت محبانست که بسبب کثرت عبادت و بندگی بدرجهٔ
محبت که اعلای درجات کمالست رسیده اند بلکه محبوب و معشوق حقیقی کردیده اند چنانچه حق سبحانه و تعالی در وصف حضرت امیر المؤمنین
و اولاد اطهار او میفرماید که یحبهم و یحبونه یعنی خدا ایشانرا دوست میدارد و ایشان خدا را دوست میدارند و هر کاه محبت کسی در دل

زاد کرد و کار فرمای بدن او شد دیگر باعث اعمال او بغیر محبت چیزی نیست و بغیر رضای محبوب چیزی نمیخواهد و اگر در بهشت باشد و
رضای محبوب نباشد آنرا جهنم خود میداند و اگر در جهنم باشد و یار از او خشنود باشد آتش را گل و ریحان میداند چنانچه حضرت خلیل
الرحمن در مقام خلت و محبت آتش نمرود چون با رضای دوست بود در نظر او از گل و لاله خوشتر بود و باین سبب خدا آتش را برای او باغ و
بوستان کرد و اگر ریحان نمیشد هم در نظر او از شقایق و ارغوان بهتر مینمود نمی بینی که جاهلی در عشق مجازی بمرتبه‌ای میرسد که اگر عبادت میکند برای معشوق
میخواهد و اگر معصیت میکند برای معشوق میکند و در خدمت معشوق هرگز بخاطر او نمیرسد که از او نفعی بمن خواهد رسید یا ازری بمن خواهد
بخشید و اگر ببازار میرود برای این میرود که شاید او را ببیند و اگر بباغ میرود بیاد او میرود و محرک او در جمیع کارها همان محبت فاسد است
همچنین محبت محبوب حقیقی بر کسیکه غالب شد جمیع کارهای او منوط بهمان محبت است و بهشت و دوزخ در آن مقام منظور نیست بلکه
بهشت را برای این میخواهد که دوست آنرا میخواهد و جهنم را برای این دشمن دارد که دوست آنرا نمیخواهد چنانچه امام المتقین امیرالمؤمنین
در دعای کمیل میفرماید که الهی اگر مرا بجهنم در آوری و از دوستانت جدا کردانی اگر بر عذاب صبر کنم چگونه بر فراق تو صبر نمایم و اگر بر گرمی
آتش شکیبائی نمایم چگونه تاب … یاد رحمتها و لطفهای تو را و کسیکه در این مرتبه از محبت باشد نزدیک کناه نمیگردد که پسندیده
محبوبش نیست و طاعت را … برای محبوب میکند و مزد منظورش نیست و محبت خواب غفلت را بر او حرام کرده چنانچه محبوب العالمین
جعفر بن محمد میفرماید که دوست خدا نیست آنکه معصیت خدا میکند بعد از آن شعری فرمودند که مضمونش اینست که تو معصیت
الهی میکنی و محبت او را اظهار مینمائی بنیاد دوراست کار تو اگر در محبت او راستگو بودی فرمان او را ترک نمیکردی بدرستیکه
دوست مطیع دوست خود میباشد و ایضا بسند معتبر از آنحضرت منقولست که فرمود که مردم عبادت الهی را بر سه وجه میکنند جمعی
عبادت او را برای طمع ثواب میکنند و این عبادت حریصانست که حرص و خواهش لذات موجب بندگی ایشان شده و طایفهٔ دیگر
عبادت او را از ترس آتش میکنند و این عبادت غلامانست که از ترس سیاست آقا کار میکنند ولیکن من عبادت خدا را برای محبت او میکنم
و این عبادت کرام و بزرگوارانست و اینمرتبه ایمنی است چنانچه حق تعالی میفرماید وَهُم مِن فَزَعٍ یَومَئِذٍ آمِنُونَ یعنی ایشان از ترس روز قیامت
ایمنند و میفرماید که بگو ای محمد اگر خدا را دوست میدارید پیروی من بکنید تا خدا شما را دوست دارد و کناهان شما را بیامرزد پس
فرمود کسیکه خدا را دوست میدارد خدا او را دوست میدارد و هر که خدا او را دوست داشت او از ایمنانست یعنی در دنیا از شر
شیاطین و عقوبتها ایمنست و در قیامت از خوف و بیم عذاب الهی نجات دارد و ایضا از آنجناب مرویست که خداوند عالمیان
بحضرت موسی بن عمران وحی فرمود که ای پسر عمران دروغ میگوید کسیکه کمان میبرد که مرا دوست میدارد و چون شب شد بخواب
میرود و از من غافل میشود آخر نه هر دوستی میخواهد که با محبوب خود خلوت کند اینک من ای موسی بر احوال دوستان خود مطلعم و
نظر لطف بسوی ایشان دارم چون پردهٔ شب ایشانرا فرو گرفت دیدهٔ دلهای ایشانرا میگشایم و عقوبتهای خود را در برابر دیدهای ایشان
میدارم با من بسوی مخاطبه مینمایند که گویا رو برو با من سخن میگویند و گویا مرا می‌بینند و حاضرند با من سخن میگویند ای پسر عمران از دل
خود خشوع و رقت برای من بیاور و بدن خود را برای من شکسته و خاضع کردان و از دیدهای خود در تاریکی شب آب بریز و مرا بخوان که مرا
بتو بسیار نزدیکم و مرتبهٔ محبت که اشرف سعادات است مرتبه‌ایست مختلف و بآن درجات علیه فایز نمیتوان شد مگر بعبادت و بندگی و متابعت
شریعت مقدسهٔ نبوی و از جملهٔ بواعث محبت تفکر در نعمتهای منعم حقیقی است چنانچه محبتهای بشری ببسیاری الطاف و مهربانی محبوب
در تزاید میباشد همچنین عشق حقیقی بتفکر در نعمتها و لطفهای معشوق حقیقی که در هر لحظه صد هزار نوع از آن بر هر فردی از افراد مخلوقات
دارد زیاده میکردد چنانچه منقولست از حضرت امام محمد باقر ع که حضرت رسول فرمود باصحاب خود که خدا را دوست دارید برای نعمتها
که بر شما کرده است و مرا دوست دارید برای خدا و اهل بیت مرا دوست دارید برای من و بسند معتبر از حضرت امام رضا ع مرویست
که حضرت رسول فرمود که خداوند عالمیان … موسی بن عمران وحی فرمود که ای موسی مرا دوست بدار و مردم را دوست من کردان
موسی گفت خداوندا من تو را … و … دوست تو کردانم فرمود که نعمتهای مرا بر ایشان بخوان و
احسانهای نامتناهی مرا بیاد ایشان بیاور چون بدانند که جمیع نعمتها و کمالات … از من است و از جانب من بایشان رسیده غیر مرا
یاد نکنند و پیوسته در یاد من باشند شیخ طوسی علیه الرحمه در کتاب امالی از حضرت موسی بن جعفر از آبای کرام او روایت نموده که روزی
حضرت رسول در مسجد نشسته بودند با جمعی از صحابه که در میان ایشان بودند ابوبکر و ابو عبیده و عمر و عثمان و عبدالرحمن و دو کس از
قراء صحابه عبدالله بن ام عبد و ابی بن کعب پس عبدالله سورهٔ لقمان را خواند تا باین آیه رسید وَاَسبَغَ عَلَیکُم نِعَمَهُ ظاهِرَةً وَباطِنَةً و
ابی سورهٔ ابرهیم را خواند و باین آیه رسید وَذَکِّرهُم بِاَیّامِ اللهِ اِنَّ فی ذلِکَ لَآیاتٍ لِکُلِّ صَبّارٍ شَکُورٍ حضرت فرمود مراد از ایام الله که مرا … فرموده

استکه بیاد مردم بیاورم نعمتها و احسانها و امثال و حکمتها و بلاهای او را است پس متوجه صحابه شد و فرمود بگوئید که کدام است
اول نعمتی از این نعمتهای که خداوند عالمیان شمارا بدان امر فرموده هر یک از ایشان نعمتی از نعمتها ذکر کردند از انواع خورشها و
پوششها و فرزندان و زنان و غیر اینها چون ایشان ساکت شدند بجانب حضرت امیر المؤمنین ع التفات نمود و فرمود که ای ابو الحسن تو نیز
بگو حضرت فرمود که پدر و مادرم فدای تو باد من چگونه بیان کنم در حضور تو امر ترا و حال آنکه خدا مارا بتو هدایت فرمود و جمیع علوم
و کمالات را بوسیلهٔ تو بر ما فرستاده حضرت رسول ص فرمود که باید گفت که کدام نعمت اوّل نعمتهائیست که خدا بتو کرامت فرموده حضرت
امیر المؤمنین ع فرمود که اول نعمتها نعمت ایجاد است که من هیچ نبودم و مرا از کتم عدم بوجود آورد فرمود که راست گفتی دویم کدام است فرمود
که دویم آنست که احسان فرمود و مرا از جملهٔ صاحبان حیات و زندگانی مقرّر فرمود و مانند جمادات و نباتات نگردانید فرمود که راست گفتی
سیّم را بگو فرمود که سیّم آنکه مرا بهترین صورتها که صورت انسانست خلق فرمود و بصورت حیوانات خلق نفرمود گفت راست گفتی چهارم را بگو
فرمود که چهارم آنکه برای من حواسّ ظاهره و باطنه مقرّر ساخت فرمود که راست گفتی پنجم را بگو فرمود که پنجم آنکه قوای عقلانی و مشاعر روحانی
بمن داد و بر بسیاری از حیوانات مرا بآن زیادتی بخشید فرمود که راست گفتی ششم را بگو فرمود که ششم آنستکه مرا بدین حق هدایت نمود و از
گمراهان نگردانید فرمود راست گفتی هفتم را بگو فرمود که هفتم آنکه دار آخرت برای من زندگانی مقرّر فرمود که نهایت ندارد فرمود که راست
گفتی هشتم کدام است فرمود که هشتم آنستکه مرا مالک گردانید و بندهٔ کسی نگردانید فرمود که راست گفتی نهم را بگو گفت نهم آنستکه
آسمان و زمین و آنچه در آنهاست و در میان آنهاست از خلایق برای من خلق کرده و مسخّر من گردانیده که برای من در کارند فرمود که راست
گفتی دهم را بگو گفت دهم آنکه مارا مرد خلق کرده و بر زنان استیلا و زیادتی داده فرمود که راست گفتی بعد از این دیگر چه نعمت است فرمود
که یا نبی الله نعمتهای الهی بسیار است و همه نیکو و طیب و لیکن شمردن و احصاء آنها نمیتوان نمود حضرت رسول ص تبسّم نمود و فرمود که گوارا باد ترا
علوم نامتناهی ای ابو الحسن توئی وارث علم من و توئی بیان خواهی کرد از برای امّت من آنچه در آن اختلاف نمایند کسی که ترا برای دین تو دوست
دارد و پیروی راه تو بکند او هدایت یافته است بر راه راست و کسیکه از هدایت تو بجانب دیگر میل کند و ترا دشمن دارد و تنها بگذارد روز
قیامت هیچ بهرهٔ از رحمت الهی نداشته باشد و از جملهٔ دواعی محبّت بجای آوردن عبادت و ذکر است و پیوسته صفات کمالیهٔ الهی را منظور نظر داشتن
و این معنی ظاهر است که هرچند یاد کسی بیشتر میکند محبّت او بیشتر در خاطرش مستقر میشود خصوصاً در هنگامیکه با تفکّر در صفات کمالیه
الهی منضم باشد و فضیلت ذکر و شرایط و فواید آن و افضلیت ذکر و تفکّر بر یکدیگر بعد از این انشاء الله تبیین خواهد شد ششم عبادت عارفان است
که باعث ایشان بر عبادت کمال معبود است و آنکه او سزاوار عبادت است چنانچه جناب امیر المؤمنین ع فرمود که ما عبدتک خوفا من نارک و لا طمعا
فی جنّتک و لکن وجدتک اهلا للعبادة فعبدتک یعنی نپرستیدم ترا از ترس آتش تو و نه از برای طمع در بهشت تو و لیکن ترا سزاوار پرستیدن
یافتم پس عبادت کردم و این درجه اعلای درجات مقرّبانست و کسیکه این دعوی میتواند نمود که فریب از نفس خود نخورده باشد و یقین
داند که اگر نام بهشت و دوزخ هم نشنیده بود هم عبادت را چنین که الحال میکند میکرد بلکه اگر العیاذ بالله اگر عبادت کننده را بجهنّم میکردند
چون معبود را سزاوار عبادت میداند ترک نمیکرد و بدانکه مراتب نیات غیر متناهی است چنانچه مراتب کمالات نهایت ندارد و صاحب
هر رتبه و درجه و مرتبه خود نیتی دارد که اعمالش منوط بهمان نیت است و هر درجه شاهد و گواهی چند از اطوار و اخلاق دارد که دعوای
مدّعی و کمال واقعی با آنها ممتاز میشود **فائده** اگر کسی گوید که از تحقیقات سابق چنین معلوم میشود که مقرّبانرا بهشت چندان منظور
نمیباشد و از جهنّم چندان بیم نمیباشد پس این تضرّعات و مبالغات که در دعاها از برای طلب بهشت وارد شده و آثار خوف
جهنّم و عذاب که از اطوار انبیا و ائمّه مفهوم میشود چه معنی دارد بنده را در این مقام معنی لطیفی بخاطر رسیده که تا کسی بهره از محبّت
نداشته باشد دغدغه نمینماید بدانکه بهشت را ظاهری و باطنی و صورتی و معنی میباشد و هر کسی از بهشت بلذّتی مخصوص است
و از یک میوهٔ بهشتی با یک طعم صد هزار لذّت متصوّر است که هر فردی یکی از آنها التذاذ می یابد یک شخص همّت و مقصود است بر
خوردن مطعومات لذیذه و کام شیرین میشود و بغیر این لذّت جسمانی دیگر چیزی نمی یابد و دیگری که یک قدری از عظمت منعم خود شناسا
همین شیرینی در کام او لذیذتر است و تفکّر مینماید که مرا نزد آن خداوند رتبهٔ هست که چنین میوهٔ شیرینی برای من خلق کرده و بمن
عطا فرموده پس کام جسم و کام روحش هر دو شیرین شده و دیگری از این میوه همین شیرینی می یابد که محبوب حقیقی از من راضی شده
و این میوه از لطف او بمن رسیده چنانچه در اخبار وارد شده که اعلای لذّات اهل بهشت مرتبهٔ رضوانست که نوید خوشنودی الهی
بایشان میرسد و اگر توضیح این مطلب را خواهی تمثیلی از برای تو بیان کنم مثلاً اگر پادشاهی خوان نقلی در پیش خود گذارد و بار عام دهد
و هر کس را یک نقل عطا کند آن گدای دریوزه اگر که همّت او همین نقل گرفتن است همین لذّت مالیت این نقل را می یابد و شادی که

دارد از همین است که اگر این را میکرد فهم نقلی بهایش می یابد داد و خرید و کام خود را شیرین کرد و اگر فنا دید هم نقل را با و ده همه ما فرح
او را حاصل میشود و یکی از وسائط ناس که این را میکرد از این معنی هم التذاذی دارد که پادشاه مرا طلبیده و نقل بمن داد و کسی از ارباب
مناصب جزو که میکرد چون بکارش می آید و استقلال منصبش بیشتر محفوظ میشود تا بمرتبهٔ آن مقرّبی میرسد که لذّت قرب و انس پادشاه را
یا متبر این لطف نزد او با ملک دنیا برابر است با آنکه در خاطرش خود اگر انواع تنقّلات باشد نگاه نمیکند و این مراتب در نعمتهای دنیا نیز جاری
باشد که شکم پرستان لذّت جسمانی میبرند و مقرّبان لذّت معنوی چنانچه در این مائدهٔ جسمانی این تفاوت مراتب میباشد در مائدهای
روحانی نیز اضعاف این میباشد چنانچه آیات قرآنی مؤیّد علوم ربانیست هر کس را در خور فهم خود از آن بهرهٔ ایست که دیگری را از آن خبر
نیست ای عزیز هر که کامل هست بهرهٔ او از همه چیز کامل است و ناقص از کمال هر نعمتی محروم است و فقیر خداشناس از لقمهٔ نان خشک
لذّتی میبرد که غنی محروم از الوان نعمتهای خود نمیبرد و همچنین در آلام عذابهای الهی بر این قیاس است اگر بر فرض محال دوست خدا را بجهنّم کنند
از آتش حرمان میسوزد نه از آتش سوزان چون جهنّم جای محرومان و سرای مهجورانست تضرّع و استغاثه مینمایند و از آن گریزانست
و این معنی در مراتب عشق مجازی بر جمیع خلق ظاهر است که اگر جدا از دوست در گلستانها با انواع نعمتها باشد نزد او جهنّم است و چون لطف دوست
هر چند بدنش را مجروح سازد نزد او از نی شکر شیرین تر است رزقنا الله و جمیع المؤمنین الوصول الی درجات الکاملین محمّد و آله
الطاهرین **فصل چهارم** بدانکه یک شرط از شرایط عبادت که این فقره جامعه با آن اشارتست از حضور قلب است و عبادت بدون
حضور قلب ناقص است و مقبول درگاه الهی نیست و باعث کمال و قرب نمیگردد بلکه اگر نه فضل شامل کرمش علی الاطلاق بسود می بایست
که آدمی در عبادتی که بی حضور قلب باشد مستحق عقاب بگردد چنانچه اگر کسی در حضور پادشاهی سخن گوید و با آن پادشاه در مقام مخاطبه
و مکالمه باشد و خاطرش مطلقا متوجّه امور دیگر باشد و آن پادشاه از ضمیر او اطلاع داشته باشد البته مستوجب سیاست بلیغ میگردد
زیرا که پادشاه را حقیر شمرده و اعتنا بشان او نکرده چنانچه خداوند عالمیان میفرماید که قد افلح المؤمنون الذین هم فی صلوتهم خاشعون
بتحقیق که رستگار شدند مؤمنانی که در نماز خود با خشوع اند و خشوع دل آنست که بیاد خداوند خود باشد و بغیر ذات مقدّس مشغول
او بچیزی ملتفت نشود و غیر را از خاطر خود بیرون کند و خشوع سایر اعضا و جوارح آنست که هر یک بآن کاری که مأمور شده اند
باشند و آدابی که در هر عضوی از اعضا از شارع مقرّر گردیده ترک ننمایند چنانچه نظر را فرموده اند که در هر حالی باید که بموضعی
خاص باشد و دست را فرموده اند که در هر حالی بر وضعی مخصوص باشد و خشوع جمیع اعضا تابع خشوع قلب است چنانچه منقولست که حضرت
رسول ص شخصی را دید که در نماز با ریش خود بازی میکرد فرمود که اگر دل این مرد خاشع بود و با خدا بود اعضا و جوارح او نیز با خدا مشغول
بودند و این معنی بحسب تجربه ظاهر است بدانکه هر مملکتی را پادشاهی میباشد که جمیع رعیت تابع او میباشند و پادشاه ملک بدن و
پیشوای سایر اعضا و قوی قلبست چون دل متوجّه خدا شد اعضا تابع او میشوند و پیروی او مینمایند اینست یک معنی این حدیث که صلوة المؤمن
وحده جماعة یعنی نماز مؤمن تنهائی جماعتست زیرا که دل او با خداست و مقتدای سایر جوارح با او اقتدا مینمایند بدانکه نماز بی
حضور قلب اگر آدمی را از جهنّم خلاصی دهد امّا بدرجات عالیهٔ کمالات نمیرساند و پسندیدهٔ درگاه حق نیست چنانچه از حضرت رسول ص
منقولست که نماز مقبول نیست مگر با حضور قلب و از حضرت صادق ع مرویست که هر که دو رکعت نماز بگذارد و بداند که چه میگوید یعنی
و اذکاری که میخواند متوجّه معانی آنها باشد چون از نماز فارغ شود بر او گناهی نمانده باشد و از حضرت باقر علوم الاوّلین و الآخرین منقولست
که بالا میبرند از نماز بعضی بندگان نصف آنرا و از بعضی ثلث و از بعضی ربع و از بعضی خمس و بالا نمیبرند و بدرجهٔ قبول نمیرسانند مگر آنچه را
با حضور قلب کرده باشد و لیکن مأمور شده اند بندگان باداء نوافل تا بسبب آن تمام سازند نقصهای نماز فریضه را و منقولست از حضرت
جعفر بن محمّد ع که رغبت ثواب و خوف از عقاب در دلی جمع نمیشود مگر آنکه بهشت او را واجب میشود چون متوجّه نماز شوی دل خود را
بسوی خداوند خود بگردان بدرستیکه هر مؤمنی که در نماز دل خود را با خدا دارد دلهای مؤمنان را بسوی او مایل گردانند و با این معنی بهشت را
نیز از برای او لازم گردانند و از حضرت امام محمّد باقر ع منقولست که حضرت رسول ص فرمود که چون بندهٔ مؤمن بسوی نماز بر میخیزد خداوند
عالم نظر رحمت بسوی او میافکند و درهای لطف و احسان بسوی او میگشاید و رحمت از بالای سرش تا آسمان بر او سایه می اندازد و ملائکه بر گرد
او احاطه مینمایند تا آفاق آسمان و ملکی را موکل میسازد که بر بالای سر او ایستاده میگوید که اگر بدانی که منظور نظر رحمت کیستی
و با که مناجات میکنی هرگز بغیر او التفات ننمائی و هرگز از جای نماز حرکت نکنی و از حضرت جعفر بن محمّد الصادق ع منقولست که بنده چون در
نماز خود التفات بجانبی مینماید یا برو یا بجسم یا بدل حق سبحانه و تعالی او را ندا میکند که ای بندهٔ من بسوی که التفات مینمائی آیا التفات بجانب
کسی مینمائی که از من بهتر باشد از برای تو چون سه مرتبه او را التفات صادر شود حق تعالی نظر لطف از او برمیدارد و بعد از آن نظر دیگر بجانب

او هرگز عیانکند و اخبار در این باب بسیار است و حضور قلب در نماز بنحو تابع حالت آدمی است هرچند اینکس در مراتب یقین و معرفت کاملتر میشود و عظمت معبود را بیشتر میشناسد آداب عبادت را بیشتر بجا میآورد و در مقام بندگی خاضعتر و ذلیلتر میباشد چنانچه جعفر بن احمد القمی روایت کرده که حضرت رسالت پناه چون بنماز می ایستادند رنگ مبارک آنحضرت متغیر میشد از خوف الهی و از سینهٔ آنحضرت صدائی مانند صدای دیگی که در جوش باشد میشنیدند و منقولست که چون وقت نماز داخل میشد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام اندام مبارکش بلرزه می آمد و از رنگ برنگ میگردید پس میپرسیدند که چه میشود شما را میفرمود که رسید هنگام ادای امانتی که بر آسمان و زمین عرض کردند و ابا کردند و ترسیدند آدمی متحمل آن شد یعنی بار تکلیف پس نمیدانم که چون متحمل آن بار شده ام نیک ادا خواهم کرد یا نه و در روایات معتبره وارد است که حضرت امام حسن علیه السلام چون متوجه وضوی نماز میگردید مفاصل بدنش میلرزید و رنگ مبارکش بزردی مایل میشد از آنحضرت از علت اینحال سؤال نمودند فرمود که حق و لازم است بر هرکس که نزد صاحب عرش عظیم بندهٔ بایستد آنکه رنگش زرد شود و بندهایش از بیم و لرزه در آید و منقولست که حضرت سید الساجدین علیه السلام روزی در نماز ایستاده بودند و حضرت امام محمد باقر علیه السلام کودک بود در چاه بسیار عمیقی در خانهٔ آنحضرت بود حضرت امام محمد باقر بکنار چاه آمد که نظر نماید در آنچاه در افتاد مادر چون اینحال را مشاهده نمود بکنار چاه آمد بر خود میزد و فریاد میکرد و استغاثه مینمود و میگفت یا ابن رسول الله فرزندت غرق شد و آنحضرت در نماز مطلقاً التفات نمیفرمود و حال آنکه صدای اضطراب فرزند در چاه بگوش او میرسید چون بسیار بطول انجامید مادر او از روی اضطراب گفت که ای اهل بیت رسالت دلهای شما بسیار سنگین است باز حضرت التفات نفرمود تا نماز را با آداب مستحبه تمام بجا آورده فارغ گردید پس نزد چاه آمد و باعجاز دست در آن چاه عمیق دراز کرد و حضرت امام محمد باقر را بر آورد و در خنده میکرد و سخن میفرمود و جامهٔ آنحضرت تر نشده بود پس فرمود که فرزند خود را بگیر ای ضعیفة الیقین بخدا مادر حضرت امام محمد باقر از سلامت بودن فرزند بخندید و از سخن آنحضرت بگریه در آمد حضرت فرمود که بر شما ملامتی نیست نمیدانی که من در خدمت خداوند جباری ایستاده بودم که اگر رو از جانب او بگردانم رو بگرداند از من و بغیر او توسل مینمودم روی لطف خویش از جانب من میگردانید و بغیر او از که توقع رحمت میتوان داشت و صاحب کتاب حلیة الاولیاء روایت نموده که چون حضرت امام زین العابدین علیه السلام از وضو فارغ میشدند و اراده نماز میفرمودند رعشه در بدن و لرزه بر اعضای آنحضرت مستولی میشد چون سؤال مینمودند میفرمود که وای بر شما مگر نمیدانید که در خدمت چه خداوندی میایستم و با چه عظیم الشأنی میخواهم مناجات کنم در هنگام وضو نیز اینحالت را از آنحضرت نقل کرده اند و در روایتی وارد شده که فاطمه دختر امیر المؤمنین علیه السلام روزی جابر بن عبد الله انصاری را طلبید و گفت تو از صحابهٔ کبار جناب رسولی و ما اهلبیت را حق بر تو بسیار است و از بقیهٔ اهل بیت رسالت همین علی بن الحسین علیه السلام مانده و او بر خود جور مینماید در عبادات الهی بسیار زانوها و کفهای او از بسیاری عبادت پینه کرده و مجروح گشته و بدنش نحیف شده و کاهیده از او التماس نما که تا پارهٔ تخفیف دهد چون جابر بخدمت آنجناب رسید دید که در محراب نشسته و عبادت بدن شریفش را کهنه و نحیف گردانیده حضرت جابر را اکرام فرموده در پهلوی خویش بتکلیف نشانید و با صدای بسیار ضعیف احوال او پرسید پس جابر گفت یا ابن رسول الله خداوند عالم بهشت را برای شما و دوستان شما خلق کرده و جهنم را برای دشمنان و مخالفان شما آفریده پس چرا اینقدر بر خود تعب میفرمائی حضرت فرمود که ای مصاحب حضرت رسول مگر نمیدانی که جدم حضرت رسالت پناه با آن گرامی که نزد خدا داشت و خداوند خود داشت که ترک اولای گذشته و آینده او را آمرزیده بود مبالغه و مشقت در عبادت را ترک نفرمود پدر و مادرم فدای او باد تا آنکه بر ساق مبارکش نفخ ظاهر شد و قدمش ورم کرد صحابه گفتند که چرا چنین زحمت میکشی و حال آنکه خدا بر تو تقصیر نمیگیرد فرمود که آیا من بندهٔ شاکر خدا نباشم و شکر نعمتهای او را ترک نمایم جابر گفت یا ابن رسول الله بر مسلمانان رحم کن که ببرکت شما خدا بلاها را از مردمان دفع مینماید و آسمانها را نگاه میدارد و عذابها را بر مردم نمیگمارد فرمود که ای جابر بر طریق پدران خود خواهم بود تا ایشان را ملاقات نمایم و از حضرت صادق منقولست که پدرم فرمود که روزی بر پدرم علی بن الحسین علیه السلام داخل شدم دیدم که عبادت در آنحضرت بسیار تأثیر کرده و رنگ مبارکش از بیداری زرد گردیده و دیدهایش از بسیاری گریه مجروح گردیده و پیشانی مبارکش از کثرت سجود پینه کرده و قدم شریفش از ایستادن بسیار در صلوة ورم کرده چون او را باینحال مشاهده کردم خود را از گریه منع نتوانستم نمود و بسیار بگریستم آنحضرت متوجه متفکر بودند بعد از زمانی بجانب من نظر افکندند و فرمودند که بعضی از کتابها که عبادت امیر المؤمنین در آنجا مسطور است بمن ده چون بیاوردم و پارهٔ بخواندند بر زمین گذاشتند و فرمودند که کی یارای این دارد که مانند علی بن ابیطالب علیه السلام عبادت کند و کلینی از حضرت جعفر بن محمد روایت کرده که حضرت سید الساجدین علیه السلام چون بنماز می ایستاد رنگش متغیر میشد و چون بسجود میرفت سر بر نمیداشت تا عرق از آنجناب

از آنجناب میریخت

از آنجناب میریخت و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که علی بن الحسین علیه السلام در شبانه روزی هزار رکعت نماز میگذارد و چون بنماز می ایستاد از رنگ برنگ میگردید و ایستادنش در نماز ایستادن بندهٔ ذلیل بود که نزد پادشاه جلیلی ایستاده باشد و اعضای او از خوف الهی لرزان بود و چنان نماز میکرد که گویا نماز وداع است و دیگر نماز نخواهد کرد و چون از تغییر احوال آنجناب سؤال مینمودند میفرمود کسی که نزد چنین خداوند عظیمی بایستد سزاوار است که چنین خائف باشد و نقل کرده اند که در بعضی از شبها یکی از فرزندان آنجناب از بلندی افتاد و دستش شکست و از اهل خانه فریاد بلند شد همسایگان جمع شدند و شکسته بند آوردند دست آن طفل را بستند و آن طفل از درد فریاد میکرد و حضرت از اشتغال بعبادت نمی شنید چون صبح شد و از عبادت فارغ گردید دست طفل را دید در گردن او آویخته از کیفیت حال پرسید خبر دادند و در وقت دیگر در خانهٔ حضرت در آنخانه که در سجود بود آتش گرفت و اهل خانه فریاد میکردند که یا ابن رسول الله النار النار حضرت متوجه نشدند تا آتش خاموش شد بعد از زمانی سر برداشتند از آنجناب پرسیدند که چه چیز بود که شما را از این آتش غافل گردانیده بود فرمود که آتش کبرای قیامت مرا از آتش اندک دنیا غافل گردانیده بود و هر سال هفت مرتبه پوست از پیشانی آنحضرت می افتاد از بسیاری سجده و ابو ایوب روایت کرده که حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق چون بنماز می ایستادند رنگ مبارکشان سرخ میشد و گاه زرد میشد چنان بودند که گویا ندا را می شنوند و با او سخن میگویند ایضاً مقربان هر پادشاهی چون معرفت او را بیشتر دارند و جلال او را زیاده از دیگران میشناسند بیم سطوت او زیاده دارند و زودتر محل عتاب میشوند چنانچه ملوک دنیا از عامهٔ رعایا توقع آن آداب که از مقربان خود دارند ندارند و خطرهای مقربان ایشان زیاده از دیگران میباشد و بدانکه خداوند عالمیان ملائکه را از طینت قدس و طهارت خلق فرموده و شهوات و علایق جسمانی در ایشان ترکیب ننموده و حیوانات عجم را از محض جسمانیت و شهوات ترکیب فرموده و منشأ استعدادی در ایشان مقرر نساخته و نشأهٔ جامعهٔ انسانی را از هر دو جهت خلق فرموده جهت نفس و عقل که او را داعی بکمالات بوده باشد کرامت نموده و بکثافات جسمانیه و علایق بدنیه و شهوات ظلمانیه او را مبتلا ساخته و او را تکلیف فرموده که بعد از تلبس باین علایق دفع آنها از خود نموده خود را بصفات قدسیه و ملکات ملکیه محلی گرداند تا از ملک اشرف باشد زیرا که ترقی در مراتب کمالات بدون معارضات میسر نمیشود چنانچه کارخانهٔ را که میخواهد بسیار سفید کند اول او را ببعضی کثافات آلوده میسازد چون رفع آن کثافات نمود از اول پاکتر میآید و اگر میل به پستی نماید و تابع شهوات جسمانی شود و عقل را مغلوب هوا سازد از بهایم پستتر میشود چنانچه حق سبحانه و تعالی در شان کفار میفرماید نیستند ایشان مگر مانند انعام و بهایم بلکه از ایشان گمراه ترند زیرا که در حیوانات قابلیت کمالات نبود و ایشان با وجود قابلیت خود را بدرجهٔ بهیمیت رسانیدند و از جمیع کمالات محروم گردیدند چون خلقت انسانی را باین سبب محتاج بامر چند گردانیده اند از امر معاش و معاملات و معاشرات که بالخاصیت موجب بعد از جناب اقدس ایزدی و انهماک در شهوات و تعلقات و غفلت از خیرات و سعادات میگردد لهذا در روزی پنج مرتبه این خلق را بعد از توغل در امور دنیویه و تشتت بعلایق دنیویه بحضور مجلس قرب مالک الملوک نموده اند تا لذت مواصلت بعد از فراق که موروث مرتبه شناسائی است دریابند و بسعادتهای ابدی فایز گردند چون نماز معراج مؤمن است و نهایت مرتبه او در نماز بحصول می پیوندد و بنا بر مقدمات سابقه که سبق ذکر یافت بعد از نهایت حرمان بعد او را تکلیف قرب مینمایند در عین غفلت او را آگاه میسازند اول مرتبه اذان را برای تنبیه غفلت دکان بواسطهٔ حضرت مقرر ساخته اند که اول در تکبیر بزرگواری خداوند را بیاد ایشان بیاورند تا آنکه غیر خدا از منظورات ایشان در نظر ایشان حقیر شود و چون در عین غفلت اند چهار مرتبه برایشان میخوانند که شاید متنبه شوند و بدانند که چون خداوند ایشان در مرتبهٔ جلال و عظمت از همه چیز عظیم تر است بلکه از آن بزرگوارتر است که عقلها بکنه ذات مقدس او توانند رسید پس چنین بزرگواری را اطاعت نمودن و عبادت کردن واجب و لازم است و بعد از آن شهادت بوحدانیت الهی را بر گوش ایشان میخوانند تا بدانند که بغیر او خداوندی ندارند و یگانه در جمیع کمالات و صفات است پس حاجت بتوسل بجناب اقدس او نیست و او را بیگانگی و اخلاص باید پرستید و دیگر بگوش دل ایشان میرسانند که چنین خداوند عظیم با ایشان یگانه پیغمبری فرستاده پس باید عبادت را بطوری که آن پیغمبر او آورده و بشرایطی که او امر فرموده بجا آورند و بعد از تمهید این مقدمات از جانب خدا ایشان را ندا میکنند و بجزای انعام و اکرام الهی میخوانند که بشتابید و مسارعت نمائید بسوی نماز پس عظمت نماز را در نظر ایشان جلوه دهند که بشتابید بامری که باعث فلاح و رستگاری دنیا و آخرتست و دیگر عظیم تر از آن اعلام میکنند که بشتابید بعملی که بهترین اعمال و عبادات است و دیگر باره خدا را بعظمت و جلال و یگانگی یاد میکنند که ای غافلان مخالفت چنین خداوند مکنید که بر همه چیز قادر است و یگانه است و معارضی و شریکی ندارد و اینست این ندا را مؤذنان ظاهر بگوش سر میخوانند و آنان که بندهٔ ایمان و یقین ایشان شنوا گردیده ندا که ما

روحانی را نیز بگوش دل میشنود چنانچه منقولست که وقت هر نمازی که میشود منادی از جانب رب العزة ندا میکند که ای گروه برخیزید و آتشهائی که ما را که بر پشت خود افروخته اید بنور نماز فرو نشانید و خاموش گردانید بلکه هر لحظه ایشان ندای جان فزای یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک را بسمع جان میشنوند چون بنده سعادتمند این ندا را شنید که هشیار گردید و متوجه نماز شد اول او را باید پاکیزه کردن خود امر میفرماید که بی دباغت داخل مجلس بزرگوار نمیتوان شد و لهذا کرده اند و اگر به بیت الخلا درآید و گناهها ظاهر را از خود دور گردانند و در ضمن دعاهائی که از ائمه را بخلوت وارد شده تعلیم کرده اند که چنانچه این نجاستهای ظاهری مانع نماز است تلویثات معنوی که از گناهان و اخلاق رذیله بهم رسیده بیشتر مانع است لهذا در آن حالت استعاذه از شیطان و طلب مغفرت گناهان مینماید که خدا بفضل خود او را از ارجاس صوری و معنوی پاک گرداند پس بار دیگر او را در مقام تطهیر میاورند که دهان و دستها و پاها و سر را که در حالت صلوة در اکثر افعال بکار میفرماید پاکیزه گردانند و در ضمن در دعاهای منقوله او را آگاه گردانیده اند که این اعضا نجاستهای معنوی بسبب گناهان بهم رسانیده و استحقاق عقوبتهای عظیم حاصل کرده اند پس باید در این وقت از خدا پاکیزگی معنوی را طلبید و در این ضمن او را متنبه میسازند که باید عبادت کرد تا خود را از این عقوبتها برهاند پس شروع عبادت نزدیک میشود و بعضی از شهوات و علایق شکسته میگردد لهذا در وقت رو شستن میگوید که خداوندا چون تو فرموده که در روز قیامت بعضی از روها سفید و نورانی خواهد گردید پس خداوندا روی مرا در آن روز سفید گردان و سیاه مگردان چون دست راست میشوید بیاد میاورد که خدا فرموده که در روز قیامت نامه نیکوکاران را بدست راست ایشان میدهند و نامه مجرمان را بدست چپ میدهند و از خداوند خود میطلبد که نامه او را بدست راست او دهد و مخلد بودن بهشت را بدست راست او دهد و او را حساب آسان کند و در وقت دست چپ شستن دعا میکند که خدایا نامه اعمال مرا بدست چپ من مده و دست مرا در گردن غل مکن و مرا از جامهای آتش نجات ده و چون مسح سر میکند از خدا میطلبد که رحمتهای خود را بر سر من فرو ریز که سراپای مرا فرا گیرد چون مسح پا میکند بیاد میاورد که بر این پاها بر صراط میباید گذشت و در آن روز پاهای بسیار از صراط خواهد لغزید پس ثبات بر صراط را از خدا میطلبد و طلب مینماید که خدا او را توفیق دهد که پاهای او همیشه بتحصیل رضای الهی نماید چون چنین وضوئی ساخت موافق احادیث معتبره گناهان این اعضا آمرزیده میشود و پاکیزه صورت و معنی میگردد و قابل قرب میشود و از آن غفلتها پاره هشیار میگردد و ظاهر خود را ببوهای خوش معطر میسازد و باطن خود را بنور نیات صحیحه منور میگرداند و چون در حدیث وارد شده که در خانه که سگ یا شراب یا صورت در آن خانه است ملک داخل نمیشود پس سگ ظاهر را از ساحت خانه خود دور میگرداند و سگ نفس اماره و شیطان را از ساحت ضمیر خود میراند و شراب ظاهر را از خانه و شراب مستی معنوی که غفلت و شهوتست از سر بدر میکند و صورتهای ظاهر را از در و دیوار خانه محو مینماید و در و دیوار خاطر را از صورتهای غیر خدا و محبتهای ایشان مصفا میسازد چه بارگاه قرب میشود چون بدر مسجد میرسد بدر منزل دل از در بندها خانه معبود حقیقی رسیده از خدا میطلبد که درهای رحمت خود را بروی من بگشا و چنانچه این در ظاهر را بر روی من نبسته درهای معنی را بر روی من مبند و در این مقام نیز عارف را آگاهی دیگر حاصل میگردد چون پا در مسجد میگذارد در جنات میداند که در کبریا و جلال داخل گردیده و پا بر بساط قرب نهاده با ادب میرود و بغیر جناب الهی متوجه نمیشود چون بجای نماز آمد بار دیگر اقامه را میخواند و تفکر در جلال الهی زیاده میکند و عظمت شأن عبادت را بدیده روشن تر می بیند چون در وقت اذان غفلت عظیم پرده دار دیده او گردیده بود چون نماز معراج مؤمن است و در شب معراج حضرت رسول الله صلعم بهر آسمانی که داخل میشد یک الله اکبر میگفت و در نماز نیز هفت الله اکبر در ابتداء و افتتاح صلوة مقرر فرموده که بهر تکبیری بر آسمانی از آسمانهای قرب و معرفت عروج نماید و قابل عرش حضور گردد و در اینمقام هنوز در سلطنتها و کبریاسهای عظمت و جلالست و در مقام غیبت است بمقام حضور نرسیده لهذا هنوز حرف زدن و با غیر او سخن گفتن جایز است چون تکبیر آخر را گفت بلا تشبیه داخل مجلس قرب ملک الملوک گردید و با غیر سخن گفتن و روا از جانب پادشاه پادشاهان گردانیدن بر او حرام شد اینست که دعای توجه در اینمقام میخواند که روی دل و جمیع اعضا و قوی و مشاعر خود را بجانب خداوندی گردانیدم که خالق آسمانها و زمینهاست موافق ملت ابراهیم که یگانه پرستیست و دین محمد و طریقه امیرالمؤمنین ع که جمیع شرایط و آداب بندگی از ایشان مانده و عبادت و دین خود را از برای خدا خالص گردانیدم و منقاد او شدم و شرک خفی و جلی و ریاهای شیطانی را از خود دور گردانیدم نماز من و عبادتهای من و زندگانی من و مردن من همه خالص از برای خداوندیست که پروردگار عالمیانست و او را شریکی نیست و چنین از جانب او مامور گردیده ام که او را عبادت کنم و من از جمله مسلمانان و منقادان اویم چون در این بارگاه دعوای بزرگی کرده و شیطان دشمن ابتراء و را مراتب در بارگاه است و دشمن کار زننده و مجلی

که باب الابواب الابا در آمده و دشمنی کرده و تا امروز شجاعان بر میدان از بر زمین انداخته و چندین هزار لشکر از اندرون از شهوات و دواعی نفسانی و لشکر بیرونی از شیاطین انس و اتباع خود دارد بقوت خود با او برنمیتوان آمد پس باید که بخداوندی که این سگ درگاه او است پناه برد تا دفع او بنماید چنانچه تشبیه کرده اند او را بسگی که در در خیمها و خانها میباشد که هر که آشنای صاحب خانه است و بان خانه بسیار تردد دارد او را متعرض نمیشود چون بیگانه تازه آید او را مانع میشود و بغیر آنکه صاحب خانه او را صدا بزند هیچ حیله او را منع نمیتوان ساخت همچنین شیطان که سگ بیگانه کبریای درگاه است با آشنایان درگاه دست نمیزند و دور کسی را که ببیند که مگر بمجلس قرب خداوندش فایز میشود متعرض میتواند شد چنانچه خداوند عالمیان در روز ازل او را از ایشان مایوس گردانیده که ان عبادی لیس لک علیهم سلطان یعنی بدرستیکه بندگان خالص مرا تو بر ایشان سلطنت نداری بلکه اگر کسی خواهد که قابل قرب باشد خواهد بجانب ملک ذو ابد باید که بجناب او متوسل شود که بیک اشاره لطف او را دور گرداند لما بیگانها که آشنا نمیخواهند و راه آشنا نمیطلبند کار ایشان را چنانچه میخواهد میسازد لهذا در اینمقام خطر پناه بخداوند کبیر خود میبرد از شر او و میگوید اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم یعنی پناه میبرم بخداوند شنوای دانا که بر عجز و بیچارگی من اطلاع دارد و میداند که عاجزم از دشمن از شر شیطان دور از رحمت الهی رانده شده درگاه او پس شروع بمکالمه مینماید اما هنوز خود را قابل مخاطبه نمیداند غایبانه سخن میگوید چون اعلای درجات کمال مرتبه فنا و نیستی است یعنی خود را عاجز و ناچیز دانستن و در همه باب بناتوانی خود اقرار نمودن و در جمیع امور بخداوند خود توسل جستن لهذا در جمیع کارها سنت است بسم الله گفتن چون نماز از جمیع امور اعظم است میگوید که شروع در قرائت و عبادت و بندگی مینمایم بنام خداوندی که جامع جمیع کمالاتست رحمان است بنعمتهای عامه بر مؤمن و کافر و رحیم است برحمتهای خاصه بر مؤمنان چون آداب مجلس عظما اینست که پیش از ذکر مطلوب ستایشی مناسب آن بزرگ بجا آورند لهذا حق تعالی شأنه تعلیم بندگان نموده که مرا چنین ستایش نمایید و نعمتهای عامه و خاصه مرا یاد آورید مکرر مرا برحمت بستائید تا بر شما رحمت کنم و بدانید که من خداوند روز جزایم بحشر و بقیامت اقرار کنید چون عارف تفکر در این اوصاف کمال نمود بدرجه شهود و حضور که اعلای درجات معرفتست فایز میگردد و از مقام غیبت بخطاب می آید و او را بمجلس مخاطبه و انس راه میدهند پس میگوید که ایاک نعبد یعنی ترا عبادت مینمایم پس در این اشاره که بحق تعالی اشاره فرموده بمعنی که جناب مقدس نبوی در آن فقره بیان فرمود یعنی میباید که چون بمقام عبادت رسی چنان عبادت کنی که گویا مرا میبینی و بامر خطاب مینمائی پس دعوای عبادت کردن موهم این بود که از من کاری متمشی میتواند شد تدارک فرمود که و ایاک نستعین یعنی در جمیع امور از تو استعانت میجوییم پس همچنین در مقام آداب چون بر عبادت خود اعتماد ندارد و بعجز خود اعتراف دارد عبادت خود را در میان عبادتهای دوستان خدا درمیان میگوید از زبان همه که ما همه بندگان ترا عبادت میکنیم که شاید عبادت و برکت عبادات ایشان ما مقبول گردد زیرا که از لطف کریم دور است که چندین چیز بدرگاه او برند بعضی را قبول فرماید و بعضی را رد کند و یک حکمت از حکمتهای نماز جماعت اینست و همچنین در مقام استعانت چون این دعوی نسبتا عظیم است که از غیر او استعانت نمیجوییم در هیچ امری خود را در میان جمعی که این دعوی از ایشان پسندیده است بدر میآورد گویا بزبان ایشان سخن میگوید و خود را طفیل ایشان ساخته و ایضا موافق آداب ارباب صفاست که چون نعمتی یا رحمتی یاد کنند دیگران را فراموش نکنند و همه را با خود شریک کنند و لهذا در جمیع دعاها موافق احادیث معتبره عموم در دعا مطلوبست که هر دعائی که کند جمیع مؤمنان را شریک گرداند با خود که باعث استجابت دعا میگردد پس هدایت براه راست و طریق حق را که راه متابعت حضرت امیرالمؤمنین ع است در عقاید و اعمال و مراتب قرب و کمال طلب نمود و استعاذه از راه دشمنان ایشان در عقاید و اعمال نمود و جمیع اعتقادات و اعمال ناشایسته طریقه دشمنان ایشانست بدانکه اسرار عبادات خصوصا نماز را در این کتابها مختصر احصا نمیتوان نمود انشاءالله کتابی در ترجمه الصلوة نوشته شود و غرض از ذکر این مجمل اشعاری بود بسر عبادات این حدیث نبوی و تنبیهی بر سر عبادت که کسی را که خداوند توفیق قرب خویش کرامت فرماید هر روز او را بوسیله نماز از پست ترین درکات باعلای درجات میرساند و جسم خاکی را باین ترقیات قابل مناجات خود میگرداند و در بیان این فقره شریفه بهمین اکتفا مینمائیم که بسیار بطول انجامید و موجب ملال عزیزان نگردد

واعلم ان اول عبادة الله المعرفة به انه الاول قبل کل شیء فلا شیء قبله والفرد فلا ثانی له والباقی لا الی غایة فاطر السموات والارض وما فیهما وما بینهما من شیء و هو اللطیف الخبیر و هو علی کل شیء قدیر پس حضرت فرمود که بدانکه اول عبادت الهی معرفت و شناختن اوست بانکه او اول است پیش از همه اشیاء پس چیزی پیشتر از او نیست و یگانه است پس دویمین و شریکی ندارد و باقیست همیشه و باقی بودن او نهایتی ندارد و از نو بدید آورنده آسمانها و زمین است و آنست خداوند صاحب لطف و عالم بدقایق امور و بر همه چیز قادر و توانا است و بعضی از مطالب عالیه که این کلمات بآنها اشاره دارد بر سبیل اجمال موقوف بر چند اصل است اصل اول آنکه اول عبادات معرفتست

و قبول جمیع عبادات موقوفست بر آن و ایمان عبارتست از تصدیق بانبیا و اخبار ایشان بظهور پیوسته و خلافی در این نیست که صحت عبادات موقوف بر
ایمانست و بدون ایمان هیچ عبادتی موجب ثواب نیست بلکه مورث عقابست و ایمان مشتملست بر اعتقاد بوجود واجب الوجود و
صفات ثبوتیه و سلبیه او و اقرار بیگانگی و عدالت او و اقرار بنبوت پیغمبر آخر الزمان و حقیت آنچه او از جانب خدا آورده و آنچه ضروری دین
باشد مفصلا و آنچه غیر آن باشد مجملا و اقرار بامامت ائمه اثنا عشر صلوات الله علیهم و اقرار بمعاد جسمانی که خداوند عالمیان همین بدنها را
بعد از مردن زنده خواهد کرد و ثواب و عقاب خواهد داد و اقرار به بهشت و دوزخ و سایر اموری که از صاحب شرع معلوم گردیده و تفصیل
مراتب ایمان و خلافها که در آن شده اینمقام گنجایش ذکر آنها ندارد بدانکه چون عبادت بر جمیع جوارح آدمی متفرقست و هر عضوی از
اعضا عبادتی دارد و اعتقادات عبادت دلست لهذا معرفت را نیز عبادت فرموده و فرموده که اول عبادات است یعنی بر همه مقدم است
و عبادات دیگر بدون آن بیفایده است اصل دویم بدانکه چون ایمان مایه سعادات ابدیست و ترک آن شقاوت ابدی و شیطان دزد
عقاید و اعمالست و دزد تا ممکن است دل بر متاع نفیس میزند و اگر بر آن دست نیافت متاعهای دیگر را میبرد و عقبات که کمینگاه شیطانست
در این باب بسیار است عقبه اول عقبه معرفت واجب الوجود است و از این عقبه اکثر اهل عالم را بجهنم برده و اگر نجات از این عقبه
خواهی دست در سفینه نجات که اهل بیت رسالتند بزن که مدارک ایشان در دو دوای هر چیز را میدانند و کمینگاههای شیطان را میشناسند
و ایمان خود را بساحل نجات میرسانند و این فریب مخور که تا خدا را شناسی بدلیل عقل پیغمبر و امام را نمیتوان شناخت زیرا که معرفت
الهی دو شعبه دارد شعبه اول علم بوجود واجب الوجود است و آن از جمیع اشیا ظاهرتر است بدلیل دور و تسلسل که موجب سرگردانی
و تعطل است احتیاج ندارد چنانچه از اخبار بسیار ظاهر میشود که معرفت وجود واجب الوجود نظری نیست و هر کس که آدمی بحد شعور رسید
میداند که صانعی دارد و هر کس که در حال خود تفکر نماید خواه فاضل و خواه جاهل میداند که خدا را از روی دلایل حکمی نشناخته بلکه خدا
در هنگام صبی او را معرفت روزی کرده بلکه هرگز کفار را تکلیف دعوت بوجود واجب الوجود نکردند بلکه ایشان را باقرار بیگانگی خدا
خواندند و بعد از آن ایشان را بعبادت و بندگی خدا داشتند که از آن راه ایمان ایشان کامل گردد و منقولست که روزی حضرت رسول صلعم از
اعرابی پرسید که وجود خداوند خود را چگونه دانستی گفت ما در راهها پشکل شتر را که میبینیم حکم میکند عقل ما که شتری از این
راه رفته و پی پا را که میبینیم میدانیم که شخصی از این مکان گذشته آیا این آسمان با این کواکب نورانی و زمین با این وسعت کافی نیست
از برای تصدیق بوجود واجب الوجود علیم خبیر حضرت فرمود که بر شما باد بدین اعرابی و چه چیز ظاهرتر میباشد از چیزی که در هر امری
که نظر نمائی صد هزار آیه از آیات صنع او در آن ظاهر باشد و در هر عضوی از اعضای تو صد هزار دلیل قرار داده باشد و در هر لحظه
صد گونه احتیاج باو داری و کار فرما و مربی بدنت بلی از بسیاری ظهور و هویدائی او است که مخفی مینماید چون همیشه ظاهر است
و آثار تدبیرش هرگز کم نمیگردد اگر آفتاب همیشه ظاهر میبود توهم میکردند که شاید این روشنی از آفتاب نباشد چون غروب میکند
و بعد از آن طلوع عالم را روشن میکند مشخص میشود که نور از او است بلا تشبیه چون آفتاب عالم وجود را غروب و افول و زوال
نمیباشد و مانند میگویند بلکه از او نباشد یا آنکه اگر عناد را بر کنار گذارند بیقین میدانند که بغیر او در این عالم مدبری نیست چنانچه
حق سبحانه و تعالی میفرماید که و لئن سألتهم من خلق السموات و الارض لیقولن الله اگر از کافران بپرسی که کی خلق کرده است آسمانها و
زمین را هر آینه خواهند گفت که خدا خالق اینهاست و از حضرت امام حسن عسکری ع منقولست که شخصی بخدمت حضرت صادق ع
آمد و گفت مرا دلالت کن بخداوند خود که ملاحده با من بسیار مجادله مینمایند و مرا حیران کرده اند حضرت فرمود که هرگز بکشتی سوار
شده گفت بلی فرمود که هرگز کشتی تو شکسته است که مضطر شده باشی و هیچ چاره از برای نجات خود ندانی گفت بلی فرمود که در
آن هنگام امید نجات از که داشتی و کرا قادر بر نجات دادن خود میدانستی همان خداوندست و این راه ظاهرترین راههاست
از برای علم بواجب الوجود چنانچه خداوند عالم میفرماید که کیست که اجابت مضطران مینماید وقتی که او را میخوانند و دفع مکروهات
از ایشان مینماید و هیچکس نیست که با خدا همیشه این معامله نداشته باشد پس چنین کسی چه احتیاج بدلیل دارد چنانچه تمثیل کرده اند
که بلا تشبیه مثل ارباب استدلال در تکلیف مردم بدلیل و برهان از زبان مثل احمقی است که دزدی بخانه ایشان آمده بود و از پی او میدویدند
یکی دزد را گرفت و در دست دیگری داد و فریاد زد که بیائید من یافتم او دزد را از دست گذاشت و بجانب آن شخص دیگر آمد که
بیا که جای پای دزد را یافتم همچنین بلا تشبیه در این ماده این مرد صالح خدا شناس که همیشه با خداوند خود در مقام مکالمه و مناجات است
و پیوسته از او لطف و احسان مییابد و روز بروز بکثرت عبادات یقین او در تزاید است و هیچ چیز نزد او از وجود واجب الوجود ظاهرتر
نیست آن حکیم مشرب از خدا دور رسیده گوید که بیا دور و تسلسل بدان و خدا را از راه آثار او بشناس اگر نه ایمان تو درست نیست

چنین در اثبات اصل صفات کمالیه بر وجه اجمال مانند علم و قدرت و اراده و سایر صفات کمالیه و کسیکه در غرایب صنع و لطایف حکمتهای
الهی که در آفاق و انفس مقرر ساخته تفکر نماید او را شکی در ثبوت آنها نمیماند و اگر حکمت چیزی بر او مشکل شود مجمل میداند که کسیکه
چنین خلقی و مدبر چنین نظامی باشد البته کار او بی جهت و بغیر حکمت نمیباشد چنانچه حضرت امام جعفر صادق ع در توحید مفضل فرموده
که این عالم از باب خانه ایست که بزرگی در نهایت استحکام ساخته با انواع زینتها آراسته باشد و الوان فرشها گسترده باشد و خوانها کشیده
انواع نعمتها در آن خوان حاضر ساخته باشد و مثل ابلهان که بر خدا اعتراض مینمایند مثل کوریست که بچنین مجلسی در آید و کورانه در
رود و گاهی پا در میان طعام گذارد و گاهی پا بر کاسه افشره زند و اعتراض کند که اینها را چرا بموقع نگذاشته اند و چه بی تدبیر است صاحب
این خانه بعینه اعتراض ملاحده که کوران این عالمند از این باب است شعبه دویم تفکر در کنه ذات و چگونگی صفات واجب الوجود است و
کنه ذات واجب الوجود را دانستن محالست و کنه صفات نیز چون عین ذاتست محالست و تفکر در آنجا در وجوه و کیفیات ذات و صفات ممنوع است
و اخبار بسیار بر نهی وارد شده است و عقلی که از شناخت خود و از معرفت بدنی که مدبر او است و باو تعلق دارد و از معرفت اجسامی که مشاهده
در نظر دارد عاجز است چگونه جرأت میتواند کرد که در معرفت واجب الوجود تفکر نماید پس باید در این باب بنحوی که خدا در قرآن مجید
فرموده و حضرت رسول صلعم و حضرات ائمه معصومین ع در خطبه های بلیغه و احادیث متواتره بیان فرموده اند اعتقاد نماید بعد از آن از
راه عبادت و بندگی زیادتی هدایت را طلب نماید و بعقل ناقص خویش مغرور نشود که بغیر حیرت و کفر و ضلالت ثمره نمی بخشد چنانچه
در حدیث معتبر از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که در خلق خدا و غرایب صنع او سخن بگوئید و در ذات خدا سخن مگوئید که سخن گفتن در
خدا بغیر حیرانی ثمره نمی بخشد و در حدیث دیگر فرمود که در هر چه خواهید سخن بگوئید و در ذات خدا سخن مگوئید و بسند صحیح از حضرت
امام جعفر صادق ع منقولست در تفسیر این آیه که و ان الی ربک المنتهی فرمود که یعنی چون سخن بخدا منتهی شود سخن را باز ایستید و در حدیث
معتبر دیگر فرمود که زنهار تفکر در خدا مکنید و لیکن اگر خواهید نظر کنید و تفکر نمائید در عظمت خلقش و منقولست که از حضرت علی بن
الحسین ع پرسیدند از توحید و خدا شناسی فرمود که خداوند عالمیان میدانست که در آخر الزمان جماعتی عمیق و مدقق هم خواهند بود
سوره قل هو الله احد و آیات سوره حدید را فرستاده که خدا را باین نحو بشناسند و کسیکه زیاده از این تفکر کند هلاک میشود و در حدیث
دیگر وارد است که حضرت صادق ع فرمود که اوصیا و ائمه درهائیند که از راه متابعت ایشان بخدا میتوان رسید و اگر نه ایشان بودند خدا را نمیتوان
شناخت و با ایشان خدا حجت خود را بر خلق تمام کرده و در این باب احادیث بسیار وارد شده اکثر عالم را شیطان از این راه فریب داده
که دست از فرموده خدا و رسول و ائمه ع برداشته اند و بعقلهای ضعیف اعتماد نموده اند و هر طایفه خدا را بنحوی شناخته اند باعتقاد
خود و همه خطا کرده اند اگر تفکر نمایند که اگر عقل مستقل میبود در این باب این فرق بسیار از متکلمین و حکما که همه از اهل عقلند
چرا در این باب در هر بابی و فرقه بایکدیگر موافق نیستند چنانکه جمعی از متکلمین بعقل سخیف خویش خدا را جسم دانسته اند و میگویند
نوریست از باب شمس میدرخشد و بعضی از صوفیه اهل سنت و مجسمه ایشان خدا را بصورت پسر ساده میدانند و بعضی بصورت مرد
پیر ریش سفید میدانند و بعضی خدا را جسم بزرگی میدانند بر روی عرش نشسته و بعضی دیگر از صوفیه اهل سنت و متکلمین ایشان
و اکثری بحلول خدا قایل شده اند در اشیا و نصاری در خصوص عیسی قایل شده اند و صوفیه بحلول در جمیع چیزها و خداوند عالمیان
نصاری را در اکثر قرآن باین سبب لعن کرده و ایشان را بکفر یاد نموده که بخدا چنین نسبتی میدهند و جمعی دیگر از صوفیه اهل سنت که
از حلول گریخته اند بامر قبیح تر و شنیع تر قایل شده اند که اتحاد است و میگویند که خدا با همه چیز متحد است بلکه همه چیز او است و غیر او وجود
ندارد و همین او است که بصورتهای مختلف بر آمده گاه بصورت زید ظهور میکند گاه بصورت عمرو گاه بصورت سگ و گربه و گاه بصورت
قاذورات چنانچه دریا موج میزند و صورتهای بسیار از آن ظاهر میشود بغیر دریا دیگر چیزی نیست که جمیع این موجها این دریا است موج و دریا
یکیست غیر یکی است و منهیات مکنه امور اعتباریست که عارض ذات واجب الوجود است و در جمیع کتب شعرا خود تصریح باین کفرها
و مزخرفات نموده اند جمعی از کفار و ملاحده هند بعینه همین اعتقاد را دارند و کتاب جوگ که براهمه ایشان نوشته اند در عقاید فاسد خود
مشتمل بر همین مزخرفاتست و لهذا جمعی از اهل این عصر که مشرب تصوف دارند آن کتاب را نهایت حرمت میدارند و از کتابهای شیعه بیشتر
اعتبار میکنند و از کتب عقاید شیعه شده است که ابدا از همه کس زشتتر باشد جمعی از شیعیان بیچاره را گمان اینست که ایشان از اهل حقند
و بهترین عالمیانند بنادانی سخنان ایشان را میخوانند و کافر میشوند و گمان ایشان اینکه هر که صوفیست البته مذهب او حق است و اینها گفته
از جانب خدا گفته است نمیدانند که چون کفر و باطل عالم را فرو گرفته بود و اهل حق همیشه منکوب و مخذول بودند و اهل هر صنفی اکثر
ایشان تابع باطل بودند و از فرق اهل سنت بودند پاره از ایشان در لباس صوفیه بودند و پاره در لباس علما و همچنانکه اکثر علما شیعه کتابها

ایشان در میان ایشان کافر بودند و گمراه کننده عالم بودند و قلیلی از ایشان که تابع اهل بیت بودند بر مذهب حق ماندند و همچنین صوفیه اکثر ایشان سنی و اشعری مذهب بودند و همان اعتقادات جبر و حلول و تجسیم و امثال آن از عقاید فاسده را در کتب و اشعار خود ذکر کرده‌اند و در عبادات و اعمال هم طریقه اهل سنت را در کتابهای خود ذکر کرده‌اند و اگر ابوحنیفه در کتاب خود ذکر کند که فلان نماز را میباید کرد عمل میکنند و اگر از سفیان ثوری علی یا ایشان منبر بسند میکنند با آنکه سفیان از ابوحنیفه بدتر بود چنانچه کلینی بسند معتبر از سدیر روایت کرده است که من و ابوجعفر از مسجد بیرون می‌آمدم و حضرت امام محمد باقر ع داخل مسجد میشدند پس دست مرا گرفتند و رو بخانه کعبه کردند و فرمودند که مردم مامور شده‌اند از جانب خدا که بیایند و این خانه را طواف کنند بنزد ما آیند و ولایت خود را بر ما عرض نمایند چنانچه خداوند عالم میفرماید که وانی لغفار لمن تاب وآمن وعمل صالحا ثم اهتدی که ترجمه‌اش اینست که من آمرزنده‌ام کسی را که توبه کند و ایمان بیاورد و عمل شایسته بکند و هدایت بیابد پس حضرت اشاره بسینه خود فرمودند که مراد هدایت یافتن بولایت و امامت ماست پس فرمودند که ای سدیر میخواهی بتو بنمایم راه زنان و منع کنندگان دین خدا را و نظر فرمودند بسوی ابوحنیفه و سفیان ثوری و ایشان حلقه زده بودند در مسجد و فرمودند که ایشان راه زنان دین خدایند که نه هدایتی از جانب خدا یافته‌اند و نه بکتابهای خدا عمل مینمایند و اگر این خبائث دین بر در خانهای خود بنشینند و مردم را گمراه نکنند مردم بسوی ما خواهند آمد و ما ایشان را از جانب خدا و رسول خبر خواهیم داد و بسند معتبر دیگر روایت کرده است از شخصی از اهل مکه که روزی سفیان ثوری بمن گفت بیا برویم بسوی جعفر بن محمد با او رفتم و چون رسیدیم که حضرت اراده سواری داشتند سفیان گفت یا اباعبدالله خبر ده مارا بخطبه که حضرت پیغمبر در مسجد خیف خواندند حضرت فرمودند که بگذار بروم که کاری دارم چون برگردم نقل کنم گفت بحق خویشی که با پیغمبر داری که مرا حدیث بگو حضرت فرود آمدند و سفیان دوات و قلمی طلبید و حضرت فرمودند و او نوشت و بار دیگر بر حضرت عرض کرد و حضرت سوار شد و من و سفیان روانه شدیم در راه باو گفتم که باش که من در این حدیث نظر کنم چون دیدم گفتم والله که حضرت بر گردن تو لازم کرد که هرگز بر طرف نمیشود گفت چه چیز گفتم در این حدیثیکه نوشتی پیغمبر فرموده که سه چیز است که هرکه اینها را داشته باشد دل کینه بهم نمیرساند یا خیانت در دل او راه نمییابد عملرا برای خدا خالص گردانیدن و خیرخواه امامان مسلمانان بودن و ملازم جماعت مسلمانان بودن این امامان که متابعت و خیرخواهی ایشان واجب است کیستند یزید و معاویه و مروان بن الحکم و این ملاعین‌اند که گواهی ایشان را هم قبول نمیتوان کرد و نماز با ایشان نمیتوان کرد و ملازم جماعت مسلمانان که میباید بود کدام جماعت‌اند مرجئه مراد است که میگوید که هر که نماز نکند و روزه ندارد و غسل جنابت نکند و کعبه را خراب کند و با مادر زنا کند ایمانش مثل ایمان جبرئیل و میکائیل است یا مراد قدریه است که میگوید که خدا هرچه میخواهد نمیتواند کرد و شیطان هرچه میخواهد میتواند کرد یا خوارج مراد است که علی بن ابیطالب را کافر میدانند و لعنت میکنند یا غیر ایشان از گمراهان گفت لیکن شیعه و ائمه ایشان چه میگویند گفتم میگویند که علی بن ابیطالب والله امامیست که بر ما واجبست خیرخواهی او و ملازمت جماعت اهل بیت و چون این را شنید حدیث را گرفت و پاره کرد و گفت این را بکسی نقل مکن و الحق این چنین کفری و انکار حق از ابوحنیفه هم صادر نشد با انکار و اتباعش دعوای خلاف نفس و ترک دنیا مینمایند و احوال بعضی از اکابر ایشان بعد از این مذکور خواهد شد و با این جهالت و نادانی که در میان شیعیان شایع گردیده و رخنهای عظیم در اصول و فروع دین بهم رسیده و محی الدین که از رؤسای ایشانست در فصوص الحکم میگوید که ما وصف حق همچو وصف نکردیم الا ما عین آن وصف بودیم و حق تعالی وصف نفس خود از برای ما میفرمود پس هرگاه که او را مشاهده کنی خود را مشاهده کرده باشی و هرگاه که او مشاهده ما میکند مشاهده خود کرده باشد و در جای دیگر ترجیح میدهد مرتبه ولایت را بر مرتبه نبوت و خود را خاتم الولایة میگوید و از اینجا ترجیح خود را بر پیغمبران دعوی مینماید و در فتوحات میگوید که سبحان من اظهر الاشیاء وهو عینها یعنی منزه خدائیکه چیزها را ظاهر کرد و او عین همه چیزها است و در جای دیگر از فصوص الحکم خطاب بنوح ع مینماید که او غلط کرد در تبلیغ رسالت و قومش درست رفتند و غرق دریای معرفت شدند اگر ایشان را نوح از آن بتها بکناری و از درجه بلند بدرجه پستی آمده بکردند نقصانیست میگوید که زنهار مقید بمذهبی مشو و نفی همه مذهب و همه معبودها غیر خدا از دین و غیره انکار مکن که بقدر آنچه از آنها انکار میکنی از حق خود انکار میکنی و خدا در همه چیز ظهور دارد و میگوید که خدا هرون را بر گوساله پرستان مسلط نگردانید تا آنکه حق تعالی در جمیع صور معبود شود لهذا هیچ نوعی از انواع عالم نماند که معبود نشد و میگوید که نصاری برای این کافر شدند که دعوای اتحاد با خدا را در خصوص عیسی کردند اگر در همه چیز میکردند عین توحید میبود و در بعضی از تذکرهای ایشان بنظر رسیده که از شمس تبریزی پرسیدند از احوال ملای روم گفت اگر از قولش میپرسی انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون و اگر از فعلش میپرسی کل یوم هو فی شأن و اگر از صفاتش میپرسی هو الله

الذی لا اله الا هو عالم الغیب والشهادة هو الرحمن الرحیم و اگر از ذاتش میپرسی لیس کمثله شیء وهو السمیع البصیر و از این باب کلمات کفرآمیز و الحادات در کتب ایشان بسیار است یعنی عزیزان بانصاف نظر نمایید که نسبت بذات مقدس خدا این همه تشنیعها روا است و هرگز از پیغمبر و ائمه معصومین ع که پیشوایان دین شمایند این همه سخنان صادر شده یا باصحاب خود راه این شنیع را نهاده‌اند خداوند عالمیان ایشان را در مذمت میفرماید نصاری را که ایشان کافر شدند باین عقاید فاسده و جمعی نزد حضرت امیرالمؤمنین ع و چنین شنیعی را گفتند که تو خدائی حضرت ایشان را در چاهها کرد و آتش در آن افروخت هرگاه چنین ثانی را نسبت بالوهیت نتوان داد العیاذ بالله چون در مرشدی و کسی چنین امری را قائل توان شد تو کز عین خدائی که را عبادت میکنی و از این جهت است که اکثر ایشان را اعتقاد اینست که هر کس باین معنی عارف شد تکلیف عبادات ساقط میشود و عبادت بنا بر توهم مغایرت است و باین معنی بر گردانیده‌اند و تاویل کرده‌اند این آیه را که واعبد ربک حتی یاتیک الیقین یعنی عبادت کن خداوند خود را تا مرتبه در رسد ایشان یقین را بمعنی یقین بوحدت موجود برده‌اند چنانچه علامه علیه الرحمة والرضوان در کتاب کشف الحق ونهج الصدق فرموده که خداوند عالمیان در چیزی حلول نکرده زیرا که معلومست چیزیکه در چیزی حلول کند محتاج بمحلش میباشد و بدیهیست که خدا بغیر محتاج نیست و هر محتاج بغیر ممکن است پس اگر خدا در چیزی حلول کند ممکن خواهد بود و صوفیه از اهل سنت باین قائل شده‌اند و تجویز کرده‌اند بر خدا که در بدن عارفان حلول کند ببین این مشایخ را که تبرک بقبرهای ایشان میجویند چه اعتقاد در باب خداوند خود دارند و گاهی حلول بر خدا تجویز میکنند و گاهی خدا را باتحاد نسبت میکنند و عبادات ایشان رقص کردنست و دست بر هم زدن و غنا و خوانندگی کردن و خدا عیب کرده و تشنیع فرموده بر کفار در این اعمال که وما کان صلوتهم عند البیت الا مکاء وتصدیة یعنی نبود نماز یا دعای مشرکان نزد خانه کعبه مگر صفیر زدن و دست بر هم زدن چه غفلتی و گمراهی از این بالاتر میباشد که کسی نزد مسجد بجماعتی که عبادت کنند خدا را بعبادتی که خدا کفار را باین عیب کرده بلی دیده ظاهر ایشان کور نیست و دیده دل ایشان کور است من دیدم جماعتی از صوفیه را در روضه حضرت امام حسین ع که ایشان نماز گذاردند بغیر یکنفر از ایشان که او نماز نکرد و نشسته بود بعد از ساعتی بجماعت نماز خفتن را کردند و آن شخص نکرد باز یکی از ایشان سؤال کردم که این شخص چرا نماز نکرد گفت و چه احتیاج دارد بنماز او بخدا واصل شده است یا جایز است کسیکه بخدا واصل شد میان خود و خدا حاجبی قرار دهد و نماز حاجب است میان بنده و خدا پس ببین ای عاقل و تفکر نما در حال این جماعت که اعتقاد ایشان در باب خدا اینست که دانستی و عبادات ایشان اینست که گفتیم و عمده ایشان را در ترک نماز شنیدی و با این اعتقادات و اعمال ایشان را ابدال میدانند با اینکه جاهل ترین جهالند تا اینجا ترجمه کلام علامه رضوان الله علیه بود و در این زمان نیز بسیاری از این مزخرفات از ایشان میشنوم و این مضامین را در شعرهای عاشقانه می بندند و بدست جلفی چند داده‌اند که ایشان بخوانند و دست بر هم زنند و فریاد کنند و بدعتی چند که آنها بعد از این بیان خواهد شد کنند و عبادتش نام نهند آخر چرا بر خود رحم نمیکنی و دین خود که مایه سعادت ابدیست در معرض چنین مخاطره میگذاری که بیک احتمال نجات داشته باشی و بصد هزار احتمال مستحق خلود در جهنم باشی اگر کسی ترا گوید که چاه سر پوشیده در راه هست اگر چه اعتماد بر سخن قائل نداشته باشی باز آن راه نمیروی و از راه دیگر میروی تو دعوای تشیع میکنی و سخن پیشوایان تو در میانست و جمیع آثار ایشان معلوم است چیزی را از ایشان بهتر میخواهی و مرشدی بهتر از ایشان مطلبی خدا پیغمبری فرستاد و فرمود که ما آتیکم الرسول فخذوه وما نهیکم عنه فانتهوا یعنی آنچه پیغمبر از برای شما آورده عمل نمایید و آنچه شما را از آن نهی فرموده ترک نمایید و پیغمبر گفت که من از میان شما میروم و دو چیز عظیم در میان شما میگذارم که اگر با آنها تمسک جوئید و متابعت ایشان نمایید هرگز گمراه نشوید یکی کتاب خدا و یکی اهلبیت من و این دو از هم جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند و معنی کتاب را اهلبیت میدانند و اهلبیت فرمودند که اگر از میان شما میرویم احادیث ما در میانست رجوع براویان احادیث ما کنید پس ائمه چه تقصیر در بیان احکام اصول و فروع دین نمودند که تو رجوع بکلام دشمنان ایشان میکنی و در کلام ایشان نظر نمیکنی اگر تو عمل نمائی بهزار یک آنچه پیغمبر در این حدیث برای ابوذر بیان فرموده ترا بس است امید که حق سبحانه و تعالی جمیع حق طلبان را بسوی خود هدایت نماید ما و جمیع شیعیان را بر صراط المستقیم متابعت اهلبیت درست بدارد بمحمد واله الطاهرین

اصل سیم بدانکه معرفت را مراتب مختلفه هست و در مراتب ایمان زیادتی و نقصان میباشد چنانچه خواجه نصیر طوسی علیه الرحمة ذکر کرده است که مراتب معرفت بلا تشبیه مثل مراتب معرفت آتش است و اول مرتبه معرفت آتش اینست که شخصی بشنود که چیزی میباشد که چیزها که در آن میافکنی میسوزاند و فانی میگرداند و هرچه محاذی آن واقع شد اثرش در آن ظاهر میگردد و هرچند از آن اخذ مینماید کم نمیشود همچنین موجودی را آتش میگویند و نظیر این معرفت در معرفت خدا معرفت جماعتی است که دین خود را بتقلید بدانند و از راه دلیل ندانند و مرتبه بالاتر از این مرتبه کسی است که دود آتش باو رسیده اما آتش را ندیده و میگوید که این دود البته از چیزی حاصل شده و هر اثری موثری

بخواهند پس آنچه هست که این دو دلائل است و نظیر این مرتبه در معرفت باری تعالی معرفت اهل نظر است که بدلایل عقلیه و براهین قاطعه حکم مینمایند بوجود صانع و مرتبه ازین بالاتر مرتبه کسیست که نزدیک آتش شده حرارت آتش باو میرسد و نور آتش بر چیزها تابیده چیزها را بان نور می بیند و نظیر این مرتبه در معرفت خدا معرفت مؤمنان خاص است که دلهای ایشان بنور الهی اطمینان یافته و در جمیع اشیا بدیده یقین آثار صفات کمالیه الهی را مشاهده میفرمایند و مرتبه ازین بالاتر مرتبه کسی است که در میان آتش باشد و آثار آتش برو ظاهر گردیده باشد و این مرتبه معرفت الهی اعلای درجات معرفت است که تعبیر ازان بفنای فی الله میکنند و حصول این معنی بکثرت عبادات و ریاضات میشود چنانچه منقول است از حضرت امام جعفر صادق که حضرت رسالت پناه فرمود که خداوند عالمیان میفرماید که کسیکه دوستی از دوستان مرا اهانت نماید و خوار گرداند چنانست که با من محاربه کرده و تقرب نمیجوید بسوی من بنده بچیزی که نزد من دوستر و پسندیده تر باشد از واجباتی که براو واجب گردانیده ام و بعد از فرایض تقرب میجوید بسوی من بنوافل و سنتها تا بمرتبه که من دوست میدارم چون او را دوست میدارم گوش اویم که بان گوش میشنود و دیده اویم که بان دیده می بیند و زبان اویم که بان زبان سخن میگوید و دست اویم که بان کارها میکند اگر مرا بخواند او را اجابت مینمایم و دعا او را رد نمیکنم و اگر از من سؤال نماید باو عطا میکنم و در هیچ چیز تردد نبوده ندارم مانند تردد که در قبض روح بنده خود دارم او مرگ را نمیخواهد و من آزردگی او را نمیخواهم بدانکه این مرتبه آخر مرتبه انبیا و اوصیا است و این باعث لغزش جماعت شده است که باین معنی باطل که گذشت قایل شده اند و گاهی باین حدیث استدلال میکنند و این خطای محض است زیرا که این معنی که ایشان دعوی مینمایند خصوصیتی بجاهل و کامل و انسان و غیر آن ندارد و این معنی را همیشه از برای همه چیز حاصل میدانند و از این حدیث ظاهر است که این معنی که بعد از عبادات و نوافل حاصل میشود چون معانی حق که در تو شد بسا باطل مشتبه میشود محملی از معانی حق این حدیث شریف برای تو بیان میکنم که تا در پیش اهل باطل را عوزی اگر چه عبارات حق انبیا است که موهم معنی باطل میباشد کسیکه قانون شرع و عقل را در دست ندارد و انسی بکلام اهلبیت بهم رسانیده معانی اینها را میفهمد بدانکه یک معنی این حدیث آنست که کسیکه در مقام محبت کامل شد و محبت محبوب حقیقی در دل او مستقر گردید و بجمیع اعضا و جوارح او سرایت نمود در دیده اش نوری دیگر بهم میرسد و در گوش شنوائی دیگر بهم میرسد و در جمیع قوی و اعضایش قوتی دیگر حاصل میشود چنانچه سابقا اشاره باین شهر کردیم و در اینمرتبه چون همگی منظورش محبوب خود است در هر چه نظر میکند او را در آنچیز می بیند یعنی آثار قدرت او را در آن مشاهده میکند پس گویا او را دیده و آثار صنع او را و آثار علم او را و آثار کمالات که در آنچیز ظاهر گردیده می بیند و اگر چیزی را میشنود از آن کمالات دوست را میشنود و اگر دستش حرکت میکند از محبت دوست حرکت میکند همچنین در جمیع اعضا و جوارح نزدیک باین معنی در عشق مجازی نیز حاصل میشود و علاء الدوله سمنانی گفته است که بعضی وحدت موجود را ازین مرتبه اشتباه کرده اند و عین کفر است من نیز این اشتباه را کردم و توبه کردم و ظاهر است که این معنی که مذکور شد باعث حلول و اتحاد و کفر نیست و ممکن است که مراد الهی در این حدیث قدسی این معنی باشد یعنی باین مرتبه که رسید من دیده اویم یعنی بغیر آثار صنع من چیزی که رضای من در آن باشد چیزی نمی بیند و بغیر رضای من چیزی نمیشنود و مرادات مرا بر مرادات خود اختیار میکند بعضی گفته اند که مراد اینست که چون اعضا و جوارح آدمی نزد اینکس عزیز و گرامی میباشد در مرتبه محبت بمرتبه میرسد که مرا بر اینها ترجیح میدهد و قوای اینها را برای رضای من فانی میسازد و باک ندارد و یک معنی دیگر از این قوی تر هست که ذکر میکنم و از خدا میطلبم که در نظر باطل بینان و احول بصیرتان بمعنی باطل مشتبه نشود و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم ای عزیز بدانکه حق سبحانه و تعالی در خلقت انسانی قوی و شهوات بسیار مقرر ساخته چنانچه سابقا مذکور شد و امر فرموده که اینها را در رضای او صرف نماید و وعده فرموده بمقتضای آیه ما انفقتم من شیء فهو یخلفه که آنچه را در راه او صرف نمایند عوض کرامت فرماید که متناهی نباشد و زوال نداشته باشد چنانچه خداوند عالمیان مالی بتو کرامت فرموده که فانیست و در معرض زوال است و ممکنست که یکشب باتشی بسوزد یا بدزدی از دست تو بیرون رود و فرموده است که اینرا در راه من انفاق کن که در عوض مالی بتو دهم در بهشت که آنرا زوال نباشد و اضعاف مضاعف آن چیزی باشد که داده و بمردن و افتادن دیگر از تو جدا نشود و یکقدر عزتی بتو داده بعاریت و بمقتضای لا یخافون فی الله لومة لائم از تو خواسته که در راه او صرف نمائی و چون کارهای حق منافی طریقه و ذوق اهل باطل است و طبع اکثر اهل عالم بباطل مایل است پس کسیکه مردانه ازین اعتبار باطل بگذرد و حق را موافق رضای الهی بعمل آورد خدا بعوض آن عزت کرامت فرماید که شامل مکرمات او اول تا آخر باشد چنانچه از احوال ابوذر درباره معلوم شد و آنهائی که عزت نزد او طلب نمودند ذلیل و ملعون ابد شدند ابوذر که مردانه از اعتبار گذشت تا قیامت منبرها و صلوات میفرستند و ذکر شهرتش را شرف میدانند قطع نظر از کرامت ابدی آخرت و یزید پلید را که گمان این بود که خود را عزیز میکند و حضرت امام حسین را ذلیل میگرداند خود را ملعون ابد ساخت عذاب سرمد کرد و نام امام حسین تا قیامت بر منابر بشرف خوانده میشود و پادشاهان عالم جبین بر آستانش میسایند و خاک

ضریحش را بر دیده میکشند خداوند عالمیان قدرتی بهر کس که امر فرموده که بان قوت قدری از کارها میتوانند کرد و جمعی که این قوتها را ضبط کردند و در راه او صرف نکردند و اندک وقتی این فایض میشود یا بتبعی یا بهرگی زایل میگردد و حضرت امیر المؤمنین و بزرگوارانی که او را متابعت نمودند در عبادات و طاعات این قوتها را صرف نمودند خداوند قوتی بایشان کرامت فرمود که فوق قوت بشری است چنانچه فرمود که در خیبر را بقوت جسمانی نکندم و بقوت ربانی کندم و در آن قوت اگر دست را هم حرکت دهد اگر متوجه شود آسمان و زمین را بر یکدیگر میتواند زد و جمیع عالم مطیع اویند و این قوت بمردن بر طرف نمیشود زنده و مرده ایشان یک حکم دارند بلکه چون غیر مراد الهی مرادی ندارد از مرادات و اراده خود خالی شده اول امر را که اراده میکرد بقوت خود آن کار را میکرد اکنون مقادیر اراده او خداوند خود را در مرادات و بکار میفرماید چون از برای خدا از سر اراده خود گذشته خدا اراده او را در قلب او القا مینماید و خدا مدبر امور او میشود و اشاره باین معنی است آنچه در این حدیث مشهور وارد شده است که دل مؤمن در میان دو انگشت است از انگشتهای الهی که کنایه از قدرت است بهر طرف که میخواهد میگرداند و موافق حدیث معتبر در آیه و ما تشاؤن الا ان یشاء الله که در سوره هل اتی در شان اهل بیت نازل شده باین معنی تفسیر نموده اند یعنی در اینمرتبه از کمال مشیت ایشان متعلق نمیشود مگر بچیزی که مشیت الهی بان متعلق گردد و همچنین نور دیده خود را که هرگز در راه دوست و بر و انکار دارند که بیداری که میکشم چشم ضعیف میشود یاد و نظر کردنها اراده دوست را ملاحظه کرد و از ادخوی گذشت خدا نوری بدیده چشم و دل و جان او میدهد که حقایق و معانی و امور غیبیه را بان نور می بیند و آن زوال ندارد چنانچه فرمود که اتقوا فراسة المؤمن فانه ینظر بنور الله بپرهیزید از فراست مؤمن که او بنور خدائی در چیزها نظر مینماید و همچنین بمقتضای لهم آذان لا یسمعون بها آنچه میشنوند چیزی چند که دیگران از آنها کرند و نمیشنوند و بمقتضای فجر الله ینابیع الحکمة من قلبه علی لسانه چشمه های حکمت و معرفت از دلشان بر زبانشان جاری میشود که خود هم خبر ندارد و این چشمه چنانکه بر دیگران میریزد بر خودشان هم فایض میگردد و همه بیکار میباید و این حکمت همیشه بر زبان ایشان جاریست و چون سرچشمه اش نامتناهی است نهایت ندارد و در این مقام سخن بسیار نازک میشود و زیاده ازین نمیتوان گفت و اگر بلطف الهی فهمیدی آنچه مذکور شد آن حدیث را درست میفهمی که من بکسی بینا اویم و من شنوائی اویم چه معنی دارد و در اخبار عامه باین عبارت واقع شده است که بی یسمع و بی یبصر و بی یمشی و بی ینطق یعنی باین مرتبه که رسید بمن میشنود و بمن می بیند و بمن راه میرود و بمن سخن میگوید یعنی جمیع این امور را باستعانت و قوت و توفیق من بجا میآورد و ازینجا معلوم شد که این معنی مخصوص مقربانست و آن معنی باطل که ایشان میگویند در هر خس و خاشاکی میباشد و اگر خدا توفیق دهد از آنچه مذکور شد معنی تخلقوا باخلاق الله را میتوانی فهمید و شبهه ای که بعضی کرده اند باید زایل شود زیرا که بمعنی میشود که در میان آتش سرخ کرده اند که آن میگوید که آتش است اما آتش نیست بلکه آتش را مانده است بلا تشبیه خدا صفات کمال خود صفتی چند از کمال خود بر اولیای خود ریخته که یکنوع اشتراکی بان صفات بهم رسانیده هر چند علم تو همه جهل است ما کمالیکه دارد از پرتو علم کیست و اگر این علم بنور رسیده ذره از علم غیر متناهی او است که جمیع علما از بحر و شراره و ذره ذره از قدرت و ست که بیاد تشاها عالم را ده کوس لمن الملک میزنند و قطره از بحر کمالات و ست که جمیع عالمیان بان دعوی کمال میکنند و لیکن کمالات انسانی در جهت میدارد در جهت نقص و عجزی میدارد و جهت کمال اثر او است و جهت نقصش از خود است زیاده ازین بیان این مقام گنجایش ندارد خدا جمیع شیعیان را از وساوس شیاطین انس و جن نجات بخشد و بعین الحیوة تحقیق حق برساند بحق محمد و اهل بیت و صلوات الله علیهم اجمعین

اصل چهارم بدانکه از جمله چیزهائیکه از کلمات اعجاز آیات نبوی بران دلالت دارد حدوث عالم است چنانچه فرمود که اول است پیش از همه چیز و اولیتش اولیت اضافی نیست که چیزی پیش از او تواند بود یا آنکه زمان موجود نیست که اولیت بان اعتبار باشد تا آنکه لازم نیست که از زمان نیز او سابق باشد و تحقیق معنی اولیت و سبق الهی در اینمقام مناسب نیست ولیکن اعتقاد باید داشت که آنچه غیر خداوند عالمیانست زمان وجودش از طرف ازل متناهیست که چند هزار سالست وجود شان زمان اولی دارد و خداوند عالمیان قدیم است و وجود او را اولی نهایتی نیست و حدوث عالم باینمعنی اجماعی جمیع اهل ادیانست و هر طایفه که دینی داشته اند و به پیغمبری قایل بوده اند باینمعنی قایل بوده اند و آیات بسیار در اینمعنی دلالت دارد و اخبار در اینمعنی متواتر است و جمعی از حکما که به پیغمبری و شرعی قایل نبوده اند و مدار امور را بر عقل ناقص خود گذاشته اند بقدم عالم قایل بوده اند و بعقول قدیمه قایل شده اند و افلاک را قدیم میدانند و هیولای عناصر را قدیم میدانند و این مذهب کفر است و مستلزم تکذیب پیغمبر است و متضمن انکار بسیاری از آیات قرآنی است زیرا که ایشان اعتقاد دارند که هر چیز که قدیم است عدم براو محالست و هیولا و صورت افلاک را قدیم میدانند پس میباید که بر طرف شدن و متفرق شدن افلاک و کواکب محال باشد و حال آنکه حق تعالی در سوره انشقاق و انفطار و غیر آنها از مواضع بسیار میفرماید که در قیامت آسمانها از یکدیگر خواهد

پاشید و شوخواهند شد و پخته خواهند شد بنحوی که کاغذ را برهم پیچید و کواکب از یکدیگر خواهد پاشید و عبارت فاطر که در قرآن و
در احادیث وارد است هم دلالت بر حدوث دارد که در لغت فطر اختراع و از نو پدید آوردن است و ایشان میگویند هر چیز که هست مسبوق
بماده است که قبل از آن میباشد و تفصیل این سخن را این مقام گنجایش ندارد **اصل پنجم** در تحقیق معنی فرد است بدانکه فرد و وتر
و واحد و احد که در اسماء الهی است بحسب معنی نزدیک اند بیکدیگر و فردیت مشتمل است بر دو معنی که ادعای هر دو واجب است اول
یکانه بودن در الهیت که در خدائی شریک ندارد چنانکه کفار قریش بتان را شریک خدا میدانستند و بعضی از نصاری عیسی و مریم را
شریک او میدانند و گبران بنور و ظلمت قائلند و اینمعنی کفر است و بطلان آن در آیات و اخبار با براهین قاطعه وارد شده و عقل هم
حکم میکند باینچنین نظامی با این نسق بیک شخص منسوب میباشد و اگر خداوند دیگر العیاذ بالله میبود میبایست که خلق را از شناخت
خود محروم نگرداند چنانچه این خداوند پیغمبران و کتابها فرستاده و خود را بمردم شناسانیده میبایست که او نیز بفرستد چنانچه حضرت امیر
المؤمنین ع باینمعنی اشاره فرموده و با آنکه در اینباب اخبار خدا و رسول و ائمه که صدق و حقیت ایشان ظاهر شده از نقص و عیب
و کذب مبرا اند کافیست دوم یکانه بودن در ذات و صفات است یعنی بسیط است و او را اجزا بهیچ نحو نیست و جزو بر دو قسم است
جزو خارجی و جزو ذهنی و جزو خارجی آنست که داخل در ماهیت شئ باشد و وجودش در خارج متمیز و جدا باشد از وجود کل مثل
دست و پا و چشم و گوش از برای انسان و سرکه و عسل برای سکنجبین و اینچنین جزو بر کل محمول نمیشود و نمیتوان گفت که انسان دست
اوست یا چشم اوست یا سکنجبین عسل است یا سرکه است و جزو ذهنی آنست که داخل در ماهیت شئ باشد لیکن وجودش از وجود کل
ممتاز نباشد بلکه متحد باشد در خارج با کل ولیکن عقل تحلیل نماید او را باین دو جزو مثل حیوان و ناطق نسبت بانسان که هر دو در
وجود خارجی با انسان متحدند اما عقل ماهیت انسان را بعد از تعقل باین دو جزو تحلیل میدهد و اینچنین جزو محمول میشود بر کل
ولهذا میتوان گفت که انسان حیوانست و انسان ناطق است بدلایل عقلی و نقلی ثابت گردیده که این هر دو قسم جزو در باب خدا
محالست و اگر نه احتیاج او لازم می آید و آن محالست و تعدد واجب الوجود لازم می آید و آن ممتنع است و معنی فرد بودن مشتمل
بر توحید صفات هم هست و از این نیز اعتقاد باید داشت که خدا را صفات زاید بر ذات نیست چنانچه ممکنات صفتی میدارند که زائد
و بآن صفت متصف میشود ذات ایشان مثلا زید ذاتی میدارد و علم جدا از ذات میدارد که بآن علم متصف میشود و بسبب آن او را
عالم میگویند و همچنین قادر است بقدرتی که خدا در او ایجاد کرده و همچنین سایر صفات خداوند عالمیان صفات مقدس او عین
ذات است و اصل ذات قائم مقام جمیع صفات است چنانچه ما چیزها را بعلم میدانیم او باصل ذات میداند و ما کارها را بقدرت میکنیم
او باصل ذات میکند و موجود بودن ما بوجودیست زاید بر ذات و وجود او عین ذات است و باصل ذات موجود است و هر لحظه
او ممتنع است و اگر صفات زائده داشته باشد در کمالش محتاج بغیر خواهد بود و آن صفاتش نیز واجب الوجود قدیم خواهند بود و چنانچه
از حضرت امیر المؤمنین ع و امام موسی و امام رضا ع بطرق متعدده منقولست که اول دین معرفت حق تعالی است و کمال معرفت او اقرار بیکانگی
اوست و کمال توحید و اقرار بیکانگی او نفی کردن صفات زائده است از او زیرا که هر صفتی که اثبات میکنی این صفت گواهی میدهد
که غیر موصوفست و موصوف گواهی میدهد که غیر صفتست و هر دو گواهی میدهند باثنینیت و دوئی و ازلی بودن با دوئی منافات دارد
زیرا که ازلی واجب الوجود میباشد و دو واجب الوجود محالست پس کسیکه خواهد خدا را بکنه وصف کند حدی از برایش قرار خواهد
داد و کسیکه از برای او حدی قرار دهد او را بعدد در آورده است و دو جزو از برای او قرار داده و جزو داشتن منافات با ازلیت دارد
پس کسیکه بپرسد که خدا چه کیفیت دارد صفات زائده و صفات ممکنات برای او اثبات کرده است و این محالست و کسیکه بپرسد که
خدا در کجا است مکانی از برایش اثبات کرده است و او مکانی نیست و کسیکه بپرسد که بر روی کجا است چیزی که حامل او باشد از برای او
توهم کرده و این کفر است و کسیکه بپرسد که پس در کجا است خدا را اختصاص بمکانی داده و حال آنکه مکان در اصل ندارد و علم و قدرتش
بجمیع مکانها احاطه کرده عالم بود در هنگامی که هیچ معلومی نبود و قادر بر خلق بود در وقتی که هیچ مخلوقی نبود و پروردگاری داشت در
وقتیکه هیچ مربوبی نبود و خداوند ما را چنین وصف میباید کرد و او زیاده از آنست که وصف کنندگان او را وصف نمایند و باسانید معتبره
از حضرت امیر المؤمنین ع منقولست که بعد از فوت حضرت رسول ص بر منبر رفته خطبه فرمودند که مضمون بعضی از آن اینست حمد و سپاس خداوندی را
سزاست که عقلها را عاجز گردانیده از آنکه بغیر هستی و وجود او چیزی از کنه ذات و صفات او را بیابند یا ذات او را تعقل نمایند زیرا که احتمال
که او را شبیهی و مانندی بوده باشد که از راه مشابهت پی بذات و صفات او توانند برد بلکه او خداوندیست که تفاوت در ذاتش نیست که اجزای
مختلفه داشته باشد و تبعض در او نمیباشد که تعدد در صفات او بهم رسد دور است از اشیاء نه بدوری مکانی بلکه بکمال رفعت و علو مستولی

و متمکن است بر جمیع اشیاء نه باینکه در میان اشیاء و ممزوج بآنها باشد بلکه بعلم و قدرت و حفظ و تربیت و حاکم است بجمیع اشیاء نه بآلتی
که بدون آن آلت علم نتوان داشت تا محتاج باشد بلکه بنفس ذات و میانه او و معلومش علی و اسطه نیست بغیر ذاتش اگر گویند که بود
همیشه نه اینمعنی دارد که همیشه در زمانی بود بلکه بتأویل ازلیت وجود است یعنی وجوب وجود و اگر گویند که هرگز بر طرف نمیشود نه اینمعنی
دارد که همیشه در زمانها خواهد بود بلکه تاویلش اینست که عدم بر او محالست و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که فرمود
که خداوند قدیم واحد است و صمد است یعنی یکانه و محتاج الیه خلق است احدی المعنی است و معانی کثیره مختلفه در او نیست راوی گفت
در ذات و صفات راوی میگوید که عرض کردم که جماعتی از اهل عراق میگویند که خدا میشنود بغیر آنچه بآن می بیند و می بیند بغیر آنچه بآن
میشنود فرمود که دروغ میگویند و ملحد شده اند و خدا را تشبیه بخلق کرده اند بلکه خداوند عالمیان میشنود بهمان چیزی که می بیند
و می بیند بهمان چیزی که میشنود یعنی همه بذاتست و عضو و جارحه و آلتی ندارد و در حدیث دیگر حضرت امام رضا ع فرمود که هر که این اعتقاد داشته
باشد با خدا خدایان دیگر شریک کرده است و از ولایت و تشیع ما هیچ بهره ندارد بلکه حق تعالی همیشه عالم و دانا و قادر و توانا و زنده است
و شنونده و بینا بوده بذات خود نه بچیزی دیگر و بلند مرتبه است و منزه است از آنچه کافران و تشبیه کنندگان میگویند بلندی بسیار و ایضا
منقولست که اعرابی در روز جنگ جمل بخدمت حضرت امیر المؤمنین ع آمد از معنی واحدیت خدا پرسید مردم بر او حمله کردند و اعتراض
نمودند که مگر نمی بینی که حضرت در عین جدال و قتال است با این پراکندگی خاطر چه سؤال از او مینمائی حضرت فرمود که او را بگذارید
که ما این قتال برای این میکنیم که مردم را باقرار بیکانگی خدا دعوت کنیم الحال که او میپرسد بگذارید تا بفهمد پس متوجه اعرابی شده و فرمود که
ای اعرابی اینکه میگوئی که خدا واحد است چهار معنی دارد دو معنی بر خدا محالست و دو معنی برای او ثابت است اما آن دو معنی که بر او
روا نیست یکی آنکه گوئی که خدا واحد است یعنی یکی است و این دلالت بر این دارد که خدا دویمی هست که او یکی از ایشانست و این کفر است و
اثبات شریک است برای خدا و بمنزله قول نصاری است که خدا را سیمی خدایان میگفتند و معنی دیگر اینکه گوئی که او واحد است از اهل
جنسی همچنانکه میگوئی که زید واحدی است از افراد انسان این کفر است و تشبیه است که برای خدا شریکی در ماهیت و نوع اثبات مینماید
واما آن دو وجه که در خدا ثابت است یکی آنکه واحد است یعنی یکانه است در کمالات و شبیه و مانندی و شریکی ندارد چنانچه میگویند
فلان کس یکانه دهر است و اینمعنی از برای خدا ثابت است و معنی دیگر اینکه واحد المعنی است یعنی منقسم نمیشود نه در وجود خارجی و نه
در عقل و نه در وهم خداوند ما چنین است و اینمعنی برای او ثابت است و بر این مضامین احادیث بسیار است ای عزیز ببین که آنچه در
عرض چندین هزار سال حکما و عقلا فکر کرده اند و بعد از صد هزار خطا بیک معنی یا دو معنی حق راه برده اند ائمه تو که در یک خطبه
و یک حدیث اضعاف آنرا برای تو مبرهن بیان کرده اند ولکن اکثر الناس لا یعقلون **اصل ششم** آنکه حق تعالی باقیست و فنا و عدم بر او محالست
و بقای او غایتی ندارد و بنای اینمعنی سابقا مذکور شد و کسی توهم نکند که چون بهشت و جهنم و اهل هر دو باقی خواهند بود پس این صفت
بخدا اختصاص ندارد زیرا که بقای الهی بذات خود است و بقای ایشان بغیر و بقای الهی بیک صفت و حالتست و هیچ تغیر در او نیست و بقای
دیگران با انواع تغیرات و تبدلاتست چنانچه منقولست که عبد الله بن ابی یعفور از حضرت صادق ع پرسید از تفسیر این آیه که هو الاول و الآخر
و گفت که اول را دانستم بیان معنی آخر بفرما حضرت فرمود که هیچ چیز نیست مگر آنکه کهنه میشود و متغیر میگردد و یا بنحو زوال و راه
مییابد و از رنگی برنگی متغیر میشود و از هیئتی بهیئتی میگردد و از صفتی بصفتی انتقال مینماید و نقصان و زیادتی بر آن طاری میشود مگر
خداوند عالم که همیشه واحد و یکانه بوده و بر یکحال بوده و اولست پیش از همه اشیا و آخر است همیشه خواهد بود و صفات و نامهای مختلف
بر او وارد نمیشود چنانچه بر دیگران میشود مثل آدمی که یکمرتبه خاکست و یکمرتبه گوشت و خونست و یکمرتبه استخوان پوسیده است مانند خرما
که یکمرتبه غوره است و یکمرتبه رطب است و یکمرتبه تمر است پس اسماء و صفات بر اینها متبدل میشود و خدا برخلاف اینهاست **اصل
هفتم** اینکه احادیث موافق آیات و احادیث متواتره دلالت دارد بر اینکه خدا آفریننده آسمانها و زمین و چیزهائیست که در آنهاست از کواکب
و ملائکه و جن و انس و وحوش و طیور و جمیع اشیا بر خلاف قول جمعی از حکما که عقول عشره را خالق اینها میدانند و قول جمعی از غلات شیعه
که ائمه را خالق آسمان و زمین میدانند و بر نفی این قول احادیث بسیار است چنانچه ابن بابویه بسند معتبر از یاسر خادم روایت کرده که
بخدمت حضرت امام رضا ع عرض کردم که چه میفرمائید در مذهب تفویض حضرت فرمود که خدا امر دینش را به پیغمبر ص تفویض نمود و فرمود
که آنچه پیغمبر ص بسوی شما بیاورد اخذ نمائید و عمل کنید و آنچه شما را از آن نهی نماید ترک کنید اما خلق کردن و روزی دادن را باو نگذاشته
و بعد از آن فرمود که خدا آفریننده همه چیز است چنانچه در قرآن میفرماید که آن خداوندیکه شما را خلق کرد پس روزی داد بعد از آن میمیراند
شما را پس زنده میگرداند آیا از شریکهائیکه از برای خدا قائل میشوید هیچیک از این کارها میتوانند کرد منزه و متعالیست خدا از آنچه

ایشان شریک و منکر دانند و از ابی هاشم جعفری روایت کرده است که از حضرت امام رضا پرسیدم از حال غالیان که ائمه را خدا
میدانند و مفوضه که میگویند که خدا خلق عالم را با ائمه گذاشت حضرت فرمود که غلات کافرند و مفوضه مشرکند هر که با ایشان
همنشینی کند یا مخالطه نماید یا با ایشان چیزی بخورد یا بیاشامد یا مهربانی کند یا دختر از ایشان بگیرد یا دختر بایشان بدهد یا ایشان را
امین گرداند بر امانتی یا تصدیق گفته ایشان نماید یا اعانت ایشان کند بنیم کلمه از دوستی خدا و دوستی رسول و دوستی ما اهلبیت
بیرون میرود و در حدیث دیگر از آنحضرت منقولست که هر که گمان کند که خدا امر خلق کردن و روزی دادن را با ائمه گذاشته بتفویض قائل شده
است و هر که بتفویض قائل شود مشرکست و شریک از برای خدا قائل شده است و در کتاب احتجاج از علی بن احمد قمی روایت کرده است که گفت
که اختلاف در میان شیعه واقع شد در اینکه آیا امر خلق و رزق را با ائمه تفویض نموده است یا نه جمعی گفتند که این محالست و بر خدا جایز نیست
زیرا که کسی غیر خدا بر خلق اجسام قادر نیست و جماعتی گفتند که خدا ائمه را قادر گردانیده و این امر را بایشان تفویض نموده پس ایشان خلق را
افرینند و روزی میدهند پس رفتند بنزد محمد بن عثمان عمری که وکیل حضرت صاحب الامر بود عریضه در اینباب نوشتند حضرت در جواب
نوشتند بدرستیکه خدا خلق کرده است اجسام را و روزی را قسمت مینماید زیرا که او جسم نیست و در جسمی حلول نکرده است و هیچ چیز
مثل و مانند او نیست و او است سمیع و بصیر اما ائمه پس ایشان سؤال مینمایند از خدا و خدا اجابت دعای ایشان مینماید و خلق میکند و از
او سؤال مینمایند بسؤال ایشان مردم را روزی میدهد از جهت اجابت مسئلت ایشان و تعظیم حق ایشان **اصل هشتم** بدانکه از احادیث
معتبره ظاهر میشود که آسمانها متصل بیکدیگر نیست و نحو کند که هر آسمانی پانصد ساله راه است و از هر آسمانی تا آسمانی پانصد ساله
راه است و ما بین آسمانها پر است از ملائکه و قول حکما که بر یکدیگر چسبیده اند بعد از قول رسول و ائمه هدی اعتبار ندارد و باید دانست
که ملائکه اجسام لطیفه اند و مکان دارند و نزول و عروج مینمایند و احادیث در اینباب متواترست و نص قرآن بر این دلالت دارد و تاویل
ملائکه بعقول مجرده و نفوس فلکی و طبایع و قوی چنانچه بعضی از حکما کرده اند انکار ضروری دین است و کفر است هیچ خلقی زیاده از ملائکه
نمیباشند و هیچ مخلوقی بحسب جسم از ایشان عظیم تر نیست مگر روح چنانچه ابن بابویه بسند معتبر روایت نموده است که از حضرت امیرالمؤمنین
پرسیدند از قدرت خداوند عالمیان بعد از حمد و ثنای الهی فرمود که خداوند عالمیان را ملکی چند هست که اگر یکی از ایشان بزمین بیاید
زمین گنجایش او نداشته باشد از عظمت جثه و بسیاری بالهای او و بعضی از ملائکه هستند که اگر جن و انس خواهند که او را وصف نمایند
عاجز میشوند بسبب دوری مفاصلش و حسن ترکیب صورتش چگونه وصف توان نمود ملکی را که از ما بین دو شش تا نرمه گوشش هفتصد
ساله راه باشد و بعضی از ایشان هست که افق آسمانها را پر میکند و سد مینماید بیکبال از بالهای خود و قطع نظر از بزرگی بدنش و بعضی
از ایشان آسمانها تا کمر او است و بعضی هست که در کره هوا ایستاده و زمینها تا زانوی او است بعضی هست که اگر جمیع آبهای عالم را بکف
انگشت ابهامش بریزند گنجایش دارد و بعضی دیگر هستند که کشتیهای عالم را در اشک دیده اش جاری کنند سالهای بسیار جاری خواهد گردید
فتبارک الله احسن الخالقین بعد از آن سؤال نمودند از آنحضرت از کیفیت حجب که بر بالای آسمانها است فرمود که حجاب اول هفت طبقه
است غلظت هر حجابی پانصد ساله راه و از هر حجابی تا حجابی پانصد ساله راه و حجاب دویم هفتاد حجابست که غلظت هر حجابی و ما بین هر دو
حجاب مسافت پانصد ساله است و حاجبان و دربانان هر حجابی هفتاد هزار ملکند که قوت هر ملکی با قوت جن و انس برابر است دیگر حجابها
دیگر هست که هر حجابی هفتاد هزار ساله راه است بعد از آن دیگر سرادقات جلالست و آن هفتاد سرا پرده است که در هر
سرا پرده هفتاد هزار ملک هست و ما بین هر دو سرا پرده پانصد ساله مسافت است بعد از آن سرادق عزت است و دیگر سرادق کبریا
است و دیگر سرادق عظمت است و دیگر سرادق قدس است و دیگر سرادق جبروت است و دیگر سرادق نور ابیض است و دیگر سرادق
وحدانیت است و آن هفتاد هزار ساله راه است و بعد از آن حجاب اعلا است و علی بن ابراهیم از حضرت صادق
روایت کرده است که خداوند عالمیان ملائکه را مختلف خلق کرده است و حضرت رسول جبرئیل را دید که ششصد بال داشت
بر ساقش مروارید بسیار بود مانند قطرهای باران که بر سبزه نشیند و پر کرده بود ما بین آسمان و زمین را فرمود که هر گاه خدا امر فرماید
میکائیل را که بزمین آید پای او در آسمان هفتم گذارد و پای دیگر در زمین هفتم و فرمود که خداوند عالمیان را ملکی چند
هست که نصف بدن ایشان از برف است و نصف دیگر از آتش و ذکر ایشان اینست که ای خدائی که الفت داده میان برف و آتش دلهای
ما را بر طاعت خود ثابت بدار و فرمود که ملکی هست که ما بین نرمه گوش تا چشمش پانصد ساله مسافت است بپرواز مرغ و فرمود
که ملائکه نمیخورند و نمی آشامند و جماع نمیکنند و بنسیم عرش زندگانی میکنند و خدا را ملکی چند هست که تا قیامت در رکوعند و
خدا را ملکی چند هست که تا قیامت در سجودند بعد از آن فرمود که حضرت رسول فرمود که هیچ خلقی از خلق خدا بیشتر از ملک نیست

و در هر روزی و هر شبی هفتاد هزار ملک فرود می آیند و طواف خانه کعبه میکنند و دیگر بر سر تربت حضرت رسول میروند و بر او سلام می
کنند و دیگر بروضه حضرت امیرالمؤمنین می آیند و بر او سلام میکنند و دیگر بروضه حضرت امام حسین می آیند و در آنجا میمانند
چون سحر میشود باسمان میروند و دیگر هرگز فرود نمی آیند و روز دیگر هفتاد هزار دیگر می آیند و ایضا بسند معتبر روایت کرده است که
از حضرت جعفر بن محمد پرسیدند که ملائکه بیشترند یا بنی آدم فرمود که بحق خدائی که جان من در دست قدرت او است که ملائکه خدا در
آسمانها بیشترند از عدد ذرهای خاک در زمین و در آسمان قدم جائی نیست مگر اینکه در آن محل ملکی هست که خدا را تسبیح و تقدیس
مینمایند و در زمین درختی و کلوخی نیست مگر آنکه نزد آن ملکی هست که موکلست بر آنکه احوال آنرا هر روز بر خدا عرض مینمایند با آنکه
خدا از آن اعلم است باحوال آن چیز و هیچیک از ملائکه نیستند مگر اینکه بخدا تقرب میجویند بولایت و محبت ما اهلبیت و استغفار
مینمایند برای دوستان ما و لعنت میکنند بر دشمنان ما و از خدا میطلبند که عذاب بفرستد بر ایشان بفرستند و ابن بابویه بسند معتبر از
حضرت صادق روایت کرده است که زینب عطاره یعنی عطر فروش بخدمت حضرت رسالت پناه آمد از عظمت خلق الهی پرسید حضرت
فرمود که من بعضی از آنرا بیان کنم پس فرمود که این زمین با آنچه در او هست و آنچه بر روی او هست نزد زمینی که در زیر او هست مانند حلقه ایست
در بیابانی و این هر دو با آنچه در اینهاست نزد زمین سیم مانند حلقه ایست در بیابانی و همچنین تا زمین هفتم و بعد از آن این آیه را خواندند
که خلق سبع سموات و من الارض مثلهن یعنی آفرید خدا هفت آسمان را و از زمین نیز مثل آنها و هفت زمین را با آنچه در میان آنها و بر روی آنها
هست در پشت خروس مانند حلقه ایست در بیابانی و این خروس یک بال او در مشرق است و یک بال او در مغرب و مجموع اینها نزد سنگی
که خروس بر روی او است مانند حلقه ایست در بیابانی و تمام اینها نزد ماهی که اینها بر روی او است مانند حلقه ایست در بیابانی و مجموع
اینها نزد دریای تاریک مانند حلقه ایست در بیابانی و تمام اینها نزد ثری مانند حلقه ایست در بیابان اینست که خدا میفرماید که له
ما فی السموات و ما فی الارض و ما بینهما و ما تحت الثری یعنی مخلوق و مملوک خدا است آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است و آنچه
در زیر ثری است خدا میداند و جمیع اینها نزد آسمان اول مانند حلقه ایست در بیابانی و همچنین فرمود تا آسمان هفتم و تمام
آسمانها و آنچه در او است نزد دریای مکفوف که از اهل زمین باز داشته اند مانند حلقه ایست در بیابان و جمیع اینها نزد کوههای
تگرگ مانند حلقه ایست در بیابان پس این آیه را خواندند و ینزل من السماء من جبال فیها من برد یعنی فرو میفرستد تگرگ را از آسمان
از کوهها که در آسمان هست از تگرگ و جمیع اینها نزد حجب نور مثل حلقه ایست در بیابان و این حجب هفتاد هزار حجابست که نورش
دیدها را کور میکند و مجموع اینها نزد هوائی که دلها را حیران میکند مانند حلقه ایست در بیابان و مجموع اینها نزد کرسی مانند
حلقه ایست در بیابان پس این آیه را خواندند وسع کرسیه السموات و الارض یعنی کرسی او آسمانها و زمین را فرا گرفته و مجموع اینها نزد
عرش مانند حلقه ایست در بیابان پس خواندند که الرحمن علی العرش استوی و فرمودند که ملائکه عرش با این عظمت را بقول بر
میدارند که لا اله الا الله و لا قوة الا بالله العلی العظیم **اصل هفتم** در بیان معنی لطیف و خبیر است بدانکه لطیف را بر چهار معنی
اطلاق مینمایند اول چیزی که بسیار ریزه باشد که بدیده در نیاید لطیف میگویند و باین معنی در باب خدا کنایه از تجرد خدا است یعنی
از خواص اجسام منزه است و در مکانی و جهتی نیست و دیده نمیشود بچشم بلکه بعقل در نمی آید دویم لطیف میگویند و صانع امور
لطیفه را میخواهند چنانچه صانعی اگر چیزهای بسیار ریزه سازد و دقایق در آن صنعت بکار برد که دیگران از آن عاجز باشند او را لطیف
میگویند و اطلاق اینمعنی بر خدا ظاهر است که اگر کسی تفکر نماید در اعضا و جوارحی که خلق کرده است در حیوانات که بدیده
در نمی آیند و قوی و مشاعری که در ایشان مقرر فرموده عقل حیران میشود سیم عالم بلطایف و دقایق را لطیف میگویند و این نیز
ظاهر است چهارم لطیف مشتق از لطف و احسان میباشد یعنی صاحب لطف و کرم و احسان باید دانست که خبیر را بر دو معنی اطلاق مینمایند
اول آنکه فعیل بمعنی فاعل باشد یعنی عالم بجمیع امور و کنه حقایق و خفیات و دقایق اشیاء دویم آنکه فعیل بمعنی مفعل باشد یعنی
خبر دهنده و مطلع گرداننده بر حقایق اشیاء و ابن بابویه علیه الرحمه روایت کرده است که حضرت علی بن موسی الرضا بحسین بن
خالد گفت که بدانکه خداوند عالمیان قدیم است و قدیم بودن صفتی است که عاقل را دلالت میکند بر آنکه چیزی پیش از خدا نبوده
و چیزی هم در وجود ازلی همیشه با او نبوده پس باطل شد گفته کسیکه گمان کند که پیش از خدا یا با او همیشه چیزی بوده است زیرا که اگر
چیزی همیشه با خدا باشد خدا خالق آن چیز نمیتواند بود و چگونه خالق چیزی باشد که همیشه با او است و اگر چیزی پیش از او باشد آن اول
اولی خواهد بود بخالق بودن از دویم پس خدا خود را وصف نمود بنامی چند و اسمی چند برای خود مقرر فرمود که چون مردم باو
محتاج و مضطرند در هنگام اضطرار او را بآن نامها بخوانند پس خود را مسمی گردانید بسمیع و بصیر و قادر و قاهر و حی و قیوم و ظاهر

فصل چهارم

وباطن ولطیف وخبیر وقوی وعزیز وحکیم وعلیم ومانند اینها چون غلات ونکته بینی کنند که تا این اسماء الهی را میشنوند واز ما شنیده اند
که میگوئیم که هیچ چیز مثل خدا نیست وهیچ خلقی در صفات وحالات با خدا موافق نیستند بر ما اعتراض مینمایند که چون میگوئید که
خدا شبیه ومثل ندارد وحال آنکه این اسماء را هم بر شما اطلاق میتوان کرد ومتصف باین صفات هستید ودر این صفات با خدا شریکید
جواب ایشان اینست که اگرچه اسم شریک است اما معنی مختلف است چنانچه شخصی را حمار واسد نام میکنند وسکره نام میکنند وحال آنکه
این مسمیات با مسمیات اول این اسماء مشابهتی ندارند همچنین خداوند عالمیان که خود را عالم فرموده نه باعتبار علم حادثی است که عارض
او شود اگر آن علم نزد او حاضر نباشد وباز او مفارقت نماید جاهل باشد چنانچه مخلوقین میباشند که اول جاهل میباشند وبعلم حادثی
عالم میشوند وگاه آن علم از ایشان مفارقت مینماید وباز جاهل میشوند وخدا را عالم میدانند بعلم ازلی که عین ذات او ست وجمیع
اشیاء را میداند وجهل او محالست پس اسم علم مشترکست میان خالق ومخلوق ومعنی مختلف است خداوند ما را سمیع مینامند
نه باعتبار جزئی که در او باشد که بآن چیزها را شنود وبآن جزو چیزها را نتواند دید چنانچه در مخلوقین بیک عضو میشنوند وبیک
عضوی می‌بینند ودر دیدن وشنیدن محتاج باین دو عضوند ولیکن خدا بذات خود چیزهای شنیدنی ودیدنی را همه میداند
بی عضو وجزو وهمچنین در اسم بصیر پس اسم مشترکست ومعنی مختلف وحق تعالی را قایم میگویند نه باین معنی که برپا ایستاده ولیکن
قایم است بمعنی حفظ کننده ومطلع بر احوال خلایق چنانچه میگویند که فلان شخص قایم است بامر فلان یعنی بر احوالش مطلع است وحافظ
ونگاه دارنده است چنانچه فرموده است که من قایم ومطلعم بر هر نفسی بآنچه میکند وقایم در لغت عرب بمعنی باقی نیز آمده است باین
معنی بر خدا نیز رواست یعنی زوال ندارد وایضا میگویند که فلان قایم است بامر فلان یعنی بمهمات وی را کفایت مینماید واین
معانی بر خدا رواست ودر مخلوق قایم که میگویند یعنی برپا ایستاده در یک لفظ در هردو اطلاق مینمایند ومعنی مختلف است ودر هم
چنین لطیف در مخلوق بمعنی کوچکی وباریکی است ودر خداوند عالمیان باین معنی محالست که او را ادراک نتوان نمود چنانچه میگویند
که لطف عنی هذا الامر یعنی پی نبردم بفلان امر پس لطیف بودن الهی عبارت از اینست که او را بحد واندازه وتعریف نمیتوان یافت وهیچ
صفتی او را وصف نمیتوان نمود وخبیر در مخلوق آنست که از تجربه علمی او حاصل باشد وخبیر در باب خدا آنست که همیشه بجمیع جزئیات عالم دانا
وظاهر در مخلوقین بر چیزی اطلاق مینمایند که بر بالای چیزی بر آمده باشد وخدا ظاهر است باین معنی که غالبست بر جمیع اشیاء وهمه
مقهور قدرت اویند چنانچه عرب میگویند که ظهرت علی اعدائی یعنی بر دشمن غالب شدم وبمعنی دیگر خدا را ظاهر مینامند که او
از همه چیز ظاهرتر است وچه چیز از خدا ظاهرتر میباشد که در هر چیز که نظر میکنی صنعت او را مشاهده مینمائی وآثار قدرتش در تو
انفس هست که نور ابر است وظاهر باین معنی که در مخلوق میگویند آنست که خود شیئ را توان دید یا دانش را بحد توان شناخت و
این معنی بر خدا محالست ودر مخلوق قادر را باطن میگویند که در میان چیزی فرو رفته باشد ودر زیر چیزی پنهان شده باشد ودر خدا باین
معنی است که علم وحفظ وتدبیرش بباطن همه چیز سرایت کرده است چنانچه عرب میگویند که ابطنته یعنی باطن او را دانستم وقاهر در
مخلوق آنست که بسعی ومکر وحیله واسباب والات بر کسی غالب شود وگاه هست همان غالب مغلوب میشود ودر خدا باین معنی است که
فاعل وخالق جمیع اشیاست وهمه مقهور ومغلوب قدرت ویند وهرچه نسبت بایشان اراده نماید بعمل میاید وآنچه را بگوید باش
میباشد وآنچه را خواهد فانی میکند پس در جمیع اینها اسم مشترکست میان خالق ومخلوق ومعنی مختلف وسایر اسماء الهی بر این قیاس
است ودر حدیث دیگر از آنحضرت منقولست که خدا را لطیف مینامند چون که خالق امور لطیفه است از حیوانات ضعیف ریزه مثل پشه
وآنچه از آن خردتر است که از ریزگی بچشم در نمیاید ودر هر نوع از اینها ماده ونری خلق کرده واز یکدیگر ممتاز ساخته واز برای هر فردی
از افراد اینها آنچه صلاح ایشان در آنست خلق کرده وهمگی را تربیت میفرماید ودر کرمید هدایت نموده آنچه در دریا وآنچه در پوست درختان
خلق فرموده وآنچه در صحراها وبیابانها آفریده وآنچه مصلحت ایشان در آنست تعلیم ایشان فرموده ونوع جماعت ایشان را داده وکیفیت
آن را تعلیم ایشان نموده وهر یک را از مرگ گریزان ساخته وهر یک را بزبان نوع خود آشنا کرده که سخن یکدیگر را میفهمند ومطالب را
بفرزندان خود میرسانند وایشان را محبت فرزندان داده که دیگر برای ایشان میبرند ودر هر یک رنگهای مختلف خلق کرده ونهایت صنعت
در رنگ آمیزیهای ایشان کرده وآنها را در جانوری چند کرده که از خوردی بدیده در نمی آیند وبدست لمس ایشان نمیتوان نمود پس چون این
خلقهای لطیف را مشاهده کردیم دانستیم که صانع ایشان لطیف است وعالم بلطایف امور وخالق دقایق اشیاست که بی عضو وجارحه
وبی ذات وآلت وبی ماده ومدت بر لوح عدم چنین رنگها بیخته وگلستان عالم وجود را باین صنعتها آراسته **اصل دهم** بدانکه علم الهی
بجمیع اشیاء از کلیات وجزئیات احاطه نموده واین معنی اجماعی مسلمانانست وانکار جمعی از حکما علم الهی را بجزئیات کفر است بلکه خداوند

در احتیاج مردم به پیغمبر

عالم بجمیع اشیاء عالم بوده در ازل الآزال وبعد از وجود آنچه علم او متبدل نمیشود وزیاده نمیگردد واین از آیات واخبار بحد ضرور
رسیده واحتیاج بتوضیح ندارد وباید دانست که قدرت الهی عام است نسبت بجمیع ممکنات وقادر است که در هر آنی صد هزار هزار
برابر آنچه خلق کرده است خلق نماید ولیکن مصلحت اقتضا نموده که بر همین قدر از خلق اکتفا نماید چنانچه قدرت دارد که از برای
هر شخصی سه دست یا بیشتر خلق فرماید ولیکن مصلحت مقتضی اینست که غالبا دو دست بیشتر نباشد وآنچه در این باب وارد شده در آیات و
اخبار موافق این وارد شده است که خدا بر همه چیز قادر است ودلالت بر این دارد که ممتنعات وامری چند که محالند شیئ نیستند وهمین بر
ممکن شیئ اطلاق میتوان نمود ودر ممتنعات قصور از جانب قدرت خدا نیست بلکه قصور از جانب ایشانست چون محالست
قابل آن نیست که وجود بآن تعلق یابد وچگونه قصور در قدرت کسی باشد که خزانه او وعدم یکسان باشد وآنچه خواهد بمحض اراده از آن بلفظ
کن موجود نماید چنانچه منقولست از حضرت امام جعفر صادق ع که حضرت موسی بکوه طور رفت وبا خداوند خود مشغول مناجات شد
وگفت خداوندا خزینه‌های خود را بمن بنما فرمود که ای موسی خزانه من اینست که هر امری را که اراده نمایم میگویم موجود شو آن شیئ موجود میشود
وچون این ده اصل از اصول ضروریه دین بود واینها را اعتقاد لازم بود واختلاف بسیار از اهل باطل در اینها شده بود موافق طریقه
اهلبیت ع بر وجه اجمال بیان نمود که شبهه‌های ارباب شکوک وضلالات از راه دین بدر رود والسلام علی من اتبع الهدی ثم الایمان بی والاقرار
بان الله تعالی ارسلنی الی کافة الناس بشیرا ونذیرا وداعیا الی الله باذنه وسراجا منیرا حضرت رسالت پناه ص فرمود که بعد از معرفت ذات و
صفات واجب ایمان بانها ایمان بمن است واقرار نمودن باینکه حق تعالی مرا بکافه اهل دنیا به پیغمبری فرستاده که اطاعت کنندگان را بشارت
میدهم بثوابهای غیر متناهی ومخالفت کنندگان را میترسانم از عذابهای الهی ومیخوانم مردم را بسوی خدا واطاعت وبفرمان او توفیق داد وچراغ
نور بخشنده ام که مردم را از تاریکیهای جهل وضلالت بنور ایمان وهدایت میرسانم بدانکه یکی از اصول دین اقرار بنبوت پیغمبر آخر الزمانست
وبیان این امر در این مختصر بروجه کمال نمیتوان نمود ولیکن مجملی از آن را در ضمن چند فایده بخیر منتبه مینمائیم **فایده اولی** در بیان ضرورت
وجود نبی واحتیاج خلایق باو بدانکه این بینی ظاهر ومعلوم است که غرض الهی از خلق این عالم تحصیل منفعتی از برای خود نیست چه معلوم
است که او غنی بالذات است ودر هیچ کمالی بغیر محتاج نیست بلکه غرض آنست که افراد قابله خلق را بکمالاتی که قابل آن باشند فایز گرداند و
نشاء انسانی چنانچه سابقا بآن اشاره شد از جمیع مخلوقات قابلیت واستعداد کمالات زیاده دارد وعرض کمالاتش از رتبه خاتم الانبیا
است که اشرف مکونات است تا رتبه عمری وابوبکری وابوجهلی که اخس موجوداتند وظاهر است که کمال نوع انسانی بتحصیل کمالات ورفع
نقایص میشود وشکی نیست که این نوع از کمال بدون معلم ربانی که از جانب خدا مؤید بوده باشد وبوحی الهی حسن وقبح اشیا را داند
وبوعد ووعید مردم را بر خیرات بدارد میسر نیست چه ظاهر است که نفوس بشری باعتبار دواعی شهوات ولذات راغب بدیها میباشند
باشند وامور قبیحه در نظر ایشان مستحسن میباشد واکثر عالم امور قبیحه را بشهوات خود حسن میدانند وایضا معلوم است که این امور
بدون وعده بثوابها ووعید از عقابها متمشی نمیشود ومعلوم است که عقل انسانی بدون وحی ربانی احاطه بخصوصیات ثواب هر
عملی وعقاب هر جرمی نمیکند پس پیغمبر شخصی که از جانب حق سبحانه وتعالی مامور باشد حسن وقبح اشیا را بوحی الهی نداند ارشاد خلق وتکمیل
ایشان حاصل نمیگردد واین شخص را ناچار است از دو جهت یکی جهت بشریت که بآن اعتبار مجالست ومؤانست ومکالمه ومصاحبت با
مکلفین نماید والفت وآمیزش با ایشان کند که سخن او در نفس ایشان تاثیر نماید وجهت دیگر جهت روحانیت وتقدس وکمالست
که بآن جهت مستعد فیوضات نامتناهی وقرب بجناب قدس الهی بوده باشد که از جهت ثانی استفاضه علوم وحکم ومعارف نماید وبجهت
اول بخلق رساند چنانچه منقولست که زندیقی بخدمت حضرت صادق ع آمد وسؤالها نمود ودر جوابهای آنحضرت بشرف اسلام فایز
گردید از جمله این سؤالها این بود که بچه دلیل اثبات انبیا ورسل مینمائید وحضرت فرمودند چون ما ثابت کردیم خداوندی را که خالق
وصانع ماست ومنزه است از صفات جمیع مخلوقین وآن صانع حکیم است وبنای جمیع امورش بر حکمت ومصلحت است وخلق او را
نمیتوانند دید ولمس وحس نمایند وجسم نیست که با او روبرو مکالمه ومحاجه وگفتگو نمایند پس ثابت شد که بر وفق حکمت باید رسولان
در میان او وخلایق باشد که ایشان را دلالت نمایند بر آنچه مصلحت ایشان در آنست وباعث نفع ایشان است وراه نمائی کنند بچیزی
چند که باعث بقای نوع ایشان است وترک آنها موجب فنای ایشانست پس ثابت شد که جمعی میباید باشند که از جانب حکیم علیم مردم را امر
ونهی نمایند وتکلیف الهی وحکم وتأدیب را بخلق برسانند وایشان پیغمبران واوصیای ایشانند که برگزیده‌های خدایند از میان خلق که ایشان را
تادیب بحکمت نموده وکامل گردانیده ومبعوث بحکمت ساخته که در اخلاق وصفات با عامه خلق شریک نیستند ودر خلق وصورت
وترکیب با ایشان شبیه‌اند واز جانب خدا مؤیدند بدلایل ومعجزات وبراهین وشواهد که بر حقیت ایشان دلالت میکنند مثل مرده

زنده کردن و کور و پیس را شفا دادن و هرگز زمین خدا از یکی از ایشان خالی نمیباشد که کمال علم و معجزه‌اش دلیل حقیت
اوست و هر وصیی دلیل است بر حقیت پیغمبر پیش از آنکه حضرت در اینجا اشاره بدلیل دیگر نیز فرموده که چون مدنی الطبع است
و هر فردی بدیگری در امور معاش و معاد خود محتاجند و با یکدیگر آمیزش ایشان ضرور است و آمیزشها باعث منازعات و مشاجرات
میشود پس ناچار است ایشان را حاکمی که دفع منازعات ایشان نماید بنحوی که حیفی و میلی در حکم او نباشد اگر نه بر یکدیگر یکدیگر را میکشند
و فانی میشوند و این حاکم مؤید از جانب خدا نباشد مأمون از حیف و میل نیست و ایضا حکم موقوفست بر علم بخصوصیات احکام و ظاهر
است که عقل بشری احاطه بجمیع خصوصیات احکام نمیتواند نمود پس حاکم مؤید بوحی میباید باشد **فائدهٔ ثانیه** بدانکه دلیلی که
عامهٔ ناس بان علم بنبوت بهم توانند رسانید معجزه است و آن عبارتست از امر خارق عادت که از مدعی پیغمبری ظاهر گردد و دیگران
از اتیان بمثل آن عاجز باشند مانند عصا را اژدها کردن و مرده زنده کردن و ماه را شق کردن و وجه دلالت معجزه بر نبوت ظاهر است
و هرگاه شخصی دعوی نماید که من پیغمبر و فرستادهٔ خدایم و گواه بر حقیت من اینست که فلان امر غریب را خدا بر دست من جاری میکند و
مطابق گفتهٔ او ظهور یابد و آن کار خارج از طاقت بشر باشد علم بهم میرسد که آن شخص فرستادهٔ خداست همچنانچه هرگاه
شخصی بحضور مجلس پادشاهی بگوید که من از جانب پادشاه مأمور شده‌ام که شما را بفلان کار بدارم و شاهد بر صدق من آنکه آن پادشاه
امروز سر برهنه می‌بندد و میگشاید یا سه بار از تخت بر میخیزد و می‌نشیند و پادشاه سخن آن شخص را میشنیده باشد خواه حاضر باشد
نزد آن جماعت بی حجاب و خواه پرده درمیان باشد و بعد از آن مطابق گفتهٔ آن شخص از پادشاه بظهور آید جمیع حاضران را یقین بهم میرسد که
آن شخص راست میگوید و نیز اگر خدا تتمیم معجزه را بر طبق گفتهٔ مدعی کاذب ظاهر سازد تصدیق او کرده باشد و تصدیق کاذب قبیح است
و بر خدا روا نیست و ایضا چگونه عقل تجویز مینماید که از خداوند با نهایت لطف و رحمت اینچنین تصدیقی که موجب ضلالت
خلق باشد بظهور آید همچنانکه از دیدن معجزه علم بنبوت بهم میرسد از علم بظهور او از راه اخبار متواتره نیز علم بهم میرسد چنانچه ما را
از تواتر وجود شهر مکه علم بهم رسیده که بعد از دیدن هیچ زیاده نمیشود **فائدهٔ ثالثه** در تقریر دلیل بر نبوت پیغمبر آخر الزمان
محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بدانکه معجزات ظاهرات و آیات باهرات آنحضرت فوق حد و احصاست از جملهٔ معجزات آنحضرت قرآن
مجید است زیرا که بتواتر معلوم شده است که قرآن را بر طبق دعوای نبوت خود معجزه آورده‌اند و جمیع فصحا و بلغای قبایل عرب را با آنکه
از ریگ بیابان بیشتر بودند تکلیف نمودند که در برابر یک سورهٔ کوچک از سورهای قرآن سوره بیاورند که در بلاغت و فصاحت
مثل آن باشد و با وفور جماعات و کثرت ایشان و شدت عداوت و عصبیت و کفری که داشتند چندانکه سعی کردند چیزی نتوانستند
آورد و همه اعتراف بعجز کردند و بمقاتله و کشته شدن تن در دادند و باین امر اتیان نکردند با اینکه در آن زمان فصاحت و بلاغت شیوهٔ
ایشان بود و مدار ایشان بر خطب و اشعار بود چنانچه ابن بابویه علیه الرحمه روایت کرده است که ابن السکیت که از علمای عامه بود بخدمت
حضرت امام رضا آمد و سؤال کرد که چرا خداوند عالمیان موسی بن عمران را بید بیضا و عصا و چیزی چند که شبیه بسحر بود فرستاد
و حضرت عیسی را بطب فرستاد و پیغمبر ما را بمعجزهٔ سخن و کلام فرستاد حضرت فرمود که خدا چون موسی را فرستاد بر اهل عصرش سحر غالب
بود و ساحران در آن زمان بسیار بودند لهذا موسی را با معجزهٔ چند فرستاد که بان امری که ایشان در آن مهارت داشتند شبیه بود و سحر
ایشان را باطل گردانید و ایشان عاجز شدند از برابری آن باین حجت را بر ایشان تمام کرد و حضرت عیسی در زمانی مبعوث گردید که
گونه‌های مزمن و بلاهای عظیم در آن زمان بهم رسیده بود و مردم بطبیب بسیار محتاج بودند و اطبا ماهر بودند پس او را بمعجزهٔ چند فرستاد
مرده زنده کردن و کور و پیس را شفا بخشیدن که اهل آن عصر از آنها عاجز شدند و حجت الهی بر ایشان تمام شد و پیغمبر ما را در زمانی
مبعوث گردانید که مدار اهل آن عصر بر خطبها و کلامهای بلیغ و اشعار بود و تفاخر ایشان بهمین صنعت سخن بود پس آنحضرت از کتاب الهی و
مواعظ و احکام چند چیزی آورد که ایشان معترف بعجز خود شدند و حجت خدا را بر ایشان تمام کرد ابن السکیت گفت والله که مثل تو عالمی در
این زمان من ندیده‌ام بگو که امروز حجت خدا بر مردم چه چیز است فرمود که حجت خدا در این زمان عقل است که بان تمیز نمائی میان کسی که راست
بر خدا گوید و تصدیق او نمائی و بگفتهٔ او عمل کنی و کسیکه دروغ بر خدا بندد و او را تکذیب کنی ابن السکیت گفت والله که جواب حق همین است
و غیر قرآن از معجزات و خوارق عادات که در کتب خاصه و عامه روایت نموده‌اند اکثر آنها بتواتر معنوی رسیده است و بر تقدیر عدم تواتر
بعضی در متواتر بودن قدر مشترک است و میان آنها شکی نیست مثل شق القمر و حرکت کردن درخت از جای خود و آمدن نزد آنحضرت و باز بفرمودهٔ
او بجای خود برگشتن و جاری شدن آب از میان انگشتان مبارکش بنحوی که جمیع لشکر و چهارپایان از آن سیراب شدند و تسبیح گفتن سنگ
ریزه در دست آنحضرت و سخن گفتن بزغالهٔ مسموم که زهر بان زده بودند و سیر گردانیدن جمعی کثیر از طعام اندک و گریه کردن ستون و بر گردانیدن

آفتاب برای نماز حضرت امیرالمؤمنین و شهادت دادن سوسمار بر نبوت و شکوه کردن ناقه از صاحبش و با وجود چیزی نخواندن و
از بشری تعلیم نگرفتن از احوال گذشته‌ها از پیغمبران و غیر ایشان خبر دادن موافق واقع بدون خللی و اختلافی با اشتمال بر جمیع حقایق مطلع
بودن و از هیچکس در حجت مغلوب نشدن و در هیچ سؤالی از جواب عاجز نشدن و خبر دادن از وقوع امور بسیار در زمان آینده و همه
بفعل آمدن مثل فتح مکه و فتح خیبر و مغلوب شدن روم و مفتوح گشتن خزائن فارس و روم بدست اهل اسلام و مقاتله نمودن حضرت
امیرالمؤمنین با اصحاب عایشه و طلحه و زبیر و با معویه و با خوارج نهروان و مظلومیت اهلبیت و وفات حضرت فاطمه و شهادت حسنین
علیهم السلام و اختلاف امت بهفتاد و سه فرقه و مسلط گشتن اهل اسلام بر بلاد و غالب گشتن این دین بر ادیان انبیای سابق و بهم رسیدن
صوفیه در این امت چنانچه در اینجا ثبت بوده خواهد آمد و امثال این معجزات زیاده از آنست که احصا توان نمود قطع نظر از اینها از ملاحظهٔ
اوصاف و اطوار آنحضرت از نسب و حسب و علم و حلم و خلق و همت و مروت و امانت و دیانت و عدالت و شجاعت و فتوت و زهد و ورع و تقوا و عبادت
و ریاضت و عبادت و ترک علایق و صفای طینت و مجاهده با نفس و حسن سلوک و کیفیت معاشرت با خلق و راستی گفتار و درستی کردار و استقرار
محبتش در دلها و سایر صفات حمیده و آثار پسندیدهٔ آنجناب هر عاقلی را جزم بحقیت آنحضرت بهم میرسد و همچنین اگر کسی اندک تاملی
بکند در احکام دین و ضوابط شریعت مقدسهٔ او میداند که این قانون و نسق از غیر خداوند عالمیان نمیباشد و اخبار بعثت آنحضرت در
کتابهای انبیای سابقه که الحال در میان هست بسیار است و ذکر آنها موجب تطویل میشود و در بیان معجزات آنجناب بایراد یک حدیث در اینجا
اکتفا مینمائیم حمیری در قرب الاسناد بسند عالی از معمر روایت کرده که حضرت امام رضا فرمود که پدرم موسی بن جعفر مرا خبر داد که روزی
نزد پدرم جعفر بن محمد بودم و من طفل خماسی بودم یعنی قامتم پنج شبر بود یا پنجساله بودم که جماعتی از یهود بخدمت پدرم آمدند و گفتند
که تو فرزند محمدی که پیغمبر این امتست و حجت بر اهل زمین است فرمود بلی ایشان گفتند که ما در توریت خوانده‌ایم که خدا حضرت ابراهیم
و فرزندان او را کتاب و حکمت و نبوت کرامت کرده و برای ایشان پادشاهی و امامت مقرر فرموده همیشه چنین یافته‌ایم اولاد پیغمبران را
که خلافت و پیغمبری و وصیت از ایشان تجاوز نمینماید و بغیر ایشان نمیرسد پس چرا از شما که نسل پیغمبرید بدر رفته و بدیگران قرار
گرفته شما را ضعیف و مغلوب میبینیم و حرمت پیغمبر شما را در امر شما مرعی نمیدارند و شما را چنانچه باید اکرام نمی‌نمایند چشمان حضرت
صادق گریان شد و فرمود که بلی همیشه پیغمبران و اوصیا و امینان خدا مظلوم و مقهور بوده‌اند و بناحق کشته شده‌اند و همیشه ظالمان
غالب بوده‌اند و اندکی از بندگان خدا شاکر و مطیع او میباشند ایشان گفتند که انبیا و اولاد ایشان بی تعلیم خلق علوم الهی را میدانند
و مبلغین الهی عالم بعلوم او میباشند و ائمه و پیشوایان خلق و خلیفه‌های پیغمبران و اوصیای ایشان چنین میباید باشند آیا علوم الهی بشما
چنین رسیده حضرت بمن فرمود که پیش بیا ای موسی پس من نزدیک رفتم و دست بر سینهٔ من مالید و فرمود که خداوندا تو او را تقویت نما
و تائید کن بنصرت و یاری خود بحق محمد و آل محمد و رو بان گروه یهود کرد و گفت که آنچه میخواهید سؤال نمائید ایشان گفتند که ما چگونه سؤال کنیم
که هنوز چیزی نیافته و بمرتبهٔ علم نرسیده من گفتم با ایشان که سؤال نمائید از روی تفقه و فهمیدن و عنت و لجاج بگذارید گفتند که ما را
خبر ده از آیاتی که خدا معجزهٔ موسی گردانیده بود من گفتم عصا بود که اژدها میشد و دست خود را از گریبان بیرون میآورد و چنان از نور روشن
میشد و ملخ و شپش و وزغ و خون را بر اصحاب فرعون گماشت و طور را بر بالای سر بنی اسرائیل آورد و من و سلوی برای ایشان آورد
و من و سلوی هر دو یک آیتست و دریا را برای ایشان شکافت گفتند راست گفتی بگو پیغمبر شما چه معجزه آورد که بان شک از دل
امتش زایل شد و با او گرویدند گفتم آیات و معجزات بسیار است من پاره را با شما میگویم بدانید و بفهمید و حفظ نمائید اما اول شما
میدانید که جن و شیاطین پیش از بعثت آنحضرت باسمانها میرفتند و گوش میدادند و خبرها بزمین میآوردند و بکاهنان میگفتند
و بعد از رسالت ایشان را به تیر شهاب و رجم ستارها راندند و منع کردند و کاهنان و ساحران باطل شدند و خبرهای ایشان منقطع
شد دوم سخن گفتن و گواهی دادن گرگ بر پیغمبری آنحضرت چنانچه در قصهٔ ابوذر گذشت سیم آنکه اتفاق داشتند دوست و دشمن
بر راستی لهجه و امانت و دیانت و دانائی او در ایام طفولیت و در هنگام شباب و جوانی و در سن کهولت و پیری او و همه معترف بودند که مثل
او در علوم و کمالات نیست چهارم آنکه چون سیف بن ذی یزن پادشاه حبشه شد گروه قریش با عبدالمطلب بنزد او رفتند و از احوال آنحضرت
از ایشان سؤال کرد و اوصاف آنحضرت را با ایشان گفت که پیغمبری با این اوصاف در میان شما بهم خواهد رسید جمیع قریش اقرار کردند که این اوصاف
محمد است که تو میشماری گفت زمان بعثت او نزدیک شده است و مستقر او در مدینه خواهد بود و در آنجا مدفون خواهد شد پنجم
آنکه چون ابرهة بن یکسوم که پادشاه یمن بود فیلان را آورد که کعبه را خراب کند قبل از بعثت آنحضرت عبدالمطلب گفت اینخانه صاحبی دارد
که نمیگذارد که او را خراب کند و اهل مکه را جمع کرد و این بعد از خبر سیف بن ذی یزن بود و ببرکت آنحضرت ابابیل را بر ایشان فرستاد و

ایشان را هلاک کرد و مکه و اهل مکه را ایمان داد ششم آنکه ابوجهل سنگی برگرفت و بطلب آنحضرت بیرون آمد دید که در پشت بوادی خوابیده خواست که آن سنگ گران را بر روی آنحضرت بیندازد دستش چسبید و چندانکه تلاش کرد نتوانست بیندازد هفتم آنکه ابوجهل از اعرابی شتری خریده بود و زرش را نمیداد اعرابی نزد قریش آمد و شکایت کرد ایشان از باب تمسخر آنحضرت را نشان اعرابی دادند و حضرت در نزد کعبه نماز میکردند گفتند و را بگو که حق تو را از ابوجهل بگیرد چون اعرابی نزد حضرت آمد و طلب نصرت نمود حضرت او را با خود بخانه ابوجهل بردند در را کوفت ابوجهل متغیر الاحوال بیرون آمد و گفت چه کار داری فرمود که حق اعرابی را بده گفت میدهم و در ساعت حق اعرابی را تسلیم کرد اعرابی نزد قریش آمد و گفت خدا شما را جزای خیر دهد که آن شخص حق مرا از او گرفت قریش با ابوجهل گفتند که حق اعرابی را بزودی تسلیم نمودی گفت بلی گفتند ما استهزا باعرابی میکردیم و میخواستیم تو را با او محمد بدانیم ابوجهل گفت چون در را گشودم گفت حق اعرابی را بده نظر کردم جانوری مهیبی از بابت شتر دیدم که دهان باز کرده و رو بمن آورده و میگوید بده و اگر میگفتم نه سر مرا میکند از تن زادم هشتم آنکه قریش نضر بن الحرث را و عقبة بن ابی معیط را نزد یهودان مدینه فرستادند که احوال آنحضرت را از ایشان بپرسد که او پیغمبر است یا نه و پادشاهی او ثباتی خواهد داشت چون بیامدند یهود گفتند که اوصاف او را بما نقل کنید چون ذکر کردند پرسیدند که از شما چه جماعت تابع او شده اند گفتند مردم پست و فقیر تابع او گردیده اند یکی از علماء ایشان فریاد بر آورد که همین پیغمبر است که ما اوصاف او را در تورات خوانده ایم و خوانده ایم که قوم او زیاده از دیگران با او دشمنی خواهند کرد نهم آنکه چون حضرت هجرت فرمود قریش سراقة بن جعشم را بطلب آنحضرت فرستادند چون حضرت او را دید فرمودند که خداوندا دفع شر او را از ما بکن پس حال پاهای اسبش بر زمین فرو رفت فریاد بر آورد که ای محمد مرا رها کن که من عهد میکنم که همیشه خیر خواه تو باشم و با دشمن تو مصالحه ننمایم حضرت فرمود که خداوندا اگر راست میگوید او را رها کن پس رها شد و برگشت و از آن عهد برنگشت دهم آنکه عامر بن طفیل و زید بن قیس هر دو نزد آنحضرت آمدند و عامر با زید گفت که چون نزد او میرویم من او را مشغول سخن میسازم و تو با شمشیر کار او را بساز چون بیامدند چندانکه با حضرت سخن گفت زید کاری نکرد چون بیرون آمدند عامر او را زیاده از حد ملامت کرد که تو ترسیدی او گفت که هر گاه که اراده میکردم که بزنم بغیر تو دیگری نمیدیدم و اگر میزدم تو را میزدم یازدهم آنکه روزی زید بن قیس و نضر بن الحرث با یکدیگر متفق شدند که غیب را از آنحضرت بپرسند چون بخدمت آنحضرت رسیدند حضرت متوجه زید شد و فرمود که بیاد داری روزی که با عامر آمدی و قصد کشتن من داشتی و خدا نگذاشت و تمام قصه را نقل فرمود زید گفت که والله بغیر من و عامر کسی از این قصه خبر نداشت و کسی تو را با خبر نکرده مگر ملک آسمان شهادت گفت و مسلمان شد دوازدهم آنکه گروهی از یهود آمدند نزد حضرت علی بن ابیطالب و گفتند که رخصت بگیر که ما بر پیغمبر عرض نمائیم که سؤالی چند از او داریم چون رخصت طلبید حضرت رسول فرمود که از من چه میخواهند من بنده از بندگان خدا ام بغیر آنچه تعلیم میفرماید نمیدانم پس رخصت فرمود چون داخل شدند فرمود که میخواهید خود سؤال کنید یا من مطلب شما را بیان کنم ایشان گفتند تو بیان کن فرمود که آمده اید که از احوال ذی القرنین سؤال کنید گفتند بلی فرمود که طفلی بود از اهل روم و پادشاه شد و بمشرق و مغرب عالم رفت و در آخر سد را بنا کرد گفتند گواهی میدهیم که چنین است سیزدهم آنکه وابصة بن معبد اسدی بخدمت حضرت آمد و در خاطر گذرانید که از هر گناه و ثوابی از او سؤال خواهم کرد حضرت فرمود که آمده که سؤال از نیکی و گناه بکنی پس دست بر سینه او زد و فرمود که بر و نیکی آن چیز است که نفس تو بآن مطمئن شود و دلت گواهی بدهد که از حق است و در سینه ات حقیقت آن مستقر گردد و اثم و گناه آنست که در سینه ات گردد و در دلت جولان کند و دلت بر حقیقت آن گواهی ندهد هر چند تو را فتوی دهند که خوبست او را مکن چهاردهم آنکه گروه عبد القیس بخدمت آنحضرت آمدند چون مطلب ایشان بعمل آمد حضرت فرمود که خرمای بلاد خود که همراه دارید بیاورید هر یک از ایشان نوعی از خرما آوردند حضرت نام آن خرماها را همه فرمود ایشان گفتند که تو خرمای بلاد ما را از ما بهتر میشناسی پس حضرت خصوصیات زمینها و خانهای ایشان را بیان فرمود گفتند که تو مکر بلاد و خانهای ما را دیده حضرت فرمود که حجابها از پیش بر داشتند من از اینجا دیدم پس یکی از ایشان برخاست و گفت خالوئی دارم دیوانه شده است حضرت او را طلبید و ردایش را گرفت و سه مرتبه فرمود که بیرون رو ای دشمن خدا همان ساعت عاقل شد و گوسفندی پیری را آوردند حضرت گوش او را در میان دو انگشت خود گرفت و نشان بشکل داغ علامتی در آن پیدا شد و فرمود که بگیرید این را که این علامت در گوش فرزندان این گوسفند خواهد بود تا روز قیامت و هنوز در گوش اولادان این علامت هست و معروفست پانزدهم آنکه در سفری حضرت بر شتری گذشت که وامانده بود دیگر نمیگذاشت که آبی طلبید و مضمضه نمود و در ظرفی کرد و بر دو کلوی شتر ریخت و فرمود که خداوندا چنین کن که خلاد و عامر و رفقای ایشان را برگیرد پس ایشان هر سه سوار شدند و بسرعت در پیش شتران دیگر میدوید شانزدهم آنکه در سفری ناقه یکی از صحابه گم شد او گفت که اگر پیغمبر است میداند که شتر من در کجاست حضرت او را طلبید و گفت ناقه تو در فلان موضع مهارش بدرختی بند شده است رفت و گرفت هفدهم

انکه حضر

آنکه حضرت بر شتری گذشت دید آن شتر سر در پیش او زد و سخنی گفت حضرت فرمود که شکایت صاحبش میکند که بار زیاد بر او مینهد حضرت خداوندش را طلبید و فرمود که این شتر را به بکری بفروش و براه افتادند شتر برخاست و از پی حضرت روان شد و فریاد میکرد و استغاثه مینمود حضرت فرمود میگوید که از برای من صاحب نیکوئی بهم رسان پس حضرت فرمود حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را که این را خریداری نما حضرت آنرا خرید و در تا جنگ صفین بود هجدهم آنکه روزی در مسجد نشسته بودند شتری در مسجد در آمد و همه جا دوید تا نزد آنحضرت آمد و سر در دامن حضرت گذاشت و استغاثه کرد حضرت فرمود که میگوید که صاحب من امروز مرا میخواهد برای ولیمه فرزندش بکشد و از من استغاثه مینماید که نگذارم او را بکشد شخصی از صحابه گفت که بلی شتر فلان شخص است و امروز برای ولیمه پسرش اراده کشتن این شتر دارد حضرت فرستاد و شفاعت فرمود از کشتنش گذشت نوزدهم آنکه حضرت نفرین فرمود بر قبیله مضر که خدا قحط بر ایشان مستولی ساز و ایشان مبتلا بقحط شدند بخدمت حضرت فرستادند و اضطرار خود را عرض کردند و تضرع کردند که از تقصیر ایشان بگذرد حضرت فرمود که خداوندا نفرین مرا بر ایشان مستجاب فرمودی اکنون الناس مستنا یم که بر ایشان باران نافع و دفع تشنگی چنین کنی که ضرر بایشان نرساند هنوز حضرت دعا تمام نکرده بود باران رحمت عالم را گرفت و یک هفته بر ایشان بارید اهل مدینه آمدند و گفتند یا رسول الله راهها بسته شد و بارانها ما را ما بستوه آمد حضرت اشاره فرمود بابر که بر حوالی بیا و بر ما میا ابر از مدینه دور شد تا یکماه در حوالی مدینه میبارید بیستم آنکه حضرت را قبل از بعثت در طفولیت ابوطالب بسفر شام برد در راه بحوالی دیر بحیرای راهب فرود آمدند و بحیرا علوم کتب آسمانی را میدانست و کتب انبیا را خوانده بود و در تورات و کتب دیگر خوانده بود که پیغمبر آخر الزمان در این اوقات از این مکان عبور خواهد فرمود چون این قافله را دید فرمود طعامی مهیا کردند و اهل قافله را بضیافت طلبید و در میان ایشان چندانکه تفحص نمود کسی را نیافت که موافق اوصافی باشد که در کتب خوانده بود گفت آیا بر سر بارهای شما دیگر کسی از قوم شما مانده است که حاضر نشده باشد گفتند بلی طفل یتیمی هست با ما که نیامده بحیرا نظر کرد دید که حضرت خوابیده و ابر بر سر حضرت سایه کرده بحیرا گفت که آن یتیم را بطلبید که او در میان شماست و مطلب من این پیغمبر والا المعظم است چون حضرت متوجه شدند بحیرا دید که ابر با آن آفتاب فلک بنوعی حرکت میکند و سایه میافکند بیامد و شرایطی بجا آورد که بتعظیم رسانید و بقریش گفت که این پیغمبر آخر الزمانست و از جانب خدا مبعوث خواهد شد و از احوال آنحضرت بسیار بیان کرد بعد از آن خبر قریش را آن حضرت مهابت بسیار داشتند و زیاده تعظیم مینمودند چون بمکه آمدند سایر قریش را خبر دادند با این سبب خدیجه بنت خویلد بتزویج آنحضرت رغبت فرمود و آن بزرگ زنان قریش بود و صنادید و اکابر قریش همه خواستگاری او نموده بودند ابا کرد و بشرف زوجیت آنحضرت مشرف شد بیست و یکم آنکه قبل از هجرت حضرت علی بن ابیطالب را فرموده که خدیجه را بگو که طعامی مهیا کند و فرمود که خویشان ما را از فرزندان عبد المطلب طلب کن حضرت چهل نفر از خویشان را طلب نمود چون بیامدند و فرمود که یا علی طعام بیاور حضرت نصف طعام بیاوردند که سر نفر سیر توانند شد با ایشان فرمود که بخورید و بسم الله بگوئید ایشان بسم الله نگفتند حضرت خود بسم الله فرمود ایشان بخوردن مشغول شدند همگی سیر شدند ابوجهل گفت محمد خوب سحری برای شما کرده طعام سر نفر چهل نفر را سیر کرد از این سحر بالاتر بسیار حضرت امیر فرمود که بعد از چند روز دیگر ایشان را طلبیدم و از همان قدر طعام ایشان را سیر کردانید بیست و دوم آنکه حضرت امیر المؤمنین فرمود که من بیازار رفتم و گوشتی خریدم بیک درهم و نیک درهم دیگر نیم بیک درهم نزد حضرت فاطمه آوردم فاطمه زهرا نان پخت و گوشت را شوربا کرد و فرمود که اگر پدرم حضرت رسول را بطلبی باید بکند نیک میخوردیم چون بخدمت آنحضرت آمدم بر پهلو خوابیده بود و میفرمود که خداوندا پناه میبرم بتو از گرسنگی من عرض نمودم که یا رسول الله طعامی نزد ما حاضر شده اگر میل میفرمائی برخاستند و از ضعف بر من تکیه فرمودند چون بنزد حضرت فاطمه آمدند فرمودند که ای فاطمه طعام بیاور حضرت فاطمه دیگ را با کرد همان حاضر کرد آنند حضرت جامی برد و نان پوشید و فرمود که خداوند برکت ده طعام ما را پس فرمود ترکاسه را تر کرده نان برای زنان خود یک یک جدا کردند و فرستادند پس فرمود که از برای فرزندان و شوهر خود حصه بکذار پس فرمود که خود تناول نما و برای همسایگان همه حصه بفرست تا اداز اینها همه تا چند روزان برکت نزد ما بود و از آن میخوردیم بیست و سیم آنکه زن عبد الله مسلم گوسفندی برای آنحضرت آورد که بزهر بریان کرده بود در وقتی که بشر بن البراء بن عازب در خدمت آنحضرت بود تناول کرد حضرت تناول نفرموده فرمود این گوسفند میگوید که مرا بزهر آلوده کرده اند بعد از زمانی بشر بمرد حضرت آن زن را طلبید و فرمود که چرا چنین کردی گفت شوهر من و اشراف قوم مرا کشتی بود گفتم اگر پادشاه است کشته خواهد شد و اگر پیغمبر است خدا او را مطلع خواهد کردانید که نخورد بیست و چهارم آنکه جابر بن عبد الله انصاری گفت که مردم را در روز خندق دیدم که مشغول حفر خندق بودند و همگی گرسنه اند و حضرت پیغمبر را مشاهده نمودم که مشغول کندن بود و از گرسنگی شکم پشت چسبیده آمدم بخانه و حال را بازن خود گفتم زن گفت که در خانه ما یک گوسفند هست با یاد درمکو سفند را کشتم و گفتم ذره را

فصل چهارم

نان کرد و نصف گوسفند را بریان کرد و نصف را مرق ساخت و بخدمت حضرت امدم عرض نمودم که طعامی مهیا کرده ام میخواهم تشریف
بیاوری و هر کس را که خواهی با خود بیاوری حضرت جمیع صحابه را ندا فرمود که جابر شما را بسوی طعام خود دعوت مینماید جابر ترسان و با خجالت
تمام امد و بزن خود گفت که عجب فضیحتی شد جمیع صحابه با حضرت امدند زن پرسید از جابر که تو ایشان را خواندی یا حضرت جابر گفت که حضرت
طلبید ایشان را زن گفت پس باکی نیست و بهتر میداند تو خاموش باش گفت که چون حضرت تشریف اوردند فرمودند که نطعها پهن کردیم در
میان شارع و فرمود که کاسها و ظرفها بهم رسانیدیم پرسید که چه مقدار طعام داری بجز بود عرض نمودم فرمود یک جامه برد و ظرفی که
بحی کرد را بجاست بر دیگ مرق و بر دیگ نمود بپوشانید و از زیر جامه بدر اورید و کاسها پر کنید و برای مردم ببرید ما چنین کردیم
چندانکه بیرون ورده هم کم نشد تا انکه سه هزار نفر از صحابه که با حضرت بودند سیر شدند و هدیه برای همسایگان فرستادیم و چند روز
دیگر طعام در خانه داشتیم بیست و پنجم انکه سعد بن عباده انصاری بخدمت حضرت امد و حضرت صایم بودند انحضرت را با حضرت امیر المؤمنین
دعوت فرمود چون تشریف بردند و طعام تناول فرمودند حضرت رسول فرمود که پیغمبر و وصی در خانه تو افطار نمودند ای سعد طعام
تو را ابرار و نیکان خوردند و نزد تو روزه داران افطار کردند و ملائکه بر شما صلوات فرستادند چون حضرت بر خواستند سعد
الاغی برای حضرت حاضر کردانید و قطیفه بر روی ان انداخت و انحضرت التماس کرد که سوار شوند و ان الاغ بسیار کم راه و کند بود چون
حضرت سوار شدند ببرکت قدم انحضرت ان الاغ چنان رهوار و خوش راه شده بود که هیچ اسبی بان نمیرسید بیست و ششم انکه انحضرت
از حدیبیه مراجعت میفرمودند از راه بابی رسیدند قدحی طلبیدند و مضمضه فرمودند در ان قدح و اب مضمضه را بچاه ریختند اب ان چاه
بحدی بلند شد که همگی سیراب شدند و مشکها و مطهرهای خود را پر کردند و وضو ساختند بیست و هفتم خبرهائی که از امور اینده فرمودند همه
موافق فرموده انحضرت واقع شد بیست و هشتم انکه در صباح شب معراج خبر شب را نقل میفرمودند جمعی از منافقین تکذیب انحضرت
نمودند فرمود که بقافله گذشتم که از فلان وقت میاورند و هیات ایشان بود و در فلان محل ایشان را ملاقات کردم و فلان متاع با خود داشتند
و در فلان روز هنگام طلوع افتاب از عقبه الاخوان خواهند امد و در پیش قافله شتر گندم گون خواهد بود چون روز شد همگی رفتند که حقیقت
حال را معلوم نمایند چون افتاب طلوع کرد انچه فرموده بود بظهور امد بیست و نهم انکه در جنگ تبوک مراجعت میفرمودند در منزلی تشنگی
بر صحابه غالب شد و همگی بخدمت انحضرت امدند و گفتند الماء الماء یا رسول الله حضرت با بوهریره گفت که هیچ اب با خود داری گفت بقدر تنگی
در مطهره من مانده است فرمود که بیاور و در میان قدحی بریخت و دعا فرمود و در روایت دیگر دست مبارک در میان قدح گذاشت اب از میان
انگشتانش جاری شد و فرمود که هر که اب میخواهد بیاید و انقدر اب جاری شد که جمیع سیراب شدند و مشکهای خود را پر کردند چون
همه سیراب شدند خود تناول فرمود و با بوهریره اب داد سی ام حضرت خواهر عبد الله بن رواحه انصاری اوردند در ایام کندن خندق که
چیزی با خود دارد پرسیدند که بجا میبری گفت که این خرماها را برای پدرم عبد الله میبرم فرمود که نزد من اور و از وی گرفتند و نطعها طلبیدند
و این خرماها را بر روی نطعها پهن کردند و جامه بر روی انها پوشیدند و متوجه نماز شدند چون فارغ شدند نطعها پر از خرما شده بود
صحابه را طلبیدند و هریک انچه میخواستند خوردند و توشه بر گرفتند و انچه مانده بود بان زن عطا فرمود سی و یکم انکه در سفری بودند
و صحابه بسیار گرسنه شدند فرمود که هر که توشه با خود دارد برای ما بیاورد چند نفر اوردند مجموع بقدر یکصاع شد پس نطعها و جامها
طلبیدند و این یکصاع خرما را بر روی نطعها ریختند و بجامها مستور کردانیدند و دعا فرمودند خدا انقدر زیادتی و برکت کرامت فرمود
که تا مدینه همگی توشه داشتند سی و دوم انکه بعضی از سفرها مراجعت میفرمودند جمعی بر سر راه امدند و گفتند یا رسول الله چاهی داریم
که در هنگام وفور اب بر سر انچاه اجتماع مینمائیم و اب که کم میشود بر ابهای دیگر که حوالی ماست متفرق میشویم اب کم شده و جمعی از دشمنان
مانع شده اند زود مثل برسران ابها دعا بکن که اب ما زیاده شود حضرت اب دهان در چاه ایشان انداختند چندان اب ایشان زیاده شد
که عوام امید انستند چون این خبر بمسیلمه کذاب رسید اب دهان در چاهی افکند که ابش زیاد شود شور شد وانچه مخلوط شد سی و سیم
انکه چون حضرت دعا فرمود که زمین سراقه بن جعشم را بگیرد تا زانو در زمین فرو رفت و دو بشارت با انحضرت داد و التماس نمود که چون برای
من بر سبیل تو را نشانه با ایشان بده که بجا حیلیج باشد از مطعوم مال من بگیر بدیجون حضرت با ایشان رسیدند بزی هدیه اوردند
که ابستن نبود و شیر نداشت حضرت دست مبارک بر پستان بز مالیدند فی الحال حامله شد و شیر از پستانش روان شد چندانکه ظرفها را پر
کردند سی و چهارم انکه بمهمان زنی شدند که او را ام شریک میگفتند مشکی نزد انحضرت اورد که اندکی روغن در ان بود حضرت با صحابه تناول
فرمودند و دعا فرمودند برای ان زن ببرکت حضرت تا ان زن زنده بود روغن از ان مشک بیرون می اورد و تمام نمیشد سی و پنجم انکه چون
سوره تبت نازل شد در مذمت ابی لهب زن او ام جمیل سنگی برگرفت و طلب حضرت امد چون پیدا شد ابوبکر بحضرت گفت که یا

ذکر اوصاف پیغمبر

رسول الله ام جمیل میاید خشمناک و سنگی در کف دارد میخواهد بر تو زند حضرت فرمود که مرا نخواهد دید چون نزدیک شد از ابوبکر
احوال انحضرت را پرسید که کجاست ابوبکر گفت مرحبا که خدا خواهد عید انم او گفت که اگر او را ببینم این سنگ را بر او میزنم او مرا
هجو کرده است بحق لات و عزی که من نیز شاعرم و او را هجو میتوانم کرد چون او رفت ابوبکر گفت چون بود که شما حاضر بودید و شما را ندید
حضرت فرمود که خدا میان او و حجابی مقرر ساخت که دیده او بر من نیفتاد پس فرمود که از جمله معجزات کتابیست که گواه بر حقیت خود و جمیع
کتابهاست که شنیدنی است و عقلهای متفکران در کمال حیرانست با معجزات بسیار دیگر که اگر ذکر کنیم بطول می انجامد ان یهودان گفتند ما چه دانیم
که این معجزات بیان کردی راستست حضرت امام موسی فرمود که ما چه دانیم که انچه شما از معجزات حضرت موسی ذکر میکنید راستست
ایشان گفتند که بنقل نیکان و راستگویان ما علم بهم رسانیده ایم حضرت فرمود پس در اینجا نیز بدانید حقیت انها را انچه را دو طفلی که از
خانه یاد نگرفته و بعلم الهی دانسته و اصل خبر دادن او گواه حقیت ایشانست همه گفتند که گواهی میدهیم که خدا یکیست و محمد فرستاده
اوست و شما پیشوایان و امامان و حجتهای خدائید بر خلق انگاه حضرت صادق بر جست و پیشانی حضرت امام موسی را بوسید و فرمود که تو
امام و حجت الهی بعد از من پس جمیع انگروه را خلعتها داد و نوازش نمود و زرها عطا فرمود و با سلام کامل برگشتند بدانکه اگر کسی بصیرتی
داشته باشد و در احوال و اطوار انحضرت و اهلبیت او نظر نماید میداند که ایات صدق و حقیت ایشان نهایت ندارد و هر حدیثی از احادیث
ایشان معجزه کاملیست برای حقیت ایشان و همیشه اثار فیض ایشان بشیعیان میرسد و بتوسل ایشان مطالب ایشان محصل میگردد و
ابواب فیض ببرکت ایشان بر خلق مفتوح میگردد بلی روشنی که بینا باشد دیدهای معیوب را کور میگرداند زیادتی نور و جلالت و عظمت
ایشانست که دیده جمعی را نابینا کرده است دوست و دشمن همه اعتراف بفضل و بزرگواری ایشان دارند و هریک از ایشان دلیلند بر حقیت
خود و امامت باقی ائمه بلکه بر وجود واجب الوجود و کمال علم او و کمال قدرت او و جمیع کمالات و صلوات الله علیهم اجمعین الی یوم الدین
فائده رابعه باید دانست که پیغمبر ما بنص قران مبعوث بر کافه عالمیانست از جن و انس و خاتم پیغمبرانست که بعد از او پیغمبری
نمیباشد و انجناب و جمیع پیغمبران از جمیع گناهان صغیره و کبیره از اول عمر تا اخر عمر معصوم و منزه اند و باید اعتقاد داشت موافق احادیث متواتره
که پدران انحضرت تا حضرت ادم همه بزرگواران و انبیا و اوصیا بوده اند و انکه مشرک نبوده اند و در هر عصری بهترین اهل عصر خود بوده اند
و مادران انحضرت تا حوا همه مطهرات از زنا و بدیها بوده اند و انچه اهل سنت لعنهم الله بسند تواریخ و نه تاریخ خود ذکر نموده اند از چیزهائی که مستلزم
نسبت گناهست با انجناب یا غیر او از پیغمبران یا متضمن نسبت کفر و شرک نسبت بپدر و مادر انحضرت یا یکی از اجداد انحضرت همه دروغ و افتراست
و محض تهمت و خطاست چون خلیفهای ثلاثه ایشان بانواع کفر و فسق و بدیها مرتکب بودند از برای انکه قباحت از در نظرها برطرف کنند
بهریک از پیغمبران و ائمه و اوصیا خطاها و بدیها نسبت کرده اند و بعضی از منافقان یهود در میان مسلمانان بوده اند که چیزها از کتب خود
که محض افترا بود در میان مسلمانان نقل میکردند و اکثر تواریخ اهل سنت با ایشان منتهی میشود لهذا این حقیر یکجلد کتاب بحار الانوار را
در تاریخ انبیا نوشتم که تواریخ ایشان بنحوی که از اهلبیت بما رسیده مضبوط کردد و اکنون در خاطر هست که اگر اجل مهلت دهد بعد
از اتمام بفارسی ترجمه نمایم که تواریخ اهل سنت که بهود و خطائی که نسبت به پیغمبران عالیشان داده اند در میان مسلمانان برطرف شود و توضیح
بعضی از این مطالب که مذکور شد باسامی اوصیا انحضرت در فصول بعد از این در ضمن اوصیا امام بیان خواهد شد **فائده خامسه**
در بیان بعضی از شمایل و اوصاف انحضرت شیخ ابن بابویه ره باسناد معتبره روایت کرده است از حضرت امام الجن و الانس علی بن موسی الرضا از
ابای کرام عظام او که حضرت امام حسن فرمود که از هند بن ابی هاله پرسیدم از حلیه و شمایل حضرت رسالت پناه و هند وصف انحضرت
بسیار بیان مینمود گفت شمایل انحضرت میکرم گفت که رسول خدا عظیم الشان بودند در نظرها و جلالت و فخامت ایشان در دلها و سینها
جاکرده بود و روی انحضرت نور میداد و میدرخشید مانند ماه شب چهارده میانه بالا بودند نه بسیار بلند و نه بسیار کوتاه سر مبارک
ایشان کوچک نبود و در موی سر ایشان شکنها و حلقها بود که موجب زینت میشد اگر بند و فرق بسیار بلند میشد و حصر میکردند که
محل مسح کشاده باشد و غالب اوقات بقدر بود در بلندی که بنرمه گوش میرسید چون در میان عرب در ان زمان سر تراشیدن بسیار بد نما
بود در غیر حج و عمره سر نمیتراشیدند زیرا که میباید نبی و امام کاری نکنند که در نظرها بسیار بد نماید و رنگ مبارک ایشان سفید و بسیار
نورانی بود و فرق چند حدیث دیگر برخی امیخته بود و کشاده پیشانی بودند و ابروها بسیار بلند و مقوس بود و نازک کردیده تا تمام شده
بود اما بیوسته نبود و در بعضی از احادیث عامه و خاصه وارد شده است که ابروهای ایشان بیوسته بود انچه در احادیث است مشهور تر است
و در میان دو ابرو رگی بود که در هنگام غضب پر میشد و بلند میکردید و بینی انحضرت کشیده و بلند بود و در میانش اندک بر
امدکی داشت و سرش نازک بود و پیوسته نور از ان میتابید و موی اطراف انحضرت انبوه بود و تنک نبود و در خد انحضرت برامدکی نبود و

موار بود و دهان شریفش کوچک نبود و دهان خورد نزد عرب بسیار مذموم است و دندانهای منور مبارکش سفید و نازک و از یکدیگر گشاده
بود و موی نازکی از میان سینه مبارکش رویده بود تا ناف مانند خطی مشکین و گردن شریفش شبیه بگردن صورتی بود که از نقره ساخته
باشند و جلا داده باشند در نهایت سفیدی و جلا و جمیع اجزای ترکیب بدنش معتدل و متناسب بود و وسط بدنش تنومند
و شکم مبارکش لاغر سینه و شکم با هم برابر بود و میان شانهایش گشاده و عریض بود و سرهای استخوانها قوی بود و بدن شریفش در نهایت صفا و
سفیدی و نور بود بغیر خطی از مو که در میان سینه مبارکش بود دیگر بر سینه و شکم موی نبود و بر ذراعین و کتفها موی روییده بود و کف دست
مبارکش وسیع و پهن بود و کفها و قدمها در نهایت ضخامت مایل بود و نزد عرب این بزرگ بسیار پسندیده است و پاهایش نیز سنگین بود
و انگشتانش کشیده و بلند بود و ساعد و ساق مبارکش صاف بود و ناهمواری نداشت و گودی کف پای شریفش میانه بود نه بسیار گود
بود و نه هموار و پشت پایش در نهایت نرمی و همواری بود بحدی که اگر آب بر آن میریختند هیچ بر رویش بند نمیشد چون راه میرفتند
بروش متکبران و زنان پاها را بر زمین نمیکشیدند بلکه بر میداشتند بقوت تمام پا را بر میداشتند و تند بر میداشتند و گردن نمیکشیدند
و در هنگام راه رفتن سر مبارک به پیش میافکندند مانند کسی که از بلندی بزیر آید و اگر با کسی سخن میگفتند بروش متکبران بگوشه چشم
نظر نمیکردند بلکه بتمام بدن میگشتند و متوجه او میشدند و نظر حضرت غالب اوقات بر زمین بود بسوی مردم کم نظر میافکندند و
با مردم اگر نظر میکردند از روی حیا چون بکسی نظر میفرمودند چشم نمیگشودند که بتمام دیده نظر کنند بلکه بخضوع نظر میفرمودند و هر کرا
میدیدند مبادرت بسلام میکردند و فرمود که از هند صفت سخن گفتن جدم را پرسیدم گفت که آنجناب اکثر اوقات در حزن و اندوه
بودند و پیوسته مشغول تفکر بودند و راحت از برای خود نمی‌پسندیدند و عبث سخن نمیفرمودند و مکرر سخن نمیگفتند بلکه
دهان از سخن پر میکردند و کلمات جامعه میفرمودند که در کلمهای اندک معانی بسیار مندرج بود و کلامش فاصل کننده و تمیز دهنده
میان حق و باطل بود و زیادتی و لغو در سخن ایشان نبود و کلام نارسا از مطلب نبود و نرم طبیعت و خوش خلق بودند غلظت و خشونت
هرگز نمیکردند و کسی را حقیر نمیشمردند و خفیف نمیکردند و نعمت را عظیم میشمردند اگر چه اندک باشد و هیچ چیز از نعمتهای الهی را مذمت
نمیفرمودند ولیکن مطعومات را مدح بسیار هم نمیکردند و هرگز برای امور دنیا بغضب نمی‌آمدند و از کسی آزرده نمیشدند اما چون بحق
میرسیدند دوست و دشمن نمیدانستند و از برای خدا که غضب میفرمودند هیچ چیز با ایشان مقاومت نمیکرد و ایستادگی میفرمودند
تا حق را غالب میگردانیدند و چون اشاره میفرمودند بجانبی بتمام دست اشاره میفرمودند نه با انگشت بعضی گفته‌اند که تا فرق شود
میان اشاره کردن در هنگام شهادت گفتن میکردند و اشارهها دیگر و در مقام تعجب دست را میگردانیدند و حرکت میدادند در امری که از
برای خدا غضب میفرمودند بسیار متوجه میشدند و اهتمام میفرمودند و چون فرحی رو میداد نظر بزیر میافکندند که بسیار آثار فرح
و خوشحالی از ایشان ظاهر نگردد و اکثر خنده آنحضرت تبسم بود که صدا ظاهر نمیشد ولیکن همین مقدار بود که دندانهای نورانیش مانند تگرگ
ظاهر میشد پس حضرت امام حسین فرمود که من از پدرم پرسیدم که حضرت رسول در خانه چه سلوک میفرمود فرمود که هر گاه میخواست
بخانه شریف میبردند اوقات خود را در خانه سه قسمت میفرمودند یک جزو را برای عبادت مقرر میساختند و یک جزو را صرف اهل و زنان
میکردند و یک جزو را برای راحت خود میگذاشتند آن جزوی که برای خود گذاشته بودند صرف مردم میفرمودند و خواص و عوام اصحاب را
مرخص میفرمودند که سؤالات و مطالب عرض میکردند و در هنگامی که با مردم معاشرت میفرمودند اهل فضل را که در دین زیادتی داشتند
مقدم میداشتند و بعضی از مردم یک حاجت داشتند و بعضی دو حاجت و بعضی سه حاجت و زیاده و بحاجت ایشان مشغول میشدند
آنچه صلاح ایشان و جمیع امت در آن بود بیان میفرمودند و میفرمودند که حاضران آنچه از من شنیده اند بغایبان برسانند و اگر کسی حاجتی
بمن داشته باشد و نتواند رسید شما حاجت او را بمن برسانید بدرستیکه هر که بصاحب سلطنتی برساند حاجت کسی را که قدرت
بر رسانیدن مطلب خود نداشته باشد خدا در روز قیامت قدمش را ثابت دارد بر صراط و نزد او بغیر احکام دین و صلاح مسلمین چیزی
مذکور نمیشد صحابه بنزد او می‌آمدند و طلب کنندگان دین چون بیرون میرفتند هادیان مردم بودند و آنچه شنیده بودند بمردم میرسانیدند
بدیگران فرمود پرسیدم که در بیرون خانه آنحضرت چون بود فرمود که چون بمیان مردم می‌آمدند سخن نمیفرمودند مگر چیزیکه نافع باشد
و با مردم الفت میفرمودند و ایشان را امر بالفت میفرمودند و بزرگ هر قومی را گرامی میداشتند و بر قوم خود او را والی میساختند و مردم را
از عذاب الهی میترسانیدند و از ایشان در حذر میبودند ولیکن خلق و خوشروئی و لطف خود را از هیچکس منع نمیفرمودند و جستجوی اصحاب
خود میفرمودند و احوال ایشان میپرسیدند و از اخلاق مردم و اعمال ایشان میپرسیدند آنچه از احوال بد ایشان مطلع میشدند ایشان را منع
منع میفرمودند و بلطف از آن ایشان را میفهمانیدند و کارهای نیک ایشان را تحسین میفرمودند و پیوسته احوال شریف ایشان بر یک نسق

بود و اختلاف در احوال و اقوال ایشان نبود و اطوار ایشان تغییر نمیکرد و هرگز غافل نمیشدند که باعث غفلت دیگران شود یا از حق برگردند و در
باب حق تقصیر نمیفرمودند و از حق تجاوز نمینمودند آن جمعی که نزد آنحضرت بودند کسی را بهتر میدانستند و گرامی‌تر میداشتند که نسبت
بمسلمانان خیرخواه‌تر باشد و کسی منزلتش نزد آنحضرت عظیم‌تر بود که مواسات و معاونت مؤمنان بیشتر کند فرمود که پرسیدم از کیفیت
جلوس آنحضرت در مجالس فرمود که در مجلسی نمی‌نشستند و برنمیخاستند مگر بیاد خدا و مکان مخصوصی برای خود مقرر نمیفرمودند که
همیشه در آنجا نشینند و هر جا که اتفاق میافتاد می‌نشستند و نهی میفرمودند از اینکه در مجالس مردم برای خود جای معینی قرار دهند و اگر
بمجلسی وارد میشدند در آخر مجلس می‌نشستند و مردم را نیز باین امر میفرمودند که ملاحظه بالا نشینی نکنند و هر یک از اهل مجلس را نوازش
میفرمودند بحدی که هر یک گمان میکردند که نزد آنحضرت گرامی‌تر از دیگرانند و با کسیکه می‌نشستند برنمیخاستند تا او برخیزد و کسی که
از آنجناب سؤال مینمود برنمیگشت مگر باینکه حاجت او را برآورده بودند یا بعذری او را راضی کرده بودند و خلق و جمیع مردم را فرا گرفته بود
با همگی مانند پدر مهربان بودند و همه در حق او مساوی بودند و مجلس آنحضرت مجلس حلم و حیا و راستی و امانت بود و صداها در
آن مجلس بلند نمیشد و عیب کسی در حضور آنحضرت مذکور نمیشد خطا و بدی که در مجلس شریف مذکور نمیشد برای آنکه یکی نداشتند همه با یکدیگر
در مقام مهربانی و صله و احسان بودند و یکدیگر را بتقوی میدانستند با تواضع و شکستگی سر میکردند و پیران را تعظیم میکردند و خوردان را
رحم میکردند و کسی که حاجتی داشت و مضطر بود او را بر خود اختیار میکردند که اول سؤال نماید و غریبان را رعایت میکردند فرمود که پرسیدم
که سلوک آنحضرت با اهل مجلس چون بود فرمود که با همگی خوشرو و خوش خلق بودند کسی از پهلوی آنحضرت آزاری نمیدید و درشت نبودند
و تندخو نبودند و صدا بلند نمیکردند و دشنام نمیدادند و کلمه بدی از ایشان صادر نمیشد و عیب مردم را ذکر نمیکردند و مدح مردم
نمیفرمودند اگر بدی میدیدند تغافل میفرمودند و هیچ دشمنی از ایشان مایوس نبود و هیچ امیدواری از آنجناب ناامید نمیشد و سه
چیز را از خود دور کرده بودند مجادله نمیفرمودند و بسیار حرف نمیفرمودند و کاری که فایده نداشته باشد متعرض نمیشدند و سه چیز از
امور مردم را ترک کرده بودند و کسی را مذمت نمیفرمودند و عیب جوئی کسی نمیکردند و لغزشهای مردم را پی نمیرفتند و سخن نمیفرمودند مگر
کلامی که در آن امید ثوابی داشته باشند چون شروع بسخن میفرمودند اهل مجلس چنان خاموش میشدند و سرها بزیر میافکندند که گویا
مرغ بر بالای سر ایشان نشسته و این مثلی است در میان عرب در بسیاری سکوت و حرکت نکردن چون ساکت میشدند ایشان سخن میگفتند و در
حضور آنحضرت منازعه نمیکردند و در میان سخن یکدیگر سخن نمیگفتند و با ایشان در خنده و تعجب موافقت میفرمودند اگر غریبی می‌آمد
خلاف ادب او را عفو میفرمودند و اگر بی‌ادبانه حرف میگفت از او میگذرانیدند و صحابه را نصیحت میفرمودند که اگر صاحب حاجتی بیابید
او را اعانت کنید و بمن برسانید و قبول ثنا نمیفرمودند از مدح کننده مگر کسیکه در برابر نعمتی باشد مدح کند و در میان سخن کسی سخن نمیفرمودند
تا او حرف خود را تمام میکرد مگر اینکه از حد تجاوز میکرد و بیکی میگفت که او را نهی میفرمودند یا برمیخاستند فرمود که پرسیدم از سکوت
آنحضرت فرمود که سکوت ایشان بر چهار قسم بود یا بر سبیل حلم بود که در برابر درشتگوئی ساکت میشدند یا بر سبیل حذر و اندیشه از ضرر
سخن بود یا از برای این بود که اندازه ملاطفه بهر یک را ملاحظه میفرمودند که جمیع را در گوش دادن سخن ایشان و نظر کردن بسوی ایشان در زمان
مرتبه دارند یا تفکر در امور دنیا و آخرت میفرمودند آنحضرت حلم را با صبر جمع فرموده بودند پس هیچ امری ایشان را بخشم در نمی‌آورد و از
هیچ ناخوشی بطیش نمی‌آمدند و چهار خصلت در آنحضرت جمع شده بود کارهای خیر را مداومت میفرمودند که مردم پیروی ایشان نمایند و
جمیع قبایح را ترک میفرمودند که مردم نیز ترک کنند و رای خود را بکار میفرمودند در چیزی که صلاح امت در آن بود و قیام بامری مینمودند
که خیر دنیا و آخرت ایشان را در آن میدانستند کلینی بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است که در رسول خدا سه صفت بود
که در هیچکس غیر آنحضرت نبود سایه نداشت و از هر راهی که میگذشت تا دو روز یا سه روز بعد از آن هر که میگذشت از بوی خوش میدانست
که حضرت از این راه عبور فرموده اند و هیچ سنگی و درختی نمیگذشت مگر اینکه آنحضرت را سجده و تعظیم میکردند بسند دیگر از حضرت صادق
روایت کرده است که چون حضرت رسالت پناه در شب تاریک میدیدند نوری از روی مبارکش ساطع بود مانند ماه و در حدیث دیگر وارد
شده است شبها تا که حضرت در کوچه‌ها عبور میفرمودند نور از چهره مبارکش بر در و دیوار میتابید مانند ماهتاب و در حدیث
دیگر از حضرت امیرالمؤمنین روایت است که آنحضرت در هر مجلسی که مینشستند نوری از جانب راست و از جانب چپ آنحضرت ساطع بود که مردم
میدیدند منقول است که یکی از زنان آنحضرت در شب تاریک سوزنی گم کرده بود آنحضرت که داخل حجره او شدند نور روی آنحضرت او سوزن را
یافت و عرق مبارک آنحضرت را میگرفتند و داخل بوها خوش میکردند هیچ شامه تاب آن بو نمی‌آورد در هر ظرفی که مضمضه میکردند بعد آب آن
خوشبو میشد و هرگز مرغ از بالای سر آنحضرت پرواز نمیکرد و از پشت سر میدیدند چنانچه از پیش رو میدیدند در خواب و بیداری یک نحو

بعضی اخبار آمده که چون به هر جا میگذشت بوی خوش او بر نور آفتاب زیادتی میکرد و هرگاه بپهلوی آنحضرت کسی می‌نشست بلند تر مینمود
و هر چهارپایی که سوار میشد هرگز پیر نمیشد تا مردن و بر هر درختی که میگذشت بر آنحضرت سلام میکرد و هرگز مگس و حیوانات دیگر
بر بدن عصرت نمی‌نشست و رعب آنحضرت بجاهای ده ماهه راه در دلها تاثیر میکرد از حضرت امیرالمؤمنین منقولست که هرگز آنحضرت نان گندم تناول
نفرمود و از نان جو هرگز سه مرتبه متوالی سیر نخورد و چون از دنیا رفت زرهش نزد یهودی بچهار درهم مرهون بود و هیچ طلا و نقره از او نماند
با آنکه عالم مسخر او شده بود و غنیمتهای عظیم از کفار بدست او آمده بود و روزی بود که سیصد هزار درهم و چهار صد هزار درهم قسمت
میفرمود و الله که نزد آل محمد امشب یکصاع جو و یکصاع گندم و یک درهم و یک دینار نیست منقولست که بر الاغ بی پالان سوار می
شدند و نعلین خود را بدست مبارک پینه میکردند و بر اطفال سلام میکردند و بر روی زمین با غلامان چیزی تناول میفرمودند و
میفرمودند که بروش بندگان می‌نشینم و بروش بندگان طعام میخورم کدام بنده از من سزاوارتر است بتواضع و بندگی خدا اگر غلامی یا
کنیزی آنحضرت را بکار میخواندند اجابت میفرمودند و عیادت بیماران فقرا میکردند و مشایعت جنازها میفرمودند باسانید معتبره منقولست
که ملکی از جانب خداوند عالمیان بنزد آنحضرت آمد و گفت خدا سلامت میرساند که اگر خواهی صحرای مکه را تمام برای تو طلا میکنم سر بسوی
اسمان کرد فرمود که خداوندا میخواهم یکروز سیر باشم و ترا حمد کنم و یکروز گرسنه باشم و از تو طلب نمایم خواستم که این رساله را بذکر قلیلی از مکارم
اخلاق آنحضرت معطر گردد و اگر نه این رساله بلکه کتابها بسیار از عهده صد هزار یک اوصاف آن جناب بیرون نمی آید ثم حب اهلبیتی الذین
اذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا یعنی بعد از اقرار برسالت محبت اهلبیت منست که خدا از ایشان هر شکی و شرکی را دور کرده است
و ایشان را معصوم و مطهر گردانیده از جمیع گناهان و بدیها پاک گردانیده بدانکه در این حدیث حضرت اشاره فرموده اند بآیه کریمه که
تطهیر در شان اهلبیت نازل شده و این آیه یکی از دلایل عصمت و امامت ایشانست و در کتب امامت تفاصیل این امور مذکور است اما
بعضی از آن مطالب را در ضمن چند تنویر برسبیل اجمال بظهور میرسانیم **تنویر اول** در بیان آنکه هیچ عصری خالی از امام نمیباشد و آن
امام از جانب خداوند میباید منصوب باشد بدانکه امامت عبارتست از اولی بتصرف و صاحب اختیار بودن در دین و دنیای امت و جانشینی
حضرت رسول و در ضمن دلایل بر وجود نبی ظاهر شد که صلاح نام و هدایت ایشان و دفع نزاع و جدال از میان ایشان بدون قیمی و
رئیسی میسر نمیشود چنانچه حضرت امام رضا در علل فضل بن شاذان فرموده است که چون خداوند عالمیان مردم را بامری چند تکلیف
فرموده و اندازه چند از برای اوامر و نواهی خود مقرر ساخته و امر فرموده که ایشان از حد و از تعدی نکنند که موجب فساد ایشانست پس ناچار
است که برایشان امینی بگمارد که مانع ایشان گردد از تعدی کردن و ارتکاب محارم نمودن زیرا که اگر چنین شخصی نباشد هیچکس لذت و منفعت
خود را از برای مفسده که بدیگری عاید گردد ترک نخواهد کرد چنانچه ظاهر است از نفوس و طبایع مردم پس لهذا خدا قیمی و امامی برای
ایشان مقرر فرموده که ایشان را منع نماید از فساد و حدود و احکام الهی را در میان ایشان جاری سازد چنانچه ظاهر است که هیچ فرقه از فرق
و ملتی از ملل تعیش و بقای ایشان بدون سرکرده و رئیسی نبوده چون جایز باشد که حکیم علیم خلق را خالی گذارد از امامی که مصلح
احوال ایشان باشد و با دشمنان ایشان محاربه نماید و غنایم و صدقات را در میان ایشان بعدالت قسمت نماید و اقامت جمعه و جماعت در میان
ایشان بنماید و دفع شر ظالم از مظلوم بکند ایضا اگر امامی در میان مردم نباشد که حافظ دین پیغمبر باشد هر آینه ملت مندرس شود و کتب
بر طرف شود و احکام الهی متغیر و متبدل گردد و ارباب بدع و ملاحده در امور دین و احکام شرع زیاده و کم بسیار بکنند و شبهها در میان
مسلمانان پیدا کنند زیرا که خلق چنانچه می بینیم همگی ناقصند و در طبایع و رایهای ایشان اختلاف بسیار است هر یک بخواهش خود رای
اختراع مینمایند پس اگر حافظی از برای دین نباشد دین بزودی باطل میشود بسند معتبر منقولست که جمعی از اصحاب حضرت امام جعفر صادق
در خدمت آنحضرت نشسته بودند و هشام بن الحکم در میان ایشان بود و در سن شباب بود حضرت از او پرسیدند که ای هشام گفت لبیک
یابن رسول الله فرمود که مرا خبر نمیدهی که با عمرو بن عبید بصری چه بحث کردی عمرو از علمای اهل سنت بود هشام گفت فدای تو گردم من حیا
میکنم و زبان من یارای این ندارد که در حضور تو چیزی بیان کنم حضرت فرمود که آنچه ما شما را امر میکنیم میباید اطاعت کنید هشام گفت که
من آوازه عمرو بن عبید را شنیده بودم که در مسجد بصره افاده میکند به بصره رفتم و در روز جمعه داخل بصره شدم و بمسجد در آمدم دیدم
که او نشسته و حلقه بزرگی بر گرد او نشسته اند و دو جامه سیاه پوشیده یکی را لنگ کرده و یکی را ردا کرده مردم از او سوال میکنند داخل مجلس
شدم بدو زانو در آخر ایشان نشستم و گفتم ایها العالم من مرد غریبم رخصت میفرمائی که از تو سوالی کنم گفت بلی پرسیدم که چشم داری گفت ای
فرزند این چه سوال است که میکنی گفتم که سوال من چنین است جواب میخواهم گفت بپرس اگر چه سوال تو احمقانه است بار دیگر پرسیدم که چشم
داری گفت بلی گفتم بآن چه چیز را می بینی گفت رنگها را و شخصها را بآن می بینم پرسیدم که بینی داری گفت بلی گفتم بچه کار تو می آید گفت بوها را بآن

میشنوم پرسیدم که دهان داری گفت بلی گفتم بچه کار تو می آید گفت مزه چیزها را بآن می یابم گفتم زبان داری گفت بلی پرسیدم که بچه کار تو
می آید گفت بآن سخن میگویم پرسیدم که گوش داری گفت بلی گفتم بآن چه کار میکنی گفت صداها را بآن میشنوم پرسیدم که دست داری
گفت بلی گفتم بچه کار تو می آید گفت چیزها را بآن بر میدارم پرسیدم که دل داری گفت بلی گفتم بچه کار تو می آید گفت بآن تمیز میکنم میان
چیزهائیکه بر این اعضا و جوارح وارد میشود گفتم آیا این جوارح از دل مستغنی نیستند گفت نه گفتم چرا این اعضا را بآن احتیاج است با آنکه
اینها صحیح و سالمند و نقصی ندارند گفت ای فرزند وقتیکه این جوارح شک میکنند در چیزیکه بوئیده باشند یا دیده باشند یا چشیده
باشند یا لمس کرده باشند رجوع بقلب میکنند و از او حکم میطلبند تا آنکه آنچه معلومست متیقن شود و شک زایل گردد گفتم
پس خدا دل را در بدن آدمی از برای رفع شک و اختلاف جوارح مقرر ساخته است گفت بلی گفتم پس ناچار است از دل و بدون آن امور جوارح
مستقیم نمیشود گفت بلی گفتم ای ابا مروان انصاف بده که خدا اعضا و جوارح بدن ترا بخود نگذاشته تا امامی از برای ایشان مقرر نفرمود
که آنچه درست یافته اند تصدیق ایشان بکند و آنچه در آن شک داشته باشند شک ایشانرا برطرف کند تمام این خلق را در حیرت و
سرگردانی و شک و اختلاف گذاشت و امامی از برای ایشان مقرر نفرمود که اگر شکی بهم رسانند باو رجوع کنند و دفع حیرت ایشان بکند
پس ساکت شد بعد از زمانی ملتفت شد و گفت تو هشام نیستی گفتم نه گفت با او همنشینی کرده گفتم نه گفت پس از اهل کجائی گفتم
از اهل کوفه ام گفت پس البته تو هشامی برخاست و مرا در بر گرفت و بجای خود نشانید تا من حاضر بودم سخن نگفت پس حضرت صادق تبسم
فرمود و گفت ای هشام این سخن را از که آموخته بودی گفتم یابن رسول الله چنین بر زبانم جاری شد حضرت فرمود که ای هشام والله که آنچه
تو ملهم شده در صحف ابراهیم و موسی نوشته است از حضرت علی بن الحسین مرویست که فرمود که مائیم امامان مسلمانان و حجتهای خدا
بر عالمیان و سید و بزرگ مؤمنان و پیشوای شیعیان و آقای مؤمنان مائیم امانهای اهل زمین از عذاب خدا چنانچه ستارها امانهای اهل
آسمانند مائیم جماعتی که ببرکت ما خدا آسمانرا نگاه میدارد که بر زمین نیفتد و نگاه میدارد ببرکت ما زمین را و اهل زمین را
از آنکه باب فرو روند و ببرکت ما باران از آسمان میفرستد و بشفاعت ما رحمت بر ایشان پهن میکند و از برای ما نعمتها از زمین می
روید اگر در زمین امامی از ما نباشد زمین از هم بپاشد و اهل زمین فرو روند پس فرمود که از روزیکه خدا آدم را خلق فرموده هرگز
زمین بیحجتی و خلیفه نبوده یا ظاهر و مشهور یا غایب و مستور و از امام و خلیفه خالی نخواهد بود تا روز قیامت اگر نه این بود عبادت خدا
در زمین نمیشد راوی میگوید که عرض کردم که مردم از حجتی که غایب باشد چه نفع میبرند فرمود که مانند انتفاعی که مردم از آفتاب زیر ابر
میبرند منقولست از جابر جعفی که از حضرت امام محمد باقر پرسیدم که مردم را چه احتیاج است به پیغمبر و امام فرمود که از برای اینکه عالم بر
صلاح خود باقی بماند زیرا که حق تعالی عذاب را دفع میکند از اهل زمین تا پیغمبر یا امام در میان ایشان هست چنانچه حق تعالی به پیغمبر فرموده که خدا
ایشانرا عذاب نمیکند و حال آنکه تو در میان ایشان هستی و پیغمبر فرموده که ستارها امانهای اهل آسمانند و اهلبیت من امانهای اهل
زمینند چون ستارها از آسمان برطرف شود قیامت ایشان قایم شود و چون اهلبیت از زمین برطرف شود قیامت اهل زمین برپا
شود و مراد باهلبیت جماعتی اند که خدا فرموده است که ای گروه مؤمنان اطاعت نمایید خدا را و اطاعت نمایید رسول خدا را و صاحبان
امر از خود را و صاحبان امر معصومان مطهرانند از جمیع گناهان که هرگز گناه و معصیت نمیکنند و همیشه از جانب خدا مؤید و موفق و مسدد اند
و ببرکت ایشان خدا بندگان را روزی میدهد و بهم ایشان شهرها معمور است و برای ایشان آسمان باران میبارد و از زمین گیاه میروید
با ایشان خدا مهلت میدهد گناهکاران را و عذاب خود را بر ایشان نمیفرستد هرگز از روح القدس جدا نمیشوند و روح القدس از
ایشان جدا نمیشود و هرگز ایشان از قرآن جدا نمیشوند و قرآن از ایشان جدا نمیشود یعنی قرآن تمام نزد ایشانست و معنی قرآن را ایشان می
دانند و عمل بجمیع ایشان مینمایند و باسانید متواتره این مضامین از اهلبیت وارد شده بسندهای معتبر منقولست از حضرت صادق
که اگر در زمین نباشد مگر دو نفر که یکی از ایشان البته امام خواهد بود بسند معتبر از آنحضرت منقولست که جبرئیل بر رسول خدا نازل شد
گفت حق تعالی میفرماید که من هرگز زمین را نگذاشتم مگر اینکه در او امامی و عالمی بود که طاعت من و هدایت مرا خلق میشناسانید و از میان
پیغمبر تا پیغمبر دیگر باعث نجات خلق بود و هرگز نمیگذارم شیطان را که مردم را گمراه کند و کسی نباشد که حجت من باشد و خلق را بسوی من هدایت
نماید و عارف بامر من باشد زیرا که برای هر قومی البته هدایت کننده هست که سعادتمندان را هدایت مینماید و حجت بر ارباب شقاوت تمام
میکند ایضا از آنحضرت باسانید متکثره منقولست که فرمود هرگز زمین خالی نیست از کسی که زیاده و نقصان مؤمنان را بداند اگر زیادتی در دین
بکنند زیاده را بیندازد و اگر کم کنند کمی را تمام کند و اگر نه امور مسلمانان مخلوط و مشتبه شود و میان حق و باطل فرق نکنند و عقول سلیمه
بر این مضامین حکم مینماید و این اخبار معتبره متنبهانست و اگر کسی تفکر نماید مشتمل بر براهین جمیع واقعه هست هر یک از این احادیث

فصل چهارم

ایضا دلایل عقلیه و وجوه نقلیه که بعضی گذشت و در کتب اصحاب مفصل مذکور است شاهد است بر اینکه امامت بدون نص الهی نمی
باشد و صاحب عقل سلیم بعین الیقین میداند که خداوندی که جمیع جزئیات احکام را حتی بیت الخلا رفتن و جماع کردن و خوردن و
آشامیدن بیان فرماید و بعقل مردم نگذارد البته امر خلافت و امامت که اعظم امور است و موجب بقای احکام شریعت و صلاح امت و نجات ایشانست
بعقول ضعیفه خلق نخواهد گذاشت و ایضا جمیع پیغمبران وصی تعیین نفرموده اند چون پیغمبر آخر الزمان ص وصی تعیین نفرماید با آنکه
شفقت و نسبت با امت از جمیع پیغمبران بیشتر بود و پیغمبران دیگر را احتمال بعثت پیغمبر دیگر بعد از ایشان بود و آنحضرت میدانست که بعد
از او پیغمبری نخواهد بود و ایضا این معلوم است که آنحضرت هرگز در ایام حیات غیبتی اختیار نفرمود مگر اینکه خلیفه نصب میفرمود پس
در غیبت کبری و ارتحال بعالم بقا چگونه تعیین نفرماید و ایضا جمیع عالم را امر بوصیت میفرمود چون خود ترک وصیت نماید و ایضا
چنانچه بعد از این معلوم خواهد شد عصمت از شرایط امامت است و آن امر باطنی است و بغیر علام الغیوب کسی بر آن اطلاع ندارد پس باید
که از جانب خدا منصوب باشد و این مضمون از حضرت صاحب الامر ع منقولست در ضمن حدیثی که بر فواید بسیار مشتمل است لهذا اکثر
از آن را در اینجا ایراد مینمائیم منقولست که از سعد بن عبدالله قمی که از اکابر محدثین است که روزی مبتلا شدم بمباحثه بدترین نواصب بعد از مناظره
گفت که وای بر تو و بر اصحاب تو شما گروه روافض مهاجرین و انصار را طعن میکنید و انکار محبت پیغمبر نسبت بایشان مینمائید اینک
ابوبکر بسبب زودی مسلمان شدن از همه صحابه بهتر بود و از بسکه پیغمبر او را دوست میداشت در شب غار او را با خود برد چونکه میدانست
که او بعد از آنحضرت خلیفه خواهد بود که مبادا او تلف شود و امور مسلمانان بعد از او معطل شود و حضرت علی بن ابیطالب ع را بر جای خود
خوابانید برای اینکه میدانست که اگر کشته شود ضرری بامور مسلمانان نمیرسد و من از این سخن جوابها گفتم و ساکت شد پس گفت که ای گروه
روافض شما میگوئید که عمر و ابوبکر منافق بودند و حکایت شب عقبه را دلیل خود میگوئید بگو که اسلام ایشان از
روی طوع و رغبت بود یا از روی اکراه بلوده فکر کردم که اگر گویم از طوع و رغبت بود خواهد گفت که پس نفاق چه معنی دارد و اگر گویم
که از اکراه و جبر بود خواهد گفت که در مکه جبری نبوده و اسلام قوتی نداشت که مردم مجبور شوند از جواب ساکت شدم رد لکن شد
و برگشتم و طوماری نوشتم زیاده از چهل سؤال از مسائل مشکله و این دو مسئله را درج کردم که بخدمت امام حسن عسکری ع بفرستم
با احمد بن اسحق که وکیل آنحضرت بود در زمان چون او را طلب کردیم گفتند متوجه سرمن رای شده من از عقب او روان شدم چون باو رسیدم و
حقیقت حال گفتم گفت خود با من بیا و از حضرت سؤال کن با او رفتم شدم چون بدر دولت سرای حضرت رسیدیم و رخصت طلبیدیم رخصت
فرمود داخل شدیم و احمد بن اسحق با خود همیانها داشت که در میان عبا پنهان کرده بود و در آن همیانها صد و شصت کیسه از طلا و نقره بود که هر یک را
یکی از شیعیان مهر زده بودند و بخدمت حضرت فرستاده بودند چون نظر ما بروی مبارک حضرت افتاد دیدیم در دامن آنحضرت از بابت ماه شب چهارده
بود در حسن و صفا و نور و ضیا و بر دامن حضرت طفلی نشسته بود که از بابت مشتری بود در کمال حسن و جمال و در سر آن دو کاکل بود و در
نزد آنحضرت اناری از طلا بود که بجواهر گرانبها و نگینها مرصع کرده بودند یکی از بزرگان بصره بهدیه برای آنحضرت فرستاده بود و در دست
حضرت نامه بود و کتابت میفرمود و آن طفل مانع میشد آنحضرت انار را می انداخت که آن طفل متوجه آن میشد و خود کتابت میفرمود پس
احمد همیانها را گشود و نزد آنحضرت گذاشت بآن طفل فرمود که اینک هدایا و تحفهای شیعیان است بگشا و متصرف شو حضرت صاحب الامر ع
فرمود که ای مولای من آیا جایز است که من دست طاهر خود را بآن دراز کنم بسوی مالهای حرام و مالهای حرام و باطل و
بعد از آن حضرت صاحب ع فرمود که ای پسر اسحق بیرون آور آنچه در میان است تا حلال و حرام را از هم جدا کنیم احمد بن اسحق یک کیسه را بیرون
آورد حضرت صاحب ع فرمود که این از فلانیست که در فلان محله قم میباشد و شصت و دو اشرفی در این کیسه است چهل و پنج دینار از قیمت
ملکی است که از پدر باو میراث رسیده بود و فروخته است چهارده دینار قیمت هفت جامه است که فروخته است و از کرایه دکان سه دینار
است حضرت امام حسن ع فرمود که راست گفتی ای فرزند بگو که چه چیز در این میان حرام است تا بیرون کند فرمود که در این میان یک اشرفی هست
بسکه ری که بتاریخ فلان زده اند و تاریخ بر آن نقش است و نصف آن نقش محو شده است و یک پاره مقراض شده ناقصی هست که یک دانگ
و نیم است و حرام در این کیسه همین دو است و وجه حرمتش اینست که صاحب این کیسه در فلان سال در فلان ماه از نزد جولاهی که از همسایگان
بود مقدار یکمن و نیم ریسمان بود مدتی بر این گذشت و دزدان آن را بردند چون گفت که ایراد زد برد تصدیق نکرد و تاوان از او گرفت
ریسمانی باریکتر از آنکه دزد برده بود بهمان وزن داد که از آن بافتند و فروخت و این دو از قیمت آن جامه است و حرام است چون کیسه را گشود
کشود دو دینار بهمان علامتها که حضرت صاحب الامر ع فرموده بود دیده شد برداشت و باقی را تسلیم نمود پس صره دیگر بیرون آورد
حضرت صاحب ع فرمود که این مال فلانست که در فلان محله قم میباشد و پنجاه اشرفی در این صره است ما دست بر این دراز نمیکنیم پرسید

در صفت امامت

که چرا فرمود که اینها قیمت گندمی است که میان او و برزگرانش مشترک بود و حصه خود را زیاده کیل کرد و گرفت مال ایشان را در این میان حضرت
امام حسن ع فرمود که راست گفتی ای فرزند پس با احمد گفت که این کیسهها را بود و وصیت کن که بصاحبانش برسانند که ما نمیخواهیم و
اینها حرام است بعد از آن فرمود آن جامه گران پیرزن برای ما فرستاده بیاور احمد گفت که آن را در میان خرجین پنهان کرده بودم فراموش
کردم برخاست که بیاورد پس حضرت بجانب من التفات نمودند و فرمودند که ای سعد بچه مطلب آمده گفتم شوق ملازمت تو مرا آورده است
فرمود که آن مسائلی که داشتی چه شد گفتم حاضر است فرمود که آنچه را میخواهی از نور چشم من بپرس و اشاره بحضرت صاحب الامر فرمود گفتم ای مولا
و فرزند مولای ما روایت بما رسیده است که حضرت پیغمبر ص طلاق زنان خود را باختیار حضرت امیرالمؤمنین ع گذاشت حتی آنکه در روز جمل حضرت
امیر فرستاد نزد عایشه و فرمود که اسلام و اهل اسلام را هلاک کردی باین غش و فریبی که از تو صادر شد و فرزندان خود را بجهالت خود بمعرض
هلاکت انداختی اگر دست از این عمل بر نمیداری ترا طلاق میگویم این چه طلاق بود که بعد از وفات آنحضرت مفوض بود حضرت صاحب الامر ع فرمود
که حق سبحانه و تعالی شان زنان پیغمبر ص را عظیم کرده بود و ایشان را بشرف مادر مؤمنان بودن مخصوص ساخته بود و حضرت رسول ص بحضرت امیرالمؤمنین
فرمود که این شرف برای ایشان باقیست تا مطیع خدا باشند هر یک از ایشان که بعد از من معصیت خدا کند و بر تو خروج کند تو او را
طلاق بگو و از این شرف بینداز پرسیدم که یابن رسول الله مرا خبر ده از تفسیر این آیه که خداوند عالمیان بحضرت موسی ع وحی فرماید که فاخلع
نعلیک انک بالواد المقدس طوی که ترجمه ظاهر لفظش اینست که بکن نعلین خود را بدرستیکه تو در وادی پاکیزه که طوی نام دارد بدرستی
که اتفاق علما است که نعلین آنحضرت از پوست میته بود لهذا خدا امر فرمود که بکند حضرت فرمود که هر که این سخن را میگوید بر موسی ع
افترا بسته است و او را بنبوت جاهل دانسته زیرا که خالی از این نیست که نماز موسی در آن نعلین جایز بود یا نه اگر نماز جایز بود پوشیدن
در آن بقعه نیز جایز خواهد بود هر چند آن مکان مقدس و مطهر باشد اگر نماز در آن جایز نبود پس موسی حلال و حرام را نمیدانسته و
جاهل بوده بچیزی که در آن نماز نمیتوان کرد این قول کفر است گفتم پس شما مطلب الهی را بفرمائید فرمود که موسی در وادی مقدس ندا کرد و
گفت خداوندا من محبت را برای تو خالص کرده ام و دل خود را از با غیر تو شستهام و محبت زن و فرزند هنوز در دلش بود و آمده بود برای
ایشان آتش ببرد حق تعالی فرمود که محبت اهل را از دل بدر کن اگر محبت تو از برای ما خالص است و دل تو از خیال دیگران مطهر است و اگر در
وادی مقدس محبت ما ثابت قدمی پس نعلین کنایه از محبتهاست چنانچه بعضی مؤیدین نقل کرده اند که معبران خواب که چیزها بمثالها بنظر
میآید کفش مثال زنست کسی که در خواب می بیند که کفشش را دزد برد زنش میمیرد یا از او دور میشود سعد گفت که دیگر پرسیدم از تاویل
کهیعص فرمود که این حروف از اخبار غیب است که خدا بحضرت زکریا خبر داده و بعد از آن بحضرت رسول ص اعلام فرموده است و سببش این
بود که حضرت زکریا از خدا طلب کرد که خدا اسماء مقدسه آل عبا را باو تعلیم نماید که در شدائد بآنها پناه برد جبرئیل آمد و اسماء ایشان را تعلیم
آنحضرت نمود چون حضرت زکریا نام محمد و علی و فاطمه و حسن را یاد میکرد غم او برطرف میشد و خوشحال میشد چون نام مبارک حضرت امام حسین را
یاد میکرد گریه بر او مستولی میشد و ضبط خود نمیتوانست کرد روزی مناجات کرد که خداوندا چرا نام آن چهار بزرگوار را که بر زبان میرانم غمهای من زایل
میشود و مسرور میگردم و نام آن عالیمقدار را که ذکر میکنم غمهای من هیجان میکند و مرا از گریه طاقت نمیماند پس خداوند عالم قصه شهادت و
مظلومیت آنجناب را بزکریا وحی فرمود و گفت کهیعص پس کاف اشاره بنام کربلا است و ها هلاک عترت طاهره است و یا یزید است که کشنده
و ظالم ایشان بود و عین عطش و تشنگی ایشانست و صاد صبر ایشانست چون زکریا این قصه را دردناک را شنید سه روز از مسجد
حرکت نکرد و کسی را نزد خود راه نداد مشغول گریه و زاری و ناله و بیقراری شد و مرثیه و مصیبت آنحضرت میخواند و میگفت ای اله من
خلقت را بمصیبت فرزندش بدرد خواهی آورد یا بلای چنین مصیبتی را بساحت عزت او خواهی آورد یا علی و فاطمه جامه این مصیبت را خواهی
پوشانید الهی چنین درد و الم بمنزل رفعت و جلال ایشان در خواهی آورد بعد از این سخنان میگفت الهی مرا فرزندی کرامت فرما که در
پیری دیده من باو روشن شود چون چنین فرزندی کرامت فرمائی مرا فریفته محبت او گردان پس چنین کن که دل من در مصیبت آن فرزند
چنان بدرد آید که دل محمد حبیب تو برای فرزندش بدرد خواهد آمد پس خدای را کرامت فرمود و مانند حضرت امام حسین ع شهادت
فائز کردید و حضرت یحیی شش ماه در شکم مادر بود و حمل حضرت امام حسین ع نیز شش ماه بود پس عرض کردم که بفرما که دلیل چیست بر اینکه ام
برای خود امام اختیار نمیتوانند کرد فرمود که امامی اختیار خواهند کرد که مصلح احوال ایشان باشد یا امامی که مفسد احوال ایشان باشد گفتم
امامی که موجب صلاح ایشان باشد فرمود که چون میدانند که صلاح ایشان خواهد بود و حال آنکه از ضمیر او خبر ندارند گاه باشد که
گمان کنند که مصلح است و آخر مفسد ظاهر شود از همین علتست که مردم نمیتوانند برای خود امام تعیین نمایند پس فرمود که برای تایید این
مطلب برای تو برهانی بیان نمایم که عقل تو آن را قبول کند بگو که پیغمبرانی که خدا بخلق فرستاده و ایشان را از میان خلق برگزیده و کتابها بر ایشان

و فرستاده و ایشان را مؤید بوحی و عصمت گردانیده و ایشان علمها و هدایت امت ندارند و اختیار ایشان و اختیار جمیع امت بهتر است موسی و عیسی از جمله ایشانند آیا جایز است با وفور عقل و کمال علم ایشان پس که برگزیده از میان امت اختیار کنند بگمان خود که برگزیده ایشان منافق ظاهر شود و ایشان گمان کنند که او مؤمن است گفتم نه فرمود که موسی کلیم خدا با کمال عقل و علم و نزول وحی بر او از اعیان قوم و بزرگان لشکر خود هفتاد کس را اختیار کرد که با خود بطور ببرد که همه را مؤمن میدانست و مخلص و معتقد میشمرد ایشان را و آخر ظاهر شد که ایشان منافق بودند چنانچه خدا احوال ایشان را بیان فرموده پس هرگاه برگزیده خدا کسی را اختیار کند بگمان اینکه اصلح امت است و او فاسد ظاهر شود دیگر چه اعتماد باشد بر مختار و برگزیده عوام ناس که خبر از ما فی الضمیر مردم ندارند و مهاجرین و انصار که بر سرایر مردم اطلاع ندارند پس باید امام از جانب کسی منصوب شود که عالم بضمایر و خفیات امور است بعد از آن باعجاز فرمود که ای سعد خصم تو میگفت که حضرت رسول ابوبکر را برای شفقت بغار برد چونکه میدانست که او خلیفه است مبادا کشته شود چرا در جواب نگفتی که شما روایت کرده اید که پیغمبر فرمود که خلافت بعد از من سی سال خواهد بود و این سی سال را بعمر چهار خلیفه قسمت کرده اید پس بگمان فاسد شما این چهار خلیفه بحق اند پس اگر این معنی باعث بردن بغار بود بایست که همه را با خود ببرد و بنا بر آنکه تو میگوئی آنحضرت در باب سه خلیفه دیگر تقصیر کرده و شفقت بر ایشان را ترک کرده و حق ایشان را سبک شمرده اینچنین خصم تو از تو پرسید که اسلام ابوبکر و عمر بطوع بود یا بکراهت چرا نگفتی که طوعا بود اما از برای طمع دنیا زیرا که ایشان با کفره یهود مخلوط بودند و ایشان از توریة و کتابهای خود احوال محمد را برای ایشان میخواندند و میگفتند او بر عرب مستولی خواهد شد و پادشاه خواهد شد و پادشاهی او از باب پادشاهی بخت النصر خواهد بود اما دعوی پیغمبری خواهد کرد و از کفر و عناد میگفتند پیغمبر نیست اما بدروغ دعوی خواهد کرد چون حضرت دعوی رسالت کرد فرمود ایشان از روی گفته یهود بظاهر کلمتین گفتند از برای طمع اینکه شاید ولایتی و حکومتی حضرت بایشان بدهد و در باطن کافر بودند چون در آن مایوس شدند با منافقان بر بالای عقبه رفتند و دهانهای خود را بستند که کسی ایشان را نشناسد و بنا گذاشتند که شتر حضرت را رم دهند و حضرت را هلاک کنند پس خدا جبرئیل را فرستاد و پیغمبر خود را از شر ایشان حفظ کرد و ضرری نتوانستند رسانید و حال ایشان مثل حال طلحه و زبیر بود که با حضرت امیرالمؤمنین از روی طمع بظاهر بیعت کردند که حضرت بهر یک از ایشان ولایتی و حکومتی بدهد چون مایوس شدند بیعت را شکستند و خروج کردند و بجزای عمل خود در دنیا و آخرت رسیدند سعد گفت که چون سخن تمام شد حضرت امام حسن برای نماز برخاستند من برگشتم احمد بن اسحق را در راه دیدم که گریان می آید گفتم چرا دیر آمدی و سبب گریه چیست گفت آن جامه که حضرت فرمود بیاورم گفتم باکی نیست برو بحضرت عرض کن پس رفت و خندان برگشت و صلوات بر محمد و آل محمد میفرستاد و گفت همان جامه را دیدم در زیر پای حضرت افتاده بود و بر روی آن نماز میکردند سعد گفت که حمد الهی کردیم چند روز که در آنجا بودیم هر روز بخدمت حضرت میرفتیم و حضرت صاحب الامر را نزد حضرت ملاقات میکردیم چون روز وداع شد من و احمد با دو مرد پیر از اهل قم بخدمت آنحضرت رفتیم احمد بن اسحق ایستاد و گفت یا ابن رسول الله رفتن نزدیک شده و محنت مفارقت تو بسیار دشوار است از خدا سؤال میکنیم که صلوات فرستد بر جدت مصطفی و بر پدرت مرتضی و مادرت سیده نسا و بر بهترین جوانان اهل بهشت پدر و عمویت و بر ائمه طاهرین پدرانت و بر تو صلوات فرستد و بر فرزندت از خدا طلب مینمائیم که شان تو را رفیع گرداند و دشمن تو را منکوب گرداند و این آخر دیدن ما نباشد جمال تو را چون این را گفت حضرت گریست که قطرات آب از روی مبارکش فرو ریخت و فرمود که ای پسر اسحق در دعا زیاده مطلب که در این برگشتن بجوار رحمت الهی خواهی رفت احمد چون این را شنید بیهوش شد چون بهوش آمد گفت از تو سؤال مینمایم بخدا و بحرمت جدت که مرا مشرف سازی بجامه که کفن خود کنم حضرت دست بزیر بساط کردند و سیزده درهم بدر آوردند و فرمودند که این را بگیر و از غیر این خرج مکن و کفنی که طلبیدی بتو خواهد رسید و مزد نیکوکاران را ضایع نمیکند سعد گفت چون برگشتیم سه فرسخی منزل حلوان رسیدیم احمد تب کرد و بیماری صعبی او را عارض شد که از خود مایوس شد چون بحلوان رسیدیم در کاروانسرا فرود آمدیم و احمد شخصی از اهل قم را طلبید که در حلوان میبود و بعد از زمانی گفت همه بروید و مرا تنها بگذارید ما هر یک بجای خود برگشتیم چون نزدیک صبح شد چشم گشودم کافور خادم حضرت امام حسن عسکری را دیدم میگوید که خدا شما را صبر نیکو بدهد در مصیبت احمد بن اسحق و عافیت بر مصیبت او برای شما خیر گرداند از غسل و کفن احمد فارغ شدیم برخیزید و او را دفن کنید که او از همه شما گرامی تر بود نزد امام و پیشوای شما این را گفت و از نظر ما غایب شد پس ما برخاستیم و با گریه و نوحه او را دفن کردیم تمام ابن بابویه علیه الرحمة بسند معتبر از حضرت صادق روایت کرده است که خدا پیغمبر خود را صد و بیست مرتبه بمعراج برد و در هر مرتبه تاکید در باب امامت و وصایت امیرالمؤمنین زیاده از واجبات دیگر فرمود کلینی روایت کرده است از حضرت امام موسی که پرسیدم از حضرت صادق گفتم که نه چنین بود که حضرت امیرالمؤمنین نامه وصیت خود را نوشت که پیغمبر فرمود

و آنحضرت مینوشت و جبرئیل و ملائکه مقربین گواه شدند فرمود که ای ابوالحسن چنین بود ولیکن چون نزدیک وفات حضرت رسالت شد نامه نوشته جبرئیل فرود آورد با امینان خدا از ملائکه و جبرئیل گفت یا محمد امر کن که بیرون روند هر که نزد تو هست بغیر وصی تو علی بن ابی طالب که وصیت نامه را باو تسلیم کنیم و بر او گواه شویم که تو دفع وصیت باو نمودی و قبول نمود و ضامن ادای آن شد پس هر که در خانه بود بغیر حضرت امیرالمؤمنین فرمود که از خانه بیرون روند و حضرت فاطمه در میان پرده و در ایستاده بود پس جبرئیل گفت که یا محمد خداوند تو را سلام میرساند و میگوید که این نامه ایست مشتمل بر آنچه ما تو را خبر داده بودیم و پیمان از تو گرفته بودیم و بر تو شرط کرده بودیم از وصیت و امامت علی ابن ابیطالب من گواهم در این امر بر تو و ملائکه را بر تو گواه گرفتم و من ای محمد کافیم از برای گواهی در این هنگام مفاصل حضرت رسالت پناه بلرزه آمد و فرمود که ای جبرئیل پروردگار من سلام است یعنی سالم است از جمیع عیبها و نقصها و سلام و سلامتیها همه از اوست و سلامها و تحیتها باو بر میگردد راست میفرماید پروردگار من و نیکو فرموده نامه را بده پس جبرئیل نامه را تسلیم حضرت رسول کرد و فرمود که بحضرت امیرالمؤمنین تسلیم نما چون آنحضرت بحضرت امیرالمؤمنین تسلیم نمود جمیع نامه را حرف بحرف خواند پس حضرت رسول فرمود که یا علی این عهدیست که خدا با من کرده بود و پیمان و شرطیست که بر من گرفته بود و امانتی بود نزد من تبلیغ رسالت او کردم و ادای امانت نمودم حضرت امیرالمؤمنین فرمود که من گواهی میدهم برای تو پدر و مادرم فدای تو باد که تو رسانیدی رسالتهای خداوند خود را و خیرخواهی امت کردی آنچه فرمودی راست است و گواهی میدهد برای تو گوش و چشم و خون من جبرئیل گفت که من بر راستی گفتار هر دو گواهی میدهم انگاه حضرت رسول فرمود که یا علی وصیت مرا گرفتی و دانستی و ضامن شدی برای خدا و برای من که وفا کنی بآنچه در این وصیت تو را امر کرده اند حضرت امیرالمؤمنین فرمود که بلی پدر و مادرم فدای تو باد بر منست ضمان اینها و بر خداست که مرا اعانت فرماید و توفیق دهد که ادای اینها کنم حضرت رسول فرمود که یا علی میخواهم بر تو گواه بگیرم که من از تو پیمان گرفتم که در روز قیامت برای من گواهی بدهند حضرت امیرالمؤمنین فرمود که گواه بگیر حضرت رسول فرمود که جبرئیل و میکائیل و ملائکه مقربین حاضر شده اند که گواه شوند ایشان میان من و تو گواه هستند فرمود که پدر و مادرم فدای تو باد تو ایشان را گواه بگیر و من نیز ایشان را گواه میگیرم پس حضرت رسول ایشان را گواه گرفت و از جمله چیزها که بامر الهی بر حضرت امیرالمؤمنین شرط کرد این بود که یا علی وفا میکنی بآنچه در این نامه نوشته است از دوستی هر که دوست خدا و رسول باشد و بیزاری و دشمنی هر که دشمن خدا و رسول باشد و بیزاری نمودن از ایشان با صبر و فرو خوردن خشم و با صبر بر غصب کردن حق و غصب و بردن خمس و نگاه نداشتن حرمت گفت بلی یا رسول الله قبول کردم حضرت امیرالمؤمنین فرمود که بحق خدا که دانه را شکافته و گیاه رویانیده و خلایق را آفریده که شنیدم که جبرئیل بحضرت رسول میگفت که بشناسان بعلی که حرمتش را باطل خواهند کرد و حرمت خدا و رسول است بگو که شهید خواهد شد در راه دین و ریشش از خون سرش رنگین خواهد شد فرمود که چون سخن جبرئیل را شنیدم مدهوش شدم چنانچه بر رو در افتادم و گفتم بلی قبول کردم و راضی شدم و سعی خواهم کرد و صبر خواهم نمود هر چند حرمت من ضایع شود و سنتهای پیغمبر معطل شود و کتاب دریده و ضایع شود و کعبه خراب شود و ریشم بخون سرم خضاب شود صبر خواهم کرد و رضای الهی را طلب خواهم نمود تا بسوی تو آیم آنگاه حضرت رسول و حضرت فاطمه و امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهم را طلبید و ایشان را نیز خبر داد مثل آنچه امیرالمؤمنین را خبر داد و از ایشان پیمان گرفت ایشان مثل فرموده آنحضرت جواب فرمودند پس وصیت نامه را مهر کردند بمهرهای طلای که آتش باو نرسیده بود و بحضرت امیرالمؤمنین سپردند راوی میگوید که بخدمت امام موسی عرض نمودم که پدر و مادرم فدای تو باد بفرما که در وصیت نامه چه نوشته بود حضرت فرمود که سنتهای خدا و رسول و احکام ایشان بود پرسیدم که آیا در این وصیت مذکور بود که فلان غصب خلافت خواهد کرد و مخالفت امیرالمؤمنین خواهند نمود فرمود که والله جمیع اینها بود حرف بحرف مگر نشنیده این آیه را انا نحن نحیی الموتی و نکتب ما قدموا و آثارهم و کل شیء احصیناه فی امام مبین که ترجمه اش بقول مفسرین اینست که بدرستیکه ما زنده میگردانیم مردگان را در روز بعث و جزا و مینویسیم آنچه پیش فرستاده اند از عملهای نیک و بد و نشانهای قدم ایشان را یا آثار افعال ایشان بعد از ایشان میماند مینویسیم و همه چیز را از نیک و بد شمرده ایم و بیان کرده ایم در امام مبین بعضی گفته اند امام مبین لوح محفوظ است و بعضی گفته اند نامه اعمال است و در بعضی احادیث ما بحضرت امیرالمؤمنین تفسیر شده و ظاهر این حدیث نامه وصیت است انگاه فرمود که والله رسول خدا با امیرالمؤمنین و فاطمه گفت آیا فهمیدید آنچه بشما گفتم و قبول کردید ایشان گفتند بلی راضی شدیم و قبول کردیم و صبر مینمائیم بر آنچه ما را بخشم آورد و آزار ما باشد و بسند معتبر از حضرت صادق روایت کرده است که فرمود که خداوند عالمیان بر پیغمبرش نامه فرستاد پیش از وفات او و وحی فرمود که یا محمد این وصیت تو است بنجبا از اهلت فرمود که کیستند نجبا ای جبرئیل گفت که علی بن ابیطالب و فرزندانش و بر نامه مهرها از طلا بود پس حضرت رسول آن کتاب را بامیرالمؤمنین داد و امر فرمود که یک مهر را بر گیرد و آنچه در تحت آن هست عمل نماید

انحضرت چنین کرد و انچه کرد از روی ان نامهٔ الهی بود و در هنگام وفات بحضرت امام حسن ع تسلیم نمود و انحضرت یک مهر دیگر را برگرفت
و بانچه در زیر ان بود عمل نمود پس بحضرت امام حسین ع تسلیم نمود انحضرت مهر خود را برداشت نوشته بود که خروج کن با جماعتی بسوی
شهادت که ایشان نمییابند شهادت را مگر با تو شهید شوند و جان خود را در راه خدا بفروش پس انحضرت چنین کرد و نامه را بعلی بن الحسین ع داد
حضرت مهر خود را گشود نوشته بود که سر در پیش افکن و خاموش باش و ملازم خانهٔ خود باش و متعرض کسی مشو تا مرگ تو را دررسد
حضرت چنین کرد و نامه را بامام محمد باقر ع سپرد چون مهر را برداشت نوشته بود که مردم را حدیث بگو و فتوی بده و از غیر خدا اندیشه
مکن که هیچ کس ضرری بتو نمیتواند رسانید پس ان نامه را انحضرت بامام جعفر صادق ع داد انحضرت در زیر مهر خود یافت که مردم را حدیث
کن و فتوی بیان فرما و علوم اهلبیت خود را پهن کن و تصدیق پدران شایستهٔ خود را بر مردم بنما و از غیر خدا مترس که تو در حرز و امان
خلقی و همچنین هر یک بدیگری تسلیم مینمایند و بمقتضای ان عمل میکنند تا قیام مهدی آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین **تنویر
دوم** در بیان عصمت امام است بدانکه فرقهٔ ناجیهٔ امامیه را اعتقاد انست که امام میباید از اول تا آخر عمر از جمیع گناهان صغیره
و کبیره معصوم باشد و اهل سنت چون میدانستند که هرگاه عصمت شرط امامت باشد حقیت امامت خلفای ایشان بر هم میخورد میگویند
عصمت در امامت شرط نیست و بر بطلان این معنی دلایل عقلی و سمعی بسیار است بر مطلع عاقل مستقیم پوشیده نیست که این چنین
شخص واجب الاطاعه که جمیع امور دین و دنیای امت با و وابسته است باید معصوم باشد در علم و عمل و الا نمیتواند که مرتبهٔ امامت کما ینبغی
بظهور نخواهد امد و آن شخص نیز محتاج خواهد بود بامامی دیگر چنانچه نزد عقلا ظاهر است و از امامت جهل بسیار در دین بهم خواهد
رسید زیرا که از فتاوی غلطش ممکنست بدعتها منتشر گردد و احکام حقهٔ دین متروک شود و بسیار باشد که مفاسد عظیمه بظهور اید که
بهیچ نحو اصلاح پذیر نباشد مثل انکه غلط کند در تعیین خلیفه بعد از خود بکمال انکه قابل خلافت و امامت نباشد از او امور منافی امامت
بظهور اید پس اگر امت معترض او نشوند موجب انهدام دین است و اگر قصد عزلش کنند منازعه و مشاجرهٔ عظیم در میان امت حادث شود که
خونها در میان ضایع شود چنانچه در وقت قتل عثمان و خروج عایشه و طلحه و زبیر و معویه و خوارج بظهور امد تا انکه کار امامت و نیابت خدا
و رسول بمعویه و یزید و امثال ان ظالمان بیدین قرار گرفت و ان همه ظلمها بر اهلبیت رسالت و سایر اهل اسلام جاری شد و ایضا ظاهر
است امامی که انچه مردم را بان امر کند خود بفعل نیاورد و انچه را از ان نهی کند از او بظهور اید حق تعالی در قران مکرر این قسم علما را
مذمت و توبیخ فرموده است و نفوس مردم از اطاعت چنین شخصی متنفر میباشد و فخر رازی در تفسیر اولو الامر گفته است که این ایه دلالت
میکند بر عصمت و عدم جواز خطای اولو الامر و الا لازم می اید که هم امر باطاعت او شده باشد و هم نهی از اطاعت او زیرا که اطاعت در معصیت
حرام است همچنین در تفسیر و کونوا مع الصادقین گفته است که مراد از صادقین معصومین اند و خدا در ایهٔ تطهیر از عصمت ایشان خبر داده
چنانچه بعد از این مبین خواهد شد و اکثر مفسرین در ایهٔ لا ینال عهدی الظالمین اعتراف کرده اند که دلالت بر عصمت امام دارد زیرا که حضرت
عزت شانه بحضرت ابرهیم وحی فرموده که انی جاعلک للناس اماما یعنی ترا برای مردم امام گردانیدم حضرت ابرهیم درخواست نمود که بعضی از
ذریت من نیز این مرتبه را دریابند خطاب رسید که عهد امامت من بظالمان نمیرسد و هر معصیتی ظلم است بر نفس خود چنانچه خدا
مکرر فاسقان را بظلم وصف فرموده **تنویر سیم** بدانکه احادیث از طرق عامه و خاصه بحد تواتر رسیده که ایهٔ تطهیر در شان اهلبیت نازل
شده که ال عبا باشند و موافق بعضی از احادیث با جمیع ائمه داخل اند و صاحب کشاف که از متعصبین علمای اهل سنت است در قصهٔ مباهله
ذکر کرده است که چون حضرت رسول ص نصارای نجران را بمباهله خواند ایشان مهلت طلبیدند و چون با یکدیگر خلوت کردند بعاقب که صاحب
رای ایشان بود گفتند چه مصلحت میدانی گفت والله ای گروه نصاری شما دانستید که محمد پیغمبر و فرستادهٔ خداست و در بیان احوال عیسی حق
بر شما ظاهر ساخت والله که هیچ قومی با پیغمبر خود مباهله نکردند که پیر و جوان ایشان هلاک نشوند و اگر مباهله کنید البته هلاک خواهید شد
و اگر بنا تمام دارید که بر دین خود باشید و از مسلمان شدن ابا دارید با او مصالحه نمایید و برگردید چون صبح شد رسول خدا ص
حضرت امام حسین ع را در بر گرفت و دست حضرت امام حسن ع را گرفت و فاطمه و علی را از پی خود روان ساخت و فرمود که چون من دعا کنم شما
امین بگویید پس اسقف نجران گفت که ای گروه نصاری من رویهائی چند میبینم که خدا با ایشان کوه را از جا میکند با ایشان مباهله مکنید که هلاک
میشوید و بر روی زمین یک نصرانی تا قیامت نخواهد بود ایشان بخدمت حضرت امدند و گفتند ما با تو مباهله نمیکنیم تو بر دین خود باش
و ما بر دین خود حضرت فرمود که اگر مباهله نمیکنید مسلمان شوید ابا کردند فرمود که پس با شما جنگ میکنم گفتند ما طاقت جنگ عرب نداریم
ولیکن با تو صلح میکنیم که با ما جنگ نکنی و بدین ما کار نداری ما بتو هر سال دو هزار حله دهیم نصف در ماه صفر بدهیم و هزار حله در ماه رجب و سی زره
اهنین هر سال بدهیم حضرت باین نحو با ایشان مصالحه فرمود و گفت بان خدایی که هلاک بر اهل نجران مشرف شده بود و اگر مباهله میکردند همه

مسخ میشدند بصورت بوزینه و خوک و این صحرا همه بر ایشان اتش میشد و خدا جمیع اهل نجران را هلاک میکرد حتی مرغی که بر درختان بود
و بر تمام نصاری سال نمیگذشت که همه هلاک میشدند و باز صاحب کشاف از عایشه روایت کرده است که روزی حضرت رسول ص بیرون
امد و عبائی پوشیده بود از موی سیاه پس حضرت امام حسن ع امد او را داخل عبا کرد و بعد از ان حضرت امام حسین ع امد او را داخل عبا کرد
پس حضرت فاطمه ع و علی بن ابیطالب ع امدند همه را داخل عبا کرد و این ایه را خواند که انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم
تطهیرا بعد از ان صاحب کشاف گفته است که اگر گوئی که چرا این جماعت را در مباهله داخل کرد جواب میگوئیم که برای انکه این دلالت بر حقیت
و اعتماد بر راستی او بیشتر میکرد از انکه دیگران را داخل کند زیرا که عزیزترین خلق را در نزد خود و پارههای جگر خود و محبوبترین مردم را نزد خود در
معرض مباهله و نفرین در اورد و اکتفا بر خود نکرد تنها چه بسیار است که ادمی خود را بهلاکت میدهد و این قسم عزیزان را حفظ میکند و
در موطای مالک که امام اهل سنت است روایت شده است از انس که چون ایهٔ تطهیر نازل شد تا شش ماه رسول خدا در هنگام نماز
نماز صبح بر در خانهٔ فاطمه ع میگذشت الصلوة یا اهل البیت انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا و در صحیح
ابو داود سجستانی نیز همین طریق روایت شده از انس و در صحیح بخاری در جزو چهارم روایت کرده بنحوی که صاحب کشاف روایت کرده و در
صحیح مسلم و در صحیح ابو داود و در جمع بین الصحیحین حمیدی همه باین مضمون از عایشه مرویست و در صحیح مسلم در جزو چهارم در باب فضائل
امیرالمومنین ع از سعد وقاص چنین روایت کرده که چون ایهٔ مباهله نازل شد خواند رسول خدا علی و فاطمه و حسن و حسین را و
گفت خداوندا اینها اهل بیت منند و در محل دیگر نیز همین مضمون را روایت کرده و ابو داود در صحیح خود از ام سلمه روایت کرده است
که گفت ایهٔ تطهیر در خانهٔ من نازل شد و در ان خانه حضرت رسول ص بود و علی بن ابیطالب و فاطمه و حسن و حسین و من بر در خانه نشسته
بودم پس حضرت رسول ص بر ایشان گلیمی پوشانید و گفت خداوندا اینها اهل بیت منند از ایشان دور گردان و برطرف کن رجس و گناه را
و پاکیزه گردان ایشان را از بدیها پاکیزه گردانیدنی من گفتم یا رسول الله من از اهل بیت نیستم فرمود که تو از زنان منی و عاقبت تو بخیر است و
این مضمون و قریب باین مضمون در اکثر کتب ایشان مرویست بطرق متعدده و تعداد انها موجب تطویل است و دلالت این معنی بر عصمت
ایشان بر ظاهر است که جماعه محققین مفسرین رجس را در این ایه بگناه تفسیر کرده اند و تطهیر ظاهر است که مراد از ان پاک گردانیدن
از بدیها و عیبها و قبایح است و در میان ایه و احادیث مذکوره ظاهر است که مراد جمیع بدیها است و اراده که در ایه وارد شده اراده حتمی
میباید باشد زیرا که ارادهٔ تکلیفی باین اختصاصی ندارد و ارادهٔ حتمی الهی تخلف نمیکند پس عصمت ایشان ثابت است و هرگاه عصمت ثابت
شد دروغ بر ایشان روا نیست و این ثابت شده است که ایشان دعوی امامت کردند پس دعوای ایشان برحق باشد و تفصیل این سخنان
این مقام گنجایش ندارد **تنویر چهارم** در بیان فضیلت محبت اهلبیت ع است ابن بابویه بسند معتبر از امام محمد باقر از ابای کرام او روایت
کرده است که رسول خدا فرمود که محبت من و اهلبیت من نفع میکند در هفت موطن که اهوال انها عظیم است در هنگام مردن و در قبر
و در وقت مبعوث شدن و در هنگامی که نامهها بدست راست و چپ اید و در هنگام حساب و نزد میزان که اعمال خلایق را میسنجند و بر
صراط و روایت کرده است از حارث همدانی که روزی بخدمت حضرت امیرالمومنین ع رفتم پرسید که چه چیز ترا باینجا اورده گفتم محبت تو یا
امیرالمومنین فرمود که ای حارث تو مرا دوست میداری گفتم بلی یا امیرالمومنین فرمود که وقتی جانت بگلو میرسد مرا خواهی دید چنانکه
میخواهی چون ببینی مرا که دشمنان خود را از حوض کوثر دور میکنم خوشحال خواهی شد چون ببینی که بر صراط میگذرم و علم حمد بدست
منست و پیش حضرت رسول ص میروم چنانچه مرا خواهی دید که مشعوف گردی و از ابو حمزهٔ ثمالی روایت کرده است از حضرت امام
محمد باقر ع که حضرت رسول ص فرمود که یا علی محبت تو در دل هر کس که قرار گیرد اگر یک قدم او بر صراط بلغزد البته قدم دیگر ثابت میماند
تا خدا او را بسبب محبت تو داخل بهشت گرداند و از حضرت صادق ع منقولست که محبت ما اهلبیت گناهان را میریزد چنانچه باد میریزد برگ را
از درختان و باسانید معتبره از حضرت امام رضا منقولست حضرت رسول ص فرمود که چهار کسند که من در روز قیامت شفاعت
ایشان خواهم کرد اگرچه با گناه اهل زمین امده باشند کسیکه اعانت اهلبیت من بکند و کسیکه قضای حوایج ایشان بکند در هنگامی که
مضطر شده باشند و کسیکه بدل و زبان ایشان را دوست دارد و کسیکه بدست دفع ضرر از ایشان بکند و ایضا از انحضرت منقولست
که حضرت رسول ص فرمود که هر که ما اهل بیت را دوست دارد خدا او را در روز قیامت ایمن مبعوث گرداند که هیچ خوف نداشته باشد و
در کتاب بصائر الدرجات از امام جعفر صادق ع منقولست که حضرت رسول ص فرمود که یا علی امت مرا تمام در عالم ارواح بمن نمودند و گروههای
بزرگ ایشان را دیدم و بتو و شیعیانت گذشتم و از برای شما استغفار کردم حضرت امیرالمومنین ع فرمود که یا رسول الله دیگر از فضایل شیعه
بفرما فرمود که یا علی تو و شیعیانت از قبرها بیرون خواهید امد و روهای شما مانند ماه شب چهارده خواهد بود و جمیع شدتها و غمها

از شما بر طرف خواهد شد و در سایهٔ عرش الهی خواهید بود مردم خواهند ترسید و شما نخواهید ترسید و مردم اندوهناک خواهند بود و شما مسرور خواهید بود و برای شما خوانها از نعمتهای الهی میاورند و مردم مشغول حساب خواهند بود و باسانید معتبره از حضرت امام رضا منقولست که پیغمبر فرمود که یا علی هر که ترا دوست دارد با پیغمبران خواهد بود در درجهٔ ایشان در روز قیامت و کسیکه بمیرد و دشمن تو باشد اگر خواهد یهودی بمیرد و اگر خواهد نصرانی بمیرد و فرمود که اول چیزی که در روز قیامت از مردم سؤال خواهند کرد محبت ما اهلبیت خواهد بود و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر منقولست که والله که در آسمانها هفتاد صنف از ملائکه هستند که اگر جمیع اهل زمین جمع شوند عدد هر صنفی از ایشان را احصا نمیتوانند کرد و ایشان خدا را بولایت ما عبادت میکنند و شیخ طوسی علیه الرحمة از میثم تمار که از اصحاب اسرار امیر المؤمنین است روایت کرده که شبی در خدمت حضرت امیر المؤمنین بودم فرمود که نیست بندهٔ که خدا دل او را بایمان امتحان کرده باشد مگر اینکه چون صبح میکند دوستی ما اهلبیت را در دل خود مییابد و نیست بندهٔ که خدا بر او غضب کرده باشد مگر اینکه چون صبح میکند دشمنی ما را در دل خود مییابد چون ما صبح میکنیم شاد میشویم بمحبت دوستان خود و میدانیم دشمنی دشمنان خود را چون دوستان ما صبح میکنند منتظر رحمت الهی اند و دشمن که ما صبح میکند بر کنار جهنم ایستاده است همینکه بمیرد داخل جهنم شود بدرستیکه درهای رحمت برای دوستان ما باز است گوارا باد ایشان را رحمتهای الهی و وای بر حال دشمنان ما و دوست ما نیست کسی که دشمن ما را دوست دارد و دوستی ما و دوستی دشمنان ما در یکدل جمع نمیشود کسیکه ما را دوست دارد باید که دوستی را برای ما خالص کرداند چنانچه طلا را از غش خالص میکنند ما ائمه نجبا و برگزیدهای خدائیم و فرزندان ما فرزندان پیغمبرانند و منم وصی اوصیا و منم حزب خدا و رسول او انانکه با ما محاربه میکنند گروه شیطانند پس کسیکه خواهد حال خود را در محبت ما بداند دل خود را امتحان نماید اگر محبت دشمنان ما را در دل خود یابد بداند که خدا و جبرئیل و میکائیل دشمن اویند و خدا دشمن کافرانست و روایت کرده از ابی عبد الله جدلی که حضرت امیر المؤمنین گفت که میخواهی ترا خبر دهم بحسنهٔ که هر که آن را داشته باشد در روز قیامت از هیچ ترس نباشد و خبر دهم بگناهی که هر که آن را داشته باشد او را برو بآتش اندازند گفتم بلی فرمود که آن حسنه محبت ما است و آن گناه دشمنی ما است و از سلمان روایت کرده که روزی در مسجد در خدمت حضرت رسول نشسته بودیم که حضرت امیر المؤمنین آمد حضرت رسول سنگ ریزهٔ در دست داشت بدست آنحضرت داد آن سنگ ریزه بسخن آمد و گفت لا اله الا الله محمد رسول الله راضی شدم بپروردگاری خدا و بپیغمبری محمد و بولایت علی ابن ابیطالب حضرت رسول فرمود که هر که از شما صبح کند و بخدا و رسول او و ولایت علی بن ابیطالب راضی باشد او از خوف عقاب خدا ایمن است و ابن بابویه بسند معتبر از حضرت امام رضا روایت کرده است که او روایت کرد از پدر بزرگوارش تا رسول خدا و او از جبرئیل از میکائیل از اسرافیل از لوح از قلم از خداوند عالمیان فرمود که ولایت علی حصن و قلعهٔ منست هر که داخل این حصن شود از عذاب من ایمن است و باسانید بسیار از کتب سنی و شیعه از رسول خدا منقولست که اگر مردمان بر ولایت علی مجتمع میشدند خدا جهنم را خلق نمیفرمود و روایت کرده است از انس که حضرت رسول فرمود که خداوند عالم در روز قیامت جمعی را مبعوث خواهد کرد که رویهای ایشان از نور باشد و بر کرسیها از نور خواهند نشست و جامهها از نور خواهند پوشید و در سایهٔ عرش الهی خواهند بود مانند پیغمبران و پیغمبر نیستند بمنزلهٔ شهدا و هیچ شهید نخواهند بود بعد از آن دست بر سر حضرت امیر المؤمنین گذاشت و فرمود که این و شیعیانش خواهند بود و شیخ طوسی باسانید معتبره از حضرت امام رضا و از آبای اطهارش صلوات الله علیهم روایت کرده است که حضرت رسول بحضرت امیر المؤمنین فرمود چون روز قیامت خدا از حساب خلایق فارغ شود کلیدهای بهشت و دوزخ را بمن تسلیم نماید و من بتو تسلیم کنم و گویم هر کرا خواهی بجهنم فرست و هر کرا خواهی ببهشت داخل کن و ابن بابویه بسند معتبر از حضرت صادق منقولست که چون قیامت قایم شود منبری بگذارند که جمیع خلایق ببینند و حضرت امیر المؤمنین بر منبر برآید و ملکی بر دست راستش بایستد و ملکی بر دست چپ او و ملک دست راست ندا کند که ای گروه خلایق این علی بن ابیطالب است هر کرا میخواهد داخل جهنم میکند و از عبد الله بن عمر روایت کرده است که حضرت رسول بحضرت امیر المؤمنین فرمود که چون قیامت شود بیائی تو بر اسبی از نور سوار بر سرت تاجی از نور باشد که روشنی او دیدهها را خیره کرداند پس ندا از جانب رب العزه در رسد که کجاست خلیفهٔ محمد رسول الله تو گوئی اینک منم پس ندا فرماید ترا که یا علی دوستان خود را داخل بهشت کن و دشمنان خود را داخل جهنم کن توئی قسمت کنندهٔ بهشت و دوزخ و از حضرت امام رضا منقولست که حضرت امیر المؤمنین فرمود که روزی بخدمت حضرت رسول نزد کعبه نشسته بودیم مرد پیری پیدا شد از پیری کمرش خم شده و ابروهایش بر روی چشمهایش افتاده و عصا در دست و کلاه سرخی در سر و پیراهن موئی پوشیده نزدیک آنحضرت آمد و گفت یا رسول الله دعا کن که خدا مرا بیامرزد حضرت فرمود که امیدت نومید و عملت بی فایده شد ازو چون پشت کرد حضرت

فرمودند که ای ابو الحسن شناختی این پیر را گفتم نه فرمودند شیطان ملعون بود حضرت امیر المؤمنین فرمود که از پی او دویدم و او را گرفتم و بر زمین زدم و بر سینه‌اش نشستم و دست بر گلویش فشردم گفت دست از من بدار ای ابو الحسن که مرا تا قیامت مهلت داده اند والله یا علی من ترا دوست میدارم و هر که دشمن تو است با پدرش شریک شده ام در رحم مادرش و حرامزاده است پس خندیدم و او را رها کردم و منقولست از سلمان که روزی شیطان گذشت بر جماعتی که مذمت حضرت امیر المؤمنین میکردند نزد ایشان ایستاد پرسیدند که کیستی گفت منم ابو مره گفتند شنیدی که ما چه گفتیم گفت بلی بد حال شما که ناسزا بمولای خود علی بن ابیطالب میگفتید ایشان گفتند چه دانستی که او امام و مولای ما است گفت از گفتهٔ پیغمبر شما که گفت هر که من مولای اویم علی مولای او است و گفت خداوندا دوست دار هر که او را دوست دارد و دشمن دار هر که او را دشمن دارد و یاری کن هر که او را یاری کند و فرو گذار هر که او را یاری نکند ایشان گفتند تو از شیعیان او ئی گفت نه ولیکن او را دوست میدارم و هر که دشمن او است در مال و فرزندش شریک میشوم گفتند ای ابو مره در فضیلت او چیزی میگوئی گفت ای گروه ناکثان [illegible] و مارقان که پیمان او را شکستید و ظلم باو خروج کرده اید و از دین بدر رفته اید بدرستیکه من عبادت خدا کردم در میان جان دوازده هزار سال چون خدا ایشان را هلاک کرد تنهائی خود را در زمین بخدا شکایت کردم مرا باسمان اول عروج فرمود دوازده هزار سال دیگر در آنجا در میان ملائکه عبادت کردم روزی مشغول تسبیح و تقدیس خدا بودیم نوری شعشعانی با روشنی عظیم بر ما گذشت ملائکه بسجده افتادند و گفتند سبوح قدوس این نور ملک مقربیست یا نور پیغمبر مرسلی ندا از جانب رب العزه رسید که این نور طینت علی بن ابیطالب است منقولست از ابو هریره که شخصی بخدمت رسول خدا آمد و گفت فلان شخص یکشبی نشست با مایهٔ کمی و بچین رفت و زود برگشت مال بسیار آورده است که محسود خویشان و دوستان شده است حضرت فرمود که مال دنیا هر چند زیاد میکردد بلا و محنت صاحبش بیشتر میشود از روی حال صاحبان مال کینه مکر کسیکه در راه خدا صرف نماید بعد از آن فرمود که میخواهید شما را خبر دهم بکسی که مایهٔ او از آن سوداگر کمتر بوده و زود تر برگشته غنیمت و فایدهٔ بیشتر بهم رسانیده باشد که در خزینهای عرش الهی برای او حفظ کرده اند صحابه گفتند بفرما یا رسول الله حضرت فرمود که نظر کنید باین شخص که می آید دیدیم شخصی از انصار می آید حضرت فرمود که امروز ثواب از این مرد بالا برده اند که اگر جمیع اهل آسمان و زمین آن ثواب را قسمت کنند حصهٔ کمتر ایشان آن خواهد بود که گناهان امرزیده شود و بهشت او را واجب شود صحابه از آن شخص پرسیدند که امروز چه کار کردهٔ بشارت باد ترا بکرامتهای الهی آن شخص گفت کاری بغیر از این نکرده ام که برای حاجتی از خانه بیرون آمده ام و چون دیر شده بود کمان کردم که آن کار فوت شده است با خود گفتم که بعوض آن حاجت بروم و نظر بروی علی بن ابیطالب میکنم چون از حضرت رسول شنیده بودم که نظر کردن بروی علی عبادتست حضرت فرمود که بلی والله عبادتست و چه عبادتی ای عبد الله میرفتی که دیناری از برای عیال خود در روی تحصیل نمائی و آن فوت شد و بعوض آن نظر بروی علی کردی از روی محبت و فضیلت او را میدانستی و این از برای تو بهتر است از اینکه تمام دنیا طلای سرخ شود و تو در راه خدا بدهی و شفاعت خواهی کرد بعدد هر نفسی که در آن راه کشیدی در حق هزار کس و همه بشفاعت تو از آتش جهنم آزاد خواهند شد

تنویر پنجم در بیان آنکه صحت عبادات مشروطست بامامت ائمه اثنا عشر صلوات الله علیهم و بدون آن عبادت ثمرهٔ نمی بخشد بلکه باعث عقاب میشود و اینمعنی اجماعی علمای شیعه است و احادیث در اینباب متواترست چنانچه ابن بابویه بسند معتبر از حضرت صادق روایت کرده است که چون بندهٔ را در مقام حساب نزد خداوند عالمیان میدارند اول چیزیکه از او سؤال میکنند نماز و زکوة و روزه و حج و ولایت ما اهلبیت است پس اگر اقرار بولایت کرد و بر آنحال مرد نماز و روزه و زکوة و حجش را قبول میکنند و اگر اقرار بولایت ما نکرد هیچیک از عملهای او را قبول نمیکنند و بسند دیگر از آنحضرت روایت کرده است که جبرئیل بر حضرت رسول نازل شد و گفت خداوند عالم سلامت میرساند و میگوید که من آسمانهای هفتگانه و زمینهای هفتگانه را و آنچه بر روی آنها است خلق کرده ام و هیچ محلی بهتر از رکن و مقام ابراهیم خلق نکرده ام اگر بندهٔ مرا در آنجا بخواند از آن روزیکه آسمانها و زمینها را خلق کرده ام تا انقراض عالم و اقرار بولایت علی نداشته باشد او را سرنگون در جهنم اندازم و در حدیث دیگر وارد شده که خدا وحی فرمود بحضرت پیغمبر که یا محمد اگر بندهٔ مرا عبادت کند تا از هم بپاشد و مانند مشک پوسیده شود و منکر ولایت اهلبیت تو باشد او را در بهشت جا ندهم و در سایهٔ عرش خود در نیاورم و منقولست از حضرت علی بن الحسین که حضرت رسالت پناه فرمود که بحق خدا و آنکه جان محمد در ید قدرت او است که اگر بندهٔ در روز قیامت با عمل هفتاد پیغمبر بیاید خدا از او قبول نکند تا ولایت من و اهلبیت مرا نداشته باشد و از ابو حمزهٔ ثمالی منقولست که حضرت علی بن الحسین پرسید از ما که کدام بقعه از بقعهای زمین بهتر است گفتیم خدا و رسول و فرزند رسول بهتر میدانند فرمود که بهترین بقعهای زمین میانهٔ رکن حجر و مقام ابراهیم است و اگر کسی بقدر عمر نوح در میان قوم خود عمر کند و در آن موضع عبادت کند که روزها را بروزه و شبها را بعبادت بگذراند و خدا را بدون ولایت ما ملاقات کند از عبادت هیچ نفع نبخشد او را

تنویر ششم

و این حدیث از طرق شیعه و سنی متواتر است که هر که بمیرد و امام خود را نشناسد کافر مرده است و بمرگ جاهلیت و کفر مرده است **تنویر ششم** در بیان بعضی از صفات و علامات امام و شرایط امامت باید دانست که چون احکام دین و دنیای امت منوط بحکم امام است باید که عالم باشد باحکام دین و واقف باشد بر خصوص آیات قرآنی از محکم و متشابه و مجمل و مفصل و ناسخ و منسوخ و عام و خاص و هم چنین بر اخبار نبوی و بالجمله باید عالم بجمیع علوم باشد و باید کمال رای و شجاعت داشته باشد تا از عهده مجاهده با اعدای دین بر تواند آمد و باید که اعلم امت باشد زیرا که تقدیم مفضول بر فاضل و تقدیم متعلم بر معلم و تفضیل جاهل بر دانا قبیح است عقلا چنانچه حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید میفرماید که افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدی الا ان یهدی یعنی آیا کسیکه هدایت میکند مردم را بسوی حق سزاوارتر است باینکه او را متابعت کنند یا آنکس که هدایت نمییابد مگر وقتی که او را هدایت کنند و دیگران او را راه بنمایند چگونه جایز باشد و حال آنکه علم سرمایه فضیلت و کمالست لهذا حق تعالی بیان افضلیت حضرت آدم را بر ملائکه بعلم فرمود و باین سبب او را مسجود ملائکه گردانید و همچنین طالوت را از حیثیت زیادتی در علم و قوت بدن از قوم خود برگزید چنانچه ظاهر است از آیه کریمه که ان الله اصطفیه علیکم و زاده بسطة فی العلم والجسم و ایضا در بیان تقدیم رتبه علما فرموده است که هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون که با مساوات اجماعی که عالم اند و اجماعی که عالم نیستند و اگر کسی اندک تامل نماید میداند که امام در جمیع صفات و کمال میباید که از امت افضل باشد چه غرض اصلی از وضع شرایع دین و تکالیف تکمیل افراد انسانیست و نجات ایشان از نقایص و فایض گردانیدن بسعادات و کمالات و چون امام بنیابت پیغمبر مرشد طریقه استکمالست باید که مثل نبی در جمیع کمالات علمی و عملی از همه در پیشتر باشد تا این فایده مرتب شود و باتفاق ائمه ما صلوات الله علیهم در علم و کمالات بر جمیع اهل عصر خود زیادتی داشتند و ابن بابویه بسند قوی از حضرت علی بن موسی الرضا روایت کرده است که امام را چند علامت است داناترین مردم است و از جمیع اهل عصر پرهیزکارتر و بردبارتر است و از شجاعت و سخاوت از همه بیشتر است و عبادتش از همه بیشتر است و ختنه کرده متولد میشود و در هنگام ولادت خون و کثافت با او نمیباشد و از پس سر می بیند چنانچه از پیش رو می بیند و او را سایه نمیباشد چون متولد میشود دست بر زمین میگذارد و آواز بتهلیل بلند میکند و محتلم نمیشود و دیده اش بخواب میرود و دلش بخواب نمیرود و آنچه واقع میشود در خواب مطلع میشود و ملک با او سخن میگوید و زره رسول خدا بر قامتش درست می آید و هرگز بول و غایطش را کسی ندیده زیرا که خدا زمین را موکل ساخته که فرو برد که کسی نبیند و بدنش از مشک خوشبوتر میباشد و اولی است بمردم از جان ایشان یعنی میباید که جان خود را فدای جان او کنند و بر مردم مهربانتر است از پدر و مادر ایشان و تواضع و فروتنی او برای خدا از همه کس بیشتر است و آنچه از امور خیر که مردم را امر میفرماید خود پیش از دیگران با آن عمل مینماید و هرچه مردم را از آن منع میفرماید خود زیاده از دیگران از آن اجتناب میفرماید و دعا او مستجاب میباشد حتی آنکه اگر بر سنگی دعا کند دو نیم میشود و سلاح و حربه حضرت رسول نزد او میباشد و ذوالفقار نزد او میباشد و نزد او صحیفه هست که نامهای شیعیان ایشان که تا قیامت هم خواهند رسید در آن صحیفه هست و صحیفه دیگر که در آن نام دشمنان ایشان که تا روز قیامت هم خواهند رسید در آن نوشته است و جامعه نزد او هست و آن نامه ایست که طولش هفتاد ذرع است که جمیع آنچه بنی آدم بان محتاجند از احکام الهی در آن هست و جفر اکبر و اصغر را دارد که یکی از پوست بز است و دیگری از پوست گوسفند و در آنها جمیع علوم هست حتی ارش خدشه که کسی در بدن کسی بکند و حتی یک تازیانه و نیم تازیانه و ثلث تازیانه و مصحف فاطمه نزد او است و کلینی روایت کرده است از امام محمد باقر که امام را ده علامت است متولد میشود پاکیزه و ختنه کرده و چون بر زمین می آید کف را بر زمین میگذارد و آواز بتهلیل بلند میکند و محتلم نمیشود و دلش بخواب نمیرود و خمیازه و کشاکشی نمیکند و از عقب سر می بیند چنانچه از پیش رو می بیند و مدفوع او از مشک خوشبوتر است و زمین موکلست که بپوشاند و فرو برد او را و چون زره حضرت رسول را میپوشد موافق بدنش میباشد و اگر دیگری بپوشد خواه بلند باشد و خواه کوتاه یکشبر از و بلندتر میباشد و پیوسته ملک با او سخن میگوید تا از دنیا برود و حمیری در کتاب قرب الاسناد بسند قوی از ابو بصیر روایت کرده است که روزی بخدمت حضرت امام موسی رفتم و گفتم فدای تو شوم امام را بچه چیز میتوان شناخت فرمود بچند خصلت اما اول آنکه پدرش مردم را بامامت او خبر دهد و نصب کند او را برای امامت که حجت بر مردم تمام شود همچنانکه پیغمبر حضرت امیرالمؤمنین را نصب فرمود و دیگر آنکه از هرچه پرسند عاجز نشود و جواب بگوید و اگر نپرسند خود بیان کند و مردم را خبر دهد بانچه در آینده واقع شود و بهمه زبانها با مردم حرف بگوید بعد از آن فرمود که بنشین تا بتو علامتی بر امامت خود بنمایم که خاطرت مطمئن گردد در اینحال مردی از خراسان در آمد و بعربی با آنحضرت سؤالی کرد حضرت بفارسی جوابش فرمود مرد گفت من بزبان خود سخن نگفتم بگمان اینکه نمیدانی فرمود که سبحان الله اگر من ترا بزبان تو جواب نتوانم گفت بر تو چه زیادتی خواهم داشت پس بمن گفت که ای ابو محمد امام بر او مخفی نیست زبان هیچیک از مردم و سخن مرغان و حیوانات و هر ذی روح و باین علامتها امام را میتوان

در صفات و علامات امام است

شناخت پس اگر این علامت در آن نباشد امام نیست و از ابی بصیر منقولست که از حضرت امام رضا پرسیدم که بچه چیز امام را میتوان دانست فرمود که بچند علامت یکی بزرگتر فرزندان باشد و فضل و علم داشته باشد و هر که بمدینه بیاید و بپرسد که پدرش کرا وصی کرد گویند که او را و فرمود که سلاح و شمشیر پیغمبر در میان ما مانند تابوتست در بنی اسرائیل در هر جا که سلاح هست امامت در آنجاست چنانچه تابوت بنی اسرائیل در خانه هر که بود پیغمبری در آنجا بود و منقولست از عبدالله بن ابان که عرض کردم بخدمت امام رضا که از برای من و اهل بیتم دعا کن فرمود که مگر نمیکنم والله که اعمال شما هر روز و هر شب بر من عرض میشود راوی میگوید که این بر من بسیار عظیم نمود فرمود که مگر نخوانده این آیه را که بگو ای محمد که بکنید آنچه میکنید که عنقریب خدا و رسول و مؤمنان عمل شما را میبینند والله که مؤمنان علی ابن ابیطالب و ائمه و فرزندان ویند و کلینی از ابو بصیر روایت کرده است که روزی بخدمت حضرت صادق رفتم فرمود که رسول خدا بحضرت امیرالمؤمنین هزار باب از علم تعلیم فرمود که از هر بابی هزار باب گشوده میشد گفتم اینست والله علم پس ساعتی سر بزیر افکند فرمود که این علم عظیمی است اما همین نیست ای ابو محمد جامعه نزد ما هست گفتم فدای تو گردم جامعه کدام است فرمود که نامه است که طولش هفتاد ذرع است بذراع رسول الله و آنحضرت فرموده بحضرت امیرالمؤمنین بدست خود نوشته و در آن هر حلال و حرامی و هرچه مردمان احتیاج دارند هست حتی ارش خراشیدن بدن و دست بر من گذاشت فرمود که رخصت میدهی گفتم من بنده توام آنچه خواهی بکن پس بدن مرا فشرد و فرمود که حتی ارش این در آنجا هست گفتم که والله علم اینست فرمود که همین نیست بعد از ساعتی فرمود که جفر نزد ماست و مردم چه میدانند که جفر چیست گفتم جفر کدام است فرمود که ظرفی است از پوست که علم جمیع پیغمبران و اوصیای ایشان و علم جمیع علمای گذشته در آن هست گفتم والله که اینست علم فرمود که همین نیست بعد از ساعتی فرمود که نزد ما هست مصحف فاطمه و مردم چه میدانند که چه چیز است مصحف فاطمه گفتم بیان فرما فرمود که مصحفی است سه برابر این قرآنی که شما دارید و یک حرف از قرآن شما در آن نیست گفتم والله که این علم است فرمود که همین نیست بعد از زمانی فرمود که علم گذشته و آینده تا روز قیامت نزد ما است گفتم فدای تو گردم اینست علم فرمود که همین نیست گفتم پس دیگر علم چه چیز است فرمود که عمده علم آنست که روز بروز و ساعت بساعت حادث میشود تا روز قیامت و بسند دیگر از حماد بن عثمان روایت کرده است که شنیدم از حضرت صادق که زنادقه در سال صد و بیست و هشت ظاهر خواهند شد در مصحف فاطمه چنین دیدم پرسیدم که مصحف فاطمه کدام است فرمود که چون حضرت رسالت پناه از دنیا رحلت فرمود حضرت فاطمه را اندوهی رو نمود که خدا داند فرستاد خدا ملکی را بسوی او که تسلی آنحضرت بفرماید و قصه برای او بگوید پس آن ملک میگفت و حضرت امیرالمؤمنین مینوشت تا آنکه کتابی جمع شد پس فرمود که در آن کتاب چیزی از حلال و حرام نیست علوم آینده است تا روز قیامت و بسند معتبر روایت کرده است از ابی یحیی صنعانی که حضرت صادق فرمود که ما را در شبهای جمعه شان و رتبه عظیم هست گفتم فدای تو گردم چه شان است فرمود که رخصت میفرمایند در روح پیغمبران و اوصیای گذشته را و روح امامی که در میان شما است که ایشان عروج نمایند باسمان تا بعرش میرسند ارواح ایشان پس هفت مرتبه طواف عرش میکنند و هر قائمه از قوائم عرش دو رکعت نماز میکنند پس بسوی بدنهای خود بر میگردند و پر میشوند انبیا و اوصیا از سرور و خوشحالی و علوم بسیار بر علوم امام شما می افزاید و از سیف تمام نزد که حضرت صادق فرمود که اگر من در میان موسی و خضر میبودم ایشان را خبر میدادم که از هر دو داناترم و علمی چند بایشان میگفتم که ایشان خبر نداشتند زیرا که ایشان علم گذشته را میدانستند و علم آینده را نمیدانستند و ما میدانیم علم گذشته و آینده را تا روز قیامت و از پیغمبر بما میراث رسیده و در حدیث دیگر فرمود که خدا از آن کریمتر است که بر بندگان خود طاعت بنده را واجب گرداند و خبرهای آسمان از او باز دارد بلکه هر صبح و شام خبرهای آسمان بما میرسد و ایضا از حضرت صادق منقولست که جبرئیل دو انار بخدمت حضرت رسول آورد حضرت یکی از آنها تناول فرمودند و یکی را دو نیم کردند و نصفی را خود تناول فرمودند و نصفی را بعلی بن ابیطالب دادند پس فرمودند که ای برادر دانستی که این دو انار چه بود انار اول پیغمبری بود ترا در آن بهره نیست و انار دوم علم بود تو شریک منی در علم راوی گفت که چگونه شریک آنحضرت بود در علم فرمود که خدا هیچ علمی را تعلیم پیغمبر نفرمود مگر اینکه او را امر فرمود که بعلی تعلیم دهد و این علوم همه بما منتهی شده است و منقولست از ابی بصیر که از حضرت صادق سؤال کردم از روح که خدا میفرماید که ویسئلونک عن الروح قل الروح من امر ربی فرمود که روح خلقی است عظیمتر از جبرئیل و میکائیل با هیچیک از پیغمبران گذشته نبوده است بغیر از حضرت رسول که با او بود با ائمه میباشد و خبرها بایشان میگوید و تسدید ایشان مینماید و در بعضی روایات وارد شده است که چون حضرت موسی و خضر بر کنار دریا میخواستند که از یکدیگر جدا شوند مرغی پیدا شد و قطره از آب برداشت بجانب مشرق انداخت و قطره دیگر بجانب مغرب انداخت و یک قطره بجانب آسمان انداخت و یکی بسوی زمین و قطره پنجم را بدریا افکند هر دو حیران ماندند در این حال صیادی که در میان دریا بود گفت در امر

مرغ تفکر مینماید شما دو پیغمبر اولی کار از ما نمیدانید و من که مرد صیادم میدانم کفتند ما نمیدانیم مکر چیزی را که خدا تعلیم ما نماید صیاد
کفت که این مرغ میکوید که در دریا میباشد و مسلم نام دارد و کار او اشاره باین بود که پیغمبری در آخر الزمان خواهد آمد که علم اهل مشرق
و مغرب و اهل آسمانها و زمین نزد علم او مثل قطره باشد نزد این دریا و پسر عم و وصی او وارث علم او خواهد بود پس آن صیاد غایب شد
دانستند که ملکی بود از جانب خدا ایشان را متنبه ساخت و کلینی از عبدالاعلی روایت کرده که حضرت جعفر بن محمد فرمود که من کتاب الهی را
میدانم از اول تا آخر چنانچه کویا همه در کف منست و در قرآنست خبر آسمان و خبر زمین و خبرهای کذشته و خبرهای آینده چنانچه فرموده است
که فیه تبیان کل شیء و ایضا بسند معتبر از حضرت صادق روایت کرده است که خدا بحضرت عیسی دو اسم اعظم تعلیم فرموده بود که بآن
از او ظهور می‌آمد و موسی چهار اسم داشت و حضرت ابرهیم هشت اسم داشت و نوح پانزده اسم داشت و آدم بیست و پنج اسم داشت
و خدا جمیع آنها را تعلیم پیغمبر آخر الزمان فرمود بدرستیکه اسمای اعظم الهی هفتاد و سه اسم است و هفتاد و دو اسم را تعلیم آنحضرت فرمود و یک
اسم را تعلیم هیچکس نکرد و از امام علی النقی منقولست که خدا را هفتاد و سه اسم اعظم است یک اسم از آنها را آصف میدانست که بتخت
بلقیس را بیک چشم بر هم زدن نزد سلیمان حاضر ساخت و ما هفتاد و دو اسم را میدانیم و یک اسم مخصوص خداست که دیکری نمیداند
و بسند موثق از امام محمد باقر روایت کرده است که عصای موسی از آدم بود و بشعیب رسید و از شعیب بحضرت موسی منتقل شد و آن
عصا نزد ماست و در این نزدیکی آنرا مشاهده کردم و هنوز سبز است بهیأتی که از درخت جدا کرده‌اند و چون با آن سخن میکوئی جواب
میکوید و از برای قائم ما مهیاست که چون خروج کند آنچه موسی با آن میکرد آنحضرت نیز خواهد کرد و چون آنرا امر کند که چیزی را برباید
دو شعبه میشود که یک کام در زمین است و یکی در سقف بفاصله چهل ذراع و چیزها را بزبان خود میرباید و در حدیث دیکر حضرت
صادق فرمود که الواح موسی و عصای موسی نزد ماست و ما ایم وارث پیغمبران و در حدیث دیکر حضرت باقر فرمود که چون قائم آل محمد
ظاهر شود و اراده کوفه نماید منادی آنحضرت ندا کند که کسی با خود توشه و آب بر ندارد و سنگ موسی را بر دارند که بار یک شتر است
و در هر منزلی که فرود آیند چشمه از آن جاری شود که هر که کرسنه باشد از آن بخورد سیر شود و هر تشنه که بخورد سیراب شود و توشه ایشان همین باشد
تا بنجف فرود آیند و ایضا بسند معتبر از آنحضرت منقولست که حضرت امیرالمؤمنین شبی از خانه بیرون آمد بعد از خفتن و آهسته می
فرمودند که در این شب تاریک امام شما بیرون آمده است پیراهن آدم در بر و عصای موسی و انگشتر سلیمان در دست و بسند دیکر از مفضل
روایت کرده که حضرت صادق پرسید که میدانی که چه چیز بود پیراهن یوسف کفتم نه فرمود که چون آتش از برای حضرت ابرهیم افروختند
جبرئیل جامه از جامه‌های بهشت آورد و بر آنحضرت پوشانید که سرما و کرما بر او تاثیر نکند و حضرت ابرهیم در وقت وفات آن پیراهن را تعویذی
کرد بر حضرت اسحق آویخت و همچنین اسحق بیعقوب داد چون حضرت یوسف متولد شد یعقوب آن پیراهن را تعویذ او کرد و با او بود تا همه
احوال و در مصر آنرا کشود که از برای پدر بفرستد چنانچه کفت انی لاجد ریح یوسف لولا ان تفندون بوی همان پیراهن بود که خدا از
بهشت فرستاده بود کفتم فدای تو شوم آخر آن پیراهن بکه منتقل شد فرمود که باهلش رسید بعد از آن فرمود که هر پیغمبری که علمی یا چیزی
غیر علم از او میراث ماند بآل محمد منتهی شد و الحال نزد ایشانست و سعید سمان روایت کرده است که حضرت صادق فرمود که نزد من است شمشیر
رسول خدا و علمهای آنحضرت و زرهها و خود آنحضرت و نزد من است الواح و عصای موسی و انگشتر سلیمان و نزد من است طشتی که موسی در
آن قربانی میکذشت نزد منست تابوتی که چون حضرت رسول در میان مسلمانان و کفار میکذاشت تیر لشکر کفار بمسلمانان نمیرسید و مثل سلاح
حضرت رسول در میان ما مثل تابوتست در میان بنی اسرائیل که در هر خانه که تابوت در آنخانه بود پیغمبری در آنجا بود و هر که از اهلبیت سلاح
نزد او است امامت با او است و محمد بن الحسن الصفار باسناد خود از مسمع روایت کرده است که بخدمت حضرت صادق عرض نمودم که کوفتنی مرا عارض
شده و هر کاه طعام دیکران را میخورم آزار میکشم چون طعام شما را میخورم آزار نمیکشم فرمود که تو طعام جمعی را میخوری که ملائکه با ایشان
مصافحه میکنند در فرشهای ایشان عرض کردم که ملائکه بر شما ظاهر میشوند فرمود که با اطفال ما مهربانترند از ما و بسند معتبر از حسین بن ابی
العلا روایت کرده است که حضرت فرمود یا حسین خانه‌های ما محل نزول ملائکه است و محل وحی الهیست بعد از آن صندوقی بر پشتی که نهند
آنخانه بود و فرمود که اینها متکاهای ملائکه است که بر آنها تکیه کرده‌اند ملائکه و بسیار است که ما از پرهای ایشان برمیچینیم و از ابوحمزه ثمالی نقل کرده است
که روزی بخدمت حضرت علی بن الحسین رفتم و ساعتی در بیرون ماندم تا رخصت شدم چون داخل شدم دیدم که حضرت چیزی از زمین برمیچینند
بعد از آن دست دراز کردند و شخصی در عقب پرده بود باو دادند کفتم فدای تو کردم این چه چیز بود که برچیدید فرمود که پرهای ملائکه بود چون
ایشان نزد ما می‌آیند آن پرها را از ایشان جمع میکنیم و تعویذ فرزندان خود میکنیم پرسیدم که ملائکه نزد شما می‌آیند فرمود که ایشان بر تکیه‌های
ما تکیه میکنند و بسند دیکر از مفضل بن عمر روایت کرده است که روزی بخدمت حضرت صادق رفتم چون بنشستم حضرت امام موسی آمد

۷ و در کردن آنحضرت قلاده بود که بدان پرهای ملائکه بود حضرت آنرا بوسیدم و در بر کرفتم و از حضرت صادق پرسیدم که این پرها چیست که در
کردن حضرت امام موسی است فرمود که اینها از بالهای ملائکه است کفتم ملائکه بخدمت شما می‌آیند فرمود که می‌آیند و در بر فراش ما میمالند
و آنچه در کردن امام موسی است از بالهای ایشانست ایضا روایت نموده که آنحضرت فرمود که ملائکه در خانه‌های ما نازل میشوند و بر فراش ما
میکردند و بر خوان ما حاضر میشوند و هر کیاهی و میوه را از تر و خشک از برای ما می‌آورند و بالهای خود را بر ما و فرزندان ما میمالند و جانوران را
از ما و فرزندان ما دور میکردانند و در وقت هر نماز حاضر میشوند که با ما نماز کنند و خبرهای اهل زمین را هر روز و هر شب بما میرسانند
هر پادشاهی که بمیرد و دیکری بجایش منصوب کردد خبرش بما میرسانند و سیرت و طریقه او را بما میکویند و بسند معتبر از سدیر صیرفی
روایت کرده است که در مدینه حضرت امام محمد باقر خدمتی چند بمن رجوع فرمود چون بفج الروحا رسیدم شخصی را دیدم که جامه
خود را حرکت میدهد بجانب او رفتم و کمان کردم که تشنه است مطهره خود را باو دادم کفت نمیخواهم و نامه بمن داد که مهری از کل بر آن بود
و هنوز کلش تر بود چون ملاحظه کردم مهر حضرت امام محمد باقر بود کفتم در چه وقت از حضرت جدا شدی کفت در همین ساعت چون کشودم
خدمتی چند رجوع فرموده بودند چون ملاحظه کردم کسی را ندیدم بخدمت حضرت که رسیدم عرض کردم که نامه تو در فلان موضع بمن
رسید و مهری از کل بر آن بود که کل آن هنوز تر بود حضرت فرمود که چون ما امری را خواهیم بتعجیل صورت یابد خدمتکاران از جن را بر
ایشان میفرمائیم و ایضا بسند صحیح از ابوحمزه ثمالی روایت کرده است که در خدمت امام جعفر صادق بودم در ما بین مکه و مدینه ناکاه
سلسله پیدا شد حضرت فرمود که خوش را بر دار که چون نظر کردم بصورت مرغی شد کفتم این چه چیز است فدای تو شوم فرمود که
این یکی است از جن هشام در این ساعت مرده است این پرواز میکند و در هر شهری خبر مرک او را میرساند و کلینی علیه الرحمه از سعد اسکاف
روایت کرده است که بخدمت حضرت امام محمد باقر رفتم و رخصت طلبیدم فرمود که باش تا بیرون روند و ماندم که آفتاب کرم شد پس جماعتی بیرون آمدند
باروهای زرد و عبادت ایشان را نحیف کرده و کلاههای خز بر سر چون داخل شدم فرمود که اینها برادران شمایند از جن پرسیدم که بخدمت
شما می‌آیند فرمود که بلی می‌آیند که از مسائل دین و حلال و حرام خود سؤال مینمایند و از حضرت باقر روایت کرده است که روزی حضرت امیرالمؤمنین
بر منبر مسجد کوفه نشسته بودند ناکاه اژدهائی از در مسجد داخل شد مردم برخواستند که او را بکشند حضرت فرمود متعرض او مشوید و آمد
تا نزدیک منبر و بلند شد و بر حضرت سلام کرد حضرت اشاره فرمود که باش تا از خطبه فارغ شوم چون فارغ شدند پرسیدند که تو
کیستی کفت منم عمرو بن عثمان که پدرم مرا بر جن خلیفه کرده بود و پدرم مرد و مرا وصیت کرد که بخدمت تو آیم و آنچه رای تو اقتضا نماید
بآن عمل کنم و آمده ام که آنچه فرمائی اطاعت کنم حضرت فرمود که ترا وصیت میکنم بتقوی و پرهیزکاری و امر میکنم که برکردی و جانشین پدر خود
باشی که من ترا از جانب خود بر ایشان خلیفه کردم راوی کفت بخدمت حضرت باقر عرض نمود که اکنون عمرو بخدمت تو می‌آید اطاعت تو را او واجبست
فرمود که بلی و بسند معتبر از نعمان بن بشیر روایت کرده است که کفت من با جابر بن یزید جعفی هم کجاوه شدم چون از مدینه بیرون آمدیم بخدمت
حضرت امام محمد باقر رفت و وداع کرد و خوشحال بیرون آمد و بجانب کوفه روان شدیم و در روز جمعه در بعضی از منازل نماز ظهر کردیم چون
براه افتادیم مرد بلند کندم کونی پیدا شد و نامه در دست داشت نامه را بجابر داد بوسید و بر دیده نهاد و آن نامه از حضرت بجابر نوشته بودند
و مهر کل بر آن زده بودند که هنوز کلش تر بود کفت در این ساعت از خدمت آنحضرت جدا شدم پرسید جابر که پیش از نماز یا بعد از نماز
کفت بعد از نماز چون جابر نامه را خواند بسیار مغموم شد و دیکر او را خوشحال ندیدیم تا بکوفه داخل شدیم در شب چون روز شد رفتم که
جابر را ببینم دیدم که از خانه بیرون آمد قابی چند بر کردن آویخته و بر نی سوار شده و میکوید که می‌یابم منصور بن جمهور را که در کوفه بر سر خود
خواهد شد و بیتی چند از اینها میخواند چون نظر بمن کرد با من هیچ سخن نکفت و من از حال او کریان شدم و اطفال و مردان بکرد او برآمدند
و بیامد تا رحبه کوفه و با اطفال میکردید و در کوفه شهرت کرد که جابر دیوانه شده است بعد از چند روز نامه هشام بن عبدالملک رسید
بوالی کوفه که کردن جابر جعفی را بزن و سرش را بفرست والی از اهل مجلس پرسید که جابر بن یزید کیست کفتند مردیست بود عالم و فاضل و راوی
حدیث و حج بسیار کرده بود و در این وقت دیوانه شده است بر نی سوار شده و در رحبه کوفه با اطفال بازی میکند والی کفت الحمدلله که
ما از کشتن مرد بیکناه نجات یافتیم و بعد از اندک وقتی منصور بن جمهور داخل کوفه شد و آنچه جابر میکفت بظهور آمد و محمد بن الحسن الصفار بسند
صحیح از حضرت جعفر بن محمد روایت کرده است در تفسیر این آیه کریمه و کذلک نری ابرهیم ملکوت السموات والارض ولیکون من الموقنین یعنی
که کشودند و ظاهر کردانیدند برای ابرهیم آسمانهای هفتکانه را تا بالای عرش نظر کرد و زمین را کشودند تا آنچه در هوا و زیر زمین بود دید و از
برای رسول خدا و امیرالمؤمنین و امامان علیهم السلام بعد از او همچنین کردند و باسانید معتبره بسیار از آنحضرت روایت کرده است
که خدا را دو علم هست یک علم مخصوص او است و یک علم هست که تعلیم پیغمبران و ملائکه فرموده پس آنچه تعلیم ایشان فرموده ما میدانیم و

ایضا باسانید معتبره از ائمه مرویست که علمی که با آدم فرود آمد الا ارتفع و علم میراث میرسد و هر عالمی که از دنیا میرود البته عالمی مثل علم
او را بازمانده میدانند و جمیع علوم انبیا بما رسیده است و باسانید صحیحه منقولست از ائمه که تورات موسی و انجیل عیسی و زبور داود
و صحف ابراهیم و کتب جمیع پیغمبران نزد ما است بهمچنانکه ایشان میخواندند ما هم میخوانیم و تفسیر آنها را میدانیم و باسانید مختلفه از جویریة بن مسهر
منقولست که با حضرت امیرالمؤمنین ع از جنگ خوارج برمیگشتیم چون بزمین بابل داخل شدیم وقت نماز عصر داخل شد پس حضرت فرود آمد
و لشکر نیز فرود آمدند حضرت فرمود که ای گروه مردم این زمین ملعونست و سه مرتبه اهل این زمین معذب شده اند و این اول زمینی است
که عبادت بت در این زمین شده است و پیغمبر و وصی پیغمبر را جایز نیست که در این زمین نماز کنند شما نماز کنید مردم بجانب راست و چپ راه
میل کردند و متوجه نماز شدند و حضرت بر استر حضرت رسول ص سوار شدند و روانه شدند من گفتم که والله من از پی امیرالمؤمنین ع میروم
امروز نماز خود را تابع نماز او میگردانم و از عقب حضرت میرفتم هنوز از جسر حله نگذشته بودیم که آفتاب غروب نمود مرا وسوسه در خاطر
بهم رسید چون گذشتیم فرمود که ای جویریه اذان بگو و خود متوجه وضو شدند بعد از آن بسخنی متکلم شدند که نفهمیدیم و کان من ابرع
کتب انبیا پس اقامه فرمودند پس نگاه کردم والله با آفتاب که از میان دو کوه بیرون آمد و صدائی از آن ظاهر میشد تا رسید بجائیکه وقت
فضیلت نماز عصر بود پس آنحضرت نماز عصر کردند و من اقتدا با آنحضرت کردم چون از نماز فارغ شدیم آفتاب غروب کرد و ستاره ها ظاهر
شد پس حضرت متوجه من شدند و فرمودند که ای جویریه خدا میفرماید که فسبح باسم ربک العظیم من خدا را باسم عظیمش خواندم که
آفتاب را از برای من برگرداند و صفار بسند معتبر از حارث اعور روایت کرده است که روزی با حضرت امیرالمؤمنین ع بمنزلی رسیدیم که آنرا
عاقول میگویند و در آنجا بدرخت خشکی رسیدیم که پوستهایش ریخته بود و ساقش مانده بود حضرت دست بر آن زد و فرمود که برگرد
باذن الهی در حال شاخهایش روئیده شد و میوه داد و میوه اش امرود بود چون صبح آمدیم باز سبز بود و میوه داشت و از حضرت صادق ع
روایت کرده است که حضرت امام حسن ع با شخصی از اولاد زبیر بعمره میرفتند برای حضرت در زیر درخت خرمای فرش انداختند و برای آن زبیری
در زیر درخت دیگر و آن درختان خشک بود آن شخص گفت که اگر این درخت رطب داشت میخوردیم حضرت فرمود که میل رطب داری گفت بلی
حضرت دست بآسمان بلند کرده و دعائی خواند بزبانی که آن شخص نفهمید در همان ساعت درخت سبز شد و بار برداشت شتربانی که همراه
ایشان بود گفت که والله سحر کرد حضرت فرمود که سحر نیست دعای فرزند پیغمبر مستجاب شد ایضا از سلیمان بن خالد روایت کرده است که عبد الله
بلخی در خدمت حضرت صادق ع بود بدرخت خرمائی بی میوه رسیدند حضرت فرمود که ای نخله شنونده اطاعت کننده خدا ما را اطعام ده از آنچه
خدا در تو مقرر ساخته در ساعت رطبها برنگارنگ از درخت فرو ریخت و خوردند تا سیر شدند پس بلخی گفت که در باب شما بعمل آمد آنچه
در باب مریم شده بود و در حدیث دیگر روایت کرده است که حسن بن عبد الله از حضرت امام موسی ع معجزه طلبید و درختان غیلانی نزد او
بود حضرت فرمود که برو نزد این درخت بگو که موسی بن جعفر میفرماید که بیا چون بیامد و گفت آنچه فرموده بود درخت زمین را همه جا
قطع کرده آمد بخدمت حضرت ایستاد باز اشاره فرمود بمکان خود برگشت و بسند حسن از ابو بصیر روایت کرده که روزی بخدمت حضرت باقر رفتم
و حضرت صادق ع نیز حاضر بودند گفتم که شما هر دو وارث پیغمبر آخر الزمانید حضرت باقر ع فرمود که بلی گفتم رسول خدا وارث جمیع پیغمبران
بود آنچه ایشان میدانستند آنحضرت میدانست فرمود که بلی گفتم که شما میتوانید مرده را زنده کنید و کور و پیس را شفا دهید فرمود که بلی
باذن الهی آنگاه فرمودند که نزدیک من بیا پس دست بر چشم و روی من کشیدند من آفتاب و زمین و آسمان و آنچه در خانه بود همه را دیدم فرمود که
میخواهی که روشن باشی و ثواب و عقاب مانند دیگران باشد یا بحال اول برگردی و بهشت از برای تو واجب باشد گفتم حال اول را میخواهم باز
دیگر دست بر چشم من کشیدند بحال اول برگشتم و بسند دیگر از ابو بصیر روایت کرده است که حضرت صادق ع بار دیگر مرا روشن کردند
فرمودند که اگر نه از ترس شهرت بود تو را چنین میگذاشتم پس مرا بحال اول برگردانید و بسند معتبر از علی بن مغیره منقولست که حضرت امام
موسی کاظم ع در منی بزنی گذشتند که او و فرزندانش میگریستند برای گاوی که داشتند و مرده بود حضرت بنزد آن زن رفتند و از سبب
گریه سؤال نمودند آن زن گفت که من و فرزندان من یتیمند و معیشت من و ایشان از این گاو بود الحال ذلیل و معیشت بر من بسته شده است
حضرت فرمود که میخواهی که برای تو زنده کنم گفت بلی حضرت دو رکعت نماز گذاردند و دست بدعا برداشتند بعد از آن برخواستند
پا بر گاو زدند گاو برخواست و ایستاد چون زن این حال را دید فریاد زد که بحق صاحب کعبه که عیسی بن مریم است حضرت در میان ازدحام مردم
خود را از او مخفی گردانیدند و داود بن کثیر روایت کرده که شخصی از اصحاب ما بحج رفت چون بخدمت حضرت صادق ع رسید عرض کرد که پدر و مادرم
فدای تو باد زنی داشتم فوت شد و تنها مانده ام حضرت فرمود که آیا او را دوست میداشتی گفتم بلی فدای تو شوم فرمود که چون بخانه خود
رفتی او را خواهی دید در خانه که چیزی میخورد راوی گوید که چون بخانه برگشتم او را چنان دیدم نشسته چیزی میخورد و بسند صحیح از حضر

علی و شاء روایت کرده که حضرت امام رضا در خراسان فرمود که رسول خدا در فلان خانه بدیدم او را در بر گرفتم از حضرت جعفر بن محمد روایت
کرده است باسانید بسیار که چون ابوبکر غصب خلافت نمود حضرت امیرالمؤمنین ع او را دید حجتها بر او تمام کرد در آخر گفت میخواهی که تو را
خدا و پیغمبر بنمایم تا او حکم باشد گفت چگونه آنحضرت حکم میشود حضرت دست آن ملعون را گرفت و او را در مسجد قبا دید که حضرت رسول ص در
مسجد نشسته با او گفت که برو و ترک کن ظلم حضرت امیرالمؤمنین ع را و بروایت دیگر فرمود که گفتم که حق را بعلی تسلیم کن و متابعت او بکن
چون ابوبکر از آنجا برگشت بعمر رسید و حقیقت حال را گفت عمر گفت که تو هنوز سحر بنی هاشم را ندانسته و منقولست از حضرت امام موسی
کاظم ع که روزی همراه پدرم بودم در جانب عریض میرفتند در آن اثنا مرد پیری پیدا شد که موی سر و ریشش سفید شده بود پدرم فرود آمد و میان دو چشم و
دستش را بوسید و میگفت فدای تو گردم و آن مرد او را موعظه و نصیحت میفرمود پس چون آن پیر برفت پدرم سوار شد گفتم که آنچه با این مرد
کردی از شکستگی و احترام نسبت بهیچکس نکرده بودی فرمود که پدرم امام محمد باقر ع بود و از سماعه منقولست که روزی بخدمت حضرت صادق ع رفتم
بعد از وفات امام محمد باقر ع فرمود که میخواهی پدرم را ببینی گفتم بلی فرمود که داخل این خانه شو چون رفتم حضرت را دیدم در آنجا نشسته پس
فرمود که جمعی از شیعه بعد از شهادت حضرت امیرالمؤمنین ع بخدمت حضرت امام حسن ع آمدند و سؤالی چند از آنحضرت نمودند بعد از آن
حضرت فرمود که اگر امیرالمؤمنین ع را ببینید میشناسید گفتند بلی فرمود که پرده را بردارید چون برداشتند و نظر کردند حضرت را دیدند که
نشسته است و از حضرت صادق ع روایت کرده است که چون حضرت امیرالمؤمنین ع را بمسجد آوردند از برای بیعت ابوبکر حضرت رو بقبر حضرت
رسول ص آوردند و فرمود که یا ابن عم ان القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی ای برادر این گروه مرا ضعیف کردند و نزدیک شد که بکشند
پس دستی از قبر بلند شد بجانب ابوبکر که شناختند که دست حضرت است و صدائی از قبر آمد که شناختند که صدای آنحضرت است و این آیه را خواندند
که اکفرت بالذی خلقک من تراب ثم من نطفة ثم سویک رجلا آیا کافر شدی بآن خداوندی که تو را از خاک آفرید پس از نطفه آفرید پس تو را بحد وجود
رسانید و مردی کرد و در حدیث دیگر وارد شده است که چون دست ظاهر شد این آیه بر آن دست نوشته بود و از حضرت صادق ع بسند معتبر
روایت کرده است که حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه بجانب صفین متوجه شدند چون از فرات عبور فرمودند و نزدیک بکوهی رسیدند
در صفین وقت نماز شام داخل شد مردم دور شدند و وضو ساختند و اذان گفتند چون از اذان فارغ شدند کوه شکافته شد و سری
بیرون آمد موی سر و ریش سفید گردیده و بنور آمد و گفت السلام علیک یا امیرالمؤمنین و رحمة الله و برکاته مرحبا بوصی خاتم پیغمبران
و قائد روسفیدان و دست و پا سفیدان بهشت و فایز گردیده بثواب صدیقان و بهترین اوصیا حضرت فرمود و علیک السلام ای برادر من
شمعون بن حمون وصی عیسی بن مریم چه حال داری گفت بخیر است رحمت الهی بر تو باد منتظر حضرت عیسی که فرود آید برای نصرت فرزند
تو و نمیدانم کسی را که در راه خدا زیاده از تو مبتلا گردیده باشد و در قیامت کسی از تو ثوابش نیکوتر و رتبه اش بلندتر نخواهد بود صبر
کن ای برادر تا آنکه خدا را ملاقات نمائی بدرستیکه دیروز بود که دیدم جمعی را از بنی اسرائیل از هارا کشیدند و پاره ایشان را بریدند
بر چوبها علق کشیدند و اگر اینجماعت که با تو جنگ میکنند بدانند که چه عذابها برای ایشان مقرر کرده دست کوتاه خواهند کرد و این
روها نورانی که با تو یاری مینمایند اگر بدانند که چه ثواب از برای ایشان مهیا کرده هر آینه آرزو کنند که بمقراض بدن ایشان پاره پاره شود و
السلام علیک یا امیرالمؤمنین و رحمة الله و برکاته پس کوه بهم آمد و حضرت متوجه نماز شد پس عمار بن یاسر و ابن عباس و مالک اشتر و هاشم
بن عتبه و ابو ایوب انصاری و قیس بن سعد و عمرو بن الحمق و عبادة بن صامت و ابو الهیثم بن التیهان پرسیدند که این مرد که بود فرمود شمعون
وصی حضرت عیسی ع بود پس عبادة بن صامت و ابو ایوب گفتند پدر و مادر خود را فدای تو میکنیم و تو را یاری میکنیم چنانچه برادر تو حضرت رسول
را یاری کردیم و تخلف نمیکند کسی از مهاجرین و انصار از تو مگر شقی پس حضرت ایشان را دعای خیر فرمود و ایضا از عبایه اسدی روایت نموده که روزی
بخدمت امیرالمؤمنین ع رفتم دیدم شخصی نزد حضرت نشسته و حضرت متوجه او است و با او سخن میگوید چون برفت پرسیدم که این مرد که بود
که شما را از ما مشغول ساخته بود فرمود که وصی حضرت موسی ع بود و در احتجاج مستفیضا از حضرت امیرالمؤمنین ع منقولست که حضرت رسول
فرمود که چون من بمیرم مرا غسل بده و کفن کن و مرا بنشان و آنچه خواهی از من بپرس که جواب خواهی شنید و باسانید معتبره از حضرت امام محمد باقر ع
روایت کرده است که روزی با پدرم در وادی ضجنان که در میان مکه و مدینه است میرفتیم ناگاه اشتر پدرم رم کرد نظر کردم مرد پیری را دیدم که در
گردنش زنجیری بود و سر زنجیر در دست مردی بود میکشید گفت مرا آب ده آن شخص که زنجیر را داشت گفت آبش مده خدا او را آب ندهد
از پدرم پرسیدم که کی بود فرمود که معاویه بود و بطرق کثیره از حضرت امام جعفر صادق ع منقولست که با پدرم براه مکه میرفتیم و هر دو بر شتر
سوار بودیم چون بوادی ضجنان رسیدیم شخصی بیرون آمد و بر گردنش زنجیری بود که بزمین میکشید گفت یا ابا جعفر مرا آب بده خدا ترا
آب دهد شخص دیگر از عقبش آمد و زنجیرش را کشید و گفت یا ابن رسول الله آبش مده که خدا او را آب ندهد آنگاه پدرم رو بمن کرد و فرمود که

۱

ابن مرد شناختی گفتم نه گفت معویه بود و از یحیی بن ام الطویل نیز منقول است که در خدمت علی بن الحسین ع بودم به مکه میرفتیم چون به عسفان
رسیدیم چنین واقع شد و حضرت فرمود که معویه بود و از ابو حمزه ثمالی روایت کرده است که در خانه علی بن الحسین ع بودم در آنجا گنجشکی
چند فریاد میکردند فرمود که میدانی که چه میگویند گفتم نه فرمود که تسبیح پروردگار خود میکنند و طلب روزی از او مینمایند بعد از آن فرمود
که ای ابو حمزه زبان مرغان را تعلیم ما کرده اند و همه چیز بما داده اند و از فضیل بن یسار روایت کرده است که در خدمت حضرت صادق ع بودم دیدم
که یک جفت کبوتر بیامدند و نر با ماده حرفی گفت فرمود که میدانی چه گفت گفتم نه گفت میگفت ای انیس من و ای جفت من هیچ خلقی نزد من از
تو محبوب تر نیست مگر مولای من جعفر بن محمد و باسناد معتبر از محمد بن مسلم روایت کرده که روزی در خدمت حضرت امام محمد باقر ع بودم
ناگاه یک جفت کبوتر نیز بحضرت آمدند و بزبان خود صدا کردند و حضرت جوابی چند ایشان را فرمود بعد از ساعتی پرواز کردند و بر سر
دیوار نشستند و در آنجا نیز نر با ماده حرفی چند گفتند و برفتند و من از حقیقت ماجرای ایشان سؤال کردم فرمود که ای ابن مسلم هر
چیز را که خدا خلق کرده است از مرغان و حیوانات و هر صاحب روحی طاعت ما را زیاده از بنی آدم میکنند این کبوتر گمان بد بجفت خود برده
بود و او سوگند یاد میکرد که من بری ام از گمانی که بمن میبری و او قبول نمیکرد پس گفت که راضی میشوی بحکم محمد بن علی گفت بلی چون بنزد
ما آمدند من حکم کردم که کبوتر ماده راست میگوید و بیگناه است قبول کرد و رفتند و از سلیمان جعفری روایت کرده است که روزی در خدمت
حضرت امام رضا ع بودم در باغی از باغهای آنحضرت ناگاه گنجشکی بیامد و در پیش آنحضرت بر زمین افتاد و فریاد میکرد و اضطراب مینمود حضرت
فرمود که میدانی چه میگوید گفتم خدا و رسول و فرزند رسول بهتر میدانند حضرت فرمود که میگوید ماری آمده است در خانه من که جوجه
مرا بخورد پس حضرت بمن فرمود که این عصا بردار و باین خانه برو و مار را بکش چون بخانه داخل شدم ماری دیدم که بگرد خانه او میگردید عصا را
زدم و او را کشتم و از احمد بن هرون روایت کرده که روزی حضرت امام موسی ع بجمعی بر در آمدند و لجام اسب خود را بر طنابی از طنابهای
خیمه انداختند و نشستند بعد از ساعتی اسب صهیل کرد حضرت تبسم فرمودند و گفتند برو و بول کن آن اسب رفت بیابان دور شد و در صحرا
بول کرد و برگشت پس حضرت فرمود خدا بر داود و آل داود کرامتی نکرده مگر آنکه بمحمد و آل محمد ع زیاده از آن کرامت فرموده و بسند معتبر از
محمد بن مسلم روایت کرده است که در خدمت امام محمد باقر ع بودم در ما بین مکه و مدینه و بر الاغی سوار بودم و حضرت بر استری که ناگاه گرگی از
سر کوه دوید و بنزدیک استر آنحضرت آمد و دستها بر قربوس زین گذاشت و گردن کشید حضرت سر را نزدیک دهان گرگ آورد و گوش داد بعد
از ساعتی فرمودند که برو چنین کردم آن گرگ شادکنان برگشت گفتم فدای تو گردم عجب چیزی دیدم فرمود که میدانی چه گفت گفتم خدا و رسول
و فرزند رسول بهتر میدانند فرمود که میگفت یابن رسول الله زن من در این کوه درد زائیدن بر او دشوار شده است دعا کن که خدا بر او
آسان گرداند و دعا کن که خدا هیچیک از فرزندان مرا بر احدی از شیعیان تو مسلط نگرداند من چنین دعا کردم مستجاب شد و باسانید معتبر روایت
کرده که حضرت علی بن الحسین ع روزی با جماعتی از اصحاب خود نشسته بودند که آهوئی نزد آنحضرت آمد و دست بر زمین میزد و صدا میکرد فرمود که
میدانید چه میگوید گفتند نه فرمود که میگوید که فلان شخص از قریش فرزند مرا امروز شکار کرده است و از من التماس میکند که از آن قرشی
سؤال کنم که فرزند را بان دهد که شیرش بدهد باز باو سپارد و برود پس حضرت باصحاب فرمود که برخیزید تا بخانه آن شخص رویم و حاجت این
آهو را برآوریم چون بخانه آن مرد آمدند و آن مرد را طلبیدند آن مرد بیرون آمد پس حضرت فرمود که آهو بچه را که امروز شکار کرده بیاور که مادرش
آن را شیر دهد چون بیاورد مادرش آن را شیر داد و گذاشت حضرت از آن شخص التماس فرمود که این آهو بره را بما ببخش و بحضرت بخشید حضرت
آن را با مادرش رها کرد آهو [illegible] و دم را حرکت میداد و بزبان خود سخنی میگفت فرمود که میدانید چه میگوید گفتند نه فرمود که
میگوید که خدا غائب شما را بشما برساند و علی بن الحسین ع را بیامرزد چنانچه فرزند مرا بمن رسانید و بسند معتبر از یونس بن ظبیان و جمعی
از اصحاب روایت کرده که روزی در خدمت حضرت صادق ع بودیم فرمود که خزائن این زمین در دست ماست اگر بپای خود اشاره کنم که خود را
ظاهر میگرداند پس بپای خود زمین را ذکر کردند و بزمین کشیدند و دست را ذکر کردند و شمشی از طلا بیرون آوردند بقدر یک شبر و فرمود
که نگاه کنید چون نظر کردیم شمشهای بسیار دیدیم بر روی یکدیگر که میدرخشید یکی از ما گفت که فدای تو گردم اینها همه را داده اند بشما و شیعیان
شما اینقدر محتاجند فرمود که خدا بهشت را برای شیعیان ما خلق کرده است و ایضا منقول است که حضرت امیر المؤمنین ع با اصحاب خود در
مسجد کوفه نشسته بودند که شخصی گفت پدر و مادرم فدای تو باد من تعجب دارم از این دنیائی که در دست شما است و در دست
شما نیست فرمود که گمان داری که ما دنیا را میخواهیم و خدا بما نمیدهد آنگاه دست زدند و مشتی از سنگریزه برگرفتند تمام جواهر قیمتی
شد پرسیدند که این چیست گفت که این بهترین جواهر است فرمود که اگر خواهیم همه زمین را چنین میتوانیم کرد اما نمیخواهیم پس بر زمین
انداختند باز ریگ شد و ایضا صفار باسانید معتبره از حضرت صادق ع روایت کرده است که آنحضرت فرمود که او ما را خفتن را در مدینه

کرد و بشهر جابلسا و جابلقا که قوم موسی در آنجا ساکنند رفت و منازعه در میان ایشان بود فیصل کرد و در همان شب برگشت و نماز صبح را
در مدینه کرد بحضرت خود را میفرمود و از جابر جعفی روایت کرده است که روزی در خدمت حضرت امام محمد باقر ع نشسته بودم فرمود که ای
جابر الاغی داری که در یک شب از مشرق بمغرب برود گفتم نه فدای تو شوم فرمود که من شخصی را میشناسم در مدینه که الاغی دارد که سوار میشود
و یک شب مشرق و مغرب میرود خود را میفرمود و بسند معتبر از سدیر صیرفی روایت کرده است که امام محمد باقر ع فرمود که میشناسم شخصی
از اهل مدینه را که رفت بسوی آن جماعتی که خدا فرموده است و من قوم موسی امة یهدون بالحق و به یعدلون که در مشرق و مغرب
میباشند و منازعه در میان ایشان بود اصلاح نمود و برگشت و بر نهر فرات گذشت و از آب [illegible] و از در خانه تو گذشت و در زد
و ندانستی که بگشائی از ترس شهرت و شخصی گذشت که او را در بند کشیده بودند و دو کس بر او موکل بودند که در تابستان او را برابر آفتاب
میداشتند و آتش در او می افروختند و در زمستان آب سرد بر او میریختند و او را برهنه میداشتند و او قابیل فرزند آدم بود و محمد بن مسلم
گفت که مراد حضرت از آن شخص خودش بود و از عبد الصمد بن علی روایت کرده است که شخصی نزد حضرت علی بن الحسین ع آمد حضرت از او
پرسیدند که تو کیستی گفت منم منجم فرمود که میخواهی تو را خبر دهم بیک کسی که از آن وقت که تو آمده نزد ما تا حال چهارده عالم را سیر کرده است
که هر عالمی سه برابر این دنیا است و از جای خود حرکت نکرده است آن شخص گفت که آن مرد کیست فرمود که منم و اگر خواهی که تو را خبر دهم بانچه خورده
و در خانه پنهان کرده و بسند معتبر از ابان بن تغلب روایت کرده است که منجمی از اهل یمن بخدمت حضرت جعفر بن محمد ع رسید حضرت پرسید
که علمای یمن علم ایشان در چه مرتبه است گفت اعلم نجوم در دو ماهه راه حکم میکنند در یک شب حضرت فرمود که عالم مدینه اعلم است از عالم
شما در یک ساعت از روز بقدر آنچه یکسال آفتاب طی کند قطع مینماید و سیر میکند دوازده هزار عالم را که هر یک از آن عالمها مثل این عالم است
که ایشان نمیدانند که آدم و شیطان خلق شده اند پرسید که اهل آن عالمها شما را میشناسند فرمود که بلی خدا واجب نگردانیده است
بر ایشان مگر ولایت ما و بیزاری از دشمنان ما را و از علی بن حسان روایت کرده است که من در شهر ری بودم شنیدم که شخصی را محبوس کرده اند
که دعوی پیغمبری کرده و او را از شام آورده اند رفتم و التماس زندانبان کردم و خود را بان مرد رسانیدم و از قصه او سؤال نمودم گفت
من در شام میبودم در موضعی که محل سر مبارک حضرت امام حسین ع است عبادت الهی میکردم ناگاه شخصی پیدا شد و گفت برخیز برخاستم
و با او روان شدم چون اندک راهی رفتیم خود را در مسجد کوفه دیدم پرسید که این مسجد را میشناسی گفتم بلی مسجد کوفه است پس مشغول
نماز شد و من نیز نماز کردم بعد از زمانی خود را در مسجد مدینه دیدم او نماز کرد من نماز کردم و زیارت حضرت رسول ص کردیم پس ناگاه
خود را در مکه دیدم و با او اعمال حج همه را بجا آوردم و چون از اعمال حج فارغ شدیم خود را در شام دیدم و آن شخص ناپیدا شد و چون سال
دیگر موسم حج شد باز همان شخص پیدا شد و مرا با خود بهمان مواطن برد و چون از اعمال حج فارغ شدیم مرا بشام برگردانید و خواست از
من جدا شود گفتم بحق خدائی که تو را چنین قدرتی کرامت کرده است بگو که تو کیستی ساعتی سر بزیر انداخت آنگاه نظر بمن کرد فرمود که محمد بن
علی بن موسی ام پس این خبر شهرت کرد و خبر بعبد الملک رسید و مرا در زنجیر کرد و باینجا فرستاد گفتم نامه بنویس و احوال خود را بمحمد بن عبد
الملک بنویس شاید تو را رها کند و قلمی برای او حاضر کردم و او قصه خود را نوشت و در جواب نوشت که آنکسی که تو را یکشب از شام
بکوفه و مدینه و مکه برد بگو که تو را از زندان نجات دهد راوی گوید که چون من جواب را خواندم گریستم و باره او را تسلی دادم و بیرون آمدم و صبح روز
دیگر رفتم که احوال او را بگیرم دیدم که زندانبانان در تفحص او حیرانند حقیقت حال پرسیدم گفتند امروز که دیشب مدعی پیغمبری میکرد
ناپیدا شده است و ندانستیم که بزمین فرو رفته است یا باسمان بالا رفته است و از حفص تمار روایت کرده است که در آن ایام
که معلی بن خنیس را بدار کشیده بودند بخدمت حضرت صادق ع رفتم فرمود که من معلی را بامری مامور فرمودم و مخالفت من کرد و خود را
بکشتن داد و بدرستیکه من روزی با او نظر کردم او را مغموم یافتم گفتم ای معلی اهل و عیال خود را بخاطر آورده و از مفارقت ایشان
محزونی گفت بلی گفتم نزدیک من بیا پس دست بر روی او کشیدم و از او پرسیدم که اکنون در کجائی گفت اکنون خود را در خانه خود می بینم
و اینک زن من است و اینها فرزندان منند من او را در خانه بیرون گذاشتم تا ایشان را سیر دید و با زن خود مقاربت کرد بعد از آن او را طلبیدم و
دست بر روی او مالیدم و پرسیدم که خود را در کجا می بینی گفت با شما در مدینه ام و اینک منزل شما است گفتم ای معلی هر که حدیث ما را
کتمان کند خدا دین و دنیای او را حفظ میکند ای معلی اسرار ما را نقل مکنید که خود را اسیر مردم کنید ای معلی هر که احادیث صعب ما را
کتمان کند خدا در میان دو چشم او نوری ساطع گرداند و او را عزیز گرداند در میان مردم و هر که افشا کند نمیرد مگر آنکه الم سلاح باو برسد یا در
زنجیر بمیرد ای معلی تو کشته خواهی شد مستعد باش و از عبد الله بن سنان روایت کرده است که حضرت صادق ع فرمود که ما را حوضی هست
از ما بین بصره تا صنعا یمن میخواهی ببینی گفتم بلی فدای تو شوم پس دست مرا گرفتند از بیرون مدینه آوردند و پا بر زمین زدند نگاه

کردم دیدم نهری که ساحلش پیدا نیست مگر اینجائی که ما بر آن ایستاده ایم که مانند جزیره ایست در میان این نهر پس در این جزیره نهری
دیدم که در یکطرفش آبی جاریست از برف سفیدتر و در طرف دیگرش شیری جاریست از برف سفیدتر و در میانش شرابی جاریست
از یاقوت رنگین تر و هیچیک بدیگری ممزوج نمیشود و آن نهر در میان این دو سفید بمثابه خوش نماست که هرگز چنین چیزی ندیده
بودم گفتم فدای تو گردم این نهر از کجا بیرون می آید فرمود که این چشمهائیست که خدا در قرآن وصف فرموده است در بهشت و در کنار
این نهر درختان دیدم که حوریان بر آن درختان نشسته و موهای ایشان بحسنی که هرگز ندیده بودم و در دست ایشان ظرفها در نهایت لطافت
که هرگز ظرفی چنین تعقل نکرده بودم و شباهت بظرفهای دنیا نداشت پس حضرت نزدیک یکی از ایشان رفتند و اشاره فرمودند که آب بده
خم شد و درخت نیز خم شد تا ظرف را پر کرد و بحضرت داد و باز درخت راست شد پس حضرت بمن عطا فرمود و من خوردم که هرگز بآن
لذت و لطافت چیزی نخورده بودم و بویش بمثابه بوی مشک بود چون در کاسه نظر کردم سه لون از شربت در آن بود عرض کردم که فدای تو
گردم هرگز چنین حالی مشاهده نکرده بودم و نمیدانستم که این قسم غرایب در عالم میباشد حضرت فرمود که این کمتر چیزیست که خدا برای
شیعیان ما مهیا کرده است چون مؤمن از دنیا میرود روحش را باین نهرها می آورند و در این باغها سیر میکند و از این شرابها میخورد و دشمن
ما که میمیرد روحش را بوادی برهوت میبرند که صحرائیست در حوالی یمن و همیشه در عذاب میباشد و از زقوم و حمیم میخورد پس پناه برید
بخدا از شر آن وادی و از جابر جعفی روایت کرده است که از حضرت امام جعفر صادق سؤال نمودم از فرموده خدا که وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ
مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ چگونه ملکوت آسمان و زمین را بحضرت ابراهیم نمود و من سر در زیر بود حضرت بدست مبارک بجانب بالا
اشاره نمود و فرمود که بجانب بالا نظر کن چون سر بالا کردم دیدم که سقف خانه شکافته و حجابها برخواسته نوری عظیم دیدم که دیده ام
حیران شد پس حضرت فرمود که حضرت ابراهیم ملک آسمان و زمین را چنین مشاهده نمود آنگاه فرمود که بزیر نگاه کن پس فرمود که بالا
نظر کن چون نظر کردم سقف را بحال خود دیدم پس دست مرا گرفتند و بخانه دیگر بردند و جامهای که پوشیده بودند کندند و جامهای
دیگر پوشیدند و فرمودند که چشم برهم گذار و باز مکن بعد از ساعتی فرمودند که میدانی در کجائی گفتم نه فرمود که الحال در ظلماتی
که ذوالقرنین بآنجا رسیده بود گفتم فدای تو گردم رخصت میدهی که دیده بگشایم فرمود که بگشا اما چیزی نخواهی دید چون چشم گشودم
از ظلمت جای پای خود را ندیدم باز اندکی راه رفتند و فرمودند که میدانی در کجائی گفتم نه فرمود که بر کنار آب زندگانی ایستاده که خضر از
این آب خورده است پس از این زمین و از این عالم بیرون رفتیم و بعالم دیگر در آمدیم چون پاره راه رفتیم مثل این عالم خانها و بناها و مردمان
دیدیم و از این عالم بدر رفتیم و بعالم سیم داخل شدیم شبیه باین و عالم تا بپنج عالم گذشتیم آنگاه فرمود که این ملکوت زمین بود
و ابراهیم همه اینها را ندیده بود همین ملکوت آسمان را دیده بود و ملکوت زمین دوازده عالم است و هر عالمی مثل این عالم
اول و هر امامی از ما که از دنیا میرود در یکی از آن عالمها ساکن میشود تا امام آخر که صاحب الامر است در عالم اول ساکن شود آنگاه فرمود
چشم برهم گذار چشم برهم گذاشتم و دست مرا گرفتند ناگاه خود را در همان خانه دیدم که بیرون رفته بودیم پس آن جامها را کندم و جامهای
اول را پوشیدم و بجای خود نشستم پرسیدم که فدای تو گردم چند ساعت از روز گذشته است فرمود که سه ساعت و بسند معتبر از ابو بصیر
روایت کرده است که روزی در خدمت حضرت امام جعفر صادق بودم پا را بر زمین زدند پس دریائی عظیم ظاهر شد و کشتیها از نقره در کنار
آن دریا ایستاده بیکی از آن کشتیها سوار شدند و مرا سوار کردند و رفتیم تا بجائی رسیدیم که در آنجا خیمها از نقره زده بودند و آنحضرت
داخل هر یک از آن خیمها شدند و بیرون آمدند و فرمودند که آن خیمه که اول داخل شدم خیمه رسول خدا بود و دویم از حضرت امیرالمؤمنین و
سیم از حضرت فاطمه و چهارم از خدیجه و پنجم از حضرت امام حسن و ششم از حضرت امام حسین و هفتم از حضرت علی بن الحسین و هشتم
از پدرم و نهم بمن تعلق داشت و هر یکی از ما که از دنیا میرود خیمه دارد که در آنجا ساکن میشود و از صالح بن سعید روایت نموده که حضرت امام
علی نقی را در کاروانسرای فقرا جا داده بودند بخدمت حضرت رفتم و گفتم ایشان چند سعی در تضییع نور و هتک حرمت تو کردند تا آنکه در
چنین جائی ترا ساکن گردانیدند فرمود که ای پسر سعید تو هنوز در این مرتبه از معرفت مائی پس دست بجانبی حرکت دادند چون نظر کردم باغها
سبز و خوب با نهرهای خوشبو و غلامان پاکیزه مانند مروارید و طبقها رطب با نواع میوها مشاهده نمودم که دیده ام حیران شد فرمود که ما
هر جا که هستیم اینها از برای ما مهیاست و باسانید معتبره از حضرت صادق منقولست که تمام دنیا در دست امام از بابت پاره گردکانی
است که هیچ چیز از امور دنیا بر او مخفی نیست آنچه خواهد در آن میتواند کرد و بچند سند معتبر از حضرت باقر روایت کرده است که ذو
القرنین را مخیر گردانیدند میان سحاب ذلول و سحاب صعب پس سحاب ذلول و نرم را که بهتر بود برای خود اختیار کرد و سحاب صعب را که تند و تیز
و شدید تر است برای ائمه آل محمد گذاشت گفتم که صعب کدام است فرمود که آنست که رعد و برق و صاعقه دارد و حضرت صاحب الامر

بران سوار خواهد شد و باسمانهای هفتگانه و زمینهای هفتگانه که پنج زمینش معمور و دو تا خراب خواهد گردید و در حدیث دیگر از آنحضرت
منقولست که حضرت امیرالمؤمنین مالک شد آنچه در زمین است و آنچه در زیر زمین است و دو ابر را بر حضرت عرض کردند صعب را
اختیار فرمود و بران سوار شد و بر هفت زمین گذشت پنج را معمور دید و دو را خراب و باسانید صحیحه از حضرت امام جعفر صادق منقولست
که چون خدا اراده میفرماید که امامی را خلق کند قطره از آب زیر عرش فرو میفرستد که بر گیاهی یا میوه بنشیند و والد او از آن تناول میکند و
جماع میکند پس از آن نطفه در رحم قرار میگیرد و خدا امام را از آن خلق میفرماید پس در شکم مادر صدا میشنود و میفهمد چون بزمین می آید بر
بازوی راستش مینویسد که وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ چون بسن رشد رسید عمودی از نور برای
او نصب میکند که اعمال جمیع خلایق را میداند و می بیند و کلینی و غیر او باسانید معتبره روایت کرده اند از حضرت صادق که چون خداوند
عالمیان میخواهد که امام را خلق نماید ملکی را میفرستد که شربتی از آب تحت عرش بر میدارد و بامام میدهد که تناول میفرماید و از
آن آب نطفه منعقد میشود چون برحم منتقل شد تا چهل روز سخن نمیشنود بعد از چهل روز آنچه گویند میشنود پس چون متولد میشود
خداوند همان ملک را میفرستد که بر بازوی راستش نقش مینماید چون بمنصب امامت قایم گردید از برای او عمودی از نور بلند میکنند که بآن اعمال
خلایق را میداند و بسند دیگر از آنحضرت منقولست که چون مادران اوصیا پیغمبران بایشان حامله میشوند مادر را سستی هم میرسد مانند
غش و تمام آن روز را تا شب چنین میباشد پس بحال خود می آید و از جانب راست خود از یکطرف خانه آوازی میشنود که کسی میگوید که حامله شده
بخیر و خوبی و عاقبت امر تو بخیر خواهد بود و بشارت باد ترا بفرزندی بردبار دانا بعد از آن دیگر هیچ سنگینی و المی از حمل در خود نمییابد تا چون
ماه نهم میشود آواز ملائکه از هر خانه که باشد میشنود چون شب ولادت میرسد نوری در آن خانه ساطع میشود که بغیر او و پدر امام نمی بینند چون
متولد میشود چهار زانو نشسته از پا بیرون می آید چون بزمین میرسد رو بقبله میکند و سه مرتبه عطسه میکند و با انگشت اشاره میکند
و الحمد لله میگوید و ناف بریده و ختنه کرده متولد میشود و دندانهای پیشش همه روئیده میباشد و از پیش و پسش نور زرد میباشد
مانند سبیکه طلا و در تمام آن شب و روز از دستهایش نور ساطع است و همچنین پیغمبران نیز چنین متولد میشوند و صفار از حضرت صادق
روایت کرده است که حضرت امیرالمؤمنین فرمود که خدا را شهری هست در پشت مغرب که آنرا جابلقا میگویند در آن شهر هفتاد هزار امت هستند
که هر امتی از ایشان مثل این امت اند و هرگز معصیت خدا نکرده اند و هیچ کار نمیکنند و هیچ چیز نمیگویند مگر لعنت بر ابوبکر و عمر و بیزاری از
ایشان و ولایت اهلبیت رسول خدا و از هشام بن سالم روایت کرده است که حضرت صادق فرمود که خدا را شهری هست در پشت دریا که
وسعت آن بقدر مسیر چهل روز راه آفتاب است در آن شهر جمعی هستند که هرگز معصیت الهی نکرده اند و شیطان را نمیشناسند و نمیدانند
که شیطان خلق شده است و در هر چند گاه ما ایشان را می بینیم و آنچه احتیاج دارند از ما سؤال مینمایند و از ما سؤال مینمایند کیفیت دعا را و
ما تعلیم ایشان مینمائیم و میپرسند که قایم آل محمد کی ظهور میکند و در عبادت و بندگی سعی بسیار میکنند و شهر ایشان دروازها بسیار دارد
و از هر دروازه تا دروازه صد فرسخ مسافت است و ایشان را تقدیس و تنزیه و عبادات بسیار هست که اگر ایشان را ببینید عبادت خود را سهل خواهید
شمرد و در میان ایشان کسی هست که بیکماه سر از سجود بر نمیدارد و خوراک ایشان تسبیح الهی است و پوشش ایشان برگ درختان است و روهای
ایشان از نور روشن است چون یکی از ما را می بینند بگرد او بر می آیند و از خاک قدمش بر میگیرند برای برکت چون وقت نماز ایشان میشود
صدای ایشان بلند میشود مانند باد تند و در میان ایشان جمعی هستند که هرگز حربه از خود دور نکرده اند برای انتظار قایم آل محمد و از خدا
میطلبند که بخدمت او مشرف شوند و عمر هر یک از ایشان هزار سالست اگر ایشان را ببینی آثار خشوع و شکستگی و فروتنی از ایشان ظاهر است
و پیوسته طلب میکنند امری را که موجب قرب بخدا باشد چون ما دیر نزد ایشان میرویم بجد انتظار میکشند که مبادا از غضب الهی باشد
منتظر اوقات هستند که وعده ملاقات ما و ایشان است هرگز از عبادت سست نمیشوند و بتنگ نمی آیند و بنحوی که ما از برای ایشان تعلیم
کرده ایم تلاوت مینمایند و در میان آن قرآن چیزی چند هست که اگر بر این مردم بخوانیم کافر میشوند و اگر چیزی از قرآن بر ایشان مشکل شود از
ما میپرسند چون بیان میکنیم سینهای ایشان گشاده و منور میشود و از خدا میطلبند که ما را برای ایشان باقی دارد و میدانند که خدا بوجود ما
بر ایشان چه نعمتها ارزانی داشته و قدر ما را میشناسند و ایشان با قایم آل محمد خروج خواهند کرد و جنگیان ایشان بر دیگران سبقت خواهند گرفت
و همیشه از خدا همین را میطلبند و در میان ایشان پیر و جوان هستند چون جوانی پیری را می بیند نزد او بمثابه بندگان می نشیند و تا رخصت ندهد
بر نمیخیزد و ایشان بهتر از جمیع خلق اطاعت امام میکنند و بهر امری که امام ایشان را بآن داشت ترک نمیکنند تا امر دیگر بفرماید و اگر ایشان را
بر خلق مابین مشرق و مغرب بدارند در یکساعت همه را فانی میکنند و حربه بر ایشان کار نمیکند و خود و شمشیرها از آهن دارند غیر
این آهن که اگر بر کوه بزنند دو نیم میکنند و امام با این لشکر با هند و روم و ترک و دیلم و بربر و هر که در مابین جابلقا و جابلسا است جنگ خواهد

کرد و جابلقا و جابلسا دو شهر است یکی در مشرق و دیگری در مغرب بر هر یک از اهل آن دو باید که وارد شوند و ایشان را بخدا و رسول
و دین اسلام بخوانند و هر که مسلمان نشود او را بکشند تا آنکه در میان مشرق و مغرب کسی نماند که مسلمان نباشد و باسانید معتبره از
آنحضرت امام حسن منقول است که فرمود خدا را شهری هست در مشرق و شهری هست در مغرب بر هر یک از این دو شهر حصاری هست
از آهن که در هر حصاری هفتاد هزار در داشته و در هر دری هفتاد هزار طایفه داخل میشوند که هر یک بلغتی سخن میگویند که دیگری نمیداند
و من جمیع آن لغتها را میدانم و در آن شهرها و در میان آن شهرها خدا را حجتی و امامی نیست بغیر از من و برادرم و ما هر دو حجت خدائیم بر ایشان
واعلم یا ابا ذر ان الله عز و جل جعل اهل بیتی فی امتی کسفینة نوح من رکبها نجی و من رغب عنها غرق و مثل باب حطة فی بنی اسرائیل من دخله
کان آمنا و بدان ای ابو ذر که خداوند عالمیان اهلبیت مرا در میان امت من از باب کشتی نوح گردانیده که هر که سوار آن کشتی شد نجات یافت
و هر که نخواست آن را و داخل آن کشتی نشد غرق شد و همچنین اهلبیت من هر که در کشتی ولایت و محبت و متابعت ایشان نشیند از گرداب
کفر و فتنه و ضلالت نجات مییابد و هر که از جانب ایشان بسوی دیگر میل میکند در دریای شقاوت غرق میشود و اهلبیت من در این امت
مانند در حطه اند که در بنی اسرائیل بود که خدا امر فرمود که داخل آن در شوند و هر که داخل آن در شد از عذاب خدا در دنیا و عقبی
ایمن شد و همچنین در این امت هر که چنگ در دامان متابعت ایشان میزند و او در درگاه بزرگی و متابعت ایشان خدا را طلب میکند از خلة
ایمان است والا طعمه شیطان و مستوجب عذاب خدا است بدانکه خداوند عالمیان امر فرمود بنی اسرائیل را که ادخلوا الباب سجدا
وقولوا حطة نغفر لکم خطایاکم و جمعی از مفسرین گفته اند که مراد از در در قریه بیت المقدس است یعنی در را باید بدارید در هاب المقدس
از روی خضوع و شکستگی یا چون در کوچک است خم شوید در رکوع داخل شوید و یا بعد از داخل شدن سجده کنید و استغفار کنید
و بگوئید خداوندا از گناهان ما بگذر تا بیامرزیم گناهان شما را و بعضی گفته اند که در قریه اریحا مراد است و جمعی از محققین را
اعتقاد اینست که مراد از آن در همان است که در تیه برای قبله ایشان مقرر کرده بودند و رو بآن نماز میکردند پس بعضی انکار کردند از درگاه
دیگر داخل شدند یا داخل نشدند و بعضی که از آن در داخل شدند از عناد که استهزا با ایشان بود لفظ حطه را تغییر دادند و بجای حطة حنطة گفتند که
گندم طلبیدند پس خدا طاعون بر ایشان گماشت که در یکساعت بیست و چهار هزار یا هفتاد هزار از کبر ایشان بمردند و بدانکه مضمون این تو
تشبیه بلیغ که در این حدیث وارد شده است در احادیث سنی و شیعه متواتر است و دلالت بر این میکند که در باب تسلیم و انقیاد ایشان
باید نمود و پا از جاده متابعت ایشان بدر نباید گذاشت و بهمین اکتفا نباید کرد که نام شیعه بر خود گذارند و در اعمال و اعتقادات از راه
ایشان بدر روند بلکه ایشانند وسیله میان خلق و خدا هدایت از غیر ایشان حاصل نمیشود چنانچه ابن بابویه علیه الرحمه و شیخ طبرسی
از حضرت صادق روایت کرده اند که حضرت فرمود که بلیه مردم برای ما عظیم شده است اگر ایشان را بخوانیم اجابت ما نمیکنند و اگر ایشان را وا
میگذاریم بغیر ما هدایت نمییابند و شیخ طوسی بسند معتبر از آنحضرت روایت کرده است که مائیم سبب و وسیله میان شما و خدا و شیخ
طبرسی در کتاب احتجاج روایت کرده است از عبدالله بن سلیمان که من در خدمت حضرت امام محمد باقر بودم شخصی از اهل بصره آمد
گفت حسن بصری میگوید که آن جماعتی که علم خود را کتمان میکنند شکمهای ایشان اهل جهنم را متاذی میگرداند حضرت فرمود که اگر حسن راست
میگوید پس هلاک شده است مؤمن آل فرعون و خدا او را بکتمان ایمان و علم مدح کرده است و همیشه علم مکتوم بوده از روزی که خدا نوح را
به پیغمبری مبعوث کرده پس حسن بصری اگر میخواهد بجانب راست برود و اگر میخواهد بجانب چپ برود که علم یافت نمیشود مگر در نزد ما و ابن بابویه
علیه الرحمه بسند معتبر از اسحق بن اسمعیل روایت کرده که حضرت امام حسن عسکری ع باو نوشت که بدرستیکه خداوند عالمیان برحمت
و لطف خود فرایض را بر شما واجب گردانیده نه از برای آنکه خود محتاج بود بلکه بسبب رحمت او بر شما بلکه از برای احسان و تفضل تا آنکه ممتاز گرداند بد
نیک و بدکردار را از فرمانبردار و تا ظاهر گرداند آنچه در سینهها مخفی است و دلها را پاکیزه گرداند از بدیها و از برای آنکه سبقت جوئید بر
او و منزلتها و درجههای شما در بهشت فتح کرد پس واجب گردانید بر شما حج و عمره و نماز و روزه و زکوه و ولایت اهلبیت رسول را و از برای شما
دری مقرر ساخت که بآن درهای فرایض بر شما گشوده میشود که آن ولایت و متابعت اهلبیت است و از برای شما کلیدی از برای گشودن
درهای آن مقرر فرموده که پیروی ایشان است اگر نه محمد و اوصیا او صلوات الله علیهم میبودند شما متحیر میبودید مانند بهایم
و حیوانات که هیچ فریضه از فرایض خدا را نمیدانستید آیا داخل شهری میتوان شد بغیر از در آن چون خدا بر شما منت گذاشت منصب امامت
بعد از پیغمبر شما فرمود که امروز دین شما را کامل گردانیدم و نعمت خود را بر شما تمام کردم و دین اسلام را برای شما پسندیدم و برگزیدم
و از طرق سنی و شیعه متواتر است که حضرت رسول بحضرت امیرالمؤمنین ع فرمود که من شهرستان علمم و تو در آن شهرستانی و داخل شهر نمیتوان
شد مگر از در و اخبار در این باب زیاده از حد و حصر است چنانچه از احادیث معتبره ظاهر میشود ایشانند همین معنی نجات آن است بلکه جمیع

ملائکه و پیغمبران به برکت و ولایت ایشان بسعادات فایز گردیده اند و در جمیع شداید بانوار ایشان پناه برده اند و ایشان علت غائی ایجاد جمیع
آسمانها و زمین و عرش و کرسی و ملک و جن و انس چنانچه در احادیث بسیار وارد شده است که خطاب بمحمد و علی فرمودند که لولاک
لما خلقت الافلاک اگر نه شما میبودید من افلاک را خلق نمیکردم و بیان سر این اخبار موقوف بر تبیین دو مرتبه است که موجب انکشاف این
معنی میشود بدانکه خداوند عالمیان فیاض مطلق است و ذات مقدسش مقتضی فیض و جود است اما قابلیت ماده از جانب ممکنات شرط است
تا افاضه این فیض عقلا قبیح نباشد و کسیکه قابل آن باشد که چنین بنا مثل عالم امکان را برای او بنا کنند و چنین مهمات خاصه برای او
مرتب سازند و در میدان وسیع عرصه ایجاد چنین سقفهای رفیع و بناهای منیع برپا کنند و چندین هزار ازهار و رغبت و حجب جلال را
باوتاد قدرت و اطناب عزت استوار گردانند و این عرصه ظلمانی را بچراغهای نورانی از ماه و آفتاب و ستارگان روشن سازند و صفایح افلاک
و لوح و خاک را بانواع زینتها و الوان نقشها بیارایند و مائده احسانی که تمام عالم را فرا گرفته برای او بکشند و الوان نعمتها و میوهها و
گلها و ریاحین برای او حاضر سازند و نشاء آخرت که این نشاء دنیا نمونه حقیر پست آن است یعنی بهشت اعلا را بانواع حور و قصور بیارایند
و غیر متناهی از ملائکه مقربین و جن و طیور و وحوش و بهایم را خادم او گردانند بزرگواری میباید باشد که این کرامتها را سزاوار باشد و
این کرامتها را لایق باشد پس اگر دیگران بطفیل او از این خوان بهره برند نزد عقلا پسندیده است و اگر نه امثال ما اهلا لایق این کرامتها
نیستیم و برای ما بنیانها این چنین تشریفات نزد عقلا قبیح است چنانچه اگر بالفرض لری یا کردی یا روستائی فصیح و اهل بدرگاه پادشاه عظیم الشأن
بیاید پادشاه نمیباید که میدان از برای او چراغان کنند و انواع فرشها گسترده و الوان نعمتهای پادشاهانه برای او حاضر گردانند و جمیع امرای خود را ببدر
او بدارند و جمیع عقلا او را مذمت میکنند که آداب پادشاهانه نبوده و این مرد قابل این کرامت نبوده نهایت اکرام این مرد این بود که ده تومان
زر باو بدهند و او را در مجلس حضور هم راه ندهند و اگر مرد کامل قابل بزرگ عظیم الشانی بیاید این تهیهها برای او بکنند و بطفیل
او چندین هزار کرد و روستائی سیر کنند و بهره برند بد نمایند و جمیع عقلا مدح میکنند و همچنین در این ماده چون جناب مقدس نبوی
و اهلبیت او که اشرف مکونات و زبده ممکنات اند و نهایت پایه و تنبیه امکانی از کمالات و استعداد ذات گنجایش داشته باشد در ایشان جمع
و ایشان ماده قابله جمیع فیوض و رحمتها ایند و هر فیضی و رحمتی اول بر ایشان فایز میگردد و بطفیل ایشان بمواد قابله دیگر سرایت میکند و
استعداد ذات ایشان چنانچه بعلت ایجاد که اول نعمتها است اول بر آنحضرت فایز گردید بعد از آن بر دیگران چنانچه فرمود که اول ما خلق الله
نوری و همچنین معنی نبوت اول از برای آنجناب حاصل شد و بسبب او بدیگران سرایت چنانچه فرمود که کنت نبیا و آدم بین الماء و الطین
من پیغمبر بودم و آدم در میان آب و گل بود و فرمود که مائیم آخران سابقان که بعد از همه ظاهر شده ایم و پیش از همه جمیع کمالات را داشته ایم و اینست
معنی شفاعت کبری که از روز اول تا ابد با جمیع خیرات کمالات بوسیله ایشان بجمیع خلق فایز گردیده و میگردد و اینست سر صلوات بر ایشان
که در جمیع مطالب باید اول بر ایشان صلوات فرستاد و بعد از آن حاجت خود را طلبید تا بر آورده شود زیرا که مانع در حاجت عدم قابلیت
تو است چون صلوات فرستادی برای آن ماده قابله رحمت طلبیدی مانعی نیست در خواه آنحضرت و اهلبیت البته مستجاب میشود و همینکه
آب بسرچشمه آمد هر کس در خور قابلیت او از سرچشمه باو میرسد در خور زراعی که بآن سرچشمه زاده کسی باشد که نهر عظیم از راه ولایت و اخلاص
و توسل از آن منبع خیرات و سعادات بسوی خود کنده باشد از هر رحمتی که بآنجا میرسد در خور آن نهر و گنجایش آن بهره میبرد و کسیکه جوی
ضعیف و ناشسته باشد همین قدر حصه میباید پس معلوم شد که استشفاع انبیا و مقربان و توسل و مقرب شدن ایشان زیاده از دیگران است و
تمنیات ایشان پیغمبران و اوصیا و دوستان خدا زیاده بر عوام الناس است چون سخن باینجا کشید این مطلب را از این نیز ذکر نهان میتوان کرد
بدانکه این معلوم است که هر چند که مناسبت میان فاعل و قابل و مفیض و مستفیض بیشتر است افاضه بیشتر میشود بلکه جمعی را اعتقاد اینست
که تا یک نحو مناسبتی نباشد افاضه نمیتواند شد پس این ناقصان که در نهایت مرتبه نقصند در استفاضه ایشان از کامل من جمیع الوجوه ناچار
است ذو واسطه که از جهتی کمال با جناب ذو الجلال یک نوع ارتباطی داشته باشد و از جهت امکان و عوارض آن مناسبتی با ممکنات ناقصه داشته
باشد که افاضه و استفاضه باین دو جهت تعقل باید چنانچه در هدایت و بیان احکام و حکم و حقایق بخلق این دو جهت ضرور است و اشاره بهمه
باین معنی در ابواب نبوت شد و در تنبیه معنی دیگر نیز اشاره شد و بدانکه چون ایشان مظهر صفات کمالیه الهیه اند و نمونه ای از صفات جلال و جمال
او متصف گردیده اند و ایشان را کلمات الله و اسماء الله میگویند و احادیث در این باب بسیار است چنانچه اسماء الهی دلالت بر کمالات او میکند
ایشان نیز از این حیثیت که هر نوعی از صفات او متصف گردیده اند دلالت بر صفات او میکنند مثل اسم رحمن که دلالت بر اتصاف الهی بصفت رحمت
میکند چون رحمت و شفقت رسول خدا را مشاهده میکنی نیز دلالت میکند بر کمال رحمت خدا و اینکه این رحمت با این بسیاری قطرهای از دریای
رحمت و شفقت اوست و همچنین در جمیع کمالات بلکه دلالت ایشان بر آن کمالات زیاده از دلالت اسماست و اسما مقدس الهی از این جهت نام اسم ایشان

مرتبه است که دلالت بران مستی میکند لهذا بتربیت ایشان اثار عجیبه در عالم ظاهر میگردد که اسماء مقدس الهی اند و مظهر قدرت و کمالات اویند چنانچه پیش دانستی که ذات و صفات او از اسمائی مخالفست ولیکن در اینجا وجوهات صفات و تعبیرات زبان عارف از درجات مختلفه میباشد و در هر اسمی صاحب هر معرفتی در خور معرفت خود از ان اسم بهره میبرد مثلا بلا تشبیه مراتب مردم در معرفت پادشاه مختلف میباشد یک مرد کردی بیابانی که از عظمت پادشاه همین تصور کرده است که هر وقت که خواهد اراده دوشاب و عسل کند میسر است و اگر خواهد هر روز نان با نعمت بکسی میتواند داد این مرد پادشاه را بصفات حلوائی و استیلا شناخته اگر پادشاه باو احسان کند در خور شناخت او احسان خواهد کرد و همچنین تا مرتبه شخصی که از عظمت پادشاه آن قدر را دانسته که او را در عطا کردن مملکتها هست و منصبی میتواند بخشید که در سال الاف و الوف تحصیل میتوان کرد پادشاه چنین شخصی در خور معرفت او میدهد و همچنین عارف از مراتب معرفت بلا تشبیه تفاوت هست که یک لفظ رحمن را مثلا عارفی بیک معنی میفهمد و در خور آن معنی فایده میبرد تا آن عارف کامل که نهایت وجوه ممکنه را یافته رحمت و فیض ازل و ابد را برای ممکنات طلب و میرساند و همچنین در مراتب معرفت رسول خدا و ائمه معصومین که اسماء مقدس الهی اند در خور شناخت و معرفت ایشان از توسل بایشان منتفع میتوان شد یک شخص علی را در شناختن که در هر مسئله اکبر پیری میداند و علی را در مرتبه علامه شناخته بلکه علی را وسیله نکرده و علامه را وسیله کرده و دیگری علی را چنین شناخته که شبی با صد کس را میتواند کشت و علی را نشناخته و مالک را شناخته و یکی علی را چنین شناخته که اگر شفاعت کند خدا هزار تومان باو میدهد تا مرتبه آن بزرگی که علی را در مرتبه کمال شناخته که تا علی را بر آسمانها بخوانند زیکدیگر میپاشند و اگر بر زمین بخوانند میکنند از جا چنانچه در احادیث بسیار هست که نامهای ایشان را بر عرش نوشتند عرش قرار گرفت و بر کرسی نوشتند برپا ایستاد و بر آسمانها نوشتند قرار گرفت و بر کوهها نوشتند ثابت گردیدند و دوستان ایشان را بتجربه معلوم است که در وقت عادت در خور آن ربط و معرفت و توسلی که بایشان حاصل میشود همان قدر استشفاء بایشان نفع میکند و اگر اینمعنی را ازین زیاده ذکر کنیم سخن دراز میشود و مطلب مخفی تر میشود و بعضی تمثیلی ذکر کرده اند برای وضوح اینمعنی که یک فیلی را بردند بشهر کوران چون شنیدند که چنین خلق عظیمی بشهر ایشان آمده بسیار جمع شدند و دست بر آن میمالیدند یکی از ایشان دست بر گوش آن مالید و یکی دست بر خرطوم آن مالید و یکی دندانش را لمس کرد و یکی پشت را و یکی پشت را چون فیل را بر کندند اینها با یکدیگر نشستند و بوصف آن شروع کردند و در میان ایشان نزاع شد آنکه گوش را لمس کرده بود گفت فیل چیزی هست مانند گلیم دیگری که خرطوم را یافته بود گفت غلط کردی از زبان تا دهان او را راست و میان همه هر یک هر چه از آن یافته بودند تعبیر کردند و نزاع ایشان بطول انجامید مرد بینائی که بر ایشان در رسید در میان ایشان حکم شد و گفت هیچیک او را نشناختید اما هر یک بان راهی بردید بلا تشبیه کوران عالم امکان و جهالت در معرفت واجب الوجود و دوستان او که مخلوق باخلاق او شده اند چنین حالتی هست و در اینمقام گنجایش زیاده ازین سخن نیست و این مضامین از اخبار بسیار ظاهر میشود چنانچه ابن بابویه بسند معتبر از حضرت امام رضا روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین فرمود که حضرت رسول فرمود که خدا خلق نکرده است خلقی را که از من بهتر و گرامی تر باشد نزد او گفتم یا رسول الله تو افضلی یا جبرئیل فرمود که یا علی خدا انبیای مرسل را افضل گردانیده است از ملائکه مقربین و مرا بر جمیع پیغمبران تفضیل داده است و بعد از من ترا و ائمه بعد از ترا بر همه تفضیل داده و ملائکه خدمتکاران ما و خدمتکاران دوستان ما یند یا علی آنهائی که حاملان عرش اند و بر دور عرش میباشند تسبیح و تحمید خداوند خود میکنند و استغفار میکنند برای آنجماعتی که ایمان بولایت ما آورده اند یا علی اگر ما نبودیم خدا نه آدم را خلق میکرد و نه حوا را و نه بهشت را و نه دوزخ را و نه آسمانها و نه زمین را و چگونه ما افضل از ملائکه نباشیم و حال آنکه ما پیش از ایشان خدا را شناختیم و تسبیح و تقدیس و تنزیه خدا کردیم زیرا که اول چیزی که خدا خلق کرد ارواح ما بود پس ما را گویا گردانید بتوحید و تحمید خود که او را بیگانگی یاد کنیم و حمد و بگوئیم بعد از آن ملائکه را خلق کرد و ارواح ما یک نور بود چون ارواح ما را ملائکه دیدند بسیار عظیم نمود در نظر ایشان پس گفتیم سبحان الله تا ملائکه بدانند که ما مخلوقیم و خدائیم و خدا منزه است از اینکه ما شبیه باشیم یا آنکه صفات ممکنات در او باشد پس ملائکه چون تسبیح ما شنیدند خدا را تسبیح کردند و خدا را منزه از صفات دانستند چون بزرگواری شان ما را مشاهده نمودند لا اله الا الله گفتیم تا بدانند ملائکه که خدا شریک در بزرگواری و عظمت ندارد و ما بندگان خدائیم و در عظمت و خداوندی او شریک نیستیم پس ایشان گفتند لا اله الا الله چون بعد علو درجه ما را دیدند ما گفتیم الله اکبر تا بدانند ملائکه که خدا از آن عظیم تر است که کسی بدون توفیق و تایید او نزد او رتبه و منزلت تواند هم رسانید آنگاه گفتند الله اکبر چون قوت و قدرت و غلبه ما را مشاهده کردند گفتیم لا حول و لا قوة الا بالله تا بدانند که قوت و قدرت و توانائی ما از خداوند ماست چون دانستند که خدا چه نعمتها بما کرامت فرموده و اطاعت ما را بر جمیع خلق لازم گردانیده ما گفتیم الحمد لله تا بدانند ملائکه که خدا از جانب ما مستحق حمد و ثنا است برای نعمتهای عظیم که بما انعام فرموده پس ملائکه گفتند الحمد لله پس برکت ما هدایت یافتند

ملائکه

ملائکه بتسبیح و تهلیل و تحمید و توحید و تمجید خدا پس چون حق تعالی حضرت آدم را خلق فرمود ما را در صلب او بودیعه سپرد و امر فرمود ملائکه را که حضرت آدم را سجده کنند از برای تعظیم و تکریم ما که در صلب آدم بودیم و سجود ایشان سجده بندگی خدا بود و سجده تکریم و اطاعت آدم بود چون ما در صلب وی بودیم پس چگونه ما افضل از ملائکه نباشیم و حال آنکه جمیع ملائکه سجده آدم را از برای تکریم ما کردند و بدرستیکه چون مرا باسمانها عروج فرمودند جبرئیل اذان و اقامه گفت و گفت یا محمد پیش بایست تا با تو نماز کنیم من گفتم که یا جبرئیل من بر تو تقدم بجویم گفت بلی زیرا که خدا پیغمبران را بر جمیع ملائکه تفضیل داده است و ترا بخصوص بر جمیع خلق تفضیل داده است پس من مقدم شدم و با من نماز کردند و فخر نمیکنم چون بحجابهای نور رسیدم جبرئیل گفت که پیش برو یا محمد که من بر اینجا میمانم گفتم در چنین جائی مرا تنها میگذاری جبرئیل گفت یا محمد این نهایت اندازه ایست که خدا برای من مقرر ساخته است و اگر از این حد در گذرم بالهای من میسوزد پس فرو رفتم در دریاهای نور و رسیدم بجائی که خدا میخواست از اعلای درجات ملکوت و ملک پس ندا بمن رسید که یا محمد گفتم لبیک ربی و سعدیک تبارکت و تعالیت پس ندا رسید که ای محمد تو بنده منی و من پروردگار توام مرا عبادت کن و بس بر من توکل کن در جمیع امور بدرستیکه تو نور منی در میان بندگان من و فرستاده منی بسوی خلق و حجت منی بر جمیع خلایق و از برای تو و متابعان تو بهشت را خلق کرده ام و از برای اوصیای تو کرامت خود را واجب گردانیده ام و از برای شیعیان ایشان ثواب خود را لازم ساخته ام گفتم خداوندا اوصیای من کیستند ندا رسید که یا محمد اوصیای تو آنهایند که بر ساق عرش من نام ایشان نوشته است چون نظر بساق عرش کردم دوازده نور دیدم بر هر نوری سطری سبز بود که بر او نام وصیی از اوصیای من نوشته بود اول ایشان علی بن ابیطالب و آخر ایشان مهدی امت من گفتم خداوندا اینها اوصیای منند بعد از من ندا رسید که یا محمد اینها اولیاء و دوستان و اوصیاء و برگزیدگان منند و حجتهای منند بعد از تو بر جمیع خلایق و ایشان اوصیا و خلیفه های تواند و بهترین خلق منند بعد از تو بعزت و جلال خودم سوگند که بایشان دین خود را ظاهر گردانم و کلمه خود را بایشان بلند گردانم و با آخر ایشان زمین را از دشمنان خود پاک گردانم و او را بر مشرق و مغرب زمین مسلط گردانم و بادها را مسخر او گنم و ابرهای صعب را ذلیل او گردانم و او را بر آسمانها بالا برم و او را بلشکرهای خود یاری کنم و ملائکه را مددکار او گردانم تا اینکه دین حق بلند شود و جمیع خلق بیگانگی من اقرار کنند پس ملک و پادشاهی او را دایم گردانم و دولت او تا روز قیامت از دوستان من بدر نرود و بسند معتبر از حضرت صادق روایت کرده است که چون جبرئیل بنزد حضرت رسول می آمد در خدمت آنحضرت مانند بندگان مینشست و تا آنحضرت رخصت نمیفرمود داخل نمیشد و از حضرت امام حسن عسکری روایت کرده است که از آنحضرت رسالت پناه پرسیدند که علی بن ابیطالب افضل است یا ملائکه حضرت فرمود که ملائکه شرف نیافتند مگر بمحبت محمد و علی و قبول ولایت ایشان و هر کس از محبان علی که دل خود را از غش و دغل و کینه و حسد و گناهان پاک کند او افضل است از ملائکه و بسند معتبر از حضرت صادق روایت کرده است که یهودی بخدمت حضرت رسول آمد و گفت تو افضلی یا موسی بن عمران حضرت فرمود که خوب نیست که آدمی تعریف خود بکند ولیکن مرا ضرور است میگویم چون حضرت آدم خطائی از او صادر شد توبه اش این بود که خداوندا از تو سؤال میکنم بحق محمد و آل محمد که مرا بیامرزی پس خدا توبه اش را قبول فرمود و نوح چون بکشتی نشست و از غرق ترسید گفت خداوندا از تو سؤال میکنم بحق محمد و آل محمد که مرا از غرق نجات دهی پس خدا او را نجات داد و ابراهیم را چون باتش افکندند گفت خداوندا سؤال میکنم بحق محمد و آل محمد که مرا از آتش نجات دهی پس خدا آتش را بر او سرد و سلامت گردانید و موسی چون عصای خود را انداخت و ترسید گفت خداوندا از تو سؤال میکنم بحق محمد و آل محمد که مرا ایمن گردانی پس خدا فرمود که مترس که تو بر ایشان غالبی ای یهودی اگر موسی مرا در می یافت و ایمان به پیغمبری من نمی آورد ایمان او هیچ نفعی نمیداد او را و پیغمبری او را فایده نمیکرد ای یهودی یکی از فرزندان من مهدی است که چون بیرون آید عیسی بن مریم از آسمان برای یاری او فرود آید و او را مقدم دارد و در پی او نماز کند و ایضا بسند معتبر روایت کرده است که رسول خدا بحضرت امیر المؤمنین گفت که یا علی خدا مرا از میان جمیع مردان عالمیان برگزید و بعد از من ترا از جمیع مردان عالمیان اختیار کرد و بعد از تو ائمه فرزندان ترا از جمیع مردان عالم اختیار کرد پس فاطمه را از جمیع زنان عالم اختیار کرد و در احادیث معتبره وارد شده است که در روزی که از ذریت آدم پیمان میگرفتند از جمیع ملائکه و پیغمبران و سایر خلق با ایشان پیمان گرفتند که آیا من پروردگار شما نیستم و محمد پیغمبر شما نیست و علی امام نیست و امامان هادی از فرزندان او امام شما نیستند همه گفتند بلی هر که سبقت گرفت باین اقرار عزم بر تکالیف آن پیمان بیشتر داشت پیغمبران اولوا العزم شدند و هر ملکی که قبول ولایت بیشتر کرد مقرب تر شد یا اباذر احفظ ما اوصیک به تکن سعیدا فی الدنیا و الآخرة یا اباذر نعمتان مغبون فیهما کثیر من الناس الصحة و الفراغ یا اباذر اغتنم خمسا قبل خمس شبابک قبل هرمک و صحتک قبل سقمک و غناک قبل فقرک و فراغک قبل شغلک و حیوتک قبل موتک یا اباذر ایاک و التسویف بأملک فانک بیومک و لست بما بعده فان یکن غد لک فکن فی الغد کما کنت فی الیوم و ان لم یکن غد لک لم تندم علی ما فرطت فی الیوم یا اباذر کم مستقبل یوما لا یستکمله و منتظر غدا لا یبلغه یا اباذر لو نظرت الی الاجل و مسیره لابغضت الامل و غروره یا اباذر کن کانک غریب او کعابر سبیل و عد نفسک من اصحاب القبور یا اباذر اذا اصبحت فلا تحدث نفسک بالمساء و اذا امسیت

مقصد اول

فلا تحدث نفسك بالصباح وخذ من صحتك قبل سقمك ومن حيوتك قبل موتك فانك لا تدرى ما اسمك غدا يا باذر اياك ان تدرك
الصرعة عند العثرة فلا تمكن من الرجعة ولا يحمدك من خلفت بما تركت ولا يعذرك من تقدم عليه بما اشتغلت به يا باذر ما رايت كالنار نام
هاربها ولا مثل الجنة نام طالبها يا باذر كن على عمرك اشح على درهمك ودينارك يا باذر هل ينتظر احدكم الا غنى مطغيا او فقرا منسيا او مرضا
مفسدا او هرما مفندا او موتا مجهزا او الدجال فانه شر غائب ينتظر او الساعة فالساعة ادهى وامر اى ابوذر حفظ كن اينچه من ترا بان وصيت ميكنم
و عمل نما تا سعادتمند گردى در دنيا و آخرت اى ابوذر دو نعمت است که غبن دارند در آن دو نعمت بسيارى از مردم يکى صحت بدن و اعضا و جوارح
و يکى فراغ و فرصت و حال يعنى در بند دو نعمت فريب ميخورند و فايده نمى‌برند و در احاديث بکرو فنون بيان وارد شده است يعنى باعث فتنه
ايشانست و ايشانرا از خدا غافل ميگرداند اى ابوذر غنيمت شمار و قدر بدان پنج چيز را پيش از پنج چيز جوانى را پيش از پيرى که چون پير شدى
بندگى نميتوانى کرد و حسرت خواهى خورد و غنيمت دان صحت و تندرستى را پيش از بيمارى که چون بيمار شوى عبادت نميتوانى کرد چنانچه در
صحت ميتوانى کرد و قدر بدان توانگرى را پيش از آنکه فقير شوى و آنچه خواهى در راه خدا نتوانى داد و حسرت توانگرى را برى يا بعلت فقر از عبادت
باز مانى و غنيمت دان فارغ بودن را پيش از آنکه مشغول شوى بچيزى که بسبب آن فرصت عبادت نداشته باشى و مغتنم دان زندگى را
پيش از مرگ که بعد از مرگ هيچ چاره نتوانى کرد اى ابوذر زنهار که تاخير کار در تاخير مکن بطول امل و اميد زود که بعد از من خواهم کرد بدرستيکه
اى ابوذر که در دست تست همين را دارى و بعد از اين اميد دارى که خواهى داشت امروز در فکر کار خود کن که اگر فردا زنده باشى در فردا هم زنده
باشى که امروز بودى و اگر فردا از عمر تو نباشد نادم و پشيمان نباشى که چرا امروز را ضايع کردى و حال آنکه از عمر تو بوده اى ابوذر چه بسيار کسيکه روز
در پيش داشته باشد و آن روز را تمام نکرده بمرد و چه بسيار کسى که انتظار فردا ببرد و باو نرسد اى ابوذر اگر به بينى اجل خود و سرعت رفتار آن اگر چه
زود مى‌آيد و عمر چه سرعت ميکند دشمن خواهى داشت در روزگار دور و دراز خود را و بر آن نخواهى خورد اى ابوذر در دنيا مانند
غريبى باش که بغريبى بيايد و از وطن خود بشمارد با مسافرى که عبور فرو آيد و قصد اقامت نمايد و خود را از اصحاب قبور بشمارد و قبر را منزل
خود دان و در تغيير اى باذر ابن همت بکار اى ابوذر چون صبح کنى بخاطر خود فکر شام راه مده و شام را از عمر خود حساب مکن چون شام کنى خيال
صبح و اندیشه آن را در خاطر مگذران و از صحت خود توشه بگير پيش از بيمارى و از زندگى بهره بردار و پيش از مردن که نميدانى فردا چه نام خواهى داشت
نام زندگانى خواهى داشت يا نام مردگان يا آنکه در روز قيامت نميدانى که نام سعدا خواهى داشت يا نام اشقيا اى ابوذر بيندیش که مبادا از
پادرانى و بيرى در هنگام غفلت و جمع دنيا پس از حضرت بر گشتن نباشد که کار خود درست کنى و وارث تو ترا مدح نکند بانچه از براى
او گذاشته‌ و خدا ترا نکند که نيزد او روى ترا مع دورند در آن چيزها که مشغول آنها شده و بنده که او را براى آنها ترک کرده‌ اى ابوذر بنده
چو ما آتش جهنم چيزى که گريزنده از آن بخواب کند و غافل باشد زيرا که کسى که از مرسهل خايف و گريزانست از خوف آن خواب نميکند و آتش جهنم با
اين عظمت چگونه مردمى خوف از آن ميکنند بخواب ميروند بلکه هميشه در خوابند و نه بديدم مثل بهشت که طلب کننده و خواهان آن خواب کند يرا
که نعم از براى آنها سهل و ميسر است و بنابر آن مردم حرام ميکنند و سعى در تحصيل آن نمينمايند و طالبان بهشت ابلکه و نعيم نامتناهى بهوش نمى‌روند
خوابيده اى ابوذر قدر عمر را بدان و عمر خود بتحصيل آن باش که ضايع نشود از دينار و درهم اى ابوذر هر يک از شما بکى از چند چيز را انتظار ميبريد
و در پيش داريد يا توانگرى که بهم رسانيد و طاغى شويد و بسبب آن از سعادت ابدى محروم شويد يا فقر و چيزى که بسبب آن خدا را فراموش کنيد يا بيمارى
که شما را فاسد گرداند و از صلاح باز دارد يا پيرى که شما را از کار بيندازد يا مرگى که بيخبر برسد و مهلت ندهد يا فتنه دجال که شر غائب
و مرسيد يا قيامت بر پا شود و قيامت از همه چيز عظيم تر و تلخ تر است توضيح اين کلمات شريفه و مواعظ شريفه در ضمن سه مقصد بيان مينمايد
مقصد اول بدانکه منشا اين صفات شنيعه اهتمام در عمل و احتراز از طول امل است و طول امل آنها را نقصان ميرساند و مورث چهار خصلت
است اول کسل و ترک طاعت زيرا که شيطان او را از اين راه فريب ميدهد که فرصت بسيار است و عمر دراز است در هنگام پيرى عبادت ميتوان
کرد ايام جوانى را صرف عيش و طرب ميبايد کرد دوم آنکه باعث ترک توبه ميشود و تاخير ميکند توبه را بگمان اينکه مهلت خواهد يافت تا مرگ
بناگاه او را بگيرد و مهلت ندهد سيم آنکه باعث حرص جمع مال و تحصيل وارث زمان ميشود براى آنکه چون گمان عمر بسيار بخود دارد باندازه آن
تحصيل مايحتاج خود ميکند چون اعتماد بر خداوند خود ندارد و نميداند که اگر خدا خواهد او را زود فقير ميکند و آنچه تحصيل کرده
بکار او نيايد و اگر خدا مصلحت داند اگر بکار خدا باشد خدا او را توانگر ميکند چهارم آنکه باعث قساوت قلب و فراموشى آخرت ميگردد
اين صفات ذميمه مايه شقاوت ابديست چنانچه از حضرت امير المؤمنين با سانيد معتبره منقولست که فرمود دو خصلت که از آن بيشتر بر شما
ميترسم دو خصلت است يکى متابعت خواهشهاى نفس کردن و يکى طول امل اما متابعت هواى نفس پس آدمى را از قبول حق و متابعت آن
منع ميکند و باز ميدارد و اما طول امل پس موجب فراموشى آخرت ميگردد و ايضا از آنحضرت منقولست که هر که املش دراز است عملش

بنکو

نيکو نيست و از حضرت رسول منقولست که صلاح اول اين امت بزهد و يقين است و فساد آخر ايشان ببخل و طول امل است ايضا از آنحضرت
منقولست که بحضرت امير المؤمنين فرمود که يا على چهار خصلت است که از شقاوت ناشى ميشود خشکى ديده و سنگينى دل و درازى امل و محبت بقا
بسيار در دنيا و در حديث ديگر فرمود که پير ميشود فرزند آدم و جوان ميشود در او دو خصلت حرص و طول امل و بدانکه معالجه اين درد مرض
بسيارى ياد مرگ و شدايد بعد از مرگ و تفکر در عدم اعتبار و سرعت انقضاى آن ميشود چنانچه مرگ بر پير و جوان يک نسبت است بلکه
بجوانان نزديکتر است و هر روز بکشخصى از هم سنان اينکس ميميرد در حال او تفکر نمايد که ممکن بود که من بجاى او مرده باشم و اکنون حسرت عظيم
داشته باشم و در بدن خود تفکر نمايد که هر ساعت در خرابى و انهدام است و هر روز يک قوتى از قوى و عضوى از اعضا او باطل و ضعيف ميشود
و هر لحظه چند بر پيک مرگ باو ميرسد و مطالعه نمايد مواعظ و نصايحى که از رسول خدا و ائمه رسيده و بديده ايمان نظر نمايد و بسمع يقين قبول
کند زيرا که اثر آن طبيب نفوس خلايق‌اند و مواعظ و حکم که از ايشان رسيده نسخهاى معالجه دردهاى نفوس خلايق است بمقابر برود و از احوال
ايشان پند بگيرد چنانچه منقولست از عبادة بن ربعى که جوانى بود از انصار بسيارى بمجلس عبد الله بن عباس و عبد الله او را گرامى ميداشت
و نزديک خود مينشانيد روزى بعبد الله گفتند که تو اين جوان را اين قدر اکرام مينمائى و مرد بدى است شبها بقبرستان ميرود و قبرها را ميشکافد و کفن مرده‌ها را
ميدزدد عبد الله شبى براى استعلام اين حال بقبرستان رفت و پنهان شد ديد که آن جوان آمد و بشکافت کنده داخل شد و در لحد خوابيد و آواز بلند
کرد که واى بر من در روزى که تنها داخل لحد شوم و زمين از زير من گويد که ترا وسعت مباد و خوش مباد منزل تو که بودى که من ترا مبغوض ميداشتم
دشمن ميداشتم چون ترا خواهم کرد در ميان من بر آمده واى بر من در روزى که از قبر بيرون آيم و پيغمبران و ملائکه در صفها ايستاده باشند در روز
ما از عدالت تو کى نجات خواهد داد و از دست مظلومانى که بر ايشان ظلم کرده‌ام مرا کى خلاص خواهد کرد و از آتش جهنم کى مرا امان خواهد بخشيد که
معصيت کرده‌ام خداوند را که سزاوار آن بود که او را معصيت کنم و مکرر با او عهد کردم که گناه نکنم و از من راستى و وفا نديد و امثال اين سخنان
مکرر ميگفت و ميگريست چون از قبر بيرون آمد عبد الله او را در بر گرفت و دست در گردنش کرد و گفت که نيکو نباشى تو و چه خوب کارى ميکنى
نبش ميکنى و ميشکافى و از هم جدا شدند و از حضرت امير المؤمنين منقولست که بسيار ياد کنيد مرگ را و بيرون آمدن از قبرها و ايستادن نزد خدا
خود را در مقام حساب تا مصيبتهاى دنيا بر شما آسان شود و فرمود که هر گاه فرزندان اجل خود را ببينند مصلحت مرگ را نيکو نکرده است و از امل دراز
در وصيتى که در هنگام وفات فرموده گفت اى فرزند امل و آرزوهاى خود را کوتاه کن و مرگ را ياد کن و دنيا را ترک کن بدرستيکه تو در گرو مرگى
و نشانه تير بلاهاى دنيائى و مغلوب دردها و محنتها و با اهل مصر نوشت که اى بندگان خدا کسى از مرگ نجات نمى‌يابد پس حذر کنيد از آن پيش از
آنکه بشما برسد و مهيا از براى آن باشيد بدرستيکه بر همه احاطه کرده است اگر مى‌ايستيد شما را ميگيرد و اگر ميگريزيد در ميابد و از سايه شما
نزديکتر است مرگ بر پيشانيهاى شما بسته است و دنيا از پى شما برهم پيچيده ميشود و عنقريب تمام شده است پس هر گاه که شهوتهاى نفس با شما منازعت کند
بسيار ياد کنيد مرگ را و مرگ از براى موعظه و پند کافى است و رسول خدا بسيار وصيت ميفرمود اصحاب خود را بياد مرگ و ميگفت که بسيار بخاطر آوريد
مرگ را بدرستيکه آن شکننده لذتها است و حايل است ميان شما و خواهشهاى نفسانى و از حضرت رسول منقولست که فرمود که اگر حيوانات از مرگ
آنچه شما ميدانيد ميدانستند يک گوشت فربهى از ايشان نميخورديد و از ياد مرگ لاغر ميشدند و بسند معتبر از حضرت امير المؤمنين منقولست
که فرزند آدم را چون آخر روز دنيا و اول روز آخرتش ميرسد مثال امل و فرزندان و مال و عمل او را در نظر او مى‌آورند پس ا نگاه رو بمال ميکند
و ميگويد که والله که من بسيار حريص بودم در جمع تو و بخيل بودم در صرف تو الحال چه مدد ميکنى مرا جواب گويد که کفن خود را از من بگير پس بجانب
فرزندان التفات فرمايد و گويد که والله که شما را بسيار دوست ميداشتم و حمايت شما ميکردم امروز براى من چه خير داريد گويند که ترا بقبر
ميرسانيم و در خاک پنهان ميکنيم پس رو بعمل خود کند و گويد که والله که خواهان تو نبودم و بر من گران و دشوار بودى امروز مرا چه مدد ميکنى گويد که من
ترا در قبر همچون محشور ميشوم با تو تا آنکه تو را بر خدا عرض کنند پس اگر دوست خدا باشد شخصى بنزد او مى‌آيد از همه کس خوشبو تر و خوشروتر
و جامهاى فاخر پوشيده و ميگويد که بشارت باد ترا بنسيم گلهاى بهشت و نعمت ابدى خوش آمدى پس ميپرسد که تو کيستى ميگويد که من عمل صالح توام
از دنيا بدر آمده بسوى بهشت ستى چون مرده را غسل دهنده اش را ميشناسد و ميداند که جنازه‌اش را بر داشته‌اند که در آن زود بهشت برسد پس چون او را
داخل قبر ميکنند دو ملک مى‌آيند که موهاى ايشان از بر زمين ميکشند و بدندانهاى خود زمين را ميشکافند و صداى ايشان مانند رعد بلند آواز و چشمهاى
ايشان مثل برق جهنده و بر او ميگويند که کيست خداى تو و چيست دين تو و کيست پيغمبر تو و کيست امام تو پس چون جواب گفت ميگويند خدا ترا
ثابت بدارد و آنچه دوست ميدارى و پسنديده‌ است پس قبر او را فراخ ميکنند بقدر يک چشم کار کند و درى از بهشت بقبر او ميگشايند و
ميگويند که خواب کن با فرح و شادى و راحت و اگر دشمن خدا باشد شخصى بنزد او مى‌آيد در نهايت زشتى و بدبوئى و ميگويد بشارت باد ترا بجهنم آتش
جهنم و غسل دهنده خود را ميشناسد و عالم ميدهد حاملان را که او را نگاه دارند و نبرند پس چون داخل قبر ميشود دو ملک بنزد او مى‌آيند و

کفن را ازو دور میکنند و از خدا و پیغمبر و دین و امام او میپرسند میگوید که نمیدانم میگویند که هرگز ندانی و هدایت نیابی پس گرزی
او میزنند که هیچ جانوری نیست که صدای آنرا نشنود مگر جن و انس و دری از جهنم بقبر او میگشایند و میگویند بخواب بدترین حالی و چنان
قبر بر او تنگ میشود و او را فشاری میدهد که مغز سرش از ناخنهای پایش بدر میرود و بر او مسلط میگردانند حشرات و مارها و عقربها و جانوران
زمین را که او را گزند تا روزی که مبعوث شود و از بسکه در شدت است روز میکند که قیامت قایم شود و حضرت باقر فرمود که حضرت رسول
فرمود من قبل از نبوت گوسفند میچرانیدم و هیچ پیغمبری نیست مگر اینکه گوسفند چرانیده پس من گاهی میدیدم که جمیع گوسفندان بی سببی
میشدند و از چرای ایشان دست برمیداشتند چون جبرئیل نازل شد از سبب آن پرسیدم فرمود که کافر را در قبر ضربتی میزنند که بغیر جن و انس جمیع مخلوقات صدای
آنرا میشنوند و ترسان میشوند و بسند معتبر از رسول خدا منقولست فرمود که چون دشمن خدا را بر میدارند و بجانب قبر میبرند ندا میکند حاملان
خود را که ای برادران نمیشنوید شکایت میکند بشما برادر شقی شما دشمن خدا شیطان جن و انس مرا فریب داد و ببلا انداخت و الحال بفریادم
نمیرسد و قسم میخورد که خیرخواه منست و مرا فریب داد و شکایت میکنم بشما دنیا را که مرا مغرور کرد چون برو اعتماد کردم و دل بر او بستم مرا بر زمین
انداخت و شکایت میکنم بشما فرزندان خود را که حمایت ایشان کردم و ایشان را بر جان خود اختیار کردم و مال مرا خوردند و مرا واگذاشتند و شکایت
میکنم بشما مالی را که حق خدا را از آن ندادم و وبال و عذابش بر من است و نفعش را دیگران میبرند و شکایت میکنم خانه را که مایه خود را صرف
تعمیر آن کردم و دیگران بعد از من ساکن شدند و شکایت میکنم بشما بسیار ماندن در قبر را که ندا میکند که منم خانه که بدنها در آن کرم میشود
منم خانه تاریکی و وحشت و تنگی ای برادران تا میتوانید مرا نگاه دارید و در بر نگیرید و شما حذر کنید از آنچه من بآن مبتلا شده ام بدرستیکه
مرا بشارت داده اند باتش جهنم و خواری و مذلت ابدی و غضب خداوند جبار و حسرتا بر آنچه تقصیر کردم در فرمان خداوند و سستی او پس تالها
و گریهای دراز که در پیش دارم نه شفاعت کننده دارم که سخنش را شنوند و نه دوستی که مرا رحم کند کاشکی مرا بر میگردانیدند تا داخل مؤمنان میشدم
و از حضرت صادق منقولست که قبر هر روز مردم را ندا میکند که منم خانه غربت منم خانه تنهائی و وحشت منم خانه کرم و جانوران منم قبر که باغی
از باغهای بهشت یا گودالی از گودالهای جهنم و از حضرت امام محمد باقر مرویست که رسول خدا فرمود که زنهار زنهار مرگ را یاد کنید که چاره از مرگ
نیست اینک مرگ رسید با روح و راحت ابدی از برای آنانکه از برای بهشت سعی کردند و با شقاوت و ندامت و عذاب ابدی برای آنانکه
فریب دنیا خوردند و برای آن سعی کردند پس بدرستیکه دوست خدا و سعادت ابدی برای او لازم شده است اجل او در میان دو چشم او است و امل
او در پس پشت او و کسی که دوست شیطان و شقاوت ابدی برای او واجب گردیده از دوستان او در میان دو چشم و ست امل او در پس پشت و از
آنحضرت پرسیدند که کدام یک از مؤمنان زیرکترند فرمود که آنکه یاد مرگ بیشتر کند و تهیه آن بیشتر کرده و از ابی صالح منقولست
که حضرت صادق فرمود که ای ابو صالح هر وقت که جنازه را بر داری چنان باش که تو در میان آن جنازه و از خدا مطلب که ترا بدنیا بر گرداند که
تدارک گذشتهای بکنی و خدا طلب ترا قبول کرده و برگردانیده را ثاک چه خواهی کرد پاکنون چنین گمان کن و تدارک خود بکن بعد از آن
فرمود که عجب دارم از جماعتی که جمعی از ایشان را بردند و بر نگردانیدند و بقیه را ندای رحیل در میان ایشان زده اند که روانه میباشند و باز مشغول
بازی اند و منقولست که جابر جعفی از حضرت امام محمد باقر پرسید از نظر کردن ملک موت بنی آدم و فرمود که نمی بینی جماعتی را که در مجلس
نشسته اند و همه بیکبار خاموش میشوند آن وقتیست که ملک موت بایشان نظر میکند و از حضرت صادق منقولست که حضرت عیسی بر سر قبر
حضرت یحیی آمد و دعا کرد که خدا او را زنده کند چون زنده شد از قبر بیرون آمد عیسی گفت که از من چه میخواهی گفت میخواهم که در دنیا مونس من
باشی چنانچه پیشتر بود گفت یا عیسی هنوز حرارت شدت مرگ از من برطرف نشده است میخواهی مرا بار دیگر بدنیا آوری که مرتبه دیگر سختی جان کندن را
بکشم پس او را گذاشت که بقبر برگشت و از امام محمد باقر منقولست که جوانی چند از پادشاه زادهای بنی اسرائیل متوجه عبادت شده بودند و عبادت
ایشان این بود که در زمین سیر میکردند و عبرت میگرفتند روزی بقبری رسیدند بر سر راهی که مندرس شده بود و خاک بر روی آن ریخته بود و بغیر
از علامتی از آن نمانده بود گفتند بیائید دعا کنیم شاید خدا این میت را زنده گرداند و از او بپرسیم که بچه نحو چشیده است مزه مرگ را پس ایشان
دعا کردند و دعای ایشان این بود که خداوندا تو الهی ما ای پروردگار ما و ما را بجز تو معبودی و خالقی نیست تو پدید آورنده چیزها و همیشه هستی
و هرگز غافل نمیشوی و زنده و هرگز ترا مرگ نمیباشد و هر روز ترا شانی و کاری است غریب همه چیز را میدانی و محتاج بتعلیم نیستی زنده کن این میت را
بقدرت خود پس از آن قبر میتی سر بیرون کرد موی سر و ریشش سفید و خاک از سرش فرو میریخت ترسان و دیده بسوی آسمان باز کرده بایشان گفت بر
چه بر سر قبر من ایستاده اید گفتند دعا کردیم که خدا ترا زنده کند که از تو سؤال کنیم که چون یافتی مزه مرگ را بایشان گفت که نود و نه سال است که در
این قبر ساکنم و هنوز الم و محنت و کرب مرگ از من برطرف نشده است و هنوز تلخی جان کندن از گلوی من بیرون نرفته است و از او پرسیدند در وقت مرگ
موهای تو چنین سفید بود گفت نه اما چون الحاصل الحاصل شنیدم که بیرون بیا و خاکها و دیرها بهم جمع شده و روح در آن داخل شد و ترسان با این عبرت

بیرون آمدم از هول قیامت موی سر و ریشم سفید شد و از امام جعفر صادق منقولست که هرکه کفن او در خانه اش مهیا باشد او را از غافلان
نمی نویسند و هر وقت که نظر بآن میکند او را ثواب میدهند و از امام محمد باقر منقولست که منادی هر روز فرزند آدم را ندا میکند که متولد
شو برای مردن و جمع کن برای فانی شدن و بنا کن برای خراب شدن و از امام جعفر صادق منقولست که بنده مؤمن وسعتی در امر او هست تا چهل
سال چون سن او بچهل رسید خدا وحی میفرماید بآن دو ملک که بر او موکلند که من این بنده را از برای عزت عمر دادم اکنون کار را بر او
سخت گیرید و نیکو اعمالش را ضبط کنید و اندک و بسیار و خورد و بزرگ اعمالش را بنویسید و از امام محمد باقر منقولست که چون چهل سال بر
بنده گذشت او را میگویند که بالحذر باش و مهیای خود را درست کن که دیگر تو معذور نیستی و از حضرت امیرالمؤمنین منقولست که هر روز که
داخل میشود فرزند آدم را ندا میکند که ای فرزند آدم من روز تازه ام و بر تو گواهم پس در من خیر بگو و عمل خیر بکن که برای تو گواهی دهم در روز قیامت
بدرستیکه مرا بعد از این نخواهی دید و منقولست که قیس بن عاصم بخدمت حضرت رسول آمد و گفت یا رسول الله ما را موعظه بگو که در دنیا
میباشیم و احتیاج بموعظه بسیار داریم فرمود که یا قیس بدرستیکه با هر عزتی در دنیا مذلتی هست و با هر زندگانی مردنی هست و با دنیا آخرتی
هست و بر هر چیز حساب کننده و گواهی هست و هر حسنه را ثوابی هست و هر گناهی را عقابی هست و هر اجلی را اندازه هست ای قیس بدرستیکه البته با تو قرینی
خواهد بود که با تو مدفون شود و زنده باشد و تو با او مدفون شوی و مرده باشی و آن عمل تست پس آن قرین تو اگر کریم است ترا نیکو گرامی
خواهد داشت و اگر لئیم است ترا واخواهد گذاشت بدرستیکه آن قرین با تو محشور خواهد شد و از تو خواهند پرسید مگر از آن قرین
پس قرین خود را عمل صالح گردان تا انس بآن داشته باشی و اگر غیر صالح باشد از غیر آن وحشت خواهی داشت حضرت صادق بجابر جعفی گفت که سلام
مرا بشیعیان ما برسان و بایشان بگو که میان ما و خدا خویشی نیست و تقرب بخدا نمیتوان جست مگر بطاعت خدا ای جابر هر که اطاعت خدا کند و محبت
ما داشته باشد او شیعه ما است و کسیکه معصیت خدا کند محبت ما او را نفع نمیدهد و حضرت امیرالمؤمنین فرمود که هر که خواهد که بدون
عشیره و قوم عزیز باشد و بی سلطنت حکم صاحب مهابت باشد و بی مال غنی و بی نیاز باشد و مردم اطاعتش کنند بدون آنکه مالی بایشان دهد
باید که از ذلت معصیت خدا بیرون آید و بعزت طاعت و فرمانبرداری خدا داخل شود که اینها همه برای او حاصل است و بسندهای معتبر از حضرت
رسول منقولست که قدمهای هیچ بنده در روز قیامت از جلو حرکت نمیکند تا سؤال کنند از او از چهار چیز از عمرش که در چه چیز فانی کرده است
و از جوانیش که در چه چیز کهنه کرده است و از مالش که از کجا بهم رسانیده و در چه چیز صرف کرده است و از محبت ما اهل بیت و از حضرت صادق منقولست
که در تورات نوشته است که ای فرزند آدم خود را برای عبادت من فارغ ساز تا دل ترا پر کنم از غنا و بی نیازی از خلق و ترا بسعی و طلب رزق نگذارم
و بر منست که رفع احتیاج تو بکنم و خوف خود را در دل تو جا دهم و اگر خود را برای عبادت من فارغ نسازی دل ترا پر کنم از شغل دنیا و رفع احتیاج
تو نکنم و ترا بسعی خود بگذارم و از حضرت علی بن الحسین منقولست که فرمود بدرستیکه دنیا بار کرده است و پشت کرده است و میرود و آخرت
بار کرده است و رو کرده است و میاید و هر یک از دنیا و آخرت را فرزندان و اصحابی هست پس شما از فرزندان آخرت باشید نه از فرزندان و کارکنان
دنیا ای گروه از زاهدان در دنیا باشید و بسوی آخرت رغبت نمائید بدرستیکه زاهدان در دنیا زمین را بساط خود میدانند و خاک را فراش خود
قرار داده اند و آب را بوی خوش خود میدانند و بآن خود را میشویند و خوشبو میسازند و خود را جدا کرده اند و بریده اند از دنیا بریدنی بدرستیکه
کسیکه مشتاق بهشت است شهوتهای دنیا را فراموش میکند و کسیکه از آتش جهنم میترسد البته مرتکب محرمات نمیشود و کسیکه ترک دنیا کرده مصیبتهای
دنیا بر او سهل میشود بدرستیکه خدا را بندگانی هست که در مرتبه یقین چنانند که گویا اهل بهشت را در بهشت دیده اند که مخلدند و گویا
جهنم را در جهنم دیده اند که معذبند مردم از شر ایشان ایمنند و دلهای ایشان پر است از غم آخرت و محزونست نفسهای عفیف است از محرمات و
شبهات و کارهای ایشان آسانست بر خود دشوار نکرده اند چند روزی اندک صبر کرده اند پس راحتهای دور و دراز را ذخیره ساختها
برای خود مهیا کرده اند چون شب میشود نزد خداوند خود بر پای ایستند و آب دیده ایشان بر روهایشان جاری میگردد و تضرع و زاری و استغاثه
بپروردگار خود میکنند و سعی میکنند که بدنهای خود را از عذاب الهی آزاد کنند چون روز شد بردبارانند حکیمانند دانایانند نیکوکارانند
و پرهیزکارانند از بسیاری عبادت باریک شده اند خوف الهی بدنهای ایشان را چنین تراشیده و نحیف گردانیده چون اهل دنیا بایشان نظر میکنند گمان
میکنند که ایشان بیمارند و ایشان را بیماری در بدن نیست بلکه بسیار خوف و عشق و محبت الهی و بعضی گمان میبرند که عقل ایشان بدیوانگی مخلوط
شده است و نه چنین است بلکه بیم آتش جهنم در دل ایشان جا کرده است و از حضرت امام جعفر صادق منقولست که حضرت عیسی بر قریه گذشت
که اهلش و مرغانش و حیواناتش همه مرده بودند فرمود که اینها نمرده اند مگر بعذاب الهی اگر متفرق بودند یکدیگر را دفن میکردند حواریان گفتند
که یا روح الله خدا را بخوان که اینها را زنده کند که از اعمال خود ما را خبر دهند که ما آن اعمال را بدانیم و ترک کنیم که مستحق عذاب الهی نشویم
پس عیسی دعا کرد ندا رسید که ایشان را ندا کن جواب خواهند داد چون شب شد حضرت عیسی بر بلندی ایستاد گفت ای اهل قریه یکی از

ایشان جواب گفت که لبیک یا روح الله حضرت فرمود که بگوئید که چه بود اعمال شما که چنین هلاک شدید گفتند که طاغوت و باطل را اطاعت میکردیم و دنیا را بسیار دوست میداشتیم و از خدا کم میترسیدیم و املها و آرزوهای دراز داشتیم و غافل بودیم و بلهو و لعب مشغول بودیم فرمود که چگونه بود محبت شما دنیا را گفت مانند محبت طفل مادر خود را هرگاه که رو بما میکرد خوشحال میشدیم و اگر پشت میکرد میگریستیم و محزون میشدیم فرمود که اطاعت طاغوت چون میکردید گفت اطاعت گناهکاران میکردیم فرمود که چگونه بود عاقبت کار شما گفت شبی در عافیت و رفاهیت خوابیدیم و صبح خود را در هاویه دیدیم فرمود که هاویه چیست گفت که سجین است فرمود که سجین کدام است گفت که کوههاست از آتش که بر ما افروزند تا روز قیامت فرمود که شما چه گفتید و ایشان بشما چه گفتند گفت که ما گفتیم که ما را برگردانید بدنیا تا ترک دنیا بکنیم و بندگی کنیم خدا را بما گفتند که دروغ میگوئید فرمود که در میان اینها چرا همین تو با من سخن گفتی و غیر تو سخن نگفت گفت یا روح الله لجامهای آتش در سر ایشانست و در دست ملائکهٔ غلاظ و شداد است و من در میان ایشان بودم اما از ایشان نبودم چون عذاب الهی نازل شد مرا هم با ایشان فرا گرفت من بیک مو آویختهام در کنار جهنم نمیدانم که در آتش خواهم افتاد یا نجات خواهم یافت حضرت عیسی رو بحواریین کرد و فرمود که ای دوستان خدا نان خشک را با نمک درشت خوردن و بر روی مزبلها خوابیدن خیر بسیار دارد و موجب عافیت دنیا و آخرتست و منقولست از حضرت صادق ع که چون حضرت داود ترک اولی از او صادر شد چهل روز در سجده ماند که در شب و روز میگریست و سر از سجده بر نمیداشت مگر وقت نماز تا آنکه پیشانیش شکافته شد و خون از چشمهایش جاری گردید بعد از چهل روز ندا باو رسید که ای داود چه میخواهی اگر گرسنهٔ ترا سیر گردانیم یا تشنهٔ ترا سیراب گردانیم یا ترسانی ترا ایمن گردانیم گفت پروردگارا چگونه ترسان نباشم و حال آنکه میدانم که تو خداوند عادلی و ظلم ظالمان از تو نمیگذرد ندا باو رسید که ای داود توبه کن پس روزی داود بیرون رفت بجانب صحرا و زبور میخواند و هرگاه که آنحضرت زبور میخواند هیچ سنگی و درختی و کوهی و مرغی و درنده نمیماند مگر آنکه با او موافقت میکردند در فغان و گریه تا آنکه بکوهی رسید و بر آن کوه غاری بود که در آنجا پیغمبر عابدی بود که او را حزقیل میگفتند چون صدای کوهها و حیوانات را شنید دانست حضرت داود است داود گفت ای حزقیل رخصت میدهی که بالا بیایم گفت نه تو گناهکاری داود گریست پس وحی بحزقیل آمد که سرزنش مکن داود را بر ترک اولی و از من عافیت را طلب کن که هر که را من بخود واگذارم البته بخطائی مبتلا میشود پس حزقیل دست داود را گرفت و بنزد خود برد داود گفت ای حزقیل هرگز گناهی بخاطر گذرانیدهٔ گفت نه گفت هرگز عجب بهم رسانیدهٔ از این حالی که داری از عبادت گفت نه گفت هرگز میل بدنیا و شهوات آن در خاطرت خطور کرده است گفت بلی گاه هست که این خیال در دل من در میآید پس میگیرم چه علاج میکنی گفت داخل این شکاف کوه میشوم و از آنچه در آنجا هست عبرت میگیرم داود با او داخل شعب شدند دید که تختی از آهن گذاشته است و بر روی آن تخت استخوانهای پوسیده ریخته است و لوحی از آهن نزد آن تخت گذاشته است داود لوح را خواند نوشته بود که منم اروی بن شلم هزار سال پادشاهی کردم و هزار شهر بنا کردم و هزار دختر را بکارت بردم و آخر کار من این شد که خاک فرش من شد و سنگ بالش و تکیه گاه من شد و مار و کرم همسایگان و مصاحبان من شدند پس کسیکه مرا ببیند فریب دنیا نخورد **مقصد دوم** در بیان دجال بدانکه یکی از فتنهای آخر زمان خروج دجالست که قبل از ظهور حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه خروج خواهد کرد چنانچه در احادیث عامه وارد شده است و در زمان حضرت رسول ص متولد شد و حضرت بنزد او رفتند و با حضرت سخن گفت و حضرت با او تکلیف اسلام کرد قبول نکرد گفت تو پیغمبری از من سزاوارتری سخنی بهرزه گفت و دعوای بزرگ کرد حضرت با او گفت که دور شو که از اجل خود تجاوز نخواهی کرد و بآرزوی خود نخواهی رسید و غیر آنچه از برای تو مقدر شده است نخواهی یافت پس حضرت باصحابش فرمود که هیچ پیغمبری مبعوث نشده است مگر آنکه قوم خود را از فتنهٔ دجال حذر نموده است و خدا او را تا حال تأخیر نموده و در این امت ظاهر گردانید پس اگر دعوی خدائی کند و در نظر شما امر او مشتبه شود پس بدانید که خداوند شما اعور و یکچشم نیست و بیرون خواهد آمد و بر خری سوار خواهد شد که مابین دو گوش الاغ او یک میل باشد یعنی ثلث فرسخ و با او بهشت و دوزخ و کوهی از نان و نهری از آب خواهد بود و اکثر اتباع او یهودان و زنان و بادیه نشینان خواهند بود و گرد عالم خواهد گشت و داخل آفاق زمین خواهد شد بغیر از مکه و مدینه و دو سنگستان مدینه که داخل آنها نمیتواند شد و ابن بابویه علیه الرحمه از نزال بن سبره روایت کرده است که روزی حضرت امیرالمؤمنین ع در خطبه فرمود دو سه مرتبه که ای گروه مردم آنچه خواهید از من سؤال نمائید پیش از آنکه مرا نیابید پس صعصعة بن صوحان برخواست و گفت یا امیرالمؤمنین چه وقت دجال خروج میکند حضرت فرمود که خروج او را علامتی و صفتی چند هست که از پی یکدیگر ظاهر میگردد و علامتش آنست که مردم نماز را ضایع کنند و امانتها را خیانت کنند و دروغ را حلال دانند و ربا خورند و رشوه گیرند و بناهای عالی بسازند و دین را بدنیا فروشند و کارها را بسفیهان فرمایند و بمشورهٔ زنان عمل نمایند و قطع رحم کنند و پی خواهشهای نفس روند و خون مردم را سهل شمارند و حلم و بردباری را ضعف و ناتوانی دانند و ظلم کردن را فخر شمارند و امرای ایشان فاجر و بد

کردار باشند و وزیران ایشان ظالم باشند و رؤسای ایشان خائن باشند و قاریان ایشان فاسقان باشند و گواهی ناحق در میان ایشان فاش باشد و زنا و بهتان و گناه و طغیان اعلانیه بجا آورند و مصحفها را زیور کنند و مسجدها را طلا دهند و منارهای بلند سازند و بدان را گرامی دارند و صفهای ایشان پر باشد اما دلهای ایشان مختلف باشد و پیمانها را بشکنند و زنان با شوهرهای خود شریک شوند در تجارت برای حرص دنیا و صدای فاسقان بلند باشد و سخن ایشان را بشنوند و بزرگ هر قومی پست‌ترین ایشان باشد و از فاجران تقیه کنند از ترس ضرر ایشان و دروغگو را تصدیق نمایند و خائنان را امین کنند و کنیزان خواننده و سازها برای خود نگاه دارند و گذشتگان را لعنت کنند و زنان بر زین سوار شوند و زنان بمردان شبیه باشند و مردان بزنان و گواهان گواه نشده گواهی دهند و گواهی بغرض دهند و علوم غیر علم دین یاد گیرند و کار دنیا را بر آخرت ترجیح دهند و پوست میش را بر دلهای مانند گرگ کنند و دلهای ایشان از مردار گندیده‌تر باشد و از صبر تلخ‌تر باشد در این هنگام قیامت نزدیک است پس برخواست اصبغ بن نباته و گفت یا امیرالمؤمنین دجال کیست فرمود که صاید بن الصید است شقی کسی است که او را تصدیق نماید و سعادتمند کسی است که تکذیب او کند از شهری خروج کند که او را اصفهان گویند از دهی که مشهور بیهودیه باشد چشم راستش کور باشد و چشم چپش در پیشانی او باشد و مانند ستارهٔ صبح درخشنده و میان چشمش مانند پارهٔ خونی باشد و در میان دو چشمش نوشته باشد کافر بخطی که همه کس تواند خواند بروی دریاها رود و در پیش روی او کوهی از دود باشد و در پس پشتش کوهی باشد که مردم گمان کنند که خوردنی است و در سالی خروج کند که قحط عظیم در میان مردم باشد و بر خر سفیدی سوار باشد که هر گامش یک میل باشد و زمین از زیر پایش پیچیده شود و بهر آبی که بگذرد آب فرو رود و باواز بلند فریاد کند که همه کس شنوند که ای دوستان من بنزد من آئید منم خداوندی که شما را خلق کرده‌ام و اعضای شما را درست کرده‌ام و تقدیر امور شما کرده‌ام و شما را براه نموده‌ام منم پروردگار بزرگوار شما دروغ میگوید آن دشمن خدا یکچشم است و طعام میخورد و در جسم است و راه میرود و خداوند شما از این صفات منزه است و اکثر تابعان او در آن زمان فرزندان زنا و صاحبان کلاههای سبز خواهند بود بخدا او را در شام خواهند کشت بر گردنه که او را عقبهٔ افیق میگویند بعد از سه ساعت از روز جمعه بر دست آنکسی که عیسی در عقب او نماز خواهد کرد بعد از آن بلیهٔ عظیم خواهد بود گفتند چه چیز خواهد بود یا امیرالمؤمنین فرمود که بیرون خواهد آمد دابة الارض از پیش کوه صفا و با خود خواهد داشت انگشتری سلیمان و عصای موسی را انگشتر را بر پیشانی مؤمن میگذارد و نقش میگیرد که هذا مؤمن حقا و عصا را بر پیشانی کافر مینهد نقش میگیرد که هذا کافر حقا حتی آنکه مؤمن میگوید که وای بر تو ای کافر و کافر میگوید که خوشحال تو ای مؤمن کاش من امروز مثل تو بودم و بسعادت عظیم فایز میشدم پس در آن هنگام دابه سر خود را بلند میکند که همه کس او را میبینند بامر الهی و این بعد از آنست که آفتاب از مغرب طلوع نماید و در آن هنگام توبه نفع نمیدهد و هیچ عملی قبول نمیشود و کسی که پیشتر ایمان نیاورده باشد ایمان او فایده نمیکند پس آنحضرت فرمود که از حال بعد از این مپرسید که حضرت پیغمبر فرموده که بغیر اهلبیت خود بدیگری نگویم نزال میگوید که من از صعصعه پرسیدم که آنکه در عقب او عیسی نماز خواهد کرد کیست گفت نهم از فرزندان امام حسین است و امام دوازدهم است و اوست آفتابی که از مغربش طالع میگردد و از میان رکن حجر و مقام ابراهیم ظاهر خواهد شد و زمین را از کافران پاک خواهد کرد و ترازوی عدالت را برپا خواهد کرد که هیچکس بدیگری ظلم نکند و بدانکه از احادیث معتبره ظاهر میشود که دابة الارض حضرت امیرالمؤمنین است بعد از انقضای ملک حضرت صاحب الامر ع ظاهر خواهد شد و متصل بقیام قیامت خواهد بود **مقصد سیم** در بیان مجملی از معاد و ذکر بعضی از احوال آنکه احادیث اشاره بآن دارد بدانکه معاد عبارت است از آنکه بر گرداند حقتعالی خلایق را در روز قیامت از برای مکافات و این معاد از ضروریات دین جمیع پیغمبران است و از ورای آیات صریحهٔ قرآن و از احادیث متکثرهٔ نبویه و اجماع امت بحدی بظهور رسیده که قابل شک نیست و شبهه در آن راه ندارد و انکار کردن آن یا تأویل کردن آنکه روح تنها بر میگردد اما این بدن بر نمیگردد موجب کفر و زندقه است و بر هر مکلف واجب است که اعتقاد کند و بیقین بداند که امر تزلزل در بنای آسمان و زمین راه خواهد یافت و آسمانها بامر الهی در نوردیده خواهد شد و کوهها از یکدیگر خواهد پاشید و حقتعالی بدنهای همه را از اجزای خودشان چنانچه بوده خواهد ساخت و اعضای پوسیده متفرق شده از هم پاشیده را جمع خواهد کرد بقدرت کاملهٔ خود و وجود خواهد بخشید و ارواح خلایق را بآن بدنها امر خواهد کرد داخل شوند زیرا که این امور ممکن است و آیات متکثره و احادیث متواتره وارد شده بوقوع خبر داده بنحوی که اصلاً قابل تأویل نیست **و ایضا** باید دانست که خصوصیات از صراط و میزان و سنجیدن نامه‌های اعمال و امثال اینها متحقق خواهد گشت و بعد از آن حقتعالی بمقتضای وعده بهشتی را ببهشت جاودان ارزانی خواهد داشت با حور و قصور و بساتین و غلمان و غیر اینها از انواع نعمتهای بی‌پایان و دوزخی را بعذاب الیم دوزخ که مشتمل

مقصد نهم

است بر آتش و مار و عقرب در زقوم و جحیم و امثال اینها از موذیات و مؤلمات گرفتار خواهد گردید و جمیع اینها از آیات و احادیث متحقق
و ثابت گردیده و قابل تأویل نیست و دیگر باید دانست که بمقتضای آیات و احادیث در خصوص صحت بعد از موت از عذاب قبر و سؤال منکر
و نکیر و امثال اینها حقیقت و نفوس در زمان بعد از موت و پیش از ظهور قیامت که آنرا برزخ گویند موجودند در ساعت و لیکن بهیچ
بدن تعلق میگیرند و منکر و نکیر از ایشان در همین بدن سؤال میکنند و ضغطه و فشار قبر که اکثر مؤمنین را میباشد در همین بدن است و
بعد از آن ارواح مؤمنان در بدنهای مثالی در میان هوا طیران میکنند و در بهشت دنیا میباشند و از نعمتهای آن متنعم میباشند گاهی
در وادی السلام که صحرای نجف اشرف است حاضر می شوند و بر قبرهای خود زیارت کنند که از آن خود اطلاع دارند و روح کافران در بدنهای مثالی
معذب میباشند در وادی برهوت یا عذاب ایشان از اعدا میکنند تا هنگامی که محشور شوند و شبهه ملاحده را در این بابها گوش نباید کرد
بعد از خبر دادن مخبر صادق که موجب کفر و ضلالت است و راه تأویل در هر باب می باید بست که بر روی آنکس را بالحاد میرساند چنانچه
منقولست از حبه عرنی بسند معتبر که شبی در خدمت حضرت امیر المؤمنین ع بصحرای نجف رفتم که آنرا وادی السلام می گویند حضرت در آنجا
ایستادند چنانکه گویا با جماعتی سخن میگویند منهم ایستادم آنقدر که مانده شدم پس نشستم آنقدر که دلگیر شدم پس برخواستم و ایستادم آنقدر
که بتنگ آمدم و باز نشستم آنقدر که دلتنگ شدم پس برخواستم و ردای جمع کردم و گفتم یا امیر المؤمنین میترسم که از بسیاری ایستادن
آزار بکشی اندکی استراحتی بفرما فرمود که با مؤمنان صحبت میدارم و با ایشان انس میگیرم گفتم یا امیر المؤمنین ایشان بعد از مرگ چنین
هستند که با ایشان گفتگو توانکرد حضرت فرمود بلی و اگر برای تو ظاهر شوند خواهی دید ایشانرا که حلقه حلقه نشسته اند بایکدیگر سخن
میگویند گفتم بدنهای ایشان در اینجا حاضر است یا روح ایشان فرمود که روحهای ایشان و هیچ مؤمنی نیست که بمیرد در بقعه از بقعهای
زمین مگر آنکه روحش را میگویند ملحق شو بوادی السلام و این وادی بقعه ایست از جنت عدن و منقولست که شخصی بخدمت حضرت صادق ع
عرض کرد که برادر من در بغداد است و میترسم که در آنجا بمیرد حضرت فرمود که چه باک داری هر جا که خواهد بمیرد بدرستیکه هیچ مؤمنی در مشرق
و مغرب زمین نمی ماند مگر اینکه خدا روح او را بوادی السلام میرساند راوی گفت وادی السلام کجاست فرمود که پشت کوفه است گویا می بینم
ایشانرا که در آنصحرا حلقه حلقه نشسته اند بایکدیگر صحبت می دارند و بسند معتبر از ابی ولاد منقولست که بخدمت حضرت صادق ع عرض
کردم چنین روایت می کنند که ارواح مؤمنان در حوصله مرغان سبز است که در دور عرش می باشند فرمود که نه مؤمن از آن عزیزتر و
گرامی تر است نزد خدا که روحش را در حوصله مرغ کند و لیکن روح ایشان در بدنی است مثل همین بدنها که داشتند و از ابو بصیر منقولست که
حضرت صادق ع فرمود که ارواح بصفت بدنهای خود در درخت بهشتند بایکدیگر سخن میگویند و آشنائی میکنند پس روحی که تازه
بر ایشان وارد شد میگویند که ساعتی واگذارید که از هولهای عظیم رهائی یافته است پس از احوال یاران و آشنایان او سؤال
میکنند هر کرا میگوید که زنده گذاشتم امیدوار می شوند که شاید بنزد ما آید و هر کرا که میگوید که مرده میدانند که حال او بد بوده
که بنزد ایشان نیامده میگویند که هوی هوی یعنی بزیر رفت بجهنم واصل شد و بسند معتبر از ابو بصیر منقولست که از حضرت صادق ع سؤال
کردم از ارواح مؤمنان فرمود که در حجرهای بهشتند و از طعام و شراب بهشت میخورند و میگویند خداوندا قیامت را برای ما بر پاکن و آنچه وعده
فرموده بما کرامت فرما و مؤمنانی که بعد از ما مانده اند بما ملحق ساز و بسند معتبر از ضریس کناسی منقولست که از حضرت امام محمد باقر ع پرسید
که مردم میگویند که فرات ما از بهشت بیرون می آید این چگونه است فرمود که خدا را بهشتی هست که در مغرب خلق کرده است و آب فرات
از آنجا بیرون می آید و هر شام ارواح مؤمنان از قبرهای خود بآنجا میروند و از میوهای آن میخورند و تنعم میکنند در آنجا با یکدیگر ملاقات
کنند و یکدیگر را می شناسند چون صبح می شود در میان زمین و آسمان پرواز می کنند و می آیند و میروند و از قبرها دیدن میکنند و خدا را
آتشی هست در مشرق که ارواح کفار را در آنجا معذب میگردانند و از زقوم آن میخورند و از حمیم آن می آشامند در شب چون صبح شود ایشانرا بوادی
برهوت که در یمن است می برند و در آنجا از حرارت بیشتر از آن آتش بایشان می رسد و بیان شب ایشانرا باتش میبرند و در اینحال هستند
تا روز قیامت و علی بن ابراهیم بسند معتبر از ثویر بن ابی فاخته روایت کرده است که از حضرت علی بن الحسین ع سؤال کردند از کیفیت نفخ صور
فرمود که اما نفخه اولی پس خدا امر میفرماید اسرافیل را که بر زمین می آید و صور را با خود دارد و صور او دو شعبه و دو طرف دارد و دوری
هر طرف از طرف دیگر مثل ما بین آسمان و زمین است پس چون ملائکه می بینند که اسرافیل بزمین آمد با صور میگویند که فرمان الهی شده است
که اهل آسمان و زمین همگی بمیرند پس فرود می آید اسرافیل در حظیره بیت المقدس و رو بکعبه میکند چون اهل زمین او را می بینند
میگویند که خدا رخصت فرموده است بهلاک اهل زمین پس میدمد یکصدا از طرفی که بجانب اهل زمین است بیرون می آید
هیچ صاحب روحی در زمین نیست مگر اینکه می میرد و صدا از طرفی که بجانب آسمانست بیرون می رود پس هر صاحب جانی که در آسمانها است

نمیرند

در مجملی از ذکر معاد است

میمیرند پس خداوند عالم باسرافیل میفرماید که بمیر او نیز میمیرد و بر اینحال میمانند که خدا خواهد پس امر میفرماید آسمانها که مضطرب شوند
از هم بپاشند و امر میفرماید کوهها که در وانشوند و ریزه شوند بر هوا روند مانند غبار و زمین را بدل میکنند بزمین دیگر که بر روی آن گناه
نکرده باشند و گشاده باشد و کوهی و عمارتی و حایلی و گیاهی بر روی آن نباشد چنانچه در روز اول پهن کرده بود و عرش خود را بر روی آب قرار میداد مکرر
اول کرده بودند بجلالت و بقدرت خود از آنگاه میدارد و بعد از آن هنگامی ندا میفرماید خداوند جبار در اطراف آسمانها و زمین که از کیست امروز ملک
و پادشاهی پس هیچکس نباشد که جواب بگوید پس خود میفرماید که پادشاهی از خداوند یگانه قهار است منم که همه خلایق را قهر کردم و
و بعد بمیرانیدم منم خداوندی که بجز من خداوندی نیست و شریک و وزیر ندارم بدست قدرت خود جمیع خلایق را خلق کردم و بمشیت
و اراده خود همه را میرانیدم و بقدرت خود همه را زنده میگردانم پس خداوند عالمیان بقدرت خود چنان میکند که صدائی در صور بیرون
می آید که اهل آسمانها زنده می شوند و میکائیل میدمد همه اهل زمین زنده میشوند و حاملان عرش عرش را بر میدارند ملائکه بهشت
و دوزخ را حاضر میگردانند و خلایق از برای حساب محشور می شوند این فرمود و حضرت مشغول گریه شد و در حدیث دیگر از رسول خدا منقول
است که چون روز قیامت شود خداوند عالمیان بملک موت فرماید که ای ملک موت بعزت و جلال خود سوگند که مزه مرگرا بتو
بچشانم چنانچه به بندگان من چشانیدی و از حضرت صادق ع منقولست که چون خداوند عالمیان خواهد که مبعوث گرداند خلق را فرماید که
آسمان چهل روز بر زمین ببارد پس بندها را بپیوندد و گوشت برویاند و از حضرت امام محمد باقر ع منقولست بسند معتبر که فرمود
در تفسیر این آیه که هذا یوم ینفع الصادقین صدقهم که چون روز قیامت میشود مردم را برای حساب محشور میگردانند و میکنند بر اهوال
قیامت تا بعرصه حساب برسند در آنمقام از کثرت ازدحام تنگی و مشقت عظیم میکشند پس اول ندا میکنند بنحویکه جمیع خلایق بشنوند
میطلبند محمد بن عبد الله پیغمبر قرشی عربی را چون می آید او را بجانب عرش میدارند پس حضرت امیر المؤمنین ع و ائمه معصومین را می طلبند در دست
چپ حضرت رسول ص میدارند پس امت آنحضرت را می طلبند در دست چپ ایشان میدارند بعد از آن هر پیغمبری را با امتش میطلبند در جانب
چپ عرش بازمیدارند پس اول مرتبه قلم را بصورت شخصی می طلبند در برابر عرش بمقام حساب میدارند پس ندا میفرماید بحق تعالی که ای
قلم آنچه ما گفتیم و ترا الهام کردیم و بسوی تو وحی کردیم در لوح نوشتی قلم گوید که بلی خداوندا تو میدانی که آنچه فرمودی در لوح نوشتم پس
فرماید که کی برای تو گواهی میدهد گوید که پروردگارا تو میدانی او گواهی و هیچ راز مخفی تو بر کسی مطلع نبود فرماید که حجت خود را تمام
کردی پس لوح را طلبند و بیاید بصورت آدمیان بر عرش را و بر زانو برسد حق تعالی که آیا قلم در تو ثبت کرد آنچه ما باو الهام کردیم و وحی نمودیم
گوید که بلی پروردگارا و آنچه او در من نقش کرد من باسرافیل دادم و بصورت آدمیان با ایشان بایستد و از او سؤال نماید که لوح بتو رسانید
آنچه قلم باو رسانیده بود از وحی گوید بلی خداوندا من بجبرئیل رسانیدم همه را پس جبرئیل را طلبند بیاید در پهلوی اسرافیل
بایستد و خداوند عالمیان از او پرسد که اسرافیل تمام وحیهای مرا بتو رسانید گوید که بلی ای پروردگار من آنچه بمن رسید بجمیع
پیغمبرانت رسانیدم و آنچه فرمان تو بمن رسید بایشان تبلیغ کردم و ادای رسالت تو به پیغمبری کردم و تمام کتابها و وحیها و حکمتها
را بیکیک از ایشان رسانیدم و خواندم و اول کسی که برای او وحی رسالت و حکمت و علم و کتاب و کلام ترا خواندم محمد بن عبد الله بود حبیب تو
پس اول کسی که از فرزندان آدم را بسؤال طلبند محمد بن عبد الله باشد خدا او را داخل نزدیک و در مرتبه قرب و کرامت از همه کس بالاتر بدارد
و از او سؤال نماید که یا محمد جبرئیل بتو رسانید آنچه را که من بسوی تو وحی کرده بودم و بتو فرستاده بودم از کتاب و حکمت و علم خود
حضرت فرماید که بلی خداوندا جمیع را بمن رسانید فرماید که همه آنها را بامت خود رسانیدی حضرت فرماید که همه را بایشان رسانیدم
و در راه دین تو جهاد کردم و زحمت کشیدم پس خطاب رسد که کی از برای تو گواهی میدهد حضرت فرماید که پروردگارا تو گواهی که من
تبلیغ رسالت تو کردم و ملائکه تو گواهند و نیکوکاران امتم گواهند و گواهی تو مرا کافی است پس ملائکه را طلبند و گواهی بر تبلیغ رسالت
آنحضرت بدهند پس امت آنحضرت را طلبند و سؤال کنند که آیا محمد رسالتهای مرا بشما رسانید و کتاب و حکمت و علم مرا بر شما خواند پس همه گواهی
دهند آنگاه ندا بحضرت رسول رسد که آیا در میان ایشان در عوض خود خلیفه در میان ایشان گذاشتی که حکمت و علم و کتاب مرا برای ایشان بیان کند
و هر چه در آن اختلاف کنند برای ایشان ظاهر سازد و حجت من باشد بعد از تو حضرت فرماید بلی علی بن ابیطالب را در میان ایشان گذاشتم
که برادر من بود و وزیر من بود و وصی و بهترین امت من بود در حیوة خود او را برای ایشان نصب کردم و مردم را بطاعت او خواندم و خلیفه
خود کردم او را در میان امت خود که پیروی او نمایند پس علی بن ابیطالب را طلبند و فرماید که یا محمد تو او را وصی خود گردانیدی و خلیفه
خود کردی و در حیوة خود او را نصب کردی و تو بعد از او در میان امت بامر امامت قائم شد که علی گوید خداوندا محمد مرا وصی و خلیفه خود
گردانید و در حیوة خود مرا نصب کرد و چون آنحضرت را بجوار رحمت خود برد امت انکار امامت من کردند و مرا ضعیف گردانیدند و

نزدیک شد که مرا بکشند جمعی را که اشرار و اهل تقدیم بودند بر من مقدم داشتند و سخن مرا نشنیدند و اطاعت من نکردند پس من شمشیر کشیدم
و در راه تو جهاد کردم تا کشته شدم پس ندا فرماید که یا علی خلیفه برای خود نصب کردی در میان امت محمد که بندگان مرا بدین من خواند
و براه من هدایت نماید گوید بلی خداوندا امام حسن را که فرزند من بود و فرزند دختر پیغمبرت بود نصب کردم و همچنین هر امامی را
طلبند اهل عالم را و جمیع پیغمبران را تا حجت همه بر امتان تمام شود بعد از آن حقتعالی فرماید که امروز نفع میکند راستگویان را راستی
ایشان و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که چون حقتعالی خلایق را برای حساب جمع کند نوح را طلبند پرسند که آیا تبلیغ رسالت
ما کردی گوید بلی گویند که برای تو که گواهی میدهد گوید که محمد بن عبد الله گواه منست پس نوح آید نزد حضرت رسول و آنحضرت بر بلندی
با حضرت امیر المؤمنین ع ایستاده باشند گوید که یا محمد خداوند عالمیان از من گواه بر تبلیغ رسالت طلبید حضرت فرماید که ای جعفر و ای حمزه
بروید و از برای نوح گواهی بدهید که او تبلیغ رسالت کرد پس در آن روز جعفر و حمزه گواه پیغمبران خواهند بود راوی عرض کرد که فدای
تو گردم علی در کجاست که ایشان گواهی میدهند فرمود که مرتبه علی از این عظیم‌تر است که تکلیف این شهادت باو بکنند و از حضرت امام جعفر
صادق ع منقولست که فرمود که حساب نفس خود را بکنید پیش از آنکه شما را حساب کنند بدرستیکه در قیامت پنجاه موقف است و در هر موقف
هزار سال جمعی را باز دارند چنانچه حق تعالی میفرماید که در روزی که مقدار آن پنجاه هزار سالست و حضرت امام محمد باقر ع فرمود که چون این آیه نازل
شد که وجیء یومئذ بجهنم از رسول خدا تفسیر این آیه را پرسیدند فرمود که جبرئیل مرا خبر داد که چون خداوند عالمیان خلق اولین و
آخرین را در محشر جمع نماید و امر فرماید که جهنم را بمحشر در آورند و او را بکشند بهزار مهار و هر مهاری را صد هزار ملک داشته باشند از ملائکه
غلاظ شداد و جهنم فریاد کند از خشم بر گناهکاران و حمله کند چون با محشر آید نعره کند که اگر خدا حفظ ننماید همگی از شدت آن صدا هلاک
شوند پس گردن بکشد که جمیع محشر را فرا گیرد در آن حال هیچ بنده از بندگان خدا نه ملک و نه پیغمبر مرسل نباشد مگر اینکه فریاد بر آورد که
نفسی نفسی یعنی خداوندا بفریاد من برس جان مرا از عذاب آزاد کن و تو یا محمد فریاد بر آوری که امتی امتی یعنی امت مرا نجات ده امت مرا از عذاب
آزاد کن پس صراط بر روی جهنم گذارند از دم شمشیر باریکتر و برنده تر و در آن سه قنطره باشد یکی صله رحم و امانت و دوم نماز و سیم عدل
خدا در مظالم بندگان پس مردم را تکلیف کنند که از صراط بگذرند پاره را رحم و امانت نگاه دارد که اگر قطع رحم کرده باشند یا امانتهای
الهی و بندگان را نگاه نداشته باشند در اینجا بمانند و اگر از اینجا نجات یابند نماز ایشان را نگاه دارد و هرکه در نماز تقصیر نکرده
باشد از اینجا بگذرد و بمقام مظالم عباد رسند چنانچه میفرماید که ان ربک لبالمرصاد و پروردگار تو در کمینگاه صراطست و ایشان را در
اینجا باز میدارد و سؤال میکند و مردمان بر صراط میروند بعضی چسبیده اند بعضی قدمهای ایشان میلغزد و بعضی یک قدم میلغزد و یک
بند می شود و ملائکه در دور ایشان فریاد میکنند که ای خداوند حلیم بردبار بیامرز ایشان را و از گناه ایشان در گذر و بفضل خود
با ایشان سلوک کن و ایشان را سلامت بگذران و مردم از صراط بجهنم میریزند مانند پروانه پس کسی که برحمت الهی نجات یابد و بگذرد از صراط
گوید الحمد لله که خدا مرا نجات داد بعد از آنکه مایوس شده بودم بفضل و احسان خود بدرستیکه پروردگار ما آمرزنده و مزد دهنده است
و حضرت صادق ع فرمود که گذشتن مردم بر صراط مختلف است صراط از مو باریکتر و از شمشیر تیزتر است پس بعضی هستند که مانند برق
میگذرند و بعضی مانند اسب تیز رو و بعضی مانند پیاده که راه رود و بعضی بدست و پا مانند طفلی که خود را بر زمین کشد و بعضی آویخته
که پاره از ایشان را آتش گیرد و پاره را نگیرد و از حضرت امیر المؤمنین ع منقولست که چون بنده را بمقام حساب دارند خداوند عالم فرماید که بسنجید
نعمتهای مرا با عمل او پس نعمتها عمل را فرا گیرد و فرماید که نعمتها را باو بخشیدم نیک و بدش را با هم بسنجید پس اگر مساوی باشد فرماید که بهشتش برند
و اگر خیر زیاده باشد خدا تفضلها و احسانها نسبت باو بفرماید و اگر بدیش زیاده باشد اگر اهل ایمان باشد و شرک نیاورده باشد او
محل رحمت و مغفرت الهی است و اگر خواهد تفضل میفرماید و می بخشد و از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که پرسیدند از تفسیر این آیه که ترجمه
اینست که آنگروه را خدا بدل میکند سیئات ایشان را بحسنات و خدا آمرزنده و مهربانست فرمود که روز قیامت مؤمن گناهکار را بمقام حساب
بیاورند پس خداوند عالمیان خود متکفل حساب او شود که دیگری بر بدیهای او مطلع نشود پس بگناهان خود اقرار کند حق تعالی بکاتبان اعمال
فرماید که بعوض بدیهای او نیکی بنویسید و بر مردم ظاهر کنید چون مردم نامه عمل او را ببینند گویند که این بنده هیچ گناه نداشت پس
خدا امر فرماید که او را به بهشت برند و همین است تأویل این آیه و فرمود که این مخصوص شیعیان گناهکار ماست و از حضرت صادق ع منقولست
که چون روز قیامت شود دو بنده مؤمن را نزد حساب آورند که هر دو از اهل بهشت باشند یکی در دنیا فقیر باشد و دیگری توانگر پس
فقیر گوید که خداوندا مرا برای چه باز میداری بعزت تو قسم میدانی که مرا ولایتی و حکومتی نداده بودی که عدل یا جور کرده باشم و مالی نداده بودی
که حق آن مال واجب شده باشد که عطا یا منع کرده باشم و دیگر مرا بیشتر بقدر کفاف میدادی حقتعالی فرماید که راست میگوید بنده من بگذارید

که بهشت رود و آن توانگر را آنقدر نگاه میدارند که آنقدر عرق میریزد که اگر چهل شتر بخورند سیراب شوند پس او را به بهشت برند پس
فقیر باو گوید که چرا آنقدر ماندی گوید که درازی حساب و بسیار مرا آنقدر مکث فرمودند هر ساعت یک چیزی پیش میامد که مستوجب عذاب
بودم و خدا می بخشید و دیگر از چیز دیگر میپرسیدند همچنین تا خدا مرا برحمت خود فرا گرفت و بتوبه کاران ملحق گردانید امر شد پس پرسید که
تو کیستی گوید منم آن فقیری که با تو همراه در مقام حساب ایستاده بودیم گوید که نعیم بهشت ترا تغییر داده است که من ترا نشناختم و از حضرت
صادق ع منقولست که چون خداوند عالمیان خلایق را جمع کند در روز قیامت نامه عمل هر کس را بدستش دهند پس جمعی از اشقیا انکار
کنند که ما این عمل را نکرده ایم پس ملائکه که کاتبان عملند گواهی دهند بر ایشان گویند که خداوندا اینها ملائکه تواند برای تو گواهی میدهند
و قسم خورند که ما این کارها را نکرده ایم چنانچه خدا میفرماید که یوم یبعثهم الله جمیعا فیحلفون له کما یحلفون لکم یعنی روزی که خدا همه
ایشان را مبعوث کرده اند پس سوگند خورند برای او چنانچه سوگند دروغ برای شما میخورند و حضرت فرمود که اینها جماعتی اند که حق حضرت امیر
المؤمنین را غصب کرده اند پس در این هنگام خدا مهر بر زبان ایشان نهد و اعضا و جوارح ایشان را گویا کند پس گوش گواهی دهد با چیزهای
حرام شنیده است و چشم گواهی دهد با آنچه بحرام دیده است و دستها گواهی دهند با آنچه گرفته اند و پاها گواهی دهند با آنچه بحرام سعی
کرده اند و فرج گواهی دهد با آنچه بحرام مرتکب شده پس خدا زبان ایشان را گویا کند با اعضا خود گویند که چرا بر ما گواهی دادید اینها
گویند که گویا کرد ما را خداوندی که همه چیزها را گویا کرده است و شما را اول مرتبه خلق کرده است و بازگشت شما بسوی اوست و از حضرت
امام محمد باقر ع منقولست که چون قیامت برپا شود خداوند عالم جمیع خلایق اولین و آخرین را در یک زمین جمع کند عریان و پا برهنه و بر راه محشر
ایشان را آنقدر بدارند که عرق از ایشان در رود و نفسهای ایشان تنگ شود و مدتی چنین بمانند پس منادی ندا کند از جانب رب العزة از پیش عرش
ندا کند که کجاست پیغمبر امی پس باز دیگر ندا کند که کجاست پیغمبر رحمت محمد بن عبد الله آنگاه آنحضرت برخیزد و در پیش جمیع مردم روانه شود
تا بیاید بحوض کوثر که طولش از میان ایله که موضعیست در حوالی شام و صنعای یمن باشد بر سر آن حوض بایستد پس حضرت امیر المؤمنین ع
بیاید در پهلوی آنحضرت بایستد و مردم را بعضی آب دهند بعضی را ملائکه دور کنند پس حضرت رسول ص ببیند که جمعی از دوستان
ما اهل بیت نیز دور میکنند بخطاهای ایشان حضرت بگرید و گوید خداوندا ایشان شیعیان علی اند پس حقتعالی ملکی را بفرستد
و گوید که یا محمد چرا گریه میکنی فرماید که چگونه گریه نکنم که می بینم که جمعی از شیعیان برادرم علی بن ابیطالب را از حوض کوثر منع میکنند و
بسوی جهنم میبرند پس ندا رسد که یا محمد من ایشان را از برای تو بخشیدم و از گناهان ایشان در گذشتم و ایشان را بتو و بآن جمعی از فرزندان
تو که ایشان ولایت آنها را داشتند ملحق ساختم و ایشان را در زمره شما داخل گردانیدم و رخصت حوض کوثر دادم و شفاعت ترا در
حق ایشان قبول کردم پس حضرت امام محمد باقر فرمود که در آن وقت چه بسیار مرد و زنی که گریان شوند پس جمیع دوستان و شیعیان ما را بما
بخشند و از ابواب نصارای منقولست که از حضرت رسالت پناه ص پرسیدند از حوض کوثر فرمود که آن حوضی است که خدا بان اکرام فرموده
و مرا بان زیادتی بخشیده است بر جمیع پیغمبران گذشته آن حوض از ما بین ایله و صنعا است و در کنار آن ظرفها بعدد ستارهای آسمان
مهیاست و دو نهر عظیم از پای عرش در آن می ریزد و آبش از شیر سفیدتر و از عسل شیرینتر است و سنگریزه اش از در و مروارید و یاقوتست و
زمینش از مشک خوشبوتر است و گیاهش زعفرانست خدا با من شرط کرده است که وارد این حوض نشوند مگر آنانکه دلهای ایشان از شرک
و نفاق پاک باشد و نیتهای ایشان صحیح باشد و انقیاد و متابعت وصی من علی بن ابیطالب ع کرده باشند و دور خواهد کرد غیر شیعیان او را
را از حوض همچنانکه شتر صاحب چیزی را از میان شتران بدر میکنند و هر که از آن بخورد دیگر هرگز تشنه نمیشود و در اخبار متواتره از رسول
خدا منقولست که فرمود که هر که ایمان بحوض کوثر نداشته باشد خدا او را بان حوض نرساند و هر که ایمان بشفاعت من نداشته باشد
خدا او را بشفاعت من فایز نگرداند و فرمود که شفاعت من برای اصحاب گناهان کبیره است از امت من و اما نیکوکاران پس بر ایشان اعتراضی
نیست و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که مردم را در شدت قیامت چنان کار تنگ شود که عرق بدهان ایشان برسد پس
گویند که بیائید نزد حضرت آدم رویم شاید ما را شفاعت کند چون بیایند گوید منهم گناهکارم بروید نزد حضرت نوح و همچنین
نزد هر پیغمبری که آیند ایشان را نزد دیگری فرستند تا نزد حضرت عیسی آیند گوید که بخدمت پیغمبر آخر الزمان روید چون بخدمت
آنحضرت آیند فرماید که با من بیائید و بیاورد ایشان را بدر بهشت و رو بدرگاه رحمت بسجده در آید پس ندا رسد که سر بردار و
شفاعت کن که شفاعت تو مقبولست و اینست تفسیر این آیه که فرموده است که عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا و بسند معتبر
منقولست که شخصی بخدمت حضرت باقر ع آمد و گفت که شما مرا شفاعت بسیار میگوئید و مردم را مغرور میکنید فرمود که گمان تو
اینست که شکم و فرج خود را از حرام نگاه داشته و بشفاعت محمد احتیاج نداری والله که اگر فزعهای روز قیامت را ببینی محتاج بشفاعت او خواهی

شد و شفاعت از برای جماعتی است که مستوجب آتش شده باشند هیچکدام از اولین و آخرین نیست مگر اینکه بشفاعت آنحضرت محتاج است
در روز قیامت پس فرمود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله برای امت خود شفاعت خواهد کرد و ما برای شیعیان خود شفاعت خواهیم کرد و شیعیان
ما برای اهالی و دوستان خود شفاعت خواهند کرد و گاه باشد که مؤمن شفاعت کند مثل عدد ربیعه و مضر [illegible]
مؤمن شفاعت میکند سی نفر از برای خدمتکارش میگوید خداوندا حق خدمتی بر من دارد و مرا از سرما و گرما نگاه میداشت و از
حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که سه طایفه در روز قیامت شفاعت خواهند کرد اول پیغمبران دوم علما سیم شهیدان و از حضرت صادق ع
منقولست که حضرت امیرالمؤمنین ع از حضرت رسول پرسید از تفسیر این آیه که یوم نحشر المتقین الی الرحمن وفدا که ترجمه‌اش اینست که روزی که
محشور گردانیم پرهیزکاران را بسوی خداوند رحمان جماعتی که وارد شونده گان باشند بر خداوند خود و سواران باشند
حضرت فرمود یا علی این گروه نیستند مگر سواره ایشان جماعتی اند که پرهیزکاری از معاصی الهی کرده اند پس خدا ایشان را دوست داشته و مخصوص
خود گردانیده و اعمال ایشان را پسندیده و ایشان را متقیان نام کرده یا علی بحق آن خداوندی که حبه را شکافته و گیاه را از آن بیرون آورده و خلایق را
خلق کرده که ایشان از قبرها بیرون خواهند آمد و روهای ایشان مانند برف سفید و نورانی خواهد بود و جامه‌های سفید پوشیده باشند
از شیر سفیدتر و نعلهای طلا در پا داشته باشند بندهای نعلها از مروارید درخشان باشد و ملائکه باستقبال ایشان روند و ناقه‌های
بهشتی که جهازهای آنها از طلا باشد و بمروارید و یاقوت مرصع کرده باشند جلهای آنها از استبرق و سندس بهشت باشد و مهارهای آنها از زبرجد
باشد آن شتران را بایشان برگیرند در صحرای محشر و آنکه با هر یک از ایشان هزار ملک همراه باشد از پیش رو و جانب راست و جانب چپ ایشان را در
نهایت حرمت و اکرام بیاورند تا درگاه بزرگ بهشت بر آن درگاه درختی باشد که هر برگی از آن صد هزار کس را سایه افکند و از جانب راست
درخت چشمه باشد مطهر و پاکیزه از آن چشمه شربتی بایشان دهند که غلهای ایشان را از حسد و کینه پاک کند و از بدنهای ایشان موهای
ناخوش بریزد چنانچه خدا میفرماید که و سقاهم ربهم شرابا طهورا یعنی آن شراب پاک کننده را از آن چشمه بیاشامند که ظاهر و باطن ایشان را از بدیها مصفی
میگرداند پس می‌آیند بر سر چشمه دیگر از جانب چپ آن درخت و در آن چشمه غسل میکنند و آن چشمهٔ زندگانیست که چون در آن غسل کردند هرگز
نمیرند پس ایشان را نزد پلهٔ عرش می‌آورند و حال آنکه از جمیع دردها و بلاها و گرماها و سرماها ایمن شده اند پس حق تعالی بملائکه ندا میفرماید
که دوستان مرا ببهشت برید و ایشان را با سایر خلایق بازمدارید که من از ایشان خوشنود بودم و رحمت من برای ایشان لازم گردیده پس
ایشان را ملائکه ببهشت برند پس چون ببهشت رسند ملائکه حلقه بر در زنند و آوازی از آن در بلند شود که جمیع حوریان که خدا برای
ایشان خلق کرده است بشنوند آنگاه حوریان شاد گردند و بیکدیگر بشارت دهند که دوستان خدا آمدند پس چون در را بگشایند ایشان
داخل بهشت شوند و حوریان ایشان را استقبال نمایند و در قصرها مشرف سازند و گویند مرحبا و خوش آمدید چه بسیار مشتاق
شما بوده ایم پس دوستان خدا نیز بمثل این سخن جواب ایشان گویند پس حضرت امیرالمؤمنین فرمود که یا رسول الله ایشان چه جماعتند فرمود که شیعیان
خالص تو اند و تو امام و پیشوای ایشانی و از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که حضرت رسول فرمود که در روز قیامت منادی از جانب رب
العزة ندا کند بندای بلند که جمیع اهل محشر بشنوند که کجایند اهل صبر گروهی از مردم برخیزند ملائکه استقبال ایشان کنند و گویند که چگونه بوده
است صبر شما جواب گویند که نفس خود را بر مشقت طاعت و ترک معصیت صبر فرمودیم پس منادی ندا کند که راست میگویند بگذارید بی‌حساب
ببهشت روند پس منادی دیگر ندا کند که کجایند اهل فضل پس گروهی برخیزند و ملائکه ایشان را استقبال کنند و پرسند که چه فضیلت و کرامت
که شما را این سایند گویند که با ما سفاهت و بیخردی میکردند و ما حلم میکردیم و بدی نسبت بما میکردند برای خدا عفو میکردیم پس ندا رسد که راست
میگویند بگذارید که بی‌حساب ببهشت روند پس منادی دیگر ندا کند که کجایند همسایگان خدا پس گروهی برخیزند و ملائکه استقبال ایشان
کنند و گویند که چه بود عمل شما که امروز خدا شما را بجوار رحمت خود نسبت داد گویند که ما برای خدا برادران و مؤمنان دوستی میکردیم
و خالصا لوجه الله بایشان عطا میکردیم و مدد و اعانت ایشان میکردیم پس ندا رسد که راست میگویند بگذارید که بی‌حساب بجوار رحمت
و قرب من در آیند پس حضرت فرمود که ایشان همسایگان انبیا و اوصیا و مقربان خدایند مردم میترسند از اهوال قیامت و ایشان نمیترسند
و مردم را حساب میکنند و ایشان را حساب نمیکنند و حضرت صادق ع فرمود که خداوند عالمیان در روز قیامت چنان رحمت خود را پهن
کند که شیطان هم طمع کند در آن رحمت و باسانید معتبر از رسول خدا منقولست که فرمود یا علی تو اول کسی که داخل بهشت می‌شوی
و در دست تو خواهد بود علم و لوای حمد و آن هفتاد شقه است که هر شقه از آفتاب و ماه بزرگتر است و در حدیث دیگر وارد شده است که آنحضرت
فرمود که اول مرتبه یا علی نورانی طلبند در روز قیامت تو بیرون آئی علم من که آن لوای احمد است و صفت نمی‌توانند اهل محشر و تو آن
میان ایشان میروی و آدم و جمیع خلایق در زیر علم من خواهند بود و طولش هزار ساله راه است سرش از یاقوت سرخ است و چوبش از نقرهٔ

سفید است و میخش از در سبز است و سه ذوابه دارد یکی در مشرق و یکی در مغرب و یکی در میان دنیا بر آن سه سطر نوشته است سطر اول بسم
الله الرحمن الرحیم سطر دوم الحمد لله رب العالمین سطر سیم لا اله الا الله محمد رسول الله و طول هر سطری هزار ساله راه است و عرضش هزار ساله
پس تو یا علی علم را برمیداری و در پیش من میروی و حضرت امام حسن از دست راست تو و امام حسین از دست چپ تو آید و می‌آئی نزد من و ابراهیم
در سایه عرش الهی پس حله سبزی از حلهای بهشت بر تو میپوشانند پس منادی از جانب رب العزة ندا میکند که نیکو پدریست پدر تو ابراهیم
و نیکو برادریست برادر تو علی بن ابیطالب و بسند صحیح از حضرت صادق ع منقولست که حضرت رسالت پناه فرمود هرگاه که از خدا
برای من چیزی را طلب نمائید وسیله را از برای من طلب کنید پس از آنحضرت سؤال کردند از وسیله که چه چیز است فرمود که آن درجه من است
در بهشت و آن هزار پایه دارد از هر پایه تا پایه هزار سال راه بدود اسب تندرو است پایه‌ها یکی از جواهر و یکی از زبرجد و یکی از
یاقوت و یکی از مروارید و یکی از طلا و یکی از نقره است پس بیاورند در روز قیامت و با درجه پیغمبران نصب کنند و آن در میان درجه
سایر پیغمبران ماه باشد در میان ستارگان پس جمیع پیغمبران و شهیدان و صدیقان گویند خوشا حال آن بنده که این درجه او باشد پس
منادی از جانب رب العزة ندا کند که جمیع خلایق بشنوند که این درجه محمد است پس بیایم من جامه از نور در بر و تاج ملک و
پادشاهی و اکلیل کرامت بر سر گذاشته و علی بن ابیطالب در پیش من رود و علم من لوای حمد در دست او باشد و بر آن علم نوشته
باشد که لا اله الا الله محمد رسول الله المفلحون هم الفائزون بالله پس بیایم تا بر آن درجه بالا روم و علی یک پایه از من پایین تر بالا رود پس علی یک پایه بعد
من پس جمیع پیغمبران و صدیقان و شهیدان گویند خوشا حال این دو بنده که چه بسیار گرامی اند نزد خدا پس ندا رسد که اینک حبیب من
است محمد و این ولی و دوست من است علی خوشا حال کسی که او را دوست دارد و وای بحال کسی که دشمن او باشد و دروغ بر او بندد
حضرت رسول فرمود که هیچ مؤمنی نماند که تو را دوست دارد مگر اینکه از این ندا راحت یابد و روی او سفید شود و دل او شاد گردد و
نماند کسی که دشمن تو باشد یا با تو حرب کرده باشد یا انکار حق تو کرده باشد مگر اینکه روی او سیاه شود و پاهای او بلرزد
پس در این حال دو ملک بیایند یکی رضوان خازن بهشت و دیگری مالک خازن جهنم پس رضوان بیاید و بگوید السلام علیک یا احمد من گویم
السلام علیک ای ملک تو کیستی چه بسیار خوشبوئی گوید منم رضوان خازن بهشت این است کلیدهای بهشت جناب رب العزة برای تو فرستاده
بگیر ای احمد من گویم که قبول کردم از پروردگار خود او را حمد بر اینکه مرا بر همه خلق زیادتی و فضیلت داده این کرامت را بدهم برادرم علی بن ابیطالب
پس رضوان برگردد و مالک بیاید و بگوید السلام علیک یا احمد من گویم السلام علیک ای ملک تو کیستی چه بسیار مهیب و عجیبی گوید منم
مالک خازن جهنم و اینست کلیدهای جهنم جناب رب العزة برای تو فرستاده بگیر گویم که قبول کردم و او را حمد میکنم بر این کرامتی که بمن داد برادرم
علی بن ابیطالب پس مالک بر میگردد و علی متوجه میشود با کلیدهای بهشت و کلیدهای جهنم و می‌آید و بر کنار جهنم می‌ایستد و حال آنکه
شررهای آن در پرواز است و فریاد میکند و بجوش آمده و زبانه‌اش بلند میکند و علی مهارش را بدست میگیرد جهنم میگوید که بگذر ای
علی که نور تو آتش مرا خاموش کرد علی میگوید که قرار بگیر ای جهنم و این را بگیر و بگو ببخش این را بگیر که دشمن من است و این را بگذار که دوست
من است پس حضرت رسول فرمود که والله جهنم بدان روز اطاعت علی بیشتر میکند از غلامان شما نسبت بشما اگر خواهد جهنم را بجانب راست میفرستد
و اگر خواهد بجانب چپ میفرستد جهنم اطاعت فرمان برداری او زیادتر از جمیع خلق خواهد کرد در آنجا و فرمود یا اباذر ان شر الناس منزلة
عند الله یوم القیامة عالم لا ینتفع بعلمه و من طلب علما لیصرف به وجوه الناس الیه لم یجد ریح الجنة یا اباذر من ابتغی العلم لیخدع به الناس لم یجد ریح الجنة
یا اباذر اذا سئلت عن علم لا تعلمه فقل لا اعلمه تنج من تبعته و لا تفت الناس بما لا علم لک تنج من عذاب الله یوم القیامة یا اباذر یطلع قوم من اهل الجنة
الی قوم من اهل النار فیقولون ما ادخلکم النار و قد دخلنا الجنة بفضل تادیبکم و تعلیمکم فیقولون انا کنا نامر بالخیر و لا نفعله یا اباذر ای ابوذر
بدترین مردم و پست ترین مردم مرتبه نزد خداوند عالمیان در قیامت عالمی است که مردم از علم او منتفع نشوند یا خود از علم خود منتفع نشود و
کسی که طلب علم کند برای اینکه دلهای مردم را بسوی خود بگرداند و مرجع ایشان باشد بوی بهشت را نشنود ای ابوذر کسی که طلب علم کند برای
اینکه مردم را فریب دهد نیابد بوی بهشت را ای ابوذر اگر از تو بپرسند از علمی که ندانی بگو نمیدانم تا نجات یابی از گناه آنکه بر خلاف واقع چیزی
را بیان کنی و فتوی مده مردم را بچیزی که علم بآن نداشته باشی تا نجات یابی از عذاب الهی در روز قیامت ای ابوذر مشرف می‌شوند و نظر میکنند
جماعتی از اهل جنت بهشت بسوی گروهی از اهل جهنم پس از ایشان می‌پرسند که چه چیز باعث آن شد که شما بجهنم رفتید حال آنکه ما برکت
تعلیم و تادیب شما داخل بهشت شدیم گویند که ما مردم را امر بخوبیها میکردیم و خود بجای نمی‌آوردیم توضیح این فصل مبتنی بر چند قاعده است
قاعدهٔ اول در بیان فضیلت علم و یاد گرفتن و یاد دادن و فضل علما است بدانکه علم از اشرف سعادات و افضل کمالات است و احادیث
در فضیلت آن بسیار است و مدار آن در اصول و فروع دین واجب عینی است و فضیلت ایشان بر جمیع مخلوقات بعلم و سرمایهٔ جمیع کمالات

دیگر است چنانچه باسانید معتبره از رسول خدا منقولست که طلب علم واجبست بر هر مسلمانی بدرستیکه خداوند عالمیان
دوست میدارد طالبان علم را و از حضرت امام موسی کاظم ع پرسیدند که آیا جایز است مردم را که سؤال نکنند از چیزهائیکه با
محتاجند فرمود که ایها الناس بدانید که کمال دین در طلب علم است و عمل کردن بآن بدرستیکه طلب علم بر شما لازم تر است از طلب مال
زیرا که روزی در میان شما قسمت شده است و ضامن شده اند از برای شما و خداوند عادل قسمت کرده است و ضامن شده
است والبته وفا میکند بضمان خود و علم را نزد اهلش سپرده اند و شما را امر کرده اند که از ایشان طلب کنید پس طلب نمائید تا بیابید
و حضرت صادق ع فرمود که کسیکه علوم دین را یاد نگیرد خدا در روز قیامت نظر رحمت بسوی او نفرماید و اعمال او را قبول نکند
فرمود که چون خدا خیر بنده را خواهد او را دانا میگرداند در دین خود و فرمود که حضرت رسول ص فرمود که خیری نیست در زندگانی مگر
دو کس عالمی را که اطاعت او کنند یا شنونده که حفظ کند و عمل کند و حضرت امام محمد باقر ع فرمود که عالمیکه مردم بعلم او منتفع شوند بهتر
از هفتاد هزار عابد و از معویة بن عمار منقولست که بحضرت صادق ع عرض کردم که یکشخصی هست که روایت کننده حدیث شما است که میان
مردم احادیث شما را پهن میکند و دلهای شیعیان را بآن محکم میسازد و عابدی هست که این روایت و علم را ندارد کدام بهترند فرمود که
آن کسیکه روایت کننده حدیث ما که دلهای شیعیان ما را بآن محکم و ثابت سازد بهتر است از هزار عابد و فرمود که یا عالم باش یا طلب
کننده علم باش یا دوست اهل علم باش و قسم دیگر مباش که بدشمنی ایشان هلاک میشوی و از حضرت صادق ع منقولست که حضرت رسول ص
فرمود که هر که در راهی رود بطلب علم خدا راهی برای او بسوی بهشت بگشاید بدرستیکه ملائکه بالهای خود را بر زمین میگذارند برای
طالب علم از روی رضا و خوشنودی و استغفار میکنند برای طلب کننده علم هر که در آسمانها است و هر که در زمین است حتی ماهیان دریا و
فضیلت عالم بر عابد مانند زیادتی ماهست بر ستارگان در شب چهاردهم و بدرستیکه علما وارثان پیغمبرانند و پیغمبران میراث
طلا و نقره نگذاشتند بلکه علم میراث ایشانست پس هر که بهره از آن گیرد بهره تمام گیرد و از حضرت امام حسن عسکری ع منقولست که بدحالترین
یتیمان شیعیانی اند که از امام خود دور مانده باشند و دستشان باو نرسد و در شرایع دین حیران باشند کسی از شیعیان ما که عالم
بعلوم باشد این جاهل بشریعت ما که از ما دور مانده است مانند یتیمی است در دامن او اگر او را هدایت و ارشاد کند شریعت ما را تعلیم
او نماید با ما خواهد بود در رفیق اعلی و چنین خبر داد مرا پدرم از پدرانش از رسول خدا ص و حضرت امیرالمؤمنین ع فرمود که هر که از شیعیان
ما که عالم بشریعت ما باشد ضعیفان شیعیان ما را از ظلمت جهل بنور علمیکه از ما باو رسیده است برساند بیاید در روز قیامت
و تاجی بر سر او باشد که روشنی دهد جمیع اهل عرصات را و حله پوشیده باشد که برابری نکند با یک تار از آن تمام دنیا پس منادی از
حق تعالی ندا کند که ای بندگان خدا این عالمی است از شاگردان آل محمد ص پس هر کس که این عالم در دنیا او را از حیرت جهل بیرون آورده باشد
در دامن نور او چنگ زند تا او را از ظلمت حیرت عرصات بنزهتگاه جنات رساند پس هر که از وی هدایتی یافته باشد همراه او به بهشت در آید
و فرمود که حضرت فاطمه ع فرمود که از پدرم شنیدم که فرمود علمای از شیعیان ما چون محشور میشوند بقدر بسیاری علوم و ارشاد ایشان
خلایق را خلعتهای کرامت بر ایشان میپوشانند حتی اینکه گاه باشد که بر یکی از ایشان هزار هزار حله از نور بپوشانند و منادی از جانب خداوند
عالم ندا کند که ای جماعتی که تکفل کردید یتیمان آل محمد را و ایشان را نوازش کردید در غایب هدایت کردید در وقتیکه از پدران حقیقی
که امامان ایشانند جدا مانده بودند این یتیمان را که شاگردان شما بودند بقدر آنچه علم از شما فرا گرفته اند بر ایشان خلعت بپوشانید پس
بقدر تعلیم ایشان بر ایشان خلعت بپوشانند تا آنکه یکی را صد هزار خلعت دهند و همچنین ایشان خلعت بپوشانند جمعی دیگر را که از
ایشان یاد گرفته اند پس ندا رسد که خلعتهائیکه بخشیده اند بایشان عوض بدهید مضاعف کرده اید پس حضرت فاطمه ع فرمود که هر تاری
از خلعتها بهتر است از آنچه آفتاب بر آن می تابد صد هزار هزار مرتبه و حضرت امام حسن ع فرمود که فضیلت کسیکه تکفل جاهلان شیعیان ما کند و
امور مشتبه را بر ایشان واضح گرداند بر کسیکه یتیمان دیگر را آب و طعام دهد مثل فضیلت ماهست بر سها که مخفی ترین ستارها است
و فرمود که هر که متکفل یکی از شیعیان ما شود در غیبت ما از علومیکه باو رسیده است او را هدایت کند در علوم ما او را مواسات
کند خداوند عالمیان او را ندا کند که ای بنده کریم که مواسات کردی برادر خود را من اولایم بکرم از تو ای ملائکه در بهشت بعدد هر حرفی که تعلیم کرده
است هزار هزار قصر باو بدهید و ضم کنید بآن قصرها آنچه مناسب آنها است از نعمتها برای او مقرر سازید و حضرت علی بن الحسین ع فرمود که حق تعالی
وحی نمود بحضرت موسی که ای موسی مهربانی کن و دوست من گردان مرا و مرا دوست ایشان کن گفت خداوندا چگونه کنم که ایشان چنین شوند فرمود
که بیاد ایشان آور نعمتهای مرا تا دوست دارند مرا بدرستیکه اگر یک کس را که از درگاه من گریخته باشد از ساحت عزت من گم شده باشد
بسوی من گردانی بهتر است از برای تو از صد ساله عبادت که روزها بروزه باشی و شبها بر پا ایستاده باشی و مشغول نماز باشی پس موسی

گفت که آن بنده گریخته کدام است فرمود که گناهکاران و آنها که فرمان مرا نمی برند پرسید که گمشده که گفتی کیست فرمود که جاهلی که شریعت نمیداند
و طریق عبادت بندگی و راه خوشنودی مرا نمیداند و حضرت امیرالمؤمنین ع فرمود که بشارت میدهد علمای شیعیان ما را بثواب عظیم و جزای کامل
و حضرت امام محمد باقر ع فرمود که عالم مانند کسیست که شمعی در تاریکی داشته باشد که مردم از آن روشنی یابند که بروشنی شمع او بینا
می شوند و برای او دعای خیر میکنند همچنین هر عالمی با شمعی هست که تاریکی و ظلمت حیرت را برطرف میکند پس هر که از و نوری یابد
از آزادکردهای او است از آتش جهنم و خدا میدهد باو ثواب صد هزار رکعت نماز که در پیش کعبه کرده باشد و حضرت جعفر بن محمد ع فرمود
که علمای شیعیان ما رابطان و نگاهبانانی میباشند در سرحدی که جانب شیطان و اتباع و لشکر او است که منع میکنند از اینکه شیطان و اتباع
او از جن و انس بر شیعیان ما مسلط شوند و ایشان را گمراه گردانند بدرستیکه هر که از شیعیان ما خود را برای اینکار نصب کند و قوه این کار
او بهتر است از کسیکه جهاد کند با ترک و روم و خزر هزار هزار مرتبه زیرا که این عالم دفع ضرر از دین محبان و شیعیان ما میکند و آنجهاد کننده دفع
ضرر از بدنهای ایشان میکند و حضرت موسی بن جعفر ع فرمود که یک فقیه عالم که جاهلی از شیعیان ما را از حیرت نجات بخشد بر شیطان گرانتر است
از هزار عابد زیرا که عابد همتش این است که خود را خلاص کند و عالم همتش مصروف بر خلاصی خود و بندگان خدا از دست شیطان و گمراه
کنندگان اتباع او و در روز قیامت آن فقیه را ندا کنند که ای آنکسیکه کفالت یتیمان آل محمد میکردی و ضعیفان شیعیان را هدایت مینمودی
باش تا شفاعت کنی آنها را که از تو علم اخذ کرده اند پس بایستد بشفاعت و داخل بهشت شوند فئامی و فئامی و ده فئام که هر فئامی صد
هزار کس باشد که بعضی از و کسب علم کرده باشند و بعضی از شاگردان و بعضی از شاگردان او و همچنین تا روز قیامت و امام محمد
باقر ع فرمود که بعد از غیبت قائم ما اگر علمائی نبودند که مردم را بر امام دلالت کنند و بسوی او خوانند و نجات دهند ضعفای شیعه را از دامهای
مکر شیطان و نواصب هر آینه کسی از شیعیان نمیماند مگر اینکه مرتد میشوند ولیکن ایشان مهار دلهای ضعفای از شیعه را دارند چنانچه کشتی
بان لنگر کشتی را نگاه میدارد ایشان بهترین مردمانند نزد خدا و از حضرت رسول ص منقولست که کسیکه از خانه خود بطلب علم بیرون آید هفتاد
هزار ملک او را مشایعت نمایند و از برای او استغفار کنند و از حضرت رضا ع از آبای کرامش روایت نموده که رسول خدا ص فرمود که طلب علم
واجبست بر هر مسلمانی پس طلب نمائید علم را از محلش و اقتباس نمائید از اهلش بدرستیکه از برای خدا علم را یاد دادن حسنه است و طلب نمودن
عبادتست و مذاکره نمودن آن ثواب تسبیح دارد و تعلیم نمودنش بکسیکه نداند صدقه است و باهلش عطا نمودن موجب قرب بخدا است زیرا
که بعلم دانسته میشود حلال و حرام الهی و موجب وضوح و روشنی راه بهشت است و مونس و همدم است در وحشت و مصاحب است در غربت و وحدت و همراز است
در تنهائی و دلیل و راهنما است در شادی و غم و حربه است برای دفع دشمنان و زینت است نزد دوستان خدا بعلم جماعتی را بلند خواهد کرد که ایشان
پیشوایان بوده باشند در خیر و مردم پیروی ایشان نمایند بافعال ایشان هدایت یابند برای ایشان عمل کنند و ملائکه رغبت نمایند در
دوستی ایشان و بالهای خود را بر ایشان مالند و در هنگام نماز برای ایشان استغفار نمایند هر تر و خشکی حتی ماهیان و حیوانات دریا و درندگان
و حیوانات صحرا و بدرستیکه علم زندگانی دلهاست از جهالت و نور دیده هاست از ظلمت و قوه بدنهاست از ضعف بنده را میرساند
بمنازل برگزیدگان و در رتبه دور در مجالس نیکوکاران و درجات عالیه در دنیا و آخرت و تذکر و تفکر در آن برابر است با روزه داشتن و مدارا
و مباحثه اش ثواب نماز کردن دارد بعلم اطاعت و بندگی خدا میتوان کرد و بآن صله رحم کرده میشود و حلال و حرام دانسته میشود و علم پیشوای
عمل است و عمل تابع او است و علم را الهام می نمایند بسعادتمندان و محروم میگردانند از آن اشقیا پس خوشحال کسیکه از آن بهره خود را گرفته باشد
و محروم نشده باشد و فرمود که عالم در میان جهال مانند زنده است در میان مردگان و از حضرت امام جعفر صادق ع منقولست که چون روز قیامت
میشود خداوند عالمیان جمیع خلق را در یک صحرا جمع می نماید و ترازوی اعمال را برپا میکند پس میسنجند مدادهای علما را با خونهای شهیدان
پس مدادهای علما بر خون شهیدان زیادتی میکند فائده دویم در بیان صنف علم و بیان آن نافعست بدانکه طالب علم را بعد از اخلاص
در نیت که بعد از این مذکور خواهد شد ضرور است که علمی را برای تحصیل کردن اختیار نماید که داند رضای الهی در تحصیل آن هست
و موجب سعادات ابدی میگردد چه ظاهر است که هر علمی موجب نجات نیست چنانچه اگر کسی علم سحر یا کهانت برای عمل یاد گیرد موجب ضلالت
او است و اصل یاد گرفتنش حرام است از مقدمات سابقه که در مباحث توحید و امامت بیان کردیم ظاهر شد که علم نافعی که موجب نجات
امت علومی است که از اهلبیت رسالت بما رسیده زیرا که محکمات قرآن همه در احادیث تفسیر شده است و اکثر متشابهات نیز تفسیرش بما
رسیده و بعضی که نرسیده تفکر در آنها خوب نیست و از سایر علوم آنچه فهم کلام ایشان بر آنها موقوفست لازم است و غیر آنها یا لغو و بی
فایده است و موجب تضییع عمر است یا باعث احداث شبهات است در نفس که غالب اوقات موجب کفر و ضلالت است و احتمال نجات جانب انکار راست
هیچ عاقلی خود را در چنین مهلکه در نمی آورد که نداند که نجات خواهد یافت یا نه قطع نظر از آنکه عمر را ضایع میکند در هر لحظه سعادتها

ابد تحصیل می توان کرد چنانچه از حضرت امام موسی کاظم ع منقولست که رسول خدا ص روزی داخل مسجد شدند جماعتی را دیدند که دور کرد شخصی برآمده اند فرمود که این شخص کیست گفتند علامه است یعنی بسیار داناست فرمود که چه علم را می داند گفتند که داناترین مردم است بنسبهای عرب و وقایعی که در میان عرب واقع شده است و روزهائی که در جاهلیت مشهور بوده است و اشعار عربیت حضرت رسول ص فرمودند که این علمی است که ضرری نمی رساند کسی را که نداند و نفع نمی بخشد کسی را که داند بعد از آن فرمود که علم همین سه علم است آیه واضحه یا فریضه عادله یا سنه قائمه فرموده و احتمال دارد که خدا بدلالت عقل مقرر فرموده باشد یا سنتی که باقی است تا روز قیامت و باقی چیزها زیادتی است و بکار نمی آید و از حضرت صادق ع منقولست که لقمان به پسر خود گفت که عالم را سه علامت است اول اینکه خدای خود را شناسد دویم آنکه بداند که خدا چه چیز را میخواهد و دوست می دارد که بعمل آورد سیم آنکه بداند که خدا چه چیز را کراهت دارد و نمیخواهد تا ترک نماید و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که فرمود علوم که مردم را بکار می آید منحصر در چهار چیز یافتم اول آنکه خداوند خود را بشناسی دویم آنکه بدانی که چه نعمتها بتو کرامت فرموده سیم آنکه بدانی که چه نعمتها بتو کرامت فرموده سیم آنکه بدانی که خدا از تو چه چیز خواسته و طلبیده چهارم آنکه بدانی که چه چیز ترا از دین بیرون می برد و بسند صحیح از زراره و محمد مسلم و برید منقولست که شخصی بحضرت صادق ع عرض کرد که من پسری دارم و میخواهد سؤال کند از شما از حلال و حرام و از چیزی که فایده برای او ندارد سؤال نکند فرمود که آیا مردم از چیزی سؤال میکنند که از حلال و حرام بهتر باشد

فصل سیم در شرایط و آداب علم و عمل نمودن بآن و بیان اصناف علما بدانکه چون علم اشرف عبادات است باید که شرایط عبادات را در آن بوجه کمال رعایت نماید تا ثمره کمالات و سعادات بر آن مترتب گردد و سابقا مذکور شد که عمده شرایط قبول عمل و علم نیت است پس باید که سعی کند که غرض او از تحصیل علم رضای حق تعالی باشد و نفس را از اغراض فاسده و نیات باطله خالی گرداند و پیوسته بجناب اقدس الهی متوسل باشد و از او طلب توفیق نماید تا علوم حقه از جانب فیاض مطلق بر او فایض گردد و خیالات شیطانی با آن ممزوج نباشد و چون هر چند عمل بهتر است شیطان را در تضییع آن سعی بیشتر است لهذا اخلاص در طلب علم دشوارتر است از اخلاص در سایر اعمال در اکثر اوقات مشوب باغراض باطله میگردد و سایر عبادات چندان اثری در آنکس نمی ماند که عجب دنیا موجب فخر باشد و علم بحسب دنیا نیز کمالی است و در بعضی امور موجب ترجیح میگردد و ثمره آن ظاهر میباشد از این جهت شیطان را وساوس بسیار در این باب می باشد چنانچه باسانید معتبره از حضرت صادق ع منقولست که هر که طلب حدیث کند برای منفعت دنیا بکند او را در آخرت نصیبی و بهره نباشد و کسیکه مطلبش خیر آخرت باشد خدا او را خیر دنیا و آخرت کرامت فرماید و از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که هر که طلب علم کند برای اینکه با علما مباهات و مفاخرت نماید یا برای اینکه با سفیهان و بیخردان مباحثه و مجادله نماید یا برای اینکه روی مردم را بجانب خود بگرداند پس جای خود را در جهنم مهیا داند و دیگر از شرایط علم آنست که نفس خود را از صفات ذمیمه و اخلاق ردیه پاک گرداند و بیخ حسد و ریا و کبر و بغض و محبت دنیا و امثال اینها را از دل برکند تا نفس او قابل فیضان حقایق گردد چنانچه علم و حکمت را تشبیه کرده اند بدانه که بر زمین پاشند بعضی از آن بر روی سنگ می افتد از آن حاصلی هیچ بر نمی آید و بعضی از آن بر خاک میافتد اما در زیرش سنگ هست و در بیشترش بسنگ می رسد و خشک می شود و بعضی در زمین شوره می افتد و زمین ناقابلست حاصلی نمی دهد و بعضی در زمینی می افتد که خارها و گیاههای بی نفع در آن رسته کرده و بیشتر این دانه را بیشتر اینها ضایع می شود و چنانچه باید حاصل نمی دهد اینست سبب که در مجلسی که هزار کس نشسته اند و حکمتی که مذکور می شود در بعضی که دل ایشان از سنگ سخت تر است هیچ تاثیر نمی کند و در بعضی که اندک دل ایشان بمواعظ و نصایح و عبادات نرم شده است اندک تاثیری میکند و چون ریشه اش بسنگ سخت میرسد خشک می شود و بر طرف می شود و اثری از آنچه شنیده اند در نفس ایشان نمی ماند و در بعضی ثمره اش بیشتر میماند اما چون محبت حسد و محبت دنیا در نفس ایشان ریشه دارد مانع می شود از اینکه ریشه آن محکم شود و آثار خوب از آن ظاهر گردد و در بعضی که مواضع پاک و مصفا کرده اند همین که کلمه حکمت و موعظه را شنیدند در دل ایشان ریشه میکند و آثارش بر اعضا و جوارح ایشان ظاهر میشود و یوما فیوما آثار خیر بیشتر از ایشان ظاهر می شود چنانچه از حضرت امیرالمؤمنین ع منقولست که بدرستی که دلهای مؤمنان پیچیده شده است با ایمان پیچیدنی پس چون خداوند عالمیان خواهد که آن دلها را روشن گرداند میگشاید و بوحی خود بر میکارد در آن دل حکمت را خود درو میکند و تشبیه کرده اند علم و حکمت را بغذاها که مقوی بدن است که چنانچه بدن بغذاهای موافق قوت می یابد و حیات آن باین غذاها است و همچنین روح بحکم و معارف قوت می یابد و حیات روح باینها است چنانچه حق تعالی در بسیار جای از قرآن کافران نادانان را بمردن وصف کرده چنانچه فرموده که اموات غیر احیاء و ما یشعرون که ترجمه اش اینست که کافران مرده اند غیر زندگان و لیکن نمی دانند و از حضرت امیرالمؤمنین منقولست که راحت دهید نفسهای خود را بحکمتهای تازه بدرستیکه اینها ملال میآورند و ماندگی حاصل می شود چنانچه بدنها را سستی و کلال بهم میرسد و در اخبار بسیار وارد شده است که علم حیات دلهاست و در بدن وقتی که ماده فاسد هست غذاهای

صالح مقوی باعث طغیان مرض و قوت ماده فاسد می شود چنانچه بیمار را تا ماده مرض باقی است از گوشت و چربیها و شیرینیها که باعث قوت صحیح است منع میکنند و اول علاج آن ماده فاسد میکنند بعد از آن غذاهای مقوی میدهند همچنین طبیبان نفوس و ارواح اول امراض نفسانی را از نفس زایل میگردانند و بعد از آن بتقویت بعلم و حکمت میکنند چنانچه می بینی که جمعی که باین امراض مبتلا شده علم باعث زیادتی فساد ایشان می شود و شیطان با آن علم رهبر شقاوت را بکمال میرساند و تشبیه کرده اند علم را بنور چراغ و آفتاب که در دیده اعمی هیچ اثر از آن ظاهر نمی شود و دیده که آماده بکوری باشد نور دیده از آن منتفع نمی شوند پس اول علاج چشم دل می باید کرد تا علم نفع دهد چنانچه حق تعالی وصف حال جماعتی را شفا فرموده که دیده های سر ایشان کور نیست لیکن دیده های دلهائی که در سینه های ایشان است کور است و چون سخن باینجا کشید اگر مجملی از احوال قلب و صلاح و فساد آن و معنی نور و ظلمت آن و زیادتی و نقصان ایمان مذکور شود مناسب است بدانکه قلب را بدو معنی اطلاق میکنند یکی بر این شکل صنوبری که در پهلوی چپ است دیگری بر نفس ناطقه انسانی بدانکه حیات بدن آدمی بروح حیوانی است و روح حیوانی بخار لطیفی است که حاملش خون است و منبعش قلب است و از قلب بدماغ متصاعد می شود و از آنجا بواسطه عروق بجمیع اعضا و جوارح سرایت میکند و نفس ناطقه چون بکمالات و استعدادات و ترقیات آن موقوف ببدن است و این بدن آلت اوست که باین بدن تعلق دارد و اول بخاری که باعث حیات بدن است تعلق دارد و چون حیات بدن بکار او می آید پس بروح حیوانی اول تعلق میگیرد و چونکه منبع آن قلب است بقلب اول و از جوارح دیگر تعلق دارد لهذا تعبیر از نفس در اکثر آیات و اخبار بقلب واقع شده است و مدار صلاح و فساد بدن بر قلب باین معنی است و هر صفتی که در نفس حاصل می شود از علوم و سایر کمالات باین سبب و جمیع اعضا و جوارحش سرایت میکند چند صفتی در نفس کامل می شود آثارش در بدن بیشتر ظاهر می شود مانند چنانچه روح ظاهری در روح بدنی هر چند ماده اش در قلب صنوبری بیشتر بهم میرسد قوت آن در اعضا و جوارح بیشتر ظاهر می شود مانند سرچشمه که نهرها از آن جدا کرده باشند هر چند آب در سرچشمه بیشتر بهم میرسد نهرها معمورتر می باشند چنین نهرها از دل صنوبری می آید بجمیع بدن و چنین نهرها از دل روحانی میرسد که از آن نهرها جویهای معنوی از ایمان و یقین و معارف بر اعضا بدن قسمت می شود و این نهرها و سرچشمه اند در باغهای فیض نامتناهی حق تعالی جاری میگردد اما بتوفیق الهی بنده را در کار است که حفر این نهرها بکند و خس و خاشاک و شبهه های باطل و کفر و طغیان و مواد فاسده بدر نکند تا صاف و بی کدورت جاری گردد چنانچه از رسول خدا ص منقولست که در بدن پاره گوشتی هست که هرگاه آن سالم و صحیح باشد سایر بدن نیز صحیح است و هرگاه آن بیمار و فاسد باشد سایر بدن بیمار و فاسد است و آن دل آدمی است و بسند معتبر منقولست که فرمود که هرگاه دل پاکیزه است تمام بدن پاکیزه است و هرگاه دل خبیث است تمام بدن خبیث است و حضرت امیرالمؤمنین ع بحضرت امام حسن ع وصیت فرمود که از جمله بلاها فاقه و فقر است و از آن بدتر بیماری بدن است و از آن بدتر بیماری دل است و از جمله نعمتها وسعت در مال است و از آن بهتر صحت بدن است و از آن بهتر پرهیزکاری دل است و از امام محمد باقر ع منقولست که دلها بر سه قسمند یک دل سرنگونست که هیچ خیری در آن جای نمی کند و آن دل کافر است و یک دل آنست که جزو سیاهی در آن هست و خیر و شر هر دو در آن در نزاعند هر یک که قوی تر است بر آن غالب می شود و یک دل هست که گشاده است و در آن چراغی از انوار الهی هست که پیوسته نور میدهد تا قیامت نورش بر طرف نمی شود و آن دل مؤمن است و از حضرت امام جعفر صادق ع منقولست که منزله قلب در بدن آدمی منزله امام است نسبت بسایر خلق یعنی که جمیع جوارح بدن لشکرهای قلبند و همه از جانب او جنگ میکنند مردم را بجزئی از احوال او و هر چه دل اراده میکند فرمان او را قبول میکنند چنین امام را در عالم چنین می باید اطاعت کنند تابع او باشند و حضرت امام محمد باقر ع فرمود که دل در میان دو انگشت قدرت خداست بهر طرف که میخواهد میگرداند و حضرت علی بن الحسین ع فرمود که بنده را چهار چشم می باشد دو چشم در سر او است که امور دنیای خود را باینها می بیند و دو چشم در دل او است که امور آخرت را باینها می بیند پس بنده را که خدا خیر او خواهد چشم دل او را بینا میگرداند پس امور غیب را باینها ببیند و عیبهای خود را باینها بنگرد و اگر کسی شقی باشد آن چشم دلش کور می باشد و حضرت صادق ع فرمود که دل را دو گوش است روح ایمان در یک گوش خیرات و طاعات را میگوید و شیطان در گوش دیگرش بدیها و شر و وسوسه القا میکند پس هر یک که بر دیگری غالب شد دل بآن میگراید و حضرت صادق ع فرمود که پدرم میفرمود که هیچ چیز دل را فاسد نمیگرداند مانند گناه بدرستیکه دل مرتکب گناه می شود تا وقتی که گناه بر او غالب می شود و او را سرنگون میکند که خیری در آن جا نگیرد و از حضرت صادق ع منقولست که حق تعالی بحضرت موسی وحی فرمود که ذکر مرا در هیچ حال فراموش مکن که ترک ذکر من موجب قساوت و سنگینی دل است و حضرت امیرالمؤمنین ع فرمود که آب دیده خشک نمی شود مگر بسبب سنگینی و قساوت قلب نمی باشد مگر بسبب گناهان بسیار چون فی الجمله اطلاعی بر معنی قلب و بعضی از احوال آن بهم رسانیدی بدانکه از آیات و احادیث بسیار ظاهر می شود که ایمان قابل زیادتی و نقصان هست و از بسیاری از احادیث ظاهر می شود که اعمال جزو ایمانست هر عضوی از اعضا حصه و بهره از ایمان هست و اعتقادات ایمان دلست و هر عضوی از اعضا ایمانش آنست که فرمان برداری الهی بکند در آنچه متعلق باوست از تکالیف الهی و احادیث بسیار

است که مؤمنی که مرتکب کبیره می‌شود دوزخ ایمان او و مفاد قسمتی نماید بصحیح از این روایات احادیث بکار رود و جمع می‌توان نمود اول آنکه قائل شویم
بآنکه ایمان در اصطلاح شرع معانی مختلف می‌باشد و بیچاره اکثر آنها ظاهر می‌شود اول آنکه ایمان را اطلاق می‌کنند بر اعتقادات حق با ترک
کبایر و فعل فرایضی که بزرگترند از کبایر است مثل نماز و روزه و حج و جهاد و امثال اینها و یکمعنی دیگر ایمان اعتقادات با فعل جمیع واجبات
و ترک جمیع محرمات چنانچه از بعضی اخبار ظاهر می‌شود و یکمعنی دیگر ایمان اعتقادات کامله یقینیه است با فعل واجبات و سنتها و ترک محرمات
و مکروهات و یکمعنی ایمان مرادف اسلام است که همان محض عقاید ضروریه باشد یا عدم انکار آنها یا اقرار بآنها ظاهرا و اسلام را بر اعراب
باین معنی هم اطلاق می‌کنند که همین تکلم بکلمتین نماید که منافق باشد بدل اعتقاد نداشته باشد و اکثر احادیث همان معنی اول ظاهر می‌شود
چنانچه از حضرت امام رضا منقولست که فرمود اصحاب کبایر نه مؤمنند نه کافر بلکه محل شفاعتند مسلمانانند و با ساید مستضعف از حضرت
امام رضا و ائمه دیگر منقولست که فرمود که ایمان با اقرار بزبانست و معرفت بدلست و عمل کردن باعضا و جوارح است و بهر یک از این معانی اسلام و
ایمان بر آن مترتب می‌شود و اسلام بمعنی گفتن کلمتین است اگر اعتقاد نداشته باشد در آخرت فایده نمی‌دهد در دنیا فایده می‌دهد که خون ایشان
محفوظ می‌باشد نکاح ایشان جایز است میراث از مسلمانان میبرند و پاکند اما عذاب ایشان در آخرت بدتر است مثل کفار بدتر و سنیان
و سایر فرقهای اسلام غیر شیعه مسلمانند اما در اخل ایشان مقر اند و ایمان بمعنی مجموع اعتقادات حق داشتن و اظهار آنها کردن است و این در آخرت
فایده میکند که همیشه در جهنم نباشد مستحق مغفرت الهی و شفاعت باشد اعمالش صحیح باشد عباداتش باطل نباشد آنچه در اخبار و آیات
دلالت بر این میکند که مؤمن مرتکب گناهان کبیره می‌باشد مؤمن در جهنم مخلد نمی‌باشد باین معنی است و در بعضی احادیث واقع شده
است که بارتکاب کبیره از ایمان بدر میرود و محمول بر این معنی اول است و بعضی که دلالت بر این میکند که بارتکاب جمیع گناهان از ایمان
بدر میرود محمول بر معنی دویم است آنچه واقع شده است در احادیث در صفات مؤمن که در غیر انبیا و اوصیا جمع نمی‌شود آنها محمول
بر معنی سیم است و تحقیق آنست که فعل جمیع عبادات و تحصیل جمیع کمالات و ترک جمیع منهیات و ازاله جمیع صفات ذمیمه نفسانیه اجزای ایمان
اما اجزای مختلف می‌باشد بعضی اجزا و با انتفای آنها کل منتفی می‌شوند و بعضی چنین است مثل اعضای آدمی که سر از جمله اعضا
است که بزوال آن شخص زایل میشود و همچنین قلب و بعضی از اعضا بعضی چنین است که بزوال آن عمده انتفاعات او برطرف می
شود و بعضی هست که موجب حسن و کمال شخص است از فوت آن انتفاع دنیای او فوت نمی‌شود همچنین اجزای ایمان مثل اعتقادات حق
نسبت با ایمان از بابت آن اعضا است که بزوال آنها شخص فانی می‌شود همچنین ایمان بزوال آنها مطلقا برطرف می‌شود و فعل فرایض و
ترک کبایر از بابت آنست که شخص دستش را ببرند پایش را ببرند باز زنده است انسانست اما انسان ناقص است و حیاتش بسبب اینها در معرض
زوالست اما بمحض این زایل نمی‌شود همچنین اگر چشمش را بکنند باز باقی است پس کسیکه جمیع فرایض را ترک کند و جمیع کبایر و مناهی
بجا آورد از بابت شخصی است که دست و پاش و گوش و چشم و پایش را ببرند باشد و زنده باشد چنین زنده در حکم مرده است و ایمان او
از بابت حیات آن شخص است همچنانچه حیات و چند ایکار تنی بدان از ایمان هم چند اثر نماند و چنانچه حیات چنین کسی زود برطرف
می‌شود و اصل ایمان این شخص هم باندک چیزی زایل میگردد زیرا که هر یک را از اعمال حصار بند برای دفع شیاطین و بلاها که موجب
زوال ایمانست چنانچه در حدیث وارد است که شیطان از آدمی خایف و ترسانست مادام که مواظبت بر نمازهای پنجگانه می‌نماید
چون ترک آنها کرد باسانی شیطان بر او مسلط می‌شود و او را به بلاها و گناهان می‌اندازد پس کسیکه این لشکرها و اعوان را از عبادات
و توفیقات الهی که لازم عبادات است از خود دور کرد شیطان زود او را بمهالک می‌اندازد و از بعضی از بابت آنست که کسی در دروازه
برو فوج بکشاید و بخانه در آید و بگوید که چیزهای سهل را ببر و چیزهای نفیس را از برای ما بگذار و خود غافل بخوابد دزد اول آنچه
نفیس‌تر است می‌برد اینست که ارباب معاصی و مذهب گمراه کنند کافر می‌شوند و بجهنم میروند و این مستحبات
و صفات حسنه از بابت زینتهای صورت آدمی و غذاهای مقوی است که باعث قوت روح و ایمان می‌شود همچنانچه روح بدن از گوشت
قوه می‌یابد و حفظ ایمان بیشتر می‌تواند کرد و جمع میان آنکه گوییم ایمان اصل اعتقاد است و اعتقاد و ایمان در ترقی می‌باشد با اعمال
طاعات کامل میگردد تا مرتبه یقین می‌رسد یقین نیز مراتب بسیار است و هر مرتبه از مراتب ایمان و یقین لازم چند گواهی چند از اعمال
و عبادات دارد مثل آنکه یکشخص در خانه نشسته باشد طفل بیاید بگوید که مادری متوجه است بخانه می‌آید بگوید نفس او
حاصل می‌شود اما چندان اعتنایی نمی‌کند پس اگر بعد از او دیگری بیاید و همین خبر را بگوید اعتقادش بیشتر می‌شود تا بجایی که میگوید
و اینها های بلند خود ... همچنین در مراتب ایمان ثواب و عقاب هر چند ایمانش کاملتر می‌شود شوقش بامور که
موجب ثوابست و حذرش از اموری که موجب عقابست زیاده میگردد پس اعمال آثار و شواهد ایمانند چنانچه از حضرت صادق منقولست که

حضرت رسول فرمود که ایمان با راستی خود بار و عمل دوست می‌شود ایمان است که خالص و صاف شود در دل و اعمال تصدیق آن کند
و گواهی بر حصول آن در دل بدهند پس بهمان تحقیق که در باب قلب مذکور شد معلوم شد که کمالی از علم و ایمان و سایر کمالات که در نفس حاصل
می‌شود منبعث از قلب است و باعضا و جوارح جاری می‌شود و آثار آنها ظاهر میگردد پس چندانکه علم او بخدا و عظمت و جلال او
و بهشت و دوزخ و ثواب و عقاب و عبادات و حسن آنها و قبح گناهان و قبح آنها و خوبی صفات حسنه بدی صفات ذمیمه بیشتر می‌شود و یقینش
کاملتر می‌شود شعبه‌ها که از آن چشمه باعضا و جوارح میرسد بیشتر میشود و چندانکه در اعضا و جوارح آنها بیشتر صرف می‌شود چشمه زاینده
تر میشود و آبش صاف‌تر و گواراتر می‌شود پس عمل باعث کمال علم و ایمان میگردد و کمال آن باعث اعمال می‌شود چنانچه از حضرت صادق
منقولست که روزی حضرت رسول خدا در مسجد نماز صبح گذاردند پس نظر کردند بسوی جوانی که او را حارثة بن مالک می‌گفتند دیدند که
سرش از بی‌خوابی بزیر می‌آید و رنگش زرد شده و بدنش نحیف گشته و چشمهایش در سرش فرو رفته از او پرسیدند
که بچه حال صبح کرده‌ای و چه حال داری ای حارثه گفت صبح کرده‌ام یا رسول الله با یقین حضرت فرمود که بر هر چیزی که دعوی کنند حقیقتی و علامتی
و گواهی هست حقیقت و یقین تو چیست گفت حقیقت یقین من یا رسول الله اینست که پیوسته مرا محزون و غمگین دارد و شبها
مرا بیدار دارد و روزهای گرم مرا بروزه میدارد و دل من از دنیا رو گردانیده و آنچه در دنیاست مکروه دل من گردیده و یقین بمرتبه
رسیده که گویا می‌بینم عرش خداوندم را که برای حساب در محشر نصب کرده‌اند و خلایق همه محشور شده‌اند و گویا من در میان ایشانم و گویا
می‌بینم اهل بهشت را که تنعم می‌نمایند در بهشت و در کرسیها نشسته با یکدیگر آشنائی میکنند صحبتها میدارند و تکیه کرده‌اند و گویا
می‌بینم اهل جهنم را که در میان جهنم معذبند استغاثه و فریاد میکنند و گویا الحال زفیر جهنم در گوش من است پس حضرت با اصحاب فرمود
که بنده ایست که خدا دل او را بنور ایمان منور گردانیده است پس فرمود که بر این حال که داری ثابت باش جوان گفت یا رسول الله دعا کن که خدا
شهادت را روزی من گرداند حضرت دعا فرمود چند روزی که شد حضرت او را با جعفر بجهاد فرستاد بعد از نه نفر شهید شد و از حضرت
صادق منقولست که علم مقرونست باعمال پس هر که دانست عمل میکند و هر که عمل میکند عالم است و علم او را بعمل میخواند اگر اجابت
کرد و بجا آورد علم می‌ماند و اگر عمل نیامد علم میرود و نمی‌ماند و از حضرت صادق منقولست که فرمود ای طلب کنندهٔ علم بدرستیکه علم
را فضایل بسیار هست پس سر علم تواضع و فروتنی است و چشم او بیزاری از حسد است و گوش او فهمیدن و زبانش راستگویی و حافظه
اش تفحص کردنست و دلش نیکی نیت است و عقلش دانستن اشیا است و دستش رحمت و خلایق است و پایش زیارت کردن علما است و
همتش سلامتی مردم است و حکمتش ورع و پرهیزکاریست و مستقر و قرارگاهش نجاتست و قاید و کشاننده اش عافیت
و مرکبش وفا بعهد خدا و خلق است و حربه‌اش نرمی سخن است و شمشیرش راضی بودن از خلق است و کمانش مدارا کردن با دشمنان است و لشکرش
صحبت داشتن با علما است و مالش ادب است و ذخیره‌اش اجتناب از گناهان است و توشه‌اش نیکی و ملوای و محل آرامش مصاحبت با خلق
و راهنمایش هدایت است و رفیقش دوستی نیکانست فایدهٔ چهارم در بیان اصناف علما است و صفات عالمی که متابعت او می‌توان نمود و
از حضرت صادق منقولست که هرگاه ببینید عالمی را که دنیا را دوست میدارد او را متهم دانید بر دین خود و بر دین خود او را ایمن مگذارید
بدرستیکه هر که چیزی را دوست میدارد آنچیز را جمع میکند و طلب مینماید کسی را که محبوب دوست کرده باشد که دین شما را بباد فنا و ضایع
کند بدرستیکه خداوند عالمیان وحی فرمود بحضرت داود که میان من و خود واسطه مکن عالمی که فریفته دنیا شده باشد که ترا از
راه محبت من بر میگرداند بدرستیکه ایشان راه زنان بندگان منند که دوست دارند کمتر چیزی که نسبت بایشان میکنم آنست که
شیرینی و لذت مناجات خود را از دل ایشان بیرون میکنم و حضرت صادق از حضرت رسول روایت نمود که دو صنفند از امت من
که اگر ایشان صالحند جمیع امت من صالحند اگر ایشان فاسدند جمیع امت من فاسدند صحابه پرسیدند که یا رسول الله کیستند فرمود
که فقیهان و پادشاهان و حضرت امیر المؤمنین فرمود که میخواهید خبر دهم شما را بکسی که سزاوار فقیه بودنست گفتند بلی یا امیر المؤمنین فرمود
آنکسی که مردم را از رحمت الهی ناامید نگرداند و از عذاب الهی ایمن نگرداند و بمعصیت خدا مردم را رخصت ندهد قرآن را ترک نکند برای رغبت بچیز دیگر
و دیگر از حضرت صادق منقولست که طالبان علم بر سه قسمند پس بشناسید ایشان را بصفات و علامات ایشان صنفی است که علم را طلب
میکنند از برای جهل و جدل کردن و یک صنف هستند که طلب علم مینمایند از برای بلندی و تکبر و فریب دادن بر مردم و یکصنف هستند
طلب علم میکنند برای دانستن و عمل کردن پس آن صنف اول موذی مردم است مجادله میکند متعرض گفتگو میشود در مجالس و دانش علم
خود را ابراز میکند خشوع را بر خود میبندد و خالی است از ورع و پرهیزکاری پس خدا برای این عمل بینی او را بکوبد و پشتش را بشکند
و آنکه برای تکبر و مکر طلب کند صاحب مکر و فریب و حیله است چون با امثال خود از علما میرسد استطاله و فخر میکند و ...

باعث امید شکستگی و فروتنی میکند و محبت شیطان را میخوانند پس بود برای اینها ضایع میکند پس بنابرآنکه انها را کور
کرده اند وانها را از میان علما برطرف کنند صنف دیگر پیوسته با اندوه و حزن بند شبها بعبادت بیدارند و سخت العیش بند ندکه کلام
که بر هر چه دارند دنیا را بکوشند بعبادت دایماً عبادت بپای کنند و پیوسته ترسانند که مبادا عبادت ایشان مقبول نباشد از
عقوبت الهی خایفند پیوسته مشغول دعا و تضرع عند و بکار خود کرده متوجه اصلاح کار خود اند اهل زمانه خود را میشناسند از
معتمد ترین برادران و دوستان ایشان در حذر ند که مبادا دین ایشان را ضایع کند پس خدا ارکان ایشان را محکم کرده اند از خوفها وبا ایشان امان داده
امان دهد قاعده پنجم در مذمت عمل بی علم از حضرت صادق ع منقولست که کسیکه بی بصیرت و علم عمل میکند مانند کسی است که بی راهبر
هر چند بیشتر میرود از راه دورتر میشود و ایضاً از انحضرت منقول است که حق تعالی قبول نمی فرماید عملی را مگر با معرفت و قبول نمی فرماید معرفت
را مگر با عمل پس کسیکه عارف شد معرفت او را راهنمائی میکند بعمل و کسیکه عمل نکند او را معرفت نخواهد بود با علم او و مسلوب میشود
بدرستیکه اجزاء ایمان بعضی از بعضی حاصل میشود و بیکدیگر مربوط اند و ایضاً از انحضرت منقول است که حضرت رسول ص فرمود که هر که عمل
نماید بغیر علم افساد او بیش از اصلاح او خواهد بود و این معنی ظاهر است که عقل آدمی مستقل نیست در ادراک خصوصیات عبادات که موجب
نجات شود اگر هزار سال بیغمبران بیفایده خواهد بود و هر عبادتی را شرایط بسیار است که بفوت هر یک از انها این عبادت باطل است پس بدون
علم ظاهر است که خدا را بنحوی که فرموده است عبادت نمیتوان نمود و هر کاه راه عبادت را بداند و نداند و راهنما نتوان طی نمود راه بندگی
خدا و اکه خطرناکترین راهها است و هر کامی چندین چاه و چنگل کین کاه هست و در هر کمینگاهی چندین هزار از شیاطین جن و انس در کمینند
چگونه بدون دلیل و راهنمائی توان رفت و راهنمای این راه شرع و اهالی نیستند از انبیا و ائمه ع و علمائیکه از علوم ایشان با خبر و بهره یافته
باشند طریق نجات و هلاک را دانند قاعده ششم در مذمت فتوی دادن کسیکه اهلیت آن نداشته باشد بدانکه چنانچه از آیات
اخبار ظاهر میشود بدترین گناهان کبیره افترا بر خدا و رسول بستن است یا نکه حکمی از احکام الهی را کسیکه اهلیت فهم آن حکم از
آیات و اخبار نداشته باشد بیان کند بدون آنکه نسبت بدهد بکوید که او اهلیت این امر را داشته باشد پس اگر کسی خود اهلیت
این فهم نداشته باشد اما از عالمی که این مرتبه باشد شنیده باشد و روایت کند که او چنین شنیده ام جایز است و بغیر این و صورت
هر چند موافق واقع گفته باشد خطا کفته است و گناه کاراست و تحقیق آنست و ثمره معتبر باید که کیست ظالم تر از کسی که افترا بر خدا بندد دروغ
و میفرماید که آن جماعتی که افترا بر خدا می بندند روهای ایشان سیاه خواهد بود در قیامت و جماعتی را که حکم بغیر ما انزل الله میکنند در
یکجا کافر نموده و در یکجا فاسق فرموده و بسند صحیح از عبدالرحمن بن حجاج منقولست که حضرت صادق ع فرمود که تو را حذر میفرمایم از دو خصلت
که در آن دو خصلت هلاک شده است هر که هلاک شده است بپرهیز که فتوی دهی مردم را برای خود و بپرهیز که عبادت کنی خدا را
بچیزیکه ندانی رضای خدا را در آن کـه حقیقت آن ندانی و بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که هر که فتوی
دهد مردم را بغیر علم و هدایتی که خدا او را کرده باشد لعنت کنند او را ملائکه رحمت و ملائکه عذاب و ملحق شود گناه آنکسی که
بفتوای او عمل نماید فرمود که حق الهی بر مردم آنستکه آنچه را دانند بکویند و آنچه را ندانند توقف نمایند ساکت شوند و حضرت
رسول ص فرمود که هر که عمل بقیاس نماید خود را و دیگران را هلاک میکند و هر که فتوی دهد و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه
فرا نداند خود هلاک شد است و دیگران را هلاک کرده است با یادران حقوق الله جل ثناؤه اعظم من ان یقوم بها العباد و ان نعم الله اکثر
من ان یحصیها العباد و لکن امسوا تائبین ای پسر حقوق بر بندگان و انچه بندگان را از بندگی او بر ایشان لازم است از آن عظیم
تر است که بندگان بآن قیام توانند نمود و بندگی او را چنانچه سزاوار است بجا توانند اورد و بدرستی که نعمتهای خدا از آن بیشتر است
که بندگان احصا انها توانند نمود پس در بندگی و احصاء نعمت و شکر ان آدمی عاجز است پس هر صبح و شام توبه کنید تا خداوند عالم
از تقصیرات شما بگذرد بدانکه این فقرات شریفه مشتملست بر چند خصلت از مکارم خصال اول عدم اعتراض بعبادت و اعتراف
بعجز است بدانکه بدترین صفات بد بسیار عجب است و عمل خود را خوب دانستن و این از جهل ناشی میشود براکه اگر کسی در شرایط قبول و کمال
چنانچه اشاره مجملی در اول کتاب ببعضی از انها شد تفکر بکند و در عیوب خود و نیتهای و عجز و نقص خود بدیده بصیرت نظر نماید و عظمت
معبود خود و قدری بداند میداند که هیچ عبادت نکرده و اعتماد بر غیر لطف معبود خود که اکرم الاکرمین است نمی تواند کرد چنانچه
منقولست که حضرت امام موسی ع بیکی از فرزندان خود فرمود که ای فرزند بر تو باد بجد و اهتمام در عبادت و بیرون مبر هرگز نفس خود را
از حد تقصیر در عبادت و طاعت الهی و همیشه خود را در درگاه صاحب تقصیر بدان بدرستیکه خدا را عبادت نمی توان کرد بنحویکه او سزاوار
عبادتست و حضرت امام محمد باقر ع بجابر فرمود که ای جابر خدا هرگز تو را از تقصیر بیرون نبرد یعنی چنین کند که همیشه دانی که مقصر تو

و از حضرت امام رضا ع منقولست که عابدی در بنی اسرائیل چهل سال خدا را عبادت کرد و بعد از آن قربانی کرد و قربانی او مقبول نشد
زیرا که علامت قبول قربانی ایشان آن بود که آتشی می آمد از آسمان و آنرا میسوزانید چون دید که قربانیش مقبول نشد با نفس خود خطاب کرد که تقصیر
از تست و ناقص بودن عمل از تقصیر و گناه تو است پس خدا وحی بسوی او فرستاد که مذمتی که نفس خود را کردی در درگاه ما بهتر بود از
عبادت چهل ساله تو و حضرت امام موسی ع فرمود که هر عبادتی که از برای خدا کنی و از عبادت در پیش نفس خود صاحب تقصیر باش بدرستیکه
بندگان هر در عملها یکه میکنند در مرتبه خود و خدا مقصرند مگر کسیکه خدا او را معصوم کرده باشد و از حضرت صادق ع منقولست
که خدا میدانست که گناه از برای مؤمن از عجب بهتر است و اگر نه این بود هیچ مؤمنی را بگناه مبتلا نمیکرد و از انحضرت منقولست که
گاه است که آدمی گناهی میکند و از آن نادم و پشیمان می باشد و بعد از آن عمل خیری میکند و مسرور و خوشحال میشود و از آن ندامت
و پشیمانی باز میماند پس اگر بر آن حال اول میماند برای او بهتر بود از حالیکه امر بهر سانید حضرت صادق ع منقولست که عالمی بنزد عابدی آمد و پرسید
که نماز تو چون است گفت کسی از نماز من میپرسید است و حال آنکه من سالها است که عبادت میکنم و پرسید که گریه تو چون است گفت آنقدر
میگریم که از دیده من جاری میشود عالم گفت که اگر خنده کرده بودی و الحال ترسان بودی بهتر بود از گریه که باعث اعتماد و اعتقاد تو بعبادت
شده است بدرستیکه عبادت کسیکه بر عبادت خود اعتماد داشته باشد بالا نمیرود و از امام محمد باقر ع منقولست که دو کس داخل مسجد
شدند یکی عابد و دیگری فاسق چون بیرون آمدند عابد فاسق شده بود و فاسق نیکوکار شده بود زیرا که عابد اعتماد بعبادت خود کرده
بود و خود را از نیکان میدانست و این عجب در خاطر او بود و فاسق در فکر گناه خود نادم و پشیمان بود و استغفار میکرد از گناهان
خود و از حضرت صادق ع منقولست که حضرت رسول ص فرمود که شیطان روزی بنزد حضرت موسی آمد و کلاهی بر نگهای مختلف در سر
داشت چون نزدیک رسید کلاه را از سر برداشت و در برابر ایستاد و سلام کرد موسی گفت تو کیستی گفت منم ابلیس فرمود که خدا
خانه تو را از همه کس دورکرداند گفت آمده ام تو را سلام کنم برای قرب و منزلتی که نزد خدا داری موسی پرسید که این کلاه چیست که بر سر
گفت باین میربایم دلهای بنی آدم را فرمود که بگو کدام گناه است که چون فرزند آدم مرتکب آن میشود تو بر او مسلط و غالب میشوی گفت وقتی که
از خود راضی باشد عملهای خیر خود را بسیار داند و گناهانش در چشم او اندک نماید پس حضرت صادق ع فرمود که خداوند عالمیان بداود خطاب
نمود که ای داود بشارت ده گناهکاران را و بترسان صدیقان را داود گفت که گناهکاران را بشارت دهم که توبه ایشان را قبول میکنم و گناه ایشان را عفو مینمایم
و بترسان صدیقان را که عجب نکنند بعملهای خود و هر بنده که من او را بحساب در آورم هلاک است اوکم هلاک میشود و فضلو دوم
شکر نعمت است و شکر از امهات صفات حمیده است و ضد آن که کفران است از اصول صفات ذمیمه است و شکر هر نعمتی موجب زیادتی آن نعمت است و کفران
موجب زوال آن نعمت است چنانچه حق تعالی میفرماید که اگر شکر نعمت کنید نعمت را زیاد میکنم و اگر کفران نمائید عذاب من شدید عظیم است و حضرت
صادق ع فرمود که هر که را چهار چیز دادند از چهار چیز محروم نکرداینده اند کسی که او را دعا دادند او را از اجابت محروم نکردانند و کسی را که
استغفار دادند توبه او را قبول کردند و کسی که شکر دادند او را از زیادتی نعمت محروم نکردانیدند و کسی را که صبر کرامت کردند او را از اجر
ثواب محروم نمیگردانند و در حدیث دیگر فرمود که سه چیز است که با انها هیچ ضرری نمیرساند دعا کردن در هنگام شدت و الحاح و استغفار از گناه
و شکر در وقت نعمت و حضرت رسول ص فرمود که طعام خورنده شکر کننده ثوابش مثل ثواب روزه دار است که از برای خدا روزه داشته باشد
و صاحب عافیتی که بر عافیت شکر کند ثوابش مثل کسی است که بر بلا مبتلا شده و صبر کند و مالداری که شکر کند ثواب مثل محرومی است که
قانع باشد بدانکه شکر هر نعمتی مشتمل بر چند چیز است اول آنکه منعم خود را بشناسد بچیزیکه لایق آن باشد در ذات و صفات نسبت با و لاجرم
انکار وجود او ننماید هر چه مقابل این معنی است کفرانست چنانچه حق تعالی در بسیاری از آیات کافر را بکفران نعمت منعم فرموده اگر انکار وجود
خود کرده اند شریک از برای او قرار داده اند دویم آنکه بداند که از نعمت نعمتهای کیست نعمتهای خدا را از جانب دیگران ندانند چنانچه
حضرت صادق ع منقولست که هر که خدا نعمتی باو کرامت فرماید و آن نعمت را بدل خود بشناسد و بداند که از خدا باو رسیده پس شکر آن نعمت را
ادا کرده است سیم آنکه اظهار آن نعمت بکند و ثنای منعم بزبان بجا آورد چنانچه باسانید معتبره منقولست از حضرت صادق ع هر نعمتی که خدا انعام
فرماید خواه خورد باشد خواه بزرگ و بنده بکوید الحمد لله شکر این نعمت را ادا کرده است چهارم آنکه نعمت را در چیزی صرف کند که رضای
منعم در آنست حقوقی که خدا در آن نعمت بر او واجب کرده اینها را ادا کند مثل آنکه نعمت زبان شکرش آنست که چیزهائی که خدا گفتن آنها او را واجب
مستحب کردانیده بکوید از چیزهائیکه خدا نهی فرموده یا مکروه داشته باز دارد و هم چنین است شکر چشم و گوش و دست و پا و سایر
جوارح و قوی و شکر مال آنستکه از او در مصارفی صرف کند که منعم بآن راضی باشد حقوقی که خدا در مال واجب کرده اینها را ادا کند شکر علم آنست
که بذل کند بطالبانش و عمل بآن بکند و وسیله باطل نگرداند و در ریاست اینها هر چند که حضرت میکند حق بر وفق عدد خود عوض کرامت

پیغمبر باید بدانکه در هر معصیتی کفران نعمتهای نامتناهی از نعمتهای الهی حاصل میشود خواه در اصول دین خواه در فروع دین مثلا وجود پیغمبر آخر الزمان و بعثت آنحضرت اعظم نعمتهای الهی است بر بندگان زیرا که آنحضرت را وسیله سعادات ابدی و واسطه نعمتهای ابدی گردانیده و همچنین اوصیاء آنحضرت و شکر این نعمت آنست که اقرار به بزرگواری ایشان بکند و اطاعت ایشان را در اوامر و نواهی بکند پس انکار ایشان بدترین کفران نعمت است و بعد از آن هر گناهی کفران این نعمت عظیم کرده است و آنگناه البته بعضوی از اعضا میشود پس کفران این نعمت آن عضو کرده است و عقل و نفس و مشاعر و قوی و عضلات و رباطات و سایر اعضا که در تحریک آن عضو دخل دارند هر یک نعمتی از نعمتهای الهی اند و در غیر مصرف ایشان صرف کرده و کفران هر یک از این نعمتها کرده و آنچه بکار خورده که باعث این قوه شده که بسبب آن فعل از او صادر شده باز امور غیر متناهی از عرش و کرسی و سموات و ارض و ملائکه و چندین هزار از بنی آدم که مدخلیت در تحصیل آن داشته اند همه نعمتهای الهی اند کفران همه کرده است و نعلی که خدا باو کرامت فرموده بقبیح ترین اعمال کفران کرده است پس در هر معصیتی اگر تفکر نمائی کفران نعمتهای نامتناهی از خدا نموده ای چنانچه حضرت صادق فرمود که شکر نعمت اجتناب از محارم و ترک گناهان است و تمام شکر آنست که بگوید الحمد لله رب العالمین و بدانکه از جمله شکر منعم تفکر در نعمتهای منعم است و اقرار باینکه احصای آنها نمیتوان نمود و اگر کسی تفکر نماید در خوردن یک لقمه نان که خدا چه نعمتها برای او مهیا نموده که سبب ساختن برای حصول این لقمه که باین حد رسیده است که میتوان خورد و بعد از خوردن چه نعمتهای او را تا اینکه در بدن او جزو بدن او شود از دست و دهان و دندانها و زبان و معده و قوت هاضمه و ماسکه و دافعه و جاذبه و غیره که معده هر حالی از حالات غذا میفرماید و قسمتها که باخلاط اربعه منقسم میگرداند و هر یک از راه عروق و شرائین بمحل خود میبرد جزو عضو میگرداند اعتراف میکند که تعداد نعمتهای الهی کردن محالست بلکه اگر نیکو تفکر نماید میداند هر نعمتی را که خدا بهر فردی از افراد خلق داده بر تو نیز آنها نعمت است زیرا که آدمی مدنی بالطبع است همه را بیکدیگر احتیاج ظاهر است پس هر نعمتی را که خدا بآن داد از اعضا و جوارح و نعمتها بر و تمیز و سایر نعم همه بر تو نعمت است زیرا که اگر این نعمتها نسبت باو نمی شد و اینها را چیزی نمی یافت تو با جماعتی که تو بایشان محتاجی منتفع شوید و هر نعمتی که بهر یک داده اند همه بوجود آنها در وجود اینگونه دخل است پس اینها نیز بر تو نعمت است از این راه که ملاحظه میکنی هر نعمتی که بواحدی از مخلوقات رسیده از زمان آدم تا زمان تو شده است همه در وجود و بقا و کمالات تو مدخلیت داشته اند و در گلستان منعمیت و رحمانیت الهی تفکر نماید الوان گلهای حقایق بفضل الهی بر روی عقل او شکفته میشود از این در بابی پایان میبرد این تفکر که ممدوح است و امر کرده اند تفکر در نعمتهای الهی بکنید این تفکر فواید بی نهایت دارد زیرا که موجب معرفت منعم و معرفت عجز و ناتوانی و احتیاج خود میگردد و محرک بر عبادات و از محرمات می شود و موجب رضای الهی و عدم کفران نعمتها میشود چنانچه از حضرت امام محمد تقی منقولست که سلمان روزی ابوذر را بخانه خود طلبید و دو گرده نان نزد او حاضر کرد ابوذر نانها را بدست گرفت میگردانید و نظر میکرد سلمان گفت ای ابوذر برای چه ملاحظه این نانها میکنی گفت میخواستم ملاحظه کنم که خوب پخته است یا نه سلمان بسیار در غضب شد و گفت بسیار جرات میکنی که نعمت الهی را سبک می شماری والله که در این نان عمل کرده است آبی که در زیر عرش است و ملائکه عمل کرده اند تا آنرا بباد داده اند و باد او را بر ابر ریخته و ابر در آن کار کرده تا از ابر در زمین باریده و رعد و ملائکه در آن عمل کرده اند تا بجاهای خود قطره های باران را گذاشته اند و در این نان زمین و چوب و آهن و سنگ و حیوانات و آتش و هیزم و نمک بکار رفته و در آن عمل کرده و آنچه بر آن دخل دارد احصای آن نمیتوان نمود پس چگونه تو این شکر را میتوانی ادا کرد ابوذر گفت از سخن خود توبه کردم و استغفار مینمایم و عذر تو را نیز میخواهم و فرمود که مرتبه دیگر سلمان ابوذر را بضیافت طلبید و پاره نان خشکی چند از انبان خود بدر آورد و در آب فرو کرد و تر نمود و نزد ابوذر گذاشت ابوذر گفت چه نیکو نانیست اگر نمکی با این نان میبود سلمان رفت و جسنی خود را گرو گذاشت و نمکی گرفت و حاضر ساخت ابوذر نمک بر آن نان می پاشید و میخورد و میگفت حمد و سپاس خداوندی را که ما را این قناعت روزی کرده است سلمان گفت اگر قناعت میداشتی جسنی من بگرو نمی رفت و بدانکه نیکوترین کمال هر صفتی کمالی که ممکن باشد میشود که اقرار بعجز از ادراک آن کمال بکند و همچنین در مراتب شکر هر چند آدمی بیشتر شکر میکند چون تفکر مینماید در نعمتهائیکه خدا در وقت شکر باو داده و در اینکه ادوات و آلات آنچه موقوف علیه این شکر است همه از خداست و توفیق شکر هم از اوست میداند که در هر شکری چندین هزار شکر دیگر لازم میشود و اقرار مینماید که از عهده شکر او بیرون نمیتواند آمد چنانچه منقولست که حضرت صادق فرمود که حقتعالی وحی نمود بحضرت موسی که ای موسی مرا شکر کن چنانچه حق شکر من است موسی گفت خداوندا چگونه ترا شکر کنم چنانچه شکر حق تست و حال آنکه هر شکری که ترا میکنم آن شکر هم نعمتی است از نعمتهای تو خطاب رسید که ای موسی الحال مرا شکر کردی و دانستی که شکر هم از من است و از شکر عاجزی خصلت دیگر توبه است بدانکه توبه از جمله نعمتهای عظمی است که حق تعالی باین امت کرامت فرموده است و حضرت پیغمبر و امامان و اهل بیت صلوات الله علیهم برای این امت شفاعت کرده

امت توبه

است زیرا که در امم سابقه توبهای دشوار بود چنانچه توبهای دشوار بود چنانچه در توبه گوساله پرستی امر شد که شمشیر بکشند و یکدیگر را بکشند تا توبه ایشان مقبول شد و برای این امت پیغمبر پوشانیدن گناهان و توسعه در توبه بر ایشان نعمتهای عظیم فرموده است چنانچه از حضرت صادق منقولست که حضرت رسول فرمود که چون بنده اراده حسنه میکند اگر آن حسنه را نکرد بمحض آن نیت خدا یک حسنه در نامه عمل او می نویسد و اگر بجا آورد ده حسنه در نامه عملش مینویسند چون اراده گناهی میکند اگر بجا نیاورد بر او چیزی نمی نویسند و اگر بجا آورد تا هفت ساعت او را مهلت می دهند و ملک دست راست که کاتب حسنات است بملک دست چپ که کاتب سیئات است میگوید که تعجیل مکن و زود منویس شاید که حسنه بکند که آن گناه را محو کند زیرا که خدا میفرماید که بدرستیکه حسنات سیئات را برطرف میکند یا شاید که استغفاری بکند که گناه از او زائل شود پس اگر گفت که استغفر الله الذی لا اله الا هو عالم الغیب و الشهادة العزیز الحکیم الغفور الرحیم ذو الجلال و الاکرام و اتوب الیه بر او چیزی نمی نویسند و اگر هفت ساعت گذشت و حسنه و استغفاری از پی آن نکرد ملک دست راست بملک دست چپ میگوید که بنویس برای این شقی محروم و از حضرت صادق مرویست که چون بنده توبه نصوح میکند که عزم داشته باشد که دیگر آن گناه را نکند و تدارک مافات بکند خدا او را دوست میدارد و در دنیا و آخرت بر او ستر مینماید عیوبش را راوی گفت که چگونه بر او ستر مینماید فرمود که فراموش میکند از دو ملکی که گناهان بر او نوشته اند آن گناه و وحی میفرماید باعضا و جوارح که گناهان او را کتمان نمائید و وحی میفرماید ببقعه های زمین که آن گناهانی که بر روی شما کرده است کتمان نمائید چون بمقام حساب می آید هیچ چیز بر او گواهی بگناه نمی دهد و حضرت امام محمد باقر فرمود که شادی و فرح و خوشنودی خدا از توبه بنده اش زیاده است از فرح شخصی که در شب تاری راحله و توشه اش را گم کرده باشد بعد از آن بیابد و حضرت صادق فرمود که خدا دوست میدارد بنده را که فریب خورده و گناه کند هر چند که گناه کند توبه کند و کسیکه در اصل گناه نکند بهتر است ولیکن خدا آن گناه کننده توبه کننده را نیز دوست میدارد و حضرت امام محمد باقر فرمود که خدا وحی فرمود بحضرت داود که برو بنزد بنده ام دانیال و بگو باو مرا معصیت کردی ترا آمرزیدم و اگر مرتبه دیگر معصیت کردی ترا آمرزیدم و اگر مرتبه چهارم معصیت میکنی ترا نمی آمرزم چون داود آمد و تبلیغ رسالت نمود دانیال گفت که ای پیغمبر خدا رسالت خود را رسانیدی چون سحر شد دانیال با خدای خود مناجات کرد که ای پروردگار من داود پیغمبر رسالت تو بسوی من ادا کرد بعزت و جلالت قسم که اگر تو مرا نگاه نداری و حفظ نکنی هر آینه معصیتهای بسیار خواهم کرد و همچنین از حضرت رسول باسانید معتبره منقولست که فرمود که هر که توبه کند پیش از مرگش بیکسال توبه او مقبول است پس فرمود که یکسال بسیار است هر که توبه کند قبل از مردنش بیکماه توبه او مقبولست پس فرمود که یکماه بسیار است هر که توبه کند پیش از مردنش بیکهفته خدا توبه اش را قبول میفرماید پس فرمود که یکهفته بسیار است هر که توبه کند پیش از مردنش بیکروز توبه اش را قبول میفرماید پس فرمود که یکروز بسیار است هر که توبه کند پیش از آنکه معاینه امور آخرت را ملاقات کند توبه اش مقبول و منقولست که هر دردی را دوائی هست و گناه هم دردی و دوای درد گناهان استغفار و توبه است و حضرت صادق فرمود که گناهی هست که مؤمن گناهی میکند بعد از بیست سال بخاطرش می آید و توبه میکند و آمرزیده میشود و کافر گناهی میکند که همان ساعت فراموش میکند و فرمود که هر که در هر روز صد مرتبه استغفر الله بگوید خدا هفتصد گناه او را می آمرزد و چه خیری نیست در بنده که هر روز هفتصد گناه کند و فرمود که حضرت عیسی بجماعتی گذشت که میگریستند پرسید که این جماعت بر چه چیز میگریند گفتند بر گناهان خود فرمود ترک کنند تا خدا ایشان را بیامرزد و حضرت رسول فرمود که هیچ کس نزد خدا محبوب تر نیست از مرد و زنیکه توبه کرده باشند و حضرت امیر المؤمنین فرمود که عجب دارم از کسیکه نا امید میشود از رحمت خدا و حال آنکه محو کننده گناهان با اوست گفتند کدام است محو کننده گناهان فرمود که استغفار و فرمود که خود را معطر و خوشبو کنید باستغفار تا بوهای بد گناهان شما را رسوا نکند و منقولست که روزی معاذ بن جبل گریان بخدمت حضرت رسول آمد سلام کرد حضرت جواب فرمود و گفت ای معاذ سبب گریه تو چیست گفت یا رسول الله در جوان پاکیزه خوش صورتی ایستاده و بر جوانی خود گریه میکند مانند زنیکه فرزندش مرده باشد میخواهد بخدمت تو بیاید حضرت فرمود که بیاورش پس معاذ رفت و آن جوان را آورد چون آن جوان آمد سلام کرد حضرت جواب فرمود و پرسید که ای جوان چرا گریه میکنی گفت چگونه نگریم و حال آنکه گناه بسیار کرده ام که اگر خدا ببعضی از آنها مرا مؤاخذه نماید مرا بجهنم خواهد برد و گمان من اینست که مرا مؤاخذه خواهد کرد و نخواهد آمرزید حضرت فرمود که مگر بخدا شرک آورده گفت پناه میبرم بخدا از اینکه باو مشرک شده باشم گفت مگر کسی را بناحق کشته گفت نه حضرت فرمود خدا گناهانت را می بخشد اگر چه مانند کوهها باشد در عظمت گفت گناهان من از کوهها عظیمتر است فرمود خدا گناهانت را می آمرزد اگر چه مثل زمینهای هفتگانه و دریاها و درختان و آنچه در زمین است از مخلوقات باشد گفت از آنها نیز بزرگتر است فرمود که خدا گناهانت را می آمرزد اگر چه مثل آسمانها و ستاره ها و مثل عرش و کرسی باشد گفت از آنها نیز بزرگتر است حضرت غضبناک بسوی او نظر فرمود و گفت ای جوان گناهان تو بزرگتر است یا پروردگار تو پس آن جوان بر روی در افتاد و گفت منزه است پروردگار من

من و هیچ چیز در نزد پروردگار من عظیم‌تر نیست و او از همه چیز بزرگوارتر است حضرت فرمود مگر کسی می آمرزد گناهان عظیم را بغیر از پروردگار عظیم
جوان گفت که نه والله یا رسول الله و ساکت شد حضرت فرمود که بگو یکی از گناهان خود را گفت هفت سال بود که قبرها را می‌شکافتم
و کفن مرده‌ها را می‌دزدیدم پس دختری از انصار مرد او را دفن کردند چون شب شد آمدم قبر او را شکافتم و او را بیرون آوردم و کفنش را بردم و او را
عریان در کنار قبر گذاشتم و برگشتم در این حال شیطان مرا وسوسه کرد و او را در نظر من زینت می‌داد و می‌گفت آیا سفیدی بدنش را ندیدی
و فربهی رانش را ندیدی و مرا چنین وسوسه میکرد تا برگشتم و با او وطی کردم و او را با آن حال گذاشتم و برگشتم ناگاه صدائی از پی سر خود شنیدم که
میگفت ای جوان وای بر تو از حاکم روز قیامت روزی که من و تو مخاصمه نزد او بایستیم که مرا چنین عریان در میان مردگان گذاشتی و از قبر بیرون
آوردی و کفنم را دزدیدی و مرا گذاشتی که با جنابت محشور شوم پس وای بر جوانی تو از آتش جهنم پس جوان گفت با این اعمال گمان ندارم که بوی
بهشت را بشنوم پس حضرت فرمود که دور شو ای فاسق که میترسم به آتش تو بسوزم چه بسیار نزدیکی تو به جهنم حضرت مکرر این را میفرمودند تا آنکه جوان
بیرون رفت پس به بازار مدینه آمد توشه گرفت به یکی از کوه‌های مدینه رفت و پلاسی پوشید و مشغول عبادت شد و دستهایش را در گردن
غل کرد و فریاد میکرد که پروردگارا این بنده تو است بهلول در خدمت پیغمبر تو ایستاد و دستش را در گردن خود غل کرده پروردگارا تو
مرا می‌شناسی و گناه مرا هم میدانی خداوندا پشیمان شدم و نزد پیغمبرت رفتم و اظهار توبه کردم مرا دور کرد و خوف مرا زیاد
کرد پس سؤال میکنم از تو بحق نامهای بزرگوارت و بجلال و عظمت بزرگواریت که مرا از امید من ناامید نگردانی ای خداوند من و دعای
مرا باطل نگردانی و مرا از رحمت خود ناامید مکن تا چهل شبانه روز در این میگفت و میگریست و درندگان و حیوانات بر او میگریستند چون چهل
روز تمام شد دستها بسوی آسمان بلند کرد و گفت خداوندا حاجت مرا چه کردی اگر دعای مرا مستجاب کردی و گناه مرا آمرزیدی به پیغمبرت وحی فرما
که من بدانم و اگر دعای من مستجاب نشده و مرا نیامرزیده‌ای و میخواهی مرا عقاب کنی پس آتشی بفرست که مرا بسوزاند یا به عقوبتی مرا در دنیا مبتلا کن
و از فضیحت و رسوائی روز قیامت مرا خلاص کن پس خداوند عالمیان این آیه را فرستاد که جماعتی که فاحشه میکنند یعنی زنا و ظلم بر خود میکنند بارتکاب
گناهانی بزرگتر از زنا از شکافتن قبر و کفن دزدیدن یاد میکنند خدا را یاد می‌آورند پس استغفار میکنند از گناهان خود یعنی از خدا میترسند
و زود توبه میکنند کی می‌آمرزد گناهان را بغیر از خدا و خداوند عالمیان میفرماید که ای محمد بنده من نزد تو آمد تائب پس او را راندی
کجا برود و به که رو آورد و از که سؤال کند بغیر از من که گناهش را بیامرزد بعد از آن فرمود که بعد از گناهان مصر نباشند
بر گناهان خود و میدانند بدی اعمال خود را جزای ایشان آمرزش پروردگار ایشانست و بهشتها که جاری میشود از زیر آنها نهرها
که خالد باشند در آن بهشتها و هر که از ایشان ... و بسیار نیکو مزد عمل کنندگان است برای خدا چون این آیه نازل شد حضرت بیرون آمدند
و تبسم میفرمودند و احوال بهلول را می‌پرسیدند معاذ گفت یا رسول الله شنیده‌ام که در فلان موضع است حضرت با اصحاب متوجه آن کوه شدند
و بر آن کوه بالا رفتند دیدند که جوان در میان دو سنگ ایستاده و دستهایش را به گردن بسته و روی از حرارت آفتاب سیاه شده بود و مژه‌های چشمش
از بسیاری گریه ریخته و میگوید خداوندا مرا نیکو خلق کردی و صورت نیکو دادی کاش میدانستم که نسبت بمن چه اراده داری آیا
در آتش خواهی سوزانید یا در جوار خود در بهشت ساکن خواهی کرد الها احسان نسبت بمن بسیار کرده‌ای و حق نعمت بسیار بر من داری دریغا
اگر میدانستم کار من چه خواهد بود آیا مرا بعزت به بهشت خواهی برد یا بذلت به جهنم خواهی فرستاد الها گناه من از آسمانها و زمین و کرسی واسع و عرش
عظیم بزرگتر است چه بود اگر میدانستم که گناه مرا خواهی آمرزید یا در قیامت مرا رسوا خواهی کرد از این باب سخنان میگفت و میگریست و خاک بر سر میریخت
و حیوانات درندگان بر دورش حلقه زده بودند و مرغان بر سرش صف زده بودند و در گریه با او موافقت میکردند پس حضرت نزدیک او
رفتند و دستش را از گردنش گشودند و خاک را از سر مبارک او پاک کردند و فرمودند که ای بهلول بشارت باد که تو آزاد کرده خدائی
از آتش جهنم پس به اصحاب گفتند که تدارک گناهان را چنین بکنید چنانچه بهلول کرد و این آیه را خواندند و او را به بهشت بشارت فرمودند
و باید دانست که توبه را شرایط و لوازم هست اول باعث توبه که آدمی را بر توبه میدارد دانستن آنکه تفکر نماید در عظمت خداوندی که معصیت
او کرده است و در عظمت گناهانیکه مرتکب آنها شده است و در عقوبات گناهان و نتیجه‌های دنیا و آخرت آنها که در آیات و اخبار وارد شده است و شمه
از آنها بعد از این بیان خواهد شد و تفکر نماید که چه منفعتها و فوائد عظیمه بسبب گناهان از او فوت شده است تا این تفکرات باعث این شود
که او را الم و تأسف حاصل شود از فوت این مطلوبات و تحصیل این عقوبات و این ندامت و الم باعث می‌شود بر سه چیز که توبه مرکب از آنهاست اول
از آنها تعلق بحال دارد که الحال ترک آن گناهان که مرتکب آنها بوده است بکند و دوم متعلق است باینده که عزم جازم بکند که بعد از این
عود بآن گناهان نکند تا آخر عمر سیم متعلق است بگذشته که پشیمان باشد از گذشته‌ها و تدارک گذشته‌ها بکند اگر تدارک داشته باشد
بدانکه گناهانی که از آنها توبه واقع می‌شود بر چند قسم است اول گناهی باشد که مستلزم حکمی دیگر بغیر از عقوبات آخرت نباشد مانند پوشیدن

حریر و در توبه از این گناه همین ندامت و عزم بر نکردن کافی است برای برطرف کردن عقاب آخرت دوم آنکه مستلزم حکم دیگر هست و آن بر چند
قسم است یا حق خدا است یا حق خلق اگر حق خدا است یا حق مالی است مثل آنکه گناهی کرده است که می‌باید بنده آزاد کند پس اگر قادر بر آن باشد تا
بعمل نیاورد بمحض ندامت رفع عقاب از او نمی‌شود و واجب است که آن کفاره را ادا کند یا حق غیر مالی است مثل آنکه نماز یا روزه از او فوت شده
می‌باید قضای آنها را بجا آورد و اگر کاری کرده که حدی از خدا بر آن مقرر ساخته است مثل آنکه شراب خورده است پس اگر پیش حاکم شرع ثابت
نشده است اختیار دارد میخواهد توبه میکند میان خود و خدا و اظهار آن نمی‌کند و میخواهد نزد حاکم اقرار میکند که او را حد بزند و اظهار
نکردن بهتر است و اگر حق الناس باشد اگر حق مالی است واجب است که بصاحب مال یا وارث او برساند و اگر حق غیر مالی باشد اگر کسی را گمراه کرده
است میباید او را ارشاد نماید و اگر قصاص باشد مشهور میان علما آنست که می‌باید بمستحق قصاص اعلام بکند که من چنین کاری کرده‌ام
که از تو مستحق کشتن یا قصاص شده‌ام و تمکین خود بکند که اگر صاحب قصاص حق خواهد او را قصاص کند و اگر حد باشد مثل آنکه
تهمت گفته است پس اگر آن شخص عالم باشد باینکه این اهانت نسبت باو واقع شده است میباید تمکین خود بکند از برای حد و اگر نداند
خلاف است میان علما و اکثر را اعتقاد اینست که گفتن باو باعث آزار و اهانت دیگر است و در کار نیست همچنین اگر غیبت کسی کرده باشد
و در باب غیبت مذکور خواهد شد و اکثر علما را اعتقاد اینست که اینها واجبی چند اند بر سر خود و شرط توبه نیستند و اصل توبه بدون
اینها متحقق میشود و ترک اینها عقاب خواهد داشت و ظاهر بعضی احادیث اینست که اینها شرط قبول توبه‌اند و توبه کامل آنست که تدارک
فائت‌ها آنچه ممکن باشد بکند و آنچه از اثرات گناهان در نفس او حاصل شده آنها را ازاله نماید چنانچه حضرت رسول در حدیث گذشته اشاره بآن فرموده
اول یکسال بعضی گفته‌اند که در توبه کامل شرط است که یکسال بعد از آن بریاضات و مجاهدات تدارک مافات بکند بعد از آن توبه او قبول شود
و مرتبه‌ها هست همچنین ... و از اجزاء توبه آنست که ... باشد که بعد از آنکه ...
او مقبول نیست از حضرت امیرالمؤمنین منقول است که شخصی در حضور آن حضرت گفت استغفر الله حضرت فرمودند که میدانی که استغفار چیست استغفار
درجه علیین است و آن اسمی است که بر شش چیز اطلاق میکنند شش جزو دارد اول پشیمانی از گذشته دوم عزم بر اینکه دیگر عود نکنی هرگز
سیم آنکه حقوق مخلوقین را با ایشان برسانی که چون بخدا ملاقات نمائی پاک باشی و هیچ حقی از مردم در ذمه تو نباشد چهارم آنکه هر واجب که
از تو فوت شده باشد بجا آوری پنجم آنکه گوشتی که بحرام در بدن تو روئیده از اندوه و حزن و مشقت بگدازی تا پوست باستخوان بچسبد
و گوشت تازه در میان پوست و استخوان بروید ششم آنکه بدن خود را الم طاعت بچشانی چنانکه لذت معصیت را باو چشانیده باشی پس بگو
... اللیل والنهار فی آجال منقوصة و اعمال محفوظة و الموت یاتی بغتة و من یزرع خیرا یوشک ان یحصد خیرا و من یزرع شرا یوشک ان یحصد
ندامة و لکل زارع ما زرع ای ابوذر تو در گذرگاه شب و روزی که عمر تو را کم میکنند و خدا و ملائکه
عملها تو را حفظ می‌نمایند و ثبت میکنند و مرگ ناگاه به تو میرسد هر که تخم خیر و نیکی میکارد در دنیا زود در آخرت حاصل نیکی
و سعادت درو میکند و هر که تخم بدی در زمین دنیا بکارد عنقریب حاصل ندامت و پشیمانی درو میکند هر زراعت کننده مثل آنچه زراعت
میکند می‌یابد یا اباذر لا یسبق بطیء بحظه و لا یدرک حریص ما لم یقدر له و من اعطی خیرا فالله اعطاه و من وقی شرا فالله وقاه ای ابوذر بسبب
سستی و در رفتن طلب روزی دیگری بهره او را نمی‌برد و کسیکه حریص باشد و بسیار سعی کند در طلب روزی زیاده از آنچه خدا مقدر کرده است
باو نمی‌رسد هر که چیزی باو میرسد خدا باو عطا فرموده است و باید که از جانب خدا داند و کسیکه شری و بدی از او دور میشود خدا از او دفع
کرده است و او را حفظ کرده باید که خدا را شکر کند بدانکه بمقتضای آیات و احادیث بسیار روزی که عبارت از چیزی چند است که صاحب حیات
بآن منتفع شود خواه خوردنی باشد خواه پوشیدنی و خواه غیر آنها مقدر است از جانب حق سبحانه و تعالی از برای هر کس بکفایت بر وفق حکمت
و مصلحت و خلاف است که آیا روزی حرام مقدر است یا نه و حق اینست که خدا از برای هر کس از مصارف حلال روزی مقدر کرده است که اگر متوجه
حرام نشوند بایشان برسد بقدر کفایت و اگر متصرف حرام می‌شوند از روزی حلال ایشان باز میگیرد و بایشان نمی‌رسد چنانچه بسند صحیح از حضرت امام
محمد باقر منقول است که حضرت رسول در حجة الوداع فرمود که بدرستیکه روح الامین در دل من دمید که هیچ نفسی نمیرد تا روزی مقدر
خود را صرف نکند پس از خدا بترسید و تقوی و پرهیزکاری پیشه خود کنید و اجمال کنید در طلب روزی و بسیار سعی مکنید و اگر چیزی از روزی
شما دیر برسد شما را باعث نشود که آن را از راه حرام طلب کنید و معصیت خدا را وسیله تحصیل روزی نگردانید بدرستی که خدا روزی را حلال
قسمت کرده است و حرام قسمت نکرده است پس کسیکه تقوی ورزد و از گناهان اجتناب نماید و بر تنگی روزی صبر کند روزی او از حلال باو
میرسد و کسیکه پرده ستر الهی را بدرد و از غیر حلال معاش خود را اخذ کند تقاص میکند خدا از روزی حلال او و بعد در روز قیامت
از او مطالبه میکند بدانکه احادیث در طلب بسیار است و احادیث در دعا کردن برای روزی بسیار است و کسی گمان نکند که چون روزی مقدر است

سعی و دعا بی فائده است بلکه بعضی از روزیها چنان مقدر شده است که بی سعی حاصل شود و بعضی چنان مقدر شده است که با سعی حاصل شود و بعضی مقدر شده است که با دعا برسد پس آدمی باید که موافق فرموده خدا سعی بکند مبالغه نباید در سعی نکند و سعی را مانع عبادت و بندگی خدا قرار ندهد و با وجود سعی توکل بر خدا داشته باشد و بداند که از سعی بی مشیت الهی چیزی حاصل نمی شود و بر باد حرص و کرهن و ترک عبادات الهی نمودن چیزی بر مقدر نمی افزاید و دعا نیز بکند و بداند که دعا هم از جمله اسباب تقدیر روزی است و اگر نه تجارت و سعی کردن مذموم است و احادیث متواتره باین مضمون وارد است و ایضا باید که روزی را که از جانب خدا داند و جمیع خیرات و دفع جمیع شرور را از او داند باعث این شود که اگر کسی بر خدا واسطه کند احسان با او بکند شکر احسان او نکند بلکه می باید که هر که از خلق با او نیکی و احسان کند چون نعمت و وا نمنامند شکر او را بکند اما اعتماد بر او نکند و او را در حق خود نداند و برای خوشنودی او مخالفت خدا نکند و بداند که خدا او را واسطه کرده است که این روزی باو رسیده است و اگر خدا نمیخواست او قادر بر ایصال آن نعمت نبود چنانچه از حضرت علی بن الحسین منقول است که حق تعالی در روز قیامت بنده ای از بندگان خود میفرماید که آیا شکر کردی فلان شخص را گوید نه بلکه تو را شکر کردم فرماید که چون او را شکر نکردی مرا نیز شکر نکردی پس حضرت فرمود که شکر کننده ترین شما کسیست که شکر مردم را بیشتر کند و از حضرت صادق منقول است که از درستی یقین مرد مسلمان آنست که راضی نکند مردم را بغضب الهی و ملامت نکند مردم را بر چیزیکه خدا باو نداده بدرستیکه روزی را حرص حریص نمیکشاند و نخواستن و کراهت کسی دور نمیکند و اگر کسی از روزی خود بگریزد چنانچه از مرگ میگریزد هر آینه روزی او را در یابد چنانچه مرگ او را در مییابد و بسند معتبر از حسن بن علوان منقول است که گفت در مجلسی بودیم که طالبان علم در آنجا حاضر بودند در بعضی از سفرها نفقه ام منتهی شده بود بعضی اصحاب بمن گفت که از برای دفع این پریشانی کرا امید داری گفتم بفلان شخص گفت پس والله که حاجت برآورده نمیشود و بامید خود نمیرسی گفتم چه میدانی گفت که حضرت امام جعفر صادق فرمود که در بعضی از کتب سماوی خواندم که خداوند عالمیان میفرماید که بعزت و جلال و مجد و بزرگواری و رفعت خودم سوگند میخورم که قطع میکنم امل و امید هر کسی را که از غیر من امید داشته باشد بیاس و ناامیدی و برا او می پوشانم جامه مذلت و خواری نزد مردم و از ساحت قرب خود او را دور میگردانم و از فضل خود او را محروم میگردانم آیا در سختیها و شدتها امید از غیر من میدارد و حال آنکه شدتها و بلاها بدست منست و امید از غیر من دارد و بفکر خود در دیگران میکوبد و حال آنکه کلید همه درها بدست منست و درها همه بسته است و درگاه من برای دعا کنندگان باز است که امید بمن کرده در بلاها و دمن آورد که او را محروم کردم و کی او برای مطلب عظیمی بدرگاه من آمد که امید او را قطع کردم و آرزوها و مطلبهای بندگان خود را نزد خود حفظ کرده ام که در روز احتیاج بایشان برسانم بحفظ من راضی نیستند و پر کرده ام آسمانها را از جماعتی که هرگز از تسبیح من ملال و سستی بهم نمیرسانند و امر کرده ام ایشان را که درهای فیض و رحمت را میان من و بندگان من نبندند پس اعتماد بقول من نمی کنند آیا نمیدانند که هر کس را بلائی از بلاها نازل شود کسی غیر از من دفع آن نمیتواند کرد مگر باذن من چرا این بنده از من چنین غافل است عطا کردم باو از جود و رحمت خود چیزی چند که از من نطلبیده بود چون از او بازگرفتم از من نمیطلبد که باو رد کنم و از دیگران سؤال میکند آیا گمان نیست که من نطلبیده میدهم چگونه بعد از طلبیدن و سؤال کردن نخواهم داد آیا من بخیلم که بنده مرا بخیل میداند آیا جود و کرم از من نیست آیا عفو و رحمت بدست من نیست مگر من پیشتر محل آرزوهای خلایق و امیدگاه بندگان نیستم آیا امید ایشان را قطع میتواند کرد از من نمی ترسند آنها که از غیر من امید دارند و طلب مینمایند و هم چنین اگر اهل آسمانها و اهل زمینها همه از من بخواهند حاجت بطلبند و بهر یک از ایشان آنچه همه طلبیده اند بدهم از ملک پادشاهی من مثل بال عضو موری کم نمی شود و چگونه کم شود ملکیکه من پادشاه آن ملک باشم پس بدحال کسیکه از رحمت من ناامید گردد و بدحال کسیکه معصیت چون من خداوندی کند و از من نترسد یا اباذر المتقون سادة والفقهاء قادة ومجالستهم زيادة ان المؤمن ليرى ذنبه كانه تحت صخرة يخاف ان تقع عليه وان الكافر ليرى ذنبه كانه ذباب مر على انفه يا اباذر ان الله تبارك وتعالى اذا اراد بعبد خيرا جعل الذنوب بين عينيه ممثلة والاثم عليه ثقيلا وبيلا واذا اراد بعبد شرا انساه ذنوبه يا اباذر لا تنظر الى صغر الخطيئة ولكن انظر الى من عصيت يا اباذر ان نفس المؤمن اشد ارتكاضا من الخطيئة من العصفور حين يقذف به في شركه يا اباذر من وافق قوله فعله فذلك الذي اصاب حظه ومن خالف قوله فعله فانما يوبخ نفسه يا اباذر ان الرجل ليحرم رزقه بالذنب يصيبه ای ابوذر متقیان و پرهیزکاران بزرگوارانند و فقها و علما قاید و رهنمای مردمانند و همنشینی علما کردن موجب زیادتی علم و کمال انسان است بدرستیکه مؤمن گناه خود را چنان عظیم میبیند که گویا در زیر سنگی است که می ترسد که بر سرش فرود آید بتحقیق که کافر گناه خود را چنان سهل داند که گویا مگسی بر بینی او نشسته گذشته ای ابوذر بدرستیکه هرگاه حق تعالی خیر و سعادت بنده را خواهد گناهان او را پیوسته در میان

دو چشم

دو چشم او مثل میگرداند که ملحوظ نظر او باشد گناه را بر او گران و دشوار میگرداند اگر شقاوت بنده را خواهد او شقی باشد گناهان را از خاطر او فراموش میسازد ای ابوذر نظر مکن بخوردی و کوچکی گناه و لیکن نظر کن به بزرگواری عظمت خداوندی که معصیت او کرده ای ابوذر نفس مؤمن اضطرابش از گناهان بیشتر است از اضطراب گنجشکی که در دام افتاده باشد ای ابوذر هر که گفتارش با کردارش موافق بوده باشد پس او بهره خود را از سعادت یافته است اگر چنین باشد که قولش نیکو و کردارش بد باشد در قیامت خود را سرزنش و ملامت خواهد کرد ای ابوذر بسیار است که بنده از روزی خود محروم میگردد بسبب گناهی که میکند و صادر می شود بدانکه تقوی و پرهیزگاری از درجات مقربان و بعد از این مجملی از احوال متقیان انشاء الله مذکور خواهد شد مجالست و همنشینی علمائی ماینکه بشرایط علم عمل کرده باشند و با آثار آنچه دانسته اند متصف شده باشند موجب سعادت دنیا و آخرت است چنانچه از حضرت امام موسی منقولست که با عالم گفتگو کردن و صحبت داشتن بر روی مزبلها بهتر است از سخن گفتن و مصاحبت کردن با جاهل بر روی فرشها و تکیه گاههای دیبا و بسند معتبر منقولست از حضرت رسول که حواریان بحضرت عیسی گفتند که با چه جماعت همنشینی کنیم فرمود که با کسی بنشینید که خدا را بیاد شما بیاورد و دیدن او و علم شما را بامر آخرت راغب گرداند و منقولست که لقمان بفرزند خود گفت که ای فرزند بصیرت نظر کن و از روی بینائی مجالس را برای خود اختیار کن پس اگر ببینی جماعتی را که خدا را یاد میکنند با ایشان بنشین پس اگر عالم باشی علم تو برای تو نفع خواهد کرد در این مجلس و اگر جاهل باشی با علمای ایشان تو را تعلیم خواهند کرد و گاه باشد که رحمتی از خدا نازل گردد بر ایشان و ترا با ایشان فرا گیرد و اگر جماعتی را ببینی که در یاد خدا نیستند با ایشان منشین اگر عالم باشی چون با ایشان نشینی علم تو بتو نفع نمی دهد و اگر جاهل باشی جهل ترا زیاده میگردانند و شاید که عقوبتی بر ایشان نازل گردد و ترا فرا گیرد و بدانکه مفاسد گناهان هر چند صغیره باشند عظیم است و موجب جرات شیطان و سلب توفیق و نعم از خداوند عالمیان میگردد و باعث قساوت قلب و سیاهی دل و دوری از رحمت الهی میشود بلکه مکروهات را سهل نیز نباید شمرد که ارتکاب مکروهات موجب دخول در محرمات و گناهان صغیره میشود و بر گناهان صغیره که مصر شوند و از آنها توبه نکنند خود کبیره می شوند بلکه اصرار بر صغیره کبیره است و باعث جرات بر گناهان کبیره نیز میگردند و ارتکاب کبائر آدمی را بکفر و شرک میرسانند نعوذ بالله منه پس باید گناهان را خرد نشمارند و نظر بعظمت پروردگار کنند که معصیت سهل نمی باشد چنانچه حضرت امیرالمؤمنین فرمود که صغیره خرد نمی باشد چیزیکه در روز قیامت نفع دهد صغیره نمی باشد بلکه چیزیکه در روز قیامت ضرر کند اندک نیست و از حضرت امام رضا منقولست که گناهان صغیره راهها اند بگناهان کبیره و کسیکه در اندک از خدا نترسد در بسیار هم نمی ترسد اگر خدا مردم را به بهشت و دوزخ نمی ترسانید واجب بود بر مردم که او را اطاعت کنند و معصیت او نکنند برای تفضلهائیکه بایشان فرموده و احسانها که نسبت بایشان کرده و نعمتها که بدون استحقاق بر ایشان فرستاده و حضرت رسول فرمود که حقیر مشمارید چیزی از بدیها را هر چند خورد نماید در نظر شما و اعمال خیر خود را بسیار مدانید هر چند بسیار نماید در نظر شما بدرستیکه کبیره باقی نمی ماند با استغفار و صغیره نیست با اصرار و امام محمد باقر فرمود که از جمله گناهان که آمرزیده نمی شود آنستکه کسی بگوید که کاشکی مرا مؤاخذه نمی کردند مگر بهمین گناه و حضرت امیرالمؤمنین فرمود که هیچ بنده نیست مگر اینکه بر او چهل پرده پوشیده است تا هنگامیکه چهل گناه کبیره بکند پس تمام آن پردها از او دریده می شود پس ملائکه حافظان اعمال میگویند خداوندا این بنده تو پردهای ستر تو همه از او گشوده شد خدا بایشان وحی میفرماید که او را ببالهای خود بپوشانید پس هیچ قبیحی را نمی گذارد مگر اینکه مرتکب میگردد و خود را بافعال قبیحه خود در میان مردم میستاید پس ملائکه میگویند که خداوندا این بنده هیچ گناهی را ترک نمی کند و ما را شرم می آید از کارهای او پس خدا وحی میفرماید که بالهای خود را از او بردارید پس بعد از آن اظهار عداوت ما اهلبیت مینماید و در اینهنگام خدا او را در آسمان و زمین رسوا میکند پس ملائکه میگویند که خداوندا این بنده تو پرده دریده و رسوا مانده میفرماید که اگر من چیزی در او میدانستم نمیگفتم که شما بال خود را از او بردارید ایضا منقولست که آنحضرت فرمود که ترک کردن گناه آسانتر است از طلب توبه کردن چه بسیار شهوتی یکساعته که باعث اندوه دور و دراز می شود و مرگ دنیا را رسوا کرده است و برای عاقل در دنیا جای فرح و شادی نگذاشته است و حضرت صادق فرمود که اگر خدا خیر بنده را بخواهد و او گناهی میکند او را ببلائی مبتلا میگرداند که استغفار بیاد او بدهد و توبه کند و کسیکه خیر او را نمی خواهد چون گناهی کرد استغفار را از خاطر او محو مینماید و او را در نعمت میدارد چنانچه منقول است که ما استدراج و امهال میکنیم ایشان را از جهتی که نمیدانند بعنوان هنگام معاصی با ایشان نعمت میدهیم و حضرت صادق فرمود که خدا دوست میدارد بنده را که در گناهان عظیم روی بدرگاه او آورد و طلب آمرزش نماید و دشمن میدارد بنده را که اندک گناهی کرده باشد و آنرا حقیر و خفیف شمارد و ایضا فرمود که بپرهیزید از گناهان حقیر شمرده شده که آنها آمرزیده نمی شود پرسیدند که کدام گناهانست فرمود اینکه کسی گناهی کند و بگوید خوشا حال من اگر غیر از این گناه نداشته باشم و فرمود که حضرت رسول بصحرای خشکی نازل شد فرمود

که هیزم جمع نمائید صحابه گفتند که یا رسول الله در این زمین هیزم نیست فرمود که هر چه بدست آید بیاورید پس آوردند تا بسیار جمع شد حضرت رسول فرمود که گناهان باین نحو جمع می شود پس فرمود که زنهار که سهل شمارید گناهان را که هر گناهی را طلب کننده هست و جمع گناهان را نوشته است و در نامه اعمال ثبت کرده است و حضرت صادق فرمود هر آدمی که گناهی میکند در دل او نقطه سیاهی پیدا می شود پس اگر توبه کرد بر طرف می شود و اگر دیگر گناه کرد زیاده می شود تا دلش را تمام میگیرد دیگر بعد از آن رستگار نمیشود و حضرت باقر فرمود که گاه هست بنده از خدا سؤالی مینماید و نزدیک می شود که حاجتش برآورده شود پس گناهی میکند خدا وحی میفرماید بملک که حاجت او را بر نیاورد که او متعرض غضب من شد و مستوجب حرمان گردید در حدیث دیگر فرمود که هیچ سالی باران از سالی دیگر کمتر نمی آید و لیکن خدا هر جا که خواهد میفرستد بدرستی که هرگاه جماعتی معصیتها کردند آن قدری که از باران که برای ایشان مقدر شده است حق تعالی از ایشان باز میگیرد در بیابانها و کوهها و دریاها و گاه هست که جعل را خدا عذاب میفرماید در سوراخش بسبب منع باران برای گناهان جماعتی که در حوالی ایشان جا کرده اند و خدا از راه داده است که بمحله دیگر جا بگیرد بعد از آن حضرت فرمود که عبرت بگیرید ای صاحبان بصیرتها و حضرت صادق فرمود که گاه هست که شخصی گناهی میکند و بسبب آن از نماز شب محروم میگردد و بدرستیکه عمل بد تاثیرش در صاحبش تندتر است از فرو رفتن کارد در گوشت و فرمود که کسیکه گناهی را اراده کند بعمل نیاورد و بسیار هست که کسی گناهی میکند پس خدا میفرماید که بعزت و جلال خود سوگند که تو را نیامرزم هرگز و حضرت رسول فرمود که گاه باشد که بنده را برای گناهی از گناهانش صد سال در محشر محبوس بدارند و او نظر کند بزنانش که در بهشت متنعمند و حضرت امام محمد باقر فرمود که حق تعالی قضا حتم فرموده نعمتی که به بنده کرامت فرماید از و سلب ننماید تا گناهی از و صادر نشود که مستحق غضب الهی و زوال نعمت گردد و حضرت امیر المؤمنین فرمود که هیچ دردی برای دلها دردناکتر از گناهان نیست و هیچ خوفی بدتر از مرگ نیست و برای تفکر احوال گذشتگان کافی است مرگ از برای موعظه عبرت حضرت امام جعفر صادق فرمود گناهی که تغییر نعمت میدهد بغی و تکبر و فتنه است گناهیکه مورث ندامت می شود قتل نفس است و گناهیکه موجب نزول غضب الهی است ظلم است و گناهی که موجب رسوائی و دریدن پرده ها است شراب خوردن است و گناهی که باعث منع روزی زنا است و گناهیکه دعا را مردود میگرداند و هوا را تاریک می کرداند عقوق پدر و مادر است یا ابا ذر دع ما لست منه فی شیء و لا تنطق فیما لا یعنیک واخزن لسانک کما تخزن ورقک یا ابا ذر ان الله جل ثناؤه لیدخل قوما الجنة فیعطیهم حتی یملوا و فوقهم قوم فی الدرجات العلی فاذا نظروا الیهم عرفوهم فیقولون ربنا اخواننا کنا معهم فی الدنیا فلم فضلتهم علینا فیقال هیهات هیهات انهم کانوا یجوعون حین تشبعون و یظمئون حین تروون و یقومون حین تنامون و یشخصون حین تخفضون ای ابو ذر ترک کن کاریکه از آن فایده بتو عاید نمیگردد و سخن مگو در امریکه از آن منتفع نمی شوی و زبان خود را حفظ کن چنانچه زر خود را حفظ میکنی ای ابو ذر حق سبحانه و تعالی جمعی را داخل بهشت خواهد کرد و انقدر از نعمت بایشان کرامت خواهد فرمود که نزدیک شود که ایشان را از بسیاری نعمت ملال حاصل گردد و بالاتر از ایشان جماعتی باشند در درجات عالیه بهشت که چون ایشان نظر بآنجماعت کنند بشناسند ایشان را و چون حال ایشان را از حال خود بهتر دانند گویند که پروردگارا ایشان برادران ما بودند و ما در دنیا با ایشان بودیم بچه سبب ایشان را از ما بالاتر داده ندا در جواب ایشان رسد که هیهات هیهات مرتبه شما کجا و مرتبه ایشان کجا ایشان گرسنه بودند در هنگامیکه شما سیر بودید و تشنه بودند در هنگامیکه شما سیراب میبودید و ایستاده بودند در اوقاتی که شما در خواب بودید و مسافر بودند و از خانها بیرون میرفتند از برای خدا در راه جهاد در هنگامیکه شما در خانه و عیش ساکن بودید بدانکه از زبان بسخن گفتن سعادتها تحصیل میتوان نمود و ممکن است که بیک کلمه شقاوت ابدی برای اینکس حاصل شود یا بحسب دنیا مفاسد مترتب شود که اصلاح پذیر نباشد چنانچه اگر بدو متکلم شود کافر می شود و براو خلود در جهنم واجب شود و ممکن است که در مجلسی حرف شری بگوید که باعث قتل چندین هزار نفس شود و ممکن است که کلمه خیری بگوید که باعث چندین هزار کس از کشتن شود چون مفاسد سخن گفتن بسیار است غالب و فوائد آدمی بی تفکر سخن میگوید مفاسدش بیشتر و اخرت بسیار در سخن گفتن مترتب می شود لهذا فضیلت خاموشی بسیار وارد شده است اما مراد از خاموشی از سخنی است که حرف نزدن بهتر است پس اگر بزبانش یاد کار و ادعیه و تلاوت قران جاری باشد یقین که بهتر از خاموشی است موجب سعادت ابدی است و اگر سخنان دیگر گوید باید که اول تفکر نماید در عاقبت و فواید مفاسدش بکند و بعد از آنکه بداند که فایده اخروی یا صلاح دنیوی در آن هست بگوید والا ساکت باشد که سلامتی و نجات در آن است چنانچه از حضرت صادق منقولست که حضرت لقمان بفرزند خود وصیت فرمود که ای فرزند اگر گمان کنی که سخن گفتن از نقره است پس بدانکه ساکن بودن از طلا است و حضرت رسول فرمود که نجات مرد مسلمان در نگاه داشتن زبان خود است و حضرت امام محمد باقر فرمود که ابو ذر میگفت که ای طلب کننده علم این زبان هم کلید خیر است هم کلید شر است پس بر زبان خود مهر زن چنانچه بر طلا و نقره مهر میزنی و حضرت صادق فرمود

که حضرت عیسی میفرمود که بسیار سخن مگوئید بغیر یاد خدا بدرستیکه آنجماعتیکه بسیار سخن میگویند دلهای ایشان قساوت دارد و نمیدانند و حضرت علی بن الحسین فرمود که زبان فرزند آدم هر صبح مشرف میشود بر سایر اعضا و جوارح او و میپرسد که بر چه حال صبح کرده اید میگویند که بحال ما خیر است اگر تو ما را بحال خود بگذاری و ببلائی مبتلا نگردانی و او را قسم بخدا میدهند و مبالغه میکنند که ما را ببلا مبتلا مکن و میگویند که ما بسبب تو ثواب میبریم و بسبب تو معاقب میشویم و روایت کرده اند که شخصی بخدمت حضرت رسول آمد گفت یا رسول الله مرا وصیتی بفرما فرمود که زبان خود را حفظ کن باز گفت یا رسول الله مرا وصیتی بفرما فرمود که زبان خود را نگاه دار باز گفت یا رسول الله مرا وصیتی بفرما حضرت فرمود که زبان خود را حفظ کن وای بر تو آیا مردمان را برو در آتش می اندازند بغیر از درو کردهای زبان ایشان و در حدیث دیگر فرمود کسیکه کلام خود را از عملش حساب نکند گناهانش بسیار و عذابش مهیا است و حضرت جعفر بن محمد از حضرت رسول روایت کرده است فرمود که خدا زبان را در جهنم عذابی خواهد فرمود که هیچ عضو را آنچنان عذاب نکند پس زبان خواهد گفت که خداوندا چرا مرا زیاده از سایر اعضا عذاب کردی خطاب رسد که یک کلمه از تو صادر شد که بمشرق و مغرب عالم رسید و خونهای حرام بسبب آن بحرام ریخته شد بعزت و جلال خود سوگند که ترا عذابی کنم که هیچیک از جوارح را آن عذاب نکنم و حضرت امیر المؤمنین فرمود که هیچ چیز سزاوارتر نیست به بسیار حبس کردن از زبان و فرمود که خوشا حال کسیکه زیادتیهای مال خود را در راه خدا انفاق نماید و زیادتی سخن را امساک کند و نگاه دارد و از حضرت امام زین العابدین پرسیدند از سخن گفتن و خاموشی که کدام یک بهتر است حضرت فرمودند که هر یک را آفتها هست پس اگر هر دو از آفت سالم باشند سخن گفتن بهتر از خاموشی است زیرا که خداوند عالمیان پیغمبران و اوصیا ایشان را بخاموشی نفرستاد بلکه بسخن فرستاد و مستحق بهشت نمیتوان شد بخاموشی و مستوجب محبت الهی نمیتوان شد بسکوت و از آتش جهنم خلاص نمیتوان یافت بسکوت و جمیع اینها بسخن گفتن می شود هرگز من ماه را با آفتاب برابر نمیکنم تو فضل خاموشی را بسخن بیان کردی و نمی کنی فضل سخن را بخاموشی بیان نمیتوانی کرد و حضرت امیر المؤمنین فرمود که جمیع خوبیها در سه چیز جمع شده اند در نظر کردن و ساکت بودن و سخن گفتن پس هر نظری که در آن عبرت گرفتن نباشد بکار نمی آید و هر خاموشی که در آن تفکری نباشد آن غفلت است و هر سخنی که در آن یاد خدا نباشد آن لغو است پس خوشحال کسیکه نظرهای او عبرت باشد و خاموشی او همه تفکر باشد که بکار او آید و سخن او همه یاد خدا باشد و بر گناهان خود بگرید و مردم از شر او ایمن باشند و حضرت صادق فرمود که خواب راحت بدن است و سخن گفتن راحت روح است و خاموشی راحت عقل است یا ابا ذر جعل الله جل ثناؤه قرة عینی فی الصلوة و حبب الی الصلوة کما حبب الی الجائع الطعام و الی الظمآن الماء و ان الجائع اذا اکل شبع و ان الظمآن اذا شرب روی و انا لا اشبع من الصلوة یا ابا ذر ان الله عز و جل بعث عیسی بن مریم بالرهبانیة و بعثت بالحنیفیة السمحة و حبب الی النساء و الطیب و جعل فی الصلوة قرة عینی یا ابا ذر ایما رجل تطوع فی کل یوم و لیلة اثنتی عشرة رکعة سوی المکتوبة کان له حقا واجبا بیت فی الجنة یا ابا ذر انک ما دمت فی الصلوة فانک تقرع باب الملک الجبار و من یکثر قرع باب الملک یفتح له یا ابا ذر ما من مؤمن یقوم مصلیا الا تناثر علیه البر ما بینه و بین العرش و وکل به ملک ینادی یا ابن ادم لو تعلم ما لک فی الصلوة و من تناجی ما انفتلت ای ابو ذر حق تعالی روشنی چشم مرا در نماز مقرر فرموده و نماز را محبوب من ساخته است چنانچه گرسنه را دوست داده طعام و تشنه را خواهان آب گردانیده است بدرستیکه گرسنه چون طعام می خورد سیر می شود و میلش از آن بر طرف می شود و تشنه چون آب میخورد سیراب می شود و رغبتش زایل میگردد و من هرگز از نماز سیر نمی شوم و همیشه خواهانم ای ابو ذر خدا عیسی مریم را برهبانیت مبعوث گردانیده بود و در شریعت او بود ترک معاشرت خلق و دوری از زنان و ترک لذتها و مرا مبعوث گردانیده است بدین پاکیزه و مائل از اعوجاج و انحراف بجانب استقامت و در نهایت آسانی که تکلیفهای شاق در آن نیست و مرا محبت زنان و بوی خوش داده اند و لیکن فرح و شادی و روشنی دیده من در نماز است ای ابو ذر هر که در شبانروزی دوازده رکعت نماز بغیر از نمازهای واجب بگذارد بر خدا لازم است که خانه در بهشت او را کرامت فرماید ای ابو ذر مادام که در نمازی در خانه ملک عظیم و صاحب رحمت خداوند جبار را میکوبی و هر که بسیار در گاه پادشاه را میکوبد البته برای او میگشایند ای ابو ذر هیچ مؤمنی بنماز نمی ایستد مگر آنکه بر او فرو میریزد رحمت از میانه او تا عرش و ملکی را بر او موکل میگرداند که او را ندا میکند که ای فرزند آدم اگر بدانی که تو را در نماز چه ثوابها و رحمتها هست با کی سخن و مناجات میگوئی هرگز از نماز فارغ نشوی و ترک نماز ننمائی توضیح مضامین قدسیه این حدیث در چند لمعه بظهور می آید لمعه اول در بیان فضیلت صلوات بدانکه چنانچه از احادیث معتبره ظاهر میگردد بعد از عقاید ایمانی از افعال بدنی هیچ فعلی بفضیلت نماز نیست و نماز از جمیع افعال افضل است چنانچه حی علی خیر العمل که در اذان متواتر است بر این معنی دلالت دارد و کسی را استبعاد نکند که چون می شود که نماز از عملهای بسیار دشوار افضل باشد چنانچه عمر بعقل شوم خود انکار این معنی کرد و نهی کرد مردم را از گفتن حی علی خیر العمل بدانکه در تواکه کمال و نقص عبادات را ما بعقول ناقص خود نمی توانیم دانست حکیم علی الاطلاق میداند که کدام عمل برای

صلاح حال ما و قرب ما بجناب اقدس او بیشتر بنماز است و بسیار کمی مشقت را چندان دخلی در فاضل و مفضول بودن عمل نیست چنانکه
اگر کسی بکوه بسیار صعبی بالا رود یا پاهای خود را ببندد و بگردن خود در آویزد از نماز دشوارتر است و هیچ فضیلت ندارد و اگر
بقصد ثواب کند معاقب خواهد شد مثل آنکه طبیبی گاه باشد که واسهل المؤنه که بفعلی تحصیل توان نمود بیماری را معالجه نماید که
بدوائی که بصد تومان در مدت ده سال بعمل آورده باشند معالجه نتوان نمود و تغذیه و تقویتی که از چند لقمه گوشت و برنج حاصل شود
از هیچ معجونی حاصل نمی شود هر چند مبلغها اجواهر در آن بکار برده باشد همچنین حکیم علی الاطلاق و طبیب نفوس و ارواح و عقول خلایق
هر عملی را در تکمیل عقول و نفوس و تقویت ایمان و یقین تاثیری کرده و از برای هر یک مرتبه از فضل بیان فرموده که هیچیک از دیگری مغنی
نمیشود هر یکرا تاثیری و خواص هست که از دیگری منصور نیست پس کسی گمان نکند که چون نماز بهتر از اعمال است پس کار دیگر نکند نباید کرد
از باب آنکه کسی گوید که چون گوشت تقویتش بیشتر است پس آب نباید خورد بلکه هر عملی را مدخلیتی در کمال ایمان هست که دیگری را
نیست و همه در کار اند تا ایمان فایده اش بداده از سایر اعمال سنت بیشتر موجب ثواب است و معراج مؤمن است و آنچه حدیث مشهور که بهترین عملها آن
است که دشوارتر باشد ممکن است که مراد از این باشد که در هر نوعی از عمل دشوارترش بهتر است مثل آنکه نمازی که در فعل آن مشقت بیشتر
است بهتر باشد از نمازیکه آسانتر میسر شود و روزه که در تابستان گرم دارند چونکه دشوارتر است افضل باشد از روزه زمستان که
آسانتر است از اعمال دیگر بسند صحیح از معویة بن وهب منقولست که از حضرت صادق ع سؤال کردم که کدام عمل است که بیشتر باعث قرب بنده
بخدا می شود و نزد خدا محبوبتر است فرمود که عملی را بعد از معرفت اصول دین بهتر از نماز نمیدانم نمی بینی که بنده صالح عیسی بن مریم گفت
که خدا مرا وصیت کرده است بنماز و زکوة مادامیکه زنده باشم و در حدیث دیگر فرمود که محبوبترین اعمال در نزد حق تع نماز است و نماز آخر
وصیتهای پیغمبران است پس چه بسیار نیکوست که کسی غسل کند یا وضو بسازد و وضو را کامل بجا آورد و بکناری رود که کسی او را نبیند
پس خدا او را ببیند که گاه در رکوع است و گاه در سجود است بدرستیکه بنده هر گاه که سجود میکند و سجده را طول میدهد شیطان فریاد
میکند که وای بلا فرزندان آدم اطاعت خدا کردند و من معصیت کردم و ایشان سجده کردند و من اباکردم و حضرت امام رضا فرمود که نماز
باعث قرب هر پرهیزکار است و حضرت صادق ع از حضرت رسول ص روایت فرمود که مثل نماز نسبت بایمان مثل عمود خیمه است که عمود بر
پا است نفع میکند طنابها و میخها و پرده خیمه را و چون عمود شکست آنها هیچ نفع نمیدهد و اگر نماز نیست عملهای دیگر چندان فایده
نمی بخشد و حضرت امام موسی کاظم ع فرمود که هر چیز را در روز قیامت بیاورند تا نامه اعمال او را بدست او دهند چون نظر کند بغیر از
بدکرداری چیزی دیگر در آن نامه نبیند بر او بسیار دشوار آید پس گوید که خداوندا امر خواهی کرم که بجهنم برند خطاب رسد که ای شیخ من شرم
میکنم که ترا عذاب کنم و حال آنکه تو در دنیا نماز میکردی ببرید بنده مرا ببهشت و امام محمد باقر ع فرمود که هرکه از شیعیان ما بنماز
می ایستد ملائکه میکنند او را مثل آنکه بعدد اجماعی که در مذهب مخالف و بنده در عقب او نماز میکند بنده برای او دعا میکنند
تا از نماز فارغ شود و حضرت رسول ص فرمود که در روز قیامت هر بنده را که بمقام حساب می دارند اول چیزیکه از او سؤال می نمایند
نماز است پس اگر تمام را بجا آورده است نجات می یابد و الا او را در آتش میبرند و حضرت امیر المؤمنین ع فرمود که اگر نمازگذارنده بداند
که از جلال و عظمت الهی چه مقدار بنا واحاطه نموده نخواهد که هرگز سر از سجده بردارد تلمه در بیان اختلاف شرایع و مذمت
بدعت در دین متین بدانکه حق سبحانه و تعالی هر پیغمبری از پیغمبران اولوالعزم را که مبعوث کرده اند شریعتی برای او مقرر فرموده موافق
مصلحت آن زمان و احوال آن عصر و چون پیغمبر دیگر از پیغمبران اولوالعزم بعد از او مبعوث می شد مناسب حکمت و مصلحت اهل آن زمان حکمی
چند بود مخالف حکم امت پیغمبر سابق آن شریعت از احکام را متبدل می ساخت و حکمی چند مخالف آنها برای ایشان مقرر می شد از العیاذ بالله
نه از باب جهل و نادانی است که بگیرد یا بنومی رفتند و بعد از آن رایش متغیر شود و بر خلاف آن علم بهم رساند چنانچه ملاعین یهود بان سبب
منکر نسخ شده اند بلکه باعتبار اختلاف احوال متبدل حکمت ایشان است چنانچه طبیب داول بیمار مصلحت بیمار را در دوائی و غذائی
میداند و در وسط بیماری غذای دیگر و دوای دیگر صلاح میداند و در آخر بیماری غذا و دوای دیگر و گاه باشد که در اول بیمار تبرید کند
و در آخر تسخین کند چنانچه مثلا قوم حضرت موسی چون بسیار لجوج و عنود و سرکش و شریر بودند برای اصلاح ایشان تکالیف شاقه مقرر
فرمود مثل آنکه بول اگر بجائی از بدن ایشان میرسید می بایست آن موضع را مقراض کنند تا پاک شود و در قصاص برای ایشان مقرر فرموده بود
که اگر کسی یکی را بکشد البته قصاص کنند و عفو جایز نبود و امت حضرت عیسی چون مردم بسیار ملایم و هموار بودند جهاد از ایشان قطع
فرمود و فرموده که ایشان را بموعظه و نصیحت براه حق هدایت کنند و ایشان را امر برهبانیت و گوشه گیری و سیاحت در زمین فرمود و دیه کشتن
نفس دیه و عفو برای ایشان مقرر فرمود و امت پیغمبر آخر الزمان چون وسط بودند احکام ایشان را وسط مقرر فرمود چنانچه در قتل نفس ایشان را

مخیر فرموده بود میان قصاص کردن و دیه گرفتن و عفو کردن و همچنین در سایر احکام و سابقا در ابواب بیان کردیم که عفو ملتی حق تعالی
از اعمالکردن بحسن و قبح خصوصیات شریعت پس در هر شرعی بجز صاحب آن شرع چیز تازه بجای آورد و بعقل ناقص خود اختراع عبادتها و عبادت
نمی باید کرد که آن موجب ضلالت و گمراهی است و گول شیطان را نمی باید خورد که این عبادت را خوش تر می آید و این روش عمل کردن مرا بیشتر بخدا نزدیک
میکند زیرا که قرب و بعد بخدا معلوم نیست که امثال ما مردم که عقلهای معیوب هر یک نقص و مخلوط با صد هزار شهوت داریم نتوانیم فهمید بلکه
عقول انبیا و اوصیا با نهایت توانند رسید چنانچه کسی پیش نظر از گمان نیست که بان سبب او و ریاضتی که میکشد او را قرب حاصل می شود و
حال آنکه هر چند عبادت بان طریقه میکند که مروعنادش بیشتر می شود و از خدا دورتر میگردد و بدانکه بدعت عبادت از آنستکه بلا ابری
در دین حرام کنند که خدا حرام نکرده باشد یا امری را مکروه کنند که خدا مکروه نکرده باشد یا امری را واجب گردانند که خدا واجب نکرده یا
یا امری را مستحب قرار دهند که خدا مستحب قرار نداده باشد اگر چه باعتبار خصوصیتی باشد مثل آنکه خدا فرموده است نماز در همه وقت مستحب
است اگر کسی باین عنوان نماز کند که چون همه وقت سنت است این یک وقتی اعتنا دارد و تنها این مرد این وقت نماز میکنم ثواب دارد و اگر هر روز
نماز در وقت غروب آفتاب بجا آورد بعنوان اینکه در خصوص این وقت خدا از مردان را از من طلبیده است بدعت می شود و حرام است چنانچه
عمر در خصوص چاشت شش رکعت مقرر ساخت که در این وقت میباید کرد بعنوان سنت و بدین جهت بدعت و حرام شد ائمه علیهم السلام از آن
نهی فرمودند و همچنین اگر کسی نماز سنتی را سه رکعت بیک سلام بکند چون این هیئت در نماز سنت از پیغمبر نماز رسیده بدعت و حرام است
یا اگر کسی در هر رکعت دو رکوع بجا آورد حرام است همچنین کلمه طیبه لا اله الا الله در همه وقت گفتن سنت است و بهترین اذکار است اگر کسی چنین
قرار دهد که بعد از نماز صبح هزار و پانصد مرتبه سنت است خصوص این عدد را در خصوص این وقت از جانب شارع مقرر داند یا خود
در عدد این خصوصیت را عبادت داند بدعت است و بدعت در دین بدترین معاصی است و امتیاز شیعه از سنی همیشه باین بوده است که شیعه
ائمه خود عمل مینموده اند و سنیان چون دست از متابعت ایشان برداشته بودند بعقلهای ضعیف خود بدعتها در دین میکردند و باین عمل مینمودند
و ائمه ماع ایشان را باین مذمت میفرمودند چنانچه کلینی و غیر او بسندهای متواتر از حضرت رسول ص و ائمه هدی ع روایت کرده اند که هر بدعتی
ضلالت و گمراهی است و هر ضلالتی راهش بسوی آتش است و کلینی بسند معتبر از یونس روایت کرده است که از حضرت امام موسی ع پرسیدم که بچه
چیز خدا را بیگانگی پرستم فرمود که ای یونس بدعت در دین مکن و صاحب بدعت مباش که هر که برای خود دینی اختراع کند هلاک می شود
و هر که اهل بیت پیغمبر را و فرموده ایشان را ترک کند گمراه می شود و هر که کتاب خدا و گفته پیغمبر را ترک کند کافر است و از حضرت امام محمد باقر
روایت کرده است که هر که فتوی دهد مردم را برای خود پس خدا را عبادت کرده است بچیزیکه نمی داند و دین خدا را مقرر ساخته است برای خود
بنادانی و هر که چنین کند با خدای خود مضادّه کرده است و در صدد معارض خدا شده است که حلال و حرام را از پیش خود قرار داده است و از
حضرت امیر المؤمنین ع روایت کرده است که هر کس بدعتی میکند البته سنتی از سنتهای پیغمبر را ترک کرده است و بسند معتبر از حضرت رسول ص
روایت کرده است که فرمود هر گاه بدعتها در امت من ظاهر شود باید که عالم علم خود را اظهار کند و بیان کند که اینها بدعت است و اگر نه
ملعون است بلعنت الهی و فرمود که هر که برود بنزد صاحب بدعتی و او را تعظیم نماید سعی کرده است در خرابی اسلام و فرمود که خدا توبه صاحب
بدعت را قبول نمیکند گفتند یا رسول الله چرا توبه او مقبول نیست فرمود برای آنکه در دل او محبت آن بدعت جا کرده است و از دلش بدر نمیرود
و ابن بابویه علیه الرحمه بسند صحیح از حضرت امام جعفر صادق ع روایت کرده است که شخصی بود در زمان سابق طلب دنیا از حلال کرد بدست
نیامد و از حرام نیز طلب کرد یافت نشد پس شیطان بنزد او آمد و او را وسوسه کرد که میخواهی ترا دلالت کنم که از راهی دنیای تو
بسیار شود و جمعی کثیر تابع تو شوند گفت آری شیطان گفت که دینی اختراع کن و مردم را بسوی آن دین بخوان پس او چنین کرد و خلق بسیار او را متابعت
کردند و مال بسیار بهم رسانید بعد از مدتی بفکر خود افتاد که چه کار بود که کردم دینی اختراع کردم و مردم را گمراه کردم توبه من مقبول نخواهد
شد تا آنها را که گمراه کرده ام برنگردانم نزد هر یک که می آمد میگفت که دین من بدعت من بود و باطل بود برگردید در جواب میگفتند
دروغ میگوئی دین حق بود و الحال شک بهم رسانیده در دین و هیچیک برنمیگشتند چون دید که ایشان برنمیگردند رفت و زنجیری در گردن
خود بست و سرش را بمیخی بست و با خود قرار داد که این را نگشاید تا خدا توبه اش را قبول کند پس خدا وحی فرمود به پیغمبریکه در آن زمان بود که
بگو باین صاحب بدعت که بعزت و جلال خودم سوگند که اگر انقدر مرا بخوانی که بندهایت از هم بپاشد دعای ترا مستجاب نکنم و توبه ترا قبول
نکنم تا زنده کنی آنهائی را که در دین تو مرده اند و از آن دین برگردانی و بسند صحیح از حلبی روایت کرده است که از حضرت صادق ع پرسیدم
که چه چیز است کمترین چیزیکه آدمی بان کافر می شود فرمود که اینکه بدعتی در دین پیدا کند و هر که با او در آن بدعت همراهی کند دوست
دارد و هر که مخالفت او کند از و بیزاری جوید و بسند معتبر دیگر از ابوالربیع شامی روایت کرده است که از حضرت صادق ع پرسیدم که

۸/۳۰

چیزیکه بنده را از ایمان بدر میبرد کدام است فرمود آنکه برای بر خلاف حق قائل شود و بر آن بماند و بسند صحیح دیگر از برید عجلی روایت کرده
که از آنحضرت پرسید که چه چیز است کمتر چیزیکه آدمی بآن کافر میشود حضرت سنگریزه از زمین برداشتند فرمودند که آنستکه سنگریزه
بگوید هسته خرما است یعنی حرام را حلال و حقی را که اقرار دهد حق باز و سهل و بیزاری جوید از کسیکه مخالفت او نماید در این امر و شیعه
با مخالفان خود این امر باطل بکند پس او ناصبی است با ما دشمنی کرده است و بخدا مشرک شده است و کافر شده است بنادانی و بسند دیگر
روایت کرده است که از حضرت امیر المؤمنین ع پرسیدند از معنی سنت و بدعت و جماعت و فرقت فرمود سنت آنچیزیستکه رسول خدا ص جاری
فرموده و بیان کرده است و بدعت آنچیزیستکه بعد از آنحضرت پیدا کرده اند و جماعت که پیغمبر فرموده است که با ایشان باید بود اهل حق اند
اگرچه اندکی باشند و فرقت که پیغمبر نهی از متابعت آن فرموده اهل باطلند اگرچه بسیار باشند و کلینی علیه الرحمه از حضرت امام محمد باقر
روایت کرده است که خدا هیچ امری که امت بآن محتاجند نگذاشته است مگر اینکه در قرآن فرستاده و از برای پیغمبرش بیان فرموده و از
برای هر چیز اندازه مقرر فرموده و در آن دلیلی مقرر فرموده و از برای هر کس که از آن اندازه بدر رود حدی مقرر ساخته است و بسند
صحیح از حضرت علی بن الحسین ع روایت کرده است که بهترین اعمال نزد حق تعالی آنستکه در آن عمل بسنت پیغمبر عمل کنند و اگرچه اندک باشد و بسند
معتبر از حضرت امیر المؤمنین ع روایت کرده است که حضرت رسول ص فرمود که گفتار بکار نمی آید مگر اینکه با کردار نیک باشد و گفتن و کردار
هر دو بیفایده است اگر موافق سنت و طریقه پیغمبر نباشد و منقولست که چون شیطان از سجده حضرت آدم ابا نمود و مستوجب عذاب شد گفت
خداوندا مرا از سجده آدم معاف دار و من ترا عبادتی بکنم که هیچ ملک مقرب و پیغمبر مرسلی نکرده باشد حق تعالی فرمود که مرا احتیاج
بعبادت تو نیست از آن راهیکه من میخواهم و میفرمایم مرا عبادت می باید کرد و شیخ طوسی بسند معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده است که
حضرت رسول ص فرمود که بر شما باد بمتابعت سنت من که عمل قلیلی که موافق سنت باشد بهتر است از عمل بسیاری که در بدعت کنند و بسند معتبر
از حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده است که اگر بر شما چیزی از امور دین مشتبه شود توقف کنید و بما عرض نمائید تا برای شما شرح نمائیم
و بیان کنیم و در این باب احادیث بسیار است و در این کتاب همه را احصا نمی توان نمود و بعضی احادیث که در این مطلب بجلست در باب عمل علم
ذکر کردیم بر اصحاب بصیرت بعد از ملاحظه آنچه ذکر کردیم پوشیده نمی ماند که هر عملی هرچند دشوار و مشکل باشد چنین نیست که باعث
نجات باشد تا موافق سنت نباشد و عمل بدعت موجب ضلالت است و کسیکه رجوع باخبار اهل بیت ع تواند نمود و عمل بمعانی کلام ایشان
را تواند فهمید باید که نیت خود را خالص کرداند و رجوع بکلام ایشان کند البته بمقتضای آیه کریمه والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا
خدا او را براه حق هدایت میفرماید جمعی که این رتبه را ندارند خدا برای ایشان راهی مقرر فرموده که رجوع کنند بجماعتی که راویان
اخبار ائمه معصومین ع اند و علوم ایشان را می دانند و تابع دنیای باطل نیستند چنانچه کلینی علیه الرحمه روایت کرده است که اسحق
بن یعقوب عریضه بخدمت حضرت صاحب الامر ع نوشت هرگاه اموریکه بر ما مشتبه شود چکنیم حضرت فرمان همایون نوشتند که در حوادثی که
بر شما وارد شود و چیزهائیکه بر شما مشتبه شود رجوع کنید براویان حدیث ما که ایشان حجت منند بر شما و من حجت
خدایم بر ایشان و در احادیث معتبره وارد شده است در امریکه میان شما منازعه بشود نظر کنید بسوی کسیکه احادیث ما را روایت کرده
باشد و در حلال و حرام ما نظر کرده باشد و احکام ما را داننده باشد و راضی شوید که او را حکم سازید در میان خود که ما او را بر شما حاکم کرده ایم
پس اگر او حکمی بکند و شما قبول نکنید حکم خدا را خفیف کرده اید و سبک شمرده اید و حکم ما را رد کرده اید و هر که بر ما رد کند بر خدا
رد کرده است و رد حکم خدا کردن در مرتبه شرک بخداست و باید دانست که خدا ترا در روز قیامت در متابعت هر کس معذور نمی
دارد تا آنکه بدانی که او عالم است بعلوم اهل بیت ع و از گفته ایشان خبر میدهد و بدانی که دین دارد که کلام ایشان را برای دنیا
نمی کند چنانچه از حضرت امام حسن عسکری ع منقولست که علی بن الحسین ع فرمود که هرگاه مردی را ببینید که نیکو مینماید علامات و طریقه
او و هیأت و بهیات اهل خیر مینماید و در سخن گفتن ملاحظه بسیار میکند و باحتیاط سخن میگوید و خضوع و شکستگی در حرکات خود ظاهر
مینماید پس زود فریب او را مخورید که بسیار است که کسی عاجز میشود از طلب دنیا و مرتکب شدن محرمات برای سستی نیت و پستی نفس
و ترسی که در دل او هست پس دین را دام و تله دنیا و تحصیل حرام میکرداند و مردم را بوسیله ظاهر نیک خود میفریبد چون مال حرامی او را
میسر شود در آن می افکند و اگر ببینید که بمال حرام هم که میرسد عفت میورزد و ضبط خود میکند باز هم فریب او مخورید
زیرا که شهوات و خواهشهای خلق مختلف میباشد چه بسیار است که کسی از مال حرام هرچند که بسیار باشد میگذرد اما اگر بحرام دیگر از مشتهیات
نفس بهمرسد مرتکب میشود و اگر ببینید که از اینها نیز عفت میورزد باز زود فریب او مخورید تا ملاحظه عقل و عملش بکنید زیرا که
بسیار است که ترک اینها همه میکند اما عقل متینی ندارد و آنچه را بنادانی فاسد میکرداند زیاده از آن چیزهائی است که بعقل خود اصلاح مینماید

واگر عقلترا

واگر عقلش محکم و متین باشد باز زود فریب مخورید تا آنکه ملاحظه کنید که در هنگامیکه هواهای نفس او غالب شود تابع هواهای باطل است
یا تابع عقل و ببینید که چونست محبت و خواهش او از برای ریاستهای باطل و چه مرتبه است زیرا که در میان مردم جمعی هستند که زیان کار دنیا
و آخرتند و دین را از برای دنیا ترک میکنند و لذت ریاست و معتبر بودن نزد او بیشتر است از لذت اموال و نعمتهای حلال پس جمیع لذتهای
حلال را ترک میکند برای ریاست بزرگی و اعتبار بعد از آن حضرت آیه خواندند که مضمونش اینست که چون باو میگویند که بترس از خدا
تکبر او و عزت و حمیت جاهلیت باعث مرتکب شدن گناهی را که او را از آن ترسانیده اند و بجهت لجاج و عناد بیشتر بآن مشغول شود پس
بس است او را جهنم برای مکافات او و بد فراشی است آتش جهنم برای او پس او از روی جهل و سفاهت و تعصب و عناد خبطها میکند و خطاهای
او صادر میگردد مانند خبط شتر کوری که براهی رود و اول باطلی که مرتکب میشود او را بنهایت مرتبه زیان کاری و خسارت میرساند پس
پروردگار او بسبب بدی کردار او منع لطف خود از او مینماید و او را در طغیان میگذارد پس او حلال میکند چیزهائیرا که خدا حرام کرده است
و حرام میگرداند چیزهائیرا که خدا حلال گردانیده است پروائی ندارد هرچه قدر از دین او که فوت شود هرگاه سالم باشد برای او ریاستی که بنابآن
تقوی و ترس الهی را برای تحصیل آن بمردم ظاهر میگرداند پس اینگروه جماعتی اند که خدا بر ایشان غضب کرده است و ایشانرا لعنت کرده است و از برای
ایشان عذاب خوار کننده مهیا گردانیده است ولیکن مرد تمام و مرد بهترین مردان کسی است که هوا و خواهشهای خود را تابع فرموده خدا گرداند
و قوای خود را در رضای الهی صرف نماید و بداند که با حق و راستی اگر خوار و خفیف باشد باعث عزت ابدی آخرت است از عزتی که بسبب باطل بهم
میرسد و زود منقضی میشود و بداند که اندک مشقتی که در دنیا باو میرسد برای تابع حق بودن او را بنعیم ابدی عقبی میرساند در بهشتی که هرگز
کهنگی و زوال ندارد و بداند که خوشحالی و سرور بسیاری که برای متابعت هواها و خواهشهای نفس باو میرسد او را میکشاند بعذابی
که انقطاع و انتها ندارد و بچنین کسی مراست تمام مردی و بچنین کس متمسک شوید و پیروی طریقه او بکنید و ببرکت او بخدا توسل جوئید که
دعای او در درگاه خدا رد نمی شود و حاجات او بر آورده است و بسند معتبر منقولست که حضرت امیر المؤمنین ع فرمود که پشت مرا شکستند دو کس
در این دنیا مرد دانای زبان آور فاسق و مرد نادان کور دل که عبادت بسیار میکند آن اول بزبان که دارد مردم را بسبب فسق و فجور از راه حق
بر میگرداند و دویم بسبب جهل از آن راه که عبادت میکند مردم را از حق بازمیدارد پس بپرهیزید از علمای فاسق و از جاهلان متعبد که
ایشان موجب فتنه و ضلالت مردم اند بدرستیکه من از حضرت رسول ص شنیدم که آنحضرت فرمود که هلاک امت من بر دست هر منافق
زبان دانی است و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که بابو حمزه ثمالی فرمود که زنهار که بپرهیز از دو باعث متبوع بودن و سر کرده بودن
و زنهار که از پی مردم مرو گفت فدای تو گردم ریاست را می دانم   اما دویم را نمی دانم آنستکه از پی مردم رفتم و احادیث شما را از ایشان اخذ
کرده ام فرمود که مراد این نیست که تو فهمیدی بلکه پیروی مردم آنستکه شخص غیر امام را از پیش خود نصب کنی و هرچه گوید تصدیقش کنی چون
دانستی که بمتابعت گفته هر کس نجات حاصل نمیشود و بهر عملی آدمی مستحق ثواب نمیگردد و بهر مشقتی قرب خدا بدست نمی آید پس باید
اخباریکه از خدا و رسول و ائمه معصومین صلوات الله علیهم میتوان دانست پیروی طریقه ایشان باعث نجات است و در چند لمعه بعد از این بعضی
از بدعتها که مخالف شریعت و بعضی از سنن و طریقه اهل بیت ع را بیان میکنم و از احادیث ایشان برای تو واضح میسازم و حجت خدا را بر تو تمام
میکنم و خود را از لعنت الهی خلاص میکنم اگر عمل کنی شاید خدا بفضل خود مرا نیز ثوابی کرامت فرماید که باعث این خیر شده ام و اگر عمل نکنی گناه تو را
بر من نخواهند نوشت چنانچه حق تعالی میفرماید که قل یا ایها الناس قد جاءکم الحق من ربکم فمن اهتدی فانما یهتدی لنفسه و من ضل فانما یضل
علیها و ما انا علیکم بوکیل بگو ای محمد که ای گروه مردم بدرستیکه حق از جانب خدا بسوی شما آمد و بر شما ظاهر شد پس هر که هدایت یابد و راه حق
را بشناسد و متابعت آن نماید پس بغیر از این نیست که هدایت برای خود یافته است و نفعش باو عاید گردد و هر که گمراه شود و متابعت حق نکند پس
گمراه شده است بر نفس خود و ضررش بخودش میرسد و من وکیل شما نیستم که اعمال شما را از من سؤال نمایند یا باید که من شما را جبرا بحق بدارم
لمعه نهم در بیان آنکه رهبانیت در این امت نمیباشد و رهبانیت اختیار نمودن در این امت بدعتست بدانکه رهبانیت امری بوده است مرکب
از ترک زنان و عزلت اختیار نمودن از مردمان و ترک مطعومات و مشروبات لذیذه و ملبوسات فاخره و در امت حضرت عیسی اکثر اینها ممدوح بوده است
و خود را خصی میکرده اند در غارها و کوهها جا میگرفته اند و رختهای خشن و کنده میپوشیده اند و در سنت پیغمبر ما بر خلاف اینها جاری گردیده
رهبانیت مذموم است و نکاح کردن و زنان و کنیزان داشتن سنت مؤکد است چنانچه ابن بابویه در کتاب خصال بسند معتبر از حضرت
رسول ص روایت کرده است که در امت من رهبانیت نیست و در دنیا گردی و سیاحت و عبادت و خاموشی در امت من نیست و در حدیث دیگر فرمود
که رهبانیت امت من جهاد در راه خدا است و خصی کردن امت من روزه داشتن است و کلینی بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق ع روایت کرده
است که زن عثمان بن مظعون بخدمت رسول خدا ص آمد و گفت یا رسول الله عثمان شوهرم روزها روزه میدارد و شبها همه شب عبادت میکند

حضرت نعلین خود را برداشتند غضبناک بخانهٔ عثمان بن مظعون آمدند دیدند که او نماز میکند چون فارغ شد حضرت فرمودند که ای عثمان خدا مرا برهبانیت نفرستاده است و بدین مستقیم سهل فرستاده است من روزه میدارم و نماز میکنم و با زنان نزدیکی میکنم پس هرکه خواهد بر فطرت اسلام باشد باید که بسنت من عمل نماید و از جملهٔ سنتهای من نکاح زنانست و بسند معتبر دیگر از حضرت صادق روایت کرده است که روزی حضرت رسول بخانهٔ ام سلمه در آمدند بوی خوشی شنیدند فرمودند که مگر زن حولا آمده است ام سلمه گفت بلی شکایت از شوهر خود دارد پس آن زن بیرون آمد گفت پدر و مادرم فدای تو باد شوهر مرا از من دوری میکند حضرت فرمودند که دیگر بوی خوش کن و زینت کن زیاده کن شاید بتو رغبت کند گفت هر بوی خوشی خود را خوشبو کردم فایده نکرد حضرت فرمودند اگر میدانست که نزدیکی تو چه قدر ثواب دارد هرگز از تو دوری نمیکرد پرسید که چه ثواب دارد فرمود که چون رو بتو میکند دو ملک او را فرا میگیرند و مانند کسیست که شمشیر کشیده باشد در راه خدا جهاد کند چون مشغول جماع میشود گناهان او میریزد چنانچه برگ از درختان میریزد چون غسل میکند از جمیع گناهان بیرون میآید و بسند معتبر دیگر از جعفر الصادق روایت کرده است که سه زن بخدمت حضرت رسول آمدند یکی از ایشان گفت شوهر من گوشت نمیخورد دیگری گفت که شوهر من بوی خوش نمیکند و دیگری گفت که شوهر من با زنان نزدیکی نمیکند پس رسول خدا از خانه بیرون آمدند ردای مبارک را از غضب بر زمین میکشیدند تا آنکه بر منبر رفتند بعد از حمد و ثنای الهی فرمودند که چه چیز باعث شده است که جمعی از اصحاب من گوشت نمیخورند و بوی خوش نمیبویند و نزد زنان خود نمیآیند بدرستی که من گوشت میخورم و بوی خوش میبویم و نزد زنان میروم پس هر که سنت مرا نخواهد و ترک کند از من نیست و حضرت صادق فرمود که از اخلاق پیغمبرانست محبت زنان و فرمود که گمان ندارم که کسی در ایمان خیر او زیاده کرده مگر آنکه محبت او بزنان بیشتر میشود و بسند صحیح از ابرهیم عبد الحمید منقولست که سکین بن اسحق نخعی متعبد شد و متوجه ریاضت شد و ترک زنان و بوی خوش و طعامهای لذیذ کرد و در این باب عریضه بخدمت حضرت صادق نوشت که معلوم کند که این کار او خوبست یا نه حضرت در جواب نوشتند که اما ترک زنان پس میدانی که حضرت رسول چه عدد از زنان داشت و با ایشان معاشرت میفرمود و اما ترک طعام لذیذ پس حضرت رسول گوشت و عسل تناول میفرمود حضرت امام رضا فرمود که سه چیز است که از سنت پیغمبرانست خود را خوشبو کردن و موهای بدن را ازاله کردن و بسیار جماع کردن و بأسانید معتبره از حضرت صادق منقولست که دو رکعت نماز که کدخدا بکند بهتر است از هفتاد رکعت که عزب بکند فرمود که هر که زن میکند نصف دین خود را حفظ میکند و از حضرت رسول روایت فرمود که بدترین مردهای شما عزبانند و حضرت صادق فرمود که شخصی بنزد پدرم آمد پدرم از او پرسید که آیا زن داری گفت نه پدرم فرمود که دوست نمیدارم که دنیا و مافیها از من باشد و من یک شب بی زن بخوابم پس فرمود که دو رکعت نمازی که کدخدا میکند بهتر از عبادت عزبی که شبها بعبادت ایستد و روزها روزه دارد پس پدرم هفت درهم باو داد که برای زن بخواه و فرمود که رسول خدا فرمود که زن بهم رسانید که باعث روزی شما است و علی بن ابرهیم بسند صحیح روایت کرده است در تفسیر آیه که یا ایها الذین آمنوا لا تحرموا طیبات ما احل الله لکم ای گروه مؤمنان حرام مگردانید بر خود چیزهای پاکیزه را که خدا بر شما حلال گردانیده است که این آیه در باب حضرت امیر المؤمنین و بلال و عثمان بن مظعون نازل شد که حضرت امیر المؤمنین قسم خورده بودند که شبها هرگز خواب نکنند و بلال قسم خورده بود که همیشه روزها روزه باشد و عثمان قسم خورده بود که هرگز وطی نکند پس زن عثمان بنزد عایشه آمد و در نهایت جمال و حسن بود عایشه باو گفت که چرا زینت نکرده گفت از برای که زینت کنم مدتها است که شوهرم نزدیک من نیامده است و رهبانیت اختیار کرده است و پلاس پوشیده است و ترک دنیا کرده است پس چون حضرت رسول داخل خانه شدند عایشه حقیقت حال عثمان را عرض کرد حضرت چون این را شنیدند بمسجد آمدند و فرمودند که مردم را ندا کنند که جمع شوند بر منبر آمدند بعد از حمد و ثنای الهی فرمودند که چرا جمعی از امت چیزهای طیب پاکیزه و حلال را بر خود حرام کرده اند بدرستی که من در شب خواب میکنم و جماع میکنم و در روز افطار میکنم و همه روز روزه نمی باشم پس هر که بعد از این ترک سنت من کند و از طریقهٔ من کراهت داشته باشد از من نیست پس آن جماعت برخاستند و گفتند یا رسول الله ما سوگند خورده ایم حضرت فرمود مرا خدا فرستاده که شما را مؤاخذه نمیکند خدا در سوگندهای لغو که بی اختیار از شما صادر شود و در آن کفاره نیست و لیکن مؤاخذه میکند بانچه بعمد قصد سوگند خورده اید که در آن کفاره هست و بعد از آن کفارهٔ قسم را بیان فرمود و ابن بابویه روایت کرده است که پسری از عثمان بن مظعون فوت شد بسیار محزون و غمگین شد حتی آنکه در خانه مسجدی برای خود قرار داد که در آنجا عبادت کند پس چون این خبر بحضرت رسول رسید او را طلبید فرمود که ای عثمان خدا بر ما رهبانیت ننوشته است و رهبانیت امت من جهاد در راه خدا است لمعهٔ چهارم در بیان عزلت از خلق بدانکه چنانچه از احادیث متواتره ظاهر میشود اعتزال از عامهٔ خلق و از امت ممدوح نیست چنانچه احادیث بسیار در فضیلت دیدن برادران مؤمن و

و ملاقات ایشان و عیادت بیماران ایشان و اعانت محتاجان ایشان و حاضر شدن بجنازهٔ مردهای ایشان و قضای حوائج ایشان وارد شده است و هیچیک از اینها با عزلت جمع نمی شود و ایضا باجماع و احادیث متواتره جاهل را تحصیل مسائل ضروری واجب است و بر عالم هدایت خلق و امر بمعروف و نهی از منکر واجب است و هیچیک از اینها با عزلت جمع نمی شود چنانچه کلینی بسند معتبر روایت کرده که شخصی بخدمت حضرت صادق عرض کرد که شخصی هست که مذهب تشیع را دانسته است و اعتقاد خود را درست کرده است و در خانهٔ خود نشسته است بیرون نمی آید با برادران خود آشنائی نمیکند حضرت فرمود که این مرد چگونه مسائل دین خود را یاد میگیرد و بسند معتبر از آنحضرت روایت کرده است که بر شما باد بنماز کردن در مساجد با مردم نیکو مجاورت کردن و گواهی برای ایشان دادن و بجنازهٔ ایشان حاضر شدن بدرستی که ناچار است شما را از معاشرت مردم و تا آدمی زنده است از مردم مستغنی نیست مردم همگی بیکدیگر محتاجند و حضرت رسول فرمود که کسی که صبح کند و اهتمام بامور مسلمانان نداشته باشد او مسلمان نیست و کسیکه بشنود که کسی استغاثه میکند از مسلمانان اعانت طلبد و اجابت او نکند او مسلمان نیست و از آنحضرت پرسیدند که محبوبترین مردم نزد خدا کیست فرمود که کسی که نفعش بمسلمانان بیشتر رسد و بسند معتبر از حضرت صادق منقولست که فرمود که مسلمان را بر مسلمان هفت حق واجب هست که هر یک از اینها را که ترک کند از دوستی خدا و طاعت او بدر میرود و خدا را در او نصیب و بهرهٔ نیست بعد از آن فرمود که کمتر حقی که او را بر تو هست آنست که از برای برادر مؤمن بخواهی آنچه از برای خود میخواهی و از برای او نخواهی آنچه از برای خود نخواهی و حق دوم آنست که از آزار او اجتناب نمائی و پیروی خوشنودی او بکنی و اطاعت امر او بکنی و حق سیم آنست که او را اعانت کنی بنفس و مال و زبان و دست و پای خود حق چهارم آنست که دیده او و راهنمای او و آینهٔ او باشی حق پنجم آنست که تو سیر نباشی و حال آنکه او گرسنه باشد و تو سیراب باشی و او تشنه باشد و تو پوشیده باشی و او برهنه باشد حق ششم آنکه اگر تو خادم داشته باشی و او خادم نداشته باشد خادم خود را بفرستی که جامه او را بشوید و طعام او را مهیا کند و رختخواب از برای او بگستراند حق هفتم آنکه قسمش را اجابت کنی و دعوتش را قبول کنی و بیمارش را عیادت کنی و بجنازه اش حاضر شوی و اگر بدانی که حاجتی دارد پیش از آنکه از تو سؤال کند حاجتش را برآوری پس اگر اینها همه را بکنی ولایت و دوستی خود را در میان تو و او استوار خواهی نمود و در حدیث دیگر فرمود که هر که زیارت برادر مؤمن خود از برای خدا بکند خداوند عالمیان هفتاد هزار ملک را موکل گرداند که او را ندا کنند که خوشا حال تو و گوارا باد بهشت از برای تو و بسند معتبر از خیثمه روایت کرده است که بخدمت حضرت امام محمد باقر رفتم که آنحضرت را وداع کنم فرمود که ای خیثمه هر کس از شیعیان و دوستان ما را که ببینی سلام من بایشان برسان و ایشان را از جانب من وصیت کن به پرهیزکاری خداوند عظیم و اینکه نفع رسانند اغنیای شیعیان بفقرای ایشان و اعانت نمایند اقویای ایشان ضعفا را و حاضر شوند زندگان ایشان بجنازهٔ مردگان و در خانها یکدیگر را ملاقات کنند بدرستی که ملاقات ایشان و صحبت داشتن ایشان باعث احیای امر تشیع میشود خدا رحم کند بنده را که مذهب ما را زنده دارد و حضرت صادق فرمود باصحاب خود که باید که برادران باشید با یکدیگر و از برای خدا دوستی و مهربانی کنید و رحم کنید و یکدیگر را ملاقات نمائید و در امر دین مذاکره کنید و احیای مذهب حق بکنید و در حدیث دیگر فرمود که سعی کردن در حاجت برادر مؤمن نزد من بهتر است از اینکه هزار بنده آزاد کنم و هزار کس را بر اسبان زین و لجام کرده سوار کنم و بجهاد فی سبیل الله فرستم و بدانکه در هر یک از این امور احادیث متواتره وارد شده است که ان شاء الله بعضی از آنها در این رساله در موضعش مذکور خواهد شد و ظاهر است که عزلت موجب محرومی از این فضایل است و بعضی از اخبار که در باب عزلت وارد شده است مراد از آنها عزلت از بدان خلق است در صورتی که معاشرت ایشان ضرر دینی بانکس رسانند و اگر نه معاشرت با نیکان و هدایت گمراهان شیوهٔ پیغمبران و از افضل عبادات است بلکه اعتزالی که ممدوح است در میان مردم نیز میسر است و آن معاشرتی که مذموم است در خلوت نیز میباشد زیرا که مفسدهٔ معاشرت خلق میل بدنیا و تخلق باخلاق ایشان و تضییع عمر بمعاشرت اهل باطل و مصاحبت ایشانست و بسا است که کسی معتزل از خلق است و شیطان در آن عزلت جمیع حواس او را متوجه تحصیل جاه و اعتبار دنیا کرده است و هرچند از ایشان دور است بحسب قلب با ایشان معاشرت دارد و اخلاق ایشان را در نفس خود تقویت میکند و چه بسا کسی که در میان مجالس اهل دنیا باشد و از اطوار ایشان بسیار مکدر باشد و آن معاشرت باعث زیادتی آگاهی و تنبه او و نفرت او از دنیا گردد و در ضمن آن معاشرت هر گاه غرض او خدا است از هدایت ایشان یا غیر آن از اغراض صحیحه ثوابهای عظیم حاصل کند چنانچه بسند صحیح از حضرت صادق منقولست که خوشا حال بندهٔ خاموش گمنامی که مردم زمانه خود را شناسد و بحسب بدن با ایشان مصاحبت کند و با ایشان در اعمال ایشان بدل مصاحبت ننماید پس او را بظاهر شناسند و او ایشان را در باطن شناسد پس آنچه مطلوبست از عزلت آنست که دل معتزل باشد از اطوار ناشایستهٔ خلق و بر ایشان در امور اعتماد نداشته باشد و پیوسته توکل بخداوند خود داشته باشد و از فواید منتفع گردد و از مفاسد ایشان محترز باشد

واگر نهانی از خلق چاره کار ادمی می کند بلکه اکثر صفات ذمیمه را قوی تر میکند مانند عجب و ریا که انکو شر کرچون بمیان مردم نمی اید
کار او اینست که اکثر صفات ذمیمه را از خود برطرف کرده است اما اگر بمیان مردم بیاید و در مجلسی ایند او را فرصت ندهند و ها دشاعت اهل این مجالس
را ببالمن میزنند و تهدید قتل میکنند ایشان را و تا قیامت از ایشان راضی نمیشود و شیطان این را برای مردم توجیه میکند که اینها از رجال
و باعث نقص ایشان نیست این بیچاره که در میان مردم است چون نسبت باین قسم مهالک افتاده است نفس خود را اشناخته است و اینعجب را ندارد
و از تکبر این نفت که باو رسیده است نفسش ملایم شده است و تکبرش کمتر است و از این قسم هاست انفدار که باید نمی اید همچنین با در
انکو شکر مخفی است چون کسی را نمی بیند که عبادت خود را باو بفروشد کانش این است که عبادتش خالص شده است و از رجاهای مخفی نفس خود
خوش خبر ندارد و از انعزها غافلست که شیطان بر گوش دلش میخواند دستهای تاریک که مردم میدانند که تو با بنکوشه امده و ترک خلق کرده
لبته عبادت میکنی و خوش شهرتی در افاق کرده و نزد همه عالم به نیکی یاد میکنند و عنقریب خالک بایت را بتبرک برخواهند داشت و این بیچاره
که در میان معرکه است چون بنیان نفس خود اینها را دیده است باره نفس خود را شناخته است و چون در میان میباشد مردم بنیاهم علم
او را مدح نمی کنند بلکه مذمتش میکنند مرائی و سالوسش میگویند و از اینجهت از ریا فارغ تر است و همچنین در باب توکل و عدم
توکل معاشرت مردم این فایده دارد که بمعاشرت مردم و تفکر در احوال ایشان بیحاصلی مردم را او بیشتر ظاهر میکرد و یاس از ایشان
بیشتر حاصل می شود و هم چنین در جمیع صفات اگر کسی تامل کند و بعین بصیرت نظر کند میداند کسیکه در مقام اصلاح نفس باشد
و بخدا توسل نماید بفضل الهی در ضمن معاشرت خلق بفضایل و بکمالات بیشتر متصف می تواند شد مگر بعضی معاشرت بیکان و بدی
اطوار ایشان و شنیدن بدیهای پسندیده ایشان چیزی است برای دردها نفس قطع نظر از انکه بنده را با اینها کار نیست و مطیع خداوند
خو نمی باید باشد انچه فرموده اند می باید عمل کند و بتصرف خود کار نداشته و بعضی از تحقیق اینمقام انشاء الله در باب تحقیق معنی دنیا
خواهد شد لمعه پنجم در بیان طلب مال از حلال نمودن و قدر انفاق کردن است بدانکه چنانچه از احادیث معتبره ظاهر می شود طلب
مال از مصرف حلال کردن خوبست بلکه واجب و لازم است اما از طلب مانع عمل دستها پیغمبر کردن با اعتماد بر طلب خود کردن خوب نیست
بلکه می باید عمل بفرایض و سنن الهی بکند چنانچه فرموده اند قدر کار سعی بکند و بداند که با وجود سعی معطی خدا است و از و طلب نماید
و بسبب سعی از یاد خدا غافل نشود چنانچه حقتعالی مدح کرده است ایشان را که مردانی که غافل نمیکرداند ایشان را تجارت و بیع از یاد خدا
و از اقامت صلوه و دادن زکوة بعد از تحصیل انچه بهم رسد باید قناعت کرد و اگر از حلال کم بهم رسد بر خود مشقت می باید گذاشت
و در اینصورت ترک لذتها کردن و جامهای درشت کهنه پوشیدن خوبست که متوجه حرام نباید شد و اگر خدا وسعت و فراخی در روزی
دهد بعد از ادای حقوق و اجبه الهی توسعه بر خود و عیال و مؤمنان و اعانت فقرا و مساکین باید کرد و در همه باب سط را رعایت میباید
کرد که انقدر بفقراء ندهد که خود محتاج شود و نه باده از قدر ضرورت و احتیاج خود بهم نگاه ندارد و انچه را نگاه دارد هم تعلق باو
نداشته باشد و روزی خود را منحصر در ان نداند و انچه از برای خود صرف کند بر عیال تنگ نگیرد و طعامهای لذیذ بخورد و بخوراند و جامها
و جامهای نفیس بپوشد و بپوشاند ما بقدری که بحد اسراف نرسد اما اگر قدری از مال داشته باشد که بانظ مال بد تواند خرید و
فقیری را محتاج داند و خود بقلیلی قناعت کند و دیگری را باو دهد ایثار کرده است و ایثار درجه مقربانست و حاصل انستکه اصل ترک
لذتها را فی نفسه کمال دانستن خوب نیست که در مجلسی وارد شوند و بطعام لذیذی ایشان را دعوت نمایند نخورند که ما ریاضت میکشیم
و اینها را نمی خوریم این مذموم است اما اگر برای فقر و بچیزی اعانت مؤمنی بر خود تنگ گیرد خوبست و همچنین در مرکب و خانه و غیر اینها از
ما یحتاج اینکس چنانچه کلینی بسند معتبر روایت کرده است که سفیان ثوری بخدمت حضرت امام جعفر صادق ع امد دید که انحضرت جامه
در نهایت سفیدی و نزاکت پوشیده اند مانند پرده که در دیده تخم می باشد سفیان گفت که این جامه جامه تو نیست که بپوشید و جامه
باین نفاست نمی باید بپوشی حضرت فرمودند که بشنو از من انچه میگویم حفظ کن که در دنیا و اخرت برای تو خوبست اگر بر سنت پیغمبر باشی
و ترک بدعتها بکنی بدانکه حضرت رسول ص در زمان خشکی بودند که در میان مسلمانان تنگی بسیار بود و این بود که باین نحو کم شنیده
سلوک میکردند اما وقتی که دنیا رو کند و فراخی در دنیا به بهم رسد سزاوار ترین بصرف کردن نعمتها ابرار و نیکو کارانند نه فجار
و بدان و مؤمنانند نه منافقان و مسلمانند نه کافران پس چرا جامه مرا انکار و مذمت کردی ای ثوری والله که با این لباس که اینحال که
ای من میبینی ندودی که خود را شناختم هیچ صبح و شامی بر من نگذشته است که خدا در مال من حقی مانده باشد که نداده باشم بمصرفش صرف
نکرده باشم چون سفیان رفت جمعی از دیگر از صوفیه ان زمان که اظهار زهد میکردند مردم را بترک دنیا و درشت پوشی میخواندند چون
شنیدند که از سفیان از جواب عاجز شده است بخدمت حضرت امدند گفتند که سفیان جوابی در خاطر نداشت که بگوید عاجز شد حضرت

حضرت فرمود که شما حجتها خود را بیان کنید ایشان گفتند حجتهای ما از کتاب خدا است حضرت فرمودند بگوئید که کتاب خدا سزاوار تر است بعمل
کردن گفتند که خدا جماعتی از اصحاب پیغمبر را مدح فرموده است که و یؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة و من یوق شح نفسه فاولئک
هم المفلحون که ترجمه اش این است که ایثار میکنند و ترجیح میدهند بر نفس دیگران را بر خود و از خود باز میگیرند و بایشان میدهند هر چند که
ایشان را نهایت فقر و احتیاج هست با انچیز بکیها ایثار میکنند و هر که نگاه داشته شود از بخل نفس خود و خود را منع نماید از بخل پس ایشان رستگارانند
پس خدا مدح کرده است فعل ایشان را در جای دیگر فرموده که و یطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیما و اسیرا که ترجمه اش این است که بمحبت
طعام یا بدوستی خدا با دوستی طعام و احتیاج بان مسکین صاحب احتیاج بیچیز و یتیم بی پدر و کسی که در جنگ اسیر کرده اند و گفتند که ما در
حجت بر تو اینهمین کفایت میکنیم حضرت فرمود که ایگروه ایا شما علم دارید بناسخ و منسوخ قران و محکم و متشابه قران که هر که گمراه و هلاک شده
است از این امت بسبب این جهالت شده است گفتند بعضی را میدانیم اما همه را نمیدانیم حضرت فرمود باین سبب گمراه شده اید همچنین است احادیث
حضرت رسول ص که ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه دارد شما نمیدانید پس انچه گفتید که خدا جمعی را با ایثار مدح کرده است و ان جایز و حلال
بود و هنوز ایشان را نهی نکرده بودند بلکه مأمور و مثاب بودند و دار امر خدا ایشان را نهی از ان فرمود برای ترحم بر ایشان و رعایت مصلحت
تا ضرر بخود و عیال خود نرسانند در میان عیال اطفال خورد و مردان پیر و زنان پیر هستند که بر گرسنگی صبر نتوانند کرد پس اگر من
یک گرده نان خود را ایثار کنم و دیگر چیزی نداشته باشم ایشان تلف خواهند شد و از گرسنگی خواهند مرد لهذا حضرت رسول فرمود
پنج خرما یا پنج قرص نان یا پنج درهم یا پنج دینار که ادمی داشته باشد بهترین انها انستکه صرف پدر و مادر می شود دوم را صرف خود و
عیال باید کرد و سیم را صرف خویشان فقیر خود بکند و چهارم را صرف همسایگان فقیر کند و پنجم را در راه خدا صرف کند و این پنجم
ثوابش از انها کمتر است و یکی از انصار فوت شد در وقت مردنش پنج غلام یا شش غلام که داشت همه را ازاد کرده بود و بغیر ایشان چیزی دیگر
مالک نبود حضرت رسول ص فرمود اگر مرا خبر میکردید نمیگذاشتم او را در میان مسلمانان دفن کنید که اطفال صغیر خود را محتاج بگدائی
کرده است و پدرم فرمود که حضرت رسول ص میفرمود که در نفقه ابتدا بعیال خود کن بعد از ان هر که نزدیکتر باشد و انچه خدا در قران
برخلاف این ایات فرموده است که نسخ انها کرده انستکه والذین اذا انفقوا لم یسرفوا و لم یقتروا و کان بین ذلک قواما که ترجمه اش این است
که بجماعتی که نفقه میدهند و مال را صرف میکنند اسراف نمیکنند که در زیادتی از حد اعتدال بدر روند تنگ نمیگیرند و در میان
این دو حالت وسط و اعتدال را مرعی داشتند پس نمیبینید که خدا در این ایه بخلاف انچه شما مردم را امر میفرمائید مدح فرموده
و انچه شما میگوئید اسراف شمرده است و در بسیار جاهای قران فرموده است که خدا اسراف کنندگان را دوست نمیدارد پس خدا مردم را
از اسراف و تقتیر هر دو نهی فرموده است و میانه روی امر فرموده است پس نباید که جمیع انچه دارد بدهد و بعد از ان دعا کند که خدا
او را روزی دهد خدا دعایش را مستجاب نکند موافق انحدیثی که از پیغمبر رسیده است که چند صنف از امت من هستند که دعای
ایشان مستجاب نمی شود شخصی که بر پدر و مادر خود نفرین کند و شخصی که مالی بکسی بقرض بدهد و بر او گواهی نگیرد و مالش را ببرد و بر
او نفرین کند و شخصی که بر زن خود نفرین کند و خدا طلاق را بدست او گذاشته و شخصی که در خانه خود نشسته باشد و دعا کند که
خداوندا مرا روزی بده و بیرون نیاید که طلب روزی کند پس خداوند عالمیان میفرماید که ای بنده من ترا اراده داده ام بطلب
روزی و حرکت کردن در زمین و اعضا و جوارح صحیح بتو داده ام بایست که برای متابعت فرموده من طلب میکردی که اگر مصلحت میدانستم روزی تو وسعت میدادم و اگر صلاح نمیدانستم روزی بر تو تنگ میکردم و تو نزد من معذور بودی و شخصی که خدا او را
مال بسیاری روزی کند و او همه را صرف نماید و دعا کند که پروردگارا مرا روزی بده حقتعالی در جواب او میفرماید که من روزی فراخ
بتو دادم چرا میانه روی نکردی و اسراف کردی و حال انکه ترا از اسراف نهی کرده بودم و شخصی که نفرین بر خویشان کند پس خدا پیغمبر
خود را تعلیم فرمود که چگونه انفاق نماید باینسبب که روزی نزد انحضرت یک وقیه طلا که چهل مثقال باشد بهم رسید پیش از شب
همه را تصدق فرمودند و چون صبح شد هیچ چیز نزد انحضرت حاضر نبود و سائلی امد و سؤال کرد و چون انحضرت چیزی نداشتند که باو بدهند
ملامت کرد حضرت را و حضرت از این حال ازرده و مغموم شد که چیزی باو نتوانستند داد چون بسیار رحیم دل و مهربان بودند پس حق
تعالی انحضرت را تعلیم و تادیب فرمود که و لا تجعل یدک مغلولة الی عنقک و لا تبسطها کل البسط فتقعد ملوما محسورا که ترجمه ظاهرش
اینست که دست خود را در کردن خود مبند که هیچ صرف ننمائی و مگشای دست خود را بتمام گشودن که اسراف کنی و همه را صرف نمائی پس
بنشینی ملامت کرده شده در مانده شده و محتاج یعنی که مردمان تو سؤال میکنند تو را معذور نمیدارند پس اگر تمام مال خود را دادی
دیگر انفاق نمی توانی کرد پس این احادیث حضرت پیغمبر را که تصدیق قران است تصدیق میکنند اهل قران که عالم بعلوم قرانند تصدیق

قرآن نمی‌خوانید ابوبکر که شما باو اعتقاد دارید در وقت مردن گفت که بخمس مالم وصیت میکنم و خمس هم بسیار است و سلمان فارسی و ابوذر که فضل ایشان را میدانید اما سلمان چون وظیفهٔ مقرر او میرسید قوت سال خود را بر میداشت و باقی را در راه خدا میداد باو میگفتند که تو با این زهد چنین میکنی شاید که امروز یا فردا بمیری جواب میگفت که چنانچه احتمال مردن هست احتمال زیستن هم هست ای جاهلان مگر نمیدانید که آدمی اگر قوت خود را نداشته باشد نفس با او معارضه مینماید و اضطراب میکند و چون قوت را ضبط کرد مطمئن میشود و اما ابوذر پس چون او شتران و گوسفندان داشت شیر آنها را میدوشید و معاش میکرد و در هنگامی که مردم گوشت میخواستند یا مهمانی بر او وارد میشد یکی از آنها را میکشت اگر میدید که جماعتی که با او بر سر آب بودند فقیرند از شتر و گوسفند آنقدر میکشت که بجماعت کافی باشد و برای خود مثل حصهٔ یکی از ایشان بر میداشت از این دو بزرگ کی زاهدتر است و حال آنکه حضرت رسول در شأن ایشان فرموده آنچه فرموده و بآن زهد چنین نکردند که همه چیز را بدهند و فقیر بمانند و بدانید ای گروه که من از پدرم شنیدم که او از پدران خود روایت میکرد که حضرت رسول در روزی فرمود که از هیچ چیز آنقدر تعجب نمیکنم که از حال مؤمن تعجب دارم که اگر بدن او را بمقراضها ببرند از برای خیر اوست و اگر پادشاه مشرق و مغرب عالم شود که از برای او خیر است و هر چه خدا نسبت باو میکند از برای او خیر است پس حضرت صادق ع بعد از چند حجت دیگر فرمودند که پس بدانید که بد مذهبی اختیار کرده‌اید و مردم را بآن میخوانید بسبب نادانی کتاب خدا و سنت پیغمبر و احادیث آنحضرت که کتاب خدا تصدیق آنها میکند آن احادیث را رد میکنید بجهالت و نظر در غرایب قرآن نمی‌توانید کرد و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و امر و نهی قرآن را نمیدانید ای گروه چرا نظر در حال حضرت سلیمان نمیکنید که پادشاهی طلبید که از برای کسی بعد از او سزاوار نباشد و خدا باو کرامت فرمود و حق میگفت و عمل بحق میکرد و خدا هیچیک از مؤمنان او را عیب بر این امر نکردند پیش از داود پیغمبران پادشاهی و سلطنت داشت و یوسف پادشاهی مصر تا یمن داشت و عمل بحق میکرد و هیچیک او را مذمت نکرد و ذوالقرنین بنده بود که خدا او را دوست میداشت و خدا او را دوست داشت و اسباب از برای او میسر گردانید و پادشاهی مشرق و مغرب باو داد و حق میگفت و بحق عمل میکرد و هیچکس او را بر این پادشاهی عیب نکرد پس ای گروه عمل نمائید بآداب الهی که برای مؤمنان مقرر فرموده است و اکتفا بامر و نهی خدا بکنید و آنچه بر شما مشتبه است که علم بآن ندارید بگذارید و علم را باهلش رد کنید بنادانی اعتراف نمائید تا آنکه ماجور گردید و نزد خدا معذور باشید و طلب کنید علم ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه قرآن و حرام و حلال الهی را یاد گیرید که شما را از علم بخدا نزدیک میگرداند و از جهل دور میگرداند و جهالت را باهلش واگذارید که اهلش بسیارند و اهل علم کمند و خدا فرموده است که بالای هر صاحب علمی دانائی هست و در حدیث دیگر از حضرت رسول روایت کرده است که چه نیکو یاوریست بر پرهیزکاری خدا توانگری و غنا و حضرت صادق ع فرمود که خیری نیست در کسیکه نخواهد که مال از حلال جمع نماید که روی خود را از مذلت سؤال نگاهدارد و قرض خود را ادا نماید و رحم و خویشان خود را اعانت کند فرمود که چه نیکو یاوریست دنیا بر تحصیل آخرت و از حضرت صادق ع منقولست که محمد بن المنکدر گفت روزی بیرون رفتم در بعضی از اطراف مدینه در ساعت بسیار گرم دیدم که آنحضرت مرطوب و سنگین بودند و تکیه بر دو غلام سیاه کرده بودند و در خاطر گذرانیدم که سبحان الله مرد پیری از پیران قریش در این ساعت با این حال مشقت طلب دنیا میکند میروم که او را موعظه کنم پس نزدیک آمدم و سلام کردم جواب فرمود و عرق از آنحضرت میریخت گفتم تو پیری از پیران قریشی و در چنین وقتی با چنین حالی بطلب دنیا بیرون آمده اگر اجل تو در این حال برسد چه خواهی کرد حضرت فرمود که اگر اجل در این حال برسد در حالی رسیده خواهد بود که بطاعتی از طاعتهای الهی مشغولم و کاری میکنم که خود و عیال خود را از تو و دیگران مستغنی میکنم من هر وقتی باید از مرگ بترسم که در معصیت الهی باشم پس گفتم راست فرمودی خواستم ترا موعظه کنم تو مرا موعظه کردی و در حدیث دیگر از حضرت صادق ع فرمود که حضرت امیرالمؤمنین ع به بیل کار میکرد و زمینها آبادان میکرد و رسول خدا هستهٔ خرما را بدهان مبارک میگذاشت و در زمین میکشت همان ساعت سبز میشد و امیرالمؤمنین ع هزار بنده از مال خود آزاد فرمود و بسند معتبر از اسباط بن سالم منقولست که بخدمت حضرت صادق ع رفتم از احوال عمر بن مسلم سؤال فرمود گفتم صالح است و خوب است اما ترک تجارت کرده است حضرت سه مرتبه فرمودند که کار شیطان است مگر نمیدانند که حضرت رسول تجارت فرمود قافله از شام آمده بود متاع ایشان را خرید و آنقدر نفع بهم رسید که قرض خود را ادا فرمود و بر خویشان قسمت نمود خدا میفرماید که مردانی را که غافل نمیگردانند ایشان را تجارت و بیع از یاد خدا و اقامت صلوة و دادن زکوة و علمای اهل سنت که قصه‌خوانانند میگویند که اصحاب پیغمبر تجارت نمی‌کردند و دروغ میگویند تجارت میکردند اما نماز را ترک نمی‌کردند در وقت فضیلت و چنین کسی افضل است از کسی که بنماز حاضر شود و تجارت نکند و بسند معتبر منقولست که عمر بن یزید بخدمت حضرت صادق ع عرض کرد که شخصی هست میگوید در خانه

خود می‌نشینم و نماز میکنم و روزه میدارم و عبادت پروردگار خود میکنم و روزی البته بمن میرسد حضرت فرمود که این یکی از آن سه نفری است که دعای ایشان مستجاب نیست و بسند معتبر از معلی بن خنیس مرویست که حضرت صادق ع از احوال شخصی سؤال فرمود گفتند پریشان است فرمود که در چه کار است گفتند که در خانه مشغول عبادت است فرمود که قوتش از کجا است گفتند که برادران مؤمنش باو میرسانند فرمود که آنهائی که او را قوت میدهند عبادتشان بیشتر و بهتر از او است که در خانه عبادت میکند و حضرت امام محمد باقر ع فرمود که هر که طلب دنیا میکند برای آنکه محتاج بسؤال نباشد و بر اهل خود توسعه نماید و مهربانی بهمسایگان بکند که در روز قیامت که مبعوث شود رویش مانند شب چهارده باشد و حضرت رسول فرمود که عبادت هفتاد جزو است و بهترین جزوهایش طلب حلال است و منقولست که سدیر صراف بخدمت حضرت صادق ع عرض نمود که بر آدمی در طلب روزی چه چیز لازم است فرمود که چون در دکان را گشودی و متاع خود را پهن کردی آنچه بر تو واجب است بجا آورده

لمعهٔ ششم در بیان تجمل و زینت و ملبوسات فاخره و اسباب و خانه‌های نفیس و امثال آنها

کلینی بسند معتبر از حضرت امیرالمؤمنین ع روایت کرده است که خداوند عالمیان جمیل است و جمال را دوست و زینت را دوست میدارد و دوست میدارد که اثر نعمت او بر بنده‌اش ظاهر باشد و از حضرت صادق ع منقولست که هرگاه خدا نعمتی کرامت فرماید بر بنده پس آن نعمت را ظاهر کرد اینجا خود را بآن بیاراید ملائکه میگویند که دوست خدا است و بیان نعمت خدا کرده است و اگر بر خود ظاهر نکند میگویند دشمن خدا است تکذیب نعمت خدا کرده است و حضرت امام رضا ع فرمود که حضرت علی بن الحسین ع دو جامه میپوشیدند در تابستان که پانصد درهم قیمت آنها بود و بسند معتبر از یوسف بن ابراهیم روایت کرده است که بخدمت حضرت صادق ع رفتم و جبهٔ خزی پوشیده بودم و کلاه خزی بر سر داشتم پس گفتم فدای تو گردم جبه و کلاه من خز است چه میفرمائید فرمود که قصوری ندارد گفتم اگر تارش ابریشم باشد چون است فرمود که قصوری ندارد و فرمود که چون حضرت امام حسین ع شهید شد جبهٔ خزی پوشیده بودند آنگاه فرمود که عبد الله عباس را چون حضرت امیرالمؤمنین ع بنزد خوارج فرستاد که بر ایشان حجت تمام کند عبد الله بهترین جامه‌های خود را پوشید و بهترین بوهای خوش خود را خوشبو کرد و بر بهترین اسبها سوار شد و رفت در برابر ایشان ایستاد خوارج گفتند که یا ابن عباس تو بهترین مردمها بودی حالا رخت جباران پوشیده و بر اسب ایشان سوار شده عبد الله بر ایشان این آیه را خواند که قل من حرم زینة الله التی اخرج لعباده والطیبات من الرزق بگو ای محمد که کی حرام کرده است زینت خدا را که برای بندگان بیرون آورده است و خلق فرموده است و چیزهای پاکیزه و حلال از روزی را پس حضرت فرمود که بپوش و زینت کن که خدا جمیل است و نیکوست و زینت را دوست میدارد اما باید که از حلال باشد و بسند معتبر روایت کرده است که سفیان ثوری در مسجد الحرام میگذشت حضرت امام جعفر صادق ع را دید که جامه‌های نفیس با قیمت پوشیده بودند گفت والله که میروم و او را بر پوشیدن این جامه‌ها سرزنش میکنم پس بنزدیک حضرت آمد و گفت والله یا ابن رسول الله که پیغمبر مثل این جامه‌ها نپوشید و علی بن ابیطالب و هیچیک از پدرانت چنین لباس نپوشیدند حضرت فرمود که حضرت رسول در زمانی بودند که در میان مسلمانان تنگی بود و لهذا بر خود تنگ میگرفتند بعد از آن وسعت بهم رسید پس سزاوارترین اهل دنیا بصرف کردن نعمتهای خدا نیکوکارانند پس این آیه را خواندند که قل من حرم زینة الله پس ما سزاوارتریم از دیگران بآنها بعد از آن فرمود که ای ثوری این جامه‌ها که می‌بینی از برای لذت نفس نپوشیده‌ام از برای مردم پوشیده‌ام بعد از آن دست سفیان را گرفتند بنزد خود کشیدند و جامه که بر بالا پوشیده بودند و گریبان را باز کردند و جامه را که ملاصق بدن ایشان بود جامهٔ درشت و کنده بود فرمودند که این جامهٔ کنده را از برای خود پوشیده‌ام و این جامهٔ نفیس را برای زینت مردم پس دست انداختند جامهٔ کندهٔ سفیان که بالای جامه‌ها پوشیده بود و در زیر کرده بودند جامهٔ ملاصق بدنش جامهٔ نرمی بود فرمود که این جامهٔ بالا را تو برای ریای مردم پوشیده و جامهٔ نفیس را برای لذت نفس در زیر پوشیده و بسند معتبر منقولست که حضرت صادق ع فرمودند که روزی من در طواف بودم ناگاه دیدم که کسی جامهٔ مرا میکشد چون نظر کردم عباد بن کثیر بصری بود گفت ای جعفر تو مثل این جامه‌ها را میپوشی در چنین مکانی با آن نسبتی که با علی بن ابیطالب داری گفتم از جامه‌های فرقبی است یعنی جامهٔ کتانی که از مصر می‌آورند بیک دینار خریده‌ام و حضرت امیرالمؤمنین ع در زمانی بودند که چیزی چند را از زمان می‌توانست کرد که در این زمان نمیتوانم کرد اگر در این زمان مثل آن جامه‌ها بپوشم میگویند که مرائی است مثل عباد و منقولست از عبد الله بن الفلاح که حضرت صادق ع تکیه بر من یا بر پدرم فرموده بودند در آن حال عباد بن کثیر رسید حضرت دو جامهٔ نیکو از جامه‌های مرو پوشیده بودند عباد گفت که تو از اهل بیت نبوتی و پدران تو سلوکی داشتند این جامه‌ها با زینت چیست که پوشیده اگر از اینها پست‌تر جامه‌ها پوشی بهتر است حضرت فرمود که وای بر تو ای عباد کی حرام کرده است زینتهائی را که خدا برای بندگان خلق فرموده است و روزیهای نیکو و پاکیزه را خدا چون نعمتی به بنده کرامت میفرماید دوست میدارد که اثر آن نعمت را بر آن شخص ببیند و هیچ قصوری ندارد این زینت ای وای بر تو ای عباد من

پای تو بپیغمبر مرا از آن روا بدار جامه کنی و عبا و عبای کنده پوشیده بود و منقولست از حماد بن عثمان که نزد حضرت صادق ع بودم شخصی با آن حضرت عرض نمود که شما فرمودید که علی بن ابیطالب ع جامهای درشت می پوشید و پیراهنی چهار درهم می خرید و می بینم شما جامهای نیکو می پوشید حضرت فرمود که علی بن ابیطالب در زمانی بود که آن جامه بد نمی نمود اگر در چنین زمانی میپوشید با آن جامه مشهور می شد پس بهترین لباس هر زمانی لباس اهل آن زمانست اما چون حضرت صاحب الامر ع ظهور خواهد کرد جامه را بروش حضرت امیر المؤمنین ع خواهد پوشید و بسیرت آنحضرت عمل خواهد فرمود و حمیری در کتاب قرب الاسناد بسند صحیح روایت کرده است که حضرت امام رضا ع از من پرسیدند که چه میگوئی در پوشیدن رختهای خشن و درشت گفتم چنین شنیده ام که بیشتر می پوشیده اند و شنیده ام که حضرت امام جعفر صادق ع جامه نو را از عرق می بریده اند و می پوشیده اند فرمود که بپوش و زینت کن که حضرت علی بن الحسین ع جبه خزی بپانصد درهم میخریدند و می پوشیدند و ردای خزی به پنجاه دینار میخریدند و در زمستان آنرا میپوشیدند چون زمستان میگذشت میفروختند و قیمتش را تصدق میفرمودند بعد از آن این آیه را خواندند که قل من حرم زینة الله تا آخر آیه و ابن بابویه بسند معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده است که سه چیز است که خدا مؤمن را بر آنها حساب نمی کند طعامی که میخورد و جامه که می پوشد و زن صالحه که او را اعانت می نماید و فرج او را از حرام نگاه می دارد و در حدیث دیگر فرمود که خدا زینت و اظهار زینت را دوست می دارد و از بدحالی و اظهار فقر کراهت دارد و دوست می دارد که اثر نعمت خود را بر بنده ببیند کسی پرسید که چگونه نعمت را ظاهر گرداند فرمود که جامه خود را پاکیزه دارد و بوی خوش بر خود بزند و خانه خود را نیکو کند و ساحت خانه خود را جاروب کند حتی آنکه چراغ را پیش از غروب آفتاب افروختن فقر را بر طرف میکند و روزی را زیاده می گرداند و کلینی و غیر او بسندهای مختلف روایت کرده اند که در بصره ربیع بن زیاد شکایت نمود بحضرت امیر المؤمنین ع از حال برادرش عاصم بن زیاد که عبا پوشیده و جامهای نرم و ملایم را ترک کرده و ترک دنیا و اهل و عیال نموده از بسبب این ربیع بن زیاد مغموم و محزون اند حضرت او را طلبیدند چون بیامد و ترش کردند فرمودند که ای دشمن نفس خود شیطان خبیث حیران کرده است ترا آیا حیا از اهل خود نکردی یا رحم بر فرزندان خود نکردی تو چنین گمان میکنی که خدا چیزهای طیب را بر تو حلال کرده است و کراهت دارد که تو از آنها بهره برداری و منتفع شوی تو نزد خدا از آن پست تری که چنین تکلیفی نسبت بتو بکند مگر خدا نفرموده است که والارض وضعها للانام فیها فاکهة والنخل ذات الاکمام که ترجمه اش اینست که زمین را خلق فرمود و مقرر کرد آنرا برای انتفاع مردمان در زمین انواع میوهها هست و خرما که شکوفه آنها در میان غلاف آنها حاصل می شود باز فرموده است که مرج البحرین یلتقیان بینهما برزخ لا یبغیان و فرموده است که یخرج منهما اللؤلؤ والمرجان پس در اول بمیوهها و خلق آنها بر خلایق منت نهاده و در ثانی بدریا و مروارید و جواهر که از دریا بیرون می آید منت نهاده و در ثانی پس حضرت فرمود که بخدا سوگند که نعمت خدا را بفعل اظهار کردن و صرف نمودن نزد خدا محبوب تر است از بیان کردن بقول و حال آنکه فرموده است که و اما بنعمة ربک فحدث حدیث کن بنعمتهای پروردگارت و بیان کن آنها را پس عاصم گفت که یا امیر المؤمنین پس تو چرا در خوردنیها اکتفا کرده بطعامهای ناگوار و در پوشش بر جامهای کنده حضرت فرمودند که مثل تو نیستم خدا واجب کرده است بر امامان حق که خود را بر ضعفا و فقیران مردم بسنجند و پوشش ایشان سلوک نمایند تا بر فقیران فقر زور نیاورد و چون امام خود را بمثل حال خود ببینند بحال خود راضی شوند پس عبا را انداخت و جامهای نرم پوشید و کلینی بسند معتبر روایت کرده است که معلی بن خنیس بحضرت صادق ع گفت که اگر خلافت با شما باشد ما با شما بر فاهیت تعیش خواهیم کرد حضرت فرمود که هیهات هیهات ای معلی اگر با ما باشد مدار بر شب بیداری و تدبیر در شب و با عبادت در روز و مساحت و حرکت در روز بجهاد خواهد بود و پوشش ما جامهای درشت و خورش ما طعامهای غیر لذیذ خواهد بود پس خلافت ظاهری را از ما غصب کرده اند و تمکینش اینست که بر ما ستم کرده اند و ما را بر فاهیت انداخته اند ای عزیز بدانکه احادیث در این باب بسیار است و احادیث بسیار نیز در فضل سواری اسبان نفیس و نگاه داشتن غلامان بسیار جهت زینت ایشان واقع شده است و احادیث نیز در مدح فقر و فقرا و جامه کهنه پوشیدن و بر روی فرشهای سهل نشستن وارد شده و حضرت رسول ص بر الاغ سواری می شدند و جامهای پیوندی می پوشیدند و اگر بصیرتی داری از این اخبار که نقل شد و از معارضات و گفتگوها که در میان ائمه علیهم السلام و صوفیه از ما نقل شده است حق را می یابی و میدانی که اصل اینها را کمال دانستن و مقید بآنها بودن خوب نیست و همچنین مقید بزینتها و رفاهیتها بودن خوب نیست بلکه اگر خدا توسعه دهد بهره خود و مؤمنان خوبست و اگر فقیر باشد باید بفقر بسازد و زیاده نخواهد و از کهنه پوشی پروا نداشته باشد هر لباسی که میسر شود بپوشد و آنچه حاضر باشد بخورد همه را از جانب خداوند خود داند و اگر خواهد تکبر را علاج کند گاهی برای آن رختهای پیوند بپوشد خوبست اما در صورتی که از خشن بودن باعث زیادتی تکبر او نشود مثل در زمانیکه اعتبار در شال پوشی باشد علاج تکبر ترک شال پوشی است در صد

اسلام که غرض تعصبیت باب بود و این چیزها را اعتنائی کردند تواضع و فروتنی در شال پوشی و کهنه پوشی بود چنانچه حضرت رسول در اخبار وصیت باین معنی اشاره فرموده است که ای ابوذر در آخر الزمان جماعتی بهم خواهند رسید که در زمستان و تابستان پشم پوشند و باین سبب خود را افضل از دیگران دانند پس ایشان را لعنت میکنند ملائکه آسمانها و ملائکه زمین و عقل نیز حکم می کند که بنده باید فرمان بردار باشد اگر خز و پنبه و ابریشم بفرمایند بپوشد و اگر شال فرمایند بپوشد در هر حال از او راضی باشد و بنای خوبی و بدی پشم پوشیدن در ضمن بیان آن فرقه شریفه کرده خواهد شد انشاء الله تعالی لمعه هفتم در بیان فضیلت پاکیزه کردن بدن و بوی خوش کردن است بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین ع منقولست که شستن سر دفع کثافت و چرک میکند و درد چشم را دور میکند و شستن جامه غم و حزن را بر طرف میکند و پاکیزه گیست برای نماز و فرمود که خود را باب پاکیزه کنید از بوهای بدی که مردم از آنها متاذی می شوند و در مقام اصلاح و پاکیزه کردن بدن خود باشید و با احوال خود بپردازید بدرستیکه خدا دشمن دارد از بندگان آن قاذوره کثیف بدبوئی را که در پهلوی هر کس که بنشیند از او متاذی شود و حضرت امام رضا ع فرمود که سزاوار اینست که آدمی هر روز بوی خوش بکند اگر قادر نباشد یکروز در میان بکند و اگر قادر نباشد هر جمعه یکبار بکند و این را البته ترک نکند و حضرت صادق ع فرمود که خدا را حقی لازمی هست بر هر بالغی که در هر جمعه شارب و ناخن بگیرد و بقدری از بوی خوش خود را خوشبو کند و حضرت امام رضا ع فرمود که بوی خوش از اخلاق پیغمبرانست و حضرت صادق ع فرمود که بوی خوش باعث قوت دلست و فرمود که یکنماز با بوی خوش بهتر است از هفتاد نماز بی بوی خوش و فرمود که هر چه که در بوی خوش صرف می نمائی اسراف نیست و فرمود که حضرت رسول ص در بوی خوش زیاده از طعام مال صرف می کردند و احادیث در فضیلت طیب انواع آن و فضل روغنهای خوشبو بر خود مالیدن بسیار است و در این رساله بهمین اکتفا می نمائیم لمعه هشتم در مدح مطعومات لذیذه و مذمت ترک گوشت چون اکثر نمودند بعضی از احادیث در این باب سبق ذکر یافت و کلینی بسندهای معتبر از حضرت رسول و ائمه ع روایت کرده اند که سید و بهترین طعامهای دنیا و آخرت گوشت است بسند معتبر از عبد الاعلی منقولست که بحضرت صادق ع عرض نمود که روایت بما رسیده است از حضرت رسول ص که حق تعالی دشمن می دارد خانه پر گوشت را حضرت فرمود که دروغ می گویند حضرت مذمت گوشت نفرموده مذمت خانه کرده که در آنجا گوشت مردم را بغیبت خورند بدرستیکه گوشت را دوست داشت و بسیار تناول میفرمود و در روزیکه فوت شده داشتن ام ولدش سی درهم بود که برای گوشت خریدن باو داده بود و بسند صحیح از حضرت صادق ع منقولست که گوشت خوردن بدن را گوشت می رویاند و کسیکه چهل روز گوشت را ترک کند بد خلق می شود و هر که بد خلق شود اذان در گوشش بگویند و در حدیث دیگر فرمود که اذان در گوش راستش بگویند و در حدیث دیگر فرموده که حضرت رسول ص فرمود که ما گروه انبیا گوشت را دوست می داریم و بسیار میخوریم و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که حضرت رسول ص فرمود که هر که چهل روز او را گوشت میسر نشود قرض کند بخورد که خدا قرضش را ادا می نماید و منقولست که پیغمبری از پیغمبران بخدا از ضعف شکایت کرد وحی آمد که گوشت با شیر بخور و با ماست و حضرت امیر المؤمنین ع در نامه که باهل مصر نوشتند در هنگامی که محمد بن ابی بکر را بسوی ایشان میفرستادند بعد از ذکر فضایل دنیا برای متقیان و پرهیزکاران و استدلال بآیات دنیا و اینکه خدا بسبب تقوی در دنیا با ایشان نعمتها کرامت میفرماید و در آخرت ایشان را حسابی نمی کنند بر آنها فرموده اند که ای بندگان خدا بدانید که متقیان جمع کرده اند خیر دنیا و آخرت را شریکند با اهل دنیا در دنیای ایشان و اهل دنیا با ایشان در آخرت شریک نیستند خدا برای متقیان حلال کرده است آنچه ایشان را کافی باشد و غنی کرده است ایشان را از دیگران چنانچه فرموده است که بگو ای محمد که کیست که حرام کرده است زینت و آرایشی را که خدا بیرون آورده است برای بندگان خود و کیست که حرام کرده است روزیهای پاکیزه را بگو ای محمد زینت و روزیهای طیب برای آنجماعتی است که ایمان آورده اند در زندگانی دنیا و کفار و فجار بتبعیت شریک ایشانند و جمیع آنها خالص است برای مؤمنان در روز قیامت و مخصوص ایشانست و در آن نشاء غیر ایشان با ایشان شریک نیستند چنین تفصیل میکنیم و بیان می نمائیم آیات خود را برای کسانی که عالمند و میفهمند بعد از ذکر این آیه حضرت فرمود که متقیان ساکن شدند در دنیا به بهترین مسکنها و خوردند بهترین خوردنیها را و شریک شدند با اهل دنیا در دنیای ایشان پس خوردند با ایشان نعمتهای پاکیزه را که ایشان می آشامیدند و پوشیدند بهترین جامهها را که ایشان می پوشیدند ساکن شدند در بهترین مسکنها که ایشان ساکن می شدند و تزویج کردند بهترین زنان را و سوار شدند بهترین مرکوبات ایشان را و تمام لذتهای دنیا را با اهل دنیا بردند و در قیامت ایشان همسایگان رحمت الهی خواهند بود و آنچه از خدا طلبند بایشان کرامت خواهد فرمود و هیچ مطلب ایشان را رد نخواهد نمود و لذتهای دنیا هیچ از لذات ایشان از آنجا

مقصد سیم

کم خواهد کرد پس ای بندگان خدا بسوی چنین امری مشتاق باشید و از اهل آن باشید که آن تقوی و پرهیزکاری از منهیات خدا است
موجب این سعادتها است و بدانکه در مدح شیرینیها و انواع میوهها و اصناف گوشتها و سایر ماکولات و مشروبات و نعمتها احادیث وارد
شده است اما کم خوردن بسیار ممدوح است و اخبار بسیار در مذمت بسیار خوردن که آدمی سنگین شود و از عبادات باز ماند و آنکه با یکی
طعام خورنده وارد شده است و حریص در اینها بودن و پیوسته طالب اینها بودن عمر شریف خود را صرف تحصیل اینها نمودن بد است
اما مقید بترک اینها بودن هم خوب نیست و ترک طعامهای مقوی نمودن که بدن و عقل و قوی ضعیف شود نیز خوب نیست زیرا که
بدن آلت و مطیه نفس است در جمیع احوال در تحصیل هر کمال و بدن که ضعیف شد نفس معطل میشود بلکه در عبادات هم بدن را
در وقتی باید آورد که بسیار ضعیف شود مثل آنکه شخصی در سفری اسبی داشته باشد اگر روزی پنج فرسخ او را براه برد و در بعضی منازل
هم نوبتی برای قوت آن بکند چیزهای مقوی بآن بخوراند او را بمنزل میرساند و اگر در یکروز او را ده فرسخ یا چهل فرسخ براند در همان
روز از کار می ماند و بمنزل نمی رسد چنانچه بسند معتبر از حضرت باقر منقولست که حضرت رسول فرمود که این دین متین و محکم است پس برو
کنید و قطع مسافت آن نمائید برفق و مدارا و هوای خود را یا بار عبادت را بر مردم سنگین مکنید که عبادت خدا مکروه طبع بندگان
خدا کنید پس آن بابت کسی باشد که مرکوب خود را آنقدر براند که باز ماند و نه سفر را قطع کرده باشد و نه مرکوب باقی گذاشته باشد و
حضرت صادق فرمود که عبادات خدا مکروه نفس خود مکنید و در حدیث دیگر فرمود که پدرم روزی بر من گذشت و اوایل سن من در طواف
بودم و بسیار جهد و مشقت در عبادت میکشیدم و عرق از من میریخت فرمود که ای فرزند خدا بنده را که دوست میدارد و او را داخل
میکند و باندک عملی از او راضی میشود و در این باب احادیث بسیار است و ایضا عقل را سخیف و ضعیف نکنند بترک حیوانی و مثل آنها
زیرا که مدار تمیز امور بر عقل است و عقل که ضعیف شد زود فریب اهل باطل را میخورد چنانچه در احادیث ترک گوشت شعار این جو
و ظاهر آنکه شیطان این عبادت ترک گوشت و حیوانی را که مخالف طریقه شرع است برای همین برای بعضی از مبتدعین صوفیه مقرر ساخته
است که چون جهال و زنادقه سور را انستند عقل و قوی را ضعیف کردند و هام و خیالات بر عقل ایشان مستولی میشود و از راه وهم
چیزها در خیال ایشان بهم میرسد از بابت کسی که بمرض سرسام مبتلا باشد و باعتبار ضعف عقل گمان میکنند که کمالی است و نتیجه ریاضت
با ایشان گفته است چون پیوسته در انوار تا دیدنی همین معنی در نظر ایشان است بتدریج باد زیاد قوت وهمی و ضعف عقل حالی ایشان
می شود و بیرون که آمدند اگر بهر که میگوید که در شب پنج مرتبه بعرش رفتم تصدیق میکنند بدون تدبر و برهان و اینها همه از ضعف
عقل است و بدانکه مدیث از حضرت رسول منقولست که هر که در چهل صباح عمل خود را از برای خدا خالص گرداند خدا چشمههای حکمت
را از دلش بر زبانش جاری گرداند و در حدیث دیگر از امام محمد باقر منقولست که هر که ایمان را از برای خدا چهل روز خالص گرداند
یا چنین فرمود که هر که نیکو خدا را یاد کند در چهل روز خدا او را زاهد گرداند در دنیا و او را بینا گرداند بدرد و دوای دنیا و بینا گرداند
و حکمت را در دل او جا دهد و زبان او را بحکمت گویا گرداند بعد از آن حضرت این آیه خواندند که ترجمهاش اینست که آنانکه گوساله را خدای خود
اخذ کردند عنقریب با ایشان خواهد رسید غضبی از جانب پروردگار خود ایشان و خواری در زندگانی دنیا و چنین جزا میدهیم جماعتی را
که افترا بر خدا میبندند پس فرمود که هر صاحب بدعتی که بیبنی البته ذلیل و خوار است و هر کس که افترا بر خدا و رسول و اهل بیت بندد البته
ذلیل میشود و بعضی از صلحا و بدعتها از روی جهالت بنام این حدیث را حجت خود کرده اند در برابر اهل حق و نمی دانند که این هیچ دخلی بمطلب
ایشان ندارد زیرا که چنانچه در اول کتاب دانستی اخلاص عمل آنست که از شوایب با عمل را پاک گردانند و سعی کنند که آنچه از او صادر شود
از اعمال و افعال و اقوال همه موافق رضای الهی باشد و نیت او در این عملها مشوب بغرضهای فاسد نباشد بلکه عملهای مباحش را نیز
عبادت کند مثل آنکه اگر به بیت الخلا رود با خود نیت را خالص کند و برای این رود که در وقت عبادت پاکیزه باشد عبادت را بالحضور
قلب کند و باین نیت نعمل عبادت می شود اگر در نیت صادق باشد و اگر ببازار رود برای این رود که خدا فرموده است که ببازار روید
و طلب روزی بکنید برای فرموده خدا میروم و همچنین در جمیع کارها و اخلاص برای خدا وقتی میشود که کاری را که خدا فرموده باشد از برای
خدا بکند و اگر کسی بدعتی را از برای خدا بکند خدا از او و از کار او بیزار است پس اول باید دانست که کدام کار را خدا میخواهد و آن
کار را از برای خدا کرد و در فصلهای پیش این معنی واضح ساختیم پس لفظ چهل روز بچه کار آن صاحب بدعت می آید چه ظاهر است که اگر
کسی چهل روز زنا و شرکت بکند داخل این حدیث نخواهد بود و حضرت در آخر حدیث و هم که مذمت بدعت فرموده اند اشعار
باین معنی نموده اند و بعد از آنکه معنی که از اخلاص برای تو بیان کردیم میسر که چهل روز با اخلاص بودن چه بسیار دشوار است و ظاهر
که کسی که باین سعادت فایز شود که از روی علم و دانائی عملش را برای خدا خالص گردانده و بدعتی در اعمالش نباشد چشمههای حکمت بر زبانش جاری

می شود

در بیان نصوص و مت حرمت غنا

می شود و اگر بروفق بدعت عمل کند چشمههای ضلالت بر زبانش جاری میشود از جانب شیطان که عالم را گمراه کند اگر در میان اهل حق
هست عباد و زهاد بوده اند و ایشان را داخل صوفیه نمی شمرده اند چون بر طریقه حق مستقیم بوده اند و راه قرب و عبادت و مناجات و
بندگی خدا را داشته اند مانند سلطان العلماء المحققین برهان الاصفیاء والکاملین شیخ صفی الدین و سید الافاضل ابن طاوس و
و زبدة المتوکلین ابن فهد حلی و شهید سعادتمند شیخ زین الدین رضوان الله علیهم اجمعین و غیر ایشان از زهاد که طریقه ریاضت
و بندگی عبادت بقانون شرع مقدس نبوی داشته اند بعد از کمال در علوم دین متوجه عبادت و ریاضت و هدایت خلق بوده اند و علوم حق را
درس میگفته اند و بدعتی از ایشان نقل نکرده اند لهذا ملا جامی در نفحات هیچیک از ایشان را ذکر نکرده است و داخل صوفیه ندانسته با
از آفتاب مشهورتر بوده اند و از آثار اولاد امجاد و تصانیف ایشان عالم منور گردیده تا قیام قیامت از برکات ایشان عالم ظاهر و باطن
معمور است و در ترویج دین ائمه اثنی عشر صلوات الله علیهم سعیها کرده اند جان خود را در راه دین بذل کرده اند و جماعت دیگر از صوفیه
باطل بر خلاف ایشان در خرابی دین سعیها کرده اند چنانکه سفیان ثوری و عباد بصری و غیر ایشان از صوفیه با ائمه ما معارضها کرده اند و
بعد از عصر ائمه پیوسته با علمای دین اثنی عشر معارضها و مجادلات کرده اند و اکنون هم میکنند امید که خدا جمیع طالبان حق را
براه حق هدایت نماید بمحمد و آله الطاهرین **لمعه دیگر** در بیان حرمت غنا است بدانکه در حرمت غنا میان علمای شیعه خلافی
نیست و شیخ طوسی و علامه و ابن ادریس رحمهم الله همه نقل اجماع کرده اند بر حرمتش همیشه از مذهب شیعه معلوم بوده است حرمت غنا
و در میان سنیان خلاف است بعضی از ایشان بلکه اکثر ایشان هم حرام میدانند و بعضی از صوفیه ایشان و بعضی از علمای ایشان حلال دانسته
اند و احادیث در باب حرمت آن بسیار است و ظاهر بعضی احادیث آنست که از گناهان کبیره است چنانچه کلینی بسند صحیح و سند حسن
از حضرت صادق روایت کرده است در تفسیر این آیه که حقتعالی مدح میفرماید جمعی را که حاضر نمی شوند نزد قول زور یعنی گفتار باطل
فرمود که مراد غنا است و بسند حسن از امام محمد باقر منقولست که غنا از جمله گناهانی است که خدا بر آنها وعده آتش فرموده است
و بعد از آن این آیه را خواندند که و من الناس من یشتری لهو الحدیث لیضل عن سبیل الله بغیر علم و یتخذها هزوا اولئک لهم عذاب
مهین که ترجمهاش اینست که از مردمان کسی هست که میخرد سخن لهو و باطل و غافل کننده از خدا را تا گمراه کند مردم را از راه خدا بنادانی
و استهزا میکند براه خدا و دین حق برای آنکه گروه میباشد است عذابی خوار کننده و در احادیث دیگر وارد شده است که گناه کبیره آنست
که خدا وعید آتش بر آن کرده باشد پس معلوم می شود که غنا از گناهان کبیره است و بسند معتبر از حضرت صادق منقولست که حضرت
فرمود که غنا داخل است در آنچه خدا فرموده است که و من الناس من یشتری لهو الحدیث لیضل عن سبیل الله و بسند صحیح از حضرت صادق
منقولست که خانه که در آن غنا میکنند ایمن نیست از نزول بلاهای دردناک و دعا در آنجا مستجاب نمی شود و ملک داخل آن خانه
نمی گردد و بسند صحیح مرویست که ریان بن الصلت از حضرت امام رضا پرسید که هشام بن ابراهیم از شما نقل میکند که شما رخصت فرموده
اید در شنیدن غنا حضرت فرمود که دروغ میگوید آن زندیق و از من پرسید من با او گفتم که شخصی از حضرت امام محمد باقر سؤال نمود از غنا
حضرت فرمود که اگر حق و باطل متمیز شود غنا در کدام طرف خواهد بود آن شخص گفت که در طرف باطل فرمود که درست حکم کردی و بسند
معتبر از امام جعفر صادق منقولست که فرمود که مجلس غنا مجلسی است که خدا نظر رحمت بآن مجلس نمیکند و غنا داخل است در آن آیه که و من
الناس من یشتری لهو الحدیث و بسند صحیح از مسعدة بن زیاد منقولست که در خدمت حضرت صادق بودم شخصی عرض نمود که پدر و مادرم
فدای تو باد من داخل بیت الخلا میشوم و همسایگان دارم که ایشان کنیزان دارند که غنا میکنند و عود می نوازند و بسا من طول میدهم
نشستن را از برای استماع آواز ایشان حضرت فرمود که چنین مکن آن شخص گفت که من بپای خود برای این نمی روم همین شنیدنی است که بگوشم
خود می شنوم حضرت فرمود که تو بر کن مگر نشنیده که خدا میفرماید که گوش و چشم و دل از همه ایشان سؤال خواهند کرد گفت والله که
گویا هرگز این آیه را از عرب و عجمی نشنیده بودم و بعد از این دیگر با نغمه عود نخواهم کرد و الحال استغفار و توبه میکنم حضرت فرمود که
برخیز و غسل بکن و نمازی بکن که بر کار عظیمی مقیم بودی چه بسیار بد بود اگر با این حال میمردی و خدا را شکر کن و از خدا بطلب که توبه ات
را قبول کند و توبه کن از جمیع بدیها و از هر چه خدا آنها را نمیخواهد خدا چیزی که قبیح است نمیخواهد و نهی فرموده است و قبیح را با اهلش
بگذار که هر فعلی را اهلی است که از فعل مناسب ایشان است از حضرت صادق منقولست در تفسیر این آیه که واجتنبوا قول الزور و اجتناب
نمائید از رجس و پلیدی که آن بتانست اجتناب کنید از قول زور و گفتار باطل فرمود که مراد از قول زور غنا است و در حدیث دیگر
فرمود غنا آشیانه نفاق است و در حدیث دیگر وارد است که از حضرت پرسیدند از غنا حضرت فرمود که داخل خانه چند مشوید که خدا
از اهل آنها اعراض فرموده و در روی رحمت را از ایشان گردانیده است و در حدیث دیگر فرمود که شنیدن لهو و غنا در دل می رویاند نفاق را

بسوی اهل

چنانچه از بیاه دامی رو یاند در حدیث دیگر فرمود که حضرت رسول ص فرمود که بخوانید قرآن را بلحن عرب و صوتهای ایشان و احتراز نمائید
از لحنهای اهل فسق و فجور و صاحبان گناهان کبیره بدرستی که بعد از من جماعتی خواهند آمد که ترجیع کنند آواز خود را بقرآن مانند
ترجیع نوحه و غنا و رهبانیت قرآن ایشان از گردن ایشان بالا نخواهد رفت و دلهای ایشان برگشته و سرنگون است و دلهای جماعتی که
کار ایشان خوششان آید نیز سرنگون است علی بن ابرهیم در حدیث طولانی روایت کرده است که حضرت رسول ص برای سلمان بیان فرمود
چیزهای بدی را که در آخر الزمان بهم خواهد رسید از علامات قیامت است از جمله فرمود که تغنی بقرآن خواهند کرد و بعنوان غنا
خواهند خواند و از حضرت صادق ع پرسیدند از خریدن کنیزان غناکننده فرمود که خریدن ایشان و فروختن ایشان حرام است و تعلیم
کردن ایشان کفر است و گوش کردن خواندن ایشان نفاق است و در حدیث دیگر فرمود که زن غناکننده ملعون است و هر که کسبش را بخورد
ملعون است و در کتاب عیون اخبار الرضا ع روایت کرده است که از حضرت امام رضا ع پرسیدند از شنیدن غنا حضرت فرمود که اهل حجاز
جایز میدانند آن باطل است و لهو است نشنیده که خدا میفرماید در مدح جماعتی که چون بلغو میگذرند کریمانه و بزرگانه میگذرند
و گوش نمی دهند و از حضرت امام رضا ع بسند معتبر منقولست که هر که نفس خود را منزه کرد از غنا و نشنود از پی بدرستی که
در بهشت درختی هست که خدا بادها را امر میفرماید که آن درخت را حرکت دهند پس از آن صدای خوشی خواهد شنید که هرگز
نشنیده باشد و کسی که غنا شنیده از آن نخواهد شنید علی بن ابرهیم بسند صحیح از عاصم بن حمید روایت کرده است که بحضرت صادق ع
عرض نمودم که سؤالی میخواهم بکنم حیا مانع میشود آیا در بهشت غنا خواهد بود فرمود که در بهشت درختی هست که خدا بادهای بهشت
را امر میفرماید که میوزند و آن درخت را نغمه چند میرسانند که خلایق بخوبی آن نغمها هرگز صدائی نشنیده باشد بعد از آن فرمود
که این عوض و ثواب کسی است که ترک شنیدن غنا در دنیا از ترس خدا کرده باشد ابن بابویه بسند معتبر از حضرت صادق ع روایت
کرده است که غنا مورث نفاق است و باعث فقر می شود بسند دیگر از حضرت امیر المؤمنین ع منقولست که گوش دادن بغنا
باعث فقر و پریشانی است بسند معتبر روایت کرده است که از حضرت صادق ع سؤال کردند از معنی قول زور که خدا از آن نهی فرموده است
فرمود که از جمله قول زور است آنکه شخصی بکسی که غنا کند گوید که احسنت خوب خواندی احادیث بسیار در حرمت غنا وارد است
و از برای ارباب انصاف و بصیرت کمتر از آنچه مذکور شد هم کافی است بدانکه اکثر علما و لغویین غنا را تفسیر کرده اند بترجیع آواز که
شنونده را بطرب آورد و ترجیع را تفسیر کرده اند بتکریر و حرکت دادن آواز در گلو و طرب را گفته اند که حالتی است که آدمی را از خوشحالی
یا از اندوه حاصل می شود و بعضی از لغویین و علما بمحض ترجیع اکتفا کرده اند و بطرب آوردن را اخذ نکرده و غنا در فارسی سرود
را میگویند و جمیع خوانندگان را در فارسی سرود میگویند و در میان عرب الحال هم می شنویم که کسی را که میخواهند بگویند خوانندگی میکند
تغنی یعنی غنا بکن پس ظاهر شد از آنچه گذشت که هر خواندنی که در آن تحریر آواز باشد و آنکس را بحزن یا بفرح آورد حرام است مگر آنچه
استثنا خواهد شد اگر بطرب هم نیاورد بمذهب جمع کثیری حرام است و چنین فردی ظاهرا غنا باشد و آنکه مطرب که گفته اند مراد
این است که آن نوع آواز شأنش این باشد که بطرب آورد اگرچه گاه باشد که کسی بهم رسد که از هیچ آوازی بطرب نیاید چنانچه اگر عسل
را تعریف کنند که چیز شیرینی است که آدمی از آن محظوظ و ملتذ می شود اگر بندرت کسی را عسل بد آید خللی در آن تعریف نمی رسد بلکه
فرموده اند که اصل جوهر آواز خوش را در پس اگر قرآن را آراسته بخوانند و تحریرهای صوتی بکنند که در قصد آن حزنی بهم رسد اما
نکر آواز و تحریر در آن نباشد از ظاهر غنا بیرون است و اینکه در بعضی احادیث وارد شده است که قرآن را بحزن بخوانید بر این معنی محمول است
و هم چنین احادیثی که دلالت دارد بر اینکه ائمه ع بحزن تلاوت میفرمودند و در بعضی احادیث وارد شده است که ترجیع آواز بکن بقرآن
با آن احادیث معارض مقاومت نمی تواند کرد و محمول بر تقیه است و گروهی از علمای ما نیز که قرآن را در باب غنا استثنا کرده باشند
و بدانکه اکثر علما حکم کرده اند برای راندن شتر استثنا کرده اند و چون در مستندش ضعفی هست بعضی از علمای ما آنرا نیز حرام میدانند
و هم چنین خلاف است در زنان که غنا کنند در عروسیها برای زنان و مردان در میان ایشان داخل نشوند جمعی از علما این را حلال
دانسته اند و ابن ادریس و علامه در تذکره این را نیز حرام دانسته اند لیکن حلیتش حدیث معتبر دارد و همچنین نوحه زنان در ماتمها اگر دروغ
نگویند تجویز کرده اند اکثر علما و احادیث وارد شده و شیخ علی علیه الرحمه ذکر کرده است که بعضی از علما مرثیه حضرت امام حسین ع را جایز دانسته اند
بتحریر خواندن و احتیاط در بیرون آنست که از همه اینها اجتناب نماید بمقتضای عموم احادیث چنانکه گذشت

لمعه دهم در بیان ذکر است

بدانکه ذکر در لغت یاد کردن است و یاد کردن خدا انواع دارد اول یاد خدا است در هنگام معصیتی که خواهد مرتکب شود که خدا را بیاد
آورد و برای خدا ترک آن نماید دوم یاد خدا است در وقت طاعات که خدا را بیاد آورد و بسبب آن مشقت طاعت بر او آسان شود و بجا

آورد سیم یاد خدا است در هنگام رفاهیت و نعمت که نور نعمت او را از خدا فراموش نکند و شکر آن بجا آورد چهارم یاد خدا است در
هنگام بلا و محنت که در آن حالت بخدا تضرع نماید و بر آن بلا صبر کند پنجم ذکر الهی است بدل که تفکر در کمالات و صفات الهی و در آلاء و نعمای او
بکند و تفکر در دین حق و معارف آن و احادیث رسول ص و اهل بیت و تفکر در امور آخرت و مکارم اخلاق و عیوب نفس و سایر امور که خدا
فرموده است اینها همه ذکر الهی است ششم ذکر بزبان است و آن انواع دارد مثل مذاکره علوم حقه و آیات و اخبار و درس گفتن و ذکر آنچه سابقا
مذکور شد از فضایل اهل بیت را بیان کردن و قرآن خواندن و دعا خواندن و اسماء الهی که از شارع متلقی شده است مداومت نمودن
اما باید که با دابی باشد که پسندیده شارع است و بعنوان بدعت نباشد و دل آگاه باشد از آنچه بر زبان جاری میکرد و بر این مضامین
احادیث متواتره وارد شده است چنانچه بسند معتبر از حضرت رسول ص منقولست که هر که اطاعت خدا میکند یاد خدا بسیار کرده است اگرچه
چند نماز و روزه و تلاوتش کم باشد و هر که معصیت خدا میکند خدا را فراموش کرده است هر چند نماز و روزه و تلاوتش
بسیار باشد و بسندهای معتبر از حضرت صادق ع منقولست که فرمود که دشوارترین اعمال سه چیز است انصاف دادن برای مردم از نفس خود
که از برای مردم از نفس خود نپسندی مگر چیزی را که برای نفس خود از مردم می پسندی و با برادران مؤمن مواسات نمودن در مال و برادران را
در میان خود و ایشان قسمت نمودن و ذکر خدا بر همه حال کردن نه سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر گفتن و بس بلکه هرگاه
چیزی بر تو وارد شود که خدا فرموده باشد ترک نمائی و در حدیث دیگر فرمود که در تورات نوشته است که ای فرزند آدم مرا یاد کن
هنگام غضب خود یاد کن تا ترا یاد کنم در هنگام غضب خود و حضرت امام موسی ع فرمود که هیچ چیز شیطان و لشکر او را مجروح و خسته نمی کند
مثل زیارت برادران مؤمن از برای خدا و بدرستیکه دو مؤمن که با یکدیگر ملاقات میکنند و خدا را یاد مینمایند بعد از آن فضایل
ما اهل بیت را یاد میکنند گوشتهای روی شیطان نمی ریزد و از بسیاری الم که با او میرسد بفریاد می آید که ملائکه آسمانها و خازنان
بهشت حال او را می یابند و بر او لعنت میکنند و هیچ ملک مقربی نمی ماند مگر آنکه او را لعنت میکنند پس بر زمین می افتد و مانده و
رانده شده و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقولست که صبر دو صبر است یکی صبر در هنگام مصیبت و آن نیکو و
جمیل است و بهتر از آن صبر بر ترک چیزهائی است که خدا حرام کرده باشد و ذکر خدا دو ذکر است یکی ذکر در هنگام مصیبت و بهتر از آن یاد خدا
در وقتی که حرامی روی دهد که مانع از آن گردد و حضرت صادق ع فرمود که هر قومی که در هر مجلسی جمع شوند و خدا را یاد نکنند و ما
را یاد نکنند آن مجلس در قیامت باعث حسرت ایشان خواهد بود پس فرمود که یاد ما از جمله ذکر خدا است و یاد دشمنان ما از جمله ذکر شیطان
است و در حدیث دیگر فرمود که صاعقه نمی رسد بکسی که ذکر خدا کند پرسیدند که ذاکر کیست فرمود که کسی که صد آیه از قرآن بخواند
چون کیفیت ذکر معلوم شد بدانکه دو نوع ذکر در میان صوفیه شایع گردیده که هر دو بدعت است و بهترین عبادات میدانند و خلاصه
اوقات عمر خود را در آنها ضایع میکنند و مردم را گمراه میکنند اول ذکر جلی است مشتمل بر چند چیز است اول آنکه این نحو عبادت از شارع متلقی
نشده است و در آیات و اخبار کیفیت ذکر جلی بر خلاف این وارد شده است زیرا که حق سبحانه و تعالی فرموده است که ادعوا ربکم تضرعا و خفیة انه
لا یحب المعتدین یعنی بخوانید پروردگار خود را از روی زاری و پنهانی بدرستی که حق تعالی دوست نمی دارد آنان را که از حد اعتدال بیرون
می روند و جای دیگر میفرماید که واذکر ربک فی نفسک تضرعا و خیفة و دون الجهر من القول بالغدو و الآصال و لا تکن من الغافلین که
ترجمه اش اینست که یاد کن پروردگار خود را در خاطر خود از روی زاری و ترس و پست تر از بلند گفتن در اول روز و آخر روز و مباش
از جمله غافلان و نقل کرده اند که حضرت پیغمبر ص شنید که جمعی فریاد برآورده اند بتکبیر و تهلیل ایشان را منع بلیغ نمود و فرمود که بدرستی که
ندا نمیکنید کسی را که کر و دور باشد و بأسانید صحیح منقولست از حضرت صادق ع که حضرت موسی از خداوند خود سؤال نمود که ای پروردگار
من تو نزدیکی بمن که پنهان با تو راز گویم یا دوری که ترا بآواز بلند بخوانم خطاب رسید که من همنشین کسی ام که مرا یاد
کند یعنی فریاد در کار نیست و بسند معتبر منقولست که حضرت صادق ع فرمود که شیعه ما جماعتی اند که در خلوت و پنهانی خدا را بسیار
یاد میکنند و بسند معتبر دیگر از آنحضرت منقولست که حق سبحانه و تعالی میفرماید که مرا آهسته و پنهان یاد نماید من او را علانیه یاد کنم و بسند
معتبر از حضرت امیر المؤمنین منقولست که هر که خدا را در پنهانی یاد کند پس خدا را بسیار یاد کرده است بدرستی که منافقان خدا را آشکارا ذکر میکردند
و در پنهانی ذکر نمیکردند خدا در وصف ایشان فرموده که برای مردم کار میکنند و یاد خدا نمی کنند مگر اندکی و حضرت امام محمد باقر ع فرمود
که ذکری که آدمی در خاطر خود بکند ثواب آنرا بغیر از خدا کسی نمی داند از بزرگواری آن ذکر پس از آیات و احادیث معلوم شد که این نحو
فریاد کردن و خدا را ذکر کردن در شرع پسندیده نیست و در تعریف بدعت گذشت که اینقسم امور که از شارع وارد نشده است بخود اختراع
و عبادت بعنوان عبادت کردن بدعت است دوم آنکه تغنیها و غنا میکنند در ذکرها و تصنیفها میکنند و در میان آن اشعار عاشقانه و لهذا

[Right-hand page]

بنغمه و ترانه میخوانند و این باجماع علمای ما حرام است چنانچه دانستی در باب غنا قطع نظر از اعمال شنیعه که در ضمن آن میکنند از زدن
بر دست و دف و نغمه و اصول خدا کفار زاد و قرآن بآن مذمت فرموده است و رقص کردن که شرعا مذموم است و عقل همه کس حکم بقبح
آن میکند سیم آنکه این اعمال را در مساجد میکنند و شعر خواندن در مسجد مذموم است چنانچه بسند معتبر از حضرت رسول ص منقول
است که فرمود اگر بشنوید که کسی در مسجد شعر میخواند بگوئید باو که خدا دهنت را بشکند مسجد را برای قرآن خواندن ساخته‌اند و
ایضا منع کرده‌اند از آواز بلند کردن در مسجد و در اکثر ایشان این اعمال را در شب و روز جمعه واقع می‌سازند و شعر خواندن در شب جمعه
مطلقا مکروه است و در روز جمعه نیز مکروه است چنانچه در حدیث صحیح از حضرت صادق ع منقولست که هر که در روز جمعه یک بیت
شعر بخواند نصیب و بهره او از ثواب روز همان یک بیت خواهد بود و چون بایشان میگوئی که این اعمال بدعت و تشریع است جواب میگویند
که ما را از قرب یکدیگر حاصل می‌شود و فریادها میکنند و مانند حیوانات کف میکنند و این را در نظر عوام کالانعام از کمالات خود
مینمایند و در بار قرب بیشتر معلوم شد که این چیزها نیست که ما بوهم خود یابیم و راه قرب منحصر است در راه متابعت شرع و این حرکاتی که
از ایشان صادر می‌شود و حالش نام میکنند بر چند قسم است یکقسم آنستکه خیالات باطله در نفس ایشان از عشق مجاز هست این
صداهای خوش را که شنیدند آن معنی طغیان میکند و باعث اضطراب میشود و این حق باینها ندارد و در مجلس شراب و ساز و
تنبک هم آن شور و وجد و رقص می‌باشد چنانچه بسند معتبر از حضرت امام رضا ع منقولست که از آبای طاهرین خود صلوات الله علیهم
روایت فرمود که شیطان نزد پیغمبران می‌آمد در زمان تا هنگامیکه حضرت عیسی ع مبعوث شد و با ایشان سخن میگفت و سؤالها از ایشان
میکرد و بحضرت یحیی بن زکریا از پیغمبران دیگر انس داشت روزی یحیی ع باو فرمود که ای ابو مره مرا بتو حاجتی است گفت که قدر تو از آن اعظم
است که حاجت ترا رد توان نمود بگو هرچه خواهی سؤال نما که بخو فرمائی مخالفت نخواهم کرد حضرت فرمود که میخواهم دامها و تلهای خود
که بنی آدم را بآن صید مینمائی بمن بنمائی آن ملعون قبول کرد و بروز دیگر وعده کرد چون صبح روز دیگر شد حضرت یحیی در خانه نشست
و ناگاه منتظر او بود دید که صورتی در برابرش ظاهر شد و رویش مانند روی میمون و بدنش مثل بدن خوک و طول چشمهایش در
طول رویش و همچنین دهانش در طول رویش و ذقن ندارد و ریش ندارد و چهار دست دارد دو دست در سینه و دو دست در
دوش او رسته و پاهایش در پیش و انگشتان پایش در عقب و قبائی پوشیده و کمربندی بر روی آن بسته و بر آن کمربند رشته‌ها بالوان
مختلفه آویخته بعضی سرخ و بعضی زرد و بعضی سبز و بهر رنگی رشته دران میباشد و زنگی بزرگ در دست دارد و خودی بر سر نهاده
و بر خود قلابی بسته چون حضرت او را باین هیئت مشاهده فرمودند پرسیدند که این کمربند چیست که در میان داری گفت این
گبری و مجوسیت است که من پیدا کرده‌ام و برای مردم زینت داده‌ام فرمود که این رشته‌های الوان چیست گفت این اصناف زنانست
که مردم را بالوان مختلفه و رنگ آمیزیهای خود میربایند فرمود که این زنگ چیست که در دست داری گفت این مجموعه ایست که همه
لذتها در اینجا است از طنبور و بربط و طبل و نای و صرنا و غیر اینها و چون جمعی بشراب خوردن مشغول شدند و لذتی نمی‌یابند از من
این جرس را حرکت دهم و ایشان مشغول خواندن و شادی شوند و چون صدای آن را شنیدند از طرب و شوق از جا بدر می‌آیند یکی رقص میکند
و دیگری بانگشتان صدا میکند و دیگری جامه بر تن میدرد پس حضرت فرمود که چه چیز بیشتر موجب سرور و روشنی چشم تو می‌گردد
گفت زنان که ایشان تلها و دامهای منند چون نفرینها و لعنتهای صالحان بر من جمع میشود بنزد زنان میروم و از ایشان دلخوش میشوم
حضرت فرمود که این خود چیست که بر سر تست گفت باین خود را از نفرینهای صالحان حفظ میکنم فرمود که این قلاب چیست که بر آن آویخته
است گفت باین دلهای صالحان را میگردانم و بسوی خود میکشم فرمود که هرگز بمن یکساعت ظفر یافتی گفت نه ولیکن در تو یک
خصلت می‌بینم که مرا خوش می‌آید فرمود که کدام است گفت آنکه بیشتر چیز میخوری در هنگام افطار و این موجب سنگینی تو میشود
و دیرتر بعبادت بر میخیزی حضرت یحیی فرمود که با خدا عهد کردم که هرگز از طعام سیر نشوم تا خدا را ملاقات نمایم شیطان گفت من نیز
عهد کردم که هیچ مسلمانی را دیگر نصیحت نکنم تا خدا را ملاقات کنم پس بیرون رفت و دیگر بخدمت حضرت نیامد یکقسم دیگر آنستکه
از باب مکر و فریب ساختگی است چنانچه بسیار دیده‌ایم که اگر در این حالت بر کنار بامی باشند در هنگام اضطراب و شور خود را بطرف
دیگر میاندازند و آثار اختیار در افعال ایشان ظاهر است و یکقسم دیگر مرضی است که باعتبار جوع و ضبط نفس در ذکر خفی و سایر
بدعتهای ایشان که موجب ضعف قلب و دماغ و مولد مرض سودا و مالیخولیا است حاصل میشود که باندک صدای خوشی یا صدای موحشی
یا یادی فرحی یا یادی حزنی مدهوش و غش میشوند و بی‌تاب میگردند و این حرکات از ایشان صادر می‌شود و آن باعتبار مرضی است که در بدن ایشان حاصل
میشود و از این قبیل حالات ترک آن بدعتها و خوردن دواهای مقوی علاج می‌باید کرد و در زنان جمعی که باعتبار بیماری از ایشان

می‌شود این خیالات میباشد اما فرقی که هست آنستکه اینها کمال میدانند و سعی در زیادتیش میکنند یکقسم دیگر آنستکه مبداش اختیاری
ایشانست و آخر بی اختیاری میشوند بسبب آنکه گوینده را داعی برای مقرر کرده‌اند که اگر چیزی با شوق و درد میخواند بیادی کند باین دفع کسالت
عباد در مقام مناجات و دعا گفتن با قاضی الحاجات این طریقه را دارند که هست که شوق و شور او را دارند که از اول شب تا صباح زاری
میکنند و هیچ این خیالات ایشان را روی نمیدهد زیرا که چون راه بندگی درست رفته‌اند شیطان بر ایشان دست ندارد و از ائمه ما صلوات
الله علیهم این طریقه را نقل کرده‌اند و اما این جماعت میگویند که گریه کار پیره زنانست و کمال خود را در گریه منع میکنند خود را بدست
شوق خیالات میدهند تا بیهوش میشوند و حرکات از ایشان صادر میشود و آخر علاجش را بگریه میکنند اگر از اول خود را بگریه دهند
باینجا منتهی نمیشود چنانچه کلینی و ابن بابویه بسند معتبر از جابر روایت کرده‌اند که بخدمت حضرت امام محمد باقر ع عرض نمودم که جمعی
هستند که هرگاه چیزی از قرآن یاد کنند یا کسی برای ایشان خواند بیهوش میشوند و چنین می‌نمایند که اگر کسی دست یا پای ایشان را ببرد خبر
نمیشوند حضرت فرمود که سبحان الله این از شیطانست خدا ایشان را باین امر نفرموده است که بآن مامور شده‌اند و بکار ایشان می‌باید
نرمی و رقت و گریه و ترس است بعد از این شاهد برای بدعت بودن این اطوار از این بهتر نیست که یک کس از شیعه و سنی و صوفی و غیر صوفی
نقل نکرده است که حضرت رسالت پناه و ائمه معصومین ع و اصحاب کرام ایشان و دوستان و اخیار ایشان و علمای ملت ایشان هرگز مطربی
داشته‌اند و برای ایشان غنا میکرده است یا حلقه ذکر منعقد میساخته‌اند یا اصحاب خود را بآن امر میکرده‌اند و اگر از عبادات چنین
اهتمام در شان او بوده است چرا ایشان باصحاب خود نفرمودند بلکه بدعتها شیرین میباشد و عبادت بر نفس گران می‌آید که اگر
پنجاه فاضل عادل بگویند که متواتر است که حضرت امام جعفر صادق ع فرموده که هر که شب جمعه نماز جعفر بکند از گناهان مانند آمرزیده
میشود و فضایل نامتناهی دارد از ده هزار کس یک کس بآن رغبت نمیکنند و اگر بیعقلی بگذرانند که چند حلقه فریاد کنند که یا ذا
من یا رب من در حلقه ایشان داخل میشوند برغبت تمام و تا صباح بر میجهند تو خود با نفس خود اندیشه کن که کدام دور نفس
و لعب نزدیکتر بود و چرا در یک امر چیزی دیگر اهتمام دارند و در دیگر اهتمام ندارند از انصاف مگذر هر گاه از اهل بیت رسالت ع قریب بهزار حدیث در
دعاها و اعمال شب جمعه و روز جمعه وارد شده باشد چنانچه ابن طاوس علیه الرحمه کتابی در خصوص این مطلب نوشته است و در آن دعاها
و اعمال چند هزار در راه قرب بندگی تعلیم تو کرده باشند و تو هیچ یک نظر نکنی و تمام آن شب و روز را در چیزی صرف نمائی که تمام علما
گویند که حرام است و خود اعتراف داشته باشی که خدا نفرموده است در روز قیامت چه عذر خواهی گفت و بچه حجت امید ثواب خواهی
داشت و در هنگامی که میروی تعقیب نماز بخوانی چون اصل تعقیب سنت است چند بدعت باین ضم میکنی که مبادا از تو سنتی خالص
بعمل آید نعوذ بالله مستحق ثواب شوی یا آنکه ببرکت اهل بیت رسالت ع قریب بصد هزار بیت مناجات و دعا و تعقیب و اذکار
و اوراد منقولست همه را ترک میکنی و اوراد و قصیده که چند سنی جمع کرده‌اند میخوانی که بحسب معنی رتبه ندارد و بحسب عربیت و اعراب
اکثرش غلط است آخر این چند جاهل سنی مناجات و ذکر خدا را بهتر از پیشوایان دین و برگزیدگان رب العالمین و افصح فصحاء روی زمین
دانند پیغمبران اند و میکرده اند که تابع ایشان باشند داخل شیعه ایشان باشند ترا ننگ می‌آید که پیروی ایشان کنی یا دزدان او را بتغنی
اهانت میخوانی که شاید غنا بعمل آید و از گناه خالی نباشد منقولست که شخصی بخدمت حضرت صادق ع آمد و گفت دعائی اختراع کرده‌ام
حضرت فرمود که اختراع خود را بگذار آنچه میگویم بخوان دوم ذکر خفی است و ذکر خفی بآن معنا که سابقا مذکور شد خوبست و بهترین عبادات
که دل آدمی پیوسته بیاد خدا باشد بتفصیلی که گذشت اما آن نحو خاصی که ایشان اختراع کرده‌اند هیئت مخصوصی است و چنین هیأتی
تا بسند معتبر از شارع نرسیده باشد بعنوان عبادت کردن بدعت است چنانچه در تعریف بدعت دانستی و در هیچ حدیثی از احادیث
شیعه این هیئت وارد نشده است و در کتب حدیث سنیان نیز ندیده‌ام و ایشان نقل میکنند که این را معروف کرخی از حضرت امام رضا ع
روایت کرده است و این بچند وجه باطل است اول آنکه معروف کرخی معلوم نیست که بخدمت امام رضا ع رسیده باشد و اینکه میگویند
که دربان حضرت بوده است البته غلطی باید باشد زیرا که جمیع خدمتکاران و ملازمان آنحضرت را از سنی و شیعه در کتابهای رجال ما ضبط
کرده‌اند و سنیان متعصبی که بخدمت آنحضرت تردد داشته‌اند و روایت حدیث کرده‌اند نام او را ذکر کرده‌اند اگر این مرد دربان آنحضرت
میبود البته نقل میکردند دوم آنکه پیر طریقت او داود طائی است که تذکره‌ها و داود طائی نقل کرده‌اند و احوال او معلوم است که از متعصبین اهل
سنت بوده است و هرگز توسلی بخدمت ائمه نداشت سیم آنکه سندی که باعتقاد ایشان باو منتهی میشود در این باب جمعی در آن سند هستند
که اگر قبایح اعتقادات و اعمال آنها را ذکر کنیم مناسب نیست مانند سید محمد نوربخش که معلوم است از کتب صوفیه که دعوی کرده که
من مهدی صاحب الزمانم و گفت باتفاق اهل سنت این شده است چیزی از جماعتی که همیشه بتعصبات و بدعتها معروفند چه آدم ماند که از مشایخ

ایشان شنیده‌ایم انواع مختلفه دارد ذکر خفی که هر طایفه سبک مخصوصی از پیران خود اخذ کرده‌اند و ذکر ... باشد یکی از آنها معمول
خواهد بود پنجم آنکه اینچنین عبادتی را که بعضی عبادان مبتدعه میکویند پیش از نماز از آن قربی حاصل نمی‌شود ائمه
میکردند و بهمین معروف کرخی میگفتند و سبک کرده یکی از اصحاب نمی‌گفتند اگر میکویند که دیگران قابل نبودند هر گاه در میان
صد هزار یکی از اصحاب حضرت امام رضا ع همین یک معروف قابل بود و دیگران اصحاب قابل نبودند پس شما چرا بهر کسی تعلیم می
نمائید ششم آنکه هر گاه چنین سری را معروف قابل بود سلمان و ابوذر قابل نبودند پس از ایشان بهتر خواهد بود بلکه بایست
بازای پانصد حدیث بلکه هزار حدیث که در شان سلمان وارد شده است یک حدیث هم در شان معروف وارد می‌شد و
یک کس او را از خواص حضرت نمی‌شمرد هفتم آنکه بر تقدیر یکه این وارد شده باشد بیک حدیث مجهول خواهد بود و شرط دین داری نیست
که عملی چند که متواتر باشد از ائمه ترک کنند و مرتکب عملی شوند که بمجهولی چند روایت کرده باشند و ما در این باب بهمین اکتفا میکنیم
که تطویل سخن موجب ملالت است و اگر کسی خود را از غرضهای نفسانی و وسوسه‌های شیطانی و محبت جاه و اعتبار این دنیای فانی مصفا کرده از الله
و بدیده انصاف نظر نماید بمجرد این درج لمعه بر وجه اختصار بیان شد برای هدایت او کافی است و اگر پای تعصب و عناد و لجاجت بمیان
آید ده مجلدات از این هم فایده نمی‌دهد چه ظاهر است که این مطلب را واجب‌تر از حقیقت مذهب تشیع نمی‌توان کرد و اکثر مسلمانان بسبب عناد و تعصب
از دریافت حقیقت آن کورند و از راه تسنن بجهنم میروند چنانکه برادر مسلمانان در باب مذاهب باطله هستند که بجهنم میروند بکفر و عناد
اگر شیطان تا امروز بیت هد که اکثر عالم با او راه میروند و رفتار از دلیل بطلان نیست نه حقیقت چنانچه حضرت امیر المؤمنین ع میفرماید
که وحشت مکنید از راه هدایت بسبب کمی اهلش پیوسته اهل باطل بسیار بوده‌اند و اهل حق اندکی بوده‌اند و حقتعالی در اکثر
قرآن قلیل را مدح فرموده است و کثیر را مذمت فرموده است حقتعالی شاهد است و کفی بالله شهیدا که این ذره حقیر را با هیچ یک از
سالکان این طریق عداوتی نبوده و نیست از راه اعتبارات فانی مشارکتی در میان ما و ایشان نیست در نوشتن این امور و بیان این
معانی بغیر رضای جناب سبحانی غرضی نیست چه غرض دنیوی منظور تواند بود در مخالفت اکثر خواص و عوام از فضل کریم لایزال
چنین امید دارم که باین مواعظ و امثال این نصایح شافیه بسیاری از سالکان مسالک جهالت هدایت فرماید و ایشان و جمیع مؤمنین را
بدرجات سعادات و کمالات فایز گرداند انه علی کل شیء قدیر یا اباذر طوبی لاصحاب الالویة یوم القیمة یحملونها یسبقون الناس الی
وهم السابقون الی المساجد بالاسحار وغیر الاسحار یا اباذر الصلوة عماد الدین واللسان اکبر والصدقة تمحو الخطیئة واللسان اکبر ای ابوذر
خوشا حال صاحبان لواها و علمها در روز قیامت که آن علمها را برخواهند داشت و بر مردمان پیشی خواهند گرفت بدرستی که ایشان
جماعتی‌اند که سبقت میگیرند در دنیا برفتن مسجدها در سحرها و غیر سحرها ای ابوذر نماز ستون دین است و زبان بزرگتر است یعنی
آنچه از زبان صادر میشود از عقاید حق و شهادتین و ذکر خدا بزرگتر از نماز است و این اشاره است بآنچه حق تعالی فرموده است که ان
الصلوة تنهی عن الفحشاء والمنکر ولذکر الله اکبر که بتفسیر بعضی از مفسرین مراد این است که نماز نهی و منع مینماید از گناهان و بدیها
و یاد خدا بزرگتر از نماز است و تصدق کردن محو مینماید گناهان را و زبان بزرگتر است یعنی آنچه بر زبان صادر میشود از امر بعبادات و
بیان علوم و حقایق بزرگتر از تصدق است و فوایدش بیشتر است بدانکه مساجد را حقتعالی خانه خود خوانده است خداوند عالمیان را
مکان نمی‌باشد جاهائی را محل قرب رحمت و خانه خود مقرر فرموده اگر کسی از مخلوقی توقع احسانی دارد بخانه او میرود و در مساجد رحمت
و فیض سبحانی زیاده از جاهای دیگر میباشد و نمازهای واجب چون از ریا دورتر است مبالغه در واقع ساختن آنها در مساجد بیشتر
است چنانچه صدقه زکوة واجب بعلانیه دادن بهتر است زیرا که در حق واجب دین لازم را ادا نمودن ریا نمی‌باشد و در نماز سنت و تصدق
سنت ظاهر اکثر احادیث آنستکه مخفی کردن بهتر باشد چنانچه از بعضی احادیث ظاهر میشود که نماز نافله را در خانه کردن بهتر است
از این حدیث و از بعضی از احادیث دیگر ظاهر میشود که نافله شب بلکه جمیع نوافل را در مسجد کردن بهتر باشد و ممکن است که خصوص نماز شب
را در مسجد کردن بهتر باشد چون بسیار کسی مطلع بر آن نمی‌شود با آنکه نسبت بکسی که از ریا ایمن باشد تمام نوافل را در مسجد کردن بهتر
باشد و اگر از ریا ایمن نباشد در خانه کردن بهتر باشد و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که حضرت رسول ص از جبرئیل پرسید
که کدام یک از بقعه‌های زمین محبوبتر است نزد خداوند عالمیان فرمود که مسجدها و محبوبترین اهل مسجدها بسوی خدا آنکسی است که پیش از
دیگران داخل شود و بعد از دیگران بیرون رود و منقولست که در توریة نوشته است که حقتعالی میفرماید که بدرستی که خانهای من در زمین
مسجدها است پس خوشا حال بنده که در خانه خود طهارت بگیرد و مرا در خانه من زیارت کند بدرستی که بر زیارت کرده شده لازم است
که گرامی دارد زیارت کننده خود را البته بشارت ده کسانی را که در تاریکی شب بسوی مسجدها می‌آیند که در روز قیامت ایشان را

نور ساطع خواهد بود و بسند معتبر منقولست که حضرت صادق ع فرمود که بر شما باد بآمدن در مسجدها بدرستی که آنها خانهای حقتعالی است
در زمین و کسیکه با طهارت بمسجد در آید خدا او را از گناهان پاک گرداند و او را از زیارت کنندگان خود بنویسد پس بسیار در مساجد
نماز و دعا بکنید و در مسجدها در جاهای مختلف نماز کنید که هر بقعه در روز قیامت برای نمازگزارنده شهادت میدهد و حضرت
رسول ص فرمود که هر که قرآن سخن او و مسجد خانه او باشد در بهشت برای او خانه بنا کند و فرمود که چون حقتعالی جماعتی را می‌بیند که
گناهان بسیار میکنند و سه نفر از مؤمنان در میان ایشان هست ندا میکند که ای گروهی که معصیت من بسیار میکنید اگر نه
در میان شما جمعی از مؤمنان بودند که بجلال من با یکدیگر مهربانی میکنند و زمین من و مسجدهای مرا بنماز خود معمور میگردانند و
در سحرها استغفار میکنند از ترس من هر آینه عذاب خود را بسوی شما میفرستادم و پروا نمیکردم و حضرت صادق ع فرمود که سه
چیز در روز قیامت بخدا شکایت خواهند کرد مسجد خرابی که اهل مسجد در آن نماز نکنند و عالمی که در میان جاهلان باشد و حرمت
او را ندارند و مصحفی که غبار بر آن نشیند و از آن تلاوت نکنند و حضرت رسول ص فرمود که نشستن در مسجد عبادتست مادام که بدعتی
مسلمانی نکنند و حضرت امیر المؤمنین ع فرمود که همسایه مسجد نمازش مقبول نیست تا برای نماز واجب در مسجد حاضر نشود در
صورتیکه شغلی نداشته باشد و صحیح باشد و بسند معتبر منقولست از فضل بقباق که حضرت صادق ع فرمود که ای فضل نمی‌آید
بمسجد از هر قبیله مگر بهتران قبیله و از هر اهل بیتی مگر بزرگ و نجیب ایشان ای فضل بر نمیگردد کسی که بمسجد میرود بکمتر از
یکی از سه چیز یا دعائیکه بکند و خدا او را بسبب آن داخل بهشت گرداند یا دعائی بکند و بسبب آن بلائی از بلاهای دنیا از او دفع
شود یا برادری از برای خدا بگیرد و فرمود که هر که برود بسوی مسجدی از مساجد پای خود را بر هر تری و خشکی که بگذارد برای او تسبیح
گویند تا زمین هفتم و حضرت امیر المؤمنین ع فرمود که نماز در بیت المقدس برابر است با هزار نماز و نماز در مسجد جامع و بزرگ شهر با صد نماز
برابر است و نماز در مسجد قبیله و محله با بیست و پنج نماز برابر است و نماز در مسجد بازار با دوازده نماز برابر است و نماز در خانه یک
نماز محسوبست و از حضرت صادق ع منقولست که نماز در مسجد الحرام با صد هزار نماز برابر است و نماز در مسجد پیغمبر ص در مدینه با ده
هزار نماز برابر است و نماز در مسجد کوفه با هزار نماز برابر است و حضرت امام محمد باقر ع فرمود که هر که مسجدی بنا کند خدا خانه در
بهشت برای او بنا کند و حضرت صادق ع از حضرت رسول ص روایت فرمود که هر که مسجدی را جاروب کند حقتعالی ثواب یک بنده آزاد
کردن برای او بنویسد و کسی که از خاک رو به بدر برد بقدر داروئی که بچشم می پاشند خدا او را بهره عظیم از رحمت با او کرامت فرماید
و در حدیث دیگر فرمود که هر که مسجدی را در روز پنجشنبه و شب جمعه جاروب کند و بقدر داروی چشم خاک رو به بدر برد حق
تعالی گناهانش را بیامرزد و حضرت صادق ع فرمود که مسجدهای خود را اجتناب فرمائید از خرید و فروختن و از داخل شدن دیوانگان
و خورد سالان و فریاد زدن برای گم شده و احکام جاری کردن و فرمود که هر که آب دماغ را برای حرمت مسجد فرو برد و بمسجد نیندازد
موجب رفع دردهای او گردد و حضرت رسول ص فرمود که هر که در مسجدی از مساجد خدا چراغی بر افروزد پیوسته ملائکه و حاملان
عرش برای او استغفار کنند تا روشنی از آن چراغ در آن مسجد باشد بدانکه احادیث بسیار در تصدق کردن و انواع آن وارد شده است
در این کتاب باین چند حدیث اکتفا مینمائیم حضرت امام محمد باقر ع فرمود که نیکی بپدر و مادر و خویشان و تصدق نمودن بر فقیران فقر
را برطرف میکند و عمر را زیاد میگرداند و هفتاد نوع از مرگ بد را دفع میکند و در حدیث دیگر فرمود که یک حج بکنم دوست تر میدارم
از اینکه هفتاد بنده آزاد کنم و اگر اهل یکخانه از مسلمانان را از گرسنگی ایشان را سیر گردانم و عریان ایشان را بپوشانم و روی ایشان را از
سؤال خلق نگاه دارم دوست تر میدارم از اینکه هفتاد حج بکنم حضرت صادق ع فرمود که دوا کنید بیماران خود را بتصدق و دفع نمائید
بلاها را از خود بدعا و روزی را جانب خود فرود آورید بتصدق بدرستی که تصدق از کام هفتصد شیطان بیرون می‌آید که هر یک
مانع آن می‌شوند و هیچ چیز بر شیطان گرانتر نیست از تصدق کردن بر مؤمن و اول بدست خدا میرسد یعنی قبول میفرماید بعد
از آنکه بدست سائل برسد و حضرت رسول ص فرمود که زمین قیامت همه آتش است بغیر از سر سایه مؤمن که تصدق بر او سایه می‌افکند
و حضرت صادق ع فرمود که مستحب است که بیمار بدست خود چیزی بسائل بدهد و از او دعا طلب نماید و حضرت رسول ص فرمود که بامداد
تصدق نمائید که آن بلا را دفع میکند و از حضرت صادق ع منقولست که یهودی بر حضرت رسول ص گذشت و گفت السام علیک یعنی مرگ بر
تو حضرت در جواب فرمود که بر تو باد صحابه گفت که بر تو سلام نکرد مرگ را از برای تو طلبید فرمود که من نیز همان را باو رد کردم و
امروز ماری پشت سر او را خواهد گزید و خواهد مرد آن یهودی هیزم کش بود و بصحرا رفت و پشته هیزمی جمع کرد و بر پشت گرفت
و برگشت چون بیامد حضرت فرمود که این پشته هیزم را بر زمین گذار چون بگذاشت ماری در آن ظاهر شد که چوبی را بدندان گرفته

با هزار نماز

حضرت

حضرت پرسید که ای پسر چکار کردی گفت بغیر از این کاری نکردم که دو گرده نان داشتم و یکی را بسائل دادم و یکی را خوردم حضرت فرمود که پنهان تصدق خدا آن بلا را از آن دفع کرد که چوب همان مار را گرفت پس فرمود که تصدق دفع می نماید مرگهای بد را از آدمی و حضرت صادق فرمود که حضرت رسول فرمود که هرکه خواهد که خدا از و دفع نماید نحوست روز را باید که در ابتدای آن روز افتتاح نماید بتصدق که خواهد نحوست شب از و زایل گردد باید که در اول شب افتتاح نماید بتصدق و از حضرت صادق منقول است که حضرت رسول فرمود که تصدق پنهان آتش غضب خداوند عالمیان را فرو می نشاند و در حدیث دیگر بعمار ساباطی فرمود که ای عمار تصدق پنهان بهتر از تصدق آشکار است و همچنین عبادت پنهان بهتر از عبادت آشکار است و منقول است که حضرت صادق چون نماز خفتن میکردند و پاره از شب میگذشت انبانی پر از نان و گوشت و زر بر دوش خود میگرفتند و بخانهای فقرای مدینه میبردند و بر ایشان قسمت مینمودند و کسی آنحضرت را نمیشناخت چون آنحضرت از دنیا رحلت فرمود و آنخیرات از ایشان منقطع شد دانستند که آنحضرت بوده است و بسند معتبر منقول است از معلی بن خنیس که شب تاری که باران آمده بود حضرت صادق از خانه بیرون آمدند و متوجه ظله بنی ساعده شدند و من آهسته از عقب حضرت روانه شدم در اثنای راه چیزی از آنحضرت افتاده فرمود که بسم الله خداوندا برما برگردان در اینحال من نزدیک آمدم و سلام کردم فرمود که توئی معلی گفتم بلی فدای تو شوم فرمود که بدست تفحص نما و آنچه بیابی بمن بده چون دست مالیدم دیدم نان بسیاری پراکنده شده است آنچه مییافتم بحضرت میدادم دیدم که انبان بزرگی پر از نان با آنحضرت هست گفتم فدای تو گردم بده بر سر گیرم فرمود که من سزاوارترم ببرداشتن از تو ولیکن با من بیا چون بظله بنی ساعده رسیدیم دیدیم جماعتی خوابیده اند و حضرت یک گرده دو گرده زیر بالین هریک میگذاشتند تا بهمه رسانیدند برگشتیم پس عرض کردم که فدای تو گردم اینها حق را می شناسند شیعه اند فرمود که اگر شیعه بودند با ایشان مواسات میکردم در مال که مال خود را مساوی میان خود و ایشان قسمت میکردم بدرستیکه خدا هیچ چیز را خلق نکرده است مگر آنکه خزینه داری و حافظی برای او مقرر فرموده است بغیر از تصدق که خدا خود از حفظ میفرماید پدرم هرگاه تصدق میفرمود چیزی را از کف سائل میگذاشت پس برمیداشت و می بوسید و می بوئید باز برمیداشت و میگذاشت بدرستی که تصدق فرو می نشاند غضب پروردگار را و محو میکند گناهان عظیم او را و آسان میگرداند حساب قیامت را و تصدق در روز مال و عمر را زیاد میکند بدرستی که حضرت عیسی برکنار دریا گذشت یک گرده نان از قوت خود را بآب انداخت بعضی از حواریان گفت یا روح الله چرا چنین کردی این از قوت تو بود فرمود که چنین کردم که جانوران دریا بخورند و ثواب نزد خدا عظیم است و در حدیث دیگر فرمود که تصدق باعث ادای دین و زیادتی برکت می شود و فرمود که از حضرت رسول سؤال نمودند که کدام تصدق بهتر است فرمود که تصدق بر خویشی که دشمنی کند و حضرت رسول فرمود که تصدق را ده برابر ثواب میدهند و قرض را هجده برابر و صله و احسان برادر مؤمن را بیست برابر و صله رحم و اعانت خویشان را بیست و چهار برابر و بسندهای معتبر روایت کرده اند که حضرت علی بن الحسین انبان نان بر دوش میگرفتند در شبهای تار بخانهای فقرا میرسانیدند و در هنگام عطا فرمودن رو را می پوشیدند که آنحضرت را نشناسند و در بعضی روایات است که صد خانه در مدینه که در هر خانه جماعتی بسیاری بودند که معاش ایشان بتصدق شبهای حضرت علی بن الحسین میگذشت و نمیدانستند چون آنحضرت بدار بقا رحلت فرمود آنها قطع شد دانستند که آنحضرت می آورده اند و بسیار بود که بر در خانهای ایشان میایستادند و انتظار میبردند چون آنحضرت پیدا می شد شادی میکردند که صاحب انبان آمد و در کتب سنی و شیعه روایت کرده اند که چون حضرت را غسل میدادند بر کتف مبارک آنحضرت پینها بود مانند پینه که بر زانوی شتر میباشد از بسیار بارها که بر دوش خود بخانه فقرا میبردند و از برای فقرای همسایگان در شبها آب میکشیدند و منقول است که آنحضرت روزی که روزه می داشتند میفرمودند که گوسفندی را میکشتند و پاره پاره میکردند و می پختند چون شام می شد رو بدیکها می داشتند و از بوی آن مرق روزه می یافتند پس میفرمودند که کاسها بیاورید و از برای فقراء همسایگان قسمت مینمودند خود بر نان و خرما افطار میفرمودند یا با الدرجة فی الجنة فوق الدرجة کما بین السماء والارض وان العبد لیرفع بصره فیلمع له نور یکاد یخطف بصره فیفزع لذلک فیقول ما هذا فیقال هذا نور اخیک فیقول اخی فلان کنا نعمل جمیعا فی الدنیا فضل هکذا فیقال انه کان افضل منک عملا ثم یجعل فی قلبه الرضا حتی یرضی ای ابوذر بلندی درجه بهشت از درجه دیگر مانند بلندی آسمانست از زمین بدرستیکه بنده نظر بجانب بالا میکند نوری از برای او لامع میگردد که از بسیاری روشنی نزدیکست که دیده او را برباید و کور کند پس ترسان می شود و میگوید که این چیست میگویند که این نور فلان برادر مؤمن تست میگوید که ما و او در دنیا یکجا عبادت میکردیم چرا در اینجا اینقدر برتری

دنیا دارد میگویند که او عملش از تو بهتر بود پس در دل او خوشنودی میگذارند که بمرتبه خود راضی باشد و الم نداشته باشد یا اباذر الدنیا سجن المؤمن وجنة الکافر وما اصبح فیها مؤمن الا حزینا وکیف لا یحزن وقد اوعده الله جل ثناؤه انه وارد جهنم ولم یعده انه صادر عنها ولیلقین امراضا ومصیبات واموراً تغیظه ولیظلمن فلا ینتصر یبتغی ثوابا من الله تعالی فما یزال فیها حزینا حتی یفارقها فاذا فارقها افضی الی الراحة والکرامة یا اباذر ما عبد الله علی مثل طول الحزن ای ابوذر دنیا زندان مؤمنانست و بهشت کافرانست و هیچ مؤمنی صبح نمی کند در دنیا مگر محزون و مغموم و چگونه محزون نباشد و حال آنکه خدا او را وعید فرموده است که وارد جهنم خواهد شد و وعده نفرموده است که از آن بیرون خواهد آمد و نجات خواهد یافت و در دنیا ملاقات مینماید و میرسد مرضها و دردها و مصیبتها و امری چند که او را بخشم می آورد و ظلم بر او میکنند و کسی نصرت و یاری او نمیکند و در آن مظلوم بودن امید ثواب از خدا دارد پس مؤمن باین جهتها در دنیا حزین است تا از دنیا مفارقت نماید چون از دنیا بیرون رفت میرسد براحت و کرامت و نعمت ای ابوذر هیچ عبادتی از عبادتهای خدا ثواب ندارد مثل درازی و بسیاری اندوه بدانکه حقسبحانه و تعالی دنیا را برای راحت مؤمن خلق نکرده است و در خور مراتب ایمان بلاها و احزان باینها میرسد و برای دانستن حقیقت این مقال نظر در احوال انبیا و اوصیا و محنتهای اهل بیت رسول خدا کافی است و بحسب تجربه معلوم است که هیچ چیز نفس آدمی را اصلاح نمیکند و او را ملایم نمیگرداند مانند بلاها و مصائب و موجب هدایت دنیا و توجه بجناب اقدس ایزدی میگردد چنانچه حضرت رسول فرمود که بر بلاهای عظیم اجر عظیم کرامت میفرمایند چون خدا بنده را دوست دارد او را به بلای عظیم مبتلا میگرداند پس اگر راضی باشد او را نزد خدا رضا و خوشنودی خواهد بود و اگر بسخط آید برای او سخط الهی خواهد بود و عبدالله بن بکیر از حضرت صادق پرسید که آیا مؤمن مبتلا می شود بخوره و پیسی و مثل این مرضها فرمود که مقدر نکرده اند بلا را مگر از برای مؤمن در حدیث دیگر فرمود که خدا پیمان مؤمن را گرفته است بر این که قولش را قبول نکنند و سخنش را تصدیق ننمایند و از دشمنش انتقام نتوانند کشید و خشم خود را فرو نتوانند نشانید مگر بفضیحت خود زیرا که در دنیا او ممنوع است از انتقام و در حدیث دیگر فرمود که مؤمن از چهار خصلت خالی نمیباشد همسایه که او را آزار کند و شیطان که در مقام گمراه کردن او باشد و منافقی که پیروی او نماید و مؤمنی که حسد او برد و این آخر از همه بر او دشوارتر است زیرا که افترا بر او می بندد و مردم قبول میکنند بسند معتبر از حضرت رسول منقول است که حق تعالی میفرماید که اگر نه این بود که شرم میدارم از بنده مؤمن خود بر او کهنه نمیگذاشتم که عورت خود را بآن ستر نماید و بنده که ایمانش کامل شد او را مبتلا میگردانم بضعف قوت و کمی روزی پس اگر دلتنگ شد باز بر او میگردانم و اگر صبر نمود با و مباهات مینمایم با ملائکه خود و حضرت صادق فرمود که در کتاب حضرت امیرالمؤمنین نوشته است که مبتلاترین مردم ببلاها پیغمبرانند و بعد از ایشان اوصیا ایشان پس هرکس که بعد از ایشان بهتر باشد مبتلاتر است و مبتلا می شود مؤمن بقدر اعمال نیکوی خود پس هرکه ایمانش درست و عملش صحیح است بلایش شدید و صعب است زیرا که حق تعالی دنیا را ثواب مؤمن و جزا نداده است و عقوبت کافر را در دنیا مقرر نفرموده است که هرکه دینش سست است و عملش ضعیف است بلایش کم است و بلا نزدیکتر است بمؤمن پرهیزکار از باران بزمینهای پست و حضرت صادق فرمود که اگر مؤمن در قله کوهی باشد که البته حق تعالی کسی را بسوی او برمی انگیزاند که او را آزار کند تا او را ثواب بدهد و بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر منقول است که حق تعالی دو ملک را بسوی زمین فرستاد در هوا یکدیگر را ملاقات کردند یکی بدیگری گفت که بچه مطلب میروی گفت حق تعالی مرا فرستاده است بدریای ایله [illegible] ماهی را برانم و بدام صیادان جبار در آورم که برای او شکار کنند تا آن کافر در دنیا بمنتهای آرزوهای خود برسد پس او از دیگری پرسید که ترا بچه کار فرستاده است گفت مرا بکاری عجیب تر فرستاده است یک بنده مؤمنی که روزها روزه میدارد و شبها عبادت میکند و دعای او و صدای او در آسمانها معروف است دیکی برای افطار خود بر پا گذاشته است مرا فرستاده که دیگ او را سرنگون کنم تا آن مؤمن بسبب ایمانش بنهایت مرتبه ابتلا و امتحان برسد و حضرت صادق فرمود که حق تعالی دوستان را در دنیا نشانه تیر بلای دشمنان گردانیده است و از سماعه منقولست که در خدمت حضرت صادق بودم شخصی آمد از پریشانی بآنحضرت شکایت کرد حضرت فرمود که صبر کن که عنقریب خدا فرجی میدهد پس بعد از ساعتی از آنحضرت پرسید که زندان کوفه چگونه است گفت بسیار تنگ و بدبوا است و اهلش بدترین حالی گرفتارند فرمود که تو در زندانی و میخواهی که در راحت و نعمت باشی مگر نمیدانی که دنیا زندان مؤمن است در حدیث دیگر فرمود که خدا را در زمین بندگان خالص هست که هیچ تحفه از زمین بسوی آسمان نمیفرستد مگر آنکه از ایشان باز میدارد و هیچ بلا نمیفرستد مگر آنکه بسوی ایشان میفرستد و فرمود خدا بنده را که دوست میدارد او را فرو میبرد در بلاها فرو بردنی و ما و شما شیعیان صبح شام در بلائیم و حضرت امام محمد باقر فرمود که هرگاه خدا بنده را دوست دارد غوطه میدهد او را در بلا غوطه دادنی و بر او فرو میریزد

مقصد سیم

بلا را بخشی پس عامی کند حق تعالی میفرماید که باک ای بندهٔ من من قادرم که آنچه مطلوب تو در دنیا بوی تو بفرستم اما اگر او برای تو ذخیره کنم
بهتر است از برای تو و حضرت صادق فرمود که بر مؤمن چهل شب نمیگذرد مگر آنکه او را امری عارض میشود که باعث اندوه او میشود تا بسبب آن
متذکر و آگاه شود در حدیث دیگر فرمود که شخصی حضرت رسول را بطعامی دعوت نمود چون بخانهٔ او در آمدند مشاهده فرمودند که مرغی
بر بالای دیواری تخم کرد و آن تخم افتاد و در میان راه بر میخی بند شد بر زمین نیفتاد و نشکست پس حضرت از آن حال تعجب نمودند آن شخص گفت
که از این تخم تعجب میفرمائید بحق آن خدائی که ترا براستی فرستاده است که هرگز نقصانی بمن نرسیده است حضرت چون این را شنیدند برخاستند
و از طعام او تناول نکردند و گفتند که هر که نقصی باو نمیرسد خدا را در او حاجتی نیست و در او خیری نیست بدانکه قطع نظر
از این بلاها اگر مؤمن در رفاهیت و نعمت باشد دنیا سجن اوست برای که نسبت بنعمتها و منازلی که حق تعالی در آخرت برای او مقرر فرموده
اگر تمام دنیا را باو دهند که برای او زندانست و اگر کافر بجمیع بلاهای دنیا مبتلا باشد نسبت با عذابها که در آخرت برای او مهیا شده است
بهشت او خواهد بود چنانچه منقولست که حضرت امام حسن با جمعی از خویشان و اصحاب با جامههای فاخر بر اسبها سوار شده براهی میرفتند در عرض
راه یهودی خارکشی برخورد و گفت ای فرزند رسول خدا پیغمبر شما گفته است که دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است پس چرا تو با این رفاهیت
سواری و من با این محنت گرفتارم حضرت فرمود که اگر جای مرا در آخرت مشاهده کنی میدانی که این برای من زندانست و اگر جای خود را ببینی
میدانی که این حال که داری بهشت تست اما آنچه جناب نبوی فرموده اند که وعده نموده اند که وارد جهنم خواهد شد اشاره است باینکه
حق تعالی میفرماید که و ان منکم الا واردها کان علی ربک حتما مقضیا ثم ننجی الذین اتقوا و نذر الظالمین فیها جثیا که ترجمه اش بقول اکثر مفسران
اینست که نیست از شما مگر وارد جهنم و این ورود مردمان بر جهنم بر پروردگار تو حتم و لازم است حکم کرده شده است بر این یعنی
است که البته واقع خواهد شد پس نجات میدهیم پرهیزکاران را و میگذاریم ستمکاران را در آتش در حالی که بزانو در آمدگان باشند از
شدت و هول آن و بدانکه خلافست که ورود در اینجا بمعنی دخولست یا آنکه نزد جهنم حاضر شوند یا بر روی آن گذرند بعضی را اعتقاد اینست
که ورود بمعنی دخولست و همه از مؤمن و کافر داخل جهنم خواهند شد ولیکن بر مؤمنان برد و سلام خواهد گردید و بایشان ضرر نخواهد
رسانید چنانچه مفسران از جابر بن عبد الله روایت کرده اند که حضرت رسول فرمود که ورود بمعنی دخولست و هیچ بر و فاجر نماند مگر
آنکه در دوزخ در آید ولیکن دوزخ بر مؤمنان سرد و سلامت باشد چنانچه برای ابراهیم بود و بعد از آن مؤمنان را بیرون برند و کافران
را در آن بگذارند و بعضی گفته اند که مراد از ورود آنست که بر کنار جهنم حاضر شوند و این مضمون بسند معتبر از حضرت صادق منقولست
و حضرت فرمود که نمی شنوی از عرب که میگوید وارد آب بنی فلان شدیم یعنی بر کنار آن رسیدیم نه که داخل شدیم و بعضی گفته اند که مراد از ورود
گذشتن بر صراطست که بر روی جهنم است و حضرت فرموده اند که وعدهٔ بیرون رفتن از آن نکرده است بنابر اینست که در آیه بمتقیان وعدهٔ
نجات فرموده است هر مؤمنی جزم نمی تواند کرد که از جملهٔ متقیانست و اکثر مفسران متقی را تفسیر کرده اند بمتقی از شرک و کفر والله یعلم یا اباذر
من اوتی من العلم ما لا یبکیه لحقیق ان یکون اوتی علم ما لا ینفعه لان الله عز و جل نعت العلماء فقال ان الذین اوتوا العلم من قبله اذا
یتلی علیهم یخرون للاذقان سجدا و یقولون سبحان ربنا ان کان وعد ربنا لمفعولا و یخرون للاذقان یبکون و یزیدهم خشوعا یا اباذر
من استطاع ان یبکی فلیبک و من لم یستطع فلیشعر قلبه الحزن و لیتباک ان القلب القاسی بعید من الله و لکن لا تشعرون ای ابوذر هر که را
علمی بدهند که باعث خوف و گریهٔ او نشود او سزاوار است باینکه علمی یافته باشد که از آن منتفع نگردد زیرا که خدای عز و جل وصف نموده است
علما را باینکه فرموده است که آنانکه علم بایشان داده بودند و متصف بعلم گردیده بودند پیش از نزول قرآن یعنی ایمان داشتند بکتابهای پیغمبران
سابق و عالم بودند بآنها مانند نجاشی و اصحاب عیسی مثل سلمان و ابوذر چون خوانده میشود قرآن برایشان میافتند بر زنخهای خود بسجده
برای تعظیم امر الهی یا بجهت شکر بر اعجاز و وعدهٔ الهی که در کتب خود خوانده بودند از ارسال محمد و انزال القرآن و سجده بر زنخ با سجدهٔ ایشان بوده پیش
از نزول قرآن یا مراد سجده بر رواست و باین عنوان تعبیر نمودن برای اینست که ابتدای زنخ از سایر اعضا در بر زمین نزدیکتر میگردد و
میگویند منزه است پروردگار ما از آنکه مشرکان باو نسبت میدهند یا از خلف وعده که در کتب سابقه کرده است بدرستی که وعدهٔ پروردگار
ما واقع است و تخلف ندارد و میافتند بر زنخهای خود در سجده و میگریند در حالت سجود و زیاده میگرداند شنیدن قرآن خشوع و
فروتنی و تضرع ایشان را ای ابوذر کسیکه قادر بر گریه باشد باید که از خوف الهی بگرید و کسیکه قادر نباشد حزن و اندوه را شعار دل خود
گرداند و خود را بجهد بگریه بدارد بدرستی که دل سخت از قساوت دور است از خدا و لیکن سنگدلان نمیدانند بدانکه از جملهٔ صفات
حمیده و خصال پسندیده رقت قلب و تضرع و گریه است از ترس آخرت و عذابهای الهی و اهوال قیامت و احتراز نمودن از اموریکه در اخبار
وارد شده است که موجب قساوت قلب است حاصل میشود و عمدهٔ اسباب قساوت قلب ارتکاب گناهان و معاشرت و مصاحبت اهل دنیا

وبدانکه

در ابتدای موعظه و گریه از خوف خدا

و بدانکه چنانچه احادیث در این باب گذشت اقرب قربها قرب بسوی خداوند عالمیان از راه تضرع و استغاثه و مناجاتست و گریه موجب
حصول حاجات و خلاصی از عقوباتست چنانچه بسند معتبر از حضرت امام علی نقی منقولست که حضرت موسی در هنگام مناجات از حق تعالی
سؤال کرد که الهی چیست جزای کسی که چشمانش از ترس تو گریان شود وحی رسید که ای موسی روی او را از گرمی آتش نگاه میدارم و از خوف
و فزع روز قیامت او را ایمن میگردانم و بسند معتبر منقولست که حضرت رسول فرمود که هر که چشمانش پر اشک شود از خوف الهی خدا
بازای هر قطرهٔ که از دیدهٔ او میریزد قصری در بهشت باو کرامت فرماید که مزین باشد بمروارید و جواهر و در آن قصر از نعمتهای الهی بوده باشد
آنچه چشمی ندیده و گوشی نشنیده و بر خاطر کسی خطور نکرده باشد و حضرت صادق فرمود که بسیارست که میان آدمی و بهشت زیاده از ما بین
تحت الثری تا عرش دوری هست از بسیاری گناهان پس گریه میکند از ترس الهی و از روی پشیمانی از گناهان تا آنکه نزدیک میشود
ببهشت از پلک چشم بچشم و در حدیث دیگر فرمود که چه بسیار کسی که بلهو و لعب خندهٔ او در دنیا بسیار باشد در روز قیامت گریهٔ
او بسیار باشد و چه بسیار کسی که در دنیا بر بسیاری گناهان خود گرید و ترسان باشد در روز قیامت در بهشت شادی و خندهٔ او
بسیار باشد و در حدیث دیگر فرمود که هیچ چیزی نیست مگر آنکه کیلی و وزنی هست مگر قطرات اشک که قطرهٔ از آن دریاهای آتش را
فرو می نشاند چون چشم کسی پر از آب شود بر روی او هرگز غبار مذلت و خواری ننشیند چون بر رو جاری گردد خدا آن رو را بر آتش جهنم
حرام گرداند و اگر بندهٔ در میان امتی گریه کند خدا آن امت را ببرکت گریهٔ او رحم نماید و حضرت باقر فرمود که هیچ قطرهٔ محبوبتر نیست نزد
حق تعالی از قطرهٔ اشکی که در تاریکی شب از ترس عذاب الهی بیرون آید و غرض از آن غیر خدا نباشد و باسانید معتبره از حضرت صادق
منقولست که هر دیدهٔ گریانست در روز قیامت مگر سه چشم دیدهٔ که پوشیده شده باشد از چیزهائیکه خدا حرام کرده است و دیدهٔ که
بیداری کشیده باشد در طاعت الهی و دیدهٔ که گریسته باشد در دل شب از ترس حق تعالی و بسند معتبر از اسحق بن عمار منقولست که بحضرت
صادق عرض کردم که میخواهم بگریم و نمی آید و بسیار است که بعضی از مردگان خود را یاد میکنم که مرا رقت حاصل شود و گریه بیاید آیا جایز
است این فرمود که بلی ایشان را یاد کن چون بگریه در آمدی خدا را بخوان و در حدیث دیگر فرمود که اگر ترا گریه نیاید خود را بگریه بدار پس
اگر اشک بیرون آید مثل سر مگس بهبه بسیار خوبست و در حدیث دیگر فرمود که اگر از امری خوف داشته باشی پس اول تعظیم و حمد و ثنا
الهی چنانچه سزاوار است بگو و صلوات بر محمد و آل محمد بفرست و حاجت خود را بطلب و خود را بگریه بدار اگر چه بقدر سر مگسی باشد بدرستی
که پدرم میگفت که اقرب احوال بنده بخدای عز و جل وقتی است که در سجده باشد گریان باشد و حضرت علی بن الحسین فرمود که هیچ قطرهٔ
نزد خدا محبوبتر نیست از دو قطره قطرهٔ خونیکه در راه خدا ریخته شود و قطرهٔ اشکی در تاریکی شب برای خدا جاری گردد و از حضرت رسول
منقولست که هفت کس اند که در سایهٔ عرش الهی خواهند بود در روزیکه سایهٔ بغیر آن نباشد امام عادل و جوانی که در عبادت
نشو و نما کند و شخصی که بدست راست تصدق کند و از دست چپ مخفی دارد و شخصی که خدا را در خلوت یاد کند و آب دیده اش از خوف
الهی جاری گردد و شخصی که برادر مؤمن خود را ببیند بگوید که ترا از برای خدا دوست میدارم و شخصی که از مسجد بیرون آید و در
نیت او باشد که باز بسوی مسجد برگردد و شخصی که زن صاحب جمالی او را بنزدیکی خود بخواند و او بگوید که من از پروردگار عالمیان
میترسم یا اباذر یقول الله تبارک و تعالی لا اجمع علی عبد خوفین و لا اجمع له امنین فاذا امنی فی الدنیا اخفته یوم القیمة فاذا خافنی فی
الدنیا امنته یوم القیمة یا اباذر لو ان رجلا کان له کعمل سبعین نبیا لاحتقره و خشی ان لا ینجو من شر یوم القیمة یا اباذر ان العبد لیعرض
علیه ذنوبه یوم القیمة فیقول اما انی کنت مشفقا فیغفر له یا اباذر ان الرجل لیعمل الحسنة فیتکل علیها و یعمل المحقرات حتی یاتی الله و هو
علیه غضبان و ان الرجل لیعمل السیئة فیفرق منها فیاتی الله عز و جل امنا یوم القیمة یا اباذر ان العبد لیذنب فیدخل به الجنة فقلت
و کیف ذلک بابی انت و امی یا رسول الله قال یکون ذلک الذنب نصب عینیه تائبا منه فارا الی الله عز و جل حتی یدخل الجنة یا اباذر الکیس من
دان نفسه و عمل لما بعد الموت و العاجز من اتبع نفسه هواها و تمنی علی الله عز و جل الامانی ای ابوذر خداوند عالمیان میفرماید که
من جمع نمیکنم بر بندهٔ خود دو خوف را و جمع نمیکنم برای او دو ایمنی را پس اگر در دنیا از من ایمن است و خائف نیست در روز قیامت او را
میترسانم و اگر از من ترسانست در دنیا او را در روز قیامت ایمن میگردانم ای ابوذر اگر کسی مثل عمل هفتاد پیغمبر داشته باشد
میباید آنرا حقیر شمارد و ترسان باشد از اینکه مبادا نجات نیابد از شر روز قیامت ای ابوذر بدرستی که بنده را عرض میکنند
گناهانش را در روز قیامت پس او میگوید که پیوسته ترسان بودم از این گناهان پس بسبب این خدا او را میآمرزد ای ابوذر بدرستی که بنده
حسنه میکند و اعتماد بر آن میکند و گناهان میکند حقیر و سهل می شمارد تا آنکه چون بقیامت بنزد خدا می آید بر او خشمناکست و بدرستی
شخصی گناهی میکند و از آن میترسد در روز قیامت ایمن نزد خدا می آید باک ندارد ای ابوذر بدرستی که گاه بنده گناهی میکند

با حاجتی که داشته باشی

و بسبب

و بسبب آن داخل بهشت بودند گفت که چگونه چنین می‌شود پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله فرمود که آنگناه پیوسته در برابر چشمان او هست و از آن توبه میکند و از عذاب آن بخدا میگریزد و پناه میبرد تا بسبب آن داخل بهشت می‌شود ای ابوذر زیرک آن کسی است که نفس خود را بتعب دارد و کار کند از برای اهوال بعد الموت و عاجز آن کسی است که متابعت نفس و خواهشهای آن کند و بر خدا آرزوها کند و با متابعت هوا از روی بهشت و مراتب عالیه داشته باشد از این کلمات قدسیه که از شجرهٔ طیبهٔ رسالت صادر گردیده چند ثمرهٔ عاید فائزان را حاصل می‌شود ثمرهٔ اول خوف و رجا است بدانکه مؤمنان را از اتصاف باین دو خصلت چاره نیست و میباید که در دل مؤمن خوف و رجا هر دو بر وجه کمال بوده باشد و هر یک مساوی دیگری باشد نا امید بودن از رحمت الهی و ایمن بودن از عذاب الهی از جملهٔ گناهان کبیره است و باید فرق کرد میان رجا و مغرور شدن و خوف و مایوس بودن بدانکه رجا عبارتست از امید داشتن برحمت الهی و طالب آن بودن و آثار صدق رجا در اعمال ظاهر میشود پس کسیکه دعوای رجا کند و ترک اعمال خیر نماید و کار بد بسیار کند در این دعوی بلکه این غرور است و آن بدترین صفات مهلکه است مثل آنکه اگر زارعی زراعت نکند و شخم نکند و تخم نپاشد و گوید که من امیدوارم که این زراعت برآید این عین سفاهت است نه رجا و امید اگر آنچه زراعت ضرور است بعمل آورد و تخم بپاشد و آب بدهد و هر روز بر سر زراعت خود برود و گوید که امیدوارم که حق تعالی کرامت فرماید امید او بجا است و در دعوی خود صادق است همچنین در زرع معنوی کسی که اعمال صالحه را با شرایط بجا آورد و بر عمل خود اعتماد نکند و بفضل الهی امیدوار باشد او صاحب رجا است و همچنین در خوف اگر خوف او را باعث یأس از خدا شود و ترک عمل کند نا امید از رحمت الهی است و در مرتبهٔ شرک است و اگر خوف او را باعث شود که ترک محرمات کند و در عبادات اهتمام نماید آن خوف صادقست زیرا که هر که از چیزی خایف و ترسان است البته از آن گریزان است و شان شواهد بمثل آن بابت است که شخصی از شیری ترسناک باشد و دست در دهان آن کند و گوید من از آن میترسم پس کسی که راست گوید که از عذاب الهی میترسد چرا مرتکب امری می‌شود که موجب عذاب است آدمی باید طبیب نفس باشد و اگر رجا و امید را بر خود غالب داند ترسد که موجب سستی در عمل گردد بتفکر در عقوبات الهی و تذکر آیات و احادیث خوف خود را متذکر گرداند و اگر خوف بر او غالب شود و ترسد که باین سبب ترک عمل نماید با آیات و اخبار و تفکر در فضل نامتناهی خدا خود را امیدوار گرداند و کسی توهم نکند که نهایت خوف با نهایت رجا منافات دارد زیرا که محل خوف و رجا یک چیز نیست که بزیادتی هر یک دیگری کم گردد بلکه محل رجا جناب ایزدیست و محض فضل و رحمت است و از هیچ کو ترسی خوف نمی‌باشد و محل خوف نفس آدمی و شهوات و خواهشها و گناهان و بدیهای اوست پس آدمی از خود میترسد و از خداوند خود امید دارد و چندانکه در بدیها و عیوب خود تفکر مینماید خوفش زیاده میگردد و چندانکه در فضل الهی و نعمتهای او تفکر میکند امیدش زیاده میگردد و چنانچه حضرت سید الساجدین ع در دعاها در بسیار جا اشاره باین معنی فرموده اند که ای مولای من هرگاه گناهان خود را می‌بینم ترسان می‌شوم و چون در عفو تو مینگرم امیدوار می‌شوم و باین مضامین احادیث و آیات بسیار وارد شده است چنانچه بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که لقمان فرزند خود را وصیت فرمود که ای فرزند از خدا چنان بترس که اگر ثواب جن و انس داشته باشی ترا عذاب خواهد کرد و از او چنان امیدوار باش که اگر با گناه جن و انس بدرگاه او روی ترا رحم خواهد کرد بعد از آن حضرت فرمود که پدرم میگفت هیچ مؤمنی نیست مگر آنکه در دل او دو نور هست یکی نور خوف و دیگری نور رجا که هر یک را با دیگری بسنجند بر آن زیادتی نمیکند و بسند معتبر از اسحق بن عمار منقولست که حضرت صادق ع فرمود که ای اسحق چنان از خدا بترس که گویا او را می‌بینی پس اگر تو او را نمی‌بینی او ترا می‌بیند پس اگر گمان میکنی که او ترا نمی‌بیند کافر می‌شوی و اگر میدانی که در همه حال ترا می‌بیند و احوال ترا میداند و در حضور او معصیت او میکنی پس او را از جمیع نظر کنندگان سهل‌تر شمرده و در حدیث دیگر فرمود که هر که از خدا ترسد خدا همه چیز را از او میترساند و هر که از خدا نترسد خدا او را از همه چیز میترساند و در حدیث دیگر فرمود که هر که خدا را شناخت از خدا خایف و ترسان میباشد و هر که از خدا میترسد نفس او بدنیا رغبت نمیکند و شخصی بخدمت حضرت صادق ع عرض نمود که جمعی از شیعیان شما هستند که گناهان میکنند و میگویند ما امید برحمت خدا داریم حضرت فرمود که دروغ میگویند ایشان شیعهٔ ما نیستند بآرزوهای نفس خود مایل شده اند و گمان میکنند که امیدوارند هر که چیزی را امید میدارد برای تحصیل آن کار میکند و هر که از چیزی میترسد از آن گریزان میباشد و در حدیث دیگر فرمود که مؤمن در میان دو خوف میباشد ترس از گناهان گذشته که نمیداند که خدا آنها را آمرزیده است یا نه و ترس از بقیهٔ عمر که نمیداند که چه گناهان و مهالک کسب خواهد کرد پس او در هیچ روزی صبح نمیکند مگر خایف و ترسان و او را باصلاح نمی‌آورد مگر خوف حق تعالی و در حدیث دیگر فرمود که مؤمن با ایمان نمی‌گردد تا ترسان و امیدوار نباشد و ترسان و امیدوار نمی‌باشد تا کار نکند برای آنچه از آن میترسد و امید میدارد و از حضرت امام محمد باقر ع

منقولست که حضرت رسول ص فرمود که حق تعالی میفرماید که اعتماد نکنند عمل کنندگان بر اعمالی که از برای تحصیل ثواب من میکنند بدرستی که اگر سعی کنند و خود را تعب فرمایند در تمام عمرهای خود در عبادت من هر آینه مقصر خواهند بود و بکنه عبادت من نرسیده خواهند بود و مستحق نخواهند بود آنچه را طلب مینمایند از کرامتها و ثوابهای من و مستحق بهشت و درجات عالیهٔ آن نخواهند بود ولیکن باید که اعتماد ایشان بر رحمت من باشد و امیدوار فضل من باشند و بگمان نیکی که بمن دارند مطمئن شوند که در اینحال رحمت من شامل حال ایشان می‌شود و خوشنودی من بایشان میرسد و آمرزش من جامهٔ عفو بر ایشان می‌پوشاند بدرستی که منم خداوند بسیار بخشندهٔ بسیار مهربان و در حدیث دیگر فرمود که در کتاب علی ع نوشته است که حضرت رسول ص در منبر فرمود که بحق خداوندیکه بجز او خداوندی نیست که بمؤمنی خیر دنیا و آخرت نمی‌رسد مگر بحسن ظن و گمان نیکی که بخداوند خود دارد و امیدی که از پروردگار خود دارد و حسن خلق در معاشرت مردم و ترک غیبت مؤمنان کردن و بحق خداوندی که بجز او خداوندی نیست که خدا عذاب نمیکند مؤمنی را بعد از توبه و استغفار مگر بسبب گمان بدی که بپروردگار خود داشته باشد و در امید بخدا تقصیر نماید و بد خلقی با مردم و غیبت مؤمنان کردن و بحق خداوندی که بجز او خداوندی نیست که هیچ بندهٔ گمانش بخدا نیکو نیست مگر آنکه خدا بر وفق گمان او با او عمل مینماید زیرا که حق تعالی کریمست بدست قدرت اوست جمیع خیرات و بدیها و حیا میکند شرم میدارد از اینکه بندهٔ مؤمن با او گمان نیک داشته باشد و بخلاف ظن او با او عمل نماید و امید او را باطل گرداند پس بخداوند خود گمان نیکو بدارید و بثوابهای او بطاعات و عبادات رغبت نمائید از حضرت صادق ع منقولست که حسن ظن بخدا آنستکه امید از غیر خدا نداری و نترسی مگر از گناه خود و از حضرت رسول ص منقولست که هر که را گناهی یا شهوتی رو دهد و از آن اجتناب نماید از خوف الهی خدا بر او آتش جهنم را حرام گرداند و از فزع اکبر روز قیامت او را ایمن گرداند و بجهت او آنچه وعده فرموده است باو کرامت فرماید چنانچه فرموده است که و لمن خاف مقام ربه جنتان یعنی کسیکه از مقام حساب و ایستادن نزد خداوند خود بترسد او را دو بهشت هست که حق تعالی باو کرامت خواهد فرمود و حضرت جعفر بن محمد ع فرمود که در حکمت آل داود وارد شده است که ای فرزند آدم چگونه بکلام هدایت متکلم می‌شوی و حال آنکه هشیار نشده از مستی گناهان و بدیها ای فرزند آدم صبح کرده است دلت با قساوت و تو عظمت پروردگار خود را فراموش کرده اگر به پروردگار خود عالم بودی و عظمت و بزرگواری او را می‌شناختی همیشه از او ترسان بودی و بوعدهای او امیدوار بودی بیچاره فرزند آدم چرا یاد نمیکنی لحد خود را و تنهائی خود را در آن مکان و حضرت صادق ع فرمود که از خدا امیدوار باش امیدی که ترا بر معاصی جرات ندهد و بترس از او ترسی که ترا از رحمت او نا امید نکرده اند و در حدیث دیگر فرمود که حضرت رسول ص فرمود آخر بنده را که حق تعالی امر فرماید که باتش جهنم برند بنده باشد که چون او را بر لب جهنم نگاهی بعقب کند پس حق تعالی فرماید که برش گردانید پس از او سوال نماید که چرا بقفا نظر میکردی گوید که خداوندا من اینگمان بتو نداشتم که مرا بجهنم فرستی فرماید که چه گمان بمن داشتی گوید پروردگارا گمان من این بود که گناهان من بیامرزی و در بهشت خود مرا ساکن گردانی پس خداوند جبار تعالی شانه فرماید که ای ملائکهٔ من بعزت و جلال و نعمتها و بزرگواری و رفعت شان خود سوگند میخورم که این بنده یکساعت از عمر خود گمان نیک بمن نداشته است و اگر یکساعت بمن این گمان می‌داشت او را باتش نمی‌ترسانیدم باین دروغی که میگوید او را بهشت برید پس حضرت رسول ص فرمود که هر بندهٔ که ظن نیکو بپروردگار خود داشته باشد خدا با او بگمان او عمل میکند چنانچه حق تعالی میفرماید که ذلکم ظنکم الذی ظننتم بربکم ارداکم فاصبحتم من الخاسرین که ترجمه‌اش اینست که این گمانی است که بپروردگار خود داشتید شما را هلاک کرد پس صبح کردید جملگی از زیانکاران ثمرهٔ دویم در بیان بعضی از قصص خائفان که ذکر احوال ایشان موجب تنبیه مؤمنان است قصهٔ اول کلینی بسند معتبر از حضرت علی بن الحسین ع روایت کرده است که شخصی با اهلش در کشتی سوار شدند و کشتی ایشان شکست و جمیع اهل آن کشتی غرق شدند مگر زن آن مرد که بر تختهٔ بند شد و بجزیرهٔ از جزایر بحر افتاد و در آن جزیره مرد راهزن فاسقی بود که از هیچ فسقی نمیگذشت چون نظرش بر آن زن افتاد گفت تو از انسی یا از جن گفت از انسم پس دیگر با آن زن سخن نگفت و باو چسبید بهیئت مجامعت در آمد چون متوجه آن عمل قبیح شد دید که آن زن اضطراب میکند و میلرزد پرسید که چرا اضطراب میکنی اشاره باسمان کرد که از خداوند خود میترسم پرسید که هرگز مثل اینکار کرده گفت نه بعزت خدا سوگند که هرگز زنا نکرده ام گفت تو هرگز چنین کاری نکرده و چنین از خدا میترسی و حال آنکه باختیار تو نیست و ترا بجبر باینکار داشته‌ام پس من اولی‌ام بترسیدن و سزاوارترم بخایف بودن پس برخاست و ترک آن عمل نمود و هیچ با آن زن سخن نگفت و بسوی خانهٔ خود روانشد و در خاطر داشت که توبه کند و پشیمان بود از کردهٔ خود در اثنای راه براهبی برخورد و با او رفیق شد چون پارهٔ راه رفتند آفتاب بسیار گرم شد راهب با آن جوان گفت که آفتاب بسیار گرم است دعا کن که خدا ابری فرستد که ما را سایه کند جوان گفت که مرا نزد خدا حسنهٔ نیست و کاری نکرده ام که جرات کنم و از خدا حاجتی طلب نمایم راهب گفت من دعا

میکنم تو آمین بگو چنین کردند بعد از اندک زمانی ابری بر سر ایشان پیدا شد در سایهٔ آن میرفتند چون بجائی رسیدند که راه
ایشان جدا شد و جوان براهی رفت و راهب براه دیگر رفت و ابر با جوان روان شد و راهب در آفتاب ماند راهب با او گفت که ای جوان
تو از من بهتر بودی که دعای تو مستجاب شد و دعای من مستجاب نشد بگو چه کار کرده که مستحق این کرامت شده جوان قصهٔ خود را
نقل کرد راهب گفت که چون از خوف خدا ترک معصیت او کردی خدا گناهان گذشتهٔ ترا آمرزیده است سعی نما که بعد از این خوب
باشی قصهٔ دویم کلینی بسند معتبر از حضرت جعفر بن محمد الصادق ع روایت کرده است که پادشاهی در میان بنی اسرائیل بود و آن
پادشاه قاضی داشت و آن قاضی برادری داشت که بصدق و صلاح موسوم بود و آن برادر زن صالحه داشت که از اولاد پیغمبران بود
و پادشاه شخصی را میخواست که بکاری فرستد بقاضی گفت که مرد ثقهٔ معتمدی را طلب کن که بآن کار بفرستم قاضی گفت که کسی
معتمدتر از برادر خود گمان ندارم پس برادر خود را طلبید و تکلیف آن سفر باو نمود او ابا کرد و گفت من زن خود را تنها نمی توانم گذاشت
قاضی بسیار اهتمام کرد و مبالغه نمود چون مضطر شد گفت ای برادر من بهیچ چیز تعلق و اهتمام ندارم مثل زن خود و خاطر من باو
بسیار تعلق دارد پس تو خلیفهٔ من باش در امر او و بامور او برس و کارهای او را برآور تا من برگردم قاضی قبول کرد و برادرش بیرون رفت و آن زن
از رفتن شوهر راضی نبود پس قاضی بمقتضای وصیت برادر مکرر بنزد آن زن میآمد و از حوائج او سؤال می نمود و بکارهای او اقدام می نمود
و محبت آن زن بر او غالب شد و او را تکلیف زنا کرد آن زن امتناع و ابا کرد قاضی سوگند خورد که اگر قبول نمی کنی من بپادشاه میگویم که این
زن زنا کرده است گفت آنچه میخواهی بکن من این کار را قبول نخواهم کرد قاضی بنزد پادشاه رفت و گفت زن برادرم زنا کرده است و نزد
من ثابت شده است پادشاه گفت که او را سنگسار کن پس آمد بنزد زن و گفت پادشاه مرا امر کرده است که ترا سنگسار کنم اگر قبول میکنی
میگذارم و الا ترا سنگسار میکنم گفت من اجابت تو نمیکنم آنچه خواهی بکن قاضی مردم را جمع کرد در صحرا و گودی کند و او را سنگسار
کرد تا وقتی که گمان کرد که او مرده است بازگشت و آن زن رمقی باقی مانده بود چون شب شد حرکت کرد و از گودی بیرون آمد و بر روی خود راه میرفت
و خود را میکشید تا بدیری رسید که در آنجا دیرانی می بود بر در دیر خوابید تا صبح شد چون دیرانی در را گشود آن زن را دید و از قصهٔ
او سؤال نمود زن قصهٔ خود را باو گفت دیرانی بر او رحم کرد و او را بدیر برد و دیرانی پسر خردی داشت و غیر از آن فرزند نداشت مال و
جمعیتی داشت پس دیرانی آن زن را مداوا کرد تا جراحتهای او مندمل شد و فرزند خود را باو داد که تربیت کند و دیرانی غلامی داشت
که او را خدمت میکرد آن غلام عاشق آن زن شد با او در آویخت و گفت اگر بمعاشرت من راضی نمی شوی جهد در کشتن تو میکنم گفت
آنچه خواهی بکن این امر ممکن نیست که از من صادر شود پس آن غلام بیامد فرزند دیرانی را بکشت و بنزد دیرانی آمد و گفت این زن زنا
کار را آوردی و فرزند خود را باو دادی الحال فرزند ترا کشته است دیرانی بنزد زن آمد و گفت چرا چنین کردی میدانی که من با تو چه نیکیها
کردم زن قصهٔ خود را باو گفت که دیگر نفس من راضی نمی شود که تو در این دیر باشی بیرون رو و بیست درهم برای خرجی باو داد در شب او
را از دیر بیرون کرد و گفت این زر را توشه کن و خدا کافی و ساز است آن زن در آن شب راه رفت تا صبح بدهی رسید دید مردی را بر دار کشیده اند
و هنوز زنده است از سبب آن حال سؤال نمود گفتند که بیست درهم قرض دارد و نزد ما قاعده چنان است که هر که بیست درهم قرض دارد
او را بر دار میکشند تا ادا نکند او را فرو نمی آورند پس آن زن آن بیست درهم را داد و او را از دار خلاص کرد آن مرد گفت که هیچ کس بر من مثل تو حق
نعمت ندارد مرا از مردن نجات دادی هر جا که میروی در خدمت تو خواهم بود پس همراه بیامدند تا بکنار دریا رسیدند در کنار دریا کشتیها
بود و جمعی میخواستند بآن کشتیها سوار شوند مرد بآن زن گفت که تو در این جا توقف نما تا من بروم و برای اهل این کشتیها مزدکاری کنم و
طعامی بگیرم و بنزد تو آورم پس آمد بنزد اهل آن کشتیها و گفت در این کشتی شما چه متاع هست گفتند انواع متاعها و جواهر و عنبر
و سایر چیزها هست و این کشتی دیگر خالی است که ما خود سوار می شویم گفت قیمت این متاعهای شما چند می شود گفتند بسیار است
شود حساب آن را نمیدانیم گفت من یک چیزی دارم که بهتر است از مجموع آنچه در کشتی شما است گفتند چه چیز است گفت کنیزکی دارم که هرگز
بآن حسن و جمال ندیده اید گفتند بما بفروش گفت میفروشم بشرط آنکه یکی از شما برود و او را ببیند و برای شما خبر بیاورد
شما از من بخرید که آن کنیز را ندانند و زر بمن بدهید تا من بروم و او را تصرف کنید ایشان قبول کردند کسی فرستادند خبر آورد که چنین کنیزی
هرگز ندیده ام پس آن زن را بده هزار درهم با ایشان فروخت و زر گرفت و چون او رفت و ناپیدا شد ایشان بنزد آن زن آمدند گفتند که برخیز
و بیا بکشتی گفت چرا گفتند ترا از آقای تو خریدیم گفت آقای من نبود گفتند اگر نمی آیی ترا بزور می بریم بناچار برخاست و با ایشان
بکنار دریا رفت چون بنزدیک کشتیها رسیدند هیچیک از ایشان از دیگران ایمن نبودند آن زن را بر آن کشتی متاع سوار کردند و خود
همه بکشتی دیگر آمدند و کشتیها را روان کردند چون بمیان دریا رسیدند خدا بادی فرستاد و کشتی ایشان با جماعت همه غرق شدند کشتی

زن با متاع

زن با متاعها نجات یافت باد او را بجزیره برد از کشتی فرود آمد کشتی را بست و بگرد جزیره برآمد دید مکان خوشی است آبها و درختان میوه
دارد با خود گفت که در این جزیره میباشم و از این آب و میوهها میخورم و عبادت الهی میکنم تا امر الهی در رسد پس خدا وحی فرمود بپیغمبری از پیغمبران
بنی اسرائیل که در آن زمان بود که برو بنزد آن پادشاه و بگو که در فلان جزیره بندهٔ از بندگان من هست باید که تو و اهل مملکت تو
همه بنزد او بروید و بگناهان خود نزد او اقرار کنید و سؤال کنید که از گناهان شما درگذرد تا من شما را بیامرزم چون پیغمبر آن پیغام را بآن پادشاه
رسانید پادشاه با اهل مملکتش همه بسوی آن جزیره رفتند و در آنجا همان زن را دیدند پس پادشاه بنزد او رفت و گفت این قاضی بنزد
من آمد و گفت زن برادرش زنا کرده است و من حکم کردم که او را سنگسار کنند و گواهی نزد من گواهی نداده بود میترسم که بسبب این جرمی کرده
باشم میخواهم که برای او استغفار نمائی زن گفت که خدا ترا بیامرزد بنشین پس شوهرش آمد و او را نمی شناخت گفت من زنی داشتم در نهایت
فضل و صلاح و از شهر بیرون رفتم و او راضی نبود برفتن من و سفارش او را ببرادر خود کردم چون برگشتم و از احوال او سؤال کردم برادرم
گفت که او زنا کرد او را سنگسار کردیم و میترسم که در حق آن زن تقصیر کرده باشم از خدا بطلب که مرا بیامرزد زن گفت که خدا ترا بیامرزد
بنشین و او را در پهلوی پادشاه نشاند پس قاضی پیش آمد گفت برادرم زنی داشت عاشق او شدم و او را تکلیف زنا کردم قبول نکرد
نزد پادشاه او را متهم بزنا ساختم و بدروغ او را سنگسار کردم از برای من استغفار کن زن گفت خدا ترا بیامرزد بنشین پس دیرانی
که بشنو پس برای آمد و قصهٔ خود را نقل کرد و گفت در شبی آن زن را بیرون کردم و میترسم که درنده او را دریده باشد یا کشته شده باشد قصه
من گفت خدا ترا بیامرزد بنشین پس غلام آمد و قصهٔ خود را نقل کرد زن بدیرانی گفت که بشنو پس گفت خدا ترا بیامرزد پس آن مرد بر دار
کشیده آمد و قصهٔ خود را نقل کرد زن گفت که خدا ترا نیامرزد چون او بی سبب در برابر نیکی بدی کرده بود پس آن زن عابده بشوهر خود رو
کرد و گفت من زن توام و آنچه شنیدی همه قصهٔ من بود و مرا دیگر احتیاجی بشوهر نیست میخواهم که این کشتی را با مال متصرف شوی و
مرا در این جزیره بگذاری که عبادت خدا کنم و می بینی که از دست مردان چه کشیده ام پس شوهر او را گذاشت و کشتی را با مال متصرف شد و
پادشاه و اهل مملکت همگی برگشتند **قصهٔ سیم** ابن بابویه علیه الرحمه بسند معتبر از حضرت علی بن الحسین ع روایت کرده است
که در بنی اسرائیل شخصی بود که کار او این بود که قبر مردم را میشکافت و کفن مردگان را میدزدید پس یکی از همسایگان او بیمار شد و
ترسید که بمیرد و آن کفن دزد کفن او را ببرد او را طلبید و گفت من با تو چون بودم در همسایگی گفت همسایه نیکی بودی برای من گفت
بتو حاجتی دارم گفت بگو حاجت تو برآورده است پس دو کفن را بنزد او گذاشت و گفت هر یک را که میخواهی و بهتر است برای خود بردار و
دیگری را بگذار که مرا در آن کفن کنند و چون مرا دفن کنند قبر مرا مشکاف و کفن مرا مبر پس آن نباش از گرفتن کفن ابا کرد و بسیار مبالغه کرد
تا او کفن بهتر را برداشت چون آن شخص مرد و او را دفن کردند نباش با خود گفت که این مرد بعد از مردن چه میداند که من کفنش را برده ام یا
باو گذاشته ام پس آمد و قبرش را شکافت ناگاه صدائی شنید که کسی بانگ بر او میزند که مکن پس او ترسید کفن را گذاشت و برگشت و بفرزندان
خود گفت که من چون پدری بودم برای شما گفتند نیکو پدری بودی گفت حاجتی بشما دارم میخواهم حاجت مرا برآورید گفتند بگو آنچه
فرمائی چنین خواهیم کرد گفت میخواهم که چون بمیرم مرا بسوزانید و چون سوخته شوم استخوانهای مرا بکوبید در هنگامی که باد تند آید نصف
آن خاکستر را بجانب صحرا بباد دهید و نصف دیگر را بجانب دریا گفتند چنین خواهیم کرد چون مرد آنچه وصیت کرده بود بجا آوردند در آنحال
حق تعالی فرمود بصحرا که آنچه در تست جمع کن و بدریا فرمود که آنچه در تست جمع کن پس آن شخص را زنده کرد و بپا داشت و فرمود که ترا
چه باعث شد که چنین وصیتی کردی گفت بعزت تو که از ترس تو چنین کردم حق تعالی فرمود که چون از خوف من چنین کردی خصمان ترا از
تو راضی میگردانم و خوف ترا بایمنی مبدل میسازم و گناهان ترا می آمرزم **قصهٔ چهارم** ابن بابویه نقل کرده است که روزی حضرت
رسول ص در سایهٔ درختی نشسته بودند در روز بسیار گرمی ناگاه شخصی آمد جامهای خود را کند در زمین گرم میغلطید گاهی شکم
خود و گاهی پیشانی خود را بر زمین گرم میمالید و میگفت ای نفس بچش که عذاب الهی از این عظیمتر است حضرت رسول ص باو نظر میفرمود
پس جامهای خود را پوشید حضرت او را طلبیدند و فرمودند که ای بندهٔ خدا کاری از تو دیدم که از دیگران ندیده ام چه چیز ترا باعث
بر این شد گفت ترس الهی مرا باعث این شد و بنفس خود این گرمی را چشانیدم که بداند که عذاب الهی که از این شدیدتر است تاب ندارد پس
حضرت فرمود که از خدا ترسیدی آنچه شرط ترسیدن است و بدرستی که پروردگار تو مباهات کرد بتو با ملائکهٔ سموات پس باصحاب خود
فرمود که بنزدیک این مرد روید تا برای شما دعا کند چون بنزدیک او آمدند گفت خداوندا جمع کن امر همه را بر هدایت و تقوی را توشهٔ
ما گردان و بازگشت ما را بسوی بهشت گردان **قصهٔ پنجم** ابن بابویه از حضرت رسول ص روایت کرده است که سه نفر از امتهای پیش سفر
براهی میرفتند در میان راه ایشان را باران گرفت بغاری پناه بردند ناگاه سنگی از کوه فرود آمد و در غار را گرفت و راه ایشان را

سد و دیگر یکی از ایشان گفت بحق الله که شما را از این مهلکه بغیر از راستی نجات نمی‌دهد پس باید هر یک از ما عملی یاد کند که خدا عرض کنیم که
خداوند که دانسته است میگوئیم پس یکی از ایشان گفت که خداوندا اگر تو میدانی که من مزدوری داشتم که برای من کاری کرده بود که قدری از برنج
در عوض بگیرد و مزد خود را نگرفته ناپیدا شد پس من آن برنج را برای او زراعت کردم و حاصل آن را برای او گاو خریدم چون مزد خود را
از و طلب کرد گفتم آن گاوها را از آن تست ببر گفت من از تو اندکی برنج طلب دارم گفتم این گاوها همه از حاصل آن برنج بهم رسیده است و همه مال
تست و همه را تصرف داد خداوندا اگر میدانی که آن کار را از ترس تو کرده ام این بلا را از ما دفع کن پس اندکی آن سنگ دور شد دیگری
گفت که خداوندا اگر میدانی که من پدر و مادر پیری داشتم و هر شب شیر گوسفندان خود را برای ایشان و عیال خود میبردم شبی دیر آمدم
پدر و مادرم بخواب رفته بودند و اهل و عیالم از گرسنگی فریاد میکردند و هر شب تا پدر و مادر نمیخوردند با ایشان نمیدادم پس
نخواستم که ایشان را بیدار کنم و نخواستم که پیشتر بفرزندان خود دهم و نرفتم که مبادا ایشان بیدار شوند و خواهند و من حاضر نباشم پس تا صبح
با این حال انتظار ایشان کشیدم خداوندا اگر میدانی که آن کار را از ترس تو کردم ما را از این کراهت فرج ده پس سنگ اندکی دیگر دور شد
سیم گفت که خداوندا اگر میدانی که من دختر عموئی داشتم و خواستم او را بفریبم گفت تا صد دینار نیاوری تن در نمیدهم پس صد دینار بهم رسانیدم
و باو دادم چون راضی شد و در میان پای او نشستم گفت از خدا بترس و مهر خدا را بناحق مشکن پس برخواستم و آن صد دینار را گذاشتم اگر میدانی
که از ترس تو کرده ام این بلا را از ما دور گردان پس آن سنگ دور گردید و بیرون آمدند **قصه ششم** کلینی بسند حسن از حضرت
صادق ع روایت کرده است که روزی حضرت امیرالمؤمنین ع با جمعی از صحابه نشسته بودند شخصی بخدمت آنحضرت آمد گفت یا امیرالمؤمنین
با پسری عمل قبیحی کرده ام مرا پاک کن و حد الهی را بر من جاری کن حضرت فرمود که برو بخانه بلکه جنونی ترا طاری شده است که چنین سخنی
میگوئی تا آنکه چهار مرتبه آمد چنین اقرار کرد در مرتبه چهارم که ثابت شد حضرت فرمود که حضرت رسول ص در مثل این سه حکم مقرر فرموده
است هر یک که میخواهی اختیار کن گفت آن سه حکم کدام است فرمود یا یک ضربت شمشیر بگردنت بزنند یا ترا از کوهی دست و پا بسته
بیندازند یا ترا باتش بسوزانند گفت یا امیرالمؤمنین کدام دشوارتر است فرمود که باتش سوزانیدن گفت یا امیرالمؤمنین کدام را
من او را اختیار میکنم که دشوارتر است یا امیرالمؤمنین حضرت فرمود که مهیا شو که حد را بر تو جاری کنم پس برخواست و دو رکعت نماز
گذارد و چون فارغ شد گفت خداوندا گناهی کرده ام که میدانی و از عقاب تو ترسیدم و بنزد وصی و پسر عم پیغمبرت آمدم و از او سؤال نمودم
که مرا پاک کند پس او مرا مخیر کرد میان سه صنف از عذاب خداوندا من دشوارتر را اختیار کردم خداوندا از تو سؤال مینمایم
که این را کفاره گناه من گردانی و مرا باتش آخرت مسوزانی پس گریان برخواست و رفت در میان گودی که از برای او کنده بودند و آتش بر دور آن
برافروخته بودند نشست پس حضرت امیرالمؤمنین ع با اصحاب همگی گریان شدند حضرت فرمود برخیز ای جوان که ملائکه آسمانها و ملائکه
زمین را بگریه در آوردی که خدا توبه ترا قبول فرمود برخیز و دیگر چنین کاری مکن **قصه هفتم** بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر ع
منقولست که زن زناکاری در میان بنی اسرائیل بود که بسیاری از جوانان بنی اسرائیل را مفتون خود ساخته بود روزی بعضی از آن جوانان گفتند
که اگر فلان عابد مشهور این زن را ببیند فریفته خواهد شد آن زن چون این سخن را شنید گفت والله که بخانه او بروم تا او را از راه ببرم پس در
همان شب قصد خانه آن عابد کرد و در را کوفت و گفت ای عابد مرا امشب پناه ده که در شب بروم عابد ابا نمود زن گفت که بعضی
از جوانان بنی اسرائیل با من قصد زنا دارند و از ایشان گریخته ام و اگر در نمی‌گشائی ایشان میرسند و فضیحت میرسانند عابد چون این سخن را شنید
در را گشود چون زن بخانه در آمد جامه‌های خود را افکند چون عابد حسن و جمال او را مشاهده نمود از شوق بی اختیار شد دست باو رسانید
و در حال متذکر شد دست از او برداشت و دیگی بر بار داشت که آتش در زیر آن می‌سوخت رفت و دست خود را در زیر دیگ گذاشت
زن گفت که چکار میکنی گفت دست خود را میسوزانم بجزای آن خطائی که صادر شد از من پس بیرون شتافت و بنی اسرائیل را خبر کرد که عابد
دست خود را میسوزاند چون بیامدند دستش تمام سوخته بود **قصه هشتم** بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که عابدی در بنی
اسرائیل بود شبی زنی مهمان او شد پس شیطان او را وسوسه کرد هر چند بر او زور می‌آورد یک انگشت از انگشتان خود را باتش میداشت
تا آنکه از نفس بیرون رفت و پیوسته در اینکار بود تا صبح چون صبح شد بآن زن گفت که بیرون رو که بد مهمانی بودی از برای ما **قصه
نهم** از حضرت رسول ص منقولست که روزی حضرت یحیی ع در این مرتبه بود که به بیت المقدس آمد نظر کرد بعباد رهبانان و احبار که پیراهنها
مو پوشیده اند و کلاهها از پشم بر سر گذاشته اند و زنجیرها در گردن کرده و برستونهای مسجد بسته اند چون این جماعت را مشاهده نمود نزد
مادرش آمد و گفت ای مادر برای من پیراهنی از مو و کلاهی از پشم بباف تا بروم به بیت المقدس و عبادت کنم با احبار و رهبانان مادرش
گفت که صبر کن تا پدرت پیغمبر خدا بیاید و با او مصلحت کنم چون حضرت زکریا آمد سخن یحیی را نقل نمود زکریا گفت که ای فرزند چه چیز ترا باعث

شده است

۱

شده است که این اراده نمائی و تو هنوز طفل خردی یحیی گفت ای پدر مگر ندیده از من خردتر ساله ترکه مرگ را چشیده اند گفت بلی پس زکریا
بمادر یحیی گفت که آنچه یحیی میگوید چنان کن پس مادر کلاه پشم و پیراهن مو را برای او بافت پوشید و رفت به بیت المقدس و با عباد
عبادت کرد تا آنکه پیراهن مو بدن شریفش را خورد پس روزی نظر کرد ببدن خود دید که بدنش نحیف شده گریست پس خطاب الهی رسید
که ای یحیی آیا گریه میکنی از اینکه بدنت کاهیده شده است بعزت و جلال خودم سوگند که اگر یکنظر بجهنم کنی پیراهن آهن خواهی پوشید
بعوض پلاس پس حضرت یحیی ع گریست تا آنکه از بسیاری گریه دو رویش مجروح شد بحدی که دندانهایش پیدا شد چون این خبر بمادرش رسید
با زکریا بنزد او آمدند و عباد بنی اسرائیل بگرد او بر آمدند و او را خبر دادند که روی تو چنین مجروح و کاهیده شده است گفت من با خبر
نشدم زکریا گفت ای فرزند چرا چنین میکنی من از خدا فرزندی طلبیدم که موجب سرور من باشد گفت ای پدر تو مرا باین امر کردی گفتی
که در میان بهشت و دوزخ عقبه هست که نمیگذرند از آن عقبه مگر جماعتی که بسیار گریه کنند از خوف الهی گفت بلی ای فرزند من چنین
گفتم جهد و سعی کن در بندگی خدا که ترا باین امر فرموده اند پس مادر باو گفت که ای فرزند رخصت میدهی که دو پاره نمد از
برای تو بیارم که بر دو طرف روی خود بگذاری که دندانهایت را بپوشد و آب چشمت را جذب نماید گفت تو اختیار داری پس آن دو
پاره نمد را برای او ساخت بر دو رویش گذاشت و آستینهایش را فشرد از اشک چنان تر شده بود که آب از میان انگشتانش جاری شد
حضرت زکریا این حال را مشاهده نمود گریان شد رو باسمان کرد و گفت خداوندا این فرزند من است و پاره دل اوست و تو ارحم رحم کنندگانی
رحیم‌تری پس هر گاه که زکریا میخواست بنی اسرائیل را موعظه بگوید بجانب راست و چپ نظر میفرمود پس اگر یحیی حاضر بود نام بهشت
و دوزخ نمی‌برد پس روزی یحیی حاضر نبود شروع بموعظه کرد یحیی سر خود در عبا پیچیده آمد در میان مردم نشست و حضرت زکریا او را
ندید فرمود که حبیب من جبرئیل مرا خبر داد که حق تعالی میفرماید که در جهنم کوهی هست که آن را سکران مینامند در پایین کوه وادی هست
که آن را غضبان میگویند زیرا که از غضب الهی افروخته شده است و در آن وادی حرمان چاهی هست که صد ساله راه عمق است و در آنجا تابوتها
از آتش هست و در آن تابوتها صندوقها و جامه‌ها و زنجیرها و غلها از آتش هست چون یحیی این را شنید سر برداشت فریاد برآورد
که وا غفلتاه چه بسیار غافلیم از سکران برخواست و بیخبر متوجه بیابانها شد پس زکریا از مجلس برخواست و بنزد مادر یحیی رفت فرمود
که یحیی را طلب نما که میترسم او را نبینی مگر بعد از مرگ او پس مادر بطلب حضرت یحیی بیرون رفت تا بجمعی از بنی اسرائیل رسید ایشان
از او پرسیدند که ای مادر یحیی بکجا میروی گفت بطلب فرزندم یحیی میروم که نام آتش جهنم را شنیده و رو بصحرا رفته است پس رفت
تا بچوپانی رسید از او سؤال نمود که آیا جوانی را باین صفت و هیئت دیدی گفت بلکه یحیی را میخواهی گفت بلی گفت الان او را بعقبه
گذاشتم که پاهایش را در آب بدرآورده و دیده باسمان بلند کرده میگفت که بعزت تو ای مولای من که آب سرد نخواهم چشید
تا منزلت و مکان خود را نزد تو ببینم چون مادر بیامد نظرش بر او افتاد بنزدیک او رفت و سرش را در میان پستانهای خود گذاشت
و او را بخدا سوگند داد که با او بخانه رود پس با او بخانه رفت و مادر او را التماس کرد که ای فرزند التماس دارم که پیراهن مو را بکنی و پیراهن پشم
بپوشی که از آن نرمتر است یحیی قبول نمود و پیراهن پشم پوشید مادر از برای او عدسی پخت و آنحضرت تناول فرمود و بخواب رفت و در آن
تا هنگام نماز شد پس در خواب باو ندا رسید که ای یحیی خانه بهتر از خانه من میخواهی و همسایه بهتر از من میطلبی چون این ندا بگوشش
رسید از خواب برخواست و گفت خداوندا از لغزش من در گذر بعزت تو سوگند که دیگر سایه نطلبم بغیر از سایه بیت المقدس و بمادر
گفت که ای مادر پیراهن مو را بیاور مادر پیراهن مو را باو داد و در او آویخت که مانع رفتن شود حضرت زکریا باو گفت که ای مادر یحیی
او را بگذار که پرده دلش را گشوده اند و بعیش دنیا منتفع نمی‌شود پس برخواست یحیی و پیراهن مو و کلاه پشمینه را پوشید به بیت
المقدس رفت با احبار و رهبانان عبادت میکرد تا شهید شد **قصه دهم** ابن بابویه از عروة بن الزبیر روایت کرده است که گفت روزی
در مسجد رسول الله با جمعی از صحابه نشسته بودیم پس یاد کردیم اعمال و عبادات اهل بدر و اهل بیعت رضوان را ابو الدرداء گفت که ای قوم
میخواهید خبر دهم شما را بکسی که مالش از همه صحابه کمتر و عملش بیشتر و سعیش در عبادت زیاده بود گفتند کیست آن شخص گفت علی
ابن ابیطالب ع چون این را گفت همگی رو از وی گردانیدند پس شخصی از انصار باو گفت که سخنی گفتی که هیچکس با تو موافقت نکرد او گفت که
من آنچه دیده بودم گفتم شما نیز هر چه دیده‌اید از دیگران بگوئید من شبی در نخلستان بنی النجار بخدمت آنحضرت رسیدم که از دوستان
کناره کرده بود و در پشت درختان خرما پنهان گردیده بود و باواز حزین و نغمه دردناک میفرمود که الهی چه بسیار گناهان که از دوش من
برداشتی و در برابر آنها نعمت فرستادی و چه بسیار بدیها که از من صادر شد کرم کردی و رسوا نکردی الهی عمر من در معصیت تو بسیار
گذشت و گناهان من در نامه اعمال عظیم شد پس من از غیر آمرزش تو امید ندارم و بغیر خوشنودی تو اراده ندارم پس از پی آن صدا رفتم تا

که آنحضرت امیر المؤمنین است پس در پشت درختان پنهان شدم و آنحضرت رکعات بسیار نماز گذاردند چون فارغ شدند مشغول دعا گردیده و مناجات شدند و از جمله آنچه میفرمودند این بود که الهی چون در عفو و بخشش تو فکر میکنم گناه بر من آسان میشود و چون عذاب عظیم ترا بیاد می آورم بلیهٔ خطاها بر من عظیم میشود آه اگر بخوانم در نامه‌ها عمل خود گناهی چند را که فراموش کرده‌ام و تو آنها را احصا فرموده پس بگوئی بملائکه که بگیرید او را پس وای بر چنین گرفته شده و اسیری که خویشان او را نجات نمیتوانند بخشید و قبیلهٔ او که بفریادش نمیتوانند رسید و جمیع اهل محشر بر او رحم میکنند پس فرمود که آه از آتشی که جگرها را بریان میکند آه از آتشی که جمیع احشا را فرو میبرد آه از دریاهای افروخته از شعله‌های جهنم پس بسیار گریستند تا آنکه دیگر صدا و حرکت از آنحضرت نشنیدم با خود گفتم که البته خواب بر آنحضرت غالب شده از بسیاری بیداری نزدیک رفتم که برای نماز صبح آنحضرت را بیدار کنم چندانکه حرکت دادم حرکت ننمودند و بمثابهٔ چوب خشک جسد مبارکش بجا افتاده بود گفتم انا لله و انا الیه راجعون دویدم بجانب خانهٔ حضرت و خبر را بحضرت فاطمه رسانیدم فرمود که قصه چون بود عرض کردم فرمود که والله ای ابودردا این غشی است که در غالب اوقات و را از ترس الهی رو میدهد پس آب آوردند بر روی آنحضرت پاشیدند بهوش باز آمدند و نظر بسوی من فرمودند من میگریستم فرمود که از چه میگریی ای ابودردا گفتم از آنچه میبینم که بخود میکنی فرمود که اگر ببینی مرا که بسوی حساب بخوانند در هنگامی که گناهکاران یقین بعذاب خود داشته باشند و ملائکهٔ غلاظ و زبانیهٔ تند خو مرا احاطه کرده باشند نزد خداوند جبار مرا بدارند و جمیع دوستان دست از من بدارند و اهل دنیا همه بر من رحم کنند هر آینه در آن روز بر من بیشتر رحم خواهی کرد که نزد خداوندی ایستاده باشم که هیچ امری بر او پوشیده نیست پس ابودردا گفت والله که چنین عبادتی از هیچیک از اصحاب پیغمبر ندیدم **ثمرهٔ سیم** در مدح مخالفت نفس و خواهشهای آن و مذمت متابعت هواهای نفسانی بدانکه نفس اماره از شیاطین دشمن‌تر است چنانچه حقتعالی میفرماید که حضرت یوسف فرمود که بدرستی که نفس امر کننده است ببدی مگر آنکه رحم کند پروردگار من و در جای دیگر میفرماید که هر که از خداوند عالمیان و ایستادن در محاسبهٔ او بترسد و نهی کند نفس را از خواهشهای او بدرستی که بهشت مأوای اوست و در جای دیگر میفرماید که در قیامت شیطان بگمراهان خواهد گفت که مرا بر شما سلطنتی نبود بغیر اینکه شما را خواندم و اجابت من کردید پس مرا ملامت مکنید نفسهای خود را ملامت کنید و بدانکه مجاهده با نفس و شیطان افضل است از جهاد کردن با دشمنان ظاهر و دشوارتر است از آن و یکی از ثمرات مجاهده با نفس جهاد با کفار است و مجاهدهٔ نفس آنست که بعقل مستقیم با نفس و ارادت آنکه مخالف شرع باشد معارضه نماید و باستعانت الهی و تذکر آیات و احادیث و مواعظ او را منقاد گرداند تابع شرع سازد مانند اسب چموشی که از تدبیر و تعلیم رهوار کرده باشند و تحمل بارهای گران بر او آسان کرده چنانچه بسند معتبر از حضرت امام موسی کاظم منقولست که حضرت رسول لشکری بجهاد فرستادند چون برگشتند فرمودند که مرحبا بجماعتی که جهاد کوچک را بجا آوردند جهاد بزرگتر بر ایشان باقی مانده است پرسیدند که یا رسول الله جهاد بزرگتر کدام است فرمود که جهاد نفس پس فرمود که بهترین جهادها کسی است که جهاد کند با نفسی که در میان دو پهلوی اوست و حضرت صادق منقولست که فرمود که حذر نمائید از هواها و خواهشهای خود چنانچه حذر میکنید از دشمنان خود بدرستیکه هیچ چیز دشمن‌تر نیست از برای مردان از متابعت هواهای خود شان و درو کردهای زبانشان و از حضرت امام محمد باقر منقولست که حضرت رسول خدا فرمود که حق تعالی میفرماید که بعزت و جلال و بزرگواری و نور و علو شان و رفعت مکان خود سوگند میخورم که هیچ بنده اختیار نمیکند خواهش نفس خود را بر خواهش من مگر آنکه امور او را متفرق میسازم و دنیا را بر او مشتبه میگردانم و دل او را بدنیا مشغول میگردانم و نمیرسانم باو مگر آنچه از برای او مقدر کرده‌ام از دنیا و بعزت و جلال و بزرگواری خودم سوگند که هیچ بنده اختیار نمیکند فرمودهٔ مرا بر خواهش خود مگر آنکه ملائکه را بحفظ او موکل میگردانم و آسمانها و زمینها را متکفل روزی او میکنم و تجارت هر تاجر برای او میفرستم و حضرت صادق فرمود که نفس را با خواهشهای خود مگذارید بدرستیکه خواهش نفس در هلاکت نفس است و نفس را با هوا گذاشتن موجب ایذا و اضرار نفس است و نفس را از خواهشهای خود باز داشتن دوا و درمان دردهای نفس است یا باذر اول شیء یرفع من هذه الامة الامانة والخشوع حتی لایکاد تری خاشعا ای ابوذر اول چیزیکه از این امت برداشته میشود امانت و خشوع است تا آنکه از هیچیک از ایشان خشوع و شکستگی و تضرع نمیتوان دید بدانکه امانت عبارتست از عفت در نگاهداشتن اموال و عرض مردم است و خیانت در برابر آنست و امانت اشرف صفات کمالست و خیانت موجب نقص و وبال چنانچه بسند معتبر از امام جعفر صادق منقولست که حق تعالی هیچ پیغمبری نفرستاد مگر آنکه مردم را امر فرمود براستی در سخن و ادا کردن امانت به نیکوکار و بدکردار و باسانید معتبره از آنحضرت منقولست که نظر مکنید بطول دادن رکوع و سجود مردم که این چیزیست که عادت بآن کرده‌اند و اگر ترک کنند وحشت بهم میرسانند ولیکن نظر کنید براستی

ثمرهٔ سیم

گوئی و ادا کردن امانت بمردم بابد و حضرت امام زین العابدین فرمود که بر شما باد ادا کردن امانت مردم بدرستی که اگر کشندهٔ پدرم مرا امین کند بر شمشیری که پدرم را بآن کشته باشد و آن شمشیر را بمن بسپارد البته باو رد نمایم و حضرت صادق فرمود که هر که را امین کنند بر امانتی و او رد نماید بصاحبش هزار عقده از عقده‌های آتش از گردن خود گشوده است پس مبادرت نمائید بادای امانت بدرستی که امانتی که بکسی میسپارند ابلیس صد شیطان را بر او میگمارد از اعوان خود که او را گمراه کنند و وسوسه نمایند تا او را هلاک کنند مگر کسیکه خدا او را نگاه دارد و در حدیث دیگر فرمود که هر که حق مؤمنی را حبس نماید خدا در روز قیامت پانصد سال او را بر پا ایستاند تا آنکه عرقها از عقب او جاری شود و منادی از جانب خدا ندا کند که این ظالمی است که حق خدا را حبس کرده است پس چهل روز او را سرزنش کند پس او را بجهنم برند و از حضرت رسول منقولست که هر که ظلم کند بر مزدوری و مزدش را ندهد خدا ثواب او را حبط نماید و بوی بهشت را بر او حرام گرداند با آنکه بوی آن از پانصد ساله راه شنیده میشود و کسیکه از همسایهٔ خود یک شبر از زمین را خیانت کند در خانهٔ خود کند خدا آن زمین را تا هفت طبقهٔ زمین طوق کند در گردن او و در روز قیامت بآن هیئت بمقام حساب درآید و فرمود که هر که خیانت کند امانتی را در دار دنیا و بصاحبش ندهد تا مرگش او را دریابد بر غیر ملت من مرده است و خدا را که ملاقات نماید از و خشمناک باشد و فرمود که هر که خیانتی را بخورد و بداند که از مال خیانت است گناه او مثل گناه آنکسی هست که آن خیانت را کرده است و فرمود که هر که حق مسلمانی را حبس کند و بصاحبش ندهد خدا برکت روزی را بر او حرام گرداند و فرمود که هر که حق کسی نزد او باشد و صاحبش طلبد و اقتدار داشته باشد و ندهد هر روز گناه عشاری نوشته میشود و بسند صحیح از امام جعفر صادق منقولست که هر که چیزی از مال برادر مؤمنش را بظلم متصرف شود و باو پس ندهد پارهٔ از آتش در روز قیامت برای خود کسب کرده است و بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر منقولست که حضرت رسول فرمود که هر که مال مؤمنی را بغصب متصرف شود پیوسته حق تعالی از وی روی رحمت گردانیده اعمال او را دشمن دارد و او را بر کارهای خیرش ثواب ندهد تا توبه بکند و مالیکه گرفته است بصاحبش رد نماید و حضرت امام محمد باقر فرمود که هر که ظلم کند بر کسی البته خدا او را بگیرد یا در جانش یا در مالش و ظلمیکه در میان بنده و خدا باشد و حق مردم نباشد چون توبه بکند خدا او را میآمرزد در حدیث دیگر فرمود که ظلم بر سه قسم است ظلمیکه خدا میآمرزد و ظلمیکه خدا نمیآمرزد و ظلمیکه خدا نمیگذرد اما ظلمیکه نمیآمرزد شرک آوردن برای خدا است و اما ظلمیکه خدا میآمرزد ظلمی است که آدمی بر نفس خود بکند میان خود و خدا و اما ظلمیکه نمیگذارد و نمیگذارد آن حق الناس است که مردمان از یکدیگر میطلبند یا باذر والذی نفس محمد بیده لو ان الدنیا کانت تعدل عند الله جناح بعوضة او ذباب ما سقی الکافر منها شربة من ماء یا باذر الدنیا ملعونة ملعون ما فیها الا ما ابتغی به وجه الله و ما من شیء ابغض الی الله تعالی من الدنیا خلقها ثم اعرض عنها فلم ینظر الیها و لا ینظر الیها حتی تقوم الساعة و ما من شیء احب الی الله عز و جل من ایمان به و ترک ما امر بترکه یا باذر ان الله تبارک و تعالی اوحی الی اخی عیسی یا عیسی لا تحب الدنیا فانی لست احبها و احب الآخرة فانما هی دار المعاد یا باذر ان جبرئیل اتانی بخزائن الدنیا علی بغلة شهباء فقال لی یا محمد هذه خزائن الدنیا و لا ینقصک من حظک عند ربک فقلت حبیبی جبرئیل لا حاجة لی فیها اذا شبعت شکرت ربی و اذا جعت سألته یا باذر اذا اراد الله عز و جل بعبد خیرا فقهه فی الدین و زهده فی الدنیا و بصره بعیوب نفسه یا باذر ما زهد عبد فی الدنیا الا انبت الله الحکمة فی قلبه و انطق بها لسانه و بصره عیوب الدنیا دائها و دوائها و اخرجه منها سالما الی دار السلام یا باذر اذا رأیت اخاک قد زهد فی الدنیا فاستمع منه فانه یلقی الیک الحکمة فقلت یا رسول الله من ازهد الناس قال من لم ینس المقابر و البلی و ترک فضل زینة الدنیا و آثر ما یبقی علی ما یفنی و لم یعد غدا من ایامه و عد نفسه فی الموتی ای ابوذر بحق خداوندیکه جان محمد بدست قدرت اوست سوگند که اگر دنیا نزد خدا برابر بود با پر پشه یا پر مگسی کافر را از دنیا یک شربت آبی نمیداد ای ابوذر دنیا ملعونست و آنچه در دنیا است ملعونست مگر چیزیکه مطلب از آن رضای الهی باشد و هیچ چیز را خدا دشمن نمیدارد مانند دنیا حقتعالی دنیا را خلق فرمود و از آن اعراض نمود و نظر لطف بسوی او ننمود و نخواهد فرمود تا قیامت و هیچ چیز نزد خدا پسندیده‌تر و محبوبتر نیست از ایمان بخدا و ترک کردن چیزی چند که خدا امر فرموده است بترک آنها ای ابوذر حق تعالی وحی فرمود ببرادرم عیسی که ای عیسی دوست مدار دنیا را بدرستی که من او را دوست نمیدارم و دوست دار آخرت را که بازگشت همه بآنجا است ای ابوذر جبرئیل نزد من آمد خزینه‌های دنیا را برای من آورد و بر استر اشهبی سوار بود پس گفت ای محمد اینهای دنیا است بتو میدهم و از بهرهٔ تو نزد حق تعالی و نعیم آخرت تو چیزی کم نمیشود بسبب متصرف شدن در خزائن دنیا من گفتم ای حبیب من جبرئیل مرا احتیاج باین خزائن نیست هرگاه که سیر میشوم پروردگار خود را شکر میکنم چون گرسنه میشوم از او سؤال مینمایم ای ابوذر چون خدا خیر و صلاح بنده را خواهد او را بمسائل دین خود فقیه و عالم میگرداند و رغبت او را از دنیا بطرف میگرداند و او را زاهد میکند و او را

عیبهای نفس خود بینا میکند ای ابوذر هیچ بنده زهد در دنیا نمی ورزد مگر آنکه حق تعالی علوم و حکمتها در دل او ثابت میگرداند و زبان او را بحکمت و معارف گویا میسازد و بینا و گویا میگرداند او را بعیبهای دنیا و دردها و دواهای دنیا و او را سالم از کفر و معاصی از دنیا بیرون میبرد و بجانب سلامتی که بهشت پاکیزه سرشت داخل میگرداند ای ابوذر چون ببینی برادر مؤمن خود را که ترک دنیا کرده است و رغبت بآن ندارد سخن او را گوش بده که او حکمت و علوم ربانی را بسوی تو القا میکند من گفتم یا رسول الله کیست که در دنیا زاهد و بیشتر است فرمود که کسی که فراموش نکند قبر و پوسیدن و خاک شدن در قبر را و ترک کند زیادتیهای زینتهای دنیا را و اختیار کند و ترجیح دهد نعمتهای باقی آخرت را بر لذتهای دنیای فانی و فردا را از عمر خود حساب نکند و خود را از مردگان شمارد در توضیح این فصل سه باب یاد مینمایم

باب اول

در مذمت دنیا بدانکه هرچند بدیها و عیبهای دنیا از آن ظاهرتر است که بر احدی مخفی باشد اما چون شیطان در نظر عالمیان او را مزین ساخته است و غفلت عقل و مشاعر را از ملاحظه قبایح آن صرف نموده است ذکر بعضی از مواعظ و امثال که از مقربان بارگاه ذو الجلال وارد شده است موجب بیداری و هشیاری می شود از حضرت صادق ع منقولست که حق تعالی جمیع خیرات را در خانه جمع کرده است و کلید آن خانه را زهد در دنیا گردانیده است و فرمود که حرام است بر دلهای شما شناختن شیرینی و لذت ایمان تا ترک دنیا نکنید و حضرت امیر المؤمنین ع فرمود که هیچ خلقی معین و یاور دین نیست مانند ترک دنیا و زهد در آن و فرمود که علامت رغبت بثواب آخرت ترک زینتهای دنیا است بدرستی که زهد در دنیا کم نمیکند از آنچه خدا از برای تو قسمت فرموده است و حرص و رغبت در تحصیل دنیا زیاد نمیکند آنچه را خدا برای تو قسمت فرموده است پس کسی غبن دارد که بهره آخرت را برای دنیا ترک نماید و حضرت صادق ع فرمود که روزی حضرت رسول ص محزون از خانه بیرون آمد ملکی بر آنحضرت نازل شد کلیدهای خزاین و گنجهای زمین را از برای آنحضرت آورد گفت این کلید گنجهای دنیا است و پروردگارت میفرماید که بگشا خزینهای دنیا را و آنچه خواهی بردار و از مرتبه تو نزد ما چیزی کم نمی شود حضرت فرمود که دنیا خانه کسی است که در آخرت خانه نداشته باشد و از برای دنیا جمع میکند کسی که عقل نداشته باشد ملک گفت که بحق خداوندی که ترا براستی فرستاده است که همین سخن را از ملکی شنیدم که در آسمان چهارم میگفت در هنگامی که کلیدها را بمن دادند و در حدیث دیگر فرمود که حضرت رسول ص گذشتند بر بزغاله مرده گوش بریده که در مزبله افتاده بود پس باصحاب خود فرمود که این بزغاله بچند می ارزد گفتند که اگر زنده بود یک درهم نمی ارزید حضرت فرمود که بحق آن پروردگاری که جان من در دست او است که دنیا خوارتر است نزد خدا از این بزغاله نزد صاحبش و حضرت صادق ع فرمود که هرگاه حق تعالی خیر بنده را خواهد او را زاهد در دنیا میگرداند و بمسائل دین خود او را عالم میگرداند و عیبهای دنیا را باو می شناساند و کسی را که خدا این کرامتها باو بفرماید خیر دنیا و آخرت باو داده است و فرمود که هیچ کس طلب حق را از راهی نکرده است بهتر از راه ترک دنیا و این ضد آنچیزیست که طلب میکنند دشمنان حق از رغبت در دنیا پس فرمود که کجا است صبر کننده صاحب کرمی که در این چند روز اندک از سر دنیا بگذرد بدرستی که مزه ایمان را نمی یابید شما و حرام است لذت ایمان تا زهد در دنیا نورزید و فرمود که مؤمن خود را از محبت دنیا خالی کند بلند مرتبه و رفیع قدر می شود و لذت و چاشنی محبت الهی را هرگاه می یابد و او نزد اهل دنیا چنانست که گویا دیوانه شده است و عقلش مخلوط شده است و لیکن چنین نیست بلکه شیرینی محبت الهی با دل او مخلوط شده است باین سبب بغیر خدا مشغول نمی شود و فرمود که دلی از محبت و کدورتها صاف و خالص شد زمین بر او تنگ می شود تا میل باسمان میکند و بجانب عرش پرواز میکند حضرت رسول ص فرمود که طلب دنیا باخرت ضرر میرساند و طلب آخرت بدنیا ضرر میرساند پس بدنیا ضرر رسانید که سزاوارتر است بضرر رسانیدن از آخرت و بسند معتبر منقولست که جابر جعفی بخدمت امام محمد باقر ع آمد حضرت فرمود که ای جابر والله که من محزونم و دل من مشغولست جابر گفت که فدای تو شوم مشغولی دل و اندوه تو از چیست فرمود که ای جابر کسی که خالص و صافی دین خدا در دل او در آمد مشغول میگرداند دل او را از غیر خدا ای جابر چیست دنیا و چه چیز میتواند بود دنیا مگر طعامی است بغیر از طعامی که بخوری یا جامه که بپوشی یا زنی که با او مقاربت نمائی ای جابر بدرستی مؤمنان مطمئن نمی باشند بدنیا و دل نمی بندند بماندن در دنیا و هیچ وقت ایمن نمی شوند از اینکه سرای آخرت خانه دائمی است و دنیا خانه فنا و نیستی است و لیکن اهل دنیا در غفلت اند و مؤمنان پیش از زمان دانایان و اهل تفکر و عبرت بودند ایشان از یاد خدا کر نمیکرد چیزهائی که از امور دنیا می شنیدند و کور نمیکرد ایشان را از یاد خدا چیزها که از زینتها میدیدند پس چنانچه بثواب علم فایز شده بودند بثواب آخرت فایز گردیدند و بدان ای جابر که اهل تقوی و پرهیزکاران مؤنه و خرج ایشان از اهل دنیا آسانتر و اعانت و یاری ایشان نسبت بتو بیشتر است اگر تو خدا را یاد کنی ترا یاری میکنند اگر خدا را فراموش میکنی ترا آگاه میکنند بیاد او و ... میکنند ... امرهای خدا را عمل کنند مانند ... محبت خدا قطع محبت از غیر او کرده اند و از دنیا وحشت کرده اند بسبب

طاعت و بندگی آقای خود و دلهای خود نظر بخدا و دوستی او انداختند و میدانند که چیزیکه سزاوار است بنظر داشتن و دل باو بستن خداوند عظیم الشأن است پس دنیا را بمنزله منزلی دان که فرود آئی و بار کنی یا مالی که در خواب بیابی و چون بیدار شوی در دست تو چیزی نباشد این مثل را برای تو باین سبب یاد کردم که دنیا نزد اهل عقل و علم از باب سایه درختی است که لحظه در آن قرار گیری و برطرف شود ای جابر پس حفظ کن آنچه را خدا امر فرموده است ترا برعایت آن از دین و حکمت او و سؤال مکن از آنچه تو نزد او داری از دنیا و بطلب ... و منقولست که ابوذر گفت کجا یند طلب کنندگان علم ... از زندان و مال از حال مشغول ... بدرستی که روز ... کار ایشان مفارقت مینمائی مانند مهمانی خواهی بود که شب در خانه بماند و روز دیگر ... و دنیا و آخرت بمنزله دو منزل است که از یکی بار کنی و بدیگری نزول نمائی از حضرت صادق ع منقولست که حق تعالی بحضرت موسی ع وحی نمود که ای موسی دل خود را بدنیا مابند مگر ... میل کردن ظالمان و دوست مدار دنیا را مانند دوستی کسی که دنیا را پدر و مادر خود اخذ کند ای موسی اگر ترا بخود بگذارم که اصلاح نفس خود کنی بر تو غالب خواهد شد محبت دنیا و زینتهای آن ای موسی پیشی بگیر در خیرات و طاعات ... خیر و ترک کن از دنیا آنچه را بآن احتیاج نداری و دیده خود را میفکن بسوی هرکه فریب دنیا خورده است و او را بخود گذاشتم بدانکه هر فتنه ابتدای محبت دنیا است و آرزو مکن حال کسی را که مال بسیار دارد که بسیاری مال گناه بسبب حقوق واجبه که خدا بر مال دارد ... و آرزو مکن حال کسی را که مردمان از او راضی باشند تا ندانی که خدا از او راضی است و آرزو مکن حال کسی را که مردم اطاعت او می نمایند بدرستی که اطاعت کردن مردم او را و متابعت نمودن بر خلاف حق باعث هلاک او و متابعان او است و در حدیث دیگر فرمود که حضرت امیر المؤمنین ع ببعضی از اصحاب خود نوشتند که وصیت میکنم ترا و خود را بتقوی و پرهیزکاری کسی که معصیت او حلال نیست و امید از غیر او نمی توان داشت و بی نیازی حاصل نمی شود مگر بفضل او بدرستی که کسی که از مناهی خدا پرهیز نمود عزیز شد و قوت و سیر و سیراب می شود و عقلش از عقول اهل دنیا برتر می شود پس بدنش با اهل دنیا است و دل و عقلش مشغول معاینه آخرت است و فرو می نشاند بنور دلش محبت آنچه را چشمهایش می بینند از زینت دنیا پس حرام دنیا در نظر او نجس و قبیح شده است از شبهات دنیا اجتناب میکند و از حلال خالص نیز خود را متضرر نمی نماید مگر بقدر ضرورت از پاره نانی که پشتش بآن قوت یابد و عبادت تواند کرد و جامه که عورت خود را بآن بپوشاند از هر قسم که بیابد اگرچه کهنه و درشت باشد و بر آن قدر ضرورت که دارد نیز اعتماد ندارد بلکه اعتماد و امید او بخالق اشیا است و چندان جد و سعی در عبادت میکند که دندههای او ظاهر گردیده است و دیدههای او در سرش فرو رفته است پس خدا بعوض آنچه از قوت خود در عبادت خدا صرف کرده است قوتی از جانب خود بدن او کرامت فرموده و عقل او را شدید و محکم گردانیده است و آنچه در آخرت برای او مقرر فرموده زیاده از آنها است که در دنیا باو عوض داده است پس ترک کن دنیا را که محبت دنیا آدمی را از حق کور و کر و گنگ و کر و ذلیل میگرداند و تدارک کن در بقیه عمر خود و تاخیر مکن عمل را بفردا و پس فردا بدرستی که هلاک شدند آنانکه پیش از تو بودند بطول امل و آرزوها و تاخیر اعمال خیر تا آنکه مرگ ناگاه بایشان رسید و ایشان غافل بودند پس بر چوبها ایشان را برداشتند بقبرهای تنگ و تاریک نقل فرمودند و فرزندان و اهالی ایشان را ترک نموده بحال خود پرداختند پس بخدا از خلق منقطع شو بدلی ترک دنیا کرده و بپروردگار خود پیوسته و باعزمی درست که در آن سستی و شکستگی نباشد خدا ما را و ترا اعانت نماید بر طاعت خود و توفیق دهد ما را و ترا بر چیزی چند که موجب خوشنودی او است و از حضرت امام رضا ع منقولست که عیسی بن مریم ع بحواریان گفت که ای بنی اسرائیل آزرده مباشید از آنچه از دنیای شما فوت می شود چنانچه اهل دنیا آزرده نمیباشند از فوت دین خود اگر دنیای ایشان سالم باشد و حضرت امیر المؤمنین ع فرمود که چگویم در وصف خانه که اولش مشقت و عنا است و آخرش نیستی و فنا است و در حلالش حساب است و در حرامش عقاب است هرکه غنی می شود در آن مفتون است و هرکه محتاج می شود محزون است و هرکه از برای آن سعی میکند بدستش نمی آید و هرکه ترکش میکند رو باو می آورد و هرکه از احوال او عبرت گیرد و بینا شود او را بعیوب خود بینا میگرداند و کسیکه برغبت بسوی آن نظر نماید کور دلش میکند و در خطبه دیگر فرمود که نظر کنید بسوی دنیا بدیده زهد و از آن اعراض نمائید بخدا سوگند که بعد از اندک زمانی ساکنان خود را که در محل اقامت در آن افکنده اند بیرون میکند و آنانکه بنعمتهای آن مغرور گردیده اند بفجایع و مصیبتها مبتلا میگرداند و آنچه از دنیا پشت کرده و رفته بر نمیگردد و آنچه آینده است نمیتوان دانست که چه مقدار است که انتظار آن توان برد شادی و سرورش آمیخته است باندوه و حزن و جلادت و قوت شجاعانش راجع است بسستی و ضعف پس فریب ندهد شما را بسیاری آنچه شما را خوش می آید از زینتها که اندک زمانی با شما خواهد بود خدا رحم کند کسی را که در احوال دنیا تفکر نماید و عبرت گیرد پس بعیبهای خود بینا شود آنچه از دنیا در پیش است عنقریب از آن

از وی مانده است و آنچه از آخرت در پیش است بزودی میرسد و زوال ندارد و بر عمر اعتماد مکن که هرچه بعد در پی بدی بزودی بر سر ما میاید
و آنچه آینده است بزودی حاضر می شود و نزدیک است و در خطبه دیگر فرمود که شما را حذر می فرمایم از دنیا بدرستی که آن شیرین است و
سبز و خوش آینده است مردم را محبت خود میگرداند باندکی از لذتهای عاجل که با آنها میرساند و باندک زینتی خود را خوش مینماید
و امیدها و آرزوها باو بر خود ساخته است و بحیله و فریب خود را زینت کرده است نعمتش و زینتش باقی نماند و از مصیبتهای آن
ایمن نمیتواند بود فریب دهنده است ضرر رساننده است مانع از جزا است بزودی زایل میگردد و فانی است ساکن است را اخو...
را میزند هیچ کس از آن بر بیرون نیامده مگر آنکه بعد از آن او را عبرت دیگران کرده اند و روی یکی بیاورد در راحت مگر آنکه پشت کرده
بسوی او بمحنت چه بسیار کسی که بر او اعتماد کرده و دل او بدید او و چه بسیار کسی که بآن مطمئن شد او را بر زمین زد و بسی صاحب
شوکت را بخواری انداخته و بسی صاحب نخوت را ذلیل ساخت پادشاهیش مذلت است و عیشش ناگوار است شیرینیش تلخ است
و غذایش سم است و زنده اش در معرض موت است و صحیحش در عرصه بلا است پادشاهیش بزودی برطرف می شود و عزیزش مغلوب میگردد
و کسیکه از آن دنیا جمع کرده منکوب میشود و کسیکه بآن پناه برده مخذول میشود آیا شما نیستید در مسکنها و منزلهای جماعتی که
پیش از شما بوده اند که عمرهای ایشان از عمرهای شما دراز تر بوده و آثار ایشان بیشتر باقی مانده و املهای ایشان دراز تر بوده و لشکرها
ایشان فراوان تر بوده است دنیا را پرستیدند چه پرستیدنی و از آن اختیار کردند چه اختیار کردنی چون بدر رفتند توشه با ایشان نداد که بمنزل
رسند و مرکوبی نداد که ایشان را بجائی رساند هیچ شنیده که دنیا جان فدای ایشان کرده باشد یا ایشان را اعانتی کرده باشد یا با ایشان
مصاحبت نیکو کرده باشد بلکه بایشان فرود آورد بلاهای گران و سست کرد دنیا ایشان را بفتنها و منزلزل ساخت اساس ایشان را
بمصیبتها و بینی ایشان را بخاک مذلت بخاک مالید و ایشان را پامال حوادث گردانید و یاری نمود مرگ را بر ایشان بدرستی که دیدید جزای
منکر را که دنیا جمعی را که منقاد او بودند و او را اختیار میکردند و امید اقامت در آن داشتند که گویا نخواستند که از آن مفارقت بکنند
توشه نداد بایشان بغیر از گرسنگی و تشنگی و نفرستاد ایشان را مگر بتنگی و تاریکی و برای ایشان حاصل نکرد مگر ندامت و بسیار آیا چنین دنیا
را اختیار میکنید یا بخود می پندارید دل بآن می بندید و بر آن حریص میشوید پس بد خانه ایست این خانه برای کسی که او را متهم ندانند
و از آن در ترس و اندیشه نباشد پس بدانید و خود میدانید که این دنیا را ترک خواهید کرد و از آن بخانه دیگر بار خواهید کرد و پند
بگیرید در این دنیا از احوال جمعی که میگفتند کیست قوی تر از ما بیشتر است ایشان را بقبرها بردند و در زیر خشت و خاک پنهان کردند همسایه
استخوانهای پوسیده شدند برای ایشان همسایه چند که بفریاد یکدیگر نمیرسند و دفع ضرر از یکدیگر نمیتوانند در یکجا مجتمعند
هر یک تنها و فرزند و همسایه یکدیگرند و از یکدیگر دورند و نزدیکانند که بزیارت یکدیگر نمیروند و مجاورند که بنزد یک یکدیگر
نمیایند حلیمان و بردبارانند که کینها از ایشان برطرف شده است و جاهلانند که حسدها از ایشان مرده است نه ضرر از ایشان ترسی نیست و نه دفع ضرری
از ایشان متوقع نیست پشت زمین را بدل کرده اند بزیر زمین و از وسعتها بتنگی رفته اند و روشنائیها بدل بظلمت و تاریکی رفته اند و
باز بیرون نخواهند گشت بنحویکه مفارقت کرده اند پا برهنه و عریان و با اعمال خود باز گشت خواهند نمود بسوی حیات دائمی و خانه باقی چنانچه
حقتعالی میفرماید که چنانچه ابتدا کردیم در اول خلق ایشان را بر خواهیم گردانید وعده ایست بر ما لازم و البته چنین خواهیم کرد و ابن بابویه
علیه الرحمه روایت کرده است که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله از سفری مراجعت میفرمودند اول بخانه فاطمه ع تشریف میبردند و مدتی میماندند بعد
از آن بخانه زنان خود میرفتند پس در بعضی از سفرهای آنحضرت حضرت فاطمه دو دست برنج و قلاده و دو گوشواره از نقره ساخته بود و
در خانه آویخته چون آنحضرت مراجعت فرمودند بخانه فاطمه داخل شدند و صحابه بر در خانه توقف نمودند و اثر ملال را مشاهده فرمودند
غضبناک بیرون رفتند بمسجد در آمدند و بنزد منبر نشستند حضرت فاطمه گمان بردند که برای زینتها حضرت رسول چنین بغضب آمدند
پس کردن بند و دست برنجها و گوشوارها را کندند و پرده را گشودند و همه را بنزد حضرت فرستادند و با آنشخص گفتند که اینها را ببر و بگو
که دخترت سلام میرساند و میگوید که اینها را در راه خدا بده چون بنزد آنحضرت آوردند سه مرتبه فرمود که کرد آنچه میخواستم پدرش فدای
او باد دنیا از محمد و آل محمد نیست و اگر دنیا در خوبی نزد خدا برابر پر پشه میبود خدا در دنیا کافر را شربتی از آب نمیداد پس برخاستند
و بخانه حضرت فاطمه داخل شدند و روایت کرده اند که روزی حضرت امیر المؤمنین ع در بعضی از باغها بیلی در دست داشتند و اصلاح آن
باغ میفرمودند ناگاه زنی پیدا شد در غایت حسن و جمال و گفت ای پسر ابو طالب اگر مرا تزویج نمائی ترا غنی میگردانم از این مشقت و
ترا دلالت میکنم بگنجهای زمین و تا زنده پادشاهی خواهی داشت حضرت فرمود که نام تو چیست گفت نام من دنیا است حضرت فرمود که
برگرد و شوهری غیر از من طلب کن که ترا در من بهره نیست و باز مشغول بیل زدن شدند حضرت رسول ص فرمود که غافل ترین مردم

دردنیا

۷

در دنیا کسی است که از تغیر احوال دنیا پند نگیرد و قدر کسی در دنیا عظیم تر است که دنیا از نزد او قدری نداشته باشد و فرمود که خوش و خرم مرد
بد دنیا که بتعب اندازد کسی که ترا مذمت کند و مذمت کن کسی را که ترا ترک کند و فرمود که رغبت در دنیا موجب بسیاری حزن و اندوه است
و زهد در دنیا موجب راحت دل و بدن است و حضرت صادق ع فرمود که محبت دنیا سر جمیع گناهان و خطاها است و حضرت رسول ص فرمود
که هر که از امت من از چهار خصلت سالم بماند بهشت از او واجب شود هر که سالم باشد از داخل شدن در دنیا و متابعت خواهشها و شهوت
شکم و شهوت فرج **باب دوم** در بیان تمثیلی چند که پیشوایان دین در مذمت دنیا برای تنبیه غافلان ذکر کرده اند مسالک حسرت بنیان فرموده
اند تمثیل اول در دنیا آنکه هرچند آدمی بدنیا مشغول میگردد بخلاصی از آن دشوارتر است از حضرت امام جعفر صادق ع منقولست که
حضرت امام محمد باقر ع فرمود که مثل کسی که حریص است بر جمع دنیا از بابت مثل کرم ابریشم است که هرچند بر ابریشم بر خود بیشتر می تند راه
بر رویش بسته تر میشود و خلاصیش مشکل تر است تا آنکه در آن میان از غم میمیرد پس حضرت صادق ع فرمود که از جمله موعظها که
حضرت لقمان پسر خود را فرمود این بود که ای فرزند مردم برای اولاد خود جمع کردند باقی ماند و نه کسانی که برای ایشان جمع میکردند بدرستی
که تو بنده مزدوری که بکاری چند ترا امر کرده اند و مزدی برای آنها برای تو وعده کرده اند پس عمل خود را تمام کن و مزد خود را بگیر و مباش در این
دنیا از بابت گوسفندی که در زراعت سبزی بیفتد و بخورد تا فربه شود و از آن بکشند و هلاکش در فربهی آن باشد و لیکن دنیا را بمنزله
پلی دان که بر نهری بسته باشند که از آن پل بگذری و از آن بگذاری و هرگز بسوی آن بر نگردی و دنیا را خراب بگذار و عمارت آن مکن بدرستی که
ترا امر باباد دانی آن نکرده اند و بدانکه فردا چون بنزد حقتعالی بایستی از چهار چیز از تو سؤال خواهند کرد از جوانیت که در چه چیز آنها را کهنه کردی
و از عمرت که در چه چیز آنرا فانی کردی و از مالت که از کجا کسب کردی و در کجا خرج کردی پس مهیا شو و جواب خود را بگیر و محزون مباش
آنچه از تو فوت می شود از دنیا بدرستی که اندک آن بقا ندارد و بسیارش بلاهای بسیار دارد پس حذر خود را بگیر و سعی کن در کار خود
و پرده غفلت را از رو بگشا و خود را در معرض نیکیهای پروردگار خود در آور و در دل خود توبه را تازه کن و تا فارغی در عمل و عبادت سعی
کن پیش از آنکه اجل رو بتو آورد و قضاهای الهی بر تو جاری شود و مرگ میان تو و آنچه اراده داری حایل گردد **تمثیل دوم** در دنیا
آنکه هرچند تحصیل دنیا بیشتر میکنی حرص بر آن زیاده می شود و بسند معتبر از حضرت امام رضا منقولست که مثل دنیا مثل آب شور دریا است
که هرچند آدمی بیشتر میخورد تشنه تر می شود تا هنگامیکه او را بکشد تمثیل سیم در دنیا آنکه ظاهر دنیا خوش آینده و باطنش کشنده است
بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق ع منقولست که در کتاب حضرت امیر المؤمنین ع نوشته است که مثل دنیا مثل مار کشنده است که بسیار
در نهایت نرمی و ملایمت است و شکمش پر زهر است و در هر که عاقل است از آن میگریزد و طفل نادان بسوی آن میل میکند
و با آن بازی میکند تمثیل چهارم در فنا و سرعت انقضای دنیا حضرت رسول ص فرمود که مرا چکار است با دنیا مثل من و دنیا مثل سواره است
که در روز گرمی بدرختی برسد و در سایه آن درخت قیلوله کند و برود و آن درخت را بگذارد تمثیل پنجم در بیان بیوفائی دنیا
از حضرت امام موسی کاظم ع منقولست که دنیا از برای حضرت عیسی ع متمثل شد بصورت زن زرقی حضرت از آن پرسید که چند شوهر
کرده گفت بسیار پرسید که همه ترا طلاق گفتند گفت نه همه را کشتم حضرت عیسی فرمود وای بر حال شوهرهای باقی مانده چرا عبرت
نمیگیرند از حال شوهرهای کشته شده ات تمثیل ششم در بیان کیفیت نجات از دنیا از حضرت امام موسی ع منقولست که حضرت لقمان
پسر را وصیت فرمود که ای فرزند دنیا دریائی است عمیق و گروه بسیاری در این دریا غرق شده اند پس باید که کشتی تو در این دریا
تقوی و پرهیزکاری باشد و بحر دل آن کشتی پرکنی از توشه و متاع ایمان و اعمال صالحه باشد و بادبان آن توکل بر خدا و آنکه کشتی را راه نمی
رود و ناخدای آن کشتی عقل باشد و معلم آن علم باشد و لنگرش صبر باشد تمثیل هفتم در بیان پستی دنیا و آنکه سربلندی در این خانه
پست ضرر می رساند از حضرت امام موسی ع منقولست که دنیا بمنزله خانه است که سقفش را پست پوشیده باشند اگر سربلندی کنی
و تکبر نمائی سر بطاق می آید و می شکند و اگر سر بزیر افکنی و تواضع و شکستگی میکنی بسلامت بدر میروی تمثیل هشتم در
بیان سوء عاقبت دنیا از حضرت رسول ص منقولست که مثل دنیا مثل طعامهای لذیذ است که آدمی تناول مینماید در هنگام خوردن لذت
است چون بمعده رسید متعفن و بدبو می شود هرچند طعام لذیذتر و چرب و شیرین تر است مدفوعش بدتر و کثیف تر است از آن
و مفسده خوردنش بیشتر و درد و الم بر اکلش مترتب می شود و همچنین از دنیا هرچند بیشتر و بهتر متصرف می شوی که در هنگام مرگ
که وقت دفع آن است بدی و ضررش بیشتر ظاهر می شود یا مانند خانه که دزد بر آن زند هرچند متاع آنخانه بیشتر و نفیس تر است
حسرت صاحبش بیشتر است و همچنین در اجل که بر خانه مال میزند هرچند از دنیا بیشتر جمع کرده است الم مفارقتش شدیدتر و صعبتر
است تمثیل نهم در بیان آنکه دنیا و آخرت با هم جمع نمی شوند و محبت دنیا مانع خیرات و سعادات است از حضرت رسول ص منقولست که مثل

صاحب دنیا مثل کسی است که در میان آب راه رود البته قدمش تر می‌شود و همچنین هر که داخل دنیا می‌شود البته آلوده می‌شود و در دنیا
میگوید کسیکه دعوی مینماید که من داخل دنیا نمی‌شوم و از آن احتراز می‌نمایم منقول است که حضرت عیسی فرمود که بحق و راستی
بشما میگویم که اسب را تا سواری نکنی و رام نکنی چموشی آن برطرف نمی‌شود و همچنین تا دل را رام نکنی بیاد مرگ و مشقت عبادت
قساوتش برطرف نمی‌شود و منقاد حق نمیگردد بحق و راستی بشما میگویم که چنانچه بیمار که ببوی طعام نظر میکند از مرض و الم
بان میل نمی‌نماید همچنین بیمار محبت دنیا لذت شیرینی عبادت و بندگی نمی‌یابد بمثل در هر درد کریمه که مشتمل است بر توضیح
عیبهای اسباب دنیا و دنیاداران در این مقام قصه یوزاسف و بلوهر است که مشتمل است بر حکم شریفه انبیا و مواعظ لطیفه حکما است و برادر منبا
چون بر فواید بی نظیر محتوی و مشتمل است بسبب طول قصه ناظر این کتاب را از برکات آن محروم نمیکردانم ابن بابویه علیه الرحمه در کتاب
کمال الدین و تمام النعمه بسند خود از محمد بن زکریا روایت کرده است که پادشاهی بود در ممالک هندوستان با لشکر فراوان و مملکت
وسیع و مهابت عظیم او در نفوس رعیت قرار گرفته بود و پیوسته بر دشمنان ظفر مییافت و با این حال حرص عظیم داشت در شهوتها
و لذتهای دنیا و لهو و لعب و در متابعت هواهای نفسانی دقیقه فرو نمیگذاشت و محبوبتر و خیرخواه ترین مردم نزد او کسی بود که
او را باعمال ناشایست ستایش مینمود و قبایح او را در نظر او زینت میداد و دشمن و بدخواه ترین مردم نزد او کسی بود که او را بترک
آنها امر میفرمود و او در حداثت سن و ابتدای جوانی بمنصب فرمانروائی فایز گردیده بود و صاحب رای اصیل و زبان بلیغ بود
و در تدبیر امور رعیت و ضبط احوال ایشان بغایت عارف بود و چون مردم او را باین اوصاف شناخته بودند لاجرم همگی منقاد او
گردیده بودند و هر سرکشی و دانی او را خاضع و مطیع بود و برای او جمع گردیده بود مستی جوانی و مستی سلطنت و جهانبانی و شهوت
و شهوت و خودبینی و ظفر یافتن او بر دشمنان و اطاعت و فرمانبرداری اهل مملکتش موجب طغیان و زیادتی آن مستیها گردیده بود پس تکبر
و تطاول مینمود بر مردمان و تحقیر میشمرد بسبب فور مدح و ستایش و اعتمادش بر رسائی عقل و رای خود زیاده میشد و او را همتی و
مقصودی بغیر از دنیا نبود و باسانی او را میسر شد آنچه را مطلبید و میخواست از دنیا و لیکن فرزند پسر نمیشد او را و جمیع فرزندان
او دختر بودند و پیش از پادشاهی او امر دین در مملکتش شیوع تمام داشت و اهل دین بسیار بودند پس شیطان دین و اهل دین را
در نظر او زینت داد و همت بر اضرار ایشان گماشت از ترس زوال ملک خود ایشان را از مملکت خود دور گردانید و بت پرستان را مقرب
خود گردانید و برای ایشان بتها از طلا و نقره ساخت و ایشان را تفضیل و تشریف بر دیگران داد و بتهای ایشان را سجده کرد پس چون مردم
این حال را از او مشاهده نمودند مسارعت نمودند بعبادت بتان و استخفاف اهل دین پس روزی پادشاه سؤال نمود از حال شخصی از
اهل بلد خود که امیر در امری عظیم و منزلت پسندیده نزد پادشاه بود و غرض پادشاه آن بود که با او استعانت جوید بر بعضی از امور خود
و او را احسان نماید جواب گفتند که ای پادشاه او لباس خواهش دنیا را از بر کنده و از اهل دنیا خلوت اختیار کرده و بعبادت پیوسته است پس
این سخن بر پادشاه دشوار آمد و او را طلب نمود چون حاضر شد و نظرش بر روی او افتاد و او را در زی عباد و زهاد دید او را منع کرد و دشنام
داد و گفت تو از بندگان من و از اعیان مملکت من بودی خود را رسوا کردی و اهل و مال خود را ضایع گذاشتی و تابع اهل بطالت شدی و خود را
کار شکسته و خود را در میان مردم مضحکه و مثل ساختی و حال آنکه من ترا برای کارهای عظیم خود مهیا گردانیده بودم میخواستم تو استعانت
جویم بر اموری که مرا پیش آید عابد گفت ای پادشاه اگر مرا بر تو حقی نیست لیکن عقل ترا بر تو حق هست پس بشنو سخن مرا بی آنکه بخشم آئی
بعد از آن امر کن بانچه خواهی بعد از فهمیدن آنچه میگویم و تفکر نمودن در آن بدرستی که ترک تامل و تدبیر دشمن عقل است و حایل میشود
آدمی و فهمیدن اشیا پادشاه گفت که آنچه میخواهی بگو عابد گفت میپرسم از تو ای پادشاه که آیا عتاب تو با من برای گناهی است که بر نفس خود
ضرر رسانیده‌ام یا در خدمت تو تقصیری و جرمی کرده‌ام پادشاه گفت جرم تو بر نفس خود نزد من بدترین گناهان است و من چنین نیستم
که هر کس از رعیت من که خواهد خود را هلاک کند او را بخود واگذارم بلکه هلاک کردن خودش نزد من مثل آن است که دیگری از رعیت
مرا هلاک کرده باشد و چون من اهتمام در امر رعیت دارم حکم میکنم بر تو از برای تو و مؤاخذه مینمایم تو را برای تو برای که ضایع کرده‌ای خود را
عابد گفت که ای پادشاه از حسن ظنی که بتو دارم گمان ندارم که مرا مؤاخذه نمائی مگر بحجتی که بر من تمام سازی و حجت جاری نمیشود مگر در
نزد قاضی و حاکمی و کسی که از مردم بر تو قاضی نیست لیکن نزد تو قاضیان هستند و تو حکم ایشان را جاری میسازی و من بعضی از آن قاضیان را
راضیم و از بعضی ترسانم پادشاه گفت که کدامند قاضیان که میگوئی عابد گفت که اما آن قاضی که بحکم او راضیم عقل تست و اما قاضی که
از او ترسانم هوا و خواهشهای نفس تست پادشاه گفت که آنچه خواهی بگو و راست بگو خبر خود را بمن که در چه وقت این رای ترا سانح شده
که گمراه کرده‌اند ترا عابد گفت اما خبر من بدرستی که در حداثت سن سخنی شنیدم و در دل من جا کرد و آن سخن مانند دانه که بکارند و

پیوسته نشو و نما کرد تا درختی شد چنانچه می‌بینی و آن قصه چنان بود که از شخصی شنیدم که میگفت که نادان امری را که اصلی ندارد
و بکار نمی‌آید چیزی می‌داند و بآن اعتقاد دارد و امری را که اصل دارد و بکار می‌آید ناچیز و باطل میانگارد و تا آدمی امر باطل و ناچیز را ترک
ننماید بامر ثابت و اصیل نمیرسد کسی که نیکو نبیند ادراک ننماید حقیقت آن امر حق و ثابت را ترک آن ناچیز و باطل بر او گوارا
نمیشود و آن امر اصیل و باقی آخرت است و آن امر ناچیز و باطل دنیا است چون این کلمه حق را شنیدم در نفس من مستقر گردید پس اگرچه
تامل کردم حیات دنیا را مرگ یافتم و توانگری دنیا را فقر و درویشی دیدم و شادی دنیا را اندوه دانستم و صحت دنیا را بیماری شمردم
و قوت دنیا را ضعف دانستم و عزت دنیا را خواری دیدم و چگونه حیات دنیا مرگ نباشد و حال آنکه زندگانی آن برای مردن است و زندگی
در آن زندگانی یقین بر رفتن دارد و بی اعتماد است بر زندگی و پیوسته منتظر رحلت است و چگونه توانگری دنیا فقر و درویشی نباشد
و حال آنکه آنچه در دنیا برای آدمی حاصل می‌شود برای اصلاح آن بچیزی دیگر محتاج میشود بلکه احتیاج بچیزهای دیگر بهم رساند که برای
آن چیز اول ناچار است از آنها مثل آنکه آدمی برای سواری بچهارپائی محتاج میشود چون تحصیل آن نمود محتاج میشود بعلف آن و بمهتر
و یراق ضروری آن چهارپا و بسبب هر یک از اینها بچند چیز دیگر محتاج میشود پس کجا بنهایت میرسد حاجت کسی که با این حال باشد و
چگونه شادی دنیا اندوه نباشد و حال آنکه چشم هر کس را بحصول مطلبی روشن گرداند در کمین او است که چندین برابر از خوشحالی
اندوه و غم باو برساند چنانچه اگر کسی بوجود فرزندی شاد شود آنچه اندیشه می‌برد از اندوه و مرض آن فرزند و بیماری او و آنکه
احوال او چندین برابر آن شادیست که باو رسیده است بسبب وجود او و اگر بمالی خوشحال گردد از بیم تلف آن مال اندوه بر او راه می‌یابد زیاده
از آن سروری که بآن مال بهم رسانیده است پس هرگاه حال دنیا چنین باشد سزاوارترین مردم بترک دنیا کسی است که شناخته باشد
دنیا را باین حال و چگونه تندرستی دنیا بیماری نباشد و حال آنکه تندرستی در دنیا از اخلاط اربعه است و صحیح ترین اخلاط خون
ترین آنها در حیات خون است و در هنگامیکه آن قوی تر است و اعتماد او بر آن بیشتر است سزاوارتر است که از آن بمرگ ناگهان و ورم
گلو و طاعون و مرگ خوره و ورمهای سینه و چگونه قوت دنیا ضعف نباشد و حال آنکه اسباب قوت موجب ضرر و هلاک بدن شد و چگونه
عزت دنیا خواری نباشد و حال آنکه هرگز کسی عزتی در دنیا ندیده است که بعد از آن خواری و مذلتی نباشد و ایام عزت کوتاه است و ایام خواری
دراز پس سزاوارترین مردم بمذمت دنیا کسی است که اسباب دنیا برای او گشوده باشند و مهیا کرده باشند حاجتهای خود را از دنیا
یافته باشد زیرا که هر شب و هر روز و هر ساعت و هر لحظه ترسانست از آنکه آفتی بمال او برسد و آن را فانی گرداند یا بناگاه بلائی بخویشان
و دوستان او برسد و ایشان را برباید یا فتنه بر جمعیت او برخورد و بغارت برد یا مصیبتی در رسد و بناهای او را از بیخ برکند یا مرگ
او را در رسد و او را از یاد او و درد مفارقت هر چیز که بآن بخل مینمود بدرد دری برد و او را بگذارد پس مذمت میکنم بسوی تو ای پادشاه
دنیائی که آنچه عطا کرده باز میگیرد و وبال او را بر گردن آدمی میگذارد و بر هر که جامه پوشانید او را برهنه میکند و او را عریان میگرداند و هر که را
بلند کرد پست میکند و بجزع و بیتابی میافکند عاشقان و طالبان خود را ترک میکند بشقاوت و محنت میرساند گمراه کننده است
کسی را که اطاعت او کند و مغرور او شود و غدار و بازی دهنده است هر کس را که ایمن باشد از آن و اعتماد بر آن داشته باشد بدرستیکه
دنیا مرکبی است سرکش و بدرفتار و مصاحبی است خائن و بیوفا و راهی است لغزنده و منزلی است در غایت کوی و پستی گرامی دارنده است
که گرامی نداشته است کسی را مگر آنکه عاقبت خوار کرده است او را محبوبی است که هرگز محبت بکسی نداشته است ملازمت کرده شده
است که لازم هیچکس نگشته است با آن وفا میکنند آن غدر و مکر میکند با آن راست میگویند و آن دروغ میگوید و وفا میکنند با آن
در وعده و آن خلف وعده میکند کج است با کسیکه با آن راست است بازی کننده است با کسی که مطمئن خاطر است بآن در اثنای اینکه طعام
وعده میدهد کسی را ناگاه او را طعمه دیگری میکند در هنگامیکه او را خدمت میکند ناگاه او را خادم دیگران میکند و در اثنای
اینکه میخندند ناگاه بر او میخندد و در اثنای اینکه او را ناگاه بر دیگران شماتت میفرماید ناگاه بر او شماتت میکند و در اثنای آنکه او را
بر دیگران میگریاند ناگاه دیگران را بر او میگریاند ناگاه دست او را بعطا میگشاید گاهی بسؤال میدارد در عین عزت ذلیل میگرداند در هنگامی
که او را اکرام داده با اهانت و مذلت میرساند و در اثنای بزرگی حقیر میشمارد و در اثنای رفعت به پستی میاندازد و بعد از آنکه فرمان
بردار او فرمانی میکند بعد از سرور بحزن میافکند بعد از سیری بگرسنگی مبتلا میگرداند و در اثنای زندگی میمیراند پس اف بر خانه
که حال این باشد و کردار آن بر این منوال بوده باشد تاج سروری بر سر شخصی میگذارد صبحگاه و روی او را بر خاک مذلت میمالد شبانگاه
صبح دست او را بدستبند طلا زینت میدهد شام دست او را بند میکشد بامداد بر تخت پادشاهیش مینشاند و پسین بزندانش
میکشاند شب فرش مخمل برایش میگسترانند و روز بر خاک خاریش می‌نشانند و اول روز آلات لهو و لعب برایش مهیا میکند و در آخر روز

نوحه کرا از اینو هراش میدارد در شب و را مجالی میدارد که اهلش او را تقرب میجویند و دور و را مجتنبی میکند که اهلش از ان کریزان می
شوند بامدادان او خوشبوی باد و شبانگاه او را جیفه کند بد بو میکرداند پس از ین در دنیا پیوسته در بیم سطوت نهاد و قهرهای انست
و از بلاها و فتنهای ان نجات ندارد و برخوردار میکردد و بقرار چیزهای تازه دنیا و دیدار امور خوش باینده دنیا و دستارد جمعیت
و اسباب دنیا پس بزودی مرارت در هر عهد و دست خالی میماند و بدبخت میشود و کدورت میکند و باطل شناخته میشود باطل میشود
و هلاک میشود انچه هلاک میشود و دنیا جمعی را که هلاک کرده دیگر را بعوض ایشان میگیرد و هر کس بدل هر کسی راضی میشود و از دنیا
کسی پروا ندارد کروهی را در خانهای کروهی جا میدهد و مانده جمعی را بجمعی میخوراند و ادانی را بجای افاضل و عاجزان را در مکان دولت
اندیشا عاقل می نشاند و کروهی را از تنگی عیش بفراخی نعمت میکشاند و از پیاده روی بر مرکب می نشاند و از شدت بنعمت و از تعب
براستراحت میرساند پس چون ایشان را غرق این نعمتها و راحتها کردانید منقلب میسازد ایشان را و لباس نعمت را از ایشان میکند و قوت
ایشان را بعجز بدل میکرداند و ایشان را بنهایت بدحالی و فقر و احتیاج مبتلا میکرداند و اما انچه کفتی ای پادشاه در ضایع کردن اینکه من
اهل خود را و ترک کردن ایشان خطا کفتی من ضایع نکرده ام اهل خود را و ترک ایشان نکرده ام بلکه پیوند کرده ام با ایشان و از هر چیز
بریده ام برای ایشان و لیکن مدتی بر دیده من غفلت و بخته بود که باد دیده مرا بسحر و جادو بسته بودند اهل و غریب را از یکدیگر نمی
شناختم و دوست و دشمن خود را نمیدانستم چون پرده سحر از پیش دیده من برخواست و دیده من صحیح و بینا کردید تمیز کردم میان دوست و
دشمن و یار و بیگانه و دانستم که انهائی را که اهل و دوست و برادر و اشنای شمردم جانوران درنده بودند که همکی در مقام اضرار
من بودند و همت ایشان بدریدن و خوردن مصروف بود و لیکن مراتب ایشان مختلف بود در ضرر رسانیدن بحسب اختلاف قوت و
ضعف پس بعضی مانند شیر بودند در تندی و بعضی مانند کرگ بودند در غارت و بعضی مانند سک بودند در زخم
زدن و بعضی مانند روباه بودند در حیله و دزدی پس همکی مقصود اضرار من بود لیکن از راههای مختلف ای پادشاه بدرستی
که تو با این عظمت که داری از ملک پادشاهی و بسیاری فرمان بران از اهل و لشکر و حوالی و حواشی و اطاعت کنندکان اکر نیک نظر
نمائی در حال خود میدانی که تنها و بیکسی و یار و دوست نداری از جمیع اهل روی زمین زیرا که میکذ که جمیع فرمان بردار تو اند نیستند
از جمیع طوایف دشمن تو اند و از جهت کثرت رعیت و فرمان بردار تو اند حسوی چند اند از اهل عداوت و نفاق که دشمنی ایشان مر ترا
بیش باده است از عداوت جانوران درنده و خشم ایشان مر ترا از طوایف دیگر که مطیع تو نیستند بیشتر است پس اگر نیکو تامل کنی
در نظر نمائی در حال جمعی که یاری دهندکان و خویشان تو اند یابی که ایشان جمعی اند که کار ترا میکنند برای مزد و همکی در مقام اند
که کار را کمتر کنند و مزد را بیشتر بگیرند چون نظر نمائی بخصوصان و خویشان ایشان را نزدیک خود کروهی را می یابی که تو جمیع مشقت و زحمت
و کار و کسب خود را برای ایشان بر خود کذاشته و نسبت با ایشان بمنزله غلامی کردیده که انچه کسب کنند تندی مقرر باای خود
دهد با این حال با هیچ یک از ایشان از تو راضی نیستند هر چند جمیع مال خود را بر ایشان قسمت نمائی و اکر مقرری ایشان را از ایشان باز
کیری البته با تو دشمن خواهند شد پس معلوم شد ترا ای پادشاه که بیکس و تنهائی و بی مال و اصحاب و اما من پس بدرستیکه صاحب
اهل و مال و برادران و دوستانم که مرا نمیخورند و برای خوردن مرا نمیخواهند من دوست ایشانم و ایشان مرا دوست دارند و هرکز
دوستی میان من و ایشان بر طرف نمیشود و ایشان ناصح و خیرخواه من اند و من ناصح و خیرخواه ایشانم و نفاق در میان من و ایشان نیست
ایشان بمن راست میکویند و من با ایشان راست میکویم و دروغ در میان ایشان ما نباشد و یاری یکدیکر میکنیم و دشمنی در میان
ما نیست و در بلاها یکدیکر را فرو نمیکذاریم طلب نمایند خیر و خوبی را که اکر من با ایشان طلب نمایم خوف ان ندارند که بر ایشان غلبه
کنم و خیر ایشان را از ایشان باز کیرم و بتنهائی متصرف شوم بلکه ان خیر بهمه میرسد بی انکه از دیگری کم شود و ان خیر سعادت اخرویست و
باین سبب در میان ما و ایشان فسادی و نزاعی و حسدی نیست ایشان برای من کار میکنند و من برای ایشان کار میکنم بسبب اخوت و برادری
ایمانی که هرکز بر طرف شدن ندارد و این یاری در میان ما هرکز زایل نمی شود و اکر من کمراه شوم هدایت من میکنند و اکر نابینا شوم
دیده ام را نور می بخشند و اکر دشمنی قصد من کند حصار من اند و اگر تیری بسوی من اید سپر من می شوند و یاری دهندکان من اند
اکر از دشمنی ترسم من و ایشان در فکر خانه و مسکن نیستیم و خواهش از ان دل بدر کرده ایم و خیرها و اسباب دنیا را ترک کرده ایم و
برای اهل دنیا کذاشته ایم پس در کثرت مال با کسی نزاع نمیکنیم و بر یکدیکر ظلم نمیکنیم و دشمنی و حسد و عداوت که لازم دنیاست
از میان برخاسته است پس اینجماعت اند ای پادشاه اهل و برادران و خویشان و دوستان من که دوست میدارم ایشان را و دیکران را
قطع کرده ام و با ایشان پیوند کرده ام و ترک کرده ام جماعتی را که بدیده جادو رسیده با ایشان نظر میکردم چون ایشان را شناختم و سلامتی

جستم در ترک ایشان ای پادشاه اینست حقیقت دنیا اینکه خبر دادم ترا کر تا چیزیست از ان است حسب و نسب دنیا و عاقبتش انست که
شنیدی چون دنیا را باین اوصاف شناختم ترک ان کردم و شناختم امر اصل باقی را که اخرتست و از ان اختیار کردم اکر خواهی ای پادشاه که تعریف کنم
برای تو انچه را دانسته ام از اوصاف اخرت که ان امر باقیست پس مهیا شو که ان شنوتا بشنوی عزیز انچه شنیده باشی پس از سخنان پادشاه هیچ فایده
نبخشید و کفت دروغ میکوئی چیزی نیافته و بغیر تعب و رنج و مشقت بهره نبرده بیرون رو و در مملکت من مباش که تو خود فاسد و دیکر
ان را نیز فاسد میکردانی و متولد شد در این ایام از پادشاه بعد از انکه نا امید شده بود از فرزند پسری که ندیده بودند اهل
روزکار مثل نمانند او در حسن و جمال و چندان از حصول ان فرزند شاد شد که نزدیک بود که از غایت سرور هلاک شود و کمان کرد
که بتانی که در ان ایام بعبادت انها مشغول بود ان فرزند را باو بخشیده اند پس جمیع خزائن خود را بر بتخانها قسمت نمود و امر کرد مردم
را بعیش و شادی یکسال و ان پسر را یوزاسف نام نهاد و جمع کرد دانشمندان و منجمان را برای ملاحظه طالع مولود او و بعد از تامل و ملاحظه
عرض کردند از طالع این فرزند چنین ظاهر میشود که از شرف و منزلت بمرتبه رسد که هیچکس بان مرتبه نرسیده باشد در زمین هند و همکی
منجمان بر این سخن اتفاق کردند الا یکی از منجمان که کفت کمان من این است که این شرف و بزرکی که در طالع این پسر هست نیست مکر بزرکی و شرف
اخرت و کمان میبرم که پیشوای اهل دین و عبادت بوده باشد و در مراتب اخروی صاحب درجات عالیه بوده باشد زیرا که این شرافتی که در طالع
او مشاهده میکنم بشرافتهای دنیا نمیماند پس پادشاه از این سخن بسیار محزون کردید نزدیک بود که شادی او بحصول ان فرزند باندوه
مبدل کردد و منجمی که این سخن از او صادر شد نزد پادشاه از جمیع منجمان معتمد تر و راستکوتر و داناتر بود پس امر کرد که شهری را برای این پسر
خالی کردند و جمعی را که اعتماد بر ایشان داشت از دایکان و خدمتکاران برای او مقرر نمود و سفارش نمود بایشان که در میان خود سخن مرک و
اخرت و اندوه و مرض و فنا و زوال مذکور نسازند تا انکه زبان ایشان بترک این سخنان معتاد شود و این معانی از خاطر ایشان محو کردد
و امر کرد ایشان را که چون ان پسر بحد تمیز رسد لفظی از این باب سخنان نزد او مذکور نسازند که مبادا در دل او تاثیر کند و با مور دین و عبادت راغب
کردد و مبالغه تمام در اجتناب از این قسم سخنان بخدمتکاران نمود تا بحدیکه هر یک بدیکری جاسوس و نکهبان کرد و در انهنکام خشم
پادشاه بر اهل دین و عبادت زیاده کردید از ترس انکه مبادا پسر او هم بجانب ایشان رغبت کند و در ان پادشاه را وزیری بود که متکفل امور
او کردیده بود و جمیع تدابیر سلطنت را متحمل کردیده بود و با او خیانت نمیکرد و با او دروغ عرض نمینمود و بر خیر خواهی او هیچ چیز را اختیار نمی کرد
و در هیچ امری از امور او سستی و تکاهل نمینمود و هیچ کاری از کارهای او ضایع و مهمل نمیکذاشت و با این حال مردی لطیف الطبع و خوش رو و با
بود و بخیر و خوبی معروف بود و همکی رعیت از او خوشنود بودند و او را دوست میداشتند و لیکن امرا و مقربان پادشاه حسد او را می
بردند و بر او تفوق میطلبیدند و قرب و منزلت او نزد پادشاه بر طبع ایشان کران بود روزی از روزها پادشاه بعزم شکار بیرون رفت و ان
وزیر در خدمت او بود پس وزیر دید مردی را که زمین کیر شده بود و در پای درختی افتاده بود و پایش حرکت نداشت وزیر از
حال او سؤال نمود کفت جانوران درنده مرا ضرر رسانیده اند و باینحال افکنده اند پس وزیر بر او رقت کرد مرد کفت که ای وزیر مرا با خود داخل و بخانه
ببر بدرستیکه از من نفع عظیم خواهی یافت وزیر کفت که من ترا محافظت مینمایم هر چند امید نفعی از تو نباشد لیکن بکو که چه منفعت از
تو بناشد لیکن بکو متصور است که مرا بان وعده میکنی یا کاریکه میکنی یا عملی داری مرد کفت که من رخنه سخن را می بندم که از راه فسادی که
صلاحش مترتب نشود پس وزیر بسخن او اعتنائی ننمود و امر فرمود که او را بخانه بردند معالجه نمودند تا انکه بعد از زمانی امرای پادشاه از روی
در حیله کردند برای دفع وزیر و تدبیرها اندیشیدند تا انکه رای همکی بر این قرار کرفت که در تنهائی یکی از ایشان بپادشاه کفت که وزیر طمع
دارد در ملک تو که بعد از تو پادشاه شود و پیوسته احسان و نیکی میکند بمردم و نهفته این مطلب را درست میکند و اکر خواهی که صدق این مقال
بر تو ظاهر کردد بوزیر بکو که مرا اراده ساخ کردیده است که ترک پادشاهی کنم و با اهل عبادت بپیوندم پس هر کاه این سخن را با وزیر میکوئی
از شادی سر خود باز اراده راستی سخن من بر تو ظاهر میکردد و این تدبیر را برای این کردند که رقت قلب او را میدانستند در هنکام ذکر
فنای دنیا و مرک و میدانستند که اهل دین و عبادت را تواضع بسیار میکند و محبت بسیار با ایشان دارد پس چنین کمان بردند که از این راه بوزیر
ظفر می یابند پس پادشاه کفت که اکر من از وزیر چنین حالی مشاهده کنم دیکر با او سخن نکویم و جزم کنم براستی تو وزیر بخدمت پادشاه امد
پادشاه کفت که تو میدانی که چه مقدار حرص داشتم بر جمع دنیا و طلب ملک پادشاهی و الحال از روی یاد کردم ایام کذشته خود را و هیچ نفعی
از ان بلخوبی نیافتم و میدانم که اینده نیز مثل کذشته خواهد بود و عنقریب همکی زایل خواهد کردید و در دست من هیچ چیزی نخواهد
ماند و اکنون اراده دارم که از برای اخرت سعی نمایم مثل سعیی که برای تحصیل دنیا میکردم و میخواهم که با اهل عبادت ملحق شوم و پادشاهی
را با اهلش واکذارم ای وزیر رای تو در این باب چیست پس وزیر از استماع این سخنان رقت عظیم کرد و کفت ای پادشاه انچه باقی است هر چند

ندارد اگر چه بدسواری بد است اما سزاوار است بطلب کردن و هر چه فانی است اگر چه آسان بدست آید سزاوار تر است بترک کردن اما
پادشاه نیکو رائی دید و امید دارم که حقتعالی برای تو شرف دنیا و آخرت را جمع کند پس این سخن بسیار گران آمد بر پادشاه و کینه او
در دل گرفت اما اظهار نکرد و لیکن وزیر آثار کراهت طبع و انحراف مزاج از چهره پادشاه استنباط نمود و بخانه خود غمگین و محزون باز گشت
و ندانست که سبب این واقعه چه بود و کی این مکر را برای او ساخته بود و فکرش بچاره این کار نمیرسید تمام شب را بدلگیری و تفکر
خوابش نبرد پس بیامد نزد آن مرد که گفت من شکاف سخن را می‌بندم و او را طلبید و گفت تو بگو که میگفتی که من رخنه سخن را
سد میکنم آن مرد گفت که مگر باین گونه چیزی محتاج شده وزیر گفت بلی خبر میدهم ترا که من مصاحب این پادشاه بودم پیش از
پادشاهی و در زمان سلطنت و فرمان روائی در این مدت دیگران را با من همراز نباشد زیرا که میداند که من خیرخواه و مشفق اویم در
همه امور و چیزی را بر خود اختیار میکنم و لیکن دیروز او را از خود بسیار منحرف یافتم و گمان ندارم که بعد از این با من بر سر شفقت آید آن
مرد گفت که از برای این امر هیچ سببی و علتی گمان میبری گفت که از برای هیچ چیز نمی‌شناسم مطلب و آنچه گذشته بود وزیر نقل کرد آن مرد گفت
اکنون رخنه این سخن را دانستم و آن رخنه را سد میکنم که فتنه‌ای از آن حاصل نشود ان شاء الله تعالی بدان ای وزیر که پادشاه گمان برده است
تو که میخواهی پادشاهی را از دست او از سلطنت بدر برد و تو پادشاهی بعد از او متصرف شوی چاره این آنست که چون صبح شود جامه‌های بدنما
خود را بپوشی و کهنه ترین لباسهای عبادت کنندگان در پوشی و موی خود را بتراشی و با این حال بدرخانه پادشاه روی بدرستی که پادشاه
ترا خواهد طلبید و از علت این فعل از تو سؤال خواهد نمود پس جواب بگو که همان چیزی است که دیروز مرا بآن میخواندی و سزاوار نیست که
کسی را برای دوست و مصاحب خود بپسندد و خود با او موافقت ننماید و بر مشقت آن صبر نکند و گمان من آنست که آنچه باو دعوت نمودی
محض خیر و صلاح است و بهتر است از این حالی که داریم ای پادشاه من مهیا شده‌ام هر وقت که اراده میفرمائی بجز آنکه متوجه آن کار شویم وزیر
بفرموده آن مرد عمل نمود و بسبب آن از دل پادشاه بدر رفت آنچه باو گمان برده بود پس پادشاه امر فرمود که جمیع عباد را از بلاد او بیرون کنند
و وعید کشتن نمود ایشان را همگی گریختند و مخفی شدند پس پادشاه روزی بعزم شکار بیرون رفت چشمش بدو شخص افتاد از
دور امر باحضار ایشان فرمود و چون بیاوردند ایشان زاهد و عابد بودند بایشان گفت چرا از بلاد من بیرون نرفته اید گفتند که رسولان
تو امر ترا بما نرسانیدند و اینک ما عزم بیرون رفتن داریم پادشاه گفت که چرا پیاده میروید ایشان گفتند که ما مردم ضعیفیم و
چهار پا و توشه نداریم با این سبب که از ملک تو بیرون رفته ایم پادشاه گفت که از مرگ کسیکه میترسد چنین شتاب میکند در بیرون
رفتن و بتوشه و مرکب ایشان گفتند که از مرگ نمی‌ترسیم بلکه سرور و روشنی چشم ما در مرگ است پادشاه گفت که چگونه از مرگ نمی
ترسید و حال آنکه خود میگوئید که رسولان تو آمدند و وعده کشتن بما دادند و ما اینک در عزم بیرون رفتنیم همین است که گریختن ما
از مرگ نه از ترس مرگ است گمان مبر که ما از تو میترسیم و لیکن از آن میگریزیم که مبادا خود بدست خود را بکشتن دهیم و نزد خدا معاقب
گردیم پس پادشاه در غضب شد و فرمود که آن زاهد و عابد را باتش سوختند و امر کرد بگرفتن عابدان و اهل دین در مملکت خود و فرمود که
هر جا که ایشان را بیابند باتش بسوزانند پس بت پرستان همگی همت خود را مصروف گردانیدند بر طلب عبادت کنندگان و جمعی کثیر
از ایشان را باتش سوختند و باین سبب شایع شد در مملکت هند که مردگان خود را باتش بسوزانند تا امروز باقی مانده است این سنت
در میان ایشان و در جمیع ممالک هند قلیلی از عباد اهل دین ماندند که نخواستند که از بلاد بیرون روند و غایب و مخفی شدند که
شاید قلیلی از مردم را که قابل دانند هدایت نمایند پس بزرگ شد پسر پادشاه و نشو و نما کرد با نهایت قوت و قدرت و حسن
و جمال و عقل و علم و کمال و لیکن هیچ چیز از آداب باو تعلیم ننموده بودند مگر چیزی چند که پادشاهان محتاج میباشند از آداب
ملوک و ذکر مرگ و زوال و فنا و نیستی نزد او مذکور نساخته بودند و حقتعالی بان پسر دانش و دید داده بود و حفظ و مرتبه کرامت فرموده
بود که عقلها در آن حیران بود و مردم از آن تعجب مینمودند و پدر او نمیدانست که از این حالت مرتبه آن پسر خوشحال باشد یا از دو
زیرا که میترسید که این فهم و قابلیت باعث حصول آن امری شود که منجمان در شان او خبر داده بودند پس چون پسر بفراست دریافت که او
را در شهر محبوس کرده‌اند و از بیرون رفتن او مضایقه میکنند از گفت و شنید مردم بیگانه او را منع مینمایند و پاسبانان بحراست
و حفظ او قیام نموده‌اند شکی در خاطر او بهم رسید و در سبب این حیران ماند و ساکت شد و در خاطر خود گفت که اینجماعت صلاح
مرا بهتر میدانند چون سن و تجربه ایشان زیاده است و چون سن و تجربه او زیاده شد و علمش افزون تر شد باخود اندیشه کرد که این جماعت را بر من فضیلتی در عقل و دانائی
نیست و مرا در امور تقلید نمودن ایشان سزاوار نیست پس اراده کرد که چون پدرش بنزد او آید از امر او سؤال نماید باز اندیشه
کرد که این امر از جانب پدر من است و مرا از این سر مطلع نخواهد کرد پس باید که از کسی معلوم کنم که امید استکشاف از او

از او داشته باشم و در خدمت او مردی بود که از سایر خدمتکاران مهربان تر بود نسبت باو و پسر پادشاه با او انس زیاده از دیگران
داشت و امید داشت که این خبر را از او معلوم تواند نمود پس ملاطفت و مهربانی را نسبت باو زیاده کرد و در شبی از شبها با نهایت
هموار و ملایمت با او آغاز سخن گفتن کرد و گفت تو مرا بمنزله پدری و مخصوص ترین مردمی بمن و بعد از آن سخن را گاه از روی تطمیع
و گاه از روی تهدید میگفت تا آنکه گفت گمان من آنست که پادشاهی بعد از پدر بمن تعلق خواهد داشت و در آن حال تو نزد من
یکی از دو حال خواهی داشت یا منزلت و قرب تو نزد من امر و گفت که بچه سبب من خوف این داشته باشم که بدترین مردم باشم نزد تو
گفت اگر امری را از تو سؤال کنم و حقیقت آنرا بمن نگوئی و از دیگران معلوم من شود بدترین عقابها که بر آن قادر باشم از تو انتقام بکشم
آن مرد آثار صدق و از فحاوی کلام پسر پادشاه استنباط نمود و یافت که بوعده خود وفا خواهد نمود پس حقیقت حال را تمام از گفته
منجمان و سبب منع کردن پدر او را از بیرون رفتن و از مردم بیگانه نزد او عرض نمود پسر پادشاه او را شکر فرمود و تحسین نمود
و این سر را اخفا کرد تا روزیکه پدر نزد او آمد گفت ای پدر اگرچه من کودکم اما بتحقیق که میدانم و میبینم خود را و اختلاف احوال
خود را و میدانم که پیوسته در این حال نخواهم ماند و تو نیز بر این منوال باید نخواهی ماند و دنیا کار تو از خود بگرداند پس
اگر مراد تو این است که امر فنا و زوال و نیستی را از من مخفی داری این امر بر من پوشیده نیست و اگر حبس کرده مرا از بیرون رفتن و
مانع شده مرا از آمیزش مردم که تا مشتاق نشود نفس من بغیر این حالت که دارم پس بدان که نفس من بی قرار است از شوق بغیر این که من
واقع شده بجائی که هیچ خیالی دیگر بغیر او ندارم و دل من بهیچ امر دیگر الفت نمیگیرد ای پدر مرا از این زندان خلاص و بگو که
در بیرون رفتن من چه مفسده دانسته تا از آن احتراز نمایم و رضای ترا بر همه چیز اختیار نمایم چون پادشاه از پسر این سخنان را استماع
نمود دانست که او از حقیقت احوال آگاه گشته است و حبس و منع او موجب زیادتی حرص و خواهش او بر خلاصی میگردد پادشاه گفت که
ای پسر مطلب من از منع کردن تو این بود که آزاری بتو نرسد و چیزی که مکروه طبع تو باشد بنظر تو در نیاید و نبینی مگر چیزی را که موافق
طبع تو باشد و نشنوی مگر چیزی را که باعث سرور و خوشحالی تو گردد و هر گاه خواهش تو در غیر این است من هیچ چیز را بر رضای تو اختیار نمیکنم
پس امر کرد پادشاه که پسر را سوار کنند با نهایت زینت و دور گردانند از راه او هر امر ناخوش و قبیحی را و تمام راه برای او اسباب لعب و
طرب را از دف و نی و غیر اینها مهیا کنند پس چنین کردند و سوار شد بعد از آن بسیار سوار میشد روزی موکلان او غافل شدند
بر راهی عبور نمود و کسی را از گدایان که یکی از آنها ورم کرده بود بدنش و رنگش زرد شده بود و آب رنگش رفته بود و نظرش بسیار قبیح و
سمج گردیده بود و دیگری نابینا گردیده بود و کسی دست او را گرفته بود و راه میبرد چون پسر پادشاه ایشان را دید بر خود بلرزید از حال
ایشان سؤال نمود گفتند که صاحب ورم دردی درونی دارد که از حالت او ظاهر گردیده است و آن دیگر آفتی بدیده‌های او
رسیده است و نور چشمش برطرف شده است پرسید که آیا این گونه آفتها و علتها در میان مردم بسیار میباشد گفتند بلی گفت آیا کسی هست
از این بلاها ایمن باشد گفتند نه پس دلگیر و غمگین و محزون و گریان بخانه باز آمد و بزرگی پادشاهی پدرش در نظر او بسیار سهل شده
بود و چند روز در این حال و اندیشه بود بعد از چند روز دیگر که سوار شد در اثنای راه مرد پیری را مشاهده نمود که از پیری منحنی شده
بود و هیئتش متغیر گردیده بود موهایش سفید شده بود و رنگش سیاه شده و پوستهای بدنش در هم کشیده بود و گامهای کوتاه
می گذاشت از ضعف پیری از دیدن او بسیار متعجب شد از حال او پرسید گفتند اینحالت پیری است گفت در چند وقت آدمی باین مرتبه
میرسد گفتند در صد سال یا مثل آن پرسید که بعد از این دیگر چه حال میباشد گفتند مرگ گفت آیا آنچه از عمر خود خواهد برای او میسر
نیست گفتند نه بلکه مدت اندک و قوت باین حال می‌شود که می بینی پس پسر پادشاه گفت که ماه سی روز است و سال دوازده ماه است و
انقضای عمر صد سال است پس چه زود تمام میکند روز ماه را و چه زود بآخر میرسد ماه سال را و چه بسرعت تمام میگرداند سال عمر را پس
بخانه باز گردید و این سخن را مکرر میگفت و در تمام شب خواب نکرد و او دلی زنده پاک و عقل مستقیمی داشت که بفکر امری که می افتاد غافل
نمی‌شد و فراموش نمیکرد پس از این سبب حزن و اندوه بر او غالب شد و دل بر ترک دنیا و خواهشهای دنیا گذاشت و با این حال با پدر خود مدارا
میکرد و حال خود را از او مخفی میداشت و لیکن هر که سخنی میگفت گوش میداد که شاید سخنی بشنود که موجب هدایت او گردد پس روزی
خلوت کرد با آن شخص که راز خود را از او پرسیده بود و پرسید که آیا کسی را می‌شناسی که حال او غیر حال ما باشد و طریقه دیگر غیر طریقه ما
داشته باشد آن مرد گفت بلی جماعتی بودند که ایشان را عباد میگفتند ترک دنیا کرده بودند و طلب آخرت میکردند و ایشان را سخنان و علمها
بود که دیگران نشنیده بودند و لیکن با ایشان عناد ورزیدند و دشمنی کردند و ایشان را باتش سوختند پادشاه همگی ایشان را از ملک
خود بیرون کرد و معلوم نیست که کسی از ایشان در بلاد ما ظاهر باشد زیرا که از ترس پادشاه خود را پنهان کرده اند و انتظار فرج میکنند

که تا چون بعنایت الهی امر دین رواج گیرد ظاهر شوند خلق را هدایت نمایند پیوسته دوستان خدا در زمان دولتها با اهل چنین بوده اند و سنت و طریقهٔ ایشان همین بوده است پس پسر پادشاه دلش بسیار تنگ شد برای این خبر و حزن و اندوه او بطول کشید و مانند کسی بود که چیزی گم کرده باشد که بدون آن چیز چاره نداشته در تفحص آن باشد و آوازهٔ عقل و علم و کمال و تفکر و تدبر و فهم و زهد و ترک دنیای آن پسر در اطراف عالم منتشر شد و این خبر بمردی رسید از اهل دین و عبادت که او را بلوهر میگفتند در زمین سراندیب و آن مرد مردی بود عابد و حکیم و دانا پس بدریا نشست و بجانب سولابط آمد و قصد در خانهٔ پسر پادشاه کرد لباس اهل عبادت را از خود انداخت و در زی تجار برآمد و آمد و شد میکرد بدر خانهٔ پسر پادشاه تا آنکه شناخت جماعتی را که دوستان و یاران پسر پادشاه بودند و نزد او تردد داشتند چون بر حکیم ظاهر شد که آن مرد که صاحب سر پسر پادشاه بود تقرب بنزد او بیشتر از دیگران است سعی در آشنائی نمود و در خلوت باو گفت که من مردی ام از سوداگران سراندیب چند روز است که باین ولایت آمده ام و متاعی دارم بسیار گران بها و پر قیمت و بسیار نفیس و صاحب قدر و محل اعتماد میخواستم که ترا باو اظهار کنم و ترا برای اظهار این معنی پسندیدم و متاع من بهتر است از کوگرد احمر که اکسیر است و کور را بینا میکند و کر را شنوا میگرداند و دوای همه دردها است و از ضعف ربی بقوت می آورد و از دیوانگی حفظ میکند و بر دشمن یاری میدهد و کسی را سزاوارتر ندیدم باین متاع از این جوان که پسر پادشاه است اگر مصلحت دانی وصف این متاع را نزد او ذکر کن اگر متاع من بکار او آید مرا بنزد او ببر تا باو بنمایم که اگر متاع مرا او ببیند قدرش را خواهد دانست آن مرد بحکیم گفت که تو سخنی میگوئی که ما هرگز از کسی این نوع سخن نشنیده ایم و نیکو و عاقل مینمائی و لیکن مثل ما را حقیقت چیزی را نداند نقل نمیکند تو متاع خود را بمن بنما اگر قابل عرض دانم عرض نمایم حکیم گفت که من مردی ام طبیب و در دیدهٔ تو ضعفی مشاهده میکنم میترسم که اگر متاع من نظر نمائی دیدهٔ تو تاب دیدن آن نیاورد و ضایع شود و لیکن پسر پادشاه دیده اش صحیح است و جوانست و دیدهٔ او ابخوف ندارم نظری بکند بمتاع من اگر او را خوش آید در قیمت با او مضایقه ندارم و اگر نخواهد نقصان و تعبی برای او نخواهد بود و این متاع عظیم است گنجایش ندارد که پسر پادشاه را از این محروم گردانی و این خبر را باو برسانی پس آن مرد بنزد پسر پادشاه رفت و خبر بلوهر را عرض کرد پسر پادشاه در دلش افتاد که همان مطلبی که دارد از بلوهر حاصل می شود گفت چون شب شود البته آن مرد تاجر را بنزد من بیاور در پنهانی و او را با او بگو که این امر عظیم را سهل عنوان شمرد پس آن مرد امر کرد بلوهر را که مهیا شو برای ملاقات پسر پادشاه بلوهر با خود برداشت سبدی را که کتابهای خود را در آن سبد گذاشته بود و گفت متاعهای من در این سبد است پس او را بخدمت پسر پادشاه و چون داخل شد سلام کرد پسر پادشاه در نهایت تعظیم و تکریم سلام او را جواب گفت و آن مرد بیرون رفت حکیم بخلوت در خدمت پسر پادشاه نشست و گفت ای پسر پادشاه مرا زیاده از غلامان و بزرگان اهل بلادت تحت فرمودی پسر پادشاه گفت ترا برای این تعظیم کردم که امید امری عظیم از شما دارم حکیم گفت اگر تو با نیکو نمائی با من سلوک کردی پس بدرستیکه پادشاهی در بعضی از آفاق زمین که بخیر و خوبی معروف بود روزی با لشکر خود براهی میرفت در عرض راه دو کس را دید که جامه های کهنه پوشیده بودند و اثر فقر و درویشی بر ایشان ظاهر بود چون نظرش بر ایشان افتاد از مرکب فرود آمد و ایشان را تحیت فرمود و با ایشان مصافحه کرد و چون وزرا این حال را مشاهده نمودند بسیار غمگین شدند و بنزد برادر پادشاه آمدند چون بسیار جرات داشت در خدمت پادشاه در سخن گفتن و گفتند که امروز پادشاه خود را خوار و خفیف کرد و اهل مملکت خود را رسوا کرد و خود را از مرکب انداخت برای دو مرد پست بی قدر سزاوار اینست که او را ملامت نمائی باین عملی که دیگر چنین کاری نکند برادر پادشاه بگفتهٔ وزرا عمل نمود پادشاه را ملامت کرد پادشاه در جواب سخنی گفت که او را معلوم نشد که بسمع رضا شنید یا از سخن او رنجید برادر بخانهٔ خود بازگشت تا چند روز بر این گذشت پس پادشاه امر کرد منادی خود را که او را منادی مرگ میگفتند تا ندای مرگ در خانهٔ برادر بدر دهد و طریقهٔ آن پادشاه آن بود که هر که را ارادهٔ کشتن او داشتند چنین میکردند پس از این ندا نوحه و شیون در خانهٔ برادر پادشاه بلند شد و جامهٔ مرگ پوشیده بدر خانهٔ پادشاه آمد و میگریست و موی ریش خود را میکند چون پادشاه مطلع شد او را طلب نمود چون حاضر شد بر زمین افتاد و فریاد و واویلاه و وامصیبتا برآورد و دست خود را بلند کرد بتضرع و زاری پادشاه او را نزد خود خواند و گفت ای بیجزع و بی تابی از منادی که ندا کرده است بر در خانهٔ تو بامر مخلوقی که خالق تو نیست و برادر نیست و بتحقیق که میدانی که گناهی نزد من نداری که مستوجب کشتن باشی با این حال مرا ملامت میکنی که چرا بر زمین افتادم در هنگامیکه منادی پروردگار خود را دیدم و من داناترم از شما که آن که نزد پروردگار خود دیدم برو که من دانستم که وزرای من ترا برانگیخته اند و فریب داده اند و زود باشد که خطای ایشان بر ایشان ظاهر گردد پس امر کرد پادشاه که چهار تابوت از چوب ساختند و امر فرمود که دو تا را بطلا زینت کردند و دو تا را بقیر اندودند

پس دو تابوت

پس دو تابوت قیر را از طلا و یاقوت و زبرجد مملو ساخت و دو تابوت طلا را از مردار و خون و فضله و مو پر کرد و سرهای آنها را محکم پس جمع نمود وزرا و اشراف را که گمان میبرد که ایشان او را بر این عمل ملامت کرده اند و تابوتها را بر ایشان عرض نمود و فرمود که اینها را قیمت کنید ایشان گفتند که بحسب ظاهر حال و دریافت ما این دو تابوت طلا قیمت ندارد از زیادتی شرافت و خوبی و آن دو تابوت قیر قیمت ندارد بسبب پستی و زبونی پادشاه گفت که این حکم شما برای آن مرتبه پستی است از علم که شما دارید و شما را بان علم میدانید پس امر فرمود که تابوتهای قیر را گشودند بسبب جواهری که در آنها بود خانه روشن شد پس گفت مثل این دو تابوت مثل آن دو کسی است که شما حقیر و خوار شمردید لباس ایشان را و ظاهر ایشان را سهل دانستید و حال آنکه باطن ایشان پر بود از علم و حکمت و راستی و نیکوئی و سایر صفات کمال که کمالات معنوی بسیار بهتر است از یاقوت و مروارید و سایر جواهر پس امر فرمود که تابوتهای طلا را گشودند اهل مجلس از کثافت و ذلت آنچه در اندرون آنها بود بوحشت آمدند و رو بگردانیدند و از گند و تعفن آنها متاذی شدند پس پادشاه گفت که اینها مثل قومی است که زینت یافته است ظاهر ایشان بجامه و لباس و باطن ایشان مملو است از انواع بدیها از جهل و کوری و دروغ و ظلم و سایر اقسام شرارت که بسی رسواتر و شنیع تر و بدنماتر است از این مردارها پس همه وزرا و اشراف گفتند که منظور شما را یافتیم و خطای خود را فهمیدیم و پند گرفتیم ای پادشاه بلوهر گفت که این بود مثل تو ای پسر پادشاه در آن تحیت و اکرامی که مرا فرمودی پسر پادشاه تکیه زده بود چون این سخن را شنید راست نشست و گفت زیاده کن مثل را برای من ای حکیم بلوهر گفت که دهقان بیرون می آورد تخم نیکوئی را برای کاشتن چون کفی از آن بر گرفت و پاشید بعضی از آن دانها بر کنار راه می افتد و بعد از اندک زمانی مرغان او را بر می چینند و بعضی بر سنگی می افتد که اندک خاکی بر روی آن نشسته است پس سبز می شود و حرکت می نماید چون ریشه اش بسنگ میرسد خشک میشود و باطل میگردد و بعضی از آن بر زمین پر خاری می افتد که چون میروید و خوشه میکند و نزدیک میرسد ببار دادن خارها بر آن می پیچد و آن را ضایع و باطل میکنند و آنچه از آن تخم بر زمین افتاد که پاکست هر چند اندکی باشد سالم میماند و برومند میگردد ای پسر پادشاه دهقان مثل حامل حکمت است و تخم مثل انواع سخنان حکمت است و اما آنچه افتاد بر کنار راه و مرغان او را بر چیدند مثل آن سخنی است که بر گوش خورد و در دل اثر نکند و اما آنچه بر سنگ افتاد و سنگ ریشه اش را خشک کرد مثل آن سخنی است که کسی آن را بشنود و خوشش آید و او را دل باو بدهد و در یابد و بفهمد اما ضبط آن ننماید و مالک آن نشود و اما آنچه روئید و خارها او را باطل کردند مثل سخنی است که شنونده آن را در یابد و ضبط نماید و چون هنگام آن شود که بآن عمل نماید خار و خاشاک شهوات و خواهشهای نفسانی او را مانع گردد از عمل نمودن بآن حکمت حکمت را باطل گردانند و اما آنچه سالم ماند و ببار آمد مثل سخنی است که عقل آن را دریابد و حافظه آن را ضبط نماید و عزم نیکو آن را جاری سازد بعمل او در آن وقتی میشود که ریشهٔ شهوات و خواهشها و صفات بد را از دل بر کنده باشد و مصفا گردانیده باشد نفس خود را از بدیها یوذاسف گفت که ای حکیم من امید دارم که آن تخم حکمتی که در دل من کشتی از آن قسمی باشد که نمو کند و سالم باشد و نفع دهد و آفت نداشته باشد پس مثلی برای دنیا و فریب خوردن اهل دنیا بآن بفرما بلوهر گفت که شنیده ام که مردی را فیل مستی در قفا بود و آن مرد میگریخت و فیل از پی او میشتافت تا آنکه باو رسید آن مرد مضطر شد و خود را در چاهی در آویخت و دو شاخ در کنار آن چاه روئیده بود در آنها چنگ زد و پاهای او بر سر ماری چند واقع شد که در میان آن چاه سر برآورده بودند چون با آن دو شاخ نظر کرد دید که دو موش بزرگ مشغولند بکندن ریشه های آن دو شاخ یکی سفید و دیگری سیاه چون نظر بزیر پای خود کرد دید که چهار افعی از سوراخهای خود سر بیرون کرده اند چون نظر بقعر چاه انداخت دید که اژدهائی دهان گشاده است که چون در چاه افتد او را فرو برد چون سر بالا کرد دید که بر سر آن دو شاخ اندکی از عسل آلوده است پس مشغول شد بلیسیدن آن عسل و لذت شیرینی عسل او را غافل گردانید از آن مارها که نمیداند چه وقت او را خواهند گزید و از فکر اژدها که نمیداند حال او چون خواهد بود وقتی که در کام او در افتد اما آن چاه دنیا است که پر است از آفتها و بلاها و مصیبتها و آن دو شاخ عمر آدمی است و آن دو موش شب و روزند که عمر آدمی را از بیخ میکنند و فانی میکنند و آن چهار افعی اخلاط چهارگونه اند که بمنزلهٔ زهرهای کشنده اند از سودا و صفرا و بلغم و خون که نمیداند آدمی که در چه وقت بهیجان می آیند که صاحب خود را هلاک کنند و آن اژدها مرگ است که منتظر است و پیوسته در طلب آدمی است و آن عسل که او فریفته شده بود و از همه چیز او را غافل گردانیده بود لذتها و خواهشها و نعمتها و عیشهای دنیا است از لذت خوردن و آشامیدن و بوئیدن و دیدن و شنیدن و لمس کردن یوذاسف گفت که این مثل بسیار عجیب است بسی مطابق است با احوال دنیا مکرر مثلی بفرما برای دنیا و اهل آن که فریب آن را خورده اند سهل و حقیر می شمارند در دنیا چیزی چند که بایشان نفع می بخشد بلوهر گفت که نقل کرده اند که مردی را سه رفیق بود که نزد یکی از ایشان

دایر کرده بود و جمیع مردم و برای خواطر او مرتکب سختیها و مشقتهای بسیاری شد برای خود را بمهلکها میانداخت و شب و روز بکار او
مشغول بود رفیق دوم بمنزلت نزد او اول نبود اما دوست میداشت او را و گرامی و ملاطفت میفرمود با او و خدمت و
اطاعت وی می نمود هرگاه از او غافل نبود و رفیق سیم را جفا میکرد و حقیر می شمرد و بنابر خاطرش گران بود از رفیق و از محبت و مال بهره نداشت
مگر اندکی ناگاه امری را واقعه رو داد که محتاج باعانت آن رفیقان شد مردان غضب پادشاه در رسیدند که او را در حضور پادشاه برند آن
مرد پناه برد برفیق اول و گفت میدانی که من ترا چگونه برگزیده بودم و همگی اوقات خود را صرف تو می نمودم امروز روزیست که مرا احتیاج
بتو افتاده است چه مدد از تو بمن میتواند رسید رفیق گفت که من مصاحب تو نیستم و مرا مصاحبان دیگر هستند که گرفتار ایشانم و
امروز ایشان سزاوارترند بمن از تو نزد من دو جامه هست که از آن منتفع نمی توانند شد شاید آن دو جامه را بتو دهم پس آمد و پناه برد برفیق دوم
برد و گفت بر تو معلوم است مکرمت و ملاطفت من نسبت بتو پیوسته مسرت و شادی ترا میطلبیدم و امروز روز احتیاج من است بتو
نزد تو چه نفع هست برای من رفیق گفت نفس بکار خود گرفتارم که بتو نمیتوانم پرداخت خود فکری از برای خود بکن و بدانکه آشنائی
میان من و تو بریده شد الحال طریقهٔ من غیر طریقهٔ تست شاید که من گامی چند با تو رفاقت کنم که نفعی از آن بتو عاید نگردد بعد از آن برگردم
و مشغول امری چند شوم که بآنها اهتمام بیش از تو دارم پس پناه برفیق سیم که با او جفا میکرد و او را حقیر می شمرد و با او التفات نداشت
در ایام وسعت و راحت و با او گفت که من بسیار از تو شرمنده ام و منفعلم ولیکن احتیاج و اضطرار مرا بسوی تو آورده است یا در این روز
چه نفع بمن میرسانی گفت که همراهی و محافظت تو مینمایم و از تو غافل نمیباشم پس بشارت باد ترا و چشمت روشن باد که من مصاحبی ام که ترا
فرو نمیگذارم و در فکر مباش از تقصیراتی که در باب احسان و ملاطفت من کرده بدرستی که آنچه از تو بمن عاید شد اگر چه اندک است برای تو ضبط
نموده ام بلکه بهمین راضی نشدم تجارت از برای تو کرده ام و نفعهای بسیار بهم رسانیده ام اکنون چندین برابر آنچه بمن داده از برای تو نزد من
موجود است بشارت باد ترا که امید دارم که آنچه نزد من است از تو باعث رضای پادشاه گردد از تو در این روز و باعث خلاصی تو شود
از این بلیهٔ عظیم که ترا پیش آمده است پس آن مرد چون احوال آن رفیقان را مشاهده نمود گفت نمیدانم بر کدام یک از این دو امر حسرت بیشتر خورم
بر تقصیری که در باب رفیق نیک کرده ام یا بر رنج و مشقتی که در کار رفیق بد برده ام پس بلوهر گفت که رفیق اول مال است و رفیق دوم
اهل و فرزندان و رفیق سیم عمل صالح یوزاسف گفت این سخنی است حق و ظاهر پس مثلی بگو برای من از برای دنیا و اهل دنیا که فریب او خورده
اند و دل بدان بسته اند بلوهر گفت که شهری بود که عادت مردم آن شهر آن بود که مرد غریبی که از احوال ایشان اطلاع نداشت پیدا میکردند
و بر خود یک سال پادشاه و فرمان فرما میکردند و آن مرد چون بر احوال ایشان مطلع نبود گمان میبرد که همیشه پادشاه ایشان خواهد بود
چون یک سال میگذشت او را از شهر خود عریان و دست خالی بی چیز بدر میکردند و ببلا و مشقتی مبتلا میشد که هرگز بخاطرش خطور نکرده
بود و پادشاهی در آن مدت موجب وبال و اندوه و مصیبت او میگردید پس اهل آن شهر در یک مرتبه مرد غریبی را بر خود پادشاه و امیر کردند آن
مرد بفراست دریافت که در میان ایشان غریب و بیگانه است با این سبب با ایشان انس نگرفت و طلب نمود مردی را که از مردم شهر خودش بود
و از احوال آن شهر با خبر بود در باب معاملهٔ خود با اهل آن شهر با او مصلحت کرد آن مرد گفت که بعد از یک سال اینجماعت ترا از این شهر بیرون خواهند
کرد و بفلان مکان خواهند فرستاد صلاح تو در آنستکه آنچه میتوانی و استطاعت داری از اموال و اسباب خود در این عرض سال بیرون فرستی
بآن مکان که ترا بعد از سال بآنجا خواهند فرستاد که چون بآنجا روی اسباب و عیش و رفاهیت تو مهیا باشد و همیشه در راحت و نعمت باشی چون
پادشاه بفرموده آن شخص عمل نمود و چون سال بگذشت و او را از شهر بیرون کردند از اموال خود منتفع گردید و بعیش و نعمت روزگار بسر
کذرانید پس بلوهر گفت که ای پادشاه زاده من امید دارم که تو از آن پادشاه باشی که بغریبان و بیگانگان انس نگیری و پادشاهی چند روزه فریب نخوری
و من از آن کس باشم که برای دانستن صلاح خود طلب کرده باشی و من ترا راه نمائی میکنم و احوال دنیا و اهل آن را بتو می شناسانم و ترا مدد و اعانت
میکنم یوزاسف گفت که راست گفتی ای حکیم بدرستیکه من همان پادشاه غریبم و توئی آنکه پیوسته در طلب او بودم پس وصف کن از برای
من احوال آخرت را که بجان خود سوگند میخورم که آنچه در باب دنیا گفتی محض صدق و واقع است و من نیز از احوال دنیا امری چند مشاهده
کرده ام که دانسته ام زوال و فنای او را و ترک آن در خواطرم قرار گرفته در نظرم سبب آن حقیر و بی قدر گردیده است بلوهر گفت که ای پادشاه زاده
زهد در دنیا کلید درهای سعادت آخرت است پس هر که طلب آخرت نماید [illegible] که ترک دنیا امت بیابد بزودی پادشاهی آن نشاه را
می یابد و چگونه زهد نورزد در دنیا و حال آنکه حق تعالی عقلی چنین بتو کرامت کرده است و می بینی که دنیا هر چند بسیار باشد جمع کردن
برای این بدنهای فانی است و بدن نه ثبات دارد و نه قوام و هیچ ضرری را از خود دفع نمی تواند کرد و گرمی او را میگدازد و برودت او را منجمد
می سازد و بادهای سموم او را از هم می پاشد و آب غرقش میکند و آفتاب می سوزاندش و هوا تحلیلش میبرد و جانوران درنده او را

درنده و مرغان از ابتقا سوراخ میکنند و با آهن بریده می شود و بصدمه ها در هم می شکند و قطع نظر از عوارض خارج مجبول است و مرکب
از بیماریها و دردها و المها و مرضها و در گردش بلاها است منتظر آنها است و پیوسته از آنها ترسان است و سلامتی خود را باحتمال
میداند و ایضا بهمه آفتها فقیر است که از آنها خلاصی ندارد هیچ بدنی بعضی گرسنگی و تشنگی و گرما و سرما و درد و ترس و مرارت
اما آنچه از آن سؤال نمودی از امر آخرت پس بدرستیکه امیدوارم که آنچه را اندک یابی در این دنیا بسیار یابی در آخرت یوزاسف گفت
گمان میبرم آنجماعتی که پدرم ایشان را با آتش میسوزانید از بلاد خود اخراج کرد اصحاب و یاران تو بودند و طریقهٔ ترا داشتند گفت بلی
یوزاسف گفت شنیدم که جمیع مردم اتفاق کرده بودند بر عداوت و مذمت ایشان بلوهر گفت که چنین بود یوزاسف گفت آیا
سبب این چه بود ای حکیم بلوهر گفت اما آنچه گفتی در بد گوئی مردم نسبت بایشان چه توانند گفت در باب جماعتی که راست گو بودند و
دروغ نگویند و دانا باشند و جاهل نباشند و آزار ایشان بمردم نرسد و بمهمانی بسیار کنند و خواب کم کنند و بانواع بلاها مبتلا شوند
و صبر نمایند و تفکر نمایند در احوال دنیا و عبرت گیرند و دل بمال و اهل نبسته باشند و طمع در مال و اهل مردم نداشته باشند
یوزاسف گفت که چگونه اهل دنیا در عداوت ایشان متفق شدند حال آنکه در میان خود کمال اختلاف و نزاع دارند بلوهر گفت
که مثل ایشان در این باب مثل سگی چند است مختلف در دکانی که بر مرداری جمع شده باشند برای خوردن آن مردار و بر روی
یکدیگر فریاد میکنند و یکدیگر را میزنند و در این هنگام مردی بنزدیک ایشان رسد همگی دست از نزاع بر میدارند و متفق می
شوند و بر او حمله میآورند و بر روی او میجهند و فریاد میکنند با آنکه آن مرد را با مردار ایشان کاری نیست و با ایشان منازعه در آن جیفه
ندارند ولیکن چون آن مرد را غریب و بیگانه دیدند از طور خود او و وحشت می کنند و با یکدیگر انس و الفت میگیرند و با یکدیگر اتفاق
میکنند هر چند بیشتر در میان خود نزاع و اختلاف داشتند پس بلوهر گفت که آن مردار مثل انواع اهل دنیا است و آن سگهای بسیار
مثل انواع اهل دنیا است که برای دنیا با یکدیگر نزاع میکنند و خون یکدیگر را میریزند و مالهای خود را برای تحصیل اعتبارات آن صرف
مینمایند و آن شخص که سگان بر او حمله می آورند و او را بجیفهٔ ایشان کاری نیست مثل صاحب دینی است که ترک دنیا کرده است و از دنیا
بکنار رفته است و با ایشان در امر دنیا منازعه ندارد و دنیا را با ایشان گذاشته است و با این حال اهل دنیا با او دشمنی میکنند برای
بیگانگی که از ایشان دارد ای پسر پادشاه اگر تعجب میکنی تعجب کن از اهل دنیا که جمیع همت ایشان مصروف بر جمع دنیا و بسیاری آن و مفاخرت
کردن باعتبارات آن و غلبه جستن در آن چون کسی را دیدند که دنیا را در دست ایشان گذاشته است و از دنیا دوری کرده است با او منازعه
و غضب بیشتر دارند از جماعتی که با ایشان بر سر دنیا منازعه میکنند پس چه حجت باشد اهل دنیا را در منازعه از جماعت یوزاسف
گفت ای حکیم بر سر مطلب من آی و از آن نکو سخن بگو بلوهر گفت که چون طبیب مهربان ببیند که بدن را اخلاط فاسده ضایع کرده است و خواهد
تقویت بدن کند و او را فربه گرداند اول مبادرت نمی نماید بغذاها که مورث قوت و مولد گوشت و خون است زیرا که میداند که هرگاه
اخلاط فاسده در بدن باشد غذاهای مقوی باعث قوت مرض و زیادتی فساد بدن می شود و نفعی برای قوت نمی بخشد بلکه اول او را
امساک و پرهیز میفرماید و برای دفع اخلاط فاسده دواها برای او تدبیر میکند چون اخلاط فاسده را از بدن او زایل گردانید
او را تجویز طعامهای مقوی میکند در این هنگام مزهٔ طعام می یابد و فربه می شود و قوت می یابد و متحمل بارهای گران می تواند شد
بمشیت الهی یوزاسف گفت که ای حکیم مرا خبر ده از چگونگی اکل و شرب خود بلوهر گفت که حکما نقل کرده اند که پادشاهی بود با ملک
وسیع و لشکر بسیار و مال بیشمار و برای زیادتی ملک و مال متوجه جنگ و قتال شد با پادشاه دیگر و با جمیع لشکر و اسباب و اسلحه و
اموال و زنان و فرزندان بجانب ملک آن پادشاه روان شد بعد از انعقاد معرکهٔ قتال پادشاه مخالف بر او ظفر یافت و بسیاری از
ایشان را کشتند و پادشاه با بقیهٔ لشکر منهزم شد با زن و فرزندان میگریخت تا چون شب رسید در بیشه که در کنار نهری
بود با عیال خود پنهان شد و اسبان خود را رها کرد که مبادا از آواز اسبان او دشمن بر مکان ایشان مطلع گردد و شب با نهایت خوف
در آن بیشه بسر بردند و هر لحظه صدای سم اسبان دشمن بگوش ایشان میرسید و موجب زیادتی خوف ایشان میگردید چون صبح در
آنجا محصور ماند که بیرون نمیتوانست آمد زیرا که عبور از آن نهر ممکن نبود و از ترس دشمن بجانب صحرا بیرون نمی توانست آمد پس او و
عیالش در آنجای تنگ ماندند با نهایت آزار و مشقت از سرما و گرسنگی و طعامی و توشه با خود نداشتند فرزندان خود را از
سرما و گرسنگی میگریستند و فریاد میکردند و روز دو روز در این حال ماندند تا آنکه یکی از فرزندان او از تشنگی هلاک شد او را در
آب انداختند [illegible] آن حال گذرانیدند پس آن پادشاه بزن خود گفت که ما همه مشرف بر هلاکت شده ایم اگر بعضی از ما بمیرد
و بعضی بماند بهتر است از اینکه همه بمیریم مرا بخاطر رسیده که یکی از این اطفال را بکشیم و او را قوت خود کنیم تا خدا ما را از این بلیه نجات بخشد

واگر این امر را بنا خبر نداریم همگی طفلان ضعیف و لاغر می شوند که از گوشت ایشان سیر نتوانند شد و چندان ضعیف شویم که اگر فرجی رو
دهد از غایت ضعف طاقت حرکت نداشته باشیم پس از ندای آن پادشاه را بیند به یکی از فرزندان خود را کشتند و گوشت او را
خوردند بلوهر گفت که ای پسر پادشاه چه گمان داری در چنین حالی این مرد مضطرب با ایشان خواهد خورد آن با یک گرسنه که بطعام
فراوان رسد با اندک خواهد خورد مانند مضطری که بضرورت لقمه را خورد یوزاسف گفت که بلکه گمان من این است که اندکی از انرا
با نهایت دشواری خواهد خورد حکیم گفت که خوردن و آشامیدن مزد در دنیا همین نحو است یوزاسف گفت که ای حکیم بگو که این امریکه
مرا بسوی آن میخوانی آیا چیزی است که مردم او را بعقل خود یافته اند و بهمین جهت اختیار کرده اند از برای خود یا حق سبحانه و تعالی مردم را بان خوانده
و اجابت او کرده اند بلوهر گفت که این امری که من ترا بان دعوت مینمایم از آن بلندتر و لطیف تر است که از اهل دین ناشی تواند شد
یا ایشان بعقل خود تدبیر آن توانند کرد بلکه کار اهل دنیا این است که مردم را باعمال دنیا و زینتها و عیش و رفاهیت و نعمت
و لهو و لعب و خواهشها و لذتها آن میخوانند بلکه آنچه من میگویم امریست بیگانه از اطوار اهل دنیا و دعوتی است سماوی از جانب حق تعالی ظاهر
و هویدا و هدایتی است بر راه راست که اعمال اهل دنیا را در هم می شکند و مخالف طریقه ایشان است و زشتی و بدی اعمال ایشان را ظاهر
میکرداند و ایشان از هوا و هوس و خواهشهای خود بعبادت پروردگار خود می کشانند و کسی که ادراک این امر نمود خدا او را هدایت
نموده است این امر نزد او بسیار ظاهر و روشن است و لیکن از غیر اهلش مخفی میدارد و پنهان میکرداند از انکه حق تعالی ظاهر و هویدا
کرداند بعد از پنهانی و خفا و دین حق را رفعت بخشد و بلند کرداند و مذهب باطله اهل جهل و فساد را پست کرداند و برخاک مذلت
نشاند یوزاسف گفت که راست گفتی ای حکیم بلوهر گفت که بعضی از مردم هستند که بفطرت مستقیم و بفکر درست پیش از آمدن
پیغمبران بحق راه می یابند و بان راغب میکردند و بعضی هستند که بعد از بعثت پیغمبران و شنیدن دعوت ایشان اطاعت مینمایند و تو ای
پسر پادشاه از انکسی که بعقل و فراست خود رو بمقصد اصلی کردهٔ یوزاسف گفت که آیا جمع دیگر هستند غیر از انکروه شما که مردم را
بترک دنیا خوانند بلوهر گفت که در بلاد گمان ندارم اما در غیر این بلاد جمعی هستند که بزبان اظهار حق می نمایند و اعمال ایشان باعمال
خوب نمانده و بان سبب ما و ایشان مختلف شده یوزاسف گفت که بچه سبب حق تعالی شما را بحق سزاوارتر کردانیده است از ایشان و حال
انکه از امر غیب سما از یک محل و منبع بشما رسیده است بلوهر گفت که جمیع راهها حق از جانب خدا است و حق تعالی جمیع بندکان را
بسوی خود خوانده است پس جمعی قبول کرده اند و بشرایط آن عمل نموده اند دیگر انرا بازاء حق بفرموده الهی هدایت نموده اند ظلم نمی کنند
و خطا نمیکنند و دقیقه از دقایق شرع و دین را فرو نمیکذارند و جمعی دیگر قبول کرده اند انرا اما انچنانچه باید بر پا نمیدارند و شرایط
آن عمل بجا نمی آورند و باهلش نمی رسانند و ایشان از ادای امانت و عمل نمودن بشرایع ملت عرجی و اهتمامی نیست پس آداب ملت و قوانین شریعت
را ضایع میکنند و بر طبعهای ایشان کران است و فرق در میان این دو کروه بسیار است زیرا که کسی که دین را ضایع کند مثل کسی نیست که
ان را محافظت نماید و کسی که امور ملت را فاسد کرداند مثل کسی نیست که او را باصلاح آورد و کسیکه بر شدتها صبر نماید در راه حق
مثل کسی نیست که جزع کند و بسبب اظهار حق نماید و از اینجهت است که ما بحق سزاوارتریم از انجماعت پس بلوهر سر سخن آمد و گفت بر آن
انجماعت جاری نمی شود امری از امور دین و ترک دنیا دعوت نمودن مردم بسوی خدا مگر انکه فرا گرفته اند انها را از اهل حق چنانچه ما از
ایشان اخذ کرده ایم و لیکن فرق در میان ایشان انست که ایشان بدعتها در دین احداث کرده اند و طالب دنیا کردیده اند و دل بر اعتبار ان بسته اند
و تفصیل اینحال و حقیقت این مقال انستکه پیوسته سنت الهی چنین جاری بوده که پیغمبر بسوی خلق میفرستاده در قرنی از قرنها
که گذشته بزبانهای مختلف که خلایق را بدین حق دعوت می نمودند چون دین ایشان رواج میگرفت و اهل حق با ایشان میکردیدند همه بر راه
امر مستقیم میبودند و راه حق واضح بود و دین و شریعت آن پیغمبر در میان ایشان ظاهر بود و هیچ گونه اختلاف و نزاع در میان ایشان نبود
و چون پیغمبران رسالتهای پروردکار خود را تمام بخلق میرسانند و حجت الهی را بر ایشان تمام میکردند و معالم دین و احکام شریعت را برای ایشان
بر پا میداشت و ظاهر میکرداند اجل آن پیغمبر منتهی میشد حق تعالی او را بجوار رحمت خویش میبرد و اندک زمانی بعد از رحلت آن پیغمبر
امت او بر طریقه او می ماندند و دین او را تغییر نمیدادند و مدتی مردم تابع شهوتهای نفس کردیده بدعتها در دین احداث میکردند و اهل جهالت بر
اهل علم غالب میشدند و عالم فاضل کاملی که در میان ایشان بود از خوف و بیم ضرر اهل جهل خود را پنهان میکرد و علم خود را ظاهر نمیکردانید
و چنان بود که نامش را نمی دانستند و بمنزل و ماوایش راه نمی بردند و قلیلی از ایشان که در میان مردم بودند اهل جهل و باطل ایشان را سبک میشمردند
و بان سبب روز بروز علم پنهان می شد و جهل ظاهر میکردید و هر چند قرنها بسر میگذشت و بعد از عهد آن پیغمبر زیاده میشد جهالت
زیاده می شد تا بجائیکه مردم بغیر جهل راهی نداشتند و جهال غالب می شدند و علما اکثر مخفی تر می شدند پس معالم دین الهی و احکام شرع

از رسول را تغییر میدادند و از جادهٔ شریعت منحرف میکردیدند و باینحال دست از کتاب و دین بر نمیداشتند و اقرار بکتاب الهی مینمودند
اما بتاویلات باطله موافق غرضهای خود معانی انرا تحریف میکردند و اصل دین را دعوی میکردند و حقیقت آن را ترک می نمودند و احکام
شریعت را ضایع میکردند و بان سبب پیوسته اختلاف در میان هر دین بهم رسیده است پس هر صفتی و عبادتی که پیغمبران آورده اند در
اصل آن ما با آن جماعت موافقت داریم و لیکن در کیفیت و احکام و سیرت آن با او مخالفیم و در هر امری که مخالفت ما نموده اند ما را بر ایشان
حجتهای واضح هست و بر بطلان طریقه ایشان کواهان عادل داریم از کتابهائی که خدا فرستاده است و در دست ایشان است پس هر یک از
ایشان که بحکمی تکلم می شود آن حجت ما است بر ایشان و بجز آثار دین و کلمات حکمت بیان میکنند کواه ما است بر بطلان ایشان زیرا که
اوصاف همه موافق سیرت و صفت و طریقه ما است و مخالف آداب و طریقه ایشان است پس از کتاب الهی نمیدانند مگر لفظی را و از یاد
خدا نمیدانند مگر اسمی را و حقیقت دین را نمی دانند که از بر یاد توانند داشت یوزاسف گفت که چرا پیغمبران در بعضی زمانها مبعوث
می شوند و در بعضی زمانها مبعوث نمی شوند و چرا در هر عصری پیغمبر نمیباشد بلوهر گفت که مثل این مثل پادشاهی است که زمین
خرابی داشته باشد که هیچ آبادانی نباشد و اراده تعمیر و آبادانی آن زمین نماید و مرد کاردان ساعی امین خیرخواهی را بان زمین فرستد و او را
امر نماید که آن زمین را از خار و خاشاک پاک کند و اصناف درختان بکارد و انواع زراعتها بعمل آورد و درخت مخصوص و چند تخم معینی چند باو دهد و
مبالغه نماید که بغیر آنچه پادشاه فرموده دیگر چیزی در آن زمین بعمل نیاورد و بفرماید که در آن زمین نهرها جاری کرداند و حصاری
بکرد آن زمین بر آورد و از فساد و خرابی مفسدان آن را محافظت نماید پس آن مرد بیاید و آن زمین را بجمیله آبادانی در آورد و موافق فرموده
پادشاه درختان و زراعات بکارد و نهری عظیم بسوی آن جاری کرداند و درختان و زراعتها بروید و بیکدیکر متصل کردد و بعد از اندک
زمانی آن مرد را مرک در رسد و کسی را خلیفه و جانشین خود نکند و وفات نماید پس جمعی بعد از آن بهم رسند و اطاعت جانشین نکنند
و در خرابی آن زمین بکوشند و نهرش را پر کنند و بخشکد درختان و زراعتهای آن زمین چون خبر شود پادشاه را از نافرمانی انجماعت و خرابی آن زمین
رسول دیگر تعیین نماید که احیای آن زمین نماید و اصلاح آن کند و بابادانی اول بر کرداند و بر این منوال است فرستادن حق تعالی انبیا را
که چون یکی رفت و بعد از او امور مردم فاسد شد باز دیگری را برای اصلاح ایشان میفرستد یوزاسف گفت که آیا آنچه انبیا و رسل
از جانب حق تعالی میاورند مخصوص جمعی است یا شامل جمیع خلق است بلوهر گفت که هرگاه انبیا و رسل از جانب خدا مبعوث
کردیدند جمیع مردم را دعوت مینمایند پس هر که اطاعت ایشان کرد داخل زمرهٔ ایشان میکردد و هر که نافرمانی ایشان کرد از ایشان نیست و
هرگز خالی نمی باشد از فرمانبرداری که در جمیع امور اطاعت حق تعالی نماید از پیغمبران و اوصیای ایشان و برای این امر مثلی است که مرغی بود
در ساحل دریا که از قدم مینامیدند و تخم بسیار میگذاشت و بسی حریص و راغب بود بر جوجه بر آوردن و بسیاری آن و در بعضی از
زمانها از راه بسر بود تعیش نمودن در انجزیره پس چاره خود را در آن میدید که جلای وطن نموده بزمین دیگر سفر کند تا آن زمان
منقضی شود و از خوف آنکه مبادا نسل آن منقطع کردد تخمهای خود را متفرق کرداند بر آشیانه مرغان دیگر پس مرغان تخم آنرا با تخمهای
خود در زیر بال کرفتند و جوجهای آن مرغ نیز با جوجهای مرغان دیگر بر آمد چون مدتی بر آمد آن جوجها با جوجهای قدم الفت گرفتند و در میان ایشان
مؤانست بهم رسید چون ایام فراق قدم از وطن خود منقضی شد بماوای خود مراجعت نمود و شب بسر زمین خود آمد و بر آشیانهای آن
مرغان عبور مینمود و آواز خود را بگوش جوجهای خود و جوجهای دیگر میرسانید پس جوجهای آن چون صدایش را شنیدند از پی آن رفتند و
جوجهای مرغان دیگر هم که الفت گرفته بودند بجوجهای آن از پی ایشان رفتند و آنچه از مرغان که جوجه آن نبودند با جوجه آن الفت نداشتند از
پی آواز آن نرفتند چون قدم محبت فرزندان بسیار داشت جوجهای خود و جوجهای دیگر را که از پی جوجهایش آمده بودند رام خود کردانید
و با خود الفت داد همچنین پیغمبران دعوت الهی را بر همه مردم عرض مینمایند و اهل حکمت و عقل اجابت ایشان مینمایند زیرا که فضیلت و
رتبهٔ حکمت را میدانند پس مثل آن مرغ که آواز در مرغان دیگر را مثل پیغمبر است که همه مردم را براه حق میخوانند و مثل آن تخمها که متفرق
کردانید بر آشیانها مثل حکمت است و جوجهائی که از تخمهای آن مرغ حاصل شدند مثل علماء و دانایانی است که بعد از بعثت پیغمبر برکت
او بهم میرسند و مثل سایر جوجهای آن مرغ که الفت گرفتند مثل جماعتی است که اجابت دعوت علما و حکما و دانایان می نمایند قبل از بعثت
پیغمبران زیرا که حق تعالی پیغمبران را بر جمیع خلق تفضیل داده است و از برای ایشان حجتها و براهین و معجزات کرامتی چند مقرر فرموده است که
بدیکران نداده است تا آنکه رسالت ایشان در میان مردم ظاهر کردد و حجتهای ایشان بر خلق تمام شود و لهذا بعد از بعثت پیغمبر از جمعی
میکردیدند بایشان که بیشتر اجابت علما و دانشمندان اهل دین نمیکردند و این برای آنستکه حق تعالی دعوت پیغمبران را در روشنی
و وضوح و تاثیری دیگر داده است که در دعوت دیگران نیست یوزاسف گفت که ای حکیم تو گفتی آنچه پیغمبران می آورند کلام الهی است آیا

کلام خدا و ملائکه شبیه است بکلام مردم بلوهر گفت که نمی بینی چون مردم میخواهند که بعضی از حیوانات یا مرغان بفهمانند که نزدیک آیند
یا دور شوند یا رو کنند یا پشت کنند حیوانات و مرغان سخن ایشان را نمی فهمند صداها چند برای فهمانیدن آنها اختراع و وضع میکنند
که بان وسیله مطلب خود را بایشان بفهمانند و اگر بلغت خود سخن کنند با ایشان نخواهند فهمید هم چنین بندگان چون عاجز بودند از فهمیدن کنه
کلام جناب مقدس ایزدی و ملائکه و دانستن حقیقت و کمال و لطف و مرتبه آن سخن لهذا شبیه بسخنان ایشان کلام خود را بایشان فرستاده و
با آن سخن که در میان ایشان شایع است حکمت را بایشان فهمانیده است مانند آوازهائی که مردم برای فهمانیدن حیوانات و مرغان وضع کرده
اند و بامثال این مصطلحات که در میان ایشان جاری است فائق حکمت را برای ایشان واضح و لایح گردانیده است و حجت خود را بر ایشان تمام کرده
است پس این کلمات و اصوات برای حکمت و علوم و حقایق بدن است و مسکن است و حکمت و حقایق برای کلمات و اصوات جان است و روح است
لیکن اکثر مردم بغور و کنه کلام حکمت نمی توانند رسید و عقل ایشان بان احاطه نمیتواند نمود و بان سبب تفاوت و تفاضل میان علما در
علم میباشد و هر عالمی علم را از عالم دیگر اخذ نموده است تا آنکه منتهی میشود بعلم الهی که از او بخلق رسیده است و بعضی از علما از نقد
از علم و دانش کرامت میفرماید که او را از جهل نجات میبخشد و تفاوت مراتب ایشان بقدر یاری علم ایشان است و نسبت مردم بعلوم و
حقایق که از آنها منتفع میشوند و بکنه آنها نمیرسند مانند نسبت ایشان است با آفتاب که از روشنی و حرارت آن منتفع میشوند و تقویت
ابدان و تمشیت امور معاش خود میکنند و دیده ایشان از دیدن قرص آفتاب عاجز است مثل دیگر آن حکمتها و علوم مانند چشمه ایست که
آبش جاری و ظاهر باشد و منبعش معلوم نباشد که مردم از آب چشمه منتفع میشوند و حیات مییابند و باصل منبع آن پی نمیبرند مثل دیگر
مانند ستارههای روشن است که مردم از نور آنها هدایت میطلبند و نمی دانند که از کجا بیرون میآید و بکجا پنهان میشود و بدرستیکه حکمت و
علم حق شریفتر و رفیعتر و بزرگتر است از جمیع آنچه ما از اوصاف کردیم و تشبیه نمودیم کلید درهای جمیع خیرات و خوبیها است و موجب نجات
و رستگاری از جمیع شرور و بدیها است آب حیاتست که هر که از آن بیاشامد هرگز نمیرد و شفای جمیع دردها است که هر که خود را بآن مداوا
کند هرگز خسته نگردد و راه راستی است که هر که بدان راه برود هرگز گمراه نشود و ریسمان محکمی است از جانب خدا و ریسمانی که هرگز کهنه نمی
شود و هر که در دست دارد او را هرگز کور نگردد و هر که چنگ در آن زند رستگار گردد و هدایت یابد و پیوند او با حق تعالی هرگز
نگسلد یوذاسف گفت که چرا این علم و حکمت که از این بیحد در فضل و شرف و رفعت و منفعت و کمال و وضوح وصف کردی جمیع مردم
از آن منتفع نمیگردند حکیم گفت مثل حکمت مثل آفتابست که بر جمیع مردم از سفید و سیاه و کوچک و بزرگ طالع میگردد پس هر که خواهد
از آن منتفع گردد نفع خود را از او منع نمینماید و از دور و نزدیک هر که باشد او را از روشنی خود محروم نمیگرداند پس اگر کسی خواهد
از آفتاب منتفع شود او را از آفتاب مانعی نخواهد بود زیرا که آفتاب منع فیض خود را از کسی نکرده است و هم چنین است حکمت در میان مردم که
همه کس را احاطه کرده است و منع فیض و نفع خود از کسی نکرده است و لیکن انتفاع مردم از آن متفاوتست چنانچه مردم از انتفاع بنور آفتاب
بهره مند اند بعضی بینایند و دیده روشن دارند و از ضوء آفتاب بر وجه کمال نفع مییابند و اشیا را بان می بینند و بعضی کورند و احساس نور
نمیکنند بحدیکه اگر چند آفتاب بتابد از آنها بهره نمی برند و بعضی ضعیف البصرند که ایشان را نه کور میتوان شمرد و نه بینا هم چنین سخن
حق و کلام و حکمت آفتابی است که بر دلها می تابد بعضی که صاحب بصیرتند و دیده دل ایشان روشن است از آن بهره میبرند و بان عمل مینمایند
و از اهل علم و حکمت و معرفت میگردند بعضی که دیده دل ایشان کور است بسبب انکار حق سخن را قبول نمیکنند و بان عمل نمینمایند مانند
آن کور بچشم ظاهر که از آفتاب بهره نمیبرد و بعضی که دلهای ایشان با فنهای نفسانی بیمار گردیده و دیده دل ایشان ضعیف و کند گردیده است از
نور خورشید علم و حکمت بهره ضعیفی میبرند و علم ایشان پست و عمل ایشان اندکست و چندان تمیز میان نیک و بد و حق و باطل نمیکنند
بدانکه اکثر مردم در دیدن خورشید علوم و معارف کورانند که از آن هیچ بهره نمی برند یوذاسف گفت که آیا کسی میباشد که اول که سخن
حق را بشنود اجابت ننماید و انکار کند و بعد از مدتی اجابت کند و قبول نماید بلوهر گفت بلی حال اکثر مردم بحکمت چنین است یوذاسف گفت
آیا پدرم هرگز از این سخنان حکمت چیزی شنیده است بلوهر گفت که گمان ندارم که شنیده باشد شنیدنی که در دل او جا کرده
باشد و خیر خواه مهربانی در این باب با او سخن گفته باشد یوذاسف گفت که چرا حکما در این مدت مدید پدرم را بر این حال گذاشته اند و
امثال این سخنان حق را با او نگفته اند بلوهر گفت برای آنکه ایشان محل سخن خود را میدانند و بسا باشد که ترک کنند سخن حکمت را با کسی
که از پدر تو بهتر شنود و طبعش ملایم تر باشد و بیشتر قبول کند برای اینکه او را قابل سخن او نه دانند و بسا است که دانائی با کسی در تمام
عمر معاشرت نماید و در میان ایشان نهایت انس و مودت و مهربانی باشد و میان ایشان در هیچ چیز جدائی نباشد الا در دین و حکمت و
آن حکیم دانا غم خورده باو و برای حال او غمگین باشد بسبب اینکه او را قابل نداند که حکمت را با او نگوید چنانچه نقل کرده اند که پادشاهی

بود در نهایت عقل و فطنت و مهربانی داشت با رعیت و پیوسته در اصلاح ایشان میکوشید و بامور ایشان میرسید آن پادشاه وزیری
داشت موصوف بصدق و راستی و صلاح در اصلاح امور رعیت اعانت او می نمود و محل اعتماد و مشورت او بود و وزیر در کمال
دینداری و ورع و پرهیزکاری بود و بترک دنیا راغب بود و بخدمت علما و صلحا و نیکان دنیا رسیده بود و سخنان حق از
ایشان فرا گرفته بود و فضل دینداری ایشان را دانسته بود و محبت ایشان را بجان و دل قبول کرده و او نزد پادشاه قرب و منزلت عظیم
بود و پادشاه هیچ امری را از او مخفی نمیداشت و وزیر نیز با پادشاه بر این منوال بود و لیکن از امر دین و اسرار حکمت و معارف چیزی باو اظهار
نمی نمود و بر این حال سالها با یکدیگر گذرانیدند و وزیر هر گاه بخدمت پادشاه می آمد بنظام معهود بتان سجده میکرد و تعظیم آنها می نمود و
غیر آن از امور باطل و لوازم کفر را بارتکاب می نمود برای تقیه و حفظ نفس خود از ضرر پادشاه و وزیر از غایت شفقت و مهربانی
که بان پادشاه داشت پیوسته از گمراهی و ضلالت او دلگیر و غمگین بود تا آنکه در وقتی با برادران و یاران خود که اهل دین و حکمت بودند
در باب هدایت پادشاه مشورت نمود ایشان گفتند که در حذر باش که مبادا تاثیری در او نکند و ضرر بتو و اهل دین تو برساند پس اگر
یابی که قابل هدایت هست و سخن تو در او تاثیر خواهد کرد در امر دین با او سخن بگو و از کلمات حکمت او را آگاه ساز و اگر نه با او
سخن مگو که موجب ضرر او و بتو و اهل دین میگردد زیرا که بپادشاهان مغرور نمی باید شد و از قهر ایشان ایمن نمی باید بود و بعد از آن
پیوسته وزیر در انتظار بود که بپادشاه اظهار خیر خواهی و اخلاص مینمود و منتظر فرصت بود که در محل مناسبی او را نصیحت
کند و او را هدایت نماید و پادشاه با آنکه در کفر و ضلالت در نهایت هموار و ملایمت بود و پیوسته در مقام رعیت پروری و اصلاح
امور و تفقد احوال ایشان بود و بعد از مدتی که حال میان پادشاه و وزیر بر این منوال گذشت شبی از شبها بعد از آنکه مردم همگی بخواب
رفته بودند پادشاه بوزیر گفت که بیا سوار شویم و در این شهر بگردیم و ببینیم که احوال مردم چونست و مشاهده نمائیم آثار بارانها
را که در این ایام بر ایشان باریده است وزیر گفت بلی نیک است پس هر دو سوار شدند و در نواحی شهر میگشتند در اثنای سیر
بمزبله رسیدند و نظر پادشاه بروشنی افتاد که از طرف مزبله میتافت بوزیر گفت که این روشنی میباید قصه داشته باشد که خبر آن را
معلوم کنیم پس از مرکب فرود آمدند و روانه شدند تا بنقبی که از آنجا روشنی میتافت چون نظر کردند مرد درویشی بد قیافه دیدند
که جامههای بسیار کهنه پوشیده از جامههائی که در مزبلها انداخته اند و متکائی از فضله و سرگین برای خود ساخته بر آن تکیه داده است و در
پیش روی او ابریقی سفالین پر از شراب گذاشته و طنبوری در دست گرفته می نوازد و زنی بر شرح خلقت و بد هیئت و کهنگی لباس شبیه
بخودش در برابرش ایستاده است و هر گاه که شراب میطلبد آن زن ساقی او میشود و هر گاه که طنبور می نوازد آن زن برایش میرقصد
و چون شراب مینوشد زن او را تحیت میکند و ثنا میگوید بنوعیکه پادشاهان را ستایش کنند و آن مرد نیز زن خود را تعریف میکند
و سیده النساء میخواند او را و بر جمیع زنان تفضیلش میدهد و آن هر دو یکدیگر را بحسن و جمال می ستایند و در نهایت سرور و فرح
و خنده و طرب عیش میکنند پادشاه و وزیر مدتی مدید چنین بر پا ایستاده بودند و در حال ایشان نظر میکردند و از لذت و شادی ایشان
از آن حال کمال تعجب مینمودند بعد از آن برگشتند و پادشاه بوزیر گفت که گمان ندارم که ما و تو را در تمام عمر این قدر لذت و سرور و
خوشحالی رو داده باشد که این مرد و زن را از این حال خود دارند در این شب و گمان دارم که هر شب در این کار باشند پس وزیر چون این سخنان
را از پادشاه شنید فرصت غنیمت شمرد و گفت ای پادشاه میترسم که این دنیای ما و پادشاهی تو و این بهجت و سرور که ما به
لذتهای دنیا داریم در نظر جماعتی که پادشاهی آخرت را میدانند مثل این مزبله و این دو شخص نماید و خانههای ما که سعی در بنا و
استحکام میکنیم در نظر جماعتی که مساکن سعادت و منازل باقی آخرت را در نظر دارند چنان بنماید که این غار در نظر ما مینماید
و بدنهای ما نزد آنکسانیکه پاکیزگی و نظافت و حسن و جمال معنوی را فهمیده اند چنان بنماید که این دو بد قیافه در نظر ما مینمایند
و تعجب آن سعادتمندان از لذت و شادی ما بعینه مثل تعجب ما باشد از لذت این دو شخص بحال ناخوشی که دارند پادشاه
گفت که آیا می شناسی جمعی که باین صفت که بیان کردی موصوف باشند وزیر گفت بلی پادشاه گفت که کیستند ایشان وزیر گفت که ایشان
جمعی اند که بدین الهی گرویده اند و ملک و پادشاهی آخرت و لذت آن را دانسته اند و پیوسته طالب سعادتهای آخرتند پادشاه گفت که ملک
آخرت کدام است وزیر گفت که آن نعیم و لذتی است که شدت و جفا بعد از آن نمیباشد و توانگری است که بعد از آن فقر و احتیاج نمیباشد
و شادیست که هرگز در عقب آن اندوهی نیست و صحتی است که بیماری از پی آن نیست و خوشنودی است که هرگز بآن خشم و غضب بدل
نمیگردد و ایمنی است که بترس مبدل نمیشود و زندگانی است که مرگ بعد از آن محال است و پادشاهی است که زوال و انقراض ندارد و خانه هستی و بقا است
و دارندگان و صاحبان آنها را تغیر احوال و عدم آن نمی باشد خدا از ساکنان دار آخرت بر داشته است درد و پیری و تعب و جفا و بیماری

وگرسنگی و تشنگی و مرارت‌های پادشاهی این است صفت طلب آخرت که بیان کردم پادشاه گفت که آیا برای اهل منزل آن خانه وفا بر رسالت
باسعادت فرزانه راهی و وسیله غیر سعی و حیله میباشد بلوهر گفت بلی آن خانه مهیا است برای هر که از راهش طلب نماید و هر که از درگاهش
بدر آید البته بان ظفر نیابد پادشاه گفت که چرا تو پیش از این مرا بچنین خانه راه نمی نمودی و اوصاف او را بیان نمیکردی بلوهر گفت که از
جلالت و هیبت پادشاهی تو میترسیدم پادشاه گفت که اگر این امری که تو وصف کردی البته واقع باشد سزاوار نیست که ما او را
ضایع کنیم و خود را از آن محروم گردانیم و سعی در تحصیل آن ننمائیم بلکه باید که جهد کنیم تا خبر آن را متفحص نمائیم و بان ظفر یابیم بلوهر گفت
که رخصت میفرمائی که مکرر وصف آخرت را برای تو بیان کنم تا یقین تو زیاده گردد پادشاه گفت که بلکه ترا امر میکنم که شب و روز در این
کار باشی و نگذاری که من بامر دیگر مشغول گردم و دست از این سخن بر نداری بدرستی که امر عجیب عظیمی است که آن را سهل نتوان شمرد
و از چنین امر عظیمی غافل نتوان شد بعد از این سخنان وزیر پادشاه این حالت پیش گرفته بسعادت ابدی فایز گردید یوذاسف گفت
که من از اندیشه این راه نجات بهیچ امر دیگر مشغول نخواهم شد تا از آن دست بردارم و بلوهر چنین اندیشه کرده ام که در هر شب با
تو بگویم هر وقت که اراده رفتن نمائی بلوهر گفت که کجا از الطاف آن هست که با من بیائی و کی صبر میتوانی کرد بر رفاقت و صحبت
من و حال آنکه مرا خانه و ماوائی نیست و چهارپائی و باربرداری ندارم و مالی از طلائی و نقره نیست و از قوت چاشت و شام
با خود بر نمیدارم و بغیر از این جامه که پوشیده ام جامه ندارم و در شهرها قرار نمیکنم مگر اندک زمانی و از شهر بشهر میگردم و هر گاه از
منزلی بمنزلی کرده نانی با خود بمنزل دیگر نمیبرم یوذاسف گفت که امید دارم آنکه بتو توانائی و صبر و این حال داده است بمن نیز کرامت فرماید بلوهر
گفت که اگر البته مصاحبت مرا اختیار میکنی و بغیر از این راضی نمی شوی مانند آن توانگری خواهی بود که دامادی آن مرد فقیر را اختیار کرد یوذاسف
گفت که آن قصه را بیان نما که چون بوده است بلوهر گفت که نقل کرده اند که جوانی بود از فرزندان اغنیا و دختر عمی داشت صاحب ثروت
و مال و حسن و جمال و پدرش اراده نمود که آن دختر را بعقد او در آورد و آن جوان از این معنی کراهت داشت و عدم رضای خود را به پدر اظهار
ننمود و پنهانی از شهر بیرون رفت و متوجه شهر دیگر شد در عرض راه گذار آن جوان بخانه مرد فقیری افتاد در آن خانه دختری را دید که نابینا
است و دو جامه کهنه در بر دارد آن دختر او را خوش آمد و سؤال نمود که تو کیستی گفت که من دختر پیری ام که در این خانه میباشد آن جوان
آن مرد پیر را طلب نمود و چون پیر درآمد دختر او را برای خود خواستگاری نمود آن مرد گفت که تو از فرزندان اغنیا و توانگری و دختر فقرا و
مسکینان را نمیتوانی خواستن جوان گفت که دختر تو مرا بسیار خوش آمده است و دختری صاحب حسب و مال و جمال را میخواستند که بمن تزویج
نمایند من از آن گریخته ام برای آنکه او را نمیخواستم و نفس تو را پسندیده ام دختر خود را بعقد من در آور و اگر انشاء الله از من خیر و خوبی مشاهده
خواهی نمود و مخالف رضای تو نخواهم بود مرد پیر گفت که چگونه دختر خود را بتو دهم و حال آنکه راضی نمیشوم که دختر ما را از پیش ما ببری
و گمان ندارم که اهل تو راضی باشند که این دختر را بنزد ایشان بری جوان گفت که من نزد شما میمانم و دختر شما را بیرون نمیبرم پیر
گفت که زینت خود را بیفکن و جامه کهنه بپوش و بخانه ما درآی آن جوان چنین کرد و چند کهنه از جامه های ایشان را گرفته پوشید
و با ایشان نشست پیر از احوال او سؤال نمود و با او صحبت داشت که تا عقل و دانش او را بیازماید تا آنکه بر او ظاهر شود که عقلش
کامل است و آن کار را از روی سفاهت و بیخردی نکرده است پس با او گفت که چون تو ما را اختیار کردی و بما راضی شدی و درویشی ما را
پسندیدی برخیز و با من بیا پس او را برد و چون آن جوان سر را برآورد دید که در پشت خانه ایشان خانه ها و مسکنها است در نهایت
وسعت و غایت زیبائی که در مدت عمر خود مثل آنها ندیده بود و او را بر خزانها برد که آنچه آدمی بآن محتاج میباشد در آنجا مهیا بود پیر
کلید تمام خزائن خود را بان جوان داد و گفت جمیع این خزائن و مساکن و اموال و اسباب بتو تعلق دارد و اختیار همه با تست آنچه خواهی
بکن که نیکو جوانی هستی و آن جوان بسبب آن خواهش بتمام خواهش رسید یوذاسف گفت که امید دارم که من نیز مثل آن جوان باشم و
طریقه او را اختیار نمایم و آن مرد پیر عقل آن جوان را آزموده تا بر او اعتماد نمود و چنین می یابم که تو نیز در مقام تفتیش و امتحان عقل من هستی
پس بفرما که در باب عقل من چه بر تو ظاهر گشته است بلوهر گفت که اگر این امر بدست من میبود از امتحان عقل تو بمحض دیدن اکتفا میکردم و
لیکن بر گردن من لازم گردیده است متابعت سنت و طریقه که پیشوایان هدایت و امامان طریقت برای ما مقرر ساخته اند که در
استعلام تو بنوعی هر یک بنهایت باید رسید و مکنون سینه ها را بلطائف حیل و تجارب استعلام میباید نمود و من میترسم که اگر
مخالفت سنت ایشان نمایم احداث بدعتی در دین حق کرده باشم و من امشب در پیش تو میمانم و هر شب بدر خانه تو می آیم پس تو خود تفکر نما
و در سخنانی که از من میشنوی پند بگیر و از روی فهم و عقل تفکر نما و دیده بان تو بکن و هر چیز را زود تصدیق مکن و بهر فکری که درآید
مشو تا آنکه بعد از تامل و تفکر بسیار حقیقت آن امر بر تو ظاهر گردد و در عهد باش که مبادا هواهای نفسانی و شبهه های باطل

ترا از حق بگردانند بباطل میل دهد در مسائلی که ترا در آن شبهه عارض شود بعد از تامل بسیار با من مطارحه کن و هر گاه که عازم بر رفتن
شوی مرا اعلام بخش و در این شب بهمین اکتفا نمود یوذاسف وداع نمود و بیرون رفت شب دیگر بنزد او آمد بر او سلام کرد و او را دعا کرد
و بنشست و از جمله دعاهای این بود که سؤال میکنم از خداوندی که اول است و قبل از همه اشیا بوده است و هیچ چیز پیش از او نبوده است و آخر
است و بعد از همه چیز خواهد بود و هیچ چیز با او باقی نمیماند باقی است که هرگز فنا با او راه نمی یابد و عظیم و بزرگوار است که عظمت او را انتها
نیست یکتا و یگانه است که احدی در خداوندی با او شریک نیست و قاهر است که او را همتا نیست و از نوید او دهنده ایست که مدام فرمانروا
کسی را شریک خود نساخته است و قادر و توانائی است که ضد و معارضی که هرگز نداشته است و صمدی است که هر کس را با و احتیاج است و مانندی
و شبهی ندارد و پادشاهی است که در پادشاهی معاونی ندارد که ترا پادشاه عادل گرداند و پیشوا و هادی اهل دین سازد و بگرداند ترا
قائد مردم بسوی تقوی و پرهیزکاری و روشنی بخش مردم از کوری ضلالت و گمراهی و ترک و هدایت نمایند از کرامت فرماید ترا دوست دارد
صاحبان عقل و تجربت و دشمن ارباب بطالت و جهل گرداند تا آنکه برساند ما و ترا بآنچه وعده فرموده است بر زبان پیغمبران از درجات
عالیه بهشت و منازل رفیعه رضا و خوشنودی بدرستیکه امید ما از خداوند خود ظاهر و هویدا است و خوف و ترس او در دل مکنون و
مخفی است و دیده های ما بسوی کرامت او باز است و گردنهای ما نزد طاعت او خاضع و ذلیل است و جمیع امور بتوفیق و هدایت او است پس یوذاسف را
از استماع این سخنان رقت عظیم حاصل شد و رغبت او بسوی خیر و کمال بسعی زیاده گردید از کمال حکمت و دانائی آن حکیم متعجب گردید و پرسید که
ای حکیم مرا خبر ده که از عمر تو چند سال گذشته است گفت دوازده سال یوذاسف از این سخن متعجب شد و گفت فرزند دوازده ساله طفل
میباشد و من ترا در سن کهولت شصت ساله میبینم حکیم گفت که از ولادت نزدیک بشصت سال گذشته است و لیکن از عمر من سؤال نمودی
و عمر زندگانی است و زندگانی نمیباشد مگر در دین حق و عمل بخیرات و ترک دنیا و از آن زمان که باین حالات موصوف گردیده ام تا حال دوازده
سال است و پیش از آن بسبب جهالت و قلت عقل از جمله مردگان بودم و ایام مرگ را از عمر خود حساب نمیکنم پس پادشاه گفت که ای حکیم چگونه
کسی که میخورد و میاشامد و حرکت میکند مرده می نامی حکیم گفت که برای آن مرده اش میخوانم که با مردگان شریک است در کوری و کری و گنگی
و ضعیف بودن حیات و قلت بی نیازی چون در صفات با مردگان شریک است در نام هم باید موافق ایشان باشد یوذاسف گفت که هر گاه
تو این حیات ظاهر را حیات نمیدانی و باین زندگانی چندان مسرور نیستی باید که بر طرف شدن این حیات را هم مرگ ندانی و از آن کراهت نداشته
باشی با وجود معنوی که داری بلوهر گفت که اگر باین زندگانی اعتمادی نمودم و از زوال این کراهت میداشتم خود را بچنین مهلکه نمی
افکندم که نزد تو آیم با وجود آنکه میدانم که پدر تو چه مقدار با اهل دین خشم دارد و در مقام اضرار و منع ما است پس از اینجا بدان که ما
مرگ را مرگ نمیدانیم و این زندگانی را حیاتی نمی شماریم و از مرگ کراهت نداریم و چگونه رغبت در حیات داشته باشد کسی که ترک لذتهای دنیا
خود را از زندگی کرده باشد و چگونه کراهت دارد از مرگ کسی که نفس خود را بدست خود کشته باشد ای پسر پادشاه مگر نمیبینی که آنانکه در دین
کامل گردیده اند چیزهائی را که مردم زندگی برای آنها میخواهند از اهل و مال ترک کرده اند و از مشقت عبادت چندان متحمل شده اند
که جز بمرگ از آن نمی آسایند و فارغ نمیگردند پس کسی که از لذتهای زندگانی متمتع نگردد زندگانی بچه کار او می آید و کسی که او را راحت نباشد
مگر از مرگ چرا از مرگ گریزان باشد یوذاسف گفت که راست میگوئی ای حکیم آیا مسرور می شوی که فردا مرگ ترا دریابد بلوهر گفت که
اگر امشب مرگ را بیابم خوشحال تر می شوم از آنکه فردا بمن رسد بدرستیکه کسیکه نیک و بد را فهمید و جزای هر یک را از حق تعالی دانست
البته ترک میکند عمل بد را از بیم عقاب و بعمل نیک میپردازد با امید ثواب و کسی که یقین بوجود خداوند یگانه دارد و بوعدهای او
تصدیق کرده است البته مرگ را دوست میدارد برای امیدواریها که بعد از مرگ از فضل پروردگار خود دارد و دنیا را نمیخواهد
و از آن کراهت دارد از ترس آنکه مبادا بشهوتهای دنیا فریفته شود و مرتکب معصیت حق تعالی گردد پس مرگ را برای آن دوست میخواهد که از شر
فتنه دنیا ایمن گردد و بسعادت عقبی فایز گردد یوذاسف گفت که چنین کسیکه تو میگوئی کی جایز دارد که پیش از اجل خود را هلاک گرداند
برای امید نجات و رسیدن بسعادات ای حکیم برای من مثلی بیان فرما از برای اهل این روزگار و اهتمام ایشان در عبادت بتها خود بلوهر
گفت مردی باغی داشت که در آبادانی آن میکوشید و سعی تمام در خدمت آن باغ مینمود ناگاه روزی گنجشکی را دید که بر روی درختی از
درختان بوستان او نشسته و میوه او را میخورد از آن بخشم آمد و تله نصب کرد و آن گنجشک را شکار کرد و چون قصد کشتن آن نمود حق تعالی
بقدرت کامله خود آن گنجشک را بسخن در آورد و بصاحب باغ گفت که تو همت بر کشتن من گماشته و در من آنقدر گوشت نیست که ترا از
گرسنگی سیر گرداند یا از ضعف قوت بخشد بیا تا هدایت نمایم بلکه از برای تو بهتر باشد از کشتن من گفت آن چه چیز است گنجشک گفت
که مرا رها کن تا من ترا سه کلمه تعلیم نمایم و سه نصیحت کنم که اگر آنها را حفظ نمائی از برای تو بهتر باشد از اهل و مال توانگر مرد وعده کرد که چیز

خواهم کرد هر چه زد ده اد انسان را گنجشک گفت که آنچه بتو میگویم حفظ نما و عمل کن اندوه مخور بر آنچه از تو فوت شود و باور مکن چیزی را که محال
است و از عقل دور است و طلب مکن چیزی را که بدست تو نیاید و تحصیل آن نتوانی نمود امیر چون این سخنان را شنید گنجشک را رها کرد پس پرواز
نمود و بر شاخ درختی نشست و باز گفت که اگر بدانی از رها کردن من چه چیز از دست تو بدر رفت هر آینه خواهی دانست که از چیز بسیار
محروم گشته امیر گفت که چه چیز است گنجشک گفت که اگر مرا میکشتی از حوصلهٔ من مرواریدی بیرون می آوردی بقدر تخم غاز و بسبب آن در تمام عمر
بی نیازی شکر و سرمایهٔ عظیم بهم میرسانیدی امیر چون این سخن را شنید از رها کردن آن ندامت بسیار برد و غمگین گشت و اظهار نمود و گفت
از گذشته سخن مگوی که گذشته گذشت بیا تا من ترا بخانه برم و ترا گرامی دارم و جای نیکو برای تو تعیین نمایم گنجشک گفت که من اینها را
میدانم که چون بر من ظفر یابی مرا نگاه نخواهی داشت و ای انسان که من بقدر خود بتو گفتم هیچ منفعت نکرد من نگفتم که بر گذشته تاسف
مخور و امری که شدنی نیست تصدیق مکن و آنچه را بان نتوانی رسید طلب مکن والحال تو اندوه میخوری بر امری که گذشته است و از دست
بدر رفته است و طلب میکنی باز گشتن مرا بسوی خود و میدانی که ترا میسر نمیشود و تصدیق میکنی که در چینه دان من مرواریدی باشد بقدر
تخم غاز و حال آنکه جمیع بدن من بقدر تخم غاز نیست بلوهر گفت که همچنین اینگروه گمراه بتها بدست خود ساختند و میگویند که اینها ما را
خلق کرده اند و خود محافظت آن بتها می نمایند از ترس آنکه مبادا دزدان آنها را ببرند و گمان میکنند که بتان حافظ و نگهدارندهٔ ایشانند و
اموال و مکاسب خود را خرج اصنام میکنند و گمان میکنند که بتان رازق ایشانند پس طلب مینمایند از بتان چیزی چند که از ایشان حاصل نمی
گردد و بانها نمیرسند و بامر محالی که عقل حکم ببطلانش میکند تصدیق مینمایند پس آنچه بر صاحب باغ لازم بود از سفاهت و ملامت بر
ایشان لازم می آید بوذاسف گفت که راست میگوئی ای حکیم بدرستی که من همیشه حال این بتها را بعقل خود میدانستم و هرگز میل بعبادت ایشان
نکردم و امید چیزی از ایشان نداشتم پس خبر ده مرا از آن چیزی که مرا بسوی آن میخوانی و برای خود آن را پسندیده آنچه چیز است بلوهر گفت که مدار
دینی که من ترا بان میخوانم بر دو چیز است یکی شناختن حق جل و علا و دیگری عمل نمودن بامری چند که موجب خوشنودی اوست بوذاسف گفت
که حق جل و علا را چگونه باید شناخت حکیم گفت که ترا دعوت مینمایم که بشناسی خدا را و بدانی که او یکتاست و شریک ندارد و همیشه پروردگار
خوب پروردگار بوده و هرچه غیر اوست همه مخلوق و آفریدهٔ اویند و آنکه او قدیم است و هرچه غیر اوست حادث است و او صانع اشیاء است و هرچه
غیر اوست مصنوع و ساختهٔ اوست و آنکه او تدبیر کنندهٔ امور است و جمیع اشیا غیر او تدبیر کرده شدهٔ اوست و باقی است و آنچه غیر اوست فانی
است و عزیز است و غیر او خوار و ذلیل است و آنکه خواب ندارد و غافل نمیشود و نمیخورد و نمی آشامد و ضعیف نمی شود و کسی بر او غالب نمیشود
و عاجز نمیگرداند آنچه خواهی میان آسمان و زمین و صحراها و هوا و دریاها و جمیع اشیا در تحت قدرت اویند و آنکه اشیا را از کتم عدم بی ماده
و مدت خلق نموده است و همیشه بوده است و پیوسته خواهد بود و فنا و زوال بر او راه ندارد و محل حوادث نمیباشد و احوال مختلفه
در او بهم نمیرسد و بگذشتن زمانها تغییر در او حادث نمی شود و از حالی بحالی بر نمیگردد و هیچ مکانی از او خالی نیست و در هیچ مکان
نیست و نسبتش بجمیع مکانها مساوی است و بمکانی نزدیکتر از مکان دیگر نیست دانائی است که هیچ چیز بر او مخفی نیست توانائی است که
هیچ چیز از قدرتش بیرون نیست و باید که بدانی که مهربان و رحیم و عادل است و برای اطاعت کنندگان خود ثوابها مهیا کرده
است و برای عاصیان عقابها مقرر فرموده است و باید که عمل نمائی بامری که موجب رضا و خوشنودی او میگردد و اجتناب نمائی از چیزها
که باعث غضب و خشم او می شود بوذاسف گفت که کدام عمل است که موجب رضای خداوند یگانهٔ آفرینندهٔ اشیا میگردد بلوهر گفت که
رضای الهی در آنست که اطاعت او کنی و معصیت و نافرمانی نکنی و بمردم برسانی آنچه را توقع داری که ایشان بتو رسانند و از مردم باز داری
آنچه را میخواهی که ایشان از تو باز دارند و عدالت نمودن با خلق موجب خوشنودی اوست و متابعت آثار انبیا و رسل نمودن و از سنت
و طریقهٔ ایشان بدر نرفتن بعین رضای پروردگار است بوذاسف گفت که ای حکیم دیگر باره بفرما در باب زهد و ترک دنیا و مرا از احوال آن
با خبر گردان بلوهر گفت که چون دیدم دنیا را که در تغیر و زوال و تقلب احوال است و دیدم اهل دنیا را که پیوسته در دنیا نشانهٔ تیرهای
مصائب و نوائب بلاها یند و هلاک و مرگ و فنا یند و دیدم صحت دنیا را که بعد از آن بیماری هست و جوانیش به پیری و فنا و توانگریش
بفقر و عزت و بزرگیش مبدل میگردد و فرحش باندوه و عزتش بذلت و راحتش بشدت منقلب میگردد و امنیتش بخوف و حیاتش بموت منتهی
می شود و دیدم که عمرها بسی کوتاه است و در کمین اهل دنیا از آن تقدیرات تیرهای قضا بسوی هر کس در کمان پیوسته اند و بلاها
در نهایت ضعف و سستی و ناتوانیند و از هیچ بلائی امتناع و ابا ندارند و دفع هیچ بلیه از خود نمیتوانند کرد و از مشاهدهٔ این احوال دانستم
بیقین که دنیا منقطع و زایل است و کهنه میگردد و فانی می شود و آنچه از دنیا دیدم دانستم احوال آنچه را ندیدم و از ظاهر دنیا حال باطنش
را معلوم کردم و واضح و مخفی و آشکار و پنهانش را شناختم و از گذشته اش حال آینده اش را مشخص کردم پس چون دنیا را شناختم از آن

کردم

کردم و چون بعیبهای آن بینا گشتم از آن کنار جستم ای بوذاسف می بینی کسی را در دنیا در پادشاهی و نعمت و شادی و راحت عیش و رفاهیت کرده
بر حال او رشک میبرند در شادی و جوانی و طراوت بدن و شادمانی و شکرهای عالیانه در دنیا سلطنت و کامرانی و صحت بدن و
فراغ خاطر و وسعت ملک و نعمت که ناگاه دنیا از او بر میگردد در هنگامیکه در نهایت سرور و بهجت و زینت و راحت است و از همه احوال خوش
وقت تر است پس بدل میکند عزتش را بمذلت و شادیش را باندوه و نعمتش را ببدحالی و توانگریش را بدرویشی و فراخی نعمتش را بتنگی
و تنگدستی و جوانیش را به پیری و رفعتش را به پستی و حیاتش را بمرگ پس او را می افکند در سوراخی تنگ و بوحشت تنهائی و بیکسی و غربت و او را از
دوستانش جدا میکند و ایشان از مفارقت او مینمایند و برادران و یاران او را میگذارند و از ایشان حاجتی نمی یابد فریب خورده بود از
دوستی دوستان و در اینحال دفع مضرتی از او نمینمایند عزت و ملک و پادشاهی و اهل و مال او را به غارت میبرد کسی که بعد از او برسریر
ملک مینشیند و چنان در خاطرها فراموش میگردد که گویا هرگز در دنیا نبوده و هرگز نام او جاری نگردیده و هرگز او را در دنیا
جاهی و منزلتی در دنیا نبوده و هرگز مالک بهرهٔ از زمین نگشته پس ای پسر پادشاه دنیا را خانهٔ خود مدان و مسکن خود قرار مده
و مزارع و مساکن آن را ترک کن اف بر او و تف بر رو او باد بوذاسف گفت که اف بر دنیا و بر کسی که فریب آن را بخورد با این رسوائی احوال
آن و رفت نمودن او و گفت ای حکیم دیگر سخن بگو که سخن تو شفای دردهای سینهٔ من است بلوهر گفت که عمرها بسی کوتاه است و شب و روز
از او بروی طی میکنند و رحلت از دنیا بزودی و سرعت دست میدهد و عمر هر چند دراز باشد آخر زمان میرسد و هر که در دنیا رحل
اقامت انداخته البته بسفر آخرت رحلت مینماید پس آنچه برای دنیا جمع کرده است پراکنده میشود و آنچه در دنیا برای او سعی کرده ضایع می شود و
و بناهای محکم ساخته خراب میگردد و نامش از زبانها و یادش از خاطرها برطرف می شود و حسبش کم می شود و بدنش میپوسد و شرافتش به
پستی مبدل میگردد و نعمتهای وبال او می شود و کسبهای دنیا باعث بیکاری او میگردد و پادشاهی او بمیراث بدیگران میرسد و فرزندش
بخواری مبتلا می شوند و زنانش را دیگران بتصرف در می آورند و امانهایش و پیمانهایش شکسته می شود و آثارش مندرس میگردد و مالش
را قسمت میکنند و بساطش را بر می چینند و دشمنانش شاد می شوند و ملکش خراب میشود و تاج سلطنتش را دیگری بر سر مینهد و
بر سریر دولتش دیگری می نشیند و از خانهای خود بیرونش میبرند برهنه و خوار و بی معاون و یار تا در گودال قبرش می افکنند و در تنهائی
و غربت و تاریکی و وحشت و بیچارگی و مذلت از خویشان جدا گشته و دوستان او را تنها گذاشته هرگز از وحشت بدر نمی آید و از غربتش نمی
آساید بدان ای پسر پادشاه که مرد عاقل دانا را سزاوار آنست که در سیاست و تادیب نفس خود مانند امام عادل دور اندیش باشد که تادیب
میکند کافهٔ خلق را و باصلاح می آورد امور رعیت را و امر میفرماید ایشان را باموری که صلاح ایشان در آنها است و نهی میفرماید ایشان را
از چیزهائی که باعث فساد ایشانست و عقاب میکند کسی را که مخالفت و عصیان او ورزد و نوازش میکند کسی را که فرمان او برد و همچنین
سزاوار آنست که عاقل نفس خود را تادیب کند در جمیع اخلاق و شهوتها و خواهشهای او و بدارد او را بر امری که باو نفع میبخشد هر چند از آنها
کراهت داشته باشد و بر او دشوار باشد و منع نماید او را از اجتناب کردن از اموری که باو ضرر میرساند و باید که برای نفس خود ثواب و عقاب
مقرر سازد که چون امر خیری از او صادر شود خوشحال و مسرور گردد و چون امر شری از او صادر شود دلگیر و محزون گردد و نفس خود را
ملامت نماید و از جملهٔ چیزهائیکه لازمست بر صاحب عقل که نظر نماید و تفکر کند در اموری که بر او وارد می شود و بعد از تفکر آنچه را موافق
حق و صواب بداند بآن عمل نماید و آنچه را خطا داند ترک نماید و خود را از آن منع فرماید و باید که خود را حقیر شمارد تا بر او عجب و خودبینی مستولی علم و رای و دانش
نگردد و بدرستی که حق تعالی مدح فرموده است اهل عقل را و مذمت فرموده است اهل جهل و خودبینی را و بعقل هر چیز را ادراک میتوان
نمود بتوفیق الهی و بجهل هلاک می شوند مردم معتمدترین چیزها نزد صاحبان عقول آنچیزیست که عقول ایشان ادراک آن نموده باشد و تجربهای
ایشان بان رسیده باشد و بصیرتهای ایشان ادراک آن را دریافته باشد و در هنگامیکه ترک هواها و خواهشهای نفس کرده باشند عقل با هوای
نفس ممزوج نباشد و صاحب عقل را سزاوار نیست که آنچه را از عمل خیر محافظت تواند نمود و بعمل تواند آورد او را حقیر شمارد و ترک کند هرگاه
قدرت نداشته باشد بر زیاده بر آن آنچه را از اعمال خیر میسر و مقدور گردد می باید که غنیمت شمارد یکی از زخمهای مخفی و سلاحهای پنهان شیطان
که نمی بیند و ادراک نمی نماید او را مگر کسی که نیکو در مکرهای او تدبر نماید و از این مکر بسلامت نمی رهد مگر کسی که حق تعالی او را نگاه دارد
و از جملهٔ سلاحها و حربهای کشندهٔ شیطان دو حربه است که کشنده تر از زخمهای دیگر اوست یکی انکار عقل است که در دل مرد عاقل وسوسه مینماید
که تو عقل و بصیرتی نداری و از عقل و دانائی نفعی بتو عاید نمیگردد و غرضش از این وسوسه آنست که محبت علم و طلب علم را از خاطر او بیرون
کند و دانش و کمال را در نظر او سهل نماید و زینت دهد برای او مشغول شدن بغیر علم را از لهو و لعب دنیا پس اگر آدمی از این راه فریب او خورد و
متابعت او نمود بر او ظفر میابد و دیگر از دست او رها مشکل است و اگر در این باب قبول وسوسهٔ او ننمود و فریب او را نخورد و عقل خود را

بر شیطان غالب گرداند بجز آنکه قصد و سعی نماید با آنکه چون شد اراده عملی از اعمال خیر و قصد تحصیل کمالی از کمالات کرد که عقلش راه
بآن عالم نموده و قادر بر تحصیلش هست بر او عرض مینماید جنبه‌های از اعمال و کمالات و علوم که فوق طاقت ادراک و وسعت او است
عدم ادراک آنها غمگین و دلتنگ گرداند و باین سبب او را وسوسه میکند که عقل تو ضعیف است طاقت این امور ندارد و بدین
تو اعتمادی نیست پس عبث خود را برنج میفرمائی و ثمره بر عمل تو مترتب نمی‌شود و باین وسیله او را باز میدارد از تحصیل کمالی چند که
در خور حوصله و طاقت او است و باین حربه و سلاح بسیاری از مردان این میدان را از پا در می‌افکند و از فضایل و کمالات محروم گردانیده
است پس ای یوذاسف بر حذر باش از شر شیطان و ترک مکن علومی را که میگویم و در آنچه دانستی فریب شیطان مخور که با آنها عمل ننمائی
بدرستی که تو در خانه‌ای ساکنی که شیطان با الوان حیله‌های گوناگون بر اهل آن خانه مستولی گردیده است و با انواع مکرها ایشان را گمراه کرده
و بعضی را پرده‌ها بر گوشها و عقلها و دلهای ایشان افکنده است که ادراک حق نمیکنند و بر ضلالت خود مانده‌اند و بهر چیز که جاهلند
طلب علم آن نمی‌نمایند مانند حیوانات و بدرستی که عامه خلق را مذهبها و طریقه‌های مختلف هست بعضی از ایشان سعی تمام در
ضلالت خود مینمایند بحدی که خون و مال مردم را بر خود حلال کرده‌اند و گمراهی باطل خود را در لباسهای حق بمردم مینمایند که دین مردم
را بر ایشان مشتبه گردانند و بعضی هستند ضلالت خود را در نظر جمعی که ضعیف العقلند زینت داده‌اند و از دین حق ایشان را بر میگردانند پس شیطان
و لشکرهای او اهتمام تمام می‌ورزند در هلاک کردن مردم و گمراهی ایشان را ملال و سستی در این کار نمی‌باشد و عدد لشکر شیطان
را بغیر از حق تعالی کسی احصا نمی‌تواند نمود و جز بتوفیق و عون الهی و چنگ زدن در متابعت دین حق دفع مکرهای ایشان نمیتوان نمود پس
از خدا سؤال مینمایم که ما را توفیق طاعت خود کرامت فرماید و بر دشمنان خود ما را نصرت دهد بدرستی که هادی بر ترک معاصی و
فعل طاعات از جانب حق تعالی است و بدون توفیق و امر او میسر نمیگردد یوذاسف گفت که ای حکیم حق تعالی جل شانه را برای من بنحوی وصف
کن که چنان نزد من ظاهر گردد که گویا او را می‌بینم بلوهر گفت که خدای عز و جل بدین نیست و بدینها موصوف نمیگردد و عقلها بکنه وصف
او نمیرسند و زبانها بآنچه سزاوار مدح و ستایش او است قیام نمی‌توانند نمود و بندگان احاطه بعلمهای او نمیتوانند کرد مگر چیزی چند
را که او تعلیم ایشان نماید بر زبان پیغمبران از آنچه از صفات کمالیه خود بیان کرده است فهمها از ادراک عظمت پروردگاری او نمی‌توا
نند و جناب مقدس او از آن رفیع‌تر و بزرگوارتر و لطیف‌تر و پاکیزه‌تر است که عقلها و وهمها نزدیک بارگاه جلال و کبریا و معرفت و
شناسائیش توانند گردید پس بتوسط پیغمبران از علوم خود بمردمان ظاهر گردانیده است آنچه خواسته است و صلاح ایشان را دانسته
است از وصف ذات و صفات خود بیان فرموده است آنچه اراده فرموده و عقلها را ملایق طاقت ادراک آن داشته است و ایشان را بر شناختن
خود و در یافتن پروردگاری خود راه نمائی فرموده است با ایجاد ایشان از کتم عدم و معدوم گردانیدن آنچه ایجاد فرموده یوذاسف گفت که
چه حجت هست بر وجود پروردگار بلوهر گفت که هرگاه ببینی امر مصنوع ساخته شده را و نه بینی آنکسی که آنرا ساخته است البته عقل
عقل تو حکم میکند که کسی آنرا ساخته است هم چنین آسمان و زمین و آنچه در میان آنها است دلالت میکند بر صانعی که ایشان را ساخته
و آفریده است و چه حجت از این قوی‌تر و ظاهرتر میباشد یوذاسف گفت که بفرما ای حکیم که آیا بقضا و قدر الهی است آنچه بمردم میرسد
از بیماریها و دردها و فقر و احتیاج و مکروهات بلوهر گفت که اینها همه بقضا و قدر حق تعالی است یوذاسف گفت که بفرما
که کارهای بد و گناهان مردم هم بقضا و قدر است بلوهر گفت که حق تعالی از اعمال سیئه ایشان بیزار است و لیکن ثواب عظیم برای مطیعان
مقرر فرموده و عذاب شدید در جزای عاصیان وعده نموده یوذاسف گفت که بفرما که کیست عادل‌ترین مردم و کیست ظالم‌ترین مردم
و کیست زیرک‌ترین مردم و کیست شقی‌ترین مردم بلوهر گفت که عادل‌ترین مردم کسی است که برای مردم انصاف از نفس خود بیشتر دهد
و جابرترین و ظالم‌ترین مردم کسی است که ظلم و جور خود را عدل داند و عدل و اهل عدل را ظلم و جور شمارد و زیرک‌ترین مردم کسی است که
تهیه و استعداد آخرت خود را درست کند و بی‌خردترین مردم کسی است که همگی همت خود را صرف دنیا نماید با گناهان و خطاهای او
باشد و سعادتمندترین مردم کسی است که عاقبت اعمال او بخیر باشد و شقی‌ترین مردم کسی است که ختم اعمال او بچیزی باشد که موجب غضب
و خشم پروردگار او گردد پس حکیم گفت که با مردم بنحوی معامله نماید که جزا دهد ایشان را که اگر با او آنچنان معامله نمایند جزا دهد او را
باعث هلاک و ضرر او گردد و خداوند خود را بخشم آورده و مخالف رضای او نموده است و کسیکه با مردم چنان معامله نماید که اگر
با او آن معامله نمایند باعث صلاح او باشد او مطیع خداوند خود است و تحصیل رضای الهی یافته و از غضب او اجتناب نموده است
بعد از آن گفت که زنهار که امر نیک و حسن را بد مشمار و هر چند از آن در بینی کار قبیح و بد را نیک مدان هر چند در بسیاری مشاهده
نمائی یوذاسف گفت که بفرما که کدام یک از مردم سزاوارترند بسعادت و کدام یک از ایشان سزاوارترند ببدبختی و شقاوت بلوهر گفت

و کیست سعادتمندترین مردم و کیست احمق‌ترین مردم

که سزاوارترین مردم بسعادت کسی است که بطاعتهای الهی عمل نماید و از معاصی او اجتناب کند و سزاوارترین مردم بشقاوت کسی است که
معصیتهای الهی را بجا آورد و طاعتهای الهی را ترک نماید و شهوتهای نفس خود بر رضای الهی اختیار کند یوذاسف گفت که کدام یک از مردم
خدا را فرمان بردارترند بلوهر گفت آنکه بیشتر متابعت فرموده الهی کند و در دین خود راسخ‌تر باشد و از گناهان و اعمال قبیحه از همه
دورتر باشد یوذاسف گفت که بیان فرما حسنات و سیئات را بلوهر گفت که حسنات صدق و راستی نیت و گفتار و کردار است و سیئات
بدی نیت و بدی گفتار و کردار است یوذاسف گفت که نیکی و صدق نیت کدام است بلوهر گفت که اعتدال و میانه‌روی در
صدق و همت است یوذاسف گفت که چیست بدی کردار گفت معصیت پروردگار نمودن یوذاسف گفت که بفرما که چگونه حاصل
میشود میانه‌روی در قصد و همت گفت باینکه پیوسته متذکر فنا و زوال دنیا باشی و همت گماری بر ترک اموری که موجب غضب
الهی و وبال اخروی میگردد یوذاسف گفت که سخاوت کدام است گفت که سخاوت و جوانمردی صرف کردن مال است در راه رضای
الهی یوذاسف گفت که چه چیز است موجب گرامی بودن گفت که تقوی و پرهیزکاری از آنچه خدا از آن نهی فرموده است یوذاسف گفت
کدام است بخل گفت که منع کردن حقوق از اهلش و گرفتن اموال از غیر محلش پرسید که حرص کدام است گفت که میل کردن است
بسوی دنیا و نظر انداختن بسوی چیزهائی که باعث فساد آنکس میشود و عقاب الهی بر آنها مترتب میشود پرسید که راستی کدام است
گفت آنکه خود را فریب ندهی و با خود دروغ نگوئی پرسید که حماقت کدام است گفت آنکه دل بدنیای فانی دهی و آخرت
که دایم و باقی است ترک نمائی پرسید که دروغ چیست گفت آنکه آدمی با خود دروغ گوید خود را بآن فریب دهد پیوسته بهواها و شهوت
نفس خود مشغوف و خوشحال باشد و امور دین خود را بتاخیر اندازد و بطول امل پرسید که کدام یک از مردم کامل‌ترند در صلاح و شایستگی
گفت آنکس که عقلش کامل‌تر است و نظرش در عواقب امور بیشتر میکند دشمنان خود را بهتر میشناسد و خود را از شر ایشان محافظت مینماید
پرسید که آن عاقبت که گفتی در آن نظر می باید کرد چیست و آن دشمنان که گفتی از ایشان حذر باید کرد کیستند گفت عاقبت آخرت است و آن دشمنان
حرص و غضب و حسد و حمیت و شهوت و لجاجت در باطل است پرسید که کدام یک از این دشمنان که شمردی قوی‌تر است و احتراز از آن دشوار
تر است گفت که حرص چون خشنودی نمی‌باشد موجب شدت غضب میگردد و در غضب چون غالب است شکر و اندک و کم موجب عداوت و
دشمنی دنیا میگردد و حسد مورث فساد نیت و بدگمانی بخداوند خود میگردد و حمیت باعث لجاجت عظیم و گناهان شنیع میشود
و کینه سبب طول عداوت و سبب رحم و شفقت و شدت قهر و سطوت باشد و دنیا از همه مکرها بدتر است و بسیار مخفی میباشد و از همه
بدتر است و لجاجت و دادی در خصومت عاجز میکند و حجت را قطع مینماید پرسید که کدام یک از مکرهای شیطان در هلاک کردن تمام
تر و تاثیرش بیشتر است گفت آنکه بسبب شهوتهای نفسانی بر مردم مشتبه و مخفی گرداند نیک و بد را و ثواب و عقاب را و عواقب امور را
پرسید که حق تعالی چه قوت بآدمی کرامت فرموده است که بآن تواند غالب شد بر این صفات ذمیمه و اعمال قبیحه و خواهشهای هلاک کننده
گفت آن قوت عقل و علم است و عمل کردن بآن و صبر کردن نفس بر ترک خواهشهای خود و امید داشتن بثوابهائی که در شرع وارد شده است و بسیار یاد
کردن فنای دنیا و نزدیکی مرگ و پیوسته در حذر بودن که بسبب امور فانی دنیا امور باقی آخرت از آنکس فوت نشود و عبرت گرفتن از عاقبتهای
بدی که بامور گذشته دنیا مترتب گردیده و خود را بر آداب و سنن اهل عقل داشتن و نفس را از عادتهای بد باز داشتن و بعادتهای نیک و
خلقهای حسن عادت فرمودن و طول امل را از خود دور کردن و صبر بر شداید نمودن و بقدر کفاف از دنیا قانع شدن و بقضاهای الهی راضی
بودن و تفکر در شدت عقوبات آخرت نمودن و تسلی دادن خود بر چیزهائی که در دنیا از آدمی فوت می‌شود و ترک ارتکاب اموری که با تمام نمی
رسد و بینا شدن بامور که یادگشت و بآنها است از امور آخرت و راه سعادت را بر راه ضلالت اختیار نمودن و بیقین دانستن که بر کار خیر
و شر ثواب و عقاب هست و دانستن حقوق الهی و خلق نیکخواه مردم بودن و نفس را از متابعت هواها و مرتکب شدن شهوتها نگاه داشتن
و کارها را از روی فکر و تدبیر کردن که اگر فسادی بر آن مترتب شود چون تفکر و تدبر نموده معذور باشد اینها است قوتها و لشکرهائی
که باینها بر این دشمنان غالب میتواند شد یوذاسف گفت که کدام یک از خلایق پسندیده‌تر و نایاب‌تر است بلوهر گفت که تواضع و فروتنی
و نرمی سخن با برادران مؤمن پرسید که کدام یک از عبادت بهتر است گفت دل بیاد خدا و محبت او داشتن پرسید که کدام خصلت افضل است
گفت محبت صالحان پرسید که کدام سخن بهتر است گفت امر بمعروف و نیکیها و نهی از منکر و بدیها پرسید که کدام دشمن است که دفعش دشوار
تر است گفت گناهان پرسید که کدام یک از فضیلتها افضل است گفت راضی شدن بآنچه کافی باشد از دنیا پرسید که کدام یک از آداب بهتر است
گفت آدابی که از دین و شرع ظاهر می‌شود پرسید که کیست که جفاکارتر است گفت پادشاه ظالم و دلی که در آن رحم نباشد پرسید که چه چیز است
که بنهایت نمی‌رسد گفت که چشم صاحب حرص که هر گاه از دنیا سیر نمیشود پرسید که کدام است چیزیکه عاقبتش از همه چیز بدتر است گفت متابعت

رضای

رضای مردم نمودند در چیزیکه موجب غضب الهی است پرسید که کدام چیز است که زود تر از همه حق تعالی بمجازات میکند و مهلت ندارد گفت ظلم پادشاهان
که کارهای ایشان برای دنیا باشد پرسید که کدام یک از گناهان رسواتر است گفت پیمان الهی را شکستن و با خدا مکر کردن پرسید که چه چیز است
که دوستی را منقطع میکند گفت محبت عاشق پرسید که کدام چیز خاین تر است گفت زبان دروغگو پرسید که چه چیز است که بیشتر پنهان می باشد
گفت بدی با کسیکه مردم را بظاهر خود فریب دهد پرسید که چه چیز شبیه تر است بلوای دنیا گفت خوابهای پریشان پرسید که کدام یک از
مردم پسندیده تر است گفت آنکس که دانش بیشتر و کردار خود نیکوتر باشد و ترک محرمات الهی بیشتر نماید و غفلتش از یاد خدا و یاد مرگ کمتر و
عمر کمتر باشد پرسید که چه چیز است که در دنیا موجب روشنی چشم و خوشحالی میگردد گفت فرزند صاحب ادب و زن سازگار موافق
که یاور باشد بر تحصیل آخرت پرسید که کدام درد است که علاجش مشکل تر است گفت فرزند بد و زن بد که خلاصی از ایشان
دشوار حاصل می شود پرسید که در کدام آسایش راحت و بیشتر است گفت راضی بودن آدمی به بهره خود در دنیا و در تحت حمایت و فرمان
پادشاهان صالح بودن یوزاسف گفت ای حکیم خاطر خود را با من که میخواهم از تو سؤال نمایم از چیزیکه اهتمام من بآن از همه چیز بیشتر است
بعد از آنکه حق تعالی مرا بکار خود بینا کردانید و دانستم از امور خود چیزی چند را که نمیدانستم و روزی کرد مرا از امور دین چیز چند را
که نمیدانستم و روزی کرد مرا از امور دین چیز چند را که از آنها نا امید بودم بلوهر گفت که بپرس از آنچه خواهی یوزاسف گفت که مرا
خبر ده از حال کسیکه در طفولیت بپادشاهی رسیده باشد و دین او بت پرستی باشد و بلذات دنیا پرورش یافته باشد
و بآنها معتاد شده باشد و در نعمت و راحت نشو و نما کرده باشد تا سن پیری در مدت عمر خود خدا را نشناخته باشد و یک لحظه
خود را از شهوات و لذات نفس باز نداشته باشد بلکه پیوسته همت او مصروف باشد بر آنکه هر لذتی را بنهایت رساند و اقصای آن
هر شهوتی را تحصیل نماید و خواهشهای نفس را بر همه چیز ترجیح دهد و رشد و صلاح خود را در غیر آنها داند و چندانکه عمرش زیاده
شود حرصش بر این امور زیاده کردد و بدنامیها بیشتر کردد و آن دین باطل در نفسش راسخ تر کردد و اهل دین باطل خود را دوست
تر دارد و امر آخرتش را نداند و غافل باشد از آن فراموش کرده باشد از بسبب قساوت قلب و بدی نیت و فساد اعتقاد و زیادتی نعمت او
زیاده کردد نسبت بجماعتی که مخالف دین او بند و بر دین حق ثابت اند از ترس او حق را اظهار نمی نمایند از ظلم و عداوت او خود را
پنهان کرده اند و انتظار فرج میکشند آیا چنین شخص را از او صاحب امید هست که روزی آخر عمر آن مذهب باطل را ترک نماید و از آن اعمال
قبیحه نجات یابد و میل کند بجانب امریکه فضیلتش ظاهر است و حجت حقیقتش واضح است و فواید و بهره های آن بسیار است یعنی
اختیار نماید آنچه تو میدانی از دین حق و برسد بمرتبه گناهانی که شناسانش آمرزیده شود و امید ثوابهای اخروی داشته باشد بلوهر
گفت که دانستم که صاحب این وصف کیست و دانستم که این سؤال را برای چه کردی یوزاسف گفت که این دریافت و فراست از تو بعید
نیست با آن درجه فهم که خدا بتو کرامت فرموده و آن بهره علم که ترا بآن مخصوص کردانیده بلوهر گفت که صاحب آن وصف پادشاهی است که
پدر تست و باعث تو بر این سؤال مهربانی است که با او داری و اهتمامی است که در امر او بعمل میآوری بسبب شفقت پدر و رعایت حق
او تو بر آنکه مبادا معذب شود در آخرت بعذابهائیکه حق تعالی مثل او را وعده فرموده است و میخواهی که مثاب شوی در این اهتمام و ادا کنی
حقی را که خدای تعالی برای پدر بر تو لازم کردانیده است از شفقت بر او و کمان دارم که در خاطر داری که نهایت سعی و کد و اهتمام بجا
آوری در هدایت پدر خود و خلاصی او از هولهای عظیم و عذابهای نامتناهی و رسانیدن او بسلامت و راحت و نعمت ابدی که حق تعالی
در ملکوت سموات برای مطیعان مقرر فرموده است یوزاسف گفت یک حرف را غلط نکردی و آنچه در خاطر من بود بیان فرمودی
پس آنچه اعتقاد داری در امر پدرم بیان فرما که میترسم که او را مرگ دررسد بحسرت و ندامت گرفتار شود در هنگامیکه پشیمانی
او را هیچ ثمره نبخشد و از من هیچ نفعی باو نتواند رسید پس مرا در این امر صاحب یقین کردان و این عقده را از خاطر من بگشا اگر بتوانی
عمل کنم در این امر و چاره اش نمیدانم بلوهر گفت که ما در این باب اعتقاد نداریم که هیچ مخلوقی را از رحمت پروردگار خود دور دانیم و هیچ
کسی را نا امید از لطف و احسان او نمیکردانیم و امید هدایت بهر کس داریم تا زنده است هرچند سرکش و طاغی و گمراه باشد زیرا که حق
تعالی خود را برای ما وصف فرموده است برحمت و مهربانی و شفقت و ما این نحو او را شناخته ایم و باین اوصاف ایمان باو آورده ایم
و امر فرموده است جمیع عاصیان را باستغفار و توبه باین سبب ما امیدواری عظیم در حصول مقصود او داریم اگر مشیت الهی بآن تعلق
کرفته باشد و بدان ای یوزاسف که نقل کرده اند که پادشاهی بود در زمانهای کذشته که صیت علم و دانش او در آفاق منتشر کردیده
بود و با رعایا ملایم و مهربان و عادل بود بر رعیت خود و پیوسته در اصلاح ایشان میکوشید مدتی در میان ایشان با نهایت خیر و
صلاح و نیکی زندکانی و جهانبانی کرد چون اجل او در رسید بدار بقا رحلت نمود رعیت بر او بسیار جزع کردند و او را فرزندی نبو

اتابکی

اما یکی از زنانش حامله بود و منجمان و کاهنان حکم کردند که این فرزند پسر است ایشان کسی را بر خود پادشاه نکردند و انتظار ولادت آن پسر
می بردند و در رای پادشاه سابق امور مملکت را جاری میساختند پس موافق قول منجمان پسری متولد شد اهل آن مملکت بسیار
و سرور بیکدیگر ایشان را از تولد آن پسر حاصل شد تا یکسال بلهو و لعب و سازها و انواع تنعمات تعیش کردند بفسوق و معاصی و زنا
کذرانیدند تا آنکه جمعی از علما و دانشمندان و حق شناسان که در میان ایشان بودند بآن کروه گفتند که این فرزند عطیه بود که حق تعالی
بشما کرامت فرموده بود سزاوار این بود که در برابر این نعمت شما حق تعالی را شکر کنید که معطی این نعمت است شما بادای شکر او کفران نعمت
کردید و مخالفت او نمودید و شکر شیطان کردید و او را راضی کردید و خدا را بخشم آوردید بدانکه اعتقاد شما این است که غیر خدا این نعمت را بشما کرامت
است پس شکر او بکنید آن کروه در جواب گفتند که ما از غیر خدا نمیدانیم و او بر ما باین نعمت منت گذاشته علما گفتند پس اگر میدانید
که خدا این نعمت را بشما کرامت فرموده پس چرا او را بخشم میآورید و دشمن او را راضی میکنید رعیت گفتند که ای دانایان الحال آنچه باید کرد
ما را بفرمائید نصیحت شما را قبول و بفرموده شما عمل نمائیم علما گفتند که میباید ترک نمائید متابعت شیطان را در خوردن مسکرات و
مشغول کردید بسازها و لهو و لعب بطاعات و عبادات طلب خوشنودی پروردگار خود بکنید و چند برابر آنچه شکر شیطان را
کرده اید شکر خداوند خود بجا آورید تا حق تعالی کناهان شما را بیامرزد رعیت در جواب ایشان گفتند که بدنهای ما تاب و تحمل جمیع آنچه شما
فرموده اید ندارد علما گفتند که ای اصحاب جهالت و ضلالت چگونه اطاعت کردید کسی را که هیچ حق بر شما نداشت و معصیت میکنید
کسی را که حق واجب لازم بر شما دارد چون بود که قوت داشتید بر فعل کارها که سزاوار نبود و اظهار ضعف و ناتوانی میکنید در اعمالیکه
نیکو و پسندیده و سزاوار است ایشان گفتند که ای پیشوایان علم و حکمت شهوتها در نفس ما عظیم و قوی کردیده و لذتهای دنیا بر ما
غالب شده چون این دواعی در نفس قوی است کارهای بد بر ما آسان شده است و تحمل مشقتهای آنها میتوانیم شد نیات خیر در نفس
ما ضعیف است باین سبب مشقت طاعات بر ما کران و دشوار است پس از ما راضی شوید که بتدریج روز بروز از یک یک اعمال نا
شایست خود برکردیم و بطاعات در آوریم و بار را بر ما کران مکنید علما گفتند که ای کروه بیخردان شما فرزندان اهل جهالت و برادران اهل
ضلالتید و شبیه ایشانید لهذا شقاوت و بدبختی بر شما آسانست و سعادت و نیکبختی بر شما کران رعیت گفتند که ای دانایان و پیشوایان
وای حکیمان رهنما از سرزنش شما بآمرزش پروردگار خود پناه میبریم و از سرزنش و عنف شما بعفو الهی میگریزیم پس شما سرزنش
مکنید ما را بضعف و سستی و عجب مکویید ما را بجهالت و پستی زیرا که پروردگار ما کریم و مهربان و آمرزنده ما است پس اگر اطاعت او نمائیم
از کناه ما عفو میفرماید و اکر اطاعت او کنیم عبادات ما را مضاعف میکرداند پس ما سعی میکنیم در عبادت و بندکی او بقدر آنچه از ما
مخالفت او کرده ایم و پیروی خواهشها نموده ایم تا آنکه حق تعالی ما را بآرزو و مراد دنیا و عقبا برساند و بر ما رحم فرموده خلعت مغفرت
بر ما بپوشاند چنانچه بی طلب ما لباس هستی پوشانید و از ظلمت آباد عدم بساحت وجود کشانید چون چنین گفتند علما اقرار بر صدق
ایشان نمودند و بکفته ایشان راضی شدند پس ایشان یکسال تمام روزه داشتند و عبادت کردند و مالها در راه خدا صرف کردند چون
یکسال منقضی شد کاهنان کفتند آنچه این کروه برای این مولود کردند دلالت بر این میکند که این پادشاه فاجر و بدکردار باشد و
مدتی صالح و نیکوکردار و در زمانی جبار و متکبر باشد و بعد از آن تواضع و شکستکی شیوه او کردد و منجمان نیز با ایشان در این قول
اتفاق نمودند از ایشان پرسیدند که این حال را از کجا دانستید چکونه بر شما ظاهر شد کاهنان کفتند که چون رعیت بسبب این مولود در اول
مشغول لهو و باطل شدند و در آخر بعبادت و بندکی در آوردند دانستیم که این مولود چنین خواهد بود و منجمان کفتند که چون در مولود
او زهره و مشتری هر دو در قوت بودند و زهره تعلق باهل طرب و بطالت دارد و مشتری تعلق باهل علم و عبادت دانستیم که این
دو حالت در او خواهد بود پس آن طفل در نهایت قوت و توانکی و قدرت نشو و نما کرد چون نشاه پادشاهی یافت غالب بر مستی
و بطالت و لهو و لعب و ظلم و جور و فسق و تعدی و تطاول نمود و محبوب ترین مردم نزد او کسی بود که در این امور با او موافقت نماید و دشمن
ترین مردم نزد او کسی بود که از اعمال او کناره کند و او را نصیحت نماید مغرور شده بود بجوانی و صحت و توانائی و ظفر بر مطالب و نصرت
بر دشمنان و نخوت و خودبینی و سرور و شادی او بنهایت رسید و آنچه میخواست از دیدنیها و شنیدنیها میدید و میشنید تا آنکه
سی و دو ساله کی رسید پس جمع کرد زنان بسیار و پسران بسیار که از اولاد پادشاهان را جمع شده بودند و پرده کیان حرم خود را از کنیزان
با حسن و جمال و اسبان نفیس و مرکبهای فاخر و کنیزان و خدمتکاران خاص خود را همکی حاضر نمود و فرمود که خود را بانواع لباسها و الوان زینتها
بیارایند و امر فرمود که مجلسی در مقابل مطلع آفتاب برای او بنا کنند که زمینش از صفحه های طلا باشد و اصناف جواهر در آن بکار برند و
طول آن مجلس صد و بیست ذرع و عرض آن شصت ذرع باشد و فرمود که سقف و دیوارهای آن از طلا زینت دهند بالوان جواهر مرصع کردند

دا امر فرمود که آنچه در خزائن او بود از نفایس اموال و جواهر و اسباب بیرون آورند و در مجلس او بترتیب بچینند و فرمان داد که جمیع لشکر
امرا و سپه سالاران و نویسندگان و بهادران و دربانان و اشراف و بزرگان و علما و دانشمندان اهل مملکت او همگی با نهایت زیب
و زیور حاضر شوند و امر فرمود که شجاعان عسکر و دلیران لشکرش بر اسبان نفیس او سوار شوند و از برای هر صنفی از صنوف امرا و وزرا و
لشکری و رعایا و عامهٔ خلق مکانی مقرر فرمود که صفها بر کشیده در جاهای خود قرار گیرند و غرض او این بود که بر سر منظر رفیعی
و عظمت و پادشاهی و اسباب سلطنت و جمعیت خزائن و وسعت مملکت و کثرت جنود و عساکر خود را بنظر در آورد و عیش و طرب
زیاده گردد چون چنین مجلسی را مرتب ساختند بمجلس در آمد و بر تخت خود بالا رفت و بر تمام مملکت خود مشرف شد همگی او را سجده کردند و
او را از مشاهدهٔ آن اسباب بی پایان و کثرت مطیعان و فرمان برداران سرور عظیم حاصل گردید پس بعضی از غلامان خواص گفت که مملکت
و رعیت خود را باحسن وجوه مشاهده نمودم و شاد گردیدم اکنون میخواهم که منظر خویش را بنظر در آورم و از مشاهدهٔ جمال خود مسرور گردم
پس آینه طلب کرد و در اثنای آنکه در او مینگریست و مشاهدهٔ صورت خود مینمود نظرش بر موی سفیدی افتاد که در میان موهای ریش او ظاهر
گردیده بود مانند زاغ سفیدی که در میان زاغهای سیاه نمودار باشد از مشاهدهٔ این حال دست آیات هم و هراس و غمگین و ترسان گردید و آثار اندوه
بر جبینش ظاهر شد و شادیش باندوه مبدل گردید با خود اندیشه کرد که این نشانهٔ آن است که جوانی باخر رسیده و ایام سلطنت و کامرانی
بنهایت انجامیده و این موی سفید رسول ناامیدیست که خبر زوال پادشاهی را بر من میخواند و پیش آهنگ مرگست که خبر مردن و پوسیدن
را بگوش جانم میرساند هیچ دربانی مانع آن نتوانست شد و هیچ نگهبانی دفع آن نتوانست کرد ناگاه بمن رسید و خبر مرگ و زوال پادشاهیم
را بمن رسانید و بزودی سرور مرا باندوه بدل خواهد کرد و شادی و عیش مرا زایل خواهد کرد و بنای قوت و توانائی مرا منهدم خواهد
شکست و حصارهای محکم و لشکر فراوان برای دفع این نفعی نخواهد بخشید این است باینده جوانی و قوت و زایل کنندهٔ توانگری و عزت
این است پراکنده کنندهٔ جمعیت عزیزان و قسمت کنندهٔ میراث میان دوستان و دشمنان باطل کنندهٔ عیشها مکدر سازندهٔ لذتها و خراب کنندهٔ
عمارتها و متفرق سازندهٔ جمعیتها این است پست کنندهٔ صاحبان رفعت و خوار کنندهٔ اصحاب عزت و شوکت اینک در رسیده و بار خود را
فرود آورده در خانهٔ من و دام خود را برای صید من گسترده در کاشانهٔ من پس آن پادشاه که در محملها بر دوش گرفته بر روی تختش رسانیده
بودند بپای برهنه مضطرب از تخت خود فرود آمد و لشکر خود را جمع کرد و معتمدان خود را نزدیک خود خواند و گفت ای گروه من چگونه
پادشاهی بودم شما را و با شما چه نوع سلوک کردم و در ایام دولت من شما بر چه حال بودید ایشان در جواب گفتند که ای پادشاه پسندیده
اطوار نیکوکردار حق نعمت بر ما بسیار داری و از شکر نعمتهای تو عاجزیم و اینک جانهای خود را در راه فرمان برداری تو گذاشته‌ایم و
آنچه میخواهی بفرما که بجان قبول میکنیم پادشاه گفت که دشمنی که از او نهایت خوف و بیم دارم بسراغ من در آمده و هیچ یک از شما او را
مانع نشدید تا بر من مستولی گردید با آنکه شما معتمدان من بودید و بشما امیدها داشتم ایشان گفتند که ای پادشاه آن دشمن در کجا
و او را میتوان دید یا نه پادشاه گفت که خود دیده نمیشود اما آثار و علامتش را میتوان دید ایشان گفتند که ما برای دفع دشمنان شما
مهیا کرده‌ایم و حق نعمتهای ترا فراموش نکرده‌ایم و در میان ما صاحبان عقل و تدبیر بسیارند دشمن خود را بما بنما تا دفع شر او از تو بکنیم
پادشاه گفت که من فریب عظیم از شما خورده بودم و بخاطر شما اعتماد کرده بودم و شما را بمنزلهٔ سپری میدانستم برای دفع دشمنان خود و
مالهای گرانمایه بشما بخشیدم و شما را بر همه کس برگزیدم و شما را بخود اختصاص تمام دادم که مرا از شر دشمنان حفظ و حراست و منع
و حمایت نمائید و برای اعانت و یاری شما بر این شهرهای محکم بنا کردم و قلعها استوار کردانیدم و اسلحه که برای دفع اعادی
در کار است بشما عطا کردم و غم تحصیل مال در روزگار از شما برداشتم که شما را اندیشهٔ بغیر از محافظت من نباشد و گمان من این بود که با
وجود شما آسیبی بمن نخواهد رسید و آنکه شما بر گرد من باشید کسی بر بنای وجود من راه نخواهد یافت و اکنون با وجود جمعیت شما
چنین دشمنی بر من ظفر یافته است که از این سستی و ضعف شما است که قدرت بر دفع آن ندارید پس من در استحکام کار و فکر رفع کار
خود خطا کرده‌ام که شما را با این ضعف یاور خود کردانیده‌ام و اگر شما قادر بر دفع آن بوده‌اید و غافل شده‌اید پس شما خیرخواه و مشفق
من نبوده‌اید ایشان گفتند که ای پادشاه چیزی که ما طاقت دفع آن داشته باشیم بسلاح و حربه و اسباب و قوت تهیهٔ خود بمشیت الهی
نخواهیم گذاشت که ضرر آن بتو برسد تا ما حیات داریم و اما چیزی که بدیده در نیاید ما علم بآن نداریم و قوت ما بدفع آن وفا نمیکند
پادشاه گفت که آیا من شما را نگرفته‌ام برای اینکه دفع دشمنان از من بکنید گفتند بلی پادشاه گفت پس چه قسم دشمنان مرا محافظت
مینمائید از دشمنی که ضرر بمن رساند یا دشمنی که ضرر نتواند رسانید گفتند از دشمنی که ضرر رساند پادشاه گفت که آیا از هر دشمن
ضرر رساننده نگاه میدارید یا از بعضی از دشمنان ضرر رساننده گفتند از هر دشمنی که ضرر رساند پادشاه گفت اینک رسول مرگ

دو دیده و جز خرابی و پوسیدگی بدن و زوال ملک و پادشاهی من چیزی نمیگوید که من میخواهم که آنچه تو آبادان کرده‌ای ویران کردانم
و آنچه بنا کرده‌ای خراب کنم و آنچه جمع کرده‌ای پراکنده کردانم و آنچه باصلاح آورده‌ای فاسد کنم و آنچه اندوخته‌ای قسمت کنم و کردهای ترا بر هم زنم و
تدبیرهای ترا باطل کردانم و این رسول جزا آورده از جانب مرگ که عنقریب دشمنان را بر تو شاد خواهم کرد و از فنای تو دردها و کینهٔ
سینهٔ ایشان را زایل خواهم کرد و زود باشد که لشکر ترا پراکنده کنم و انس ترا بوحشت مبدل کنم و ترا بعد از عزت خوار کردانم و فرزندان ترا
یتیم کنم و متفرق سازم جمعیت ترا و بمصیبت تو بنشانم برادران و اهل بیت و خویشان ترا و پیوندهای بدن ترا از هم بپاشم و دشمنان
ترا در خانهای تو بنشانم آن گروه گفتند که ای پادشاه ما ترا از شر مردم و جانوران درنده و حشرات زمین محافظت میتوانیم نمود اما مرگ
و کهنگی و زوال را ما چاره نمیتوانیم کرد و قوت دفع آن نداریم و از خود نیز آن را منع نمیتوانیم نمود پادشاه گفت که آیا چاره برای دفع این دشمن
هست گفتند نه پادشاه گفت دشمنان دارم از این دشمن خوردتر آیا دفع آنها میتوانید کرد گفتند کدامند آنها گفت دردها و بلاها
و غمها گفتند ای پادشاه اینها بتقدیر خداوند عظیم الشان از درگاه نازل میشود و اسباب آن از بدن و نفس آنکه بهم میرسد و هیچ کس
بر دفع آنها قادر نیست و بحاجب و دربان و حارس و نگهبانان ممنوع نمیگردند پادشاه گفت آیا قادر هستید بر دفع اموری که بقضا و قدر
الهی بر من مقدر شده است گفتند ای پادشاه کیست که پنجه در پنجهٔ قضا افکند و مغلوب آن نگردد و کیست که با قدر خویش ستیزه نماید
و مقهور آن نشود پادشاه گفت که پس هرگاه شما چارهٔ قضا و قدر نمیتوانید نمود و جمیع امور بقضا و قدر راست پس چه نفع از شما
بمن میتواند رسید ایشان گفتند که ما قدرت بر دفع قضا و قدر نداریم و تو توفیق یافته و بحقایق امور پی برده و آنچه میگوئی حق است
اکنون بگو که چه اراده داری پادشاه گفت که اراده دارم که بعوض شما اصحاب و یاران بگیرم که مصاحبت ایشان با من دائمی باشد و وفا در عهد
و پیمان ایشان باشد و برادری ایشان با من همیشه باقی باشد مرگ پیوند من و ایشان را قطع نکند بعد از مندرس شدن بدن صحبت من
و ایشان باقی باشد مرا بعد از مرگ تنها نگذارند و در تنگی زندگانی یاری من هرگز ننمایند و از من دفع نمایند ضرر چیزها که شما از دفع آن
عاجزید گفتند که آن گروه کیستند ای پادشاه گفت ایشان جماعتی اند که اوصاف ایشان را بیان کردی گفت ایشان گروهی چند اند که ایشان را برای اصلاح شما
فاسد کرده‌اند گفتند که احسان خود را از ما باز مگیر و با ما و ایشان هر دو نیکی و ملاطفت کن که ما پیوسته اخلاق ترا پسندیده و کامل
و مهربانیهای ترا عظیم و شامل یافته‌ایم گفت صحبت شما سم قاتل است و اطاعت شما موجب کوری و کری است و موافقت شما زبان را لال
میگرداند گفتند چرا چنین است ای پادشاه گفت برای آنکه مصاحبت شما با من بر دنیای ملک و اموال و اسباب دنیاست و موافقت شما
با من در جمع خزائن و اسباب عیش و نعمتها است و اطاعت شما مرا در اموری است که موجب غفلت از امور آخرتست و شما مرا از مکارم آخرت غافل کنید
و دنیا را در نظر من زینت داده‌اید اگر خیر خواه من بودید مرا آنها نمی‌آوردید اگر بمن مشفق و مهربان بودید زوال و نیستی و فنا
و کهنگی را در خواطر من جا میدادید و امر باقی را برای من تحصیل مینمودید و مرا بامر فانی مشغول نمیساختید بدرستیکه آنچه شما نفع میدانید
برای من ضرر است و آنچه گمان دوستی میکنید محض دشمنی است و جمیع اموری که شما برای من تحصیل کرده‌اید همه را بشما گذاشتم و مرا بآنها حاجت
نیست و بکار من نمی‌آید گفتند ای پادشاه پسندیده افکار نیکو کردار سخن ترا فهمیدیم و عزم داریم که آنچه بفرمائی اجابت کنیم و ما را اصلا
بر تو حجتی نیست برای آنکه حجت تو تمام و غالب است و لیکن ساکت شدن ما در برابر سخن تو موجب فساد مملکت ما و باطل شدن بنای ما و شماتت
دشمنان ما میگردد و بر ما کار دنیا دشوار شده است و در چارهٔ کار تو حیران شده‌ایم بسبب تغییر رائی که ترا سانح گردیده و این امری که تازه
بر آن عازم شده پادشاه گفت که آنچه شما را بخاطر میرسد بگوئید ایمن باشید از ضرر من و هر حجت که دارید بیان فرمائید و از من ترس و بیم
مدارید که من تا امروز مغلوب حمیت و تعصب بودم و امروز بر هر دو غالبم و تا امروز هر دو بر من مسلط بودند و اکنون بر ایشان مسلط
گردیده‌ام و تا امروز پادشاه شما بودم و لیکن بنده بودم امروز از بندگی آزاد شدم و شما را نیز از فرمانبرداری خود آزاد کردم گفتند کیست
آنکه تو بندهٔ آن بودی و فرمانبرداری بندهٔ او بودی گفت من در این ایام بندهٔ خواهشهای نفسانی خود بودم و مقهور و مغلوب جهل و نادانی گشته بودم
و بندگی و فرمانبرداری شهوتهای خود میکردم امروز آن بندها و اطاعتها را از خود بریدم و بپشت سر خود افکندم و آزاد شدم گفتند
ای پادشاه که اکنون چه عزم داری گفت عزم دارم که بقدر ضرورت قناعت نمایم و در خلوت مشغول تحصیل آخرت خود گردم و دنیا را بیندازم
و این بارهای گران را از پشت خود بیندازم و مهیای مرگ شوم و تهیهٔ سفر آخرت بکنم که اینک پیک مرگ در رسیده و میگوید که فرموده
اند که از تو جدا نشوم و با تو باشم تا مرگ خود در رسد گفتند ای پادشاه این پیک مرگ کدام است که ما او را نمی‌بینیم و مقدمهٔ مرگ است
گفت اما رسول مرگ این موی سفید است که در میان موهای سیاه ظاهر گردیده و بانگ زوال و فنا در میان جمیع جوارح و اعضاء در داده
و همه اجابت نموده‌اند و اما مقدمهٔ مرگ ناتوانی و ضعف و سستی و شکستگی است که این موی سفید نشانهٔ آن است گفتند ای پادشاه

مملکت خود را باطل میکنی و رعیت خود را مهمل و سرگردان میگذاری و او بال دیگران را بر تو مینویسی که اینگروه را معطل و ضایع بگذاری
مگر نمیدانی که بهترین ثوابها اصلاح امور خلق است و سرینکها و بهترین عبادتها طاعت امت و جماعت است و چگونه نمیترسی که
گناهکار باشی و حال آنکه در ضایع کردن نیک عامهٔ خلق گناه زیاده از آن ثوابی است که در اصلاح نفس خود توقع داری یا نمیدانی که بهترین عبادتها
عملی است که دشوارترین باشد و دشوارترین عملها سیاست رعیت است بدرستی تو ای پادشاه بعدالت در میان رعیت سلوک کرده و پیوسته
بتدبیر صواب خود اصلاح امور ایشان نموده و بقدر آنچه امور ایشان بصلاح پیوسته تو مستحق مزد و ثواب گردیده ای پادشاه صلاح این
گروه در دست تست و اکنون میخواهی که ایشان را بگذاری که فاسد شوند و آن فساد ایشان گناه تو عاید می شود زیاده از ثوابی که بسبب اصلاح
خود تنها تحصیل می نمائی مگر نمیدانی ای پادشاه که علما و دانشمندان گفته اند که هر که شخصی را ضایع و فاسد کند موجب فساد نفس
خود گردیده و هر که شخصی را باصلاح آورد موجب صلاح نفس خود شده و کدام فساد از این شاملتر و بیشتر میباشد که تو ترک مینمائی
جمیع رعیت را که تو پیشوای ایشانی و بدر میروی از میان اینگروهی که تو باعث نظام امور ایشانی بنهار که از خود میفکنی لباس این سلطنت
را که وسیلهٔ شرف دنیا و آخرت تست پادشاه گفت فهمیدم آنچه گفتید و ادراک کردم آنچه بیان کردید اگر من پادشاه در میان شما اختیار کنم
برای اینکه عدالت در میان شما جاری سازم و انتقام مرا طلبیدم نه اصلاح شما و داشتن شما با نیکیها و خوبیها اعوان و یاران که با من
مهربانی کنند و روز که بعضی از امور مرا متکفل شوند ایشان نیز دلشان مطلب خیرخواه و معاون من باشند گمان ندارم که بتنهائی چنین
مطلبی را در میان شما برابر توانم برد و حال آنکه همگی شما مایلید بدنیا و راغب گردیده اید بشهوتها و لذتهای آن و با این حال شما اگر من در میان
شما باشم از حال خود ایمن نیستم که مایل گردم بدنیا که اکنون امید دارم که ترک نمایم و باهلش واگذارم و فریفتهٔ آن گردم تا هنگامیکه ناگاه
مرا در رسد مرگ از تخت پادشاهی بر زمین رساند و بعد از جامه های حریر و دیبا و لباسهای مطرز بطلا چه خاک در من پوشانند بعوض جواهر
گرانبها سنگ و کلوخ بر من افشانند بعد از منازل وسیعه در قعر تنگ ساکن گردانند و بپوشانند بمن بعد از خلع لباس حکومت جامهٔ خواری
و مذلت پس در آنجا بمانم تنها و بیکس و هیچیک از شما با من نباشید مرا از بلائی بد و بمحل خرابی و ویرانی تنها بیندازید بکرم و جانوران
زمین عزیزان واگذارید که گوشت و پوست مرا بخورند بدن نازنین مرا که کرم و مردار کنند بد شود و عزت از من بیگانه شود و خواری یار من گردد
و دوست ترین شما نسبت بمن در اینحال کسی باشد که زودتر مرا دفن کند و مرا با کرمها بخود واگذارد و برود و در اینحال بغیر حسرت و ندامت
ثمره از آن دوستان و یاران منفعت نشود شما پیوسته مرا وعده میکردید که دشمنان ضرر رساننده را از من دفع نمائید اکنون
اعتراف مینمائید که نفعی از شما بمن نمی رسد قادر بر دفع ضرری از من نیستید چاره برای من نمیدانید پس اگر چه من امروز چاره
کار خود میکنم چون شما با من مکر کردید و دامهای فریب برای من گسترده بودید خود را از مکر شما نجات میدهم ایشان گفتند که ای پادشاه
نیکوکردار ما آن نیستیم که پیشتر بودیم چنانچه تو آن نیستی که پیشتر بودی اینکسیکه ترا از حال بد بحال نیک آورده حال ما را نیز متبدل
ساخته و راغب بخیر و خوبی گردانید پس تو بپذیر ما را و قبول فرما و خیرخواهی ما را ترک مفرما پادشاه گفت که تا شما بر سر قول خود هستید من
در میان شما میباشم و هر گاه بر خلاف این وعده عمل نمائید من از میان شما بیرون میروم پس آن پادشاه در ملک خود ماند و لشکری او همگی
بر سیرت او عمل نمودند و بعبادت و بندگی حق سبحانه و تعالی مشغول گردیدند پس حقتعالی ارزانی و فراوانی در بلاد ایشان کرامت فرمود
و دشمنان ایشان را مخذول گردانید و مملکت آن پادشاه زیاده شد سی و دو سال دیگر بر این سیرت نیکو در میان ایشان پادشاهی
کرد و برحمت ایزدی پیوست و تمام عمر او شصت و چهار سال بود که نصف آن را بظلم و فساد گذرانید و نصف دیگر را بصلاح و سداد بوذاسف
گفت که شنیدم این مثل بی مثل و بکر پدیدم از این باب مثلی دیگر بیان فرما که موجب شادی و خوشحالی من گردد و شکر الهی را زیاده بجا آورم
بلوهر گفت که نقل کرده اند که پادشاهی بود از پادشاهان فاسق و در میان رعیت او شک و تفرقه و پراکندگی بود و دشمنان بر ایشان
مستولی بودند بسبب فسق و فساد ایشان و آن پادشاه را پسری بود در نهایت صلاح و سداد و حق شناسی و خداترسی و او رعیت را
بخوف الهی و پرهیزکاری از گناهان راغب میگردانید امر میفرمود ایشان را بیاری کردن خدا در جمیع احوال و پناه بردن باو در دفع دشمنان او
رفع شد ایشان چون پدرش از دنیا رفت و او بر سریر سلطنت مستقر گردید حق تعالی دشمنان او را منکوب گردانید و رعیتش رفاهیت
امنیت مجتمع گردیدند و ملکش آبادان و معمور گردید و امور پادشاهیش منتظم شد و فور این نعمتهای بی پایان باعث طغیان و غفلت
و فساد او گردید بحدیکه بندگی خدا را ترک کرد و نعمتهای خدا را کفران نمود و هر که با او عتاب مینمود زود مسارعت بقتلش مینمود و برای
حال پادشاهی او بطول انجامید و دور بود فساد او و رعیت او زیاده می شد تا آنکه همگی فراموش کردند آن دین حقی را پیش آن پادشاه
او داشتند و آنچه او امر میفرمود از باطل و ظلم همگی اطاعت او مینمودند و در ضلالت و گمراهی مسارعت میکردند و بر این حال ماندند تا آنکه

فرزندان

تا آنکه فرزندان ایشان را بر این جهالت و بطالت نشو و نما کردند عبادت الهی از میان ایشان بالکلیه برطرف شد و نام مقدس الهی بر زبان ایشان
جاری نمیشد و در خاطر ایشان خطور نمیکرد که خداوندی و معبودی بغیر از پادشاه دارند و آن پادشاه در جوانی پدرش با خدا عهد کرده بود
که اگر او پادشاه شود طاعت الهی بنحوی بکند که هیچیک از پادشاهان گذشته نکرده باشند فرمانبرداری خدا چندان بکند که
فوق طاقت هر کس باشد چون بپادشاهی رسید غرور سلطنت آن نذرها از خاطرش محو نمود و مستی فرمانروائی چنان او را مدهوش
کرد که چشم نیکوئی و بجانب حق و صلاح نظر نیفکند و در میان امرای او مرد صالحی بود که قرب و منزلتش نزد آن پادشاه زیاده از دیگران
بود و دلش بسیار بدرد آمد و دلتنگ شد از آن گمراهی و ضلالت و مستی و بطالت که بدان پادشاه میدید و میخواست که بیاد پادشاه بیاورد
پیمانی را که او با خداوند خود کرده بود و او را پند دهد و نصیحت کند و لیکن از شدت و غفلت و مدهوشی جرات نمیکرد و از اهل
دین و صلاح در مملکت آن پادشاه کسی نمانده بود بغیر از او و یکشخص دیگر که در اطراف مملکت آن پادشاه مخفی بود و کسی نام و نشان او
را نمیدانست پس روزی آن مرد مقرب جرات کرد و کلهٔ مردهٔ پوسیده برداشت و در جامه پیچید و در مجلس پادشاه در آمد و چون برجانب
راست پادشاه نشست آن کله را بیرون آورد و در پیش خود گذاشت و پا بر آن میزد تا آنکه ریزهای استخوان آن تمام آن مجلس را کثیف کرد
و پادشاه از آن عمل بسیار در خشم شد و اهل مجلس همگی متحیر شدند و جلادان شمشیرها کشیدند و منتظر فرمان پادشاه بودند
که چون اشاره نماید او را پاره پاره کنند پادشاه با آن شدت غضب و خشمی که او را آن جا بد داده بود ضبط خود مینمود و امر بقتل او
نفرمود و پادشاهان در آن زمان شیوهٔ ایشان این بود که با وجود تکبر و تجبر و کفر و ضلالت نهایت حلم و بردباری مینمودند و مبادرت
بسیاستها و تادیبها نمیکردند برای تالیف دلهای رعیت با بادانی مملکت و برای که انحراف قلوب ایشان موجب تزلزل بنیان سلطنت می
گردد و خرابی مملکت موجب نقصان مال و خراج پادشاهی می شود و باین سبب پادشاه ساکت ماند تا از مجلس برخاست پس آن مرد روز
دیگر در مجلس پادشاه همان عمل کرده و پادشاه با او هیچ در این باب سخن نگفت چون آن مرد دید که پادشاه از سبب آن کار هیچ نمی پرسد در
روز چهارم همان کله را بر گرفت با ترازوی و قدری از خاک و چون بمجلس در آمد و با کله آن کرد که هر روز میکرد ترازو را برگرفت و در یک
کفهٔ آن درمی گذاشت و در کفهٔ دیگر خاک ریخت آنقدر که برابر آن درم شد پس آن خاک را در چشم آن کله ریخت و یک کف خاک بر دهان
آن کله ریخت در آن حال پادشاه را دیگر طاقت صبر نماند و بی تاب شد و گفت میدانم که باعث تو بر این اعمال در مجلس من زیادتی قرب و منزلت
است که نزد من داری و میدانی که ترا عزیز و گرامی میدارم و از تو میگذرم چیزی چند را که از دیگران نمیگذرم و گمان دارم که در این اعمال
غرضی و مطلبی داری پس آن مرد برو در افتاد و پای پادشاه را بوسید و گفت ای پادشاه ساعتی مرا بردار و عقل خود را همگی متوجه من
گردان که با تو سخنی دارم بدرستی که مثل سخن حکمت مثل تیر است که اگر بزمین نرمی اندازند می نشیند و جا میکند و اگر بسوی سنگ سخت
اندازند تاثیر نمیکند و جا نمیگیرد و بر میگردد و همچنین کلمهٔ حق مانند باران است که اگر بزمین پاکیزه که قابل زراعت باشد میبارد از آن
گیاه میروید و اگر بر زمین شوره ببارد ضایع می شود و بدرستی که در مردم هواها و خواهشهای مختلف میباشد و پیوسته در دل آدمی عقل
نورانی با خواهشهای نفسانی معارضه و مجادله مینماید پس اگر خواهش بر عقل غالب گردید حق را قبول نمیکند و از جا بدر می آید و سفاهت و تندی
میکند و اگر عقل بر شهوت و نفس غالب شد آدمی حق را میابد و از لغزش و خطا نجات حاصل می شود و بدانکه من از هنگام طفولیت تا حال
دوستدار علم و دانش بودم و بتحصیل علوم راغب بودم و بهمه چیز اختیار مینمودم پس هیچ علمی نماند مگر از آن بهرهٔ وافی اخذ نمودم
تا آنکه روزی در میان قبرستان میگردیدم این کلهٔ پوسیده را دیدم که بیرون افتاده بود از قبرهای پادشاهان و چون بپادشاهان محبت عظیم
دارم از مشاهدهٔ این کله بر اینحال و جدا گردیدن آن از بدن و افتادن آن بر خاک مذلت و خواری پس متاثر شدم پس از او برداشتم و در برگرفتم
و بخانهٔ خود بردم و در دیبا و حریر بر آن پوشانیدم و گلاب بر آن پاشیدم و بر روی فرشهای نیکو گذاشتم و با خود گفتم که اگر این کله از سرهای پادشاهان
است این اکرام در او تاثیر میکند و بحسن و جمال خود بر میگردد و اگر از سرهای فقرا و درویشان است بر همین حال میماند و اکرام من نفعی باو
نمی رساند پس چند روز با او چنین سلوک کردم و در اکرام و احترام و زینت آن اهتمام کرده هیچ تغییر در آن نشد و هیچ جمالی از او حاصل
نگردید چون دیدم که گرامی داشتن در آن تاثیری نمیکند طلبیدم یکی از غلامان خود را که از سایر غلامان نزد من کم قدرتر بود و فرمودم
کمخواری پیشتر از پیشبان سر رسانید دیدم که اینحالت نیز در آن هیچ تاثیری نکرد دانستم که اکرام نمودن و اهانت فرمودن نسبت بحال
آن یکسانست چون باینحالت در آن مشاهده کردم بنزد حکما و دانایان رفتم و از احوال آن کله از ایشان سؤال نمودم ایشان نیز علی الحال
او ندانستند چون میدانستم که پادشاه منتهای دانش و علم و معدن بردباری و حلم است بنزد تو آمدم که از تو سؤال نمایم و از جان خود ترسناک
و جرات سؤال نمی نمودم تا آنکه خود سؤال فرمودی اکنون التماس دارم که مرا خبر دهی که این کله سر پادشاهان است یا گدایان بدرستی که چون

در مانده شدم در تفکر در حال این کله با خود اندیشه کردم که دیدهٔ پادشاهان را هیچ چیز پر نمیکند و حرص ایشان بر نه ایستکه اگر تمام دنیا را
بتصرف در آورند بان قانع نمیکردند همت ایشان متوجه بالای آسمانها میکردد دیدهٔ ان کله را که ملاحظه کردم از وزن یک درهم خاک پر شد و
هم چنین نظر کردم بدهان این کله که اگر دهان پادشاهان باشد بهیچ چیز پر نمی شود و چون ملاحظه کردم از وزن یک درهم خاک پر شد
پس اگر کسی میکوئی این سر مسکینی حجت بر تو تمام میکنم که این دارای قبر شاه پادشاهان برداشتم و اگر او مسکینی هر قوم و کلههای پادشاهان
و مسکینان همه را بیرون می آورم و نزد تو حاضر میکردانم اگر فضیلتی و شرفی در کلههای پادشاهان بر من ظاهر میسازی من بگفتهٔ تو قایل
می شوم و اگر میکوئی که این کله سر پادشاهی است پس بیان ای پادشاه که این کله او را شوکت پادشاهی و زینت و رفعت و عزت مثل انچه
تو داری در حال حیوة خود داشته است اکنون باینحال رسیده و نمی پسندی بتو ای پادشاه روزی اگر تو نیز باینحال افتاده باشی و پامال دوست
و دشمن کردیده باشی و با خاک یکسان شده باشی و کرم بدن ترا خورده باشد جمعیت بتنهائی و عزت بخواری بدل شده باشد و ترا در خانه
جا دهند که از چهار ذرع و پادشاهیت میراث برند و یاد تو از میان مردم و علمای تو تمام برهم خورده و فاسد شوده هر کرا اکرامی داشته باشی
خوار کرده و هر کرا خوار کرده باشی کرامی کردد و دشمنان تو شاد شوند و یاران که زیان شوند خاک بر دولت تو ریزند و مجالی کرفتار شوی که
اگر ترا او ان دهند نشوی و اگر ترا کرامی دارند نیابی و اگر ترا خوار کردانند بخشم نیائی و فرزندانت یتیم کردند و زنانت بیکس شوند کاه
باشد که شوهران دیگر بکیرند پس پادشاه از استماع این سخنان هراسان شد و اشک از چشمش فرو ریخت و فریاد و اویلاه بر اورد و بسیار
بکریست و چون امیر دید که سخنش در پادشاه تاثیر کرد از امثال این سخنان بسیار گفت پادشاه گفت که خدا ترا جزای خیر دهد این جمعیکه بر
کرد من بر امده اند بر دکان خدا ایشان را ببلای بد گرفتار کرداند بجان خود سوگند میخورم که مطلب ترا فهمیدم و بخبر خوب بنا گردیدم
پس ترک شهوات و معاصی نمود و بطاعات و خیرات راغب کردید و آوازهٔ نیکی و صلاح او در آفاق منتشر شد اهل فضل و علما از همه طرف رو
باو آوردند و عاقبت و خیر و صلاح انجامید و باینحال ماند تا از دنیا مفارقت نمود بوذاسف گفت که دیگر از اینگونه مثلی بهر ما بلوهر
گفت که نقل کرده اند که در زمان گذشته پادشاهی بود بسیار خواهش داشت که او را فرزندی حاصل شود و بهر گونه علاج که کمان میبرد در تدبیر
مطلب خود را معالجه مینمود و فائده نمی بخشید تا انکه در اخر عمر او یکی از زنانش حامله کردید پسری از او متولد شد پس نشو و نما کرد
و براه افتاد روزی کامی برداشت و گفت بروید معاد بازکشت خود را جفا میکنید پس کام دیگر برداشت و گفت پیر خواهید شد کام سیم برداشت
و گفت بعد از ان خواهید مرد پس بحال بازکشت و بطور اطفال مشغول بازی و لهو شد پادشاه از مشاهدهٔ اینحال بسی متعجب شد و منجمان و
علما را طلبید و حال آن فرزند را نقل کرد و گفت طالع فرزند مرا ملاحظه نمائید و در این اطوار او تامل کنید احوال او را برای من بیان کنید آن
گروه انقدر در استعلام احوال و اندیشه کردند که مانده شدند و از احوال او چیزی استنباط نتوانستند نمود چون پادشاه دانست که ایشان
نیز بدام او چیز نهند او را بدایکان داد که شیرش دادند و مشغول شدند و یکی از ان منجمان گفت که این طفل پیشوای از پیشوایان دین خواهد شد
پس پادشاه نگهبانان بر ان فرزند کماشت که از و جدا نشوند تا انکه بسر حد شباب رسید و نزد خود را از دست پاسبانان خلاص کرد و بیازار ناکاه
امد نظرش بر جنازه افتاد پرسید که اینچه چیز است گفتند که این آدمی است که مرده است پرسید که چه چیز باعث مرگ او شده است گفتند که
پیر شده و ایام عمرش بسر امده و اجلش در رسیده مرد پرسید که پیشتر صحیح و زنده بود و میخورد و می آشامید و راه میرفت گفتند بلی چون باز
راه دیگر رفت نظرش بر مرد پیری افتاد از روی تعجب نظر بسیار براو میکرد و ملاحظهٔ احوال وی نمود پرسید که اینچه چیز است گفتند مردی
استکه سن بسیار دارد و پیری او را در یافته و اعضا و قوایش ضعیف و باطل کردیده پرسید که این مرد اول طفل بوده و باینحال رسیده
است گفتند بلی پس از ان درگذشت ناکاه بمرد بیماری رسید از حال او پرسید گفتند مردیست که بیمار شده است گفت او صحیح بود و
بعد از ان بیمار شده است گفتند بلی گفت والله که اگر شما راست میکوئید انچه میکوئید همه مردم عالم دیوانه اند ناکاه پرستاران
و پاسبانان بفکر ان پسر افتادند و تفحص کردند او را در خانه نیافتند ببازار امدند و او را کرفتند و بخانه بردند چون بخانه در امد بر
پشت خوابید پس نظرش بچوبهای سقف خانه افتاد پرسید که اول اینچوبها چگونه بوده است گفتند اول نهالی بوده از زمین رسته و
و بعد از ان بزرگ شده و درختی شده بعد از ان او را بریده اند و دیوارهای اینخانه را بلند کرده اند و اینچوبها را بر روی انها انداخته
و در این سخن بودند که پادشاه فرستاد نزد موکلان که ملاحظه کنید که پسر من گویا شده بسخن امده است گفتند بلی سخن میگوید
سخنی چند میکوید از بابت سخن سوالیان و سواسها چون انسخنان را بپادشاه نقل کردند علما و منجمان را بار دیگر طلبید و از حال
او سؤال نمود ایشان حیران ماندند مگر همان منجم اول که بار گفت که او پیشوا و راه نمای اهل دین خواهد بود و پادشاه را از سخن او
خوش نیامد پس بعضی از دانایان گفتند ای پادشاه اگر زنی را بتزویج او در آوری اینحال سودا از او زایل میکردد و عاقل می شود و

وبکار خود بینائی نمود پادشاه سخن ایشان را پسندید و تفحص نمود در اطراف مملکت زنی با نهایت حسن و جمال که از آن بهتر نتواند بود برای
او بهم رسانید و بعقد او در اورد و برای زفاف و مجلس آراست و سازندگان و نوازندگان و بازیگران بسیار جمع کرد و هریک بکار خود
مشغول کردیدند چون نغمها و ترانهای ایشان بلند کردید پسر پرسید که این صداها چیست گفتند که اینها ارباب نغمه و ترانه و لهو و لعب
و بازی و طرب اند که برای عروسی تو ایشانرا جمع کرده اند که خاطر تو شاد کردد پسر ساکت شد و جواب نگفت چون شب شد پادشاه زن پسر
را طلب نمود و گفت فرزندی بغیر از این پسر ندارم و بسیار او را عزیز میدارم میخواهم که چون ترا نزد او برند بشیوهٔ مهربانی و ملاطفت با نوازش
شیرین زبانی و حسن مصاحبت دل او را بسوی خود مایل کردانی چون زن را نزد او بردند و خلوت شدند زن نزدیک او رفت و شروع در مهربانی
و ملاطفت نمود و پردهٔ حیا از پیش برداشت و دست دراز کرد زن را دور کرد پسر گفت که شتاب مکن که شب دراز است و ایام صحبت بسیار
است خدا بر تو مبارک کرداند این مواصلت را صبر کن تا بخوریم و بیاشامیم و بصحبت مشغول شویم پس بخوان مشغول طعام خوردن شده و
زن مشغول شراب خوردن کردید و انقدر صبر کرد تا بخوابان که مستی از زن در ربوده و بخواب رفت پس در بانان و پاسبانان را غافل کرده از خانه
بیرون امد بشهر در امد و در کوچها میکردید تا انکه به پسری هم سن خود از اهل انشهر برخورد جامهٔ خود را انداخت و بعضی از جامهای آن پسر را
پوشید که کسی او را نشناسد و آن پسر را برداشت با یکدیگر از انشهر بیرون رفتند و در تمام انشب راه رفتند چون نزدیک صبح شد پنهان شدند
که از عقب ایشان بیایند و ایشان را بیابند در گوشهٔ پنهان شدند چون صبح شد خدمتکاران پسر پادشاه نزد دختر امدند او را در خواب یافتند
و پسر را ندیدند از عروس احوال داماد را پرسیدند گفت الحال نزد من بود و من بخواب رفتم نمیدانم بکجا رفته است چندانکه او را طلب کردند
نیافتند چون شب در امد پسر پادشاه با رفیق خود از مسکن خویش بیرون امده و براه افتادند و پیوسته چنین میکردند که روزها مخفی میشدند
و شبها طی مسافت مینمودند تا انکه از مملکت آن پادشاه بیرون رفتند و بملک پادشاه دیگر داخل شدند و آن پادشاه را دختری بود در
نهایت حسن و جمال و از بسیاری محبتی که بآن دختر داشت عهد کرده بود با او که او را شوهر ندهد مگر بکسی که او بپسندد و اراده نماید
و بامر و سبب غرفهٔ بسیار رفیع و عالی برای او بنا کرده بود که بر شارع عام مشرف بود که آن دختر پیوسته در انجا نشسته بود و بر مردمی که از آن شارع
عبور مینمودند نظر میکرد که اگر کسی را بپسندد پدر خود را اعلام نماید که او را بعقد او در اورد ناکاه نظرش بر پسر پادشاه افتاد که با جامهای
کهنه با رفیق خود سیر میکند چون نور نجابت صوری و معنوی از جبین آن پسر ساطع بود محبت او در دل آن دختر قرار گرفت و نزد پدر فرستاد
که اینک من کسی را برای شوهری خود اختیار کرده ام اگر مرا بکسی تزویج خواهی کرد بایشان بده و الا بدیگری راضی نخواهم شد در اینحال مادر
دختر نزد او امد باو گفتند که دخترت کسی را پسندیده است برای شوهری خود و میگوید که بدیگری راضی نخواهم شد مادر بسیار از استماع
این سخن مسرور کردید و او نیز نظر کرد و آن پسر را مشاهده نمود و بسرعت تمام بخدمت پادشاه رفت و حقیقت حال را عرض نمود پادشاه
نیز بسیار خوشحال شد بقصر دختر امد و گفت انجوان را بمن بنمائید چون او را نشان دادند در مشاهدهٔ او نمود آن قصر فرود امد تغییر
لباس نمود نزد پسر امد با او سخن گفت و از احوال او سؤال نمود که تو کیستی و از کجا امده گفت ترا با من چکار است چه سؤال از من میکنی من مردی
از فقرا و مساکین پادشاه گفت که تو غریب مینمائی و رنگ تو برنگ مردم این شهر نمی ماند پسر گفت که من غریب نیستم پادشاه گفت هر چند
سعی نمود که او براستی احوال خود را بیان فرماید ابا نمود و بیان احوال خود نکرد پس پادشاه جمعی را موکل او کرد و گفت که از احوال او با خبر باشند
بنحویکه او با خبر نباشد و مطلع باشند که او بکجا میرود و در کجا قرار میکیرد و بحرم سرای خود بازکشت و گفت جوانی را دیدم در نهایت عقل
و فراست گویا پسر پادشاه است و چنان میبابم که او را میلی و خواهشی نباشد با نچه شما او را برای آن میخواهید پس کس بطلب او فرستاد که او
را حاضر کردانند ملازمان پادشاه نزد او امدند و گفتند که پادشاه ترا میطلبد پسر گفت که مرا با پادشاه چه کار است و برای چه مرا میطلبد
که مرا با و حاجتی نیست و او مرا نمی شناسد ملازمان سخن او را گوش نکردند و باکراه او را بمجلس پادشاه حاضر ساختند پادشاه او را کرامی
داشت فرمود کرسی برای او گذاشتند و او را بر کرسی نشاندند پادشاه فرمود که دختر و زنش پس پرده امدند پس پسر گفت که ای جوان ترا برای کار
خیری طلبیده ام دختری دارم که ترا برای شوهری خود پسندیده میخواهم که او را بعقد تو در اورم و از فقر و بیچیزی بر آمکن که ترا غنی میکردانم
و شرافت و بزرکی و دولت بتوارزانی میدارم پسر گفت که مرا با انچه میکوئی احتیاجی نیست ای پادشاه اگر میخواهی برای تو مثلی بیان کنم
پادشاه گفت بکوای جوان گفت که نقل کرده اند که پادشاهی بود و پسری داشت آن پسر مصاحبان و دوستان داشت روزی این مصاحبان
طعامی مهیا کردند و پسر پادشاه را بضیافت طلبیدند چون بمجلس ایشان در امد بشراب خوردن مشغول شدند تا انکه همکی مست شدند
و افتادند پسر پادشاه در نصف شب از خواب بیدار شد هوای اهل خانهٔ خود بر سرش افتاد و امد بیرون که بخانهٔ خود باز کردد
و هیچیک از مصاحبان را بیدار نکرد و مستانه براه میامد در عرض راه که گذرش بر قبری افتاد در عالم مستی و بیهوشی چنین بنظرش امد که

انقبر خانهٔ او است پس با نقبر داخل شد و گند مردهٔ بمشامش رسید از غایت بیهوشی و بیخبری گمان کرد که بوی خوشی است که در خانه برای او
مهیا کرده اند و استخوان پوسیدهٔ که در آن قبر بنظرش آمد گمان کرد که فرشهای بزرگانه است که در منزل برای او گسترده اند و دید که مردهٔ
تازهٔ در آن قبر دفن کرده اند و متعفن گردیده چنان بخیالش در آمد که معشوقهٔ او است دست تنگ بگردنش در آورد و تمام شب در آنجا بود
و با او بازی میکرد چون صبح شد و بهوش باز آمد و نظر کرد دست خود را در گردن مردهٔ گندیده دید جامههای خود را بانواع کثافات و چرک و قی و دم
و خون آلوده یافت و از گند بی تاب شد و از آن حال دهشت عظیم بهم رسانید بیرون آمد و با نهایت بدحالی متوجه شهر شد و از شرمندگی و انفعال
آن حال ناخوش خود را از مردم پنهان میکرد تا بخانهٔ خود در آمد و بسی شاد شد که کسی او را بآن حال مشاهده نکرد پس جامههای خود را افکند
و خود را پاکیزه گردانید و جامههای نو پوشید و بوهای خوش خود را خوشبو گردانید خدا ترا عمر دهد ای پادشاه کسی گمان داری که چنین
حالی برای کسی شنیده باشد دیگر باختیار خود بچنین جائی میرود و در چنین حالی را اختیار مینماید پادشاه گفت نه گفت حال من نیز مثل حال
آن پسر پادشاه است پس پادشاه بجانب آن فلک نگاه نمود و گفت نگفتم که این جوان با چه شما نمیخواهد رغبت نماید مادر دختر گفت که
اوصاف و کمال دختر مرا چنانچه باید برای او بیان نفرمودی و باین سبب با او رغبت ننمود اگر رخصت میفرمائی من بیرون آیم و با او سخن بگویم
پادشاه بآن پسر گفت که زن من میخواهد که برابر تو آید و با تو سخن بگوید و تا امروز او بمجلس کسی نیامده است و با کسی سخن نگفته پسر گفت
اگر خواهد بیاید پس زن بیرون آمد و نشست و گفت در این معامله اما مکن که حق تعالی جمیع فراوان و نعمت بی پایان بسوی تو فرستاده مورد چنین
نعمتی سزاوار این نیست قبول کن که دختر خود را بعقد تو در آورم و بدرستی که اگر ببینی که پروردگار چه بهرهٔ از حسن و جمال و زینت با او عطای
و کمال با و کرامت فرموده قدر این نعمت را خواهی دانست و اگر او را اختیار نمائی محسود عالمیان خواهی شد پس پسر رو بپادشاه کرد و گفت میخواهی
برای این حال مثلی بیان کنم پادشاه گفت بلی آن جوان گفت که جمعی از دزدان با یکدیگر اتفاق کردند که بخزانهٔ پادشاه روند بدزدی پس نقبی
زدند و از زیر دیوار بخزانه داخل شدند متاعها دیدند که هرگز ندیده بودند و در میان آنها سبوی بزرگی بود از طلا و مهری از طلا بر
آن زده بودند با یکدیگر گفتند که در میان متاعهای این خزانه از این سبو بهتر چیزی نیست از طلا ساخته اند و مهر طلا بر آن زده اند و البته
در آن سبو البته از سایر امتعهٔ این خزانه بهتر خواهد بود پس آن سبوی طلا را برگرفتند و بردند بمنزل و همگی همراه بودند که مبادا بعضی
خیانت کنند چون در آن سبو را گشودند چند افعی کشنده در آن سبو بود بر آن جماعت حمله کردند و همگی را کشتند خدا ترا عمر دهد ای پادشاه
گمان داری که کسی احوال آن جماعت را شنیده باشد و حال آن سبو را داند دیگر بر سر آن سبو میرود پادشاه گفت نه پسر گفت که حال من همین حال است
پس دختر گفت به پدر خود که مرا رخصت فرما که بیرون آیم و با او سخن گویم زیرا که اگر مرا ببیند که حق تعالی چه مرتبه از حسن و نیکوئی و زیبائی
بمن عطا فرموده است البته مرا اختیار نماید و قبول خواستگاری من خواهد کرد پادشاه با آن جوان گفت که دختر من میخواهد که بحضور تو آید و بی حجاب با تو
سخن گوید و تا امروز در برابر کسی نیامده و با بیگانه سخن نگفته آن جوان گفت اگر خواهد بیاید پس دختر با نهایت حسن و جمال و غنج و دلال
از پرده بیرون خرامید و با آن پسر گفت که آیا هرگز کسی مثل من دیده در نیکوئی و خوشروئی و بهجت و نضارت و حسن و طراوت و من ترا
پسندیده ام و محبت ترا بجان خریده ام با من جفا مکن چون مرا بفراق خود مبتلا مکن جوان رو بپادشاه کرد و گفت میخواهی برای تو مثلی بیان
کنم که شاهد حال من باشد پادشاه گفت بلی جوان گفت که نقل کرده اند که پادشاهی بود دو پسر داشت پس آن پادشاه را با پادشاه
دیگر محاربه روداد و در جنگگاه یکی از آن دو پسر اسیر پادشاه دیگر شد پس فرمود که آن پسر را در خانهٔ حبس کردند و حکم فرمود که هر که بر او
بگذرد سنگی بر او بزنند و آن پسر بآن حال مدتی در حبس ماند پس برادر آن پسر به پدر خود گفت که رخصت ده مرا که بروم بجانب برادر خود
شاید بحیله او را خلاص کنم پادشاه گفت برو و آنچه خواهی از اموال و امتعه و اسباب با خود بردار و تهیهٔ سفر خود را درست کن و اسباب
و امتعهٔ بسیار و خوانندگان و نوازندهٔ بی شمار با خود برداشت و متوجه مملکت آن پادشاه شد چون نزدیک شهر پادشاه رسید پادشاه
از قدوم او با خبر شد و مردم شهر را امر کرد که او را استقبال نمایند و در بیرون شهر منزلی مناسب برای او تعیین فرمود چون پسر پادشاه در آن
منزل قرار گرفت و متاعهای خود را گشود و غلامان خود را فرمود که با مردم مشغول خرید و فروش شوند و در سودا و معامله با ایشان
مساهله نمایند و متاعها را بقیمت ارزان با ایشان فروشند چون همگی مردم آن شهر بمعامله مشغول شدند پسر پادشاه ایشان را غافل کرده
و بتنهائی بشهر در آمد و بزندان برادر خود را که بسته بود در زندان آمد سنگ ریزهٔ برداشت و در زندان افکند که معلوم نماید
که برادرش چه حالت دارد با آنکه چون سنگ ریزه بر او خورد فریاد بر آورد و گفت مرا کشتی پس زندانبانان بر سر او جمع شدند و پرسیدند که
چرا فریاد کردی و ترا چه پیش آمد که چنین جزع نمودی و در این مدت ما ترا عذابها و سیاستهای عظیم کردیم و مردم بر تو سنگهای گران انداختند جزع
نکردی و صبر با دبنیامدی اکنون از سنگ ریزهٔ این مرتبه جزع و فریاد آمدی گفت آنها بیگانه بودند و مرا نمی شناختند و این مرا شناسا بماند پس برادرش

بمنزل خود

بمنزل خود برگشت و بمردم شهر گفت که فردا نیز بیائید که متاعی برای شما بگشایم که هرگز مثل آن ندیده باشید چون روز دیگر شد تمام مردم
شهر بسوی آن شتافتند برای سودا پس فرمود که متاعهایش را برای ایشان گشودند و سازندهها و نوازندهها و بازیگران و لعبت بازان و
ارباب طرب و اصحاب لهو و لعب را فرمود که هر یک بشیوهٔ مردم را مشغول خود گردانند چون دید که مردم همگی مشغول خرید و فروش سودا
و عیش و تماشا گردیدند بمثل روز گذشته عمل نموده مخفی بشهر در آمد بزندان برادر داخل شد و زنجیرهای او را برید و گفت غم مخور که ترا
مداوا میکنم و جراحتهای ترا مرهم میگذارم و او را بر گرفته از شهر بیرون آورد و بر جراحتهای او مرهم گذاشت چون اندک باصلاح آمد قدرت حرکت بهم
رسانید او را بر سر راه آورد و گفت برو از این راه که بدریا میرسی و کشتی مهیا کرده ام برای تو بر آن کشتی بنشین و بجانب وطن خود روانه شو و خود
برادر محبوس قدری راه آمد بطالع منحوس خود راه را گم کرد و در چاهی در افتاد که در آنجا اژدهای عظیم بود و در آن چاه درختی بود چون نظر
بآن درخت افکند دید که بر سر درخت وارده غولی ماوی دارند و بر ساق درخت وارده شمشیر چهنه تعبیر کرده اند و میبایست بر آن درخت
بالا رود تا از چاه و اژدها خلاص یابد پس سعی بسیار کرد بانواع حیلها و از ساق آن درخت بالا رفت و خود را بشاخهای درخت رسانید
و بصد افسون از آن غولان خلاصی یافت و خود را بساحل دریا رسانید و بر کشتی سوار شده بخانهٔ خود رسید خدا عمر ترا دراز کند ای پادشاه گمان
داری که چنین کسی دیگر باختیار خود بچنین جائی بر گردد پادشاه گفت نه جوان گفت که حال من نیز مثل حال آن جوان است که حالش را شنیدی پس
پادشاه و زن و دختر همگی از قبول آن جوان مأیوس شدند و از آن حال آن پسر که رفیق پسر پادشاه شده بود بنزد پسر پادشاه آمد و سر در گوش
او گذاشت گفت هرگاه تو این دختر را قبول نمیفرمائی التماس دارم که برای من خواستگاری نمائی شاید بنکاح من در آورند پسر پادشاه بپادشاه
گفت که رفیق من میگوید اگر پادشاه مصلحت بداند این سایهٔ مرحمت بر سر من افکنده دختر خود را بعقد من در آورد پس گفت که مثل این
رفیق من بآن مثل میماند که مردی رفیق جمعی شده بود پس همگی بکشتی نشستند و کشتی را روانه کردند چون پارهٔ راه رفتند کشتی ایشان شکست نزدیک
جزیرهٔ که در آن جماعت غولان بسیار بودند و رفیقان آن مرد همگی غرق شدند و او را با جزیره افکند آن غولان بود بر بام شده بودند و نظر میکردند
پس غول مادهٔ نزدیک آن مرد آمد او را دید عاشق او شد او را بنکاح در آورد و با او صحبت داشت تا صبح و چون صبح شد آن مرد را کشت و قسمت کرد
اعضای او را میان یاران و مصاحبان خود و بعد از زمانی که مثل این واقعه رو داد شخص دیگر را کنار آن جزیره افتاد خبر بپادشاه غولان عاشق او
شد و او را بدر آن شب تا صبح و در آنگاه تکلیف مباشرت مینمود آن مرد چون از واقعهٔ آن مرد سابق خبر داشت تا صبح از ترس خواب نمیکرد و چون صبح شد
آن غول بتهمت قتل برخواست آن مرد گریخت و خود را بساحل دریا رسانید اتفاقاً کشتی در کنار آن جزیره بود حاضر شد پس فریاد کرد اهل آن کشتی
و بایشان استغاثه نمود ایشان بر او رحم کردند و او را سوار کشتی کردند و با خود بردند و او را باهلش رسانیدند چون صبح شد غولان بجانب آن غول
آمدند و پرسیدند که چه شد آن مرد که با او شب بروز آوردی گفت از من گریخت غولان تکذیب او کردند و گفتند البته او را تنها خوردهٔ و بما حصه
ندادهٔ ما ترا در عوض او میکشیم اگر او را حاضر نسازی نزد ما آن غول بناچار بر روی آب سفر کرد تا بخانهٔ آن مرد آمد بنزد او نشست و گفت این سفر
تو چون گذشت گفت مرا در این سفر بلای عظیم روی داد و حق تعالی بفضل خود مرا از آن نجات بخشید و قصهٔ غولان را بآن نقل کرد آن غول گفت که اکنون
متخلص از ایشان خلاص شدهٔ و خواطر جمع کردهٔ گفت بلی گفت من همان غولم که شب نزد من بودی و آمده ام ترا ببرم آن مرد شروع بتضرع و استغاثه کرد آن
غول را سوگند داد که از کشتن من بگذرد که من بعوض خود ترا بکسی دلالت میکنم که بهتر از من باشد آن غول بر او رحم کرد و التماس او را قبول نمود و با یک
دیگر بخانهٔ پادشاه رفتند غول گفت که ای پادشاه سخن مرا بشنو و میان من و این مرد محاکمه کن من زن این مردم و او را بسیار دوست میدارم و او از من
کراهت دارد از صحبت من دوری میکند ای پادشاه موافق حق میان من و این مرد حکم کن چون پادشاه آن زن را با نهایت حسن و جمال مشاهده
نمود بسیار پسندید او و فریفتهٔ او شد و آن مرد را بخلوت طلبید و گفت اگر تو این زن را نمیخواهی بمن واگذار که من بسیار فریفته و عاشق
او شده ام گفت هرگاه پادشاه را میل صحبت او هست من دست از او بر میدارم و الحق لیاقت صحبت پادشاه دارد و چنین کسی مناسب
پادشاهان است و امثال ما مردم فقیر قابل او نیستیم پس پادشاه او را بخانه برد و شب با او عیش کرد چون صبح شد پادشاه بخواب رفت غول او را پاره
پاره کرد و گوشت او را بجزیره برده میان یاران خود قسمت کرد ای پادشاه آیا گمان داری کسی که چنین حالی را داند و باز بآن موضع بر گردد
و خود را گرفتار آن غولان گرداند پادشاه گفت نه چون آن پسر این سخن را از پسر پادشاه شنید گفت من از تو جدا نمی شوم اگر دختر را نمیخواهم
و بکار من نمی آید پس هر دو از پادشاه رخصت شدند و بیرون آمدند پیوسته عبادت حق تعالی میکردند و در اطراف زمین سیاحت مینمودند
و از احوال اینجهان عبرت میگرفتند تا آنکه حق تعالی بوسیلهٔ ایشان گروه بسیار را براه دین هدایت فرمود و درجهٔ آن پسر را بسیار بلند کرد
و آوازهٔ علم و عبادت و زهد و ورع و کمالات او در آفاق عالم منتشر شد پس بفکر پدر خود افتاد که او را از ضلالت و گمراهی نجات بخشد
رسولی بنزد پدر خود فرستاد چون رسول بنزد پدر آمد گفت که فرزندت سلامت میرساند که حق تعالی ما را بدین حق فرموده و ما بتوفیق

الهی گروه انبیا را بر حق دانسته‌ام و به بندگی الهی راه نمائی کرده‌ام سزاوار این است که تو در این جهالت و ضلالت بمانی و این سعادت را
گرامی پس پدر قبول نمود و با اهل بیت خود بخدمت و متابعت دین او در آمدند و طریقه او را پیش گرفتند و بسعادات اخروی فایز
گردیدند چون بلوهر سخن را بانجام رسانید یوزاسف را وداع نمود و بمنزل خود مراجعت کرد چند روزی دیگر بخدمت و تردد مینمود تا
آنکه دانست که ابواب خیر و فلاح و هدایت و صلاح بر روی او گشاده شد و براه حق و دین مبین هدایت یافته پس او را بالکلیه وداع نمود و از آن
دیار بیرون رفت یوزاسف تنها و دلگیر و غمگین ماند تا آنکه هنگام آن شد که بجانب اهل دین و عبادت رود و عامه خلق را هدایت نماید
پس حقتعالی ملکی از ملائکه را بسوی او فرستاد و در خلوت بر او ظاهر شد و نزد او ایستاد و گفت بر تو باد خیر و سلامتی از جانب حضرت ایزدی
بدرستیکه تو انسانی در میان بهائم و حیوانات گرفتار شده که همگی بفسق و ظلم و جهالت گرفتار اند مدام بسوی تو با تحیت و سلام از جانب
حقتعالی که پروردگار جمیع خلایق است فرستاده است مرا بسوی تو که ترا بشارت دهم بکرامتهای الهی و بتو تعلیم نمایم امری چند را که بر تو
پنهان است از امور دنیا و آخرت پس بشارت مرا قبول کن و مشورت مرا اختیار نما و از گفته من بیرون مرو و لباس دنیا را از خود بیفکن
و شهوتهای دنیا را از خود دور کن و ترک کن پادشاهی زایل و سلطنت فانی را که ثبات و دوام ندارد و عاقبت آن بجز پشیمانی و حسرت
نیست و طلب کن پادشاهی را که زوال ندارد و شادی را که هرگز منقضی نمیشود و راحتی را که هرگز متغیر نمیگردد و راست گو باش
در اقوال و افعال و عدالت را پیشه خود کن بدرستیکه تو پیشوا و امام مردم خواهی بود که ایشان را بسوی بهشت دعوت نمائی چون یوزاسف
از ملک این بشارت را شنید بسجده در افتاد و حقتعالی را شکر کرد و گفت من آنچه را پروردگار میفرماید اطاعت میکنم از فرموده او تجاوز
نمینمایم پس آنچه صلاح من میدانی مرا بآن امر فرما که ترا حمد میکنم و پروردگار خود را که ترا برای اصلاح من فرستاده شکر میکنم زیرا
که او بمن رحم و مهربانی فرموده و مرا از شر دشمنان من نجات بخشیده و من پیوسته در اندیشه همین امر بودم که تو برای آن نازل گردیده
ملک گفت که بعد از چند روزی دیگر بنزد تو خواهم آمد و ترا خواهم برد که مهیا باش از برای بیرون رفتن پس یوزاسف عزم بیرون رفتن
را با خود درست کرد و همگی همتش را بر آن معنی مطلع نساخت چون وقت بیرون رفتن در آمد آن ملک در نصف شب بر او نازل شد در
هنگامیکه مردم همه در خواب بودند و گفت برخیز که دیگر تاخیر جایز نیست یوزاسف برخاست و افشاء از آن باحدی نفرمود بغیر از
وزیر خود و چون خواست که سوار شود جوانی در پیش او دوید که ما گر بعضی از بلاد ایشان بود بنزد او آمد و او را سجده کرد و گفت کجا میروی ای پسر پادشاه
که مادر از ایام شدت و تنگی دو خواهد آید بدرستیکه تو مصلح احوال رعیت و دانا و کامل بودی در رعیت و ملک بلاد خود را میگذاری و
ما را بمحنت می اندازی نزد ما باش که از آن روز که متولد شده تا حال ما با آسایش و فراوانی و نعمت گذرانیده‌ایم و بلائی و آفتی و تنگی بما
نرسیده یوزاسف او را تسلی فرموده ساکت گردانید و گفت تو در بلاد خود باش و با اهل مملکت خود نیکو سلوک نما و با ایشان مدارا
کن و مرا بجائی که فرستاده اند میباید رفت بامری که فرموده اند عمل میباید نمود اگر تو مرا در آن امر مدد و همراهی نمائی در عمل من بهره و نصیبی
خواهی داشت این را بگفت و سوار شد آنقدر راه که مامور شده بود که سواره برود رفت بعد از آن از مرکب فرود آمد و پیاده براه افتاد
و وزیر اسب او را میکشید و باواز بلند میگریست و بیتابی میکرد و میگفت که بچه رو پدر و مادر ترا ببینم و چه جواب بایشان بگویم و آیا چه
عذاب و سیاست کنند و بچه خواری مرا بکشند و چگونه طاقت سختی و مشقت را از خواهی داشت که هرگز بآن عادت نکرده و چگونه بر وحشت
و تنهائی صبر خواهی کرد که بدن تو تنها نبوده و بدن نازک تو چون تاب گرسنگی و تشنگی و بر روی خاک و کلوخ خوابیدن خواهد داشت پس یوزاسف
او را ساکت گردانید و تسلی داد و اسب و کمربند خود را باو بخشید وزیر بپای یوزاسف افتاد و پاهایش را میبوسید و میگفت ای سید و
آقای من مرا وامگذار و با خود ببر بهر جا که میروی که مرا بعد از تو گرامی در میان این قوم نخواهد بود و اگر مرا بگذاری و با خود نبری
بصحراها خواهم رفت و هرگز بخانه نخواهم رفت که آدمی در آنجا باشد باز دیگر یوزاسف او را دلداری داد و تسلی فرمود و گفت بگذار خود
راه مده که انشاء الله ضرری بتو نخواهد رسید بغیر خیر و خوبی نخواهی دید و من کسی بنزد پادشاه خواهم فرستاد و سفارش ترا باو و پیغام خواهم
کرد که ترا گرامی دارد و با تو نیکی و احسان نماید پس یوزاسف جامه‌های پادشاهانه را از بدن خود کند و بوزیر خود بخشید و گفت جامه‌های مرا
بپوش و باو داد یاقوت گران بهائی را که پیوسته بر سر میزد و بوزیر گفت که مرکب و اسب و لباس مرا ببر و بنزد پادشاه رو و چون برود
تعظیم سجده کن و این یاقوت را باو بده و سلام مرا باو و همگی امرا و اشراف برسان و بگو باو که چون من در حال دنیای فانی و آخرت باقی
نظر کردم و در میان آنها تدبر کردم در باقی رغبت کردم و فانی را ترک کردم و چون اصل و حسب خود را دانستم و دوست و دشمن خود را
شناختم و تمیز میان یار و بیگانه کردم دشمنان و بیگانگان را ترک کردم و باصل و حسب خود پیوستم و بدانکه پدرم چون این یاقوت را
ببیند خاطرش جمع میگردد و خوشحال میشود و چون نظر بجامه‌هام اندر بر تو ببیند یاد میآورد مرا و محبت مرا نسبت بتو و از معنی و را مانع

می شود از اینکه آسیبی و مکروهی بتو برساند پس وزیر بسوی شهر برگشت و یوزاسف براه افتاد تا آنکه بصحرائی گشاده رسید درخت
عظیمی در آنجا دید که بر لب چشمه رسته چون بنزدیک آن چشمه رسید در نهایت صفا و پاکیزگی و درختی مشاهده نمود در غایت نیکوئی
و رعنائی که هرگز بآن خوبی درخت ندیده بود و آن درخت شاخهای بسیار داشت چون میوه‌های آن درخت را چشید از جمیع میوه‌های عالم شیرین‌تر
یافت دید که مرغان بیحد و احصا بر آن درخت جمع آمده‌اند از مشاهده آن احوال بسی شاد شد در زیر آن درخت نشست و با خود تعبیر آن حال میکرد
پس تشبیه نمود درخت را ببشارت نبوت که باو رسیده بود و چشمه آب را بعلم و حکمت و مرغان را بمردمی که بنزد او جمع شوند و از او حکمت و دانش فرا گیرند
و باو هدایت یابند یوزاسف در این اندیشه بود که ناگاه چهار ملک را دید که در پیش روی او پیدا شدند و براه افتادند از عقب ایشان
روان شد پس او را بلند کردند بسوی آسمان و حقتعالی از علوم و معارف نقد بر او افاضه نمود که احوال نشأه اولی که عالم ارواح است و
نشأه وسطی که عالم ابدان است و نشأه اخری که عالم قیامت است همگی بر او ظاهر گردید و احوال امر آینده را دانست پس او را بزمین آوردند
یکی از آن چهار ملک را حقتعالی مقرر فرمود که پیوسته با او باشد مدتی در این بلاد ماند و مردم را بحق هدایت کرد بعد از آن بزمین سولابط که
مملکت پدرش بود چون پدرش خبر قدوم او را شنید با اشراف امرا و اعیان مملکت باستقبال او بیرون آمدند و او را گرامی داشتند و تعظیم
و توقیر او نمودند و خویشان و دوستان و لشکریان و اهل آن بلد جمیع بخدمت او آمدند و بر او سلام کردند و نزد او نشستند پس سخنان
بسیار با ایشان گفت و مؤانست و مهربانی نسبت به همگی نمود و گفت گوشهای خود را بمن دارید و دلهای خود را از غرضهای فاسد فارغ سازید برای
استماع سخنان حکمت آیاتی که نور بخش جانها است و قوت یابید بعلمی که دلیل و راهنمای شما است براه نجات و عقلهای خود را از خواب غفلت
بیدار سازید و بفهمید سخنی را که جدا کننده حق و باطل و ضلالت و هدایت است بدانید که آنچه شما را بآن دعوت مینمایم دین حقی است
که حقتعالی بر انبیاء و رسل فرستاده است و رحمتهای که شر خدا ما را در این زمان بآن دین امتیاز داده و مخصوص گردانیده است بسبب رحمت
و شفقت و مهربانی که بر من و سایر اهل این زمان دارد و بمتابعت این دین خلاصی از آتش جهنم حاصل میشود و بدرستیکه باسمانها نمی
رسد و مستحق دخول بهشت جاوید نمیگردد مگر بایمان و عمل صالح پس جهد کنید در این دو امر تا دریابید راحت دائمی و حیوة ابدی را و هرگاه
شما ایمان آورده باید که ایمان و برای طمع زندگانی و امید پادشاهی زمین و طلب عطا و بخششهای دنیوی نباشد بلکه باید ایمان شما برای
تحصیل ملکوت سموات و پادشاهی نشأه باقی و آخرت و امید خلاصی از عذاب الهی و طلب نجات از ضلالت و گمراهی و رسیدن براحت
و آسایش آخرت باشد زیرا که ملک زمین و پادشاهی آن زایل و فانی است و لذتهای آن بزودی منقطع میگردد و در هنگامیکه نزد جزا دهنده
روز جزا بایستید بدرستیکه او جزا نمیدهد مگر بحق و عدالت و بدانید که مرگ قرین بدنهای شما است و پیوسته در کمین شکار جانهای
شما است که از بدنها بیابد و بدنها را سرنگون در کوه مهاد اندازد و بدانید که چنانچه مرغ قادر بر زندگانی و نجات از شر دشمنان
نیست و از مرغ ناقص مگر بقوه بینائی و دو بال و دو پا همچنین آدمی قادر بر حیات ابدی و نجات دائمی نیست مگر بایمان و اعمال صالحه و بینات
حسنه پس اندیشه کنید و تفکر نمائید ای پادشاه و ای گروه اکابر و اشراف در آنچه شنیده‌اید بعقل درست بفهمید از دریای عمیق عبور کنید
تا کشتی حاضر و مهیا است و میتوانید گذشتن و دلها را قطع کنید مادام که راه نمایان و توشه و مرکب دارید در این ظلمت باد تا چراغ دارید غنیمت
شمارید و منزل را طی کنید و بمعاونت اهل دین و عبادت گنجها برای خود بنهید و شریک ایشان شوید در اعمال صالحه و عبادت شایسته
و نیکو متابعت ایشان نمائید و مددکار ایشان باشید و شاد گردانید ایشان را بکردارهای نیک خود تا شما را بعالم نور و سرای سرور برسانند
و فرایض و واجبات الهی را محافظت نمائید و بآداب و شرایط بجا آورید و بر املها و آرزوهای دنیا اعتماد مکنید و بپرهیزید از شراب خوردن
و زنا کردن و از سایر اعمال قبیحه که حقتعالی از آنها نهی فرموده است که آنها هلاک کننده جان و بدن‌اند و بپرهیزید از حمیت و تعصب و عناد
و عداوت و آنچه راضی نباشید که نسبت بشما واقع شود نسبت بهیچکس واقع مسازید و دلهای خود را از صفات ذمیمه طاهر و مصفا
گردانید و نیتهای خود را خالص و درست کنید تا چون شما را اجل دریابد بر راه راست باشید پس از آنجا سفر کرد و بشهرهای بسیار رفت
و مردم را هدایت فرمود تا آخر بشهر کشمیر رسید پس زمین کشمیر را آبادان کرد و تمام آن ولایت را هدایت نمود و در آنجا ماند تا آنکه
اجلش در رسید و روح پاکش از بدن خاکی مفارقت نموده بعالم انوار پیوست و قبل از فوتش شاگردی از شاگردان خود را طلبید که او را
ابابد میگفتند و پیوسته خدمت و ملازمت آن بزرگوار مینمود و در علم و عمل کامل گردیده بود وصیت کرد باو و گفت پرواز روح من بعالم
قدس نزدیک شده است باید که فرایض الهی را در میان خود محافظت نمائید و از حق بباطل میل مکنید و جنگ نبهید بعبادت و بندگی الهی
پس ابابد را امر فرمود که برای مدفن او عمارتی بنا کردند و سر خود را بجانب مغرب گذاشت و پاهای خود را بجانب مشرق دراز کرد و بعالم بقا
رحلت فرمود بعد از این قصه شریفه که بر حکم لطیفه و امثال وافیه مشتمل است و گنجی است از گنجهای حکمت ربانی اکرد در مواعظ و حکمتهای

این نکو تامل و تدبر کنی و بدیدهٔ بصیرت در این نظرها نمائی برای قطع محبت دنیا و دفع علایق آن و دانستن معایب آن کافی است حکمتی که حکیمان الهی برای مردم بیان فرموده اند بنفس حکمتها و سخنان حق بوده است که موجب نجات از عقوبات و فوز بمثوبات و زهد در دنیا و رغبت بآخرت میگردیده است بدانستن مسئلهٔ هیولی و صورت و مانند آنکه موجب تضییع عمر و تحصیل شقاوت ابدی گردد چنانچه حق تعالی لقمان را بحکمت وصف فرموده و از حکمتهای او که نقل نموده معنی حکمت ظاهر می شود که چنین است امید که حق تعالی جمیع مؤمنان را عقل میراد شهوارها و دیده بینا و گوش شنوا و زبان بحقایق و معارف گویا کرامت فرماید تا از این معارف و حکمتها منتفع گردند

باب سیم در بیان معنی دنیا

بدانکه اکثر عالم مذمت دنیا میکنند و خود گرفتار آن هستند و بسیار است که امر حقی را دنیا نام میکنند و آنرا مذمت مینمایند و امر باطلی را ترک دنیا نام میکنند و خود را بآن می ستایند پس تحقیق معنی دنیائی که مذمت آن در شرع وارد شده است باید نمود تا حق و باطل آن بیکدیگر ممتاز شود بدانکه مردم از دنیا چند معنی فهمیده اند و آنها خطا است اول حیات دنیا و زنده بودن در این نشاه است و چنین نیست که زندگی در این نشاه بد باشد یا آنکه این را دشمن باید داشت بلکه آرزوی مرگ کردن و طلب آن نمودن خوب نیست و مذموم است و کفران نعمت الهی است بلکه آنچه مذموم است این است که آدمی این زندگانی را برای امور باطل خواهد یا آنکه اعتماد بسیار بر این زندگی داشته باشد و آرزوهای دور و دراز کند و مرگ را فراموش کند و بسبب آن اعمال صالحه را بتاخیر اندازد و مبادرت باعمال بد نماید باین امید که آخر توبه خواهم کرد یا کارهای دور و دراز پیش گیرد و اموال بسیار جمع نماید و مساکن و منبر و اسباب بسیار برای خود تحصیل نماید بسبب اغفالها که بتسویلات شیطان بعمر ناقص خود دارد یا بسبب این امور بکار آخرت نمی تواند مشغول شود و پیوسته عمر خود را صرف تحصیل این امور نماید یا برای استماع دنیا از مرگ کراهت داشته باشد بسبب تعلقی که باموال و اولاد و اسباب خود بهم رسانیده و زندگانی دنیا را برای این خواهد که از آنها متمتع شود یا از فدا کردن خود در راه خدا برای محبت زندگانی ابا نماید و ترک جهاد کند یا ترک طاعات و عبادات کند برای اینکه مبادا اعضا و جوارح و قوتهای او ضعیف شود این چنین زندگانی را برای این امور خواستن دنیا است و بد است و موجب شقاوت است اما اصل زندگانی این نشاه مایهٔ تحصیل سعادات ابدی است و جمیع معارف و عبادات و علوم و کمالات و خیرات و سعادات را در این زندگانی بهم میرسد و زندگانی را برای تحصیل این امور خواستن و از خدا طلب نمودن مطلوب است چنانچه حضرت سید الساجدین علیه السلام میفرماید که خداوندا عمر ده مادام که عمر من صرف طاعت تو شود و هرگاه که عمر من چراگاه شیطان گردد و متابعت او نمایم بزودی قبض روح من بکن پیش از آنکه مستحق غضب و عقاب تو گردم و در دعا طلب درازی عمر بسیار است و منقولست که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام شنیدند که شخصی مذمت دنیا میکند فرمودند که ای مذمت کنندهٔ دنیا که فریفتهٔ آن گردیده و بازی آن خورده آیا فریبش را میخوری و بعد از آن مذمتش میکنی دنیا میتواند که جرم و گناه بر تو ثابت کند یا تو بجرم اثبات میتوانی کرد کی ترا غافل گردانید از احوال خود و بچه چیز ترا فریب داد و چگونه ترا فریب داد و حال آنکه قبرهای پدران تو و استخوانهای پوسیدهٔ ایشان و خوابگاه مادران تو در زیر خاک ترا عبرت فرمود و چه بسیار بیماران متوجه معالجهٔ ایشان شدی و بدست خود بیمارداری ایشان کردی که برای ایشان شفا طلب مینمودی و طبیبان بر سر ایشان حاضر میکردی و شفقت و مهربانی تو هیچ نفع بایشان نبخشید و چندانکه حیله کردی بمطلب خود نرسیدی و چندانکه سعی کردی ایشان را از چنگ اجل رهانتوانستی کرد پس دنیا چون ترا فریب داده است و حال آنکه آن بیماران را مثلی برای تو کرده است که تو از حال او بر حال خود آگاه شوی و از نفع نکردن چاره و تدبیر در حال او بر حال خود پند گیری و بمردن او مردن خود را بیاد آوری بدرستی که دنیا نیکو خانهٔ ایست برای کسی که پندهای او را باور کند و خانهٔ عافیت است برای کسیکه در احوال آن تدبر نماید و بفهمد و خانهٔ توانگری است برای کسیکه توشهٔ آخرت خود را از آن برگیرد و محل تنبیه و آگاهی است برای کسیکه توشهٔ آخرت خود را از آن برگیرد و محل نصیحت است برای کسیکه از اوضاع آن پند گیرد دنیا محل پیغمبران خدا است و مسجد ملائکهٔ الهی در اینجا نازل گردیده و ملائکهٔ حق تعالی در اینجا عبادت کرده اند و دوستان خدا در این نشاه خدا را پرستیده اند و بتجربهٔ محبت فایز گردیده اند و بندگان خالص خدا در دنیا سودا کرده اند و باعمال خود رحمت الهی را خریده اند و بهشت را بسودهای خود برده اند پس کی مذمت می تواند کرد و حال آنکه پیوسته مردم را از جدائی خود خبر میدهد و آواز ندای نیستی و فنای خود را و اهلش را برای مردم بزبان حال بیان میکند و ببلاها و دردها و مشقتهای خود بلاهای آخرت را برای مردم مثل میزند و لذتها و شادیهای خود عیشها و راحتهای آخرت را بمردم می شناساند و ایشان را مشتاق آنها میگرداند پس کسی را بعافیت میدارد و بامداد بمصیبت و محنت میاندازد که امید دارد و میگرداند گاه مبتلا میگرداند و گاهی تخویف مینماید و گاهی حذر میفرماید پس جمعی که پندهای ایشان را شنیده اند و از موعظهای آن آگاه نگردیده اند در روز ندامت و حسرت از مذمت خواهند کرد و گروهی که از آن پندها گرفته اند و از آن توشها برداشته اند در روز قیامت از مدح خواهند کرد و اگر آنچه دنیا بیاد ایشان آورده از آن متذکر و آگاه شدند و از فنا و نیستی و بدیهای خود بایشان گفت باور کردند و تصدیق آن نمودند

و از موعظهای این پند گرفتند و فایدها بردند و بهم دینار و درهم و طلب آنها و اموال است و اینها نیز چنین نیست که همه قسم از آن دنیا باشد چنانچه سابقا مجملی از آن مذکور شد بلکه آنچه آدمی را از یاد خدا غافل گرداند و بسبب تحصیل آن مرتکب محرمات گردد یا محبت بسیار بآن داشته باشد که باعث شود که در راه خدا صرف ننماید و حقوق الهی از آن ادا نکند آن دنیا است و بد است اما برای کسیکه آن وسیلهٔ تحصیل آخرت گرداند بهترین چیزها است چنانچه حق تعالی بسیار جماعتی را در قرآن ستایش فرموده که مالهای خود را در راه خدا صرف مینمایند و بهشت از آن میخرند پس اینها مایهٔ ایشان برای تحصیل سعادت آخرت و اصل آنها بد نیست بلکه محبت آنها داشتن و بسبب آن ترک آخرت نمودن بد است چنانچه از حضرت رسول صلی الله منقولست که فرمود که نیکو یاوری است توانگری بر تحصیل تقوی و پرهیزکاری و در احادیث بسیار از حضرت امام محمد باقر علیه السلام و امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که فرمودند که نیکو یاوری است دنیا بر تحصیل آخرت و بسند صحیح منقولست که شخصی بخدمت حضرت صادق علیه السلام عرض نمود که ما دنیا را طلب مینمائیم و دوست میداریم که دنیا رو بما آورد حضرت فرمود که برای چه میخواهی از آنکه گفت که میخواهم صرف عیال خود نمایم و بآن خویشان خود را نوازش کنم و تصدق کنم در راه خدا و بوسیلهٔ آن حج و عمره بجا آورم حضرت فرمود که این طلب دنیا نیست طلب آخرت است و در احادیث معتبره وارد شده است که دنیا دو دنیا است دنیائی هست که آدمی را بآخرت میرساند و دنیائی هست که ملعونست و در این باب اخبار بسیار است و بعضی را در لمعات بیان کردیم سیم متمتع شدن از مستلذات دنیا و معاشرت کردن با مردم و خانهها و اسبان نفیس داشتن و جامهای فاخر پوشیدن است و تحقیق آنها نیز در لمعات گذشت پس هرگاه دانستی که دنیا اینها نیست که عوام بعقل ناقص خود دنیا نام میکنند و دنیا و آخرت بیکدیگر بسیار مشتبه میباشد زیرا که پادشاهی حضرت سلیمان بحسب ظاهر دنیا مینماید و عین آخرت است و عبادت کافران و نمازهای مخالفان و اعمال صاحبان بدعت و عبادت مرائیان آخرت مینماید و عین دنیا است پس باید که اول دنیا و آخرت را معلوم کنی و حقیقت هر دو را بدانی پس از دنیا رو بگردانی و بآخرت رو کنی و اگر نه در این راه گاه باشد که از آخرت رو بدنیا کنی و ندانی پس بدانکه چنانچه از آیات و اخبار معلوم می شود دنیا امریست مرکب از جمیع اموریکه آدمی را از یاد خدا و محبت او و تحصیل آخرت باز دارد و دنیا و آخرت در برابر یکدیگرند پس هر چیز که باعث قرب بخدا می شود و موجب ثواب آخرت میگردد آن آخرتست اگر چه بحسب ظاهر از کارهای دنیا باشد و هر چیز که بر خلاف این باشد دنیا است پس بسا باشد که تاجری تجارت کند بغرض تحصیل نفقهٔ واجب یا اعانت محتاجین و تحصیل ثوابهای اخروی باشد آن تجارت عین آخرت باشد و بحسب ظاهر عوام او را طالب دنیا گویند و بسیار باشد که شخصی پیوسته عبادت کند و عبادات او بدعت باشد یا غرض او از عبادت در تحصیل مال و اعتبار دنیا باشد یا غرض او از آن عبادات او عین دنیا است و گاه باشد که عابد بظاهر ترک دنیا کرده باشد و در کناری نشسته باشد و جامهای پشمینه پوشیده باشد و غرض او مکر و فریب باشد و خدا منظورش نباشد و هر پاره دستارها و خرقهها او دام تزویری باشد برای تسخیر دلهای مردم و هیئتها و صورتش کشکی باشد برای جذب محبت و جمعیت و کثرت مریدان و پیوسته مشغول بدعتی چند باشد که موجب دزدی و وبال او گردد و بمردم نماید که من ترک دنیا کرده ام و احوال او عین دنیا باشد و علم که اشرف کمالات است بسا باشد که عالم آنرا وسیلهٔ دنیای خود سازد و از جمیع اشقیا بدتر باشد و بسا باشد که فقیری که مال نداشته باشد محبت مال را زیاده از آنکسی داشته باشد که مال بسیار داشته باشد و تعلق بآنها نداشته باشد پس معلوم شد که دنیا و آخرت خصوصیت بوضعی و عملی و جاهی ندارد و قاعدهٔ کلیهٔ آن همانست که بیان کردیم و سابقا معلوم شد که آنچه را از شریعت مقدسه نمیتوان دانست پس آنچه از شرع ظاهر شود که خدا خواسته و طلبیده و موجب قرب او میگردد اگر با شرایط و اخلاص بجا آورند آخرتست خواه نماز باشد خواه تجارت خواه مجامعت باشد خواه معاشرت مردم باشد و دنیا آن چیزیست که غیر اینها باشد و آن بر چند قسمت دنیای حرامی میباشد که آدمی بسبب ارتکاب آن مستحق عقوبات الهی میگردد و آن باین می شود که مرتکب یکی از محرمات الهی گردد خواه در عبادات و خواه در معاشرت و خواه در جمیع اموال و ارتکاب مناصب و غیر آن و دنیای مکروهی میباشد که مرتکب امری چند شود که آنها را حق تعالی کراهت فرموده و حرام نگردانیده و تحصیل زیادتی اموال و مساکن و اسباب از ممر حلال که آدمی را از کمالات محروم گرداند و وسیلهٔ تحصیل آخرت نگردد از این باب است و دنیای مرتکب لذتهای مباح شدن است و غیر از چیزهائیکه نه خدا بآن امر فرموده و نه نهی کرده بلکه حلال گردانیده و اینها نیز غالب اوقات چون مانع تحصیل کمالات و سعادات اخرویست بهتر و بهتر میگردد و گاه باشد که کسی اینها را بنیتهای صحیح خود وسیلهٔ عبادتی و سعادتی گرداند بقصد قربت واقع سازد و عبادت شود اکثر مباحات را بقصد قربت عبادت میتوان کرد و گاه باشد که ترک این مباحات را بلکه مستحبات را بنادانی خود عبادتی قرار دهد و از ترک دنیا نام کند و بسبب آن معاقب شود که بدعتی در دین کرده باشد چنانچه بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که فرمودند زهد در دنیا آن نیست که مال خود را ضایع کنی نه اینکه حلال را بر خود حرام گردانی بلکه زهد ترک دنیا آنست که اعتماد بآنچه در دست داری زیاده نباشد از اعتماد تو بر خدا و از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام منقولست که فرمود که زهد در دنیا آنست که طول امل را از خود دور گردانی و بنعمتهای خدا شکر کنی و از محرمات الهی بپرهیزی و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدند

باب سیم

معنی همین فرموده که اینکه محرمات الهی را ترک نمائی و حضرت امیرالمؤمنین ع فرموده که بر سه قسم‌اند اهل صابر و راغب اما زاهد پس اندوه
و شادی دنیا از دل او بدر رفته پس بچیزی از دنیا که او را حاصل شود شاد نمی‌شود و بچیزی از دنیا که از او فوت شود تأسف نمیخورد و محزون نمی‌شود
و اما صابر پس آرزوی دنیا در دل او هست چون میسر شد نفس خود را لجام میکند و منع مینماید از آن برای عاقبت بدی که از دنیا میداند و
باعث زیادتی آن میداند و اما راغب در دنیا پس پروا ندارد که از کجا دنیا را اخذ نماید از حلال یا از حرام و پروا نمی‌کند که در تحصیل دنیا
عرضش باطل شود یا نفسش هلاک شود یا مروتش برطرف شود پس اینجماعت در گرداب دنیا افتاده‌اند و دست و پا میزنند و اضطراب میکنند
پس کسیکه خواهد که ترک دنیا نماید باید که بتحصیل علم اول بکند و معلوم کند که خدا کدام عمل را طلبیده و کدام طریقه را پسندیده و ائمه
پیغمبر و اهل بیت و صلوات الله علیهم را تتبع نماید یا از اهلش معلوم کند سنت و طریقه ایشان را پیش کرده و واجبات و سنتها را بعمل آورد
و محرمات و مکروهات را ترک نماید و در هر امری از امور ملاحظه نماید که شارع در آن باب چه تکلیف نموده آن را بعمل آورد و مباحات خود را به
نیتهای صحیح چنانچه در باب نیت بیان کردیم بعبادت بگرداند چون در ارتکاب این امور شهوات نفسانی و وساوس شیاطین جن و انس معارض او می
میگردند باید که بتوسل بجناب اقدس ایزدی و تفکر در قوانین شریعت نبوی و تحمل مشقت مخالفت نفس را دام و متقاشرع گرداند جناب الهی
که مخالف شرع است در هر باب بمعارضه و مجادله آن نفس بیرون کند تا براه حق هدایت یابد و ترک دنیا کرده باشد و اکثر تارکان دنیا اما الیا
دنیا باید بسبب جهالت و نادانی خود را موفق میدانند تفصیل این مطلب موقوف بر بیان تفاصیل آداب و سنن و طریقه اهل بیت ع است و در این کتاب
میسر نمی‌شود انشاء الله کتابی جدا در این باب نوشته شود و غرض از ذکر این مجمل این بود که اکثر عوام از این راه فریب میخورند که کسی را که بر وضع
غریبی مخالف وضعها متعارف می‌بینند بی آنکه ملاحظه کنند که آن وضع موافق شرع است و پسندیده حق است متابعت مینمایند بسبب این گمراه می
شوند شاید که کسی را که خدا هدایت او را خواسته باشد باین کلمات هدایت یابد اما اکثر آن جمعی که ضلالت در نفس ایشان راه گرفته با اینها هدایت
نمی‌یابند و باعث زیادتی رسوخ ایشان در باطل میگردد والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم بدانکه الله تبارک و تعالی اوحی الی ان اجمع
المال ولکن اوحی الی ان سبح بحمد ربک وکن من الساجدین واعبد ربک حتی یاتیک الیقین یا اباذر انی البس الغلیظ واجلس علی الارض والعق الصحاف
و ارکب الحمار بغیر سرج و اردف خلفی فمن رغب عن سنتی فلیس منی یا اباذر حب المال و الشرف اذهب لدین الرجل من ذئبین ضاریین فی زرب الغنم
فاغارا فیها حتی اصبحا فماذا ابقیا منها ای ابوذر حق تعالی بسوی من وحی نفرستاده که من مال جمع نمایم و لیکن بسوی من وحی فرستاده که تسبیح کن پروردگار
خود را و او را منزه دان و بپاکی یاد کن از هر چه که در ذات و صفات و افعال شایسته او نیست و تسبیح را با حمد پروردگار خود بجا آور که او را بر جمیع نعمتها
که بتو کرامت فرموده بزبان و دل و اعضا و جوارح شکر نمائی یا آنکه چون توفیق تسبیح نمائی از جانب خدا بدان و او را بر این نعمت شکر کن و
از جمله سجده کنندگان باش در نماز و غیر نماز عبادت پروردگار خود بکن بهر حالی تا وقتی که در رسد ترا امر یقینی که متیقن است که آن بهره مند
از مخلوقات یعنی تا زنده [illegible] بکن ای ابوذر من جامه‌های کنده میپوشم و بر روی خاک می‌نشینم و انگشتان خود را می لیسم در هنگام طعام خوردن
و بر الاغ بی زین و پالان سوار می‌شوم و دیگری را با خود ردیف میکنم پس هر که سنت مرا ترک نماید و از آن کراهت داشته باشد از من نیست ای ابوذر
محبت مال و شرف و بزرگی دنیا دین آدمی را بیشتر تلف و ضایع میکند از تلف کردن دو گرگ گرسنه درنده که در رمه گوسفند یک شب درآیند
و تا صبح غارت کنند این دو گرگ از گوسفند آن چه چیز باقی خواهد گذاشت همچنین این دو گرگ درنده که یکی محبت مالست و یکی محبت جاه در یک
شب تا دم غفلت و جهالت دین آدمی را چنین بغارت می‌برند چون پرده‌های غفلت را از دیده بر میگیرند بعد از مرگ و صبح آگاهی طلوع میکند
بمقتضای الناس نیام فاذا ماتوا انتبهوا از خواب غفلت بیدار می‌شوند معلوم می‌شود که چه ضررها بدین رسانیده‌اند این کلمات شریفه مشتمل
است بر بیان سه خصلت اول محبت مال و جمع کردن درهم و دینار از روی حرص و از بدترین صفات ذمیمه است و موجب ارتکاب محرمات و ظلم و طغیان
و فنا می‌شود و چون دل را بکسی محبوبی باشد این محبت باعث این می‌شود که محبت الهی را از دل بیرون میکند و پیوسته در جمیع کارها منظور او همین باشد
و همین است معنی مال پرستی چنانچه در باب نیت بیان کردیم و علاج این خصلت باین می‌شود که بعد از توسل بجناب مقدس الهی در فنای
دنیا تفکر نماید و ملاحظه نماید که آنچه جمع میکند بکار او نمی‌آید آنچه را در راه خدا صرف میکند ابدالاباد بکار او خواهد آمد و در عظمت ثمره
علم و عبادت و کمالات دائمی که در دنیا و آخرت بر آنها مترتب می‌شود فکر کند تا بر او معلوم شود که این امر سهل باطل را که بزودی از او جدا
می‌شود مانع تحصیل آن نعم و کمالات ابدیه که همیشه با این کس خواهد بود نمی‌توان نمود و تامل نماید در عقوبتها که خدا برای کسب مال حرام مقرر فرموده
و در اینکه مال حلال را هم حساب باید داد و در ثواب صرف کردن در راه خدا که داده و هفتصد و هفتصد هزار عوض میدهند در روز
که دست آدمی از جمیع چیزها و وسیله‌ها کوتاه شده است و بدانکه حق تعالی ضامن روزی است و اعتماد بر او است نه بر مال و عبرت گیرد از احوال جمعیکه
مالها بسیار جمع کرده ماندند و هیچ بکار ایشان نیامد و وبال آن بکار ایشان آمد برای ایشان ماند جمعی متوجه عبادت و تحصیل آخرت شدند و بکار ایشان آمد باحسن وجوه

در مذمت جمع کردن مال از روی حرص

گذشت چنانچه حضرت صادق ع فرموده که کسی که یقین داند که حساب قیامت حق است جمع مال را چرا میکند و در حدیث دیگر فرموده که در میان بنی
اسرائیل در زمان قحط عظیمی بهم رسید بحدیکه قبرهای مردگان را شکافتند و گوشتهای ایشان را خوردند و در یکی از قبرها لوحی یافتند که بر آن نوشته
بود که من فلان پیغمبرم و قبر مرا فلان حبشی نبش خواهد کرد بدانید که آنچه را فرستاده بودیم یافتیم و آنچه را صرف کرده بودیم بر وجه طاعت سود بردیم
و آنچه را عقب خود گذاشتیم زیان کردیم و بما نفعی نداد و از عبدالله بن عباس منقولست که اول درهم و دیناری که بر روی زمین سکه زدند شیطان را نظر بر آنها
افتاد پس برداشت و بر دیده گذاشت و بر سینه خود گذاشت و فریاد زد که شما نور دیده منید و گفت شما باعث خوشی چشم من
و میوه دل منید بنی آدم که شما را دوست دارند بس است مرا از ایشان که بت پرستند مراد ایشان همین کافی است که شما را دوست دارند و از حضرت امام رضا
منقولست که جمع نمی‌شود مال مگر بپنج خصلت بخل شدید و امل دور و دراز و حرصی که بر آدمی غالب باشد و قطع کردن رحم و اختیار کردن دنیا بر آخرت
منقولست بسند معتبر از حضرت رسول خدا ص که بصحابه فرمودند که کدام یک از شما مال وارث را از مال خود دوست تر میدارید گفتند یا رسول الله هیچ
یک از ما چنین نیستیم فرمود که بلکه همه اینحال دارید بعد از آن فرمود که فرزند آدم میگوید که مال من و مال من از مال بغیر از این از تو هست که طعام
را بخوری و فانی کنی و جامه را بپوشی و کهنه کنی یا مال را تصدق کنی و از جزای خود ذخیره کنی و آنچه غیر اینها است مال وارث است و در حدیث دیگر فرمود
که هیچ تکلیفی بر بندگان دشوارتر نیست از بیرون کردن حقوق اموال و فرمود که دینار و درهم هلاک کرده جمعی را که پیش از شما بودند و شما را
نیز هلاک خواهد کرد و فرمود که هر که محبت این دو سنگ را بر محبت خدا ترجیح دهد با اینها محشور خواهد شد و از حضرت امیرالمؤمنین ع منقولست که فرمود
که سه چیز است که باعث فتنه و ضلالت مردم می‌شود اول محبت زنانست که آن شمشیر شیطانست دوم شراب خوردنست که آن تله شیطانست سیم محبت
دینار و درهم است و آن تیر شیطانست پس کسیکه زنان را دوست دارد بعیش دنیا منتفع نمی‌شود و کسیکه شراب دوست دارد بهشت بر او حرام
است و کسیکه درهم و دینار را دوست دارد بنده دنیا است و فرمود که حضرت عیسی ع فرمود که دینار درد دین است و عالم طبیب درد دین است
پس چون ببینید که طبیب درد را بسوی خود میکشد او را متهم دارید بر عالمیکه محبت دینار و درهم داشته باشد اعتماد مکنید بدانید که هر که او
چیز خود را نخواهد چیز دیگران نخواهد بود **دوم** محبت جاه و اعتبارات باطله دنیا است و این خصلت بخواص نزدیکتر است از محبت دنیا
و درهم است و در نفس مخفی میباشد بسیار باشد که گمان کند که این معنی را از نفس خود زایل کرده و بعد از مجاهده بسیار او ظاهر می‌شود که در
نفس او این معنی کاهست و این بزرگترین امهات صفات ذمیمه است و اخلاص را ضایع و اعمال را باطل میکند آدمی را مردم پرست میکند و بمهالک عظیمه می‌اندازد
و مرتکب مناصب باطله میگرداند و دین حق را در نظر سهل میکند اعتبارات دنیا را در نفس قوی میکند بتدریج آدمی را بکفر میرساند
و علاج این نیز بعد از توسل بجناب مقدس ایزدی آنست که در بطالت مردم تفکر نماید و بتفکر صحیح بیابد که ایشان مالک ضرر و نفع او نیستند و در دنیا
و آخرت کار او بپروردگار او است و بداند که اعتبارات دنیا فانی است و بزودی زایل می‌شود و عبرت گیرد از احوال جمعی که در دنیا و در روز ایشان را بر میداشتند
و بزودی بخاک مذلت می‌انداختند و بعد از مردن آن اعتبارات وبال ایشان خواهد بود و اعتباراتی که از علم و عمل بهم میرسد هرگز زوال ندارد
و پیوسته باقی است و در احادیث اهل بیت که در این باب وارد شده است تفکر نماید از پندهای آنها استشفا کرده چنانچه منقولست که
از حضرت امام زین العابدین ع پرسیدند که کدام عمل نزد حق تعالی افضل است فرمود که هیچ عملی بعد از معرفت خدا و رسول و ائمه ع بهتر از دشمنی دنیا
نیست و بدرستی که دنیا را شعبه‌ها بسیار است و گناهان را نیز شعبه‌ها بسیار است پس اول معصیتی که خدا را کردند تکبر بود در هنگامی که شیطان
از سجده حضرت آدم ابا نمود و تکبر کرد از جمله کافران شد دیگر حرص بود که آدم و حوا را باعث شد با اینکه حق تعالی با ایشان فرموده که از هر چه خواهید از
میوه‌های بهشت بخورید نزدیک شجره منهیه مروید که از جمله ستمکاران خواهید بود اگر از آن تناول نمائید پس با آنکه احتیاج بمیوه آن درخت
نداشتند خوردند و این معنی در میان فرزندان ایشان بهم رسید تا روز قیامت چنانچه می‌بینی که اکثر چیزها آنکه فرزندان آدم مرتکب آنها می‌شوند
چیزی چند است که بآنها احتیاج ندارند دیگر حسد بود که از فرزندان آدم قابیل صادر شد که برادر خود را کشت از روی حسد پس از آنها
شعبه‌ها بهم رسید از محبت دنیا و محبت زنان و محبت ریاست و محبت بزرگی و محبت راحت و محبت سخن گفتن باطل و محبت رفعت و تفوق بر مردم و محبت
اموال و اسباب پس اینها هفت خصلت‌اند همگی جمع شده‌اند در محبت دنیا چون پیغمبران و علما این را دانستند گفتند که محبت دنیا سر همه بدیها
و گناهانست و دنیا دو دنیا است یک دنیائی که رسیدن بآن کافی باشد و زیاده بر آن ملعونست بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که هر که طلب
نماید ریاست و سرکرده بودن را هلاک می‌شود و در حدیث دیگر فرمود که زنهار که بپرهیزید از جماعتی که ریاست میطلبند و بزرگی را بر خود
می‌بندند والله صدای کفش بر پشت کسی بلند نمی‌شود بباطل مگر اینکه خودش هلاک می‌شود و دیگران را هلاک میکند بسند صحیح منقولست که نزد امام موسی
کاظم ع شخصی را نام بردند فرمودند که او ریاست را دوست میدارد فرمودند که دو گرگ درنده در میان گله گوسفند بیفتند شبانی حاضر نباشد ضررشان
کمتر می‌رساند از مقداری که طلب ریاست ضرر بدین مسلمانان میرساند بسند معتبر منقولست که حضرت صادق ع فرمود که هر که سرداری و ریاست

مردم کند ملعونست و هر که طلب آن نماید ملعونست بسند صحیح از محمد بن مسلم منقولست که حضرت صادق ع فرمود که گمان میکنید که من نیکان و بدان
شما را نمی‌شناسم والله که بدترین شما کسی است که دوست میدارد که مردم از پی او راه روند و سرکرده ایشان باشد بدرستی که چنین کسی یا دروغ گو
است یا بی‌عقل است و بسند معتبر از رسول ص منقولست که اول چیزی که خدا را بآن معصیت کردند شش خصلت بود محبت دنیا و محبت ریاست و
طعام و محبت زنان و محبت خواب و محبت راحت و از حضرت صادق ع منقولست که بسفیان بن خالد فرمود که زنهار که طلب ریاست مکن که هیچ کس از
طلب نکرد مگر آنکه هلاک شد او گفت فدای تو گردم پس ما همه هلاک شده‌ایم زیرا که هیچ یک از ما نیست مگر آنکه میخواهد که نامش مذکور
شود و مردم نزد او بیایند و حدیث از او اخذ نمایند حضرت فرمود که آن مراد نیست که فهمیدی آنچه بد است اینست که شخصی را بغیر از امام بحق از برای
پیشوائی برپا دهی و آنچه او بگوید تصدیق نمائی و مردم را بمتابعت گفته او بخوانی **سیم** تواضع و فروتنی و شکستگی است نزد
خدا و خلق و رفع تکبر از خود نمودن و این از بهترین صفات کمالست زیرا که ممکن ناچیز و فانی و ذلیل است و عزت و رفعت و بزرگواری مخصوص خداوند
عالمیان است و چندانکه آدمی شکستگی بیشتر میکند خدا او را بلندتر میکند و قابل کمالات بیشتر می‌شود چنانچه خاک باعتبار پستی و شکستگی
که دارد معدن صد هزار الوان معادن و نباتات و میوه‌ها و گلها و شقایق گردیده و از آن انسان بظهور آمده که گلستان انواع کمالات و معارف و حقایق
است و مسجود ملائکه سموات گردیده و اشرف مخلوقات در میان ایشان بهم رسیده و آتش کار از سرکشی و نخوت بود و از آن شیطان بهم رسیده مردود ازل
و ابد شد پس آدمی باید که در جمیع امور از پوشیدن و آشامیدن و خوردن و نشستن و برخاستن و با مردم معاشرت کردن و سایر کارها کردن
در مقام تواضع و شکستگی باشد و در امری رفعت طلب نباشد تفوق در آن امور نطلبد و نظر باصل نسب و حسب خود بکند و ملاحظه نماید که اصلش
منی گندیده بوده و در مدت عدتش خون حیض بوده و بعد از آن تا زنده است حامل انواع کثافات و نجاسات از خون و بلغم و صفرا و سودا و بول و غائط
که هر یک از اینها که از او جدا می‌شود خود از آنها نفرت میکند و آخر کارش آنست که جیفه گندیده می‌شود که هیچ چیز از آن متعفن‌تر نمیباشد و تمام بدن
مراتب می‌شود اینها کثافتهای بدن آدمی است و کثافات روح بسبب اخلاق ذمیمه و جهل و نادانی بصد هزار مرتبه از اینها بدتر است پس چنین کسی را کمال آنست
که بنقص و عجز و شکستگی خود همیشه اعتراف داشته باشد و چندانکه آدمی کاملتر می‌شود علم او بیشتر و دونی و بیچارگی او بیشتر می‌شود و تواضع و فروتنی
او بیشتر می‌شود چنانچه از اطوار انبیاء و اوصیاء معلوم می‌شود و چون شکستگی کار بنده است و رفعت و بلندی کار خداوند است چندانکه بنده
در کار خود بیشتر می‌فزاید خداوند کار خود را افزونتر میکند و او را بلندتر میکند و اگر خود خواهد که خود را بلند کند چون کار او نیست چندانکه
سعی کند پست‌تر می‌شود چنانچه در خبر صحیح از حضرت صادق ع منقولست که حق تعالی دو ملک موکل کرده است که هر که از برای خدا تواضع و فروتنی کند
او را بلند کنند و هر که تکبر کند او را پست و ذلیل کنند و در حدیث دیگر فرمود که حقتعالی بحضرت داود ع وحی نمود که ای داود چنانچه نزدیکترین
مردم نزد من تواضع کنندگانند همچنین دورترین مردم از من متکبرانند و در حدیث دیگر فرمود که حق تعالی وحی نمود بحضرت موسی که ای موسی میدانی
که چرا ترا از میان سایر مردم برگزیدم و کلیم خود گردانیدم موسی عرض کرد که بچه سبب حق تعالی فرمود که در میان مردمان نظر کردم نیافتم کسی را که مذلت
و شکستگی او نزد من زیاده از تو باشد ای موسی وقتی که نماز میکنی پهلوی روی خود را بر خاک میگذاری بسند معتبر از حضرت صادق ع
منقولست که از جمله تواضع آنست که در مجلس پست‌تر از مکان خود راضی شوی و بهر که برخوری بر او سلام کنی و ترک جدال کنی هر چند محق باشی و نخواهی
که مردم ترا ستایش کنند و پرهیزکاری خدا بسند معتبر از حضرت امام رضا ع منقولست که تواضع آنست که از حق مردم ادا کنی آنقدر که میخواهی که از
حق تو ادا کنند و در حدیث دیگر منقولست که از آنحضرت پرسیدند که کدام است اندازه تواضع که بنده هرگاه بآن متصف گردد او را متواضع
گویند فرمود که تواضع درجات بسیار است از جمله آنها آنست که آدمی قدر خود را بلندتر از مرتبه خود قرار ندهد و دل خود را از کبر و عجب سالم
دارد و نخواهد که بکسی برساند مگر چیزی را که خواهد که مردم باو برسانند و اگر بدی از مردم به بیند دفع آن به نیکی و احسان بکند و خشم خود را
از مردم فرو خورد و از بدیهای مردم عفو کند و خدا نیکوکاران را دوست میدارد و در حدیث دیگر منقولست که حضرت صادق ع نظر فرمود بشخصی از
اهل مدینه که از برای خود چیزی خریده بود و برداشته بخانه میبرد چون آنشخص حضرت را دید شرم کرد حضرت فرمود که برای عیال خود خریده‌ای و از برای
ایشان برداشته بخانه میبری والله که اگر من از دهان اهل مدینه نمی‌ترسیدم دوست میداشتم که خود چیزی بخرم و از برای ایشان ببرم و بسند معتبر از
آنحضرت منقولست که روزی حضرت علی بن الحسین ع گذشتند بر جماعتی که مبتلا بخوره بودند و حضرت بر الاغی سوار بودند ایشان مشغول چاشت خوردن
بودند حضرت را تکلیف کردند بطعام خود حضرت فرمود که اگر من روزه نبودم اجابت شما مینمودم چون حضرت بخانه تشریف بردند فرمودند که
طعامی نیکو برای ایشان مهیا کردند و ایشان را طلبیدند و با ایشان طعام تناول فرمودند منقولست که حضرت امیرالمؤمنین ع حضرت علی بن الحسین ع گذ
فرمودند که بر تو باد بتواضع و فروتنی که از بهترین عبادات است و بسند معتبر از حضرت رسول ص منقولست که هیچکس تواضع و شکستگی نکرد مگر آنکه
خدا او را بلند مرتبه کردانید حضرت علی بن الحسین ع فرمود که حسبی نیست هیچ قرشی و عربی را مگر بتواضع و بسند معتبر منقول است از حضرت امام

درهم دکرم

موسی کاظم ع که چون حضرت نوح ع بکشتی نشست آنچه در کار بود در آنجا جا دادند کشتی مامور شد که بهر جا که خدا امر نماید برود پس نزد خانه کعبه رسید
و هفت شوط طواف کرد و از طواف فارغ شد و برگردید پس حقتعالی وحی فرمود بکوهها که من کشتی بنده خالص خود نوح را بر یکی از شما قرار
خواهم داد پس همه سر بلند کردند و گردن فرازی کردند و هر یک را گمان این بود که کشتی بر روی او خواهد نشست جودی که کوهی است بنجف اشرف و نزد شما
است تواضع و شکستگی کرد و گفت من با این پستی کی قابل آنم که کشتی بر روی من قرار گیرد پس کشتی بامر الهی آمد سینه خود را بر جودی گذاشت
پس در آنوقت حضرت نوح بخدا استغاثه نمود بزبان سریانی که یا ماری اتقن یعنی پروردگارا ما را باصلاح آور و بسند معتبر از حضرت صادق ع
منقولست که در هنگامیکه جعفر بن ابی طالب در حبشه بود نجاشی پادشاه حبشه روزی جعفر و یارانش را طلب نمود چون بنزد او آمدند دیدند که
در روی خاک نشسته و جامه‌های کهنه پوشیده است جعفر فرمود که چون او را بآن حال مشاهده نمودیم ترسیدیم پس چون دید که رنگهای ما از خوف
متغیر شد گفت شکر و سپاس میکنم خداوندی را که حضرت پیغمبر را بر دشمنانش نصرت داده و دیده او را روشن گردانیده میخواهید شما را بشارتی دهم
گفتیم بلی ای پادشاه گفت در این ساعت یکی از جاسوسان من از جانب ولایت شما آمد خبر آورد که حق تعالی پیغمبر شما را بر دشمنانش یاری داده دشمنان او
هلاک کرده و فلان و فلان و جمعی از اسیران بدر را نام برد که اسیر گشتند ملاقات ایشان در وادی واقع شده بوده است که از آنجا میگویند بدر
اراک در آنجا بسیار هست و گویا آن موضع الحال در نظر من است که آقائی داشتم و گوسفندان او را در آن وادی میچرانیدم پس جعفر گفت که ای پادشاه
چرا بر خاک نشسته‌ای و این جامه‌های کهنه را چرا پوشیده گفت ای جعفر از جمله آدابی که حق تعالی بحضرت عیسی ع فرستاد آنست که بدرستی که از جمله حقوق
الهی آنست که چون خدا نعمتی بایشان تازه کرامت فرماید تواضع و شکستگی بدرگاه او ببرند پس چون حقتعالی چنین نعمتی به پیغمبر ما کرامت فرموده من
این فروتنی و شکستگی نزد خدا اظهار مینمایم پس چون این خبر بحضرت رسول ص رسید با اصحاب خود فرمود بدرستی که صدقه باعث زیادتی
کثرت مال می‌شود پس بسیار تصدق کنید تا خدا شما را رحم فرماید و تواضع موجب زیادتی رفعت میگردد پس تواضع و شکستگی را پیشه خود
کنید تا خدا در دنیا و آخرت شما را بلند کند و مرتبه گرداند و از مردم عفو کردن سبب زیادتی عزتست پس از جرمهای مردم عفو نمائید تا خدا
شما را عزیز و غالب گرداند و از حضرت امام حسن عسکری ع منقولست که شان و منزلت نگرفت در خدا عظیم‌تر است که حق برادران مؤمن خود را بیشتر
شناسد و حرمت ایشان را بیشتر دارد که بکه فروتنی و تواضع کند برای برادران خود او نزد حقتعالی از جمله صدیقان است و از شیعیان خاص حضرت امیر
المؤمنین ع و بدرستی که پدری و پسری از مؤمنان بخانه حضرت امیرالمؤمنین ع وارد شدند پس حضرت برخواستند و ایشان را گرامی داشتند و در صدر
مجلس ایشان را جا دادند و نزد ایشان نشستند و فرمودند که طعامی برای ایشان حاضر کردند چون ایشان تناول کردند قنبر طشت و ابریق چوبی آورد
دستمالی که دست را خشک کنند پس حضرت برخواستند ابریق را گرفتند که آب بر دست پدر بریزند او بر خاک افتاد و گفت یا امیرالمؤمنین من
چون راضی شوم که خدا ببیند که تو آب بر دست من بریزی حضرت فرمود که بنشین و دست بشو که میخواهم که خدا به بیند که برادر مؤمن تو
خدمت میکند ترا تا حق تعالی او را در بهشت کرامت فرماید مثل ده برابر اهل دنیا از خدمتکاران و غلامان پس آن مرد نشست حضرت
فرمود که قسم میدهم ترا بحق عظیمی که بر تو دارم که با اطمینان خاطر دست بشو چنانچه اگر قنبر دست ترا میشست مطمئن میبودی چون از شستن
فارغ شد ابریق را بمحمد حنفیه دادند و فرمودند که ای فرزند اگر این پسر تنها می‌آمد من آب بر دست او میریختم ولیکن خدا راضی نیست که پدر
و پسر را در حرمت مساوی گردانند چون با یکدیگر باشند چون پدر آب بر دست پدر ریخت باید که پسر بر دست پسر بریزد پس محمد حنفیه آب بر دست
پسر ریخت پس حضرت امام حسن عسکری ع فرمود که هر که متابعت امیرالمؤمنین ع کند در این باب شیعه او است حقا بسند معتبر از حضرت صادق ع
منقولست که جامه حضرت رسالت پناهی کهنه شده بود شخصی دوازده درهم بخدمت آنحضرت آورد بهدیه حضرت فرمود که یا علی این درهم را
بگیر و برای من جامه بخر که بپوشم حضرت ببازار رفتند و بآن دوازده درهم بجهت آنحضرت پیراهنی خریدند نزد حضرت رسول ص آوردند حضرت
فرمودند که یا علی جامه دیگر از این پستتر خوشتر می‌باشد گمان داری که صاحبش پس بگیرد حضرت امیرالمؤمنین ع فرمود که نمیدانم شاید راضی شود و ببازار
رفتند و گفتند که حضرت رسول ص این جامه را نپسندیده جامه از این کم‌قیمت‌تر میخواهند اگر راضی هستی جامه را بگیر و زر را بده آنمرد راضی شد زر را داد
حضرت از او گرفته بخدمت حضرت رسول ص آوردند و جناب مقدس نبوی با آنحضرت باتفاق متوجه بازار شدند در راه کنیزکی را دیدند که نشسته
و گریه میکند حضرت رسول ص از او پرسیدند که سبب گریه تو چیست گفت یا رسول الله صاحب من چهار درهم بمن داد که برای او چیزی بخرم و گم
کرده‌ام اکنون از ترس بخانه نمیتوانم رفت حضرت چهار درهم باو دادند و فرمودند که بخانه خود برگرد و ببازار تشریف بردند پیراهنی بچهار درهم
خریدند و پوشیدند و حمد الهی فرمودند چون از بازار بیرون آمدند مرد عریانی را دیدند که میگوید که هر که بر من جامه بپوشاند حقتعالی از جامه‌های
بهشت بر او بپوشاند حضرت آن پیراهن را کندند و بسائل دادند و ببازار برگشتند پیراهنی دیگر بچهار درهم خریدند و پوشیدند و حمد الهی فرمودند
و بجانب منزل روانه شدند در عرض راه دیدند که همان کنیزک نشسته است و پرسیدند که چرا بخانه نرفته گفت یا رسول الله دیر کرده‌ام و میترسم که مرا

بندکان

برسند حضرت فرمودند که پیش باش و راه خانه را بمن بنما تا بیایم و ترا شفاعت کنم و حضرت رفتند تا بر در خانه ایستادند فرمودند که السلام علیکم
یا اهل خانه ایشان جواب نگفتند باز دیگر فرمودند جواب نگفتند در بار سیم گفتند علیک السلام یا رسول الله و رحمة الله و برکاته حضرت فرمودند
که چرا در مرتبهٔ اول و دوم جواب نگفتید گفتند چون سلام ترا شنیدیم ازبرای برکت خواستیم که سلام تو بر ما زیاده گردد پس حضرت فرمودند که این
کنیزک دیر بخانه آمده است و او را مؤاخذه مکنید ایشان گفتند یا رسول الله از برای قدم تو او را آزاد کردیم حضرت فرمودند که الحمد لله من هیچ دوازده
درهمی ندیدم که برکتش از این دوازده درهم بیشتر باشد خدا باین دوازده درهم دو برهنه را پوشانید و بنده را آزاد کرد باسند معتبر منقولست از محمد
مسلم که روزی بخدمت حضرت امام محمد باقر ع رفتم حضرت طعام تناول میفرمودند مرا تکلیف نمودند و بعد از آن فرمودند که مگر گمان داری
که حضرت رسول ص از روزی که مبعوث شدند تا روزیکه از دنیا رفتند هرگز تکیه داده چیزی تناول نفرمودند نه والله که هرگز چنین ندیدند
آنحضرت را که در حال طعام خوردن تکیه فرموده باشد بعد از آن فرمود گمان داری که آنحضرت از نان گندم سه روز پی درپی تناول فرموده باشد
نه والله که سه روز متوالی از نان گندم سیر نشدند از روزیکه مبعوث برسالت شدند تا وقتی که برحمت ایزدی پیوستند من نمیگویم که حضرت
را این مقدار نبود بلکه گاه بود که بیک کس صد شتر عطا فرمودند اگر میخواستند که سیر بخورند و طعامهای لذیذ تناول فرمایند میتوانستند
بدرستیکه جبرئیل ع کلید گنجهای زمین را برای آنحضرت آورد سه مرتبه و مخیر گردانید آنحضرت را در قبول و رد و گفت که اگر قبول کنی خدا از درجهٔ
تو در قیامت چیزی کم نخواهد کرد و در هر مرتبه آنحضرت تواضع و شکستگی نزد خدا اختیار فرمودند و هرگز از آنحضرت چیزی سؤال نکردند
که نفرمایند نه اگر بود عطا میفرمود اگر نبود میفرمود که چون بهم رسد خواهم داد و هرگز چیزی را از جانب حق تعالی عطا نفرمود که عطای او را
امضا نکند گاه بود که بهشت را ضامن میشدند عطا میفرمودند حق تعالی برای او تسلیم می نمود محمد بن مسلم میگوید که بعد از آن حضرت دست
مرا گرفتند و فرمودند که امام شما حضرت امیر المؤمنین ع بروش بندگان می نشستند بروش بندگان طعام تناول میفرمودند بمردم نان
گندم و گوشت طعام میفرمودند بخانه میرفتند و خود نان جو تناول میفرمودند دو پیراهن کندهٔ سنبلانی میخریدند و بهترش را
بغلام خود میپوشانیدند و بدترین را خود می پوشیدند اگر آستینها از انگشتان میگذشت می بریدند و اگر از کعب بلندتر بود
کوتاه میکردند و هرگز دو امر بر آنحضرت وارد نشد مگر آنکه هرکدام دشوارتر بود اختیار میفرمودند پنج سال پادشاهی مردم کردند ازبرای
خود آجری بر روی آجری و خشتی بر روی خشتی نگذاشتند و هرگز زمینی را باقطاع خود نگرفتند سرخ و سفیدی از آنحضرت بمیراث نماند مگر
هفتصد درهم که از عطاهای آنحضرت زیاده مانده بود که میخواستند برای خود کنیزکی بخرند و هیچکس طاقت عبادات آنحضرت نداشت و حضرت
علی بن الحسین ع مطالعه میفرمودند کتابهای حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه را و بزمین میگذاشتند میفرمودند کی طاقت این عمل دارد
و بسند دیگر منقولست که حضرت امیر المؤمنین ع روزی نزد بزازی رفتند فرمودند که جامهٔ بمن بفروش آن بزاز گفت که یا امیر المؤمنین آنچه شما
میخواهید من دارم چون دیدند که آنحضرت را شناخت بدکان دیگر رفتند که پسری در آن دکان بود و حضرت را نمی شناخت دو جامه خریدند تشخص
یکی را بسه درهم که بجای آن مانند هفتاد و چهار بنا دی شود و یکی را بدو درهم پس بقنبر فرمودند که او را که بسه درهم خریده ایم تو بردار و این
را که بدو درهم خریده ام من بپوشم قنبر گفت که یا امیر المؤمنین آنکه بهتر است تو سزاوارتری که بر منبر میروی و در حضور مردم خطبه میخوانی
حضرت فرمودند که تو جوانی و جوانان را خواهش این امور میباشد و من از خدا شرم دارم که در پوشش خود را بر تو زیادتی دهم و از حضرت رسول
شنیدم که میفرمود که از آنچه میپوشید بغلامان خود بپوشانید و آنچه میخورید بایشان بخورانید چون پیراهن را پوشیدند آستینش را
کشیدند دراز بود بریدند و فرمودند که کلاهی برای فقراء از آن بدوزند چون پدر آن پسر بدکان آمد یافت که آنحضرت بدکان او تشریف آورده
بودند و جامه خریده اند دو درهم را برداشت و بخدمت آنحضرت آمد و عرض کرد که پسر من شما را نشناخته بود و دو درهم را از شما نفع گرفته
است حضرت فرمودند که بقیمتی راضی شدیم و خریدیم دیگر چیزی را پس نمیگیریم و منقولستکه روزی عمرو بن حریث در هنگام چاشت بخدمت حضرت
امیر المؤمنین ع آمد دید که فضه انبانی را آورد که مهر مبارک آنحضرت بر آن بود و چون گشود از آنجا نان خشک برشته بیرون آورد عمرو گفت که ای فضه
چرا این آرد را نبیختهٔ و پاکیزه نکردهٔ گفت پیشتر میکردم مرا نهی فرمود و گاهی طعام لذیذ در این انبان داخل میکردم برای همین مهر بر آن میزدند پس
حضرت آن نان را گرفتند و در کاسه ریزه کردند و آب بر آن ریختند و نمک بر آن پاشیدند و تناول فرمودند بعد از آن فرمودند که این نان
برای خوردن با نفس جهنم آشنا نمیکنم و این مرا کافی است و در حدیث دیگر منقولست که سوید بن غفله در روز عیدی بخدمت حضرت امیر المؤمنین ع
آمد دید که نان خشکی و آردی یا شیر نزد آنحضرت گذاشته است گفت یا امیر المؤمنین در روز عید چنین چیزی نزد خود گذاشته فرمودند که این
عید است برای کسیکه از گناه آمرزیده باشد حضرت صادق ع فرمودند که حضرت امیر المؤمنین ع هیزم و آب بدوش خود بخانه می آوردند و خانه را
جاروب میکردند و حضرت فاطمه آسیا میکردند و نان می پختند و بسند دیگر منقولست که حضرت در کوفه خرمائی خریده بودند و برکنار ردا کرده

بودند و بخانه میبردند اصحاب چون دیدند مبادرت نمودند که از آنحضرت بگیرند و بخانه رسانند حضرت فرمودند که صاحب عیال اولی است
ببار ایشان برداشتن از دیگران و بروایت دیگر فرمودند که از کمال کامل چیزی کم نمی شود که نفقهٔ خود بعیال خود برساند و در روایت دیگر وارد
شده است که حضرت امیر المؤمنین ع در پنج وقت پای برهنه میرفتند نعلین را بدست چپ میگرفتند در عید فطر و اضحی که بمصلی میرفتند و در
روز جمعه که بنماز میرفتند و در هنگامیکه بعیادت بیماری یا تشییع جنازهٔ میرفتند میفرمودند که چون برای خدا میروم میخواهم که پا برهنه
باشم و منقولستکه پیاده و تنها در بازارها راه میرفتند و اگر کسی راه گم کرده بود براهش میرساندند و اگر ضعیفی بر میخورد اعانتش مینمودند
و اگر از مردم بازار کسی قرآن را غلط میخواند می ایستادند تا تعلیمش میفرمودند و این آیه را میخواندند که مضمونش اینستکه ما خانهٔ آخرت را
برای جماعتی مقرر فرموده ایم که بلندی و فساد در زمین نطلبند و عاقبت نیکو برای پرهیزکاران است و منقولستکه ابراهیم بن العباس گفت ندیدم
و نشنیدم کسی را که افضل از حضرت امام رضا ع باشد هرگز با کسی بخلاف آداب معاشرت نفرمود و هرگز سخن کسی را قطع نفرمود که در میان
سخن گوید و هرگز حاجت سائلی را رد نمی نمود و هرگز در حضور کسی پا دراز نفرمود و در مجلس تکیه نمیفرمود و هرگز خدمتکاران و غلامان
خود را دشنام نمیداد و هرگز خندهٔ آنحضرت صدا ظاهر نمی شد و غلامان و دربانان و مهتران و خدمتکاران خود را بر سر خوان می نشانید
و خواب شبها کم میفرمود و اکثر شبها را تمام بعبادت احیا میفرمود روزه بسیار میداشت و تصدق بسیار مینمود و اکثر تصدق آنحضرت در
شبهای تار بود از محمد بن عباد منقولستکه حضرت امام رضا ع در تابستانها بر روی حصیری نشستند و در زمستانها بر روی پلاس و جامهای
کهنه میپوشیدند و چون بمجلس مردم می آمدند زینت میفرمودند روایت کرده اند که روزی حضرت امام رضا ع داخل حمام شد شخصی در
حمام بود که آنحضرت را نمی شناخت بحضرت خطاب کرد که بیا مرا کیسه بکش حضرت مبادرت فرمودند مشغول کیسه کشیدن او شدند بعد از آن
مردم در آمدند و حضرت را شناختند و مشغول معذرت شد حضرت دلداری او فرمودند و مشغول بودند تا کیسهٔ او را تمام کشیدند و اخبار در
بیان تواضع ایشان زیاده از آنست که در این کتاب احصا توان نمود قال قلت یا رسول الله الخائفون الخاضعون المتواضعون الذاکرون الله کثیرا
هم یسبقون الناس الی الجنة قال لا ولکن فقراء المسلمین فانهم یتخطون رقاب الناس فیقول لهم خزنة الجنة کما انتم حتی تحاسبوا فیقولون بم تحاسب
فوالله ما ملکنا فنجور ونعدل ولا افیض علینا فنقبض ونبسط ولکنا عبدنا ربنا حتی دعانا فاجبنا ابوذر گفت که بخدمت رسول ص عرض کردم
که یا رسول الله آیا جمعی که از خدا خائف می باشند پیوسته در مقام خضوع و مذلت و انقیاد نزد خداوند خود و در مقام تواضع و شکستگی
میباشند با خدا و خلق و یاد خدا بسیار میکنند ایشان پیش از دیگران داخل بهشت خواهند شد حضرت فرمود که نه ولیکن فقراء مسلمانان
پیش از دیگران داخل بهشت خواهند شد بدرستیکه ایشان در محشر پا بر گردن مردم خواهند گذاشت و صفها را خواهند شکافت
و در بهشت خواهند شد پس خازنان بهشت بایشان خواهند گفت که باشید تا حساب شما بکنند ایشان در جواب خواهند گفت که بچه
چیز حساب ما را میکنند ما حکومت و پادشاهی و منصبی نداشتیم که از ما بپرسند که عدالت کرده ایم یا جور و ظلم کرده ایم و مالی بما داده نشده
بودند که ما را حساب کنند که عطا کرده ایم یا نگاه داشته ایم ولیکن در دنیا عبادت پروردگار خود کردیم تا وقتیکه خدا ما را بسوی خود خواند
اجابت کردیم و از دنیا بیرون رفته ایم بدانکه احادیث در مدح فقر و فقراء و همنشینی ایشان و حرمت داشتن ایشان و مذمت اهانت و خواری
ایشان بسیار است و احادیث نیز در مذمت فقر وارد شده است و همچنین در باب غنا احادیث در مدح و مذمت آن وارد شده است و اکثر محققین
جمع میان احادیث باین نحو کرده اند که فقری که ممدوح است فقر الی الله است و فقری که مذموم است فقر الی الناس است و غنائی که ممدوح
است غنای نفس است و غنائی که مذموم است بکثرت مالست که با حرص و طمع باشد و بعضی از احادیث ظاهر می شود که فقری که مذموم
است آنستکه آدمی در دین تنگ مایه باشد و تحقیق این مقام آنستکه هر چیز که حق سبحانه و تعالی در دنیا خلق فرموده و در میان مردم مقرر ساخته
همه لطف و رحمت است چون عالم تکلیف و اختبار است هر چیز را دو جهة است و حق تعالی آنچیز را برای جهة خیر مقرر فرموده و مردم وسیلهٔ جهة شر
میگردانند مثل مال حق تعالی در دنیا خلق فرموده که از وسیلهٔ قوت بر عبادت و تحصیل سعادات گردانند و جمعی بسبب آن انواع
کمالات ظاهر کردند پس اگر مال نمی بود قوت بر عبادت بهم نمیرسید و ثوابی که بر تصدقات و خیرات مترتب شود حاصل نمی شد و اگر مال نمی بود
ثوابی که برترک مال حاصل می شود حاصل نمی شد ولیکن این مال را فتنه هم ساخته است که بان تحصیل انواع بدیها می توان نمود و این جهت را
در آن برای این مقرر فرموده است که بترکش مثاب شوند اما جمعی آنرا وسیلهٔ نابکاری میکنند که برای آن مخلوق شده است و باعث
شقاوت ایشان می شود پس هرجا که مذمت مال و غنا واقع شده است بسبب آن جهة شر است که در آن هست و مردم از آن جهة شر میکنند و اگر نه
اصل آن جهة را حق تعالی برای وسیلهٔ خیری مقرر فرموده است و هرجا که مدح آن واقع شده است بسبب آن جهات خیر است که در آن هست و
همچنین فقر و احتیاج وسیلهٔ ایست برای تحصیل سعادات که آدمی بر مشقت آن صبر نماید و بثوابهای عظیم فایز گردد و رو بخدا آورد و از خدا

طلب نماید بسبب آن او و قرب حاصل شود و محتاج بجهات نشود و از برای خدا ترک نماید با علاوه زهد و ورع بر سعه لیکن گاه است که
بر آن صبر نمیکنند و بسبب این مرتکب سؤال از مخلوق می‌شوند و آن از بدترین نقایص و عیبها است و گاهی بسبب آن مرتکب محرمات می‌شوند
و گاهی بسبب آن بخداوند خود بدگمان می‌شوند و نسبت جور و ظلم بخدا میدهند و بسبب آن کافر میشوند چنانچه در حدیث وارد شده است
که فقر نزدیک است که کفر باشد پس معلوم شد که اصل فقر نعمت و رحمت است ولکن گاه است که آدمی باختیار خود آنرا وسیله شقاوت میکند
پس هر جا که مدح وارد شده است جهت خیرش را مدح فرموده اند و هر جا که مذمت وارد شده است جهت شرش را مذمت فرموده اند و لیکن
چون نسبت باکثر نفوس فقر و احتیاج موجب صلاح است و غنا و توانگری مورث طغیان و فساد لهذا مدح فقر بیشتر وارد شده است و مذمت
غنا بیشتر فرموده اند چنانچه حق تعالی میفرماید که بدرستی که آدمی طغیان بهم میرساند چون خود را مستغنی و بی نیاز دید یا گمان کرد که بی نیاز
است و فقیر را در این آیه نکته بخاطر رسیده که چون محالست که آدمی بی نیاز شود بلکه هر چند غنی تر می شود احتیاجش بیشتر می شود لهذا
نفرموده وقتی که مستغنی می شود بلکه فرموده که وقتی که خود را مستغنی دانست و گمان کرد که مستغنی شده است و همچنین عبادت
را حق تعالی برای این مقرر فرموده که وسیله سعادت گردانند و گاه باشد که عبادت را وسیله شقاوت میگردانند و معاصی را برای این مقرر
فرموده که ترک آنرا وسیله سعادت گردانند و معاصی را برای این مقرر فرموده که ترک آنرا وسیله سعادات گردانند یا اگر بغفلت از ایشان
صادر شود بتوبه و ندامت از آن بمرتبه عالیه کمالات فایز گردند اگر معصیت نمی بود که مردم بترک آن ثواب می شدند و شکستگی و انکسار
و عجز توبه کاران از کجا بهم میرسید و اگر ترک اولای حضرت آدم و حضرت داود و سایر انبیا نمی بود آن گریه ها و زاریها که موجب قرب و کمالات
نامتناهی گردید از کجا حاصل می شد چنانچه واقع شده است که اگر شما گناه نمیکردید و قادر بر گناه نمی بودید بخدا خلق دیگر میفرمود که قادر
بر گناه باشند و گناه از ایشان صادر شود و سخن در اینجا بسیار نازک می شود و عقلها اکثر از ادراک این معنی قاصر است مجملا اگر درست تفکر
کنی می یابی که هر چیز که حق تعالی در این عالم مقرر فرموده همه عین اصلاح بندگانست و همه لطف و رحمت است لیکن بندگان بغیر مصرفش صرف
میکنند مثلا اگر بزرگی خانه برای کسی بفرماید و دیوانخانه نفیس برای او مقرر سازد و آبریزی برای او مقرر فرماید که برای او
بسازند و انواع مایحتاج او را مساکن بسازند اگر دیوانخانه را آبریز کنند و آبریز را مسکن خود کنند و برود در میان آبریز به نشیند از صاحب
خانه تقصیر نخواهد بود و در این مسائل که فروع مسائل قضا و قدر است تفکر ننمودن بهتر است و مجمل دانستن که حق تعالی علیم و حکیم
است و ظالم نیست و آنچه میکند عین عدالت و حکمت است زیرا که تفکر در این باب موجب لغزشها است و عقل اکثر مردم بآن احاطه نمی تواند
کرد و ائمه ما را از تفکر در این باب نهی فرموده اند و چون جمع میان بر وجه اجمال بیان شد بعضی از اخبار را نیز نقل میکنیم بسند معتبر از حضرت امام
جعفر صادق ع منقولست که فقرای مؤمنان در باغهای بهشت خواهند گردید و تنعم خواهند فرمود پیش از اغنیای ایشان بچهل سال بعد از
آن فرمود که برای تو مثلی بیان کنم مثل فقرا و اغنیا از بابت مثل دو کشتی است که بر عشاری بگذرند و نظر کند یکی را ببیند که خالیست
و هیچ چیز ندارد میگوید که این را روانه کنید که برود و نظر کند بدیگری ببیند پر از متاع است میگوید که این را نگاه دارید تا عشورش را
کنم و از حضرت رسول ص منقولست که دو چیز است که فرزند آدم از آنها کراهت دارد و راحت مؤمن از بلاها و فتنها در آنهاست از کمی مال کراهت
دارد هر چند مال کمتر است حساب کمتر است و حضرت امیر المؤمنین ع فرمود که هلاک کرد مردمان را دو چیز خوف درویشی و فقر و طلب
بزرگی و فخر بسند معتبر از حضرت امام موسی کاظم ع منقولست که خفیف و سبک مشمارید فقیران و شیعیان علی بن ابیطالب ع و فرزندانش
را بدرستی که یکی از ایشان در قیامت شفاعت میکند مثل ربیعه و مضر را که دو قبیله عظیم اند از قبایل عرب از حضرت صادق ع منقولست
که مصیبتهای دنیا عطاهای حق تعالی است و فقر را حق تعالی برای مؤمن در خزائن خود ضبط میفرماید و در حدیث دیگر از حضرت رسول ص
روایت فرمود که فقر امانتی است که حق تعالی بخلق می سپارد کسی که آنرا پنهان دارد خدا او را مثل ثواب کسی میدهد که روزها روزه
باشد و شبها بعبادت بسر برد کسی که آنرا اظهار نماید بکسیکه قادر باشد بر قضای حاجت او و نکند پس بدرستی که او را کشته است و
نمیگویم که او را به نیزه و شمشیر کشته و از حضرت صادق ع منقولست که هر چند ایمان آدمی زیاده می شود تنگی معیشت او بیشتر می شود و فرمود
که اگر نه این بود که مؤمنان در طلب روزی بر خدا الحاح میکردند هر آینه ایشان را از حالی که دارند بحالی تنگتر و دشوارتر نقل میفرمود
که حق تعالی دنیا را بکسی عطا نفرمود مگر برای عبرت و از کسی دور نفرمود مگر برای آزمایش و در حدیث دیگر فرمود که حق تعالی برای شیعیان
ما در دولتهای باطل مقرر نفرموده است مگر قدر قوت ضروری ایشان را اگر خواهند بمشرق روند و اگر خواهند بمغرب روند نجات
از این بدبختی نیابند و در حدیث دیگر فرمود که حق تعالی در روز قیامت التفات فرماید بسوی فقرای شیعیان مانند کسی که معذرت
از جمعی خواهد و در حدیث دیگر فرمود مانند برادری که از برادر عذر طلبد پس میفرماید که بعزت و جلال خود سوگند که شما را فقیر نکردم

در دنیا

در دنیا برای اینکه شما نزد من خوار و ذلیل بودید و امروز خواهید دانست که با شما چه لطفها خواهم فرمود هر کس که بشما در دار دنیا نوشنده
داده است و نیکی بشما کرده است دستش را بگیرید و داخل بهشت کنید پس یکی از فقراء گوید که پروردگارا اهل دنیا در دنیای خود عیشها کردند زنان
خوب خواستگاری نمودند و جامهای ملایم نفیس پوشیدند و طعامهای لذیذ خوردند و در خانهای نفیس نشستند و بر اسبان مشهور پر قیمت
سوار شدند امروز بما عطا کن آنچه بایشان عطا فرموده بودی حق سبحانه و تعالی در جواب فرماید که برای تو و هر یک از یاران و امثال تو از فقراء
مقرر ساختم هفتاد برابر آنچه باهل دنیا عطا فرموده بودم از روزی که دنیا را آفریده ام تا هنگام انقضای دنیا و در حدیث دیگر از آنحضرت
منقولست که روزی شخصی مالداری جامهای پاکیزه در بر داشت بخدمت حضرت رسول ص آمد و نشست و بعد از آن مرد پریشانی که جامهای چرکین
پوشیده بود و در پهلوی آن مرد غنی نشست آن مرد جامهای خود را جمع کرد و از زیر دامن او کشید حضرت رسول فرمود که ترسیدی که از فقر او
چیزی بتو بچسبد گفت نه گفت ترسیدی که از توانگری تو چیزی باو برسد گفت نه فرمود که ترسیدی که جامهایت کثیف و چرکین شود گفت نه فرمود
که پس چرا چنین کردی گفت یا رسول الله مرا قرینی بدی هست که آن شیطان یا نفس اماره است که هر قبیحی را در نظر من زینت میدهد و هر حسن
نیکوئی را در نظر من زشت مینماید و اینک بتدارک این عمل نصف مال خود را باین مرد فقیر عطا کردم حضرت از آن مرد پریشان پرسید که قبول
میکنی گفت نه آن غنی از او پرسید که چرا قبول نمیکنی گفت میترسم که بآن بلا مبتلا شوم که تو مبتلا شده و در حدیث دیگر فرمود که حق تعالی
بحضرت موسی وحی فرمود که ای موسی هر گاه ببینی که فقر رو بتو آورده است بگو مرحبا بشعار صالحان چون ببینی که توانگری رو بتو آورده است
بگو که گناهی کرده ام که خدا مرا در دنیا بعقوبت آن گرفتار کرده است بسند معتبر از حضرت رسول ص منقولست که خوشا حال مساکین که
بر فقر خود صبر کنند ایشان جمعی اند که ملکوت آسمان و زمین را مشاهده میکنند فرمود که ای گروه مساکین بفقر خود خوشنود و راضی باشید
و چنان کنید که خدا از دل شما رضا داند تا حق تعالی شما را ثواب عظیم بدهد بر فقر شما و اگر چنین نکنید چندان ثواب نخواهید داشت و از
حضرت امام محمد باقر ع منقولست که چون روز قیامت شود منادی از جانب حق تعالی ندا کند که کجایند فقرا پس گروهی بسیار از مردم برخیزند
پس حق تعالی فرماید که ای بندگان من گویند لبیک ای پروردگار ما پس فرماید که شما را در دنیا فقیر نکردم برای اینکه در نزد من
پست تر بودید ولیکن میخواستم که درجه شما را امروز بلند کنم بروید رو و بگام مردم را ملاحظه کنید هر کس که بشما نیکی و احسان کرده است آن احسان
را بمن کرده است از جانب من شما بهشت را بمکافات عمل ایشان بدهید و از محمد بن الحسین خزاز منقولست که حضرت صادق ع بمن فرمود که آیا بازار
که میروی میوه ها و غیر آنها از چیزها که میفروشند که قادر بر خریدن آنها نیستی اذیت میکشی گفتم بلی فرمود که بعدد هر چیزی که میبینی و قدرت
بر خریدن آنها نداری یک حسنه در نامه عملت می نویسند بسند صحیح از حضرت امام جعفر صادق ع منقولست که چون روز قیامت می شود
گروهی از مردم از صحرای محشر برمیخیزند و میآیند تا در بهشت و در بهشت را میکوبند پس خازنان بهشت بایشان میگویند که شما کیستید
میگویند که مائیم فقراء ایشان میگویند که آیا پیش از حساب داخل بهشت میشوید میگویند که چیزی بما نداده بودید که ما را بر آن حساب کنید
ایشان را از جانب رب العزت ندا رسد که راست میگویند ایشان را داخل بهشت کنید حضرت امام موسی کاظم ع فرمود که حق سبحانه و تعالی میفرماید
که من توانگران را غنی نکردم برای اینکه نزد من گرامی بودند و فقیران را فقیر نکردم برای اینکه نزد من بیمقدار بودند و لیکن فقیران را وسیله
ابتلاء و امتحان اغنیا گردانیدم و اگر فقرا در دنیا نمیبودند اغنیا مستوجب بهشت نمی شدند و حضرت صادق ع فرمود که مالداران
شیعیان ما امینان ما یند بر محتاجان ایشان پس از برای ما فقیران را محافظت نمائید تا خدا شما را محافظت فرماید بسند صحیح منقولست
که امیر المؤمنین ع فرمود که فقر و بی چیزی مؤمنان را بیشتر زینت میدهد از لجام نفیسی که عذار اسب را زینت دهد و در حدیث دیگر فرمود
که فقر مرگ بزرگست و حضرت صادق ع فرمود که فقر مرگ سرخست راوی عرض کرد که فقر از دینار و درهم را میفرمائید فرمود که نه و
لیکن مراد فقر دین است و از حضرت رسول ص منقولست که هر که سبک شمارد و خفیف کند فقیر مسلمانی را بدرستی که حق تعالی را سبک شمرده
است و خدا او را در روز قیامت خفیف و سبک میدارد مگر اینکه از این عمل توبه کند و هر که فقیر مسلمانی را گرامی دارد چون خدا را در روز
قیامت ملاقات نماید از او راضی باشد و حضرت امام رضا ع فرمود که هر که ملاقات نماید فقیر مسلمانی را و بر او سلام کند بر خلاف سلامی
که با غنیا میکند چون روز قیامت خدا را ملاقات نماید یعنی بمقام حساب آید از او در خشم باشد یا اباذر ان الدنیا مشغلة للقلوب
والابدان و ان الله تبارک و تعالی سائلنا عما انعمنا فی حلاله فکیف بما نعمنا فی حرامه یا اباذر انی قد دعوت الله جل جلاله ان یجعل رزق
من یحبنی الکفاف و ان یعطی من یبغضنی کثرة المال والولد ای ابوذر بدرستی که دنیا مشغول کننده دلها و بدنها است از یاد خدا و کار خدا
بدرستی که حق تعالی از ما سؤال خواهد کرد از آنچه تنعم کرده باشیم در حلال او پس چگونه سؤال نباشد از آنچه تنعم کرده باشیم در حرام او
ای ابوذر من از خدا سؤال کرده ام که بگرداند روزی هر کس که مرا دوست دارد بقدر کفاف و عطا فرماید بکسی که مرا دشمن دارد بسیاری مال

و فرزندان بدانکه این حدیث دلالت میکند بر اینکه بر حلال نیز حساب می باشد سابقا احادیث گذشت که بر صرف کردن حلال مؤمنان را حساب
نمیکنند ممکن است که مراد از مؤمنان در اینجا مؤمنان خالص باشد و در این جا مراد اینکه از ما سؤال میکنند این باشد که از بعضی از افراد
مسلمانان سؤال میکنند یا اینکه مراد از حساب نکردن آن باشد که تفاص از حسنات ایشان بازای آن نمیکنند و مراد از سؤال کردن این باشد که
تفحص آنها میفرماید بدانکه احادیث در مدح کفاف دنیا واقع شده است چنانچه منقولست از حضرت علی بن الحسین ع که رسول خدا ص گذشت
بشبانی که چند شتری داشت و بنزد او فرستاد و شیر طلبید در جواب گفت که آنچه در پستانهای شتران است چاشت مردم قبیله است
آنچه در ظرفهاست شبی میخورند حضرت فرمود که خداوندا مال و فرزندش را زیاد کن پس گذشتند بشبان دیگر که گوسفندان خود را
می چرانید و از او شیر طلبیدند و آنچه در پستانهای شتران بود دوشید با آنچه در ظرفها بود بخدمت حضرت فرستاد و یک گوسفند بهدیه
فرستاد و گفت این نزد ما حاضر بود و اگر زیاده از احتیاج هست بگیر بفرستم حضرت فرمود خداوندا بقدر کفاف او را روزی بده بعضی از اصحاب
عرض کردند که یا رسول الله برای آنکسی که سؤال ترا رد کرد دعائی کردی که ما همه از برای خود میخواهیم و برای آنکسی که حاجت ترا برآورد دعائی فرمودی
که همه ما از آن کراهت داریم حضرت فرمود که آنچه از دنیا کم باشد و کافی باشد بهتر است از آنچه زیاده باشد و آدمی را از یاد غافل گرداند خداوندا
محمد و آل محمد را بقدر کفاف روزی بده بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که حضرت رسول ص فرمود که خداوندا روزی کن محمد و
آل محمد را و هر که محمد و آل محمد را دوست دارد عفت از محرمات و شبهات و کفاف نصیب کن و روزی کن کسی را که دشمن محمد و آل محمد باشد بسیاری
مال و فرزند بسند دیگر از حضرت صادق ع منقولست که خداوند عز و جل میفرماید که بندهٔ مؤمن من محزون می شود از اینکه من روزی
را بر او تنگ میکنم و حال آنکه باعث زیادتی قرب او می شود بسوی من و خوشحالی می شود بندهٔ مؤمن که روزی را برای او فراخ کردانم و حال آنکه
باعث دوری او می شود از من و در حدیث دیگر فرمود که خداوند عالمیان میفرماید که بدرستی که خوشحالترین اینان نزد من بندهٔ مؤمنی
است که بهرهٔ عظیم از صلاح داشته باشد و نیکو عبادت پروردگار خود کند در پنهانی بندگی خدا کند و در میان مردم کم نام باشد و انگشت نما
نباشد و روزی او بقدر کفاف باشد و صبر کند بر آن و بزودی مرگ او در رسد و میراثش کم باشد و گریه کنندگانش کم باشد یا باذر

طوبی للزاهدین فی الدنیا الراغبین فی الآخرة الذین اتخذوا ارض الله بساطا و ترابها فراشا و ماءها طیبا و اتخذوا کتاب الله شعارا و
دعاءه دثارا یقرضون الدنیا قرضا یا باذر حرث الآخرة العمل الصالح و حرث الدنیا المال و البنون ای ابوذر خوشا حال جمعی که در
دنیا اختیار نموده اند ترک لذات دنیا کرده اند و بسوی آخرت و اعمالیکه موجب سعادات آخرتست رغبت نموده اند ایشان گروهی اند که
زمین خدا را بساط خود ساخته اند و خاک زمین را فرش و بستر خود قرار داده اند و آب را بوی خوش یا آب قناعت کرده اند که خود را با آب زمینها
بدیاک میکنند و کتاب خدا را پیراهن تن خود کردانیده اند و پیوسته تلاوت میکنند و بآن عمل مینمایند و دعا و تضرع بدرگاه خدا را لباس
خود ساخته اند که هرگز از خدا غافل نمیشوند و دنیا را از خود میبرند بریدنی یا آنکه قرض میدهند قرض دادنی که در آخرت عوض بگیرند ای ابوذر
زراعت آخرت عمل صالح است و زراعت دنیا مال و فرزندان حضرت در اینجا اشاره فرموده بتفسیر این آیه که من کان یرید حرث الآخرة نزد له فی
حرثه و من کان یرید حرث الدنیا نؤته منها و ما له فی الآخرة من نصیب ترجمه اش اینست که هر که اراده نماید در دنیا کشت آخرت را یعنی که عمل
چندی را که موجب ثواب آخرت باشد در این نشأه تحصیل نماید تخم ایمان در بوستان دل بکارد و باب اعمال صالحه او را پرورش دهد تا در عرصه
قیامت حاصل او را بر دارد زیاده کنیم برای او در کشت او و بعوض یکی ده تا هفتصد زیاده بر آن یا آنکه او را توفیق دنیا
کرامت
خیرات کنیم و هر که اراده نماید زراعت و کشت دنیا را یعنی اعمال و افعال پیوسته غرضش تحصیل دنیا باشد میدهیم او را بهره و نصیبی
از دنیا بقدر مقتضای حکمت و مصلحت و او را در آخرت بهره نخواهد بود حاصلش آنست که هر که عملی برای آخرت کند در عمل خود موفق
می شود و میامن برکات آن بروزگار او عاید شود و در آخرت حسنات او مضاعف می شود و هر که عمل او برای دنیا باشد روزی مقرر
با و میرسد مانند وجهی که مدعای او باشد مانند شیطان ثواب خود را در دنیا می یابد و او را در آخرت هیچ بهره نخواهد بود
و لهذا افعال مرائیان و اصحاب بدعت در دنیا چند روزی بمدد شیطان بایشان نفع میرساند و در آخرت محروم‌اند و جمعی که نیت خود را
برای خدا خالص کرده اند غالب اوقات در دنیا بر اعمال ایشان ثمرهٔ مترتب نمی شود تا مزد خود را در آخرت کامل بیابند و در دنیا عمل ایشان
مشوب باغراض فاسدهٔ دنیوی نباشد زیرا که هیچ عملی حقیقتا بیمزد نکرده است حق کافران هستند که در ریاضتها شاقه برای امور
فاسدهٔ دنیا میکشند چنانچه می شنوم با مطلب نمیرسند مثل اینکه میخواهند که ایشان را کشف سفلیات حاصل شود و گاه هست
بآن مطلب خود میرسند از سعادات آخرت محروم‌اند و بسیار باشد که مسلمانی از روی اخلاص خدا را سالها عبادت کند حق تعالی این معنی را
باو ندهد زیرا که ثواب او را در آخرت ذخیره فرموده و مصلحت او را در این نمیداند که در دنیا این را باو بدهد زیرا که غالبا آنست که

این معنی باعث نازیدن و عجب او می شود و از خدا باز میماند حتی آنکه در حدیث وارد شده است که ایمان مؤمن که کامل شد حق تعالی
راه خواب بدن هم از او مسدود میگرداند و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست بدرستیکه مؤمن نیکی که میکند مردم
شکر او نمیکنند و احسان او در میان خلق مشهور نمی شود زیرا که از برای خدا میکند نیکی و معروفش باسمان بالا میرود در زمین پهن
نمی شود و نیکی و احسان کافر را شکر میکنند زیرا که معروف و نیکی او از برای مردم است در میان مردم منتشر می شود و باسمان بالا نمی
رود و مقبول الهی نمیگردد و در حدیث دیگر از حضرت امام موسی کاظم ع منقولست که حضرت رسول ص را کفران نعمت میکردند و شکر
احسان بر قریشی و عجمی داشت و کی معروف و نیکیش بر خلق از آنحضرت بود هم چنین ما اهل بیت را کفران میکنند شکر نیکی و احسان ما را مردم نمی
دارند و نیکان مؤمنان نیز چنین اند که احسانها و نیکیهای ایشان را کسی شکر نمی کند و ایضا منقولست که مفضل بن عمر بخدمت حضرت
امام جعفر صادق ع عرض نمود که جمعی از علمای عامه که نزد ما اند میگویند که چون حق تعالی بنده را دوست داشت ملکی از آسمان برای او
ندا میکند که خدا فلان شخص را دوست میدارد شما او را دوست دارید پس محبت او در دلهای مردم می افتد و هر بنده که دشمن
داشت منادی از آسمان ندا میکند که حق تعالی فلان شخص را دشمن میدارد شما او را دشمن دارید پس عداوت او در دلهای مردم می افتد
چون این را گفتم حضرت راست نشستند و سه مرتبه بدست اشاره فرمودند که نه چنین نیست که ایشان میگویند ولیکن چون حق تعالی
بنده را دوست داشت مردم را در زمین وامیدارد که بعداوت و دشمنی او مشغول می شوند و بد او را میگویند پس آنها گناه کار می
شوند و موجب ثواب و اجر او می شود و چون بنده را دشمن دارد او را محبوب مردم میگرداند که بناحق مدح او کنند و او را مدح کنند که آن او هم
گناه کار باشند بعد از آن فرمود که کی نزد خدا محبوبتر از حضرت یحیی ع بود مردم با او عداوت کردند تا او را کشتند و کی نزد خدا محبوب
تر از علی بن ابیطالب بود از مردم آزارها کشید که میدانی و کی محبوبتر از حضرت حسین بن علی ع بود مردم آزار او کردند تا او را شهید
کردند و بدان که در فقرات حضرت رسول ص اشعار فرموده اند بفضیلت قرآن بر دعا زیرا که فرموده اند قرآن را شعار خود کرده اند
و دعا را دثار خود گردانیده اند و شعار جامهٔ ملاصق بدن را میگویند و دثار را بر جامهٔ دیگر که بر بالای آن پوشند اطلاق میکنند
و جامهٔ ملاصق بدن اختصاصش بآدمی بیشتر میباشد احادیث در این باب مختلف وارد دار بعضی احادیث فضیلت قرآن ظاهر می
شود و از بعضی از فضیلت دعا و بعضی چنین جمع کرده اند که اگر معنی قرآن یابد قرآن بهتر است و اگر نه دعا و بعضی بعکس گفته اند و آنچه
این خاکسار را بخاطر میرسد آنست که نسبت باحوال مختلف می باشد و او باید طبیب نفس خود باشد و در هر حالی آنچه مناسب آن داند
بر آن بدارد و گاه هست که آدمی در مقام خوفست او را خوف سهل دارد و مناسب آنست که دعاهائی که مشتمل بر تخویف است بخواند تا
چون مادهٔ اش مستعد شد است باعث کمال آن صفت گردد و اگر خوف بسیار دارد و دعاهای رجا بخواند که خوف بسیار بیاس می
انجامد و هم چنین در باب رجا و سایر صفات نفسانی و هم چنین در باب قرآن خواندن و بسیار است که آدمی این دعائی را مکرر خوانده است و چندان
در آن تأثیر نکرده است و در بعضی احوال که موافق حال او افتاد چندان در او اثر میکند که فوق او منصور نیست و چندان از آن معارف
بر او فایض می شود که احصا نتوان نمود و در این باب سخن بسیار است و عرصهٔ سخن تنگست اگر خدا خواهد در محل مناسب بیان شود
ان شاء الله تعالی یا اباذر ان ربی اخبرنی فقال و عزتی و جلالی ما ادرک العابدون درک البکاء عندی و انی لابنی لهم فی الرفیق الاعلی قصرا لا
یشرکهم فیه احد قال قلت یا رسول الله ای المؤمنین اکیس قال اکثرهم للموت ذکرا و احسنهم له استعدادا یا اباذر اذا دخل النور القلب
انفسح القلب و استوسع قلت فما علامة ذلک بابی انت و امی یا رسول الله قال الانابة الی دار الخلود و التجافی عن دار الغرور و الاستعداد للموت
قبل نزوله ای ابوذر بدرستی که پروردگار من مرا خبر داد و فرمود که بعزت و جلال خود سوگند میخورم که نمی یابند عابدان از هیچ عملی آنچه
از گریه می یابند نزد من از ثواب و قرب بدرستی که من از برای ایشان بنا میکنم در اعلای مراتب بهشت در جوار پیغمبران و مقربان خود قصری
را که هیچ کس در آن قصر و مرتبه با ایشان شریک نباشد ابوذر گفت عرض کردم که یا رسول الله کدام یک از مؤمنان زیرکتر و عاقلترند
فرمود آنکه یاد مرگ بیشتر میکند و تهیهٔ او را نیکوتر درست میکند ای ابوذر چون نور در دل آدمی داخل شد آن دل گشاده و فراخ می
شود ابوذر گفت علامت اینحالت چیست پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله فرمود که علامت منور بودن و گشادگی دل میل آدمی
است بسوی آخرت که خانهٔ جاوید است و رجوع کردن بکاری که برای آنخانه بکار آید و پهلو تهی کردن از دنیا که خانهٔ فریب و مکر و غفلتست
و مستعد و مهیا شدن برای مرگ پیش از آنکه در رسد بدانکه احادیث در باب فضل گریستن برای خدا سابقا ایراد نمودیم و از عقل و شرع
معلوم است که تضرع بدرگاه بی نیاز موجب سعادت دنیا و آخرتست و گریه را مراتب بسیار است و هر کس در خور مرتبهٔ خود از آن بهره
میبرد یکی میگرید و نادان از خدا میطلبد و دیگری خلاصی از جهنم میطلبد و دیگری بهشت میطلبد و دیگری قرب میطلبد نامرتبهٔ محبان

در شرح بکاء و نیت فضیلت قربانیت

که از هر قطرهٔ از آن صد هزار لذت میبرند و هیچ لذتی را با این برابر نمیکنند و چنانچه در آخرت شربت گریه ایشان را نیست در دنیا نیز کسی
لذت اینها با خبر نیست و احادیث در باب یاد مرگ کردن و باعمال صالحه مهیا بودن و دانستن که چون در در سد ادمی را حسرت نباشد
گذشت و معنی دل را نیز بیان کردیم و روشنی دل بعلم و معرفت و محبت و نیات صادقه و صفات حسنه میباشد زیرا که چنانچه دو دیدهٔ
ظاهری بدن ظاهر را بینا میگرداند که تمیز کند میان اشیا و حقیقت الوان و اشخاص بداند و راهها ظاهر را گم نکند همچنین علم و
معارف موجب این است که دیدهٔ دل بینا شود و نفس ناطقهٔ انسان که از آن تعبیر بقلب میکنند تمیز میان نیک و بد بکند و راه حق را بیابد و
گم نکند و همچنین مرتبت نیت صافی حسنه و نیات صحیحه که او را باعمال شایسته راهنمائی مینمایند بمنزلهٔ چراغی و مشعلی بلکه خورشیدی اند
برای نفس و با این انوار در دلهای کاملان چراغانی است از علم و معرفت و انواع کمالات و حالات و گشادگی که باید استعداد قبول حق و معارف
الهی است زیرا که دلها مانند ظرفی است میان پر که گنجایش هیچ چیز نداشته باشد لهذا هیچ هدایتی بدان داخل نمیشود و قبول
هیچ حقی نمیکند و دلهای مؤمنان در گنجایش معارف مختلفست بسبب کمال و نقص ایشان در مراتب ایمان بعضی از باب پیاله ایست که
گنجایش اندکی از علوم و معارف دارد اگر زیاده از قدر حوصله اش بران بریزند از سر بدر میرود و از بسیاری عبادات و کمالات و سعی زیاده
میشود و استعداد قبول معارف بیشتر میشود تا آنکه بمنزلهٔ دریائی میشود که هرچند نهرهای حقایق بران بریزند مطلقا او را از جا
بدر نمی آرد و انوار معنوی سبب گشادگی میشود و این گشادگی سبب ادراک قبول حق میگردد که قبایح دنیا بدیدهٔ او نمایان
میشود و محاسن اعمال حسنه و درجات رفیعهٔ آخرت و کمالات معنوی را دانسته طالب آنها میشود و بتحصیل آنها خود را مستعد مراتب میگرداند یا اباذر
اتق الله ولا ترى الناس انک تخشى الله فیکرمونک وقلبک فاجر یا اباذر لیکن لک فی کل شیء نیة حتى فی النوم والاکل یا اباذر لیعظم جلال
الله فی صدرک فلا تذکره کما یذکره الجاهل عند الکلب اللهم اخزه وعند الخنزیر اللهم اخزه ای ابوذر از مناهی خدا بپرهیز و از خدا بترس و مردم
چنین منما از خدا میترسی برای اینکه ترا گرامی دارند و دلت مایل بفجور و بدیها باشد ای ابوذر باید کاری کنی که نیت قربتی باشد در جمیع کارها
از برای خدا کنی تا خواب کردن و چیز خوردن را ای ابوذر باید در دل تو جلال و بزرگواری خدا باشد و او را سبک یاد نکنی چنانچه جاهلان
سگ را دیدند میگویند خدایا او را خوار کن چون بخوک برخورند میگویند که خداوندا او را خوار کن احادیث در مذمت ریا در اول کتاب ایراد
نموده ایم و از حضرت امام موسی کاظم ع منقولست که حضرت عیسی ع بحواریان فرمود که بحق و راستی میگویم که بکار شما نمیاید که ظاهر خود را
نیک کنید که خوش آینده باشد و دلهای شما فاسد باشد و پوست بدن خود را پاکیزه کنید و دلهای شما کثیف و پر چرک باشد مباشید
از مانند غربال که آرد خوب را از خود بیرون میکند و نخاله و سبوس را در میان خود نگاه میدارد و همچنین شما کلام حکمت را از دهن خود بیرون
میاورید برای مردم و کینه و بدیها را در سینهٔ خود نگاه میدارید ای بندگان دنیا مثل شما مثل چراغ است که مردم را روشنی میدهد و خود
را میسوزاند ای گروه بنی اسرائیل در مجالس علما خود را در آورید اگرچه باید بزانو راه روید خود را بران مجالس برسانید بدرستی که حق تع
زنده میکند دلهای مرده را بنور حکمت چنانچه زنده میکند زمینهای مرده را بباران بهار درشت قطره و بسند معتبر از حضرت امیرالمؤمنین ع
منقولست که خوشا حال بندهٔ گمنامی که مردم اعتنا باو نکنند و او مردم را شناسد و مردم او را نشناسند حق تعالی او را شناسد و از او
خوشنود باشد اینجماعت چراغهای راه هدایتند که حق تع ببرکت ایشان دفع میکند هر فتنهٔ تاریک کننده که مردم را بشبهه اندازد و برای ایشان
میگشاید در هر رحمتی را ایشان افشای اسرار ائمه خود را نمیکنند جفا کار و بدگوینده نیستند و بدانکه کسی که عظمت الهی در نفس او
مستقر گردیده و پستی دنیا و اهل دنیا برو ظاهر شده و قدر اوقات عمر عزیز خود را دانسته در هر امری تا رضای خدا را در آن نداند
و نیابد که بکار آخرت او می آید متوجه آن کاری شود و عمر خود را ببطالت ضایع نمیکند پس اگر خواهد چیزی بخورد چون منظور
اصلی او در تحصیل آخرتست برای این طعام بخورد که از عبادات الهی ضعیف نشود و او را قوت بندگی بهم رسد و اگر این معنی بحسب
واقع منظور او باشد و محض گذرانیدن خاطر نباشد طعام خوردن او باین نیت عبادت میشود و این طعام همه نور میشود و قوتی
که از و حاصل میشود صرف بندگی خدا میشود و همچنین خواب را برای آن میکند که در هنگام عبادت حضور قلب داشته باشد و
عمل بفرمودهٔ الهی کرده باشد تا بدن و عقل او ضعیف نشود و اگر به بیت الخلا میرود که خود را از کثافات و نجاسات پاکیزه کند که در
وقت عبادت مطهر و مصفا باشد و با حضور قلب نماز تواند کرد و مجملی از تحقیق این مقام در اول کتاب گذشت و در این مقام جناب مقدس
نبوی باین معنی اشاره فرموده اند که باید ترا در هر کاری نیتی باشد و هیچ کار را بی نیت قربت بجا نیاوری حتی در خواب کردن و طعام
خوردن و آنحضرت فرموده اند که باید عظمت الهی را ملاحظه نمائی و خدا را در مقام سهل ذکر نکنی مراد این است که از روی بی اعتنائی در هر
مقام خدا را یاد نکنی بی آنکه غرض تو یاد خدا یا توسل باو باشد و اگرچه گذشت که ذکر خدا در هر حالی خوبست و در احادیث وارد است که در

در خوف و خشیت از خدا

صغیر و کبیر امور باید که بخدا متوسل باشند و استعانت جویند جمیع حاجات خود را از خود و بزرگ از و سؤال نمایند و این معنی
عین تعظیم الهی است که خود را و قدرت و توانائی خود را ناچیز دانند و در جمیع امور خود را محتاج خداوند خود دانند و بدانند که کوچک و بزرگ نزد
قدرت او یکسانست در دو تفصیل این معنی انشاء الله تعالی از این مذکور خواهد شد یا اباذر ان لله ملائکة قیاما من خیفته ما رفعوا
رؤسهم حتى ینفخ فی الصور النفخة الآخرة فیقولون جمیعا سبحانک وبحمدک ما عبدناک کما ینبغی لک ان تعبد لو کان لرجل عمل سبعین نبیا لا
ستقل عمله من شدة ما یرى یومئذ ولو ان دلوا صب من غسلین فی مطلع الشمس لغلت منه جماجم من فی مغربها ولو زفرت جهنم زفرة لم یبق ملک
مقرب ولا نبی مرسل الا خر جاثیا لرکبتیه یقول رب نفسی نفسی حتى ابراهیم اسحق ع یقول یا رب انا خلیلک ابراهیم فلا تنسنی ای ابوذر بدرستیکه
که حق تعالی را ملکی چند هست که پیوسته ایستاده اند از خوف الهی سر بالا نمیکنند تا روزی که در صور بدمند مرتبه آخر که همگی خلق بان زنده
میشوند پس جمیع ملائکه در آنحال میگویند که خداوندا تو منزهی و منزه میدانیم ترا از جمیع نقایص و عیبها و از اینکه عبادت قابل درگاه تو باشد و
ترا بر جمیع نعمتها شکر میکنیم و عبادت تو نکرده ایم چنانچه سزاوار است که ترا عبادت کنند و اگر شخصی عمل هفتاد پیغمبر داشته باشد هر اینه
عمل خود را سهل خواهد شمرد از شدت اهوالی که در آنروز مشاهده مینماید اگر دلوی از غسلین جهنم که چرک و ریم اهل جهنم است که ترشحها
در دیگهای جهنم جوشیده است در مشرق آفتاب بریزند هر اینه از شدت حرارت آن بجوش آید مغز سر آنجماعتی که در مغرب آفتابند و اگر
جهنم در صحرای محشر نعره و شدت بصدا آید نماند احدی نه ملک مقرب و نه نبی مرسلی مگر آنکه بزانو در افتند و هر یک استغاثه کنند که
پروردگارا نفس مرا رحم کن و مرا نجات بخش و همه دانند بفکر خود باشند حتی ابراهیم خلیل خدا اسحق فرزند خود را فراموش کند و
بحال خود مشغول شود و گوید که ای پروردگار من منم خلیل تو ابراهیم مرا دریاب و از رحمت خود فراموش مکن و لطف خود را از
من باز مگیر بدانکه از جملهٔ عقایدی که اقرار بآنها واجبست و از ضروریات مذهب است و انکار آنها کفر است اقرار کردن به بهشت
و دوزخ است و باید اعتقاد داشت که بهشت و دوزخ الحال موجودند چنانچه بسند معتبر منقولست که ابوالصلت هروی از حضرت
علی بن موسی الرضا ع سؤال نمود که بهشت و دوزخ آیا اکنون موجود هستند فرمود بلی بدرستیکه حضرت رسول ص داخل بهشت شدند
و جهنم را مشاهده فرمودند در شب معراج ابوالصلت عرض نمود که جمعی میگویند که حق تع مقدر فرموده است که موجود سازد بهشت
و دوزخ را و هنوز خلق نفرموده است حضرت فرمود که جمعی که این سخن را میگویند از ما نیستند و ما از ایشان نیستیم و کسی که انکار
خلق بهشت و دوزخ کند تکذیب پیغمبر ص کرده است و تکذیب ما کرده است و هیچ بهره از ولایت ما ندارد و همیشه در آتش جهنم خواهد
بود و بعد از آن حضرت استدلال بآیات و احادیث فرمودند که دلالت بر خلق آنها میکند و بسند معتبر از محمد بن مسلم منقولست که
حضرت امام محمد باقر ع فرمود که والله که بهشت خالی نیست از ارواح مؤمنان از روزیکه خدا آنرا خلق فرموده است و آیات و احادیث بسیار
که دلالت بر این مطلب کند بسیار است و باید اعتقاد داشت که کفار مخلدند در عذاب جهنم و عذاب از ایشان هرگز برطرف نمیشود
و سنیان و غیر ایشان از فرقهائیکه غیر شیعه اثنی عشری اند هر یک در مذهب خود متعصب و راسخند و عقل ایشان کامل است
و حجت بر ایشان تمام شده است ایشان نیز در جهنم مخلد خواهند بود و اگر عقل ایشان ضعیف باشد و در مذهب باطل خود راسخ نباشند
و محبت اهل بیت ع داشته باشند مثل زنان و جمعی که ضعیف العقل اند و چندان تمیز میان حق و باطل نمیتوانند کرد حال ایشان
موقوفست بامر الهی و ممکن است که حق تع بفضل خود ایشان را از جهنم نجات دهد و فساق و صاحبان گناهان کبیره از شیعیان اثنی عشری
ایشان مستحق شفاعت هستند و ممکن است که حق تعالی بفضل کامل خود ایشان را بیامرزد و بجهنم نبرد و اگر بجهنم روند البته مخلد
نخواهند بود و آخر نجات مییابند و داخل بهشت میشوند و کسیکه منکر ضروری از ضروریات دین باشد مثل وجوب نماز و روزه
و حج و زکوة و بهشت و دوزخ و معاد جسمانی و غیر اینها از اموریکه ضروری دین شده است و هر که صاحبان دین است از شنیده است او
کافر است و مرتد است و مخلد در آتش جهنم است هرچند بحسب ظاهر اظهار اسلام کند و تفصیل این کلام را این مقام گنجایش ندارد و بسند صحیح
از ابوبصیر منقولست که بخدمت امام جعفر صادق ع عرض کردم که ای فرزند رسول خدا مرا بترسان از عذاب الهی که دلم بسیار قساوت بهم رسانیده
است فرمود که ای ابومحمد مستعد باش برای زندگانی دور و دراز که زندگانی آخرت که آنرا نهایت نیست و فکر آن زندگانی را بکن و
تهیهٔ آنرا درست کن و بدرستیکه جبرئیل ع روزی بخدمت حضرت رسول ص آمد ترش کرده و آثار اندوه در چهرهٔ اش ظاهر بود و پیش
از آن هر گاه میامد متبسم و خندان و خوشحال می آمد پس حضرت فرمود که ای جبرئیل چرا امروز چنین غضبناک و محزون آمدهٔ جبرئیل گفت که
امروز دمهائی که بر آتش جهنم میدمیدند از دست گذاشتند فرمود که دمهای آتش جهنم چیست ای جبرئیل گفت ای محمد حق تعالی امر فرمود
که هزار سال بر آتش جهنم دمیدند تا سفید شد پس هزار سال دیگر دمیدند تا سرخ شد پس هزار سال دیگر دمیدند تا سیاه شد و

اکنون سزاوار است تا بدانی که اگر قطره از ضریع که عرق اهل جهنم و چرک و ریم فرجهای زناکاران است که در دیگهای جهنم جوشیده و بعوض آب باهل جهنم میخورانند که اگر در آبهای اهل دنیا بریزند هر آینه جمیع دنیا از گندش بمیرند و اگر یک حلقه از زنجیری که هفتاد ذرع است و بر گردن اهل جهنم میگذارند بر دنیا بگذارند از گرمی آن تمامی دنیا بگدازد و اگر پیراهنی از پیراهنهای اهل آتش را در میان زمین و آسمان بیاویزند اهل دنیا از بوی بد آن هلاک شوند و چون جبرئیل اینها را بیان فرمود حضرت رسول و جبرئیل هر دو بگریه در آمدند پس حق تعالی ملکی فرستاد بسوی ایشان که پروردگار شما سلام میرساند شما را و میفرماید که من شما را ایمن گردانیدم از آنکه گناهی کنید که مستوجب عذاب من شوید پس بعد از آن هرگاه که جبرئیل بخدمت آنحضرت می آمد متبسم و خندان بود پس حضرت صادق فرمود که در آن روز اهل آتش عظمت جهنم و عذاب الهی را دیدند و اهل بهشت عظمت بهشت و نعیم او را دیدند و چون اهل جهنم داخل جهنم می شوند هفتاد سال سعی میکنند تا خود را ببالای جهنم میرسانند چون بکنار جهنم میرسند ملائکه گرزهای آهن بر کله ایشان میکوبند تا بقعر جهنم برمیگردند پوستهای ایشان را تغییر میدهند پوست تازه بر بدن ایشان میپوشانند که عذاب در ایشان بیشتر تأثیر کند پس حضرت بابو بصیر گفت که آنچه گفتم ترا کافی است گفت بلی مرا کافی است و بسند معتبر از عمرو بن ثابت منقولست که حضرت امام محمد باقر فرمود که اهل جهنم در آتش فریاد میکنند مانند سگان و گرگان که فریاد کنند از شدت آنچه بایشان میرسد از درد عذاب الهی چه گمان داری ای عمرو بگروهی که ایشان را مرگ نمی باشد که از عذاب نجات یابند و عذاب ایشان هرگز سبک نمی شود و در میان آتش تشنه و گرسنه باشند و کران و گنگان و کوران باشند و روهای ایشان سیاه شده باشد محروم و نادم و ایشان را غضب کرده پروردگار خود رحم بر ایشان نکنند و عذاب ایشان را تخفیف ندهند و آتش بر ایشان فرو ریزند و از حمیم گرم جهنم بعوض آب بیاشامند و از زقوم جهنم بعوض طعام خورند و بقلابهای آتش بدنهای ایشان را بدرند و گرزهای آهن بر سر ایشان بکوبند و ملائکه بسیار غلیظ و بسیار شدید ایشان را در شکنجه دارند و بر ایشان رحم نمیکنند و بر رو ایشان را در آتش میکشند و با شیاطین ایشان را در زنجیر میکشند و در غلها و بندها ایشان را مقید میسازند اگر دعا کنند دعای ایشان مستجاب نمی شود و اگر حاجتی طلبند بر آورده نمی شود این است حال جمعیکه بجهنم میروند و منقولست که در تفسیر این آیه که حقتعالی میفرماید که جبار معاند را بعد از آن که بجهنم میبرند و بخورد او میدهند آبی که روان شود از پوست و گوشت اهل جهنم از چرک و ریم و زردابه که از تن دوزخیان چکد و بتکلف و رنج تمام جرعه جرعه میخورد آنرا و بگلویش فرو نمی رود از غایت تلخی و گندگی و از همه طرف مرگ باو میرسد و بحال مرگ می باشد و آرزوی مرگ میکند و لیکن او را نمیباشد و نمی میرد و بعد از هر عذابی عذابی سخت تر برای او هست فرمود که آن صدید جهنم را چون نزدیک او می آورند رویش بریان می شود و پوست و گوشت رویش در آن میریزد پس چون میخورد جمیع امعاء و احشایش پاره پاره می شود و بر پشتش میریزد و از هر یک از ایشان مانند دو خانه از چرک و ریم روان شود و نقل میکنند که از آب بدن ایشان نهرها جاری می شود و در روهای ایشان جوها بهم میرسد بعد از آن اشک منقطع می شود و خون بجای اشک میبارد بحدیکه کشتیها در آب بدن ایشان جاری میتوان کرد و از حضرت امام جعفر صادق منقولست که جهنم را هفت در است از یک در فرعون و هامان و قارون که کنایه از ابو بکر و عمر و عثمان است داخل می شوند و از یک در کافران و مشرکان داخل می شوند از جماعتیکه هرگز بخدا ایمان نیاورده اند و از یک در دیگر بنی امیه داخل میشوند که مخصوص ایشان است و کسی با ایشان در آن در شریک نیست و یک در دیگر باب لظی است و یک در دیگر باب سقر است و یک در دیگر باب هاویه است که هر که از آن در داخل شد هفتاد سال در جهنم فرو میروند پس جهنم جوشی میزند و ایشان را بطبقه بالای جهنم می افکند پس باز هفتاد سال دیگر فرو میروند ابد الآباد در جهنم حال ایشان این است و یک در دیگر است که از آن در دشمنان ما و هر که با ما جنگ کرده و هر که یاری ما نکرده داخل جهنم میشوند و این در بزرگترین درها است و گرمی و شدت آتش از همه بیشتر است منقولست از ابن عباس که دو یهودی بخدمت حضرت امیر المؤمنین آمدند و پرسیدند که بهشت و دوزخ در کجا اند حضرت فرمود که بهشت در آسمانست و جهنم در زمین است و بسند معتبر منقولست که از حضرت صادق پرسیدند از معنی فلق فرمود که دره ایست در جهنم که در آن هفتاد هزار خانه است و در هر خانه هفتاد هزار بیت است و در هر بیتی هفتاد هزار مار سیاه است و در شکم هر ماری هفتاد هزار سبوی زهر است جمیع اهل جهنم را بر این دره گذر می افتد و در حدیث دیگر فرمود که این آتش شما که در دنیا هست یک جزو است از هفتاد جزو از آتش جهنم که هفتاد مرتبه از آب خاموش کرده اند و باز افروخته شده است اگر چنین نمیکردند هیچکس طاقت نزدیکی آن نداشت و بدرستی که جهنم را در روز قیامت بصحرای محشر خواهند آورد که صراط را بر روی آن بگذارند پس جهنم فریادی بر آورد که جمیع ملائکه مقربین و انبیای مرسلین از بیم آن بزانو در آیند و استغاثه در آیند و در حدیث دیگر منقولست که غساق وادی است در جهنم که در آن سیصد و سی

در محشر

قصر است

قصر است و در هر قصری سیصد خانه است و در هر خانه چهل زاویه است و در هر زاویه ماری است و در شکم هر ماری سیصد و سی عقرب است و در نیش هر عقربی سیصد و سی سبوی زهر است اگر یکی از آن عقربها زهر خود را بر جمیع اهل جهنم بریزد از برای هلاک همه کافی است و در حدیث دیگر منقولست که درکات جهنم هفت است اول جحیم است که اهل آنرا بر سنگهای تافته میدارند که دماغ ایشان مانند دیگ بجوش میآید و مرتبه دوم لظی است که حقتعالی در وصف آن میفرماید که بسیار کشنده است دست و پای مشرکان را بجانب خود میکشد کسی را که پشت کرده بر حق و رو گردانیده از معبود مطلق و جمع کرده است مالهای دنیا را و حفظ کرده و حقوق الهی را از آن ادا نکرده مرتبه سیم سقر است که حقتعالی در وصف آن میفرماید که سقر آتشی است که باقی نمیگذارد پوست و گوشت و عروق و اعصاب و عظام را بلکه همه را می سوزاند و باز حقتعالی آن اجزا را باز میگرداند و آتش دست بر نمیدارد و باز می سوزاند و آتشی است بسیار سیاه کننده پوست کافران را یا ظالمان را و هویدا است برای ایشان و بر آن موکلند نوزده ملک یا نوزده نوع از ملائکه و مرتبه چهارم حطمه است که از آن شرارها جدا می شود مانند کوشک عظیم که گویا شتران زردند که بر هوا میروند هر که را در آن افکنند او را در هم می شکند و میکوبد مانند سرمه و روح از ایشان مفارقت نمی نماید و چون مانند سرمه ریزه شدند حقتعالی ایشان را بحالت اول بر میگرداند طبقه پنجم هاویه است که در آنجا گروهی هستند که فریاد میکنند که ای مالک بفریاد ما برس چون مالک بفریاد ایشان میرسد ظرفی از آتش بر میگیرد که مملو است از چرک و خون و عرقی که از بدنهای ایشان جاری شده مانند مس گداخته و بایشان میخورانند چون نزدیک روی ایشان میاورد پوست و گوشت روی ایشان در آن میریزد از شدت حرارت آن چنانچه حقتعالی میفرماید که برای ستمکاران آماده کرده ایم آتشی را که احاطه کند بایشان سراپردهای آن و اگر استغاثه نمایند از تشنگی بفریاد ایشان میرسند بآبی که مانند مس گداخته باشد چون بپیش روی ایشان برند بریان کند روهای ایشان را بد شرابی است آن از برای ایشان و بد تکیه گاهی است آتش از برای ایشان و هر که را در هاویه اندازند هفتاد هزار سال در آتش فرو رود و هر چند که پوستش بسوزد حقتعالی بدل آن پوست دیگر در بدنش برویاند و طبقه ششم سعیر است که در آن سیصد سراپرده از آتش هست و در هر سراپرده سیصد قصر است از آتش و در هر قصری سیصد نوع از عذاب مقرر است و در آنجا مارها و عقربها از آتش هست و کندها و زنجیرها و غلها از آتش برای اهل این طبقه مهیا کرده اند چنانچه حق سبحانه و تعالی میفرماید که ما مهیا کرده ایم برای کافران زنجیرها و غلهای آتش افروخته و طبقه هفتم جهنم است که فلق در آنجا است و آن چاهی است در جهنم که چون در آنرا میگشایند جهنم مشتعل می شود و این طبقه بدترین طبقات دوزخ است و صعود کوهی است از مس در میان جهنم و آثام وادی است از مس گداخته که بر دور آن کوه جاری است این موضع بدترین جاهای این طبقه است و از حضرت امام موسی کاظم منقولست که در جهنم وادی هست که آنرا سقر مینامند که از آن روز که خدا آنرا خلق کرده است نفس نکشیده است و اگر خدا او را رخصت فرماید که بقدر سوراخ سوزنی نفس بکشد هر آینه جمیع آنچه در روی زمین است بسوزاند و اهل جهنم بخدا پناه میبرند از حرارت و گند و بوی و کثافت آن وادی و آنچه خدا برای اهلش مهیا فرموده از عذاب خود و در آن وادی کوهی است که جمیع اهل آن وادی پناه میبرند بخدا از گرمی و تعفن و کثافت آن کوه و از عذابهائیکه خدا در آنجا برای اهلش مقرر فرموده و در آن کوه دره ایست که اهل آن کوه بخدا استعاذه مینمایند از گرمی و گند و کثافت آن دره و عذابهای آن و در آن دره چاهی هست که اهل آن دره از گرمی و تعفن و قذارت و عذاب شدید آنجا بخدا پناه میبرند و در آنچاه ماری هست که جمیع اهل آنچاه از خباثت و تعفن و کثافت آن مار و آنچه خدا در نیشهای آن زهر مقرر فرموده بخدا استعاذه مینمایند و در شکم آن مار هفت صندوق است که آنجا جای پنج کس از امتهای گذشته است و دو کس از این امت اما آن پنج قابیل که برادر خود هابیل را کشت و نمرود است که با ابراهیم مناظره کرد و گفت من هم زنده میکنم و میمیرانم و فرعون است که دعوی خدائی کرد و یهودا است که یهود را گمراه کرد و بولس است که نصاری را گمراه کرد و از این امت دو اعرابی اند که ایمان بخدا نیاوردند یعنی ابو بکر و عمر و بسند صحیح از حضرت صادق منقولست که حضرت رسول فرمودند که شبی که بمعراج میرفتم و در عرض راه صدای مهیبی شنیدم که از آن خائف شدم جبرئیل گفت که شنیدی یا محمد گفتم بلی گفت که این سنگی بود که هفتاد سال قبل از این از کنار جهنم انداخته بودند اکنون بقعرش رسیده است فرمود که بعد از آن دیگر آنحضرت را خندان ندیدند تا از دنیا مفارقت فرمود پس حضرت رسول فرمود که چون داخل آسمان اول شدم هر ملکی که مرا دید خندان و خوشحال شد تا آنکه رسیدم بملکی از ملائکه که عظیم تر از او ملکی ندیده بودم با هیبتی بسیار منکر و غضب از جبینش ظاهر پس آنچه ملائکه دیگر از تحیت و دعا نسبت بمن بجا آوردند او بجا آورد و لیکن نخندید و خوشحالی که دیگران داشتند او نداشت از جبرئیل پرسیدم که این کیست که من از دیدن او بسیار ترسان شدم گفت گنجایش دارد که از او بترسی و ما همه از او ترسانیم این مالک خازن جهنم است و هرگز نخندیده است و از روزیکه حق تعالی او را والی جهنم گردانیده تا حال هر روز غضب و خشم او بر دشمنان خدا و اهل معصیت زیاده میگردد و خدا از ایشان خواهد فرمود که انتقام از ایشان بکشد و اگر با کسی خندیده بود یا بعد از این میکرد البته بر تو بخندید

وا ندید تو اظهار فرح مینمود پس من بر او سلام کردم و رد سلام بمن نمود و مرا بشارت بهشت داد پس من بجبرئیل گفتم چون جمیع اهل سموات
او را اطاعت مینمودند بفرما که آتش دوزخ را بمن بنماید جبرئیل گفت که ای مالک محمد را بنما آتش جهنم را پس پرده را برگرفت و دری از درهای
جهنم را گشود ناگاه ازان زبانه باسمان بلند شد و ساطع گردید بخروش آمد که من ترسیدم و بیهوش شدم پس گفتم ای جبرئیل بگو که پرده را بیندازد فی
الحال مالک امر فرمود آن زبانه را که بجای خود برگرد پس برگشت و در حدیث دیگر وارد شده است در تفسیر این آیه که حقتعالی میفرماید که بریده شد
است برای کافران جامها از آتش که این آیه برای بنی امیه نازل شده است که آتش ایشان را فرا گیرد چنانچه جامه آدمی را فرا گیرد پس لب زیرین ایشان
چنان سیاه بود که بناف ایشان برسد و لب بالای ایشان بسر ایشان برسد و بعد از این آیه حقتعالی میفرماید که بریزند از بالای سر ایشان آب جوشان که بگدازد
از غایت حرارت آنچه در شکم ایشانست از احشا و امعا و پوستهای ایشان را و برای ایشان گرزها از آهن آماده کرده اند که هرگاه که خواهند
بیرون آیند از آتش از کثرت شدت و الم برگردانند ایشان را بان گرزها در آتش و گویند بایشان که بچشید عذاب آتش سوزان را و در حدیثی
وارد شده است که اگر گرزی از آن گرزها در زمین گذارند و جمیع جن و انس جمع شوند و خواهند که او را بردارند نتوانند برداشت و از
حضرت امیر المؤمنین منقولست که فرمود که برای اهل معصیت نقبها در میان آتش زده اند که و پاهای ایشان را در زنجیر کرده اند و دستهای
ایشان را در گردن غل کرده اند و بر بدنهای ایشان پیراهنها از مس گداخته پوشانیده اند و جبها از آتش برای ایشان بسته اند در میان عذابی
گرفتار اند که گرمیش بنهایت رسیده و درهای جهنم را بر روی ایشان بسته اند پس آن درها را هرگز نمی گشایند و هرگز نسیمی بر ایشان داخل
نمی شود و هرگز غمی از ایشان برطرف نمی شود عذاب ایشان پیوسته شدید است و عقاب ایشان همیشه تازه است نه خانه ایشان فانی می شود و
نه عمر ایشان بسر می آید بمالک استغاثه میکنند که از پروردگار خود بطلب که ما را بمیراند در جواب میگوید که همیشه درین عذاب خواهید
بود و بسند معتبر از حضرت صادق منقولست که در جهنم چاهی هست که اهل جهنم ازان استعاذه مینمایند و آنجای هر متکبر و جبار
معاند است و هر شیطان متمرد و هر منکری که ایمان بروز قیامت نداشته باشد و هر که عداوت آل محمد داشته باشد و فرمود که کسی که
در جهنم عذابش از دیگران سبکتر باشد کسی است که در دریای از آتش باشد و دو نعل از آتش در پای او باشد و بند نعلینش از
آتش باشد که از شدت حرارت مغز سر او مانند دیگ در جوش باشد و گمان کند که از جمیع اهل جهنم عذابش بدتر است و حال آنکه عذاب او از
همه سهلتر باشد و در حدیث دیگر وارد شده است که فلق چاهی است در جهنم که اهل جهنم از شدت حرارت آن استعاذه مینمایند از خدا
طلب نمود که نفسی بکشد چون نفس کشید جمیع جهنم را سوزانید و در آنجا صندوقی است از آتش که اهل آنجا از گرمی و حرارت آن صندوق
استعاذه مینمایند و آن تابوتی است که در آن تابوت شش کس از پیشینیان و شش کس از پسینیان جا داده اند اما شش کس اول پسر آدم است
که برادر خود را کشت و نمرود که ابرهیم را در آتش انداخت و فرعون و سامری که گوساله پرستی را دین خود کرد و آنکسی که یهود را بعد از پیغمبر
ایشان گمراه کرد و آنکسی که نصاری را بعد از پیغمبرشان گمراه کرد و اما شش کس آخر ابوبکر است و عمر و عثمان و معاویه و سرکرده خوارج
نهروان و ابن ملجم و از حضرت رسول منقولست که فرمود که اگر درین مسجد صد هزار نفر یا زیاده باشند و یکی از اهل جهنم نفس بکشد و
اثر بایشان برسد هر اینه مسجد و هر که در آنست بسوزد و فرمود که در جهنم مارها هست بکلفتی گردن شتران که یکی از ایشان که میگزند
کسی را چهل خریف یا چهل سال در دردش میماند و عقربها هست بدرشتی استر که اگر گزند آن انهار اینقدر از مدت میماند و از عبدالله عباس
منقولست که جهنم را هفت در است بر هر دری هفتاد هزار کوه هست و در هر کوهی هفتاد هزار دره است و در هر دره هفتاد هزار
شکاف و در هر شکافی هفتاد هزار خانه است و در هر خانه هفتاد هزار مار است که طول هر ماری سه روز راه است و نیشهای آن مارها
بمثابه نخلهای طولانی است می آید بنزدیک فرزند آدم و میگیرد پلک چشمان و لبهای او را و جمیع پوست و گوشت او را از استخوانهایش
می کند چون میگریزد از آن مار در نهرهای جهنم می افتد که چهل سال تا چهل خریف در آن نهر فرو میرود و بسند معتبر از حضرت صادق ع
منقولست که حقتعالی هیچکس را خلق نفرموده است مگر آنکه منزلی در بهشت و منزلی در جهنم برای او مقرر فرموده چون اهل بهشت در
بهشت قرار میگیرند و اهل جهنم در جهنم ساکن میشوند منادی ندا میکند اهل بهشت را که نظر کنید بسوی جهنم پس مشرف شوند
و نظر میکنند بسوی جهنم و منزلهای ایشان را در جهنم بایشان مینمایند که این منازلی است که اگر معصیت الهی میکردید داخل این منازل
میشدید پس چندان ایشان را فرح و شادی رو دهد که اگر مرگ در بهشت باشد بمیرند از شادی آنکه از چنین عذابی نجات یافته اند
پس منادی ندا کند اهل جهنم را که بجانب بالا نظر کنید چون نظر کنند منازل ایشان را در بهشت و نعمتهائی که در آنجا برای ایشان مقرر شده
بایشان بنمایند و بگویند بایشان که اگر طاعت الهی میکردید این منازل را متصرف میشدید پس ایشان را حالتی رو دهد که اگر مرگ
باشد بمیرند پس منازل اهل جهنم را در بهشت به نیکوکاران دهند و منازل اهل بهشت را در جهنم ببدکاران دهند و این است تفسیر آیه

کهحق تعالی

که حق تعالی در شان اهل بهشت میفرماید که ایشانند وارثان که بمیراث میبرند بهشت را و در آن مخلد و پایدار خواهند بود و بسند صحیح
از حضرت صادق منقولست که چون اهل بهشت داخل بهشت می شوند و اهل جهنم بجهنم در آیند منادی از جانب رب العزة ندا کند که ای اهل
بهشت و ای اهل جهنم اگر مرگ بصورتی از صورتها در آید خواهید شناخت او را گویند نه پس بیاورند مرگ را بصورت گوسفند سفید و در
میان بهشت و دوزخ بدارند و بایشان گویند ببینید این مرگست پس حقتعالی امر فرماید که او را ذبح نمایند و فرماید که ای اهل بهشت
همیشه در بهشت خواهید بود و شما را مرگ نیست و ای اهل جهنم همیشه در جهنم خواهید بود و این روزی است که خداوند عالمیان فرموده
که بترسان ایشان را از روز حسرت در روزی که کار هر کس منقضی شده باشد و بپایان رسیده باشد و ایشان از آن روز غافلند حضرت فرمود
مراد این روز است که حق تعالی اهل بهشت و جهنم را فرمان دهد همیشه در جای خود باشند و مرگ ایشان را نباشد که در آن روز اهل جهنم
حسرت برند و سودی ندهد و امید ایشان منقطع گردد یا باذر لو ان امرأة من نساء اهل الجنة اطلعت من سماء الدنیا فی لیلة ظلماء
لاضائت لها الارض افضل مما یضئ بالقمر لیلة البدر و لوجد ریح نشرها اهل (الارض) و لو ان ثوبا من ثیاب اهل الجنة نشر الیوم فی الدنیا لصعق
من ینظر الیه و ما حملته ابصارهم ای ابوذر اگر زنی از زنان اهل بهشت از آسمان اول مشرف شود و در دنیا نظر کند در شب تاریکی هر اینه زمین
از نور و جمال او روشن می شود بهتر از آنکه روشن می شود از ماه شب چهارده و هر اینه بوی خوش او برسد بمشام جمیع اهل زمین و اگر جامه
از جامهای اهل بهشت را امروز در دنیا بگشایند هر اینه هر کس بسوی آن نظر نماید مدهوش شود و دیده او تاب دیدن آن نیاورد
و بسند صحیح از ابو بصیر منقولست که بخدمت حضرت صادق عرض نمودم که یا ابن رسول الله چیزی از اوصاف بهشت بفرما که ای ابو محمد
بدرستی که بوی بهشت از هزار سال راه می شنوند و پست ترین اهل بهشت را آنقدر میدهند که اگر جمیع جن و انس در منزل او وارد شوند
و از طعام و شراب او بخورند هر آینه کافی باشد و از چیزی کم نشود و سهل ترین اهل بهشت چون داخل بهشت می شود سه باغ بنظر
او می آید چون داخل پست تر می شود در آن مشاهده می نماید از زنان و خدمتکاران و نهرها و میوها آنقدر که خدا خواهد چون حمد و
شکر الهی بجا می آورد میگویند با او که بجانب بالا نظر کن چون نظر می کند در آنجا نعمت و کرامتی چند مشاهده مینماید که در باغ اول ندیده
است پس گوید که پروردگارا این باغ را نیز بمن کرامت فرما خطاب رسد که اگر این باغ را بتو دهیم شاید که باغ دیگری را بطلبی او گوید همین مرا کافی
و از این بهتر نمی باشد چون بآن حدیقه در آید مسرت و شادی او عظیم شود سپاس و شکر الهی بجا آورد پس خطاب رسد که در جنة الخلد
بر روی او بگشایند اضعاف آنچه در بهشت دوم دیده بود در آنجا مشاهده نماید فرح و سرورش مضاعف گردد و بگوید پروردگارا
تو را است حمدی که احصای آن نتوان نمود که منت نهادی بر من بهشتها و نجات بخشیدی مرا از آتش ابو بصیر گفت که چون این بشارتها را
شنیدم گریستم و گفتم فدای تو شوم دیگر بفرما و شوق مرا زیاده گردان فرمود که ای ابو محمد نهری هست که در دو طرف آن نهر کنیزان از دو
رو بیده است چون مؤمن بیکی از آن کنیزان بگذرد و او را خوش آید او را از زمین میکند و حقتعالی بجای او دیگری میرویاند ابو بصیر گفت
فدای تو گردم دیگر بفرما فرمود که مؤمن را در بهشت هشتصد دختر باکره و چهار هزار زن ثیبه و دو زن از حور العین کرامت میفرماید
ابو بصیر گفت فدای تو گردم هشتصد دختر باکره باو میدهند فرمود که بلی هرگاه که با هر یک از آنها مقاربت مینماید باکره اند گفت فدای
تو گردم حور العین را از چه چیز خلق کرده اند فرمود که از تربت نورانی بهشت مخلوق شده اند که مغز ساقهای ایشان از روی هفتاد حله نمایانست
و جگر مؤمن آینه حور العین است و جگر حور العین آینه مؤمن است که از غایت لطافت و صفا چهره خود را در آن مشاهده می نماید گفت فدای
تو گردم آیا حور العین را سخنی هست که بآن تکلم نمایند فرمود که بلی سخنی میگویند که هرگز خلایق بآن خوبی سخن نشنیده اند گفت سخن
ایشان چیست گفت میگویند که مائیم خالدات که پیوسته خواهیم بود و مردن برای ما نمی باشد و مائیم متنعمات که شادمانیم که هرگز
ما را اندوه نمی باشد و مائیم که در سرای خلد پیوسته مقیمیم و هرگز از آن بدر نمی رویم و مائیم که پیوسته راضی و خوشنودیم و در هیچ حال
بغضب و خشم نمی آئیم خوشحال کسیکه از برای ما خلق شده است و خوشا کسی که او برای ما خلق شده است خوشحال کسیکه ما از برای
او خلق شده ایم مائیم آنانکه اگر یکی از ما زلف ما را در میان آسمان بیاویزند نور ما آن دیده ها را خیره کند و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین
منقولست که فرمود که بهشت را هشت در است از یک در پیغمبران و صدیقان داخل می شوند و از در دیگر شهیدان و صالحان داخل
می شوند و از پنج در شیعیان و دوستان ما داخل می شوند و من میایستم بر صراط و دعا میکنم و میگویم خداوندا بسلامت بگذران شیعیان
و دوستان و هرکه مرا یاری کرده و بامامت من اعتقاد داشته است در دنیا در آن حال ندا از میان عرش الهی در رسد که دعای تو مستجاب
کردیم و ترا شفاعت دادیم در شیعیانت پس هر یک از شیعیان و دوستان من و آنانکه یاوری من کرده اند و با دشمنان من جهاد کرده اند
کردار یا بگفتار شفاعت کنند هفتاد هزار کس از همسایگان و خویشان و دوستان خود را و از در هشتم سایر مسلمانان داخل میشوند

از آنجاست که اقرار بشهادتین داشته باشند و در دل ایشان بقدر ذرهٔ از بغض ما اهل بیت نباشد بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام منقولست که فرمود بدرستی که حقتعالی و تعالی در بهشت برای بندگان مؤمن خود در هر جمعه کرامتی مقرر فرموده پس در روز جمعه میشود حق تعالی ملکی را نزد بندهٔ مؤمن میفرستند با دو حله چون آن ملک بدر بهشت مؤمن میرسد بدربانان میگوید که از مؤمن رخصت بگیرید تا من بنزد او آیم پس دربانان بنزد مؤمن میآیند و میگویند که فرستادهٔ پروردگارت بر در ایستاده و رخصت میطلبد پس او بزنان خود میگوید که مرا چه باید کرد ایشان میگویند ای سید و بزرگ و سرور ما بحق آن خداوندی که بهشت را بتصرف تو داده کرامتی برای تو از این بهتر نیست که پروردگار تو پیک و رسول بنزد تو فرستاده پس ملک داخل میشود و آن دو حله را میآورد مؤمن یکی را ازار کند و یکی را بر دوش افکند و با پیک حق تعالی روانه شود و بر هر چیز که بگذرد از نور او روشن شود و بیاید تا وعدهگاه رحمت و کرامت پس چون در آنجا مؤمنان همگی مجتمع گردند حق تعالی نوری از انوار جلال و معرفت خود بر ایشان تجلی فرماید پس ایشان بسجده درآیند خطاب رسد که ای بندگان من سر بردارید که امروز روز سجده و عبادت نیست مشقت و کلفت طاعت و تکلیف را از شما برداشتهام پس ایشان گویند ای پروردگار ما چه چیز از این بهتر خواهد بود که بما کرامت کردهٔ بهشت را بما عطا فرمودهٔ جواب فرماید که بشما عطا کردم هفتاد برابر آنچه اکنون دارید از جمیع نعمتها و کرامتها پس در هر جمعه مؤمن بر میگردد با هفتاد برابر آنچه داشته است پیش از آن جمعه و این است که حق تعالی میفرماید که نزد ما زیاده نعمتهای کرامت هست و روز مزید روز جمعه است و شب جمعه شبی است سفید پر نور است و روزش روزی نورانی است پس بسیار خدا را در این شب و روز تنزیه کنید مانند گفتن سبحان الله و بزرگی یاد کنید مثل گفتن الله اکبر و لا اله الا الله بسیار بگوئید و حمد و ثنای الهی بسیار بکنید بگفتن الحمد لله و غیر آن از ثناهای خدا و صلوات بر محمد و آل محمد بسیار بفرستید چون بندهٔ مؤمن از وعدهگاه بر میگردد بهر چیز که میگذرد از نور خود روشن میکند تا آنکه بنزد زنان خود میآید و زنانش میگویند بحق آن خداوندی که بهشت را بر ما مباح گردانیده ای سید ما هرگز ترا بحسن امروز ندیده ایم او در جواب گوید که از تجلی نور جلال پروردگار خود نور و بها و حسن یافته ام بعد از آن حضرت فرمود که زنان بهشت رشک نمی دارند و حایض نمی شوند و بدخوئی نمیدارند راوی گفت که فدای تو گردم میخواهم از چیزی سؤال نمایم و شرم میکنم از آن آیا در بهشت غنا میباشد حضرت فرمود که بدرستی که در بهشت درختی هست که حقتعالی امر میفرماید بادها را که بر آن درخت میوزند و از آن حرکت میآورند و از آن نغمهٔ چند صادر میشود که خلایق هرگز بخوبی آن نشنیده اند پس حضرت فرمود که آن جزای کسی است که در دنیا ترک شنیدن غنا از ترس الهی کرده باشد راوی میگوید که فدای تو گردم بفرما از اوصاف بهشت فرمود که حق تعالی بهشتی بید قدرت خود خلق کرده که هیچ چشمی آن را ندیده و مخلوقی بر آن مطلع نگردیده پروردگار عالم هر صبح آن را میگشاید و میفرماید که شمیم و بوی خوش خود را بر اهل بهشت زیاده بفرست این است که حق تعالی میفرماید که پس نمیدانند نفسی آنچه مخفی شده است برای ایشان از چیزهائی که موجب روشنی چشم و سرور ایشان است بجزای کارهای خیری که در دنیا میکردند از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که طوبی درختی است در بهشت که اصلش در خانهٔ پیغمبر است و هیچ مؤمنی نیست مگر آنکه در خانهٔ او شاخی از آن درخت هست که خواهش هر چیز که در خواطرش درآید آن شاخ برای او حاضر میسازد و اگر سوار تندروی در سایهٔ آن درخت صد سال براند نمیتواند رفت و اگر کلاغی از زیر آن درخت پرواز کند آنقدر که پیر شود و از پیری بیفتد ببالای آن درخت نرسد پس سعی نمائید در تحصیل چنین کرامتی بسند معتبر دیگر از آنحضرت منقولست که در بهشت درختی هست که از بالایش حلهها میروید و از پائینش اسبان ابلق زین و لجام کرده بیرون میآید که بالها دارند و سرگین و بول ندارند پس دوستان خدا بر آن اسبان سوار میشوند و آنها پرواز میکنند بهر جائی که ایشان خواهند پس میگویند جماعتی که در مرتبه از ایشان پستترند که پروردگارا چه عمل این بندگان ترا باین کرامت رسانیده است خداوند جلیل فرماید که ایشان شبها بعبادت برمیخواستند و خواب بسیار نمیکردند و روزه میداشتند و روز چیزی نمیخوردند و با دشمنان من جهاد میکردند و نمیترسیدند و تصدق مینمودند و بخل نمیورزیدند و بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام منقولست که طوبی درختی است در بهشت در خانهٔ حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و در خانهٔ هر شیعه شاخی از آن درخت هست و برگهای آن بر امتها سایه می افکند و در حدیث دیگر فرمود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله حضرت فاطمه را بسیار میبوسیدند این امر بطبع عایشه گران بود روزی در این باب اعتراض کرد حضرت فرمود که ای عایشه شبی که مرا بمعراج بردند داخل بهشت شدم و جبرئیل مرا نزدیک درخت طوبی برد و میوهٔ از آن درخت بمن داد تناول نمودم پس حقتعالی آن میوه را نطفه کرد در صلب من چون بزمین آمدم با خدیجه مقاربت نمودم و او بفاطمه حامله شد پس هر مرتبه که فاطمه را میبوسم بوی آن درخت طوبی را از او میشنوم و در حدیث دیگر فرمود که فاطمه حوری بصورت انسی است و هر گاه که مشتاق بوی بهشت می شوم فاطمه را میبوسم که از او بوی بهشت بشنوم و از عبدالله عباس منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که حلقهٔ در بهشت از یاقوت سرخ است بر روی صحیفهٔ طلا و چون هر گاه که آن حلقه را بر صحیفه میکوبند صدا میکند که یا علی و بسند

معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که چون مرا بمعراج بردند داخل بهشت شدم در آنجا ملکی چند دیدم که بنا میکردند یک خشت از طلا و یک خشت از نقره و گاه دست باز میکشیدند گفتم با ایشان که چرا گاهی مشغول میباشید و گاهی دست باز میگیرید گفتند که دست باز میکشیم تا انتظار خرجی میکشیم پرسیدم که خرجی شما چیست گفتند گفتن مؤمن در دنیا این کلمات سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر هر گاه این کلمات را میگوید ما از برای او بنا میکنیم و از جابر بن عبدالله انصاری منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که بر در بهشت نوشته است که لا اله الا الله محمد رسول الله علی اخو رسول الله یعنی علی برادر رسول خدا است این را بر در بهشت نوشته اند پیش از آنکه آسمان و زمین را بیافرینند بدو هزار سال و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که حقتعالی در بهشت عمودی از یاقوت سرخ خلق فرموده است بر سر آن هفتاد هزار قصر است و در هر قصری هفتاد هزار غرفه است برای جمعی خلق کرده است که در دنیا از برای خدا با یکدیگر دوستی کنند و بزیارت یکدیگر روند و بسند معتبر از امام محمد باقر علیه السلام منقولست که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله سؤال نمود از تفسیر این آیهٔ کریمه که حق تعالی میفرماید لکن الذین اتقوا ربهم لهم غرف من فوقها غرف مبنیة تجری من تحتها الانهار وعد الله لا یخلف الله المیعاد که ترجمهٔ ظاهرش این است که لیکن آنانکه پرهیز کردند از مناهی پروردگار خود و از عذاب و خشم او ترسیدند برای ایشان مهیا شده است در بهشت غرفهها که از بالای آن غرفهها منزلها و غرفههای دیگر از آن رفیعتر است که بر غایت استحکام بنا شده جاری میشود در زیر آن غرفهها نهرهای بهشت حقتعالی این منازل و درجات را بمتقیان وعده فرموده و خلاف نمیکند خدا وعدهٔ خود را و سؤال نمود که این غرفهها را بچه بنا کرده اند یا رسول الله حضرت رسول فرمود که یا علی این غرفهها را حق تعالی بنا کرده است برای دوستان خود بمروارید و یاقوت و زبرجد سقفهای آنها از طلا است و بنقره منقش و مزین ساخته اند و هر غرفه هزار در دارد از طلا و بر هر دری ملکی دربان است و در آن غرفهها فرشهای عالی بر روی یکدیگر گسترده اند که بسیار بلند شده است از حریر و دیبا برنگهای مختلف و در میان آن فرشها مشک و عنبر و کافور بهشت پر کرده اند چون مؤمن را در بهشت باین منازل در آورند تاج پادشاهی و کرامت بر سرش گذارند و حلههای مطرز از طلا و نقره در آن پوشانند و در زیر تاج اکلیلی مکلل بیاقوت و مروارید بیفکنند و هفتاد حله برنگهای مختلف مطرز بطلا و نقره و مکلل بمروارید و یاقوت سرخ در او بپوشانند چون مؤمن بر تخت خود بنشیند تخت از شادی بحرکت آید و بر خود ببالد چون مؤمن در منازل خود قرار گیرد رخصت طلبد ملکی که موکل باغهای اوست که در آید و او را تهنیت گوید بکرامتهای الهی پس گویند بآن ملک خدمتکاران مؤمن از کنیزان و غلامان که در اینجا بمانی باش که دوست خدا بر تخت خود تکیه فرموده و زوجهٔ حور العین او مهیای ملاقات او شده صبر کن تا دوست خدا از شغل خود فارغ شود پس حوریه که برای او در این منزل مهیا کرده اند از خیمهٔ خود بیرون آید و رو بتخت مؤمن بخرامد و کنیزانش بر دور او احاطه کرده باشند و هفتاد حله بر او پوشیده باشند بافته از یاقوت و مروارید و زبرجد و حلهها را بمشک و عنبر رنگین کرده باشند و بر سرش تاج کرامت نهاده و نعلین طلا مکلل بیاقوت و مروارید در پا کشیده باشد و بند نعلین از یاقوت سرخ آراسته چون بنزدیک دوست خدا رسد و اراده نماید که از شوق برای او برخیزد گوید که ای دوست خدا امروز روز مشقت و تعب تو نیست برمخیز که من از برای توام و تو از برای من چون بنزد او آید با یکدیگر معانقه نمایند پانصد سال از سالهای دنیا که هیچ یک را ملال حاصل نشود پس نظر کند بسوی گردنش طوقی مشاهده نماید از یاقوت سرخ در وسطش لوحی باشد که بر آن لوح نوشته باشد که ای دوست خدا محبوب منی و من محبوب توام شوق من برای تو بنهایت رسید و شوق تو برای من بنهایت رسیده پس حقتعالی هزار ملک بفرستد که او را تهنیت بهشت بگویند و حوریه را بتزویج او در آورند چون بدر اول از درهای بهشت بمؤمن رسند گویند بملکی که بآن در موکل است که برو و از دوست خدا رخصت طلب که خداوند عالمیان ما را فرستاده که او را تهنیت و مبارکباد بهشت بگوئیم آن ملک گوید که باشید تا من بحاجب بگویم تا او بمؤمن عرض کند که شما آمدهاید پس آن ملک بیاید بنزد حاجب و میان او و حاجب سه باغ فاصله باشد و بگوید که بر در سرا هزار ملک ایستادهاند که پروردگار عالمیان ایشان را برای تهنیت دوست خدا فرستاده و ایشان رخصت دخول میطلبند حاجب گوید که بر من دشوار است که در این حال رخصت کسی بر دوست خدا بطلبم و او با زوجهٔ حوریهٔ خود خلوت کرده است و میان حاجب و مؤمن دو باغ فاصله است پس حاجب بنزد قیم رود و گوید که بر در سرا هزار ملک ایستادهاند که جناب رب العزه ایشان را برای تهنیت فرستاده رخصت دخول برای ایشان از دوست خدا بطلب پس قیم آید بنزد خدمتکاران خاص و گوید که رسولان خداوند جبار بر در سرا ایستادهاند و ایشان هزار ملکاند که حقتعالی ایشان را برای تهنیت فرستاده بولی خدا عرض کنید چون ایشان عرض کنند رخصت فرماید که داخل شوند پس ایشان بیایند بنزد غرفه و آن غرفه را هزار در باشد و بر هر دری ملکی موکل باشد چون ملائکه را رخصت دخول غرفه بدهد هر ملکی آن دری را که بآن موکل است بگشاید پس قیم هر ملکی

از دری از درها بغیر فرمان داور و هر یک از ایشان رسالتی پروردگار خود را برسانند اشاره باین حالت است آنچه حقتعالی میفرماید که و
الملائکة یدخلون علیهم من کل باب سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار که ترجمه اش اینکه ملائکه داخل شوند بر ایشان از هر دری از درهای
منازل ایشان و گویند که سلام الهی بر شما باد بسبب آنچه بر مشقتهای طاعات و ترک معاصی و بلاها و محنتها صبر کردید در دار دنیا پس چه نیکو
است عاقبت این سرای شما و اشاره باین کرامت است آنچه حقتعالی در سورهٔ هل اتی فرموده است و اذا رأیت ثم رأیت نعیما و ملکا کبیرا
و چون نظر نمائی در بهشت خواهی دید نعمتهای عظیم که در وصف نگنجد و ملکی بزرگ و متمتع با پادشاهی عظیم حضرت فرمود که مراد
این نعیم و پادشاهی است که حق تعالی بدوست خود کرامت خواهد فرمود که ملائکه از جانب حقتعالی شانه برسالت بنزد او می آیند و بی رخصت
بر او داخل نمیشوند پس فرمود که نهرها از زیر مساکن ایشان جاریست چنانچه حقتعالی میفرماید که تجری من تحتهم الانهار و میوه‌ها
نزدیکست بجهتی که مؤمن هر میوه را که طبعش بآن مایل شود بدهان خود او میتواند گرفت چنانچه تکیه کرده است بی آنکه حرکت کند
و بدرستیکه انواع میوه‌ها بعضی بعضی میشایند بدوست خدا میگویند هر یک از ایشان که اول مرا تناول نما پیش از آنکه دیگری را تناول
نمائی و فرمود که هیچ مؤمنی در بهشت نیست مگر آنکه او را باغهای بسیار هست بعضی را داربست کرده و بعضی درختانش بر زمین
خوابیده و نهرها باو کرامت کرده اند از شراب و نهرها از آب و نهرها از شیر و نهرها از عسل و چون دوست خدا غذائی را میل نماید
بی آنکه بگوید آنچه خواهش کرده نزد او میآورند و گاهی با برادران مؤمن خود خلوت میکنند و صحبت میدارند و گاهی با یکدیگر
سیر میکنند و در باغهای خود تنعم میکنند و سیر مینمایند و هوای بهشت پیوسته مانند ما بین طلوع صبح است و طلوع آفتاب و از آن
بسیار نیکوتر و خوشتر است و هر مؤمنی را هفتاد و چهار حوران میدهند و چهار زن از زنان آدمیان و ساعتی با حوریه صحبت میدارد و
ساعتی با زن دنیا و ساعتی هم خلوت میکنند با خود و بر کرسیها تکیه زده اند و با یکدیگر صحبت میدارند و گاه هست که مؤمن بر تخت
خود تکیه داده ناگاه شعاع نوری او را فرا میگیرد و در اخیال بخدمتکاران خود میگوید که این شعاع تابان از کجا بود ایشان میگویند که آن
نور حوریه است که هنوز تو او را ملاقات نکرده از خیمه خود سر بیرون کرده و بتو نظر کرده از شوق لقای تو و خواهان تو شده است و
محبت تو بر او غالب گردیده و چون ترا دیده که بر تخت تکیه داده از کثرت شوق و فرح متبسم شده و آن شعاعیکه مشاهده نمودی و نوریکه
ترا گرفت از سفیدی و صفا و پاکی و نزاکت دندانهای او بود پس دوست خدا گوید که او را رخصت دهید از منزل خود فرود آید بنزد من
چون دوست خدا این را فرماید هزار هزار غلام و کنیز مبادرت نمایند و این بشارت را بحوریه رسانند و او از خیمه خود فرود آید و هفتاد حله
مطرز بطلا و نقره و مرصع بمروارید و یاقوت و زبرجد ملون بمشک و عنبر و رنگهای مختلف در بر داشته و از لطافت بحدی باشد که مغز
استخوان ساقش از زیر هفتاد حله نمایان و قامتش هفتاد ذراع باشد و عرض کتفهایش ده ذرع باشد چون نزدیک دوست خدا رسد
خادمان ظرفهای طلا و نقره پر از یاقوت و زبرجد و مروارید بیاورند و نثار او کنند و دست در گردن یکدیگر در آورند مدتها و ایشان
را ملال حاصل نشود بعد از نقل این حدیث حضرت امام محمد باقر فرمود که بهشتها که حق تعالی در قرآن یاد فرموده جنة عدن است و جنة الفردوس
و جنة نعیم و جنة المأوی و در این بهشتها خدا را بهشتهای دیگر هست که مؤمن از جنتها و باغستانها میدهند نقد دیگر که خواهد و در آنها
بهر روشی که خواهد هر چیز که مؤمن در بهشت خواهد طلب کردنش همین است که بگوید سبحانک اللهم همین که این را گفت خادمان
مبادرت مینمایند و آنچه خواهد بی طلب نزد او حاضر میسازند چنانچه حقتعالی میفرماید که دعویهم فیها سبحانک اللهم و تحیتهم فیها سلام
یعنی خواندن ایشان در بهشت خدا را با چیزیکه خواهند چنانچه از این حدیث ظاهر میشود باین وجه باشد که سبحانک اللهم یعنی بپاکی یاد
میکنم ترا از هر چه لایق کبریای تو نیست و تحیت و درود ایشان در بهشت با یکدیگر سلام است حضرت فرمود که یعنی تحیت خدمتکاران
بر ایشان سلام است و آخر دعویهم ان الحمد لله رب العالمین و آخر دعوای ایشان آنست که بگویند الحمد لله رب العالمین حضرت فرمود مراد
آنستکه آنچه را طلب نمودند برای ایشان حاصل شد و لذت خود را یافتند از جماع و خوردن و آشامیدن و بعد از آنکه فارغ شدند
حمد الهی بجای آورند و بسند صحیح از حضرت امام جعفر صادق ع منقولست که از حضرت پرسیدند از تفسیر این آیه که فیهن خیرات حسان
فرمود که ایشان زنان مؤمن عارف شیعه اند که داخل بهشت میشوند و ایشان را بمؤمنان تزویج مینمایند و آنجا که فرموده است که حور
مقصورات فی الخیام مراد حوران بهشت اند که در نهایت سفیدی اند و کمرهای ایشان باریکست و در میان خیمه‌ها در و یاقوت و
مرجان نشسته اند و هر خیمه چهار در و بهر دری هفتاد دختر باکره رسیده ایستاده اند که دربان ایشانند و هر روز از خدا کرامتی
بر ایشان میرسد و ایشان را برای این بیشتر خلق فرموده که مؤمنان را بایشان بشارت فرماید و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر ع
منقولستکه فرمود که آن بنده که خداوند خود را دوست داشته باشید بدرستیکه بهشت هشت در است و عرض هر دری چهل ساله راهست

و از حضرت

و از حضرت رسول ص منقولستکه درختی در بهشت نیست مگر آنکه ساقش از طلاست و فرمود که اهل بهشت را بول و غایط نمی باشد بلکه
بعرقی از ایشان دفع می شود و از مشک خوشبوتر و فرمود که اهل بهشت را هر روز حسن و جمال و صفا و طراوت زیاده می شود چنانچه اهل
دنیا هر روز پیری و قباحت منظرشان زیاده میگردد و فرمود که پست ترین اهل بهشت را هشتاد هزار خادم میدهند و نود و مرتبه از
مراتب عالیهٔ بهشت برای او مقرر میسازند و بسند معتبر منقولستکه ملحدی بخدمت حضرت صادق ع آمد و سؤال بسیاری کرد و بعد
از جواب شنیدن مسلمان شد از جملهٔ سؤالهای او این بود که چگونه است که اهل بهشت هر میوه که از درختان بهشت تناول مینمایند باز
آن میوه بهمان هیئت برمیگردد فرمود که بلی از بابت چراغ است که هرچند از آن چراغ برافروزند از نور آن چیزی کم نمی شود اگرچه عالم از آن
پر از چراغ شود پرسید که چون می شود که اهل بهشت میخورند و می آشامند و ایشان را فضله نمی باشد فرمود که زیرا که غذای ایشان از رقت
لطیفست و از آن ثقل نمی باشد بلکه از بدن ایشان بعرق خوشبو دفع میشود پرسید که چونست که هرچند حوری را وطی میکنند باز باکره می
یابند او را فرمود که از طینت طیب پاکیزه مخلوق شده و باو آفتی و جراحتی نمی رسد و در سوراخ او چیزی داخل نمی شود پس حیض و کثافت
از او دفع نمی شود پس پیوسته رحم بیکدیگر چسبیده است بغیر هنگام مقاربت گشوده نمی شود لهذا چنین است پرسید که چون می شود که
مغز ساقش از زیر هفتاد حله نمایان باشد فرمود که درهمی را که در میان آب صاف بیندازی که یک نیزه عمق آن باشد بسبب لطافت میتوان دید
و بسند معتبر از عبد الله بن علی منقولست که بخدمت بلال مؤذن حضرت رسول ص رسیدم از وصف بهشت از و سؤال نمودم بلال گفت
که از حضرت رسول ص شنیدم که حصار بهشت یک خشت از طلاست و یک خشت از نقره و یک خشت از یاقوت و بجای گل در میان آن مشک خوشبو
کار کرده اند و کنگرهای این حصار از یاقوت سرخ و سبز و زرد است پرسیدم که درهای بهشت از چه چیز است بلال گفت که درها مختلف
است باب الرحمة از یاقوت سرخست باب الصبر در کوچکیست یک لنگه از یاقوت سرخ و حلقه ندارد و باب الشکر از یاقوت سفید است
و دو لنگه دارد و وسعت آن در پانصد سال راه است و آن در را صدا و ناله هست میگوید که خداوندا اهل مرا بمن برسان و باب البلا که جمعی
که در دنیا به بلاها مبتلا گردیده اند مانند مصیبتها و دردها و مرضها و حزن و غم از آن در داخل می شوند از یاقوت زرد است و
یک لنگست و بسیار کم است کسی که از این در داخل شود زیرا که اجر بلاها را بجزع ضایع میکنند گفت دیگر بفرما گفت باب اعظم در برای پس
بندگان شایسته خدا که ترک دنیا کرده اند و از محارم الهی ورع داشتند و پیوسته بسوی خدا رغبت داشته اند و خدا را انیس خود ساخته اند از
آن در داخل می شوند پرسید که چون داخل بهشت می شوند چه کار میکنند گفت بکشتیها می نشینند در دو نهر عظیم بهشت سیر میکنند
و کشتی از یاقوتست و پاروی کشتی را ملاحان از مروارید است و در آن کشتیها ملائکه از نور هستند و جامه‌های سبز بسیار سبز در بر دارند پرسید
که اسم آن نهر چیست گفت جنة المأوی پرسید که آیا در میان بهشت بهشت دیگر هست گفت جنة عدن در وسط واقع است و حصارش از
یاقوت سرخ است و سنگریزه اش از مروارید است پرسید که آیا دیگر بهشتی هست گفت بلی جنة الفردوس هست پرسید که حصارش
از چه چیز است گفت وای بر تو و غرفهایش از همه نور است که حقتعالی خلق فرموده ای عزیز وسعت رحمت الهی این است و شدت غضب الهی
آنکه شنیدی و عیشها بصد هزار کدورات آلوده این دو روزهٔ فانی قابل این نیست که خود را از چنین نعمتی محروم گردانی و بچنان
عذابی و شدتی مبتلا گردانی و هیچکس را راه نجاتی بغیر عمل صالح نداده اند و از شریف و وضیع و عالم و جاهل و پیر و جوان عمل طلبیده اند اگر
برحمت الهی خاطر جمع میکنی گاه باشد که من و تو قابل رحمت نباشیم و اگر بشفاعت اعتماد میکنی چه میدانی که قابل شفاعت هستی و
اگر میگوئی که شیعه ام کدام یک از اوصاف شیعیان را که بیان کرده اند داری شیعه بمعنی پیرو است در چه چیز متابعت پیشوایان خود چنانچه
باید کرده ایم بآرزوها و غفلتها عمر خود را فانی میکنیم چون مرگ در رسد پشیمانی چاره ندارد امروز فکر نمیکنی که این بدن که تاب گرمی آفتاب
ندارد چگونه طاقت آن عذاب خواهد داشت و اگر خاری بدست میرود یا زنبوری بر تو نیش میزند تاب نداری چگونه تحمل زهر اژدرها
و عقربها خواهی داشت امید که خدای تعالی جمیع مؤمنان را از خواب غفلت و حیرت آگاه سازد و براه نجات و طریقهٔ هدایت بدارد بمحمد و آله الطاهرین
یا اباذر اخفض صوتک عند الجنائز و عند القتال و عند القرآن یا اباذر اذا اتبعت جنازة فلیکن عملک فیها التفکر و الخشوع و اعلم
انک لاحق بها ای ابوذر صدای خود را پست کن نزد جنازه‌ها و نزد قتال با دشمنان و نزد خواندن قرآن ای ابوذر چون از پی جنازه روی که
کار تو در آن وقت تفکر و خضوع و شکستگی باشد که تفکر نمائی در فنای دنیا و از حال آن جنازه متنبه شوی و بدانی که عنقریب باو ملحق خواهی
شد بدانکه ممکن است که مراد از پستی صدا آهسته سخن گفتن باشد در این سه وقت چون هنگام تنبه و آگاهی است و فریاد زدن دلالت بر غفلت
و بی باکی میکند یا کنایه باشد از ترک سخن گفتن بغیر ذکر خدا و دعا چنانچه منقولست از حضرت امیر المؤمنین ع که غنیمت شمارید دعا را در
پنج موطن نزد خواندن قرآن و نزد گفتن اذان و نزد آمدن باران و نزد ملاقات صف مسلمانان با صف کافران و نزد دعا کردن مظلومان که دعای

مظلوم را هیچ چیز مانع نمی‌شود تا بعرش میرسد و احتمال دارد که کنایه از ساکت شدن مطلق باشد چو بجنازه و وقت قتال هنگام تفکر و اعتبار
است پس باید در دل تفکر کنند و بیاد خدا باشند و نوحه خواندن قرآن باید ساکت باشند و گوش دهند زیرا که ظاهر آیه کریمه و بعضی
احادیث آنست که در هنگامی که دیگری قرآن خواند واجبست خاموش شدن و گوش دادن و حرامست سخن گفتن و اکثر علماء آیه را
آنستکه وجوبش مخصوص کرده‌اند بنماز و آنستکه اقتدا به پیش نماز کرده باشد و قرائت بلند خواند واجبست خاموش شدن و گوش دادن و
اگر واجب نباشد البته سنت مؤکد است گوش دادن و خاموش شدن و گوش دادن و اگر واجب نباشد البته سنت مؤکد است گوش
وقت م دادن و خاموش شدن هر که قرآن خوانند و ثواب عظیم دارد چنانچه بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که هر که یک آیه از کتاب
خدا را گوش دهد بدون آنکه بخواند یک ثواب برای او بنویسند و یک گناه از نامه عملش محو نماید و یک درجه برای او در بهشت بلند
کرداند و در خصوص جنازه احتمال دارد که مراد ترک جزع و فریاد و ناله کردن باشد که منافی صبر و رضا بقضا است چنانچه از حضرت
رسول ص منقولست که دو صدا است که خدا دشمن میدارد یکی فریاد و ناله کردن در مصیبت و دیگری ساز نواختن در هنگامی که خدا
نعمتی با و کرامت فرماید و منقولست که حضرت امیرالمؤمنین ع متابعت جنازه میفرمودند شنیدند که شخصی از جماعتی که متابعت جنازه
میکنند میخندد فرمود که گویا مرگ را در این دنیا بر غیر ما نوشته‌اند و گویا حق الهی در دنیا بر غیر ما واجب شده است و گویا این مردها
که می‌بینیم مسافری چند اند که در اندک زمانی بسوی ما بر میگردند خود ایشان را در قبرها جا میدهیم و میراث ایشان را میخوریم و گمان میکنیم که
همیشه بعد از ایشان خواهیم بود فراموش کرده‌ایم هر واعظی و پند دهنده را با آنکه بهر بلائی و مصیبتی گرفتار شده‌ایم خوشا حال کسیکه
نفس خود را ذلیل شمارد و کسبش حلال باشد و باطنش شایسته باشد و خلقش نیکو باشد و زیادتی مالش را صرف نماید و زیادتی سخنش
را نگاه دارد و شر خود را از مردم دور کرداند و بسنت پیغمبر عمل کند و میل ببدعت ننماید یا اباذر اعلم ان فیکم خلقین الضحک من غیر
عجب والکسل من غیر سهو ای ابوذر بدانکه در میان شما دو خلق بد هست خندیدن بعبث و بغیر هنگام تعجب و کسل و سستی در عبادت
بدون سهو و فراموشی و این دو فقره حضرت دو خصلت را مذمت فرموده اول بسیار خندیدن و این از غفلت و غرور و نادانی می‌شود و
اگر کسی که بر احوال خود و گناهان خود مطلع باشد از اهوالی که در پیش دارد در رحمت باشد البته خندیدن او کم و حزن بسیار می‌باشد چنانچه
در باب صفات مؤمن وارد شده است که خوشحالی او در روی او است و اندوه او در دل او است و این صفت نیز مذموم است که آدمی پیوسته ترش
رو باشد که مردم از او متنفر باشند بلکه مؤمن میباید گشاده رو و متبسم باشد خوش طبعی و مزاح قدری از آن مطلوبست اما زیادتی
در خنده و مزاح هر دو بد است و مذموم است چنانچه بسند معتبر از حضرت رسول ص منقولست که بسیاری مزاح آبرو را میبرد و بسیاری
خنده ایمان را محو میکند و بسیاری دروغ بهاء حسن را میبرد و از حضرت صادق ع منقولست که مزاح مکن که نور ترا میبرد و در حدیث دیگر فرمود
که داود بسلیمان گفت ای فرزند که خنده بسیار مکن که بسیاری خنده آدمی را در قیامت فقیر میگرداند و در حدیث دیگر فرمود که سه
چیز است که باعث غضب خدا میگردد خواب کردن بدون بیداری و خندیدن از غیر تعجب و با سیری چیزی خوردن و از حضرت رسول ص منقول است
که عجب دارم که کسی که یقین باتش جهنم دارد چرا میخندد و فرمود که احتراز کنید از بسیاری خنده که دل را میمیراند و حضرت رسول ص فرمود که
چه بسیار کسی که خنده او در دنیا بسیار باشد از روی لعب و طرب در روز قیامت گریه او بسیار باشد و چه بسیار کسی که گریه او بسیار باشد
که گناهان از خوف عذاب الهی در بهشت سرور و خنده او فراوان باشد و فرمود که خنده رسول ص تبسم بود که صدا از آن ظاهر نمی‌شد
روزی بجماعتی از انصار گذشتند که ایشان سخن میگفتند و دهان را از خنده پر میکردند فرمود که ای گروه کسی از شما که طول امل او را مغرور ساخته
باشد و در اعمال خیر عملش کوتاه باشد پس باید که بقبرها نظر نماید و از مبعوث شدن قیامت عبرت گیرد و مرگ را یاد کند که شکننده جمیع
لذتهاست و حضرت صادق ع فرمود که بسیاری خنده ایمان را میگدازد چنانکه آب نمک را میگدازد و فرمود که از جهالت است خندیدن بی
تعجب و مکرر میفرمود که دندان خود را بخنده مکشا و حال آنکه کارهای رسوا کننده کرده و ایمن نبوده از شبیخون مرگ یا عذاب الهی کسیکه
و مجادله کناهان کرده است فرمود که کسی را که دوست داری با او مزاح مکن و با او منازعه مکن و فرمود که قهقهه از شیطانست و بسند معتبر از حضرت
امیرالمؤمنین ع منقولست که فرمود که زنهار که مزاح بسیار مکنید که باعث حقد و کینه می‌شود و مزاح دشنام کوچک است و حضرت امام موسی
کاظم ع بعضی از فرزندان خود را وصیت فرمودند که بپرهیز از مزاح که نور ایمانت را میبرد و مروت و آدمیت ترا سبک میگرداند و
بسند صحیح از معمر بن خلاد منقولست که خدمت حضرت امام رضا ع عرض نمود که گاه هست که شخصی در میان جماعتی میباشد که مزاح میکنند و
خنده میکنند فرمود که باکی نیست تا بفحش نرسد بعد از آن فرمود که اعرابی بود بخدمت حضرت رسول ص می‌آمد و هدیه‌ای می‌آورد و میگفت
یا رسول الله قیمت هدیه ما را بده و بعضی تبسم فرما حضرت می‌خندیدند و وقتی که غمگین میبودند میفرمودند که اعرابی کجاست کاش میآمد

و مارا میخندانید و از حضرت صادق ع منقولست که هیچ مؤمن نیست مگر آنکه در آن دعابه هست پرسیدند که دعابه چیست فرمود که مزاح و
خوش طبعی و منقولست از یونس شیبانی که حضرت صادق ع از من پرسید که چونست مداعبه و مطایبه شما با یکدیگر گفتم کم است فرمود
که چنین مکنید که خوش طبعی و مداعبه از حسن خلق است و تو بمداعبه سرور و خوشحالی در دل برادر مؤمن خود داخل میکنی و حضرت رسول ص
بسیار بود که با کسی خوش طبعی میفرمودند که او را مسرور سازند و در حدیث دیگر فرمود که خنده مؤمن تبسم است و بسند معتبر از حضرت
امام محمد باقر ع منقولست که چون قهقهه کنی در خنده چون فارغ شوی بگو اللهم لا تمقتنی یعنی خداوندا مرا دشمن مدار و از حضرت امام
موسی کاظم ع منقولست که حضرت یحیی بن زکریا ع بسیار میگریست و خنده نمیکرد و حضرت عیسی گاه میگریست و گاه میخندید و آنچه عیسی
میکرد بهتر بود از آنچه یحیی میکرد خصلت دویم کسل و سستی در عبادات است کسل از صفات منافقانست و از ضعف ایمان و یقین ناشی
می‌شود و موجب محرومی از سعادات ابدی میگردد بلکه مؤمن میباید که در عبادت صاحب نشاط باشد و مردانه متوجه عبادت شود
و کارهای خیر را بزودی بجا آورد و بتاخیر نیندازد که در تاخیر آفت بسیار است چنانچه حضرت صادق ع فرمود که پدرم میفرمود که
هر گاه اراده چیزی نمائی مبادرت کن بآن که نمیدانی بعد از این چه خواهد شد و در حدیث دیگر فرمود هر گاه قصد چیزی کنی از
خیر بتاخیر میندازید که بسیار است که حق تعالی مطلع میشود که او بطاعتی مشغولست میفرماید که بعزت و جلال خودم سوگند که
بعد از این عمل ترا عذاب نکنم هرگز و اگر گناهی را قصد کنی زنهار که او را ترک کن که بسیار است که حق تعالی مطلع می‌شود و بنده او را
مشغول معصیتی می‌یابد میفرماید که بعزت و جلال خود سوگند که بعد از این عمل ترا نیامرزم هرگز و حضرت امام محمد باقر ع فرمود که
کسی که قصد عمل خیر نماید او بزودی بجا آورد که هر چیزی که در آن تاخیر شد شیطان را در آن مهلتی و اندیشه هست و در حدیث
دیگر فرمود که خدا خیر را بر اهل دنیا سنگین کرده است چنانکه در میزان اعمال ایشان در قیامت سنگین است و شر را بر اهل دنیا سبک کرده است
چنانچه در قیامت در میزان اعمال ایشان سبک است و از حضرت صادق ع منقولست بپرهیز از دو خصلت از ضجرت و دلتنگی و از کسل و تنبلی بدرستی
که اگر ضجرت میکنی بر هیچ حقی صبر نمی‌توانی کرد و اگر کسل بوده باشی هیچ حقی را ادا نمی‌توانی کرد یا اباذر رکعتان مقتصدتان فی تفکر خیر من قیام لیلة
والقلب ساه یا اباذر الحق ثقیل مر والباطل خفیف حلو ورب شهوة ساعة تورث حزنا طویلا یا اباذر لا یفقه الرجل کل الفقه حتی یری الناس
فی جنب الله تعالی امثال الاباعر ثم یرجع الی نفسه فیکون هو احقر حاقر لها یا اباذر لا تصیب حقیقة الایمان حتی تری الناس کلهم حمقاء فی دینهم
عقلاء فی دنیاهم ای ابوذر دو رکعت نماز میانه که بسیار طول ندهی و بسیار سبک بجا نیاوری که با حضور قلب و تفکر باشد بهتر است از
ایستادن یکشب بعبادت که با فراموشی دل باشد ای ابوذر حق بر طبعها کرانست و تلخ است و باطل
سبک و آسانست بر طبعها و بسیار است که شهوت یکساعت باعث اندوه و حزن طولانی میگردد ای ابوذر فقیه نمی‌باشد آدمی تمام فقه را
باید دانا نمی‌شود تا آنکه مردم در جنب جلال و عظمت الهی نزد او بمنزله شتران نباشند پس رجوع بنفس خود کند و خود را از همه کس حقیرتر
شمارد ای ابوذر بحقیقت ایمان نمی‌رسی تا همه مردم را چنین ندانی که احمقند در دین خود و عاقلند در دنیای خود و در اول کتاب تحقیق بعضی
از شرایط عبادت و حضور قلب گذشت و بر همگی ظاهر است که کردن و شنیدن حق هر چند و بر آدمی گران و دشوار است چنانچه اکثر عالم که بحسب
خیر ایشان را باینها میگویند هر چند که دانند که صلاح ایشان در آنست آزرده می‌شوند کردن باطل خواه در معاصی و شهوات خواه در
اعمال بدعت بر طبعها گوارا و در کامها شیرین است و شنیدن سخن باطل اکثر مردم را خوش می‌آید چنانچه خوش آمد گفتن از باب عزت را خوش می
آید هر چند دانند که دروغ است و کارهای بد ایشان را بنیکی یاد کردن و ایشان را بخیر و صلاح ستودن ملایم طبع ایشانست هر چند میدانند
که این گفتن برای خوبی ایشان و کار ایشان نفعی نمیدهد و دفع عذاب را از ایشان نمیکند بدانکه بی اعتنائی بشان مردم بودن دو جهت دارد یکی ممدوح
است و دیگری مذموم آنچه ممدوح است از ارفع کمالاتست آنستکه خدا را مالک نفع و ضرر خود داند و مردم را دخلی نداند و در عبادات ایشان
را منظور ندارد و در امر چیزی که مرتکب شود از ملامت ایشان پروا نکند در جائیکه مبادا رضای الهی در رضای مخلوق منتهی شود رضای خدا را
اختیار نماید و این معنی از راه شناسائی عظمت حق تعالی حاصل می‌شود و چندانکه یقین او زیاده می‌شود این صفت کاملتر میگردد و آنچه مذموم
است آنستکه از راه تکبر مردم را سهل و بی قدر داند و حقیر شمارد و این از راه عجب و خودبینی و غافل شدن از عیوب خود و اعتقاد داشتن بخوبی نفس
بخیر و این از بدترین صفات ذمیمه است و حضرت در اینکلام معجز نظام بهر دو معنی اشاره فرموده که مردم را در جنب خدا از باب شتران داند که در هر کار
طاعت الهی ایشان را ملحوظ ندارد چنانچه اگر کسی در جائی نماز کند و شتری چند در آنجا باشد البته ایشان را منظور نمیدارد پس باید که در جنب
عظمت خدا عظمت مردم را سهل داند و بعد از آن اشاره بمعنی دویم فرمودند که چون بخود رجوع کند خود را از همه کس حقیرتر شمارد و عیوب
باعث او بر عدم اعتنا بشان مردم عظیم دانستن خودش نباشد و بسند معتبر از حضرت رسول ص منقولست که هر که صاحب سلطنتی را راضی کند

در محاسبهٔ نفس

بچیزی که خدا از آن بخشم و خدا و دین خدا بد میبرد و از حضرت امیرالمؤمنین ع منقولست که هر که طلب نماید خوشنودی مردم را بچیزی که موجب سخط الهی بشود حق تعالی چنین کند که آن جمعی که توقع مدح از ایشان دارد مذمت او کنند و در حدیث دیگر فرمود که بخشم می آورید خدا را بسبب رضای احدی از خلق و تقرب مجوئید بسوی احدی از خلق بچیزی که موجب دوری از خدا است بدرستیکه میان خدا و احدی از خلق وسیله نیست که بسبب آن خیری برساند یا شری را دور گرداند مگر اطاعت و خوشنودی او بدرستیکه طاعت الهی موجب فیروزیست بهر چیزی که طلب نمایند و موجب نجاتست از هر شری که از آن حذر کنند بدرستیکه خدا نگاه میدارد بدیها کسی را که مطیع او باشد و از عذاب او کسی که معصیت او کند خود را حفظ نمی تواند نمود و کسیکه از خدا گریزد گریزگاهی نمی یابد زیرا که امر الهی بخواری نازل میشود هر چند جمیع خلایق کراهت داشته باشند حق تعالی حضرت امیرالمؤمنین ع و خواص او را مدح فرموده که جهاد میکنند در راه خدا و نمی ترسند از ملامت کنندگان و حضرت امیرالمؤمنین ع فرمود که از ملامت کنندگان پروا مکنید تا خدا دفع شر دشمنان از شما بکند و از حضرت صادق ع منقولست که هر که حقیر شمارد مؤمنی را خواه مسکین و خواه غیر مسکین پیوسته حق تعالی تحقیر او نماید و از او در خشم باشد تا از آن برگردد و احادیث این مطلب بعضی سابقا مذکور شد و بعضی بعد از این مذکور خواهد شد انچه حضرت فرمود که مردم را باید احمق در دین و عاقل در نزد دنیا دانست مراد غالب مردم است یا مراد از ناس اهل دنیا است و الله یعلم یا اباذر حاسب نفسک قبل ان تحاسب فهو اهون لحسابک غدا و زن نفسک قبل ان توزن و تجهز للعرض الاکبر یوم تعرض لا تخفی علی الله منک خافیة ای ابوذر محاسبهٔ نفس خود بکن پیش از آنکه با تو محاسبه کنند که حساب روز قیامت بر تو آسان شود و نفس خود را بسنج در مراتب نقص و کمال پیش از آنکه در روز حساب ترا بسنجند و مهیا شو برای عرض اکبر قیامت در روزی که ترا و اعمال ترا بر خداوند عرض کنند که هیچ پنهانی از تو بر او پوشیده نیست بدان که اگر کسی خواهد که از عذاب الهی نجات یابد و بسعادت ابدی فایز گردد باید که از نفس خود ایمن نباشد و فریب از او نخورد و پیوسته در مقام عیب جوئی او باشد چنانچه عیوب دشمن خود را تفحص مینماید زیرا که عیوب نفس مخفی میباشد و هر عیبی را که تفکر در مقام ازالهٔ آن در آمد عیب دیگر برو ظاهر می شود چنانچه از حضرت رسول ص منقولست که هیچ عیبی را از خود نفی نمیکند مگر آنکه عیب دیگر بر او ظاهر میگردد و باید که پیوسته در مقام محاسبهٔ نفس خود باشد و تفکر نماید که روزی خواهد بود که حساب اعمال او بکنند پس در این روز حساب خود را با خود درست کند و جواب هر سؤال را مهیا کند زیرا که خود را غافل کردن برای دفع محاسبهٔ آخرت فایده نمیدهد آن مانند مرغیست که چون صیاد او را شکار کند چشم خود را برهم میگذارد و بدانکه این عمر مایهٔ ایست که سعادت ابدی تحصیل میتوان نمود پس در هر روز حساب بگیرد از نفس خود که هر قیمتی صرف چه کار کرده اگر صرف طاعتی کرده سود مند ابد شده و اگر صرف معصیتی کرده زیانکار ابد شده و اگر صرف هیچ یک نکرده مایه او را تلف و ضایع کرده و بدزد شیطان داده پس در صورت اول او را تحسین نماید و ترغیب بزیادتی آن بکند و در صورت دویم و سیم او را ملامت و آزار کند و هر قدر که مقدور باشد از آن تاوان بگیرد و بتوبه و انابه تدارک انچه فوت شده نماید باقی مانده اگر چه تدارک گذشته نمی باشد زیرا که هر زمانی را بهرهٔ ایست از اعمال خیر پس عملی که در آن زمان کنی حق آن زمان را داده و گذشته را کی تلافی کرده و اگر قبول نکند با او مجادله و مجاهده کنی و بتفکرات صحیح و تذکر آیات و اخبار و وعید او را هموار گردانی که نفس آدمی مثل اسب کوهی سرکش سرکشیست که در صحرائی رود که جنگلها و چاه در هر قدمی در جانب چپ و راه راست او بوده باشد اگر یک لحظه از آن غافل می شوی وقتی خبر میشوی که خود را در قعر چاه ضلالت می بینی چنانچه بسند معتبر از حضرت امام موسی کاظم ع منقولست که فرمود که از ما نیست کسی که محاسبهٔ خود نکند هر روز پس اگر عمل خیری کرده باشد از خدا زیادتی آن را طلبد و اگر گناهی کرده باشد استغفار و توبه کند و از حضرت صادق ع منقولست که فرمود بشخصی بدرستی که ترا طبیب نفس خود کرده اند و درد را از برای تو بیان کرده اند و علامت صحت را بتو شناسانده اند و ترا باو رهنمائی کرده اند پس نظر کن که چگونه بکار خود قیام مینمائی و در حدیث دیگر فرمود که دل خود را قرین و مصاحب نیکوکار یا فرزند مهربان خود دان و عمل خود را پدر دان که متابعت او نمائی و نفس خود را دشمن دان که با او مجاهده کنی و مال خود را عاریه دان که باید بصاحبش رد نمائی و در حدیث دیگر فرمود که نفس خود را حبس کن و منع نما از چیزی که بآن ضرر میرساند پیش از آنکه از تو مفارقت نماید سعی کن نفس خود را از گرو بدر آوری چنانکه سعی مینمائی در طلب معاش بدرستی که نفس تو در گروهای تو است و در حدیث دیگر فرمود که از نفس خود از برای خود آنچه میتوانی بگیر و غنیمت شمار توشه بگیر از نفس خود در صحت پیش از بیماری و در قوت پیش از ضعف و در حیات پیش از ممات و حضرت امیرالمؤمنین ع فرمود که صغیر و خورد نیست چیزی که در قیامت میکند پس در آنچه شما را خبر داده است بمنزلهٔ کسی باشید بچشم خود معاینه دیده باشد و در وصیتی که حضرت امام حسن ع را فرمود میفرماید که ای فرزند مؤمن را سه ساعت می باشد در یک ساعت با پروردگار خود مناجات میکند و در ساعت دیگر محاسبهٔ نفس خود میکند و در ساعت سیم مشغول لذتی می شود که حلال باشد و از این جهت

موقف در ذکر حیا و مذمت

کنند و حضرت صادق ع فرمود که نفس خود را محاسبه کنید پیش از آنکه شما را حساب کنند بدرستیکه در قیامت پنجاه موقف است و در هر موقفی هزار سال می دارند و حضرت امیرالمؤمنین ع فرمود که کسی که نقصهای نفس خود را پیروی نکند و تفحص ننماید هوا و خواهشها بر او غالب می شود و کسیکه پیوسته در نقص باشد مردن از برای او بهتر از زندگی است و حضرت علی بن الحسین ع فرمود که ای فرزند آدم پیوسته احوال تو بخیر و نیکی مقرونست مادام که واعظی از نفس خود داشته باشی و واعظ خود باشی و همت تو در نفس محاسبهٔ نفس خود مصروف باشد و خوف الهی را شعار و پیراهن تن خود کرده باشی و اندوه را لباس خود ساخته باشی ای فرزند آدم خواهی مرد و مبعوث خواهی شد و ترا نزد پروردگار خود بحساب باز خواهند داشت و از اعمال تو سؤال خواهند کرد پس از برای جوابی برای آن روز مهیا کن یا اباذر استحی من الله فانی و الذی نفسی بیده لا اظل حین اذهب الی الغائط متقنعا بثوبی استحیی من الملکین الذین معی یا اباذر اتحب ان تدخل الجنة قلت نعم فداک ابی و امی قال فاقصر الامل و اجعل الموت نصب عینیک و استحی من الله حق الحیاء قال قلت یا رسول الله کلنا نستحیی من الله قال لیس کذلک الحیاء و لکن الحیاء ان لا تنسی المقابر و البلی و الجوف و ما وعی و الرأس و ما حوی و من اراد الکرامة الآخرة فلیدع زینة الدنیا فاذا کنت کذلک اصبت ای ابوذر از خدا حیا کن و شرم بدار بدرستی که من بحق خداوندی که جانم در قبضهٔ قدرت اوست چون به بیت الخلاء میروم جامهٔ خود را بر سر و روی می پیچم از شرم دو ملکی که با من اند ای ابوذر میخواهی که داخل بهشت شوی گفتم بلی پدر و مادرم فدای تو باد فرمود که پس امل و آرزوی خود را در دنیا کوتاه کن و مرگ را در برابر چشم خود بدار چنانکه سزاوار حیا داشتن است گفتم یا رسول الله ما همه از خدا حیا و شرم داریم فرمود که حیا داشتن چنین نیست و لیکن حیا از خدا آنستکه فراموش نکنی قبر و پوسیدن و کهنه شدن در قبر را و فراموش نکنی جوف و آنچه در جوفست یعنی شکم و فرج خود را از حرام و شبهه نگاه داری و فراموش نکنی آنچه جوف و آنچه در پوست در سر است یعنی چشم و گوش و زبان و اندیشه و خیال خود را از معصیت باز داری و بطاعت مصروف گردانی و کسی که کرامت آخرت را خواهد باید که زینت دنیا را ترک نماید پس هرگاه چنین باشی ای ابوذر بدرجهٔ ولایت الهی میرسی و دوست خدا میگردی در این مقام حضرت خیرالانام بچند خلق از اخلاق کریمه اشاره فرموده اند اول حیا است و حیا عبارتست از تاثر نفس است از امری که قباحت آن امر بر او ظاهر شود و این باعث انزجار او میگردد از آن عمل و این بر دو قسم است یکی از فضل صفات کمالست و موروث فوز بسعادات است و دیگری نقص است و موجب حرمان از کمالات اما آنچه کمال است آنستکه بعد از آنکه بعلم تمیز میان نیک و بد و حق و باطل کرده باشد از خدا و خلق شرم کند در ترک کردن عبادات و محاسن آداب شریعت و از مرتکب شدن معاصی و قبایح آداب که از سر قباحت آنها معلوم شده باشد و مجملی از تفسیر حیا در اول کتاب مذکور شد و ظاهر است که کسی که متصف بصفت حیا باشد البته هر قبیحی را که اراده نماید اگر تفکر نماید که حق تعالی حاضر است بر فعل او و مطلع است و حضرت رسول ص و ائمهٔ معصومین ع مطلع می شوند و هر روز اعمال امت را برایشان عرض مینمایند و دو ملک که پیوسته ملازم اویند البته بر عمل او مطلع می شوند و اگر حق تعالی پرده او بر گیرد ملائکه سموات بر فعل او مطلع می شوند در قیامت در حضور صد و بیست و چهار هزار پیغمبر در گروهی بی حد احصا از ملائکه و سایر عباد رسوا خواهد شد این معنی از روی یقین و ایمان حالی او گردد البته متوجه آن عمل نخواهد شد و هم چنین در فعل طاعات و اما حیای مذموم آنستکه امر حقی را بعقل ناقص خود قبیح شمارد و ترک آن کند و این از جهل ناشی میشود مثل آنکه مسئله بر او مشکل شده است نمیپرسد و حیا میکند و در جهالت میماند یا عبادتی را ترک میکند برای آنکه در نظر جمعی از اشقیا بد نما است و اینها موجب محرومی از سعادتست و حق تعالی میفرماید ان الله لا یستحیی من الحق بدرستیکه حق تعالی حیا نمیکند از بیان حق و بسند معتبر از حضرت رسول ص منقولستکه حیا دو حیا است حیای عقل است و حیای حماقت و حیای عقل از علم ناشی می شود و باعث علم می شود و حیای حماقت از جهل ناشی میشود و باعث جهالت میگردد و حضرت صادق ع فرمود که حیا از ایمان است و ایمان موجب دخول بهشت است و فرمود که حیا و ایمان هر دو در یک ریسمان بسته اند هر یک که از آدمی جدا می شود دیگری با او میرود و در حدیث دیگر فرمود که ایمان ندارد و حضرت رسول ص فرمود که چهار خصلت است که در هر که باشد اگر از سر تا پا گناه باشد خدا گناهان او را بحسنه بدل میکند راست گوئی و حیا و حسن خلق و شکر و حضرت صادق ع فرمود که هر که روی تنکست علم او کم است پس حیا در طلب علم خوب نیست و از حضرت رسول ص منقولستکه از حکما و دانایان بیش نمانده است مگر مثلی که اگر حیا نداری آنچه خواهی بکن یعنی ترک حیا موجب ارتکاب جمیع قبایح می شود و در حدیث دیگر فرمود که حیا بر دو وجه است یکی از ضعف عقل و سستی رای است و دیگری قوت و اسلام است و ایمانست و حضرت صادق ع میفرمود که حضرت عیسی ع میفرمود که کسی که در خانهٔ خود بخلوت بنشیند باید که پردهٔ خانه را بیاویزد بدرستی که حق تعالی حیا را در میان خلق قسمت فرموده چنانکه روزی را قسمت فرموده و از این حدیث شریف ظاهر میشود که سنت است که کسی به بیت الخلاء رود و جامه بر سر پیچد که سر و رو را فرا بگیرد چو بخالت ناخوشی است

مناسب حیا اینست که روی خود را بپوشد یا آنکه چون در این حالت بر عیوب خود و ظاهر نمودار و فضلات و کثافات ظاهر می‌شود باید که عیوب باطنه و
اخلاق ذمیمه و گناهان خود را یاد کند و از گناهان شرم کند که از این کثافات ظاهری بدتر است و در دعاهای آداب خلوت اشاره باین معنی
هست و اکثر علما در آداب خلوت نقل کرده‌اند که سنت است سر را بپوشند که سرش برهنه نباشد و بعضی مردی و گفته‌اند از سنتها شمرده‌اند
و این معنی متضمن این نیز هست زیرا که در تقنیع که در این حدیث وارد شده سر پوشیدن هم بعمل می‌آید و فایده بدنی هم دارد که بوهای بد بدماغ
سرایت نکند خصلت دوم عفت شکم از محرمات و مکروهات و عفت واجب آنستکه از خوردن حرام اجتناب کند و عفت از چیزهائی که نهی
کراهت از آن فرموده‌اند و از شبهه‌ها که بظاهر شرع حلال باشد و احتمال بودن حرام در میان آن مال غالب باشد مثل جماعتی که اکثر مکاسب ایشان
حرامست مانند ارباب مناصب مستحب است و این تکلیف از اعظم تکالیف الهی است و سعی کردن در تحصیل حلال دشوارترین کارها است
چنانچه وارد شده است که حلال قوت برگزیدگان است و در بعضی اخبار وارد شده است که حضرت امیرالمؤمنین ع برای همین بر انبان غذای
خود مهر میزدند که شبهه داخل آن نشود و بدانکه غذاها را در اعمال و آثار و قرب و بعد بخدا مدخلیت عظیم هست زیرا که قوتهای بدن
آدمی از روح حیوانی است و روح حیوانی بخاریست که از خون بهم میرسد و خون از غذا بهم میرسد چون بغذای حلال قوت یابد اعضا و جوارح
در آمدن را بکاری که پسندیده است میدارد و همان قوت صرف عبادات می‌شود و لقمه حرام که در بدن درآمد و قوت آن باعضا و
جوارح سرایت کرد آن قوتها از حرام بهم رسیده حرامزاده‌اند و از حرامزاده کار خوب نمی‌آید چون سر زند در چشم بد میکند چشم را بمعاصی
میدارد و هر عضو فسادی میکند اگر بهر آید در گوش بد میکند و از شنیدن انواع باطلها میدارد و همچنین در جمیع اعضا و جوارح و اگر
نطفه می‌شود فرزندی که از آن حاصل می‌شود بیکمعنی حرامزاده است و مایل ببدیها میباشد و بحدیث که واقع شده است که کسیکه راغب
است بغیبت مسلمانان حلال زاده نیست ممکن است که براین معنی محمول باشد و لقمه حلال هم نور و عبادت و معرفت می‌شود و
موجب قرب بخدا می‌شود و دل را منور میکند و این معنی بتجربه نیز معلوم شده است و از حضرت صادق ع منقولست که هر که خواهد دعایش
مستجاب شود باید که کسبش را حلال کند و باسانید معتبر از حضرت امام محمد باقر ع منقولستکه بهترین عبادتها نزد خدا عفیف داشتن شکم
و فرج است و منقولستکه شخصی بآنحضرت عرض نمود که عمل من بسیار ضعیف است و روزه کم میدارم اما گمان من این است که نخورم مگر از
حلال حضرت فرمود که کدام عبادت بهتر است از عفت شکم و فرج و حضرت رسول ص فرمود که بیشتر چیزیکه امت من بسبب آن داخل جهنم
می‌شوند دو چیز میان تهی است شکم و فرج و بسند معتبر از آنحضرت رسالت پناه منقولستکه هر که از امت من از چهار خصلت سالم باشد
بهشت برای واجب می‌شود داخل شدن در دنیا و متابعت نمودن هواهای نفس و شهوت شکم و شهوت فرج و بسند معتبر منقولستکه
حضرت صادق ع بنجم گفت ای نجم تمام شما شیعیان در بهشت خواهید بود اما چه بسیار قبیح است که یکی از شما فردا داخل بهشت شود که
پرده‌اش دریده شده باشد و عیبش فاش شده باشد نجم گفت فدای تو شوم شیعه شما چنین خواهد شد فرمود که بلی اگر شکم و فرج
خود را حفظ نکند و حضرت رسول ص فرمود که بیشتر چیزیکه بر امت خود میترسم بعد از خود این کسبهای حرام است و شهوتهای مخفی و ربا و سود
در بیع و قرض و حضرت صادق ع فرمود که کسیکه مالی از غیر حلال کسب کند و بآن مال بحج رود و تلبیه گوید ندا برسد باو که لا لبیک و
لا سعدیک یعنی لبیک گفتن تو و اجابت کردن تو و خدمت کردن تو مقبول درگاه ما نیست و اگر مال از حلال کسب کند و بحج رود و تلبیه
بگوید در جواب لبیک و سعدیک میگویند و از حضرت امام جعفر صادق ع منقولستکه دنیا بحلال بر جمعی مشرف شد و حلال را بر ایشان
جلوه داد و عرض کرد آن حلال محض را قبول نکردند تا از دنیا رفتند پس بر جماعتی حلال و شبهه‌ها هم عرض کرد گفتند ما را احتیاجی
نیست و حلال را بوسعت صرف کردند و برای جمعی حرام و شبهه را جلوه داد ایشان گفتند که ما را بحرام احتیاجی نیست و در شبهه بقدر احتیاج عیش کردند
و خود را بحرام صرف برای جماعتی جلوه داد و از پیش رفتند با آنچه میخواستند برسیدند و مؤمن در دنیا نمیخورد بقدر حاجت مثل کسی
که بخوردن میته مضطر شده باشد و حضرت امام موسی کاظم ع فرمود که حرام نمو نمیکند و زیاده نمی‌شود و اگر نمو کند برکت نمیدارد و هر چه را
در راه خدا انفاق میکند ثواب نمییابد و هر چه از عقب خود میگذارد توشه او است بسوی آتش جهنم و بسند معتبر منقولست از سماعه
که بحضرت صادق ع عرض کردم که شخصی از مناصب و عمال بنی امیه مالی بهم رسانیده است و از آن مال تصدق میکند و صله و احسان بخویشان
میکند که آنکارها شاید گناهان را خدا بیامرزد و میگوید که خدا فرموده است که حسنات گناهان را بر طرف میکند حضرت فرمود که اینکار از مال حرام
تصرف نمیاید گناه است و گناه گناه را بر طرف نمیکند و لیکن ثواب گناه را بر طرف میکند و منقولست در تفسیر این آیه که حق تعالی میفرماید که
وقدمنا الی ما عملوا من عمل فجعلناه هباء منثورا که ترجمه ظاهرش اینست که قصد کردیم بسوی آنچه کرده بودند از اعمالیکه بصورت عمل خیر
بود پس گردانیدیم آن عمل را مانند ذره‌های پراکنده در هوا یا غبار متفرق یا خاکستر بر باد داده حضرت صادق ع فرمود که والله که اعمال ایشان

از جامهای سفید مصری سفیدتر و نورانی‌تر خواهد بود پس حقتعالی میفرماید که هباء شو پس پراکنده و باطل می‌شود برای اینکه چون
بحرامی میرسیدند آنرا میگرفتند خصلت سیم عفت فرج است از محرمات و مکروهات و شبهه‌ها و این نیز از تکالیف شاقه الهی است و تحقیقش
همانست که گذشت که احتراز از زنای صرف واجب است و زنا از گناهان کبیره است و مکروهها که در شرع معلوم شده است عفت از آنها مستحب است
و شبهه‌ها بر دو قسم است یکی باعتبار اشکال در مسئله است و احتراز از آنها نیز بنا بر مشهور مستحب است و بعضی از احتیاط واجب دانند مگر آنکه
طرف حرمت بسیار ضعیف باشد و قسم دیگر بشبهه مال بر میگردد مثل آنکه بزر شبهه کنیزی خریده باشد یا از شبهه مهر کرده باشد یا مهر زن
را غصب کند یا در دادن با قدرت مضایقه کند و زنا را اعضا و جوارح منقسم می‌شود زنای فرج معلوم است و زنای چشم نگاه کردن بر پسران
بشهوت و بر زنان غیر محرم است و زنای گوش شنیدن آوازیستکه باعث شهوت می‌شود و زنای دست بازی کردن است با نامحرم و همچنین در سایر
اعضا و اینها احوط و شبهه میدارد چنانچه بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق ع منقولستکه فرمودند که هیچ کس نیست
مگر آنکه بهره از زنا می‌یابد و زنای چشمان نظر کردن است و زنای دهان بوسیدن است و زنای دست لمس کردن است خواه فرج تصدیق این اعضا
بکند و خواه تکذیب کند یعنی خواه زنای فرج متحقق شود و خواه نشود و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولستکه بدترین مردم در عذاب
در روز قیامت مردی است که نطفه خود را در رحمی قرار دهد که بر او حرام باشد و از حضرت امام موسی کاظم ع منقولستکه فرمود که بپرهیزید
از زنا که روزی را بر طرف میکند و دین را باطل میکند و حضرت صادق ع فرمود که از زناکار شش خصلت میباشد سه عقوبت در دنیا
و سه عقوبت در آخرت اما آنچه در دنیا است نور او را میبرد و فقیرش میکند و فنا و نیستی را نزدیک میکند آنچه در آخرت است غضب پروردگار
است و دشواری حساب و خلود در جهنم و حضرت رسول ص فرمود که چون زنا بعد از من در میان امت بسیار میشود مرگ ناگاه بسیار می‌شود
و حضرت صادق ع فرمود که حضرت یعقوب بفرزندانش میگفت که ای فرزندان زنا مکنید که اگر مرغی زنا کند پرهایش میریزد و در حدیث دیگر
فرمود که حواریان بخدمت حضرت عیسی ع جمع شدند و گفتند ای معلم خیرات ما را ارشاد کن حضرت عیسی ع فرمود که حضرت موسی کلیم خدا شما را
امر کرد که قسم دروغ بخدا مخورید و من امر میکنم شما را که نه قسم راست بخورید نه قسم دروغ و موسی ع پیغمبر خدا شما را امر کرد که زنا مکنید
و من شما را امر میکنم که در خاطر خود هم زنا مکنید تا چه جای آنکه بجا آورید بدرستیکه کسی که در خاطر خود خیال زنا میکند مانند بمثابه
کسی است که در خانه مزین طلاکاری آتش بر افروزد و آن نقشها و زینتها را باطل کند هر چند خانه نسوزد و از حضرت صادق ع منقولست که
بمفضل عمر فرمود که ای مفضل میدانی که چرا گفته‌اند که هر که زنا بحرمت مردم میکند دیگری زنا بحرمت او نیز خواهند کرد گفتم نه فرمود که زن
زناکاری در میان بنی اسرائیل بود مردی هم در میان ایشان بود که بسیار بقصد زنا بنزد آن زن میرفت در روزی که آخری که بنزد آن زن آمد خدا بر
زبان آن زن جاری کرد که بخانه خود که میروی مردی با زن خود خواهی دید آن مرد با خاطر مشوش از خانه آن زناکار بیرون آمد و در غیر وقتی که همیشه
میرفت بخانه شد بی رخصت ناگاه مردی را در فراش زن خود دید هر دو را بخدمت حضرت موسی آورد در آنحال جبرئیل نازل شد و گفت هر که زنا
میکند بحرمت او زنا میکنند پس حضرت موسی نظر بایشان کرده و فرمود که عفت ورزید تا زنان مردم تا زنان شما با عفت باشند و حضرت رسول ص فرمود که جبرئیل مرا
خبر داد که بوی بهشت از هزار سال راه شنیده می‌شود و عاق پدر و مادر و قطع کننده رحم و مرد پیر زناکار نمی‌شنوند و از حضرت امیرالمؤمنین ع
منقولست که دروغ میگوید کسیکه گمان میکند که حلال زاده است و زنا را دوست میدارد و حضرت صادق ع فرمود که نیکی کنید با پدران خود
تا فرزندان شما با شما نیکی کنند و عفت ورزید از زنان مردم تا عفت ورزند زنان شما و فرمود که ولد الزنا سه علامت دارد و مردم را در حضور
ایشان آزار میکند و مشتاق است بزنا و بغض ما اهل بیت دارد و حضرت رسول ص فرمود که چهار چیز است که داخل خانه نمی‌شود مگر آنکه خراب
می‌شود و هرگز ببرکت آباد نمی‌شود خیانت در امانت کردن و دزدی و شراب خوردن و زنا کردن و در حدیث دیگر فرمود که در شب معراج
گذشتم بر زنی چند که ایشان را به پستانها آویخته بودند پرسیدم از جبرئیل ع که اینها کیستند گفت که اینها زنی چندند که زنا کرده‌اند و فرزندان
بهم رسانیده‌اند و بشوهرهای خود ملحق ساخته‌اند و مال شوهرها بمیراث بایشان رسیده و از حضرت رسول ص منقولستکه هر که بحرام دختری یا زنی
جماع کند یا با مردی یا پسری یا … کند خدا او را در روز قیامت محشور گرداند از مردار گندیده‌تر که مردم از بوی او متأذی باشند تا بجهنم
داخل شوند و خدا از او قبول نکند هیچ عملی را و اعمالش را همه حبط نماید و او را در تابوتی داخل کند بمیخها که او را بمیخهای آهن بر آن تابوت
بدوزند و در عذابی باشد که اگر رگی از رگهای او را بر چهار صد کس بگذارند همه بمیرند و از همه کس عذابش بیشتر باشد و کسیکه زنا کند با زن
یهودی یا نصرانی یا مجوسی یا مسلمان خواه آزاد و خواه بنده خدا بر قبر او سیصد هزار در از جهنم بر او بگشاید که از آن درها مارها و عقربها و شعله‌ها
از آتش در قبر او داخل شوند و بسوزد تا روز قیامت چون محشور شود اهل قیامت از گند فرج او متأذی باشند تا داخل جهنم شود و کسیکه بخانه
همسایه نظر کند تا از پشت بر عورت مردی یا گیسوی زنی یا بدنش او افتد خدا او را داخل جهنم کند با منافقان که تتبع امور مسلمانان میکردند از دنیا

نبرند و زنا بسیار شود و در لوث عفونتش فاش شود و کسیکه قدرت بر زنی یا کنیزی که بر او حرام باشد بهم رساند از خوف الهی ترک نماید حق تعالی آتش جهنم را بر او حرام گرداند و او را از خوف عظیم قیامت ایمن گرداند و او را داخل بهشت سازد و کسیکه بحرام دست بدستی رساند چون بصحرای محشر در آید دستش بسته باشد و کسیکه با زن محرمی خوش طبعی کند حق تعالی بهر کلمه هزار سال او را در حشر حبس کند و اگر زنی راضی شود که مردی او را بحرام در بر گیرد یا ببوسد یا بحرام با او ملاقات نماید یا با او خوش طبعی کند بر آن زن نیز هر گناه آن مرد باشد و اگر مرد او را بجبر سازد گناه هر دو بر مرد باشد و کسیکه چشمهای خود را پر کند از نظر بزنی بحرام خدا در قیامت بر چشمانش میخها بدوزد و چشمش را پر از آتش کند تا از حساب خلایق فارغ شود پس بفرماید که او را بجهنم برند و هر که با زن شوهرداری زنا کند از فرج آن مرد و زن رودخانه از چرک و ریم روان شود بپانصد سال راه و جمیع اهل جهنم از گند ایشان متاذی باشند و غضب الهی شدید است بر زنی که شوهر داشته باشد و نظر بغیر محرم خود بکند و اگر چنین کند خدا ثواب اعمالش را حبط نماید و اگر زنی مرد بیگانه را بفراش شوهر خود در آورد بر خدا لازم است که او را باتش بسوزاند بعد از آنکه در قبر او را عذاب کرده باشد و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقول است که فرمود که حرمت غلام زیاده از زنا است زیرا که حق تعالی با غلام امتی را هلاک کرد و کسی را بزنا در دنیا هلاک نکرد و از حضرت رسول ص منقول است که هر که با پسری جماع کند در روز قیامت جنب محشور شود و آبهای دنیا او را پاک نکند و خدا بر او غضب کند و او را لعنت کند و برای او جهنم را مهیا گرداند و بد محل بازگشتی است جهنم برای او و حضرت صادق ع فرمود که مردی که بر پشت مردی میرود عرش الهی بلرزه می آید و مردی که بگذارد که با او چنین عمل قبیح بکند خدا او را بر روی جسر جهنم حبس نماید تا از حساب خلایق فارغ گردد پس بفرماید که او را بجهنم افکنند و او را در هر طبقه عذاب کند تا بطبقه زیرین جهنم برسد و از آنجا بدر نیاید و حضرت امیرالمؤمنین ع فرمود که لواطه آنستکه پائین تر از دبر با او مباشرت کند و مباشرت کردن در دبر کفر است بخدا و حضرت امام محمد باقر ع فرمود که خداوند عالمیان میفرماید که بعزت و جلال خودم سوگند میخورم که بر استبرق و حریر بهشت نمی نشیند کسی که مرد در دبر او وطی کند و حضرت امام جعفر صادق ع فرمود که چون قیامت قائم شود بیاورند زنی را که بمثل خود مساحقه کرده اند جامها از آتش در بر و مقنعها از آتش بر سر و زیر جامها از آتش پوشیده و عمودی از آتش در جوف ایشان داخل کنند و ایشان را بجهنم اندازند و حضرت رسول ص فرمود که هر که پسری را بشهوت ببوسد حق تعالی در روز قیامت لجامی از آتش بر سر او کند **خصلت چهارم** نگاه داشتن چشم است از محرمات و مکروهات و از چشم مفاسد عظیم در نفس آدمی راه می یابد بلکه دریچه اکثر معاصی چشم است از آنجا اخلال دیدنیهای از معاصی در نفس حاصل می شود و نظر کردن بزنان نامحرم و بفرج غیر زن و متعه و کنیزیکه بملک یا بتحلیل و ظهر حلال باشد و اطفال خود حرام است و همچنین نظر کردن بپسرهای ساده مراهق بالذت و شهوت حرام است و موجب عشق مجازی که بحقیقت کفر است میگردد زیرا که بت پرست می شود و جمیع احوال آن معشوق در نظرش میباشد و از خدا دور می شود و هر فسقی یا کفری که معشوقش او را بآن مامور سازد اطاعت میکند چنانچه بسند معتبر منقول است که از حضرت صادق ع پرسیدند از عشق حضرت فرمود دلهائی که از یاد خدا خالی است حق تعالی محبت غیر خود را بآن دلها می چسباند و بسند معتبر از حضرت رسول ص منقول است که زنهار که حذر نمائید از نظر کردن و صحبت داشتن با فرزندان ساده اغنیا و پادشاهان که فتنه ایشان بدتر است از فتنه دختران که در پرده ها باشند و از حضرت صادق ع منقول است که نظر کردن تیری است از تیرهای زهر آلوده شیطان و هر که ترک کند نظر حرامی را از برای خدا نه از برای او حق تعالی ایمانی باو کرامت فرماید که طعم و لذت آن ایمان را بیابد و در حدیث دیگر فرمود که مکرر نظر کردن شهوت را در دل آدمی میکارد و از برای فتنه آدمی و فریفته شدن او همین نظر کردن کافی است و در حدیث دیگر فرمود که ایمن نباشند آن جماعت که نظر بر پشت سر زنان مردم می افکنند از اینکه مردم نیز نظر بعقب زنان ایشان کنند و از جمله نظرها که بد است و مورث مفاسد می شود از روی خواهش نظر کردن بزینتهای دنیا و اهل دنیا است که باعث میل بدنیا و مرتکب شدن محرمات میگردد چنانچه حقتعالی میفرماید که ولا تمدن عینیک الی ما متعنا به ازواجا منهم زهرة الحیوة الدنیا لنفتنهم فیه و رزق ربک خیر و ابقی و خلاصه مضمونش این استکه باز مکن چشمان خود را و نظر مکن بسوی چیزهائیکه متمتع و برخوردار ساخته ایم با صنفی چند از اصناف مردم را از زینت و بهجت زندگانی دنیا تا بیازمائیم ایشان را در آن چیزها و روزی پروردگار تو که در روز بودن بتو میرساند یا روزی غیر متناهی که در آخرت برای تو مقرر ساخته یا روزیهای معنوی از معارف و کمالات که بتو تو بهتر است از مالهای فانی بی اعتبار دنیا که بآن متمتعند و باقی تر و پاینده تر است و تکالیف زبان و گوش و سایر آنچه متعلق بآنها است بعضی گذشت و بعضی انشاء الله در محل مناسب بیان خواهد شد یا اباذر یکفی من الدعاء مع البر ما یکفی الطعام من الملح یا اباذر مثل الذی یدعو بغیر عمل کمثل الذی یرمی بغیر وتر ای ابوذر کافی است از دعا با نیکی و اعمال خیر آنقدر که طعام را کافی است از نمک ای ابوذر مثل آنکسی که دعا میکند بی آنکه عمل صالحی داشته باشد مانند مثل کسی است که تیر اندازد از کمان بی زه و توضیح و تنویر این مطالب عالیه بوسیله سه نجم بجلوه می آید

نجم اول در بیان فضیلت دعا و فواید آنست بدانکه افضل عبادات و نزدیکترین راههای قرب بنده بجناب قاضی الحاجات طریقه دعا و تضرع و مناجات است و بکثرت دعا و مناجات یقین بذات و صفات کمالیه الهی زیاده میگردد و توکل و تفویض بجناب مقدس او بیشتر می شود و موجب قطع طمعها و علایق از خلق می شود همین طریقه از جمیع ائمه ع منقول است که بعد از اداء فرایض و سنن پیوسته مشغول تضرع و مناجات بوده اند خصوصا حضرت سید الساجدین چنانچه حقتعالی میفرماید قال ربکم ادعونی استجب لکم ان الذین یستکبرون عن عبادتی سیدخلون جهنم داخرین یعنی گفت پروردگار شما که بخوانید مرا در جمیع مطالب تا دعای شما را مستجاب کنم بدرستی که جماعت که تکبر می نمایند و سرکشی میکنند از عبادت من زود باشد که داخل جهنم شوند با مذلت و خواری و در احادیث بسیار از ائمه طاهرین ع منقول است که مراد از عبادت در این آیه دعا است پس حقتعالی اول امر بدعا فرموده و دیگر وعده استجابت نموده و بعد از آن دعا را عبادت شمرده و ترک دعا را تکبر خوانده و بر ترک دعا وعده دخول جهنم فرموده و در موضع دیگر میفرماید که و اذا سئلک عبادی عنی فانی قریب اجیب دعوة الداع اذا دعان فلیستجیبوا لی و لیؤمنوا بی لعلهم یرشدون که ترجمه اش این استکه چون سؤال نمایند از تو بندگان من از صفت من یا نزدیکی و دوری من یا کیفیت دعا کردن من که آهسته دعا کنند یا بلند پس بگو بایشان که من نزدیکم بایشان بعلم و احاطه و لطف و رحمت مستجاب میگردانم دعای دعاکننده را در هنگامی که مرا خواند پس باید که بندگان اجابت کنند مرا در دعا کردن که از ایشان طلبیده ام یا آنکه چون من اجابت کنند مرا در دعا کردن که از ایشان میکنم در دعا باید که ایشان اجابت من کنند در جمیع تکالیف من و باید که ایمان آورند بوعده من در اجابت دعا یا در ایمان خود ثابت باشند شاید که راه راست یابند و برشد و صلاح خود پی برند و بسند معتبر منقول استکه از حضرت امام محمد باقر ع پرسیدند که کدام عبادت بهتر و افضل است حضرت فرمود که هیچ عبادتی بهتر نیست نزد حقتعالی از آنکه از او سؤال نمایند و از رحمتهای غیر متناهی که نزد او است طلب نمایند و هیچکس نزد خدا دشمن تر و بدتر نیست از کسی که تکبر کند از عبادت الهی که دعا است و از عطاها و رحمتهای الهی سؤال ننماید و از میسر بن عبد العزیز منقول است که حضرت صادق ع فرمود که ای میسر دعا بکن و مگو که هر چه مقدر شده است خواهد شد بدرستیکه نزد خدا منزلتی هست که بآن نمیتوان رسید مگر بدعا و مسئلت و اگر کسی دهان خود را ببندد و دعا نکند و سؤال ننماید از خدا چیزی باو ندهند پس طلب تا عطا کنند ای میسر هر که دری را بسیار میکوبد البته بر رویش میگشایند و در حدیث دیگر فرمود که هر که از فضل خدا سؤال ننماید فقیر میشود و فرمود که بر شما باد بدعا بدرستیکه شما را قرب بخدا حاصل نمی شود بعبادتی مثل دعا و ترک مکنید طلب کردن حاجت کوچکی را برای خود بکوچکی آن حاجت بدرستیکه حاجت کوچک و بزرگ همه بدست خدا است و در حدیث دیگر فرمود که حضرت امیرالمؤمنین ع میفرمود که محبوبترین اعمال نزد حق تعالی در زمین دعا است و فرمود که حضرت امیرالمؤمنین ع دعا بسیار میکردند و بسند معتبر از حضرت رسول ص منقول است که دعا حربه مؤمن است برای دفع دشمنان و عمود دین است که بآن دین مؤمن برپا است و نور آسمان و زمین است و در حدیث دیگر از آن حضرت منقول است که بصحابه فرمودند که میخواهید دلالت کنم شما را بر حربه و سلاحیکه شما را نجات دهد از شر دشمنان شما و روزی شما را زیاد گرداند گفتند بلی فرمود که دعا کنید و بخوانید پروردگار خود را در شب و روز بدرستیکه حربه مؤمن دعا است و حضرت امام رضا ع فرمود که دعا از نیزه تیز کارگرتر است و فرمود که دعا رد میکند قضا را هر چند از آسمان نازل شده باشد و محکم گردیده باشد و فرمود که بسیار دعا کنید که دعا کلید جمیع رحمتها است و موجب فیروزی بهمه حاجتها است و بگرامیهای الهی نمیتوان رسید مگر بدعا و هر دری را که بسیار میکوبند البته بر روی او میگشایند و در حدیث دیگر فرمود که بر تو باد بدعا که شفای جمیع دردها است و از حضرت امام موسی کاظم ع منقول استکه هر بلائی که بر بنده نازل گردد خدا او را دعا الهام نماید البته آن بلا زود زایل می شود و هر بلائی که بر مؤمن نازل شود و توفیق دعا نیابد و ترک کند البته آن بلا بطول می انجامد پس بر شما باد بدعا و تضرع بسوی خداوند عالمیان و حضرت رسول ص فرمود که دوا کنید بیماران خود را بتصدق و دفع کنید انواع بلاها را بدعا و حفظ کنید مالهای خود را بدادن زکوة بدرستیکه هیچ مرغی بدام نمی افتد مگر آنکه تسبیح خود را ترک نماید و حضرت امیرالمؤمنین ع فرمود که دفع کنید موجهای بلا را از خود بدعا پیش از آنکه بلا نازل گردد بحق خداوندیکه دانه را شکافته و انواع گیاه را از آن بیرون آورده و خلایق را خلق فرموده که بلا بسوی مؤمن تندتر میرود از سیلی که از بالای کوه بپائین آید و از دویدن اسبان تند و هیچ نعمتی و طراوت عیشی از بندگان برطرف نمی شود مگر بگناهان ایشان و اگر استقبال کنند بلا را بدعا و تضرع و انابه و توبه بر ایشان نازل نخواهد شد اگر وقتی که بلا نازل شود و نعمت از ایشان زایل گردد بخدا پناه برند و تضرع نمایند با نیتهای درست و سستی نورزند در عبادت و بندگی و ترک گناهان بکنند البته خدا هر فاسدی را برای ایشان باصلاح می آورد و هر نعمتی که از ایشان سلب نموده بایشان برمیگرداند و حضرت صادق ع فرمود که سه چیز است که با آنها هیچ ضرر نمیکند دعا کردن در هنگام بلاها و شدتها و استغفار کردن بعد از گناه و شکر کردن در وقت نعمت و در حدیث دیگر فرمود که

در فضیلت دعا

ایحدیث که باسابد بسیار منقولست که من نزد گمان نیکوی بندهٔ خودم که بمن دارد و هر قدر که گمان او بمن نیکوتر است من با او نیکو
تر معامله می نمایم و بسند معتبر از حضرت امام موسی کاظم ع منقولست که جماعتی از حضرت امام جعفر صادق ع سؤال نمودند که چه علت دارد
که ما دعا میکنیم و دعای ما مستجاب نمی شود حضرت فرمود که زیرا که شما کسی را دعا میکنید که او را نمی شناسید و از حضرت صادق ع منقولست که
چون دعا کنی گمان کن که حاجت تو در خانه است و در حدیث دیگر فرمود که اگر کسی از شما خواهد که از خدا هر حاجتی که سؤال نماید باو
عطا کند باید که از همگی مردم مایوس و نا امید باشد اگر امید بغیر خداوند نداشته باشد پس چون خدا این حالت را از دل او یابد هرچه
سؤال کند باو عطا میفرماید و این معنی در باب سؤال از مخلوقین هم ظاهر است که هر که عظمت پادشاهی را بیشتر میداند و وسعت
ملک و خزانه و کرم او را بیشتر میداند توقع عطا زیاده دارد و پادشاه نیز بحسب توقع و شناسائی او باو عطا میکند و در این باب سخن بسیار
است و این رساله گنجایش تفصیل آن ندارد پنجم از شرایط استجابت مبالغه و الحاح در دعا است و الحاح نزد مخلوقین باعث تنگی حوصله و قلت
کرم ایشان میباشد اما حقتعالی دوست میدارد بسبب وسعت لطف و رحمت نامتناهی که نزد او در سؤال مبالغه و الحاح نمایند چنانچه از حضرت
امام محمد باقر ع منقولست که والله که الحاح نمی نماید بندهٔ مؤمنی بر خدا در حاجت خود مگر اینکه حق تعالی مکروه و دشمن میدارد الحاح کردن
مردم را با یکدیگر در سؤال و از برای خود این را پسندیده و دوست میدارد که از او سؤال نمایند و حضرت رسول ص فرمود که حق تعالی رحم
کند بنده را که طلب نماید از حق تعالی حاجتی پس الحاح نماید در دعا خواه مستجاب شود دعای او و خواه نشود و حضرت جعفر بن محمد الصادق ع
فرمود که بنده چون دعا میکند حقتعالی پیوسته در مقام بر آوردن حاجت او است مادام که استعجال نکند و در حدیث دیگر
فرمود که حق تعالی مراد بندگان خود را میداند در هنگامی که او را دعا میکنند لیکن دوست میدارد که حاجتهای خود را بیان کنند و ذکر
کنند نزد او و ششم از آداب دعا مخفی کردن دعا است زیرا که از پنهان مخفی حاجت را طلبیدن دوست تر میدارد و دعای پنهان با اخلاص نزدیکتر
و از ریا دورتر است چنانچه از حضرت علی بن موسی الرضا ع منقولست که یک دعای مخفی بجا آوردن بهتر است از هفتاد دعا که علانیه نمائی و
علانیه بجا آوری اگر حاجت عظیمی داشته باشد استعانت بدعای مؤمنان بجوید و در مجامع ایشان دعا کند نیز خوبست اگر منظور نا چیز
دانستن خود و حقیر شمردن دعای خود باشد و از ریا ایمن باشد و در مجامع دعا کردن بهتر است برکات انفاس مؤمنان و اجتماعات ایشان
بسیار است و خود را در میان رحمتهای عامی که بر ایشان نازل می شود داخل گردانیدن فوز عظیم است چنانچه از حضرت صادق ع که چهل نفر که
جمع شوند و دعا کنند البته دعای ایشان مستجاب است و اگر چهل نفر بهم نرسد چهار نفر که هر یک ده مرتبه خدا را در حاجتی بخوانند البته حقتعالی
دعای ایشان را مستجاب میکند و اگر چهار نفر نباشند یک نفر خدا را چهل مرتبه در حاجتی بخواند البته خداوند عزیز جبار دعایش را مستجاب
میگرداند و در حدیث دیگر فرمود که چهار نفر جمع نمی شوند برای دعا مگر آنکه وقتی که متفرق می شوند دعای ایشان مستجاب شده است
و فرمود که پدرم را هرگاه حاجتی رو میداد زنان و اطفال را جمع می نمود و دعا میکرد و ایشان آمین میگفتند و در حدیث دیگر فرمود که دعا
خواننده و آمین گوینده در ثواب شریکند هفتم رعایت نمودن اوقاتی است که مظنه استجابت دعا است زیرا که حقتعالی بعضی از زمانها و
مکانها را در استجابت دخیل گردانیده است چنانچه از حضرت صادق ع منقولست که طلب نمائید دعا را در چهار ساعت نزد وزیدن بادها
و گردیدن سایه ها یعنی اول پیشین و نزد آمدن باران و نزد ریختن اول قطره از خون مؤمنی که شهید شود بدرستی که درهای
آسمان را در این اوقات میگشایند و در حدیث دیگر فرمود که دعا در چهار محل مستجاب است در نماز وتر و بعد از نماز صبح و بعد از نماز
ظهر و بعد از نماز شام و حضرت امیر المؤمنین ع فرمود که غنیمت شمارید دعا را در چهار وقت نزد خواندن قرآن و نزد اذان و نزد آمدن باران
و نزد ملاقات کردن دو صف برای شهادت و از حضرت رسول ص منقولست که بهترین وقتها که خدا را بخوانید سحرها است و منقولست که چون
حضرت صادق ع اراده طلب حاجت داشتند نزد زوال شمس طلب می نمودند و چون اراده می نمودند اول چیزی تصدق میکردند و خود را
بوی خوش خوشبو میکردند و بمسجد میرفتند و حاجت خود را می طلبیدند و حضرت امام محمد باقر ع فرمود که حق تعالی از بندگان خود
دوست میدارد هر بنده را که بسیار دعا کند پس بر شما باد بدعا کردن در سحر تا طلوع آفتاب بدرستی که این ساعتی است که درهای
آسمان گشوده می شود و روزیها قسمت می شود و حاجتهای عظیم برآورده می شود و حضرت صادق ع فرمود که در شب ساعتی هست
که هر که توفیق بیابد که در آن ساعت نماز کند خدا را بخواند البته دعایش مستجاب است در هر شبی که باشد آن بعد از نصف شب است
تا بقدر سدس شب بگذرد و در حدیث دیگر فرمود که سه وقت است که حاجت بنده از خدا محجوب نمی شود بعد از نماز واجب و نزد آمدن باران
و نزد ظاهر شدن معجزه از حجتهای خدا در زمین و حضرت امیر المؤمنین ع فرمود که کسی را که بسوی پروردگار خود حاجتی باشد در سه ساعت
طلب نماید در ساعتی در روز جمعه و ساعتی که زوال شمس می شود که در آن وقت بادهای رحمت میوزد و درهای آسمان گشوده می شود و در

و آنچه نزد اوست طلب نماید هم

منقولست هم

در شرایط استجابت دعا

٦

حق تعالی روزیهای مؤمنان از جای چند مقرر فرموده که گمان نداشته باشند زیرا که بنده هرگاه نداند که روزیش از کجا میرسد دعا بسیار
میکند و در حدیث دیگر فرمود که هر که را چهار چیز عطا فرمایند او را از چهار چیز محروم نگردانند هر که را دعا دادند از اجابت محروم نمی
سازند و هر که را استغفار کرامت کردند توبه اش را قبول میفرمایند و هر که را شکر عطا کردند نعمتش را زیاده میکنند و هر که را صبر دادند از
اجر و ثواب محروم نمیگردانند **بحث دوم** در توضیح مجملی از شرایط و آداب دعا است بدانکه چون دعا مکالمه و سخن گفتن و عرض نیاز کردن
است بحضرت قاضی الحاجات باید که آدمی معنی دعا را بداند و فهمیده با حضور قلب دعا کند و لا اقل ادبی که در حاجت طلبیدن از مخلوق نیز
که در عجز و ناتوانی مثل او بند رعایت مینمایند همان قدر را در حاجت طلبیدن از خداوند عظیم الشان که خالق و رازق و مالک جمیع
امور او ست رعایت کند و ظاهر است که اگر کسی حاجتی بمخلوقی عرض کند البته چند چیز را رعایت میکند اول آنکه بداند که چه میگوید
و اگر از روی مستی بی خبری حرفی گوید بار دیگر و دلش از آنچه میگوید خبر نداشته باشد اگر سیاستش نکند بخششی نیز اعتنا نخواهند
کرد پس در هنگام مناجات با خداوند خود باید که دلش خبر داشته باشد از آنچه بر زبانش جاری می شود و از روی جد و جهد و اهتمام طلب
نماید و بحاجت خود بی اعتنا نباشد چنانچه از حضرت امیر المؤمنین ع منقولست که حق تعالی قبول نمیفرماید دعائی را که از دل غافل صادر شود
و فرمود که چون برای میت خود دعا میکنید چنان دعا مکنید که دل شما از آن غافل باشد و خبر نداشته باشد لیکن باید که جد و سعی کنید
از برای او در دعا و حضرت صادق ع فرمود که خدا مستجاب نمیکند دعائی را که با دل سخت و صاحب قساوت دعا کنند و در حدیث دیگر فرمود
که خدا مستجاب نمی کند دعائی را که با دل فراموشکار و غافل کنند پس هرگاه دعا کنید دل خود را با خدا دارید پس یقین کنید که دعای شما
مستجاب است دوم آنکه کسی را که شخصی برای دفع شدائد باو پناه میبرد البته پیوسته ملازمت او میکند و در غیر حال شدت باو پناه میبرد تا در
هنگام شدت و بلائی که روی دهد روی از او داشته باشد که باو پناه برد و همچنین باید که در درگاه خالق در حالت نعمت دعا و تضرع
کند و خدا را بسبب وفور نعمت فراموش نکند تا در حال شدتها و سختیها که پناه باو برد حاجت بزودی برآورده شود با آنکه هیچ احتیاج
نیست که بنده را طلب هر گونه احتیاج دارد و نیاز و لجوء بجناب مقدس او بدی نباشد چنانچه بسند صحیح از حضرت امام جعفر صادق ع
منقولست که کسی که پیش از نزول بلا پیوسته دعا کند چون بلا نازل شود دعایش مستجاب شود و ملائکه میگویند که این صدای آشنائی
است و دعای او را از آسمان منع نمی کنند و کسیکه پیش از نزول آن بلا دعا نکند برای دفع آن بلا خدا آن بلا را هرگز باو ننماید و در حدیث دیگر
فرمود که کسی که خواهد که دعای او در شدتها مستجاب شود باید که در هنگام رخا و نعمت دعا بسیار بکند و براین مضمون احادیث بسیار
است سیم آنکه کسی که بمخلوقی حاجتی دارد خدمات شایسته برای او میکند که مرضی طبع او باشد و از چیزهائی که او کراهت دارد اجتناب نماید
تا چون حاجتی از او بخواهد بر آورده شود همچنین در درگاه خدا هر که عبادت و بندگی و اطاعت الهی بیشتر کرده است دعایش باجابت
نزدیکتر است چنانچه جناب مقدس نبوی ص در این حدیث فرموده اند که دعای بی عمل صالح از بابت تیر انداختن از کمان بی زه است و از حضرت
امیر المؤمنین ع منقولست که بهترین دعاها آنست که صادر شود از سینهٔ پاکیزه از عیبها و صفات بد و دل پرهیزکار و در مناجات سبب
نجات و با اخلاص در اعمال خلاصی از عقاب حاصل نمی شود پس هرگاه که فزع و خوف شما بسیار شود پناه بخداوند برید و بسند معتبر منقول
استکه شخصی بخدمت حضرت صادق ع عرض نمود که حقتعالی میفرماید که دعا کنید تا دعای شما را مستجاب گردانم و ما دعا میکنیم و مستجاب
نمی شود حضرت فرمود که دعای شما برای این مستجاب نمی شود که وفا نمیکنید به پیمانهائی که حقتعالی از شما گرفته است در عمل نمودن باوامر او و ترک
نمودن مناهی و حق تعالی میفرماید که وفا کنید بعهد و پیمان من تا وفا کنم بعهد و پیمان شما والله که اگر شما وفا کنید از برای خدا خدا نیز وفا
میکند از برای شما و از نوف بکالی منقولست که حضرت امیر المؤمنین ع فرمود که حقتعالی وحی نمود بحضرت عیسی ع که بگو بگروه بنی اسرائیل
که داخل نشوند در خانهای من مگر با دلهای طاهر و پاک و دیدهای خاشع و دستهای پاکیزه از کثافت حرام و بگو بایشان که بدانند که
از هیچیک از شما دعائی مستجاب نمیکنم هرگاه مظلمهٔ کسی بظلم در نزد او باشد و در ابواب سابقه گذشت حدیثی که هر که خواهد که دعایش
مستجاب شود باید که کسبش را حلال کند و این امر بسی ظاهر است که هرچند آدمی را قرب زیاده می شود دعایش بقبول نزدیکتر است چنانچه نزد
پادشاهان ظاهر هر که قربش بیشتر است حاجتش رواتر است و ایضا چنانچه سابقا تحقیق کردیم هرچند مناسبت میان فاعل بیشتر شود
قابلیت استفاضه زیاده می شود و مانعیکه از فیض هست از ظرف قابل است هرچند قابل کاملتر می شود قابلیت رحمت زیاده می شود
و فیض بیشتر فایض می شود چهارم از شرایط استجابت دعا کمال معرفت آن خداوندیست که از او حاجت می طلبد سابقا مجملی اشاره کردیم
که هر کس که خدا را بقدر کمال معرفت شناخته و در خود آن معرفت و فیض میبرد و از خداوند شناخته خود سؤال میکند هر قدر که عدم از
قدرت و رحمت و کرم و عظمت و جلال و سایر صفات کمال تمام تر می شناسد تاثیرات آن صفات را زیاده امید میکند و باین معنی اشاره دارد

تغدیر که

الهی نازل میگردد و خروس باواز میاید یکساعت از اخر شب در پیش طلوع صبح بدرستی که در سحر و ملائک ندا میکنند از جانب حق تعالی که آیا
کسی هست که در این وقت توبه کند تا توبه اش را قبول کنیم آیا کسی هست که طلب امرزش کند تا گناهانش را بیامرزیم آیا کسی هست که حاجتی داشته
باشد عرض کند تا حاجتش را بر آوریم پس اجابت نمائید داعیان وقت داعی خدا را و طلب نمائید و در ما بین طلوع صبح تا طلوع افتاب
که آن در جمیع ازمنه است روزی از سفرها که بهتر برای تجارت و ان ساعتی است که خدا قسمت روزی در میان بندگان خود میفرماید فرمود که
درهای اسمان را برای شما میگشایند در پنج وقت نزد امدن باران و نزد جهاد فی سبیل الله و نزد اذان و نزد خواندن قران و نزد زوال افتاب
و نزد طلوع صبح و حضرت صادق ع فرمود که در ان ساعت دعا مستجاب میشود در روز جمعه وقتی است که امام از خطبه فارغ شود تا وقتی که مردم
بنماز برخیزند و ساعت دیگر اخر روز جمعه است تا فرو رفتن افتاب و در حدیث دیگر فرمود که ساعت استجابت اول زوال است و از حضرت
امام زین العابدین ع منقولست که حضرت فاطمه فرمود که از حضرت رسول ص شنیدم که میفرمود که در روز جمعه ساعتی هست که هر مسلمانی
که در ان ساعت از خدا چیزی طلب نماید البته باو عطا فرماید گفتم یا رسول الله کدام ساعت است فرمود وقتی که نصف قرص افتاب فرو
رود پس حضرت امام زین العابدین ع فرمود که حضرت فاطمه ع خود میفرمود که برو بر بلندی چون بینی نصف افتاب غروب کرده مرا اعلام
کن که دعا کنم بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که فرمود که بر تو باد بدعا کردن در وقتی که در سجود باشی که بنده در سجود از جمیع احوال
بخدا نزدیکتر هست از شرایط و اداب تضرع و زاری و اظهار مذلت و شکستگی است چنانچه از حضرت صادق ع منقولست که هرگاه که شما را وقت
بهم رسد دعا کنید که دل را رقت حاصل نمی شود مگر وقتی که از برای خدا خالص کرده و متوجه خدا شود و از علامات استجابت در حدیث
دیگر فرمود که چون بدن بقشعریره اید و لرزد و چشمها گریان شود پس در دعا اهتمام کن که رحمت الهی متوجه تو گردیده و هنگام اجابت
و در حدیث دیگر فرمود که اگر از امری خائف باشی یا حاجتی بخدا داشته باشی پس اول خدا را بعظمت و بزرگی یاد کن و براو ثنا کن چنانکه او
سزاوار است و صلوات بر محمد و ال محمد بفرست و حاجت خود را طلب کن و خود را بگریه بدار و سعی کن که گریه کنی اگر چه بقدر سر مگسی باشد
بدرستی که پدرم میفرمود که نزدیکترین حالات بنده بخدا در هنگامی است که در سجده باشد و گریان باشد و تضرعاتی که بدست می باید
در حالت دعا موافق احادیث معتبره انستکه اگر هنگام رغبت و رجا باشد کف دست را بسوی اسمان کنی چنانچه دست پیش کسی میداری
که چیزی بدست تو دهد و اگر حالت خوف و بیم باشد پشت دستها را باسمان میداری یعنی من از اعمال خود نا امید شدم و از کثرت بدی اعمال
روی طلب از تو ندارم و در حالت تضرع انگشت سبابه را بجانب راست و چپ حرکت میدهی که میدانم که از اصحاب یمینم یا اصحاب شمال
و از نیکوکارانم نزد تو یا از بدکاران و در هنگام تبتل و انقطاع انگشت سبابه دست چپ را بلند میکنی و پست میکنی مانند کسی که بار امر جزئی
از کسی طلبد باشاره بانستکه میدانم که مرا بلند خواهی کرد یا پست خواهی کرد و در هر کاری که گریه بیتاب شود و اسباب و علامات اجابت
ظاهر گردد دستها را از جانب سر خود بلند میکنی یا ان پیش روی خود پیش میبری که گویا حاجتم را داده اند و دست فراز میکنم که بگیرم ای عزیز
ببین که حق تعالی با ان مرتبه جلال و عظمت و استغنا و بی نیازی با گدایان خوان احسانش چه خوش سلوک کرده و ایشان را رخصت چه گستاخیها
داده و بان رفعت شان خود را چه نزدیک گردانیده و باین وسایل بندگان را باستانه خود خوانده و بندگان با نهایت احتیاج و بیچارگی
چه مستغنیانه با پروردگار خود سلوک مینمایند و از چنین خداوند کریمی که پیوسته خوان احسانش را برای نیکوکاران و بدکاران کشیده
رو میگردانند و رو بعاجزان و لئیمان ممکنات میبرند و از جمیع نعمتهای خدا خود را محروم گردانند تا بدانکه کسی که حاجتی بدرگاه بزرگی دارد اول
بسا اولان و دربانان ان درگاه را از خود خوشنود میگردانند که دخول بمجلس پادشاه او را باسانی حاصل شود و حاجتش زود بر اورده
شود و دربانان درگاه مالک الملوک فقرا و مساکینند باید که پیش از طلب حاجت تصدقی بکنند تا حاجتش زود براورده شود چنانچه
از حضرت صادق ع منقولست که فرمود که هرگاه یکی از شما بیمار شود طبیب را می طلبد و باو چیزی میدهد و اگر حاجتی به پادشاهی دارد رشوه
بدربانان میدهد پس اگر حاجتی بخدا داشته باشد باید تصدقی بکند خواه کم و خواه بسیار و هم انکه اگر کسی حاجتی بدرگاه هست که
در درگاه کریمان حاجت دیگران را وسیله حاجت دیگران را وسیله حاجت خود میکند باینکه اول حاجت دیگران را مقدم میدارد که اکرم
را خوش اید که او اهتمام بشان دیگران و یاد ما خود دارد و این معنی موجب زیادتی روائی حاجت او ست یا انکه ان حاجتی که خود دارد برای
دیگران مطلبد تا کریم بداند که با وجود احتیاج خود انحاجت را برای دیگران می طلبد پس انحاجت برای او نیز بروجه اکمل روا کند یا
انکه در هنگام حاجت خواستن دیگران را با خود شریک میکند این معنی نیز خوش اینده طبع کریمانست که ادمی همین در فکر خود نباشد
دیگران را در وقتیکه احتیاج دارد فراموش نکند چنانچه حق تعالی در سوره فاتحه چنین تعلیم بندگان فرموده است که در عرض عبادت
و طلب استعانت دیگران را با خود شریک کنند و حضرت رسول ص فرمود که چون یکی از شما دعا کند دعا را عام بکند و مخصوص خود نگرداند که

باستجابت نزدیکتر میشود و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که هر که چهل مؤمن را مقدم دارد و از برای ایشان دعا کند پس از برای
خود دعا کند دعایش مستجاب میگردد و از حضرت رسول ص منقولست که هیچ دعائی زودتر مستجاب نمی شود از دعای غایبی از برای غایبی و حضرت
امام محمد باقر ع فرمود که نزدیکترین دعاها باجابت دعای مؤمنی است که از برای برادر مؤمن خود غائبانه کند پس ملکی موکل است بدعای او که
میگوید امین و از برای تو خدا دو برابر انچه از برای برادر خود دعا کردی عطا میفرماید و حضرت صادق ع فرمود که دعا از برای برادر مؤمن
خود غائبانه کردن باعث زیادتی روزی میشود و بلاها را دفع میکند و از حضرت رسول ص منقولست که هر مؤمنی که از برای مؤمنین و مؤمنات
دعا کند خدا بعدد هر مؤمن و مؤمنه که گذشته است و خواهد امد از اول تا اخر دنیا بمثل انچه برای ایشان دعا کرده است باو بر میگرداند و
بدرستی که بنده را در قیامت امر کنند که بجهنم برند پس ملائکه او را بکشند و اعمال مؤمنان و مؤمنات گویند که پروردگارا این بنده در دنیا
برای ما دعا میکرد ما را شفاعت ده در حق او پس خدا ایشان را شفیع او کند و بشفاعت ایشان نجات یابد و از ابراهیم بن هاشم منقولست که گفت
که عبدالله بن جندب را در عرفات دیدم که هیچکس وقوف را از او بهتر بجا نیاورد پیوسته دست باسمان بلند کرده بود و اب دیده بر دو طرف
رویش جاری بود بحدی که بر زمین میریخت چون مردم از وقوف فارغ شدند بنزد او رفتم و گفتم که هرگز وقوفی بخوبی وقوف تو ندیدم
گفت والله که دعا نکردم مگر از برای برادران مؤمن خود زیرا که از حضرت امام موسی کاظم ع شنیدم که میفرمود که هر که برای برادر
مؤمن خود دعا کند در غیبت او از عرش او را ندا کنند که از برای تو باد صد هزار برابر انچه از برای او دعا کردی نخواستم که صد هزار برابر
محقق مضمون را ترک کنم برای یکی که نمیدانم که مستجاب میشود یا نه و از حضرت علی بن الحسین ع منقولست که هرگاه ملائکه می شنوند که مؤمنی برای
برادر مؤمن خود دعا میکند غائبانه یا او را به نیکی یاد میکند باو میگویند که نیکو برادری هستی تو از برای برادر خود دعای خیر از برای
او میکنی و او از تو غایب است و او را به نیکی یاد میکنی حق تعالی بتو عطا فرموده دو برابر انچه از برای او دعا کردی و بر تو ثنا گفته دو برابر انچه
تو برادر خود ثنا گفتی و ترا است فضل بر او و اگر بشنوند که برادر مؤمن خود را ببدی یاد میکند و بر او نفرین میکند باو میگویند
که بد برادری هستی برای برادر خود باز ایست از بدگوئی و نفرین و وای بر تو کسی که خدا گناهان و عیبهای ترا پوشیده است بدانکه خدا
بنده خود را بهتر از تو می شناسد و از حضرت صادق ع منقولست که چون ظلمی بر کسی واقع شود و او نفرین کند بر کسی که بر او ظلم کرده است حق
سبحانه و تعالی میفرماید که شخص دیگر هست که گمان میکند که تو بر او ظلم کرده و ترا نفرین میکند اگر میخواهی که نفرین ترا و او را هر دو مستجاب
گردانم و اگر میخواهی هر دو را تاخیر کنم تا عفو و رحمت من هر دو را فرا گیرد یازدهم از جمله اداب دعا انستکه خدا را پیش از طلب حاجت به بزرگواری
و عظمت و جود و کرم ستایش کند و نعمتهای او را بر خود و بر دیگران یاد کند و او را بر ان نعمتها شکر کند چنانچه اگر کسی نزد بزرگی میرود که مطلبی
عرض کند از اداب نیست که ابتدا شروع بمطلب کند بلکه اداب انستکه پیش از مطلب و در استایش در خور بزرگواری او بکند و حق تعالی در
سوره کریمه حمد این اداب را تعلیم فرموده است که پیش از عرض حاجت حمد و ثنا فرموده و خود را برحمانیت و رحیمیت و سایر صفات لطف و رحمت ستایش
فرموده و بعد از ان عبادت را بوسیله اهم الحاجات عرض کرده زیرا که حاجت طلبان را از مقاصد خود توانائی خود کردن بدینک مناسب است
بعد از ان طلب استعانت و هدایت را تعلیم فرموده ایضا حمد الهی بر نعمتهای خود نوعی موافق وعده الهی موجب مزید نعمت است و نحو
طلبی است که تو نعمتهای او که پیوسته احسان کرده اگر اکنون نیز احسان کرده سزاوار است که بمن نیز احسان کنی چنانچه شخصی نزد بزرگی میرود و قصیده
یا نثری براو میخواند و کرمهای او را یاد میکند که او نیز کرم کند لهذا وارد شده است که بهترین دعاها الحمد لله است ایضا چون گناهان
ادمی موجب محرومی از خیرات و سعادات است پس از دعا استغفار از گناهان باید کرد تا موجب رفع موانع شود و بحمد و ثنا او را قریب بمقصد
اجابت حاصل شود که حاجتش زودتر براورده شود و بر این مضامین احادیث بسیار است چنانچه منقولست که مفضل بخدمت حضرت
صادق ع عرض نمود که دعای جامعی تعلیم من فرما حضرت فرمود که حمد الهی بکن که چون حمد الهی کردی هر که نماز میکند برای تو دعا میکند
میگوید سمع الله لمن حمده یعنی خدا مستجاب کرد دعای حمد کنندگان خود را و در حدیث دیگر فرمود که هرگاه یکی از شما خواهد که از خداوند
خود حاجتی سؤال نماید از حاجتهای دنیا و اخرت باید که ابتدا کند بر ثنا و مدح خداوند عالمیان و صلوات بر محمد و ال محمد بعد از ان حاجت
خود را بطلبد و در حدیث دیگر فرمود که اول خدا را بصفات کمال مدح کن پس ثنا بگو او را بر نعمتها و شکر کن پس اقرار بگناه بکن بعد از ان سؤال
کن والله که هیچ بنده از گناه بدر نمی اید مگر باقرار بگناهان و در حدیث دیگر فرمود که هرگاه حاجتی داشته باشید حمد و ثنای پروردگار خود
بگوئید بدرستی که کسی که حاجتی از پادشاهی طلب مینماید از برای او مهیا میکند از ستایش بهترین سخنی که بر ان قدرت دارد که او را بان سخن
بستاید و فرمود که بدرستی که شخصی داخل مسجد حضرت رسول ص شد و دو رکعت نماز کرد و از خدا حاجتی سؤال کرد حضرت فرمود که این بنده تعجیل
کرد حضرت فرمود بر خداوند خود و دیگری امد و دو رکعت نماز کرد و بعد از ان خدا را ثنا گفت و صلوات بر پیغمبر فرستاد حضرت فرمود که

در شرف و فضیلت صلوات

که حاجت خود را طلب کند خدا عطا میفرماید زیرا که دعا صلوات فرستادن بر محمد و آل محمد است زیرا که اگر کسی حاجتی بدرگاه پادشاهی داشته باشد سبب
این است که تحفه برای مقربان آن پادشاه بفرستد تا ایشان شفیع او باشند و اگر ایشان هم شفاعت نکنند چون آن پادشاه مطلع میشود که تحفه بایشان
تحفه داده و مقربان او را نوازش فرموده او را خوش می‌آید و حاجتش را روا میکند خصوصا کسی که محبوب بزرگوار است نزد آن بزرگوار مدح او
کردن و او را برای او مطلب طلبیدن هرچند محتاج آن طلب نباشد آن محبوب آن بزرگوار را خوش می‌آید که محبوب و دوستانش مدح میکند باین اسباب
صلوات موجب قبولی دعا میگردد و نکته لطیف کاملی در این باب در بیان شفاعت کبری کرده شد و تفصیل این سخن را در شرح صحیفه
کامله بیان کرده‌ایم و به سند معتبر از حضرت صادق ع منقول است که دعا محجوب است از آسمان و مستجاب نمیشود تا صلوات بر محمد و آل محمد نفرستند
و در حدیث دیگر فرمود که هر که دعا کند و پیغمبر را یاد نکند دعا بر بالای سرش ایستاده بال میزند چون صلوات فرستاد بالا میرود و در حدیث دیگر
فرمود که هر که را بخدا حاجتی باشد اول صلوات بر محمد و آل محمد بفرستد و بعد از آن حاجت خود را طلبد پس دعای خود را ختم کند بصلوات
بر محمد و آل محمد بدرستی که خدا کریمتر است از اینکه دو طرف دعا را قبول فرماید و میانه را رد کند زیرا که صلوات بر محمد و آل محمد البته مقبول است
و رد نمیشود و فرمود که چون نام پیغمبر ص مذکور شود بسیار بر او صلوات فرستید که هر که یک صلوات بر آنحضرت بفرستد حق تعالی بر او هزار
صلوات فرستد در هزار صف از ملائکه و هیچ خلقی نماند مگر آنکه بر او صلوات فرستند بسبب صلوات خدا و ملائکه بر او پس کسی که بچنین ثوابی
رغبتی ننماید جاهل و غافل است خدا و رسول و اهل بیت ع از او بیزارند و حضرت رسول ص فرمود که صلوات بر من و اهل بیت من نفاق
را زایل میگرداند و به سند معتبر از حضرت صادق ع منقول است که هر که صد مرتبه بگوید یا رب صل علی محمد و آل محمد صد حاجت او برآورده
شود که سی حاجت از حاجتهای دنیا باشد و در روایت دیگر فرمود که هیچ عملی در میزان اعمال سنگینتر از صلوات بر محمد و آل محمد نیست بدرستی
که شخص را در قیامت اعمالش را بمیزان میگذارند سبک می‌آید حضرت رسول ص صلوات بر خود را در میزان او میگذارد سنگین میشود و بر اعمال
بدش زیادتی میکند و به سند معتبر منقول است که حضرت صادق ع بصباح بن سیابه فرمود که میخواهی ترا چیزی تعلیم نمایم که خدا بسبب آن روی ترا
از آتش جهنم نگاه دارد گفت بلی فرمود که بعد از صبح صد مرتبه بگو اللهم صل علی محمد و آل محمد تا خدا روی ترا از گرمی آتش جهنم نگاه دارد و به سند
معتبر از حضرت رسول ص منقول است که هر که در روز جمعه صد مرتبه بر من صلوات بفرستد حق تعالی شصت حاجت او را برآورد سی حاجت دنیا و سی
حاجت آخرت و به سند معتبر از حضرت صادق ع منقول است که چون شب جمعه میشود نازل میشوند از آسمان ملائکه بعدد ذرات هوا یا بعدد مورچگان
و قلمهای طلا و لوحهای نقره در دست دارند و نمی‌نویسند تا روز شنبه عملی را بغیر از صلوات بر محمد و آل محمد پس در این شب و روز بسیار صلوات
بفرستید و فرموده که سنت مؤکد است که در هر روز جمعه بر محمد و اهل بیتش هزار مرتبه صلوات بفرستند و در روزهای دیگر صد مرتبه
و حضرت امام محمد باقر ع فرمود که هیچ عملی در روز جمعه بهتر نیست از صلوات بر محمد و آل محمد و به سند دیگر منقول است که هر که بعد از عصر
در روز جمعه بگوید اللهم صل علی محمد و آل محمد الاوصیاء المرضیین بافضل صلواتک و بارک علیهم بافضل برکاتک و السلام علیه و
علیهم و رحمة الله و برکاته حق تعالی صد هزار حسنه در نامه عملش ثبت نماید و صد هزار گناهش را محو فرماید و صد هزار حاجتش را برآورد
و صد هزار درجه برای او بلند کند و در روایت دیگر آنست که اگر هفت مرتبه بخواند خدا بعدد هر بنده حسنه باو عطا فرماید و عملش را در آن روز
مقبول گرداند و چون در قیامت مبعوث شود در میان دو چشمش نوری ساطع باشد و در بعضی احادیث این زیادتی هست که و السلام
علیه و علیهم و علی ارواحهم و اجسادهم و رحمة الله و برکاته و هر یک را که بخوانند خوبست و حضرت امام رضا ع فرمود که هر که قادر نباشد بر
چیزی که کفاره گناهان خود را بدهد صلوات بر محمد و آل محمد بسیار بفرستد که گناهانش را در هم میشکند و حضرت امام علی نقی ع فرمود که خدا
ابراهیم را خلیل خود کرد برای آنکه صلوات بر محمد و آل محمد بسیار میفرستاد و به سند معتبر از حضرت صادق ع منقول است که هر که باین نحو
صلوات بر محمد و آل محمد بفرستد که صلوات الله و صلوات ملائکته و انبیائه و رسله و جمیع خلقه علی محمد و آل محمد و السلام علیه و علیهم و
رحمة الله و برکاته از گناهان پاک شود مانند روزی که از مادر متولد بوده است و از حضرت امام محمد باقر ع به سندهای معتبر منقول است که
چون عطسه کنید بگوئید الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و اهل بیته و به سند معتبر دیگر منقول است که کسی که عطسه کسی را بشنود
و حمد الهی بکند و صلوات بر پیغمبر و اهل بیتش بفرستد هرگز بدرد دندان و درد چشم مبتلا نشود و به سندهای بسیار از حضرت رسول ص منقول
است که فرمود که هر که صلوات فرستد بر من و آل من صلوات نفرستد بوی بهشت را نشنود با آنکه بوی بهشت از پانصد ساله راه شنیده
میشود و به سند معتبر از آنحضرت منقول است که بحضرت امیر المؤمنین ع فرمود که بشارت میدهم ترا که جبرئیل مرا خبر داد که کسی که از امت من صلوات
بر من بفرستد و بعد از آن بر اهل بیت من بفرستد درهای آسمان برای او گشوده میشود و ملائکه هفتاد صلوات بر او میفرستند اگر گناهکار باشد
گناهانش میریزد چنانکه برگ از درختان میریزد و حق تعالی میفرماید که لبیک ای بنده من و سعدیک ترا اجابت کردم و مدد و اعانت تو

در فضیلت صلوات و شرایط استجابت دعا

نمی‌نمایم ای ملائکه من دعای او را بالا نبرید مگر آنکه به پیغمبر من و عترت او را ملحق گرداند پس دعای او پیوسته در حجاب است تا ملحق گرداند
بمن اهل بیت مرا و از ظاهر احادیث معتبره آنست که هر وقت که نام مبارک آنحضرت مذکور شود صلوات بر او و آل او فرستادن واجب است
و در احادیث معتبره وارد است که فرمود که کسی که من نزد او مذکور شوم و صلوات بر من نفرستد که گناهانش آمرزیده شود پس او دور شد
از رحمت الهی و در حدیث دیگر فرمود که بخیلترین بخیلان کسی است که من نزد او مذکور شوم و صلوات بر من نفرستد و در حدیث دیگر
فرمود که هر که صلوات مرا فراموش کند راه بهشت را گم کرده است و به سند معتبر از مالک جهنی منقول است که گفت من گلی بدست حضرت
امام جعفر صادق ع دادم حضرت گرفتند و بو کردند و بر دیده‌ها گذاشتند بعد از آن فرمودند که هر که گلی بگیرد و بو کند و بر چشمانش
گذارد و بگوید اللهم صل علی محمد و آل محمد هنوز آن گل را بر زمین نگذاشته است که خدا او را بیامرزد **بخش سیم** در بیان سبب مستجاب
نشدن بعضی از دعاها بدانکه چون حق سبحانه و تعالی وعده فرموده که دعای بندگان خود را مستجاب گرداند البته خلف در وعده الهی نمیباشد
پس اینکه بعضی از دعاها اثر استجابتش ظاهر نمیشود بچند وجه جواب میتوان گفت اول آنکه چون حق تعالی حکیم علیم است کارهای او البته موافق
بحکمت و مصلحت میباشد پس وعده که فرموده مشروط بحکمت است یعنی اگر مصلحت شما باشد مستجاب میکنم چنانچه اگر کریمی گوید که هر که
از من چیزی طلبد عطا میکنم و شخصی بیاید و گوید که ای شخص بدستت بیاید با زهر قاتلی را بده که بخورم و آن سائل ضرر آن را نداند و دادن آن
موجب هلاک او گردد البته عطا نکردن در چنین حالی بکرم انسب است بلکه عطا کردن جور است و ظاهر است که اکثر از خلق موجب
ضرر ایشان است و نمیدانند از روی جهالت سؤال مینمایند و حضرت امام زین العابدین ع در دعای طلب حاجات صحیفه کامله باین معنی اشاره
فرموده که ای خداوندی که متبدل نمیسازد حکمت او را وسیلها اگر کسی گوید که هرگاه چنین باشد دعا چه فایده دارد زیرا که هرچه صلاح
بندگان در آنست البته حق تعالی بعمل آورد در جواب میگوئیم که ممکن است که بسیار امری بدون دعا مصلحت در عطای آن نباشد و مصلحت مشروط بدعا
باشد پس امور بر سه قسم است بعضی آنست که بدون دعا مصلحت در عطای آن هست آنرا بدون دعا کرامت میفرماید و بعضی هست که با دعا
نیز مصلحت در دادن آن نیست آنرا مطلقا منع میفرماید و بعضی هست که با دعا مصلحت در عطای آن هست و بی دعا مصلحت نیست چنین امری
عطایش موقوف بدعاست و چون آدمی تمیز این امور بعقل خود نمیتواند دعا بکند که اگر حاصل نشود عطایش موقوف بدعا است و اگر حاصل
نشود از دعاها مایوس نشود و بداند که البته صلاح او در این چیز نبوده که حق تعالی دعایش را مستجاب نکرده با آنکه اصل دعا کردن عبادتی
است بهترین عبادتها موجب قرب میشود چنانچه حضرت صادق ع فرمود که دعا کن و مگو که آنچه مقدر شده است خواهد شد بدرستی
که دعا عبادتیست و تفصیل این کلام بعد از این مذکور خواهد شد و جواب دویم آنست که هر چیزی را شرطی چند میباشد و مانعی چند میباشد که تا آن
شرطها بعمل نیاید و آن موانع برطرف نشود ثمره بر آن فعل مترتب نمیشود مثل آنکه حق تعالی فرموده که نماز کنید تا شما را بیامرزم نماز را شرطها هست
که اگر بدون آن شرطها بعمل آورد مقبول نیست پس اگر کسی نماز بی وضو بکند نماز نکرده است و مستحق آمرزش نیست و همچنین مانعی چند از
تاثیر میدارد چنانچه فرموده‌اند که نماز موجب قربست اگر کسی نماز کند جمیع قبایح را بجا آورد تاثیر آن قبایح که موجب بعد و حرمانست مانع
است از تاثیر نماز در قرب و همچنین اگر طبیبی گوید که فلان دوا مسهل است یعنی با شرطهایی که مقرر است بخورند و چیزی که مانع عمل او باشد بجا نیاورند
اسهال میکند پس اگر آن دوا را بدون سحق که یکی از شرایط عمل اوست یا با کشفال تریاک که مانع عمل اوست بخورد و عمل نکند گفته طبیب خلاف
نشده خواهد بود همچنین دعا را شرایط هست چنانچه سابقا دانستی از تضرع و زاری و اهتمام و خداشناسی و عبادت و ترک معاصی و خوردن
حلال و تقدیم حمد و ثنا و صلوات و غیر اینها از شرایط و رفع موانعی که گذشت پس بهر یک از اینها که اخلال کند دعایش مستجاب نشود منافات
با وعده الهی ندارد و چون این معنی در ضمن احادیثی که سابقا در باب شرایط مذکور شد بوضوح پیوسته بهمین اکتفا مینمائیم وجه سیم آن
است که گاه است که حق تعالی دعای را مستجاب میفرماید مصلحت در تاخیر آن میداند یا برای اینکه در آن وقت یا وقت دیگر میرساند یا میخواهد که
او دعا کند و درجات و مراتب قرب او زیاده گرداند که اگر زود حاجت او را برآورد ترک دعا میکند و بآن درجات عالیه فایز نمیگردد
و بسا باشد که حاجت مؤمن را مستجاب گردانند و بعد از چند سال باو بدهند چنانچه منقول است که از حضرت صادق ع پرسیدند که آیا می
شود که دعای کسی مستجاب شود و در رسانیدن او تاخیر شود فرمود که بلی تا بیست سال و در حدیث دیگر فرمود که از وقتی که موسی
و هرون بر فرعون و قومش نفرین کردند حق تعالی فرمود که دعای شما مستجاب شد تا وقتی که خدا فرعون را هلاک کرد چهل سال گذشت
و به سند صحیح منقول است که ابن ابی نصر بخدمت حضرت امام رضا ع عرض نمود که چند سال است که از خدا حاجتی سؤال میکنم و روا نمیشود و از
دیر شدن این حاجت چیزی بهم رسید حضرت فرمود که ای احمد بپرهیز که شیطان را بر خود راه دهی که ترا از رحمت خدا ناامید گرداند بدرستی
که حضرت امام محمد باقر ع میفرمود که بدرستی که مؤمن از حق تعالی حاجتی سؤال مینماید و خدا تاخیر مینماید استجابت او را برای اینکه دوست

دارد شیطان او را به دعا و ناله و زاری پس حضرت امام رضا فرمود که والله که اینچه خدا تأخیر میکند از مؤمنان منع میفرماید در دنیا و آخرت
با ایشان مهد بهتر است از برای ایشان از اینچه در دنیا با ایشان میدهد بدرستیکه حضرت امام محمد باقر فرمود که سزاوار نیست
که دعای مؤمن در هنگام نعمت و رخا مثل دعای او باشد در وقت شدت و بلا و چنین نباشد که هرگاه عطا کنند سست شود و دعا کم
کند پس باید که مؤمن را هرگز از دعا ملال حاصل نشود بدرستیکه دعا در نزد خدا بمنزلت عظیم است و بر تو باد بصبر کردن بر بلاها
و تنگیها و طلب حلال نمودن و صله رحم کردن و بپرهیز از عداوت نمودن و معارضه کردن با مردم بدرستیکه ما اهل بیت صله
با کسی میکنیم که از ما قطع میکند احسان میکنیم با کسیکه با ما بدی میکند الله که در این امر عاقبت نیکو مشاهده مینمائیم و بدانکه صاحب نعمت
در دنیا اگر سؤال کند با عطا کنند بکر چیزی غیر او سؤال خواهد کرد و نعمت الهی در نظر او سهل خواهد شد چون نعمت الهی بر مسلمانان
بسیار شد او را خطر عظیم هست بجهت حقوقی که از خدا بر او واجب میشود و بیم آن هست که فریفته شود و حقوق الهی را ادا ننماید و موجب طغیان او گردد
بگو بمن که اگر سخنی بگویم اعتماد بر گفته من خواهی کرد گفتم فدای تو گردم اگر بفرموده تو اعتماد نکنم بگفته که اعتماد خواهم کرد و حال آنکه تو حجت خدائی
بر خلق فرمود که پس اعتماد بفرموده خدا بیشتر داشته باش بدرستیکه خدا بتو وعده کرده با خدا نفرموده است که چون بندگان از تو سؤال
نمایند در حال من بگو که من با ایشان نزدیکم مستجاب میکنم دعای دعا کننده که مرا بخواند و میفرماید که نا امید مشوید از رحمت الهی و میفرماید
که خدا وعده میکند شما را مغفرت عظیم از جانب خود و فضل بسیار پس باید که اعتماد شما بر خدا زیاده باشد از اعتماد بر دیگران و در خواطر خود
راه مدهید بغیر از گمان نیک بخداوند خود تا گناهان شما آمرزیده شود و از حضرت صادق منقولست که بسیار است که حقتعالی دعای شخصی را
مستجاب میفرماید و تأخیر مینماید تا مدتی تا او زیاده دعا کند و در حدیث دیگر فرمود که گاهست که بنده دعای کند پس حقتعالی میفرماید بملک
موکلند با او که من حاجت او را مستجاب کرده‌ام و لیکن الحال با او مدهید تا او دعا کند که من دوست میدارم که آواز او را بشنوم و گاهست که بنده
دعا میکند پس حقتعالی میفرماید که زود حاجتش را بدهید که من صدای او را دشمن دارم و در حدیث دیگر فرمود که پیوسته مؤمن با خیر و رحمت
نیکوست و امیدوار برحمت حقتعالی است مادام که استعجال نکند که نا امید شود و ترک دعا کند راوی گفت که چگونه است استعجال کند فرمود
که استعجال آنستکه گوید که این قدر مدت دعا کردم و اجابت را نمی‌بینم و بسند معتبر از حضرت صادق منقولستکه روزی حضرت ابرهیم
خلیل الرحمن در کوه بیت المقدس میگشت که چراگاهی برای گوسفندان خود پیدا کند ناگاه صدای شخصی بگوشش رسید از پی صدا رفت
دید شخصی مشغول نماز است و طولش دوازده شبر است چون فارغ شد حضرت خلیل از او پرسید که ای بنده خدا از برای که نماز میکنی گفت از برای
آسمان حضرت ابرهیم پرسید که آیا بغیر از تو کسی از قوم تو باقی مانده است گفت نه پرسید که خوراک تو از کجا بدست می‌آید گفت از نباتات
میوه این درخت جمع میکنم و در زمستان معاش میکنم فرمود که منزلت در کجاست اشاره بکوهی کرد که در برابر بود حضرت ابرهیم فرمود که مرا
با خود بمنزل که امشب با تو بسر برم گفت در میان راه آب عظیمی هست که عبور از آن نمیتوان کرد حضرت فرمود که تو چگونه عبور مینمائی گفت بر روی آب
راه میروم حضرت فرمود که مرا با خود ببر شاید که خدا بمن هم این کرامت بفرماید که بر روی آب راه روم چنانکه بتو کرامت فرموده پس عابد
دست حضرت را گرفت و با هم رفتند چون بآب رسیدند هر دو بر روی آب روانه شدند و گذشتند چون بخانه عابد رسیدند حضرت ابرهیم فرمود
که کدام روز عظیم تر است عابد گفت که روز جزا که مظالم بندگان را از یکدیگر میگیرند حضرت فرمود بیا که دست بدعا برداریم و خدا را بخوانیم که ما را
از شر آن روز ایمن گرداند عابد گفت که دعای مرا چه میکنی والله که سه سال است که برای مطلبی دعا میکنم و هنوز مستجاب نشده است حضرت
ابرهیم فرمود که میخواهی ترا خبر دهم که برای چه دعای ترا حبس کرده اند گفت بلی فرمود که حقتعالی چون بنده را دوست میدارد دعای او را حبس
مینماید و زود بر نمی‌آورد تا او را بسیار مناجات کند از جناب مقدس او و سؤال نماید و تضرع کند و چون بنده را دشمن میدارد دعایش را زود
مستجاب میکند یا نا امیدی در دل او می‌افکند که دیگر دعا نکند بعد از آن فرمود که حاجت تو چه چیز بود گفت روزی گله گوسفندی بر من
گذشت و پسری نیکو روئی با آن گله بود از آن پسر که بوی مشکبوئی داشت پرسیدم که این گوسفندان از کیست گفت از ابرهیم خلیل الرحمن
پس دعا کردم که خداوندا اگر ترا در زمین خلیلی و دوستی هست بمن بنما ابرهیم فرمود که خدا دعای ترا مستجاب کرد اینک منم ابرهیم دوست خداوند
رحمن پس حضرت با او معانقه فرمودند و چون حضرت پیغمبر مبعوث شدند مصافحه مقرر شد وجه چهارم آنستکه حقسبحانه و تعالی بعضی از بندگان
را که حاجتی طلبند و صلاح ایشان در آن نباشد اضعاف مضاعفه آن حاجت را در دنیا و آخرت با ایشان کرامت میفرماید پس دعای ایشان را رد
نفرموده و حاجت ایشان را بر وجه اکمل روا کرده است چنانچه اگر کسی از پادشاه فلسی طلب نماید و آن پادشاه در عوض جواهری با و عطا
کند که صد هزار تومان قیمت آن باشد هیچ نمیگوید که حاجت او را رد کرده است بلکه او را مدح میکند که اضعاف آنچه از او طلبیده با و عطا
فرموده پس در درگاه پادشاه پادشاهان این گدایان جاهل و سائلان نادان مطالب خسیسه منظور نظر خود میگردانند و از حقتعالی سؤال

می نماید و آن کریم علی الاطلاق نعمتهای بی انتها و رحمتهای بی عد و احصا در برابر عطا میفرماید و قدر آنها را نمیدانند و از عدم حصول آن مطلب
خسیس شکایت می نمایند ما اینچه در اعزت با ایشان کرامت میفرماید در درجات و نعمتها و مراتب عالیه بهشت است که نازمیگرد و مان حاجات دنیا
و ناکان عمر صرف بیشتری و فنا کرده‌اند چنانچه بسند معتبر از حضرت صادق منقولستکه بدرستیکه گاهست که بنده در حاجتی خدا را بخواند
حقتعالی میفرماید که اجابت دعای او را تأخیر کنید که من مشتاق آواز و دعای اویم پس چون روز قیامت می شود حقتعالی میفرماید که ای بنده
من مرا خواندی در دنیا و اجابت ترا تأخیر کردم و فلان ثواب بعوض برای تو مقرر ساختم و در فلان حاجت دیگر مرا خواندی و اجابت ترا تأخیر
کردم و فلان ثواب عظیم را بعوض تو دادم پس مؤمن از بسیاری عطاها و ثوابها که مشاهده نماید آرزو کند که کاش که هیچ دعای من در دنیا
مستجاب نمی شد اما اینچه در دنیا عطا میفرماید مراتب قرب و کمالات نامتناهی است که لازم دعا است تفصیلش آنکه حقسبحانه و تعالی بندگان را
بنوعی از روی غایت لطف و مهربانی بالطبع جهول آفریده اما دام امینماید بدام و دانه خواهشهای طبع سرکش ایشان از روی حکمت ایشان را بساحت
کبریای خود میکشاند چنانچه بلا تشبیه بازی را پادشاهی خواهد شکار کند اگر اول با و گوید که بیا من ترا بر سر دست خود میگیرم و شهباز
اوج عزت میگردانم هیچ فائده در تسخیر آن نمیکند بلکه اول از طعمه دانه آشنای دام خود میگرداند چون قابل شد بر روی دست خود نشاند
میدهد و بهر جائیکه میفرستند بزودی بر میگردد و اگر پدر مهربان طفلی را خواهد که بمکتب علوم و حقایق فرستد اگر صد هزار دلیل
و برهان برای او بگوید فائده نمیکند بلکه اول او را بجوز و مویز و وعده قبای نگین و عبای زرین بمکتب آشنا میکند چون لذت فهم حقایق
و حکمتها را یافت بسیاری عظیم او را از آن شغل باز نمیتوان داشت همچنین این حیوانات عدیم الشعور و طفل طبعان مغرور چون فضیلتی و کمالی
و لذتی و بهره بغیر از خوردنی و پوشیدنی و دینار و درهم و خیل و حشم و سایر لذات جسمانی نیافته اند حکیم مطلق و کریم لایزال با نهایت رتبه
عظمت و استغنا و جلال ایشان را بدرگاه خود خوانده که هرچه خواهید از من طلبید تا نمک و شور را از من بخواهید سبزی طعام را از من طلبید
تا آنکه از این راه رو بدرگاه او آورند و از برکت دعا و توسل و مناجات بمرتبه آشنائی و قرب فایز گردند و لذت مناجات او
را بیابند و از خلق رو برتافته در جمیع امور رو باو داشته باشند و کرم بی انتها که بدام و دانه نمک و سبزی بساحت قرب خود میرساند و بوسیله
خواهشهای نفسانی مقرب حضرت ربانی میگردانند و آن جاهل نادان شبهه میکند با دلیکه راست که حاجتم برآورده نشده است الا انسان بر ایکو
مگر نمیدانی که اصل دعا کردن عبادتست در این ضمن بیک خدا اکرده و با ملک الملوت مناجات کرده و ثوابهای آخرت تحصیل نموده و با رب الارباب
قرب خداوند جبار گذاشته و خداوند عالم را انیس و همراز خود گردانیده و بسمع یقین و ایمان لبیکها از عرش رفعت شنیده و اگر معنی مناجات
و لذت آن را بفهمی و از تهها را بگوش دل بشنوی و دلداری و بنده نوازیهای آن محبوب حقیقی را در هنگام تضرع و دعا در آن نمائی حاجتها را از
خود را اگر خواهی کرد با اگر بحضرت خول پادشاهان عاجز دنیا بیائی و گوشه چشم التفات از ایشان برهینی تمام حاجتهای خود را فراموش میکنی پس
هیهات جسم خاکی را همین بس نیست که او را با حضرت رب الارباب بمنشانه حضرت مکالمه و عرض حاجت داده اند و کلیدهای خزاین رحمت بی پایان
سپرده اند و متکفل امور و مصالح او گردیده اند و حضرت رب العزة میفرماید که تو دعا بکن و جز خود را بمن بگذار و او سرکشی میکند از روی علم
ناقص و جهل کامل خود بر آن جناب گستاخی میکند و حکم مینماید اگر غفلت عقلها را پریشان نکرده بود بایستیکه کسی که این احادیث متواتره شنود
که حضرت عزت میفرماید که حاجت او را بر نمی‌آورم که من آواز او را دوست میدارم و مشتاق ناله اویم در ناکامی حاجت بر نیامدن آن از شوق بکار
دل بمیرد و دیگر دست جانزه امان نخواهیش نکرد چون سخن باینجا رسید عبارت نارسا است و مطلب وسیع است سخن مختصر کرده ختم میکنیم
مبحث را باین کرجاعی که دعای ایشان مستجاب نیست بسند معتبر از حضرت صادق منقولستکه سه کس‌اند که دعای ایشان مستجاب است کسیکه بحج بیت
الله الحرام رود دعایش مستجابست پس نیک ملاحظه بازمند که نیکو رسید تا در حق شما دعا کند و کسیکه بجهاد فی سبیل الله رود نیکو خلف
کنید در اهل ایشان و کسیکه بیمار باشد دعایش مستجابست بخلاف او را خشم می آورید و دلتنگ مکردانید و از حضرت امام محمد باقر منقولستکه پنج
دعا است که از پروردگار عالم محجوب نمیگردد دعای امام عادل و دعای مظلوم حقتعالی با او میفرماید که البته از برای تو انتقام میکشم اگرچه بعد
مدتی باشد و دعای فرزند صالح از برای پدر و مادرش و دعای پدر صالح از برای فرزندش و دعای مؤمن از برای برادر مؤمن خود غایبانه حقتعالی
میفرماید که تو را دو برابر او کرامت کردم و از حضرت رسول منقولستکه بپرهیزید از نفرین مظلوم که دعای او از حجابها میگذرد تا آنکه حق
تعالی بسوی آن نظر میفرماید و میگوید که بلند کنید دعای او را که من مستجاب میکنم و بپرهیزید از نفرین پدر که از شمشیر تندتر است و در حدیث
دیگر فرمود که چهار کس‌اند که دعای ایشان رد نمی شود تا آنکه درهای آسمان برای ایشان گشوده می شود و دعای ایشان بعرش میرسد دعای پدر
از برای فرزند و نفرین مظلوم بر ظالم و دعای کسیکه بعمره رفته باشد تا برگردد و دعای روزه دار تا افطار نماید و از حضرت امام جعفر صادق
منقولستکه سه دعا است که از حقتعالی محجوب نمیگردد دعای پدر برای فرزند اگر با او نیکی کنند و نفرین پدر بر فرزند اگر عاق کرده و نفرین

مظلوم بر ظالم و دعای مظلوم برای کسیکه او را یاری کند در حق او و از ظالم بگیرد و دعای مؤمنی که در حق برادر مؤمن دعا کند که با او مواسات کند و احسان اگر نه باشد برای خوشنودی اهل بیت رسول و نفرینی که مؤمن بر کسی کند که محتاج باو شده باشد و مضطر باشد و او قدرت بر مواسات و احسان باو داشته باشد و نکند به سند معتبر دیگر از آنحضرت منقولست که پنج کسند که دعای ایشان مستجاب نیست مردی که حق تعالی طلاق زنش را بدست او گذاشته و آن زن او را آزار میکند و دارد مالی که مهر او را بدهد و او را رها کند نمیکند و بر او نفرین میکند و شخصیکه غلامش سه مرتبه بگریزد و او را نفروشد و بر او نفرین کند یا چون بار دیگر بگریزد دعا کند که خدا باو برگرداند و شخصی که در زیر دیوار خم شده بگذرد که میل به شکستن کند و دعا کند که بر سر او نیاید و شخصی که مال بکسی قرض بدهد و گواه نگیرد و دعا کند که خدا مالش را باو برساند و شخصی که قدرت بر طلب روزی داشته باشد و در خانه خود بنشیند و طلب نکند و گوید که خدایا مرا روزی بده یا بدان ان الله یصلح بصلاح العبد ولده و ولد ولده و یحفظه فی دویرته و الدور حوله مادام فیهم ای بدرستیکه حق تعالی اصلاح میکند بسبب صلاح و نیکی بنده فرزندش را و فرزندان فرزندانش را و حرمت او را رعایت میفرماید که در اهل خانهای او و در خانهای همسایگان او مادام که در میان ایشان است که بلاها را از ایشان رفع مینماید و عذاب خود را بر ایشان نازل نمیگرداند مفاد این کلمات شریفه ترغیب در صلاح و نیکی و عبادت است که کسیکه بنده شایسته خداست خدا ببرکت او فرزندانش را هم بصلاح و نیکی میدارد که نام خیرش در دنیا و آخرت باقی بماند و ثمره نیکی ایشان باو عاید گردد و ببرکت او دفع بلاها از خویشان و دوستان و همسایگان میفرماید بلکه ببرکت نیکان دفع بلاها از بدان میفرماید چنانچه به سند معتبر از حضرت رسول منقولست که چون حق تعالی بیند اهل شهری را که از حد بگذرند و معصیت را بنهایت رسانند که در میان ایشان مؤمنان صالح هست حق تعالی ایشان را ندا میفرماید که ای اهل معصیت اگر در میان شما نبودند این مؤمنان که با یکدیگر بجلال من دوستی مینمایند و بصلاح و نیکی و عبادت خود زمین مسجدهای مرا معمور میدارند و در سحرها از ترس من استغفار مینمایند هر آینه عذاب خود را بر شما نازل میکردم و پروا نمیکردم یا بدان ان ربک عز و جل یباهی الملائکة بثلثة نفر رجل یصبح فی ارض قفر فیؤذن ثم یقیم ثم یصلی فیقول ربک للملائکة انظروا الی عبدی یصلی و لا یراه احد غیری فینزل سبعون الف ملک یصلون وراءه و یستغفرون له الی الغد من ذلک الیوم و رجل قام من اللیل فصلی وحده فسجد و نام و هو ساجد فیقول تعالی انظروا الی عبدی روحه عندی و جسده ساجد و رجل فی زحف یفر اصحابه و یثبت هو یقاتل حتی یقتل ای بدرستیکه پروردگار عزیز بزرگوار تو مباهات می نماید با ملائکه بسه نفر اول شخصی که در بیابانی تنها اذان و اقامه بگوید و نماز کند پس پروردگار تو بملائکه فرماید که نظر کنید بسوی بنده من که نماز میکند و هیچکس غیر از من او را نمی بیند و بر نماز او اطلاع ندارد پس حق تعالی هفتاد هزار ملک را فرو میفرستد که در عقب او نماز گذارند و از برای او استغفار نمایند تا فردای آن روز دوم شخصی که در شب برخیزد و نماز شب بگذارد تنها پس بسجده رود و در سجده خوابش ببرد در این حال حق تعالی بملائکه میفرماید که نظر کنید بسوی بنده من که روحش نزد من است و بدنش در سجده است سیم شخصی است که در جنگی باشد که در راه خدا جهاد کند و رفیقانش بگریزند و او ثابت قدم بماند و قتال کند تا شهید شود بدانکه احادیث در مدح اخفا و پنهان کردن عبادت وارد شده است چنانچه به سند معتبر از حضرت رسول منقولست که هر چند عبادت مخفی تر است اجرش بیشتر است و در حدیث دیگر وارد شده است که عمل صالح را چون بنده از خلق پنهان می کند و مخفی میدارد خدا البته او را برای مردم ظاهر گرداند که او را در دنیا زینت بخشد با آنچه ذخیره فرموده است از برای او از ثواب آخرت و از حضرت صادق منقولست که محبوبترین اعمال نزد حق تعالی نماز است و آخر وصیت پیغمبران نیز چه بسیار نیکوست که شخصی غسل کند یا وضو بسازد و وضو را کامل بجا آورد پس بکناری رود که هیچ انسی او را نه بیند پس حق تعالی او را مطلع گردد که گاهی در رکوع است و گاهی در سجود بدرستیکه بنده هرگاه سجده کند و سجده را طول دهد شیطان فریاد میکند که وای بلاء فرزندان آدم اطاعت خدا نمودند و من عصیان کردم و ایشان سجده کردند و من از سجده ابا کردم و احادیث بسیار دلالت میکند بر اینکه عبادات واجبه مانند نماز واجب و زکوة واجب و غیر آن علانیه کردن بهتر است که آدمی متهم بترک واجبات نشود و موجب دیگران گردد و اظهار باداء آن ... باشد چون حق لازم و واجب است در ادای حقوق لازم هر چند فخری و ریائی نمیباشد چنانچه به سند معتبر از حضرت صادق منقولست که هرچه را خدا فرض و واجب گردانیده علانیه کردنش بهتر است از پنهان کردن و هرچه سنت باشد پنهان کردنش بهتر است از علانیه کردن و اگر کسی زکوة مالش را بر دوش بگیرد و علانیه قسمت نماید هر آینه نیکو و جمیل خواهد بود و بر این مضمون احادیث بسیار است مخصوصا نماز واجب که بجماعت و انواع ساختن در مساجد جامع بجا آوردن فضیلت نامتناهی دارد پس احادیثی که در باب فضیلت عبادات تابع شده است مراد از آنها عبادتهای سنت است یا مراد آنستکه از باب سمعه خود بمردم نشنواند و افتخار بآنها نکند و آنچه در حدیث وارد شده است چون مشتمل بر اذان و اقامه است بر نماز سنت حمل نتوان نمود زیرا که در نماز سنت اذان و اقامه بدعت است پس حمل میکنیم بر اینکه در موضعی

که در چنین

که در چنین صحرائی تنها مانده باشد و با وجود تنهائی خدا را فراموش نکند و با داب شرایع متوجه عبادت شود حق تعالی بسبب اینکه اذان و اقامه گفته تدارک او میفرماید و ملائکه برای او میفرستد که با او اقتدا کنند تا از ثواب جماعت نیز محروم نباشد نه اینکه آدمی خود دانسته ترک جماعت کند و بصحرائی رود که کسی نباشد خود را از فضیلت جماعت محروم گرداند و بدانکه نماز شب سنت است و طریقه پیغمبران و دوستان خداست و مشتمل بر فضایل بی انتهاست و هنگام راز گفتن با قاضی الحاجات چون آدمی در روز بسبب توجه بمشاغل دنیوی تشویش بسیار در خواطر بهم میرسد و اعمال در روز حضور قلب کمتر میباشد و چون مردم نیز بر احوال او مطلع میگردند اخلاص در آن دشوار است و چون آدمی در اول شب خوابید چون برمیخیزد در آخر شب نفس از خیالات و وساوس خالی است و حضور قلب در آن بیشتر است و چون کسی چندان مطلع نیست عمل باخلاص نزدیکتر است چنانچه حق تعالی میفرماید که ان ناشئة اللیل هی اشد وطأ و اقوم قیلا که ترجمه اش اینست که بدرستیکه در شب برخاستن بعبادت الهی قیام مینمایند یا عبادتی که در شب حادث میشود یا ساعتها که در شب طی میشود ثبات قدم و در زدن در آن دشوارتر است چون ترک خواب نمودن و بعبادت برخاستن دشوار است یا آنکه موافقت دل با زبان در آن بیشتر است و دل حضور دارد از آنچه بر زبان جاری میکند و سخنش درست تر است یعنی دعوای اخلاص در بندگی خدا که مینماید صادق تر است چنانچه از حضرت صادق در تفسیر این آیه وارد شده است که مراد آنستکه آدمی برخیزد از رخت خواب خود و غرضش بجز خدا نباشد و غیر او منظورش نباشد یا آنکه حق تعالی در آن تاریکی شب نورها و فیضها و رحمتها هست که لذت آنها را متعبدان می یابند و باسانید بسیار از نبی و ائمه الطاهرین منقول استکه شرف مؤمن برخاستن اوست بنماز شب و عزت مؤمن باز داشتن شر خود است از مردم و از حضرت صادق منقولست که بر شما باد بنماز شب بدرستیکه آن سنت پیغمبر شما است و ادب صالحان پیش از شما است و دفع کننده دردها است از بدنهای شما و فرمود که نماز شب رو را سفید میکند و آدمی را خوشبو میکند و روزی را زیاد میکند و در حدیث دیگر فرمود که مال و فرزندان زینت زندگانی دنیاست و هشت رکعت نماز که بنده در آخر شب میگذارد زینت آخرتست و بسند معتبر منقولستکه شخصی بخدمت حضرت صادق آمد و شکایت از احتیاج و بیچیزی کرد و افراط کرد در شکایت تا آنکه نزدیک بود که از گرسنگی شکایت کند حضرت فرمود که آیا نماز شب میگذاری گفت بلی حضرت باصحاب التفات نمودند و فرمودند که دروغ میگوید کسی که دعوی میکند نماز شب میکنم و در روز گرسنه است حق تعالی نماز شب را ضامن قوت روز گردانیده است و حضرت امیرالمؤمنین فرمود که نماز شب موجب صحت بدنست و سبب خوشنودی پروردگار عالم است و تمسک باخلاق پیغمبرانست و متعرض شدن رحمتهای الهی است و از حضرت صادق منقولست که گاه است که بنده برمیخیزد در شب و خواب بر او غالب میشود و او را بجانب چپ و راست میل میدهد و چانه اش بسینه میچسبد پس حق تعالی امر میفرماید که درهای آسمان را میگشایند و بملائکه میفرماید که نظر کنید بسوی بنده من که زحمت بخود میرساند در تقرب جستن بمن در چیزیکه بر او واجب نگردانیده ام و از من امید یکی از سه چیز دارد یا گناهانش را بیامرزم یا توبه اش را تازه گردانم یا روزیش را زیاد گردانم ای ملائکه شما را گواه میگیرم که هر سه را باو کرامت کردم و در حدیث دیگر فرمود که نماز شب رو را نیکو میکند و دهن را خوشبو میکند و باعث ادای قرض میشود و غمها را زایل میگرداند و چشم را جلا میدهد و در حدیث دیگر فرمود که خانهائی که در آنها نماز شب میکنند و تلاوت قرآن در نماز شب میکنند اهل آسمان را روشنی میدهند چنانچه ستارههای آسمان اهل زمین را روشنی میدهند چنانچه ستارههای آسمان اهل زمین را روشنی میدهند و آیه دیگر فرموده در تفسیر این آیه که حق تعالی میفرماید که حسنات و نیکیها گناهان را برطرف میکند که مراد اینستکه نماز شب که مؤمن میکند گناهان روزش را برطرف میکند و از حضرت رسول منقولست که هر که خدا او را نماز شب روزی فرماید از مردان و زنان و برخیزد خالص از برای خدا و وضوی کامل بسازد و از برای خدا نماز کند بانیت صادق و دل سالم از بدیها و بدن با خشوع و چشم گریان حق تعالی در عقب او نه صف از ملائکه مقرر فرماید که عدد ایشان در هر صفی از ملائکه باشند بغیر خدا احصای نتوانند نمود و یک طرف صف در مشرق باشد و طرف دیگر در مغرب چون فارغ شود بعد از آن ملائکه از برای او درجات بنویسند و بسند دیگر از آنحضرت منقولستکه چون بنده در میان شب تاریک با پروردگار خود خلوت کند با او مناجات کند و راز بگوید حق تعالی نوری در دل او ثابت گرداند هرگاه که گوید یا رب یا رب جلیل پروردگار او را ندا فرماید که لبیک ای بنده من از من سؤال کن تا عطا کنم و بر من توکل کن تا امور ترا کفایت کنم پس بملائکه فرماید که ای ملائکه نظر کنید بسوی بنده من که بخلوت و تنهائی با من آمده در میان شب تاریک در هنگامیکه بطالون از من غافلند و غافلان در خوابند گواه باشید که گناه او را آمرزیدم و در حدیث دیگر فرمود که جبرئیل پیوسته مرا بنماز شب وصیت میفرمود تا آنکه گمان کردم که نیکان امت خواب نخواهند کرد که مبادا نماز شب ایشان فوت شود و فرمود که یا علی سه چیز است که موجب فرح و شادی مؤمنان است در دنیا ملاقات کردن برادران مؤمن و افطار نمودن از روزه

در فضیلت نماز شب

و در تفسیر حدیث آخر شب فرمود که حق تعالی ابراهیم را خلیل خود گردانید برای اینکه طعام بسیار بمردم میخورانید و در شب نماز میکرد در هنگامی که مردم در خواب بودند و بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که هر که ایمان بخدا و روز قیامت دارد باید که شب را بسر نیاورد مگر با نماز وتر و منقولست که شخصی بخدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام عرض نمود که یا امیر المؤمنین من محروم شده ام از نماز شب فرمود که تو مردی که گناهان تو را در بند کرده است و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که دو رکعت نماز که در میان شب بکنم محبوبتر است نزد من از دنیا و آنچه در دنیاست و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که مادر سلیمان با آنحضرت گفت که ای پسر زنهار که در شب خواب بسیار مکن که بسیاری خواب در شب آدمی را در قیامت فقیر میگرداند و بسند معتبر منقولست که شخصی بخدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آمد و از فضیلت نماز کردن در شب و قرآن خواندن در آن سؤال نمود حضرت فرمود بشارت باد ترا که هر که یکشب از برای خدا نماز کند از روی اخلاص و غرضش محض رضای الهی باشد حق تعالی بملائکه فرماید که برای این بنده بنویسید بعدد آنچه از آب و دانه و نبات میروید و میوه و دانه و برگ و بعدد هر درختی و نی و شاخ و مرغی که بر روی زمین می پرند و کسی که یکشب را نماز کند حقتعالی ده دعای او را مستجاب میگرداند و در قیامت نامه اش را بدست راستش دهند و کسیکه هشت یک شب را نماز کند خداوند عالمیان ثواب شهیدیکه در جنگ ثابت مانده باشد و با نیت راست در جهاد کرده باشد تا شهید شده باشد باو کرامت فرماید و هر که هفت یک شب را نماز کند چون از قبر مبعوث شود رویش مانند ماه شب چهارده باشد و از صراط بگذرد با ایمان و هر که شش یک شب را نماز کند حقتعالی او را از توبه کاران بنویسد گناهان گذشته او را بیامرزد و هر که پنج یک شب را نماز کند حقتعالی او را در قبه ابراهیم خلیل الرحمن در بهشت ساکن گرداند و هر که چهار یک شب را نماز کند در قیامت از اهل اول فائزان و رستگاران باشد تا از صراط بگذرد مانند باد تند و داخل بهشت شود بیحساب و او را گویند بهر درکه میخواهی داخل شو و هر که نصف یکشب نماز کند اگر هفتاد مرتبه روی زمین را پر از طلا کنند و باو دهند با او برابری نکند و این عمل نزد خدا بهتر باشد از آزاد کردن هفتاد بنده از فرزندان اسمعیل و هر که دو ثلث یکشب نماز کند حقتعالی باو کرامت فرماید از ثواب حسنه بعدد ریگ بیابان عالج که حسنه کمترش از کوه احد ده مرتبه سنگین تر باشد و هر که یکشب تمام را نماز کند که گاه تلاوت قرآن نماید و گاهی در رکوع باشد و گاهی در سجود و گاهی در ذکر خدا باشد نقد از ثواب باو عطا فرماید که کمترش آن باشد که بیرون آید از گناهان مانند روزیکه از مادر متولد شود و بعدد خلق خدا حسنات در نامه عملش بنویسند و مثل آن درجات برای او بلند کنند و قبر او را حقتعالی منور گرداند و گناه و حسد را از دل او بر دارد و او را از عذاب قبر پناه دهد و برات بیزاری از آتش جهنم برای او بنویسد و در قیامت با ایمان از اهوال قیامت محشور شود و حقتعالی بملائکه فرماید که ای ملائکه من نظر نمائید به بنده من که یکشب را بعبادت احیا کرده برای طلب خوشنودی من او را در جنة الفردوس ساکن گردانید و در آن بهشت باو دهید صد هزار شهر و در هر شهری جمیع آنچه نفوس خواهش آن داشته باشد و دیدها از آن لذت یابد و بخاطر کسی خطور نکرده باشد برای او مقرر گردانید سوای آنچه من از برای او مهیا کرده ام از کرامتها و مزید الطاف و قرب جناب مقدس و در این باب اخبار بسیار است و کیفیت نماز شب و دعاهای آن در کتابهای دعا و حدیث مذکور است باید که بآنها رجوع نمایند و والد فقیر علیه الرحمة والرضوان رسالهای کبیر و صغیر در این باب تالیف نموده اند که از آنها تحصیل نمایند اگر در این کتاب متوجه کیفیات و احکام عبادات شویم بسیار بطول میکشد یا اباذر ما من رجل یجعل جبهته فی بقعة من بقاع الارض الا شهدت له بها یوم القیمة و ما من منزل ینزله قوم الا واصبح ذلک المنزل یصلی علیهم او یلعنهم یا اباذر ما من صباح ولا رواح الا و بقاع الارض ینادی بعضها بعضا یا جارة هل مر بک ذاکر لله او عبد وضع جبهته علیک ساجدا لله فمن قائلة نعم فاذا قالت نعم اهتزت و انشرحت و ترى ان لها الفضل علی جارتها ای ابوذر هیچ کس پیشانی خود را بر بقعه از بقعهای زمین بسجده نمیگذارد مگر اینکه شهادت میدهد آن بقعه زمین برای سجده او در روز قیامت و هیچ منزلی نیست که جمعی در آنجا فرود آیند مگر اینکه چون صبح میشود آن منزل یا بر ایشان صلوات میفرستد اگر عبادت الهی در آن کرده باشند یا بر ایشان لعنت میکند اگر معصیت خدا در آن کرده باشند ای ابوذر هیچ صبح و شبی نیست مگر اینکه بقعها و قطعهای زمین بعضی از آنها بعضی دیگر را ندا میکنند که ای همسایه من آیا کسی بر تو گذشت که یاد کند حقتعالی را یا بنده پیشانی خود را بر روی تو گذاشت که از برای خدا سجده کند پس بعضی میگویند بلی پس آن قطعه زمین که میگوید بلی بر خود میبالد و شادی میکند و افتخار مینماید خود را بر همسایگان خود تفضیل میدهد بسبب اینکه عبادت بر او شده بدانکه غفلت آدمی را بآنجا مغرور گردانیده که جمادات از او هشیار ترند و عبادت بندگان خدا را او بیشتر میدانند و توجیه این اخبار بچند وجه میتوان نمود اول آنکه محمول بر حقیقت باشد و جمادات را نیز شعور ضعیفی بوده باشد چنانچه حقتعالی میفرماید که هیچ چیز نیست مگر آنکه حق را تنزیه و تسبیح میکند و متلبس بحمد اوست و لیکن شما تسبیح ایشانرا نمی فهمید دوم آنکه این سخن بر وجه تقدیر باشد یعنی اگر شعور میداشتند چنین میگفتند سیم آنکه مراد از قطعهای زمین اهل قطعها باشند از ملائکه و صالحین جن که در قطعهای زمین ساکنند و عبادت میکنند و بسند معتبر منقول

است که

در فضیلت عبادت در امکنه متعدده و مذمت کفران نعمت

است که شخصی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام سؤال نمود که آدمی نمازهای نافله را در یک موضع بجا آورد بهتر است یا تفریق کند در مکانهای مختلف واقع سازد حضرت فرمود بلکه بهتر است که در جاهای مختلف بجا آورد زیرا که این مکانها برای او شهادت میدهند در روز قیامت و باسانید معتبره منقولست که هر جماعتی که در مجلسی جمع شوند و خدا را در آن مجلس یاد نکنند و صلوات بر پیغمبر و آل او صلوات الله علیهم اجمعین نفرستند آن مجلس در قیامت موجب حسرت و وبال ایشان خواهد گردید یا اباذر ان الله جل ثناؤه لما خلق الارض وخلق ما فیها من الشجر لم تکن فی الارض شجرة یأتیها بنو آدم الا اصابوا منها منفعة فلم تزل الارض والشجر کذلک حتی تکلم فجرة بنی آدم بالکلمة العظیمة قولهم اتخذ الله ولدا فلما قالوا اقشعرت الارض و ذهبت منفعة الاشجار ای ابوذر چون حقتعالی زمین را خلق فرمود و آنچه در زمین است از درختان هیچ درختی در زمین نبود که بنی آدم بنزد آن درخت آیند مگر از آن منتفع میشدند پیوسته زمین و درختان چنین پر منفعت بودند تا هنگامیکه بنی آدم تکلم نمودند بآن کلمه عظیم و ناسزای بزرگ که گفتند که خدا فرزند دارد چون این را گفتند زمین بر خود بلرزید و نفع درختان بر طرف شد حق جل و علا میفرماید تکاد السموات یتفطرن منه وتنشق الارض وتخر الجبال هدا ان دعوا للرحمن ولدا که ترجمه اش اینست که نزدیکست که آسمانها از هم شکافته شود از عظمت و شناعت این سخن و زمین شکافته شود و در افتند کوهها و ریزه ریزه شوند بجهت آنکه خواندند برای خداوند رحمن فرزندی و سزاوار نیست خدای را که فرزند بگیرد بلکه هر چه در آسمان و زمین است همه مملوک و بنده اویند و این کلمه شنیعه کفار قریش گفتند که ملائکه دختران خدایند و یهود گفتند که عزیر پسر خداست و نصاری گفتند که عیسی پسر خداست تعالی الله عما یقول الظالمون علوا کبیرا و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حقتعالی هیچ درختی را خلق نفرمود مگر آنکه میوه داشت چون مردم گفتند که خدا فرزند گرفته است برای خود نصف درختان میوه ایشان بر طرف شد چون شریک از برای خدا قرار دادند درختان خار بار آوردند و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که حق تعالی پیغمبری از پیغمبران را بسوی قومش فرستاد و چهل سال در میان ایشان ماند و ایشان را دعوت نمود و هیچیک از ایشان باو ایمان نیاوردند و ایشان عیدی داشتند که در آن عید در کنیسه خود جمع میشدند پس آن پیغمبر بیکی از عیدهای ایشان بکنیسه ایشان رفت و بایشان گفت که ایمان بخدا بیاورید ابا کردند گفتند که تو اگر پیغمبر خدائی دعا بکن که خدا میوه بما بدهد برنگ جامههای ما و در آن روز جامههای زرد پوشیده بودند آن پیغمبر رفت و چوب خشکی حاضر کرد و دعا کرد که آن چوب سبز شد و میوه زردآلو داد و ایشان همگی خوردند و هر که خورد و نیت این داشت که مسلمان شود بر دست آن پیغمبر هسته زردآلو از دهانش شیرین بیرون افتاد و هر که نیتش این بود که مسلمان نشود هسته تلخ از دهانش بیرون می آمد حاصل این سخنان اینست که آدمی بدیهای گفتار و کردار خود را از رحمتهای صوری و معنوی محروم میگرداند و چنانچه بسبب بدیهای بنی آدم نفع درختان ظاهری برطرف شده و خار و خاشاک گردیده همچنین درختهای معنوی از علم و کمالات که در مزارع دلها و بساتین سینهها میروید بی ثمره و کم فایده گردیده چنانچه از روزی که شیطان تصوف باطل را در میان داد و جناب مقدس ایزدی را با هر خس و خاشاک متحد دانستند زمین دلهای دانایان بر خود بلرزید و از ثمرات شجرات علم و دانائی ایشان بهره نبردند و جهالت در میان مردم کامل شد چنانچه حقتعالی مثل زده است سخن نیکو را بدرخت میفرماید که الم تر کیف ضرب الله مثلا کلمة طیبة کشجرة طیبة اصلها ثابت وفرعها فی السماء تؤتی اکلها کل حین باذن ربها ویضرب الله الامثال للناس لعلهم یتذکرون که ترجمه ظاهر لفظش اینست که آیا نمی بینی که چگونه پروردگار تو مثلی زده است کلمه پاکیزه را که ایمان و معارف حق باشد بدرخت طیب نیکوئی که بیخش محکم باشد و شاخش در آسمان باشد یا بجانب آسمان کشیده شده باشد که میوه خود را در هنگامی باذن و مشیت و اراده پروردگارش میدهد و میزند خدا مثلها برای مردمان شاید که متذکر شوند و بیابند حق را و بعد از این میفرماید که مثل سخن ناپاک و خبیث که کلمه کفر و عقاید فاسد است مانند درخت ناپاک تلخی است که از روی زمین بلند شده باشد و از ریشه و شاخ و ثباتی نیست و وجه انطباق این تمثیل بر عقل ظاهر است که ایمان و عقاید حق ریشه اش محکم می باشد و بتشکیکات و تسویلات متزلزل نمی شود و روز بروز بر طرف نمی شود چنانچه ظاهر است که این مذهب شیعه با آن دشمنان قوی که در هر عصری داشته نتوانستند که از اهل آن کم کنند و آن مذهبهای باطل شعلهای خس و خاشاک بود که نمایشی کرد و در اندک روزی مضمحل شد و درخت حق ریشه اش ثابت و محکم است و سر بر آسمان رفعت کشیده و بتوفیق پروردگار هر حین میوههای نیک را از انواع عبادت و معارف و کمالات در هر لحظه و ساعتی برای اهلش میدهد و اشقیا از آنها محروم میمانند یا اباذر ان الارض لتبکی علی المؤمن اذا مات اربعین صباحا ای ابوذر بدرستیکه زمین میگرید بر مؤمن بعد از فوت او چهل روز همان احتمالات فقره سابقه در اینجا جاریست با آنکه در اینجا مجاز شایع است که کسی که بعظمت یاد میکنند میگویند که آسمان و زمین بر او میگریند و این قسم اخبار را تأویل کردن شاید و بظاهر گذاشتن بالاحتیاط اقرب است و بسند معتبر از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام منقولست که چون مؤمنی میمیرد گریه میکنند بر او ملائکه و بقعههای زمین که در آنها عبادت پروردگار میکرده و درهای آسمان که اعمال او را از آن درها بالا میبرده اند از فوت او و رخنه در اسلام

می شود که هیچ چیز از خیر را نمی بیند دیگر اکر مؤمنان فقیه و عالم حصارهای اسلامند که اسلام را از ضرر منافقان و کافران و شیاطین حفظ
میکنند چنانچه حصار شهر اهل شهر را حفظ میکند بدانکه فضیلت مؤمن زیاده از آنست که حد و احصا توان نمود چنانچه بسند معتبر از حضرت
امام محمد باقر منقولست که خداوند عالمیان را وصف نمی توان نمود و چگونه وصف توان بنده را که حق تعالی از هفت حجاب او را کذرانید و
با او در کفت و طاعت او را در زمین مانند طاعت خود کردانید فرمود که آنچه رسول بفرماید برای شما بیاورد را اخذ کنید و عمل نمائید و آنچه
شما را از آن نهی نماید ترک کنید و فرمود که هر که اطاعت او کند اطاعت من کرده است و هر که نافرمانی او کند عصیان من کرده است و امور دین
را با او مفوض کردانید و ما اهل بیت را وصف نمی توان نمود و چگونه وصف توان نمود جمعی را که حق تعالی شک و شبهه و کناهی را از ایشان برداشته
و ایشان را از جمیع عیبها و بدیها مطهر کردانیده و مؤمن را وصف نمی توان نمود و بدرستیکه چون مؤمن برادر مؤمن خود را ملاقات می نماید
با او مصافحه میکند پیوسته حق تعالی بسوی ایشان نظر رحمت میفرماید و کناهان از روی ایشان میریزد چنانچه برکها از درخت میریزد و از
حضرت صادق منقولست که چون دو مؤمن دست در کردن یکدیگر میکنند رحمت الهی ایشان را فرو میکیرد و چون یکدیگر را در بر میکیرند
از برای محض رضای خدا که غرضی از اغراض دنیا نداشته باشند با ایشان میکویند که کناهان شما آمرزیده شد عمل را از سر کیرید و چون با یکدیگر
شروع بسؤال میکنند ملائکه کاتبان اعمال بیکدیکر میکویند که دور شوید از ایشان شاید سری داشته باشند و خدا ستر ایشان کرده
است راوی کفت که عرض کردم که پس سخن ایشان را نمی نویسند حال آنکه حق تعالی میفرماید که هیچ سخنی نمیکوید مکر آنکه نکهبان و حافظ
مهیا هست حضرت آهی کشیدند و کریستند بسیار و فرمودند که حق تعالی امر فرموده است ملائکه را که از ایشان دور شوند چون با یک
دیکر ملاقات نمایند باجلال و حرمت ایشان و اکرچه ایشان نمی یابند نمی نویسند اما عالم السر و الخفیات میداند اعمال و کفتهای ایشان را
حفظ می نماید و از حضرت امام محمد باقر منقولست که حق تعالی مؤمن را سه خصلت کرامت فرموده است عزت در دنیا و غلبه و رستکاری
در آخرت و مهابت در سینه‌های ظالمان و حضرت امیر المؤمنین فرمود که مؤمن در پنج نور میکردد داخل شدنش در امور و مجالس نور است
و بیرون آمدنش نور است و علمش نور است و عملش نور است و سخنش نور است و نظرش در قیامت بسوی نور است و بسند معتبر منقول است
که جمعی از خواص حضرت امام جعفر صادق در شب ماهتابی در خدمت آنحضرت نشسته بودند کفتند چه بسیار نیکوست این آسمان و چه بسیار
روشن و نورانیند این ستارکان حضرت فرمود که شما این را میکوئید و چهار ملک عظیم الشأن جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل چون
بزمین نظر میکنند شما و برادران مؤمن شما را در اطراف زمین مشاهده می نمایند نور شما را در آسمان زیاده از کواکب می یابند و ایشان نیز می
کویند که چه بسیار نورانیند این مؤمنان و حضرت رسول فرمود که بدرستیکه مؤمن در آسمان معروفست و اهل آسمان او را می شناسند چنانچه
آدمی اهل و فرزندان خود را می شناسد و مؤمن کرامی تر است نزد خدا از ملک مقرب و بروایت دیکر فرمود که مؤمن بنور الهی نظر در چیزها
میکند و از حضرت صادق منقولست که مؤمن را برای این مؤمن نامند که امان میدهد از جانب خدا از عذاب الهی و خدا امان او را اجازه می
میفرماید و بدانکه چنانچه از احادیث معتبره ظاهر می شود اعمال در ایمان داخل است و بارتکاب کبایر و ترک فرایض از ایمان بدر میرود
چنانچه سابقا بوجه اجمال باین معنی اشاره کردیم و بنده خالص را کاهی تعبیر از آن بمؤمن میکنند و کاهی شیعه میکویند و کاهی ولی خدا
میکویند و کاهی مؤمن و شیعه را بر کسی اطلاق میکنند که اعتقادش درست باشد پس مغرور نمی توان شد باحادیثی که در فضیلت
مؤمن و شیعه و ثوابهای ایشان واقع شده است و اکر کسی رجوع نماید باحادیثی که در باب صفات مؤمنان و شیعیان وارد شده است میداند
که مؤمن چه بسیار کم است چنانچه از حضرت صادق منقولست که مؤمن نایاب تر است از کوکرد احمر و بسند معتبر از حضرت صادق منقولست
که مؤمن سزاوار آنست که هشت خصلت در او باشد صاحب وقار باشد نزد فتنها که حادث می شود و زود کرفتار نشود و نزد بلاها
صابر باشد و در هنکام نعمتها شاکر باشد بآنچه خدا باو روزی فرموده قانع باشد بر دشمنان خود ظلم نکند برای دوستان متحمل کناه
نشود بدن خود را پیوسته در تعب دارد در عبادت و مردم از او در راحت باشند بدرستیکه علم خلیل و دوست مؤمن است و حلم
وزیر او و صبر سپه سالار لشکر او و رفق و همواری برادر او و نرمی خلق و مدارا پدر او و از حضرت علی بن الحسین
منقولست که مؤمن خاموشی او برای آنست که از کناه سالم باشد و سخن کفتن او برای آنست که بغنیمتهای ثواب الهی فایز کردد و سخنی کریا
بامانت بسیار ندهد و شهادت خود نمیکوید و شهادت خود را از دشمنان مخفی نمیدارد و هیچ کاری از کارهای خیر را برای ریا نمیکند و هیچ طاعتی
را برای حیا نمیکند و هیچ طاعتی اکر نیکی او را کویند از کفته ایشان میترسد و استغفار میکند از کناهانی که مدح کنندکان نمیدانند او از ترس
نمیدهد کفته کسی که باحوال او مطلع نیست اکر مدح او را نماید و میترسد از احصای آنکسی که اعمال او را ضبط و احصا نموده و از حضرت امام جعفر
صادق منقولست که مؤمن در امر دین خود قوی است بعاقبت امور خود نظر مینماید با خلق مدارا میکند در ایمان بمرتبه یقین رسیده و

و در علم و یاد کرفتن حقایق صاحب حرص است و در امر یکه موجب هدایت او است صاحب نشاط است و اعمال خیر را با استقامت و راستی بجا
میآورد و با نور علم صاحب حلم و بردباری است و بازیرکی صاحب رفق و همواری است در امور حق و صاحب سخاوت و جوانمردی است
و با توانکری میانه رو است و اکر فقیر است فقر را زینت خود میداند و بدولت طمع خود را ضایع نمیکرداند و با قدرت بر انتقام عفو میفرماید
طاعت خدا می کند و خیر خواه مسلمانانست و مردانه از شهوتها میکذرد و با وجود رغبت بمعاصی ورع و پرهیزکاری مینماید و در جهاد کردن
حریص است و چون بنماز می ایستد دلش مشغول خداست و در سختیها صبر مینماید از فتنها و دانچه بدی اید و در مکروهات شکیبائی دارد
و در نعمتها شکر مینماید غیبت نمیکند و تکبر نمینماید با خویشان بدی نمیکند و در نیکیها سستی نمیورزد بدخلق و درشت خو نیست و چشم
بر او پیشی نمیکیرد و تا رضای خدا را در نظر کردن نداند نظر نمیکند و شکمش او را بفضیحت نمی اندازد که برای شکم مرتکب حرام شود و در
دنیا و آخرت رسوا شود و فرجش بر او غالب نمی شود که او را بحرام اندازد و حسد مردم را نمی برد و او را تعییر و سرزنش میکنند و کسی را
ببلائی یا کناهی سرزنش نمیکند و اسراف نمیکند و مظلومان را یاری مینماید و بر مسکینان رحم میکند خود را بتعب و مردمان را براحت میدارد
بعزتهای دنیا رغبت نمی نماید و از مذلت دنیا جزع و بیتابی نمیکند مردم همه کاری چند دارند و او پیوسته در غم خود و کار خود است و
علمش نقص مشاهده نمی شود و در رایش سستی نمیباشد دینش را ضایع نمیکند هر کاه او را مشورت میکنند او را بخیر راهنمائی میکند و
مساعدت و همراهی میکند هر کاه از او یاری طلبد و از فحش و بیهوده کناره میکند و بسند معتبر منقولست که حضرت امیر المؤمنین از حضرت
رسول سؤال نمود از صفت مؤمن حضرت فرمودند که بیست خصلت است در مؤمن که اکر این خصلتها در او نباشد ایمانش کامل نیست
از اخلاق مؤمنان این است یا علی که بنمازها حاضر شوند و بدادن زکوة مسارعت نمایند و مساکین را اطعام نمایند و بر سر یتیمان بشفقت
دست بمالند جامه‌های کهنه خود را پاک و پاکیزه دارند و در عبادت دامن بر میان زنند بعضی مردم عبادت کنند مؤمنان جمعی اندکه چون
سخن کویند دروغ نمیکویند و چون وعده کنند خلف نمی کنند و چون ایشان را امین کنند بر چیزی خیانت نمی کنند و در سخن کفتن راستند در شبها
راهب و متعبداند و در روزها مانند شیر در حق مردانه میکوشند و جهاد میکنند در روزها روزه میدارند و در شبها بعبادت برپا ایستاده
اند از ایشان بهمسایکان آزاری نمیرسد کسی که با ایشان هم نشینی کند از ایشان منتفع می شوند بر روی زمین بهمواری راه میروند و کام بر داشتن
ایشان بجانب بیوه زنان است و در پی جنازه‌ها است بکرداند خدا ما و شما را از جمله پرهیزکاران و حضرت صادق فرمود که شیعه علی جمعی بودند
که شکمهای ایشان از کرسنکی بر پشت چسبیده بود و لبهای ایشان از تشنکی خشک بود صاحب مهربانی و دانائی و بردباری بودند
و بترک دنیا و عبادت معروف بودند پس ما را اعانت و یاری کنید در شفاعت به پرهیزکاری از معاصی و اهتمام در طاعات و حضرت امام محمد
باقر فرمود که مسلمان آنستکه مردم از دست و زبان او سالم باشند و مؤمن آنستکه مردم از او ایمن باشند در مال و جان خود و حضرت صادق
فرمود که مؤمنان ملایم طبعان و نرم خویان همواراند مانند شتر رامی که اکر مهارش را بکشند منقاد باشد و اکر بر روی سنک سختش بخوابانی
بخوابد و در حدیث دیکر فرمود که سه چیز است که از علامت مؤمن است علم بخدا و بآنچه خدا دوست میدارد و دشمن میدارد و از حضرت امام محمد
باقر منقولست که روزی حضرت امیر المؤمنین در عراق نماز صبح فرمود و بعد از نماز مردم را موعظه فرمودند
خود کریستند و ایشان را کریانیدند از خوف الهی بعد از آن فرمودند که والله که جمعی را مشاهده نمودم در عهد زمان خلیل خود رسول
خدا که صبح و شام میکردند ژولیده مو و کرد آلوده و در نهایت لاغری و شکمهای ایشان بر پشت چسبیده در پیشانی ایشان جای سجود پینه
کرده مانند زانوی بز و شبها از برای خدا بر روی عبادت بسجود و نمازکاه بر پا ایستاده بودند و تضرع مینمودند در خلاص خود از جهنم و کویا
صدای آتش در کوش ایشان بود و چون نام خدا در نزد ایشان مذکور می شد میلرزیدند مانند شاخه‌های درخت در هنکام وزیدن بادها
با این حال پیوسته خائف و ترسان بودند و این کروه که می بینیم همکی در غفلت اند پس بجانب منزل رفتند دیکر آنحضرت را کسی خندان ندید تا از دنیا رحلت
فایز کردیدند و در حدیث دیکر فرمود که شیعه جماعتی اندکه مالهای خود را در ولایت ما بذل نمایند و دوستان ما بسبب محبت ما با یکدیکر
محبت کنند و برای احیای امر تشیع یکدیکر را زیارت کنند چون بغضب آیند ظلم نکنند چون کسی را دوست دارند در دوستی از حد بدر نروند و با
برکت باشند بر همسایکان خود و هر که با ایشان مخالطه نماید از شر ایشان سالم باشد و از حضرت رسول منقولست که هر که خدا را شناخت و عظمت
او را دانست منع میکند دهانش را از سخن لغو و شکمش را از زیادتی طعام و حق خود را بمشقت می اندازد بروزه و عبادت صحابه کفتند که پدران
و مادران ما فدای تو باد یا رسول الله ایشان اولیاء الله و دوستان خدایند حضرت فرمود که بدرستیکه اولیاء الله ساکت شدند پس سکوت
یاد خدا بود و نظر کردند پس نظر کردن ایشان عبرت کرفتن بود و سخن کفتند پس سخن ایشان حکمت بود و چون در میان مردم راه میروند منافع ایشان
برکت است برای مردم اکر اجلهای ایشان که بر ایشان نوشته شده است و مقدر کردیده است نمیبود روحهای ایشان در بدنهای ایشان قرار نمیکرفت

زیرا عذاب و شوق ثواب نامتناهی و از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که از حضرت رسول ص سؤال نمودند که چه جماعت اند نیکان بندگان خدا فرمود
که جماعتی که چون نیکی کنند خوشحال شوند و چون بدی کنند استغفار نمایند و چون بایشان حق تعالی چیزی عطا نماید شکر کنند و چون ببلائی مبتلا
شوند صبر کنند و چون از کسی بخشم آیند عفو کنند و از حضرت امام محمد باقر منقولستکه بجابر جعفی فرمود که ای جابر آیا همین بس است کسی را که تشیع را بخود
می بندد که دعوی محبت ما اهل بیت کند والله که شیعه ما نیست مگر کسی که اطاعت خدا نماید و تقوی و پرهیزکاری را شعار باشد ای
جابر پیشتر شیعیان را نمی شناختند مگر بتواضع و شکستگی و بسیاری ذکر خدا و بسیاری نماز و روزه و تعهد همسایگان نمودن از فقرا
و مساکین و قرضداران و یتیمان و راستی در سخن و تلاوت قرآن و زبان بستن از غیر نیکی مردم و امین خویشان بودند در جمیع امور جابر
گفت که یا ابن رسول الله من کسی را در این زمان باین صفت نمی شناسم حضرت فرمود که ای جابر بخیالها از راه مرو همین بس است مگر آدمی را
که گوید من علی را دوست میدارم و ولایت او را دارم اگر گوید که رسول خدا را دوست میدارم و حال آنکه آنحضرت بهتر از امیر المؤمنین است و باعمال
آنحضرت عمل ننماید و پیروی سنت او نکند آن محبت هیچ بکار او نمی آید پس از خدا بترسید و عمل کنید تا ثوابهای الهی را بیابید بدرستی که
میان خدا و احدی از خلق خویشی نیست و محبوب ترین بندگان نزد خدا کسی است که پرهیزکاری از محارم الهی زیاده کند و عمل بطاعت
الهی بیشتر نماید والله که تقرب بخدا نمیتوان جست مگر بطاعت او و ما برائت از آتش جهنم برای شما ندادیم و هیچکس را بر خدا حجتی نیست
هر که مطیع خداست ولی و دوست ما است و هر که معصیت الهی میکند او دشمن ما است و بولایت ما نمیتوان رسید مگر به پرهیزکاری
و عمل صالح و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که نیستند شیعه علی ع مگر نحیفان زرد رنگ شکستگان لاغر چشمان خشکیده
لبان تهی شکمان که رنگهای ایشان متغیر و روهای ایشان زرد گردیده چون ظلمت شب ایشان را فرا میگیرد زمین را فرش خود میکنند و روی زمین
را به پیشانی خود استقبال می نمایند سجده ایشان بسیار است و آب دیده ایشان بسیار است و دعا و گریه ایشان فراوانست در هنگامیکه مردم شادند
ایشان محزونند و از حضرت صادق ع منقولست که نیست شیعه جعفر مگر کسی که شکم و فرج خود را از حرام بعفت بدارد
و سعی او در عبادت شدید باشد و برای آفریننده کار خود کار کند و امید ثواب و ترس عقاب او داشته باشد پس اگر اینجماعت را ببینی
ایشان شیعه من اند و بسند معتبر از حضرت رسول ص منقولست که فرمود که یا علی خوشحال کسیکه ترا دوست دارد و وای بر کسیکه ترا
دشمن دارد و نیک بخت تو نماید و دوستان تو معروفند در آسمان هفتم و زمین هفتم در مابین این هر دو و دوستان تو اهل دین و ورع
و هیبت نیکو اند و تواضع و شکستگی و فروتنی برای خدا میکنند دیده های ایشان خاشع است و دلهای ایشان ترسانست برای یاد خدا و
حق ولایت ترا می شناسند و زبان ایشان بذکر فضل تو گویا است آب از دیده های ایشان روانست بسبب محبت و مهربانی که نسبت
بتو و امامان فرزندان تو دارند و خدا را عبادت می نمایند بنحویکه در قرآن ایشان را بآن امر فرموده است و بر هر طریقی که از طریقه پیغمبر ع
ظاهر گردیده عمل مینمایند با امر اولی الامر و امامان ایشان را امر میفرمایند و بایکدیگر صله و احسان مینمایند و از یکدیگر دوری نمیکنند و
با هم دوستی میکنند و دشمنی نمیکنند بدرستی که ملائکه بر ایشان صلوات میفرستند و دعای ایشان را آمین میگویند و از برای گناهان
ایشان استغفار می نمایند و در مجامع ایشان حاضر می شوند و بر مرگ ایشان گریه می کنند تا روز قیامت و در روایتی آمده که شبی حضرت امیر
المؤمنین از مسجد بیرون آمدند و بجانب صحرای نجف روان شدند و شب ماهی بود در اثنای راه دیدند که جمعی از عقب آنحضرت میروند
ایستادند و پرسیدند که کیستید شما گفتند شیعه توایم یا امیر المؤمنین حضرت در روهای ایشان نظر فرمود و گفت چرا بر شما سیمای شیعیان
مشاهده نمیکنم گفتند سیمای شیعیان چیست یا امیر المؤمنین فرمود که روهای ایشان زرد است از بیداری شب چشمهای ایشان کور و روشن
است از بسیاری گریه پشتهای ایشان خم است از بسیاری نماز شکمهای ایشان بر پشت چسبیده از بسیاری روزه لبهای ایشان خشک است
از بسیاری دعا و پیوسته آثار خاشعان از ایشان هویداست و حضرت صادق ع فرمود که مؤمن بایمان متصف نمی شود تا عقلش کامل نباشد
و عقلش کامل نیست تا ده خصلت نباشد مردم امید خیر او داشته باشند و از شرش ایمن باشند و خیر بسیار از خود را اندک شمارد
و اندک خیری از دیگران را بسیار شمارد و اندکی از شر خود را بسیار داند و شر بسیار از دیگران را اندک داند و از حاجتهای بسیار که از او طلب
نمایند دلتنگ نشود و ملال بهم نرساند از طلب علم در تمام عمر خود و مذلت را دوست تر دارد از عزت و فقر نزد او محبوب تر باشد از
توانگری از دنیا بقوت ضروری اکتفا نماید و دهم از همه دشوارتر است که هر که را ببیند گوید که او از من بهتر و پرهیزکارتر است و بدرستی
که مردم بر دو قسم اند شخصی هست که از او بهتر و پرهیزکارتر است و شخصی که از او بدتر و پست تر است چون می بیند آن شخص را که از او بهتر است
نزد او تواضع و فروتنی میکند و سعی میکند که در خوبی باو ملحق گردد و چون می بیند آن شخصی را که از او پست تر است میگوید که شاید
بدی اینمرد ظاهر باشد و نیکیش پنهان باشد پس چنین کند بلند مرتبه می شود و بر اهل زمان فائق می شود و از حضرت صادق ع

منقولستکه

منقولستکه حضرت رسول ص روزی ملاقات نمودند حارثة بن نعمان انصاری را فرمود که بر چه حال صبح کرده حارثه گفت که صبح
کردم یا رسول الله با ایمان محقق و ثابت حضرت فرمود که هر چیزی را حقیقتی و دلیلی است حقیقت ایمان تو چیست گفت دلم از دنیا
فسرده شده است و بدنیا رغبت ندارد و ایمان باعث بیداری شبهای من بعبادت و تشنگی روزهای من بروزه گردیده است و گویا
عرش پروردگار خود را می بینم که برای حساب نصب کرده اند و گویا اهل بهشت را می بینم که بزیارت یکدیگر میروند و گویا اهل جهنم را می
بینم که در جهنم معذبند حضرت فرمود تو مؤمنی که خدا دلت را بایمان منور ساخته است بر این حال ثابت باش خدا ترا ثابت بدارد
حارثه گفت که بر نفس خود از هیچ چیز اندیشه ندارم که باعث هلاک من گردد که از چشم خود حضرت از برای او دعا فرمود بینائیش
بر طرف شد و از حضرت امام محمد باقر ع منقولستکه حضرت رسول ص در بعضی از سفرها بودند در عرض راه جمعی از سواران بخدمت آن
حضرت رسیدند و سلام کردند حضرت پرسیدند که کیستید شما گفتند ما مؤمنانیم فرمود که حقیقت و دلیل ایمان شما چیست گفتند
بقضای الهی راضی شده ایم و امر الهی را منقاد گردیده ایم و امور خود را بخدا تفویض نموده بر او توکل کرده ایم حضرت فرمود که دانایانند
حکیمانند نزدیک است که از حکمت و دانائی بدرجه پیغمبران برسند پس اگر راست میگوئید بنا مکنید خانه چند را که پیوسته در آنها
سکنی نخواهید داشت و جمع مکنید مالی را که نخواهید خورد و بپرهیزید از مخالفت خداوندی که بازگشت شما بسوی او است و اخبار در
این باب زیاده از حد و احصا است و بهترین اخبار این باب حدیث همام است که والد فقیر رحمه الله الملک المنان شرح وافی بر آن نوشته اند
امید که حق تعالی جمیع مؤمنان را توفیق کسب این کمالات و فوز باین سعادات روزی کرداناد یا ابا ذر اذا کان العبد فی ارض قی فتوضأ او
او تیمم ثم اذن واقام وصلی امر الله عز و جل الملائکة فصفوا خلفه صفا لا یری طرفاه یرکعون برکوعه و یسجدون بسجوده و یؤمنون علی دعائه
یا ابا ذر من اقام و لم یؤذن لم یصل معه الا ملکاه اللذان معه ای ابوذر چون بنده در بیابان خالی تنها بوده باشد و وضو بسازد یا تیمم کند
اگر آب نداشته باشد پس اذان و اقامه بگوید و نماز کند حق تعالی ملائکه را امر فرماید که در عقب او صف بکشند صفی که دو طرف آن
صف را نتوان دید رکوع کنند آن ملائکه با رکوع او و سجود کنند با سجود او و آمین گویند نزد دعای او ای ابوذر هر که اقامه گوید و اذان نگوید
با او نماز نکنند از ملائکه مگر دو ملکی که با او می باشند بدانکه اذان و اقامه از سنتهای مؤکد حضرت رسول ص است و احادیث در فضیلت هر دو بی
حد و احصا است و بعضی از علما در نماز جماعت واجب دانسته اند هر دو را و بعضی اقامه را در همه نمازها و اذان را در نماز صبح و شام واجب
میدانند و احتیاط در آنست که اقامه را مطلقا ترک ننمایند و اذان را در نماز صبح و شام تا ممکن باشد ترک ننمایند و احتیاط آنستکه شرایطی که
در نماز رعایت می باید کرد از ایستادن و رو بقبله کردن و با طهارت بودن و سخن نگفتن و حرکت نکردن همه را در اقامه رعایت کنند و اذان
و اقامه مخصوص نمازهای واجب پنجگانه است و در غیر اینها از نمازهای واجب و سنت بدعت است و از حضرت رسول ص منقولستکه هر که
خالص از برای خدا اذان بگوید حق تعالی ثواب چهل هزار شهید و چهل هزار صدیق باو کرامت فرماید و شفاعت او چهل هزار گناهکار را داخل
بهشت کند بدرستی که چون مؤذن میگوید اشهد ان لا اله الا الله نود هزار ملک بر او صلوات میفرستند و از برای او استغفار میکنند
و در قیامت در سایه عرش الهی خواهد بود تا حق تعالی از حساب خلایق فارغ شود و ثواب گفتن اشهد ان محمدا رسول الله را چهل هزار ملک
بنویسند هر که بنماز جماعت حاضر شود و محافظت نماید بر صف اول و تکبیر اول امام را دریابد و آزار مسلمانی نکند خدا ثواب مؤذنان را
در دنیا و آخرت باو کرامت فرماید و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر ع منقولستکه هر که ده سال از برای خدا اذان بگوید حق تعالی
بیامرزد گناهان او را بقدر آنچه دیده اش می بیند و صدایش در آسمان بلند می شود و هر تر و خشکی که صدای او را بشنوند تصدیق
او می نمایند در آنچه میگوید و از ثواب هر کس که در آن مسجد با او بجماعت نماز میکند بهره ها او بدهند و بعدد هر که بصدای اذان او نماز
میکند حسنه ها باو بدهند و در حدیث بلال از حضرت رسول ص منقولست که مؤذنان امینان مسلمانانند بر نماز و روزه ایشان و بر گوشت
و خون ایشان از حق تعالی چیزی سؤال نمی نمایند مگر آنکه بایشان عطا میفرماید و در هیچ امری شفاعت نمیکنند مگر آنکه شفاعت ایشان
را قبول مینمایند و فرمود که هر که چهل سال از برای خدا اذان بگوید خدا او را در روز قیامت با عمل چهل صدیق محشور گرداند و
هر که بیست سال اذان بگوید در قیامت بقدر آسمان اول او را نور کرامت فرماید و هر که ده سال اذان بگوید خدا او را در قبه ابراهیم خلیل
ساکن گرداند و هر که یکسال اذان بگوید حق تعالی در قیامت گناهانش را بیامرزد اگر چه بسنگینی کوه احد باشد و هر که خالص از برای رضای
خدا برای یک نماز اذان بگوید حق تعالی گناهان گذشته او را بیامرزد و در بقیه عمر او را از گناه محفوظ نماید و در بهشت او را در درجه
شهیدان جا دهد و بروایت دیگر از آنحضرت منقولستکه فرمود که مؤذن را در ما بین اذان و اقامه حق تعالی ثواب شهیدی کرامت فرماید
که در خون خود دست و پا زند و در حدیث دیگر فرمود که هر که یکسال در شهری از شهرهای مسلمانان اذان بگوید بهشت او را واجب شود

در مدح اذان و اقامه و مدح مصاحبت با مؤمن

و بسند معتبر منقولستکه هشام بن ابرهیم بحضرت امام رضا عم شکایت نمود از بیماری خود و اینکه او را فرزند نمی شد حضرت فرمود که صدای
خود را در خانه باذان بلند کن راوی گفت که چنین کردم خدا بیماریم را بصحت مبدل کرد و فرزندان بسیار شد ندانم از حضرت صادق عم
منقولستکه چون غول متعرض شما شود اذان بگوئید و در احادیث صحیحه از حضرت صادق عم منقولستکه هر که با اذان و اقامه نماز کند در عقب
او دو صف از ملائکه نماز کنند و اگر با اقامه تنها نماز کند یکصف از ملائکه در عقب او نماز کنند و در بعضی احادیث آنستکه طول هر صفی
از مابین مشرق و مغرب باشد و در بعضی اخبار وارد شده است که صف کمترش مابین مشرق و مغرب باشد و بیشترش مابین زمین و آسمان
و بسند معتبر از حضرت امام رضا عم منقولستکه هر که اذان و اقامه بگوید دو صف از ملائکه در عقب او نماز کنند و هر که اقامه بگوید اذان نگوید
یک ملک از جانب راست و یک ملک از جانب چپ او نماز کنند و در حدیث دیگر از حضرت امیر المؤمنین عم منقولستکه اگر با اقامه تنها نماز کند یک
ملک در عقب او نماز کند و جمع میان اخبار باین نحو ممکن است که دو صف در اذان کامل باشد و یکصف در غیر کامل و اختلاف افراد محمول باشد
بر اختلاف عددها که اگر ترک اذان بسبب عذری قوی باشد یکصف با او نماز کنند و اگر بعذر سهلی ترک کرده باشد دو ملک با او نماز کنند
و اگر بی عذر ترک کرده باشد یک ملک با او نماز کند انشاء الله تعالی یا اباذر ما من شاب یدع لله الدنیا و لهوها و اهرم شبابه فی طاعة الله
الا اعطاه الله اجر اثنین و سبعین صدیقا یا اباذر الذاکر فی الغافلین کالمقاتل فی الفارین ای ابوذر هر جوانیکه ترک کند از برای خدا
دنیا و لهو و لعب دنیا را و جوانی خود را به پیری رساند در طاعت الهی البته حقتعالی او را عطا فرماید ثواب هفتاد و دو صدیق ای ابوذر
کسیکه خدا را یاد کند در میان غافلان مثل کسی است که جهاد کند در میان گریختگان صدیق کسی را میگویند که تصدیق پیغمبران و متابعت
ایشان در اقوال و افعال پیشتر و بیشتر از دیگران بکند این قسم احادیث در باب ثواب اعمال وارد شده است بدو وجه توجیه میتوان
نمود اول آنکه مراد صدیق از امتهای دیگر باشد یعنی ثواب یک جوان صالح این امت برابر است با ثواب هفتاد و دو صدیق از امتهای دیگر دوم
آنکه هر عملی موجب استحقاق قدری از ثواب میگردد و حق تعالی بفضل خود اضعاف آن از کرامت میفرماید پس مراد آنستکه آنچه حقتعالی بآن
جوان تفضل میفرماید برابر است با ثواب استحقاقی هفتاد و دو صدیق و وجوه دیگر نیز میتوان گفت چون این دو وجه ظاهرتر بود بهمین
اکتفا کردیم و بسند معتبر از حضرت صادق عم منقولست که سه کسند که حقتعالی ایشانرا بی حساب داخل بهشت میکند امام عادل و تاجر
راستگو و پیریکه عمر خود را در طاعت الهی صرف نموده باشد و از حضرت رسول منقولستکه هفت کسند که در سایه عرش الهی خواهند
بود روزیکه بغیر از سایه آن سایه نیست امام عادل و جوانیکه در عبادت الهی نشو و نما کرده باشد و شخصیکه دلش بمسجد متعلق باشد چون که
بیرون آید از مسجد تا باز گردد و دو شخصیکه در طاعت الهی یار باشند با یکدیگر تا مفارقت نمایند و شخصیکه در خلوت خدا را یاد کند و
آب از چشمانش جاری گردد از خوف الهی و شخصیکه زن صاحب جمالی او را بحرام بسوی خود بخواند و او از ترس خدا مرتکب او نشود و شخصی
که تصدق بدهد بمخفی که دست چپش نداند که از دست راست چه چیز داده است و از حضرت منقولستکه هر که قرآن بخواند و او
جوان و با ایمان باشد قرآن با گوشت و خون او مخلوط گردد و حق تعالی او را با رسولان بزرگوار و ملائکه محشور گرداند و قرآن در قیامت از
جانب او حجت تمام کند گوید خداوندا هر عمل کننده مزد عمل خود را یافت مگر عمل کننده بمن مزد او را میخواهم پس حقتعالی دو حله از حلهای بهشت
در او پوشاند و تاج کرامت بر سرش گذارد پس بقرآن خطاب فرماید که آیا راضی شدی قرآن گوید که زیاده از این از برای او امید داشتم پس
حقتعالی برات ایمنی را بدست راستش دهد و برات مخلد بودن در بهشت بدست چپش دهد و او را داخل بهشت کنند پس او را گویند که آیه
ای بخوان و یک درجه بالا رو پس بقرآن فرماید که راضی شدی گوید بلی و کسیکه بر او حفظ قرآن دشوار باشد و مکرر بخواند تا حفظ کند حق
این ثواب را مضاعف با او کرامت فرماید و بسند معتبر از حضرت صادق عم منقولستکه کسیکه در میان غافلان بیاد خدا باشد مانند کسی است
که بعوض گریختگان جهاد کند و کسیکه بعد از گریختن لشکر جهاد کند بهشت از برای او واجب است و در احادیث بسیار است یا اباذر الجلیس بر این مضامین
الصالح خیر من الوحدة و الوحدة خیر من السکوت و السکوت خیر من املاء الشر یا اباذر لا تصاحب الا مؤمنا و لا یاکل طعامک الا تقی و لا
تاکل طعام الفاسقین یا اباذر اطعم طعامک من تحبه فی الله و کل طعام من یحبک فی الله عز و جل ای ابوذر همنشینی با مصاحب صالح و نیکو
بهتر است از تنهائی و تنهائی بهتر است از خاموشی و خاموشی بهتر است از سخن بد گفتن بدانکه املاء در لغت بمعنی آنستکه شخصی سخن بگوید
که دیگری بنویسد حضرت در اینجا گفتن شر را باین عبارت تعبیر فرمودند برای اشعار بآنکه آنچه از سخنان لغو و باطل میگوئی بر کاتبان
اعمال خود املاء میکنی که آنها بنویسند چنانچه حضرت امیر المؤمنین عم فرمود بشخصی که سخنان لغو میگفت که ای مرد بر کاتبان خود نامه املاء
میکنی ای ابوذر مصاحبت مکن مگر با مؤمن و نباید طعام خود را بخورانی مگر به پرهیزکاران و مخور طعام فاسقان را ای ابوذر بخوران
طعام خود را بکسیکه از برای خدا ترا دوست دارد و بخور طعام کسی را که ترا از برای خدا دوست دارد بدانکه بحسب تجربه معلوم است که

در بیان مذمت مصاحبت با بدان و مدح مصاحبت با نیکان

مصاحبت را در اخلاق و اعمال دخل عظیم هست پس باید که آدمی در مصاحبت نیکان اهتمام نماید که شاید اطوار مرضیه ایشان در او تاثیر نماید
و با اخلاق پسندیده ایشان متصف گردد و از مصاحبت بدان احتراز نماید که مبادا بدیهای ایشان در او تاثیر کند و مصاحبت بد که از شیاطین
انسند ضرر بیشتر میرسانند از شیاطین جن زیرا که آدمی از مشاکل مجانس خود بیشتر قبول میکند تا از غیر مجانس خود بلکه اکثر
اغوای شیاطین انس میشود چنانچه از حضرت امام موسی عم منقولستکه حضرت عیسی گفت که مصاحبت بد همنشین خود را بدی در خود مبتلا
میگرداند و قرین بد آدمی را هلاک میکند پس ببینید که با کی همنشینی میکنی و از حضرت امام محمد باقر عم منقولستکه پدرم حضرت علی
بن الحسین عم فرمود که ای فرزند با پنج کس مصاحبت و همزبانی و رفاقت مکن گفتم ای پدر ایشان را بمن بشناسان فرمود که زنهار که با دروغگو
مصاحبت مکن که مانند سراب ترا فریب میدهد نزدیک را برای تو دور میگرداند و دور را برای تو نزدیک میگرداند با فاسق مصاحبت
مکن که ترا بیک لقمه یا کمتر میفروشد و دیگری را اختیار میکند زنهار که با بخیل مصاحبت مکن که ترا در مال خود فرو میگذارد در وقتی که
بمیکند در هنگامیکه نهایت احتیاج داری و زنهار که با احمق مصاحبت مباش که اگر خواهد بتو نفع رساند ضرر میرساند و زنهار که با
قطع کننده رحم مصاحبت مکن که حقتعالی در سه جای قرآن او را لعنت فرموده و بسند صحیح از حضرت صادق عم منقولست که مصاحبت
مکنید با صاحب بدعتها و با ایشان همنشینی مکنید که نزد مردم مثل یکی از ایشان خواهید بود حضرت رسول فرمود که آدمی بر دین یار و هم
نشین خود است و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین عم منقولست که مکرر در خطبها میفرمودند که مسلمانرا سزاوار آنستکه اجتناب نماید از
برادری سه طایفه فاجران بی باک و احمقان و دروغگویان اما بدکار بی پروا پس زینت میدهد برای تو کارهای بد خود را و میخواهد که
تو مثل او باشی و ترا اعانت نمیکند بر امر دین تو و بر کاری که در قیامت بکار تو آید نزدیکی او موجب جفا و خلاف و صحبت او
سبب قساوت دل می شود و آمد شد او نزد تو موجب عار و بدنامی است و اما احمق پس او هرگز ترا بچیزی دلالت نمیکند امید رفع شری
از وی نتوان داشت و هر چند سعی کند هم از وی نمی آید و گاه باشد که خواهد بتو نفع رساند ضرر برساند پس مردن او بهتر است از زندگی
او و خاموشی او بهتر است از حرف گفتن او و دوری او بهتر است از نزدیکی او و اما دروغگو پس در مصاحبت او هیچ عیشی برای تو گوارا
نیست سخن ترا بدروغ بمردم نقل میکند و از مردم دروغ سخن بتو نقل میکند هر دروغی را که تمام کرد از پی آن دروغ دیگر ابتدا میکند
تا بجدی که اگر راستی گوید باور نمیتوان کرد و در میان مردم بنقل کذب دشمنی پیدا میکند که نهاد در سینها میرویاند پس از خدا بپرهیزید
و ملاحظه نمائید که با کی مصاحبت میکنید و حضرت امام محمد باقر عم فرمود که متابعت کن کسی را که ترا میگریاند و خیر خواه تست و متابعت
مکن کسی را که ترا میخنداند و ترا فریب میدهد عنقریب بسیار گشته همه بسوی خدا است حضرت صادق عم فرمود که محبوبترین برادران بسوی
من کسی است که عیبهای مرا بمن گوید و حضرت صادق عم فرمود که صداقت و دوستی حدی چند دارد که در هر که آنها نیست او بهره از صداقت ندارد
اول آنکه آشکار و پنهان او با تو موافق باشد دوم آنکه زینت ترا زینت خود داند و عیب ترا عیب خود داند سیم آنکه اگر حکومتی یا مالی بهم رساند
با تو تغییر سلوک نکند چهارم آنکه از تو منع ننماید هر چه در آن قدرت داشته باشد پنجم خصلتیست که جمیع خصلتها را در آن جمع است
آنستکه ترا در حوادث روزگار که رو دهد وانگذارد و از حضرت رسول منقولستکه سعادتمندترین مردم کسی است که با نیکان مردم
خلطه نماید و منقولستکه حواریان از حضرت عیسی پرسیدند که با که همنشینی کنیم فرمود که با کسی که خدا را بیاد شما آورد دیدن او و در علم
شما بیفزاید سخن گفتن او و شما را راغب بآخرت گرداند کردار او و حضرت امیر المؤمنین عم فرمود که هر که خود را بمحل تهمت بدارد و ملامت
نکند کسی را که گمان بد باو میبرد و هر که سر خود را پنهان دارد اختیارش بدست خود است و هر سری که از دو کس بگذرد
فاش می شود و کارهای برادر مؤمن خود را حمل بر محمل نیک کن تا محملی بیابی و سخنی که از او صادر شود بر معنی بد حمل مکن تا محمل خیر از برای
او یابی و بر تو باد به برادران نیک و بسیار از ایشان تحصیل کن که ایشان تهیه اند در هنگام نعمت و سپرند در هنگام بلا و با که خواهی مشورت
کن بجمعی مشورت کن که از خدا ترسند و برادران خود را بقدر پرهیزکاری ایشان دوست دارید و از زنان بد بپرهیزید و از نیکان ایشان در حذر
باشید و اگر شما را به نیکی امر کنند مخالفت ایشان نمائید که بطمع نیفتند در بدیها و در حدیث دیگر از آنحضرت پرسیدند که بدترین مصاحبان
کیست فرمود که کسی که معصیت خدا را نزد تو زینت دهد و در حدیث دیگر فرمود که همنشینی بدان مورث بدگمانی بنیکان است و حضرت
صادق عم فرمود که نظر کن هر که را بینی که نفعی در دین بتو نمی رساند اعتنا بآشنائی او مکن و بصحبت او رغبت منما بدرستی که آنچه غیر خدا است
همه باطل است و کاری که برای خدا نیست عاقبتش نیکو نیست و از حضرت رسول منقولستکه سه کسند که مجالست ایشان دلها را میمیراند مجالست
مردم پست دنی و سخن گفتن با زنان و همنشینی اغنیا و مالداران و حضرت صادق عم فرمود که چهار چیز است که ضایع میشود محبت و دوستی که
صرف بی وفائی کنی و نیکی و احسان بکسی کنی که شکر تو نکند و علمیکه بکسی گوئی که گوش ندهد و سری که بکسی بسپاری که حفظ نکند حضرت

در فضیلت اطعام مؤمنان

امام محمد باقر ع فرمود که با اغنیا همنشینی مکنید که با ایشان می نشیند چنان میداند که خدا او را نعمتهاست و چون برخاست گمان میکند که خدا هیچ نعمت باو نداده و حضرت رسول ص فرمود که چهار چیز است که دل را می میراند گناه بعد از گناه و با زنان بسیار سخن گفتن و با احمق مجادله کردن که او گوید تو گوئی و بخیر بر نگردد و مجالست نمودن با مردگان پرسیدند که کیستند مردگان فرمود که هر مالداری که نعمت او را طاغی کرده باشد بدانکه اطعام مؤمنان فضیلت بسیار دارد و اطعام بسیاری باید کرد شاید که در ان میان مؤمنی باشد و فضیلت اطعام مؤمن دارد چنانچه بسند معتبر از حضرت رسول ص منقولست که هر که مؤمن گرسنه را اطعام نماید حق تعالی او را از میوه های بهشت اطعام نماید و هر که مؤمن عریانی را بپوشاند حق تعالی او را استبرق و حریر بهشت بر او بپوشاند و ملائکه بر او صلوات فرستند مادام که از آن جامه رشته باقی باشد و هر که مؤمن تشنه را شربتی بخوراند خدا از شراب سر بمهر بهشت باو بخوراند و کسی که اعانت مؤمنی کند یا غمی از و زایل کند حق تعالی او را در سایه عرش خود جا دهد در روزی که بغیر سایه عرش سایه نباشد و بسند معتبر از حضرت امام علی نقی ع منقولست که حضرت موسی بن عمران علی نبینا و آله و علیه السلام از خداوند خود سؤال نمود که الهی چه چیز است جزای کسیکه مسکینی را اطعام نماید خالص از برای تو خطاب رسید که ای موسی در روز قیامت امر میکنم منادی را که در میان خلایق ندا دهد که او از آزاد کرده های خدا است از آتش جهنم و از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که سه چیز است که موجب رفع درجات مؤمن میگردد بهمه کس سلام کردن و طعام بمردم خورانیدن و در شب در هنگامی که مردم در خوابند نماز کردن و از حضرت صادق ع منقولست که هر که مؤمنی را سیر کند بهشت بر او واجب شود و فرمود که من شخصی را از مؤمنان اطعام کنم نزد من بهتر است از اینکه صد هزار کس یا زیاده از ایشان را اطعام کنم و بسند صحیح از حضرت رسول ص منقولست که هر که از سه نفر از مسلمانان را اطعام نماید حق تعالی او را از سه بهشت اطعام نماید در ملکوت آسمان از جنة الفردوس و جنة عدن و طوبی که درختی است در بهشت که حق تعالی در جنة عدن بدست قدرت خود غرس نموده و از حضرت صادق ع منقولست که هر که مؤمنی را اطعام نماید تا او را سیر گرداند هیچ یک از خلق خدا احصای ثواب او نتوانند نمود نه ملک مقرب و نه نبی مرسل مگر خداوند عالمیان بعد از ان فرمود که از جمله چیزهائیکه مغفرت را واجب و لازم می گرداند اطعام مسلمانان گرسنه است و بسند معتبر منقولست که حضرت رسول ص فرمود که هر که مؤمنی را شربتی از آب بدهد از جائی که قدرت در آب داشته باشد حق تعالی بهر شربتی هفتاد هزار حسنه باو کرامت فرماید و اگر در جائی باشد که آب کم باشد چنان باشد که ده بنده از فرزندان اسمعیل را آزاد کرده باشد و بسند معتبر از حسین بن نعیم منقولست که حضرت صادق ع از من پرسید که آیا برادران مؤمن خود را دوست میداری گفتم بلی فرمود که بفقیران ایشان نفع میرسانی گفتم بلی فرمود که بر تو لازم است که دوست داری کسی را که خدا او را دوست میدارد و الله که تا ایشان را دوست نداری نفع بایشان نمی توانی رسانید آیا ایشان را بمنزل خود دعوت میکنی گفتم بلی هر وقت که چیزی میخورم البته دو کس یا کمتر یا بیشتر از ایشان با من می باشند فرمود که فضل ایشان (دو کس یا سه) بر تو زیاده است از فضل تو بر ایشان گفتم فدای تو گردم طعام خود را بایشان میخورانم و بر بساط خود ایشان را می نشانم و فضل ایشان بر من عظیم تر است فرمود بلی چون ایشان داخل خانه تو می شوند داخل می شوند با مغفرت گناهان تو و عیال تو و چون بیرون می روند میبرند گناهان تو و عیال ترا و در حدیث دیگر فرمود که هر که مؤمن مالداری را طعام بخوراند برابر است با اینکه یکی از فرزندان اسمعیل را از کشتن خلاص کند و هر که مؤمن محتاجی را اطعام نماید چنانست که صد کس از فرزندان اسمعیل را از کشتن خلاص کرده باشد و در حدیث دیگر فرمود که اطعام یک مؤمن نزد من بهتر است از آزاد کردن ده بنده و ده حج و حضرت رسول ص نهی فرمود از اجابت نمودن فاسقان بطعام ایشان یا اباذر ان الله عز و جل عند لسان کل قائل فلیتق الله امرؤ و لیعلم ما یقول یا اباذر اترک فضول الکلام و حسبک من الکلام ما تبلغ به حاجتک یا اباذر کفی بالمرء کذبا ان یحدث بکل ما یسمع یا اباذر ما من شیء احق بطول السجن من اللسان ای ابوذر حق تعالی نزد زبان هر گوینده است یعنی بر گفتار هر کس مطلع است پس باید که آدمی از خدا بترسد و بداند که چه میگوید که مبادا چیزی بگوید که موجب غضب الهی گردد ای ابوذر ترک کن سخنهای زیادتی و لغو را و کافی است ترا از سخن آنقدر که بسبب آن بحاجت خود برسی ای ابوذر از برای دروغ گفتن آن کس همین بس است که هر چه بشنود نقل کند ای ابوذر هیچ چیز سزاوارتر نیست بر بسیار محبوس داشتن در زندان کردن از زبان و سخن در فضل سکوت و ترک سخن باطل سابقا مذکور شد و آنچه حضرت فرمودند که شنیده را نقل کردن دروغ است ممکن است مراد آن باشد که اگر بجزم نقل کند دروغ است بلکه اگر نقل کند باید که بقائلش نسبت دهد چنانچه بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین ع منقول است که چون حدیثی یا سخنی نقل کنید او را نسبت دهید بآنکس که بشما حدیث کرده است که اگر حق باشد ثواب از شما باشد و اگر باطل و دروغ باشد گناهانش بر او باشد و محتمل است که مراد آن باشد که نزد مردم دروغ گو می شوید و بکذب مشهور می شوید هر چند که بقائلش نسبت دهید دروغ نیست اما کسی که بسیار سخن کرده دروغ بر او اعتماد بر قولش نمی نمایند و ممکن است که مراد آن باشد که نمی باید سخنی که نقل کند

ماخذش را

در اکرام معمر مسلمانان و فضیلت قرآن و حاملان آن

ماخذش را معلوم کند و از مردی که بر قولش اعتمادی نیست سخن نقل مکنید که حرفهای بی اصل را شنیده نقل کردن بمنزله دروغ است در قباحت و شناعت و الله تعالی یعلم یا اباذر ان من اجلال الله اکرام ذی الشیبة المسلم و اکرام حملة القرآن العاملین به و اکرام السلطان المقسط ای ابوذر از جمله اجلال و تعظیم حق سبحانه و تعالی است گرامی داشتن مسلمانی که در ریشش سفید شده باشد و گرامی داشتن حاملان قرآن که باحکام قرآن عمل نمایند و گرامی داشتن پادشاه عادل مضامین این کلمات شریفه در ضمن سه ینبوع روشن میگردد

ینبوع اول در بیان اکرام پیران مسلمانانست بدانکه گرامی داشتن مسلمانان لازم است خصوصا پیران ایشان چون موی سفید از سر رحمت الهی است و حق تعالی از او حرمت میدارد پس حرمت داشتن آن تعظیم امر الهی بوده است چنانچه در خطب و احادیث بسیار وارد شده است رحم کنید خوردان خود را و توقیر نمایید پیران خود را و از حضرت رسول ص منقولست که تبجیل و تعظیم نمایید مشایخ و پیران خود را که از تعظیم خدا است تعظیم ایشان و بسند معتبر از آنحضرت منقولست که هر که فضل و حرمت مرد پیر را بداند و او را توقیر و تعظیم نماید حق تعالی او را از فزع اکبر روز قیامت ایمن گرداند و از حضرت صادق ع بسند معتبر منقولست که سه چیزند که بحق و حرمت ایشان جاهل نمی باشد مگر منافقی که نفاقش معروف و ظاهر باشد کسی که در اسلام ریشش سفید شده باشد و حامل قرآن و امام عادل و در حدیث دیگر فرمود که هر که مؤمنی را گرامی دارد اول خدا را گرامی داشته بعد از آن مؤمن را و هر که استخفاف کند بمؤمن ریش سفیدی حق تعالی کسی را بر او بگمارد که پیش از مردن با و استخفاف نماید و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که حق تعالی گرامی میدارد مرد هفتاد ساله را و شرم میکند پیر هشتاد ساله که او را عذاب کند و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که هر که چهل سال عمر کرد از دیوانگی و خوره و پیسی خدا او را ایمن میگرداند و هر که پنجاه سال عمر کرد خدا حسابش را در قیامت سبک و آسان میکند و چون بشصت سال رسید خدا او را توبه روزی میکند و چون بهفتاد رسید اهل آسمان او را دوست میدارند و چون بهشتاد سال رسید حق تعالی امر میفرماید که حسنات او را بنویسند و گناهانش را ننویسند و چون بنود سال رسید گناهان گذشته و آینده اش را محو میکنند و می نویسند که او اسیر خدا است در زمین و او را شفیع میگردانند در اهل بیتش و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که اول کسیکه موی سفید در ریشش بهم رسید حضرت ابرهیم بود چون دید گفت خداوندا این چیست وحی آمد که این نور است و موجب توقیر است گفت خداوندا زیاده گردان و در حدیث دیگر فرمود که هر که یک موی سفید در ریش او بهم رسد در اسلام آن موی سفید نوری خواهد بود برای او در قیامت

ینبوع دویم در بیان فضیلت قرآن و حاملان و بعضی از فضایل آیات و سوره است و این مشتمل است بر چند ساقیه **ساقیه اول** در فضیلت قرآنست و از حضرت رسول ص منقولست که هر گاه فتنه ها مشتبه شود بر شما مانند پاره های شب تار پس بر شما باد بقرآن بدرستی که قرآن شفاعت کننده است که شفاعتش را قبول میکنند و با هر که مجادله نماید و حجت بر او تمام کند تصدیقش مینمایند هر که او را پیشوای خود گرداند او را ببهشت میرساند و هر که او را در پشت سر اندازد و بان عمل ننماید او را بسوی جهنم میراند و راه نمائی است که به بهترین راهها دلالت میکند و کتابی است که در آن تفصیل و بیان جمیع احکام است و از برای او ظاهری است و باطنی و ظاهرش احکام الهی است و باطنش علوم نامتناهی است ظاهرش خوش آینده است و باطنش عمیق است او را نجوم و کواکب هست که بر احکام الهی دلالت میکند و در آن نجوم نجوم دیگر هستند که آن مردم را بآن احکام میرسانند یعنی ائمه معصومین ع که علم قرآن نزد ایشانست عجایب قرآن را احصا نمی توان کرد و غرایب آن هرگز کهنه نمی شود و در آن چراغهای هدایت و روشنائی حکمت است و انوار حکمت از ان ظاهر است و راهنما است بسوی آمرزش گناهان کسی را که از ان بیابد اوصاف آمرزش را پس باید که هر کس دیده خود را در قرآن بجولان در آورد و دیده دل خود را برای مطالعه انوار او بگشاید تا از هلاک نجات یابد و از ورطه های ضلالت خلاص شود بدرستی که تفکر نمودن موجب زندگانی دلهای بینا است و در تاریکیهای جهالت نور تفکر راه نما است پس نیکو خود را خلاص کنید در رفتنها خود را اندک بگذارید و در حدیث دیگر فرمود که قرآن هادی است در ضلالت و بینا کننده است در کوری جهالت و دستگیرنده است در لغزشها و نور است در ظلمتها و ظاهر کننده است در حوادث است و نگاه دارنده از مهالک است و در گمراهیها راه نما است و بیان کننده فتنهها است و رساننده است از دنیا باخرت و کمال دین شما در قرآنست و هیچکس از آن عدول ننمود مگر بسوی آتش و حضرت صادق ع فرمود که خداوند عزیز جبار کتاب خود را بسوی شما فرستاده است و او است گوینده است که بوعدهای خود وفا نماید و مشتمل است بر احوال و اخبار شما و اخبار گذشتها و اخبار آینده ها و اخبار آسمان و زمین اگر آنکسی که علمش را میداند شما را خبر دهد بآنچه در قرآنست از اخبار غیب و علوم بی انتها تعجب خواهید کرد باسانید متواتره از حضرت رسول ص منقولست که فرمود در میان شما میروم و دو چیز عظیم در میان شما میگذارم یکی کتاب خدا که ریسمانی است کشیده از آسمان بزمین و دیگر عترت و اهل بیت من پس ببینید که با ایشان چگونه سلوک خواهید کرد و حرمت ایشان را چون خواهید داشت **ساقیه دویم**

در بیان فضیلت قرائت و حافظان

در بیان فضیلت حاملان قرائت بسند معتبر از حضرت رسول منقولست که دیوانها که در قیامت حساب میکنند سه دیوان است
دیوانست دیوان نعمتها و دیوان حسنات و دیوان گناهان باقی ماند پس فرزند آدم را طلبند گناهانش را حساب کنند در این حال قرآن بصورت بهترین
صورتها بیاید و در پیش ایستد و روان شود و گوید خداوندا منم قرآن و این بنده مؤمن است که خود را بتعب انداخت بتلاوت من و در
درازی شب مرا بترتیل میخواند و چون مرا در تهجد میخواند آب از دیده اش جاری میشد خداوندا او را راضی کن چنانچه مرا راضی کرده پس
خداوند عزیز جبار فرماید که ای بنده من دست راست بگشا پس پر کند حق تعالی از رضا و خوشنودی خود و دست چپش را پر کند از
رحمت خود پس باو گوید که اینک بهشت از برای تو مباحست قرآن بخوان و بالا رو پس هر آیه که بخواند یک درجه بالا رود و در حدیث
دیگر فرمود که حق تعالی خطاب فرماید که حقتعالی بقرآن خطاب فرماید که بعزت و جلال خودم سوگند که امروز گرامی دارم هرکه ترا گرامی داشته
و خوار کنم هرکه ترا خوار کرده و بسند معتبر از حضرت رسول منقولست که قرآن از امام کبریت بدرستیکه قرآن در قیامت می آید بنزد حامل خود
بصورت جوان نیکو خوشرو و میگوید منم آن قرآنی که بسبب من شبها بیدار میبودی و روزها بسبب من خود را تشنه میداشتی و بسبب
کثرت تلاوت من آب دهانت خشک و آب دیدهات جاری میشد امروز با تو ام هر جا که میروی و هرکه تجارتی کرده امروز بی تجارت خود میرود
و من بعوض تجارت جمیع تاجرانم برای تو بشارت باد ترا که بزودی کرامت الهی بتو میرسد پس تاجی میاورند و بر سرش میگذارند و نامه امان
از عذاب بدست راستش میدهند و نامه مخلد بودن در بهشت بدست چپش میدهند و دو حله براو می پوشانند و باو میگویند که
قرآن بخوان و بالا رو و بعد از هر آیه یک درجه بالا میرود و پدر و مادرش را دو حله می پوشانند اگر مؤمن باشند و میگویند با ایشان که این برای آن
است که بفرزند خود تعلیم قرآن کرده اید حضرت علی بن الحسین ع فرمود که بر شما باد بقرآن بدرستیکه حقتعالی بهشت را بخشت از طلا و بخشت
از نقره خلق فرموده و بجای گل مشک خوشبو و بعوض خاک زعفران و بجای سنگ ریزه مروارید در آن مقرر کرده اند و درجات را بعدد
آیات قرآن کرده اند پس کسیکه قرآن خوانده باشد باو میگویند که بخوان و بالا رو و هیچ کس را در بهشت درجه از و بالاتر نیست مگر پیغمبران
و صدیقان و از حضرت رسول منقولست که اشراف و بزرگان امت من حاملان قرآنند و جمعی که در شب عبادت میکنند و در حدیث دیگر
فرمود که حاملان قرآن بزرگان اهل بهشتند و فرمود که خدا عذاب نمیفرماید دلی که قرآن را حفظ نماید و بسند معتبر از آنحضرت منقولست
که اهل قرآن در اعلای درجات بهشتند بعد از پیغمبران پس حقیر و ضعیف مشمارید اهل قرآن را و حق ایشان را سهل مدانید که ایشان را
نزد حقتعالی منزلت رفیع هست **ساقیه ششم** در بیان صفات قرآء قرآن و اصناف ایشانست بدانکه حامل قرآن را چند معنی اطلاق میکنند
و چند قسم می باشند اول آنستکه لفظ قرآن را درست یاد کرده و این اول مراتب حاملان قرائت است و در این مرتبه تفاضل بزیادتی علم قرائت
و دانستن آداب و محسنات قرائت می باشد و بزیادتی حفظ کمک کردن و در خاطر داشتن سوره و آیات قرآن دوم دانستن معانی آنست و در زمان
سابق چنین مقرر بوده است که قاریان قرآن تعلم معانی او نیز مینموده اند و این مرتبه از دانستن لفظ بالاتر است و تفاضل در این مرتبه بزیادتی
و نقصان فهم معانی قرآن از ظهور و بطون میباشد سیم عمل نمودن باحکام قرآن و متخلق شدن باخلاقیکه قرآن بر مدح آنها دلالت دارد و
خالی شدن از صفاتی است که بر مذمت آنها دلالت دارد پس حامل حقیقی قرآن کسی است که حامل الفاظ و معانی آن گردیده باشد و بصفات حسنه
آن خود را آراسته باشد و بدانکه قرآن خوان احسان معنوی خداوند رحمانست چنانچه از حضرت رسول منقولستکه القرآن مائدة الله یعنی قرآن خوان
نعمت خداست و خوان کریمان جامع می باشد در خور هر کس نعمت در آن می باشد سبزی و تره میدارد و الوان حلوا و نفایس میدارد لهذا هیچ
کس نیست که از قرآن بهره نداشته باشد جمعی که بغیر از کتابت لفظش بهره ندارند از آن بهره دنیوی و اخروی میبرند حتی آنکس که مرکبش را بعمل می آورد و
آنکسی که کاغذش را می سازد و آن کاتبی که می نویسد و کار فرمائی که مزد میدهد و غیر ایشان از جماعتی که در کتابت قرآن دخیل می باشند و
اگر از برای خدا کنند بهره دنیا و آخرت می برند و اگر از برای دنیا کنند بهره دنیوی میبرند و جمعی از تعلیم و تعلم لفظش بهره های دنیوی و
اخروی میبرند و صاحب هر علم از علوم نامتناهی بهره از قرآن هست چنانچه صرفی از وجوه تصاریف و اشتقاقاتش استنباط می نماید و نحوی
از انحای ترکیبش استشهادی می نماید و معانی بیانی از نکات غریبش فایده مند می شود و اصحاب بلاها از برکات آیات که بهر آنش تلاوت کردن و
نوشتن نفع می یابند و ارباب مطالب دنیوی و اخروی بآیات و سوره اش پناه میبرند و مطلب خود را می یابند و بکرار اعجاز قرآن تاثیر غریب
آیات و سور دانسته ارباب تکسیر و اصحاب عدد و غیر ایشان همه پناه بقرآن میبرند و از راه معانی غریبش جمیع صاحبان علوم مختلفه منتفع میشوند
از متکلم و حکیم و فقیه و اصحاب ریاضی و صاحبان علوم اخلاق و طبیبان و اصحاب اکسیر و هیئت و شعرا و ادبا و غیر ایشان از جماعتی که از ظاهر قرآن
بهره دارند و انهم بطنی از بطون قرآن جمعی که قابل آن هستند از اصحاب عرفان و ارباب یقین فواید و حکم و معارف نامتناهی میابند پس
حامل کامل قرآن مجید جمعی اند که جمیع بهره های قرآن از وجه کمال داشته باشند و ایشان حضرت رسول و اهل بیت کرام اویند از آنکه معلوم

است احادیث

در مراتب عالیه قرائت

است باحادیث متواتره که لفظ قرآن مخصوص ایشانست و قرآن تمام کامل نزد ایشانست و علوم قرآن که در بیان است هم باتفاق بحضرت
امیرالمؤمنین ع منسوبست و احادیث متواتره وارد است که معنی قرآن را کسی بغیر از ایشان نمیداند و علم ما کان و ما یکون در دنیا
و جمیع شرایط و احکام در قرآن هست و علمش نزد ایشان مخزونست و قرآن را هفت بطن یا هفتاد بطن است و علم جمیع آن بطون نزد ایشان
است و همچنین عمل نمودن بجمیع احکام و شرایع قرآن مخصوص ایشانست چون از جمیع خطاها معصومند و بجمیع کمالات بشری متصفند
و اکثر قرآن در مدح ایشان و مذمت مخالفان ایشانست چنانچه وارد شده است که ثلث قرآن در شان ماست و ثلث دیگر فرایض و
احکام است و این معنی نیز ظاهر است که جمیع هر صفت کمالی که در قرآن واقع است بمدح صاحب آن صفت بر میگردد و صاحب آن صفت بوجه
کمال ایشانند و مذمت صفت هر نقصی که وارد شده است بمذمت صاحبان آن صفات بر میگردد که دشمنان ایشانند چون شخص بلیت
قائم بذات بلکه عرضیست که در محال مختلفه ظهورات مختلف میدارد چنانچه پوشیده در علم واجب الوجود بوده و از انجا در لوح ظاهر
گردیده و از انجا بروح حضرت جبرئیل منتقل گردیده و از انجا بقلوب انبیا و اوصیا و مؤمنان در آمده و در صورت کتابی ظهور نموده پس قرآن
را حرمتی است و بسبب آن در هر جا که ظهور کرده آن محل را حرمتی بخشیده و در هر جا که ظهورش زیاده است موجب حرمت بیشتر
گردیده پس هرگاه آن نقشهای مرکب لوح و کاغذ یکه بر آن نقش بسته و جلدیکه مجاور آنها گردیده با اینکه پست ترین ظهورات اوست اینقدر
حرمت باو بخشیده باشد اگر کسی خلاف ادبی نسبت بآنها بعمل آورد کافر می شود پس قلب مؤمنی که حامل قرآن گردیده حرمتش زیاده
از نقش و کاغذ قرآن خواهد بود چنانچه وارد شده است که مؤمن حرمتش از قرآن بیشتر است و از مضامین اخلاق حسنه قرآن هر چند
در مؤمن بیشتر ظهور کرده موجب احترام او زیاده گردیده و هر چند خلاف آن اوصاف از نقایص و معاصی و اخلاق ذمیمه ظهور کرده
موجب نقصان قرآن و نقص حرمت گردیده پس این مراتب ظهورات قرآن و اوصاف آن زیاده میگردد تا چون بمرتبه حضرت رسالت پناه و اهل
بیت کرام او میرسد مرتبه ظهورش بنهایت میرسد چنانچه در وصف حضرت رسول وارد شده است که کان خلقه القرآن یعنی خلق آنحضرت
قرآن بود بلکه اگر بحقیقت نظر کنی حقیقی ایشانند که محل لفظ قرآن و معنی قرآن و اخلاق قرآنند چنانچه دانستی که قرآن چیزی را میگویند
که نقش قرآن در آن باشد و نقش کامل قرآن بحسب معنی و لفظ در قلوب مطهره ایشان حاصل است چنانچه حضرت امیرالمؤمنین ع بارها میفرمودند که
منم کلام الله ناطق و اینست معنی آن حدیث که حضرت صادق ع فرمود در حدیث طولانی که قرآن بصورتی نیکو بصحرای محشر خواهد آمد
و شفاعت حاملان خود خواهد کرد راوی پرسید که آیا قرآن سخن میتواند گفت حضرت تبسم نمود و فرمود که خدا رحم کند ضعیفان شیعیان
ما را که هر چه از ما می شنوند تسلیم میکنند و اذعان می نمایند بعد از آن فرمودند که نماز مخصوص است صورتی دارد و خلقی دارد و امر و نهی
میکند راوی میگوید که صورت من متغیر شد و گفتم این سخن را در منابر مردم نقل نمیتوانم کرد حضرت فرمود که هرکه ما را نشناسد حق
ما را نشناخته و انکار حق ما کرده بعد از آن فرمود که میخواهی سخن قرآن را بتو بشنوانم گفت بلی فرمود که در قرآنست که نماز نهی میکند از
فحشا و منکر و ذکر خدا بزرگتر است حضرت فرمود که چون نماز نهی میکند پس نماز سخن میگوید و فحشا و منکر مردی چندند و مائیم ذکر خدا و
بزرگتریم چون این مطلب در محل اخبار اهل بیت ع بسیار دخل است کرد بیان زیاده از این توضیح نمائیم صوبیت بدانکه هر چیز را صورتی و معنی
و جسدی و روحی هست خواه اخلاق و خواه عبادات و خواه غیر آنها و جمعی که حشویه اند بظاهرها دست زده اند و باران بدرمیگذارند و
راز دسته ای از حقایق محروم گردانیده اند و جمعی بباطن و معانی چسبیده اند و از ظواهر دست برداشته اند و بسبب آن ملحد شده اند صاحب
دین آنستکه هر دو بسمع یقین بشنود و هر دو را اذعان نماید مثل آنکه بهشت را صورتی است که عبارت از درو دیوار و درخت و انهار
و حور و قصور است و معنی بهشت کمالات و معارف و قرب و لذات معنوی است که در بهشت صوری میباشد حشوی میگوید که در بهشت بغیر از
خوردنی و آشامیدنی و جماع کردن معنی ندارد ملحد میگوید که بهشت در و دیوار و درختی نمیدارد همان لذتهای معنوی را باین عبارات
تعبیر کرده اند و باین سبب منکر ضروری دین گردیده و کافر شده است امام صاحب یقین میداند که هر دو حق است و در ضمن آن لذتهای
صوری لذتهای معنوی حاصل میشود چنانچه در اول کتاب اشاره باین معنی کردیم و همچنین در باب صراط واقع شده است که صراط دین حق
است و واقع شده است که اهل بیت صراط مستقیم اند و وارد شده است که صراط محبت علی بن ابیطالب است و واقع شده است که صراط جسری
بر روی جهنم هم حق است و براکه الصراط آخرت نمونه صراط دنیاست و در دنیا فرموده اند که بر صراط دین حق و ولایت اهل بیت مستقیم می
باید بود و از چپ و راست شبهها بسیار از مذاهب مختلفه و گناهان کبیره است که هرکه متوجه آنها شود از این صراط بدر میرود و این
صراط راهی است در نهایت باریکی و دقت و تاریکی و کمینگاهها دارد که شیاطین بر آن رخنهها در کمین نشسته اند و عقبها از عبادات شاقه
و ترک معاصی دارد که بسیاری کسی از آن عقبه ها راه را گم کرده اند و نمونه این صراط بعینه صراط آخرتست که در نهایت باریکی و دشواری است و

روی جهنم میکذارند پس کسی که پیوسته در این صراط مستقیم بوده در آن صراط داخل بهشت میرود و هر که بسبب اعتقاد فاسد یا کبیرهٔ مهلکه از این صراط بدر رفته بود عقبهٔ در آن کاه که میرسد پایش از آن صراط میلغزد و بجهنم می افتد و همچنین مارها و عقربهای دوزخ صورت اخلاق ذمیمه است و درختها و حور و قصور صورت و ثمرهٔ افعال حسنه است و همچنین نماز را در دنیا روحی و بدنی هست بدن نماز افعال مخصوصه است و روح نماز ولایت علی بن ابیطالب است و اولاد او ست و کار روح آنستکه جسد را باقی میدارد و منشا حرکات و آثار بدن میکردد پس نماز بی ولایت چون موجب کمالی نمیکردد و باعث قرب نمی شود و از عذاب نجات نمی بخشد مانند بدن مرده است پس ولایت روح است چون نماز کامل از ایشان صادر می شود و اگر از دیگری صادر شود به برکت ایشان می شود پس بقای نماز با ایشان است باین سبب خود روح نمازند و چون وصف نماز در ایشان کامل کردیده و خلق ایشان شده کویا با نماز متحد شده اند پس همچنانکه لفظ انسان را بیکی و بروح آدمی یا بروح یا بدن هر یک اطلاق مینمایند همچنین نماز را بر این افعال و بر آن ذوات مقدسه باتصاف بان صفت اطلاق می نمایند پس نماز که در قرآن واقع شده ظاهرش بر این افعال مراد است و باطنش که ولایت است مراد است و منافات بایکدیکر ندارند و جمعی از ملاحده اسمعیلیه بسبب آنکه این احادیث را نفهمیده اند انکار عبادات کرده اند و کافر شده اند و میکویند نماز کنایه از شخصی است و روزه کنایه از شخصی است و این اعمال در کار نیست و جمعی از حشویه بجانب تفریط افتاده و انکار این احادیث کرده اند و رد کرده اند و همچنین ایمان و چون بحضرت امیرالمؤمنین ع کامل کردیده و آنحضرت بر وجه کمال بان متصف است و بقای ایمان به برکت آن حضرت است و ولایتش رکن اعظم ایمان است و ایمان در جمیع اعضا و جوارحش سرایت کرده و پیوسته از آثار و افعالش انوار ایمان مشاهده می شود و اگر ایمان بر آنحضرت اطلاق کنند در بطن قرآن بعید نیست و همچنین مخالفان ایشان در باب کفر و معاصی چنین اند پس روح معنی و محل حقیقی صلوة و ایمان و زکوة و غیر اینها از عبادات علی بن ابیطالب و فرزندان ایند و روح و محل و معنی حقیقی فحشا و منکر و کفر و فسوق ابوبکر و عمر و عثمان و سایر دشمنان ایشانند که بسبب ایشان کفر و معاصی باقی مانده و در ایشان کامل بود و همچنین کعبه را داده اند که محل فیوض الهی و معبد و ستایش خدا است دلهای ائمه معصومین و دوستان ایشان که محل معرفت و محبت و یاد خدا است از کعبه اشرفست و کعبهٔ حقیقی ایشانند اما نباید که کسی انکار حرمت این کعبهٔ ظاهر کند یا انکار حج کند تا کافر شود بلکه میباید که اول بکعبهٔ ظاهر رود و بعد از آن بکعبهٔ باطن رود و از انوار هر دو بهره مند شود چنانچه باسانید معتبره از حضرت امام جعفر صادق ع و امام محمد باقر ع منقولستکه فرمودند که این سنکها را برای این بنا کرده اند که مردم بیایند بطواف و بوسیلهٔ این طواف بخدمت ما برسند و معالم دین خود را از ما یاد کیرند و ولایت خود را بر ما عرض نمایند زیاده از این معنی را در این مقام بسط نتوان داد اما اگر اهل آن این معنی را درست نموده بسیاری از مشکلات اخبار بر تو ظاهر میکردد و معنی آنکه این نماز را نهی که هم نماز خودش در کسیکه کامل شد موجب قرب می شود از معاصی و متابعت ارباب معاصی نهی میفرماید و منع میکند هم ائمه معصومین که روح نمازند نهی میکنند بلکه همان معنی نمازیکه در ایشان کامل کردیده و موجب اعلای مراتب قرب ایشان کردیده بزبان ایشان متکلم است و ترا منع مینماید زیاده از این سخن در این مقامات کفتن موهم معانی کفرآمیز می شود رجوع میکنیم بنقل اخباریکه در وصف حاملان قرآن وارد شده است بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که قاریان قرآن بر سه قسم اند یکی شخصی است که قرآن خوانده و آنرا سرمایهٔ دنیای خود کرده است و وسیلهٔ جلب فواید و اموال از پادشاهان کردانیده و بقرآن بر مردم استطاله و بالیدن و فخر می کند و شخص دیکر آنستکه قرآن خوانده است و حروفش را حفظ و ضبط نموده و حدودش را ضایع ساخته است و همین درست کردن لفظش سعی مینماید خدا اینجماعت در میان حاملان قرآن بسیار نکند و شخص دیکر آنستکه قرآن خوانده و دوای قرآن را بر دردهای دل خود کذاشته و شبهایش را بقرآن بیدار داشته و بسبب قرآن روزها تشنه مانده بروزه داشتن و بقرآن برپا ایستاده است در مساجد و جای نماز و در شبها پهلو از رخت خواب تهی کرده است بسبب قرآن پس به برکت اینجماعت خداوند عزیز جبار دفع مینماید بلاها را و باین جماعت غلبه میدهد مسلمانان را بر دشمنان و باینجماعت حق تعالی باران از آسمان می فرستد والله که اینجماعت در میان قاریان کمترند از کوکرد احمر و بسند معتبر از حضرت رسول ص منقولستکه سزاوارترین مردم بتخشع و تضرع در آشکار و پنهان حامل قرآنست و سزاوارترین مردم در پنهان و آشکار بنماز و روزه حامل قرآنست بعد از آن باواز بلند ندا فرمودند که ای حامل قرآن تواضع و فروتنی کن تا خدا ترا بلند مرتبه کرداند و بقرآن طلب عزت از مردم مکن که خدا ترا ذلیل میکرداند و مزین شو بقرآن از برای خدا تا ترا زینت بخشد و آنرا برای مردم زینت خود مکن که خدا ترا معیوب و بدنما کرداند بدرستیکه هر که قرآن را ختم نماید چنانستکه کویا پیغمبری را در میان پهلوی او جا داده اند بدون آنکه وحی باو بیاید و کسیکه تمام قرآن را خوانده باشد سزاوار او را برای او ولیکن با جاهلان جهالت نکند در میان جمعی که بغضب آیند او بغضب نیاید

وزود از جاهد رزود بلکه باید عفو کند و بپوشاند و درکذرد و حلم کند از برای تعظیم قرآن و کسی را که قرآن باو عطا کرده باشند کمان کند که خدا بکسی از خلق چیزی بهتر از آنچه باو کرامت فرموده داده است و اموال و اسباب دنیا بپن تحقیق که عظیم شمرده است چیزیرا که خدا حقیر شمرده است و حقیر دانسته است چیزیرا که خدا عظیم کردانیده است و از حضرت رسول ص منقولستکه هر که قرآن را بخواند و باو خواندن قرآن حرامی بیاشامد یا محبت دنیا و زینتهای آنرا بر قرآن اختیار کند مستوجب غضب الهی کردد مکر اینکه توبه کند و اگر بی توبه بمیرد در قیامت قرآن با او حجت خود را تمام کند که او را عذری نماند **ساقبهٔ چهارم** در بیان آداب خواندن قراءتست و آن مشتملست بر شرایط بسیار اول ترتیل در قراءتست چنانچه حق تعالی در قرآن میفرماید که ورتل القرآن ترتیلا و ترتیل کن در قراءت قرآن ترتیل کردنی و ترتیل قدری از آن واجبست و قدری مستحب است ترتیل واجب بحسب مشهور آنستکه حروف را از مخارج ادا نماید و حفظ احکام وقف و وصل بکند که اگر دو کلمه را متصل بیکدیکر خواند و فاصله در میان بقطع نفس یا سکت طویل نکند کلمهٔ اول را ساکن نخواند بلکه آخر را بکلمهٔ لاحق وصل کند و اگر وقف کند بر کلمهٔ وقف بحرکت نکند چنانچه منقولستکه از حضرت امیرالمؤمنین ع سؤال نمودند از معنی ترتیل فرمود که ترتیل حفظ وقفها است و ادا نمودن حرفها از مخارج و ترتیل مستحب است شمرده خواندن و بتانی خواندن قراءتست بحیثیتی که حروف در یکدیکر داخل نشود که خوب ممتاز نشود و بسیار هم با شان نخواند که حروف از هم بپاشد و اتصال کلام بر طرف شود و رعایت صفات حروف و مدها و امثال اینها که از کتب قراءت تفاصیل اینها معلوم می شود و این معانی را داخل در آنچه حضرت فرموده اند میتوان کرد و در حدیث دیکر از آنحضرت منقولستکه از تفسیر ترتیل پرسیدند فرمود که حروف را خوب ظاهر کردان و تند مخوان بنحویکه عربان شعر را میخوانند و از هم مپاش حرفها را مانند ریکی که پاشند ولیکن بفزع و خوف دردید یا بکریانید بخوانید قرآن دلهای سخت را و چنان نباشد که همت شما در سوره کار این باشد که زود تمام شود **شرط دویم** اینست که تدبر و تفکر در خواندن قرآن و متوجه معانی آن کردید و با خشوع خواند نست و باید که از مواضع قرآن متذکر شود و از احوال کذشتکان عبرت کیرد و چون بایهٔ رحمتی رسد از خدا بطلبد و چون بایهٔ عذابی رسد استعاذه نماید چنانچه باسانید بسیار از حضرت امیرالمؤمنین و سایر ائمه ع منقولستکه چیزی نیست در قراءتیکه در آن تدبر نباشد و از حضرت صادق ع منقولستکه قرآن بحزن نازل شده است پس آنرا بحزن بخوانید و از حفص منقولستکه حضرت امام رضا ع منقولستکه حضرت امام رضا ع از شخصی پرسیدند که بقاء در دنیا را میخواهی کفت بلی فرمود که چرا کفت از برای خواندن قل هو الله احد پس حضرت بعد از زمانی فرمودند که ای حفص هر که از دوستان و شیعیان ما بمیرد و قرآن نداند در قبر حق تعالی او را تعلیم قرآن مینماید تا درجات او را بلند کرداند زیرا که درجات بهشت بعدد آیات قراءتست بقاری میکویند که بخوان و بالا رو پس آنرا که میخواند بالا میرود حفص کفت که کسی را ندیدم که خوفش یا امیدش زیاده از آنحضرت باشد و چون قرآن میخواندند بحزن میخواندند و میخواندند بنحوی میخواندند که کویا انسانی را خطاب میکنند و از رجاء بن ضحاک منقولستکه حضرت امام رضا در راه خراسان چون بجای خواب میرفتند تلاوت بسیار میفرمودند و چون بایه میرسیدند که در آن ذکر بهشت و دوزخ بود میکریستند و از خدا سؤال بهشت و استعاذه از جهنم مینمودند و چون در نماز سورهٔ قل هو الله احد میخواندند بعد از احد آهسته میکفتند الله احد و چون سوره را تمام میکردند سه مرتبه میکفتند کذلک الله ربنا و چون سورهٔ قل یا ایها الکافرون میخواندند بعد از لفظ کافرون میکفتند آهسته یا ایها الکافرون و چون از سوره فارغ می شدند سه مرتبه میفرمودند ربی الله و دینی الاسلام و چون از سورهٔ والتین و الزیتون فارغ می شدند میخواندند که بلی و انا علی ذلک من الشاهدین و چون سورهٔ لا اقسم بیوم القیمة میخواندند بعد از فارغ شدن میفرمودند سبحانک اللهم بلی و چون از سورهٔ فاتحه فارغ می شدند میفرمودند که الحمد لله رب العالمین و چون سبح اسم ربک الاعلی میخواندند بعد از اعلی میفرمودند آهسته که سبحان ربی الاعلی و در هر جای قرآن که یا ایها الذین امنوا میخواندند آهسته میفرمودند آهسته می فرمودند که لبیک و بسند معتبر از حضرت امیرالمؤمنین ع منقولستکه هر کاه یکی از مسبحات خوانید بکوئید سبحان الله الاعلی و مسبحات سورهٔ چند اند که اول آنها سبح یا یسبح یا سبح است و چون بخوانید که ان الله و ملائکته یصلون علی النبی صلوات بفرستید خواه در نماز باشد و خواه در غیر نماز و چون سورهٔ والتین خوانید در آخرش بکوئید و نحن علی ذلک من الشاهدین و چون قولوا امنا بخوانید بکوئید امنا بالله و تتمه را بخوانید تا مسلمون و بسند معتبر دیکر منقولستکه حضرت امام رضا در سه روز ختم قرآن میفرمودند و میکفتند که اگر خواهم کمتر از سه روز ختم میتوانم کرد و لیکن بهیچ آیه نمیکذرم هرکز مکر آنکه در معنی آن آیه تفکر مینمایم و در سبب نزولش تامل میکنم و بتانی او و درم که در چه وقت نازل کردیده لهذا در سه روز ختم میکنم و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولستکه چون سورهٔ قل یا ایها الکافرون میخواندند و بعد از لا اعبد ما تعبدون میکفتند اعبد الله وحده و بعد از اتمام سوره میفرمودند که دینی الاسلام علیه احیی

علیه و آله و از حضرت علی بن الحسین منقولست که آیات قرآن خزینهای حکمت ربانی است پس در خزانه را که میگشائی باید که در آن نظر نمائی
و بتفکر جواهر معانی و حکمتهای آنرا بیرون آوری و در دیگر از آنحضرت منقولست که اگر هر که در مابین مشرق و مغرب هست بمیرند بعد از آنکه قرآن با من باشد
وحشت بهم نمیرسانم و چون آنحضرت مالک یوم الدین را میخواندند تکرار میفرمودند بحدی که نزدیک بود که هلاک شوند و الحق چگونه
وحشت بهم رساند کسیکه انیس او خداوند عالمیان باشد چون خواهد سخن بگوید با خداوند خود سخن گوید مناجات کند و اگر بگوید
و اگر خواهد کسی با او سخن گوید قرآن بخواند که گاهی خدا با او خطاب فرماید و خود را مخاطب این خطابها داند لبیک در جواب گوید و گاه
پیغمبران با او سخن گویند و خطابهای ایشان را چنان داند که از ایشان میشنود بلکه بجماعت که پیغمبران با ایشان سخن میگفتند گوید و گوئی چند
بوده اند و کسی که آگاه است مخاطب بخطاب ایشان بیشتر است زیرا که خطابهای ایشان بر جمیع عالمیان عام است و گاهی حقتعالی برای او قصه پیغمبرانرا
و احوال گذشتگان را برای او نقل میکند و از شادی این کرامت نزدیکست که قالب تهی کند و گاهی خوان نعمتهای الوان بهشت را برای او
میکشد و آنکه عارفست چون از نعمتهای بهشت برای این لذت میبرد که از دوست باو میرسد و وعدهاش نیز همین لذت میبرد بلکه بیشتر
و محبان نشاه شراب طهور بهشت در این نشاه بیشتر مییابند و گاهی اوصاف حور را برای او بیان میفرماید و او را در گلستانهای صفات کمالیه خود
سیر میدهد و گاهی در گلستان رحمانیت تکلیف سیر میکند که چه خوانهای مملو از الوان نعمت برای کافر و مسلمان کشیده و چه نعمتهای
خفی و جلی بر عاصیان و گناهکاران داده و گاهی سیر گلستان رحیمیت میفرماید که چه لطفها و شفقتهای بی اندازه نسبت بدوستان خود فرموده
و گاهی سیر بوستان ازلیت میبرد او را که هیچ برگ و گیاهی نیست که بهره خاص او از خوان دار قیمت او نداشته باشد حتی آن برگ ضعیفی که
در منتهای درخت است قدری از روزی برای او مقرر کرده است که از ریشه که ده گز در زمین فرو رفته و دهان گشاده از آب دهان
از آب و خاک بدهان خود میکشد چه قدر بان برسد زیاده و کم نرسد و گاهی سیر گلستان قدرتهای نامتناهی میبرد و گاهی در بحار کبریا و معانی
نامتناهی در بر روی میگشاید از انواع جواهر حقایق بحد دیدهاش تاب ورود بر او عرض مینماید هم چنین در صفات جلال و جمال و رفعت
و کمال و گاهی احوال دوستان خود و کمالات ایشان را از برای او نقل میکند و از بنده نوازیهای خود مینماید و از بیان فرمودن وسعت حلم و
مزید کرمهای خود نسبت بگناهکاران امید او وسیع میگرداند زهی پروردگاری که باغایت لطف مدارا مانند پدر مشفق و
ادیب مهربان برای تکمیل بندگان گاهی بوعده حور و قصور و طعام تطمیع می نماید و گاهی بوعید انواع زجر و عذاب تهدید میفرماید پس
کسی که از روی تنبیه و آگاهی و تفکر قرآن خواند و درهای گلستانهای فیض نامتناهی یزدانی بر روی عقل او مفتوح گردیده باشد و دیده
دلش بانوار دانش معارف گشاده باشد در هر صفحه از صفحات قرآن که نظر میفرماید گلستانی از شقایق حقایق برایش مرتب ساختهاند و
چراغهای از الوان انوار معارف و هدایت برایش مهیا کردهاند و محفلی مملو از دوستان و برگزیدگان خدا برای انس و الفت او نشانیده اند
و انواع نعمتها و نکات و لطائف لذتهای عقلی برایش حاضر ساختهاند و قدحها از شراب طهور لطف و محبت برایش پر کرده اند
میزبانش خداوند مهربانست و مصاحبانش پیغمبران و اوصیا و صدیقان در چنین بزمی اگر کسی از شادی و سرور بمیرد وحشت چرا نکند
سیم با طهارت بودنست در هنگام تلاوت چنانچه از محمد بن الفضیل منقولست که بخدمت حضرت امام رضا عرض نمود که من قرآن میخوانم
و مرا بول میگیرد و بر میخیزم و بول میکنم و استنجا میکنم و بر میگردم و شروع بتلاوت میکنم حضرت فرمود که مکن تا وضو نسازی و این شرط
بسبیل استحبابست بلکه ظاهر احادیث معتبر آنستکه جنب و حایض را نیز تلاوت غیر سورههای سجده مستحب است و بعضی زیاده از هفت آیه را
مکروه دانستهاند و زیاده از هفتاد آیه گفتهاند که اهتمش بیشتر است و لیکن احادیث صحیحه دلالت دارد بر اینکه هر چه قدر از قرآن که خواهند
میتوانند خواند بغیر از سورههای سجده و تلاوت سورههای سجده واجب بر ایشان حرامست **ساقیه چهارم** استعاذه است خلافی نیست در اینکه
هر وقت که شروع بقرائت کنند استعاذه مستحب است و در کیفیت آن میان فقها خلافی هست و مشهور میان علمای شیعه یکی از دو صورتست
اول اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و این میان شیعه و سنی مشهورتر است دوم اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم و در بعضی از روایات
شیعه بعد از این و اعوذ بالله ان یحضرون وارد شده است و در بعضی از روایات استعیذ بالله من الشیطان الرجیم وارد شده است
و در بعضی از روایات ان الله هو السمیع وارد شده است و در بعضی روایات بجای استعیذ اعوذ وارد شده است و در بعضی روایات اعوذ
بالله من الشیطان الرجیم ان الله هو الفتاح العلیم وارد شده است و این دو وجه اول اشهر و اولی است **ساقیه پنجم** رو بجانب قبله بودنست
در وقت قرائت قرآن در مجالس و غیر مجالس چنانچه منقولست که بهترین مجالس آنستکه رو بقبله باشد و بعضی دیگر از آداب در کتب تفسیر
و قرائت مذکور است و ذکر آنها در این مقام موجب تطویل میگردد **ساقیه ششم** در کیفیت ختم قرآنست بسند معتبر منقولست که
شخصی بخدمت حضرت امام جعفر صادق عرض نمود که من در یکشب قرآن را ختم میکنم حضرت فرمود که مرا خوش نمیاید که در کمتر از

یکماه ختم کنی و بسند معتبر منقولست که ابو بصیر بخدمت حضرت صادق عرض نمود که من قرآن را در یکشب ختم کنم فرمود که نه گفت در دو شب فرمود
که نه تا بشش شب رسانید حضرت اشاره فرمودند که بلی بعد از آن فرمودند که جمعی که پیش از شما بودند قرآن را در یکماه و کمتر ختم میکردند و
بدرستیکه قرآن را تند نباید خواند بنحویکه حروفش گم شوند در یکدیگر و لیکن بترتیل باید خواند و چون بآیه گذری که در آن یاد بهشت باشد
توقف کن و از خدا بهشت را طلب کن و چون بآیه گذری که در آن ذکر آتش جهنم باشد توقف کن بخدا از آتش جهنم پناه ببر ابو بصیر پرسید که در ماه
رمضان در یکشب ختم بکنم فرمود که نه پرسید که در دو شب ختم بکنم فرمود که نه پرسید که در سه شب ختم بکنم اشاره فرمود که بلی ماه رمضان
را حق و حرمتی دیگر هست که ماههای دیگر بآن شباهت ندارند در این ماه نماز بسیار بکن و بسند معتبر دیگر منقولست که از آنحضرت سؤال
نمودند که در چند روز قرآن را ختم کنیم فرمود که پنج قسمت کنید یا هفت قسمت و نزد من قرآنی هست که ده قسمت کرده اند و
علی بن مغیره بخدمت حضرت صادق عرض نمود که پدرم از جدت سؤال نموده بود از ختم کردن قرآن در هر شب حضرت فرموده بودند
که بلی و پدرم در ماه مبارک رمضان چهل ختم میکرد و گاهی زیاده و گاهی کمتر بقدر آنچه فراغ و مجال داشته باشم چون روز فطر می شود یک ختم را از
برای حضرت رسول قرار میدهم و یکی را از برای حضرت امیر المؤمنین و یکی از برای فاطمه و دیگر از برای هر یک از ائمه و یکی از برای شما و تا
حال پیوسته چنین کرده ام چه ثواب از برای من خواهد بود حضرت فرمود که خدا بسبب این عمل چنین خواهد کرد که در
قیامت تو با ایشان باشی راوی گفت الله اکبر چنین ثوابی برای من خواهد بود حضرت فرمود که بلی **ساقیه ششم** در ثواب تعلیم و تعلم
و حفظ قرائتست بسند معتبر از حضرت صادق منقولستکه هر که حافظ قرآن باشد و قرآن را بمشقت حفظ نماید حق تعالی دو اجر باو
کرامت میفرماید و در حدیث دیگر فرمود که سزاوار نیست که مؤمن بمیرد مگر آنکه قرآن را یاد گرفته باشد یا مشغول یاد گرفتن باشد
و در حدیث دیگر فرمود که هر که یاد گرفتن قرآن بر او دشوار باشد بمشقت یاد گیرد او را دو اجر است و بسند معتبر از یعقوب احمر منقولست
که بخدمت حضرت صادق عرض نمودم که مرا غمها رو داده که آنچه در خاطر داشتم فراموش کرده ام حتی بسیاری از قرآن را فراموش کرده ام
چون نام قرآن را بردم آنحضرت را فزعی و خوفی حاصل شد فرمود که بدرستیکه شخصی که فراموش کرده است سورهٔ از قرآن را آن سوره در قیامت
از درجه بلندی از درجات بهشت بر او مشرف می شود و میگوید که السلام علیک و در جواب میگوید که و علیک السلام تو کیستی میگوید
که فلان سوره ام که مرا ضایع کردی و ترک نمودی اگر بمن متمسک می شدی و مرا از دست نمیدادی امروز ترا باین درجه میرسانیدم بعد از
آن فرمود که بر شما باد که با آواز خوش بخوانید که مردم بگویند که خوش آوازند در این دو طایفه چیزی نیست و جمعی قرآن را یاد میگیرند که
شب و روز در نمازها بخوانند و پروا ندارند که کسی بداند یا نداند و احادیث بسیار موافق این حدیث در مذمت فراموش کردن قرآن
وارد شده است که ظاهر بعضی فراموش کردن لفظ است و ظاهر بعضی ترک عمل نمودن بمعانی آن و معلوم نیست و آنچه ظاهر است که بد است اگر از روی
بی اعتنائی باشد بد است و اگر بی اختیار بسبب ضعف حافظه از خاطرش محو شود قصوری ندارد و بعضی احادیث وارد شده است که قصوری ندارد
بر این محمول است چنانچه از حضرت رسول منقولستکه هر که قرآن را یاد گیرد و عمدا فراموش کند چون بمحشر در آید دستش بگردنش بسته باشد
و خدا بعدد هر آیه ماری بر او مسلط گرداند که در آتش جهنم قرین او باشد مگر آنکه خدا او را بیامرزد و فرمود که نیکان شما آنگروهی اند که
قرآن را یاد گیرند و یاد دهند از حضرت امیر المؤمنین منقولستکه بدرستیکه حق تعالی گاه هست که قصد میفرماید عذاب اهل زمین را که یکی
از ایشان را استثنا نفرماید بسبب بسیاری گناهان ایشان پس چون نظر میفرماید بسوی پیران که قدم بر میدارند بسوی نماز و اطفال که قرآن
را یاد میگیرند بر ایشان رحم میفرماید و عذاب از ایشان تأخیر مینماید **ساقیه هفتم** در ثواب قرائت قرآنست بسند معتبر از حضرت صادق
منقولستکه قرآن عهدنامه الهی است بسوی بندگان پس سزاوار اینستکه هر مسلمانی در فرمان الهی نظر نماید و هر روز پنجاه آیه بخواند
از حضرت امیر المؤمنین منقولستکه خانه که در آن قرآن خوانده می شود و یاد خدا در آن می شود برکت در آنخانه بسیار می شود و ملائکه در آن حاضر می
شوند و شیاطین از آنخانه دور می شوند و روشنی میدهد آنخانه اهل آسمان را چنانچه کواکب روشنی میدهند اهل زمین را و خانه که در آن
قرآن خوانده نمی شود و یاد خدا نمیکنند در آن برکت آنخانه کم است و ملائکه از آنخانه دوری میکنند و شیاطین در آنخانه حاضر می باشند و
حضرت صادق فرمود که خانه که در آن مسلمان قرآن خواند اهل آسمان آنخانه را میبینند چنانچه اهل دنیا ستارهای روشن را میبینند
و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر منقولستکه هر که قرآن را ایستاده در نماز بخواند حقتعالی بعدد هر حرفی صد حسنه در نامه عملش بنویسد
و اگر نشسته در نماز بخواند بهر حرفی پنجاه حسنه از برایش بنویسند و اگر در غیر نماز بخواند بهر حرفی ده حسنه از برایش بنویسند و بسند صحیح از آن
حضرت منقولستکه فرمود که چه چیز مانع می شود تاجرانرا که مشغولند در بازار اینکه چون بخانه بر گردند نخوابند تا سوره از قرآن بخوانند تا
حق تعالی بجای هر آیه ده حسنه برای ایشان بنویسد و ده گناه از ایشان محو نماید از بشیر غالب منقولستکه حضرت امام حسن فرمودند که هر که

ایشان کتاب خدا ایستاده بخواند حق تعالی بهر حرفی صد حسنه از برای او بنویسد و اگر در غیر نماز بخواند و اگر گوش دهد قرآن را بهر حرفی حسنه از برای او بنویسد و اگر در شب قرآن را ختم نماید ملائکه تا صبح بر او صلوات فرستند و اگر در روز ختم کند کاتبان اعمال تا شام بر او صلوات فرستند و البته بعد از ختم قرآن یک دعای مستجاب از برای او هست و ختم قرآن از برای او بهتر است از ما بین آسمان و زمین که پر از ثواب باشد و دیگر فرمود که اگر قرآن نخوانده باشد چکند فرمود که حق تعالی بخشنده و کریم است اگر هر چه میداند بخواند خدا او را ثواب میدهد و از حضرت امام محمد باقر منقولستکه هر که در مکه ختم کند قرآن را از جمعه تا جمعه یا بیشتر یا کمتر و ختمش در روز جمعه باشد حق تعالی اجر و ثواب از برای او بنویسد از اول جمعه که در دنیا بوده است تا آخر جمعه که خواهد بود و همچنین اگر در روزهای دیگر ختم نماید و بسند معتبر از حضرت رسول منقول است که هر که در شبی ده آیه بخواند او را از غافلان ننویسند و اگر در شبی پنجاه آیه بخواند او را از ذاکران بنویسند و اگر صد آیه بخواند او را از قانتان بنویسند و اگر دویست آیه بخواند او را از خاشعان بنویسند و اگر سیصد آیه بخواند او را از رستگاران و فائزان بنویسند و اگر پانصد آیه بخواند او را از جماعتی بنویسند که سعی بسیار در عبادت کرده باشند و اگر هزار آیه بخواند برای او قنطاری از نیکی بنویسند که هر قنطاری پانزده هزار مثقال از طلا باشد و هر مثقالی بیست و چهار قیراط باشد و قیراط کوچکش مثل کوه احد باشد و قیراط بزرگش مثل ما بین آسمان و زمین و از حضرت علی بن الحسین منقول است که هر کس حرفی از کتاب خدا را گوش دهد بی آنکه بخواند حق تعالی برای او حسنه بنویسد و گناهی از او محو نماید و درجه برای او بلند گرداند و کسی که حرفی از قرآن را نظر کرده بخواند حق تعالی ده حسنه برای او بنویسد و ده سیئه از او محو نماید و ده درجه برای او بلند گرداند و فرمود که نمیگویم که بهر آیه او را این ثواب میدهد بلکه بهر حرفی مانند باو تا هر که حرفی از قرآن را در نماز نشسته بخواند خداوند عالمیان پنجاه حسنه برای او ثبت نماید و پنجاه گناه از او محو فرماید و پنجاه درجه برای او بلند گرداند و هر که حرفی را در نماز ایستاده در نماز بخواند حق تعالی صد حسنه برای او ثبت نماید و صد سیئه از او محو فرماید و صد درجه برای او بلند گرداند و کسی که ختم نماید حق تعالی باو یک دعای مستجاب عطا فرماید از برای دنیا یا آخرت و حضرت امام موسی کاظم فرمود که اگر کسی آیه از قرآن پانصد بار بر دار شر دشمنان اگر از مغرب تا مشرق دشمن او باشند از شر ایشان ایمن گردد اگر با یقین و اعتقاد بخواند و بسند معتبر از حضرت صادق منقولستکه شخصی بحضرت رسول شکایت نمود درد سینه خود را حضرت فرمود که بخوان قرآن را که حق تعالی میفرماید که قرآن شفاست دردهایی است که در سینه‌ها است و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین منقولستکه هر که صد آیه بخواند از هر جای قرآن که باشد بعد از آن هفت مرتبه یا الله بگوید اگر بر سنگی دعا کند خدا از هم بشکافد و بسند معتبر از حضرت امام موسی منقولستکه هر که از بلیه ترسد صد آیه بخواند از هر جای قرآن که خواهد بعد از آن بگوید اللهم اکشف عنی البلاء سه مرتبه خدا آن بلا را دفع نماید و از حضرت امام محمد باقر منقولستکه هر چیزی را بهاریست و بهار قرآن ماه مبارک رمضان است

ساقیه هشتم در بیان فضیلت تلاوت قرآن و نگاه داشتن قرآن است از حضرت جعفر بن محمد منقولست که هر که از مصحف تلاوت نماید از چشمش برخوردار شود و عذاب پدر و مادرش را تخفیف دهند هر چند که کافر باشند و بروایت دیگر فرمود که امیدی دارم بر خانه که مصحف باشد حق تعالی ببرکت آن مصحف شیاطین را از آن خانه دفع نماید و در حدیث دیگر فرمود که سه چیز است که بخدا شکایت خواهند کرد مسجد خرابی که اهلش در آن نماز نکنند و عالمی که در میان جهال باشد و حرمتش را نگاه ندارند و مصحفی که او بخته باشد و غبار بر آن نشسته باشد و از او تلاوت ننمایند و از اسحق منقولستکه با حضرت عرض نمود که من قرآن را در حفظ دارم از خاطر بخوانم بهتر است یا نظر در مصحف کنم و بخوانم فرمود که از مصحف بخوان بهتر است مگر نمیدانی که نظر کردن در قرآن عبادتست و در حدیث دیگر فرمود که شش چیز است که مؤمن بآنها منتفع میشود بعد از مرگش فرزند صالحی که از برای او استغفار نماید و مصحفیکه از او بماند که تلاوت نمایند و چاهیکه از برای خدا بکند و درختی که از برای خدا بنشاند و صدقه آبی که جاری گرداند و سنت نیکوئی که بگذارد که بعد از او مردم بآن سنت عمل نمایند و در حدیث مناهی پیغمبر وارد است که نهی فرمود از اینکه قرآن را بآب دهان محو نمایند یا بآب دهان بنویسند و از حضرت رسول منقولستکه نظر بروی علی بن ابی طالب کردن عبادتست و نظر بروی پدر و مادر بمهربانی و شفقت کردن عبادتست و نظر بمصحف کردن عبادتست و نظر بکعبه کردن عبادتست

ساقیه نهم در بیان فضایل و فواید بعضی از آیات و سوره‌ها که بمنزله قرآنست سورة الفاتحة بسند معتبر منقولستکه حضرت امام رضا فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم نزدیکتر است باسم اعظم الهی از سیاهی چشم بسفیدی و بسند معتبر از حضرت صادق منقولستکه هر که را علتی عارض شود در همان وقت هفت مرتبه سوره حمد را بخواند اگر علتش برطرف شود اکتفا نماید و اگر نه هفتاد مرتبه بخواند و من ضامنم از برای او عافیت را و بسند معتبر منقولست از حضرت رسول که هر که سوره حمد را بخواند حق تعالی بعدد هر آیه که از آسمان نازل شده است ثواب باو کرامت فرماید و از حضرت امام حسن عسکری منقولستکه حضرت رسول فرمود که خداوند عالمیان میفرماید که من قسمت کرده‌ام سوره فاتحة الکتاب را

میان خود

میان خود و بنده خود پس نصف آن سوره از من است و نصف آن از بنده من است و آنچه بنده در آن سوره سؤال مینماید باو عطا میفرمایم چون بنده میگوید بسم الله الرحمن الرحیم حق تعالی میفرماید که ابتدا کرد بنده من بنام من و بر من لازم است که کارهای او را باتمام رسانم و در جمیع احوال او برکت فرستم پس چون بگوید الحمد لله رب العالمین حق تعالی فرماید که بنده من حمد کرد و دانست که نعمتهائی که نزد او هست همه از جانب من است و بلاها که از او دور شده است همه بتطول و احسان من است پس ملائکه شما را گواه میگیرم که از برای او اضافه کردم بنعمتهای دنیا نعمتهای آخرت را و دفع کردم از او بلاهای آخرت را چنانچه بلاهای دنیا را از او دفع کرده‌ام پس چون الرحمن الرحیم میگوید حق تعالی میفرماید که بنده من برای من شهادت داد که من رحمن و رحیمم ملائکه شما را گواه میگیرم که بهره او را از رحمت بسیار کردم و نصیب او را از عطاهای خود عظیم گردانیدم و چون گوید مالک یوم الدین خداوند عالم فرماید که ای ملائکه گواه میگیرم شما را که چنانچه اعتراف کرد که من مالک و جزا دهنده روز حسابم او را آسان کنم و از گناهانش درگذرم و چون گوید ایاک نعبد حق جل و علا فرماید که راست گفت بنده من مرا عبادت میکند پس گواه میگیرم شما را که او را برای این عبادت ثوابی کرامت فرمایم که جمیع مخالفان او از نیکوی منزلت او تمنا نمایند و چون و ایاک نستعین گوید حق تعالی فرماید که بنده من بمن استعانت و التجا نمود گواه میگیرم شما را که در جمیع امور او را اعانت نمایم و در جمیع شدائد بفریاد او رسم و در روز بلاها دستگیر او باشم پس چون اهدنا الصراط المستقیم بگوید تا آخر سوره حق تعالی فرماید که آنچه از من طلبید باو کرامت کردم و اجابت کردم باو عطا نمودم و آنچه از او ترسید او را از آن ایمن گردانیدم و بسند دیگر منقولستکه سوره حمد را بر درد هفتاد مرتبه میخوانند مگر آنکه آن درد ساکن میشود و بسند معتبر از حضرت صادق منقولستکه اگر سوره حمد را بر میتی هفتاد مرتبه بخوانند و روح باو برگردد عجب نخواهد بود و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر منقولستکه هر که را سوره حمد عافیت ندهد هیچ چیز او را عافیت ندهد و منقولستکه حضرت صادق ببعضی از اصحاب خود شکایت از تب کرد فرمود که بندهای پیراهنت را بگشا و سر در گریبانت کن و اذان و اقامه بگو و هفت مرتبه سوره حمد را بخوان آن شخص چنان کرد و بزودی شفا یافت و در حدیث دیگر منقولستکه شخصی از صداع شکایت کرد حضرت فرمود که دست خود را بگذار بر موضعی که درد میکند و سوره حمد و آیة الکرسی را بخوان و بگو الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله والله اکبر اجل و اکبر مما اخاف و احذر اعوذ بالله من عرق نعار و اعوذ بالله من حر النار سورة البقرة و آل عمران بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق منقولستکه هر که سورة البقرة و آل عمران را بخواند این دو سوره در قیامت بر سر او سایه افکنند مانند دو ابر یا دو عبا و بسند معتبر از حضرت علی بن الحسین منقولستکه حضرت رسول فرمود که هر که چهار آیه از اول سوره بقره را بخواند و آیة الکرسی تا العلی العظیم را و دو آیه بعد از آن و سه آیه آخر سوره بقره را بخواند بدی در خود و در مالش نبیند و شیطان بنزدیک او نیاید و قرآن را فراموش نکند و از حضرت امام رضا منقولستکه هر که آیة الکرسی را در وقت خواب بخواند از فالج ایمن گردد و هر که بعد از نماز بخواند هیچ صاحب نیشی باو ضرر نرساند و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر منقولستکه هر که یک مرتبه آیة الکرسی بخواند حق تعالی از او بگرداند هزار بلا از بلاهای دنیا و هزار بلا از بلاهای آخرت را که سهل ترین بلای دنیا فقر و احتیاج باشد و کمترین بلاهای آخرت عذاب قبر باشد و منقولستکه ابوذر از حضرت رسول سؤال نمود که کدام آیه عظیم‌ترین آیاتی است که بر تو نازل گردیده است فرمود که آیة الکرسی و بسند دیگر منقولستکه شخصی بحضرت صادق شکایت کرد حضرت فرمود که آیة الکرسی را در ظرفی بنویس و بآب حل کن و بخور و از حضرت امام موسی منقولستکه یکی از پدرانم شنید که کسی سوره فاتحه میخواند فرمود که شکر خدا کرد و مزد یافت بعد از آن شنید که قل هو الله احد میخواند فرمود که ایمان آورد و ایمن شد بعد از آن شنید که سوره انا انزلناه میخواند فرمود که تصدیق پیغمبر کرد و آمرزیده شد بعد از آن شنید که آیة الکرسی میخواند فرمود که به به نازل شد بر او برات بیزاری ایمن از آتش جهنم و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین منقولستکه کسی که چشمش آزار داشته باشد آیة الکرسی بخواند و در خاطر خود قرار دهد که بر طرف میشود بتوفیق الهی عافیت می‌یابد انشاء الله و هر که پیش از طلوع آفتاب یازده مرتبه سوره قل هو الله احد و یازده مرتبه سوره انا انزلناه و یازده مرتبه آیة الکرسی بخواند خدا مالش را از تلف حفظ نماید و چون کسی خواهد از خانه بیرون رود چند آیه آل عمران را یعنی ان فی خلق السموات و الارض تا آخر سوره با آیة الکرسی و سوره انا انزلناه و سوره حمد بخواند که موجب قضای حاجتهای دنیا و آخرت میگردد و بسند معتبر از حضرت امام رضا منقولستکه حضرت رسول فرمود که هر که صد مرتبه آیة الکرسی بخواند چنان باشد که مدت عمر خود خدا را عبادت کرده باشد و از حضرت رسول منقولستکه حق تعالی فرمود که بتو و امت تو گنجی از گنجهای عرش خود را کرامت کرده‌ام فاتحة الکتاب و خاتمه سوره بقره یعنی آمن الرسول تا آخر سوره و از حضرت امیر المؤمنین منقولستکه فرمود که گمان ندارم که کسی در اسلام عقلش کامل شده باشد و شب بی خواندن آیة الکرسی بسر آورد بعد از آن فرمود که اگر بدانید که چه فضیلت دارد در هیچ حال ترک نخواهید کرد بدرستیکه حضرت رسول مرا خبر داد که آیة الکرسی را از گنج زیر عرش بمن کرامت کرده‌اند و بهیچ پیغمبری پیش از من چنین کرامتی نداده بودند بعد از آن حضرت امیر المؤمنین فرمود

که از او رو نکه این را از حضرت شنیده‌ام تا حال یک شب ترک خواندن آن نکرده‌ام سه مرتبه میخوانم در هر شبی یک مرتبه بعد از نماز خفتن پیش
از نافله و بسند معتبر از حضرت رسول منقولست که هر که بعد از نماز واجب آیة الکرسی بخواند تا وقت نماز دیگر در امان خدا باشد
و در حدیث دیگر منقولست که فرمود یا علی بر تو باد بتلاوت آیة الکرسی بعد از نماز فریضه بدرستیکه محافظت و مداومت نمی‌نماید
بر خواندن آن مگر پیغمبر یا صدیقی یا شهیدی و بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق منقولست که چون حقتعالی امر فرمود که سورهٔ
فاتحه و آیهٔ شهد الله و آیة الکرسی و آیهٔ قل اللهم مالک الملک بزمین آورند ایشان در عرش الهی درآویختند و گفتند پروردگارا ما را
بکجا میفرستی بنزد اهل خطاها و معصیتها حقتعالی وحی فرمود بایشان که بروید بزمین بعزت و جلال خود سوگند میخورم که هر که از آل
محمد و شیعیان ایشان شما را تلاوت نماید بعد از نمازهای واجب البته بسوی او نظر نمایم بنظر مخفی خود یعنی الطاف خاصه خود را شامل
حال او گردانم هر روز هفتاد نظر در هر نظر کردن هفتاد حاجت او را برآورم و توبهٔ او را قبول کنم هر چند معصیت بسیار کرده باشد
و بسند معتبر از حضرت امام علی النقی منقولست که اشجع سلمی بحضرت صادق عرض نمود که من بسیار سفر میکنم و در بیابانها بخوف
واقع میشوم میخواهم چیزی تعلیم من فرمائی که موجب ایمنی من گردد حضرت فرمود که هرگاه که خوف بر تو غالب گردد دست خود را
بر بالای سر خود بگذار و بآواز بلند این آیه را بخوان افغیر دین الله یبغون و له اسلم من فی السموات و الارض طوعا و کرها و الیه یرجعون
اشجع گفت که چون بسفر رفتم بوادی رسیدم که میگفتند جن در آنجا بسیار است ناگاه شنیدم که شخصی میگوید که بگیرید او را من آیه را خواندم
دیگری گفت چگونه بگیریم و حال آنکه پناه بآیهٔ طیبه برد سورة النساء از حضرت امیر المؤمنین منقولست که هر که سورهٔ نساء را در هر جمعه
بخواند از فشار قبر ایمن گردد سورة المائدة بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر منقولست که هر که سورهٔ مائده را در
هر روز پنجشنبه بخواند ایمانش بظلم و گناه آلوده نشود و هرگز بخدا مشرک نشود سورة الانعام بسند معتبر از حضرت صادق منقول
است که سورهٔ انعام یکدفعه نازل شد و هفتاد هزار ملک آنرا مشایعت کردند تا بحضرت رسول آوردند پس این سوره را تعظیم نمائید
و بزرگ دارید که اسم اعظم الهی در هفتاد موضع این سوره هست اگر مردم بدانند که در قرائتش چه فضیلت و ثواب هست هرگز
ترک ننمایند قرائتش را و از عبد الله بن عباس منقولست که کسی سورهٔ انعام را هر شب بخواند در روز قیامت از جملهٔ ایمنان باشد و دیدهٔ
خود هرگز جهنم را نبیند و بسند معتبر از حضرت امام رضا منقولست که سورهٔ انعام را یکدفعه نازل ساختند و هفتاد هزار ملک مشایعت
آن کردند و آواز بلند کرده بودند به تسبیح و تکبیر و تهلیل تا بحضرت رسول آوردند پس هر که این سوره را بخواند آن هفتاد هزار
ملک تسبیح بگویند از برای او تا روز قیامت و از حضرت امام محمد باقر که مطلوب داشته باشی که خوف هلاکت از آن داشته باشی سورهٔ منقولست
انعام را بخوان که مکروهی بتو نمیرسد از آن علت سورة الاعراف بسند معتبر از حضرت صادق منقولست که هر که سورهٔ اعراف را در هر
ماهی بخواند در روز قیامت از جملهٔ جماعتی باشد که در شان ایشان فرموده است که خوفی بر ایشان نیست و ایشان اندوهناک
نمی‌شوند و اگر در هر جمعه بخواند او را در قیامت حساب نکنند بدرستیکه آیات محکمات در آن بسیار است پس قرائت این سوره را ترک
منمائید که گواهی میدهند در قیامت برای کسیکه آنرا خوانده باشد و بسند معتبر از اصبغ بن نباته منقولست که روزی حضرت امیر المؤمنین
فرمود که بخداوندی که محمد را براستی فرستاده است اهل بیتش را گرامی داشته است که آنچه مردم طلب نمایند از امرها برای سوختن
یا غرق شدن یا دزدی یا گریختن چهارپا یا کنیز و غلام البته در قرآن هست پس هر که خواهد از من سؤال نماید پس شخصی برخاست و
گفت یا امیر المؤمنین چیزی از قرآن بمن تعلیم نما که مرا ایمن گرداند از سوختن و غرق شدن فرمود که این دو آیه را بخوان ان ولیی الله الذی
الذی نزل الکتاب و هو یتولی الصالحین و ما قدروا الله حق قدره و الارض جمیعا قبضته یوم القیمة و السموات مطویات بیمینه سبحانه
و تعالی عما یشرکون هر که این دو آیه را بخواند از سوختن و غرق شدن ایمن شود پس شخصی خواند و آتش در خانهای همسایگان واقع شد و او
سالم ماند و بخانهٔ او آتش نیفتاد پس شخص دیگر برخاست و گفت یا امیر المؤمنین چهارپائی دارم و چموشی میکند من از و میترسم حضرت
فرمود که در گوش راستش این آیه را بخوان و له اسلم من فی السموات و الارض طوعا و کرها و الیه ترجعون پس آن شخص چنین کرد چهارپایش
نرم و هموار شد شخص دیگر برخاست و گفت یا امیر المؤمنین در زمین که هستم جانوران درنده بسیارند و بخانهٔ من داخل میشوند و
تا حیوانات را ضایع نکنند بدر نمیروند حضرت فرمود که این دو آیه را بخوان لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز علیه ما عنتم حریص علیکم بالمؤمنین
رؤف رحیم فان تولوا فقل حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلت و هو رب العرش العظیم آن مرد این دو آیه را خواند دیگر درندها بخانه‌اش نیامدند
شخص دیگر برخاست و گفت یا امیر المؤمنین در شکم من صفرائی بهم رسیده است آیا آیه هست که موجب شفا گردد حضرت فرمود که بلی
بی آنکه دینار و درهمی خرج کنی بر شکم خود آیة الکرسی بنویس و بشوی و آبش بخور که این ذخیره باشد در شکم تو و باعث میگردد بقدرت

الهی

الهی شخص دیگر برخاست و گفت یا امیر المؤمنین برای گمشدهٔ چیزی بفرما حضرت فرمود که دو رکعت نماز بگذار و در هر دو رکعت سورهٔ
یس بخوان و بعد از آن بگو یا هادی الضالة رد علی ضالتی آنرا چنین کرد حقتعالی گمشده‌اش را باو برگردانید پس شخص دیگر برخاست
و گفت یا امیر المؤمنین بندهٔ از من گریخته است فرمود که این آیه را بخوان او کظلمات فی بحر لجی یغشیه موج من فوقه موج من فوقه سحاب ظلمات
بعضها فوق بعض اذا اخرج یده لم یکد یریها و من لم یجعل الله له نورا فما له من نور چون آن آیه را خواند غلامش برگشت پس شخص دیگر بر
خاست و گفت یا امیر المؤمنین حرزی برای دزدی بفرما که دزد مال مرا بسیار میبرد در شب حضرت فرمود که چون بسیار رخت خواب میروی
این دو آیه را بخوان قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن ایا ما تدعوا فله الاسماء الحسنی تا آخر سورهٔ بنی اسرائیل بعد از آن حضرت فرمود که کسی که شب
تنها در بیابانی باشد آیهٔ سخره که ان ربکم الله الذی خلق السموات و الارض تا تبارک الله رب العالمین بخواند ملائکه او را محافظت و
حراست نمایند و شیاطین از و دور شوند شخصی این را شنید شبی بخرابه افتاد و شب در آنجا ماند و فراموش کرد که این آیه را بخواند و
خوابید دو شیطان آمدند یکی دیگری را گفت ریشش را بگیر دیگری گفت که دستت ز او بردار و او را مهلت ده چون دست برداشت مرد بیدار شد
و آیهٔ سخره را خواند آن شیطان که ریشش را گرفته بود به دیگری گفت من دست برداشتم و آیه را خواند خدا بینیت را بخاک مالد الحال
حراست و نگهبانی‌اش بکن تا صبح چون صبح شد بخدمت امیر المؤمنین آمد و گفت که در سخن تو شفا و راستی دیدم و حال شب را نقل کرد و
بعد از طلوع آفتاب بآن محل که شب خوابیده بود برگشت اثر موی شیطان بر زمین ظاهر بود که موی خود را بر خاک کشیده بود و رفته بود
سورة الانفال از حضرت صادق منقولست که هر که سورهٔ انفال و سورهٔ توبه را در هر ماه بخواند هرگز نفاق بر او راه نیابد و از شیعهٔ
حضرت امیر المؤمنین باشد سورة یونس از حضرت صادق منقولست که هر که سورهٔ یونس را در هر دو ماه یا سه ماه یکبار بخواند بیم آن نیست که از
جملهٔ جاهلان گردد و در قیامت از جملهٔ مقربان باشد سورة هود از حضرت امام محمد باقر منقولست که هر که سورهٔ هود را در هر جمعه بخواند
حقتعالی او را در قیامت از زمرهٔ پیغمبران مبعوث گرداند و در قیامت گناهی از و ظاهر نشود و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین منقول است
که هر که از غرق شدن ترسد این آیه را بخواند بسم الله مجریها و مرسیها ان ربی لغفور رحیم بسم الله الملک الحق المبین و ما قدروا الله حق قدره
و الارض جمیعا قبضته یوم القیمة و السموات مطویات بیمینه سبحانه و تعالی عما یشرکون سورهٔ یوسف هر که سورهٔ یوسف را در هر روز یا
در هر شب بخواند چون در قیامت مبعوث شود روی او مانند جمال حضرت یوسف باشد و در آن روز باو فزعی و خوفی نرسد و از
نیکان و بندگان صالح خدا باشد سورة الرعد از حضرت صادق منقولست که هر که بسیار سورهٔ رعد را بخواند هرگز صاعقه باو نرسد اگرچه
ناصبی باشد و اگر مؤمن باشد خدا او را داخل بهشت گرداند بی‌حساب و شفاعتش را قبول فرماید در اهل بیت و برادران مؤمنش سورهٔ
ابرهیم و سورة الحجر از حضرت صادق منقولست که هر که سورهٔ ابرهیم و حجر را در دو رکعت نماز در هر جمعه بخواند هرگز باو فقر و دیوانگی و بلیهٔ
عظیم نرسد سورة النحل از حضرت صادق منقولست که هر که سورهٔ نحل را در هر ماه بخواند در دنیا بقرض مبتلا نشود و هفتاد نوع بلا
از و دور شود که سهل‌ترین آنها دیوانگی و خوره و پیسی باشد و مسکن او در جنة عدن باشد که در میان بهشتها واقع است سورهٔ بنی اسرائیل
از حضرت صادق منقولست که هر که سورهٔ بنی اسرائیل را در شب جمعه بخواند نمیرد تا قائم آل محمد را دریابد و از اصحاب او باشد و منقولست
که عمر بن حنظله بحضرت صادق شکایت نمود از صداع حضرت فرمود که دست بر بالای سرت بگذار و این دو آیه را بخوان قل لو کان معه
آلهة کما یقولون اذا لابتغوا الی ذی العرش سبیلا و اذا قیل لهم تعالوا الی ما انزل الله و الی الرسول رایت المنافقین یصدون عنک صدودا
سورة الکهف از حضرت صادق منقولست که هر که سورهٔ کهف را در هر شب جمعه بخواند نمیرد مگر شهید و خدا او را در زمرهٔ شهدا محشور
گرداند و در قیامت با شهیدان باشد و بسند معتبر از آنحضرت منقولست که هر که سورهٔ کهف را در هر شب جمعه بخواند کفارهٔ گناهانی
باشد که از جمعه تا جمعهٔ دیگر کرده است و در روایت دیگر وارد شده است که کسی که در روز جمعه بعد از نماز ظهر و عصر بخواند همین ثواب داشته
باشد و از حضرت رسول منقولست که هر که آیهٔ قل انما انا بشر مثلکم یوحی را تا آخر سوره بخواند در وقت خواب از خوابگاه او تا کعبه نوری
ساطع گردد که مملو باشد از ملائکه و استغفار برای او کنند تا آخر صبح و در حدیث دیگر از آنحضرت صادق منقولست که هر که این آیه
را در وقت خواب بخواند در هر وقت که خواهد بیدار شود و سورة مریم از حضرت صادق منقولست که هر که مداومت نماید سورهٔ مریم را
تا آنچه خواهد در خود و مال و فرزند به بیند و در آخرت باو دهند مثل ملکی که حضرت سلیمان در دنیا داشت سورة طه از حضرت امام
جعفر صادق منقولست که ترک مکنید سورهٔ طه را که خدا این سوره را دوست میدارد و خوانندهٔ این سوره را نیز دوست میدارد
کسیکه بر قرائتش مداومت نماید حقتعالی در قیامت نامه‌اش بدست راست او دهد و او را بر گناهی که در اسلام کرده محاسبه نکند و در آخرت آنقدر
مزد باو عطا فرماید که او راضی شود سورة الانبیاء از حضرت صادق منقولست که هر که سورهٔ انبیاء را بخواند از روی محبت و خواهش در باغهای

بهشت

بهشت با همه پیغمبران رفاقت کند و در دنیا در نظر مردم با هیبت باشد سورة الحج از حضرت صادق ع منقولست که هر که سورهٔ حج را در هر سه روز یکمرتبه بخواند در آن سال توفیق حج بیابد و اگر در آن سفر بمیرد داخل بهشت شود راوی پرسید که اگر مخالف باشد چون است فرمود که عذابش تخفیف می یابد سورة المؤمنون از حضرت صادق ع منقولست که هر که در هر جمعه سورهٔ مؤمن را بخواند حقتعالی خاتمهٔ او را بخیر گرداند و در فردوس اعلا منزلش با منزل پیغمبران باشد سورة النور از حضرت صادق ع منقولست فرمود که حفظ نمائید اموال و فروج خود را از حرام بتلاوت کردن این سوره و زنان خود را نیز از حرام حفظ نمائید بدرستی که هر که این سوره را در هر شب یا در هر روز مداومت نماید هیچ یک از اهل خانهٔ او زنا نکنند تا او بمیرد و چون بمیرد هفتاد هزار ملک تا قبر او را مشایعت نمایند که همه از برای او دعا کنند و استغفار نمایند تا بقبرش گذارند و بسند معتبر منقولست که شخصی از وجع و ضعف چشم بحضرت امام موسی ع شکایت میکرد حضرت فرمود که آیهٔ نور را سه مرتبه در جامی بنویس پس بشوی و در شیشه ضبط کن و مکرر بدیده بکش راوی گفت که صد میل کمتر کشیدم که دیده ام از اول صحیح تر شد سورة الفرقان از حضرت امام موسی ع منقولست که ترک مکن تلاوت سورهٔ فرقان را بدرستی که هر که در شب این سوره را بخواند حق تع او را حساب و عذاب نکند و منزلش در فردوس اعلا باشد سورة الطواسین از حضرت صادق ع منقولست که سه طس را در هر شب جمعه بخواند از اولیا و دوستان خدا باشد و در حفظ و حراست الهی باشد و در دنیا فقر و بدحالی باو نرسد و در آخرت از بهشت باو آنقدر بدهند که راضی شود و زیاده از رضای او باو عطا فرماید و حقتعالی صد زن از حور العین باو کرامت فرماید سورة العنکبوت والروم بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که هر که سورهٔ عنکبوت و روم را در شب بیست و سیم ماه مبارک رمضان بخواند والله که از اهل بهشت است و در این حکم استثنا نمیکنم و نمی ترسم که خدا در این سوگند بر من گناهی بنویسد و این دو سوره را نزد حقتعالی منزلت عظیم هست سورة لقمن از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که کسیکه سورهٔ لقمان را در شب بخواند حق تع در آن شب ملکی چند موکل گرداند براو که او را از شیطان و لشکرهایش حفظ نمایند تا صبح سورة السجدة از حضرت صادق ع منقولست که هر که سورهٔ سجده را در هر شب جمعه بخواند حقتعالی در قیامت نامه اش را بدست راستش دهد و او را حساب نفرماید هر چند گناهکار باشد و در بهشت از رفقاء محمد و اهل بیت او صلوات الله علیهم بوده باشد سورة الاحزاب از حضرت صادق ع منقولست که هر که سورهٔ احزاب را بسیار تلاوت نماید در قیامت در جوار حضرت رسول ص باشد بعد از آن فرمود که در سورهٔ احزاب فضایح بسیاری از مردمان و زنان قریش و غیر ایشان بود و درازتر از سورهٔ بقره بود ولیکن کم کردند و تحریف دادند سورة السبأ والفاطر از حضرت صادق ع منقولست که هر که سورهٔ سبا و سورهٔ فاطر را در شب بخواند در آن شب در حفظ و حراست الهی باشد و اگر در روز بخواند در آن روز مکروهی باو نرسد و حقتعالی از خیر دنیا و آخرت آنقدر باو عطا فرماید که در خاطرش خطور نکرده باشد و بآن نرسیده باشد و بسند معتبر از حضرت امام موسی ع منقولست که هر که در وقت خواب این آیه را بخواند که ان الله یمسک السموات والارض ان تزولا ولئن زالتا ان امسکهما من احد من بعده انه کان حلیما غفورا خانه بر سرش خراب نشود و بسند دیگر منقولست که شخصی از اهل مرو بخدمت حضرت صادق ع شکایت نمود از درد سر حضرت فرمود که نزدیک بیا پس دست بر سر او گذاشت و این آیه را خواند ان الله یمسک السموات والارض تا آخر سورة یس از حضرت صادق ع منقولست که هر چیزی را قلبی است و قلب قرآن سورهٔ یس است هر که این سوره را در روز پیش از شام بخواند در آن روز از بلاها محفوظ باشد و خدا او را روزی فراوان عطا فرماید تا شام و کسی که در شب پیش از خواب بخواند حقتعالی هزار ملک باو موکل گرداند که او را از شر هر شیطان مردودی و هر آفتی حفظ نمایند و اگر در آن روز بمیرد حقتعالی او را داخل بهشت گرداند و در غسل او سی هزار ملک حاضر شوند که استغفار از برای او کنند و مشایعت او نمایند تا قبرش با استغفار و چون در لحدش گذارند ملائکه در میان قبرش ساکن گردند و عبادت الهی کنند و ثواب عبادت ایشان از او باشد و قبرش را فراخ کنند تا چشم کار کند و او را ایمن گردانند از فشار قبر و پیوسته از قبر او نور ساطع باشد تا اطراف آسمان تا وقتی که از قبر بیرون آید چون حق تع او را از قبر بیرون آورد سی هزار ملک با او باشند و مشایعت او نمایند و با او سخن گویند و بروی او خنده کنند و بهر چیزی او را بشارت دهند تا او را از صراط و میزان بگذرانند و او را در مقام قرب بجائی بدارند که هیچ خلقی قربش از او بیشتر نباشد مگر ملائکه مقربین و پیغمبران مرسل و او با پیغمبران بایستد نزد حقتعالی در هنگامی که مردم اندوهناک باشند و او اندوهناک نباشد در حالتی که مردم جزع نمایند و او جزع نکند پس پروردگار عالم باو خطاب فرماید که ای بندهٔ من هر که را خواهی شفاعت کن که شفاعت ترا قبول مینمایم و هر سؤال که خواهی از من بکن که سؤالت را عطا میکنم پس او شفاعت کند و خدا قبول نماید و او سؤال کند خدا عطا فرماید و دیگران را حساب کنند و او را حساب نکنند و باز دیگران در مقام حسابش باز دارند و مذلت و خواری در انتظار باو نرسد و بهیچ گناهی از گناهان او را نگیرند پس نامه بدستش دهند و بجانب بهشت روان شود پس مردم تعجب کنند که سبحان الله این بنده را هیچ گناهی نبوده و از رفقای پیغمبر آخر الزمان ع باشد و بسند معتبر

از حضرت

از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که هر که در عمر خود یکبار سورهٔ یس بخواند حقتعالی بعدد هر خلقی که در دنیاست و هر خلقی که در آخرتست و هر خلقیکه در آسمانست بعدد هر یک از ایشان دو هزار هزار حسنه برای او بنویسند و دو هزار هزار گناه او را محو فرماید و بفقر و قرض و خانه خرابی و غرق و تعب و مشقت و دیوانگی و خوره و وسواس و دردیکه ضرر رسانند مبتلا نشود و حق تع سکرات و اهوال مرگ را از او تخفیف دهد و خود قبض روح او نماید و ضامن شود از برای او فراخی روزی و در قیامت او را شاد گرداند و چندان ثواب باو کرامت فرماید که او راضی شود و حقتعالی خطاب فرماید بملائکه آسمانها و زمینها که من از فلان بنده راضی شدم برای او استغفار نمائید و بسند دیگر منقولست که شخصی بخدمت حضرت امام رضا ع عرض نمود از بواسیر شکوه نمود حضرت فرمود که یس را با عسل بنویس و حل کن و بخور و در حدیث دیگر از حضرت صادق ع منقولست که از برای دفع لکهای سفید برص که در بدن بهم رسد سورهٔ یس بعسل بنویسند و بیاشامند سورة والصافات از حضرت صادق ع منقولست که هر که سورهٔ صافات را در هر روز جمعه بخواند پیوسته از جمیع آفتها و بلاها محفوظ باشد و در دنیا روزیش فراخ باشد و بر بدن و مال و فرزندانش مکروهی نرسد از شیطان مردودی و از جبار معاندی و اگر در آن روز و در آن شب بمیرد حق تع او را شهید بمیراند و شهید مبعوث گرداند و با شهیدان او را داخل بهشت گرداند و در درجهٔ شهیدان او را جا دهد و بسند معتبر از سلیمان جعفری منقولستکه حضرت امام موسی ع بفرزند خود قاسم فرمود که برخیز ای فرزند و بر بالای سر برادرت سورهٔ والصافات صفا را بخوان تا تمام کنی او شروع بخواندن کرد چون باین آیه رسید اهم اشد خلقا ام من خلقنا رسید قبض روح شد چون جامه بر روی میت کشیدند و بیرون آمد یعقوب بن جعفر بحضرت عرض کرد که ما چنین میدانستیم که برای آسان جان کندن سورهٔ یس می باید خواند شما فرمودید که والصافات بخوان حضرت فرمود که والصافات را بر سر هر کس که بسختی جان کندن گرفتار باشد بخوانند حق تع راحتش را نزدیک میگرداند و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین ع منقولستکه هر که از گزیدن عقرب بترسد این آیه را بخواند سلام علی نوح فی العالمین انا کذلک نجزی المحسنین انه من عبادنا المؤمنین و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین ع منقولستکه کسی که خواهد که او را در قیامت بکیل وافی ثواب کامل بدهند باید که بعد از هر نماز این آیه بخواند سبحان ربک رب العزة عما یصفون و سلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین و در حدیث دیگر وارد شده است که از مجلسیکه برخیزند این آیه را بخوانند کفارهٔ گناهان اهل آن مجلس میگردد سورة ص از حضرت امام محمد باقر ع منقولستکه هر که سورهٔ ص را در شب جمعه بخواند حقتعالی از خیر دنیا و آخرت آنقدر باو عطا فرماید که هیچ احدی از خلق را عطا نفرموده باشد مگر پیغمبر مرسلی یا ملک مقربی و او را داخل بهشت گرداند و هر که را او خواهد از اهل خانه اش حتی خادمی که او را خدمت میکرده است سورة الزمر از حضرت صادق ع منقولستکه هر که سورهٔ زمر را بخواند حقتعالی شرف دنیا و آخرت باو کرامت فرماید و او را عزیز گرداند بی مال و خویشان بحدیکه هر که او را ببیند از او مهابت در دلش بهم رسد و بدنش را بر آتش جهنم حرام گرداند و در بهشت از برای او هزار شهر بنا کنند که در هر شهری هزار قصر باشد و در هر قصری صد حور و نهرها و چشمه‌ها و حوران و درختان و میوه‌ها آنچه در قرآن وصف فرموده باو کرامت فرماید سورة المؤمن از حضرت امام محمد باقر ع منقولستکه هر که سورهٔ حم مؤمن را در هر شب بخواند حق تع گناهان گذشته و آیندهٔ او را بیامرزد و ایمان را از او سلب ننماید و آخرت او را بهتر از دنیا گرداند برای او سورة السجدة از حضرت صادق ع منقولستکه هر که سورهٔ حم سجده را بخواند روز در قیامت او را نوری عطا فرماید بقدر که چشم کار کند و او را سرور و شادی در آن روز کرامت فرماید و در دنیا بحالی باشد که دیگران از روی حال او رشک برند سورة الشوری از حضرت صادق ع منقولستکه هر که مداومت نماید تلاوت سورهٔ حم عسق را چون در قیامت مبعوث شود روی او مانند برف سفید باشد مانند آفتاب نورانی باشد چون بنزد عرش آید حقتعالی فرماید که ای بندهٔ مؤمن من مداومت نمودی بر قرائت حم عسق و نمیدانستی که چه ثواب دارد اگر منزلت این سوره و ثوابش را میدانستی هرگز از خواندن آن ملال بهم نرسانیدی و اکنون جزای خود را خواهی دانست بملائکه او را داخل بهشت گردانید و از برای او قصری مقرر سازید تمامش از یاقوت سرخ و درها و کنگرهایش از یاقوت سرخ است از اطراف آن اندرون بیرون را میتوان دید و از بیرون اندرون را میتوان دید و در آن قصر دختران باکرهٔ جوان از حور العین و هزار کنیز و هزار غلام از پسران گوشواره در گوش باو عطا کرده ام سورة الزخرف از حضرت امام محمد باقر ع منقولستکه هر که مداومت نماید بر قرائت سورهٔ حم زخرف خدا او را در قبرش از جانوران زمین و از فشار قبر ایمن گرداند چون او را بمقام حساب حاضر گردانند آن سوره بیاید و بامر الهی او را داخل بهشت گرداند سورة الدخان از حضرت امام محمد باقر ع منقولستکه هر که سورهٔ دخان را در نمازهای واجب و سنت بخواند حقتعالی او را در زمرهٔ ایمنان مبعوث گرداند و او را در سایهٔ عرش خود جا دهد و حساب او را آسان کند و نامهٔ او را بدست راستش دهد و بسند معتبر منقولستکه شخصی بخدمت حضرت امام محمد باقر ع عرض نمود که چگونه شب قدر را بشناسم فرمود که چون ماه رمضان بیاید هر شب صد مرتبه سورهٔ دخان را بخوان چون شب بیست و سیم شود تصدیق خواهی نمود آنچه سؤال نمودی سورة الجاثیه از حضرت صادق ع منقولستکه

هر که سورهٔ جاثیه را بخواند ثوابش آنست که جهنم را نه بیند و آواز جوشش نشنود و با رسول خدا بوده باشد سورة الاحقاف از حضرت
صادق ع منقولست که هر که در شب جمعه سورهٔ احقاف را بخواند در دنیا خوفی باو نرسد و از فزع روز قیامت ایمن گردد و از حضرت صادق
منقولست که سورهای حم ریاحین بهشتند پس چون توفیق خواندن آنها یابید خدا را حمد و شکر و سپاس بسیار بکنید که توفیق تلاوت آنها یافتید
کرامت فرموده است بدرستیکه بندهٔ از خواب برخیزد و در نماز حم بخواند از دهانش بوئی خوشبوتر از مشک و خوشتر از مشک خوشبو و عنبر بیرون
آید و بدرستیکه حق تعالی رحم میکند تلاوت کننده و خوانندهٔ این سورها را و رحم میکند همسایگان و آشنایان و مصاحبان و دوستان او را در
روز قیامت و عرش و کرسی و ملائکه مقربین از برای او استغفار مینمایند سورهٔ محمد ص از حضرت صادق ع منقولست که هر که سورهٔ الذین کفروا را
بخواند گناه نکند و در دین خود هرگز شک بهم نرساند و بفقر هرگز مبتلا نشود هرگز از پادشاه خوفی باو نرسد همیشه از شک و کفر
محفوظ باشد تا بمیرد و چون بمیرد حق تعالی هزار ملک بقبر او فرستد که نماز کنند و ثواب نماز ایشان از او باشد و چون از قبر بیرون آید آن
هزار ملک او را متابعت نمایند تا او را بمحل ایمان از خوفهای قیامت بدارند و در امان خدا و رسول باشد سورة الفتح از حضرت صادق ع
منقولست که حفظ نمائید اموال و زنان و بندگان خود را بخواندن سورهٔ انا فتحنا بدرستیکه کسی بر خواندن این سوره مداومت نماید در
روز قیامت منادی از جانب رب العزة او را ندا کند که همه خلایق بشنوند که تو از بندگان مخلص منی او را بملائکه او را ملحق گردانید پس
بندگان شایستهٔ من و او را داخل بهشت کنید و از شراب سر بمهر بهشت که بکافور ممزوج است باو بخورانید سورهٔ حجرات از حضرت صادق
منقولست که هر که سورهٔ حجرات را بخواند در هر شبی یا در هر روزی از بهشت از جماعتی باشد که بزیارت رسول ص مشرف می شوند سورهٔ
ق از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که هر که مداومت نماید سورهٔ ق را در نمازهای واجب و سنت خدا روزی او فراخ گرداند و نامهٔ اعمالش
را بدست راست او دهد و حساب را بر او آسان بکند سورة الذاریات از حضرت صادق ع منقولست که هر که سورهٔ والذاریات در روز یا در شب
بخواند خدا امر معیشت او را باصلاح آورد و وسعت دهد روزی او را و موکل گرداند قبر او را بچراغی که نور بخشد تا روز قیامت سورة الطور
از حضرت صادق ع و امام محمد باقر ع منقولست که هر که سورهٔ طور را بخواند حق تعالی خیر دنیا و آخرت را برای او جمع نماید سورة النجم از حضرت
صادق ع منقولست که هر که سورهٔ نجم را در هر شب یا در هر روز بخواند در میان مردم بخیر و نام نیک تعیش نماید و گناهانش آمرزیده شود و
محبوب دلهای مردم گردد سورهٔ اقتربت از حضرت صادق ع منقولست که هر که سورهٔ اقتربت الساعة وانشق القمر را بخواند چون از قبر بیرون
آید بر ناقهٔ از ناقهای بهشت سوار شود سورة الرحمن از حضرت صادق ع منقولست که ترک مکنید قرائت سورهٔ رحمن را و خواندن آن را در نماز
بدرستیکه این سوره در دل منافقان قرار نمیگیرد و حق تعالی این سوره را در روز قیامت ببهترین صورتی در نهایت خوشبوئی بصحرای
محشر حاضر میگرداند و می آید در محضر و محل قرب کرامت می ایستد حق تعالی باو خطاب میفرماید که کی در دنیا ترا در نماز میخواند مداومت
خواندن تو را میگوید خداوندا فلان و فلان پس حق تعالی رو های ایشان را سفید میگرداند میفرماید که هر که را خواهید شفاعت نمائید
پس ایشان آنقدر که خواهند شفاعت مینمایند پس بایشان میگویند که داخل بهشت شوید و در هر جا که خواهید ساکن شوید بسند
معتبر از آنحضرت منقولست که مستحب است که بعد از نماز صبح در روز جمعه سورة الرحمن را بخوانی و هر مرتبه که بگوئی فبای آلاء ربکما تکذبان
بگوئی لا بشیء من آلائک رب اکذب و در حدیث معتبر دیگر فرمود که هر که سورهٔ الرحمن را بخواند و در هر مرتبه که بگوید فبای آلاء ربکما
تکذبان بگوید لا بشیء من آلائک رب اکذب اگر در شب بخواند و در آن شب بمیرد شهید مرده باشد و اگر در روز بخواند و در آن روز بمیرد
شهید مرده باشد سورة الواقعة از حضرت صادق ع منقولست که هر که سورهٔ واقعه را بخواند خدا او را دوست دارد و مردم را دوست
او گرداند در دنیا بدحالی و فقر و احتیاج نبیند و هیچ آفتی و بلائی مبتلا نشود و از رفقای حضرت امیر المؤمنین ع باشد و این سوره مخصوص
آنحضرت است و بسند معتبر دیگر از آنحضرت منقولست که هر که مشتاق بهشت و وصف آن باشد سورهٔ اذا وقعت را بخواند و هر که خواهد
وصف جهنم را ملاحظه نماید سورة السجده را بخواند و بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که هر که سورهٔ واقعه را در هر شب پیش
از آنکه بخوابد بخواند در قیامت روی او مانند ماه شب چهارده نورانی باشد و بسند معتبر از اسمعیل بن عبد الخالق منقولست که حضرت
صادق ع فرمود که پدرم بعد از نماز خفتن دو رکعت نماز نشسته میکردند و در آن صد آیه میخواندند و میفرمودند که هر که این دو رکعت
را بکند و صد آیه در این دو رکعت بخواند او را در آن شب از غافلان ننویسند اسمعیل گفت که حضرت امام محمد باقر ع در این دو رکعت
و بتره سورهٔ اذا وقعت و قل هو الله احد میخواندند سورة المجادلة والحدید از حضرت صادق ع منقولست که هر که سورهٔ حدید و مجادله را
در نماز فریضه بخواند و مداومت نماید خدا او را عذاب نکند در خودش و اهلش بدحالی و احتیاج نه بیند سورة الحشر از حضرت
رسول ص منقولست که هر که سورهٔ حشر را بخواند جمیع خلق خدا از بهشت و دوزخ و عرش و کرسی و حجب و آسمانهای هفتگانه و زمینهای هفتگانه

کانه و

کانه و هوا و باد و مرغان و درختان و کوهها و آفتاب و ماه و ملائکه همه بر او صلوات فرستند و از برای او استغفار کنند و اگر در آن روز یا
در آن شب بمیرد با شهادت مرده باشد سورة الممتحنة از حضرت علی بن الحسین ع منقولست که سورهٔ ممتحنه را در نمازهای واجب و سنت بخواند
خدا دل او را بایمان امتحان نماید و دیده اش را نور بدهد و هرگز فرزندانش بدیوانگی و فقر مبتلا نشوند سورة الصف از حضرت امام
محمد باقر ع منقولست که هر که مداومت نماید و دیده اش را نور بدهد و هرگز فرزندانش بدیوانگی و فقر مبتلا نشوند بر خواندن سورهٔ
ملائکه و
صف در نمازهای واجب و سنت خدا او را در صف انبیا جا دهد سورة الجمعة والمنافقین از حضرت صادق ع منقولست که واجب
است بر هر که از شیعهٔ ما باشد که در نماز شام و خفتن شب جمعه سبح اسم ربک الاعلی بخواند و در نماز ظهر سورهٔ جمعه و منافقین بخواند
چون چنین کند چنان باشد که بعمل حضرت رسول ص عمل نموده باشد و ثواب او نزد خدا بهشت باشد سورة التغابن از حضرت صادق ع
منقولست که هر که سورهٔ تغابن را در نماز واجبی بخواند آن سوره در روز قیامت شفیع او باشد و گواه عادلی باشد که شهادت دهد برای
او نزد کسیکه شهادت برای او نزد کسیکه شهادت او را قبول فرماید و از وجدا نشود تا او را داخل بهشت گرداند و از حضرت امام محمد باقر ع
منقولست که هر که سورهای مسبحات را همه شب پیش از خواب بخواند تا قائم ع را درک ننماید نمیرد و اگر بمیرد او را در جوار حضرت رسول ص
جا دهند سورة الطلاق والتحریم از حضرت صادق ع منقولست که هر که سورهٔ طلاق و تحریم را در نماز واجبی بخواند خدا او را در پناه من
پناه دهد از خوف و اندوه و از آتش جهنم عافیت یابد و او را داخل بهشت گرداند بسبب تلاوت کردن و محافظت و مداومت او این دو سوره
زیرا که این دو سوره از حضرت رسول ص اند سورة الملک از حضرت صادق ع منقولست که هر که سورهٔ تبارک الذی بیده الملک را در
نماز واجب پیش از خواب بخواند پیوسته در امان الهی باشد تا صبح شود و در روز قیامت در امان باشد تا داخل بهشت شود و بسند
معتبر از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که سورهٔ ملک مانع است که از عذاب قبر منع میکند و نامش در توریة سورة الملک است و هر که
در شب بخواند بسیار عبادت و تلاوت کرده و نیکو کرده است در آن شب او را از غافلان ننویسند بدرستیکه من در نماز وتر بعد از
نماز خفتن نشسته میخوانم و پدرم در روز و شب هر دو میخواند و هر که این سوره را بخواند چون نکیر و منکر بقبر در آیند چون از جانب
پاهایش بیایند پاهایش بایشان بگویند که شما را از جانب ما راهی نیست زیرا که این بنده هر شب و روز بر ما می ایستاد و سورهٔ ملک را
میخواند چون از جانب شکمش بیایند شکمش بایشان خطاب نماید که شما را از جانب من راهی نیست بدرستیکه این بنده در من جا داده بود
سورهٔ ملک را و چون از جانب دهانش بیایند دهانش بایشان گوید که شما را از جانب من راهی نیست زیرا که این بنده هر شب و روز سورهٔ
ملک را تلاوت مینمود و بر من جاری می ساخت سورهٔ ن از حضرت صادق ع منقولست که هر که سورهٔ ن والقلم را در فریضه یا نافله
بخواند خدا او را ایمن گرداند از اینکه هرگز بفقر مبتلا نشود و چون بمیرد او را از فشار قبر نجات دهد سورة الحاقة از حضرت صادق ع منقول
است که بسیار بخوانید سورهٔ حاقه را بدرستیکه خواندن آن در فرایض و نوافل از ایمان بخدا و رسول است زیرا که این سوره در واقعهٔ
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و معاویه نازل شده است و هر که این سوره را بخواند ایمانش از او برطرف نشود تا هنگام مردن سورة المعارج
از حضرت صادق ع منقولست که بسیار بخوانید سورهٔ سأل سائل را که هر که این سوره را بسیار بخواند حق تعالی در قیامت از هیچ گناه او
سؤال ننماید و او را در بهشت با رسول خدا ساکن گرداند سورهٔ نوح از حضرت صادق ع منقولست که هر که ایمان بخدا و بخواندن قرآن دارد
باید که خواندن سورهٔ نوح را ترک ننماید و بدرستیکه هر بندهٔ که این سوره را از برای خدا در نماز واجبی و سنتی بخواند خدا او را در مساکن
نیکوکاران ساکن گرداند و سه بهشت دیگر او را کرامت فرماید و دویست حور و چهار هزار زن باو تزویج فرماید سورة الجن از حضرت
صادق ع منقولست که هر که سورهٔ جن را بسیار بخواند در دنیا از چشم جنیان و دمیدنها و سحر و مکرهای ایشان محفوظ باشد و در بهشت از رفقای
حضرت رسول ص باشد سورة المزمل از حضرت رسول ص منقولست که هر که سورهٔ مزمل را در نماز خفتن یا در شب بخواند یا در آخر شب بخواند
شب و روز و آن سوره بهر شاهد و گواه او باشد در قیامت و خدا او را زندگانی نیکو دارد و بمردن نیکو بمیراند سورة المدثر از
حضرت امام محمد باقر ع منقولست که هر که در نماز واجب سورهٔ مدثر را بخواند بر خدا لازم است که او را در جوار حضرت رسول ص جا دهد و در
زندگانی دنیا هرگز او را شقاوت در نیابد سورهٔ لا اقسم از حضرت صادق ع منقولست که هر که مداومت نماید بر سورهٔ لا اقسم و باین عمل
نماید خدا او را با رسول خدا محشور گرداند در بهترین صورتها و آنحضرت او را بشارت فرماید و بر روی خندد تا از صراط و میزان بگذراند
سورة الدهر از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که هر که سورهٔ هل اتی علی الانسان را در هر صبح پنجشنبه بخواند خدا باو هشتصد حور باکره
و چهار هزار زن و حور العین کرامت فرماید و با حضرت رسول ص باشد و بسند معتبر از علی بن عمر منقولست که بخدمت حضرت امام علی نقی ع
رفتم در روز سه شنبه حضرت فرمود که دیروز ترا ندیدم گفتم نخواستم که در روز دوشنبه حرکت کنم حضرت فرمود که هر که خواهد که خدا او را

از نحو

از شر روز دوشنبه نگاه دارد باید که در رکعت اول نماز صبح از روز سوره هل اتی علی الانسان بخواند حقتعالی او را از شر آن روز ایمن فرماید که پس خدا
ایشان را نگاه داشت از شر آن روز و باستقبال ایشان فرستاد نضرت و خوشحالی و سرور و شادی و در حدیث جابر بن ضحاک وارد شده است که حضرت
امام رضا در صبح روز دوشنبه در رکعت اول سوره هل اتی علی الانسان میخواندند و در رکعت دوم سوره هل اتیک حدیث الغاشیه سوره
والمرسلات از حضرت صادق منقول است که هر که سوره والمرسلات را بخواند حقتعالی میان او و حضرت رسول آشنائی بیندازد و هر که هر روز
سوره عم یتسائلون را بخواند در سال تمام نگذرد تا توفیق زیارت کعبه بیابد هر که سوره نازعات را بخواند نمیرد مگر سیراب و داخل بهشت نشود
مگر سیراب سوره عبس و تولی و کورت از حضرت صادق منقول است که هر که سوره عبس و تولی و سوره اذا الشمس کورت را بخواند در حفظ
الهی باشد از جنایات و در سایه کرامت و رحمت الهی باشد تا زنده باشد سوره الانفطار و المطففین و الانشقاق از حضرت صادق منقول است
که هر که سوره اذا السماء انفطرت و سوره اذا السماء انشقت را در فریضه و نافله نصب العین بخواند خدا حاجت او را هیچ رد ننماید و او را هیچ مانعی
از خدا در نگیرد و اندر دل آخرت و پیوسته در نظر بکرامتهای الهی نماید خدا نظر رحمت از او بر ندارد تا از حساب خلایق فارغ شود و بسند دیگر از آنحضرت
منقول است که هر که در نماز واجب سوره ویل للمطففین بخواند حقتعالی در قیامت برای ایمنی از آتش جهنم او را کرامت فرماید و او
را بحساب بهشت برد سوره البروج از حضرت صادق منقول است که هر که سوره والسماء ذات البروج را در فرایض بخواند چون سوره پیغمبران است
حقتعالی او را در قیامت با پیغمبران و مرسلان و صالحان محشور گرداند و با ایشان او را باز دارد و سوره الطارق از حضرت صادق
منقول است که هر که سوره والسماء والطارق را در فرایض بخواند او را در قیامت نزد خدا قدر و منزلت عظیم بوده باشد از رفقای پیغمبران
باشد در بهشت سوره الاعلی از حضرت صادق منقول است که هر که سوره سبح اسم ربک الاعلی در فریضه یا نافله بخواند در روز قیامت
با و گویند که هر دری از درهای بهشت که میخواهی داخل شو سوره الغاشیه از حضرت صادق منقول است که هر که مداومت نماید بر خواندن سوره
هل اتیک حدیث الغاشیه در نماز واجب یا سنت خدا او را فرو گیرد برحمت در دنیا و آخرت و در روز قیامت برات ایمنی از عذاب با و کرامت
فرماید سوره الفجر از حضرت صادق منقول است که بخوانید سوره فجر را در نمازهای فریضه و نافله که این سوره امام حسین است و هر که این
سوره را بخواند در بهشت در جوار آنحضرت باشد سوره البلد از حضرت صادق منقول است که هر که سوره لا اقسم بهذا البلد را در نماز
واجب بخواند در دنیا از جمله صالحان معروف شود و در آخرت معروف گردد که او را منزلت عظیم نزد حقتعالی هست و در قیامت از رفقای پیغمبران
و شهدا و صالحان باشد سوره الشمس و اللیل و الضحی و الم نشرح از حضرت صادق منقول است که هر که بسیار بخواند در روز یا در
شب سوره والشمس و ضحیها و سوره واللیل اذا یغشی و سوره والضحی و الم نشرح را هر چیز که نزد او حاضر باشد در قیامت برای او شهادت
بدهند حتی مو و پوست و گوشت و خون و عروق و عصبها و استخوانها و جمیع اعضای او و حقتعالی بفرماید که شهادت شما را برای بنده خود قبول کردم
از برای بنده خود امر کنید که ببرید او را ببهشت و هر جا که او اختیار نماید با و عطا کنید که او را باد فضل و رحمت من از برای بنده من سوره
التین از حضرت صادق منقول است که هر که سوره والتین را در فرایض و نوافل خود بخواند عطا فرمایند از بهشت هر جا که بپسندد و
سوره العلق از حضرت صادق منقول است که هر که در روز یا در شب سوره اقرا باسم ربک را بخواند و در آن روز و در آن شب بمیرد
چنان باشد که شهید مرده باشد خدا او را با شهیدان محشور گرداند و چنان باشد که در راه خدا در میان لشکر رسول خدا جهاد کرده باشد سوره
القدر بسند معتبر از حضرت صادق منقول است که هر که سوره انا انزلناه فی لیلة القدر را بلند بخواند چنان باشد که شمشیر کشیده باشد
و در راه خدا جهاد کند و اگر آهسته بخواند چنان باشد که در راه خدا شهید شده باشد و در خون خود دست و پا زند و هر که ده بار بخواند
خدا هزار گناه از گناهان او را محو نماید و بروایت دیگر از آنحضرت منقول است که هر که سوره انا انزلناه را در نماز فریضه بخواند منادی
از جانب حقتعالی او را ندا فرماید که خدا گناهان گذشته ترا آمرزید عمل را از سر گیر و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین منقول است که هر که
پیش از طلوع آفتاب قل هو الله احد و انا انزلناه را بخواند در آن روز بگناهی مبتلا نشود هر چند سعی نماید شیطان و بسند معتبر از
حضرت امام موسی کاظم منقول است که بدرستی که حقتعالی را در روز جمعه هزار نفحه و نسیم از رحمت خود هست هر بنده را آنچه خواهد
از آن عطا میفرماید پس هر که سوره انا انزلناه فی لیلة القدر را بعد از عصر روز جمعه صد مرتبه بخواند حقتعالی آن نفحه رحمت را و
مثل آن را با و عطا فرماید و از حضرت صادق منقول است که چون ماه مبارک رمضان در آید هر شب هزار مرتبه سوره انا انزلناه را بخوان
و چون شب بیست سیم شود دل خود را محکم بدار و گوشهای خود را محکم از برای شنیدن عجایب از آنچه خواهی دید و بسند معتبر از آنحضرت
منقول است که اگر کسی در شب بیست سیم ماه مبارک رمضان سوره انا انزلناه را هزار مرتبه بخواند چون صبح کند یقین او محکم و شدید
شده باشد باعتراف نمودن بچیزی چند که مخصوص ما است از غرایب فضایل نیست آن مگر بسبب چیزی که در خواب مشاهده نماید

و بسند

و بسند معتبر از حضرت صادق منقول است که هر که جامه نوی ببرد و سوره انا انزلناه را سی و شش مرتبه بخواند و در هر مرتبه که برسد
تنزل الملائکه اندکی آب بر دارد و بر جامه بپاشد پاشیدن سهلی پس دو رکعت نماز در آن جامه بکند و دعا کند و در دعا بگوید الحمد لله
الذی رزقنی ما اتجمل فیه فی الناس و اواری به عورتی و اصلی فیه لربی و حمد الهی بکند پیوسته در فراخی نعمت باشد تا آن جامه کهنه
شود و بسند معتبر منقول است که چون حضرت امام رضا جامه نوی میپوشیدند قدحی از آب می طلبیدند و ده مرتبه سوره انا انزلناه
و ده مرتبه سوره قل هو الله احد و ده مرتبه سوره قل یا ایها الکافرون بر آن ظرف میخواندند و بعد از آن آب بر جامه می پاشیدند
میفرمودند که هر که پیش از پوشیدن جامه چنین کند پیوسته در فراخی عیش باشد که تاری از آن جامه باقی باشد و بسند معتبر از
حضرت امیر المؤمنین منقول است که چون حقتعالی جامه نوی بکسی عطا فرماید که با وضو سازد و دو رکعت نماز بگذارد و در هر رکعتی
سوره حمد و آیة الکرسی و قل هو الله احد و انا انزلناه بخواند بعد از آن حمد کند خدا و تکبر را که عورت او را بجامه پوشیده و او را در میان
مردم زینت بخشیده و کلمه لا حول و لا قوة الا بالله بسیار بگوید کسی که چنین کند در آن جامه معصیت خدا نکند و بعد هر تاری که در آن
جامه باشد خدا ملکی موکل گرداند که تقدیس خدا کند و از برای او استغفار نماید و برای او دعا و ترحم کند و در روایت دیگر وارد شده است
که هر که قدحی پر کرده و آبی در آن قدح بریزد و سی و پنج مرتبه سوره انا انزلناه را بر آن قدح بخواند و آب بر جامه خود بپاشد پیوسته در
وسعت باشد تا آن جامه کهنه شود و بسند معتبر از حضرت صادق منقول است که از برای عوده آن بلاها سبوی تازه میگیری و آب در آن
میکنی و سی مرتبه سوره انا انزلناه را بر آن سبو میخوانی پس آن سبو را می آویزی و از آن آب میخوری و وضو میسازی و بیشتر از آنکه آب تمام
شود دیگر آب بر روی آن میریزی و بسند معتبر منقول است که شخصی بخدمت حضرت صادق عرض نمود که هشت دختر بهم رسید و
روی پسر را حال ندیده ام دعا فرما که خدا پسری کرامت فرماید حضرت فرمود که چون میخواهی که مشغول جماع شوی دست راست
خود را بر طرف راست ناف زن بگذار و هفت مرتبه سوره انا انزلناه بخوان و بعد از آن مشغول شو چون حمل ظاهر شود در هر شب
هر وقت که از پهلو بپهلو گردی با دست بر جانب راست نافش بگذار و هفت مرتبه آن سوره را بخوان آن شخص گفت که چنین کردم هفت
پسر از پی یکدیگر خدا مرا روزی کرد و بسند معتبر منقول است از ابی عمرو که گفت بسیار احوال پریشان شد از فقر و احتیاج بخدمت حضرت
امام محمد تقی نوشتم حال خود را حضرت فرمود که مداومت کن بقرائت سوره انا ارسلنا نوحا الی قومه من یکسال خواندم و اثری
ندیدم باز دیگر بخدمت حضرت نوشتم حال خود را و عرض کردم که آن خواندن آن سوره نفعی بمن نرسید حضرت بمن نوشتند که از یکسال
خوانده کافی است الحال سوره انا انزلناه بخوان من چنین کردم بعد از اندک وقتی ابن ابی داود قرض مرا ادا کرد و وظیفه برای من و عیال من مقرر
کرد و مرا وکیل کرد ببصره فرستاد و پانصد درهم برای من مقرری قرار داد و من از بصره نوشتم بخدمت حضرت امام علی نقی و بعلی بن
مهزیار دادم و فرستادم و بدان نامه که ببرد و حال خود عرض کردم و بمن چنین نوشتند و عمل کردم و حالم خوب شده است میخواهم
بفرمائی که آیا اکتفا کنم در خواندن سوره انا انزلناه در نمازهای واجب و سنت یا در غیر نماز هم می باید خواند اندازه و تعدد آن را
بفرمائی که چه مقدار می باید خواند حضرت نوشتند که هیچ سوره از قرآن را ترک مکن نه کوچک و نه بزرگ و از خواندن انا انزلناه
در شبانروزی صد مرتبه کافی است و بسند معتبر از امام موسی کاظم منقول است که هر که بعد از نماز عصر ده مرتبه سوره انا انزلناه
بخواند مثل اعمال جمیع خلایق ثواب با و کرامت فرمایند و بسند معتبر منقول است که حضرت امام محمد تقی چون در ماه تازه داخل
می شدند در روز اول ماه دو رکعت نماز میکردند و در رکعت اول بعد از حمد سی مرتبه قل هو الله احد و در رکعت دوم بعد از حمد
سی مرتبه انا انزلناه فی لیلة القدر میخواندند و بعد از نماز با آنچه میسر بود تصدق می نمودند و سلامتی ماه را باین عمل میخریدند و بسند
معتبر منقول است که علی بن راشد بخدمت حضرت امام علی نقی عرض نمود که شما بمحمد بن الفرج نوشته بودید که بهترین سورها که در
نماز واجب خوانند انا انزلناه و قل هو الله احد است و بر من دشوار تر است که این دو سوره را در نماز صبح بخوانم حضرت فرمود که بر تو گران
نباشد والله که این فضیلت در این دو سوره است و بسند صحیح منقول است که حمیری بخدمت حضرت صاحب الامر نوشت که از آبای شما
بما رسیده است حدیثی که عجب دارم از کسی که انا انزلناه در نمازش نمیخواند چگونه نمازش مقبول می شود و در روایت دیگر رسیده است
که نمازی که در آن قل هو الله احد نخوانند مزکی و مقبول نیست و در روایت دیگر رسیده است که هر که در نمازهای واجبی سوره همزه
را بخواند دنیا و سوره حمزه دنیا با وی میدهند پس آیا جایز است که همزه را بخواند و اند و سوره را ترک نماید حضرت در جواب
نوشتند که ثواب این سورها که بشما رسیده است حق است و اگر سوره را که بشما رسیده باشد ترک کنید و قل هو الله احد و انا انزلناه بخوانید
از برای فضیلت این دو سوره ثواب این دو سوره را می یابید با ثواب آن سوره که ترک کرده اید و اگر غیر این دو سوره را بخوانید

ثواب

هم جایز است و نماز شما تمام و کامل است و لیکن ترک افضل کرده خواهید بود سوره البینه از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که هر که
سوره لم یکن را بخواند از شرک بیزاری کرده در دین پیغمبر برای او کامل شود و در قیامت داخل مؤمنان کامل مبعوث شود و خدا او را
حساب نماید حساب آسان سوره الزلزله بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که ملال بهم مرسانید از خواندن سوره اذا زلزلت
الارض زلزالها بدرستی که هر که در نمازهای نافله این سوره را بخواند هرگز خدا او را بزلزله و بصاعقه و بآفتهای عظیم دنیا مبتلا
نگرداند و او را باین آفتها نمیراند و در وقت جان کندن ملک بزرگواری از جانب پروردگارش بنزد او بیاید و بر بالای سرش به
نشیند و بملک موت از جانب حقتعالی بگوید که برو نرمی و مدارا سرکن با دوست خدا که خدا را بخواندن سوره اذا زلزلت بسیار
یاد میکرد و این سوره نیز سفارش بملک موت کند پس ملک موت گوید که حقتعالی امر کرده است که سخن او را بشنوم و اطاعت او
بکنم و تا امر او نکند قبض روحش ننمایم پس ملک موت نزد او باشد تا پرده از پیش دیده آن مؤمن برگیرند و جای خود را در بهشت
ببیند و بعد از دیدن او را امر نماید که قبض روحم بکن پس ملک موت در نهایت ملایمت و آسانی قبض روح او بکند و هفتاد هزار ملک
روح او را مشایعت کنند و بزودی به بهشت رسانند و بسند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست که حضرت رسول صلعم فرمود که هر که
چهار مرتبه سوره اذا زلزلت بخواند چنانست که تمام قرآن خوانده است سوره العادیات از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که مداومت
نماید بر خواندن سوره والعادیات با حضرت امیر المؤمنین علیه السلام محشور شود و در بهشت از رفقای آنحضرت باشد سوره القارعه از حضرت امام
محمد باقر علیه السلام مرویست که هر که سوره قارعه را بسیار تلاوت نماید خدا او را از فتنه دجال در دنیا و از حرارت جهنم در آخرت امان بخشد سوره
التکاثر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که سوره تکاثر را در نماز واجب بخواند حقتعالی ثواب صد شهید برای او بنویسد و هر که در نافله
بخواند خدا ثواب پنجاه شهید برای او بنویسد و در نماز واجبش چهل صف از ملائکه با او نماز کنند و بسند معتبر از آنحضرت منقولست
که حضرت رسول صلعم فرمودند که هر که سوره الهیکم التکاثر را در وقت خواب بخواند خدا او را از عذاب قبر نگاه دارد سوره العصر از
حضرت رسول صلعم منقولست که هر که سوره والعصر را در نمازهای نافله بخواند خدا او را در قیامت با روی نورانی و دندان خندان و چشم
روشن و خوشحال مبعوث گرداند تا او را داخل بهشت گرداند سوره الهمزه از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که سوره ویل لکل همزه را در
نمازهای فریضه بخواند خدا فقر را از او دور گرداند و روزی او را فراخ گرداند و او را بمرگ بد نمیراند سوره الفیل و القریش از حضرت
صادق علیه السلام منقولست که هر که در نمازهای واجب سوره الم تر کیف را بخواند برای او شهادت دهند در قیامت هر دشت و کوهی و کلوخی که
او از جمله نمازگذارندگان بوده است و حقتعالی فرماید که راست گفتید شهادت شما را قبول کردم ای ملائکه او را بی حساب داخل بهشت کنید
که من او و عمل او را دوست میدارم و ایضاً از آنحضرت منقولست که هر که سوره لایلاف را بسیار تلاوت نماید چون مبعوث شود براسبی از اسبان
بهشت سوار شود تا بر سر مائده نور بنشیند بدانکه مشهور میان علما آنستکه یکی از این دو سوره را بتنهائی در نماز واجب نتوان
خواند بلکه اگر خوانند باهم میباید خواند و همچنین است حکم والضحی و الم نشرح و سوره الماعون از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولستکه
هر که سوره ارایت الذی یکذب بالدین را در نمازهای فریضه و نافله بخواند از جماعتی باشد که خدا نماز و روزه ایشان را قبول فرموده است
و او را در قیامت باعمالی که در دنیا کرده حساب نکنند سوره الکوثر از حضرت جعفر بن محمد علیه السلام منقولستکه هر که سوره انا اعطیناک الکوثر را در نمازهای
فریضه و نافله بخواند خدا او را در قیامت از حوض کوثر آب دهد و او را در زیر درخت طوبی در جوار حضرت رسول صلعم جا دهد سوره الکافرون
از حضرت صادق علیه السلام منقولستکه هر که سوره قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد را در نماز فریضه بخواند خدا او و پدر و مادرش
را بیامرزد و اگر شقی باشد نام او را از دیوان اشقیا محو نماید و در دیوان سعدا بنویسد و او را در زندگانی دنیا سعادتمند بدارد
و او را شهید بمیراند و شهید مبعوث گرداند و بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام منقولستکه پدرم فرمود که قل هو الله احد ثلث قرآنست
و قل یا ایها الکافرون ربع قرآنست و بسند معتبر از آنحضرت منقولستکه هر که وقتی که برخت خواب رود قل یا ایها الکافرون و قل هو الله
احد بخواند حقتعالی برات بیزاری از شرک برای او بنویسد و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولستکه حضرت رسول صلعم در سفری نماز
کردند و ما با آنحضرت اقتدا کردیم در رکعت اول قل یا ایها الکافرون خواندند و در رکعت دوم قل هو الله و چون فارغ شدند فرمودند که
از برای شما ثلث قرآن و ربع قرآن خواندم و بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام منقولستکه ترک مکن خواندن قل هو الله احد و قل یا ایها الکافرون را
در هفت نماز در نافله صبح و در دو رکعت اول نافله پیشین و در دو رکعت اول نافله شب و نماز احرام و نماز صبح هرگاه هوا بسیار روشن باشد
و سوره طولانی نتوانی خواند و نماز طواف و در روایت دیگر وارد شده است که این نمازها همه در رکعت اول قل هو الله احد میخواند
مگر نافله صبح که در رکعت اول قل یا ایها الکافرون میخواند سوره النصر از حضرت صادق علیه السلام منقولستکه هر که سوره اذا جاء نصر الله

الفتح

والفتح را در نماز فریضه یا نافله بخواند خدا او را بر جمیع دشمنانش نصرت دهد و چون در محشر بیرون آید با او نامه باشد که در آن نامه امان از صراط
و از آتش جهنم و صدای جهنم بوده باشد و بر هر چیز که بگذرد او را بشارت بهر نیکی دهند تا داخل بهشت شود و از برای او در دنیا از آن
چیزها نفعی حقتعالی بگشاید که بخواطرش خطور نکرده باشد از روی آنکه ندانسته باشد سوره اللهب از حضرت صادق علیه السلام منقولستکه چون
سوره تبت یدا ابی لهب و تب را بخوانید لعن و نفرین کنید بر ابولهب که او از جمله تکذیب کنندگان بود و تکذیب پیغمبر و آنچه او از نزد
مهیمن آورده سوره اخلاص از حضرت صادق علیه السلام منقولستکه هر که سوره قل هو الله احد را یکمرتبه بخواند حقتعالی بر او برکت فرستد و هر که دو مرتبه
بخواند حقتعالی بر او و بر اهلش برکت فرستد و هر که سه مرتبه بخواند حقتعالی بر او و اهلش و بهمسایگانش برکت دهد و هر که دوازده مرتبه
بخواند خدا در بهشت دوازده قصر از برای او بنا کند و کاتبان اعمال میگویند که بیائید برویم و بقصرهای برادر خود نظر کنیم و هر که
صد مرتبه بخواند خداوند عالمیان گناهان بیست و پنجسال او را بیامرزد بغیر از خون ناحق و مال مردم و کسیکه چهار صد مرتبه بخواند
خدا او را اجر چهار صد شهید کرامت فرماید از شهیدان که اسبانشان را پی کرده باشند و خونشان ریخته باشند و کسیکه هزار مرتبه بخواند
در یکشبانروز نمیرد تا جای خود را در بهشت ببیند یا دیگری برای او ببیند و بسند معتبر دیگر از آنحضرت منقولستکه چون حضرت
رسالت پناه صلعم بر سعد معاذ نماز کردند فرمودند که هفتاد هزار ملک با او نماز کردند که جبرئیل در میان ایشان بود از جبرئیل
پرسیدم که بچه عمل مستحق این شده بود که شما بر او نماز کنید گفت بسبب آنکه قل هو الله احد میخواند ایستاده و نشسته و سواره و پیاده
و در رفتن و برگشتن و بسند معتبر از حضرت رسول صلعم منقولستکه هر که صد مرتبه قل هو الله احد را در وقت خواب بخواند خدا گناه پنجاه سال
او را بیامرزد و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولستکه فرمود که خود را حفظ نمائید از شر مردم بخواندن سوره قل هو الله احد
رو بجانب راست خود کن و بخوان و بجانب چپ راه خود رو کن و بخوان و رو بر پشت سر کن و بخوان و رو بجانب بالای سر کن و بخوان و
بجانب پائین نظر کن و بخوان و اگر خواهی که نزد حاکمی بروی چون نظرت بر او افتد سه مرتبه بخوان و هر یکمرتبه که بخوانی یک انگشت را
عقد کن از دست چپ و انگشتان را چنین نگاه دار تا از نزد او بیرون آئی و از حضرت صادق علیه السلام منقولستکه هر که یکروز بر او بگذرد و پنج
نماز بکند و در آن پنج نماز قل هو الله احد نخواند باو خطاب کنند که ای بندهٔ خدا تو از نمازگذارندگان نیستی و بسند دیگر از آنحضرت
منقولستکه هر که یکهفته بر او بگذرد و قل هو الله احد در آن هفته نخواند و بمیرد بر دین ابولهب مرده باشد و در حدیث دیگر فرمود
که هر که او را مرضی یا شدتی روی دهد و قل هو الله احد را از برای رفع آن نخواند او از اهل آتش است و در حدیث دیگر فرمود که
هر که ایمان بخدا و روز قیامت داشته باشد باید که بعد از نماز واجب خواندن قل هو الله احد را ترک ننماید بدرستیکه هر که بعد از
نماز فریضه قل هو الله احد بخواند خدا باو خیر دنیا و آخرت کرامت فرماید و گناه او و پدر و مادر او و فرزندان پدر و مادر او را
بیامرزد و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولستکه هر که سوره قل هو الله احد را بعد از نماز صبح یازده مرتبه بخواند در آن روز
گناهی بر او لازم نشود هر چند بینی شیطان بر خاک مالیده شود و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولستکه خانه او و خانهٔ همسایگان
حفظ نماید و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولستکه هر که در وقت خواب قل هو الله احد را بخواند حقتعالی پنجاه هزار ملک موکل
گرداند که او را حراست نمایند در آن شب و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولستکه حضرت رسول صلعم فرمود که هر که در وقت خواب سوره قل هو الله
احد را بخواند گناه پنجاه سال او آمرزیده شود و از حضرت صادق علیه السلام منقولستکه هر که یکمرتبه قل هو الله احد را بخواند چنان باشد که ثلث
قرآن و ثلث توریة و ثلث انجیل و ثلث زبور را خوانده باشد و از حضرت صادق علیه السلام منقولستکه حقتعالی بعوض فدک بحضرت فاطمه علیها السلام طاعت
تب کرامت فرمود که تب مطیع آنحضرت باشد پس هر که حضرت فاطمه و فرزندان او را دوست دارد و تبی بهم رساند و هزار مرتبه سوره قل هو الله
احد را بخواند و بحق فاطمه سؤال نماید زوال تب را بامر الهی زایل میگردد و حضرت امام رضا فرمود که هر که را صداع یا غیر آن عارض شود و
دستهای خود را بگشاید سوره فاتحة الکتاب و قل هو الله احد و قل اعوذ برب الناس و قل اعوذ برب الفلق بخواند و دست بروی خود بکشد
آن آزار برطرف شود سوره المعوذتین بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولستکه سبب نزول معوذتین آن بود که حضرت رسول صلعم تب بهم رسانید
جبرئیل این دو سوره را آورد و تعویذ آنحضرت کرد و بسند معتبر از صابر منقولستکه حضرت صادق علیه السلام امامت کردند در نماز شام و
معوذتین خواندند و بعد از آنکه فارغ شدند فرمودند که این دو سوره از قرآنست و از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست که هر که در مهد صبا
تعهد نماید در هر شب خواندن قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس را هر یک سه مرتبه و قل هو الله احد را صد مرتبه و اگر نتواند پنجاه
مرتبه حقتعالی از او دور گرداند بوالنکون و مرضها که عارض اطفال می شود و استسقا و فساد معده و غلبه خون تا سن پیری مادام که تعهد
و مداومت نماید براین و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولستکه هر که در سه رکعت وتر معوذتین و قل هو الله احد بخواند باو خطاب کنند که

ای بندهٔ خدا بشارت باد ترا که خداوند ترا قبول کرد و بسند صحیح از حضرت صادق ع منقولستکه هر که بعد از نماز جمعه سورهٔ حمد یکمرتبه و هر یک از معوذتین و قل هو الله احد هفت مرتبه و آیة الکرسی و آیهٔ سخره و آخر سورهٔ برائة لقد جاءکم رسول من انفسکم تا آخر سوره هر یک را یکمرتبه بخواند کفارهٔ گناهان او باشد از جمعه تا جمعه و از معمر بن خلاد منقولستکه در خدمت حضرت امام رضا ع بودم و در راه خراسان وکیل خرج آنحضرت بودم مرا امر فرمود که غالیه درست کن چون درست کردم و در شیشه کردم حضرت را بسیار خوش آمد پس فرمود که ای معمر چشم حق است و برای دفع زخم چشم در کاغذی سورهٔ حمد و قل هو الله احد و معوذتین را بنویس و در غلاف شیشه غالیه بگذار و از حضرت صادق ع منقولستکه فرمود که زخم چشم زدن حق است و ایمن نیستی که چشم تو در خود تو یا در دیگری تأثیر کند پس اگر از تأثیر چشم ترسی سه مرتبه بگو ماشاء الله لا قوة الا بالله العلی العظیم و اگر یکی از شما زینتی کند که خوش آینده باشد چون از منزل خود بیرون رود قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس بخواند که از چشم باو ضرر نرسد و از حضرت امام محمد باقر ع منقولستکه کسی در خواب ترسد در وقت خواب معوذتین و آیة الکرسی بخواند **ینبوع سیم** در بیان مجملی از احوال سلاطین و امرا و معاشرت نمودن با ایشان و عدل و جور ایشان و فکر ایشان در چند جدول مذکور میگردد جدول اول در بیان عدل و جور ایشان موجب صلاح موجب جمیع عبادات و معموری بلاد است و فسق و فجور ایشان موجب اختلال نظام امور اکثر عالمیان و میل اکثر ناس بفجور ایشان میگردد چنانچه از حضرت رسول ص بسند معتبر منقولستکه دو صنفند از امت من که اگر ایشان صالح و شایسته اند امت من نیز صالحند و اگر ایشان فاسد اند امت من نیز فاسد اند صحابه پرسیدند که کیستند ایشان یا رسول الله فرمود که فقها و امرا و بسند دیگر منقولست از آنحضرت که فرمود دو کسند که بشفاعت من نمیرسند صاحب سلطنتی که ظلم و جور و تعدی کند و کسی که در دین غلو کند و از دین بدر رود و از حضرت صادق ع منقولستکه فرمود که امید نجات دارم از برای جمعی از این امت که حق ما را شناسند مگر یکی از سه طایفه صاحب سلطنتی که جور کند و کسیکه بخواهش خود بدعتها در دین کند و فاسقی که علانیه گناهان کند و پروا نکند و بسند معتبر از حضرت رسول ص منقولستکه در قیامت آتش جهنم با سه کس سخن خواهد گفت با امیر و قاری و صاحب مال پس با امیر خواهد گفت که ای آنکسی که خدا ترا سلطنت و استیلا داد و بر زیردستان خود عدالت نکردی پس او را فرو میبرد مانند مرغی که دانهٔ کنجد را برباید و بقاری میگوید که ای آنکسی که خود را در نظر مردم زینت بخوبی میدادی و در حضور الهی معصیت مینمودی پس او را فرو میبرد و بمالدار میگوید که ای آنکسی که خدا بتو دنیای واسع و مال بسیار داده بود و اندکی از آن را از تو قرض طلبید ندادی و بخل ورزیدی پس او را فرو میبرد و از حضرت امیر المؤمنین ع منقول است هر که بر دین خود بحذر باشد از صاحب سلطنتی که گمان کند که طاعت او طاعت خداست و معصیت او معصیت خدا و دروغ میگوید زیرا که نیست مگر در معصیت خالق و طاعتی لازم نیست از برای کسیکه معصیت خدا کند و وجوب طاعت مخصوص خدا و رسول و اولوا الامر است که ائمهٔ معصومین اند و حق تعالی برای این امر فرموده باطاعت رسول زیرا که او معصوم و مطهر است از گناه و امر بمعصیت نمیکند و امر باطاعت اولوا الامر نموده است برای اینکه ایشان معصوم و مطهرند از بدیها و گناهان و مردم را امر بمعصیت نمیکنند و در حدیث دیگر از آنحضرت منقولستکه فرمود که در جهنم آسیائی هست که در گردش است پرسیدند که چه چیز را خورد میکند یا امیر المؤمنین فرمود که علمای فاجر و قاریان فاسق و جباران ظالم و وزیران خائن و رؤسا و سرکردهای کذاب را و در حدیث دیگر فرمود که حقتعالی شش کس را بشش خصلت عذاب مینماید عربان را بتعصب و دهقانان را بتکبر و امرا و سلاطین را بجور و ستم و فقها و علما را بحسد و تاجران را بخیانت و اهل روستا را بنادانی و جهالت و از حضرت رسول ص منقولستکه هفت کس را لعن کرده ام و هر پیغمبر مستجاب الدعوه که پیش از من بوده است بر ایشان لعنت کرده اند کسیکه در کتاب خدا چیزی زیاده کند و کسیکه قضا و قدر خدا را تکذیب نماید و کسیکه مخالفت سنت من نماید و بدعت پیدا کند و کسی که چیزی را حلال کرداند از ظلم بر عترت من و غصب حق ایشان که خدا حرام کردانیده است و کسیکه بجبر تسلط بر مردم بهم رساند برای اینکه عزیز کند جمعی را که خدا ایشان را ذلیل کردانیده و ذلیل کرداند جمعی را که خدا عزیز کردانیده و کسیکه اموال مشترک مسلمانان را بتنهائی متصرف شود و این را حلال داند و کسیکه حرام کرداند امری که خدا حلال کردانیده است و بسند معتبر از حضرت رسول ص منقولستکه اول کسیکه داخل جهنم میشود امیر صاحب تسلطی است که عدل نکند و مالداری که حق خدا ندهد و فقیریست که فخر و تکبر کند و بسند معتبر از حضرت امام رضا ع منقولستکه چون والیان دروغ میگویند و حکم ناحق میکنند باران از آسمان محبوس میشود و چون پادشاهان جور و ظلم میکنند دولت ایشان سست میشود و چون مردم منع زکوة میکنند چهارپایان هلاک میشوند و از حضرت رسول ص منقولستکه امیر نمیشود کسی بر ده کس یا زیاده مگر آنکه چون او را بقیامت بیاورند دستش بر گردنش غل باشد پس اگر نیکوکار باشد و ظلم نکرده باشد دستش را میگشایند و اگر بدکار و ظالم باشد

غل دیگر

غل دیگر بر او می افزایند و بسند دیگر از آنحضرت منقولستکه هر که سرکردهٔ جماعتی شود و در میان ایشان نیکو سلوک نکند خدا او را در کنار جهنم بهر روزی که حاکم ایشان بوده است هزار سال حبس نماید و بسند معتبر منقولست که زیاد قندی بخدمت حضرت صادق ع آمد حضرت از او پرسیدند که ای زیاد از جانب خلفای جور والی شده گفت بلی یابن رسول الله مرا مروتی هست و مالی جمع نمیکنم و آنچه میرسانم با برادران مؤمن خود مواسات میکنم و برادرانم با ایشان صرف میکنم حضرت فرمود که اگر چنین میکنی در هنگامیکه نفست ترا بظلم بر مردم خواند و قدرت بر ایشان داشته باشی یاد آور قدرت خدا را بر عقوبت و روزی که آنچه بمردم کرده از ظلم از ایشان گذشته است و گناهانش برای تو باقی مانده است و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولستکه خدا برای کسیکه سلطنتی باو داده مدتی از شبها و روزها و ماهها و سالها مقرر فرموده است پس اگر در میان مردم عدالت میکند حقتعالی امر میفرماید ملکی را که بفلک دولت ایشان موکل است که فلک ایشان را بدور بگرداند و باین سبب دراز میشود روزها و شبها و ماهها و سالهای دولت ایشان و آنها که جور و ظلم میکنند و عدالت نمیکنند امر میفرماید زود بگرداند پس روزها و شبها و ماهها و سالهای دولت ایشان منقضی میشود و بسند معتبر منقولستکه حضرت امیر المؤمنین ع فرمود بنوف بکالی که وصیت مرا قبول کن و هرگز نقیب و سرکرده و صاحب حکم و عشار و جمعی مشو و بسند معتبر منقولستکه حضرت امام رضا ع فرمود که عدالت و نیکی کردن علامت دوام نعمت است و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولستکه سه کسند که ایشان مقرب ترین خلق خواهند بود بسوی حقتعالی در روز قیامت تا خدا از حساب خلایق فارغ گردد شخصی که قدرتش در حال غضب باعث نشود که ظلم کند بر کسیکه زیر دست او است و شخصی که در میان دو کس حکم کند یکسر مو بیک طرف میل نکند و شخصی که حق را بگوید خواه بر خود و خواه از برای خود و بسند معتبر از آنحضرت منقولستکه عدل شیرین تر و گواراتر است از آبیکه تشنه بیابد چه بسیار فراخ است و موجب وسعت و رفاهیت میگردد عدل اگر چه اندکی باشد و در حدیث دیگر فرمود که عدالت از عسل گواراتر و از نرم تر و از مشک خوشبوتر است و از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که پدرم در وقت فوت مرا وصیت فرمود که ای فرزند بپرهیز از ظلم کسیکه یاوری بر تو بغیر از خدا نیابد و از حضرت صادق ع منقولستکه هر که صبح کند و قصد ظلم کسی در خاطر نداشته باشد خدا گناهان او را در آن روز بیامرزد مگر آنکه خونی را بناحق بریزد یا مال یتیمی را بحرام بخورد و باسانید صحیحه از حضرت رسول ص منقولستکه بپرهیزید از ظلم که ظلمات روز قیامت است یعنی موجب تاریکی آنروز میگردد و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولستکه هیچ احدی ظلم نمیکند مگر آنکه خدا او را بسبب آن ظلم مبتلا میگرداند در خودش یا در مالش یا در فرزندانش و در حدیث دیگر فرمود که حقتعالی وحی نمود به پیغمبری از پیغمبرانش که در مملکت پادشاه جباری بود که برو بنزد این جبار و بگو که من ترا عامل نکرده ام بر ریختن خونها و گرفتن اموال مردم بلکه ترا برای این قدرت داده ام که باز داری از من صدای نالهٔ مظلومان را بدرستیکه من ترک نخواهم کرد فریادرسی ایشان را در ظلمیکه بر ایشان شده است اگر چه کافر باشند و در حدیث دیگر فرمود که مظلوم از دین ظالم بیشتر میگیرد از آنچه ظالم از مال مظلوم میگیرد بعد از آن فرمود که کسیکه بدی بمردم میکند بداند که بدی نسبت باو هم واقع شده بدرستیکه نمیدرود فرزند آدم مگر چیزی را که میکارد و هیچکس از تلخ شیرین نمیدرود و بد است و از شیرین تلخ نمیدرود و بد است و حضرت امیر المؤمنین ع فرمود که بد توشه است برای روز قیامت تعدی نمودن و ظلم کردن بر مردم و بسند معتبر منقولستکه شخصی بخدمت حضرت امام محمد باقر ع آمد و گفت از زمان حجاج تا حال من والی مردم شده ام آیا توبهٔ من مقبول هست حضرت جواب نفرمودند باز دیگر اعادهٔ سؤال نمود حضرت فرمودند که توبه ات مقبول نیست تا بهر صاحب حقی حقش را ادا نمائی و از حضرت رسول ص منقولستکه هر که ظلمی بر کسی کرده باشد و او را نیابد که از او حلال بکند از برای او استغفار نماید تا کفارهٔ آن ظلم شود **جدول دویم** در بیان کیفیت معاشرت در باب حکام است با رعایا و بیان حقی چند که رعایا بر ایشان دارند و بسند معتبر از حضرت علی بن الحسین ع منقولستکه حق رعیت بر پادشاه آنستکه پادشاه بداند که ایشان برای این رعیت او شده اند که ایشان را خدا ضعیف کردانیده و او را قوت داده است پس واجبست بر او که در میان ایشان بعدالت سلوک کند و از برای ایشان مانند پدر مهربان باشد و اگر از ایشان بجهالت چیزی صادر شود ببخشد و مبادرت بعقوبت ایشان ننماید و شکر کند خدا را بر آن قوتی که او را بر ایشان داده است و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولستکه هر که متولی امری از امور مسلمانان شود و عدالت نماید و در خانهٔ خود را بگشاید و پرده و حجاب در میان خود و مردم رفع کند و در امور مردم نظر نماید و بکارهای ایشان برسد بر خدا لازم است که خوف او را در قیامت با ایمنی مبدل کرده و او را داخل بهشت کند و بسند معتبر منقولستکه حضرت امام محمد باقر ع نزد عمر بن عبد العزیز رفتند او گفت که مرا موعظه کن حضرت فرمود که ای عمر درهای خانهٔ خود را بگشا و در میان خود و مردم حاجبی قرار مده و مظلومان را یاری کن و مظالم مردم را با ایشان رد کن و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین ع منقولستکه هر والی که محتجب از مردم که کار سازی ایشان نکند حقتعالی در قیامت حوایج او را برنیاورد و اگر هدیه

در ثواب مؤمن و قضاء حاجت او

از مردم بگیرد دزدی کرده است و اگر رشوه بگیرد مشرکست و از حضرت صادق ع منقولست که هر که متولی امری از امور مسلمانان
مسلمانان شود و ایشان را ضایع بگذارد خدا او را ضایع بگذارد و در این باب احادیث بسیار است و چون بعامه خلق فایده ندارد در
این باب بهمین اکتفا مینمائیم و کسی که آداب امرا و حکام خواهد رجوع نماید بنامهای شافیه که حضرت امیرالمؤمنین بعمال و امرای اطراف نوشته اند
خصوصا نامهای طولانی که برای مالک اشتر نوشته اند و نامه که بسهل بن حنیف و بمحمد بن ابی بکر نوشته اند و بدانکه حقتعالی هر کس را در این
دنیا سلطنتی داده است چنانچه منقولست که کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیته در قیامت از سلوک او با رعیتش سؤال خواهد فرمود
چنانچه پادشاهان را بر رعایای خود استیلا داده و امرا و وزرا را بر بعضی از رعایا استیلا داده و ارباب مزارع و اموال را بر جمعی از برزگران
و اصحاب بیوت و خدم را بر ازواج و اولاد و بر غلامان و کنیزان و خدمتکاران و زنان و فرزندان حکم و زیادتی کرامت فرموده و او را
در رزق ایشان گردانیده و علما را برای طالبان علم ساخته و ایشان را رعیت علما گردانیده و هر کس را بر بعضی از حیوانات مسلط گردانیده و هر
شخص را بر قوی و اعضا و جوارح خود والی ساخته که ایشان را بامری دارد که موجب عقوبت و وزر ایشان در آخرت نشود و اعمال و اخلاق
و عبادات را نیز محکوم هر کس ساخته و امر برعایت آنها نموده پس هیچ یک در دنیا نیست که بهره از ولایت و حکومت نداشته باشد و جمعی در
تحت فرمان او داخل نباشند و در معاشرت با هر صنفی از ایشان عدل و جوری می باشد و هر کس را در خور او اجر و استیلا داده اند
موجب مزید و نوران نعمت میگردد و شکر هر یک از اینها آنست که بنحوی که خدا فرموده با آنها معاشرت نماید و حقوقی که حقتعالی برای ایشان مقرر
فرموده رعایت نماید چون چنین کند حقتعالی آن نعمت را زیاده میگرداند و اگر کفران کند سلب مینماید چنانچه پادشاهان اگر در قدرت
و استیلای خود شکر کنند و رعایت حال رعیت و حقوق ایشان بکنند ملک ایشان پاینده میماند و الا بزودی زایل میگردد چنانکه گفته اند
که ملک با کفر باقی میماند و با ظلم باقی نمی ماند و همچنین در باب کسی که صاحب غلامان و خدمتکاران باشد اگر بر ایشان ظلم کند و حق
ایشان را مرعی ندارد بزودی استیلای او بر ایشان برطرف میشود و اگر عالمی با رعیت خود بد سلوک نماید بزودی علم را از او سلب مینماید
و آثار علمش را بی اثر میگرداند و اگر اعضا و جوارح خود را بمعاصی الهی بدارد بزودی آن اعضا ببلاها مبتلا میشود و از او زایل میشود انتفاع
از آنها و عقاب و ثواب آخرت از برای هر یک از رعایت و عدم رعایت این حقوق ثابت است و اگر کسی تفصیل این حقوق را خواهد رجوع نماید بحدیث
طویلیکه از حضرت علی بن الحسین ع در باب حقوق وارد شده است و ترجمه که والد فقیر علیه الرحمة والغفران در شرح من لا یحضر آن حدیث را نموده اند
و جمیع حقوق مشتمل است و این رساله گنجایش زیاده از این بسط ندارد **جدول سیم** در بیان ثواب اعانت مؤمنان و ادخال سرور
در قلب ایشان و دفع ظلم از ایشان نمودن و مذمت کسی که قادر بر نفع ایشان باشد و بایشان نفع نرساند بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر ع منقولست
که تبسم بر روی برادر مؤمن کردن حسنه است و خاشاکی از روی او برداشتن حسنه است و هیچ عبادتی نزد خدا محبوب تر نیست از داخل گردانیدن
سرور و خوشحالی بر مؤمن و در حدیث دیگر فرمود که حقتعالی بحضرت موسی وحی فرمود که ای موسی مرا بندگان هستند که بهشت را برای ایشان مباح
میکنم و ایشان را در بهشت حاکم و مختار میکنم موسی گفت پروردگارا ایشان چه جماعتند فرمود که کسی که برادر مؤمن خود را خوشحال کند
بعد از آن حضرت فرمود که مؤمنی بود در مملکت پادشاه جباری و در مقام ایذاء آن مؤمن برآمد و آن مؤمن گریخت و ببلاد مشرکان رفت
و بیکی از مشرکان پناه برد آن مشرک او را بخانه در آورد و با او مهربانی کرد و او را ضیافت نمود چون آن مشرک مرد حقتعالی باو وحی نمود که
بعزت و جلال خودم سوگند که اگر ترا در بهشت جائی میبود ترا در بهشت ساکن میگردانیدم ولیکن بهشت حرام است بر کسیکه با شرک
مرده باشد ولیکن ای آتش او را بترسان اما مسوزان و آزارش مکن و در دو طرف روز روزی او را میفرستند فرمود که از هر جا که خدا خواهد
میفرستند و باسانید معتبره از حضرت صادق ع منقولست که حقتعالی وحی نمود بحضرت داود که بدرستیکه بنده از بندگان من حسنه میکند و بسبب
آن بهشت را برای او مباح میگردانم داود گفت خداوندا آن حسنه کدام است فرمود که بر بنده مؤمن من خوشحالی و سروری داخل گرداند اگر
چه بیک دانه خرما باشد داود گفت که خداوندا سزاوار است کسی را که ترا شناسد که امید خود را از تو قطع نکند و بسند معتبر دیگر از
حضرت منقولست که هر که مؤمنی را خوشحال کند حضرت رسول را خوشحال کرده است و هر که حضرت رسول را خوشحال و مسرور کند خدا را
مسرور و خوشنود گردانیده است و همچنین اگر مؤمنی را غمگین و آزرده کند خدا و رسول را بخشم آورده است و در حدیث دیگر فرموده است
که محبوبترین اعمال نزد حقتعالی ادخال سرور است بر مؤمن مانند آنکه گرسنگی او را سیر گرداند یا کربه و غمی از خاطر او دفع نماید یا قرضش را ادا کند
و از سدیر صیرفی منقولست که در خدمت حضرت صادق ع بودم حق مؤمن نزد آنحضرت مذکور شد حضرت رو بمن کردند و فرمودند که
میخواهی برای تو بیان کنم مرتبه و منزلت مؤمن را نزد خدا گفتم بلی فرمود که چون حقتعالی قبض روح بنده مؤمن میفرماید دو ملک که بر او
موکل بودند باسمان میروند و میگویند پروردگارا این بنده تو نیکو بنده بود بطاعت تو مسارعت مینمود و از معصیت تو احتراز

میکرد

در ثواب ادای حاجت برادر مؤمن

میکرد و قبض روح او نمودی ما را بعد از او بچه چیز امر میفرمائی خداوند عظیم الشان فرماید که بروید بدنیا و نزد قبر بنده من باشید و تمجید
و تسبیح و تهلیل و تکبیر من بکنید و ثواب آنها را برای بنده من بنویسید تا او را از قبر مبعوث گردانم پس فرمود که دیگر میخواهی بگویم از فضیلت
مؤمن گفتم بلی فرمود که چون حقتعالی مؤمن را از قبرش مبعوث میگرداند با او از قبرش مثالی و صورتی بیرون می آید و پیش او روان می
شود پس مؤمن هر هولی از اهوال قیامت را که می بیند آن مثال باو میگوید که جزع مکن و مترس و اندوهناک مشو بشارت باد ترا بسرور
و کرامت از جانب حقتعالی با او می آید تا بمقام حساب و حقتعالی او را حساب آسان میفرماید و امر میفرماید که او را بهشت برند و آن مثال
در پیش او میرود پس آن مؤمن باو میگوید که خدا ترا رحم کند چه نیکو مصاحبی بودی که با من از قبر بیرون آمدی پیوسته مرا بشارت میدادی
بسرور و کرامت از جانب خدا تا آنکه مرا بهشت رسانیدی تو کیستی آن مثال گوید من آن سرورم که بر برادر مؤمن خود داخل کردی در دنیا
خدا مرا از آن سرور خلق نموده که ترا بشارت دهم و بسند معتبر از مشمعل منقولست که سالی بحج رفتم و بخدمت حضرت صادق ع
رسیدم فرمود که از کجا می آئی گفتم بحج آمده بودم فرمود که میدانی که حج چه ثواب دارد گفتم نه مگر آنکه بفرمائی فرمود که بنده چون هفت
شوط طواف این خانه میکند و دو رکعت نماز طواف میگذارد و سعی میان صفا و مروه میکند حقتعالی از برای او شش هزار حسنه می نویسد
و شش هزار گناه از او محو مینماید و شش هزار درجه از برای او بلند می کند و شش هزار حاجت از حاجتهای دنیا و آخرت او را بر می آورد
گفتم فدای تو گردم چه بسیار است این ثواب فرمود که میخواهی ترا خبر دهم بچیزی که ثوابش از این بیشتر است گفتم بلی فرمود که قضای حاجت
مؤمن بهتر است از ده حج و در حدیث دیگر فرمود که هر که حاجت مؤمنی را برآورد حقتعالی او را ندا فرماید که بر منست ثواب تو و راضی
نمی شوم از برای تو بغیر بهشت و بسند معتبر از مفضل منقولست که حضرت صادق ع فرمود که بشنو آنچه میگویم و عمل نما و خبر ده
برادران علیه و بلند مرتبگان برادران مؤمن است گفتم فدای تو گردم کیستند ایشان فرمود که آنها که رغبت می نمایند در قضای حوایج برادران
مؤمن خود بعد از این فرمود که هر که یک حاجت برادران مؤمن خود را روا کند حقتعالی در قیامت صد هزار حاجت او را روا کند که یکی
از آنها دخول بهشت باشد و یکی دیگر آن باشد که خویشان و آشنایان و برادران خود را که ناصبی نباشند داخل بهشت کند و در حدیث
دیگر منقولست که بمفضل فرمود که حقتعالی جمعی از خلقش را برگزیده است از برای قضای حوایج فقیران شیعیان ما که ثواب ایشان را بهشت
کرامت فرماید اگر میتوانی خود را از آن جماعت کن و بروایت دیگر فرمود که قضای حاجت مؤمن بهتر است نزد من از بیست حج که در هر حج
صاحبش بیست هزار درهم صرف نماید و بسند معتبر از حضرت امام موسی کاظم ع منقولست کسی که برادر مؤمنش را در حاجتی بنزد او
بیاید و حاجت خواستن رحمتی است از جانب خدا که بجانب او فرستاده است پس اگر قبول کند موجب دوستی و ولایت ما میگردد و ولایت ما بولایت خدا موصول
است و اگر او را رد کند و حاجتش را بر نیاورد و قدرت بر آن داشته باشد حقتعالی در قبرش بر او ماری از آتش مسلط گرداند که ابهامش
را گزد تا روز قیامت خواه در قیامت خدا او را عذاب کند خواه بیامرزد و اگر طالب حاجت او را معذور دارد و حالش بدتر خواهد
بود و از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که مؤمنی که حاجتی از برادر مؤمنش بسوی او رجوع شود و قدرت بر روا کردن حاجت او نداشته
و دلش غمگین شود برای اینکه قدرت بر قضای حاجت برادر مؤمن خود ندارد حقتعالی بسبب آن غم و اهتمام او را داخل بهشت گرداند و از
حضرت امام موسی کاظم ع منقولست که خدا را بندگان در زمین هست که سعی میکنند در قضای حاجتهای مردم ایشانند ایمنان در روز قیامت
و هر که برادر مؤمن خود را خوشحال و شاد گرداند خدا دل او را در قیامت فرح و شادی کرامت فرماید از حضرت امام محمد باقر ع منقولست
که هر که راه رود در حاجت برادر مؤمنش هفتاد و پنج هزار ملک بال رحمت بر او بگسترانند و هر قدمی که بر دارد حسنه حق تعالی در نامه
عملش بنویسد و گناهی از او کم کند و درجه از برای او بلند کند و چون از حاجت او فارغ شود ثواب حج و عمره باو کرامت فرماید از حضرت امام جعفر
صادق ع منقولست که هر که اعانت نماید و بفریاد رسد برادر مؤمن غمگین مضطر خود را در هنگامی که بسیار بمشقت و سختی افتاده باشد
و غم او زایل گرداند و اعانت او نماید بر بر آوردن حاجتش حقتعالی برای او واجب گرداند هفتاد و دو رحمت را که یک رحمت او معیشت دنیای
او را باصلاح آورد و هفتاد و یک رحمت دیگر را از برای او ذخیره نماید که با آنها دفع نماید از او فزعها و اهوال روز قیامت و در حدیث دیگر
فرمود که هر که اعانت نماید مؤمنی را حقتعالی از او دفع نماید هفتاد و سه کربت و مشقت یکی در دنیا و هفتاد و دو کربت از کربهای عظیم قیامت
در هنگامیکه هر کس مشغول حال خود باشد و در حدیث دیگر فرمود کسیکه غمی و مشقتی از خاطر برادر مؤمن برطرف کند حق تعالی
حاجتهای دنیا و آخرتش را برآورد و کسی که عیب مؤمنی را بپوشاند حقتعالی هفتاد عیب از عیبهای دنیا و آخرت او را بپوشاند و خدا در اعانت
مؤمن است مادامی که مؤمن در اعانت برادر مؤمن خود است پس منتفع میشوید بموعظها و رغبت نمائید در خیرات و بسند معتبر دیگر
فرمود که هر که ترک یاری برادر مؤمن خود بکند و قدرت بر آن داشته باشد البته خدا او را در دنیا و آخرت خوار گرداند و از حضرت رسو

منقولست که هر که از مؤمنی شدتی و اندوهی را زایل کند حق تعالی هفتاد و دو شدت و اندوه او را از شدتهای آخرت زایل و رفع نماید و هفتاد و دو شدت و اندوه او را از اهوال دنیا دور گرداند و از حضرت صادق منقولست که چهار کس اند که حق تعالی در قیامت نظر رحمت بسوی ایشان میفرماید کسیکه شخصی چیزی خریده باشد و پشیمان شود و رد کند او را قبول نماید و کسیکه مضطری را بفریاد رسد و کسی که بنده را آزاد کند و کسی که عزبی را کدخدا کند و حضرت امیر المؤمنین فرمود که هر که رد نماید از مسلمانان ضرر آبی یا ضرر آتشی را یا دشمنی را خدا گناهان او را بیامرزد و از حضرت صادق منقولست که شخصی را ملائکه در قبر نشانیدند و گفتند که ما صد تازیانه از عذاب الهی بر تو میزنیم گفت طاقت ندارم یکی کم کردند گفت طاقت ندارم و همچنین کم میکردند تا بیک تازیانه رسید گفتند از این یک تازیانه چاره نیست پرسید که بچه سبب این تازیانه را بر من میزنید گفتند برای آنکه روزی بی وضو نماز کردی و بضعیفی گذشتی و او را یاری نکردی پس تازیانه از عذاب بر او زدند که قبرش پر از آتش شد و بسند معتبر دیگر از آنحضرت منقولست که هر مسلمانی که بیاید در حاجتی و او قادر بر قضای آن حاجت باشد و نکند حق تعالی او را در قیامت سرزنش و تعبیر شدید بکند باو و بگوید که برادر مؤمن تو نزد تو آمد در حاجتی که قضای آن حاجت را بدست تو گذاشته بودم و قادر بر آن بودی و نکردی بسبب کمی رغبت و خواهش ثواب این بعزت خود سوگند که بسوی تو نظر نمیکنم در هیچ حاجتی خواه ترا عذاب کنم و خواه بیامرزم و در حدیث دیگر فرمود که حق تعالی سوگند بذات مقدس خود خورده است که خائنی را در جوار رحمت خود جا ندهد سائل پرسید که خائن کیست فرمود کسی که از مؤمنی ذخیره نماید درهمی را یا منع نماید از او چیزی را از امور دنیا او راوی گفت که پناه می برم بخدا از غضب او حضرت فرمود که حق تعالی سوگند خورده است که سه طایفه را در بهشت ساکن نگرداند کسیکه بر خدا رد کند و سخن او را قبول ننماید یا کسی که سخن امام حقی را رد نماید یا کسی که حق مؤمنی را حبس نماید راوی گفت که از زیادتی مال خود را باو بدهد فرمود که از جان خود و روح خود باو بدهد و اگر جان خود را بخل کند بر برادر مؤمن خود یعنی ملاحظه عرض و اعتبار خود نماید و حاجت او را بر نیاورد شیطان در نطفه او شریک شده بوده است و در حدیث دیگر فرمود که هر که منع نماید از مؤمنی چیزی را که بآن محتاج باشد آن مؤمن و او قادر باشد که آنچیز را از جانب خود یا از جانب غیر باو برساند حق تعالی او را در صحرای محشر بدارد رو سیاه و چشمها ازرق و دستها در گردن بسته پس گویند که این خائنی است که با خدا و رسول خیانت کرده است بعد از آن فرماید که او را بجهنم برند و از حضرت رسول منقولست که هر که منع کند صاحب حاجتی را و قادر بر قضای حاجت او باشد مثل گناه عشاران بر او لازم شود پرسیدند که گناه عشار چیست فرمود که هر شب و روزی خدا و ملائکه و جمیع خلق او را لعنت می کنند و کسی که خدا او را لعنت کند او را یاوری نیست

جدول چهارم در بیان مذمت تحقیر و ایذای مؤمنان و راندن ایشان از درگاه خود و دشنام دادن و اهانت نمودن و زدن و سایر انواع ظلم است بسند معتبر از حضرت صادق منقولست که هر که میان او و مؤمنی حجابی باشد که مانع از دخول او گردد خدا میان او و بهشت هفتاد هزار حصار مقرر فرماید از هر حصاری تا حصاری هزار سال راه باشد و بسند معتبر از حضرت امام رضا منقولست که در میان بنی اسرائیل چهار نفر از مؤمنان بودند سه نفر از ایشان در خانه بودند و با یکدیگر سخنی داشتند مؤمن دیگر بدر خانه آمد در را کوفت غلامی بیرون آمد پرسید که مولای تو کجاست گفت در خانه نیست آن مؤمن برگشت غلام چون بنزد مولا آمد او پرسید کی بود که در بزد گفت فلان مؤمن بود گفتم که در خانه نیست مولا ساکت شد و پروائی نکرد از برگشتن آن مؤمن و غلام خود را ملامت نکرد بر انکار و هیچ یک از آن سه نفر را درد نشد از برگشتن آن مؤمن و مشغول سخن خود شدند چون روز دیگر شد بامداد آن مؤمن باز بدر خانه آمد دید که ایشان از خانه بیرون آمدند و بجانب مزرعه خود میروند بر ایشان سلام کرد و گفت من با شما بیایم گفتند بلی و عذر نخواستند از برگشتن روز گذشته و آن مؤمن مرد پریشان و محتاج فقیری بود در اثناء راه ناگاه ابری بر بالای سر ایشان پیدا شد گمان کردند که باران خواهد آمد بسرعت روان شدند ناگاه منادی از میان ابر ندا کرد که ای آتش ایشان را بگیر و من جبرئیل رسول پروردگار عالمیانم ناگاه آتشی از میان ابر نازل شد آن سه نفر را ربود و سوخت آن مؤمن فقیر ترسان و حیران و متعجب ماند و سبب آن واقعه را ندانست پس برگشت بخدمت حضرت یوشع آمد و قصه را نقل کرد یوشع گفت که خدا بر ایشان غضب کرد بعد از آنکه از ایشان راضی بود بسبب آنکاری که نسبت بتو کردند و واقعه ایشان را نقل فرمود آن مرد گفت که من ایشان را حلال کردم و از ایشان عفو نمودم فرمود که این عفو تو پیش از نزول عذاب بود نفع میکرد اما در این ساعت نفع نمیکند شاید که بعد از آن نفعی بایشان برساند و از حضرت امام محمد باقر منقولست که هر مسلمانی که نزد مسلمان بیاید بزیارت و یا بحاجتی باو داشته باشد و او در خانه باشد و رخصت ندهد که او داخل خانه شود و برای او بیرون نیاید پیوسته در لعنت خدا باشد تا آن مؤمن را ملاقات نماید و از حضرت رسول منقولست

که هر که

که هر که نظر کند بسوی مؤمنی که او را بترساند خدا او را بترساند روزی که پناهی و سایه ای غیر سایه مرحمت او نباشد و از حضرت صادق منقولست که هر که بترساند مؤمنی را از سلطانی برای اینکه مکروهی باو برساند جای او در آتش جهنم است و اگر بترساند و مکروهی باو برساند در جهنم با فرعون و آل فرعون باشد و در حدیث دیگر فرمود که هر که اعانت نماید بر ضرر مؤمنی بنصف کلمه در قیامت چون در آید حق تعالی در میان دو چشمش نوشته باشد که او ناامید است از رحمت من و باسانید معتبره منقولست که حق تعالی میفرماید که هر که بنده مؤمن مرا ذلیل گرداند چنانستکه علانیه با من محاربه و جنگ کرده است و از حضرت امام محمد باقر منقولست که در جهنم کوهی هست که آنرا صعدا میگویند و در صعدا وادی هست که آنرا سقر می نامند و در سقر چاهی هست که آنرا هبهب میگویند هر وقت که پرده از آنچاه برمیگیرند اهل جهنم از گرمی آن فریاد میکنند و در آن چاه هست منازل جباران و از حضرت امیر المؤمنین منقولست که حلال نیست مسلمانی را که مسلمانی را بترساند و از حضرت رسول منقولست که هر که دستی بر مؤمنی زند که او را ذلیل گرداند یا طپانچه بر روی او زند یا چیزی نسبت باو واقع سازد که کراهت از آن داشته باشد ملائکه بر او لعنت کنند تا او را راضی گرداند و توبه و استغفار کند پس زینهار که تعجیل مکنید در ایذای احدی از خلق شاید که او مؤمن باشد و شما ندانید و بر شما باد بمدارا و نرمی و تنگ کردن از جرمها که شیطانست و هیچ چیز نزد خدا محبوب تر نیست از حلم و نرمی و تانی و از حضرت رسول منقولست که هر که بر روی مسلمانی طپانچه زند حق تعالی در قیامت استخوانهای او را از هم بپاشد و آتش را بر او مسلط گرداند و او را غل کرده بآتش جهنم برند و هر که تازیانه در پیش پادشاه جابری یا حاکم ظالمی بدست گیرد خدا آن تازیانه را در قیامت ماری کند که طولش هفتاد ذرع باشد و در جهنم بر او مسلط گرداند و کسیکه سعی نماید در ضرر مؤمنی بسوی ظالمی و بلا او را بگوید و باو مکروهی برسد حق تعالی اعمالش را حبط نماید و اگر مکروهی یا آزاری باو برسد خدا او را در طبقه هامان در جهنم جا دهد و بسند معتبر منقولست که حضرت امیر المؤمنین از حضرت رسول پرسید که چه حال دارد صاحب حکمی که جور کند بر رعیت خود و اصلاح ایشان ننماید فرمود که چهارم شیطان و قابیل و فرعون خواهد بود و از حضرت صادق منقولست که شخصی که مؤمنی را بکشد بناحق باو می گویند که اگر خواهی یهودی بمیر و اگر خواهی نصرانی و اگر خواهی مجوسی بمیر از حضرت رسول منقولست که گناه کار ترین مردم نزد خدا کسی است که کسی را بناحق بزند یا بکشد و در حدیث دیگر فرمود که شما را فریب ندهد حال کسی که دست بخون مسلمان گشوده بدرستی که او را کشنده ای هست که هرگز نمی میرد کنایه از آتش جهنم است و از حضرت صادق منقولست که آدمی در دین خود هست مادام که مرتکب خون حرامی نشود و کسیکه مؤمنی را عمدا بکشد توفیق نمی یابد و از حضرت امام محمد باقر منقولست که شخصی را در قیامت خواهند آورد و با او محجمه از خون پر او گوید که من والله کسی را نکشته ام و شریک در خون او نگشته ام حق تعالی باو فرماید که فلان بنده مرا یاد کردی و آن سخن شهرت کرد و باعث کشتن او شد و از حضرت صادق منقولست که سه کس اند که داخل بهشت نمی شوند کسی که خونی بریزد یا شراب بخورد یا سخن چینی بکند و از حضرت امام محمد باقر منقولست که اول چیزیکه حق تعالی در آن حکم میفرماید در قیامت خون مسلمانانست پس اولاد آدم و پسر را حاضر میکنند در میان ایشان حکم کنند دیگر هر که خونی کرده باشد بعد از آن در میان مردم حکم میکنند و هر کشته شده قاتل خود را می آورد و خونش را بر روی او میریزد و میگوید که این مرا کشته پس او انکار نمیتواند کرد و در حدیث دیگر فرمود که حق تعالی وحی فرمود بحضرت موسی که بگو بگروه بنی اسرائیل که زینهار که اجتناب نمائید از کشتن کسی بغیر حق که هر که یک کس را در دنیا بکشد من در جهنم او را صد هزار مرتبه میکشم مثل آن کشتن و از حضرت امام محمد باقر منقولست که هر که مؤمنی را عمدا بکشد خدا جمیع گناهان کشته شده را بر کشنده اش بنویسد و کشته شده از گناهان بری شود و از حضرت رسول منقولست که فرمود بحق آن خداوندی که مرا بحق فرستاده است که اگر جمیع اهل آسمان و زمین شریک شوند در خون مسلمانی یا راضی باشند بآن خدا همه را برو در آتش جهنم افکند و از حضرت صادق منقولست که شخصی در قیامت نزد شخصی بیاید در هنگامی که مردم در حساب باشند و او را بخون آلوده کند او گوید ای بنده خدا مرا با تو چکار بود گوید که در فلان روز یک کلمه گفتی و اعانت بر کشتن من کردی

جدول پنجم در حقوق پادشاهان و رعایت نمودن ایشان و دعا کردن برای صلاح ایشان و متعرض سطوات ایشان نشدن بدان که پادشاهانی که بر دین حق باشند ایشان را بر رعیت حقوق بسیار هست که حفظ و حراست ایشان مینمایند و دفع دشمنان دین را از ایشان میکنند و دین و جان و مال و عرض ایشان بحمایت پادشاهان محفوظ می باشد پس ایشان را دعا باید کرد و حق ایشان را باید شناخت خصوص در هنگامیکه بعدالت سلوک نمایند چنانچه حضرت در این حدیث شریف فرموده اند که از اجلال و تعظیم خدا است پادشاه عادل اگر چه ظاهرش این است که مراد امام و معصوم باشد چنانچه در حدیث دیگر همین مضمون وارد شده است و بجای سلطان عادل امام عادل واقع شده است اما احادیث عام بعد از این مذکور خواهد شد و اگر پادشاهان از بعضی صلاح و عدالت باشند دعا برای اصلاح ایشان باید

نمود که خدا ایشان را باصلاح آورد زیرا که دلهای پادشاهان و جمیع خلایق بدست خداست و مطلق پادشاهان جابر و ظالمان را نیز رعایت می باید کرد و تقیه از ایشان واجبست و خود را از ضرر ایشان حفظ کنند و مورد قهر ایشان نسازند چنانچه حضرت سید الساجدین ع در حدیث حقوق میفرماید که حق پادشاه بر تو آنست که بدانی که خدا ترا فتنه او ساخته است و او را امتحان نموده که بر تو استیلا و سلطنت داده است و بدانی که بر تو لازم است که خود را در معرض غضب و خشم او در نیاوری که خود را بهلاکت اندازی و شریک گناه او باشی در آنچه نسبت بتو واقع می سازد از اضرار و عقوبت و از حضرت صادق ع منقولست که چون نمرود حضرت ابرهیم را بعد از انداختن باتش از ملک خود بیرون کرد داخل ملک پادشاهان قبط شد و صندوقی ساخته بود حضرت ساره را در صندوق کرده بود که کسی را بر او نظر نیفتد در ملک آن پادشاه بعشاری رسید چون آمد که عشور مال حضرت ابرهیم را بگیرد گفت در صندوق را بگشا به بینم در صندوق چه چیز است حضرت ابرهیم فرمود که هرچه خواهی حساب کن و عشورش را بگیر او گفت راضی نمی شوم تا در صندوق را نگشائی چون صندوق را گشود پرسید که این کیست گفت که زن من و دختر خاله من است عشار چون حسن و جمال او را مشاهده نمود حقیقت حال را بر پادشاه عرض نمود که همه را بحضور او آوردند و چون حضرت ابرهیم بمجلس پادشاه داخل شد پادشاه گفت که در صندوق را بگشا فرمود که حرمت من و دختر خاله من در این صندوق است و هرچه با خود دارم فدا می دهم که در صندوق را باز نکنم پادشاه مبالغه نمود و در صندوق را گشود چون حسن و جمال حضرت ساره را مشاهده نمود دست دراز کرد حضرت ابرهیم فرمود که خداوندا دستش را از حرمت من حبس کن در حال دست پادشاه خشک شد که نتوانست که بساره رساند و نتوانست که بسوی خود برگرداند پادشاه گفت که خدای تو با دست من چنین کرده ابرهیم گفت بلی خداوند من صاحب غیرت است و حرام را دشمن می دارد و حایل شد میان تو و حرمت من گفت که دعا کن که خدا دستم را بر گرداند اگر اجابت تو بکند من متعرض زن تو نشوم حضرت دعا فرمود دستش صحیح شد باز نظر کرد بساره دست دراز کرد باز حضرت ابرهیم ع دعا کرد دستش خشکید تا سه مرتبه چنین شد در مرتبه سیم که دستش برگشت حضرت ابرهیم را تعظیم و تکریم بسیار نمود گفت بهر جا که خواهی برو اما از تو حاجتی طلب دارم ابرهیم فرمود که حاجت چیست گفت کنیزی قبطیه خوش روی عاقلی دارم میخواهم رخصت فرمائی که او را بتو دهم که خدمت او کند و آن هاجر مادر اسمعیل را بساره بخشید و حضرت ابرهیم ع روانه شد و پادشاه بمشایعت ابرهیم ع بیرون آمد و ابرهیم پیش میرفت و پادشاه از عقب میرفت از برای تعظیم حضرت ابرهیم ع در اثنای راه وحی رسید بحضرت ابرهیم که بایست و پیش روی پادشاه جبار راه مرو و حضرت ایستاد و بپادشاه گفت خداوندم در این ساعت بمن وحی فرستاد که ترا تعظیم کنم و مقدم دارم و از عقب تو راه روم پادشاه گفت که شهادت میدهم که خداوند تو مهربان و بردبار و صاحب کرم است و حضرت رسول ص بحضرت امیر المؤمنین ع وصیت نمود که هشت کس اند که اگر ذلیل و خوار شوند ملامت نکنند مگر خود را کسیکه بسفره حاضر شود که او را نخوانده باشند و مهمانیکه بر صاحب خانه تحکم کند و کسیکه طلب خیر از دشمنان خود نماید و کسیکه از لئیمان طلب فضل و احسان نماید و کسیکه در میان دو کس داخل در سری که در میان ایشان باشد و او را داخل در آن سر نکرده باشند و کسیکه استخفاف نماید به پادشاه و صاحب سلطنتی و کسیکه در جائی نشیند که اهلیت نشستن در آنجا نداشته باشد و کسیکه با کسی سخن گوید که او گوش ندهد و از و سخن نشنود و از حضرت صادق ع منقولستکه سه کسند که هرکه با ایشان منازعه کند ذلیل می شود پدر و پادشاه و قرض خواه و از حضرت رسول ص منقولستکه حقسبحانه و تعالی میفرماید که منم خداوندی که بجز من خداوندی نیست و من خلق کرده ام پادشاهان را و دلهای ایشان در دست من است پس هر گروهی که اطاعت من میکنند دلهای پادشاهان را بر ایشان مهربان میکنم و هر قومی که معصیت من میکنند دلهای پادشاهان را بر ایشان بخشم آورم پس مشغول مشوید بنفرین و دشنام ایشان و توبه کنید بدرگاه من از گناهان خود تا دلهای ایشان را بسوی شما میل دهم و مهربان گردانم و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولستکه چون حقتعالی خیر رعیت را میخواهد بر ایشان پادشاه مهربانی میگمارد و از برای او وزیر عادلی مهیا و میسر میگرداند و از حضرت امام موسی کاظم ع منقولستکه بشیعیان خود فرمود که ای گروه شیعیان خود را ذلیل مکنید بترک اطاعت پادشاه خود پس اگر عادل باشد دعا کنید خدا او را باقی بدارد و اگر جابر و ظالم باشد از خدا سؤال نمائید که او را اصلاح نماید بدرستی که صلاح شما در صلاح پادشاه شما است و بدرستی که پادشاه عادل بمنزله پدر مهربانست پس بخواهید از برای او آنچه از برای خود میخواهید و دشمن دارید از برای او آنچه از برای خود دشمن میدارید و از حضرت رسول ص منقولستکه هرکه اطاعت پادشاه نمیکند اطاعت خدا نکرده است زیرا که حقتعالی میفرماید که خود را بهلکه میندازید و از حضرت صادق ع منقولستکه هرکه متعرض پادشاه جابری شود و بسبب آن ببلیه مبتلا شود خدا او را در آن بلا اجر ندهد و بر آن بلا او را صبر عطا نفرماید

جدول ششم در بیان مفاسد قرب پادشاهان و عدم اعتماد بر تقرب ایشان و نهی از اعانت ظالمان و راضی بودن بظلم ایشان و خوردن طعامهای ایشان و مدح کردن ایشان است بدانکه تقرب

ملوک و وزرا موجب خسران دنیا و عقبی است در دنیا و دوری که اعتبار آلوده بصد هزار مذلت و محنت هست و بزودی برطرف می شود در دنیا منکوب و در آخرت مغضوب می ماند و از برای دانستن این امر مشاهده احوال مختلفه ارباب دولت و سرعت انقضای دولتهای ایشان کافی است و اگر کسی بر احوال ایشان اطلاعی داشته باشد میداند که در عین اعتبار یک لحظه رفاهیت ندارند و حسرت بر حال فقرا و بیچارها می برند و مفاسد قرب ایشان بسیار است اول اعانت ایشان در ظلم نمودن چه بسیار ظاهر است که بسیار خلطه با ایشان بدون اعانت ایشان در بعضی از ظلمها میسر نمی شود دوم میل قلبی و محبت ایشان چه بکثرت معاشرت دوستی و محبت بهم میرسد و حقتعالی میفرماید که رکون و میل مکنید بسوی ظالمان که آتش شما را مس میکند و اخبار در نهایت مرادوه ایشان بسیار است سیم راضی بودن با فعال قبیحه ایشان و این نیز بکثرت معاشرت حاصل می شود و کسیکه بظلمی راضی میشود در آن ظلم شریک است چهارم آنکه بکثرت ملاحظه و مشاهده اطوار ناپسندیده ایشان قباحت احوال ایشان از نظر محو می شود بلکه مستحسن می نماید و موجب میل و رغبت نفس بآن اعمال و افعال می شود و بزودی آنکس بآنها مبتلا می شود پنجم آنکه در مجالس ایشان متعارف بودن خوش آمد بحسب عرف و تعارف مجلس ایشان است که هر باطلیکه بگویند هر منهجی که اراده نمایند ایشان را مدح و تحسین کنند و این عین نفاق و افترا بر خدا و رسول است ششم آنکه اگر ظلمی در مجلس ایشان شود منع نمی توان نمود غالبا و کسیکه خواهد مصاحب هم شرب باشد مؤید قول ایشان نیز می باید بگوید و در این ضمن ترک نهی از منکر بعمل می آید که از جمله گناهان کبیره است هفتم آنکه بقای ایشان را بر ظلم می خواهد تا خود در نزد ایشان معزز باشد یا بسبب محبت ایشان غرض ایشان را می خواهد و این نیز چنانچه نیست هشتم آنکه در خانهای شبهه ناک ایشان داخل می باید شد و بر بساطهای شبهه ایشان می باید رفت و از لقمهای شبهه ناک ایشان می باید خورد و اینها همه موجب قساوت قلب است بلکه بکثرت خلطه و مصاحبت علم بحرمت آنها بهم میرسد و بی شبهه حرام می شود و باز می باید تصرف کرده اغماض نمود و مفاسد دیگر بسیار است که این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد و در این مضامین احادیث بسیار است چنانچه از حضرت صادق ع منقولست که بخیل را راحت نمی باشد و حسود را لذت نمی باشد و پادشاهان را وفا نمی باشد و دروغگو را مروت نمی باشد و سفیه بجز در ابزرگی نمی باشد و از حضرت رسول ص منقولستکه پادشاهان از جمیع مردمان بی وفاترند و دوستان ایشان از همه کس کمتر است و از حضرت صادق ع منقولستکه اگر دوستی داشته باشی و بولایت و حکومتی برسد او را بده یک آنچه پیشتر با تو سلوک میکرد ببابی پس او دوست بدی نیست برای تو و از حضرت امام موسی کاظم ع منقولستکه چهار چیز است که دل را فاسد میکند و موجب قساوت قلب می شود و نفاق را در دل میرویاند چنانچه آب درخت را میرویاند لهو و ساز و غنا شنیدن و فحش گفتن و در خانه پادشاهان رفتن و طلب صید کردن و از حضرت رسول ص منقولستکه هرکه ملازم پادشاهان شود مفتون میگردد و هرقدر که بپادشاه نزدیک تر می شود از خدا دورتر میگردد و از حضرت صادق ع منقولستکه صاحب ورع و پرهیزکار آنستکه از محارم الهی پرهیز کند و از شبهها اجتناب نماید و اگر از شبهها اجتناب ننماید بحرام می افتد بنادانی و کسیکه منکری ببیند و انکار آن نکند با آنکه قادر بر آن باشد پس دوست داشته است که خدا را معصیت کنند و هرکه دوست دارد که خدا را معصیت کنند با خدا علانیه دشمنی کرده است و کسیکه بقای ظالمان را خواهد پس دوست میدارد که خدا را معصیت کنند حال آنکه حقتعالی حمد کرده است خود را بر هلاک کردن ظالمان و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین ع منقولستکه ظلم کننده و کسیکه در ظلم اعانت او مینماید و کسیکه بظلم او راضی است هر سه شریکند در ظلم و از حضرت صادق ع منقولستکه حضرت عیسی ع فرمود بگروه بنی اسرائیل که اعانت مکنید ظالمان را بر ظلم که فضل شما باطل می شود و از حضرت رسول ص منقولستکه هرکه مدح کند پادشاه جابری را و نزد او فروتنی و شکستگی کند از برای طمع دنیا قرین او باشد در جهنم و هرکه دلالت کند ظالمی را بر ظلم قرین هامان باشد در جهنم و هرکه از جانب ظالمی خصومت کند یا اعانت او نماید چون ملک موت نزد او بیاید بگوید بشارت باد ترا بلعنت خدا و آتش جهنم و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر ع منقولستکه حاضر مباشید در مجلسی که پادشاه جابری بظلم و عدوان کسی را بزند یا بکشد یا مالی برد و کند اگر یاری او نکنید زیرا که یاری و نصرت مؤمن بر مؤمن واجبست در هنگامیکه حاضر باشید و اگر حاضر نباشید و مطلع نشوید بر شما حجت تمام نخواهد بود و بسند معتبر از محمد بن مسلم منقولستکه حضرت امام محمد باقر ع از جائی گذشتند دیدند که نزد قاضی از قاضیان مدینه نشسته ام روز دیگر بخدمت آنحضرت رفتم فرمود که آن چه مجلس بود که دیروز نشسته بودی گفتم فدای تو گردم آن قاضی مرا اکرام مینماید و گاهی نزد او می نشینم حضرت فرمود که چه چیز ترا ایمن گردانیده است از اینکه لعنتی بر او نازل شود از جانب خدا و جمیع اهل آن مجلس را فرا گیرد و حضرت امیر المؤمنین در وقت وفات حضرت امام حسن ع را وصیت فرمود که صالح را دوست دار برای صلاحش و با فاسق مدارا کن که دین خود را از شر او حفظ نمائی و در دل او را دشمن دار و از حضرت صادق ع منقولستکه هرکه ظالمی را معذور دارد در ظلمش خدا مسلط گرداند بر او کسی را که بر او ظلم کند اگر دعا کند برای رفع آن ظلم دعایش مستجاب

نکند و او را بر آن مظلوم بودن اجر نمی دهد و بسند معتبر از آنحضرت منقولست که اعوان ظالمان در قیامت در سراپرده های آتش خواهند بود تا حقتعالی از حساب خلایق فارغ شود و در حدیث دیگر فرمود که از جملهٔ رکون بظلمه است که نزد پادشاه جابری برود و انقلاب حیات او را خواهد که دست بکیسه کند و با و عطا کند و از حضرت رسول صلعم منقولست که چون روز قیامت می شود منادی از جانب حقتعالی ندا میکند که کجایند ظالمان و اعوان ایشان و هر که لیقه در دوات ایشان گذاشته یا سر کیسهٔ برای ایشان بسته یا مدادی بایشان داده ایشان با ظالمان محشور کنند و فرمود که هیچ بنده نزد پادشاه مقرب نمی شود مگر آنکه از خدا دور می شود و هیچ بنده مالش زیاد نمی شود مگر آنکه حسابش دشوار می شود و هیچ بنده اتباعش زیاده نمی شود مگر آنکه شیاطین او بیشتر می شوند و در حدیث دیگر فرمود که دوری نمائید از درگاه پادشاهان و والی و حواشی ایشان که هر که بدرگاه ایشان و حواشی و اتباع ایشان نزدیکتر است از خدا دورتر است و هر که پادشاه را بر خدا اختیار نماید خدا ورع را از و بر دارد و او را حیران گرداند و از حضرت صادق ع بسند معتبر منقولست که فرمود که حفظ نمائید دین خود را بورع و پرهیزکاری و تقویت کنید دین خود را بتقیه و مستغنی شوید بخدا از طلب نمودن حاجتها از پادشاهان و بدانید که که خضوع و شکستگی اظهار کند نزد صاحب سلطنتی یا کسی که در دین مخالف او باشد از برای طمع آنچه در دست او است از دنیا خدا او را گمنام گرداند و او را دشمن دارد و بخود واگذارد و اگر چیزی از دنیای او بدستش آید حقتعالی برکت را از آنچیز ببرد و هر چه را از آن مال حج و عمره و بنده آزاد کردن صرف نماید او را ثواب ندهد و از حضرت صادق ع منقولست که هر که اعانت نماید ظالمی را بر مظلومی پیوسته حقتعالی از و در غضب و خشم باشد تا دست از آن اعانت بر دارد

جدول هفتم در بیان جهتی چند است که بآن جهات بخانهٔ حکام و امرا میتوان رفتن بدانکه گاه هست که معاشرت با ایشان و تردد کردن بخانهای ایشان واجب می شود بسببی چند اول تقیه چنانچه سابقاً مذکور شد پس اگر کسی از ندیدن ایشان خوف ضرر نفس یا مال یا عرض داشته باشد برای دفع آن ضرر دیدن ایشان لازم است و حضرت ائمهٔ معصومین صلوات الله علیهم بخانهٔ خلفای بنی عباس و منسوبان ایشان بتقیه تردد مینموده اند و ملایمت و مدارا با ایشان میفرموده اند دوم آنکه بقصد این رود که دفع ضرری از مظلومی بکند یا نفعی بمؤمنی برساند و باین سبب نیز گاهی لازم و واجب می شود چنانچه احادیث گذشت در باب فریاد رسی مظلومان و قضای حوائج مؤمنان بلکه اگر کسی قادر بر دفع ظلمی از مؤمنی باشد و رعایت عزت و اعتبار خود بکند و مو[خر] آن نشود شریک ظلم خواهد بود و معاقب خواهد گردید و حقتعالی او را ذلیل خواهد کرد چنانچه در احادیث وارد شده است که هر چیزی را زکوتی است و زکوة جاه و اعتبار آنست که از او صرف قضای حوائج برادران مؤمن کند چنانچه بدادن زکوة مال زیاده می شود بصرف کردن جاه و عزت خود در راه خدا آن نیز زیاده می شود چنانچه بترک زکوة مال تلف می شود همچنین بترک کردن اعتبار در طرفی می شود و خدا او را ذلیل میگرداند چنانچه بسند معتبر از حضرت امام موسی کاظم ع منقولست که حضرت رسول صلعم فرمود که بمن برسانید حاجت کسی را که نمیتواند بمن برساند بدرستیکه کسی که بصاحب سلطنتی برساند حاجت کسی را که قادر بر رسانیدن آن حاجت نباشد حقتعالی در روز قیامت قدمش را بر صراط ثابت بدارد و بسند معتبر دیگر از آنحضرت منقولست که فرمود که اگر از کوهی بزیر افتم و پاره پاره شوم دوست تر میدارم از آنکه متولی عملی از اعمال ظالمان شوم یا بر بساط یکی از ایشان راه روم مگر از برای آنکه غمی از مؤمنی بردارم یا اسیر و محبوسی را خلاص کنم یا قرض مؤمنی را ادا نمایم بدرستیکه کمتر چیزی که با اعوان ظالمان میکنند آنست که بر سر ایشان سراپردهٔ از آتش میزنند تا حقتعالی از حساب خلایق فارغ شود ای زیاد اگر متولی عملی از اعمال ایشان بشوی با برادران مؤمن خود احسان کن که شاید باعث تخفیف گناه تو شود و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که هیچ جباری نیست مگر آنکه با او مؤمنی میباشد که خدا بسبب آن مؤمن دفع ضرر را جبار از شیعیان مینماید و بهرهٔ آن مؤمن در آخرت کمتر از جمیع مؤمنان خواهد بود بسبب مصاحبت آن جبار و از حضرت امام موسی کاظم ع منقولست که خدا را با پادشاهان دوستانی باشد که بسبب ایشان دفع ضرر از دوستان خود مینماید سیم آنکه بقصد هدایت ایشان اگر قابل هدایت باشند نیز در ایشان رود که شاید یکی از ایشان را هدایت نماید یا عبرت از احوال ایشان بگیرد چنانچه بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که حضرت لقمان بخانهٔ قضات و پادشاهان و امرا و سلاطین میرفتند و ایشان را موعظه میکردند و بر ایشان ترحم میکردند بسبب بلائی که ایشان بآن مبتلا گردیده اند و دل باعتبارات فانی دنیا بسته اند و عبرت از احوال ایشان میگرفتند و از اطوار ایشان چیزی چند اخذ مینمودند که بآن غالب شدند بر نفس و مجاهده با هوا و خواهشهای نفس میکردند ای عزیز بدانکه این وجوهی که مذکور شد با وجوه دیگر که ذکرش موجب طول کلام است گاه است که غرض واقعی آدمی است اکثر اوقات نفس غرضهای فاسد و خیالات باطل خود را از محبت جاه و عزت و اعتبار و مال و منصب را باین صورتها در نظر آدمی در می آورد و آدمی را فریب میدهد و گمان میکند که از برای خدا است اما چون نیک فکر کند معلومش می شود که غرضش محض دنیا بوده است و در این قسم امور هوای نفسانی

بالاغراض صحیحهٔ آن اشتباه می شود پس بزودی مذهب نفس و شیطان را نباید خورد و خود را در معرض چنین مهالک بد نباید آورد و هدینا الله و جمیع المؤمنین الی مسالک الیقین یا اباذر لا یزال العبد یزداد من الله بعداً ما ساء خلقه ای ابوذر پیوسته آدمی از خدا دور می شود مادام که خلقش بد است بدانکه خلق صفتی را میگویند که ملکهٔ نفس و حالی او شده باشد و اخلاق حسنه نزد حقتعالی بهتر است از اعمال حسنه همچنین خلقهای بد بدتر است از عملهای بد و بسا باشد که صاحب خلقی بد یک عبادت نیک بکند و صاحب خلقی نیکی را عبادت ترک کند و درجه او نزد خدا رفیع تر باشد و بر اخلاق اعتمادی باشد چون خلق بد حالی نفس شده و بزودی زایل و منفک نمی شود و بر اعمالی که بواعث آنها ملکات نفس نشده باشد اعتمادی نیست زود متبدل می شود و خلق فطری میباشد که حقتعالی در اصل فطرت نفس را چنین خلق فرموده باشد و کسبی نیز می باشد و آن بکثرت ممارست بر اعمال خیر حاصل می شود مثل آنکه سخاوت در بعضی مردم فطریست که چنین خلق شده اند و بعضی هستند که در طبیعت ایشان بخلی هست اگر در مقام ازالهٔ آن درآیند ازاله اش ممکن می شود که مکرر خود را بدارد بر احسان کردن و بر نفس خود روا دارد بملاحظهٔ ثواب و عقاب و تفکر در حسن احسان نمودن و قبح بخل و رذیلت و هر چند بیشتر از و صادر می شود بر نفس آسانتر می شود تا آنکه حالی نفس می شود که بالطبع مایل می شود بسخاوت و گریزان می شود از بخل و باین مرتبه که رسید خلق می شود و همچنین گاه هست که جمعی طبیعت ایشان بحسب اصل خلقت بسخاوت مایل است و خود را باغوای شیطان و بخل می دارند تا حالی ایشان می شود و همچنین در سایر اخلاق حسنه و آنکسی که صاحب خلق حسنی شده است کمالش بیشتر است مما آنکه که بمشقت بر خود میگذارد دائم و هر چون بر او دشوار تر است از این جهت ثوابش ممکن است که زیاده باشد و خلق حسن که در احادیث وارد شده است گاهی بر مطلق صفات حسنه که ملکهٔ نفس شده باشد اطلاق میکنند و گاهی بر خصوص خلق معاشرت با خلق اطلاق میکنند و همچنین خلق سیء و بدانکه بدخلقی بدترین صفات ذمیمه است و پیوسته خود را و خلق را در آزار دارد و خوش خلقی بهترین صفات حسنه است جمیع معایب را میپوشاند و از اعظم ارکان ایمانست چنانچه بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر ع که از مؤمنان کسی ایمانش کاملتر است که خلقش نیکوتر است از حضرت رسول صلعم منقولست که در روز قیامت در میزان عمل چیزی بهتر از حسن خلق نیست و از حضرت صادق ع منقولست که که هیچ عملی نزد حقتعالی محبوبتر نیست از آنکه مردم را فرا گیرد بخلق نیکوی خود و در حدیث فرمود که خلق نیکو آدمی را میرساند بدرجه کسی که روزها روزه دارد و شبها بعبادت خدا ایستد و از حضرت رسول صلعم منقولست که بیشتر چیزی که امت من بسبب آن داخل بهشت می شوند پرهیزکاری از محرمات الهی و خلق نیکوست و از حضرت صادق ع منقولست که خلق نیکو گناهان را میگدازد چنانچه آفتاب یخ را میگدازد و فرمود که نیکی کردن بخلق نیک با مردم و معاشرت نمودن خانها را معمور و اباد آن میکند و در حدیث دیگر فرمود که بدرستی که خلق عطیه است از جانب حقتعالی که بخلق خود عطا میفرماید و بعضی از آن سجیه و طبیعت آدمی است و بعضی آنست که آدمی نیت و عزم خود را بر آن می دارد راوی پرسید که کدام یک بهتر است حضرت فرمود که صاحب سجیه را چنین کرده اند و غیر از این نمیتواند کرد و صاحب نیت و عزم صبر میکند بسبب اطاعت خدا و خود را بجبر بر نیکی خلق میدارد این بهتر است و ثوابش بیشتر است و بروایت دیگر فرمود که حقتعالی بنده را بر حسن خلق ثواب مجاهد فی سبیل الله کرامت میفرماید و بسند معتبر از علا بن کامل منقولست که حضرت صادق ع فرمود که چون با مردم خلطه نمائی اگر توانی چنین کن که با هر که مخالطه کنی دست تو بر بالای دست او باشد و احسان تو با او زیاده باشد از احسان او بتو و بدرستیکه که گاه هست که بنده در عبادت تقصیر دارد و خلق نیکوئی دارد و خدا او را بآن خلق نیکو بمرتبه و درجهٔ جماعتی میرساند که روزها روزه میدارند و شبها عبادت میکنند و در حدیث دیگر که روزی حضرت رسول صلعم در مسجد نشسته بودند کنیزکی از انصار آمد و کنار جامهٔ حضرت را گرفت حضرت برخواستند که شاید سخنی یا کاری داشته باشد چون برخواستند او ساکت شد و هیچ نگفت پس حضرت نشستند باز دست بکنار جامهٔ حضرت دراز کرد باز حضرت برخواستند تا سه مرتبه چنین کردند و در مرتبهٔ چهارم که حضرت برخواستند از کنار جامهٔ حضرت را جدا کرد و روانه شد صحابه آن کنیزک را ملامت کردند که چرا اینقدر آزار آنحضرت کردی و چه کار داشتی گفت در خانهٔ ما بیماری بود مردم آنخانه مرا فرستاده بودند که پارهٔ از جامهٔ آنحضرت را برای شفا بگیرم چون دست گذاشتم حضرت برخواستند حیا کردم که بگیرم و نخواستم که حضرت را تکلیف نمایم بار خصت بگیرم در این مرتبه خود جدا کردم و روان شدم و بسند از حضرت صادق ع منقولست که بد خلقی فاسد میکند ایمان و اعمال خیر را چنانکه سرکه عسل را ضایع میکند و فرمود کسیکه خلقش بد است خود را پیوسته در عذاب دارد و از حضرت رسول صلعم منقولست که توبهٔ صاحب خلق بد قبول نمی شود زیرا که اگر از یک گناه توبه می کند بگناهی از آن بدتر گرفتار می شود و در حدیث دیگر فرمود که مؤمن هموار و نرم و ملایم و با سماحت و صاحب خلق نیکوست و کافر درشت و غلیظ و بدخلق است و از حضرت صادق ع منقولست که فرمود که حقتعالی دین اسلام را برای شما شیعیان پسندیده است پس نیکو مصاحبت نمائید بآن بسخاوت و حسن

در حسن خلق و رعایت آداب

خلق و در حدیث دیگر از آنحضرت پرسیدند که چه چیز است نشانه خلق نیکو فرمود که آنستکه پهلوی خود را نرم کنی که از پهلوی تو کسی آزار نبیند و سخن را ملایم و نیکو کنی و چون برادران مؤمن خود برسی بخوش روئی و خوشحالی با ایشان ملاقات نمائی و حضرت رسول فرمود که جبرئیل از جانب پروردگار عالمیان بنزد من آمد و گفت یا محمد بر تو باد بحسن خلق که خیر دنیا و آخرت با حسن خلق است و فرمود که شبیه‌ترین شما بمن کسی است که خلقش نیکوتر باشد و در حدیث دیگر فرمود که نزدیکترین شما در قیامت کسی است که خلقش نیکوتر باشد و با اهلش بهتر سلوک نماید و از حضرت امیرالمؤمنین منقولستکه فرمود که نمیتوانید که همه مردم را بمال خود فرا گیرید پس همه را فرا گیرید بخوش روئی و نیکو ملاقات نمودن و در حدیث دیگر معروف بکالی فرمود که خلق خود را نیکو کن تا خدا حساب را سبک کند و از حضرت صادق منقولستکه چون خبر فوت سعد بن معاذ انصاری را بحضرت رسول رسانیدند حضرت با صحابه بجنازه او حاضر شدند و در هنگام غسل ایستادند نزد او تا از غسل فارغ شدند چون جنازه اش را برداشتند حضرت بی کفش و ردا بطریق اصحاب مصیبت از پی جنازه او روانه شدند و گاهی جانب راست تابوت را میگرفتند و گاهی جانب چپ را چون بنزد قبرش گذاشتند حضرت داخل قبرش شدند و بدست مبارک خود او را در لحد گذاشتند و خشت را او چیدند و بگل رخنه های خشتها را مسدود کردند چون بیرون آمدند و خاک بر قبرش میریختند فرمودند که میدانم که بزودی سعد خواهد پوسید اما حقتعالی دوست میدارد که بنده که کاری کند محکم بکند و در هنگامیکه حضرت قبرش را هموار میکردند مادر سعد گفت ای سعد گوارا باد بهشت برای تو حضرت فرمود که ای مادر سعد خاموش باش و جزم مکن بر پروردگار خود بدرستیکه بسعد در قبر فشاری رسید چون حضرت برگشتند صحابه گفتند که یا رسول الله در جنازه سعد کاری چند کردی که در جنازه هیچ کس ندیدیم که چنین کنی در جنازه اش بی ردا و کفش رفتی فرمود که ملائکه را دیدم که در جنازه او و صاحب تعزیه اند بی ردا و کفش آمده اند من نیز تابعی بملائکه کردم گفتند که گاهی جانب راست جنازه را میگرفتی و گاهی جانب چپ فرمود که دستم بدست جبرئیل بود هر جا که او میگرفت من میگرفتم گفتند که خود در غسلش حاضر شدی و بر جنازه اش نماز کردی و بدست خود در لحدش گذاشتی و بعد از آن فرمودی که باو فشارش رسید فرمود که این فشار باو رسید که با اهل و یاران خود کج خلقی میکرد و حضرت رسول فرمود که دو خصلت است که در مسلمانی جمع نمی شوند بخیل بودن و کج خلق بودن یا اباذر الکلمة الطیبة صدقة و کل خطوة تخطوها الی الصلوة صدقة یا اباذر من اجاب داعی الله و احسن عمارة مساجد الله کان ثوابه من الله الجنة فقلت بابی انت و امی یا رسول الله کیف نعمر مساجد الله قال لا ترفع فیها الاصوات و لا یخاض فیها بالباطل و لا یشتری فیها و لا یباع و اترک اللغو ما دمت فیها فان لم تفعل فلا تلومن یوم القیمة الا نفسک یا اباذر ان الله تعالی یعطیک ما دمت جالسا فی المسجد بکل نفس تنفس فیه درجة فی الجنة و تصلی علیک الملائکة و تکتب لک بکل نفس تنفست فیه عشر حسنات و تمحی عنک عشر سیئات یا اباذر تعلم فی ای شیء انزلت هذه الایة اصبروا و صابروا و رابطوا و اتقوا الله لعلکم تفلحون قلت لا فداک ابی و امی قال فی انتظار الصلوة خلف الصلوة یا اباذر اسباغ الوضوء فی المکاره من الکفارات و کثرة الاختلاف الی المسجد فذلکم الرباط یا اباذر یقول الله تبارک و تعالی ان احب العباد الی المتحابون بجلالی المتعلقة قلوبهم بالمساجد المستغفرون بالاسحار اولئک اذا اردت باهل الارض عقوبة ذکرتهم فصرفت العقوبة عنهم یا اباذر کل جلوس فی المسجد لغو الا ثلثة قراءة مصل او ذکر الله او سائل عن علم ای ابوذر کلمه نیکو صدقه است یعنی سخنی که بگوئی و بسبب آن نفعی بمؤمنی برسد ثواب تصدق دارد یا سخن خوب هر چه باشد از قرآن و ادعیه و اذکار و حکم و معارف همه صدقه است زیرا که چنانچه سابقا دانستی صدقه هر نفعی است که از او در راه رضای حقتعالی صرف نماید پس صدقه زبان آنستکه سخنی چند از آن صادر شود که موجب خوشنودی حقتعالی گردد و صدقه علم آنستکه از ابطال باطلش بذل کنند و صدقه پا آنستکه در راه قرب خدا سعی نمایند چنانچه بعد از این فرمود که هر گامی که بسوی نماز جماعت کردن در مساجد یا مطلق نماز برمیداری صدقه است ای ابوذر هر که اجابت نماید داعی خدا یعنی مؤذن را که از جانب خدا مردم را بنماز میخواند و نیکو آبادان کند و معمور گرداند مساجد الهی ثوابش از جانب خدا بهشت است ابوذر گفت پدرم و مادرم فدای تو باد یا رسول الله چگونه آبادان کنیم مساجد الهی فرمود که صدا در مسجدها بلند نکنند و مشغول سخن لغو و باطل نشوند و چیزی نخرند و نفروشند و ترک نمایند سخن لغو و بی فایده را مادام که در مسجدی و اگر چنین نکنی در قیامت ملامت نخواهی کرد مگر خود را ای ابوذر بدرستیکه مادام که در مسجد نشسته حقتعالی بهر نفسی که میکشی درجه در بهشت بتو عطا میفرماید و بر تو صلوات میفرستند ملائکه و طلب رحمت از برای تو می نمایند و بهر نفسی که در مسجد میکشی ده حسنه در نامه عملت ثبت میکنند و ده گناه محو می نمایند ای ابوذر میدانی که این آیه در چه چیز نازل شده است اصبروا و صابروا و رابطوا و اتقوا الله لعلکم تفلحون ترجمه اش بقول اکثر مفسرین آنستکه ای گروه مؤمنان صبر کنید بر مشقت طاعات و بر آنچه بر شما میرسد از سختیهای دنیا و

شکیبائی

در فضیلت مساجد و عبادت در آن

شکیبائی ورزید بر شدائد حرب با دشمنان دین یا با نفس و شیطان قدم استوار دارید در میدان مجاهده ساخته و مهیا و آماده باشید در سرحدها برای دفع دشمنان دین از مسلمانان و بترسید از خدا و بپرهیزید از معاصی شاید که رستگار شوید ابوذر گفت نمیدانم پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله فرمود که این آیه در باب انتظار کشیدن نماز بعد از نماز نازل شده است یعنی کسی که از نماز ظهر مثلا فارغ شود و در مسجد بماند و مشغول تعقیب و یاد خدا باشد تا وقت فضیلت نماز دیگر داخل شود و آنرا بجا آورد و در میان این دو نماز مشغول کار دنیا نباشد صبر کرده است بر مشقت طاعات و قدم استوار کرده است در معارضه نفس و شیطان و خود را مربوط ساخته و بسته است بر عبادت الهی و انتظار برده که در نماز دیگر با نفس و شیطان بار دیگر مجادله نماید و مهیای مجاهده ایشان بوده است و در کمین شیطان بوده که در حصار ایمانش رخنه نکند و همچنین در مابین نماز عصر و شام و خفتن و سایر نمازها اگر کسی را شغل ضروری نبوده باشد و ممکن است که مراد حضرت این باشد که هر که شامل این عمل نیز هست گو شامل جهاد بر دشمنان ظاهری نیز بوده باشد و ممکن است که این آیه در خصوص این امر نازل شده باشد ای ابوذر وضو را کامل و تمام با شرایط و آداب و سنتها بجا آوردن در سختیها و هواهای سرد از کفاراتست که موجب کفاره گناهان میگردد و بسیار بمسجدها رفتن و ملازم مساجد بودن رباطست که حقتعالی در این آیه امر فرموده است ای ابوذر حقتعالی میفرماید که بدرستیکه محبوبترین بندگان بسوی من گروهی اند که با یکدیگر دوستی میکنند بجلالی که من با ایشان داده ام و دلهای ایشان بسته است بمسجدها و از گناهان خود استغفار مینمایند در سحرها ایشان جماعت اند که هر گاه اراده مینمایم که باهل زمین عذابی بفرستم ببرکت ایشان عقوبت خود را از اهل زمین باز میدارم ای ابوذر هر نشستنی و بودنی در مسجد لغو و بی فائده است مگر برای سه چیز نمازگذارنده که در نماز خود قرائت قرآن کند یا کسی که بیاد خدا مشغول باشد یا کسی که علم و مسائل دین خود را از علما سؤال نماید بدانکه هر یک از مضامین مذکوره در احادیث بسیار منقولست و بعضی سابقا مذکور شد در ضمن بیان فضل مساجد و عمارت و باید دانستکه ممکنات محتاج بمکان یکخانه و یکبارگاه و یکدرگاه و یکتخت و یک کرسی میباشد اما خداوند بی نیاز چون در مکان نیست و نسبت همه مکانها باو مساوی است برای طالبان عبادت و معرفت و قرب خویش بارگاهها و منظرها و جلوه گاهها مقرر فرموده چنانچه بلا تشبیه پادشاه را عرشی میباشد که جلوه بزرگی و کمال خود را برای مردم بر آن عرش میکنند خداوند ذوالجلال را عرشها هست و در هیچ یک محتاج نیست یکی عرش او جمیع ممکناتند که مستقر قدرت و عظمت اویند و در هر ذره از ذرات ممکنات که نظر میکنی صفات کمالش بر تو جلوه گر و اثر قدرتش در آن ظاهر و اثر علم و حکمتش باهر و اثر لطف و رحمتش در آن هویداست نه باین معنی باطلی که آن ملحد میگوید که با همه چیز یکی است و همه چیز اوست تعالی شانه عما یقولون بلکه آثار صفات کمالیه خود را در همه چیز ظاهر گردانیده و در هر چیز که نظر میکنی چندین هزار آثار قدرت و علم و لطف و رحمت او مشاهده مینمائی و از این عرشها بعضی که از همه بزرگترست آثار قدرت او در آن بیشتر است تا عظیم و اعظم فرموده و دوستان خواص خود را بمشاهده آن عرش برده و اگر نه نسبت او بعرش و زمین و آسمان و دریا و صحرا یکی است یکی عرش دیگر عرش محبت و معرفت اوست یعنی دلهای دوستان و مقربانش که آن دلها را برگزیده و مستقر بارگاه عظمت و جلال و محبت و معرفت صفات و کمال و جلال و جمال خود گردانیده چنانچه منقولستکه دل مؤمن عرش خداوند رحمن است و دیگر برای طالبان عبادت و قرب خویش بارگاهها مقرر فرموده و آن بارگاهها را مهبط فیضهای بی نهایت و رحمتهای بی اندازه خود گردانیده بارگاه اعظم عرش اعلاست که خاص الخاص خود را بان بارگاه راه داده و در زمین بارگاهها مقرر فرموده و بنای بارگاههای ناقصان و عاجزان بطلا و نقره و یاقوت و مروارید بنا و استوار که حسن ذاتی ندارند زینتهای معیوب خود را به پوششها زینت میدهند چندانکه بیشتر زینت دهند عیب و قباحتشان بیشتر ظاهر میشود و لیکن قادر ذوالجلال سنگ سیاه چند را بر روی یکدیگر میگذارد و صد هزار نور معنوی در آن سیاهی سنگها از فیوض نامتناهی تعبیه میفرماید و عالمیان را از اطراف و جوانب بدرگاه خود میخواند میروند و بر آن سنگ خاک میمالند و از آن نورهای معنوی بهره های نامتناهی میبرند و اگر خانه کعبه را بیکدانه یاقوت میساخت مردم بسیار یاقوت میرفتند نه بفرمان حق و بزرگواری و نفاذ حکمش ظاهر نمیشد بعد از آن بارگاهها بنا بارگاه خود بی ساخته و کم زینت برای مقربان خاص خود مقرر فرموده و آن نور جلال خود چندان در آنجا جلوه داده که پادشاهان با شوکت و نخوت چون باستانها میرسند اختیار و خاک میافشانند جبین را فرش از زمین میکنند گویا که اندک بصیرتی باشد میداند که بعوض طلا و مروارید و یاقوت در آن در و دیوارها چه نورها و فیضها و عطایا در نهاده که دیده عقلها حیرت میکند دیگر از بارگاههای زمین مساجد است که آنها را محل قرب و فیض خود گردانیده و ان بیوتی فی الارض المساجد در شأن آنها فرموده و بر روی بوریاهای کهنه آنها برای دوستان خود که دیده بصیرت دارند جلوه داده و زینتهای دراند و عزت و مکرمت بر روی خزف بر بیان

در فضیلت نماز جماعت است

لطف و مرحمت گسترده و در شبهای تار مشعلهای نور و هدایت و محرابهای عبادت برای ایشان افروخته است و دلهای ایشان را چنان مایل باماکن عالیه ایشان گردانیده که یکبار بوی یا که غیر ایشان را بملک قیصر و خاقان نمی فروشند اگر بضرورت زمانی دور می شوند مانند ماهی که از آب جدا شود قرار ننموده بر می گردند تا باز خود را بآن محل انس و راحت رسانند از جملهٔ فواید عظیمه مساجد اجتماع و ملاقات برادر مؤمن است که با یکدیگر ملاقات می نمایند و از فواید یکدیگر بهره مند می شوند و در سلوک راه بندگی معین یکدیگر می گردند و در نماز بیرکت بفضیلت جماعت فایز می شوند و نمازها را بجماعت ادا نمودن از سنتهای مؤکد حضرت سید المرسلین است و بر آن فواید بی غایت مترتب می شود و بقبول اقرب است زیرا که ظاهر است که اگر شخصی تنها بدرگاه پادشاه رود و حاجتش بحصول اقرب نزدیک نیست که با جمعی کثیر برود و آن نیز معلوم است که ثواب بزرگان نیست که چند کس که با یکدیگر که بدرگاه ایشان روند و عمل یکی شایسته باشد عمل او را قبول کنند و دیگران را محروم برگردانند و ایضا چنانچه آدمی در نمازی یا کاری که تنهائی کند بگوش و چشم و زبان و سایر اعضا و جوارح احتیاج دارد و از هر یک کاری می آید که از عضو دیگر نمی آید و از مجموع اینها مطلوب بعمل می آید هم چنین در میان افراد انسان کامل من جمیع الوجوه نایابست پس جمعی که در یکجا مجتمع می شوند یکی علم دارد و یکی پرهیزکاری دارد یکی رقت دارد یکی شکستگی دارد و یکی حضور قلب دارد و هم چنین سایر صفات چون همه با هم در عبادت شریک شدند و عمل خود را یکی کردند و مجموع تام الاجزا بهم میرسد که خاصیت آن قبول و استجابت دعا و قرب و سایر فواید عظیمه است و ایضا بتجربه و اخبار معلوم است که این شرکت موجب کسب کمالات از یکدیگر می شود دلها از یکدیگر راهی بهم میرسد چنانچه بتجربه ظاهر شده است که اگر یک صاحب رقتی در میان جماعتی که با یکدیگر نماز کنند باشد همه از رقت او رقت بهم می رسد و ایضا دیگر آنستکه این جمعیت لشکر صف بسته آراسته اند در برابر شیطان و لشکرهای او که جرأت نمیکنند که بر ایشان مسلط شوند چنانچه وارد شده است که رخنه در میان صفها مکنید که شیطان جا میکند و ایضا مرویست که جدا از صف تنها مایستید که گرگ گوسفند از گله جدا مانده را میبرد و فواید نماز جماعت بی نهایت است و ذکر آنها سخن بطول می کشد و در این باب بذکر چند حدیث در فضیلت نماز جماعت و تعقیب اکتفا مینمایم و از حضرت رسول منقولستکه صفوف امت من در زمین مانند صفهای ملائکه است در آسمان و یک رکعت نماز جماعت برابر است با بیست و چهار رکعت که هر یک محبوبتر نزد حق تعالی باشد از عبادت چهل سال و در روزیکه حق تعالی اولین و آخرین را برای حساب جمع نماید هر که قدم بسوی جماعت برداشته باشد خدا هولهای قیامت را بر او آسان کند و او را به بهشت رساند و در حدیث دیگر فرمود که نماز صبح را بجماعت بگذارد و بنشیند بتعقیب و مشغول ذکر الهی باشد تا آفتاب طالع شود حق تعالی در جنة الفردوس هفتاد درجه باو کرامت کند که در هر درجه تا درجه هفتاد سال راه باشد بدوانیدن اسب تندرو و هر که نماز ظهر را با جماعت بجا آورد حق تعالی در جنة عدن پنجاه درجه باو کرامت عطا فرماید که هر درجه تا درجه پنجاه سال راه باشد بدویدن اسب تندرو و هر که نماز عصر را با جماعت بکند چنان باشد که هشت نفر از فرزندان اسمعیل را از بندگی آزاد کرده باشد و کسی که نماز شام را بجماعت بکند ثواب یک حج مبرور و یک عمرهٔ مقبول برای او نوشته شود و هر که نماز خفتن را بجماعت بکند ثواب عبادت شب قدر را باو عطا فرماید و در حدیث دیگر منقولستکه بصحابه فرمود که میخواهید شما را دلالت کنم بر عملی که کفارهٔ گناهان شما باشد و سبب این شود که حق تعالی حسنات شما را زیاده گرداند گفتند بلی یا رسول الله فرمود که وضو را کامل ساختن با دشواری و شدت و بسیار گام برداشتن بسوی مسجدها و انتظار کشیدن نماز بعد از نماز و هر که از شما از خانهٔ خود با وضو بیرون آید و نماز را در مسجد با مسلمانان بجماعت ادا نماید و بنشیند انتظار نماز دیگر پس ملائکه از برای او دعا کنند که خداوندا او را بیامرز خداوندا او رحم کن و بر او رحمت فرست و در حدیث معتبر دیگر فرمود که پیش از نمازی جماعتی بکند برخصت ایشان و راضی بامامت او باشند و در حاضر شدن بنماز رعایت اعتدال نماید و نماز نیکو موافق حال ایشان بجا آورد حق تعالی مثل ثواب جماعت باو عطا فرماید بی آنکه از ثواب ایشان چیزی کم شود و هر که بپای خود بسوی مسجدی برود برای نماز جماعت هر گامی که برمی دارد هفتاد هزار حسنه در نامهٔ عملش بنویسند و هفتاد هزار درجه برایش بلند کنند و اگر بر این عمل باشد که بمیرد حق تعالی هفتاد هزار ملک بر او موکل فرماید که در قبر او عبادت کنند و در تنهائی قبر مونس او باشند و از برای او استغفار نمایند تا از قبرش مبعوث شود و حضرت امیر المؤمنین را وصیت فرمود که سه چیز است که باعث رفع درجات می شود کامل ساختن وضو در هواهای سرد و انتظار کشیدن نماز بعد از نماز و در شب و روز قدم برداشتن بجهت نمازهای جماعت و از حضرت صادق منقولستکه حضرت رسول شرط نمود با همسایگان مسجد که بنماز جماعت حاضر شوند و فرمود که جمعی که بنماز جماعت حاضر نمی شوند یا این عمل را ترک کنند یا امر میکنم مؤذن را که اذان و اقامه بگوید و حضرت امیر المؤمنین را میفرستم که هر که بنماز حاضر نشده باشد خانهای ایشان را بسوزانند با ایشان و در حدیث دیگر فرمود که حضرت رسول

فرمود

در شرف و فضیلت تقوی و ورع و مذمت شبهات

فرمود که هر که اذان جماعت را بشنود در مسجد بی عذری از مسجد بدر رود او منافق است مگر آنکه اراده برگشتن داشته باشد از حضرت جعفر بن محمد منقولستکه هر که نمازهای پنجگانه را با جماعت ادا نماید شما گمان نیک باو ببرید و شهادت او را قبول نمائید و در حدیث دیگر فرمود که هر که نماز صبح و خفتن را با جماعت بکند پس در امان خدا است و هر که بر او ظلم کند چنانستکه بر خدا ظلم کرده است و هر که پیمان او را بشکند پیمان خدا را شکسته و بسندهای معتبر منقولستکه نماز جماعت برابر بیست و پنج نماز تنها است و از حضرت امیر المؤمنین منقولستکه کسی که انتظار نماز کشد بعد از نماز از جملهٔ زایران خدا است و بر خدا لازم است که زایر خود را گرامی دارد و آنچه او بطلبد عطا فرماید و فرمود که طلب روزی نمائید در مابین طلوع صبح و طلوع آفتاب که آن تاثیرش در روزی زیاده از سفرها کردن برای تجارت و از حضرت رسول منقولستکه حق سبحانه و تعالی میفرماید که ای فرزند آدم مرا یاد کن بعد از نماز صبح یکساعت و بعد از نماز عصر یکساعت تا من مهمات ترا کفایت کنم و حاجات ترا برآورم و در حدیث دیگر فرمود که هر که بعد از نماز صبح در جای خود بنشیند و بیاد خدا مشغول باشد تا آفتاب برآید حق تعالی او را از آتش جهنم مستور گرداند و در حدیث دیگر فرمود که ثواب حج بیت الله الحرام باو کرامت فرماید گناهانش را بیامرزد و از حضرت صادق منقولستکه حق تعالی نمازهای پنجگانه را در بهترین ساعتها بر شما واجب گردانیده است پس بر شما باد بدعا کردن بعد از نمازها و از حضرت امیر المؤمنین منقولستکه تعقیب خواندن نماز صبح و نماز عصر موجب زیادتی روزیست و از حضرت رسول مرویستکه آدمی را بعد از هر نماز البته یکدعا مستجاب هست بدانکه احادیث در فضیلت تعقیب بسیار است و تعقیبات مخصوصه از حضرت رسول و اهل بیت بسیار وارد شده است باید که آنها را تحصیل نمایند و بر آنها مداومت کنند و کسی که آنها را نداند قرآن خواندن ثواب تعقیب دارد و بهر لغتی که داند حاجات و مطالب خود را از خدا بطلبد بعد از نمازها

یا باذر کن بالعمل بالتقوی اشد اهتماما منک بالعمل فانه لا یقل عمل بالتقوی و کیف یقل عمل یتقبل یقول الله عز و جل انما یتقبل الله من المتقین یا باذر لا یکون الرجل من المتقین حتی یحاسب نفسه اشد من محاسبة الشریک شریکه فیعلم من این مطعمه و من این مشربه و من این ملبسه امن حل ذلک ام من حرام یا باذر من لم یبال من این اکتسب المال لم یبال الله عز و جل من این ادخله النار یا باذر من سره ان یکون اکرم الناس فلیتق الله عز و جل یا باذر ان احبکم الی الله جل ثناؤه اکثرکم ذکرا له و اکرمکم عند الله عز و جل اتقاکم له و انجاکم من عذاب الله اشدکم له خوفا یا باذر ان المتقین الذین یتقون الله عز و جل من الشیء الذی لا یتقی منه خوفا من الدخول فی الشبهة یا باذر من اطاع الله عز و جل فقد ذکر الله و ان قلت صلوته و صیامه و تلاوته للقرآن اصل الدین الورع و راس الطاعة یا باذر کن ورعا تکن اعبد الناس و خیر دینکم الورع یا باذر فضل العلم خیر من فضل العبادة و اعلم انکم لو صلیتم حتی تکونوا کالحنایا و صمتم حتی تکونوا کالاوتار ما ینفعکم الا بورع یا باذر ان اهل الورع و الزهد فی الدنیا هم اولیاء الله حقا

ای ابوذر باید که اهتمام کردن تو بعمل با تقوی زیاده باشد از اهتمام تو باصل عمل و بسیار آن بدرستی که اندک نیست عملی که با تقوی و پرهیزکاری باشد و چگونه اندک باشد عملی که مقبول درگاه الهی باشد و عمل با تقوی مقبولست چنانچه حق تعالی میفرماید که خدا قبول میفرماید عملها را مگر از متقیان و پرهیزکاران ای ابوذر آدمی از متقیان نمی شود تا محاسبهٔ نفس خود نکند شدیدتر و بدقت تر از محاسبهٔ شریکی که در مال شریک خود میکند تا آنکه بسبب محاسبهٔ نفس از احوال خود آگاه شود و بداند که خوراکش از کجا بهم میرسد و آشامیدنش از کجا است و پوشش از کجا باو میرسد یا از حلال بهم میرسد یا از حرام پس سعی کند که اینها همه از حلال باشد ای ابوذر کسیکه پروا نکند که مال را از کجا کسب میکند و از حرام پروا نداشته باشد حق تعالی پروا نکند که او را از کجا داخل جهنم کند ای ابوذر کسی که خواهد گرامی ترین مردم باشد پس تقوی را پیشه خود کند و از خدا بپرهیزد ای ابوذر محبوبترین شما نزد حق تعالی کسیستکه خدا را بیشتر یاد کند پس تقوی را پیشه خود کند و از خدا بپرهیزد و گرامی ترین شما نزد حق تعالی کسی استکه پرهیزکاری از برای خدا بیشتر کند و کسی از شما نجاتش از عذاب الهی بیشتر استکه ترس از خدا بیشتر داشته باشد ای ابوذر متقیان جماعتی اند که از خدا میترسند و احتراز مینمایند از مرتکب شدن چیزها که از آنها اجتناب لازم نیست و حلال است از ترس آنکه مبادا در شبهه داخل شوند ای ابوذر هر که اطاعت خدا میکند در فعل طاعات و ترک محرمات پس بتحقیق که یاد خدا و ذکر خدا بسیار کرده است هر چند نماز و روزه و تلاوت قرآنش کم باشد ای ابوذر اصل دین ورع و ترک محرمات و سر دین طاعت خدا است ای ابوذر صاحب ورع باش تا عابدترین مردم باشی و بهترین اعمال دین شما ورع از منهیات خدا است ای ابوذر فضیلت علم زیاده و بهتر است از فضیلت عبادت بدانکه اگر آنقدر نماز کنید که مانند کمان خم شوید و آنقدر روزه بدارید که مانند زه کمان باریک شوید بشما نفع نخواهد کرد مگر با ورع ای ابوذر تا آنکه ورع از محرمات و زهد در دنیا ... دنیا را ترک کرده اند ایشان بحق دوستان و اولیاء و دوستان خدایند بدانکه تقوی سرمایه جمیع سعادات است و بکثرت اعظم از شرایط قبول

طاعات است چنانچه نص قرآن بران دلالت کرده است و تقوی در اصطلاح خود را محافظت نمودن و نگاه داشتن است از هر چه در آخرت ضرر
باو میرساند و مراتب این بسیار است مرتبهٔ اول تقوی از شرک و کفر است که موجب خلود در جهنم می شود و بدون این مرتبه هیچ عملی و
عبادتی صحیح نیست مرتبهٔ دوم تقوی ترک جمیع محرمات و بجا آوردن جمیع واجبات است مرتبهٔ سیم تقوی از ترک مکروهات و بجا آوردن
مستحبات است و این مرتبه بتدریج کامل میگردد تا بمرتبهٔ که متوجه غیر معبود حقیقی شدن منافی این مرتبه است و این دو مرتبه که هر یک
مراتب بسیار مشتملند در کمال و قبول عمل دخیل اند و هر چند آدمی در این مراتب کامل تر می شود عملش بقبول نزدیکتر میگردد و
فواید آثار قرب و محبت و معرفت و اتصاف باخلاق حسنه بیشتر بر اعمالش مترتب می شود و این مرتبهٔ آخر اشاره است که اتقوا الله حق تقاته
از خدا بپرهیزید آنچه سزاوار تقوی و پرهیزکاری است و ورع بحسب معنی نزدیک است بتقوی و گاهی ورع را بر ترک محرمات اطلاق میکنند
و گاهی بر ترک محرمات و شبهات و گاهی بر معنی تقوی نیز اطلاق میکنند و از حضرت صادق ع پرسیدند از تفسیر این آیه که اتقوا الله
حق تقاته حضرت فرمود که تقوی و پرهیزکاری آنست که خدا را اطاعت نمایند و معصیت او نکنند و پیوسته در یاد خدا باشند و
خدا را در هیچ حالی فراموش نکنند و شکر نعمت او نمایند و کفران نکنند و از حضرت امیرالمؤمنین ع پرسیدند که کدام عمل بهترین
اعمال است فرمود که تقوی و پرهیزکاری و از حضرت صادق ع منقولست که اندک عملی که با تقوی باشد بهتر است از عمل بسیاری که بی تقوی
باشد راوی پرسید که چگونه می شود عمل بسیاری که بی تقوی باشد فرمود که مثل شخصی که طعام بسیار اطعام میکند و بهمسایگان خود
نیکی و احسان میکند و پیوسته مهمانان بخانه اش می آیند اما اگر حرامی او را میسر شود مرتکب می شود این است عمل صالح بدون تقوی و عمل
اندک با تقوی آنست که آنها که او میکند از طعام و احسان و خیرات نمی کند اما چون دری از درهای حرام بر او گشوده شد داخل آن نمی شود
و بسند معتبر منقولست که عمرو بن سعید بخدمت حضرت صادق ع عرض نمود که بعد از سالها شما را ملاقات میکنم میخواهم مرا وصیتی
بفرمائید که بآن عمل نمایم حضرت فرمود که ترا وصیت میکنم بتقوی و پرهیزکاری و ورع نمودن از منهیات خدا و سعی و اهتمام نمودن در عبادت
و بدانکه اهتمام در عبادت نفع نمیکند مگر با ورع و پرهیزکاری و در حدیث دیگر فرمود که از خدا بپرهیزید و حفظ کنید دین خود را
بورع و در حدیث دیگر فرمود که بر شما باد بورع که نمیتوانند رسید بآنچه نزد حقتعالی است از ثوابها و درجات رفیعه مگر با ورع و از
حضرت امام محمد باقر ع منقولست که دشوارترین عبادتها ورع است و از حضرت صادق ع منقولست که بابی الصباح فرمود که چه بسیار
کم است در میان شما کسی که متابعت جعفر نماید از اصحاب من نیست مگر کسیکه ورعش شدید عظیم باشد و از برای خالق خود کار کند
عبادت کند و امید ثواب از او داشته باشد اینجماعت اصحاب من اند و از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که حقتعالی میفرماید که ای فرزند
آدم اجتناب کن از آنچه بر تو حرام کرده ام تا پرهیزکارترین مردم باشی و از حضرت صادق ع پرسیدند که صاحب ورع از مردمان کیست
فرمود کسی که بپرهیزد از چیزهائی که خدا حرام کرده است و در حدیث دیگر فرمود که ما آدمی را مؤمن نمی شماریم مگر آنکه جمیع اوامر ما را
متابعت نماید و اراده و خواهش فرموده‌های ما داشته باشد و از جملهٔ متابعت و ارادهٔ امرهای ما ورع و پرهیزکاری است پس ورع را زینت
خود گردانید تا مورد رحمت الهی گردید و بورع دفع کنید مکر دشمنان ما را از خود بکنید تا خدا شما را بلند مرتبه گرداند و در حدیث دیگر فرمود
که صاحب ورع ترین مردم کسی است که نزد شبهها توقف نماید و از شبههٔ احتراز کند و عابدترین مردم کسی است که فرایض و واجبات الهی را بر
پا دارد و نیکو بعمل آورد و زاهدترین مردم کسی است که حرام را ترک نماید و عابدترین مردم کسی است که گناهان را ترک نماید و از حضرت امیر
المؤمنین ع منقولست که هر که ما را دوست دارد باید که باعمال ما عمل نماید و استعانت جوید بورع بدرستی که بهترین چیزیکه در امر
دنیا و آخرت بآن استعانت توان جست ورع است و فرمود که شکر هر نعمتی ورع از محارم الهی است و از حضرت صادق ع منقولست که بر شما
باد بورع و ترک محرمات و شبهات بدرستی که ورع دینی است که ما پیوسته ملازم آن می باشیم و خدا را بآن عبادت میکنیم و آن را اراده می
نمائیم از موالیان و شیعیان خود پس ما را بتعب میندازید در شفاعت خود باینکه مرتکب محرمات شوید و بر ما دشوار باشد شفاعت
شما یا اباذر من لم يأت يوم القيمة بثلث فقد خسر قلت و ما الثلث فداك ابی و امی قال ورع يحجزه عما حرم الله عز و جل عليه و حلم يرد به جهل
السفيه و خلق يداري به الناس ای ابوذر هر که در روز قیامت نیاید با سه خصلت پس بتحقیق که او خاسر و زیانکار است ابوذر
گفت که آن سه خصلت کدام است پدر و مادرم فدای تو باد فرمود که ورعی که او را مانع شود از مرتکب شدن چیزهائیکه حقتعالی بر
او حرام گردانیده است و حلمیکه بآن رد کند و دفع نماید جهالت و سفاهت بی خردان را و خلقیکه بآن مدارا نماید با مردم بدانکه حلم و بردباری
نمودن و خشم خود را فرو خوردن و از تندیها و بدیهای مردم عفو نمودن از صفات پیغمبران و ائمه صلوات الله علیهم و دوستان خدا
است و عقل و شرع بر حسن و نیکی این صفات جمیله شهادت داده است چنانچه از حضرت رسول ص منقولست که در خطبه فرمودند که میخواهید

خبر دهم شما را به بهترین خلقهای دنیا و آخرت عفو نمائید از کسیکه بر شما ظلم کند و صله و نیکی کنید با کسی که از شما قطع کند و احسان کنید
با کسی که با شما بدی کند و عطا کنید بکسی که شما را محروم کرده باشد و از حضرت علی بن الحسین ع منقولست که در روز قیامت حقتعالی اولین و آخرین
را در یک زمین جمع نماید منادی ندا کند که کجایند اهل فضل پس گروهی از مردم برخیزند ملائکه بایشان گویند که چه چیز بود فضل
شما گویند که ما صله میکردیم با کسی که از ما قطع میکرد و عطا میکردیم بکسی که ما را محروم میکرد و عفو می نمودیم از کسی که با ما ظلم
میکرد پس بایشان گویند که راست گفتید داخل بهشت شوید و از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که پشیمانی بر عفو خوبتر و بهتر و آسانتر
است از پشیمانی بر عقوبت و از حضرت علی بن الحسین که هیچ جرعهٔ نزد من محبوبتر نیست از جرعهٔ خشمی که فرو برم و صاحبش را بآن مکافات
نکنم و حضرت امام محمد باقر ع فرمود که پدرم میفرمود که هیچ چیز خوشتر و روشنی چشم پدر تو نمی شود مانند جرعهٔ
خشمی که عاقبتش صبر است و از حضرت صادق ع منقولست که هیچ بندهٔ خشم خود را فرو نمیخورد مگر آنکه حقتعالی فرموده است در مقام
مدح جماعتی که اینجماعت خشم خود را فرو میخورند و عفو میکنند از مردم و خدا دوست میدارد نیکوکاران را و حقتعالی او را زیاده بر آن
عزت در آخرت ثواب عظیم کرامت میفرماید و از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که هر که خشمی را فرو خورد و قدرت بر انتقام داشته باشد
حقتعالی در قیامت دل او را پر کند از ایمنی و ایمان و رضا و خوشنودی و از حضرت صادق ع منقولست که صبر کن بر دشمنان نعمت خدا
بر خود بدرستی که مکافات از برای کسیکه در حق تو معصیت خدا میکند بهتر از این نیست که تو در حق او اطاعت خدا کنی و از حضرت
علی بن الحسین ع منقولست که فرمود که خوش می آید مرا کسی که حلمش در هنگام غضب او را دریابد و از حضرت امام محمد باقر ع منقولست
که حقتعالی دوست میدارد صاحب حیای صاحب علم بردبار را و از حضرت رسول ص منقولست که حقتعالی هرگز کسی را بجهالت و تندخوئی
عزیز نکرده است و هرگز کسی را بحلم و بردباری ذلیل نکرده است و از حضرت صادق ع منقولست که حلم بس است معین و یاور آدمی و
اگر صاحب حلم نباشی خود را بر حلم بدار و در حدیث دیگر فرمود که چون در میان دو کس منازعه می شود دو ملک نازل می شوند و
بآن یکی که سفاهت و تندی و هرزه گوئی کرده میگویند که گفتی و گفتی و خود سزاوار آنچه را گفتی و عنقریب جزای گفتهای خود را
خواهی یافت و بآن دیگری که حلم کرده میگویند که حلم کردی و صبر کردی و بزودی خدا ترا خواهد آمرزید اگر حلم خود را بانجام رسانی
و اگر آن دیگری هم ترک حلم کرد و هرزه های او را جواب گفت آن دو ملک ببالا میروند و ایشان را بکاتبان اعمال میگذارند و در حدیث
دیگر فرمود که ما اهل بیتیم که مروت ما آنست که عفو میکنیم از کسیکه بر ما ظلم کند و از حضرت رسول ص منقولست که حضرت عیسی بحضرت
یحیی نصیحت فرمود که هرگاه مردم مدحی تو بگویند که در تو باشد بدانکه گناهی را بیاد تو آورده اند از آن گناه استغفار کن و اگر بدی
گویند که در تو نباشد بدانکه بی تعب تو از برای تو ثوابی نوشته شده است و حضرت امیرالمؤمنین ع فرمود که سه کسند که می باید
از سه کس انتقام نکشند شریف و بلند مرتبه از وضیع و دون مرتبه و حلیم و بردبار از سفیه بیخرد و صالح و نیکوکار از فاجر و بدکار و
حضرت صادق ع فرمود که سه خصلت است که در هر که باشد حقتعالی او را از حور العین تزویج نماید بهر نحو که خواهد فرو خوردن
خشم و صبر کردن بر دم شمشیر در راه خدا و شخصی که مال حرامی او را میسر شود و از برای خدا ترک نماید و در حدیث دیگر فرمود که سه خصلت
است که در هر که باشد این خصلتها ایمان را در خود کامل گردانیده است کسی که صبر کند بر ظلم و خشم خود را فرو نشاند از برای خدا و عفو
کند از مردم و تقصیر بگذرد حقتعالی او را داخل بهشت کند بیحساب و شفاعت کند در مثل ربیعه و مضر که دو قبیلهٔ عظیم اند و از حضرت امام
محمد باقر ع منقولست که هر که خود را نگاه دارد در هنگام خواهش و در هنگام ترس و غضب حقتعالی بدن او را بر آتش جهنم حرام گرداند
و از حضرت رسول ص منقولست که سه خصلت است که هر که این سه خصلت را نباشد از من نیست و از خدا نیست یعنی که امت پسندیدهٔ
من و بندهٔ خالص خدا نیست پرسیدند که این خصلتها چیست فرمود حلمی که بآن رد کند جهالت بیخردی جاهل را و خلق نیکی که بآن
در میان مردم تعیش نماید و ورعی که او را مانع شود از ارتکاب معصیتهای خدا و در حدیث دیگر فرمود که عفو کردن از مردم موجب زیادی
عزت است پس عفو کنید تا حقتعالی شما را عزیز گرداند و در حدیث دیگر فرمود که هر که خشمی را فرو برد حقتعالی دلش را پر از ایمان کند و
هر که از ظلمیکه بر او واقع شد عفو نماید حقتعالی او را در دنیا و آخرت عزیز گرداند و بسند معتبر منقولست که از حضرت امیرالمؤمنین ع
پرسیدند که کدام یک از خلق قوی تر و تواناترند فرمودند که هر که حلیم تر و بردبارتر است پرسیدند که بردبارترین مردم کیست
فرمود آنکه هر که بغضب نیاید و از حضرت رسول ص منقولست که سزاوارترین مردم کسی است که قدرتش بر عقوبت بیشتر و دوراندیش
ترین مردم کسی است که خشم خود را بیشتر فرو خورد و بسندهای معتبر منقولست در تفسیر صفح جمیل که حقتعالی بآن امر فرموده است که مراد
آنستکه عفو کنی بی آنکه عتاب کنی صاحب جرم را و بسند معتبر از حضرت امام علی النقی ع منقولست که حضرت موسی از حقتعالی سؤال نمود

که الهی چه چیز است جزای کسیکه صبر نماید بر آزار مردم و دشنام ایشان در راه رضای تو فرمود که او را اعانت مینمایم در هولهای روز قیامت
و بسند معتبر از حضرت امام رضا منقولست که حقتعالی به پیغمبری از پیغمبران وحی فرمود که چون صبح بیرون میروی اول چیزیکه بنظرت آید
اورا بخور و دوم را که می بینی آنرا بپوشان و سیم را قبول کن و چهارم را از خود مایوس مکن و از پنجم بگریز چون صبح شد بیرون آمد کوه
عظیمی را دید که در برابرش مینماید ایستاد و متفکر شد که حقتعالی امر فرموده است که این را بخورم و حیران ماند بعد از آن با خود اندیشه کرد که
البته حقتعالی امر نمیکند بچیزیکه من طاقت آن نداشته باشم پس بجانب آن کوه دوان شد که او را بخورد هرچند نزدیکتر میرفت
آن کوه کوچکتر می شد تا چون بنزد آن رسید او را بقدر لقمه یافت او را خورد و انقدر لذت از آن یافت که هرگز از هیچ چیز نیافته بود دیگر
پاره راه رفت طشتی طلائی دید چون مامور شده بود که آنرا بپوشاند گودی کند و آنرا در خاک پنهان کرد و روانه شد چون بعقب
نظر کرد دید که طشت از خاک بیرون افتاده و ظاهر شده گفت آنچه خدا فرموده بود کردم دیگر مرا کاری نیست چون پاره دیگر راه
رفت مرغی را دید که از عقبش بازی می آید بقصد شکار آن مرغ نموده و مرغ باو پناه آورد چون حقتعالی امر فرموده بود که او را قبول کند
آستین خود را گشود تا مرغ داخل آستین او شد پس باز از عقب رسید گفت شکار مرا از دست من گرفتی من چند روز است که از پی
این شکار میدوم چون حقتعالی امر فرموده بود که او را مایوس نگرداند پاره از گوشت ران خود را برید و نزد او افکند چون پاره راه رفت
گوشت مردار گندیده کرم افتاده دید چون مامور شده بود که از آن بگریزد گریخت و برگشت شب در خواب باو گفتند که آنچه مامور شده
بودی کردی دانستی که آنها چه بود گفتند که آن کوه صورت غضب بود در وقتیکه آدمی غضبناک شد خود را نمی بیند و از بسیاری غضب قدر
خود را نمی شناسد چون خود را شناخت و غضبش ساکن شد عاقبتش مثل آن لقمه طیب و لذیذ است که خوردی و اما آن طشت پس آن عمل
صالح است که چون بنده آنرا می پوشاند و مخفی میگرداند حقتعالی البته آنرا ظاهر میگرداند برای آنکه در دنیا او را زینت دهد با آنچه از برای
او ذخیره می نماید از ثواب آخرت و اما مرغ پس آن مثل شخصی است که ترا نصیحت میکند باید که نصیحت او را قبول نمائی و اما باز پس مثل
شخصی است که از تو حاجتی طلب نماید او را مایوس مکن و اما گوشت مردار گندیده آن غیبت است از آن بگریز ای عزیز اگر خواهی فضیلت
حلم و کظم غیظ را بدانی نظر کن باحوال پیغمبران خدا که از امتهای خود چه مشقتها کشیدند و در دشتهای خوی گمراهان چه آزارها متحمل شدند
و حلم فرمودند خصوصا حضرت رسول خدا صلعم که از کفار قریش و غیر ایشان چه خونها بدل نهادند چه محنتها کشیدند و بگریه بر ایشان نفرین نکردند
و آن معدن ادب و مخزن اولی الالباب با اجلاف عرب چگونه سلوک فرمودند و از جماعت چه بی ادبیها و گستاخیها نسبت بانجناب صادر
شد و حضرت عفو فرمودند چنانچه نقل کرده اند که روزی آنحضرت براهی میرفتند اعرابی آمد از پشت سر ردای آنحضرت را گرفت و کشید
چندانکه اثر آن در گردن مبارک آنحضرت ماند و گفت ای محمد عطائی بمن بده حضرت رو بسوی او کردند و تبسم فرمودند و باو عطا بخشیدند
نمودند مقارن این حال حقتعالی در رفعت آنجناب فرستاد که انک لعلی خلق عظیم بدرستیکه تو بر خلق عظیمی و با آن بدیها که کفار قریش
با آنحضرت کرده بودند چون در فتح مکه اسیر آنحضرت شدند و همه در مسجد الحرام بی حربه و سلاح حاضر شدند حضرت بر در کعبه ایستادند
و همه ایشان منتظر عقوبتها بودند پرسیدند که با ما چه خواهی کرد فرمود آن میکنم که یوسف با برادران کرد بر شما ملامتی نیست
و اگر مسلمان شوید خدا شما را می آمرزد و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر منقولست که آن زن یهودیه که گوسفند برای حضرت
رسول صلعم زهر آلوده بریان کرده بود که حضرت را هلاک کند بخدمت حضرت آوردند حضرت فرمود که چرا چنین کردی گفت با خود اندیشه
کردم که اگر پیغمبر است باو ضرر نخواهد رسانید و اگر پادشاه است مردم را از او راحت میدهم و با آن عمل حضرت از او عفو فرمودند و بسند
معتبر از حضرت امیرالمؤمنین منقولست که یهودی چند دینار از حضرت رسول صلعم مطلب داشت روزی آمد و طلب نمود حضرت فرمود که ای یهودی
حاضر ندارم که بدهم گفت ای محمد از تو جدا نمی شوم تا از تو بگیرم حضرت فرمود که پس من نزد تو می نشینم تا بهم رسد پس حضرت با او در همان
موضع نشستند تا ظهر شد و نگذاشت که حضرت بنماز روند نماز ظهر را همانجا کردند و با او نشستند تا وقت نماز عصر و نماز عصر را نیز
در آنجا ادا فرمودند و با او نشستند تا نماز شام و خفتن را نیز در همان موضع کردند و شب در آنجا ماندند تا صبح و نماز صبح را نیز در
آنجا کردند یهودی ملازم آنحضرت بود و جدا نمی شد صحابه او را تهدید و وعید مینمودند حضرت خطاب بصحابه فرمود و گفت چه میخواهید
از او گفتند یا رسول الله یهودی ترا اینقدر زمان حبس کرده است حضرت فرمود که خدا مرا مبعوث نکرده است که ظلم کنم نه بر کسیکه
در امان باشد و نه بر کسیکه در امان نباشد چون روز بلند شد یهودی شهادة گفت و مسلمان شد و گفت نصف مال خود را دادم
که در راه خدا صرف نمائی والله که من این کار را برای این کردم که پیغمبری تو بر من ظاهر شود زیرا که نعت ترا در توریه خوانده ام که
محمد بن عبدالله مولدش مکه است و محل هجرتش مدینه است و درشت خو نیست و غلیظ نیست و صدا بر روی مردم بلند نمیکند و فحش

و دشنام نمیگوید اینک من شهادت میدهم که خدا یکی است و تو پیغمبر و فرستاده اوئی و اینک مال برای تو است هرچه خواهی در مال من
بکن آن یهودی مال بسیار داشت بعد از آن حضرت امیرالمؤمنین فرمود که فراش حضرت رسول صلعم عبائی و بالش تکیه حضرت پوستی بود که در
میانش لیف خرما پر کرده بودند شبی آن عبا را دو تو کردند برای آنحضرت که راحت بستر باشد چون صبح شد فرمود که دیشب بسبب نرمی
فراش دیر بنماز برخواستم دیگر یکته بیندازید حضرت امیرالمؤمنین چه محنتها از صحابه رسول صلعم و از صحابه خود کشیدند و در هنگام قدرت
از همه عفو فرمودند چنانچه در جنگ جمل همه شمشیرها بر روی کشیدند و اصحابش را کشتند و مجروح کردند و همین که دست بر ایشان یافت
عفو فرمود و عایشه را با نهایت حرمت بمدینه فرستاد و هفتاد زن با آن همراه کرد و مروان بن الحکم را با آن آزارها که بآنحضرت رسانیده
بود رها کرد و عبدالله بن زبیر را با آنهمه عداوت و آزارها که بآنجناب رسانید و هرزها که گفت بعد از اسیر شدن رها کرد و همچنین
در باب اصحاب نهروان و غیر ایشان بعد از ضربت زدن ابن ملجم او را بکشتن امر نفرمودند و حضرت امام حسن را وصیت فرمود که او را یک ضربت
بیش مزنید و گوش و بینی او را مبرید و از طعام و شرابی که من میخورم باو بدهید و جنگ مرا خارجی در میان اصحابش بودند از منافقان اهل
ایمان را بکفر علانیه نسبت میدادند و کنایها میگفتند عفو میفرمود و متعرض ایشان نمی شد و نقل کرده اند که روزی آنحضرت در بازار
خرما فروشان میگذشت کنیزکی را دیدند که گریه میکند پرسیدند که چرا گریه میکنی گفت مولای مرا فرستاده بود که یکدرم خرما
بخرم و از این مرد خریدم و چون بردم ایشان نه پسندیدند الحال پس آوردم و این مرد قبول نمیکند حضرت فرمودند که ای بنده خدا این کنیزک
است اختیار ندارد درهمش را رد کن و خرما را بگیر آن مرد حضرت را نشناخت برخواست و دستی بر سینه آنحضرت زد مردم باو گفتند که امیر
المؤمنین است آن مرد بلرزه افتاد و رنگش زرد شد خرما را گرفت و درهم را پس داد و گفت یا امیرالمؤمنین از من راضی شو فرمود که
چون حق مردم را بمردم رسانیدی پس از تو راضیم و بروایت دیگر منقولست که آنحضرت غلامی داشتند هرچند او را طلبیدند لبیک و جواب نگفت
چون بیرون آمدند دیدند که در بیرون در ایستاده است فرمودند که چرا جواب نگفتی گفت تنبلی مرا مانع شد از جواب گفتن و از
عقوبت شما ایمن بودم حضرت فرمود که حمد و سپاس خداوندی را که مرا چنین کرده که خلقش از من ایمن اند در همان ساعت غلام را آزاد کردند و
بروایت دیگر منقولست که چون امیرالمؤمنین در جنگ عمرو بن عبدود در دفعه اول که بر او ظفر یافتند شمشیر بر او نزدند و بعضی
بعضی حضرت را طعن کردند که فرصت را فوت کردی حضرت رسول صلعم فرمود که سبب توقف و تاخیر را بیان خواهد کرد از برای شما چون
بار دیگر آنحضرت بر او ظفر یافتند او را کشتند و برگشتند حضرت رسول صلعم از علت توقف و تاخیر سؤال فرمودند حضرت فرمود که او در اول
بمن فحش گفت و آب دهان بروی من انداخت ترسیدم که مبادا کشتن او از روی غضب باشد و مراد نفس نیز از برای خدا پس گذاشتم تا غضب
فرونشست و خالص از برای خدا او را کشتم و بروایت دیگر منقولست که روزی حضرت امیرالمؤمنین زنی را دیدند که مشک آبی بر دوش
دارد و میبرد مشک را از او گرفتند و بجائی که او میخواست برسانند و از احوال او سؤال نمودند گفت که علی بن ابیطالب
شوهر مرا به بعضی از سرحدها فرستاد و کشته شد و یتیمی چند نزد من گذاشته من چیزی ندارم و مضطر شده ام که خدمت مردم
میکنم حضرت برگشتند و آنشب را باضطراب گذرانیدند تا صبح چون صبح شد زنبیل بزرگی برداشتند و گوشت و خرما و انواع طعام کردند و
بخانه آن زن روانه شدند بعضی از اصحاب التماس کردند که بما دهید همراه شما بیاوریم فرمود که کسی حامل وزر من در آخرت نخواهد
بود چون بخانه آن زن رسیدند در را کوفتند زن گفت که کیست فرمود که من آن بنده ام که دیروز مشک ترا برای تو برداشتم در بگشا
که برای اطفال تو چیزی آورده ام آن زن گفت که خدا از تو راضی شود و میان من و علی بن ابیطالب حکم کند چون در را گشود حضرت فرمودند
که میخواهم من کسب ثواب بکنم یا بگذار که من خمیر کنم و نان بپزم و تو اطفال را محافظت نما یا من اطفال را محافظت نمایم و تسلی کنم و تو نان
بپز گفت من در نان پختن صاحب قوت ترم شما اطفال را نگاهداری کنید پس آن زن آرد را خمیر کرد و حضرت گوشت را پختند و گوشت
و خرما و غیر آن لقمه میکردند بدهان اطفال میگذاشتند و بهر لقمه که بایشان میدادند میفرمودند که ای فرزند علی بن ابیطالب را حلال
کن و چون خمیر آماده زن گفت که ای بنده خدا بیا و تنور را بر افروز حضرت متوجه بر افروختن تنور شدند در آن حال زنی باغاثه آمد و
حضرت را شناخت با آن زن گفت که این امیرالمؤمنین است و پادشاه مسلمانانست که ترا خدمت میکند پس آن زن دوید بخدمت آنحضرت
و فریاد برآورد که من از شرمندگی تو چگونه بیرون آیم حضرت فرمود که من از شرمندگی تو چگونه بیرون آیم که در حق تو تقصیری کرده ام و بروایت
دیگر منقولست که ضرار بن حمزه بنزد معویه آمد معاویه باو گفت که علی را برای من وصف کن گفت مرا معاف دار از این امر معاویه گفت که معاف
نمیدارم ضرار گفت والله که صاحب اندیشهای دور و دراز بود و در راه خدا قوی و تنومند بود آنچه میفرمود همه حق بود و آنچه حکم
میکرد همه عدل بود پیوسته نهرهای علوم الهی از جوانبش جاری بود و سخنان حکمت از اطراف و جوانبش میجوشید از دنیا و زینتهای

او وحشت مینمود و شبها و تاریکیهای شب انس میکرفت والله که بوستان بدنش روان بود و فکرهایش دراز بود و دیده
در تفکر بود و دستها را حرکت میداد و با خود مخاطبها میفرمود و با پروردکار خود مناجات مینمود از جامها هرچه درشت تر بود او
را خوشتر میداشت و از خوردنیها هرچند تن کمتر بود باو کوارا تر بود والله که در میان ما مثل یکی از ما بود و خود را بر ما زیادتی
نمیدید چون نزد او میرفتیم ما را نزدیک خود می نشانید و هرکاه که سؤال میکردیم جواب میفرمود و با آنکه با ما این روش سلوک می
فرمود از مهابت و جلالت او با او سخن نمیتوانستیم کفت و از عظمت و شوکت او نظر بروی نمیتوانستیم کرد چون تبسم میفرمود دندانهای
مبارکش مانند مروارید ظاهر میشد اهل دین و ورع را تعظیم میفرمود و مساکین و درویشان را دوست میداشت هرکز صاحب
قوت و دولت طمع نمیکرد در آنکه میل بجانب ایشان نماید و ضعیفان و بیچارکان از عدالتش مایوس نبودند قسم میخورم بخدا که در بعضی
از شبها او را دیدم در حین تاریکی شب در محراب ایستاده بود و ریش در دست کرفته بود و بپروردکار خود استغاثه میکرد مانند کسی که مار او را کزیده
باشد و کریه میکرد مانند کسیکه مصیبت عظیمی باو رسیده باشد و کویا در کوش من است که مکرر میفرمود ای دنیا آمده
که متعرض من شوی و مرا مشتاق خود کنی هیهات هیهات برو و دیکری را فریب بده که مرا با تو کاری نیست و ترا سه طلاق کفته ام و مرا
بتو رجوعی نیست عمر تو کوتاه است و امر تو سهل است و آرزوهای تو اندک است آه آه از کمی توشه و درازی سفر و وحشت و تنهائی راه و
عظمت اهوالی که بر آنها وارد می باید شد پس آب چشم معاویه در اینحال بر ریش نحسش جاری شد و خروش از اهل مجلس برخاست
معاویه کفت کم والله که ابو الحسن چنین بود که میکوئی بکو که از مفارقت او چه حال داری کفت مانند کسی ام که فرزند یکانه اش را
بروی سینه اش کشته باشند پس برخواست و کریان از مجلس آن ملعون بیرون آمد و بسند معتبر منقولست از ابوذر که جعفر بن
ابی طالب کنیزکی از حبشه از برای حضرت امیر المؤمنین ع بهدیه آورده بود که چهار هزار درهم قیمت او بود و در خانه آنحضرت خدمت می
کرد روزی حضرت فاطمه ع داخل شد دید که سر حضرت امیر المؤمنین ع در دامن آنکنیز است حضرت فاطمه فرمود که چیزی واقع شد
حضرت فرمودند که نه والله ای دختر محمد هیچ واقع نشده است حضرت فاطمه فرمود که مرا رخصت ده بخانه پدر خود روم فرمود که اختیار
داری مأذونی چون متوجه خانه حضرت رسول ص شد جبرئیل ع نازل شد و کفت یا محمد پروردکارت سلام میرساند و میفرماید که
اینک فاطمه ع بشکایت علی می آید در باب علی چیزی قبول مکن در اینحال حضرت فاطمه ع رسید حضرت رسول ص فرمود که آمده که شکایت
علی آمده که شکایت علی را بکوئی فرمود که بلی برب کعبه فرمود که برکرد و بکو که من برضای تو راضیم هرچند بر من دشوار باشد حضرت
فاطمه برکشت و سه مرتبه این سخن را فرمود حضرت امیر المؤمنین ع فرمود که شکایت مرا بخلیل من و حبیب من کردی مرا از
شرمندکی آنحضرت چه کنم خدا را کواه کرفتم ای فاطمه که این کنیز را برای خدا آزاد کردم و چهار صد درهم که از عطاهای من زیاده آمد
تصدق کردم بر فقیران اهل مدینه پس جامه پوشیدند و نعلین در پا کردند و متوجه خدمت حضرت رسول ص شدند در اینحال جبرئیل ع
نازل شد و کفت یا محمد پروردکارت سلام میرساند و میفرماید که بعلی ع بکو بهشت را بتو دادم بسبب آنکه کنیز را از برای خوشنودی
فاطمه ع آزاد کردی و اختیار جهنم را بتو کذاشتم برای چهار صد درهم که تصدق کردی پس هر که را خواهی برحمت من داخل بهشت کن و هر که
را خواهی بعفو من از جهنم بیرون آور پس در آنوقت حضرت امیر المؤمنین ع فرمود که منم قسمت کننده بهشت و دوزخ و بروایت دیکر از
حضرت امام جعفر صادق ع منقولست که روزی حضرت رسول ص حضرت فاطمه ع را دید که عبای کنده از پشم شتر در بر دارد
و در اثنای شیر دادن فرزند خود بدست مبارک خود آسیا میکند حضرت کریان شدند و فرمودند که ای فرزند صبر کن بر تلخیها و مشقتهای
دنیا برای حلاوتها و راحتهای آخرت حضرت فاطمه ع فرمود که یا رسول الله حمد میکنم خدا را بر نعمتهای او و شکر میکنم او را باحسانهای او در اینحال حق تعالی
بحضرت رسول ص این آیه را فرستاد که پروردکار تو از کرامتهای خود بتو آنقدر بدهد که تو راضی شوی و بسند معتبر منقو
لست که شامی در مدینه حضرت امام حسن ع را دید که سواره میرفت زبان بلعن و طعن حضرت کشود چون فارغ شد حضرت امام حسن ع رو باو کرد
و بر او سلام کردند و تبسم نمودند و فرمودند که ای شیخ کمان دارم که تو غریبی و شاید بر تو اشتباهی شده باشد اکر توانکری بخواهی
ترا توانکر میکردانیم و هرچه سؤال نمائی بتو عطا میکنیم و اکر راه هدایت بخواهی ترا راه نمائی میکنیم و اکر مرکب سواری بخواهی
میدهیم و اکر کرسنه سیرت میکنیم و اکر برهنه ای ترا میپوشانیم و اکر محتاجی ترا غنی میکنیم و اکر رانده شده ترا پناه میدهیم و هر حاجتی
که داری برمی آوریم اکر بیائی بخانه ما و تا هنکام رفتن مهمان ما باشی از برای تو بهتر است زیرا که خانه کشاده داریم و آنچه میخواهی
از مال و اسباب مهیاست چون شامی این نوع مکالمه از آنحضرت شنید کریست و کفت کواهی میدهم که تو خلیفه خدائی در زمین
و دانستم که خدا بهتر میداند که رسالت و خلافت را بکی دهد و تو و پدرت دشمن ترین خلق بودید نزد من اکنون تو محبوب ترین

خلق خدا

خلق خدائی نزد من و بار خود را بخانه آنحضرت برد و تا در مدینه بود مهمان آنحضرت بود و دوستدار اهل بیت شد و در روایتی وارد شده
است که در میان محمد بن الحنفیه و حضرت امام حسین ع منازعه بود محمد بن الحنفیه بحضرت نوشت که ای برادر پدر من و تو علی ابن ابیطالب است
و مادر تو فاطمه دختر حضرت رسول ص و اکر تمام عالم پر از طلا می شد و مادر من مالک تمامی بود بفضل مادر تو نمیرسید همین که
نامه مرا میخوانی بزودی نزد من بیا تا مرا راضی کنی که تو اولائی بفضل و احسان از من والسلام حضرت چون نامه را خواندند بزودی
بدیدن او مبادرت نمودند و دیکر میان ایشان چیزی واقع نشد و از حضرت علی بن الحسین ع منقولست که چون با حضرت امام حسین علیه السلام
ولعنة الله علی من قتله بکربلا میرفتیم در هیچ منزلی فرود نمی آمدیم و بار نمیکردیم مکر آنکه حضرت یحیی را یاد میکردند و در روزی
فرمودند که سبب خواری و بی اعتباری دنیا نزد خدا آنستکه سر یحیی ع را بهدیه بردند نزد زنی فاحشه از فاحشه های بنی اسرائیل بردند
و از وفور حلم آن معدن جود و کرم آن بود که با آنکه فرزندان و برادران و دوستان آن عالی جناب را در برابرش شهید کردند و حقتعالی
ملائکه آسمانها و زمین و جن و انس و وحوش و طیور و جمیع مخلوقات را در فرمان آنحضرت کرده بود بر ایشان نفرین نکرد و عذاب برای ایشان
نه طلبید و بروایتی سی صد و شصت زخم و بروایتی یکهزار و نهصد جراحت و بروایت دیکر صد و
هشتاد زخم شمشیر و نیزه و چهار هزار زخم تیر به بدن مبارکش رسیده بود با آنکروه اشقیا ترحم میفرمود و در هدایت ایشان سعی مینمود
و بقوت بازوی ولایت و بازوی اسداللهی کروهی از ایشان را بشمشیر و نیزه بجهنم فرستاد چنانچه در بعضی روایات آمده است که هزار و
نهصد و پنجاه کس را بدست مبارک خود کشت بغیر جماعتی که مجروح کرد و بسند معتبر دیکر منقولست که چون آنعالی جناب بشهادت
نایل کردیدند در پشت دوش مبارک آنحضرت پینهها و اثرها بود از حضرت امام زین العابدین از سبب آن پرسیدند فرمود که این اثرها
از سبب برداشتن بارهای کران و انبانهای سنکین بود که شبها بر دوش مبارک خود بخانهای بیوه زنان و یتیمان و مسکینان
میبردند و در روایت دیکر وارد شده است که حضرت امام حسین ع در میان جماعتی نشسته بودند از نور جبین و کردن آن آفتاب برج امامت
دانستند که آنحضرت در آنجا نشسته اند و بسند معتبر منقولست که روزی کنیزکی آب بر دست حضرت امام زین العابدین ع میریخت ابریق
از دستش افتاد و سر مبارک آنحضرت را مجروح کرد حضرت سر بالا کردند کنیز کفت که حقتعالی میفرماید که الکاظمین الغیظ فرمود که خشم
خود را فرو خوردم باز کفت والعافین عن الناس فرمود که خدا از تو عفو کند که من عفو کردم باز کفت که والله یحب المحسنین فرمود برو
که ترا آزاد کردم از برای خدا و بروایت دیکر منقولست که کنیزی از کنیزان آنحضرت کاسه را شکست که در آن کاسه طعامی بود و از ترس رنکش
زرد شد حضرت فرمود که برو ترا آزاد کردم از برای خدا و بروایت دیکر وارد شده است که شخصی آنحضرت را دشنام داد غلامان آنحضرت
قصد او کردند حضرت فرمود که بکذارید که آنچه از بدیهای ما بر او پوشیده است زیاده از آنستکه بما نسبت میدهد پس رو بآنشخص کردند
و فرمودند که آیا ترا بما حاجتی هست آنمرد خجل شد حضرت فرمود که جامه با هزار درهم باو عطا کردند آنمرد کریان شد و برکشت و فریادی
کرد که کواهی میدهم که تو فرزند رسول خدائی و بروایت دیکر منقولست که شخصی حضرت را دشنام داد فرمود که ای جوان عقبه بسیار دشواری
در آخرت در پیش داریم اکر من از آن عقبه خواهم کذشت از کفته تو پروا ندارم و اکر در آن عقبه حیران خواهم ماند من بدتر از آنم که تو میکوئی
و در روایت دیکر آمده است که شخصی با آنجناب ناسزا میکفت حضرت ملتفت او نمیشدند آن ملعون کفت که ترا میکویم حضرت فرمود که من
هم از تو عفو میکنم و میکذرانم و بسند دیکر منقولست که حضرت علی بن الحسین ع غلام آزاد کرده داشتند که سرکار بعضی از مزارع آنحضرت
بود روزی بآن مزرعه وارد شدند دیدند که ضرر و فساد بسیار در آن مزرعه کرده است بکنار تازیانه او را زدند بعد از زدن نادم شدند
چون بخانه برکشتند بطلب آن غلام فرستادند چون غلام حاضر شد دید که جامه از بدن مبارک دور کرده اند و تازیانه در پیش آنحضرت
کذاشته است کمان کرد که حضرت اراده سیاست و تنبیه او دارد بسیار ترسان شد پس حضرت تازیانه را برکرفتند و بدست او دادند و فرمودند
کاری از من لغزشی صادر شد که هرکز از من صادر نشده بود بکیر این تازیانه را و بقصاص آن بر من بزن غلام کفت که ای مولای من کمان
من این بود که مرا دیکر عقوبت خواهی کرد و مستحق هستم آنچه را نسبت بمن بجا آوردی باز حضرت مبالغه فرمود او کفت بخدا پناه
میبرم از چنین عملی و شما را حلال کردم باز مکرر فرمودند چون آن غلام راضی نشد فرمود که چون این را نمیکنی بعد از آن تا زنده ام مزرعه
را از برای خدا بتو بخشیدم و ایضاً منقولست که روزی جمعی در خانه آنحضرت مهمان بودند غلام بریانی که در تنور بود بیرون آورده
خواست که بتعجیل بر سر سفره آورد خوان از دستش افتاد و بر سر طفل صغیر آنحضرت خورد و آن پسر کشته شد غلام متحیر و مضطرب
کشت امام ع چون اضطراب غلام را دیدند کفتند تو عمداً اینعمل را نکردی مضطرب مباش ترا آزاد کردم و متحیر مشو و از روی بشاشت
طعام را بحضار خورانیدند بعد از آن بدفن طفل مشغول شدند و در روایت دیکر وارد شده است که آنحضرت بر جماعتی کذشتند که نشسته بودند

فصل در شرح حلم و توکل بر خداوند

غیبت بعضی می کنند ایستادند که بشنوند که اگر راست می گویند خدا بیامرزد و اگر دروغ میگویند خدا شما را بیامرزد و بسند معتبر
منقولست که حضرت صادق ع غلامی از غلامان خود را پی کاری فرستادند دیر برگشت حضرت از عقبش بیرون آمدند دیدند که خوابیده
است بر بالای سرش ایستادند نشستند و باد زدن گرفتند تا بیدار شد فرمودند که ای فلان والله که ترا نیست
که شب و روز از برای ما و از سفیان منقولست که روزی بخدمت حضرت صادق ع رفتم رنگ مبارک حضرت را متغیر یافتم پرسیدم بخوابی شب از آن تو و روز
که چرا احوال شما متغیر است فرمود که من سفارش کرده بودم کنیزان و مردم خانه را که بر بام بالا نروند داخل خانه شدم دیدم که کنیزکی
که تربیت یکی از فرزندان من میکرد بر نردبان بالا میرفت و آن پسر را بود و چون مرا دید لرزید طفل از دستش افتاد و فوت
شد من از برای مردن طفل متغیر نیستم از برای ترسی که از من بر آن کنیز مستولی شده متغیرم با آنکه در آن حال دو مرتبه حضرت باو فرموده
بودند که ترا آزاد کردم از برای خدا بر تو باکی نیست و در روایتی وارد شده است که شخصی از حاجیان در مدینه بخواب رفت چون بیدار
شد همیانش را نیافت گمان کرد که دزد برده اند بیرون آمد حضرت صادق ع را دید که نماز میکنند حضرت را نشناخت بحضرت
گفت که همیان مرا تو برداشته حضرت فرمود که چند زر در آن همیان بود گفت هزار دینار حضرت او را بخانه بردند و هزار دینار باو دادند
مرد چون بخانه خود برگشت همیان خود را یافت برگشت همیان را بخدمت حضرت آورد بعذر خواهی و زر را پس داد حضرت فرمودند چیزی که
از دست ما بدر رفت دیگر بدست ما بر نمیگردد بعد از آن مرد پرسید که این بزرگوار چه کسی بود گفتند جعفر صادق است
گفت چنین کاری کار مثل او است و حضرت امام موسی کاظم ع در کظم غیظ و حلم مشهور آفاق گردیده و اخبار مکارم اخلاق آن امام بسامع خاص
و عام رسیده و هر یک از ائمه ما صلوات الله علیهم بجمیع محاسن شیم و محامد خصال مقبول خاص و عام بوده اند و دوست و دشمن بجمیع
کمالات ایشان معترفند و اگر دریاها مداد شوند از عهده ذکر فضایل ایشان بیرون نتوانند آمد انشاء الله اگر اجل مهلت دهد رساله
مستقلی در سیر و سنن ایشان نوشته شود و غرض از ذکر این چند حدیث این بود که ملاحظه نمائی که پیشوایان تو که زبده مکونات
در حلم و بردباری و شکستگی چگونه بوده اند و با خلق بچه نحو سلوک میکرده اند تا با ایشان تاسی نمائی و باد نخوت و غرور را از سر بدر کنی
و گول شیطان نخوری و تو که حرمت خود را نگاه می باید داشت علم را خفیف نمی باید کرد و فلان عمل مناسب شأن ما نیست و اهانت فلان
مؤمن موجب نقص قدر ما است نعوذ بالله من وساوس شروره یا باذر ان سرک ان تکون اقوی الناس فتوکل علی الله وان سرک ان تکون
اکرم الناس فاتق الله وان سرک ان تکون اغنی الناس فکن بما فی ید الله عز و جل اوثق منک بما فی یدیک یا باذر لو ان الناس کلهم اخذوا بهذه
لکفتهم و من یتق الله یجعل له مخرجا و یرزقه من حیث لا یحتسب و من یتوکل علی الله فهو حسبه ان الله بالغ امره قد جعل الله لکل شیء قدرا یا باذر
یقول الله جل ثناؤه و عزتی و جلالی لا یؤثر عبدی هوای علی هواه الا جعلت غناه فی نفسه و همومه فی آخرته و ضمنت السموات والارض رزقه
و کففت علیه ضیعته و کنت له من وراء تجارة کل تاجر ای ابوذر اگر خواهی که قوی ترین مردم باشی پس توکل کن بر خدا و اگر خواهی که گرامی
ترین مردم باشی پس تقوی را پیشه خود کن و بپرهیز از خدا و اگر خواهی که غنی ترین مردم باشی پس اعتماد بر آنچه نزد خدا است در
قدرت و دست بیشتر داشته باش از آنچه در دست تست ای ابوذر اگر همه مردم این آیه را اخذ کنند و عمل نمایند ایشان را کافی است و ترجمه
تمام لفظ آیه این است که هر که بترسد از خدا و بپرهیزد از مناهی او و صاحب درجه تقوی شود حق تعالی مقرر فرماید برای او راه بیرون
شدن و چاره در هر کار و در هر امری از امور دنیا و آخرت و روزی دهد او را از جائی که گمان نداشته باشد بخاطرش خطور نکند و هر که
توکل کند بر حق تعالی و کارها خود را با او گذارد پس خدا کافی است برای او و بس است از جهت کفایت مهمات و بدرستی که
حق تعالی امور و ارادت خود را بر وجه کمال بنهایت میرساند و از برای هر چیز اندازه مقرر فرموده است موافق حکمت و مصلحتهای او
حق تعالی میفرماید که بعزت و جلال خود سوگند میخورم که اختیار نمی نماید بنده خواهش مرا بر خواهشها و هواهای نفس خود
مگر آنکه غنای او را در نفس او میگذارم و نفس او را غنی و بی نیاز میگردانم از خلق و چنان میکنم که فکر و اندیشه و هم او برای امور آخرتش
باشد و آسمانها و زمین را ضامن روزی او میگردانم و معیشت او را باو کرده می آورم و برای او مهیا میگردانم و تجارت هر تجارت کننده را بسوی
او میرسانم یا من برای او هستم بعوض آنکه تجارت تاجران باطل دنیا را ترک کرده و ترک ما را اختیار نموده بدانکه توکل و تفویض و رضا و تسلیم ارکان
عظیمه ایمانند و آیات و اخبار در فضیلت این اخلاق بسیار بدو فوق حد احصا است چنانچه از حضرت صادق ع منقولست که سر طاعت خدا صبر
است و راضی بودن از خدا در آنچه بنده خواهد یا کراهت از آن داشته باشد و راضی نمیشود البته در آنچه خیر است برای او بهتر خواهد شد و در حدیث
دیگر فرمود که خدا شناس ترین مردم کسی است که بقضای خدا بیشتر راضی باشد و در حدیث دیگر فرمود که حق تعالی بحضرت رسول ص وحی نمود
که بنده مؤمن خود را هر چیز که از او منع می نمایم خیر او در آنست پس باید که راضی باشد بقضای من و صبر کند بر بلای من و شکر کند نعمتهای

مرا تا او را

فصل در شرح توکل بر خدا است

مرا تا او را از جمله صدیقان بنویسم نزد خود و از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که سزاوارترین خلق بتسلیم نمودن راضی شدن بقضای
حق تعالی کسی است که خدا را شناخته باشد و کسیکه بقضای خدا راضی می شود قضا بر او جاری میشود و خدا اجرش را عظیم میگرداند و کسی
که از قضای الهی بخشم می آید قضا بر او جاری میشود و اجرش بر طرف می شود و بروایت دیگر منقولست که از حضرت صادق ع پرسیدند که بچه
چیز مؤمن را میتوان شناخت که او مؤمن است فرمود که بمنقاد بودن امر الهی و راضی بودن بهر چه بر او وارد شود از خوشحالی و آزردگی
و در حدیث دیگر فرمود که هرگز رسول ص در امری که واقع می شد نمیفرمود که کاش چنین دیگر میشد و در حدیث دیگر فرمود که
چگونه کسی مؤمن باشد که از قسمتهای پروردگارش بخشم آید و منزلت خود را حقیر شمارد و حال آنکه اینها از جانب خدا برای او مقرر
شده است من ضامنم از برای کسیکه در خواطرش بجز رضا و خوشنودی خدا نباشد که چون دعا کند دعایش مستجاب شود و بسند
معتبر از حضرت رسول ص منقولست که حق تعالی میفرماید که ای فرزند آدم اطاعت من کن در آنچه ترا بآن امر میفرمایم و بیاد من مده چیزی که
صلاح تو در آنست که من از تو بهتر میدانم و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که غنا و عزت سیر میگردند هر جا که توکل را می یابند
آنجا قرار میگیرند و وطن میکنند و در حدیث دیگر فرمود که حق تعالی بحضرت داود ع وحی نمود که هر بنده که بر من توکل و اعتماد کند و
رو از خلق بگرداند و من از نیت او بیابم که راست میگوید پس اگر آسمانها و زمینها و آنچه در آنها است با او در مقام کید و مکر در آیند
البته از برای او دری و راه خلاصی مقرر سازم و هر بنده که متوسل باحدی از خلق شود و همگی اعتماد خود را باو کند من از دل او آن
را بیابم البته اسبابها و سببهای آسمان را از دستش قطع نمایم و راههای زمین را بر او ببندم و پروا نکنم که در کدام وادی هلاک شود
و در حدیث دیگر فرمود که هر که متوجه امری چند شود که خدا دوست دارد البته حق تعالی متوجه امری چند شود که او دوست دارد
و برای او مهیا گرداند و هر که عصمت و نگاه داری از خدا طلب کند خدا او را محافظت نماید و کسیکه حق تعالی متوجه احوال او گردد او را نگاه
دارد پروا نکند اگر از آسمان بر زمین افتد یا بلیه از آسمان نازل شود و عالم را فرو گیرد زیرا که او بسبب تقوی داخل گروه ایمنان خدا است
از هر بلائی نمی بینی که خدا میفرماید که ان المتقین فی مقام امین بدرستیکه متقیان در مقامی اند بصاحب ایمنی و بسند معتبر منقولست
که حضرت امیر المؤمنین ع فرمودند که امید بآنچه گمان نداری بیشتر داشته باش از آنچه گمان داری بدرستی که حضرت موسی ع رفت که برای
اهلش آتش بیاورد و کلیم خدا شد و بمرتبه پیغمبری فایز گردید و ملکه سبا بقصد ملک بیرون آمد بشرف اسلام مشرف شد سحره
فرعون بقصد عزت فرعون بیرون آمدند و با ایمان برگشتند و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که حضرت موسی گفت که
ای پروردگار من مرا بیمار و اطفال صغار مرا میگذاری حق تعالی فرمود که ای موسی راضی نیستی که من روزی دهنده و نگاه دارنده
ایشان باشم گفت بلی ای پروردگار من تو نیکو وکیلی و نیکو کفالت کننده و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین ع منقولست که حضرت
لقمان پسرش را وصیت فرمود که ای فرزند باید که عبرت بگیرد کسیکه در طلب روزی یقینش بخدا قاصر باشد و نیت و اعتمادش ضعیف
باشد باینکه تفکر نماید که حق تعالی او را خلق فرموده و در سه حالت او را روزی داده است در هیچ یک از آن سه حالات او را کسب و وسیله
و چاره و حیله میسر نبوده پس بداند که البته در حال چهارم هم او را روزی کرامت خواهد کرد اما حالات اول پس در شکم مادر او را در محل
استقرار و راحت جا داده در جائی که نه سرما ضرر باو رساند و نه گرما و در آنجا روزی او را مقرر کرد او را از آنجا بیرون آورد و روزی بقدر
کفایت او از شیر مادر برای او جاری کرد باینکه موجب تعیش و قوت و نشو و نمای او گردد و او را در آن حال حیله و قوتی نبود و باز
چون او را از شیر باز گرفتند پدر و مادر را بر او مهربان گردانید از کسب پدر روزی را برای او مقرر فرمود که با نهایت مهربانی و رحمت
و شفقت صرف او نمایند او را بر خود اختیار کنند تا آنکه چون بزرگ شد و عاقل شد و قدرت بر کسب روزی بهم رساند کار را
بر خود تنگ گرفت و گمانهای بد بپروردگار خود برد و حقوق خدا را در مال خود انکار کرد و ادا ننمود و روزی را بر خود و عیالش
تنگ گرفت از ترس آنکه مبادا روزی بر او تنگ شود و یقینش سست شد بعوض دادن خدا آنچه را در راه او صرف نماید در دنیا
و آخرت پس چنین بنده بد بنده است ای فرزند و از حضرت صادق ع منقولست که شیطان گفت که پنج کس اند که مرا در باب ایشان چاره
و حیله نیست و سایر مردم در قبضه من اند کسیکه بخدا متوسل شود بنیت درست در جمیع امور خود بر او توکل نماید و کسیکه
تسبیح و ذکر خدا در شب و روز بسیار کند و کسیکه از برای برادر مؤمن بپسندد آنچه از برای خود می پسندد و کسیکه در هنگامی
که مصیبتی باو برسد جزع نکند و کسیکه بقسمت خدا راضی باشد از برای روزی غم نخورد و بسند معتبر از حضرت امام رضا منقولست
که حضرت صادق ع احوال یکی از اصحاب خود را پرسیدند اهل مجلس گفتند که او بیمار است حضرت بعیادتش رفتند و بر بالای سرش
نشستند او را قریب بوفات یافتند فرمودند که گمان خود را بخدا نیکو کن بخداوند خود گفت که گمان من بخدا نیکوست اما غم من از برای

دختران من است غم ایشان را بسیار کرده است حضرت فرمود که آنکسی را که از برای مضاعف کردن حسنات و محو کردن گناهان از او امید داری از برای اصلاح حال دختران نیز با او امید بدار مگر نمیدانی که حضرت رسول فرمود که چون از اصل سدرة المنتهی گذشتم و بشاخها و برگهای آن رسیدم دیدم از بعضی برگها پستانها آویخته و شیر از آنها میچکد و از بعضی عسل و از بعضی روغن و از بعضی میوه بجانب پایین میریزد در خاطر خود گفتم که آیا اینها بکجا میرود و جبرئیل همراه نبود که از او سؤال نمایم زیرا که از درجه من تجاوز کرده بود پس حق تعالی در دل من ندا در داد که اینها را در این مکان رفیع رویانیده‌ام که دختران و پسران امت ترا بآنها غذا دهم و روزی دهم بگو بپدرهای دختران که بر فقر و فاقه ایشان دلتنگ نباشند که من چنانچه ایشان را خلق کرده‌ام روزی میدهم و بسند معتبر از حضرت امیرالمؤمنین منقولست که حق تعالی بحضرت داود وحی فرمود که ای داود تو اراده می‌نمائی و من اراده می‌نمایم و نمیشود مگر آنچه من اراده مینمایم پس اگر منقاد اراده‌های من شوی و راضی باشی بآنچه من اراده نموده‌ام آنچه مراد تست بتو عطا میفرمایم و اگر راضی نمیشوی ترا بتعب می‌اندازم در سعی نمودن در تحصیل مراد خود و آخر نمیشود مگر آنچه من اراده نموده‌ام و بسندهای معتبر از حضرت رسول منقولست که حق سبحانه و تعالی فرموده است که هر که راضی بقضای من نیست و بتقدیرات من ایمان ندارد پس خدائی بغیر از من طلب نماید و از حضرت امیرالمؤمنین منقولست که کسی که بقسمت خدا راضی شود بدنش براحت می‌افتد و حضرت رسول فرمود که روزیها بنوبت و اندازه قسمت کرده‌اند پس آنچه از برای تو مقرر کرده‌اند هر چند ضعیف باشی بتو میرسد و آنچه از بلاها بر تو مقرر شده است بقوت خود دفع نمی‌توانی کرد و هر که قطع کند امید خود را از آنچه از او فوت شده است بدنش براحت می‌افتد و هر که بروزی خدا راضی شود پیوسته خوشحال و چشم روشن می‌باشد و از حضرت امام محمد باقر منقولست که بنده در میان بلا و قضا و نعمت الهی است پس در بلای خدا صبر او واجب است و در قضای خدا تسلیم و رضا واجبست و در نعمت خدا شکر واجبست بدانکه احادیث در فضیلت این خصال حمیده و تحریص و ترغیب بآنها بسیار است و مجملی از تحقیق معانی اینها لازم است بدانکه توکل عبارت از آنستکه آدمی امور خود را با پروردگار خود بگذارد و از او امید خیرات و دفع شرور داشته باشد و بداند که هر چه واقع میشود بتقدیر الهی میشود و اگر خدا خواهد که نفعی بکسی برسد هیچکس منع آن نفع از او نمیتواند کرد و خدا قدرتش از همه کس بیشتر است و اگر چیزی و نفعی را از کسی منع نماید و نخواهد که باو برسد جمیع عالم اگر متفق شوند باو نمیتوانند رسانید و تفویض نیز نزدیک باین معنی است باید که باین سبب از مخلوقین مأیوس شود و رضای ایشان را برضای خدا اختیار نکند و در جمیع امور بر خود و بر دیگران اعتماد نکند و همگی اعتمادش بر خدا باشد و این اعلای مراتب یگانه پرستی است که قدرت و تصرف و تدبیر را مخصوص خدا داند و قدرتهای مخلوقین را مقهور قدرت حق تعالی داند چنانچه بسند معتبر از حضرت صادق منقولست که شرک مخفی تر است در آدمی از جای پای مورچه و از جمله شرکست انگشتر را از انگشتی بانگشت دیگر کردن از برای آن برای اینکه امری بیادش بماند و مثل این از چیزها که دیگر و این معنی برای این شرکست که اعتماد بر خدا و بر خود نکرده و بر او توکل نکرده است و بر انگشتر کردن اینکه اعتماد کرده است و حاصل آنستکه هر دو کردن اینکه از خدا و متوسل شدن و اعتماد نمودن بغیر او بکمر شرک نزد شرکست و بسند معتبر منقولست که حضرت رسول از جبرئیل سؤال نمودند از معنی توکل بر خدا جبرئیل فرمود که توکل آنستکه بدانند که مخلوقین ضرر و نفع نمیرسانند و در عطا و منع مستقل نیستند و از مخلوقین مأیوس شوند پس بنده چنین شد از برای غیر خدا کار نمیکند و امید بچیزی از غیر او ندارد و نمی‌ترسد از غیر او و طمع از غیر او نمیکند این است معنی توکل و از حضرت امام رضا سؤال نمودند از معنی توکل گفت آنستکه چون دانستی که خدا با تست از غیر او نترسی و معنی رضا بقضا آنستکه بعد از آنکه توکل بر خدا کرده باشد در هر بابی بآنچه موافق فرموده خداست عمل کرده باشد پس آنچه واقع شود از عاقبت بلا و تنگی و رخا بداند که البته خیر او در آنچیزیستکه واقع شد زیرا که این امر بتقدیر الهی واقع شده و حق تعالی قادر بر دفع این امر بوده و حق تعالی ظالم نیست که خواهد بر او ظلم کند و بخیل نیست که نخواهد چیزی باو برسد و نادان نیست که مصلحت را نداند و باید که او بهادر خدا داده عاجز نیست که آنچه خیر است باو نتواند رسانید پس کمال ایمان باین صفات کمالیه الهی مقتضی آنستکه بهر چه از جانب خدا باو رسد از صمیم قلب راضی باشد جزع و شکایت نکند و بداند که عین خیر و صلاح او است چنانچه بسند معتبر منقولستکه از حضرت امام موسی کاظم سؤال نمودند از تفسیر و من یتوکل علی الله فهو حسبه حضرت فرمود که توکل بر خدا چند درجه دارد و از جمله درجهای توکل آنستکه در جمیع امور خود بر خدا توکل نمائی پس آنچه بکند بر او راضی باشی و بدانی که در خیر تو تقصیر نمیکند و فضل خود را از تو دریغ نمیدارد و بدانی که این امر بحکم و فرمان او واقع شده است پس توکل بر خدا کن و تفویض امر خود باو کن و در جمیع امور بر او اعتماد داشته باش و تسلیم عبارت از آنستکه آنچه از خدا و رسول و ائمه باو رسد از احکام و اوامر و نواهی و غیر آنها بر طبعش گران نباشد و همه را حق و یقین داند و در عمل کردن بآنها منقاد و ذلیل باشد و سرکشی نکند و از احکام

الهی ناراضی نباشد

الهی ناراضی نباشد چنانچه حق تعالی بحضرت رسول خطاب فرموده در آیه‌ای که مضمونش این است که بحق پروردگار تو ایمان نمی‌آورند و مؤمن نیستند با آنچه تو ایمان آورده تا آنکه ترا حکم گردانند در هر منازعه که در میان ایشان واقع شود و چون حکم کنی در میان ایشان در نفس خود حرجی و دشواری و دلتنگی نیابند در آنچه حکم کرده و تسلیم کنند و منقاد شوند تسلیم کردنی نیکو و بدانکه باین سبب این صفات از اصول ارکان ایمانند که اکثر اعمال و اخلاق بآنها بسته است زیرا که توکل در کسی که کامل شد از خلق مأیوس میشود و بسبب آن اکثر معاصی که از راه امید بمخلوقین بهم میرسد ترک مینماید زیرا از برای خوشنودی ایشان معصیت خدا اختیار نمی‌نماید و مداهنه در دین نمی‌کند و در جایی که امر فرموده‌اند الهی جرأت می‌نماید از خوف ضرر و طمع نفع مخلوق ترک امر بمعروف و نهی از منکر نمیکند و از برای خوش آمد ایشان احکام خدا را تغییر نمیدهد و چون روزی را از خدا داند در تحصیل روزی مرتکب حرام نمیشود و بسؤال خود را نزد مخلوق ذلیل نمیکند و رفعت خدا در نظرش عظیم میشود و مخلوق سهل میشود و چون خدا را معطی خود میداند پیوسته بسبب هر نعمتی که باو میرسد محبت خدا در دلش زیاده میشود و فواید این خصلت بی‌نهایت است و چون بقضای الهی راضی شد و دانستکه این امور از جانب خداست و محض خیر او است او را راحت و اطمینان حاصل میشود و در بلاها جزع نمیکند و صابر بلکه شاکر می‌باشد و المها او را حیران نمیکند و از عبادت خدا باز نمیدارد و با مردم دشمنی نمیشود که چرا بمن عطا نکردند و بمحبت مردم مفتون نمیشود و بسبب عطای سهلی که باو بکنند که خدا را فراموش کند و حسد مردم نمیبرد که چرا زیاده از او دارند و با مردم منازعه و مجادله در امور دنیا نمیکند و با همه مصافات و محبت خدا بهم میرساند و عبادتش از ریا خالص میشود و از تغییر احوال روزگار دلگیر نمی‌باشد چنانچه منقولستکه از بهلول پرسیدند که چه حال داری گفت چه حال داشته باشد کسی که آسمانها برضای او گردند و زمین برضای او ساکن باشد و هر چه در آسمانها و زمینها واقع شود همه بتجویز و رضای او شود گفتند خوش دعوی بلندی میکنی گفت که من در روز اول دانستم که آنچه خداوند قادر حکیم میکند خیر و نیک و صلاح است و باین سبب رضای خود را برضای او موافق کردیم و زمام امور خود را باو گذاشتیم و اراده خود را باراده او تابع ساختیم دیگر آنچه میشود برضا و خواهش ما میشود و فواید این خصلت نیز نامتناهی است و چون احکام الهی را منقاد شد شک و شبهه از خاطرش بیرون میرود و آنچه از خدا و حججهای او بتو میرسد از آیات و اخبار بتسلیم و انقیاد قبول میکنی و چون در اکثر رخنه‌های شیطان است از ایمان دور میکنی و این رکن عمده است از ارکان ایمان و اکثر خلق بسبب ترک این خصلت گمراه شده‌اند و سابقاً مجملی مذکور شد باید دانستکه توکل نه این معنی دارد که در خانه را بروی خود ببندی و در خانه بنشینی و دست از کار و کسب برداری و بگوئی توکل کرده‌ام زیرا که این تحکم است نه توکل و نه آنستکه خود را بچاه اندازی یا در مهلکها افکنی و بگوئی توکل کرده‌ام بلکه توکل آنستکه سابقاً نیز اشاره کردیم که سعی خود را چنانچه خدا فرموده است براهی که او فرموده است بقدریکه او فرموده است بجا آوری و طلب حرام نکنی و ترک آداب و مستحبات نکنی و زیاده از قدر ضرورت بحرص جمع نکنی و با وجود سعی اعتماد بر کسب خود نداشته باشی و بدانی که اگر خدا خواهد چشم و گوش و زبان و دست و پا و عقل و روح و سایر قوی و اعضای ترا می‌تواند گرفت پس سعی تو و اسباب و آلات او است و بدانی که اگر خدا ترا براه نفع تو هدایت نفرماید عاجزی و آن مشتری که بدر دکان تو می‌آید بدانی که رازق حقیقی از روز اول چنین مقدر کرده است پیش از خلق تو بچندین هزار سال که امروز این مشتری بدر دکان تو بیاید و ده یک روزی امروز تو از نفع سودای او بتو برسد و اگر بدکان نمی‌رفتی بتو نمی‌رسید و با وجود رفتن بدکان اگر خدا نمیخواست هیچکس بدر دکان تو نمی‌آمد و اگر خدا بدل او نمی‌انداخت بکیسه نمیکرد که آن زر را بتو دهد چنانچه فرموده‌اند که در دکان خود را بگشا و بساط خود را پهن کن و بر خدا توکل کن و اگر ترک طلب ضروری کنی آثم و گناهکاری و اگر خود را بدست خود بمهلکه اندازی خلاف فرموده خدا کرده و مستحق عقاب شوی زیرا که خدا فرموده است که تقیه بکن و حفظ نفس بکن و چون بسفر روی با رفیق برو و چون بیمار شوی بطبیب رجوع کن و اما با وجود اینها بدان که اگر خدا حفظ نمیکرد پاسبان حفظ تو نمی‌نمود چه ظاهر است که جمعی زیاده بر آن محافظت میکنند ناگاه کشته میشوند و بسیار استکه با هزار نفر بسفر میروند و مالشان بغارت میرود و کشته میشوند و صد طبیب حاذق بر سر بیماری آیند همه خطا میکنند و میمیرد با اینکه اینها اسباب حفظ و حربه و سلاح و رفیق و خلق کردن طبیب و مهربان کردن و مشفق کردن این نفر و ملازم که حمایت این کس کنند همه از خداوند عالمیانست و همچنین در باب حفظ کردن مال و اسباب و امتعه و حیوانات نباید آنها را نهاد و در میان صحرا انداخت و توکل کرد بلکه با شرایط حفظ توکل میباید کرد چنانچه بسند معتبر از حضرت صادق منقولستکه ترک مکن طلب روزی را از حلال بدرستیکه معین است بر دین تو و پای چهار پایت را ببند و توکل بر خدا کن و همچنین در باب عبادات و بندگی خدا سعی خود را بکن و بعد از آنکه کردی بدان که اعضا و جوارح و مشاعر و قوی و روزی و مسکن و لباس و قوت و قدرت و سایر چیزها که اینعمل از آنها موقوف بوده از خدا

بزانوی

بنود سید و هدایت الهی را نیز بدکار خود رجیل بدان اما قدرت خود را بالکلیه نفی مکن و متعاد ان نبود بدان و معترف بگناه و
بدی خود باش و خود را مستحق عقاب بدان و در مسئلهٔ قضا و قدر همین قدر بدان که پیشوایان دین برای تو بیان کرده اند و زیاده
از این فکر مکن که موجب ضلالت و گمراهی است و ائمه علیهم السلام ما را از این نهی کرده اند و کم کسی در این مسئله فکر کرده است از فحول
علما و غیر ایشان که گمراه نشده باشند و یکی از فروع خصلت تسلیم این است که در مسائل مشکله که عقل از احاطهٔ بانها قاصر باشد و قدم از مقام
تسلیم و انقیاد باشند با نچه مجمل فرموده اند بنحویکه فرموده اند ایمان بیاورند مانند شیطان بچون و چرا ملعون ازل و ابد نشوند
در این باب سخن بسیار است و این رساله که بر وجه استعمال با نوشتن احوال نوشته می شود گنجایش زیاده از این سخن ندارد و اگر در این
نوشته خطائی رو داده امید عفو دارم برای خود و هر که خواند از کرم پروردگار کریم خود دارم و بشفاعت رسول و ائمه که بکلام ایشان در
هر باب پناه برده ام امید وارم والحمد لله علی نعمائه علینا و علی جمیع خلقه کما هو اهله یا باذر لو ان ابن ادم فر من رزقه کما یفر من الموت
لادرکه رزقه کما یدرکه الموت یا باذر الا اعلمك کلمات ینفعك الله عز وجل بهن قلت بلی یا رسول الله فقال احفظ الله تجده امامك
تعرف الی الله فی الرخاء یعرفك فی الشدة و اذا سالت فاسئل الله عز وجل فاذا استعنت فاستعن بالله فقد جری القلم بما هو کائن
الی یوم القیمة فلو ان الخلق کلهم جهدوا ان ینفعوك بشیء لم یکتب لك ما قدروا علیه و لو جهدوا ان یضروك بشیء لم یکتبه الله علیك ما قدروا
علیه فان استطعت ان تعمل لله عز وجل بالرضا والیقین فافعل و ان لم تستطع فان فی الصبر علی ما تکره خیرا کثیرا و ان النصر مع الصبر و الفرج
مع الکرب و ان مع العسر یسرا ای ابوذر اگر خواهی که ندانم بکرت بنا در رود بیش چنانچه میکوید از مرتبه هر اینه روزی او را در می یابد چنانچه مرگ
او را در می یابد ای ابوذر را با تو تعلیم کنم کلمهٔ چند که حق تعالی ترا بانها منتفع گرداند ابوذر گفت بلی یا رسول الله فرمود که ای ابوذر حرمت
الهی را و اوامر و نواهی او را نگاه دار تا خدا را پیش روی خود یابی یعنی امر یکه صلاح تو در ان باشد پیش از انکه متوجه ان امر شوی خدا برای
تو میسر گردانیده و خود را بشناسان بخدا و راه اشنائی او پیمود و خدا بگشا در حالت رخا و نعمت یعنی در حال خدا را عبادت کن و سبب
و فور نعمت پروردگار خود را فراموش نکن تا در هنگام شدت و بلا خدا ترا بشناسد یعنی در سختیها چون پناه باو بری رعایت تو کند و مستجاب
گرداند و هرگاه خواهی چیزی را از کسی سؤال کنی از خداوند عز و جلیل سؤال کن و اگر خواهی از کسی استعانت جوئی بخداوند خود استعانت
بجو بدرستیکه قلم تقدیر الهی جاری شده است بانچه واقع خواهد شد تا روز قیامت پس اگر جمیع خلق جهد کنند و سعی نمایند که
نفع رسانند بتو بچیزیکه از برای تو نوشته نشده باشد بران قادر نیستند و اگر جهد کنند که ضرر رسانند بتو بچیزیکه خدا بر تو
نوشته باشد و مقدر نشده باشد قدرت بران ندارند پس هر عبادتی را اگر توانی که از برای خدا بجا اوری با رضا و خوشنودی از قضاهای
خدا و یقین و قلبی بالاحوال الحزن بکن و از خلق پروا مکن و هرچه را نتوانی کرد پس صبر کن بدرستیکه در صبر کردن بر مکروهات و بلاها
خیر و نفع و ثواب بسیار است و بدرستیکه نصرت و یاری حق تعالی با صبر میباشد و فرج و راحت بعد از کرب و الم میباشد بدرستیکه با هر
دشواری و تنگی و اسانی و راحتی در دنیا در اخرت میباشد حق تعالی همین فقره را در سورهٔ الم نشرح برای تسلی پیغمبر نازل گردانیده
است چون حضرت رسول بعلم ربانی میدانستند که ابوذر بچه مشقتها و شدتها گرفتار خواهد شد بسبب جور و منافقان امت تعلیم او
فرمودند که نتواند اظهار حق بکند در هنگامیکه عاجز شود صبر کند و او را تسلی فرمودند که بران صبر مشقتها اسان شود برای و بدانکه
بعد از ان شد تها و احتها عظیم هست با انچه فرمودند ابوذر رحمة الله علیه نقل نمود چنانچه در اول کتاب مذکور شد بدانکه صبر از جملهٔ
فروع رضا بقضا است و موجب فرج و راحت دنیا و عقبی و ثوابهای بی انتها است و بهترین صبرها صبر بر مشقت ترك گناهانست که بر
نفس دشوار و گران است و بعد از ان صبر بر مشقت کردن طاعات است و بعد از ان صبر بر بلاها و مصیبتها است و بسند معتبر از حضرت صادق
منقولست که صبر از ایمان بمنزلهٔ سر است از بدن و چنانچه بجدا شدن سر از بدن بر طرف می شود و بیجان بر میگردد و همچنین برفتن صبر ایمان بر طرف
و ضایع می شود و این مضمون در احادیث بسیار وارد شده است و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر منقولست که بهشت محفوفست
بمکاره و صبر بر مکاره پس هر که صبر کند بر مکاره در دنیا داخل بهشت می شود و جهنم محفوف است بلذتها و شهوتها و خواهشها پس
هر که منع نکند بر نگاه دنیا هر که بنفس بد هد لذتها و خواهشهای او را داخل جهنم می شود و از حضرت صادق منقولست که چون مؤمن
را داخل قبر میکنند نماز از جانب راست می ایستد و زکوة از جانب چپ و نیکی و احسان بر بالای سر و سایر ابر و مادر و غیر ایشان و مشرف می شوند بر بالای
سر و صبر در کناری می ایستد چون منکر و نکیر داخل قبر می شوند که از و سؤال کنند صبر بنماز و زکوة و نیکی میگوید که شما دو
صاحب خود بکنید و اگر شما عاجز شوید من او را در می یابم و اعانت او می نمایم و از حضرت رسول منقولست که زمانی خواهد امد که در ان
زمان ملك و پادشاهی میسر نشود مگر بکشتن و تجبر و تکبر و توانگری میسر نشود مگر بغصب کردن مال مردم و بخل و دوستی و محبت

مردم حاصل نشود مگر به بیرون رفتن از دین و متابعت هواها و خواهشهای ایشان پس کسیکه ان زمان را در یابد و صبر کند بر فقر با انکه
قادر باشد بر غنی شدن بغصب و بخل و صبر کند بر دشمنی مردم نسبت باو و بسبب تابع حق بودن و بحال انکه قادر باشد بر کسب محبت
ایشان بمتابعت نمودن هواهای ایشان و صبر کند بر مذلت با انکه قادر باشد بر عزت بمتابعت اهل باطل حق تعالی ثواب پنجاه صدیق
که تصدیق من کرده باشند باو کرامت فرماید و حضرت امام محمد باقر فرمود که پدرم در هنگام وفات مرا در بر گرفت و گفت ای فرزند صبر
کن بر حق هر چند تلخ باشد از حضرت رسول منقولست که صبر بر طاعت و صبر از مصیبت پس کسیکه صبر کند بر مصیبت تا انکه نیکی با
نیکو الم ان مصیبت را از خود رد کند حق تعالی برای او سیصد درجه بنویسد که از هر درجه تا درجهٔ ما بین اسمان و زمین باشد و کسی که
صبر کند بر مشقت طاعات الهی حق تعالی از برای او ششصد درجه بنویسد که از هر درجه تا درجهٔ مانند منتهای زمین باشد تا ابتدای
عرش و کسیکه صبر کند بر ترك معصیت حق تعالی برای او نهصد درجه بنویسد که از هر درجه تا درجهٔ مانند ما بین منتهای زمین باشد تا
منتهای عرش و از حضرت صادق منقولست که هر که از مؤمنان ببلائی مبتلا شود و صبر کند حق تعالی باو مثل ثواب هزار شهید کرامت فرماید
و بسند معتبر از حضرت رسول منقولست که چون حق تعالی در قیامت جمیع خلایق را در یک زمین جمع کند منادی از جانب حق تعالی ندا کند
که جمیع خلایق بشنوند که کجایند اهل صبر پس گروهی از مردم برخیزند استقبال کنند ایشان را گروهی از ملائکه با ایشان گویند که بر چه چیز
صبر کرده اید شما ایشان گویند ما نفسهای خود را بر مشقت طاعات الهی صبر فرموده ایم و بر مشقت ترك معصیت صبر کرده ایم پس منادی
از جانب حق تعالی ندا کند که بندگان من راست میگویند بگذارید ایشان را که بی حساب ببهشت روند و بدانکه یقین اعلی درجات ایمانست و
یقین را بر چند معنی اطلاق میکنند اول یقین بقضا و قدر است بحدیکه بر ان اثار ایمان مترتب شود و مورث انقطاع بخدا و توکل
و تفویض و رضا و تسلیم گردد چنانچه از حضرت صادق منقولست که هر چیز را اندازه و حدی هست راوی گفت فدای تو شوم کدام است
حد توکل فرمود که اندازه و حد توکل یقین است که از غیر حق تعالی نترسی و در حدیث دیگر فرمود که از صحت یقین اعمی این است که راضی
نکند مردم را بچیزیکه موجب خشم حق تعالی گردد و ملامت نکند مردم را بر چیزیکه خدا باو نداده است بدرستیکه روزی را نمیکشاند
مرص حریص و رد نمیکند روزی را کراهت کسیکه نخواهد اگر کسی از روزی بگریزد چنانچه از مرگ میگریزد هر اینه روزی او را در می یابد
چنانکه مرگ او را در می یابد بعد از ان فرمود که بدرستیکه حق تعالی بعدالت خود روح و راحت و شادی را در یقین و رضا قرار داده است
و اندوه و حزن را در شك و ناخوشنودی از قضاهای الهی مقرر فرموده است فرمود که عمل اندکی که بران مداومت نمایند با یقین باشد بهتر
است از عمل بسیاری که بغیر حالت یقین باشد و حضرت امیر المؤمنین فرمود که هیچیك از شما مزهٔ ایمان را نمی یابد مگر اینکه بداند
که انچه باو میرسد از نعمت و بلا و غیر ان چون مقدر شده است البته از و رد نمیکند و انچه را و میکند در باو نمیرسد چون مقدر
نشده است ممکن نیست که بدیگر یاد بگران باو برسد ضرر رسانند و نفع رسانند خدا است و از حضرت صادق منقولست که حضرت
امیر المؤمنین در زیر دیوار شکسته خم شده نشسته بودند و در میان مردم حکم میفرمودند شخصی بانحضرت گفت که این دیوار شکسته
درزیر ان منشینید حضرت فرمود که هر کس را اجلش حفظ میکند چون حضرت برخواستند از زیر دیوار بیرون امدند دیوار فرود امد
بعد از ان حضرت صادق فرمودند که حضرت امیر المؤمنین از این باب کارها بسیار میکردند و این است مرتبهٔ یقین و از سعید بن قیس منقولست
که در جنگی نگاه نظر کردم که شخصی همین دو جامه پوشیده و در میان معرکه است پس اسب پیش راندم دیدم که حضرت امیر المؤمنین است
گفتم یا امیر المؤمنین بچنین معرکه با اینقدر دشمن بکنید پس حضرت فرمود که بلی ای سعید هر که هست البته حق تعالی چند ملك باو ملائکه
فرموده که از بالای سر برای او نویسند و ملك باو هستند که او را محافظت مینمایند از انکه از کوهی بزیر افتد یا بچاهی در افتد از سایر بلاها
کشنده پس چون قضای الهی نازل شد اجلش رسید او را بهر بلائی وامیگذارند و از حضرت صادق منقولست که قنبر غلام حضرت امیر المؤمنین
انحضرت را بسیار دوست می داشت و هرگاه که حضرت از خانه بیرون میرفتند شمشیر برمی داشت و از پی انحضرت میرفت که مبادا ضرری از
بانحضرت برسد در شبی انحضرت بیرون رفتند نظر بعقب کردند قنبر را دیدند پرسیدند که چکار داری گفت امده ام که از
پی شما بیایم که مبادا اسیبی بشما برسد حضرت فرمود که مرا از اهل اسمان حراست میکنی یا از اهل زمین گفت بلکه از اهل زمین میخواهم
که ترا حراست نمایم فرمود که اهل زمین ضرری نمیتوانند رسانید تا مقدر اسمانی نباشد برگرد پس قنبر برگشت دوم یقین بثواب و عقاب
اخرتست بحدیکه اثرش بر وجه کمال بر اعضا و جوارح ظاهر گردد چنانچه از بعضی روایات حارثه ظاهر می شود که در وصف یقین خود
گفت گویا می بینم که عرش الهی را بر پا کرده اند برای حساب و گویا اهل بهشت متنعم می بینم و گویا اهل جهنم را در جهنم می بینم چنانچه سابقا
گذشت سیم یقین در جمیع اموری است که بانها ایمان می باید اورد و ایمان در هر چیز که بحد کمال رسید اثرش در اعضا و جوارح کرم بد

واز ثواب خالص شد از یقین میگویند چنانچه از حضرت امام رضا منقولست که ایمان افضل است از اسلام بیک درجه و تقوی افضل
است از ایمان بیک درجه و هیچ چیز در میان بنی آدم کمتر از یقین قسمت نشده است و بسند معتبر منقولست که حضرت رسول تفسیر
یقین را از جبرئیل پرسیدند که جبرئیل فرمود که یقین آنست که مؤمن از برای خدا چنان عبادت کند که گویا او را می بیند پس اگر او خدا را
نمی بیند خدا او را می بیند و آنست که بیقین بداند که آنچه با مر میرسد البته از او دور نمیکند و آنچه از و میگردد البته باو نمیرسد و از حضرت
امام رضا سؤال نمودند از معنی یقین فرمود که توکل کردن بر خداست و تسلیم کردن و منقاد شدن از برای خدا
است و تفویض کردن امور است بسوی خدا و یکی از صحابه حضرت امیرالمؤمنین منقولست که گفت در روز جنگ صفین حضرت امیرالمؤمنین
تنهای لشکر میفرمودند و بر اسب حضرت رسالت سوار بودند و ذوالفقار را بر خود حمایل کرده بودند و نیزه حضرت رسول را در دست
داشتند و معاویه در برابر آنحضرت بر اسبی سوار بود و اسبش علف میخورد و آهسته آهسته پیش می آمد پس شخصی از اصحاب آنحضرت عرض
نمود که با حذر باشید و خود را محافظت نمائید که مبادا این ملعون ضربتی بشما برساند حضرت فرمود که از شقاوت و کفر این ملعون بعید نیست
در او که شقی ترین فاسقان و ملعون ترین جماعتی است که بر امامان هدایت خروج کرده اند ولیکن اجل کافی است برای مراعات و هیچ
احدی از خلق نیست مگر آنکه با او ملکی چند هستند که او را محافظت می نمایند از اینکه بچاهی بیفتد یا دیواری بر سر او بیفتد یا بلائی
باو برسد پس چون وقت اجلش میرسد او را وامی گذارند با هر چیزی که برای او مقدر شده است از بلاها و همچنین مروی است که هنگام
ابن ملجم میرسد برآنکه میخواهد شود تو برای این امت و ریش مرا از خون سرم خضاب خواهد کرد عهدیست که از حضرت رسول بمن رسیده است
و وعده است که در آن دروغ نمیباشد و این معنی از چون شامل ترین معانی است یقین را بر این معنی حمل کردن ظاهر تر است و احادیث که در معنی
اول و دوم دلالت میکنند بر این حمل می توان کرد که مراد بیان یک فرد است از افراد یقین و چون در معنی ایمان مجملی از این معانی بوضوح پیوسته
در این مقام بهمین اکتفا مینمائیم یا اباذر استغن بغنی الله یغنک الله فقلت ما هو یا رسول الله قال غداء یوم و عشاء لیلة فمن قنع بما رزقه الله
فهو اغنی الناس ای ابوذر مستغنی شو بغنی و توانگری که خدا بتو کرامت فرماید و بآنچه بدهد قانع شو و خود را محتاج مردم مکن تا خدا
ترا غنی و بی نیاز گرداند ابوذر گفت که غنای الهی کدام است یا رسول الله فرمود که چاشت یک روز و شام یک شب یعنی همینکه خدا این را بتو بدهد
خود را غنی بدان و دیگر محتاج خلق مشو و از ایشان سؤال مکن تا این را داری پس هر که قانع شود بآنچه خدا باو روزی کرده است او غنی ترین
مردم است بدانکه غنا و بی نیازی بدون قناعت حاصل نمی شود و غنا بی نیازی نفس است و بسیار است که کسی بغنای نفس و قناعت
با عدم مال غنی است و بر خدا توکل دارد و طمعش باهل مال و جمع مال نیست از مردم مایوس است و بسیار است که کسی مالک خزاین است
و باعتبار حرص و عجز و تذلل بمردم بیشتر میکند و سعی در تحصیل مال بیشتر میکند و بعد خود خواهش و میل او همه کس محتاج تر است بلکه غنا
اولا چنین است چنانچه گفته اند که دنیا از آب تلخ شور دریا است که هر چند بیشتر میخورند تشنه تر می شوند همچنین طالب دنیا هر
چند بیشتر جمع میکند حرصش بیشتر می شود و بسند معتبر منقولست که حضرت امیرالمؤمنین فرمودند که هر که راضی شود از دنیا
بآنچه او را کافی است پس اندک چیزی از دنیا او را کافی است و کسیکه راضی نمی شود از دنیا بآنچه او را کافی است تمام دنیا او را کافی نیست و
از حضرت رسول منقولست که هر که از خدا باندک از معاش راضی شود خدا از و باندکی از عمل راضی میشود و در حدیث دیگر فرمود که هر که
قانع شود بآنچه خدا باو روزی کرده است او از غنی ترین مردم است و احادیث در این باب بسیار است و ما بهمین قناعت مینمائیم و کسیکه
همین قدر او را کافی نباشد زیاده از این هم او را کافی نخواهد بود یا اباذر ان الله عز و جل یقول انی لست کلام الحکیم اتقبل و لکن همه و هواه
فان کان همه و هواه فیما احب و ارضی جعلت صمته حمدا لی و وقارا و ان لم یتکلم یا اباذر ان الله تبارک و تعالی لا ینظر الی صورکم و لا الی اموالکم
و لکن ینظر الی قلوبکم و اعمالکم یا اباذر التقوی ههنا التقوی ههنا و اشار الی صدره ای ابوذر بدرستیکه خدای تعالی میگوید که من سخن
حکیم را قبول نمیکنم که بزبان کلمات حکمت گوید و دلش از آنها خبر نداشته باشد و بآنها عمل ننماید ولیکن قصد او و خواهش او را قبول
میکنم پس اگر همت و خواهش او در چیزیست که من دوست میدارم و می پسندم من خاموشی او را حمد خود میگردانم و بحمد خود قبول میکنم
و وقار او را میدانم هر چند سخن نگوید ای ابوذر بدرستیکه حق تعالی نظر نمیکند بصورتهای شما و بمالهای شما ولیکن نظر میکند بدلهای
شما ای ابوذر تقوی در اینجاست تقوی در اینجاست و اشاره به سینه خود فرمودند بدانکه مقتضای کلمات شریفه همان است که سابقا
مکرر مذکور شد که تحقیق نیست و غیر آنکه اصل در ذکر و شکر و حمد و حکمت و معرفت و تقوی همه در دل آدمی قرار میگیرد
و بمحض زبان حکمت بیان کردن که آدمی خود بآن متصف نباشد و دل از آن خبر نداشته باشد و خود نمائی است از برای خدا نیست
و نفعی بحال او ندارد بلکه از آن هیچ نمیکند اگر آدمی بآن کلمات حکمتی که تکلم بآنها مینماید متصف نباشد و حالی او نشده باشد سخن حکمت است

وافعال

وافعال و اطوار شرط همه و اعظم مردم اند و جمیع اعضا و جوارح تابع اند و از دلش چشمه های حکمت بجوش می آید بر زبان و سایر
اعضا و جوارح جاری می شود و فیض آن چشمه ها بعالمیان میرسد و از دیدن و شنیدن حالش هدایت می یابند چنانچه در احادیث معتبره وارد شده
است که شما داعیان مردم باشید براه خدا بغیر زبانهای خود بلکه باعمال خود که از برای خدا کنند مردم را ترغیب بخیرات کردانید و همچنین
تقوی حقیقی آنستکه از دل ناشی شود و کمال ایمان و تصدیق ببزرگواری خدا و امور آخرت و نهایت درجه خوف و رجا موجب پرهیزکاری
او شده باشد از برای خدا در آشکار و پنهان و اگر از خوف تشنیع خلق یا اغراض فاسده دنیا باعث ترک معاصی یا فعل طاعات گردد از محض شرک
و ریاست نه پرهیزکاری و تقوی و بدل نسبت داده است فرموده است که تعظیم شعایر الهی از تقوی دلها است و چون مثل این سخنان مکرر
بتفصیل مذکور شده است در بسط این سخن بسیار طول نمی انجامد و این سخن را مجمل میگذارد یا اباذر اربع لا یصیبهن الا مؤمن الصمت
و هو اول العبادة و التواضع لله سبحانه و ذکر الله تعالی علی کل حال و قلة الشیء یعنی قلة المال یا اباذر هم بالحسنة و ان لم تعملها لکیلا
تکتب من الغافلین یا اباذر من ملک ما بین فخذیه و ما بین لحییه دخل الجنة قلت یا رسول الله انا لنؤخذ بما تنطق به السنتنا قال یا اباذر و
هل یکب الناس علی مناخرهم فی النار الا حصائد السنتهم انک لا تزال سالما ما سکت فان تکلمت کتب لک او علیک یا اباذر ان الرجل
یتکلم بالکلمة فی المجلس لیضحکهم بها فیهوی فی جهنم ما بین السماء و الارض یا اباذر ویل للذی یحدث و یکذب لیضحک به القوم ویل له ویل له
یا اباذر من صمت نجی فعلیک بالصدق و لا تخرجن من فیک کذبة ابدا قلت یا رسول الله فما توبة الرجل الذی یکذب متعمدا فقال الاستغفار
والصلوات الخمس تغسل ذلک ای ابوذر چهار خصلت را متصف بآنها نمیگردد مگر مؤمن کامل خاموشی و آن اول عبادتهای خداست
و تواضع و شکستگی نزد حق تعالی از برای خدا نزد خدا و خلق و ذکر یاد خدا کردن بر هر حالی و کمی چیزی یعنی کمی مال و فقر و درویشی ای
ای ابوذر قصد کن حسنه را و کار خیر را هر چند که از آن عمل نیاوری تا نوشته نشوی از جمله غافلان ای ابوذر کسیکه مالک شود و حفظ نماید
آنچه در میان دو ران و در میان دو لحیه اوست یعنی فرج خود را از لغو و حرام داخل بهشت می شود ابوذر پرسید که یا رسول الله آیا ما را مواخذه می
نمایند بآنچه گویا می شود بآن زبانهای ما حضرت فرمود که ای ابوذر مگر مردم را می اندازد برو در آتش جهنم چیزی بغیر از درو کردنهای
زبانهای ایشان بدرستیکه تو پیوسته سالم میمانی از شر زبان مادام که ساکتی چون سخن گفتی اگر سخن خیری میگوئی از برای تو ثواب نوشته می
شود و اگر سخن بد میگوئی بر تو گناه نوشته می شود ای ابوذر بدرستیکه شخصی در مجلسی تکلم می نماید بکلمه که اهل مجلس را بخنداند بر
آن سبب آن مرد میرود در طبقات جهنم بقدر ما بین آسمان و زمین ای ابوذر وای بر کسیکه سخن گوید و دروغ گوید برای آنکه جماعتی بخندند
وای بر او و وای بر او ای ابوذر هر که خاموش نجات یافت اگر سخن گوئی بر تو باد براست گوئی و از دهان خود بیرون مکن دروغ را
هرگز ابوذر گفت یا رسول الله چه چیز است توبه کسی که عمدا دروغ گوید فرمود که استغفار نمودن و نمازهای پنجگانه لوث این گناه را
می شویند بدانکه صدق و راستگوئی از جمله صفات جامعه که بر اکثر صفات و اعمال حسنه اشتمال دارد زیرا که صدق در گفتار میباشد و
در کردار میباشد راستی گفتار این است که با خدا و خلق در هیچ سخنی دروغ نگوید کردارش مخالف گفتارش نباشد پس یکی از لوازم
صدق آنستکه هر که مرتکب هیچ گناهی نشود و ترک هیچ طاعتی نکند زیرا که مؤمن دعوی میکند که من بندگی خدا را میدانم و یقین به بهشت
و دوزخ دارم راستی این سخن مقتضی آنستکه هر که معصیت نکند زیرا که هر معصیتی منافات با یقین ببزرگواری خدای تعالی و یقین
بهشت و دوزخ دارد و یکی دیگر از لوازم صدق آنستکه مستحبی را ترک نکند و مکروهی را بفعل نیاورد زیرا که کسی نیست که دعوی این
نکند که ما تابع رضای الهی هستیم و از بدیها گریزانیم و ایضا تصدیق ببهشت و عظمت الهی و اطلاع بر دنائت امور مقتضی آنستکه
هم چنانکه در خدمت عظیمان مخلوقین از برای رعایت عظمت ایشان و توقع نفع قلیلی از ایشان مرتکب خلاف ادب و ترک اولی نمی شوند پس
در حضور پادشاه پادشاهان و اعظم عظما باید مرتکب هیچ اولائی نشوند تا قرب و بیشتر حاصل شود و فواید و منافع نامتناهی بیشتر
عاید گردد پس هر که ترک اولائی بلکه متوجه غیر جناب او شد منافات با این تصدیق دارد و ایضا آدمی در هر روزی ده مرتبه
میگوید نزد خدا که ترا عبادت میکنم و بس و استعانت از تو میجویم پس اگر باطل معصیت بکند که عبادت شیطان باد در اطاعت امر متوجه غیر
خدا شود و یاری از غیر خدا بجوید در آن دعوی کاذب خواهد بود و همچنین اظهار ورع نمودن و با عبادت را در حضور مردم بسیار
بجا آوردن و در خلوت ترک نمودن و سایر افعالی که اخلاص در آنها نباشد دروغ فعلی است زیرا که آدمی باین فعل اظهار حالی از
برای خود میکند که متصف بآن نیست اگر کسی از این راه ملاحظه نماید میداند که جمیع اخلاق و افعال حسنه بصدق و راستی بر می
گردد و حق تعالی مدح صادقان بسیار نموده است و فرموده است که خدا با راستگویانست و همچنین کذب و دروغ اصل اکثر صفات ذمیمه است
و ظاهر بسیاری از اخبار و بعضی از اصحاب آنستکه از گناهان کبیره است و از بسیاری از اخبار ظاهر می شود که دروغ واجب و بجوش

وهزل گفتن هر دو حرام است اما بعضی از افراد صدق هست که بد است و بعضی از افراد کذب هست که خوبست بلکه واجب میشود کاهی سخن
راستی که باعث ضرر میشود بمؤمنی و موجب کشتن نفس محترم میشود این چنین راستی حرام است گفتن و دروغیکه باعث نجات مؤمنی شود
از کشتن یا از حبس یا از ضرری واجبست گفتن و همچنین اگر مالی را مؤمنی بما امانت سپرده است ظالمی از ما مطلب دارد و لهذا است
که انکار کنیم بلکه قسم هم میتوانیم خورد که مالی از ان مرد نزد ما نیست و همچنین جاها اگر توریه توان کرد لازم است باینکه قصد کنند
مالی که مرا بتو باید داد نزد من و مانند این و مانند عشاری یا ظالمی یا حاکمی که از او مؤاخذه کنند و مالی از او فوت شود جایز است
دروغ گفتن و در اصلاح میان دو مؤمن دروغ گفتن جایز است مثل انکه بهریک نقل کنیم که دیگری حرف خیر شما میگفت و تعریف شما
میکرد هر چند او مذمت کرده باشد و دشنام داده باشد و همچنین تجویز دروغ کرده اند در خلف وعده کردن با زنان که توقعات
زیاده از اینکس کنند هر چند اطلاق دروغ بر این معنی مجاز است و در ضمن احادیث بعضی از این تفاصیل خواهد شد و بسند معتبر
از حضرت صادق منقولست که هر که زبانش راست گوست عملش پاکیزه و مقبولست و در حدیث دیگر فرمود که حضرت امیر المؤمنین
صاحب امر شد نزد رسول خدا براستی سخن و ادا کردن امانت و در حدیث دیگر فرمود که اول کسیکه راستگو را تصدیق
مینماید خداست و بعد از ان خودش میداند که راست میگوید و از حضرت امیر المؤمنین منقولستکه زینت سخن راستگوئی است
و در حدیث دیگر فرمود که راست بگوئید که خدا با راستگویانست و از دروغ اجتناب نمائید که دروغ از ایمان دور است بدرستیکه
که راست برکنار وادی نجات و کرامتست و دروغگو برکنار خواری و هلاکت و از حضرت علی بن الحسین منقولستکه بفرزندان
خود میفرمود که بپرهیزید از دروغ از امر هزل و کوچک خواه بجد گوئید خواه بهزل و خوشطبعی بدرستیکه کسیکه دروغ کوچک
میگوید بدروغ بزرگ جرات بهم میرساند یا بر خداوند بزرگوار جرات کرده است که مخالفت او نموده است مگر نمیدانید که حضرت
رسول فرمود که پیوسته بنده راست میگوید تا خدا او را صدیق مینویسد و بنده پیوسته دروغ میگوید تا خدا او را کذاب
مینویسد و از حضرت امام محمد باقر منقولست که حقتعالی برای بدیها قفلها مقرر فرموده است و شراب را کلید ان قفلها گردانیده
است و دروغ بدتر از شرابست و در حدیث دیگر فرمود که دروغ باعث خرابی ایمانست و از حضرت صادق منقولستکه دروغ بر خدا
و رسول از گناهان کبیره است و از حضرت امام محمد باقر منقولستکه اول کسیکه دروغگو را تکذیب مینماید خداست بعد از ان دو ملکی
که بر او موکلند و بعد از او خود میداند که دروغ میگوید و از حضرت امیر المؤمنین منقولستکه هیچ مؤمن بنده مزه ایمان بسند معتبر
را نمی یابد تا ترک نماید دروغ جد و هزلش را و از حضرت صادق منقولستکه حضرت عیسی فرمود که هر که دروغ بسیار میگوید
بهاء و حسنش بر طرف میشود و در حدیث دیگر فرمود که حقتعالی دروغگویان را بفراموشی مبتلا کرده است که دروغ سوار شوند و
از حضرت صادق منقولستکه سخن بر سه قسم است راست و دروغ و اصلاح میان مردم راوی عرض کرد که کدام است اصلاح میان مردم فرمود
که انستکه شخصی شنیده است که شخص بدی در حق او گفته است و از او ازرده شده است تو میگوئی که من از او شنیدم که ترا به نیکی
یاد میکند خلاف انچه او شنیده و در حدیث دیگر فرمود که خدا دوست میدارد دروغ را در اصلاح و دیگر فرمود هر دروغی را از
صاحبش سؤال خواهند کرد در روز قیامت مگر دروغیکه در یکی از سه چیز باشد کسیکه در جنگ کاه خواهد که با دشمنان مکر
کند که بر ایشان غالب شود چونان برای مصلحت دین است بر او گناهی نیست یا کسیکه در میان دو کس خواهد اصلاح کند بهریک چیزی
میگوید که نزاع از میان ایشان بر طرف شود و کسیکه وعده با اهل خود میکند و مصلحت میداند و نمیخواهد که بان وفا کند و در حدیث
فرمود که هر که اصلاح کند هر چه گوید دروغ نیست و بسند معتبر از حضرت رسول منقولستکه سه محل است که دروغ گفتن
در انها حسن و نیکوست مکری که در جنگ کنند یا وعده که بازن کنند یا اصلاحی که در میان مردم کنند و سه محل است که راست گفتن
در انها قبیح است سخن چینی کردن که باعث دشمنی مردم شود و کسی را از احوال اهلش بچیزی خبر دادن که باعث ازردگی شود و تکذیب
کردن شخصی را که خبری نقل کند و دروغ باشد و احادیث در باب صمت پیشتر مذکور شد و تهدیدیکه در باب خندانیدن مردم
واقع شده است ممکن است که محمول باشد بر صورتیکه دروغ گوید یا غیبت مسلمانان کند باید دانستکه از جمله چیزهائیکه مذموم
است بلکه در غالب حرمت دارد نقل دروغ مانند قصه حمزه و سایر قصهای دروغ چنانچه از حضرت رسول منقولستکه
بدترین روایتها روایت دروغ است بلکه قصهای راستی که لغو و باطل باشد مانند شاهنامه و غیر ان از قصهای مجوس و کفار بعضی از
علما گفته اند که حرامست چنانچه در بعضی از کتب معتبره امامیه مسطور و مرویست از حضرت امام محمد باقر که انحضرت نقل نمود
از حضرت پیغمبر که انحضرت فرمود که ذکر علی بن ابیطالب عبادة و من علامات المنافق ان ینفر عن ذکره و یختار استماع القصص الکاذبة

واساطیر

واساطیر المجوس علی استماع فضائله ثم قرأ واذا ذکر الله وحده اشمأزت قلوب الذین لا یؤمنون بالاخرة واذا ذکر الذین من دونه
اذا هم یستبشرون فسئل صلوات الله علیه عن تفسیرها فقال اما نزلت فی رسول الله یقول اذکروا علی بن ابیطالب فی مجالسکم فان ذکره
ذکری و ذکری ذکر الله فالذین اشمأزت قلوبهم عن ذکره واستبشروا عن ذکر غیره اولئک الذین لا یؤمنون بالاخرة ولهم عذاب الیم مضمونش
یاد کردن علی بن ابیطالب عبادتست و از علامت منافق است که میرمد و تنفر مینماید از یاد کردن او و اختیار میکند شنیدن قصهای دروغ و
افسونهای مجوس را بر شنیدن فضایل انحضرت بعد از ان امام رضا خواند این ایه والی هدایه را که اذا ذکر الله وحده تا اخر پس پرسیدند
از انحضرت از تفسیر ایه فرمود که اما نازل شده که پیغمبر میفرمود که یاد کنید علی بن ابیطالب را در مجلسهای خود بدرستیکه یاد کردن علی بن
ابیطالب یاد کردن منست و یاد کردن من یاد کردن خداست پس انکسانیکه میرمند و کرفته میشود دلهای ایشان از یاد کردن او و دلشاد
انانند که ایمان ندارند باخرت و مر ایشان راست عذاب دردناک و ابن بابویه در کتاب اعتقادات ایراد کرده است که سئل عن القصاص ایحل
الاستماع لهم فقال لا و قال من اصغی الی ناطق فقد عبده ان کان الناطق عن ابلیس فقد عبد ابلیس یعنی پرسیدند از حضرت صادق
از قصه خوانان که ایا گوش دادن بایشان حلال است انحضرت فرمود که نه حلال نیست و فرمود هر کس که گوش بدهد بناطقی پس بتحقیق که
او را پرستیده پس اگر از خدا سخن گوید یعنی راست و حق گوید انکوش کننده خدا را پرستیده و اگر از ابلیس سخن گوید یعنی راست حق گوید
انکوش کننده خدا را پرستیده و اگر از ابلیس سخن گوید یعنی سخنان دروغ و باطل گوید پس انکوش کننده او را پرستیده و کلینی و غیر او مضمون
را از امام محمد باقر روایت کرده است یا اباذر ایاک والغیبة فان الغیبة اشد من الزنا قلت یا رسول الله و لم ذلک بابی انت و امی قال لان
الرجل یزنی فیتوب الی الله فیتوب الله علیه والغیبة لا تغفر حتی یغفرها صاحبها یا اباذر سباب المسلم فسوق و قتاله کفر و اکل لحمه من معاصی
الله و حرمة ماله کحرمة دمه قلت یا رسول الله و ما الغیبة قال ذکرک اخاک بما یکره قلت یا رسول الله فان کان فیه ذاک الذی یذکر به قال
اعلم انک اذا ذکرته بما هو فیه فقد اغتبته واذا ذکرته بما لیس فیه فقد بهته یا اباذر من ذب عن اخیه المسلم الغیبة کان حقا علی الله عز و
جل ان یعتقه من النار یا اباذر من اغتیب عنده اخوه المسلم و هو یستطیع نصره فنصره نصره الله عز و جل فی الدنیا والاخرة و ان خذله
و هو یستطیع نصره خذله الله فی الدنیا والاخرة توضیح این مطالب در ضمن چند فصل بعمل می اید فصل اول در بیان مذمت غیبت
و حرمت انست بدانکه در حرمت غیبت مسلمانان در میان علما خلافی نیست و ایات و احادیث متواتره بر حرمت ان دلالت دارد و
ظاهر بعضی احادیث انستکه از جمله گناهان کبیره است و جمعی از علما کبیره میدانند و ظاهر این حدیث شریف که حضرت فرمود که از زنا بدتر
دلالت میکند بر انکه از اکبر کبایر است و از جمیع گناهان شیوعش بیشتر است زیرا که صفات ذمیمه که باعث غیبت باشد از حسد و کینه و عداوت
در اکثر خلق بوجه کمال می باشد خصوصا میان پیر و جوان و عالم و جاهل و شریف و وضیع نادر و چنانچه ظاهر است که هر کس را دشمنی و هم
چشمی و هم کاری می باشد و مانعیکه در گناهان دیگر هست در این جا نیست زیرا که مانع اکثر مردم از ارتکاب گناهان یا قبح
عرفی است یا عدم قدرت و در این گناه قباحت بالکلیه بر طرف شده است بلکه بکثرت اجرا استعداد این ممانعت است که کسی
خوش نقل و شیرین زبان و چرب نرم باشد غیبت را بر وجه کمال تواند کرد و ایضا شیطان لباسها برای تجویز این عمل پیدا کرده است که اهل
و صلاح در ان لباسها بتحیر و ناصحانه و مشفقانه غیبت میکنند از یکی نهایت محبت در دین داری خود او تو سعی و عدم قدرت نیز در این
گناه نیست زیرا که احتیاج بزوری و پولی و معینی و الاتی ندارد و سخن گفتن در نهایت سهل است و با این سببها شیوعش از گناهان بیشتر
با انکه تهدید بخدیر در این گناه زیاده از گناهان بیشتر است با انکه تهدید بخدیر در این گناه زیاده از گناهان دیگر وارد شده است
چنانچه حقتعالی فرموده است یا ایها الذین امنوا اجتنبوا کثیرا من الظن ان بعض الظن اثم و لا تجسسوا و لا یغتب بعضکم بعضا ایحب احدکم
ان یاکل لحم اخیه میتا فکرهتموه واتقوا الله ان الله تواب رحیم یعنی ای گروه مؤمنان اجتناب نمائید و ترک کنید بسیاری از گمانها را بدرستیکه
بعضی از گمانها گناهست و تجسس و تفحص عیبهای مردم مکنید و غیبت نکنید بعضی از شما بعضی را یعنی یکدیگر را غیبت مکنید ایا دوست
میدارد احدی از شما که گوشت مرده برادر مؤمن خود را بخورد پس بتحقیق از خوردن گوشت مرده برادر خود کراهت دارید پس از غیبت
نیز کراهت داشته باشید که در این مرتبه است و بترسید و بپرهیزید از عقوبات الهی بدرستیکه حقتعالی بسیار قبول کننده توبهها
و بسیار مهربانست بر بندگان و بسند معتبر از حضرت صادق منقولستکه هر که بگوید در شان مؤمنی چیزیرا که چشمش دیده باشد و
گوشهایش شنیده باشد پس او داخل است در ایه که حقتعالی در مذمت ایشان فرموده است که ان الذین یحبون ان تشیع الفاحشة
فی الذین امنوا لهم عذاب الیم یعنی انانکه دوست میدارند که فاش شود خصلتهای بد و عیبها در شان جماعتی که ایمان اورده اند مر ایشان
راست عذابی دردناک و در حدیث دیگر فرمود که حضرت رسول فرمود که غیبت در دین مرد مسلمان زودتر اثر میکند از خوره که در تن فاسد کند

ازخوره که در اندرون آدم بهم میرسد فرمود که نشستن در مسجد برای انتظار نماز عبادتست مادام که غیبت مسلمانان نکنند
و بسند معتبر از حضرت صادق منقولستکه هر که روایت کند بر مؤمنی روایتی که خواهد در آن نقل عیب او را ظاهر کرداند و مروتش
درهم شکند از دیده‌های مردم او را بیندازد خدا او را از ولایت خود بیرون کند بولایت شیطان داخل کند پس شیطان او را
قبول نمیکند و دوست ندارد و یاری نکند او را شیطان و اگذارد و در روایت دیگر منقولستکه از آنحضرت پرسیدند از
تفسیر این حدیث که حضرت پیغمبر فرمودند که عورت مؤمن بر مؤمن حرامست فرمود که مراد آن نیست که عورت ظاهرش ببینی بلکه
مراد آنستکه سرش را فاش کنی و عیبش را تفحص کنی و نقل کنی که او را رسوا کنی و بسند معتبر از حضرت رسول منقولستکه هر که ایمان
بخدا و روز قیامت داشته باشد ننشیند در مجلسی که امامی را دشنام دهند یا مسلمانی را غیبت کنند و در حدیث دیگر فرمود که هر که
مسلمانی را غیبت کند روزه‌اش باطل میشود و وضویش را میشکند و در قیامت گند از او ظاهر خواهد شد بدتر از گند مردار
که اهل محشر از گند او متاذی شوند و اگر پیش از توبه بمیرد مرده خواهد بود در حالی که حلال داند چیزی را که خدا حرام کرده است
و فرمود که هر که تطول و احسان بر برادر مؤمنش کند در غیبتی که بشنود که در مجلسی او را میکنند باینکه مانع شود و در آن غیبت
کند حقتعالی از او هزار نوع از بدی را در دنیا و آخرت دفع کند و اگر رد نکند و حال آنکه قادر بر رد باشد مثل گناه آن غیبت کننده بر
او لازم شود هفتاد مرتبه بدانکه باطل شدن روزه و وضو را حمل بر این کرده‌اند که کمال روزه و وضویش باطل شود نه آنکه باید
قضا و اعاده کردن و بسند صحیح دیگر از آنحضرت منقولستکه سزاوارترین مردم بر گناهکار بودن سفیه بیحیاست که غیبت مسلمانان
کند و ذلیل‌ترین مردم کسیست که مردم را خوار کند و بسند معتبر منقولستکه شخصی بحضرت علی بن الحسین ع گفت که فلان شخص
شما را نسبت میدهد باینکه گمراهید و صاحب بدعتید حضرت فرمود که حق همنشینی آنشخص را رعایت نکردی که سخن او را بما نقل
کردی و حق ما را رعایت نکردی که از برادر ما چیزی نقل کردی که ما نمیدانستیم بدرستیکه مرگ همه را در خواهد یافت و در روز
بعث همه در یکجا حاضر خواهیم شد و وعده‌گاه همه قیامتست و خدا در میان همه حکم خواهد کرد و زنهار که احتراز کن از غیبت که
آن نان خورش سگان جهنم است و بدانکه کسی که ذکر عیوب مردم بسیار میکند این بسیار گفتن گواهی میدهد که در او عیب بسیار هست
و بسند معتبر منقولست از علقمه که عرض کردم بخدمت حضرت صادق ع که یا ابن رسول الله بفرما که کیست که گواهیش را قبول میتوان
کرد و کیست که گواهیش را قبول نمیتوان کرد حضرت فرمود که ای علقمه هر که بر فطرت اسلام باشد گواهیش جایز و مقبول است گفتم
که قبول میتوان کرد شهادت کسی را که گناهان کند فرمود که ای علقمه اگر شهادت گناهکاران را قبول نتوان کرد پس قبول نمیتوان کرد مگر شهادت
پیغمبران و اوصیای ایشان را زیرا که ایشان معصومند و بس نه سایر خلق پس هر که را بچشم خود نبینی که گناهی میکند و دو گواه بر او شهادت
ندهند که گناهی کرده است او از اهل عدالت و ستر است و گواهیش مقبول است هر چند در واقع گناهکار باشد و هر که او را غیبت
کند بگناهی که مخفی است او از ولایت خدا بیرون رفته و در ولایت شیطان داخل است بتحقیق که پدرم روایت نمود از پدرش که حضرت
رسول فرمود که هر که غیبت مؤمنی کند بخصلتی که در او باشد خدا در میان ایشان در بهشت هرگز جمع نکند و هر که غیبت کند
مؤمنی را بخصلتی که در او نباشد عصمت میان ایشان منقطع گردد و آنکه غیبت کرده است در آتش باشد همیشه و بد خوابگاهیست (ایمانی از میان)
جایگاه او و بسند دیگر منقولستکه حضرت امیر المؤمنین ع بنوف بکالی فرمود که اجتناب کن از غیبت که نان خورش سگان جهنم است
بعد از آن فرمود که ای نوف دروغ میگوید کسی که گمان میکند که او از حلال متولد شده است و گوشت مردم را بغیبت میخورد و بسند
صحیح از حضرت صادق ع منقولستکه فرمود که غیبت مکن که غیبت مردم میکنی ترا غیبت میکنند از برای برادر خود گودی مکن که خود
در آن گودی بیفتی و هر کاری که میکنی با مردم جزای خود را مییابی و در حدیث دیگر منقولست که از صفات منافقانست که اگر مخالفت
ایشان میگوئی ترا غیبت میکنند و از حضرت رسول منقولستکه روزه دار در عبادت خداست مادام که غیبت مسلمانان نکند و
بسند معتبر دیگر از آنحضرت منقولستکه کسی که برادر مؤمنش را در رو مدح گوید و در پشت سرش غیبت او کند عصمت ایمان از
میان ایشان برطرف میشود و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولستکه هر که غیبت کند برادر مؤمن خود را بی آنکه عداوتی در میان
ایشان باشد پس شیطان در نطفه او شریک بوده است و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین منقولستکه زنهار که اجتناب نمائید از
غیبت مسلمان بدرستیکه مسلمان غیبت برادر خود نمیکند و حال آنکه خدا او را در قرآن نهی فرموده است فرمود که هر که بگوید
از برای برادر مؤمنی سخنی که خواهد که مروت و قدر او را درهم شکند خدا او را حبس کند در طینت خبال العفو در جائی که چرک و ریم
فرجهای زناکاران در آنجا جمع میشود تا از عهده آن سخن بیرون آید و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولستکه حقتعالی دشمنی دارد

خانه

خانه پر گوشت را و گوشت خوار را بعضی از صحابه عرض کردند که یا رسول الله ما دوست میداریم گوشت را و خانه‌های ما از گوشت خالی نیست
حضرت فرمود که این مراد نیست که فهمیدید مراد از خانه پر گوشت خانه ایست که در آنجا گوشت مردم را بغیبت بخورند و گوشت خوار صاحب
(بسند معتبر ع) متکبریست که در راه رفتن جلوه و تکبر کند و از حضرت رسول منقولستکه بپرهیزید از گمان بد بمردم بردن بدرستیکه گمان بد بدترین
دروغهاست و برادران باشید در راه خدا چنانچه خدا شما را امر فرموده است و بلقبهای بد یکدیگر را یاد مکنید و تجسس و تفحص
عیبهای مردم مکنید و فحش بیکدیگر مگوئید و غیبت یکدیگر مکنید و منازعه و دشمنی مکنید و حسد بیکدیگر مبرید بدرستیکه حسد
ایمان را میخورد چنانچه آتش هیزم خشک را میخورد و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقول است که یاد کنید برادر مؤمن خود را در
هنگامی که از شما غایب باشد بآنچه میخواهید که او شما را بآن وجه یاد کند در وقتی که شما از او غایب باشید و در حدیث دیگر
فرمود که هیچ ورعی نافع تر نیست از اجتناب کردن از محارم الهی و خود را باز داشتن از آزار مسلمانان و غیبت ایشان و در حدیث دیگر منقول
است که حقتعالی وحی فرمود بحضرت موسی بن عمران علی نبینا و آله و علیه السلام که صاحب غیبت اگر توبه کند آخر کسی خواهد بود که داخل
بهشت شود و اگر توبه نکند اول کسی خواهد بود که داخل جهنم شود و بسند معتبر از حضرت رسول منقولستکه چهار کسند که آزار
میرسانند باهل جهنم بآزاری که خود دارند و از حمیم جهنم بخورد ایشان میدهند و ایشان بوای و ثبور آه و زاری میکنند و اهل جهنم بعضی
ببعضی میگویند که چرا اینجماعت بقدر ما آزار میکشند بآزاری که خود داریم یکی از ایشان شخصیستکه در تابوتی از آتش آویخته است و
یکی شخصیستکه امعایش را از اندرون میکشند یکی شخصیست که چرک و خون از دهانش جاریست و یکی شخصیست که گوشت
خود را میخورد پس از احوال صاحب تابوت میپرسند که این بدبخت چرا اینقدر آزارش بما میرسد میگویند که او مرده بود و مالهای مردم
در گردنش بود و چیزی از وهم نمانده بود که حق مردم را ادا کند بعد از آن میپرسند از حال کسیکه امعایش را میکشند میگویند که پروائی نکرد
از بول بهر جای بدنش که میرسید پس میپرسند از حال کسیکه از دهانش چرک و خون جاریست میگویند که او نظر میکرد و هر سخن
بدی که از مردم میشنید نقل میکرد و باین ایشان نسبت میداد بعد از آن میپرسند از حال کسیکه گوشت خود را میخورد که این بدبخت چرا
آزارش بما میرسد بآزاری که ما خود داریم میگویند که این گوشت مردم را بغیبت میخورد و سخن چینی میکرد و احادیث در این باب بسیار
است ما بنقل احادیثی که سندش معتبر بود اکتفا نمودیم فصل دویم در بیان معنی غیبتست بعضی نزدیک بهمین عبارت تعریف
کرده‌اند که در این حدیث واقع شده است که یاد کردن مؤمن است در حال غیبت او بنحوی که اگر بشنود بخوشش نیاید و آزرده شود و اکثر تعریف
غیبت چنین کرده‌اند که ذکر کنند در حال غیبت انسان معینی یا آنکه در حکم معین باشد امری که او کراهت داشته باشد که آن امر را نسبت باو دهند
و آن امر در او باشد و آن امر را بحسب عرف نقص و عیب شمارند خواه این بگفتن باشد خواه باشاره کردن باشد خواه بکنایه باشد خواه
بصریح و خواه بنوشتن و قید کردیم باینکه معین باشد برای آنکه اگر معین نباشد غیبت نیست مثل آنکه گوید که یکی از اهل این شهر چنین
عیبی دارد حرام نیست مگر آنکه بنحوی گوید که بقرینه سامع بیابد که آن غیبت است هر چند نام نبرد و در حکم معین آنستکه گوید یکی از دو نفر
یکی از ایشان فلان عیب دارد و بعضی این قسم سخن را غیبت آن هر دو شخص میدانند زیرا که هر یک را در معرض این احتمال در آورده نقص
شان او ست و اگر بشنود آزرده میشود و اینکه گفتیم که این امر در او باشد برای اینستکه بهتان بد تر از غیبت است زیرا که مشهور این است که
غیبت و بهتان غیر یکدیگراند هر چند بهتان بدتر است و غیبت آنستکه عیبی کنند که در او باشد و بهتان آنستکه عیبی از برای او
اثبات کنند که در او نباشد چنانچه بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولستکه از جمله غیبت آنستکه در شان برادر خود بگوئی چیزی را
که خدا بر او پوشیده است و از جمله بهتان آنستکه در حق برادر مؤمن خود چیزی بگوئی که در او نباشد و گاه هست که غیبت را بر معنی اطلاق
میکنند که شامل بهتان نیز هست چنانچه بسند معتبر از داود بن سرحان منقولستکه از حضرت صادق ع پرسیدم از غیبت فرمود آنستکه
برادر مؤمن بدی را نسبت دهی که او نکرده باشد یا آنکه بدی از او فاش کنی که خدا بر او پوشانیده باشد و بگواه ثابت نشده باشد نزد
حاکم شرع که حد بر او لازم شود و قید کردیم که آن امر بحسب عرف عیب باشد برای آنکه اگر کمالی از برای کسی اثبات کنیم او بدش آید غیبت
نیست مثل اینکه میگوئیم که فلان شخص نماز شب کند و او بدش آید اما اگر عیب باشد هر قسم عیبی که باشد که ذکرش باعث آزردگی
او شود غیبت است خواه در خلقت بدنش و خواه در اخلاقش و خواه در اعمالش و خواه در نسبتش مثل اینکه گوید که ولد زناست یا
حلال زاده است مگر عیوب ظاهره که بعد از این بیان خواهد شد از تعریف ظاهر شد که غیبت مخصوص گفتن صریح نیست پس اگر بکنایه
گوید هم غیبتست مثل آنکه هر گاه کسی مذکور شود بگوید الحمد لله که ما مبتلا نیستیم و غرضش کنایه باشد باینکه (لزوم اشاره)
او مبتلاست یا آنکه گوید که خدا ما و او را از فلان خصلت نجات دهد و غرضش اثبات آن عیب باشد برای او و خود را برای دفع مظنه تبرئه

کند و امثال این سخنان از تلبیسهاست که در باب غیبت شایع کرده‌اند که در ضمن حمد و ثنای الهی و اظهار شکستگی و فروتنی خود و ناصح نما
بودن بر وجه اتم و اکمل عیوب مردم را فاش میکنند و هم چنین ظاهر شد که مخصوص گفتن نیست بلکه اگر مذمت شخصی را بدی بکری
بنویسند داخل است در غیبت و هم چنین اگر عیب کسی را باشارهٔ چشم یا ابرو و یا دست اظهار کنند یا در حرف یا در راه رفتن یا غیر اینها
از اشارات و حرکات اظهار نقص شخصی کنند و تقلید او نمایند غیبت است فصل دویم در بیان فردی چند از غیبت که علما استثنا کرده
اند و آن ده قسم است اول تظلم مظلومست که بر کسی ظالمی ظلمی کرده باشد و او نزد شخصی خواهد که اظهار ظلم آن ظالم کند که این شخص دفع
آن ظلم از و بکند و این قسم را علما تجویز کرده اند که تظلم کردن مظلوم و شنیدن آن شخص هر دو جایز است اما در صورتی که آن شخص قادر
بر دفع آن ظلم باشد و غرض شنیدن دفع ظلم باشد و غرض قائل نیز همین باشد و نزد هر شخصی که توقع این نفع از و ندارد بگوید و نزد دیگری
نگوید دویم نهی از منکر است که شخصی بدی از کسی می داند و میخواهد که باین گفتن و نقل کردن شاید او ترک نماید و این مشروط است
بشرایط نهی از منکر که بداند که فعل آن شخص بد است و منکر است و تجویز تاثیر بکند و خوف ضرر نداشته باشد و بگمان این داند که او بر طرف
نمیکند پس اگر نداند که انکاری که او میکند بد است یا اینکه مثلا مسئله خلافی باشد و احتمال دهد که او برای مجتهدی عمل کند که آن فعل
را حلال داند مذمت او بر این فعل نمی تواند کرد و هم چنین اگر داند که این گفتن فایده نمیکند و باعث این می شود که آن فعل را حلال
داند ترک کند نمی باید گفت و هم چنین اگر خوف ضرری بیکی او یا مالی او یا عرضی او یا بکی از مؤمنین و مؤمنات داشته باشد جایز نیست
گفتن و هم چنین اگر ممکن باشد که در خلوت او را نصیحت کند و داند که بان نصیحت او بر طرف میشود جایز نیست که در مجالس رسوا کند و
با تحقیق شرایط باید که سعی کند که غرض او رضای الهی و ترک معصیت خدا باشد و عداوتها و کینها و حسدها باعث نباشد که نهی از
منکر را وسیلهٔ تدارک کینهٔ خود کرده باشد و غرض باطل خود را در نظر مردم چنین صورت دهد سیم آنست که بعنوان فتوی خواهد که از عالمی
مسئله بپرسد و در آن ضمن مذمت کسی مذکور شود مثل آنکه میپرسد که پدرم مالی از من برداشته آیا میتوانم با او دعوی کنم و در این فرض هم
تا ممکن باشد بنحوی سؤال کند که نفهمند که پدر خودش مراد است باینکه بگوید اگر پدری یا فرزندی چنین معامله نموده باشد چون است
می باید چنین کند و اگر این نحو بیان نتواند کرد می باید سعی کند که بغیر آن عالم دیگری نشنود چهارم نصیحت مستشیر است مثل آنکه شخصی با کسی
مشورت میکند که مال خود را بفلان شخص بدهم بقرض یا مضاربه بدهم یا نه یا دختر خود را باو تزویج نمایم در این صورت واجبست که آنچه خیر
او را داند بگوید و اگر داند که مجمل که بگوید که ممکن او ترک مینماید بهمین اکتفا نماید و اگر او راضی نشود مگر بتفصیل همان عیوبی که در همان
معامله بخلل است بگوید و زیاده از آن نگوید و اگر از و سؤال ننماید و باعتبار اخوت و خیرخواهی او را منع کند از معامله با آن شخص از برای
خدا خوبست در صورتی که داند که ضرر عظیم باو میرسد از معاملهٔ آن شخص پنجم بیان بدعت ارباب بدع است که ضرر بدعت ایشان بمردم رسانند
و مردم را فریب دهند و گمراه کنند بیان بدعت ایشان کردن واجبست و مردم را منع از متابعت کردن ایشان لازم است خصوصا بر علما
چنانکه بسند صحیح از حضرت امام جعفر صادق عم منقولست که حضرت رسول صلعم فرمود که هرگاه ببینید اهل ریب و بدعتها را بعد از من پس
اظهار کنید بیزاری از ایشان و ایشان را دشنام بسیار بدهید و در مذمت و بطلان ایشان سخن بسیار بگوئید بلکه اگر ضرور شود بهتان
هم نسبت بایشان بگوئید تا طمع نکنند در فساد کردن اسلام و مردم از ایشان حذر نمایند و از بدعتهای ایشان یاد نگیرند تا حق تعالی از برای
شما بسبب این فعل حسنات بسیار بنویسد و بلند کردن درجات شما در آخرت و در حدیث صحیح از حضرت صادق عم منقولست که
مصاحبت مکنید با اهل بدعت و با ایشان همنشینی مکنید که نزد مردم مثل یکی از ایشان خواهید بود چنانچه حضرت رسول صلعم فرمود
که آدمی بر دین دوست خود است و احادیث در این باب بسیار است و بعضی در باب بدعت گذشت و ضرر هیچ طایفه نسبت بایمان و اهل
ایمان مثل ضرر ارباب بدعت نیست زیرا که کفار بحت چون کفر ایشان ظاهر است مردم از ایشان احتراز مینمایند اما ارباب بدعت
چون در لباس مسلمانانند و   و باخود را از اهل حق مینمایند مردم فریب ایشان میخورند پس بر علما و غیر ایشان واجبست که
اظهار بطلان ایشان بکنند و در مزایل بنیان ایشان سعی نمایند که اهل جهالت بمتابعت ایشان گمراه نشوند ششم بیان خطای اجتهاد مجتهد
است که مجتهدی رایی اختیار کرده باشد و مجتهد دیگر رای او را خطا داند جایز است که بیان خطای او بکند و دلایل بر بطلان رای او بگوید
همیشه علمای سلف رضوان الله علیهم بیان خطای معاصرین و علمای گذشته میکرده اند و این باعث نقص هیچیک از ایشان و هر یک
نبوده بلکه در احیای دین کرده اند مثاب و ماجورند اما می باید که بقدر ضرورت از بیان خطای در آن مسئله اکتفا نمایند و
مبالغه در تشنیع و مذمت نکنند و غرض محض بیان حق و رضای الهی باشد و حقد و حسد و اغراض باطلهٔ دیگر باعث نباشد و در
اینجا شیطان دامها و حیلها بسیار دارد هفتم در بیان جرح راویان اخبار و احادیث است چنانچه علمای ما در کتابهای رجال مذمت

بعضی

بعضی از راویان نموده اند برای حفظ سنت و شریعت و تمیز حدیث صحیح از غیر صحیح و معتبر و غیر معتبر از احادیث چون غرض دینی متعلق است بان
امر لهذا جایز دانسته اند هشتم اگر شخصی مشهور بوصفی باشد که آن صفت در او ظاهر باشد و برای تمیز و معرفت در آن وصف ذکر کنند
مثل فلان اعرج و یا اعمی یا اشل یا اعور و بعضی مطلقا تجویز کرده اند ذکر این عیوب ظاهره را و بعضی گفته اند که در صورتی جایز است که
تمیز آن شخص منحصر در ذکر آن وصف باشد و اجتهاد در آنست که تا ممکن باشد بعبارتی نگویند که اگر او بشنود آزرده شود و موجب نقص
او باشد عرفا مثل اینکه بگویند فلان کور زیرا که بجای این عبارت دیگر میتوان گفت که مستلزم تحقیر او نباشد و بر استثنای این فرد
مجملا بعضی از اخبار معتبره دلالت دارد چنانچه بسند معتبر از حضرت صادق عم منقولست که غیبت آنست که در حق برادر مؤمن خود چیزی
بگوئی که خدا بر او پوشیده است اما امری که در او ظاهر باشد مانند حدت و غضب و مبادرت در امور پس آن غیبت نیست و بهتان آنست که
چیزی بگوئی که در او نیست نهم غیبت جماعتی است که گناهان را علانیه مرتکب باشند و تظاهر بانها نمایند مانند ارباب مناصب جور
که مناسب ایشان فسق است و علانیه مرتکب آنها هستند پس اگر همان گناهی را که علانیه می کنند همه کس میدانند و ایشان پروائی هم از گفتن آنها
ندارند بگویند البته غیبت نیست مثل آنکه بگویند که فلان شخص حاکم فلان شهر است اگر آن شخص بشنود او را خوش می آید و در غیبت
ماخوذ است که او کراهت داشته باشد و اگر گناهی را فعلا نیر کند و او در ذکر آن آزرده شود مثل آنکه کسی در میان مجامع گناهی را میکند
و اخفا نمیکند اما اگر آن گناه را ذکر کنند آزرده می شود این نیز مشهور آنست که غیبت نیست اما اگر او را مذمت کنند عیبهای دیگرش
که مخفی باشد بیان کنند با آنکه متجاهر ببعضی از کبایر باشد خلاف است و دور نیست که مذمتش بر گناهانی که علانیه میکند توان کردن
هر چند شرایط نهی از منکر متحقق نباشد اما گناهان مخفیش را ذکر نکردن اولی و احوط است و بر استثنای این فرد مجملا احادیث بسیار
وارد است چنانچه بسند معتبر از حضرت امام موسی کاظم عم منقولست که هر که در غیاب کسی او را بچیزی یاد کند که در او باشد و مردم دانند
او را غیبت نکرده است و اگر بچیزی یاد کند که مردم ندانند غیبت کرده است و اگر او را بچیزی یاد کند که در او نباشد بهتان بر او بسته است
و بسند معتبر از حضرت صادق عم منقولست که هرگاه فاسق مجاهر بفسق باشد و علانیه گناه کند او را حرمتی نیست و غیبتش حرام نیست
و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر عم منقولست که سه کسند که ایشان را حرمتی نیست صاحب بدعتی که بخواهش خود بدعتی در دین
پیدا کرده باشد و امام جابر و فاسقی که علانیه فسق کند و بسند صحیح از حضرت صادق عم منقولست که حرمت فاسق آنهمه کس کم است و
معتبر از حضرت رسول صلعم منقولست که هر که با مردم معامله کند و ظلم بر ایشان نکند و با ایشان سخن گوید و دروغ نگوید و با ایشان وعده کند و
خلف وعده نکند پس از مردمیش کامل گردیده و عدالتش ظاهر شده و برادریش واجب گردیده و غیبتش حرام گردیده است و بسند
معتبر دیگر از حضرت صادق عم مثل این مضمون منقولست و بکفر دیگر نیز دلیل بر این فرد علما استثنا کرده اند که هرگاه دو کس مطلع
بر عیب شخصی شده باشند و از برای یکدیگر ذکر کنند بدون آنکه ثالثی مطلع شود اکثر گفته اند که غیبت نیست و بعضی این را جایز
نداشته اند و احتیاط در ترکست دهم آنکه جمعی مطلع شوند بر گناهی که موجب حد و تعزیر شرعی باشد و عدول ایشان نقد باشد که بگواهی ایشان
نزد حاکم شرع ثابت شود جایز است که نزد حاکم شرع شهادت دهند و نیز در سایر ابواب احکام چون فصل چهارم در حکم شنیدن غیبت
و مشهور میان علما اینست که اگر تصدیق کند یا گوش دهد از روی رضا و خواهش او نیز در گناه مثل غیبت کننده است چنانچه از
حضرت امیرالمؤمنین عم منقولست که شنونده غیبت یکی از دو غیبت کننده است و ظاهر بعضی از احادیث معتبره و کلام بسیاری از علما
آنست که تا ممکن باشد می باید رد آن غیبت بکند و منع نماید و برادر مؤمن خود را یاری کند و اگر نتواند برخیزد و اگر قدرت بر خاستن
هم نداشته باشد بدل کراهت داشته باشد و راضی بان نباشد چنانچه بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر عم منقولست که هر که برادر مؤمن
او را نزد او غیبت کنند و او را نصرت و یاری کند خدا او را در دنیا و آخرت یاری کند و هر که او را یاری نکند و دفع غیبت از و
نکند و حال آنکه قدرت نصرت و اعانت او داشته باشد خدا او را پست کند در دنیا و آخرت و از حضرت رسول صلعم منقولست که هر که رد
کند غیبت را از عرض برادر مؤمن خود این عمل برای او حجابی گردد از آتش جهنم و از حضرت صادق عم منقولست که حضرت رسول صلعم فرمود
که هر که رد کند از عرض برادر مؤمن خود خدا بهشت را برای او بنویسد البته و بعضی از علما گفته اند که هرگاه شخصی غیبت کند شخصی را و ما ندانیم
که آن شخص استحقاق غیبت دارد یا نه جایز نیست که گوینده را نهی کنیم و حکم بفسق او کنیم زیرا که احوال مسلمانان محمول بر صحت است و گاه
باشد که غرض صحیحی در این غیبت داشته باشد و نهی کردن او ایذای مسلم است و تا معلوم نشود که آنچه او میکند فسق است ایذای او
جایز نیست و دور نیست که در این باب بتفصیل قایل توان شد که اگر قایل شخصی باشد که ظاهر احوال او این باشد که غرض صحیحی ندارد
منعش توان کرد و اگر قایل از اهل صلاح و ورع باشد و بنای اکثر امورش بر تدین و عامل صحیح در بارهٔ او بسیار باشد اگر ممکن باشد

به وجه حسنی او را یاد کنند که او آزرده نشود یا آنکه توجیهی برای فعل آن شخص غایب پیدا کند یا بخود بگیرد و الا ساکت شوند
و حکم بفسق قایل نکنند و در این باب رعایت احتیاطها امکان از طرفین لازم است والله یعلم فصل بیست و دوم در کفارهٔ غیبت و توبه از آن است
و شرایطی که در توبه‌ها ذکر کرده‌ایم معتبر است که گذشت در اینجا نیز معتبر است چون حق الناس است باید که نزد هر کس که مثل عرض او کرده
تا ممکن باشد او را بذکر جمیل یاد کند آن معایب را از خاطرها زایل کند در باب ابراء و حلال طلبیدن احادیث مختلف وارد شده چنانچه از حضرت
رسول ص منقولست که غیبت بدتر از زناست پرسیدند که چرا یا رسول الله فرمود که زناکار توبه میکند خدا توبه‌اش قبول
میکند و غیبت کننده توبه‌اش مقبول نیست تا آنکه صاحب حق او را حلال کند و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که از حضرت
رسول ص پرسیدند که کفارهٔ غیبت چیست فرمود آنستکه استغفار کنی از خدا برای او هر گاه که او را یاد کنی و بسند دیگر از آنحضرت منقولست
که کفارهٔ غیبت آنستکه استغفار کنی از برای کسی که غیبت او کرده و جمع میان این احادیث بر این نحو کرده‌اند که اگر صاحب حق شنیده باشد
و ممکن باشد از او ابراء ذمه خواستن می‌باید طلبید اگر نشنیده باشد یا اگر شنیده باشد ابراء ذمه از او نتوان طلبید یا آنکه مرده باشد
یا غایب باشد از برای او استغفار باید کرد و احتیاط آنستکه اگر نشنیده باشد هم از او حلیت بطلبند مگر آنکه باعث آزردگی او شود و
ایذای او باشد اگر چه در این صورت مجمل از او ابراء ذمه توان طلبید که او آزرده نشود و بندا احوط آنستکه ترک نکنند والله تعالی یعلم
فصل بیست و سوم در مذمت بهتان و متهم ساختن مؤمنان و گمان بد بردن بایشان است بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که هر که
مؤمن یا مؤمنه را بهتان زند بچیزی که در او نباشد حقتعالی او را در طینت خبال بدارد تا از عهدهٔ خود بیرون آید پرسیدند که طینت
خبال چیست فرمود که چرکی است که از فرجهای زناکاران بیرون می‌آید و بسند معتبر از حضرت رسول ص منقولست که هر که بهتان زند بر مؤمنی
یا مؤمنه و بگوید در حق او چیزی که در او نباشد خدا او را بدارد در روز قیامت بر تلی از آتش تا از عهدهٔ سخن خود بدر آید و در حدیث
دیگر فرمود که دینها که بپرهیزید از گمان بد بمردم بردن که گمان بدترین دروغهاست و بسند معتبر منقولست که از حضرت امیر المؤمنین ع
پرسیدند که میان حق و باطل چه قدر فاصله است حضرت فرمود که چهار انگشت بعد از آن چهار انگشت را گذاشتند بر میان چشم و گوش بعد از
آن فرمود که هر چه را بچشم خود می‌بینی حق است و آنچه را بگوش خود می‌شنوی اکثرش باطل است و بسند معتبر دیگر از آنحضرت منقولست که هر که
متهم دارد برادر مؤمن خود را ایمان در دلش میگدازد چنانکه نمک در آب می‌گدازد و در حدیث دیگر فرمود که هر که متهم سازد برادر دینی
خود را حرمتی میان او و میان ایشان زایل میگردد و بسندهای معتبر از حضرت امیر المؤمنین ع منقولست که کارهای برادر مؤمن خود را بر محمل نیک
حمل کن تا وقتیکه دیگر محملی نیابی و گمان بد مبر بکلمه که از برای برادر مؤمنت صادر شود تا محمل خیری از برایش یابی و در حدیث دیگر فرمود
که از برای کارهای برادر خود عذری طلب کن پس اگر عذری نیابی باز طلب کن شاید بیابی و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر ع منقول
است که تعجیل مکنید در حکم کردن میان شیعیان ما که اگر یک قدم ایشان میلغزد قدم دیگر ایشان ثابت می‌ماند و از حضرت امیر المؤمنین ع
منقولستکه خوشحال کسیکه مشغول سازد او را عیبهای خود از عیبهای مردم و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق ع
منقولستکه نزدیکترین احوال آدمی بکفر آنستکه با کسی برادری کند در دین و عیبها و لغزشها و گناهان او را حفظ کند که یکروزی او را بر
آنها ملامت کند و بسند معتبر از حضرت رسول ص منقولستکه فرمود که ای گروهی که بزبان مسلمان شده‌اید و ایمان بدل شما نرسیده است
مذمت مکنید مسلمانان را و تتبع عیبهای ایشان مکنید که هر که تتبع عیبهای مخفی مسلمانان بکند خدا عیبهای او را تتبع کند و او را رسوا کند
اگر چه در میان خانه‌اش باشد و بسند معتبر از حضرت رسول ص منقولستکه هر که گناه مؤمنی را فاش کند چنان باشد که خود آن گناه را کرده باشد
و هر که مؤمنی را بر گناهی سرزنش کند نمیرد تا مرتکب آن نشود و در حدیث دیگر منقولستکه حضرت صادق ع فرمود که هر که مؤمنی را ملامت
و سرزنش کند خدا او را در دنیا و آخرت سرزنش و ملامت کند و بسند معتبر از حضرت رسول ص منقولستکه همین بس است عیب از برای آدمی
که نظر کند بسوی چند از مردم که در عیوب خود هست از آنها غافل است و ملامت کند مردم را برای امری چند که خود ترک آنها نمیتواند کرد
و آزار کند کسی را که با او همنشینی میکند و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر ع منقولستکه اگر شخصی بر دست راست تو باشد و برادری
و دانی باشد بر دست چپ تو باید در حق او بغیر سخن خیر مگو و برای سخن تا همان سخن را باز دیگر از او نشنوی بدرستیکه دلها میان
دو انگشت از انگشتان قدرت خداست بهر نحو که میخواهد میگرداند یکساعت چنان و یکساعت چنین و بسیار است که بنده توفیق
خیری مییابد و از حضرت رسول ص منقولستکه هر که نفس خود را دشمن دارد نه مردم را خدا او را از ترس عظیم قیامت ایمن گرداند بدانکه گمان
بد بمردم بردن بد است خود را در مواضع تهمت داشتن و در معرض گمانهای بد مردم در آوردن بد است چنانچه بسند معتبر منقولست
که حضرت صادق ع فرمود که پدرم میفرمود که ای فرزند هر که مصاحبت بد مصاحب میکند سالم نمیماند و هر که در جای بد داخل می‌شود

متهم میگردد و هر که زبان خود را مالک نیست پشیمان میکشد و حضرت امیر المؤمنین ع در هنگام وصیت فرمود که ای فرزند بپرهیز
که بپرهیز از محلهای تهمت و از مجالسی که گمان بد با اهلش میبرند بدرستیکه همنشین بد فریب میدهد کسی را که با او می‌نشیند و بسند
معتبر از حضرت رسول ص منقولستکه سزاوارترین مردم بتهمت کسی است که با اهل تهمت همنشینی میکند و از حضرت امیر المؤمنین ع
منقولستکه هر که خود را در محل تهمت بدارد ملامت نکند کسی را که گمان بد باو میبرد و بر این مضمون احادیث بسیار است فصل
هفتم در بیان مذمت حسد است که منشأ اصلی غیبت را اکثر ناس همین است بدانکه حسد بدترین صفات ذمیمهٔ نفسانی است و اول
معصیتی که حقتعالی او را در زمین کردند معصیت شیطان بود که باعثش حسد بود و مشهور اینستکه اظهارش از گناهان کبیره است
و منافی عدالت است و اصلش از گناهان قلب و امراض نفسانی است و آدمی در دنیا نیز با اصل این خصلت معذب است و اکثر ملکات بد چنین
است که آدمی قطع نظر از عقوبات آخرت در دنیا نیز معذب است و حسد آنستکه زوال نعمت را از غیر خواهد و اگر از برای خود مثل
آنچه دارد یا بیشتر خواهد و از داشتن او مضایقه نداشته باشد این غبطه است و اگر در صفات حسنه باشد ممدوح است و صاحب حسد
چون زوال نعمت را از غیر میخواهد هر کس را که در نعمتی می‌بیند آزرده است از اینکه این نعمت را او چرا دارد و این ممکن نیست که نعمت
خدا از همه کس برطرف شود لهذا او همیشه از خلق بدخود در شکنجه و محنت است و همچنین صاحب حرص میخواهد که جمیع مالهای عالم از او
باشد و این مطلب هرگز او را میسر نیست لهذا پیوسته در آزار است و صاحب خلق بد پیوسته با خلق در منازعه است و این میسر نمی
شود که او همیشه غالب باشد لهذا پیوسته در تعب است و جمیع اخلاق سیئه چنین‌اند و صاحب حسد باید تفکر نماید که صاحبان
نعمتها از مقدار او چیزی کم نکرده‌اند و خداوندیکه این نعمتها را بایشان داده است قادر است که اضعاف آن نعمتها را باو دهد بی آنکه از آنها
چیزی کم کند و بداند که خیر او در آنها نبوده که باو نداده است و اگر باو میداد از برای او وبال بود و فکر کند که این حسد بردن و غم
خوردن بجز او از هیچ ضرر نمیرساند و ضرر دنیا و عقبی بخودش میرساند و باین تفکرات صحیح بخدا متوسل شود و با معارضه و
مجادله کند تا حقتعالی او را از این صفت ذمیمه نجات بخشد که هیچ صفت بحسب عقل و شرع از این بدتر نیست چنانچه بسندهای معتبر
از ائمه صلوات الله علیهم منقولستکه حسد ایمان را میخورد چنانچه آتش هیزم را میخورد و بسند معتبر از حضرت رسول ص منقولست
که حقتعالی بحضرت موسی ع وحی فرمود که ای پسر عمران حسد مبر مردم را بر آنچه عطا کرده‌ام ایشان را از فضل خود و نظر خود را بسوی آنها
میفکن و نفس خود را از پی آنها مفرست بدرستیکه کسیکه حسد مردم میبرد دشمن نعمتهای من است و منع کنندهٔ قسمتهای من است که قسمت
کرده‌ام میان بندگان خود و کسیکه چنین باشد من از او نیستم و او از من نیست و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولستکه
مؤمن غبطه میبرد اما حسد نمیبرد و منافق حسد میبرد و غبطه نمیبرد و در حدیث دیگر فرمود که حضرت لقمان پسر خود را وصیت فرمود
که حسد را سه علامت است چون غایب شد غیبت می‌کند و چون حاضر شد تملق میکند و چون مصیبتی بهم رسید شماتت می‌کند
و در حدیث دیگر فرمود که هیچ حسودی راحت نمی‌باشد یا باذر لا یدخل الجنة قتات قلت و ما القتات قال النمام یا باذر صاحب النمیمة
لا یستریح من عذاب الله عز و جل فی الآخرة ای بوذر داخل بهشت نمی‌شود قتات بوذر پرسید که کیست قتات فرمود که نمام
و سخن چین که سخنهای مردم را نزد یکدیگر نقل کند که در میان ایشان عداوت پیدا کند ای بوذر صاحب نمیمه و سخن چین راحت نمی‌یابد از
عذاب خدا در آخرت و بسند صحیح از حضرت رسول ص منقولست که بصحابه فرمودند که میخواهید خبر دهم شما را ببدترین شما گفتند بلی
یا رسول الله فرمود که جماعتی‌اند که راه میروند در میان مردم بسخن چینی و جدائی می‌افکنند میان دوستان و طلب میکنند عیبها از برای جماعتی
که بری‌اند از عیب و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر ع منقولستکه بهشت حرام است بر سخن چینان که در میان مردم نمامی میکنند و
بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولستکه چهار کسند که داخل بهشت نمی‌شوند کاهن که خبر از جن میدهد و منافق و کسیکه
مداومت کند بر خوردن شراب و سخن چین و در حدیث دیگر فرمود که حضرت موسی ع در حالیکه با خداوند خود مناجات میفرمود
نظر کرد شخصی را دید در زیر عرش الهی پس گفت پروردگارا این کیست که عرش تو بر او سایه کرده است خطاب رسید که این نیکوکار
بود بپدر و مادر و نمامی نمیکرد و بسند معتبر منقولستکه حضرت رسول ص نهی فرمود از سخن چینی کردن و گوش دادن بآن و فرمود
که نمام داخل بهشت نمی‌شود و پیغمبر فرمود که حقتعالی بهشت را حرام کرده است بر کسی که منت بر مردم بسیار گذارد و بر بخیل
و بر نمام و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولستکه سه کسند که داخل بهشت نمی‌شوند کسیکه خون مسلمانان را بریزد و شراب
خورد و سخن چین و بسند صحیح منقولستکه حضرت رسول ص فرمود که در شب معراج زنی را دیدم که سرش مانند سر خوک بود
و بدنش مانند بدن حمار و بهزار هزار نوع از عذاب معذب بود صحابه پرسیدند که عمل او چه بود که مستحق این عذاب شده بود فرمود

که سخن چین و دروغگو بود یا باذر من کان ذا وجهین و لسانین فی الدنیا فهو ذو لسانین فی النار ای ابوذر هر که صاحب دو رو و دو
زبان باشد در دنیا پس او صاحب دو زبان باشد و دو خواهد بود در آتش جهنم بدانکه از جملهٔ صفات منافقان آنستکه با مردم بزبان ثنا
و در روی خوش ملاقات نمایند و اظهار محبت کنند و در غیبت ایشان در مقام عداوت باشند و مذمت ایشان کنند این خصلت بدترین صفات
ذمیمه است و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر منقولستکه بد بنده است بندهٔ که صاحب دو رو و دو زبان باشد در حضور
مبالغه نماید در مدح و در غیبت گوشت او را بخورد و اگر عطائی باو کنند حسد برد و اگر ببلائی مبتلا شود او را واگذارد و یاری
نکند و بسند معتبر از حضرت صادق منقولستکه هر که ملاقات کند مسلمانان را بدو رو و دو زبان چون در صحرای محشر حاضر
شود دو زبان از آتش داشته باشد و بسند معتبر از حضرت رسول منقولستکه آدم دو رو و دو در قیامت می آید یک زبان از پشت سر و
یکزبان از پیش رو او بجنبد که از هر دو زبانش آتش شعله کشد تا آنکه بدنش را افروزد بعد از آن ندا کنند که این است آنکسیکه در دنیا
دو رو و دو زبان داشت تا در روز قیامت باین صفت معروف شود و در حدیث دیگر منقولستکه حقتعالی بحضرت عیسی وحی
فرمود که یا عیسی باید که زبان تو در آشکار و نهان یکی باشد و همچنین دلت باید که یکی باشد ترا میترسانم از بدیهای نفس خود
و من عالم بنیکیهای نفس سزاوار نیست دو زبان در یک دهان و دو شمشیر در یک غلاف و دو دل در یک سینه و دو خیال در یک
نفس یا باذر المجالس بالامانة و افشاء سر اخیک خیانة فاجتنب ذلک و اجتنب مجلس العشیرة ای ابوذر مجالس را باید بامانت باشد و
هر سخنی که در آنجا مذکور شود که احتمال ضرری نسبت بصاحب مجلس داشته باشد نقل کردن آن حرف در جای نقل نکنند و افشا کردن
سری که برادر مؤمن در تنهائی بتو گفته باشد و راضی بنقل آن نباشد خیانت است پس اجتناب کن در فاش کردن راز برادر خود
و اجتناب کن در مجلسیکه خویشان با یکدیگر می نشینند و بد مردم را میگویند یا افتخار به بدی آن میکنند یا بنفاق با یکدیگر
نشینند و چون جدا شدند راز یکدیگر را فاش میکنند بدانکه از آداب مجالس و مصاحبتها است و عمدهٔ آداب مجالس آنستکه راز اهل
مجلس را فاش نکنند که مفاسد عظیمه بر این مترتب می شود و حرفهائیکه مخفی در میان مصاحبان بنا بر آنکه در مکه اعتماد بر دوستی
ایشان کرده از یکدیگر مخفی میدارند گاه باشد که ذکر آن موجب قتل نفس و تلف اموال و احداث عداوتهای عظیم شود و این نیز
مذموم است از سخن چینی و همچنین سری که برادر مؤمنی باین کس سپارد امانتی است او و او را نقل کردن بدترین خیانتها است زیرا
که چنانچه تو سر برادر خود را نگاه نداشتی او نیز سر ترا نگاه نخواهد داشت و آن دوستی هم دوستی است که گاه باشد
که دشمن این کس باشد و مدارا نداند و مانی سخن فاش می شود بلکه اگر غرض دینی متعلق باشد بدو گفتن آنچه در آن مجلس گذشته است
جایز است نقل کردن چنانچه از حضرت رسول منقولستکه آنچه در مجالس میگذرد امانت است مگر سه مجلس مجلسی که در آن خونی
بحرام ریخته شود و مجلسی که در آن فرجی را بحرام حلال کنند و مجلسیکه در آن مالی را بناحق و حرام ببرند و از حضرت امام موسی منقولست
سه کسند که در سایهٔ عرش الهی اند در روزی که بغیر سایهٔ عرش سایهٔ نیست شخصی که برادر مؤمن خود را کدخدا کند یا او را
خادمی بدهد یا ستر کند از اسرار او را بپوشاند بدانکه چنانچه کتمان اسرار مؤمنان لازم است کتمان اسرار خود نیز لازم است مردم را بر
امور مخفی خود که از افشای آنها خوف ضرری باشد نزد هر کس مطلع نمیباید کرد و بهر دوستی اعتماد نمیتوان کرد چنانچه بسند
معتبر از حضرت امیر المؤمنین منقولستکه هر که سر خود را پنهان داشت اختیار بدست اوست و هر سری که از دو کس تجاوز کرد فاش
می شود و بعضی گفته اند که مراد آنستکه هر سری که از دو لب در گذشت فاش می شود و از حضرت صادق منقولستکه بعضی
از اصحاب خود فرمود که مطلع مکن دوست خود را بر سر خود مگر بر چیزی اگر دشمن بدانند بتو ضرر نرسد زیرا که دوست یکروزی
دشمن می شود و از حضرت امیر المؤمنین منقولست که با دوست خود بهمواری دوستی کن شاید که روزی دشمن تو باشد یا با دشمن
خود بهمواری دشمنی کن شاید که روزی دوست تو باشد یا باذر تعرض اعمال اهل الدنیا من الجمعة الی الجمعة فی یوم الاثنین
و الخمیس فیغفر لکل عبد مؤمن الا عبداً کانت بینه و بین اخیه شحناء فیقال اترکوا عمل هؤلاء حتی یصطلحا یا باذر ایاک و هجران اخیک فان
العمل لا یتقبل مع الهجران یا باذر انهاک عن الهجران و ان کنت لابد فاعلاً فلا تهجره ثلثة ایام کملاً فمن مات فیها مهاجراً لاخیه کانت النار
اولی به ای ابوذر عرض میکنند اعمال اهل دنیا را بر خدا از جمعه تا جمعه در روز دوشنبه و روز پنجشنبه پس می آمرزد
گناه هر بندهٔ مگر بندهٔ که میان او و برادر مؤمنش کینه و عداوت بوده باشد پس میگویند که واگذارید عمل این دو مؤمن را تا با
یکدیگر صلح کنند و کینه از میان ایشان برطرف شود ای ابوذر بپرهیز از دوری کردن از برادر مؤمن خود
با هجران و دوری از برادر مؤمن عمل مقبول نمیشود ای ابوذر ترا نهی میکنم از هجران از برادر مؤمن و اگر ناچار دوری کنی تا سه روز

تمام مکن

تمام مکن و کسیکه تا سه روز از برادر خود بخشم و غضب کناره کند و در آن سه روز در آن حال بمیرد در آتش جهنم اولی است باو و بسند معتبر
منقولستکه حضرت پیغمبر فرمود که میخواهید که خبر دهم شما را به بدترین مردم گفتند بلی یا رسول الله فرمود که بدترین مردم کسی
است که مردم را دشمن دارد و مردم او را دشمن دارند و بسند دیگر منقولستکه حضرت امیر المؤمنین بفرزندان خود فرمود که
ای فرزندان زنهار که بپرهیزید از دشمنی کردن با مردم زیرا که ایشان از دو قسم بیرون نیستند یا عاقلی استکه مکر میکند بشما
و شما را بمکر مغلوب میگرداند یا جاهلی استکه بزودی در برابر معارضه سفاهت می کند و در حدیث دیگر وارد شده استکه
چهار چیز اند که اندک آنها بسیار است آتش اندکی از آن بسیار است و خواب اندکی از آن بسیار است و بیماری اندکی از آن بسیار است و عداوت
اندکی از آن بسیار است و بسند معتبر از حضرت رسول منقولست که هر که هم و اندوهش بسیار است بدنش بیمار است و بسند معتبر از حضرت رسول
منقولستکه پیوسته بیمار است هر که خلقش بد است خودش پیوسته در عذاب است هر که با مردم منازعه بسیار میکند مروتش و آدمیتش
برطرف می شود و کرامت و عزتش زایل میگردد بعد از آن فرمود که پیوسته جبرئیل مرا نهی میکرد از منازعه کردن با مردم چنانچه
مرا نهی میکرد از شراب خوردن و بت پرستیدن و بسند معتبر از حضرت صادق منقولستکه هر که عداوت در دل مردم میکارد آنچه
میکارد می درود و در حدیث دیگر فرمود که حضرت رسول فرمود که جبرئیل مرا وصیتی کرد که زنهار با مردم مخاصمه و منازعه مکن
که عیبهای ترا ظاهر میکند و عزت را برطرف میکند و بسند معتبر از حضرت رسول منقولستکه هجرت و دوری زیاده از سه روز
نمی باشد و بسند معتبر از حضرت صادق منقولستکه دو کس جدا نمی شوند از یکدیگر مگر آنکه یکی مستوجب بیزاری و لعنت
خدا میگردد و گاه باشد که هر دو مستحق گردند شخصی عرض کرد که فدای تو گردم مظلوم چرا مستحق لعنت گردد فرمود زیرا که
برادر مؤمن خود را نمیخواند بصله و احسان و از سخن زشتش تغافل نمیکند از پدرم شنیدم که فرمود که چون دو کس با یکدیگر منازعه
کنند یکی بر دیگری چون غالب گردد باید که مظلوم برگردد بسوی آن دیگری که بر او ظلم کرده است و بگوید که ای برادر مؤمن
بتو ظلم کرده ام تا هجران از میان او و برادر مؤمنش قطع شود بدرستی که حقتعالی حکم کنندهٔ عادل است حق مظلوم را از ظالم خواهد
گرفتن و در حدیث دیگر فرمود که هر دو مسلمان که از یکدیگر دوری کنند سه روز بر آن حال بمانند و صلح نکنند از اسلام بدر
میروند و از میان ایشان ولایت برطرف می شود و هر یک از ایشان که سبقت گیرد در سخن گفتن با برادرش در روز قیامت زود
تر داخل بهشت می شود و بسند معتبر از حضرت صادق منقولستکه پیوسته شیطان خوشحال است مادام که دو مسلمان از یکدیگر کناره
میگیرند چون با یکدیگر ملاقات کردند زانوهایش بلرزه می آید و بندهایش از هم جدا می شود و فریاد میکند وای من آنچه مصیبت
بود که بمن رسید و بسند معتبر از حضرت صادق منقولستکه صدقهٔ که حقتعالی او را دوست میدارد اصلاح میان مردم است در هنگامیکه
فساد و نزاع در میان ایشان باشد و نزدیک کردن ایشان بیکدیگر در هنگامیکه از هم جدا دوری کنند و در حدیث دیگر فرمود که در
میان دو کس اصلاح کنم نزد من بهتر است از اینکه دو دینار تصدق نمایم یا باذر من احب ان یتمثل له الرجال قیاماً فلیتبوء مقعده من النار
یا باذر من مات و فی قلبه مثقال ذرة من کبر لم یجد رائحة الجنة الا ان یتوب قبل ذلک فقال رجل یا رسول الله انی لیعجبنی الجمال حتی وددت
ان علاقة سوطی و قبال نعلی حسن فهل یرهب علی ذلک قال کیف تجد قلبک قال اجده عارفاً للحق مطمئناً الیه قال لیس ذلک بالکبر و لکن
الکبر ان تترک الحق و تتجاوزه الی غیره و تنظر الی الناس و لا تری ان احداً عرضه کعرضک و لا دمه کدمک یا باذر اکثر من یدخل النار المستکبرون
فقال رجل و هل ینجو من الکبر احد یا رسول الله قال نعم من لبس الصوف و رکب الحمار و حلب العنز و جالس المساکین یا باذر من حمل بضاعته
فقد برئ من الکبر یا باذر من کان له قمیصان فلیلبس احدهما و لیلبس الآخر اخاه یا باذر سیکون ناس من امتی یولدون فی النعیم
و یغذون به همتهم الوان الطعام و الشراب و یمدحون بالقول اولئک شرار امتی یا باذر من ترک لبس الجمال و هو یقدر علیه تواضعاً لله
عز و جل فقد کساه حلة الکرامة یا باذر طوبی لمن تواضع لله تعالی فی غیر منقصة و اذل نفسه فی غیر مسکنة و انفق مالاً جمعه فی غیر معصیة
و رحم اهل الذلة و المسکنة و خالط اهل الفقه و الحکمة طوبی لمن صلحت سریرته و حسنت علانیته و عزل عن الناس شره طوبی لمن عمل بعلمه
و انفق الفضل من ماله و امسک الفضل من قوله یا باذر البس الخشن من اللباس و الصفیق من الثیاب لئلا یجد الفخر فیک مسلکاً ای ابوذر
هر که دوست دارد که مردم در برابرش بایستند پس جای خود را در آتش جهنم مهیا کند بدانکه از اهل جهنم است ای ابوذر هر که بمیرد و
در دلش بقدر سنگینی ذرهٔ از کبر باشد نشنود بوی بهشت را مگر آنکه پیش از مردن توبه کند پس شخصی گفت یا رسول الله مرا خوش
می آید جمال و دوست میدارم زینت را حتی آنکه میخواهم که علاقهٔ تازیانه‌ام و بند نعلم نیکو باشد آیا بسبب اینحال بر من خوف هست که
تکبر داشته باشم حضرت فرمود که دل خود را چگونه می یابی گفت دل خود را عارف و دانا می یابم بحق و اطمینان و قرار دارد بسوی حق و از قبول

واگر قبول حق با اندازه و شک و تزلزل در آن نیست فرمود که پس این حال کبر نیست لیکن کبر آنست که حق را ترک کنی و از حق درگذری بسوی غیر حق و نظر کنی بمردم و چنین دانی که هیچکس عرضش مثل عرض تو نیست و خونش مثل خون تو نیست یعنی خود را در هر باب بر مردم زیادتی دهی و مردم را حقیر شماری ای ابوذر اکثر جماعتی که داخل آتش جهنم می شوند متکبرانند پس شخصی عرض کرد که آیا از کبر کسی نجات دارد یا رسول الله فرمود بلی کسیکه پشم بپوشد و بر الاغ سوار شود و بز را بدست خود بدوشد و با فقیران و با مسکینان و فقیران همنشینی کند ای ابوذر هر که بضاعت خود را یعنی چیزیکه از بازار از برای عیال خود میخرد خود بر دارد بری می شود از تکبر ای ابوذر هر که جامه خود را بر زمین بکشد از روی خیلا و تکبر حقتعالی نظر رحمت بسوی او نکند در روز قیامت ای ابوذر هر که دامن جامه اش را بر دارد یا اینکه جامه را کوتاه بدوزد یا اگر بلند باشد ببرند و بر زمین نکشد چنانکه متکبران عرب می کرده اند و نعلش را بپینه بزنند و روی را نزد خدا بر خاک بمالد بتحقیق که بری می شود از کبر ای ابوذر هر که دو پیراهن داشته باشد که یکی را خود بپوشد و یکی را ببرادر مؤمن خود بپوشاند ای ابوذر زود باشد که جمعی از میان امت من بهم رسند که در نعمت و لذت متولد شوند و بعد از آن بالیده و نعمتها نشو و نما کنند و پیوسته همت ایشان مصروف باشد بر تحصیل کردن و خوردن الوان طعامها و شربتها و مردم ایشان را بستایند و اشعار مدح نمایند ایشان بدترین امت من اند ای ابوذر هر که ترک نماید جامه زینت و حال آنکه قدرت بر آن داشته باشد از روی تواضع و فروتنی از برای خداوند عز و جل خدا او را حله کرامت بپوشاند ای ابوذر خوشا حال کسیکه تواضع و شکستگی کند از برای خدا نه از مردم بی آنکه او را منقصتی باشد و نقص دنیائی باعث شکستگی شده باشد یا بدون آنکه در آن تواضع نقصی در دین او بهم رسد یا آنکه بدون مذلتی در آن شکستگی برای او باشد یا بدون آنکه جنایتی کرده باشد و بآن سبب تذلل نماید و دلیل گرداند نفس خود را نه مذلتیکه از راه مسکنت احتیاج باشد و انفاق کند و صرف نماید مالی را که جمع کرده باشد در غیر معصیت خدا و رحم کند بر اهل مذلت و خواری و مسکنت و مخالطه و مصاحبت کند با اهل فقه و دانش و حکمت خوشا حال کسیکه بصلاح و نیکو باشد پنهان او و نیکو باشد علانیه او و دور کرده اند از مردم شر و بدی و ضرر خود را خوشا حال کسیکه عمل نماید بعلم خود و انفاق نماید زیادتی مال خود را در راه خدا و نگاه دارد زیادتی سخن خود را ای ابوذر لباسهای درشت بپوش و جامه های کهنه در بر کن تا فخر و تکبر در تو راه نیابد چون اکثر مطالب این فقرات شریفه سابقا بوضوح پیوسته و بقیه مطالب را بتوضیح چند مصباح ایضاح می نماید مصباح اول در مذمت تکبر است قدری از این مطلب در معنی تواضع مذکور شد بدانکه تکبر بدترین صفات ذمیمه است و موجب مذلت دنیا و آخرت میگردد و کفر و عناد کفار هر قومی از روی تکبر صادر شده است و اول معصیتی که خدا را کردند معصیت شیطان بود که تکبر کرد از سجده حضرت آدم ع و ملعون ابد شد چنانچه حضرت امیرالمؤمنین ع در خطبه قاصعه میفرمایند که حمد و سپاس خداوندی را که لباس خود گردانید عزت و کبریا را و این دو صفت را از برای خود اختیار نمود و قرق خود گردانید و بر غیر خود حرام کرد و این دو صفت را از برای خود برگزید و لعنت خود را مقرر ساخت برای کسی که از بندگان که با او در این دو صفت منازعه نماید پس اول امتحان کرد باین ملائکه را امتحان فرمود با اینکه عالم بود با نچه در دلهای ایشان مخفی بود پس فرمود که من بشری خلق میکنم از گل پس هرگاه خلقت او را درست کردم و از روح خود بدو دمیدم همه از برای او سجده کنید از روی تعظیم پس ملائکه همه سجده کردند بغیر از ابلیس که حمیت او را دریافت و افتخار کرد بر آدم بخلق خود و تعصب کرد بر آدم بسبب اصل خود که اصل من از آتش است و اصل آدم از خاکست و من از او بهترم پس دشمن خدا که او پیشوای متعصبان شد و سلف متکبران گردید که اول مرتبه اساس تعصب را گذاشت و با خدا نزاع کرد و در رداء جبریت که مخصوص خدا است و پوشید لباس تعزز را و از سر افکند قناع تذلل و انقیاد را آیا نمی بینید که خدا چگونه او را بسبب تکبر حقیر گردانید و بسبب ضیع او را پست کرد در دنیا و او را ملعون گردانید و در آخرت آتش جهنم از برای او مهیا کرده و اگر خدا میخواست که آدم را از نوری خلق کند که روشنی او دیدها را خیره کند حسن او عقلها را حیران گرداند و بوی خوش او نفسها را تنگ کند میکرد و میتوانست کرد و اگر چنین میکرد هر آینه گردنها برای او خاضع میگردید اطاعت بر ملائکه آسمان آسان می شد و لیکن حقتعالی ابتلا میفرماید خلقش را ببعضی از چیزها که اصلش و علتش بر ایشان مخفی است تا آنکه بآزمایش مطیع و عاصی از یکدیگر جدا شوند و تکبر از ایشان زایل گردد و جدا از ایشان دور شود پس عبرت بگیرید با نچه حقتعالی با ابلیس کرد بسبب تکبر در هنگامی که نافرمانی کرد اعمال طویل و سعی بلیغ او را حبط کرد با آنکه شش هزار سال عبادت خدا کرده بود پس کی سالم می ماند بعد از شیطان با آن عبادت اگر مثل تکبر او را بعمل آورد پس حذر نمائید از دشمن خدا که شما را به بلای خود مبتلا گرداند و بپرهیزید از مکرها و حیلهای او و تذلل و اطاعت را بر سر خود بگیرید و تعزز و تجبر را در زیر پای خود در آورید و تکبر را از گردن خود بیفکنید و تواضع را اسلحه و حربه خود کنید در دفع دشمن خود شیطان و لشکرهای او بدرستیکه او را از هر امتی لشکرها و اعوان و پیادگان و سواران هست و مباشید مانند قابیل که بر برادر خود تکبر کرد بدون فضیلتی که خدا از برای او مقرر ساخته باشد بلکه

عظمت

عظمت را بر خود بست و حسد برادر خود برد و حمیت در دلش آتش غضب برافروخت و شیطان باد کبر در دماغش دمید برادر خود را کشت و بندامت ابدی گرفتار شد و گناه کشندگان را تا روز قیامت بر خود لازم گردانید پس از خدا بترسید و دشمنی با نعمتهای خدا مکنید و حسد مبرید بر فضل صاحبان فضل و عبرت بگیرید با نچه رسید بمتکبران امتهای پیش از شما از غضبها و عذابهای الهی و پند بگیرید از قبرهای ایشان که روها و پهلوهای ایشان را بخاک گذاشته اند و پناه بگیرید بخدا از چیزهائیکه موجب کبر است چنانچه از بلاهای دهر پناه میگیرید بدرستیکه که اگر خدا رخصت تکبر برای احدی از خلقش میداد هر آینه از برای پیغمبران و رسولان رخصت میفرمود و لیکن حقتعالی تکبر را از برای ایشان نه پسندید و تواضع و فروتنی از برای ایشان پسندید پس ایشان روی خود را بر زمین می گذاشتند و روی خود را نزد خدا بر خاک میمالیدند و بال رحمت و مسکنت برای مؤمنان میگسترانیدند و جماعتی بودند که در زمین ایشان را ضعیف می شمردند خدا ایشان را امتحان کرد بگرسنگی و مبتلا ساخته بود بمشقتها و بمحنتها میداشت ایشان را بترس و بیم از دشمنان و بر تو مکروهات ایشان را مصفی و خالص میگردانید پس خوشنودی و غضب خدا را از مردم بسبب مال و فرزندان مدانید زیرا که غنا و توانگری فتنه الهی است و فقر و درویشی امتحان خدا است بدرستیکه حقتعالی امتحان میفرماید بندگان متکبر خود را بدوستان خود که در نظر ضعیف و حقیر مینمایند بتحقیق که موسی بن عمران و برادرش هرون داخل شدند بر فرعون و پیراهنهای پشم پوشیده بودند و عصاها در دست داشتند پس شرط کردند از برای او اگر مسلمان شود ملکش باقی و عزتش دائمی باشد فرعون گفت که تعجب نمیکنید از این دو مرد ضعیف که از برای من شرط دوام عزت و بقای ملک میکنند و خود با این حالند از فقر و بدحالی چرا دست بندهای طلا در دست ندارند چون طلا و جمع کردن آن در نظرش عظیم بود و جامه پشم پوشیدن را دیده اش حقیر مینمود و اگر میخواست حقتعالی در هنگامیکه پیغمبران را مبعوث میکرد باید که از برای ایشان گنجها و معدنهای طلا بگشاید و باغها و بوستانها با ایشان عطا فرماید که مرغان آسمان و وحشیان زمین را با ایشان جمع آورد هر آینه میکرد و اگر چنین میکرد ابتلا و امتحان برطرف می شد و استحقاق اجرها نمیماند و آنها که قبول رسالتهای ایشان میکردند اجر امتحان نداشتند که داشتند و مؤمنان استحقاق ثوابهای نیکوکاران بهم نمیرسانیدند و لیکن حقتعالی پیغمبران را با عزمهای قوی فرستاد و حالی ایشان را داشت که بظاهر در نظرها ضعیف نمایند با قناعتی که دیدها و دلها پر بود از بی نیازی ایشان و با فقری که گوشها و چشمها مملو بود از محنتهای ایشان و اگر پیغمبران صاحب قوتی می بودند که هیچ کس قصد ضرر ایشان نتواند کرد و با عزت و غلبه بودند که مغلوب هیچکس نتوانند شد و ملک و پادشاهی میداشتند که مردم گردنها بسوی آن دراز کنند بطمع مال و عزت از اطراف عالم بسوی آن پادشاهی بار بندند هر آینه اطاعت ایشان بر خلق بسیار آسان بود و از تکبر کردن ایشان دور بود و هر آینه ایمان می آوردند یا از ترسی که از ایشان میداشتند یا از طمع رغبتی که بایشان داشتند پس نیتها برای خدا خالص نمی شد و حسنات ایشان برای خدا و خواهشهای نفس مشترک میبود و لیکن حقتعالی خواست که متابعت پیغمبران و تصدیق بکتابها او و خضوع نزد ذات مقدس او و شکستگی در اطاعت امر او و منقاد شدن نزد طاعت و امر چند باشد مخصوص و خالص از برای او که شایبه دیگر با آنها مخلوط نشود و هر چند امتحان و اختبار بیشتر است ثواب و جزا عظیمتر است آیا نمی بینید که حقسبحانه و تعالی اولین و آخرین از آدم و خاتم امتحان کرده است بسنگی چند که ضرر و نفع بظاهر نمیرسانند و نمی بینند و نمی شنوند آنها را خانه خود نام کرده و محل قوام گردانیده و بقای آنها را موجب صلاح خلایق گردانیده و آن خانه را در سنگستانی گذاشته از همه جای زمین ناهموارتر در دره تنگی در میان کوهها در شترها و ریگهای نرم که عبور از آنها دشوار است و چشمه ها و چاهها کم آب و شهرها دور بیکدیگر که در آن وادی هیچ حیوانی نشو و نما نمی تواند کرد پس امر کرد حقتعالی آدم و فرزندانش را که متوجه آنخانه شوند و در هر جا که باشند قصد کنند بسوی آنجا از دره های عمیق و از بیابانهای دور و کوههای بلند و گرد آلود برگرد آنخانه بدوند و طواف کنند در حالتیکه جامه های خود را کنده باشند و بدور از کردن موها خلقت خود را قبیح کرده باشند و این ابتلائی است عظیم و امتحانی است دشوار که حقتعالی آنرا سبب رحمت و وسیله جنت خود گردانیده است و اگر میخواست بیت الحرام و مشاعر عظام را در میان باغستانها و نهرها و زمینهای نرم و هموار قرار دهد که اشجارش بسیار و میوه هایش نزدیک و شهرها و بناهایش متصل بیکدیگر باشد و از هر طرف آبادان و معمور باشد می توانست کرد و لیکن چون امتحان کمتر بود ثواب کمتر میبود و اگر اساس خانه کعبه و سنگهای بنایش از زمرد سبز بود و از یاقوت سرخ با نور و روشنی و ضیاء هر آینه راه شک از دلها بسته می شد و مجاهده شیطان از دلها برخواست و خلجان شک از خاطرها برطرف می شد و لیکن حقتعالی امتحان میفرماید بندگانش را بانواع شدائد و از ایشان بندگی میطلبد بالوان مجاهده و مبتلا میسازد ایشان را باقسام مکاره برای اینکه تکبر را از دلهای ایشان بیرون کند و تذلل و انقیاد را در نفوس ایشان جا دهد و این عبادتها را درهای گشوده گردانیده است بسوی فضلش و مهیا گردانیده ساخته است برای عفوش و از این باب است آنچه حرام است فرموده است حقتعالی بندگان مؤمنانش را بنمازها و زکوتها

شبهه

و مشقت در روزها در روزها که واجب کردانید است برای اینکه اعضا و جوارح ایشانرا ساکن کرداند و ذلیل سازد و روبهای ایشانرا خاشع کرداند و نفوس ایشانرا ذلیل کرداند و دلهای ایشانرا پست کرداند و تکبر را از ایشان بردارد بسبب اینکه رویهای خود را بر خاک بمالند از برای خدا از روی تواضع و فروتنی و بهترین جوارح و اعضای خود را بر زمین گذارند از روی تضرع و شکستگی و شکمها بر پشتها بچسبد از روزه برای تذلل و انقیاد امر الهی با آنچه در زکوة هست از صرف کردن میوهای زمین و غیر آن بر فقرا و مساکین نظر کنید با آنچه در این اعمال حقتعالی مقرر فرموده است از کندن و برانداختن مادهای فخر و تکبر چو خطبه قاصعه بسیار طولانی است مضمون چند فقره از آن را در این مقام درج کردیم برای کثرت فواید از مضامین عالیه و اگر کسی خواهد بر مفاسد تکبر کماهو حقه مطلع کردد باید که سراسر آن خطبه شریفه را مطالعه فرماید بسند معتبر از حضرت صادق منقولست که پرسیدند از ادنی مراتب الحاد فرمود که تکبر ادنی مراتب الحاد است و در حدیث دیگر فرمود که کبر در آن خلق می باشد از هر جنسی که باشد و کبر ردای خداست یعنی مخصوص اوست هر که با خدا منازعه کند در ردای او خدا او را پست کند و از حضرت امام محمد باقر منقولست که عزت ردای خداست و کبر ازار خدا است هر که چیزی از این دو صفت بر خود می بندد خدا او را سرنگون در جهنم افکند و در حدیث دیگر فرمود که کسی داخل بهشت می شود که در دل او بقدر سنگینی ذره از کبر باشد و از حضرت صادق منقولست که در جهنم وادی هست برای متکبران که آنرا سقر میگویند شکایت بحقتعالی از بسیاری گرمی خود و سؤال کرد رخصت نفس کشیدن را چون نفس کشید جهنم از نفس او سوخت و در حدیث دیگر فرمود که حقتعالی متکبران را در روز قیامت بصورت مورچهای ریزه خواهد کرد که پامال خلایق باشند تا حقتعالی از حساب ایشان فارغ شود و روایت دیگر فرمود که هیچ بنده نیست مگر آنکه در سر او لجامی هست و ملکی آنرا در دست دارد پس اگر تکبر میکند آن ملک بر دهانش میزند که پست شو خدا ترا پست کند پس پوسته نزد خود از همه کس عظیم تر است و در دیده مردم از همه کس حقیر تر است و اگر تواضع و فروتنی میکند آن ملک با او میگوید که بلند شو که خدا ترا بلند کرداند پس او پیوسته حقیرترین مردم است در نفس خود و رفیع ترین خلق در دیده مردم مصباح دویم در بیان انواع تکبر است بدانکه تکبر خود را بزرگ دانستن و اظهار کبر و عظمت کردن و بزرگی را بر خود بستن است و این انواع دارد یک نوعش از همه بدتر است و موجب کفر است و در بسیاری از احادیث تکبر را بآن تفسیر کرده اند اینستکه هر که تکبر کند از بندگی خدا و از تابع شدن پیغمبران و اوصیا و علما و اهل حق و از قبول کردن فضیلت جماعتی که حقتعالی ایشانرا تفضیل داده است مانند تکبری که کفار میکردند از متابعت پیغمبران و منافقین میکردند از متابعت اوصیا ایشان باعتبار اینکه نخوت ایشان مانع بود از اینکه تابع شخصی شوند که بحسب عقل ناقص و دیدهای کور ایشان از ایشان حقیرتر است و اقرار بفضیلت او بکنند چنانچه در خطبه قاصعه گذشت نوع دیگر حقیر شمردن نسب خود را از دیگران بهتر دانستن نوع دیگر که از نوع سابق حاصل می شود حالتها و فعلها ساختن است برای اظهار زیادتی و جامهای نفیس پوشیدن و بر اسبان نفیس سوار شدن و خادمان بسیار داشتن بقصد تفوق در نسبت بامثال و اقران و فقرا و مساکین نوع دیگر اینستکه از مردم توقع تواضع و شکستگی نمایند و خود نسبت بایشان توقع کنند و طبعشان مایل باشد که مردم ذلیل ایشان باشند و خواهش عزت و رفعت اشته باشند در راه رفتن و نشستن و برخواستن و سایر حرکات و سکنات تمکین و وقار بر خود بندند و گردنکشی کنند در مجالس بالانشینی طلبند و از اعمال خیر که منافی وقار ایشانست ابا نمایند و این انواع همه ببکدیگر نزدیکست و بیکدیگر بسته اند و انواع دیگر هست که بآنها بر میگردد و اخبار بر این مضامین بسیار است چنانچه بسند معتبر از حضرت صادق منقولست که اعظم افراد کبر اینستکه سفاهت شماری حق را و حقیر شماری مردم را پرسیدند که سفیه شمردن حق کدام است فرمود که اینستکه جاهل باشی بحق و طعن کنی اهل حق را و در حدیث دیگر منقولستکه شخصی بآنحضرت عرض نمود که من طعام نیکو میخورم و بوی خوش می بویم و بر اسب نفیس سوار می شوم و غلامی از پی خود میبرم آیا در اینها تجبر و تکبر هست حضرت فرمود که جبار ملعون آنستکه مردم را حقیر داند و حق را جهالت بی شمارد اما تحقیر مردم را میدانم فرمود کسی که مردم را سهل شمارد و تجبر بر زیادتی کند او ستجبار و در حدیث دیگر فرمود که داخل بهشت نمی شود کسیکه بقدر سنگینی یک حبه خردل از کبر در دلش باشد راوی گفت که انا لله و انا الیه راجعون فرمود که چرا استرجاع میکنی عرض نمود که برای اینکه میفرمائی و حال آنکه کسی نیست که تکبر نداشته باشد فرمود که درست نفهمیدی تکبر که من گفتم مراد انکار حق است و بسند معتبر منقولستکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر جماعتی گذشتند که در یکجا جمع شده بودند حضرت پرسیدند که برای چه در اینجا جمع شده اید گفتند دیوانه در اینجا هست که از روی صرع و جنون حرکات میکند فرمود که این مجنون نیست بلکه مبتلا شده است ببلائی و مجنون کسی که سزاوار است که او را مجنون گویند آنستکه در راه رفتن خود تبختر کند و بسبب عجبی که دارد بجانب چپ خود نظر کند و بر خود بالد و بر دو شها و پهلوهای خود را متکبرانه حرکت

دهد تمنای بهشت از خدا نماید با آنکه مشغول معصیت خدا باشد مردم از شر او ایمن نباشند امید خیر از او نداشته باشد این است دیوانه و آنچه شما میگوئید مبتلا است و در حدیث دیگر از آنحضرت منقولستکه در وقتیکه امت من بتبختر راه روند و دستها را در راه رفتن دراز کنند و غلامان فارسی و رومی خدمت ایشان کنند جنگ و نزاع در میان ایشان بهم خواهد رسید و بدفع یکدیگر مشغول خواهند شد و بسند معتبر دیگر منقولستکه آنحضرت فرمود که جبرئیل مرا خبر داد که بوی بهشت از هزار ساله راه شنیده می شود و نمی شنود آنرا عاق پدر و مادر و قطع کننده رحم و پیر زناکار و کسیکه جامه خود را بخیلا و تکبر بر زمین کشد و کسیکه مردم را فتنه کند و گمراه کند و کسیکه منت دنیا بر مردم گذارد و صاحب حرصیکه از دنیا سیر نشود و بسند دیگر از آنحضرت منقولست هر که بنا کند بنائی را از برای ریا و سمعه حقتعالی در روز قیامت آن خانه را تا هفتم طبقه زمین طوق کند از آتش و در گردن او افکند و بعد از آن او را در جهنم اندازد صحابه گفتند که یا رسول الله چگونه است بنا کردن بریا کردن ریا و سمعه فرمود اینستکه زیاده از قدر حاجت بنا کند برای مباهات و مفاخرت بر دیگران و نهی فرمود از اینکه کسی از روی خیلا و تکبر راه رود و فرمود که هر که جامه پوشد و در آن جامه تکبر کند خدا او را از کنار جهنم فرو برد و قرین قارون باشد در جهنم زیرا که او اول کسی است که خیلا و تکبر کرد و بسبب آن خدا او را و خانه اش را بر زمین فرو برد و هر که اختیال کند بخدا منازعه کرده است در جبروت خدا و فرمود هر که بغی و تطاول کند بر فقیری یا او را حقیر شمارد حقتعالی او را حشر نماید در روز قیامت بقدر مورچه ریزه بصورت آدم تا داخل جهنم شود مصباح سیم در علاج تکبراست بدانکه علاج تکبر بچند چیز می شود اول بتفکر در دنائت اصل خود و عاقبت خود و خست احوال و تزلزل بنیان بدن و عدم اعتماد بر حیات و در معرض فنا و نیستی بودن و تامل در بدیها و صفات ذمیمه و ناتوانی و جهل و نادانی خود می شود چنانچه بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر منقولستکه عجب دارم از متکبر فخر کننده و حال آنکه از نطفه خلق شده است و در آخر جیفه و مردار گندیده می شود و در میان این دو حال نمیداند که با او چه میکنند و چه بر سر او می آید و بسند معتبر از حضرت امیرالمؤمنین منقولستکه عجب دارم از فرزند آدم که اولش نطفه است و آخرش مردار گندیده و در میان این دو حال ظرف بول و غایط است و با این حال تکبر میکند دویم بعمل آوردن امری چند که موجب ملکه تواضع است مثل پس نشستن در مجالس و صحبت داشتن با فقرا و مساکین و ترک صحبت اغنیا و مرتکب شدن کارهائیکه منافی تکبر است چنانچه منقولستکه کسیکه از کبر بری شد با خادم خود بچیزی بخورد و گوسفند را بدست خود بدوشد و بسند معتبر از حضرت صادق منقولستکه هر که گریبان خود را پینه کند و بر نعلین خود پینه زند و چیزیکه از بازار خرد بخانه خود بردارد کبر ایمن می شود سیم تفکر در این استکه تکبر نتیجه خلاف مقصود آدمی میدهد زیرا که در تکبر عزت مطلوب می باشد و بخبر مخبر صادق و بتجربه معلوم است که متکبران در دنیا و آخرت ذلیل ترین خلقند و ایضا تفکر نماید در اطوار پیشوایان دین که چگونه تواضع و شکستگی مینموده اند و منظور سودا مادیت را که در مذمت تکبر وارد شده است و بعضی از این سخن در باب تواضع مذکور شد مصباح چهارم در اصلاح سریره است یعنی باطن خود را نیک کردن و اکتفا به نیکی ظاهر ننمودن چنانچه حضرت رسول صلی الله علیه و آله باین معنی اشاره فرموده و در پنهان بد بودن و باطن را بد داشتن و ظاهر را بنیکی آراستن شعبه است از نفاق چنانچه از حضرت امیرالمؤمنین منقولستکه بنوف بکالی فرمود که ای نوف زینهار که چنین مباش که خود را برای مردم زینت دهی به نیکیها و چون تنها باشی از خدا پروا نکنی در معصیتها اگر چنین کنی خدا ترا رسوا کند در روز قیامت و در حدیث دیگر از آنحضرت منقولستکه هر که پنهان خود را اصلاح کند حقتعالی آشکار او را اصلاح نماید و هر که میان خود و خدا اصلاح نماید حقتعالی در میان او و مردم اصلاح نماید و بسند معتبر از امام محمد باقر منقولست که هر که ظاهرش بهتر از باطنش باشد میزان عملش در قیامت سبک خواهد بود و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولستکه هر که پنهان دارد چیزیرا که خدا از آن خوشنود نمی شود خدا برای او ظاهر میگرداند چیزیرا که موجب سرور و خوشحالی اوست و هر که پنهان دارد امری که موجب غضب الهی است حقتعالی ظاهر گرداند چیزیرا که باعث خواری اوست و در حدیث دیگر فرمود که هر که خود را برای مردم زینت دهد بچیزهائیکه خدا دوست میدارد آنها را و در پنهان از خدا پروا نکند و کاری چند که خدا دشمن میدارد آنها را در قیامت چون خدا را ملاقات نماید او در خشم باشد و احادیث بر این مضمون بسیار است بدانکه آدمی مامور است باینکه ظاهر و باطن خود را هر دو نیکو کند و باید که سعی کند که باطن خود را در نیکی موافق ظاهر گرداند نه اینکه ظاهر را بد کند مثل باطن باید ترک باطن کند یا خود را در معرض تهمتها درآورد که خلق خدا در بدگمان شوند چنانچه بعضی از صوفیه نسبت میدهند زیرا که گناه آشکار بدتر از گناه پنهان است و گناه پنهان را زود تر آمرزیده می شود از گناه آشکار و احادیث در این باب بسیار است و بعضی گذشت عقل نیز حکم میکند بانکه معصیت آشکارا

در خلوت کنند اما از وانمود در خشم می‌شود مثل انکه در سوا و علانیه بی پروا در حضور مردم کند و خود را عاصی اما بهمه کس شناساند
وایضا نهی از متهم ساختن خود و داخل شدن در مواطن تهمت بسیار است و در این فصل نیز احادیث در این باب گذشت مصباح
بحر در بیان شال پوشی است بدانکه احادیث در باب پشم پوشیدن اختلافی دارد و در احادیث سنیان مدح پشم پوشی بسیار واقع
شده است و اکثر احادیث شیعه دلالت بر مذمت می‌کند و بعضی دلالت بر مدح میکند محمول بر تقیه است و اینحدیث شریف
و بعضی از اخبار دیگر دلالت بر وجه جمعی میکند که اگر از برای تواضع و شکستگی گاهی در هنگام عبادت یا غیر آن بپوشند یا از برای
دفع سرما یا از برای اینکه از آن ارزان تر نیابد قصوری ندارد اما مداومت بر این نمودن و این لباس مخصوص خود کردن است و این سبب خود
را بر دیگران ترجیح دادن و این را جهت امتیاز خود ساختن بد است مذموم است چنانچه از فقره بعد از این ظاهر میشود و بسند معتبر
از حضرت امیر المؤمنین ع منقولست که بپوشید جامه پنبه بدرستی که آن لباس رسول خداست و لباس ما اهل بیت است و حضرت رسول
جامه پشم و مو را نمی پوشیدند مگر بسبب عذری و علتی و در حدیث دیگر از حضرت صادق ع منقولست که جامه پشم و مو را نمی باید
پوشید مگر بسبب علتی و در حدیث دیگر از حضرت صادق ع منقولست که پنج چیز است که تا مردن ترک نمیکنم بر روی زمین با بندگان
چیزی خوردن و بر خر جل پالان دار سوار شدن و بز را بدست خود دوشیدن و پشم پوشیدن و بر اطفال سلام کردن تا سنتی گردد بعد
از من و از محمد بن حسین کثیر منقولست که دیدم که حضرت صادق ع جبه صوفی بر بدن و پیراهن کنده پوشیده اند از سبب آن حال پرسیدم
فرمود که پدرم می پوشید و ما چون میخواهیم که نماز کنیم کنده ترین جامها خود را می پوشیم و از اکثر احادیث معتبره که در باب زی و
لباس حضرت رسول ص و ائمه صلوات الله علیهم بنظر رسیده و بعضی در لمعات ذکر کردیم ظاهر میشود که لباس معهود و متعارف ایشان
غیر پشم و مو بوده است و اگر بعضی اخبار دلالت کند که گاهی بر سبیل ندرت می پوشیده اند بر یکی از چند وجه محمولست که در آن
باب در لمعات بیان کردیم یا اباذر یکون فی آخر الزمان قوم یلبسون الصوف فی صیفهم و شتائهم یرون ان لهم الفضل بذلک علی غیرهم اولئک
یلعنهم ملائکة السموات والارض یا اباذر الا اخبرک باهل الجنة قلت بلی یا رسول الله قال کل اشعث اغبر ذی طمرین لا یؤبه به لو اقسم علی
الله لابره ای ابوذر در آخر الزمان جماعتی خواهند بود که پشم پوشند در تابستان و زمستان و گمان کنند که ایشان را بسبب این پشم پوشیدن
فضل و زیادتی بر دیگران هست اینگروه را لعنت می‌کنند ملائکه آسمانها و زمین ای ابوذر آیا خبر دهم ترا باهل بهشت ابوذر گفت بلی
یا رسول الله فرمود هر ژولیده موی گرد آلوده که دو جامه کهنه پوشیده باشد و مردم او را حقیر شمارند و اعتنا بشان او نکنند و اگر
خدا قسم دهد در امری خدا قسم او را البته قبول فرماید و حاجتش را ادا نماید بدانکه چون حضرت رسول ص بوحی الهی بر جمیع علوم اینده و
رموز غیبیه مطلع اند و بیان مدح تواضع و شکستگی و شال پوشی نمودند و میدانستند که جمعی از اصحاب بدعت و ضلالت بعد از
ان هم خواهند رسید که در این لباس بتدویر و مکر مردم را فریب دهند لهذا متصل بان فرمودند که جماعتی هم خواهند رسید
که علامت ایشان این است که بچنین لباسی ممتاز خواهند بود و آنگروه ملعونند تا مردم فریب ایشان نخورند و غیر فرقه ضاله مبتدعه
صوفیه دیگر کسی باین علامت نداد و این یکی از معجزات عظیمه حضرت رسالت پناهی است که از وجود ایشان خبر داده اند و سخن را در مذمت
ایشان مقرون باعجاز ساخته اند که کسی را شبهه در حقیقت این کلام معجز نظام نماند و هر که با وجود این اثر بینه انکار نماید بلعنت خدا
و رسول گرفتار گردد و انحضرت فرموده اند از پشم پوشی منشا لعن ایشان همین نیست بلکه انجناب بوحی الهی میدانستند که
ایشان شرع انحضرت را باطل خواهند کرد و اساس دین انحضرت را خراب خواهند کرد و در عقاید بکفر و زندقه قائل خواهند شد و در اعمال
ترک عبادات الهی کرده بمخترعات بدعتهای خود عمل نموده مردم را از عبادت باز خواهند داشت لعن ایشان فرموده و این هیات و لباس
را برای ایشان بیان فرموده که باین علامت ایشان را بشناسند ای عزیز اگر عصابه عصبیت از دیده بگشائی و بعین انصاف نظر نمائی همین فقره
که در همین حدیث شریف وارد شده است برای ظهور بطلان طایفه مبتدعه صوفیه کافی است قطع نظر از احادیث بسیار که صریحا
و ضمنا بر بطلان اطوار و اعمال ایشان و مذمت مشایخ و اکابر ایشان وارد شده است و اکثر قدما و متاخرین علمای شیعه رضوان الله علیهم
مذمت ایشان کرده اند و بعضی کتابها بر رد ایشان نوشته اند مثل علی بن بابویه که نامها بحضرت صاحب الامر نوشته و جواب و مهر رسید
و فرزند سعادتمندش محمد بن بابویه که رئیس محدثین شیعه است بدعای حضرت صاحب الامر متولد شده و توقیع مشتمل بر مدح او نیز
هست و مثل شیخ مفید که عماد مذهب شیعه بوده و اکثر محدثین و فضلاء نامدار از شاگردان او بیند و توقیع حضرت صاحب الامر برای
او بیرون امده مشتمل بر مدح او و او کتابی مبسوط بر رد ایشان نوشته و مثل شیخ طوسی که شیخ و بزرگ طایفه شیعه است و اکثر احادیث
شیعه باو منسوب است و مثل علامه حلی ره که در علم و فضل مشهور آفاق است و مثل شیخ علی در کتاب مطاعن مجرمیه و فرزندش شیخ حسن

در کتاب عمدة المقال و شیخ عالی قدر جعفر بن محمد دوریستی در کتاب اعتقاد و ابن حمزه در چند کتاب و سید مرتضی رازی در چند کتاب
و زبدة العلماء و المتورعین مولانا احمد اردبیلی قدس الله ارواحهم و شکر الله مساعیهم و غیر ایشان از علمای شیعه رضوان الله علیهم
و ذکر سخنان این فضلاء عظیم الشان و اخباری که در این مطلب ایراد نموده اند موجب تطویل مقال است انشاء الله کتابی علیحده در این مطلب
نوشته می شود پس اگر اعتقاد بروز جزا داری امروز رعایت خود را از دست مده که چون فردا حق تعالی از تو حجت طلبد جواب شافی و عذر
پسندیده داشته باشی و بمیدانم بعد از ورود احادیث صحیحه از اهل بیت رسالت ع و شهادت این بزرگواران از علمای شیعه رضوان الله
علیهم بر بطلان این طایفه و طریقه ایشان در متابعت ایشان نزد حق تعالی چه عذر خواهی اورد یا خواهی گفت متابعت حسن بصری کردم که
چند حدیث در لعن او وارد شده است یا متابعت سفیان ثوری کردم که با امام جعفر صادق ع دشمنی میکرد و پیوسته معارض
انحضرت می شد است و بعضی از احوال او را در اول کتاب بیان کردیم یا متابعت غزالی را عذر خود خواهی گفت که بیقین ناصبی بوده و
گوید در کتابهای خود که بهمان معنی که مرتضی علی امام است من هم امام و میگوید که هر کس یزید را لعنت میکند گناه کار است و کتابها
در لعن و رد شیعه نوشته مانند کتاب المنقذ من الضلال و غیر آن یا متابعت برادر ملعونش احمد غزالی را حجت خواهی کرد که میگوید
که شیطان از اکابر اولیاء الله است یا ملای روم را شفیع خواهی کرد که میگوید ابن ملجم را حضرت امیر المؤمنین ع شفاعت خواهد کرد و
ببهشت خواهد برد و حضرت امیر با او گفت که تو گناهی نداری چنین مقدر شده بود و تو در آن عمل مجبور بودی و میگوید چون که بی
رنگی اسیر رنگ شد موسی با موسی در جنگ شد و در هیچ صفحه از صفحهای مثنوی نیست که اشعار بجبر یا وحدت موجود یا سقوط
عبادات یا غیر اینها از اعتقادات فاسده نکرده باشد چنانچه مشهور است و پیروانش قبول دارند سلار و دف و نی شنیدن را عبادت
میدانسته است یا پناه بمحیی الدین خواهی برد که هرزه هایش را در اول و آخر این کتاب شنیدی و میگوید جمعی از اولیاء الله هستند که
رافضیان را بصورت خوک می بینند و میگوید که بمعراج که رفتم مرتبه علی را از مرتبه ابو بکر و عثمان و عمر پست تر دیدم و ابو بکر را در عرش
دیدم چون برگشتم بعلی گفتم که چون بود که در دنیا دعوی میکردی که من از اینها بهترم الحال که دیدم مرتبه تو از همه پست تری
و او و غیر او از این ترزبقات بسیار دارند که متوجه اینها شدن موجب تطویل سخن می شود و اگر از دعواهای بلند ایشان فریب میخوری
امر تکبر نمیکنی که بلکه از برای جلب دنیا اینها را بر خود بسته اند اگر خواهی او را امتحان کنی که دعوای این میکند که من جمیع اسرار غیبی را
میدانم و همه چیز بر من منکشف میشود و شبی ده بار بعرش میروم یک مسئله از مشکلات نماز یا یک مسئله مشکل از میراث و غیر آن
یا یک حدیث مشکل را و ببین اگر اینها را راست جواب او این را هم برای تو بیان میکند چنانچه بسند صحیح از حضرت امام جعفر صادق ع
منقولست که علامت کذاب در دروغگو آنست که تو را خبر میدهد بخبرهای آسمان و زمین و مشرق و مغرب و چون از حلال و حرام خدا مسئله
از او میپرسی نمیداند امر این مردی که دعوی میکند که مسئله غامض وحدت موجود را فهمیده ام عقلهای جمیع فضلاء از فهمیدن آن
قاصر است چرا یک معنی سهلی را که پنجاه مرتبه خاطر نشین او کنند نمیفهمد اینها که دقایق معارف را میفهمند بجز او فهمیده است چرا نمی
فهمند و سایر هرگاه خود معترف باشند که کشف با کفر جمع می شود و کفار هند صاحب کشفی باشند پس بر تقدیری که کشف
ایشان واقعی باشد تو را فریب نداده باشد که دلالت بر خوبی ایشان میکند چون دستگاه این سخن بسیار وسیع است و قلیلی که برای هدایت
طالبان حق کافی باشد در اول این کتاب و در لمعات و در چند موضع دیگر بیان کردم و در این موضع اختصار نموده ختم میکنم این فصل
را بایراد حدیثی چند که فی الجمله مناسبت مطلب است شیخ طبرسی در کتاب احتجاجات روایت کرده است که در بصره حضرت امیر المؤمنین ع
بر حسن بصری گذشتند او وضو میساخت فرمود که وضو را کامل بجا آور ای حسن گفت یا امیر المؤمنین دیروز جماعتی را که کشتی که
شهادتین میگفتند و وضو را کامل میساختند حضرت فرمود که پس چرا یاری ایشان نکردی گفت والله که در روز اول غسل کردم و حنوط
بر خود پاشیدم و سلاح پوشیدم و هیچ شک نداشتم که تخلف از یاری عایشه کفر است چون بعرض راه رسیدم مرا کسی ندا کرد که ای حسن بر گرد
که هر که میکشد و هر که کشته میشود بجهنم میرود و من ترسان برگشتم و در خانه نشستم و در روز دویم باز بیاری عایشه مهیا و روانه
شدم و در راه همان ندا شنیدم و برگشتم حضرت فرمود که راست میگوئی میدانی که آن منادی که بود گفت نه فرمود که ان برادرت شیطان
بود و بتو راست گفت که قاتل و مقتول لشکر عایشه در جهنم اند و در حدیث دیگر روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین ع بحسن بصری
خطاب فرمود که هر امتی را سامری میباشد و سامری این امت توئی که میگوئی جنگ نمی باید کرد و چند قصیده طولانی در مباحثه
حضرت امام زین العابدین و امام محمد باقر با او نقل کرده است که دلالت بر شقاوت و مکر او میکند و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر ع منقول
است که اگر حسن خواهد بجانب راست برود و اگر خواهد بجانب چپ که علم یافت نمی شود مگر نزد ما اهل بیت بدانکه یکی از کتابهای صوفیه

که اکثر احادیث دوست و خود را بان منسوب می سازند حسن بصری است که مجملی از احوالش مذکور شد و یکی از مشایخ ایشان عباد بصری است و در بیان لمعات و غیر آن بعضی از رذایل او بیان و معارضات آن ملعون را ذکر کردیم که با حضرت علی بن الحسین در باب جهاد و غیر آن معارضه نموده و بر آن حضرت طعن زده و در کتاب کافی از فضیل منقولست که روزی عباد بصری بخدمت حضرت صادق ع آمد و حضرت طعام تناول میفرمودند و بر دست تکیه فرموده بودند عباد گفت که مگر نمیدانی که پیغمبر از این نحو طعام خوردن نهی کرده است بعد از این نهی نفرموده و ایضا بسند صحیح روایت کرده است که حضرت صادق ع بعباد بن کثیر بصری صوفی خطاب فرمود که ای عباد باین مغرور شده که شکم و فرج خود را از حرام نگاه داشته بدرستی که حقتعالی در کتاب خود میفرماید که ای گروه مؤمنان از خدا بپرهیزید و قول سدید بگوئید یعنی با اعتقاد درست قائل شوید تا خدا اعمال شما را اصلاح او رد ای عباد بدانکه خدا عمل ترا قبول نمیکند تا بحق قائل نشوی و ایمان نیاوری و در کتاب احتجاجات از ثابت بنانی روایت کرده است که گفت من با جماعتی از عباد بصره مثل ایوب سجستانی و صالح مری و عتبه و حبیب فارسی و مالک بن دینار و ابو صالح اعمی و جعفر بن سلیمان و رابعه و سعدانه بحج رفته بودیم چون داخل مکه شدیم آب دیگر بر اهل مکه تنگ شده بود و از تشنگی بفریاد آمده بودند بما پناه آوردند که برای ایشان دعا کنیم ما بنزد کعبه آمدیم و مشغول دعا شدیم و چندانکه تضرع کردیم اثری ظاهر نشد ناگاه جوان محزون کریانی پیدا شد و چند شوط طواف کرد بعد از آن رو بما کرد و یک یک ما را نام برد گفتیم لبیک ای جوان گفت آیا در میان شما کسی هست که خدا او را دوست دارد گفتیم ای جوان بر ماست دعا و بر خدا است اجابت گفت دور شوید از کعبه که اگر کسی در میان شما میبود که خدا او را دوست میداشت البته دعایش مستجاب میکردید چون ما دور شدیم نزد کعبه بسجده در آمد و گفت ای سید و آقای من بحق محبتی که بمن داری تو را سوگند میدهم که اهل مکه را آب دهی هنوز سخن آنحضرت تمام نشده بود که ابری بهم رسید و مانند دهنهای مشک آب از ابر روان شد پس از اهل مکه پرسیدیم که این جوان کی بود گفتند علی بن الحسین ع است بدانکه این جماعت نزد صوفیه از اکابر اولیاء الله اند و امام زمان خود را نمی شناختند و مناظرات و منازعات ظاهر بهمان با حضرت امام محمد باقر ع در کتب حدیث بسیار است و ابن شهرآشوب روایت کرده است که چون حضرت صادق ع بکوفه تشریف آوردند در زمان منصور دوانقی علیه اللعنة و از آن مرخص شد بمدینه مراجعت میفرمودند مردم بمشایعت آنحضرت بیرون آمدند و سفیان ثوری و ابراهیم ادهم در میان این جماعت بودند و این جماعت پیش میرفتند ناگاه بشیری رسیدند که بر سر راه ایستاده بود ابراهیم ادهم گفت باشید تا جعفر بیاید ببینیم که با این شیر چه میکند چون حضرت تشریف آوردند بنزدیک شیر رسیدند گوش شیر را گرفتند و از راه دور کردند و رو بآن جماعت کرده فرمودند که اگر مردم اطاعت حقتعالی بکنند چنانچه اطاعت او است هر آینه بار خود را بر این شیرها می توانند کرد و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغة نقل کرده است که جماعتی از متصوفه در خراسان بنزد حضرت امام رضا ع آمدند و گفتند امیر المؤمنین یعنی مامون فکر کرده در امر خلافتی که در دست او بود و شما اهل بیت سزاوارترید از دیگران به پیشوائی مردم بودن و از آنجمله اهل بیت باشد لهذا امر خلافت را بتو رد کرده و امامت کسی را میخواهد که طعامهای غلیظ بخورد و جامها کنده بپوشد و بر الاغ سوار شود و بعیادت بیماران برود حضرت فرمود که حضرت یوسف پیغمبر بود و قباهای دیبا مطرز بطلا میپوشید و بر تکیه گاه آل فرعون تکیه میکرد و در میان مردم حکم می نمود چیزیکه از امام می طلبند قسط و عدالت است که چون سخن گوید راست گوید و چون حکم کند و فا بوعده خود بکند بدرستیکه خدا این پوشیدنیها نفیس و خوردنیهای لذید را حرام نکرده است پس از این آیه را تلاوت فرمود که قل من حرم زینة الله التی اخرج لعباده والطیبات من الرزق که ترجمه اش این است که بگوای محمد که کیست که حرام کرده است زینتهائی را که خدا برای بندگان خود ظاهر فرموده و بیرون آورده و روزیهای پاکیزه را و ما این باب حدیث در لمعات بسیار ذکر کردیم و شیخ طوسی علیه الرحمة والرضوان در کتاب غیبت فرموده است که جمعی بدعوی نیابت حضرت صاحب الامر ع کردند بدروغ و رسوا شدند زیرا که آنها که نایب بودند معجزات بر دست ایشان جاری میشد از جانب معصوم که بان مردم نیابت ایشان را می دانستند اول کذابان شریعی بود که دعوی نیابت کرد بدروغ و رسوا شد و فرمان حضرت بلعن او بیرون آمد شیخ فرموده که هرون بن موسی تلعکبری میگفت که بعد از دعوی نیابت کفر و الحاد او ظاهر شد و هر یک از اینها که دعوی نیابت میکردند اول بر امام دروغ می بستند و دعوی نیابت میکردند تا مردم ضعیف العقل با ایشان بگروند دیگر ترقی میکردند در شقاوت تا بقول حلاجیه قائل می شدند چنانچه از ابی جعفر شلمغانی و امثال او مشهور شد بعد از ان ذکر کرده است که از جمله کذابان حسین بن منصور حلاج بود و بسند معتبر از هبة الله بن محمد کاتب روایت کرده است که حقتعالی خواست که حلاج را رسوا کند و او را خوار کرداند او پیغام فرستاد بابی سهل اسمعیل نوبختی که از معتبران شیعه بود بگمان اینکه او نیز مثل احمقان میکر فریب او را خواهد خورد و در ان مراسله اظهار وکالت حضرت صاحب الامر ع کرد چنانچه دابش بود که اول مردم را باین نحو فریب

می داد و بعد از ان دعواهای بلند میکرد و اظهار الوهیت می نمود ابو سهل فریب او را نخورد و جواب او را گفت که من از تو امری سؤال می نمایم که در جنب معجزه تو دعوی میکنی بسیار سهل است و آن امر این است که من کنیزان را بسیار دوست میدارم و بسیار بایشان مایلم و بسیاری از ایشان نزد خود جمع کرده ام و باین سبب هر جمعه می باید خضاب کنم که سفیدی مویهای من از ایشان مخفی باشد و اگر نه ایشان از من دوری میکنند میخواهم چنین کنی که ریش من سیاه شود و بخضاب محتاج نباشم اگر چنین کنی من مطیع تو می شوم و بجانب تو می آیم مردم را بمذهب تو دعوت می نمایم چون حلاج این جواب شنید که در ان مراسله خطا کرده است دیگر جواب نگفت و ساکت شد این قصه را ابو سهل در مجالس نقل میکرد و مردم میخندیدند موجب رسوائی او شد بعد از ان حدیث دن و بیرون کردن علی بن بابویه او را از قم نقل فرموده است که براو لعنت کرد و او را از قم بخواری و مذلت اخراج نمود و بعد از این در ضمن قصه شلمغانی که یک کذاب دیگر است نقل کرده است که مادر ابی جعفر شلمغانی روزی برو رو پای ام کلثوم دختر محمد بن عثمان عمری که از نواب حضرت صاحب الامر بود افتاد و میبوسید پرسید که چرا چنین میکنی گفت چرا چنین نکنم که تو فاطمه زهرائی زیرا که روح پیغمبر بپدر تو منتقل شده بود و روح علی بابی القاسم حسین بن روح منتقل شده است و روح فاطمه بتو ام کلثوم این سخن را انکار کرده بنزد حسین بن روح که از سفراء عظیم الشان حضرت صاحب ع بود آمد و این سخن را نقل کرد ابن روح گفت که زنهار دیگر نزد این زن مرو و اشتغال او برطرف کن که اینچه از زن گفته است کفر و الحادی است که این ملعون شلمغانی در دل این جماعت داده است که این شود پراو دعوی اینکه خدا با او متحد شده است چنانچه نصاری در باب مسیح میگویند و تجاوز کند بکفر حلاج لعنه الله تا اینجا از کتاب غیبت شیخ طوسی علیه الرحمة نقل شد و شیخ طبرسی رحمه الله در کتاب احتجاجات نقل کرده است که فرمان حضرت صاحب الامر ظاهر شد بر دست حسین بن روح بلعن جماعتی که یکی از ایشان حسین بن منصور حلاج بود و بعضی را غرض از ذکر این چند حدیث که از بسیار اندکی اکتفا نمودم این بود که اگر بدیده انصاف نظر کنی و بفکر صحیح تامل نمائی باین قلیل که برای تو ذکر کرده ام بر تو ظاهر می شود و اینگروه پیوسته مخالف ائمه تو صلوات الله علیهم بوده اند و علمای کبار و راویان اخبار شیعه که بعد از اعصار ایشان و قریب باعصار ایشان بوده اند و احوال ایشان زیاده از من و تو اطلاع داشته اند و دانش و علم و فهم ایشان زیاده از اهل این عصر بوده است از ایشان بیزاری اظهار نموده حکم بکفر و الحاد ایشان کرده اند اگر دانسته طریق اهل بیت را ترک نمائی و راه ضلالت این گروه را اختیار میکنی گناه تو ابر دیگری نخواهند نوشت هدانا الله و ایاکم الی الصراط المستقیم

خاتمه بدانکه چون تکالیف و اعمال و اذکار و ادعیه بسیار از ائمه اطهار صلوات الله علیهم منقولست و اکثر اهل بدعت مردم را باذکار و اورادی که از مشایخ سنی خود دارند تحریص و ترغیب می نمایند و همه کس را دست بکتابهای مبسوطه نمی رسد که علمای ما در این باب تالیف نموده اند خواستم که این کتاب را بذکر بعضی از فضایل اذکار منقوله ختم نمایم که موجب مزید انتفاع طالبان حق از این کتاب گردد و این مشتمل است بر دو باب

باب اول در بیان فضیلت اذکاریست که مخصوص بوقتی نیست و در آن چند فصل است

فصل اول در فضیلت تسبیحات اربع است بسند معتبر از حضرت امام حسن ع منقولستکه جمعی از یهود بخدمت حضرت رسول آمدند و اعلم ایشان از مسئله چند سؤال نمود چون جواب شنیدند مسلمان شدند از جمله آن مسئلها این بود پرسید که یا محمد مرا خبر ده از کلماتی که حقتعالی آنها را برای حضرت ابراهیم اختیار نمود در هنگامیکه خانه کعبه بنا کرد حضرت فرمود که یکی آن کلمات بود سبحان الله والحمد لله و لا اله الا الله والله اکبر یهودی گفت که چه ثواب دارد کسیکه این کلمات را بگوید حضرت فرمود که چون بنده سبحان الله میگوید با او تسبیح میگویند آنچه در زیر عرش اند پس بگوینده تسبیح ده برابر ثواب تسبیح آنها عطا میکنند چون الحمد لله میگوید حقتعالی نعیم دنیا را با او کرامت میفرماید و وصل میکند او را بنعیم آخرت و اینکلمه است که چون اهل بهشت داخل بهشت می شوند اینکلمه را میگویند و سخنها که در دنیا میگفته اند همه منقطع می شود بغیر این سخن و اما لا اله الا الله پس بهشت جزای اوست چنانچه حقتعالی میفرماید هل جزاء الاحسان الا الاحسان یعنی نیست جزای لا اله الا الله مگر بهشت یهودی گفت راست میگوئی یا محمد و بسند معتبر دیگر از حضرت رسول ص منقولستکه هر که سبحان الله میگوید حقتعالی برای او درختی در بهشت غرس مینماید و کسیکه الحمد لله میگوید درختی برای او میکارد و کسیکه لا اله الا الله میگوید درختی برای او میکارد و کسیکه الله اکبر میگوید درختی برای او غرس مینماید شخصی از قریش بحضرت عرض کرد که پس ما در بهشت درخت بسیار داریم حضرت فرمود بلی و لیکن بپرهیزید از اینکه آتشی بفرستید که آن درختان را بسوزانند زیرا که حقتعالی میفرماید که ای گروه مؤمنان اطاعت نمائید خدا و رسول را و باطل مکنید عملهای خود را بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین ع منقول است که فقراء بخدمت حضرت رسول ص آمدند و گفتند یا رسول الله اغنیا مالی دارند که بان بنده آزاد کنند و ما نداریم و ایشان را مالی هست که بان حج کنند و ما نداریم و ایشان مال دارند که بان تصدق کنند و ما نداریم و ایشان مال دارند که بوسیله آن بند

در راه خدا جهاد کند و مانند آنست حضرت فرمود که هر که صد مرتبه الله اکبر بگوید بهتر است از صد شتر با خود بردن بحج که بکشد آنها از برای خدا و هر که صد مرتبه الحمد لله بگوید بهتر است از صد اسب که لجام و زین کرده مردم را سوار کند بجهاد فی سبیل الله فرستد و هر که صد مرتبه لا اله الا الله بگوید بهتر است از همه مردم از آنکه از روز عملش بهتر نباشد مگر کسیکه زیاده از صد مرتبه بگوید چون این خبر را اغنیا شنیدند ایشان نیز این اعمال را بجا آوردند فقرا بخدمت آنحضرت آمدند گفتند اغنیا نیز این کارها کردند حضرت فرمود که این فضل خداست بهر که میخواهد عطا میفرماید و بسند معتبر از حضرت امام رضا منقولست که حقتعالی بر خود واجب گردانیده است که هر مؤمنی صد مرتبه الله اکبر و صد مرتبه الحمد لله و صد مرتبه سبحان الله و صد مرتبه لا اله الا الله بگوید و صد مرتبه صلوات بر محمد و آل محمد بفرستد پس بگوید که اللهم زوجنی من الحور العین البته حقتعالی حور بهر در بهشت کرامت فرماید و این پانصد کلمه مهر حور عین باشد پس از اینجهة حقتعالی بحضرت رسول وحی فرمود که مهر زنان مؤمنه را پانصد درهم سنت کرده اند و بسند معتبر منقولستکه بسیار بگوئید لا اله الا الله و الله اکبر که هیچ چیز نزد خدا محبوب تر از این دو کلمه نیست و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین منقولستکه سبحان الله نصف اعمال است و الحمد لله پر میکند میزان اعمال را و الله اکبر ما بین زمین و آسمان را پر میکند و بسند معتبر از حضرت رسول منقولستکه بسیار بگوئید سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر بدرستیکه این کلمات می آیند در روز قیامت با اجرهای و ثوابهای عظیم که از پیش رو و عقب خود دارند و اینها اند باقیات صالحات یعنی امور شایسته که از برای آدمی باقی میماند نفع آنها و حقتعالی فرموده است که باقیات صالحات بهتر و پاینده تر است از متاعهای دنیا و بسند معتبر از حضرت صادق منقول استکه حضرت رسول روزی باصحاب خود التفات نمودند و فرمودند که برای خود سپرها اخذ کنید و مهیا سازید صحابه گفتند که مگر دشمنی رو بما آورده است که سپری برای دفع ضرر ایشان مهیا میباید کرد فرمود که نه و لیکن از برای دفع آتش جهنم از خود بگوئید سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر منقولستکه هر که بگوید سبحان الله [illegible] حقتعالی از آن تسبیح مرغی خلق فرماید که او را زبان بوده باشد در میان ملائکه مسبحان تسبیح الهی کند تا روز قیامت همچنین است الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر **فصل دویم** در ثواب تهلیل است و ثواب انواع آن از حضرت رسول منقولستکه حقتعالی بحضرت موسی خطاب فرمود که اگر آسمانها و ساکنان آنها و زمینهای هفتگانه در یک کفه ترازو باشد و لا اله الا الله در کفه دیگر باشد این کلمه بر آنها زیادتی میکند و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر منقولستکه حضرت رسول فرمود که تلقین کنید مردگان خود را در وقت جان کندن لا اله الا الله که گناهان را از اصل میکند و در هم می شکند صحابه گفتند که یا رسول الله کسیکه در صحت بگوید چونست حضرت فرمود که این بیشتر باعث در هم شکستن و بر طرف شدن گناهان می شود بدرستیکه لا اله الا الله مونس مؤمن است در حال حیات و نزد مردن و در هنگام مبعوث شدن و بدرستیکه جبرئیل بمن گفت که یا محمد در قیامت جمعی را خواهی دید که از قبرها روسفید مبعوث می شوند و بآواز بلند میگویند لا اله الا الله و الله اکبر و جمعی روسیاه مبعوث می شوند و فریاد میکنند یا ویلاه یا ثبوراه و بسند دیگر از حضرت رسول منقولستکه قیمت بهشت لا اله الا الله است و بسند دیگر از آنحضرت منقولستکه هر که لا اله الا الله بگوید برای او درختی در بهشت بکارند از یاقوت سرخ که ریشه اش از مشک سفید باشد و میوه اش از عسل شیرین تر و از برف سفیدتر و از مشک خوشبوتر و در آن درخت میوه باشد بطریق پستان دختران باکره که چون شکافته شود هفتاد حله از میان آن بیرون آید و از حضرت امیر المؤمنین منقولستکه هر بنده مسلمانی که لا اله الا الله بگوید البته آن کلمه بالا رود و هر سقفی را بشکافد و بهر گناهی از گناهان که برسد محو نماید تا چون حسنات او برسد قرار گیرد و بسند معتبر از حضرت رسول منقولستکه هیچ عملی ثوابش عظیمتر از شهادت لا اله الا الله نیست و بسند معتبر از حضرت رسول منقولستکه بهترین عبادتها گفتن لا اله الا الله است و بسند صحیح از حضرت صادق منقولستکه هر که صد مرتبه لا اله الا الله بگوید عمل او در آن روز بهترین اعمال مردم باشد مگر کسیکه بیشتر از این کلمه را گفته باشد و بسند معتبر از حضرت صادق منقولستکه فرمود که هر عبادتی را اندازه هست که بآن منتهی میشود مگر ذکر حقتعالی که از احدی نیست که بآن منتهی میشود چنانچه حقتعالی نمازهای پنجگانه را واجب گردانیده است کسیکه آنها را ادا نماید بحد آن رسانیده است و همچنین کسی که روزه ماه رمضان را بگیرد فرضش را ادا کرده است و کسیکه بکعبه حج کند انتهای عملش مدت آن است بغیر ذکر خدا که حقتعالی از آن باندک راضی نشده است و اندازه و نهایتی برای او مقرر نساخته است بعد از آن این آیه را خواندند یا ایها الذین آمنوا اذکروا الله ذکرا کثیرا و سبحوه بکرة و اصیلا که ترجمه ظاهر لفظش اینست که ای گروه مؤمنان یاد کنید خدا را یاد کردن بسیار و تسبیح و تنزیه کنید او را بامداد و پسین پس نهایتی برای ذکر مقرر نساخت بعد از آن فرمود که پدرم بسیار یاد خدا میکرد با او که راه

میرفتم مشغول ذکر بود و چون با او طعام میخوردم او را مشغول ذکر می دیدم و چون با مردم سخن میگفت سخن گفتن او را از یاد خدا باز نمی داشت و پیوسته می دیدم که زبانش بکامش چسبیده بود مشغول بذکر لا اله الا الله بود و در صبح ما را جمع میکرد و امر میکرد که مشغول ذکر و یاد خدا باشیم تا طلوع آفتاب میفرمود که هر که قرآن می تواند خواند بخواند و هر که قرآن نمی تواند خواند ذکر خدا بکند و خانه که در آن قرآن میخوانند و یاد خدا میکنند برکت آنخانه بسیار می شود و شیاطین از آنخانه دوری میکنند و آنخانه روشنی میدهد اهل آسمان را چنانچه ستارها روشنی اهل زمین را روشنی میدهند و خانه که در آن قرآن خوانده نمی شود و یاد خدا در آن نمیکنند برکت آنخانه کم است و ملائکه از آن خانه دوری میکنند و شیاطین در آنخانه حاضر می باشند و حضرت رسول فرمود که آیا خبر دهم شما را به بهترین اعمال شما بیشتر موجب رفع درجات شما گردد و نزد خداوند شما مقبول تر باشد از برای شما از دینار و درهم و بهتر باشد از برای شما از اینکه با دشمنان ملاقات کنید و بکشید و کشته شوید گفتند بلی فرمود که یاد خدا بسیار بکنید پس فرمود که شخصی بخدمت حضرت رسول آمد و پرسید که بهترین اهل این مسجد کیست فرمود که هر که ذکر خدا بیشتر کند و فرمود که هر که را خدا زبان ذکر کننده عطا فرماید پس بدرستیکه خیر دنیا و آخرت با او کرامت فرموده است و بسند معتبر از حضرت رسول منقولستکه هر که خدا را بسیار یاد کند حقتعالی او را دوست دارد و دو برات برای او بنویسد یکی بیزاری از آتش جهنم و یکی بیزاری از نفاق و بسند معتبر از حضرت صادق منقول است که هر که لا اله الا الله را از روی اخلاص بگوید داخل بهشت شود و اخلاص او آنستکه این کلمه طیبه او را مانع شود از مرتکب شدن هر چیز که خدا حرام کرده است و بسند معتبر دیگر از آنحضرت منقولستکه هر که لا اله الا الله بگوید بر عزت و جبروت خدا از این کلمه مرغی خلق فرماید که تا روز قیامت بر بالای سر گوینده آن کلمه بال زند و ذکر خدا کند و ثوابش از او باشد و بسند معتبر از حضرت رسول منقول استکه تلقین کنید مردهای خود را لا اله الا الله بدرستیکه هر که آخر کلامش لا اله الا الله باشد داخل بهشت شود و بسند معتبر از حضرت امام رضا منقولستکه چون حضرت نوح داخل کشتی شد حقتعالی باو وحی نمود که هر وقت که خوف غرق شدن داشته باشی هزار مرتبه لا اله الا الله بگو و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر منقولستکه جبرئیل بنزد حضرت رسول آمد و گفت یا محمد خوشا حال کسی از امت تو که بگوید لا اله الا الله وحده وحده وحده و بسند معتبر از امام جعفر صادق منقولستکه هر که صد مرتبه بگوید لا اله الا الله الملک الحق المبین خداوند عزیز جبار او را پناه دهد از فقر و وحشت قبر او را بانس مبدل گرداند و سبب توانگری او گردد و چنان باشد که در بهشت را کوبد و بسند معتبر دیگر از آنحضرت منقولستکه هر که روزی سی مرتبه این تهلیل را بخواند رو کند بتوانگری و پشت کند بدرویشی و فقر و در بهشت را بکوبد و بسند معتبر از آنحضرت منقولستکه هر که هر روز پانزده مرتبه این تهلیل را بخواند لا اله الا الله حقا حقا لا اله الا الله ایمانا و تصدیقا لا اله الا الله عبودیة و رقا حقتعالی رحمت خود را بسوی او بگرداند و از او روی لطف بر نتابد تا او را داخل بهشت گرداند و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر منقولستکه هر که بگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله حقتعالی برای او هزار هزار حسنه بنویسد و بروایت دیگر و هزار هزار حسنه برای او ثبت نماید و بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق منقولستکه هر که هر روز ده مرتبه این دعا را بخواند اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له الها واحدا احدا صمدا لم یتخذ صاحبة و لا ولدا بنویسد حقتعالی از برای او چهل و پنج هزار حسنه و محو کند از نامه گناهان او چهل و پنج هزار گناه و بلند گرداند از برای او چهل و پنج هزار درجه و در روایت دیگر وارد شده است که این دعا حرزی باشد برای او در آن روز از شر شیطان و مردم صاحب سلطنت در آن روز و گناه کبیره او را فرا نگیرد و بروایت دیگر وارد شده است که هر که در روزی این دعا را بخواند حقتعالی برای او چهل و پنج هزار گناه محو فرماید و چهل و پنج هزار درجه بلند گرداند و چنان باشد که در آن روز دوازده مرتبه ختم قرآن کرده باشد و حقتعالی در بهشت خانه برای او مهیا فرماید **فصل سیم** در فضیلت تسبیح است بسند معتبر از یونس بن یعقوب منقولستکه از حضرت صادق سؤال نمود که کسی که صد مرتبه سبحان الله بگوید او ذکر بسیار کرده و عمل نموده بفرموده خدا در اینکه امر بذکر کثیر کرده است فرمود بلی و بسند صحیح از آنحضرت منقولستکه هر که بگوید سبحان الله و بحمده سبحان الله العظیم و بحمده حقتعالی سه هزار حسنه از برای او ثبت نماید و سه هزار گناه از او محو نماید و سه هزار درجه از برای او مرتفع گرداند و مرغی در بهشت از برای او خلق نماید که تسبیح الهی کند و ثواب تسبیحش از او باشد و از حضرت امیر المؤمنین منقولستکه فرمود که چون بنده سبحان الله میگوید جمیع ملائکه بر او صلوات میفرستند و بسند معتبر از حضرت صادق منقول استکه هر که سی مرتبه بگوید سبحان الله و بحمده سبحان الله العظیم رو کند بتوانگری و پشت کند از فقر و بکوبد در بهشت را و از حضرت رسول منقولستکه هر که بگوید سبحان الله و بحمده ابد الدهر برای او هزار هزار حسنه بنویسند و هزار هزار گناه از او

ازانحضرت هرکه صادر می‌شد **فصل سیم** در فضیلت اذکار متفرقه است بسند صحیح از حضرت جعفر بن محمد الصادق ع منقولست که عجب دارم از کسیکه او را خوفی از دشمنی یا غیر آن باشد چرا پناه باین کلمه نمیبرد که حسبنا الله و نعم الوکیل زیرا که حقتعالی میفرماید که بجا آورد که این کلمه را گفتند برگشتند با نعمتی عظیم از جانب خدا و فضل بسیار و با ایشان نرسید بدی و عجب دارم از کسیکه غمی او را عارض می‌شود پناه نمی‌برد باین کلمه که حضرت یونس در شکم ماهی گفت لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین زیرا که حقتعالی بعد از این میفرماید که پس ما دعای یونس را مستجاب کردیم و او را نجات دادیم از غم و چنانچه او را نجات دادیم همچنین نجات میدهیم مؤمنان را و عجب دارم از کسی که دشمنان در مقام مکر باشند با او چرا پناه نمی‌برد باین آیه که افوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد زیرا که حقتعالی میفرماید که چون مؤمن آل فرعون این کلمه را گفت خدا او را حفظ کرد و نگاه داشت از بدیها آنچه مکر نسبت باو کرده بودند و عجب دارم از کسیکه اراده مال و متاع دنیا داشته باشد چرا پناه نمی‌برد باین کلمه که ما شاء الله لا حول و لا قوة الا بالله زیرا که حقتعالی میفرماید که برادر مؤمن بر برادر کافر گفت که چرا داخل باغ خود که شدی این کلمه نگفتی اگر مرا چنین می‌بینی که مال و فرزند من از تو کمتر است پس شاید پروردگار من بهتر از بهشت تو بمن عطا فرماید و شاید حقتعالی در مقام جزم اطلاق میکند و بسندها معتبر از انحضرت منقولستکه شخصی بخدمت حضرت رسول آمد و شکایت نمود از وسوسه سینه و از بسیاری قرض و احتیاج حضرت فرمود که مکرر این کلمات را بخوان توکلت علی الحی الذی لا یموت و الحمد لله الذی لم یتخذ صاحبة و لا ولدا و لم یکن له شریک فی الملک و لم یکن له ولی من الذل و کبره تکبیرا بعد از اندک وقتی آمد بخدمت حضرت و گفت ببرکت آن دعا حقتعالی وسوسه سینه مرا برطرف کرد و قرض مرا ادا نمود ساخت و روزی مرا فراخ کرد و ایضا بسند صحیح از انحضرت منقولستکه حضرت رسول فرمود که حضرت آدم بحق تعالی شکایت کرد وسوسه خواطر و اندوه را جبرئیل نازل شد و گفت یا آدم بگو لا حول و لا قوة الا بالله چون آدم این کلمه را گفت وسوسه و اندوه او برطرف شد و بسند معتبر از حضرت رسول منقولستکه هرکه نعمتهای الهی بر او بسیار شود بگوید الحمد لله رب العالمین و کسی که فقر و احتیاج بر او زیاده شود بگوید لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم که این کلمه گنجی است از گنجهای بهشت و در آن شفای هفتاد درد هست که کمتر آنها هم و اندوه است و بسند صحیح از حضرت صادق ع منقولستکه در شب معراج حقتعالی بحضرت رسول وحی نمود که بتو عطا میکنم دو کلمه از خزینه‌های عرش خود لا حول و لا قوة الا بالله و لا منجا منک الا الیک و بسند معتبر از حضرت رسول منقولستکه گفتن لا حول و لا قوة الا بالله موجب شفا از نود و نه درد است که سهلترین آنها غم و اندوه است و از حضرت صادق ع منقولستکه هر که را اندوهی عارض شود بگوید لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و در حدیث دیگر منقولستکه ابوذر گفت که حضرت رسول مرا وصیت نمود که این کلمه را بسیار بگویم و بسند صحیح از حضرت صادق ع منقولستکه هرکه هر روز صد مرتبه لا حول و لا قوة الا بالله بگوید حقتعالی از او هفتاد نوع از بلا را دفع نماید که سهلترین آنها هم و غم و اندوه باشد و بسند معتبر دیگر از انحضرت منقولستکه هرکه دعا کند ختم کند دعای خود را بگفتن ما شاء الله لا حول و لا قوة الا بالله دعای او مستجاب شود و بسند معتبر از انحضرت منقولستکه هرکه هفتاد مرتبه بگوید ما شاء الله لا حول و لا قوة الا بالله حقتعالی بگرداند از او هفتاد نوع از انواع بلا را که کمتر آنها آن باشد که دیوانه شود و بسبب دیوانگی هلاک شود و در حدیث دیگر از انحضرت منقولستکه خدا را ملکی هست موکل باسمان اول اسمعیل نام دارد چون بنده هفت نوبت می‌گوید یا ارحم الراحمین آن ملک میگوید که ارحم الراحمین صدای ترا شنید هر حاجت که داری بطلب تا عطا کند بسند صحیح از انحضرت منقولستکه هرکه ده مرتبه بگوید یا الله حقتعالی با او خطاب فرماید که لبیک چه حاجت داری و همچنین اگر ده مرتبه یا رب بگوید همین خطاب کند او را و ایضا بسند صحیح از انحضرت منقولستکه هرکه بگوید یا رب یا الله آنقدر که نفس او وفا کند با او خطاب فرماید حقتعالی که لبیک حاجت خود را بگو و در حدیث دیگر فرمود که بعضی از فرزندان پدرم بیمار شد پدرم باو گفت شنید فرمود که ده مرتبه بگو یا الله که هیچ یک از مؤمنان ده مرتبه این کلمه را نمیگوید مگر آنکه پروردگار عالم میفرماید که لبیک ای بنده من حاجت خود را سؤال کن و بسند معتبر از حضرت امام رضا ع منقولستکه فرمود که پدرم را در خواب دیدم که فرمود که هرگاه بشدتی و سختی گرفتار شوی بسیار بگو یا رؤف یا رحیم و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولستکه ببعضی از اصحاب خود فرمود که میخواهی تعلیم کنم اسم اعظم الهی را بخوان سوره قل هو الله احد و آیة الکرسی و سوره انا انزلناه فی لیلة القدر پس رو بقبله کن و حاجتی که داری از خدا بطلب و بسند معتبر از حضرت امام رضا منقولست که اسم اکبر خداست یا حی یا قیوم و بروایت دیگر از علی بن الحسین ع منقولستکه این دعا مشتمل است بر اسم اعظم الهی یا الله یا الله وحدک وحدک لا شریک لک انت المنان بدیع السموات و الارض ذو الجلال و الاکرام و ذو الاسماء العظام و ذو العز الذی لا یرام و الهکم اله واحد لا اله الا هو الرحمن الرحیم و صلی الله علی محمد و آله اجمعین بعد از خواندن این دعا هر حاجتی که داری بطلب و بسند معتبر از سکین

۱۴

محو نماید و هزار هزار درجه برای او بلند کند و هرکس باده بگوید خدا ثواب آن را زیاده گرداند و هرکه استغفار نماید خدا گناهان او را بیامرزد و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولستکه هر روز سی مرتبه سبحان الله بگوید حقتعالی از او دفع نماید هفتاد نوع از بلا را که سهلترین آنها فقر باشد و بسند دیگر همین مضمون از حضرت امیر المؤمنین ع منقولستکه حقسبحانه و تعالی چون نور مقدس نبوی ص را خلق نمود او را در حجاب القدرة دوازده هزار سال ساکن گردانید و در آنجا انحضرت این تسبیح می‌گفتند سبحان ربی الاعلی و در حجاب العظمة سبحان عالم السر و در حجاب المنة ده هزار سال ماندند و این تسبیح می‌گفتند سبحان من هو قائم لا یلهو و در حجاب الرحمة نه هزار سال بودند و این تسبیح را میگفتند سبحان الرفیع الاعلی و در حجاب السعادة هشت هزار سال بودند و این تسبیح می‌گفتند سبحان من هو دائم لا یسهو و در حجاب الکرامة هفت هزار سال باین تسبیح مشغول بودند سبحان من هو غنی لا یفتقر و در حجاب المنزلة شش هزار سال این تسبیح میگفتند سبحان العلیم الکریم و در حجاب الهدایة پنجهزار سال ماندند و این تسبیح میفرمودند سبحان ذی العرش العظیم و در حجاب النبوة چهار هزار سال سکنی داشتند با این تسبیح سبحان رب العزة عما یصفون و در حجاب الرفعة سه هزار سال ماندند و این تسبیح می‌گفتند سبحان الملک الملکوت و در حجاب الهیبة دو هزار سال بودند و خدا را این تسبیح می‌نمودند سبحان الله و بحمده و در حجاب الشفاعة هزار سال باین تسبیح اشتغال داشتند سبحان ربی العظیم و بحمده

فصل چهارم در فضیلت تحمید است و انواع محامد بسند معتبر منقولستکه از حضرت صادق ع پرسیدند که کدام عمل نزد خدا بهترین اعمال است فرمود که حمد او کردن و از حضرت علی بن الحسین ع منقولستکه هرکه بگوید الحمد لله شکر جمیع نعمتهای خدا را ادا کرده است و بسند معتبر از حضرت امام رضا ع منقولستکه حضرت رسول ص فرمود که هرکه خدا نعمتی باو کرامت فرماید حمد الهی بکند و هرکه روزی او دیر رسد استغفار کند و هرکه را اندوهی رو دهد یا کار دشواری پیش آید لا حول و لا قوة الا بالله بگوید و بسند معتبر دیگر از انحضرت امام رضا ع منقولستکه چون حضرت رسالت پناه را امری رو می‌داد که موجب سرور بود میفرمود که الحمد لله الذی بنعمته تتم الصالحات و چون امری رو میداد که موجب حزن بود میفرمود الحمد لله علی کل حال و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولستکه حضرت رسول ص هر روز حمد الهی میکردند سیصد و شصت مرتبه بعدد رگهای بدن باین نحو که الحمد لله رب العالمین کثیرا علی کل حال و بسند صحیح از حضرت صادق ع منقولستکه چون کسی را بینی که ببلائی مبتلا گردیده است سه مرتبه این تحمید را آهسته بخوان که او نشنود الحمد لله الذی عافانی مما ابتلاک به و لو شاء فعل بعد از آن فرمود که هرکه در این حال این دعا را بخواند هرگز بآن نوع مبتلا نشود و بسند معتبر از حضرت صادق ع مرویستکه هرکه بگوید الحمد لله کما هو اهله کاتبان اعمال از نوشتن باز می‌مانند میگویند خداوندا ما غیب را نمیدانیم یعنی حمدی را که تو سزاوار آنی ثواب آن را نمیدانیم حقتعالی در جواب ایشان میفرماید که آنچه بنده من گفته شما بنویسید و ثوابش بر من است و بسند معتبر دیگر از انحضرت منقولستکه هرکه هر روز هفت مرتبه بگوید الحمد لله علی کل نعمة کانت او هی کائنة شکر نعمتهای گذشته و آینده را ادا کرده است

فصل پنجم در فضیلت استغفار است بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین ع منقولستکه خود را خوشبو و معطر گردانید باستغفار تا رسوا نکند شما را بوهای بد گناهان و در حدیث دیگر فرمود که استغفار روزی را زیاده میکند و بسند معتبر از حضرت رسول ص منقولستکه چون بنده استغفار بسیار کند صحیفه عملش که بالا میرود می‌درخشد و نور می‌دهد و از حضرت علی بن الحسین منقولستکه هرکه بگوید استغفر الله ربی و اتوب الیه از متکبر و جبار نیست و بسند معتبر از حضرت رسول ص منقولستکه استغفار کردن و گفتن لا اله الا الله بهترین عبادات است و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولستکه حضرت رسول ص در مجلسی که می‌نشستند هر چند که اندکی می‌نشستند بر نمیخاستند تا بیست و پنج مرتبه استغفار می‌کردند و بسند معتبر دیگر از انحضرت منقولستکه حضرت رسول ص هفتاد مرتبه می‌فرمودند که استغفر الله و هفتاد مرتبه می فرمودند که اتوب الی الله و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولستکه هرکه گناهی میکند هفت ساعت او را مهلت می‌دهند پس اگر این استغفار را سه مرتبه خواند برای او نمی‌نویسند استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم و اتوب الیه و بسند معتبر از انحضرت منقولست که هرکه در روزی صد مرتبه بگوید استغفر الله حقتعالی هفتصد گناه او را بیامرزد و چیزی نیست در بنده که در روزی هفتصد گناه بکند و بسند صحیح از حضرت امام جعفر صادق ع منقولستکه مؤمنی که در شبانه روزی چهل گناه کبیره بکند و باندامت و پشیمانی بگوید استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم بدیع السموات و الارض ذو الجلال و الاکرام و اسئله ان یصلی علی محمد و آل محمد و ان یتوب علی البته حقتعالی گناهان او را بیامرزد و چیزی نیست در بنده که در شبانه روزی زیاده از چهل گناه کبیره بکند و بسند معتبر دیگر از انحضرت منقولستکه حضرت رسول ص در هر روز و شبی صد مرتبه توبه و استغفار میکردند با آنکه گناهی

ازانحضرت

عادم رو بیستمکه گفت شبی در مکه خوابیده بودم شخصی بخواب من آمد و گفت برخیز که شخص خدا را در زیر میزاب باسم اعظم رب الارباب میخواند
بیدار شدم و بخواب رفتم بار دیگر مرا صدا زد و همان سخن را گفت بیدار شدم و باز بخواب رفتم در مرتبهٔ سیم صدا زد که برخیز که موسی بن
جعفر ع خدا را باسم اعظم میخواند در تحت میزاب سکین میگوید برخاستم و غسل کردم چون نزد حجر آمدم شخصی را دیدم که جامهٔ خود را بر سر
پیچیده و در سجده است در پشت سر آنحضرت نشستم این دعا میخواند یا نور یا قدوس سه مرتبه یا حی یا قیوم سه مرتبه یا حی لا یموت سه مرتبه یا
حین لا حی سه مرتبه یا حی لا اله الا انت سه مرتبه بان لا اله الا انت سه مرتبه بلا اله الا انت سه مرتبه اسئلک باسمک بسم الله الرحمن الرحیم
العزیز المبین سه مرتبه سکین گفت که آنحضرت مکرر این دعا را خواندند تا من حفظ کردم و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر ع منقولست
که هر مومنی که این کلمات را بخواند من ضامن او در دنیا و آخرت ما در دنیا پس ملائکه او را بشارت دهند در هنگام مردن و مادر آخرت پیر
حقتعالی بعدد هر کلمه خانهٔ در بهشت باو کرامت فرماید و دعا این است یا اسمع السامعین و یا ابصر الناظرین و یا اسرع الحاسبین و یا احکم الحاکمین و یا ارحم الراحمین
باب و چهارم در اذکاری که مخصوص وقتی چند اند و این باب مشتمل است بر چند فصل فصل اول در تعقیب نماز صبح و شام است و از اذکار
که صبح و شام باید خواند بسند های معتبر از حضرت امام محمد باقر ع منقولستکه چون از نماز فارغ شوی از جای خود حرکت مکن و با کسی
سخن مگو تا صد مرتبه بگوئی بسم الله الرحمن الرحیم لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و همچنین صد مرتبه بگو بعد از نماز صبح بدرستی که هر که
در این وقت این را بخواند حقتعالی از او دفع کند صد نوع از انواع بلا را که کمتر آنها پیسی و خوره و شر شیطان و شر پادشاهان باشد و از حضرت
امام رضا ع منقولستکه هر که صد مرتبه این کلمات را بخواند بعد از نماز صبح باسم اعظم الهی نزدیکتر است از سیاهی چشم بسفیدی چشم بدرستی
که اسم اعظم در این کلمات داخل است و بچند سند معتبر از حضرت صادق ع منقولستکه هر که این کلمات را بعد از نماز صبح و نماز شام هفت
مرتبه بخواند حقتعالی از او هفتاد نوع از بلا را دفع کند که کمترش قولنج و پیسی و دیوانگی و خوره باشد و اگر نامش در نامهٔ اشقیا باشد محو
کنند و در نامهٔ سعدا ثبت نمایند و در روایت دیگر سه مرتبه واقع شده است با همین ثواب و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولستکه
هر که صد مرتبه بعد از نماز صبح بگوید ما شاء الله کان لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم در آن روز نبیند امری را که مکروه او باشد
و بسند های معتبر از حضرت صادق ع منقولستکه هر که پیش از طلوع آفتاب و پیش از غروب آفتاب ده مرتبه این تهلیل را بخواند لا اله الا الله
وحده لا شریک له له الملک و له الحمد یحیی و یمیت و یمیت و یحیی و هو حی لا یموت بیده الخیر و هو علی کل شیء قدیر کفارهٔ گناهان او باشد در
آن روز و بروایت دیگر خدا را ملاقات نکند بنده بهتر از عمل او مگر کسی که عمل مثل او کرده باشد و در روایت دیگر وارد شده است که سنت واجب است
که این تهلیل را ده مرتبه بخواند و ده مرتبه بگوید اعوذ بالله السمیع العلیم من همزات الشیاطین و اعوذ بالله ان یحضرون ان الله هو السمیع
العلیم حضرت فرمود که اگر این را در این وقت فراموش کنی قضا کن چنانچه نماز را قضا میکنی و احادیث در فضیلت این دو ذکر
بسیار است و بسند معتبر دیگر از حضرت امام محمد باقر ع منقولستکه هر که در وقت طلوع صبح ده مرتبه این تهلیل را بگوید که گذشت
و ده مرتبه صلوات بر محمد و آل محمد بفرستد و سی و پنج نوبت سبحان الله و سی و پنج نوبت لا اله الا الله و سی و پنج نوبت الحمد لله بگوید
در آن صبح از غافلان نوشته نشود و اگر همین اذکار را در شام بگوید او را در آن شب از غافلان ننویسند و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقول
استکه هر که در وقت شام صد مرتبه الله اکبر بگوید چنان باشد که صد بنده آزاد کرده باشد و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر ع
منقولستکه هر که صد مرتبه الله اکبر بگوید پیش از بر آمدن آفتاب و پیش از فرو رفتن آفتاب حقتعالی ثواب صد بنده آزاد کردن در نامهٔ
عملش بنویسد و بسند معتبر دیگر از آنحضرت منقولستکه حضرت رسول ص فرمود که در فرزند آدم سیصد و شصت رگ هست که صد و
هشتاد از آنها متحرکست و صد و هشتاد دیگر ساکن که اگر یکی از رگهای متحرک ساکن شود یا یکی از رگهای ساکن متحرک گردد او
را خواب نمی برد لهذا حضرت رسول ص در هر صبح و شام سیصد و شصت مرتبه می گفتند الحمد لله رب العالمین کثیرا علی کل حال و بسند
معتبر دیگر از آنحضرت منقولستکه هر که در صبح چهار مرتبه بگوید الحمد لله رب العالمین بتحقیق که شکر آن روز را ادا کرده است و همچنین
اگر در شام چهار مرتبه بگوید شکر آن شب را ادا کرده است و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر ع منقولستکه حضرت رسول ص بر شخصی
گذشتند که باغ خود را درخت می کشت حضرت ایستادند و فرمودند که میخواهی ترا دلالت کنم بر درخت کشتنی که اصلش ثابت تر
و میوه اش زودرس تر و نیکوتر و باقی تر باشد گفت بلی فرمود که در هر صبح و شام بگو سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله
اکبر تا آنکه حقتعالی بعدد هر تسبیحی ده درخت در بهشت بتو کرامت فرماید از انواع میوه ها و بسند معتبر از آنحضرت منقولستکه در صبح
این دعا بخوان اصبحت بالله مومنا علی دین محمد و سنته و دین علی و سنته و دین الاوصیاء و سنتهم آمنت بسرهم و علانیتهم و شاهدهم و غائبهم و
اعوذ بالله مما استعاذ منه رسول الله و علی و الاوصیاء صلوات الله علیهم و ارغب الی الله فیما رغبوا الیه و لا حول و لا قوة الا بالله و بسند

معتبر

معتبر منقولستکه هر بنده که قبل از طلوع آفتاب این دعا بخواند الله اکبر الله اکبر کبیرا و سبحان الله بکرة و اصیلا و الحمد لله رب العالمین کثیرا
لا شریک له و صلی الله علی محمد و آله ملکی مبادرت نماید و این دعا را در میان بال خود بگیرد و باسمان برد چون باسمان اول در آید ملائکه
باو گویند که چه چیز با خود داری در جواب گوید که شخصی از مومنان باین کلمات تکلم نمود و کلمات را با اینها بخواند ملائکه گویند که خدا رحم کند
آنکسی را که این کلمات خوانده است گناهان او را بیامرزد پس بهر آسمانی که بگذرد ملائکه او سوال کنند چون جواب گوید همین دعا گویند
همچنین حملهٔ عرش نیز از برای او دعا کنند و آن ملک آن کلمات را ببرد و در دیوان کنونی که اعمال خالص مومنان در آنجا مثبت است ثبت
نماید و بسند عالی از ابوحمزهٔ ثمالی منقولستکه از حضرت امام محمد باقر ع سوال نمودند از تفسیر آنچه حقتعالی در شأن حضرت ابرهیم فرموده
که حقوق الهی و اوامر او را وفا و تمام ادا نمود حضرت فرمود که چون صبح میکرد سه مرتبه میگفت اصبحت و ربی محمود اصبحت لا اشرک بالله
شیئا و لا ادعو مع الله الها و لا اتخذ من دونه ولیا و همچنین در شام سه مرتبه میفرمود و اگر در شام خوانند بجای اصبحت امسیت
می باید گفت و بسند صحیح از حضرت صادق ع منقولستکه حضرت نوح هر صبح و شام ده مرتبه این دعا میخواند اللهم انی اشهدک انه ما اصبح
بی من نعمة او عافیة فی دین او دنیا فمنک وحدک لا شریک لک لک الحمد و لک الشکر بها علی حتی ترضی و بعد الرضا و باین سبب حقتعالی او را عبد
شکور فرمود یعنی بندهٔ بسیار شکر کننده و اگر در شام خواند چنین بگوید انه ما امسی بی من نعمة و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر منقولست
که هر که در صبح انگشتر عقیق در دست خود داشته باشد و پیش از آنکه بأحدی نظر کند نگین عقیق را بکف دست خود بگرداند و بآن
نگین نظر کند و سورهٔ انا انزلناه فی لیلة القدر بخواند پس این دعا بخواند که آمنت بالله وحده لا شریک له و کفرت بالجبت و الطاغوت
و آمنت بسر آل محمد و علانیتهم و ظاهرهم و باطنهم و اولهم و آخرهم حقتعالی او را در آن روز از شر جمیع بلاهای آسمان و زمین حفظ نماید و بسند
معتبر دیگر از آنحضرت منقولست که هر که بعد از نماز صبح هفتاد مرتبه استغفر الله بگوید خدا او را بیامرزد اگر چه هفتاد هزار گناه کرده
باشد و بسند معتبر از حضرت امیر المومنین ع منقولست که هر که در وقت شام سه مرتبه بگوید فسبحان الله حین تمسون و حین تصبحون و له الحمد
فی السموات و الارض و عشیا و حین تظهرون هیچ چیزی در آن شب از او فوت نشود و جمیع شرور و بدیهای آن شب از او دفع شود و همچنین اگر
در صبح سه مرتبه بخواند هیچ چیز در آن روز از او فوت نشود و جمیع شرور از او در آن روز دور کرده شود و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست
که بعد از نماز شام سه مرتبه بگوید الحمد لله الذی یفعل ما یشاء و لا یفعل ما یشاء غیره حقتعالی باو خیر بسیار کرامت فرماید و بسند
صحیح منقولست از حضرت صادق ع که حضرت رسالت پناه ص فرمود که چون بمعراج رفتم ملائکه مرا دعائی تعلیم نمودند که هر صبح و
شام میخوانم اللهم ان ظلمی اصبح مستجیرا بعفوک و ذنبی اصبح مستجیرا بمغفرتک و ذلی اصبح مستجیرا بعزتک و فقری اصبح مستجیرا بغناک و وجهی
البالی اصبح مستجیرا بوجهک الباقی الذی لا یفنی و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر ع منقولستکه شیبهٔ هذلی بخدمت حضرت
رسول ص آمد و گفت یا رسول الله من پیر شدم و قوتم ضعیف شده است از اعمالیکه عادت کرده بودم بآنها از نماز و روزه و حج و جهاد
پس مرا کلامی تعلیم فرما که حقتعالی مرا بآن نفع دهد و سبک کن بر من یا رسول الله حضرت فرمود که اعاده کن این سخن را تا آنکه سه مرتبه آن
کلام را ادا نمود حضرت فرمود که بر دور تو هیچ درختی و کلوخی نماند مگر آنکه گریست بسبب ترحم بر تو چون نماز صبح بکنی ده مرتبه بگو
سبحان الله العظیم و بحمده و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم بدرستی که خدا ترا عافیت بدهد بسبب این ذکر از کوری و دیوانگی و
خوره و فقر و ضعف پیری گفت یا رسول الله این برای دنیا است از برای آخرت چه چیز باید خواند فرمود که بعد از هر نماز بگو اللهم اهدنی
من عندک و افض علی من فضلک و انشر علی من رحمتک و انزل علی من برکاتک بعد از آن فرمود که این دعا را ترک نکند تا از دنیا برود
در قیامت هشت در بهشت را برای او بگشایند که از هر دری که خواهد داخل شود و بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق ع منقولست
که هر روز بیست و پنج نوبت بگوید اللهم اغفر للمومنین و المومنات و المسلمین و المسلمات حقتعالی بعدد هر مومنی که گذشته است و خواهد آمد
تا روز قیامت حسنه در نامهٔ عملش بنویسد و گناه او را محو کند و درجهٔ او را بلند گرداند و بسند معتبر از هلقام منقولستکه بخدمت
حضرت جعفر عرض نمودم که دعائی تعلیم من نما که جامع المطالب دنیا و آخرت باشد حضرت فرمود که بعد از نماز صبح تا طلوع آفتاب بگو سبحان
الله العظیم و بحمده استغفر الله و اسئله من فضله هلقام گفت که بد حال تر و پریشان تر از جمیع اهل بیت خود بودم و ببرکت این دعا امروز
حالم از همه بهتر است شیخ طوسی علیه الرحمة و الرضوان در تعقیب نماز صبح فرموده که صد مرتبه بگوید استغفر الله و اتوب الیه و صد نوبت
بگوید اسئل الله العافیة و صد مرتبه بگوید استجیر بالله من النار و اسئله الجنة و صد مرتبه بگوید اسئل الله الحور العین و صد نوبت
سورهٔ قل هو الله احد بخواند و صد نوبت بگوید صلی الله علی محمد و آل محمد و صد نوبت بگوید سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله
اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و ده نوبت آیة الکرسی و ده نوبت انا انزلناه بخواند و ده نوبت این دعا بخواند اللهم اقذف فی قلوب

العبا مجتبی و ضمن السموات و الارضین رزقی والرغبة فی ثواب عذابک منی و انشر رحمتک علی و اتمم نعمتک علی و اجعلها موصولة بکرامتک ابدا و اوزعنی شکرک و اوجب لی المزید من لدنک و لا تنسنی ذکرک و لا تجعلنی من الغافلین فصل دوم در اذکار و ادعیه که عقب هر نماز باید خواند که بهترین تعقیبات تسبیح فاطمه زهراء است سی و چهار الله اکبر و سی و سه الحمد لله و سی و سه سبحان الله چنانچه بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر منقولست که عبادت کرده نمی شود خدا بچیزی که بهتر باشد از تسبیح فاطمه و اگر چیزی بهتر از آن می بود حضرت رسول صلی الله علیه و آله بفاطمه عطا میفرمود و بسند معتبر از حضرت صادق منقولست که هر که تسبیح فاطمه را در هر روز عقب هر نماز بخواند محبوب تر است نزد من از اینکه هزار رکعت نماز در هر روز بکند و در حدیث دیگر فرمود که هر که تسبیح فاطمه بخواند و بعد از آن لا اله الا الله بگوید گناهانش آمرزیده شود و بسند صحیح از آنحضرت منقولست که روزی حضرت رسول باصحاب خود فرمود که اگر جمع کنید رختها و ظرفها را اگر جمع کنید و بر روی هم گذارید باسمان میرسد گفتند نه یا رسول الله فرمود میخواهید که شما را دلالت کنم بر عملی که اصلش در زمین است و شاخش در اسمان گفتند بلی یا رسول الله فرمود که هر یک از شما که از نماز خود فارغ شود سی نوبت بگوید سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر بدرستی که اصل این کلمات در زمین است و شاخش در اسمانست دفع میکند سوختن و غرق شدن و خانه خراب شدن و بچاه افتادن و مرگهای بد را از خواننده خود و اینها باقیات صالحات بسند معتبر از حضرت صادق منقولست که هر که چهل مرتبه این تسبیحات اربع را بعد از هر نماز فریضه بخواند پیش از آنکه پای خود را از قبله بگرداند هر حاجتی که از خدا سؤال کند باو عطا میفرماید بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر مرویست که هر که بعد از نماز فریضه پیش از آنکه از حالت تشهد تغییر دهد سه مرتبه بگوید استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم ذو الجلال و الاکرام و اتوب الیه حقتعالی گناهانش را بیامرزد اگر چه مثل کف دریاها باشد و بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر مرویست که فرمود کمترین چیزی که مجربست از دعا بعد از نماز فریضه اینست که بگوئی اللهم انی اسئلک من کل خیر احاط به علمک و اعوذ بک من کل شر احاط به علمک اللهم انی اسئلک عافیتک فی اموری کلها و اعوذ بک من خزی الدنیا و الاخرة و بسند معتبر منقولست که محمد بن ابرهیم که بخدمت امام موسی نوشت که میخواهم دعائی تعلیم من فرمائی که بعد از نماز بخوانم که حقتعالی بسبب خواندن آن خیر دنیا و آخرت را برای من جمع نماید حضرت نوشتند که اعوذ بوجهک الکریم و عزتک التی لا ترام و قدرتک التی لا ترام و قدرتک التی لا یمتنع منها شیء من شر الدنیا و الاخرة و من شر الاوجاع کلها و بسند معتبر از حضرت صادق منقولست که هر که بعد از نماز واجب سی مرتبه سبحان الله بگوید بر بدنش گناهی نماند مگر آنکه بریزد بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین منقولست که کسیکه خواهد چون از دنیا بیرون رود از گناهان پاک باشد مانند طلای بیغش و مطلقا احدی از او نباشد که از او طلب نماید باید که بعد از نمازهای پنجگانه قل هو الله احد را ده مرتبه بخواند پس دست خود را بجانب اسمان بگشاید و بگوید اللهم انی اسئلک باسمک المکنون المخزون الطهر الطاهر المبارک و اسئلک باسمک العظیم و سلطانک القدیم یا واهب العطایا یا مطلق الاساری یا فکاک الرقاب من النار اسئلک ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تعتق رقبتی من النار و ان تخرجنی من الدنیا امنا و ان تدخلنی الجنة سالما و ان تجعل دعائی اوله فلاحا و اوسطه نجاحا و آخره صلاحا انک انت علام الغیوب بعد از آن فرمود که این دعاهای مخفی است که حضرت رسالت پناه تعلیم من نمود و امر نمود که تعلیم حضرت امام حسن و امام حسین نمایم و بسند معتبر از حضرت صادق منقولست که چون حضرت رسالت پناه فتح مکه نمودند نماز ظهر را نزد حجر الاسود با اصحاب خود ادا نمودند چون سلام گفتند سه مرتبه دست برداشتند و سه مرتبه الله اکبر گفتند پس این دعا خواندند لا اله الا الله وحده وحده انجز وعده و نصر عبده و اعز جنده و غلب الاحزاب وحده فله الملک و له الحمد یحیی و یمیت و هو علی کل شیء قدیر پس باصحاب خود گفتند که فرمودند که ترک مکنید این تکبیرات و این دعا را بعد از هر نماز واجب بدرستی که هر که بعد از سلام نماز بخواند بتحقیق که ادا کرده است انچه بر او واجبست از شکر حقتعالی و تقویت اسلام و اهل اسلام بسند صحیح از احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی که بخدمت حضرت امام رضا عرض کردم که چگونه صلوات و سلام بعد از نماز واجب بر حضرت رسول میباید فرستاد حضرت فرمود که بگو السلام علیک یا رسول الله و رحمة الله و برکاته السلام علیک یا محمد بن عبد الله السلام علیک یا خیرة الله السلام علیک یا حبیب الله السلام علیک یا صفوة الله السلام علیک یا امین الله اشهد انک رسول الله و اشهد انک محمد بن عبد الله و اشهد انک قد نصحت لامتک و جاهدت فی سبیل ربک و عبدته حتی اتاک الیقین فجزاک الله یا رسول الله افضل ما جزی نبیا عن امته اللهم صل علی محمد و آل محمد افضل ما صلیت علی ابرهیم و آل ابرهیم انک حمید مجید و موافق احادیث معتبره می باید بعد از هر نماز بگوید اللهم صل علی محمد و آل محمد و اعذنا من النار و زوجنا من الحور العین و بسند معتبر منقولست که حضرت امام جعفر صادق از جای نماز خود بر نمیخواست تا چهار ملعون و چهار ملعونه را لعنت نمیکرد پس باید که بعد از هر نماز بگوید اللهم العن ابابکر و عمر و عثمان و معویة و عایشة و حفصة و هند و ام الحکم و بعضی از تعقیبات در باب فضایل دو سور و ایات قرانی

٤ پای خود را

گذشت

گذشت و در باب صلوات نیز بعضی مذکور شده و در این کتاب چون بتقریب مذکور می شود بهمین اکتفا نمایم فصل سیم در تعقیب مخصوص نماز ظهر است بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین منقولست که حضرت رسول بعد از نماز ظهر این دعا میخواندند لا اله الا الله العظیم الحلیم لا اله الا الله رب العرش الکریم و الحمد لله رب العالمین اللهم انی اسئلک موجبات رحمتک و عزائم مغفرتک و الغنیمة من کل خیر و السلامة من کل اثم اللهم لا تدع لی ذنبا الا غفرته و لا هما الا فرجته و لا سقما الا شفیته و لا عیبا الا سترته و لا رزقا الا بسطته و لا خوفا الا امنته و لا سوءا الا صرفته و لا حاجة هی لک رضا و لی فیها صلاح الا قضیتها یا ارحم الراحمین امین رب العالمین فصل چهارم در تعقیب نماز عصر است بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق منقولست که هر که بعد از نماز عصر هفتاد مرتبه استغفار بکند حقتعالی هفتصد گناه او را بیامرزد و اگر او هفتصد گناه نداشته باشد باقی را از گناهان پدرش بیامرزد و اگر پدرش هم آنقدر گناه نداشته باشد از مادرش و اگر از گناهان برادرش و اگر از گناهان خواهرش و همچنین باقی خویشان هر که باو نزدیکتر باشد و در حدیث دیگر هفتاد و هفت مرتبه استغفار وارد شده است و ثواب عظیم برای ده مرتبه سوره انا انزلناه فی لیلة القدر بعد از نماز خواندن گذشت و بسند معتبر از حضرت رسول منقول است که هر که هر روز بعد از نماز عصر یک مرتبه بگوید استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم الرحمن الرحیم ذو الجلال و الاکرام و اسئله ان یتوب علی توبة عبد ذلیل خاضع فقیر بائس مسکین مستجیر لا یملک لنفسه نفعا و لا ضرا و لا موتا و لا حیوة و لا نشورا حقتعالی امر فرماید که صحیفه گناهان او را بدرند هر چند که گناه بسیار داشته باشد فصل پنجم در بیان تعقیب نماز خفتن است بسند معتبر از حضرت امام محمد تقی منقولست که هر که بعد از نماز خفتن هفت نوبت سوره انا انزلناه فی لیلة القدر را بخواند در ضمان الهی باشد تا صبح و شیخ طوسی ره نقل کرده است که مستحب است بعد از نماز خواندن سوره حمد و قل هو الله احد و قل اعوذ برب الناس و قل اعوذ برب الفلق هر یک را ده مرتبه و تسبیحات اربعه ده مرتبه اللهم صل علی محمد و آل محمد ده مرتبه فصل ششم در بیان سجده شکر است بدانکه از جمله سنتهای مؤکد بعد از هر نماز سجده شکر است و فضایل این سجده در احادیث بسیار است چنانکه بسند معتبر از حضرت صادق منقولست که دو سجده شکر واجب است بر هر مسلمانی تمام میکنی نماز خود را و خوشنود میگردانی ملائکه را و تعجب می آوری بدرستی که بنده که نماز میکند و بعد از آن سجده شکر بجا می آورد حقتعالی حجاب از میان بنده و ملائکه بر میدارد و میفرماید که ای ملائکه نظر کنید بر بنده من که فرض مرا ادا کرده و عهد مرا تمام کرده بعد از آن شکر نعمت مرا بجا آورده ای ملائکه چه ثواب نزد او در نزد من هست ملائکه میگویند پروردگارا رحمت خود را شامل حال او گردان باز میفرماید که دیگر چه چیز باو عطا کنم می گویند پروردگارا بهشت خود را باو عطا کن باز میفرماید که چه چیز باو کرامت فرمایم میگویند که امور او را کفایت کن و هم چنین حقتعالی سؤال مینماید و ملائکه جواب می گویند تا آنکه هیچ نمی ماند که علم ملائکه باو احاطه کند مگر آنکه میگویند باز چو حقتعالی سؤال مینماید ایشان میگویند که پروردگارا علم ما بیش از این احاطه نکرده است پس حقتعالی میفرماید که من شکر او میکنم چنانکه شکر من کرد و روی فضل و احسان خود را بسوی او میدارم و لقای خود را بر اهل معرفت خود کامل میگردانم بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق منقولست که حقتعالی وحی بحضرت موسی خطاب فرمود که ای موسی میدانی که چرا ترا از میان خلق خود برگزیدم و کلیم خود گردانیدم گفت نه ای پروردگار من خطاب رسید که چون نظر کردم نفس ترا از بندگی خود از همه کس ذلیل تر یافتم هرگاه از نماز فارغ می شوی دو طرف روی خود را بر زمین بر خاک میگذاری پس حضرت موسی بسجده در آمد پهلوهای روی خود را از روی تذلل بر خاک مالید نزد پروردگار خود حقتعالی باو وحی نمود که سر بردار ای موسی و دست خود را بر موضع سجود بمال و بر رو و بدن خود بمال که باعث ایمنی تو میگردد از هر بلائی و دردی و آفتی و بدانکه اقل سجده شکر آنست که سر بسجده گذارد و سه مرتبه بگوید شکرا لله چنانچه از حضرت امام رضا منقولست و ایضا از آنحضرت منقولست که صد مرتبه عفوا بگوید یا صد مرتبه شکرا و اگر در اول صد مرتبه عفوا یا العفو العفو بگوید و بعد از آن جانب راست روی بر زمین گذارد هر دعا و ذکری که داند بخواند مثل یا الله یا ربا یا سیداه و هم چنین پهلوی چپ را بر زمین گذارد و چنین دعا و یاد کری بخواند پس بار دیگر پیشانی بر زمین گذارد و صد مرتبه شکرا شکرا بگوید و خوبست که سجده برخلاف سجده نماز سنت است که دستها را بر زمین بخواباند و شکم و سینه را بر زمین برساند و ایضا مستحب است که حاجات خود را و برادران مؤمن خود را طلب نماید و در تضرع و زاری و مناجات تقصیر ننماید و بسیار طول بدهد چنانچه در احادیث معتبره وارد شده است که بنده در هیچ حالت قرب و نزدیک بخدا نیست از آن حالتی که در سجود گریان باشد و ائمه صلوات الله علیهم سجده شکر را بسیار طولانی بجای آورده اند خصوصا حضرت امام موسی کاظم که بعد از نماز صبح بسجده میرفتند و روز که بلند میشد سر از سجده بر میداشتند و اکثر اوقات چنان بوده اند که مشغول هدایت خلق نمیتوانستند شد اکثر احوال در سجده مشغول مناجات بوده اند هم چنین اصحاب کبار ایشان بایشان اقتدا میکرده اند حتی آنکه نقل کرده اند که بعضی از ایشان آنقدر طول میدادند سجده را که مرغ

در بیان آداب است انسان میکند است و دعاها سجده را اهل بیت صلوات الله علیهم نیز منقولست از کتاب که جای ذکر انها اند و بهترین آنها آنست که کلینی بسند حسن روایت کرده است که عبدالله بن جندب از حضرت امام موسی کاظم ع سؤال از دعائی که در سجدهٔ شکر بخوانند حضرت فرمود که چون بسجده میروی بگو اللهم انی اشهدک واشهد ملائکتک وانبیائک ورسلک وجمیع خلقک انک انت الله ربی والاسلام دینی ومحمد نبیی وعلیا والحسن والحسین وعلی بن الحسین ومحمد بن علی وجعفر بن محمد وموسی بن جعفر وعلی بن موسی ومحمد بن علی وعلی بن محمد والحسن بن علی والحجة بن الحسن ائمتی بهم اتولی ومن اعدائهم اتبرء پس بگو اللهم انی انشدک دم المظلوم اللهم انی انشدک بایوائک علی نفسک لاعدائک لتهلکنهم بایدینا وایدی المؤمنین اللهم انی انشدک بایوائک علی نفسک لاولیائک لتظفرنهم بعدوک وعدوهم ان تصلی علی محمد وعلی المستحفظین من آل محمد سه مرتبه و بگو اللهم انی اسئلک الیسر بعد العسر سه مرتبه و بعد از آن پهلوی راست و رو بر زمین میگذاری و میگوئی یا کهفی حین تعیینی المذاهب وتضیق علی الارض بما رحبت و یا باری خلقی رحمة بی وکنت عن خلقی غنیا صل علی محمد وعلی المستحفظین من آل محمد سه مرتبه پس جانب چپ و رو بر زمین میگذاری و میگوئی یا مذل کل جبار و یا معز کل ذلیل قد وعزتک بلغ بی مجهودی سه مرتبه پس باز دیگر بسجده میگذاری و صد مرتبه میگوئی شکرا شکرا و در روایت دیگر وارد شده است که حضرت امام موسی ع در سجده او هزار مرتبه العفو العفو میفرمودند و در حدیث دیگر وارد شده است که آنحضرت در سجود این دعا میخواندند اعوذ بک من نار حرها لا یطفی واعوذ بک من نار جدیدها لا یبلی واعوذ بک من نار عطشانها لا یروی واعوذ بک من نار مسلوبها لا یکسی و در حدیث دیگر مرویست که حضرت امیرالمؤمنین ع در سجده میخواندند ارحم ذلی بین یدیک وتضرعی الیک ووحشتی من الناس وانسنی بک یا کریم فصل ششم در بیان اذکاریست که در هنگام خواب باید خواند بدانکه مستحب است که در هنگام خوابیدن با وضو باشد و بجانب راست بخوابد و رو بقبله و سورهها و آیاتی که در باب فضایل قرآن مذکور شد بخواند و بهترین اذکار در این وقت تسبیح حضرت فاطمه زهرا است چنانچه بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق ع منقولست که چون شب بجای خواب خود میخوابد ملک بزرگواری و شیطان متمردی بسوی او مبادرت می نمایند پس ملک باو میگوید که روز خود را ختم بخیر و شب خود را افتتاح کن بخیر و شیطان باو میگوید که روز خود را ختم کن بگناه پس اگر اطاعت ملک کرد و تسبیح حضرت فاطمه ع در وقت خواب خواند آن ملک آن شیطان را میرانند از او و دور میکنند و او را محافظت و نگهبانی میکنند تا بیدار شود پس باز شیطان می آید و او را امر کند که ختم شب و افتتاح روز بگناه بکند و ملک او را بخیر امر میکند پس اگر اطاعت ملک کرد و تسبیح حضرت فاطمه ع را خواند آن ملک شیطان را از او دور میکند و حق تعالی عبادت تمام آن شب در نامهٔ عملش می نویسد و بسند معتبر از حضرت امام علی النقی ع منقولست که فرمود که ما اهل بیت را در هنگام خوابیدن ده خصلت می باشد با طهارت میباشیم و بدست راست میخوابیم و دست راست خود را در زیر رو میگذاریم و تسبیح حضرت فاطمه ع میخوانیم و رو بقبله میخوابیم و سورهٔ حمد و آیة الکرسی و آیهٔ شهد الله میخوانیم پس هر که چنین کند بهرهٔ خود را از ثواب آن شب برده است بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که هر که در وقت خواب یازده مرتبه سورهٔ انا انزلناه بخواند حق تعالی ده ملک بر او موکل گرداند که او را حفظ نمایند تا صبح از شر شیطان رجیم و بسند معتبر دیگر از آنحضرت منقولست که هر که در وقتی که برخت خواب میرود یازده مرتبه سورهٔ قل هو الله احد را بخواند گناهان او آمرزیده شود و او را شفیع کنند در همسایگان خود و اگر صد مرتبه بخواند گناهان آیندهٔ او تا پنجاه سال آمرزیده شود و در حدیث دیگر فرمود که کسی که در خواب ترسد در وقت خواب سورهٔ قل اعوذ برب الناس و قل اعوذ برب الفلق و آیة الکرسی بخواند و بسند معتبر از آنحضرت منقولست که هر که در وقت خواب سه نوبت بگوید الحمد لله الذی علا فقهر والحمد لله الذی بطن فخبر والحمد لله الذی ملک فقدر والحمد لله الذی یحیی الموتی ویمیت الاحیاء وهو علی کل شیء قدیر از گناهان بیرون آید مانند روزی که از مادر متولد شده بود و در حدیث دیگر فرمود که حضرت رسول ص در هنگام خواب آیة الکرسی میخواندند و بعد از آن میفرمودند که بسم الله آمنت بالله وکفرت بالطاغوت اللهم احفظنی فی منامی وفی یقظتی و بسند معتبر از حضرت امام موسی کاظم ع منقولست که کسی که خواهد که در میان شب بیدار شود در وقت این دعا بخواند اللهم لا تنسنی ذکرک ولا تؤمنی مکرک ولا تجعلنی من الغافلین وانبهنی لاحب الساعات الیک ادعوک فیها فتستجیب لی واسئلک فتعطینی واستغفرک فتغفر لی انه لا یغفر الذنوب الا انت یا ارحم الراحمین فرمود که چون این دعا را بخواند حق تعالی دو ملک بسوی او بفرستد که او را بیدار کنند پس اگر بیدار شود فبها و اگر بیدار نشود حق تعالی ایشان را امر میفرماید که از برای او استغفار نمایند اگر در آن شب بمیرد شهید مرده باشد و اگر بیدار شود هر حاجتی که از حق تعالی طلبد باو عطا فرماید و از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که چون اینکس در خواب از پهلو بپهلو گردد سنت است که بگوید والله اکبر و سید بن طاوس علیه الرحمه بسند معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده است که کسی که خواهد حضرت رسول ص را در خواب ببیند بعد از نماز خفتن غسل کند چهار رکعت نماز بگذارد و در هر رکعتی سورهٔ حمد یکمرتبه و صد مرتبه آیة الکرسی بخواند و بعد از نماز هزار مرتبه صلوات بر محمد و آل محمد بفرستد بر جامهٔ پاکی بخوابد که حلال و حرام را بدو کی نجامه وطی نکرده باشد و دست

راست

راست خود را بر زیر رو بگذارد و صد مرتبه بگوید سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة الا بالله و صد مرتبه بگوید ما شاء الله بگوید و بخوابد و در کتاب حضرت را بخواب ببیند و سید مذکور نقل کرده است که اگر خواهد حضرت امیرالمؤمنین ع را در خواب ببیند در وقت خواب این دعا بخواند اللهم انی اسئلک یا من له لطف خفی وایاده باسطة لا تنقضی اسئلک بلطفک الخفی الذی ما لطفت به لعبد الا کفی ان ترینی مولای امیر المؤمنین فی منامی و بسند دیگر روایت کرده است کسیکه خواهد که میت خود را در خواب ببیند با طهارت بخوابد و تسبیح حضرت فاطمه ع بخواند پس بخواند اللهم انت الحی الذی لا یوصف والایمان یعرف منه منک بدت الاشیاء والیک تعود فما اقبل منها کنت ملجاه ومنجاه وما ادبر منها لم یکن له ملجا ولا منجا منک الا الیک والایمان فاسئلک بلا اله الا انت واسئلک ببسم الله الرحمن الرحیم وبحق حبیبک محمد سید النبیین وبحق علی سید الوصیین وبحق فاطمة سیدة نساء العالمین وبحق الحسن والحسین الذین جعلتهما سیدی شباب اهل الجنة علیهم اجمعین السلام ان تصلی علی محمد وآل محمد وان ترینی میتی فی الحال التی هو علیها چنین گوید مؤلف این کتاب ببرکت اهل بیت رسالت ع اذکار و ادعیه و اوراد و اعمال و عبادات نقل کرده انچه صد هزار یک آن بدیدی توان امد پس چه حاجت بمرتکب شدن اعمال بدعت که از مشایخ اهل سنت بجمعی از جاهلان بنحو میراث رسیده و ایجد فقیر در این کتاب بر سبیل اجمال از هزار یک و از بسیار اندکی آورده ام اگر کسی باینها عمل نماید تمام وقت او را فرا میگیرد و مجمل نظر اهل بیت رسالت ع ضبط و معلوم است و کسیکه راه متابعت ایشان را خواهد واضح و ظاهر است و او چیزیکه از اعمال ایشان مبالغهٔ بسیار در آن نموده اند و بر همهٔ اعمال ترجیح داده نماز پنجاه و یک رکعت است که هفده رکعت آن نماز پنجگانه است باقی هشت رکعت نافلهٔ پیشین است که پیش از نماز ظهر میباید کرد و هشت رکعت نافلهٔ پسین است که پیش از فریضهٔ عصر میباید کرد و چهار رکعت نافلهٔ شام است که بعد از نماز شام میباید کرد و دو رکعت نماز وتیره است که بعد از نماز خفتن نشسته میکنند بیک رکعت حساب میشود و هشت رکعت نماز شب است با دو رکعت نماز شفع و یک رکعت وتر که بعد از نصف شب باید کرد و دو رکعت نافلهٔ صبح است که پیش از نماز صبح می باید کرد و از نافلهها هر دو رکعت بسلام می باید کرد اینها در فضیلت و تاکید تالی مرتبهٔ واجبات اند که حضرت رسول ص همیشه بر اینها مداومت می نموده اند و اگر ترک شود مانند واجبات قضا می باید کرد دیگر از جملهٔ سنن آنحضرت روزهٔ هر ماه سه روز است یعنی پنجشنبهٔ اول ماه و چهارشنبهٔ اول از دههٔ میان ماه و پنجشنبهٔ آخر و تمام ماه مبارک شعبان که حضرت رسول ص در این ایام روزه بودند تا از دنیا مفارقت نمودند و اینها روزه ترک شود قضا می باید کرد دیگر از اعمال مؤکده که فضایل نامتناهی دارد وارد شده است نماز جعفر طیار است و آن چهار رکعت است بدو سلام و مستحب است که در رکعت اول سورهٔ حمد و اذا زلزلت بخواند و در رکعت دوم سورهٔ حمد و عادیات و در رکعت سوم حمد و اذا جاء نصر الله و در رکعت چهارم سورهٔ حمد و قل هو الله احد و در هر رکعتی بعد از سوره در هر رکعتی پانزده مرتبه بگوید سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر و در هر رکوع ده مرتبه و در سر برداشتن از رکوع و در هر سجده ده مرتبه بگوید و سنت است که در سجدهٔ آخر بعد از تسبیحات این دعا بخواند سبحان من لبس العز والوقار سبحان من تعطف بالمجد وتکرم به سبحان من لا ینبغی التسبیح الا له سبحان من احصی کل شیء علمه سبحان ذی المن والنعم سبحان ذی القدرة والکرم سبحان ذی العزة والفضل سبحان ذی القوة والطول اللهم انی اسئلک بمعاقد العز من عرشک ومنتهی الرحمة من کتابک وباسمک الاعظم وکلماتک التامة التی تمت صدقا وعدلا ان تصلی علی محمد وآل محمد واهل بیته بعد از آن حاجت خود را از حق تعالی طلبد چون از نماز فارغ شود تسبیح حضرت فاطمه را بخواند و در احادیث معتبره وارد شده است که هر که این نماز را بکند گناهان او آمرزیده شود اگرچه بقدر کف دریاها و ریگ بیابان گناه داشته باشد و دوازده هزار حسنه از برای او بنویسند که هر حسنه بزرگتر از کوه احد باشد و این نماز را در همه وقت می توان کرد و بجای نافلهٔ شب و روز می توان کرد و در حدیثی است که هر شب و روز بکن و اگر نتوانی ماهی یکمرتبه بکن و اگر نتوانی سالی یکمرتبه بکن در شب و روز جمعه فضیلت این نماز زیاده از سایر ایام است و در حدیث معتبر وارد شده است که اگر کسی را حاجت ضروری باشد اصل نماز را بکند و تسبیحات را در راه بخواند و اگر کسی آن دعاها ندانند نخواند ثواب آن را دارد و اگر کسی یاد دعاها را داشته باشد که در کتب دعا مثبت است واقع سازد بهتر است دیگر نماز امیرالمؤمنین ع و آن چهار رکعت است بدو سلام و در هر رکعتی بعد از حمد پنجاه مرتبه قل هو الله احد میخواند و در احادیث معتبره وارد شده است که هر که این نماز را بکند چون فارغ شود میان او و خدا گناهی نمانده باشد و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که هر که دو رکعت نماز بگذارد و در هر رکعتی بعد از حمد شصت مرتبه قل هو الله احد بخواند چون فارغ شود گناهان او آمرزیده شده باشد دیگر نمازها و دعاها بسیار است و از کتب مبسوطهٔ علما طلب باید نمود باینجا ختم میکنم کتاب عین الحیوة را و از الطاف عمیمهٔ واهب العطایا امیدوارم که این بحر فیض ربانی و این سرچشمهٔ آب زندگانی موجب حیوة جاودانی ارباب ایمانی و فیض بخش قاصی و دانی گردد تا روز جزا فیض طالبان ربانی و تشنه لبان زلال معرفت سبحانی از چشمهٔ سلسبیل و عین زنجبیل منقطع نگردد شاید که باین وسیله این غریق بحر خطایا و گناهان پامال نفس و هوا و شیطان از لوث معاصی پاک گردد و چون پیوسته مخالف راه اهل ایمان و خادم ارباب علم و عرفان بوده شاید که در روز حساب با ایشان ملحق شود ملتمس از برادران ایمانی آنکه چون از این خوان نعمتها و عطاها بهره یابند از این شرمنده بطلب عفو و مغفرت یاد نمایند

ناظران

عالیشان
رفیع مکان ابقاهم الله
قلبی خارج صورت انطباع
پذیرفت امید از مطالعه کنندگان
آنست که بحین مطالعه بانی
و کاتب و منطبع را بدعای
خیر یاد نمایند

اللهم اغفر [illegible]